شروح وحواشی الکافی (۱۲)

تحفة الأولياء

(ترجمه اصول کافی)

محمد علی بن محمد حسن اردکانی
(زنده در سال ۱۲۳۷ ق)

جلد دوم

تحقیق
محمد مرادی

مجموعه آثار کنگره بین المللی بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی (۱۶)

بسم الله الرحمن الرحیم







شروح وحواشي الكافي (۱۲)

تحفة الأولياء

(ترجمه اصول كافي)

محمدعلی بن محمدحسن اردکانی
(زنده در سال ۱۲۳۷ق)

جلد دوم

تحقیق
محمد مرادی

مجموعه آثار کنگره بین المللی بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی (۱۶)

پژوهشکدهٔ علوم و معارف حدیث : ۱۸۴



اُردکانی، محمّدعلی،   ـ ۱۲۳۷
[اصول کافی. فارسی ـ عربی]
تحفة الاولیاء (ترجمه / اصول کافی) / محمّد علی بن محمّد حسن اردکانی ؛ تحقیق: محمّد مرادی و عبد الهادی مسعودی.
ـ قم: دار الحدیث، ۱۳۸۷.
۴ ج. ـ (پژوهشکدهٔ علوم و معارف حدیث ؛ ۱۸۴). (مجموعهٔ آثار کنگرهٔ بین المللی بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی ؛ ۱۶).
ISBN : 978 - 964 - 493 - 396 - 7
ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 395 - 0
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتاب‌نامه.
۱. احادیث شیعه ـ قرن ۴ ق. ۲. کلینی، محمّد بن یعقوب،   ـ ۳۲۹ ق. ـ اصول کافی ـ نقد و تفسیر. الف. مرادی، محمّد، ۱۳۳۷ ـ   ، محقق. ب. مسعودی، عبد الهادی، ۱۳۴۱ ـ   ، محقق. ج. مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث. د. کلینی، محمّد بن یعقوب،   ـ ۳۲۹ ق. ـ اصول کافی، هـ. عنوان. و. عنوان: ترجمه اصول کافی.
BP ۱۲۹ / ۲۲۰۴ک ۸ ک / ۱۳۸۷
۲۹۷ / ۲۱۲

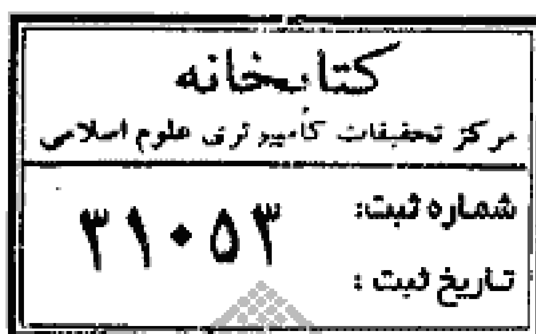
فهرست‌نویسی پیش از انتشار، توسط کتاب‌خانهٔ تخصصی حدیث / قم.

تحفة الأولياء / ج ۲

محمد علی بن محمد حسن اردکانی

تحقیق: محمد مرادی

صفحه‌آرا: سید علی موسوی‌کیا



ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ: اول / ۱۳۸۸

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۶۰۰

قیمت: ۹۰۰۰ تومان





دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، نبش کوی ۱۲ پلاک ۱۲۵ تلفن: ۷۷۴۰۵۲۳ ۰۲۵۱ /فاکس: ۷۷۴۰۵۷۱ ۰۲۵۱ /ص.پ ۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه و فروشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۷۷۴۰۵۲۵ ۰۲۵۱ - فروشگاه شماره «۲» (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام صحن کاشانی) تلفن: ۵۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینهٔ کتاب، طبقهٔ همکف) تلفن: ۳-۲۲۴۰۰۶۲ ۰۵۱۱

فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس، میدان تختی، خیابان شهید اسدالله زاده، نرسیده به چهار راه پل خاکی، دست چپ، ساختمان کوثر) تلفن: ۸۴۲۶۳۳۲

http://www.hadith.net

hadith@hadith.net

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 395 - 0

ISBN : 978 - 964 - 493 - 396 - 7



تتمهٔ کتاب حجت



۶۴ـ بَابُ مَا نَصَّ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ
وَ رَسُولُهُ عَلَى الْأَئِمَّةِ ﷺ وَاحِداً فَوَاحِداً

۱/۷۵۹ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ فَقَالَ: «نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ﷺ».

فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: فَمَا لَهُ لَمْ يُسَمِّ عَلِيّاً وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ﷺ فِي كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟

قَالَ: فَقَالَ: «قُولُوا لَهُمْ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ، وَ لَمْ يُسَمِّ اللّٰهُ لَهُمْ ثَلَاثاً وَ لَا أَرْبَعاً حَتّىٰ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذٰلِكَ لَهُمْ؛ وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ، وَ لَمْ يُسَمِّ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَماً دِرْهَمٌ حَتّىٰ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذٰلِكَ لَهُمْ؛ وَ نَزَلَ الْحَجُّ، فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ: طُوفُوا أُسْبُوعاً حَتّىٰ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذٰلِكَ لَهُمْ؛ وَ نَزَلَتْ ﴿أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ وَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِي عَلِيٍّ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

۶۴. باب در بیان نصّ و تصریح خدا و رسول او بر ائمّه علیهم السلام یک به یک به ترتیب

۷۵۹ / ۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس و علی بن محمد، از سهل بن زیاد ـ که مُکنّی است به ابو سعید ـ از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از ابوبصیر روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ﴾[1]، حضرت فرمود که: «این آیه، در شأن حضرت علی بن ابی‌طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شد».

به آن حضرت عرض کردم که: سنیان می‌گویند که: خدا را چه مانع شده که علی و اهل بیت او را در کتاب خود نام نبرده؟ ابوبصیر می‌گوید که: حضرت فرمود: «به ایشان بگویید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز بر او نازل شد، و خدا از برای ایشان نام سه رکعت و چهار رکعت را نبرد، که تا آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای ایشان بیان فرمود. و زکات بر او نازل شد، و از برای ایشان نام نبرد که از هر چهل درم شرعی یک درم باید داد[2] تا آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای ایشان بیان فرمود. و حج فرود آمد، و به ایشان نفرمود که هفت شوط طواف کنید تا آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای ایشان بیان فرمود، و این آیه فرود آمد که: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ﴾، و در شأن علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام فرمود که: هر که من آقا و صاحب اختیار اویم، علی آقا و صاحب اختیار اوست. و آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز فرمود که: وصیّت می‌کنم شما را به کتاب

---

۱. نساء، ۵۹.

۲. و درم شرعی، نیم مثقال صیرفی و شش عشر یک نخود نقرهٔ مسکوک است. (مترجم)

فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ؛ وَ قَالَﷺ: أُوصِيكُمْ بِكِتَابِ اللّٰهِ وَ أَهْلِ بَيْتِي؛ فَإِنِّي سَأَلْتُ اللّٰهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- أَنْ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا حَتّىٰ يُورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَعْطَانِي ذٰلِكَ؛ وَ قَالَ: لَا تُعَلِّمُوهُمْ؛ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، وَ قَالَ: إِنَّهُمْ لَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى، وَ لَنْ يُدْخِلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ، فَلَوْ سَكَتَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ فَلَمْ يُبَيِّنْ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ لَادَّعَاهَا آلُ فُلَانٍ وَ آلُ فُلَانٍ، وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ، تَصْدِيقاً لِنَبِيِّهِﷺ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ فَكَانَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ عليهم السلام، فَأَدْخَلَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِﷺ تَحْتَ الْكِسَاءِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، ثُمَّ قَالَ: اللّٰهُمَّ، إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلاً وَ ثَقَلاً، وَ هٰؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ ثَقَلِي، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَ لَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّكِ إِلىٰ خَيْرٍ، وَ لٰكِنَّ هٰؤُلَاءِ أَهْلِي وَ ثَقَلِي.

فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ، كَانَ عَلِيٌّ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ؛ لِكَثْرَةِ مَا بَلَّغَ فِيهِ رَسُولُ اللّٰهِﷺ، وَ إِقَامَتِهِ لِلنَّاسِ، وَ أَخْذِهِ بِيَدِهِ.

خدا و اهل بیت من. به درستی که من از خدای عزّوجلّ درخواستم که در میانهٔ قرآن و ایشان جدایی نیندازد، تا ایشان را در نزد حوض کوثر بر من وارد سازد، و خدا این را بـه مـن عـطا فرمود. و باز فرمود که: ایشان را تعلیم مدهید؛ زیرا که ایشان از شما داناترند. و فـرمود: بـه درستی که ایشان، هرگز شما را از درِ هدایت بیرون نمی‌برند و هرگز شما را در ضـلالت در نمی‌آورند. پس اگر رسول خدا ﷺ ساکت می‌شد و بیان نمی‌فرمود که: اهل بیت او کیست، هر آینه آل فلان و آل فلان (یعنی: آل تیم و آل عدی که) ولایت و امـامت را ادّعـا مـی‌کردند (و می‌توانستند که این را ادّعا کنند)، ولیکن خدای عزّوجلّ بیان اهل بیت را در کتاب خود فرو فرستاد به جهت تصدیق پیغمبر خویش و فرمود که: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾[1]، یعنی: جز این نیست که می‌خواهد خدا که ببرد از شما پلیدی گناه را ای اهل بیت و خاندان پیغمبر، و پاک و پاکیزه گرداند شما را از گناهان، پاک گردانیدنی» (به غایت بر سبیل دوام و استمرار. حاصل معنی آن‌که: ای خاندان محمد ﷺ، ارادهٔ جناب اقدس الهی تعلّق گرفته به این‌که جنس گناه را از شما دور دارد، به وضعی که یک فـرد از افـراد آن، خواه صغیره باشد و خواه کبیره و خواه از روی سهو و فراموشی باشد و خواه از روی عمد، از شما به وجود نیاید، تا دامن عصمت شما را به گرد گناه آلوده نگردد و در باب شما غیر از این را اراده نخواهد فرمود).

و حضرت صادق ؑ فرمود که: «پس علی و حسن و حسین و فاطمه پـیدا ؑ شـدند، و رسول خدا ﷺ ایشان را در زیر عبای خود داخل گردانید در حجرهٔ امّ سَلمه، بعد از آن، گفت: بار خدایا، به درستی که هر پیغمبری را اهلی و چیز بزرگی بوده که اهتمام به شأن آن داشته، و این گروه، اهل من و آن چیز بزرگ منند که به شأن ایشان اهتمام دارم. پس امّ سلمه عرض کرد که: آیا من از جملهٔ اهل تو نیستم؟ پیغمبر در جواب فرمود که: بازگشت تو به خیر و خوبی خواهد بود، ولیکن این گروه اهل منند، و آنچه من به آن اهتمام دارم.

و چون قبض روح رسول خدا ﷺ شد، علی ؑ سزاوارترین مردمان بود بـه مـردمان در تصرّف نمودن در امور ایشان، به جهت بسیاری آنچه رسـول خـدا ﷺ در شأن او بـه مـردم رسانید از مدایح، و به پا داشتن او برای مـردم و گـرفتن آن حـضرت دست او را (یـعنی: در

---

۱. احزاب، ۳۳.

فَلَمَّا مَضىٰ عَلِيٌّ ﷺ، لَمْ يَكُنْ يَسْتَطِيعُ عَلِيٌّ -وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ- أَنْ يُدْخِلَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ لَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ وَ لَا وَاحِداً مِنْ وُلْدِهِ، إِذاً لَقَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ: إِنَّ اللّٰهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- أَنْزَلَ فِينَا كَمَا أَنْزَلَ فِيكَ، فَأَمَرَ بِطَاعَتِنَا كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ، وَ بَلَّغَ فِينَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ كَمَا بَلَّغَ فِيكَ، وَ أَذْهَبَ عَنَّا الرِّجْسَ كَمَا أَذْهَبَهُ عَنْكَ.

فَلَمَّا مَضىٰ عَلِيٌّ ﷺ، كَانَ الْحَسَنُ ﷺ أَوْلىٰ بِهَا؛ لِكِبَرِهِ.

فَلَمَّا تُوُفِّيَ، لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُدْخِلَ وُلْدَهُ، وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذٰلِكَ. وَ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- يَقُولُ: ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِى كِتابِ اللّٰهِ﴾ فَيَجْعَلَهَا فِي وُلْدِهِ، إِذاً لَقَالَ الْحُسَيْنُ ﷺ: أَمَرَ اللّٰهُ بِطَاعَتِي كَمَا أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ أَبِيكَ، وَ بَلَّغَ فِيَّ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ كَمَا بَلَّغَ فِيكَ وَ فِي أَبِيكَ، وَ أَذْهَبَ اللّٰهُ عَنِّي الرِّجْسَ كَمَا أَذْهَبَ عَنْكَ وَ عَنْ أَبِيكَ.

فَلَمَّا صَارَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ ﷺ، لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَدَّعِيَ عَلَيْهِ كَمَا كَانَ هُوَ يَدَّعِي عَلىٰ أَخِيهِ وَ عَلىٰ أَبِيهِ لَوْ أَرَادَا أَنْ يَصْرِفَا الْأَمْرَ عَنْهُ، وَ لَمْ يَكُونَا لِيَفْعَلَا؛ ثُمَّ صَارَتْ حِينَ أَفْضَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ ﷺ، فَجَرىٰ تَأْوِيلُ هٰذِهِ الْآيَةِ: ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِى كِتابِ اللّٰهِ﴾ ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ لِعَلِيِّ بْنِ

غدیر غم) و چون علی﷣ مُشرف بر موت شد و هنگام رحلتش رسید، قادر نبود بر این‌که محمد بن علی یا عبّاس بن علی یا یکی از فرزندان خود راکه غیر ایشان بودند در این امر داخل گرداند، و علی﷣ چنان نبود که این نعل از او سر زند و اگر بر فرض محال، چنین امری از او سر می‌زد، هر آینه حضرت امام حسن و امام حسین﷣ در آن هنگام می‌گفتند که: خدای تبارک و تعالی در شأن ما آیه‌ای فرو فرستاده، چنانچه در شأن تو فرو فرستاده و به فرمان‌برداری ما امر فرموده، چنانچه به فرمان‌برداری تو امر فرموده، و رسول خداﷺ در باب ما تبلیغ رسالت فرموده، چنان که در باب تو تبلیغ رسالت فرموده، و خدا از ما گناه را برده، چنانچه آن را از تو برده است.

و چون علی﷣ از دنیا رحلت نمود، حضرت امام حسن﷣ به امامت سزاوارتر بود، به جهت آن‌که از حضرت امام حسین﷣ بزرگ‌تر بود، و چون ایّام حیاتش به سر آمد، نمی‌توانست که فرزندان خویش را در این امر داخل گرداند، و آن حضرت چنان نبود که این را به فعل آورد، و خدای عزّوجلّ می‌فرماید که: ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فى كِتابِ اللّهِ﴾[1]. پس آن را در فرزندان خود قرار دهد، و در هنگامی که چنین می‌کرد، حضرت امام حسین﷣ می‌گفت که: خدا به طاعت من امر فرموده، چنانچه امر فرموده به طاعت تو و طاعت پدر تو، و رسول خداﷺ در باب من تبلیغ رسالت فرموده، چنانچه در باب تو در باب پدر تو تبلیغ رسالت فرموده، و خدا رجس را از من برده، چنانچه از تو و از پدر تو برده است.

(حاصل آن‌که اولاد امام حسن و تابعان ایشان نمی‌توانند که در باب اولویّت خویش به امامت به آیهٔ ﴿أُولُوا الْأَرْحامِ﴾ متمسّک شوند؛ زیرا که در اثبات امامت از برای خویش به این آیه، نفی آن است، به جهت آن‌که امام حسین چون امام حسن، امامت را از امیر المؤمنین﷣ میراث برد و تأخر آن حضرت به جهت آن است که کوچک‌تر بود و اجتماع ممکن نبود).

و چون امامت به امام حسین﷣ منتقل شد، یکی از اهل بیت آن حضرت نمی‌توانست که بر او ادّعا کند، چنانچه او بر برادر و پدرش ادّعا می‌نمود، و اگر می‌خواستند که این امر را از او بگردانند، و حال آن‌که چنان نبودند که چنین کنند، پس در هنگامی که امامت به امام حسین﷣ رسید، چنان شد که تأویل این آیهٔ ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فى كِتابِ اللّهِ﴾ در آن

---

۱. انفال، ۸۵.

الْحُسَيْنِ﵇، ثُمَّ صَارَتْ مِنْ بَعْدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ﵇». وَ قَالَ: «الرِّجْسُ هُوَ الشَّكُّ، وَ اللّٰهِ لَا نَشُكُّ فِي رَبِّنَا أَبَداً».

● مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ وَ عِمْرَانَ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ﵇ مِثْلَ ذٰلِكَ.

٧٦٠ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ رَوْحٍ الْقَصِيرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ﵇ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتٰابِ اللّٰهِ﴾ فِيمَنْ نَزَلَتْ؟

فَقَالَ: «نَزَلَتْ فِي الْإِمْرَةِ، إِنَّ هٰذِهِ الْآيَةَ جَرَتْ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ مِنْ بَعْدِهِ، فَنَحْنُ أَوْلىٰ بِالْأَمْرِ وَ بِرَسُولِ اللّٰهِﷺ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ».

قُلْتُ: فَوُلْدُ جَعْفَرٍ لَهُمْ فِيهَا نَصِيبٌ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: فَلِوُلْدِ الْعَبَّاسِ فِيهَا نَصِيبٌ؟ فَقَالَ: «لَا». فَعَدَدْتُ عَلَيْهِ بُطُونَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، كُلَّ ذٰلِكَ يَقُولُ: «لَا».

قَالَ: وَ نَسِيتُ وُلْدَ الْحَسَنِ﵇، فَدَخَلْتُ بَعْدَ ذٰلِكَ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: هَلْ لِوُلْدِ الْحَسَنِ فِيهَا نَصِيبٌ؟ فَقَالَ: «لَا وَ اللّٰهِ يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ، مَا لِمُحَمَّدِيٍّ فِيهَا نَصِيبٌ غَيْرَنَا».

جاری گردید، و بعد از آن حضرت، به حضرت علی بن الحسین منتقل گردید، و بعد از علی بن الحسین به حضرت محمد بن علی رسید».

پس حضرت صادق فرمود که: «مراد از رجس که در آیه مذکور است، شکّ است. و به خدا سوگند، که ما هرگز در پروردگار خویش شکّ نمی‌کنیم».

● محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی بن عمران حلبی از ایّوب بن حرّ و عمران بن علی حلبی، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق مثل این را روایت کرده‌اند.

۷۶۰ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از ابن مسکان، از عبدالرّحیم بن روح قصیر، از امام محمد باقر روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ في كِتابِ اللّٰهِ﴾[1]، یعنی: «این پیغمبر (که محمد است)، سزاوارتر است به همهٔ مؤمنان از نفس‌های ایشان در کار دین و دنیا، و زنان او، مادران ایشانند (در تحریم و احترام نه در باقی احکام) و صاحبان خویشی‌ها بعضی از ایشان، سزاوارترند به بعضی دیگر از غیر ایشان، در میراث بردن در کتاب خدا».

راوی گفت که: از آن حضرت سؤال کردم که این آیه، در شأن کی نازل شد؟ فرمود که: «نازل شد در باب امارت و ولایت. به درستی که این آیهٔ (یعنی: ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحامِ﴾ تا آخر) جاری شده است در فرزندان امام حسین بعد از آن حضرت. پس ما سزاوارتریم به امر امامت و به رسول خدا از همهٔ مؤمنان و مهاجران و انصار».

عرض کردم که: از برای فرزندان جعفر در آن بهره‌ای هست؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: فرزندان عبّاس را در آن، نصیبی هست؟ فرمود: «نه». پس من همهٔ قبایل پسران عبدالمطّلب را بر آن حضرت شمردم و هر یک از آنها راکه مذکور می‌ساختم، می‌فرمود: نه.

راوی می‌گوید که: فرزندان امام حسن را فراموش کردم. بعد از آن، بر آن حضرت داخل شدم و عرض کردم که: آیا فرزندان امام حسن را در امامت بهره‌ای هست؟ فرمود: «نه، ای عبد الرّحیم، به خدا سوگند که از برای کسی که منسوب به سوی محمد باشد، در آن

---

۱. احزاب، ۶.

٧٦١ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ‌ؑ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ قَالَ: «إِنَّمَا يَعْنِي أَوْلىٰ بِكُمْ، أَيْ أَحَقُّ بِكُمْ وَ بِأُمُورِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ، وَ الَّذِينَ آمَنُوا: يَعْنِي عَلِيّاً وَ أَوْلَادَهُ الْأَئِمَّةَ‌ؑ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ وَصَفَهُمُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ فَقَالَ: ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‌ؑ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَ قَدْ صَلّىٰ رَكْعَتَيْنِ وَ هُوَ رَاكِعٌ، وَ عَلَيْهِ حُلَّةٌ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ، وَ كَانَ النَّبِيُّ‌ؐ كَسَاهُ إِيَّاهَا، وَ كَانَ النَّجَاشِيُّ أَهْدَاهَا لَهُ، فَجَاءَ سَائِلٌ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ وَ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، تَصَدَّقْ عَلىٰ مِسْكِينٍ، فَطَرَحَ الْحُلَّةَ إِلَيْهِ، وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ: أَنِ احْمِلْهَا، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ فِيهِ هٰذِهِ الْآيَةَ، وَ صَيَّرَ نِعْمَةَ أَوْلَادِهِ بِنِعْمَتِهِ، فَكُلُّ مَنْ بَلَغَ مِنْ أَوْلَادِهِ مَبْلَغَ الْإِمَامَةِ يَكُونُ بِهٰذِهِ الصِّفَةِ مِثْلَهُ، فَيَتَصَدَّقُونَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ، وَ السَّائِلُ الَّذِي سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ‌ؑ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ الْأَئِمَّةَ مِنْ أَوْلَادِهِ يَكُونُونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ».

٧٦٢ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ

بهره‌ای نیست غیر از ما».

۷۶۱ / ۳. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمی، از پدرش، از احمد بن عیسی، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾[1]، که آن حضرت فرمود: «جز این نیست که مقصود از ولیّکم، أولی بکم است، یعنی: احقّ و سزاوارتر به شما و به امور شما از نفس‌های شما و مال‌های شما، خداست و رسول او و آنان که ایمان آورند، یعنی: علی و اولاد او که ائمّه‌اندؑ تا روز قیامت.

بعد از آن، خدای عزّوجلّ ایشان را وصف نموده و فرموده که: ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾[2]. و امیر المؤمنینؑ در نماز ظهر بود و دو رکعت راگذارده بود، و آن حضرت در رکوع بود، و بر او حلّه بود که قیمت آن هزار دینار شرعی بود (که به حساب این زمان، از قرار طلا مثقالی یک تومان و یک هزار و دویست دینار فلوس، هفتصد و چهل تومان می‌شود؛ زیرا که دینار شرعی، یک مثقال شرعی طلای مسکوک است و آن، سه چهار یک مثقال صیرفی باشد). و پیغمبرﷺ آن حُلّه را به علیؑ پوشانیده بود، و نجاشی آن را به رسم هدیه از برای آن حضرت فرستاده بود. پس سائلی آمد و عرض کرد که: سلام بر تو باد ای ولیّ خدا، و سزاوارتر به مؤمنان از نفس‌های ایشان، بر گدا تصدّق فرما. حضرت آن حُلّه را به جانب سائل افکند، و به دست خویش اشاره به سوی او فرمود که: این را بردار.

بعد از آن، خدای عزّوجلّ این آیه را در شأن او فرو فرستاد و نعمت اولاد او را به نعمت او جفت و قرین گردانید.

پس هر که از اولاد آن حضرت، به مبلغ امامت رسیدند، به این نعمت و این صفت متّصف می‌باشند، پس تصدّق می‌کنند و حال آنکه ایشان رکوع کنندگانند. و آن سائلی که از امیر المؤمنینؑ سؤال نمود، از فرشتگان بود، و کسانی که از امامان از فرزندان آن حضرت سؤال می‌کنند، از فرشتگان می‌باشند».

۷۶۲ / ۴. علی بن ابراهیم روایت کرده است از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذینه، از زراره و فُضیل بن یسار و بُکیر بن اعین و محمد بن مسلم و بُرید بن معاویه و ابوالجارود

---

۱. مائده، ۵۵.
۲. مائده، ۵۵.

زُرَارَةَ وَ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ وَ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ أَبِي الْجَارُودِ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «أَمَرَ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- رَسُولَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ وَ فَرَضَ وَلَايَةَ أُولِي الْأَمْرِ، فَلَمْ يَدْرُوا مَا هِيَ؟ فَأَمَرَ اللّٰهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمُ الْوَلَايَةَ كَمَا فَسَّرَ لَهُمُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ، فَلَمَّا أَتَاهُ ذٰلِكَ مِنَ اللّٰهِ، ضَاقَ بِذٰلِكَ صَدْرُ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ تَخَوَّفَ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِهِمْ وَ أَنْ يُكَذِّبُوهُ، فَضَاقَ صَدْرُهُ، وَ رَاجَعَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَأَوْحَى اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- إِلَيْهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ فَصَدَعَ بِأَمْرِ اللّٰهِ -تَعَالَى ذِكْرُهُ- فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، فَنَادَى: الصَّلَاةَ جَامِعَةً، وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ».

قَالَ عُمَرُ بْنُ أُذَيْنَةَ: قَالُوا جَمِيعاً غَيْرَ أَبِي الْجَارُودِ: وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «وَ كَانَتِ الْفَرِيضَةُ تَنْزِلُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ الْأُخْرَى، وَ كَانَتِ الْوَلَايَةُ آخِرَ الْفَرَائِضِ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾».

و همه، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «خدای عزّوجلّ رسول خود را امر فرمود به ولایت علی ﷺ (و این‌که آن حضرت را بر مردم والی و امیر گرداند)، و این آیه را بر او فرو فرستاد که: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾، و ولایت صاحبان امر را واجب گردانید. پس مردم ندانستند که ولایت چیست.

خدای تعالی محمد ﷺ را امر فرمود که: ولایت را از برای ایشان بیان فرماید، چنانچه نماز و زکات و روزه و حج را از برای ایشان بیان فرمود. چون این تکلیف از جانب خدای عزّوجلّ بر او وارد شد، به سبب آن سینهٔ رسول خدا ﷺ تنگ شد، و ترسید که مردم از دین خویش بر گردند، و او را به دروغ نسبت دهند، و به آن جهت سینه‌اش تنگ شد، و با پروردگار خود عزّوجلّ بازگشت نمود، و استدعا کرد که این تکلیف را از آن حضرت بردارد.

پس خدای عزّوجلّ به سوی او وحی فرمود که: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾[1]، یعنی: «ای فرستادهٔ به حقّ، برسان به همهٔ مردمان آنچه را که فرو فرستاده شد به سوی تو از جانب پروردگارت، و اگر نرسانی، پس نرسانیده‌ای پیغام یا پیغام‌های او را (چه کتمان، بعضی موجب تضییع بعضی دیگر می‌شود؛ زیرا که اجزای رسالت، به هم پیوسته است، چون نماز. یا معنی آن است که گویا هیچ چیز را نرسانیده‌ای؛ به جهت آن‌که کتمان بعضی و کل، یکسان است در قباحت و استیجاب عقوبت). و خدا نگاه می‌دارد تو را از شرّ مردمان. به درستی که خدا راه نمی‌نماید گروه کافران را». پس آن حضرت امر خدای عزّ ذکره را آشکار نمود و در باب آن، علانیة تکلّم فرمود و بر ولایت علی ﷺ در روز غدیر خم قیام فرمود، و ندا فرمود که: به نماز جماعت حاضر شوید، و مردم را امر فرمود که: آن‌که حاضر است به غایب برساند».

و عمر بن اُذینه گفت که: همهٔ راویان که مذکور شدند غیر از ابوالجارود، گفتند که: امام محمد باقر ﷺ این را نیز فرمود که: «فریضهٔ خدا چنان بود که به ترتیب می‌آید که هر فریضه‌ای بعد از فریضه دیگر فرود می‌آمد، و ولایت، آخر فریضه‌های خدا بود. پس خدای عزّوجلّ این آیه را فرو فرستاد که: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾[2]».

---

۱. مائده، ۶۷. ۲. مائده، ۳.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: «يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: لَا أُنْزِلُ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هٰذِهِ فَرِيضَةً، قَدْ أَكْمَلْتُ لَكُمُ الْفَرَائِضَ».

٧٦٣ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَهُ جَالِساً، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: حَدِّثْنِي عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ أَ مِنَ اللّٰهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَغَضِبَ، ثُمَّ قَالَ: «وَيْحَكَ، كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ أَخْوَفَ لِلّٰهِ مِنْ أَنْ يَقُولَ مَا لَمْ يَأْمُرْهُ بِهِ اللّٰهُ، بَلِ افْتَرَضَهُ كَمَا افْتَرَضَ اللّٰهُ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحَجَّ».

٧٦٤ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ: «فَرَضَ اللّٰهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - عَلَى الْعِبَادِ خَمْساً، أَخَذُوا أَرْبَعاً، وَ تَرَكُوا وَاحِدَةً».

قُلْتُ: أَ تُسَمِّيهِنَّ لِي جُعِلْتُ فِدَاكَ؟

فَقَالَ: «الصَّلَاةُ، وَ كَانَ النَّاسُ لَا يَدْرُونَ كَيْفَ يُصَلُّونَ، فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ ﷺ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَخْبِرْهُمْ بِمَوَاقِيتِ صَلَاتِهِمْ.

ثُمَّ نَزَلَتِ الزَّكَاةُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَخْبِرْهُمْ مِنْ زَكَاتِهِمْ مَا أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ.

ثُمَّ نَزَلَ الصَّوْمُ، فَكَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِذَا كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ، بَعَثَ إِلىٰ مَا حَوْلَهُ مِنَ الْقُرىٰ، فَصَامُوا ذٰلِكَ الْيَوْمَ، فَنَزَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ بَيْنَ شَعْبَانَ وَ شَوَّالٍ.

ثُمَّ نَزَلَ الْحَجُّ، فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ ﷺ، فَقَالَ: أَخْبِرْهُمْ مِنْ حَجِّهِمْ مَا أَخْبَرْتَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ.

ثُمَّ نَزَلَتِ الْوَلَايَةُ، وَ إِنَّمَا أَتَاهُ ذٰلِكَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ بِعَرَفَةَ، أَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ:

حضرت باقر ﷺ در تفسیر آن فرمود که: «خدای عزّوجلّ می‌فرماید که: بعد از این فریضه، فریضه‌ای دیگر را بر شما فرو نخواهم فرستاد، و جمیع فریضه‌ها را برای شما کامل گردانیدم».

۷۶۳ / ۵. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از هارون بن خارجه، از ابوبصیر، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که گفت: در نزد آن حضرت نشسته بودم، مردی به آن حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده از ولایت علی بن ابی‌طالب ﷺ که آیا از جانب خدا بود، یا از جانب رسول او؟ حضرت غضبناک شد و فرمود که: «وای بر تو، رسول خدا، از خدا بیش از آن می‌ترسید که آنچه را که خدا او را به آن امر نفرموده بود بگوید، بلکه خدا آن را واجب گردانید؛ چنانچه نماز و زکات و روزه و حج را واجب گردانید».

۷۶۴ / ۶. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد و محمد بن حسین و هر دو، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابوالجارود، از امام محمد باقر ﷺ که گفت: شنیدم از آن حضرت ﷺ که می‌فرمود: «خدای عزّوجلّ، پنج چیز را بر بندگان واجب گردانید، و سنیّان چهار چیز را گرفتند و یکی را وا گذاشتند».

عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا آنها را برای من نام می‌بری؟ فرمود که: «نماز؛ و مردم نمی‌دانستند که چگونه نماز کنند، بعد از آن، جبرئیل ﷺ فرود آمد و گفت: یا محمد ﷺ، ایشان را به وقت‌های نمازی که باید به جا آورند، خبر ده.

بعد از آن وجوب زکات فرود آمد و گفت: یا محمد، ایشان را از امر زکات ایشان خبر ده به وضعی که ایشان را از امر نماز ایشان خبر دادی.

بعد از آن، وجوب روزه فرود آمد، پس چون روز عاشورا می‌شد (که عبارت است از روز دهم محرّم)، رسول خدا ﷺ می‌فرستاد به سوی اهل ده‌ها که گرداگرد آن حضرت و در حوالی مدینه بودند، پس آن روز را روزه می‌گرفتند. بعد از آن، وجوب روزهٔ ماه مبارک رمضان که در میانهٔ ماه شعبان و شوّال است، نازل شد.

بعد از آن، وجوب حجّ بیت الله فرود آمد. پس جبرئیل نازل شد و گفت که: ایشان را خبر ده از کیفیّت حجّ ایشان، به طوری که از چگونگی نماز و زکات و روزهٔ ایشان، ایشان را خبر دادی.

بعد از آن، ولایت و وجوب اظهار آن نازل شد. و این امر به رسول آمد در روز جمعه در

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ وَ كَانَ كَمَالُ الدِّينِ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ عِنْدَ ذٰلِكَ رَسُولُ اللّٰهِ: أُمَّتِي حَدِيثُو عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ، وَ مَتىٰ أَخْبَرْتُهُمْ بِهٰذَا فِي ابْنِ عَمِّي، يَقُولُ قَائِلٌ، وَ يَقُولُ قَائِلٌ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ لِسَانِي - فَأَتَتْنِي عَزِيمَةٌ مِنَ اللّٰهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - بَتْلَةً أَوْعَدَنِي إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ أَنْ يُعَذِّبَنِي، فَنَزَلَتْ: ﴿يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّٰهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ﴾ فَأَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ بِيَدِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مِمَّنْ كَانَ قَبْلِي إِلَّا وَ قَدْ عَمَّرَهُ اللّٰهُ، ثُمَّ دَعَاهُ فَأَجَابَهُ، فَأَوْشَكَ أَنْ أُدْعىٰ فَأُجِيبَ، وَ أَنَا مَسْؤُولٌ وَ أَنْتُمْ مَسْؤُولُونَ؛ فَمَا ذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟

فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ، وَ نَصَحْتَ، وَ أَدَّيْتَ مَا عَلَيْكَ؛ فَجَزَاكَ اللّٰهُ أَفْضَلَ جَزَاءِ الْمُرْسَلِينَ.

فَقَالَ: اللّٰهُمَّ اشْهَدْ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - ثُمَّ قَالَ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، هٰذَا وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي؛ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمُ الْغَائِبَ».

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: «كَانَ وَاللّٰهِ أَمِينَ اللّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ وَ غَيْبِهِ وَ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ.

ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَ، فَدَعَا عَلِيّاً، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَئْتَمِنَكَ عَلىٰ مَا ائْتَمَنَنِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْبِهِ وَ عِلْمِهِ، وَ مِنْ خَلْقِهِ، وَ مِنْ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ، فَلَمْ يُشْرِكْ وَاللّٰهِ فِيهَا - يَا زِيَادُ - أَحَداً مِنَ الْخَلْقِ.

عرفه و مراد از آن، امری است که خدای عزّوجلّ در باب آن فرو فرستاد که: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾[1] و کمال دین به ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد نزول ولایت، فرمود که: امّت من تازه عهدند به جاهلیّت و در این تازگی، از کفر بیرون آمده، در اسلام در آمده‌اند. و در آن زمان که ایشان را به این امر خبر دهم، در باب پسر عموی خویش هر کسی سخنی خواهد گفت و پیغمبر فرمود که: من این را در دل خویش گفتم و به خاطرم خطور نمود، بی‌آن‌که زبانم به آن گویا شود. پس مرا عزیمت قطعیه‌ای از جانب خدای عزّوجلّ آمد که دلالت می‌کرد که این اظهار، بر سبیل رخصت نیست، بلکه بر سبیل عزم و حتم است، و خدا مرا ترسانید که اگر در این باب، تبلیغ رسالت نکنم، مرا عذاب کند.

پس این آیه فرود آمد که: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾[2]. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت، و فرمود: ای گروه مردمان، به درستی که هیچ پیغمبری نبوده از آن پیغمبرانی که پیش از من بوده‌اند، مگر آن‌که خدا او را در دنیا عمری داده، بعد از آن، او را طلب فرموده و آن پیغمبر خدا را اجابت کرده، از دنیا رحلت نموده و عن قریب مرا می‌طلبد و من اجابت می‌کنم و از من سؤال خواهد و از شما نیز سؤال می‌شود. پس شما در جواب چه خواهید؟ گفت همه گفتند که: شهادت می‌دهیم که تو تبلیغ رسالت خدا کردی و خیرخواهی نمودی، و آنچه بر تو بود، به جا آوردی. پس خدا تو را جزا دهد؛ بهترین جزای پیغمبران مرسل.

پیغمبر سه مرتبه گفت: بار خدایا، شاهد باش. بعد از آن، فرمود: ای گروه مسلمانان، این ولّی و صاحب اختیار شما است بعد از من، پس باید که آن‌که حاضر است از شما، به غایب برساند».

و امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، که پیغمبر، امین خدا بود بر خلائق و احکام و دین خدا، که آن را برای خویش پسندیده. بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام وفات رسید، علی علیه السلام را طلبید و فرمود: یا علی، می‌خواهم که تو را امین دارم بر آنچه خدا مرا بر آن امین داشته از احکام و علم و خلق و دین خویش که آن را برای خود پسندیده‌ای زیاد. پس به خدا

۱. مائده، ۳. ۲. مائده، ۶۷.

ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ، فَدَعَا وُلْدَهُ -وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ ذَكَراً- فَقَالَ لَهُمْ: يَا بَنِيَّ، إِنَّ اللّٰهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- قَدْ أَبىٰ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ فِيَّ سُنَّةً مِنْ يَعْقُوبَ، وَ إِنَّ يَعْقُوبَ دَعَا وُلْدَهُ- وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ ذَكَراً -فَأَخْبَرَهُمْ بِصَاحِبِهِمْ، أَلَا وَ إِنِّي أُخْبِرُكُمْ بِصَاحِبِكُمْ، أَلَا إِنَّ هٰذَيْنِ ابْنَا رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهما السلام، فَاسْمَعُوا لَهُمَا، وَ أَطِيعُوا، وَ وَازِرُوهُمَا؛ فَإِنِّي قَدِ ائْتَمَنْتُهُمَا عَلىٰ مَا ائْتَمَنَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله مِمَّا ائْتَمَنَهُ اللّٰهُ عَلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، وَ مِنْ غَيْبِهِ، وَ مِنْ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ، فَأَوْجَبَ اللّٰهُ لَهُمَا مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام مَا أَوْجَبَ لِعَلِيٍّ عليه السلام مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، فَلَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمَا فَضْلٌ عَلىٰ صَاحِبِهِ إِلَّا بِكِبَرِهِ، وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام كَانَ إِذَا حَضَرَ الْحَسَنُ عليه السلام لَمْ يَنْطِقْ فِي ذٰلِكَ الْمَجْلِسِ حَتّىٰ يَقُومَ.

ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ عليه السلام حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ، فَسَلَّمَ ذٰلِكَ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام.

ثُمَّ إِنَّ حُسَيْناً عليه السلام حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ، فَدَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرىٰ فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ، فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَاباً مَلْفُوفاً، وَ وَصِيَّةً ظَاهِرَةً -وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَبْطُوناً لَا يَرَوْنَ إِلَّا أَنَّهُ لِمَا بِهِ- فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، ثُمَّ صَارَ وَاللّٰهِ ذٰلِكَ الْكِتَابُ إِلَيْنَا».

● الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، مِثْلَهُ.

٧٦٥ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ صَبَّاحٍ الْأَزْرَقِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُخْتَارِيَّةِ لَقِيَنِي، فَزَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ إِمَامٌ؟

سوگند، كه پيغمبر كسى را از خلائق در خلافت و امامت شريک آن حضرت نگردانيد.

بعد از آن، علىؑ را هنگام وفات رسيد، پس فرزندان خويش را طلبيد و ايشان دوازده پسر بودند، و به پسران خود فرمود كه: اى پسران من، به درستى كه خداى عزّوجلّ اِبا فرموده، مگر آنچه در من سنّت و طريقه‌اى از يعقوب قرار دهد و به درستى كه يعقوب، فرزندان خويش را طلبيد و ايشان دوازده پسر بودند. پس ايشان را به صاحب ايشان خبر داد. و آگاه باشيد كه من به صاحبتان خبر مى‌دهم. بدانيد كه اين دو پسر من، حسن و حسينؑ، پسران رسول خدايندﷺ. پس بشنويد از ايشان و ايشان را اجابت كنيد، و امر ايشان را اطاعت نماييد، و يارى كنيد ايشان را؛ زيراكه من ايشان را امين داشتم بر آنچه رسول خداﷺ مرا بر آن امين داشته از خلق و احكام و دين خود كه آن را براى خويش پسنديده.

پس خدا واجب گردانيد از براى حسنينؑ از جانب علىؑ، آنچه راكه از براى علىؑ واجب گردانيد از جانب رسول خداﷺ. پس يكى از اين دو را فضيلتى و زيادتى بر صاحب خويش نبود، مگر به كِبر سنّ و بزرگ‌ترى كه امام حسنؑ داشت. و به درستى كه امام حسينؑ، چون در نزد امام حسن حاضر مى‌شد، در آن مجلس سخن نمى‌گفت تا بر مى‌خاست.

بعد از آن، امام حسنؑ را هنگام رحلت رسيد، اين امر را به امام حسينؑ تسليم نمود. بعد از آن، امام حسينؑ را هنگام شهادت رسيد، دختر بزرگ خود فاطمه دختر امام حسينؑ را طلبيد و نامهٔ پيچيده و وصيّت نامهٔ ظاهرى را به او تسليم فرمود، و حضرت على بن الحسينؑ ناخوشى اسهال داشت، و مردم چنان اعتقاد داشتند كه آن حضرت از آن آزار، جان نخواهد برد، و بعد از آن، فاطمه نامه را به على بن الحسينؑ داد. و به خدا سوگند كه آن نامه، به ما منتقل شد».

● حسين بن محمد، از مُعلّى بن محمد، از محمد بن جمهور، از محمد بن اسماعيل بن بزيع، از منصور بن يونس، از ابوالجارود، از امام محمد باقرؑ مثل اين را روايت كرده است.

۷۶۵ / ۷. محمد بن حسن، از سهل بن زياد، از محمد بن عيسى، از صفوان بن يحيى، از صبّاح ازرق، از ابوبصير روايت كرده است كه گفت: به خدمت امام محمد باقرؑ عرض كردم كه: مردى از طايفه مختاريّه (كه ايشان را كيسانيّه نيز مى‌گويند)، مرا ملاقات كرد، و گمان داشت كه محمد بن حنفيّه امام است. حضرت باقرؑ غضبناک شد و فرمود كه: «آيا به او

فَغَضِبَ أَبُو جَعْفَرٍ ، ثُمَّ قَالَ: «أَ فَـلَا قُلْتَ لَهُ؟» قَالَ: قُلْتُ: لَا وَ اللّٰهِ، مَا دَرَيْتُ مَا أَقُولُ.

قَالَ: «أَ فَـلَا قُلْتَ لَهُ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ أَوْصىٰ إِلىٰ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا مَضىٰ عَلِيٌّ ، أَوْصىٰ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ لَوْ ذَهَبَ يَزْوِيهَا عَنْهُمَا، لَقَالَا لَهُ: نَحْنُ وَصِيَّانِ مِثْلُكَ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذٰلِكَ.

وَ أَوْصَى الْحَسَنُ إِلَى الْحُسَيْنِ، وَ لَوْ ذَهَبَ يَزْوِيهَا عَنْهُ، لَقَالَ: أَنَا وَصِيٌّ مِثْلُكَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ وَ مِنْ أَبِي، وَ لَمْ يَكُنْ لِيَفْعَلَ ذٰلِكَ، قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ﴾ هِيَ فِينَا وَ فِي أَبْنَائِنَا».

٦٥ـ بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

٧٦٦ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ الْجَهْمِ الْهِـلَالِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَمَّا نَزَلَتْ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، وَ كَانَ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللّٰهِ : سَلِّمُوا عَلىٰ عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، فَكَانَ مِمَّا أَكَّدَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ يَا زَيْدُ، قَـوْلُ رَسُولِ اللّٰهِ لَهُمَا: قُومَا فَسَلِّمَا عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَا: أَ مِنَ اللّٰهِ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟ فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللّٰهِ : مِنَ اللّٰهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ.

فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ يَعْنِي بِهِ قَوْلَ رَسُولِ اللّٰهِ لَهُمَا، وَ قَوْلَهُمَا: أَ مِنَ اللّٰهِ أَوْ مِنْ

هیچ نگفتی؟» ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم: نه، به خدا سوگند که نمی‌دانستم چه بگویم.

حضرت فرمود که: «آیا به او نگفتی که رسول خداﷺ علی و حسن و حسین؟ع؟ را وصیّ خود گردانید و چون علی؟ع؟ درگذشت، حسن و حسین را وصیّ خود نمود، و اگر می‌رفت که امامت را از ایشان بگرداند به آن حضرت، می‌گفتند که ما هر دو وصیّی پیغمبریم مانند تو، و علی؟ع؟ چنان نبود که این امر از او سر زند، و امام حسن و امام حسین را وصیّ خود کرد، و اگر می‌رفت که وصیّت را از او بگرداند، هر آینه به او می‌گفت که: من وصیّم، مانند تو از جانب رسول خداﷺ و از جانب پدرم، و امام حسن چنان نبود که این کار را به جا آورد، و خدای عزّوجلّ فرموده است که: ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ﴾[1]. و این آیه، در شأن ما و در شأن پسران ما است».

۶۵. باب در بیان اشاره و نصّ بر امیرالمؤمنین؟ع؟ [2]

۷۶۶ / ۱. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از زید بن جَهم هِلالی، از امام جعفر صادق؟ع؟ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «چون ولایت علی بن ابی‌طالب؟ع؟ نازل شد، و از جمله آنچه رسول خداﷺ به مردم فرمود، این بود که: بر علی؟ع؟ سلام کنید به امیر المؤمنین بودن (یعنی: به این روش بر او سلام کنید که: السّلام علیک یا امیر المؤمنین). از جملهٔ آنچه خدا در آن روز بر آن دو (ابوبکر و عمر)، استوار فرمود ای زید، آن است که رسول خداﷺ به ایشان فرمود که: ای ابوبکر و عمر، برخیزید و بر علی؟ع؟ سلام کنید به امیر المؤمنین بودن. ابوبکر و عمر گفتند که: یا رسول الله، آیا این‌که می‌گویی از جانب خداست، یا از جانب رسول او؟

رسول خداﷺ فرمود که: از جانب خدا و از جانب رسول اوست. بعد از آن، خدای عزّوجلّ این آیات را فرو فرستاد که: ﴿وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ﴾[3]. یعنی: و مشکنید سوگندها را (یعنی: پیمان‌ها را که در باب بیعت نمودید)، بعد از استوار گردانیدن آنها به سوگند به خدا، و حال آن‌که گردانیده‌اید خدا را

---

۱. انفال، ۷۵.

۲. در بعضی از نسخ کافی، این عنوان موجود نیست. (مترجم)

۳. نحل، ۹۱.

رَسُولِهِ؟ ﴿وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ (أَئِمَّةٌ هِيَ أَزْكى مِنْ أَئِمَّتِكُمْ)﴾».

قالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ، أَئِمَّةٌ؟ قالَ: «إِي وَ اللّٰهِ أَئِمَّةٌ» قُلْتُ: فَإِنَّا نَقْرَأُ ﴿أَرْبى﴾ فَقالَ: «مَا أَرْبى؟ - وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ فَطَرَحَها - ﴿إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللّٰهُ بِهِ﴾ يَعْنِي بِعَلِيٍّ ﷺ ﴿وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ وَ لَوْ شاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ



بر پیمان‌های خود گواه و نگهبان. به درستی که خدا می‌داند آنچه را که شما می‌کنید».

و حضرت فرمود که: «مقصود خدا از این، فرمودهٔ رسول خداستﷺ به ابوبکر و عمر و گفتهٔ ابوبکر و عمر که آیا از جانب خداست یا از جانب رسول او؟ ﴿وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ﴾ [أَئِمَّةٌ هِيَ أَزْكىٰ مِنْ أَئِمَّتِكُمْ]، یعنی: و مباشید مانند زنی که رشتهٔ خویش را تاب باز دارد بعد از قوّت و استحکام، در حالتی که رشته‌ها تاب باز داده شده باشند. فرا می‌گیرید سوگندهای خویش را دغلی و اسباب مکر و خدیعه در میان خویش، به سبب آن‌که امامانی چند پاک‌تر و بهتر از امامان شما باشند» (یا به جهت کراهت آن‌که امامانی چند پاک‌تر از امامان شما باشند. و بنابر اوّل، مراد از امامان اوّل، ائمهٔ جورند و ائمهٔ دویم، ائمهٔ هدی. و بنابر ثانی، به عکس است).

راوی می‌گوید که: به حضرت صادقؑ عرض کردم که: فدای تو گردم، در قرآن به جای امّة، ائمّة است؟ حضرت فرمود: «بلی، به خدا سوگند ائمّة است». عرض کردم که: ما به جای أزكى، أربى می‌خوانیم. حضرت فرمود که: «أربى چیست؟» و به دست خویش اشاره فرمود (یعنی: به سوی سینهٔ خویش به این معنی که مراد از ائمّه، ماییم). بعد از آن، دست خویش را انداخت (یعنی: آن را از سینه برداشت. و می‌تواند که مراد این باشد که آن حضرت، به دست خویش اشاره به طرح قرائت مشهوره فرموده باشد. بلکه این اظهر است. و در تفسیر علی بن ابراهیم است که به دست خویش اشاره فرمود به طرح آن. و آنچه در قرآنِ موجود است چنین است که آن ﴿تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبىٰ مِنْ أُمَّةٍ﴾. و ترجمهٔ آن این است که: «به سبب آن‌که هستند گروهی (یعنی: کفّار) که ایشان زیاده‌اند از گروهی دیگر که مسلمانانند» (یا باشند گروهی زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال، یعنی: حیله‌بازی آغاز کرده می‌خواهند که باز به کفر خود رجوع کنند و طریقهٔ اهل جاهلیّت پیش گیرند).

﴿إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللّٰهُ بِهِ﴾، یعنی: «جز این نیست که خدا شما را می‌آزماید به امر به وفای به عهد» (یا به بودن زیادتی گروهی بر گروهی دیگر؛ چنانچه مفسّرین گفته‌اند). و حضرت فرمود: «یعنی: به علیؑ».

﴿وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ * وَ لَوْ شاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لٰكِنْ يُضِلُّ

وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ﴾ يَوْمَ الْقِيامَةِ ﴿عَمّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها﴾ يَعْنِي بَعْدَ مَقَالَةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فِي عَلِيٍّ ؑ ﴿وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ﴾ يَعْنِي بِهِ عَلِيّاً ؑ ﴿وَ لَكُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ﴾».

٧٦٧ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَمَّا أَنْ قَضىٰ مُحَمَّدٌ نُبُوَّتَهُ، وَ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ، أَوْحَى اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ إِلَيْهِ: أَنْ يَا مُحَمَّدُ، قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَكَ، وَ اسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ؛ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الِاسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ فِي أَهْلِ بَيْتِكَ، عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ؑ؛ فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَالِاسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ مِنَ الْعَقِبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ، كَمَا لَمْ أَقْطَعْهَا مِنْ ذُرِّيَّاتِ الْأَنْبِيَاءِ ؑ».

٧٦٨ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ غَيْرُهُ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ؛ وَمُحَمَّدُ

مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها﴾، یعنی: «و هر آینه خدا آشکار کند از برای شما در روز قیامت، آنچه را که بودید که در آن اختلاف می‌کردید، و اگر خدا می‌خواست هر آینه شما را یک گروه می‌گردانید (یعنی: به اجبار و اکراه شما را بر دین اسلام متّفق می‌ساخت)، ولیکن فرو می‌گذارد در خذلان، هر که را که خواهد، و راه می‌نماید به توفیق و لطف هر که را خواهد، و هر آینه پرسیده می‌شوید در قیامت، از آنچه بودید که کار می‌کردید و فرا مگیرید سوگندهای خویش را اسباب مکـر و خدیعه و دغلی در میان خویش، پس بلغزد قدمی و پایی از شارع اسلام بعد از ثبوت آن».

و حضرت فرمود: «یعنی: بعد از گفتار رسول خدا ﷺ در شأن علی ﷺ». ﴿وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ﴾، یعنی: «و بچشید عذاب را به سبب باز ایستادن (یا باز داشتن شما مردم را) از راه خدا». و حضرت فرمود که: «مقصود از آن (یعنی: راه خدا)، علی ﷺ است». ﴿وَ لَكُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ﴾[1]، یعنی: «و برای شما است عذابی بزرگ در آخرت».

۷۶۷ / ۲ . محمد بن یحیی روایت کرده است، از محمد بن حسین و احمد بن محمد، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزهٔ ثمالی، از امام محمد باقر ﷺ که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «چون محمد ﷺ، پیغمبری خود را محکم و تمام کرد، و ایّام حیات خویش را کامل ساخت، خدای عزّوجلّ به سوی او وحی فرمود کـه: یـا مـحمد، پـیغمبری خویش را تمام ساختی و ایّام خود را کامل گردانیدی. پس قرار ده آن علمی را که در نزد تـو است، با عهود و مواثیق ولایت، با آنچه ایمان به آن، واجب است از آنچه از نزد مـن بـه تـو رسیده، و اسم اکبر (که اسم اعظم است، یاکتابی جامع که از آسمان فرود آمده باشد)، و میراث علم (که عبارت است از ولایت عظمیٰ و خلافت کبریٰ یـعنی: ریـاست داریـن و خـلافت کونین)، و آثار علم پیغمبری (که ارشاد خلائق و هدایت ایشان است و غیر آن از معجزات و کرامات)، در میان اهل بیت خویش، در نزد علی بن ابی‌طالب ﷺ؛ زیرا که من، علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیغمبری را از فرزندان ذریّهٔ تو هرگز قطع نخواهم کـرد، چنانچه آنها را از ذریّه‌های پیغمبران ﷺ قطع نکردم».

۷۶۸ / ۳ . محمد بن حسن[2] و غیر او، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی؛

---

۱. نحل، ۹۲_۹۴.

۲. در نوشتهٔ مترجم - رحمه الله - محمد بن حسین است.

بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْـنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈، قَالَ:

«أَوْصىٰ مُوسىٰ؈ إِلىٰ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، وَ أَوْصىٰ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ إِلىٰ وَلَدِ هَارُونَ، وَ لَمْ يُوصِ إِلىٰ وَلَدِهِ، وَ لَا إِلىٰ وَلَدِ مُوسىٰ؛ إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ لَهُ الْخِيَرَةُ، يَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ مِمَّنْ يَشَاءُ، وَ بَشَّرَ مُوسىٰ وَ يُوشَعُ بِالْمَسِيحِ؈.

فَلَمَّا أَنْ بَعَثَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ الْمَسِيحَ؈، قَالَ الْمَسِيحُ؈ لَهُمْ: إِنَّهُ سَوْفَ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي نَبِيٌّ اسْمُهُ أَحْمَدُ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ؈، يَجِيءُ بِتَصْدِيقِي وَ تَصْدِيقِكُمْ، وَ عُذْرِي وَ عُذْرِكُمْ، وَ جَرَتْ مِنْ بَعْدِهِ فِي الْحَوَارِيِّينَ فِي الْمُسْتَحْفَظِينَ.

وَ إِنَّمَا سَمَّاهُمُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ الْمُسْتَحْفَظِينَ؛ لِأَنَّهُمُ اسْتُحْفِظُوا الِاسْمَ الْأَكْبَرَ، وَ هُوَ الْكِتَابُ الَّذِي يُعْلَمُ بِهِ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ الَّذِي كَانَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ، يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ قَبْلِكَ ○ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ﴾ الْكِتَابُ: الِاسْمُ الْأَكْبَرُ، وَ إِنَّمَا عُرِفَ ـ مِمَّا يُدْعَى الْكِتَابَ ـ التَّوْرَاةُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ الْفُرْقَانُ، فِيهَا كِتَابُ نُوحٍ؈، وَ فِيهَا كِتَابُ صَالِحٍ وَ شُعَيْبٍ وَ إِبْرَاهِيمَ؈، فَأَخْبَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ هٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولىٰ ○ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسىٰ﴾ فَأَيْنَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ؟ إِنَّمَا صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ الِاسْمُ الْأَكْبَرُ، وَ صُحُفُ مُوسَى الِاسْمُ الْأَكْبَرُ.

و محمد بن یحیی از محمد بن حسین همه، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده‌اند که فرمود: «موسیؑ، یوشع بن نون را وصیّ خود گردانید و یوشع بن نون، فرزندان هارون را وصیّ خود نمود، و فرزندان خویش و فرزندان موسی را وصی نفرمود. به درستی که خدای عزّوجلّ راست اختیار کردن و برگزیدن. بر می‌گزیند هر که را می‌خواهد از هر که می‌خواهد.

و موسی و یوشع به مسیحؑ و آمدن او مژده دادند، و چون خدای عزّوجلّ مسیح را به پیغمبری مبعوث گردانید، مسیحؑ به بنی‌اسرائیل فرمود که: زود باشد که پیغمبری بعد از من بیاید که نامش احمد و از فرزندان اسماعیل است، و می‌آید با تصدیق من (یعنی: در رسالت و طیب ولادت و ردّ تعدّد) و تصدیق شما در ایمان و متابعت، و عذر من و عذر شما (و مراد از عذر، حجّت است یا محو اسائت). و وصیّت، بعد از او جاری شد در حواریّان و در مستحفظان که مأمور به محافظت بودند.

و خدای عزّوجل ایشان را مستحفظان نامید، مگر به جهت آن‌که ایشان مأمور بودند به محافظت اسم اکبر و آن، کتابی است که هر چیزی که با پیغمبرانؑ بوده، به آن معلوم می‌شود. خدای عزّوجلّ می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنا [رسلا] بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ﴾ (و چنین آیه‌ای در قرآن نیست. بلی در سورهٔ حدید واقع است که: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا﴾[1] تا آخر آنچه مذکور شد. و ترجمهٔ آن، چنانچه در قرآن است، این است که: «هر آینه به حقیقت که ما فرستادیم فرستادگان خویش را با حجت‌های روشن، و فرو فرستادیم با ایشان، کتاب و ترازو را» که مراد از آن، چنانچه بعضی گفته‌اند، عدل است که سبب انتظام امور است).

و حضرت فرمود که: «کتاب، اسم اکبر است و جز این نیست که معروف در میان مردم از آنچه به کتاب آسمانی نامیده می‌شود، تورات موسی و انجیل عیسی و فرقان محمدﷺ است، و در میان کتاب‌های آسمانی، کتاب نوحؑ است. و نیز در میان آنها کتاب صالح و شعیب و ابراهیمؑ است. و خدای عزّوجلّ خبر داده است که: ﴿إِنَّ هٰذا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولىٰ * صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسىٰ﴾، یعنی: به درستی که این سخن (یعنی: مضمون ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰى * وَ ذَكَرَ

---

۱. حدید، ۲۵.

فَلَمْ تَزَلِ الْوَصِيَّةُ فِي عَالِمٍ بَعْدَ عَالِمٍ حَتّىٰ دَفَعُوهَا إِلىٰ مُحَمَّدٍﷺ ، فَلَمَّا بَعَثَ اللّٰهُ ـعَزَّ وَ جَلَّ ـ مُحَمَّداًﷺ ، أَسْلَمَ لَهُ الْعَقِبُ مِنَ الْمُسْتَحْفَظِينَ ، وَ كَذَّبَهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ ، وَ دَعَا إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ .

ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ ـجَلَّ ذِكْرُهُ ـ عَلَيْهِ : أَنْ أَعْلِنْ فَضْلَ وَصِيِّكَ ، فَقَالَ : رَبِّ ، إِنَّ الْعَرَبَ قَوْمٌ جُفَاةٌ ، لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ كِتَابٌ ، وَ لَمْ يُبْعَثْ إِلَيْهِمْ نَبِيٌّ ، وَ لَا يَعْرِفُونَ فَضْلَ نُبُوَّاتِ الْأَنْبِيَاءِ ، وَ لَا شَرَفَهُمْ ، وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِي إِنْ أَنَا أَخْبَرْتُهُمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَيْتِي ، فَقَالَ اللّٰهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾ وَ ﴿قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ .

فَذَكَرَ مِنْ فَضْلِ وَصِيِّهِ ذِكْراً ، فَوَقَعَ النِّفَاقُ فِي قُلُوبِهِمْ ، فَعَلِمَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ ذٰلِكَ وَ مَا يَقُولُونَ ، فَقَالَ اللّٰهُ جَلَّ ذِكْرُهُ : يَا مُحَمَّدُ ، ﴿وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾ ، ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ﴾ لٰكِنَّهُمْ يَجْحَدُونَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَهُمْ .

اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى * بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى * إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾[۱]، یا آنچه محمدﷺ آن را از جانب خدا آورده است) هر آینه در صحیفه‌های پیشین است، یعنی: کتاب‌های نخستین صحیفه‌های ابراهیم و موسی». و حضرت فرمود: «پس کجاست صحیفه‌های ابراهیم؟ جز این نیست که صحیفه‌های ابراهیم، اسم اکبر و صحیفه‌های موسی نیز اسم اکبر است.

پس همیشه وصیّت در باب عالمی بعد از عالمی بوده، تا آن‌که آن را به محمدﷺ تسلیم کردند، و چون خدای عزّوجلّ محمد را به پیغمبری مبعوث گردانید، فرزندان مستحفظان مطیع و منقاد آن حضرت گردیدند، و بنی‌اسرائیل (که جهودانند)، او را به دروغ نسبت دادند، و آن حضرت مردم را خواند به سوی خدای عزّوجلّ و در راه آن جناب با کافران، جهاد فرمود.

بعد از آن، خدای جلّ ذکره، بر او فرو فرستاد که فضل وصیّ خود را آشکار کن. پیغمبر عرض کرد که: پروردگار، به درستی که عرب، گروهی ستم‌کارانند که کتابی در میانهٔ ایشان نبوده، و پیغمبری به سوی ایشان مبعوث نشده، و فضیلت پیغمبری را که پیغمبران داشته‌اند، نمی‌شناسند، و شرف و بزرگواری ایشان را نمی‌دانند، و به من ایمان نخواهند آورد، اگر ایشان را به فضل اهل بیت خویش خبر دهم.

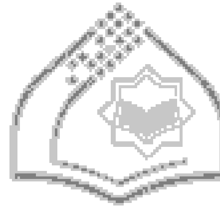
پس خدای جلّ ذکره فرمود: ﴿وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾[۲] و ﴿وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾[۳]، یعنی: «و اندوهناک مباش بر ایشان و بر ایمان نیاوردن ایشان». «و بگو که: بر شما است سلام (هجران و مجانبت، نه سلام تحیّت و کرامت). پس زود باشد که بدانند در آخرت وبال امر و بدی عاقبت خود را» (و این آیه در آخر سورهٔ زخرف است و به جای و لا تحزن علیهم فاصفح عنهم است، و ترجمهٔ آن این است که: «پس رو به گردان از ایشان و اغماض کن از مکافات ایشان». مگر آن‌که دو موضع از قرآن، با هم نقل شده باشد؛ چه در آخر سورهٔ حجر است که: ﴿وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾).

بعد از آن پیغمبر چیزی از فضل وصیّ خود را مذکور ساخت، و نفاق در دل‌های ایشان واقع شد، و رسول خداﷺ این نفاق را دانست و دانست آنچه را که می‌گفتند. پس خدای جلّ ذکره فرمود که: یا محمد، ﴿وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾[۴] ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ

---

۱. اعلی، ۱۴ـ۱۹.
۲. نحل، ۱۲۷.
۳. زخرف، ۸۹.
۴. حجر، ۹۷.

وَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَتَأَلَّفُهُمْ، وَ يَسْتَعِينُ بِبَعْضِهِمْ عَلىٰ بَعْضٍ، وَ لَا يَزَالُ يُخْرِجُ لَهُمْ شَيْئاً فِي فَضْلِ وَصِيِّهِ حَتّىٰ نَزَلَتْ هٰذِهِ السُّورَةُ، فَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ حِينَ أُعْلِمَ بِمَوْتِهِ وَ نُعِيَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ، فَقَالَ اللّٰهُ ـ جَلَّ ذِكْرُهُ ـ: ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ ○ وَ إِلىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾ يَقُولُ: فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ عَلَمَكَ، وَ أَعْلِنْ وَصِيَّكَ، فَأَعْلِمْهُمْ فَضْلَهُ عَلَانِيَةً،



الظّالِمینَ بِآیاتِ اللّهِ یَجْحَدُونَ﴾[1] (و ظاهر کتاب این است که نظم آیه در قرآن چنین باشد، و چنین نیست؛ زیرا که از اوّل آیه تا یقولون در سورهٔ حجر است، و تتمه در سورهٔ انعام و پیش از آن، این است که: ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذی یَقُولُونَ﴾[2]. و ترجمهٔ آنچه در سورهٔ حجر است، این است که: «و هر آینه به حقیقت که ما می‌دانیم آن‌که تو تنگ می‌شود سینه‌ات به آنچه می‌گویند». و ترجمهٔ آنچه در سورهٔ انعام است این است که: «به تحقیق که ما می‌دانیم به درستی که اندوهناک می‌گرداند تو را آنچه می‌گویند. پس به درستی که ایشان تکذیب نمی‌کنند تو را فی الحقیقه و به راستیِ تو اعتقاد دارند، هر چند که در ظاهر تو را تکذیب کنند (یا آن‌که تو را دروغ‌گو نمی‌یابند، بنابر قرائت سکون کاف و تخفیف ذال. چنانچه در قرائت اهل بیت ﷺ واقع شده) ولیکن ستمکاران آیات و نشانه‌های توحید خدا را انکار می‌کنند».

و حضرت فرمود: «لیکن ایشان انکار می‌کنند بی‌حجّت و دلیلی که ایشان را باشد، و رسول خدا ﷺ ایشان را به هم پیوند و آمیزش می‌داد، و به واسطهٔ بعضی از ایشان بر بعضی یاری می‌جست، و همیشه بر سبیل تدریج چیز کمی را در باب فضل وصیّ خویش برای ایشان اظهار می‌فرمود، تا آن‌که این سوره (با این آیه، که بعد از این مذکور می‌شود، نازل شد). پس حجّت را برایشان تمام کرد در هنگامی که به مردن خویش اعلام شد و خبر وفاتش به او رسید، و خدای جلّ ذکره فرمود که: ﴿فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ * وَإِلىٰ رَبِّکَ فَارْغَبْ﴾[3]، یعنی: پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت، پس رنج کش در مراسم عبادت و به سوی پروردگار خود، پس رغبت کن» (چنانچه بعضی از مفسّرین گفته‌اند).

و حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که: چون فارغ شوی، عَلَم و نشانهٔ خویش را بر پای دار، و وصیّ خود را آشکار کن» (و این تفسیر، بنابر کسر صاد فَانصِب است که از نَصَبَ یَنصِبُ به فتح عین در ماضی و کسر آن در مستقبل باشد که مشتّق است از نَصب به سکون صاد که به معنی برپا داشتن است. و امّا قرائت مشهوره از نصب ینصب به کسر عین در ماضی و فتح آن در مستقبل است که از نصب به فتح صاد است، به معنی تعب کشیدن. پس یا قرائت اهل بیت ﷺ به کسر صاد است، یا فتح صاد فانصب. بنابر مزاوجت و مناسبت، فارغب، یا بنا بر تفسیر ظاهر که نوعی از تأویل و قسمی از تفسیر است، یا بیان حاصل معنی است و در

---

۱. انعام، ۳۳.	۲. انعام، ۳۳.
۳. شرح، ۷ و ۸.

فَقَالَ ﷺ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؛ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

ثُمَّ قَالَ: لَأَبْعَثَنَّ رَجُلًا يُحِبُّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ، وَ يُحِبُّهُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ، لَيْسَ بِفَرَّارٍ، يُعَرِّضُ بِمَنْ رَجَعَ، يُجَبِّنُ أَصْحَابَهُ وَ يُجَبِّنُونَهُ.

وَ قَالَ ﷺ : عَلِيٌّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ.

وَ قَالَ: عَلِيٌّ عَمُودُ الدِّينِ.

وَ قَالَ: هٰذَا هُوَ الَّذِي يَضْرِبُ النَّاسَ بِالسَّيْفِ عَلَى الْحَقِّ بَعْدِي.

وَ قَالَ: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أَيْنَمَا مَالَ.

وَ قَالَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ أَهْلَ بَيْتِي عِتْرَتِي؛ أَيُّهَا النَّاسُ، اسْمَعُوا وَ قَدْ بَلَّغْتُ، إِنَّكُمْ سَتَرِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَسْأَلُكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ، وَ الثَّقَلَانِ كِتَابُ اللّٰهِ -جَلَّ ذِكْرُهُ- وَ أَهْلُ بَيْتِي، فَلَا تَسْبِقُوهُمْ؛ فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.

فَوَقَعَتِ الْحُجَّةُ بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ وَ بِالْكِتَابِ الَّذِي يَقْرَؤُهُ النَّاسُ، فَلَمْ يَزَلْ يُلْقِي فَضْلَ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالْكَلَامِ، وَ يُبَيِّنُ لَهُمْ بِالْقُرْآنِ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ

تفسیر آیه از اهل بیت ﷺ مروی است که چون از حجّة الوداع فارغ شوی، و ادای تبلیغ رسالت کنی، علی ﷺ را نصب کن برای امامت و وصایت و خلافت خود و رغبت به جانب او احداث کن، و از این سرای فانی خود را به دار الخلود رسان، و به فراغت تمام در دارالسّلام قرار گیر).

و حضرت فرمود: «پس پیغمبر، فضل وصیّ خود را به ایشان اعلام فرمود، در آشکار و سه مرتبه فرمود که: هر که من مولای او بودم، پس علی مولای اوست. بار خدایا، دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد. و نیز در روز فتح خیبر فرمود که: هر آینه خواهم فرستاد مردی را که خدا و رسول او را دوست دارد، و خدا و رسولش او را دوست دارند، و به غایت گریزان نباشد، در حالتی که پیغمبر کنایه می‌گفت به آنکه برگشته و از جنگ گریخته بود و اصحاب خویش را بی‌دل می‌گردانید و ایشان او را بی‌دل می‌گردانیدند (که یکدیگر را می‌ترسانیدند از دشمن، یا نسبت بی‌دلی به هم می‌دادند، و مراد ابوبکر و عمرند که از جنگ خیبر گریختند) و آن حضرت ﷺ فرمود که: علی ﷺ، آقا و بزرگ مؤمنان است.

و فرمود که: علی ﷺ، ستون دین است (و بنابر بعضی از نسَخ، ستون ایمان است).

و فرمود که: اینک همان است که مردمان را به شمشیر می‌زند بر حقّ بعد از من.

و فرمود که: حق، با علی است؛ در هر جا که میل کند.

و فرمود که: من دو امر را در میان شما وا می‌گذارم که اگر آنها را بگیرید، هرگز گمراه نشوید، و آنها: کتاب خدای عزّ و جلّ است و اهل بیت من (که عترت من‌اند). ای گروه مردمان، بشنوید و من تبلیغ رسالت نمودم، که زود باشد که شما در کنار حوض کوثر بر من وارد شوید. پس شما را سؤال خواهم کرد از آنچه شما در حقّ دو چیز بزرگ کرده‌اید، و آن دو چیز بزرگ: کتاب خداست جلّ ذکره و اهل بیت من. پس بر ایشان پیشی مگیرید که هلاک می‌شوید، و ایشان را تعلیم مدهید؛ زیرا که ایشان از شما داناترند.

پس حجّت لازم شد به فرمودهٔ پیغمبر ﷺ و به کتاب خدا که مردمان آن را می‌خوانند، و پیغمبر ﷺ، همیشه فضل اهل بیت خود را بر امّت القا می‌فرمود به کلام معجز نظام، و برای ایشان به قرآن بیان می‌نمود که: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾[۱].

---

۱. احزاب، ۳۳.

الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ وَ قَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ﴾ ثُمَّ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾.

فَكَانَ عَلِيٌّ ﷺ، وَ كَانَ حَقُّهُ الْوَصِيَّةَ الَّتِي جُعِلَتْ لَهُ، وَ الِاسْمَ الْأَكْبَرَ، وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ، وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ، فَقَالَ: ﴿قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾ ثُمَّ قَالَ: ﴿وَ إِذَا (الْمَوَدَّةُ) سُئِلَتْ ○ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ يَقُولُ: أَسْأَلُكُمْ عَنِ الْمَوَدَّةِ ـ الَّتِي أَنْزَلْتُ عَلَيْكُمْ فَضْلَهَا ـ مَوَدَّةِ الْقُرْبىٰ بِأَيِّ ذَنْبٍ قَتَلْتُمُوهُمْ.

وَ قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ قَالَ: الْكِتَابُ: الذِّكْرُ، وَ أَهْلُهُ: آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ، أَمَرَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ بِسُؤَالِهِمْ، وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجُهَّالِ، وَ سَمَّى اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ الْقُرْآنَ ذِكْراً، فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ

و خدای عزّ ذکره فرموده که: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ﴾[1]، یعنی: «و بدانید که آنچه غنیمت گرفته‌اید از کافران (یا کسب کرده‌اید از هر چه، و نام چیز بر آن اطلاق شود)، پس خدا را پنج یک آن و رسول خدا را و صاحب خویشی آن حضرت را ثابت است» (یا واجب بر شما، بودن پنج یک آن است برای ایشان). بعد از آن خدای جلّ ذکره فرموده: ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾[2]، یعنی: و بده خداوند خویشی را آنچه حقّ اوست».

و حضرت فرمود: «پس علی، ذوالقربی و صاحب خویشی بود و حقّ آن حضرت وصیّتی بود که از برایش قرار داده شد با اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیغمبری، پس خدا فرمود که: ﴿قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾[3]، یعنی: «بگو: یا محمد، که نمی‌خواهم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی را و از برای امر به معروف و نهی از منکر توقّع اجری ندارم، ولیکن طلب می‌کنم از شما دوستی ثابت و متمکّن در خویشی من که خویشان مرا دوست دارید».

و فرمود که: ﴿وَ إِذَا [الْمَوَدَّةُ] سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾[4]. حضرت فرمود که: «خدا فرماید که: سؤال می‌کنم شما را از دوستی (یعنی: دوستی صاحب خویشی پیغمبر)، که فضل آن را بر شما فرو فرستادم که به کدام گناه ایشان را کشتید» (و این تفسیر، بنابر ظاهر، یا بنابر قرائت مودّت به فتح میم و واو و تشدید دال بر وزن محبّت است، چنانچه از اهل بیت ﷺ مروی است. اما بنا بر قرائت مشهوره که مؤودة است بر وزن محبوبه، ترجمهٔ آن این است که: و چون دختر زنده در گور شده پرسیده شود که به کدام گناهی کشته شده).

و خدای جلّ ذکره فرموده که: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ﴾[5] حضرت فرمود که: «کتاب خدا، ذکر است و اهل آن، آل محمد ﷺ اند، و خدای عزّوجلّ مردم را امر فرموده به سؤال کردن از ایشان، و مأمور نشده‌اند به سؤال کردن از جاهلان، و خدای عزّوجلّ قرآن را ذکر نامیده، پس آن جناب تبارک و تعالی فرموده است که: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾[6]، یعنی: «و فرو فرستادیم به سوی تو ذکر را (که عبارت است از قرآن)، تا بیان کنی از برای مردمان آنچه را که فرو فرستاده شد به سوی ایشان، و شاید که

۱. انفال، ۴۱.
۲. اسراء، ۲۶ و روم، ۳۸.
۳. شوری، ۲۳.
۴. تکویر، ۸ و ۹.
۵. نحل، ۴۳.
۶. نحل، ۴۴.

لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ : ﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ﴾.

وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ فَرَدَّ الْأَمْرَ ـ أَمْرَ النَّاسِ ـ إِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمُ الَّذِينَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ وَ بِالرَّدِّ إِلَيْهِمْ.

فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، نَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ ﷺ، فَقَالَ: ﴿يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّٰهَ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْكافِرِينَ﴾ فَنَادَى النَّاسَ؛ فَاجْتَمَعُوا، وَ أَمَرَ بِسَمُرَاتٍ؛ فَقُمَّ شَوْكُهُنَّ، ثُمَّ قَالَ ﷺ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ وَلِيُّكُمْ وَ أَوْلىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ فَقَالُوا: اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؛ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

فَوَقَعَتْ حَسَكَةُ النِّفَاقِ فِي قُلُوبِ الْقَوْمِ، وَ قَالُوا: مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ ـ جَلَّ ذِكْرُهُ ـ هٰذَا عَلىٰ مُحَمَّدٍ قَطُّ، وَ مَا يُرِيدُ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ بِضَبْعِ ابْنِ عَمِّهِ.

ایشان تفکّر نمایند». و فرموده که: ﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ﴾[1]، و فرموده که: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[2]، و فرموده که: ﴿وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى [اللهِ وَ إِلَى] الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾[3]، یعنی: و اگر بر می‌گردانیدند امر را به سوی خدا، و به سوی رسول، و به سوی صاحبان امر از ایشان، هر آینه می‌دانستند آن را آنان که استخراج می‌کنند امر را از پیغمبر و اولوالامر». (و در قرآن الی الله مذکور نیست، بلکه چنین است که ﴿وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ﴾ تا آخر آنچه گذشت). و حضرت فرمود که: «پس خدا ردّ فرموده امر را (یعنی: امر مردمان) به سوی صاحبان امر از ایشان، که امر فرموده به طاعت ایشان و به رد نمودن به سوی ایشان.

و چون رسول خداﷺ از حجّة الوداع مراجعت فرمود، جبرئیل بر او فرود آمد و گفت که: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾[4]. پس پیغمبر مردمان را آواز داد و همگی جمع شدند، و چون خار مغیلان در آنجا بسیار بود، امر فرمود که آن خارها را قطع کردند، و خار و خاشاک آن را روبیدند. بعد از آن، رسول خداﷺ فرمود که: ای گروه مردمان، کیست صاحب اختیار شما و سزاوارتر به شما از خودتان؟ گفتند: خدا و رسول او. پس آن حضرتﷺ سه مرتبه فرمود که: هر که من، صاحب اختیار او بودم و هستم، علی صاحب اختیار اوست. بار خدایا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند. پس خار سه پهلوی نفاق در دل‌های آن قوم خلید و گفتند که: هرگز خدای جلّ ذکره این را بر محمدﷺ فرو نفرستاده و اراده ندارد، مگر آن‌که می‌خواهد که بازوی پسر عموی خویش را بلند کند و او را عالی‌قدر و بلندمرتبه گرداند.

و چون به مدینه رسید، انصار به خدمت آن حضرت آمدند و عرض کردند که: یا رسول الله، به درستی که خدای جلّ ذکره، با ما احسان نمود و ما را به تو و به فرود آمدن تو در میان

---

۱. زخرف، ۴۴.
۲. نساء، ۵۹.
۳. نساء، ۸۳.
۴. مائده، ۶۳.

فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ، أَتَتْهُ الْأَنْصَارُ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، إِنَّ اللّٰهَ -جَلَّ ذِكْرُهُ- قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا، وَ شَرَّفَنَا بِكَ وَ بِنُزُولِكَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْنَا، فَقَدْ فَرَّحَ اللّٰهُ صَدِيقَنَا، وَ كَبَتَ عَدُوَّنَا، وَ قَدْ يَأْتِيكَ وُفُودٌ، فَلَا تَجِدُ مَا تُعْطِيهِمْ، فَيَشْمَتُ بِكَ الْعَدُوُّ، فَنُحِبُّ أَنْ تَأْخُذَ ثُلُثَ أَمْوَالِنَا حَتّىٰ إِذَا قَدِمَ عَلَيْكَ وَفْدُ مَكَّةَ، وَجَدْتَ مَا تُعْطِيهِمْ، فَلَمْ يَرُدَّ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ عَلَيْهِمْ شَيْئاً، وَ كَانَ يَنْتَظِرُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ رَبِّهِ، فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ ؑ، وَ قَالَ: ﴿قُل لَّا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبىٰ﴾، وَلَمْ يَقْبَلْ أَمْوَالَهُمْ.

فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ: مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ هٰذَا عَلىٰ مُحَمَّدٍ، وَ مَا يُرِيدُ إِلَّا أَنْ يَرْفَعَ بِضَبْعِ ابْنِ عَمِّهِ، وَ يَحْمِلَ عَلَيْنَا أَهْلَ بَيْتِهِ، يَقُولُ أَمْسِ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، وَ الْيَوْمَ: ﴿قُل لَّا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبىٰ﴾، ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ آيَةُ الْخُمُسِ، فَقَالُوا: يُرِيدُ أَنْ يُعْطِيَهُمْ أَمْوَالَنَا وَ فَيْئَنَا.

ثُمَّ أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَكَ، وَ اسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ، فَاجْعَلِ الِاسْمَ الْأَكْبَرَ وَمِيرَاثَ الْعِلْمِ وَآثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيٍّ؛ فَإِنِّي لَمْ أَتْرُكِ الْأَرْضَ إِلَّا وَ لِيَ فِيهَا عَالِمٌ تُعْرَفُ بِهِ طَاعَتِي، وَ تُعْرَفُ بِهِ وَلَايَتِي، وَ يَكُونُ حُجَّةً لِمَنْ يُولَدُ بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ إِلىٰ خُرُوجِ النَّبِيِّ الْآخَرِ. قَالَ: فَأَوْصىٰ إِلَيْهِ بِالِاسْمِ الْأَكْبَرِ وَ مِيرَاثِ الْعِلْمِ وَ آثَارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ، وَ أَوْصىٰ إِلَيْهِ بِأَلْفِ كَلِمَةٍ وَ أَلْفِ بَابٍ، يَفْتَحُ كُلُّ كَلِمَةٍ وَ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ كَلِمَةٍ وَ أَلْفَ بَابٍ».

٧٦٩ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُعَمَّرٍ الْعَطَّارِ، عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ: ادْعُوا لِي خَلِيلِي، فَأَرْسَلَتَا إِلىٰ أَبَوَيْهِمَا، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِمَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ أَعْرَضَ عَنْهُمَا، ثُمَّ قَالَ: ادْعُوا لِي خَلِيلِي، فَأُرْسِلَ إِلىٰ عَلِيٍّ ؑ،

ما مشرّف فرمود، و خدا دوستان ما را شادگردانید، و دشمنان ما را خوار و غمناک ساخت، و گاهی می‌شود که میهمانی چند بر تو وارد می‌شوند، و تو چیزی را نمی‌یابی که به ایشان عطا فرمایی، و به این سبب دشمنان، تو را شماتت می‌کنند، و ما دوست می‌داریم و بسیار خواهان این مطلبیم که تو سه یکِ جمیع اموال ما را بگیری که چون واردین مکّه به نزد تو آیند، چیزی داشته باشی که به ایشان عطا کنی. و رسول خداﷺ در این باب، هیچ جواب نمی‌فرمود (که نه رد می‌کرد و نه قبول می‌نمود)، و انتظار می‌کشید که از جانب پروردگارش او را چه فرمان رسد. بعد از آن، جبرئیل‌ؑ فرود آمد و گفت که: ﴿قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ﴾[1] و مال‌های ایشان را قبول نکرد.

پس منافقان گفتند که: خدا این را بر محمد فرو نفرستاده و اراده ندارد، مگر آن‌که می‌خواهد که بازوی پسر عموی خویش را بلند سازد و اهل بیت خود را بر ما بار کند (که ایشان را بر ما مسلّط گرداند و ما را مسخّر ایشان سازد که محکوم حکم ایشان باشیم). دیروز می‌گوید که: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. و امروز می‌گوید که: ﴿قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ﴾. بعد از آن، آیهٔ خمس بر آن حضرت نازل شد، گفتند: می‌خواهد که مال‌ها و غنیمت ما را به ایشان عطا کند.

پس جبرئیل‌ؑ به نزد آن حضرت آمد و گفت: یا محمد، به درستی که تو پیغمبری خود را تمام و محکم ساختی (و ایّام خویش را کامل گردانیدی)، پس قرار ده اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیغمبری را در نزد علی‌ؑ؛ زیرا که من زمین را وا نمی‌گذارم مگر آن‌که مرا در آن عالمی باشد که طاعت من به سبب او شناخته شود، و ولایت من به وساطت او معروف گردد، و حجّتی باشد از برای هر که متولّد می‌شود، و در زمان میانهٔ رحلت پیغمبر تا وقت بیرون آمدن پیغمبر دیگر». و حضرت صادق‌ؑ فرمود که: «پس پیغمبر وصیّت نمود به سوی علی به اسم اکبر، و میراث علم، و آثار علم پیغمبری، و وصیّت کرد به سوی او به هزار سخن و هزار باب از علم، که هر سخنی، هزار سخن و هر بابی، هزار باب را می‌گشاید».

۷۶۹ / ۴. علی بن ابراهیم روایت کرده است از پدرش و صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از یحیی بن معمّر عطّار، از بشیر دهّان از امام جعفر صادق‌ؑ که آن حضرت فرمود که: «رسول خداﷺ در بیماری خویش، که در آن وفات فرمود، فرمود که: دوست مرا برای من بخوانید. پس عائشه و حفصه به سوی پدران خود فرستادند، چون حاضر شدند و رسول خداﷺ به سوی ایشان نظر کرد، روی مبارک از ایشان گردانید.

---

۱. شوری، ۲۳.

فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَكَبَّ عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ. فَلَمَّا خَرَجَ، لَقِيَاهُ فَقَالَا لَهُ: مَا حَدَّثَكَ خَلِيلُكَ؟ فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَلْفَ بَابٍ، يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ».

۷۷۰ / ۵. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «عَلَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ عَلِيّاً ﷺ أَلْفَ حَرْفٍ، كُلُّ حَرْفٍ يَفْتَحُ أَلْفَ حَرْفٍ».

۷۷۱ / ۶. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «كَانَ فِي ذُؤَابَةِ سَيْفِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ صَحِيفَةٌ صَغِيرَةٌ». فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: أَيُّ شَيْءٍ كَانَ فِي تِلْكَ الصَّحِيفَةِ؟ قَالَ: «هِيَ الْأَحْرُفُ الَّتِي يَفْتَحُ كُلُّ حَرْفٍ أَلْفَ حَرْفٍ». قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «فَمَا خَرَجَ مِنْهَا حَرْفَانِ حَتَّى السَّاعَةِ».

۷۷۲ / ۷. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ سُكَّرَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلْ لِلْمَاءِ الَّذِي يُغَسَّلُ بِهِ الْمَيِّتُ حَدٌّ مَحْدُودٌ؟

قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ لِعَلِيٍّ ﷺ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَاسْتَقِ سِتَّ قِرَبٍ مِنْ مَاءِ بِئْرِ غَرْسٍ، فَغَسِّلْنِي وَ كَفِّنِّي وَ حَنِّطْنِي، فَإِذَا فَرَغْتَ مِنْ غُسْلِي وَ كَفْنِي، فَخُذْ بِجَوَامِعِ كَفَنِي، وَ أَجْلِسْنِي، ثُمَّ سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ، فَوَ اللّٰهِ، لَا تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَجَبْتُكَ فِيهِ».

۷۷۳ / ۸. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ ابْنِ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ الْمَوْتُ، دَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ ﷺ،

بعد از آن فرمود که: دوست مرا برای من بخوانید. پس به سوی علیؑ فرستادند، چون حاضر شد و رسول خدا به سوی او نظر کرد، سر خود را فرود آورد و با آن حضرت حدیث می‌کرد. چون علیؑ بیرون آمد، ابوبکر و عمر او را ملاقات کردند، و به آن حضرت عرض کردند که: دوست تو، تو را چه خبر داد؟ فرمود که: هزار باب مرا خبر داد که هر بابی، هزار باب را می‌گشاید».

۷۷۰ / ۵. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابوبکر حضرمی، از امام محمد باقرؑ روایت کرده است که فرمود: «رسول خداﷺ هزار حرف را به علیؑ تعلیم داد که هر حرفی، هزار حرف را می‌گشاید».

۷۷۱ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادقؑ که فرمود که: «در سر قبضهٔ شمشیر رسول خداﷺ نامهٔ کوچکی بود». به خدمت حضرتؑ عرض کردم که: چه چیز در آن نامه بود؟ فرمود که: «همان حرف‌هایی که هر حرفی از آن، هزار حرف را می‌گشاید».

ابوبصیر می‌گوید که: حضرت صادقؑ فرمود که: «از آن حرف‌ها تا این ساعت دو حرف بیرون نیامده است».

۷۷۲ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از فُضیل بن سُکَّره که گفت: به خدمت حضرت صادقؑ عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا از برای آبی که مرده را به آن غسل می‌دهند، قدر معینی هست؟ حضرت فرمود که: «رسول خداﷺ به علیؑ فرمود: چون من بمیرم، شش مشک از آب چاه غَرس بکش.[1] حضرت فرمود: پس مرا غسل ده و کفن و حنوط کن و چون از غسل و کفن من فارغ شدی، جوامع کفن مرا (که گریبان آن است) بگیر و مرا بنشان، پس سؤال کن مرا از هر چه خواهی، پس به خدا سوگند که مرا از چیزی سؤال نمی‌کنی، مگر آن‌که تو را در آن جواب می‌گویم».

۷۷۳ / ۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابن ابی سعید، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون هنگام وفات رسول خداﷺ رسید، علیؑ، بر آن

---

۱. و غَرس، به فتح غین نقطه‌دار و سکون را بی‌نقطه و سین سعفص، چاهی است در مدینه نزدیک مسجد قبا. (مترجم)

فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، إِذَا أَنَا مِتُّ، فَغَسِّلْنِي، وَ كَفِّنِّي، ثُمَّ أَقْعِدْنِي، وَ سَلْنِي، وَ اكْتُبْ».

۷۷۴ / ۹. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْـنِ الْـوَلِيدِ شَـبَابٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ رِبَاطٍ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ كَامِلٌ التَّمَّارُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ كَامِلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، حَدِيثٌ رَوَاهُ فُـلَانٌ؟ فَقَالَ: «اذْكُرْهُ». فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله حَدَّثَ عَلِيّاً عليه السلام بِأَلْفِ بَابٍ يَوْمَ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله، كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ، فَذٰلِكَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ؟ فَقَالَ: «لَقَدْ كَانَ ذٰلِكَ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَظَهَرَ ذٰلِكَ لِشِيعَتِكُمْ وَ مَوَالِيكُمْ؟ فَقَالَ: «يَا كَامِلُ، بَابٌ أَوْ بَابَانِ».

فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَا يُرْوىٰ مِنْ فَضْلِكُمْ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ بَابٍ إِلَّا بَـابٌ أَوْ بَابَانِ؟ قَالَ: فَقَالَ: «وَ مَا عَسَيْتُمْ أَنْ تَرْوُوا مِنْ فَضْلِنَا، مَا تَرْوُونَ مِنْ فَضْلِنَا إِلَّا أَلِفاً غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ».

حضرت داخل گردید و سر خویش را در زیر لحاف آن حضرت داخل کرد (یا آن حضرت سر علی را در زیر آن در آورد). بعد از آن فرمود: یا علی، چون من بمیرم، مرا غسل ده و کفن کن، بعد از آن، مرا بنشان و از من سؤال کن و آنچه می‌گویم، بنویس».

۷۷۴ / ۹ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید ـ که شباب صیرفی است ـ، از یونس بن رباط روایت کرده است که گفت: من و کامل تمّار بر امام جعفر صادق داخل شدیم، کامل به خدمت آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، حدیثی را فلان کس روایت کرد. فرمود که: «آن حدیث را ذکر کن». عرض کرد که: مرا حدیث کرد که: پیغمبر، علی را حدیث فرمود به هزار باب، در روزی که وفات نمود، که هر بابی از آن، هزار باب را می‌گشاید، پس این هزار هزار باب می‌شود. حضرت فرمود که: «چنین بود».

کامل می‌گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، این هزار هزار باب از برای شیعیان و موالیان شما ظاهر شد؟ فرمود که: «ای کامل، یک باب یا دو باب ظاهر شد». عرض کردم که: فدای تو گردم، پس از فضل شما از هزار هزار باب روایت نمی‌شود، مگر یک باب یا دو باب؟ حضرت فرمود: «و نشاید از شما آن‌که روایت کند از فضل ما آنچه را که هست، و از فضل ما روایت نمی‌کنید مگر اَلِفی را که عطف نداشته باشد» (و الف بی‌عطف، چنانچه بعضی گفته‌اند، احتراز است از همزه، و کنایه است از وحدت و تنهایی، یا اشاره است به الف منقوشه که پیش از آن صفری نباشد، یا پیش و بعد آن حرفی دیگر نباشد. و بعضی گفته‌اند که: مراد از آن، یک باب ناتمام است؛ زیرا که الف، بنابر رسم الخطّ کوفی صورت آن همچنین است.

و بی‌عطفی آن، که عبارت است از نداشتن میلی که در طرف آن است، کنایه است از ناتمامی آن. و دو باب سابق را که دلالت بر ظهور باب تمام و باب ناتمام دارد، بر ابواب فروع حمل نموده و این باب ناتمام را که از آن به الف بی‌عطف، تعبیر شده، بر بابی از ابواب اصول.

و بعضی احتمال داده‌اند که الف به کسر لام، نباشد، بلکه به سکون لام باشد، که به معنی هزار است، و مراد از آن، یک باب باشد از هزار باب، و تعبیر از آن یک باب به هزار، برای آن است که هر بابی از آن، منحلّ به هزار باب می‌شود یا اظهار کثرت. و مراد از غیر معطوفه، آن است که معطوف با آن نباشد و آن معطوف قول سائل است که گفت: یا دو باب. و معنی این می‌شود که: یک باب، نه دو باب. و این معنی، بسیار بعید است، بلکه به حسب عربیّت درست نیست؛ زیرا که اَلْف به معنی هزار مذکر است، و غیر معطوفه مؤنث، و مؤنث، صفت مذکّر

۶۶ ـ بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام

۷۷۵ / ۱ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ وَ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: شَهِدْتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حِينَ أَوْصىٰ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام، وَ أَشْهَدَ عَلىٰ وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ وَ مُحَمَّداً عليهما السلام، وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ، وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ، وَ أَهْلَ بَيْتِهِ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السِّلَاحَ، وَ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام: «يَا بُنَيَّ، أَمَرَنِي رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ، وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي، كَمَا أَوْصىٰ إِلَيَّ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَدَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَسِلَاحَهُ، وَ أَمَرَنِي أَنْ آمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلىٰ أَخِيكَ الْحُسَيْنِ». ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَقَالَ: «وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله أَنْ تَدْفَعَهَا إِلىٰ ابْنِكَ هٰذَا». ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: «وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ أَقْرِئْهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَ مِنِّي السَّلَامَ».

۷۷۶ / ۲ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ـ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ ـ لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ، قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام: ادْنُ مِنِّي حَتّىٰ أُسِرَّ إِلَيْكَ مَا أَسَرَّ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله إِلَيَّ، وَ أَئْتَمِنَكَ عَلىٰ مَا ائْتَمَنَنِي عَلَيْهِ، فَفَعَلَ».

۷۷۷ / ۳ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْأَجْلَحُ وَ سَلَمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ وَ

نمی‌شود؛ زیرا که صفت و موصوف باید که در تذکیر و تأنیث موافق باشند؛ چنانچه در محلّ خود بیان شده).

۶۶. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت حسن‌بن علی علیه‌السلام

۷۷۵ / ۱ . علی بن ابراهیم روایت کرده است از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی و عمر بن اُذینه، از سُلیم بن قیس که گفت: وصیّت امیر المؤمنین علیه‌السلام را مشاهده نمودم و حاضر بودم در هنگامی که پسر خودْ حضرت امام حسن علیه‌السلام را وصیّ خود گردانید، و حضرت امام حسین علیه‌السلام و محمد بن حنفیّه و جمیع فرزندان و سرکرده‌های شیعه و اهل بیت خود را بر وصیّتش شاهد گرفت، و کتاب الهی و سلاح حضرت رسالت پناهی را به آن حضرت تسلیم فرمود، و به پسر خویش امام حسن علیه‌السلام فرمود که: «ای فرزند عزیز من، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا امر فرموده که تو را وصیّ خود گردانم، و کتاب‌ها و سلاحی را که نزد من است به تو تسلیم کنم؛ چنانچه رسول خدا مرا وصیّ خود گردانید، و کتاب‌ها و سلاحی که نزد او بود، به من تسلیم فرمود، و مرا امر فرمود که تو را امر کنم، که چون تو را مرگ در رسد، این را به برادرت حسین علیه‌السلام تسلیم کنی».

پس رو به پسرش امام حسین علیه‌السلام آورد و فرمود که: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تو را امر فرموده که این‌ها را به پسرت، همین که در اینجاست، تسلیم نمایی». بعد از آن، دست حضرت علی بن الحسین را گرفت و به علی بن الحسین فرمود که: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تو را امر فرموده که اینها را به پسرت محمد بن علی تسلیم نمایی و او را از جانب رسول خدا و از جانب من او را سلام برسان».

۷۷۶ / ۲ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از عبدالصمد بن بشیر، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: «چون امیر المؤمنین علیه‌السلام را هنگام وفات رسید، به پسرش حضرت امام حسن علیه‌السلام فرمود که: نزدیک من آی تا پنهان به تو بگویم آنچه را که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من پنهان فرمود، و تو را امین گردانم بر آنچه مرا بر آن امین گردانید». پس حضرت چنان کرد.

۷۷۷ / ۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عَمیره، از ابوبکر حضرمی که گفت: حدیث کردند مرا اجلح و سَلَمة بن کهیل و

دَاوُدُ بْنُ أَبِي يَزِيدَ وَ زَيْدُ الْيَمَامِيُّ، قَالُوا: حَدَّثَنَا شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ أَنَّ عَلِيّاً ﷺ حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ كُتُبَهُ وَ الْوَصِيَّةَ، فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ ﷺ، دَفَعَتْهَا إِلَيْهِ.

٧٧٨ / ٤. وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفٍ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «أَنَّ عَلِيّاً ـ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ ـ حِينَ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ كُتُبَهُ وَ الْوَصِيَّةَ، فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ ﷺ، دَفَعَتْهَا إِلَيْهِ».

٧٧٩ / ٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «أَوْصىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ إِلَى الْحَسَنِ ﷺ، وَ أَشْهَدَ عَلىٰ وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ وَ مُحَمَّداً ﷺ، وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ، وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ، وَ أَهْلَ بَيْتِهِ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السِّلَاحَ، ثُمَّ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ: يَا بُنَيَّ، أَمَرَنِي رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ، وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي، كَمَا أَوْصىٰ إِلَيَّ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ، وَ دَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ، وَ أَمَرَنِي أَنْ آمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلىٰ أَخِيكَ الْحُسَيْنِ.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلىٰ ابْنِهِ الْحُسَيْنِ، وَ قَالَ: أَمَرَكَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى ابْنِكَ هٰذَا، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ ابْنِ ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: يَا بُنَيَّ، وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ أَقْرِئْهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ مِنِّي السَّلَامَ.

داود بن ابی‌یزید و زید یمامی و گفتند که: حدیث کرد ما را شهر بن حوشب که: علی﷣ در هنگامی که اراده فرمود که به سوی کوفه رود، کتاب‌هایی که نزد آن حضرت بود، و وصیّت نامه را به امّ سلمه سپرد، و چون امام حسن﷣ از کوفه برگشت امّ سلمه آنها را به حضرت تسلیم نمود.

۷۷۸ / ۴ . کلینی ـ رضی الله عنه ـ فرموده که: در نسخهٔ صفوانی چنین است که: احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف، از ابوبکر، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که: «علی﷣ در هنگامی که اراده فرمود که به سوی کوفه رود، کتاب‌هایی که در نزد آن حضرت بود، و وصیّت نامه را به امّ سلمه سپرد. و چون امام حسن﷣ از کوفه برگشت، امّ سلمه آنها را به وی تسلیم نمود».

۷۷۹ / ۵ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر﷣ که فرمود: «امیر المؤمنین﷣ امام حسن را وصیّ خود گردانید، و امام حسین و محمد بن حنفیه و جمیع فرزندان و سرکرده‌های شیعه و اهل بیت خود را بر وصیّتش شاهد گرفت، و کتاب [و] سلاح را تسلیم او نمود. پس به پسر خود امام حسن﷣ فرمود که:

ای فرزند دلبند من، رسول خداﷺ مرا امر فرمود که تو را وصیّ خود گردانم، و کتاب‌ها و سلاحی را که نزد من است به تو تسلیم نمایم؛ چنانچه رسول خداﷺ مرا وصیّ خود گردانید، و کتاب‌ها و سلاحی را که نزد او بود به من تسلیم فرمود، و مرا امر فرمود که تو را امر کنم که چون تو را مرگ در رسد، این را به برادرت حسین﷣ تسلیم نمایی. پس رو به پسرش امام حسین﷣ آورد و فرمود که: رسول خداﷺ تو را امر فرموده که این را به پسرت، همین که در اینجا است، تسلیم نمایی.

بعد از آن، دست فرزندِ فرزند خویش، حضرت علی بن الحسین را گرفت و به علی بن الحسین﷣ فرمود که: ای فرزند عزیز من، رسول خدا تو را امر فرموده که این را به پسرت محمد بن علی تسلیم نمایی، و او را از جانب رسول خدا و از من سلام برسان. پس رو کرد به پسرش حضرت امام حسن و فرمود که: ای فرزند گرامی من، تویی صاحب امر امامت و خلافت و صاحب اختیار خون من، اگر عفو کنی اختیار با تو است، و اگر بکشی او را، یک ضربت به یک ضربت که به من زده (یا یک ضربت به جای یک ضربت است) و گناه کار مشو».

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ وَ وَلِيُّ الدَّمِ، فَإِنْ عَفَوْتَ فَلَكَ، وَ إِنْ قَتَلْتَ فَضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبَةٍ، وَ لَا تَأْثَمْ».

٧٨٠ / ٦. الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَفَعَهُ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِيِّ رَفَعَهُ، قَالَ:

لَمَّا ضُرِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، حَفَّ بِهِ الْعُوَّادُ، وَ قِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْصِ، فَقَالَ: «اثْنُوا لِي وِسَادَةً»، ثُمَّ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقَّ قَدْرِهِ مُتَّبِعِينَ أَمْرَهُ، وَ أَحْمَدُهُ كَمَا أَحَبَّ، وَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ كَمَا انْتَسَبَ.

أَيُّهَا النَّاسُ، كُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ فِي فِرَارِهِ مَا مِنْهُ يَفِرُّ، وَ الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ إِلَيْهِ، وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ، كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هٰذَا الْأَمْرِ، فَأَبَى اللّٰهُ -عَزَّ ذِكْرُهُ- إِلَّا إِخْفَاءَهُ، هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَكْنُونٌ.

(یعنی: در این باب، کاری مکن که گناه باشد؛ مانند آن که ملعون را مثله کنی (که دست و پا و گوش و بینی و اعضای او را ببری، و جدا سازی) و به آتش بسوزانی، یا غیر کشندهٔ مرا بکشی، چنانچه دأب عرب بود که قبیله‌ای را به جای یک نفر می‌کشتند. و نهی به جهت تعلیم امت است؛ زیرا که امام حسن فعل خلاف اولی را به عمل نمی‌آورد، تا به مکروه چه رسد. پس چگونه مرتکب حرام می‌گردد؟ و هر که از این کلام، غیر ازاین معنی که مذکور شد، بفهمد، درست نفهمیده).

۷۸۰ / ۶ . حسین بن حسن حسینی روایت کرده و آن را مرفوع ساخته؛

و نیز محمد بن حسن، از ابراهیم بن اسحاق احمری روایت کرده که آن را مرفوع ساخته که چون امیر المؤمنین ضربت خورد، اصحاب بر دور آن حضرت بر آمدند به جهت عیادت، و به آن حضرت عرض کردند که: یا امیر المؤمنین، ما را وصیّت فرما.

حضرت فرمود که: «بالشی برای من دوته[1] کنید تا بر آن تکیه دهم». پس فرمود که: «حمد می‌کنم خدا را به حمدی که در خور بزرگواری و سزاواری و به قدر اندازهٔ عظمت و برتری آن جناب باشد، در حالتی که فرمان او را پیروی می‌نماییم. و او را حمد می‌کنم چنانچه خواسته و دوست داشته، و نیست خدایی مگر خدای یکتا و یگانه که پناه نیازمندان است، چنانچه خود را به آن وصف فرموده و نسبت خویش را در سورهٔ توحید (که مسمّی است به نسبت الرّبّ)، بیان نموده.

ای گروه مردمان، هر مردی ملاقات خواهد کرد در گریختن خویش، مرگی را که از آن می‌گریزد، و مدّت عمر، موضع راندن نفس است به سوی آن (یا اجل مقدّر، راندن نفس به سوی آن است که هر جانی را می‌کشند به سوی آن)، و گریختن از آن، عین رسیدن به آن است. چه بسیار روزگار، متفرقه را به هم پیوند کردم، در حالتی که در آنها تفحّص می‌نمودم از مکنون این امر» (که عبارت است از سرّ خفای حقّ و مظلومیت اهل آن، و ظهور باطل و تسلّط اهل آن. و بعضی احتمال داده‌اند که مراد از این امر، قتل و ضربت خوردن آن حضرت باشد، و مراد از مکنون، وقت و مکان و کیفیت آن باشد به تفصیل، و هر چند که همه را بر سبیل اجمال می‌دانست. و حقیر این معنی را درست نمی‌داند، و محتمل است که معنی این باشد که: بسیار

۱. دوته، به معنای دولا و منحنی و خمیده کردن است.

أَمَّا وَصِيَّتِي، فَأَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللّٰهِ ـ جَلَّ ثَنَاؤُهُ ـ شَيْئاً، وَ مُحَمَّداًﷺ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ، أَقِيمُوا هٰذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ، وَ أَوْقِدُوا هٰذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَ خَلَاكُمْ ذَمٌّ مَا لَمْ تَشْرُدُوا، حُمِّلَ كُلُّ امْرِئٍ مَجْهُودَهُ، وَ خُفِّفَ عَنِ الْجَهَلَةِ، رَبٌّ رَحِيمٌ، وَ إِمَامٌ عَلِيمٌ، وَ دِينٌ قَوِيمٌ.

أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَ الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَ غَداً مُفَارِقُكُمْ، إِنْ تَثْبُتِ الْوَطْأَةُ فِي هٰذِهِ الْمَزَلَّةِ، فَذَاكَ الْمُرَادُ، وَ إِنْ تَدْحَضِ الْقَدَمُ، فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ، وَ ذَرىٰ رِيَاحٍ، وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامَةٍ اضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفَّقُهَا، وَ عَفَا فِي الْأَرْضِ مَحَطُّهَا.

وَ إِنَّمَا كُنْتُ جَاراً جَاوَرَكُمْ بَدَنِي أَيَّاماً، وَ سَتُعْقَبُونَ مِنِّي جُثَّةً خَلَاءً، سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَكَةٍ، وَ كَاظِمَةً بَعْدَ نُطْقٍ؛ لِيَعِظَكُمْ هُدُوِّي، وَ خُفُوتُ إِطْرَاقِي، وَ سُكُونُ أَطْرَافِي؛ فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لَكُمْ مِنَ النَّاطِقِ الْبَلِيغِ.

تفکّر کردم در امر روزگار و مکنون قضا و قدر پروردگار).

حضرت می‌فرماید که: «پس خدای عزّوجلّ إبا فرموده، مگر پوشیدن آن را و این علم از ما دور است، و آن، علمی است مکنون که خدا آن را از غیر خود پوشیده (و نخواسته که ظاهر گردد).

امّا وصیّت من به شما، آن است که چیزی را با خدای جلّ ثناؤه، شریک نگردانید، و محمد را تعظیم و توقیر نمایید، و سنّت و طریقهٔ آن حضرت را ضایع نکنید، و این دو ستون را (که توحید و نبوّت یا کتاب و سنّت است)، بر پای دارید و این دو چراغ را بیفروزید و روشن دارید. و مذمّت و ملامت از شما دور است، مادام که متفرّق نشوید، و از طریق مستقیم بیرون نروید. و هر مردی از شما، به قدر طاقتش بر او بار شده و از جاهلان، بار تکلیف سبک شده، پروردگار شما، پروردگاری است مهربان و پیشوای شما، پیشوایی است دانا و دین شما، دینی است درست.

و من دیروز (امام یا) مصاحب شما بودم، و امروز عبرت و پندم از برای شما، و فردا از شما مفارقت می‌نمایم. اگر قدمم در این ناخوشی که موضع لغزش است، ثابت بماند و شفا یابم، همین مراد من است (که کشف می‌کند از مراد حق تعالی). و اگر قدمم بلغزد و از دنیا مفارقت کنم، تشویشی ندارم؛ زیرا که ما در دنیا چنان بودیم که گویا در سایه‌های شاخه‌های درختان نشسته بودیم (که سایهٔ آنها از سر ما گردید)، یا در میانهٔ خاشاکی چند بودیم که بادها آن را پراکنده و متفرّق گردانید، یا آن‌که در زیر سایهٔ پارهٔ ابری بودیم که اجتماع آن در هوا مضمحل و نابود گردید، و جای نزول و وقوع سایهٔ آن در زمین خراب و ناپدید شد (و بعضی گفته‌اند که مراد از شاخه‌ها، عناصر چهارگانه، و از سایه‌ها، ترکیب آن است که در معرض زوال است. و مراد از بادها، ارواح و از خاشاک پراکندهٔ آن، بدن‌ها است. و مراد از ابر، اسباب غریزیّه از حرکات آسمانی، و روزی‌ها که افاضه می‌شود بر آدمی در این عالم، که سبب بقای او است، و مضمحل شدن اجتماع آن در هوا، عبارت است از تفرّق این اسباب و زوال آنها و خرابی و ناپدیدی جای وقوع سایهٔ آن، کنایه است از فانی شدن آثار آن در بدن‌ها).

و جز این نیست که من، شریک و همسایه‌ای بودم از برای شما که تنم در چند روزی (که عبارت است از مدّت حیات)، با شما شراکت نمود (و امّا نفس قدسی آن حضرت، متعلّق به عالم بالا و ملأ اعلی بود) و به زودی در پی در آورده شوید به دل من، تنی را که خالی باشد

وَدَّعْتُكُمْ وَدَاعَ مُرْصِدٍ لِلتَّـلَاقِي، غَداً تَرَوْنَ أَيَّامِي، وَ يَكْشِفُ اللّٰهُ ـعَزَّ وَ جَلَّ ـ عَنْ سَرَائِرِي، وَ تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوِّ مَكَانِي، وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي.

إِنْ أَبْقَ، فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي؛ وَ إِنْ أَفْنَ، فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي؛ وَ إِنْ أَعْفُ، فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ، وَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا، أَ لَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ؟

فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلىٰ كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً، أَوْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّـامُهُ إِلىٰ شِقْوَةٍ؛ جَعَلَنَا اللّٰهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا يَقْصُرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ اللّٰهِ رَغْبَةٌ، أَوْ تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَقِمَةٌ، فَإِنَّمَا نَحْنُ لَهُ وَ بِهِ».

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ ﷺ، فَقَالَ: «يَا بُنَيَّ، ضَرْبَةً مَكَانَ ضَرْبَةٍ، وَ لَا تَأْثَمْ».

از روح و ساکن باشد بعد از حرکت (یا آن حرکت‌های عجیبه که از آن می‌دیدید، و شجاعت‌ها که از آن مشاهده می‌کردید)، و خاموش باشد بعد از سخن گفتن (یا آن سخنانی که از آن می‌شنیدید و علوم الٰهی و معارف نامتناهی که از آن فرا می‌گرفتید)، باید که شما را پند دهد سکون من، و فرو افتادن آواز ضربت‌های من (یا آرمیدن قوای من) و بیکار شدن اعضای من؛ زیراکه آن پند دهنده‌تر است شما را از سخن‌گوی بلیغ.

وداع می‌کنم شما را مانند وداع کسی که منتظر ملاقات باشد و در فردا (رجعت یا قیامت) روزهای مرا خواهید دید و بزرگی‌های مرا مشاهده خواهید کرد و خدای عزّوجلّ امور نهانی مرا آشکار می‌نماید، و پرده از روی آن بر خواهد داشت (که آنچه کردم به جهت رضای خدا و بر پا داشتن ملّت و ترویج شریعت بوده، نه برای طلب دنیا و ریاست). و مرا می‌شناسید بعد از آن‌که جای من خالی شود (که من از میان شما بروم و غیر من به جای من بشینند).

اگر باقی بمانم، خود ولیّ خون خود خواهم بود، و اگر باقی نمانم، فنا و نیستی وعده‌گاه ما است. پس عفو کردن و گذشتن از گناه بدکار از برای من قربت و عبادتی است عظیم، و از برای شما ثوابی است بزرگ. پس عفو کنید گناهی راکه از گناه‌کاران صادر شده، و روی بگردانید از انتقام و از آن در گذرید. ﴿أَ لاٰ تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُ لَکُمْ﴾[۱]، یعنی: «آیا دوست نمی‌دارید که خدا شما را بیامرزد؟».

(و مراد این است که چنانچه شما دوست می‌دارید که خدا شما را بیامرزد و مورد عتاب و مؤاخذه نشوید، همچنین از برای برادران خویش دوست دارید که مورد عتاب و مؤاخذه نباشند، با آن‌که عفو شما موجب آمرزش شما است).

پس زهی حسرت و ندامت بر صاحب غفلتی که عمرش بر او حجّت باشد، یا ایّام زندگانیش او را به سوی بدبختی بکشاند. خدای تعالی ما و شما را بگرداند از آنها که رغبت دنیا دست ایشان را از طاعت خدا کوتاه نمی‌گرداند، و مانع ایشان نمی‌باشد، و بعد از مردن، شدّتی بر ایشان فرود نمی‌آید (که باعث زشتی کار ایشان باشد). و جز این نیست که ما از آن خداوندیم (و به کمند بندگی او در بند)، و به واسطهٔ او موجودیم» (و بعضی گفته‌اند که ما از برای مرگ آفریده شده‌ایم و بازگشت ما به سوی مرگ است).

---

۱. نور، ۲۲.

۷۸۱ / ۷ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْعَقِيلِيِّ يَرْفَعُهُ ، قَالَ : قَالَ : لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، قَالَ لِلْحَسَنِ : «يَا بُنَيَّ ، إِذَا أَنَا مِتُّ ، فَاقْتُلِ ابْنَ مُلْجَمٍ ، وَ احْفِرْ لَهُ فِي الْكُنَاسَةِ ـ وَ وَصَفَ الْعَقِيلِيُّ الْمَوْضِعَ : عَلىٰ بَابِ طَاقِ الْمَحَامِلِ ، مَوْضِعُ الشُّوَّاءِ وَ الرُّؤَّاسِ ـ ثُمَّ ارْمِ بِهِ فِيهِ ؛ فَإِنَّهُ وَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ» .

۶۷ ـ بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

۷۸۲ / ۱ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ ؛ قَالَ الْكُلَيْنِيُّ : وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنِ ابْنِ زِيَادٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ :

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ : «لَمَّا حَضَرَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْوَفَاةُ ، قَالَ لِلْحُسَيْنِ : يَا أَخِي ، إِنِّي أُوصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا : إِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئْنِي ، ثُمَّ وَجِّهْنِي إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ لِأُحْدِثَ بِهِ عَهْداً ، ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلىٰ أُمِّي ، ثُمَّ رُدَّنِي فَادْفِنِّي بِالْبَقِيعِ ، وَ اعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنْ عَائِشَةَ مَا يَعْلَمُ اللّٰهُ وَ النَّاسُ صَنِيعَهَا وَ عَدَاوَتَهَا لِلّٰهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ عَدَاوَتَهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ .

فَلَمَّا قُبِضَ الْحَسَنُ وَ وُضِعَ عَلَى السَّرِيرِ ، ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِ إِلىٰ مُصَلّىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ـ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ عَلَى الْجَنَائِزِ ـ فَصَلّىٰ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ ، وَ حُمِلَ ، وَ أُدْخِلَ إِلَى الْمَسْجِدِ ، فَلَمَّا أُوقِفَ عَلىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللّٰهِ ، ذَهَبَ ذُو الْعَيْنَيْنِ إِلىٰ عَائِشَةَ ، فَقَالَ لَهَا : إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ لِيَدْفِنُوهُ مَعَ النَّبِيِّ ، فَخَرَجَتْ ـ مُبَادِرَةً ـ

پس رو به سوی امام حسن آورد و فرمود که: «ای فرزند دل‌بند من، او را یک ضربت بزن به جای یک ضربت که بر من زده، و گناه‌کار مشو» (یعنی: کاری مکن در این باب که موجب گناه باشد؛ چنانچه گذشت).

۷۸۱ / ۷. محمد بن یحیی، از علی بن حسن، از علی بن ابراهیم عقیلی روایت کرده که آن را مرفوع می‌ساخت و گفت که: عقیلی گفت: چون ابن ملجم ـ علیه اللّعنة ـ امیر المؤمنین را ضربت زد، امیر المؤمنین به امام حسن فرمود که: «ای فرزند عزیز من، چون من بمیرم، ابن ملجم را بکش و در کُناسهٔ کوفه از برای او گودالی بکن» ـ و عقیلی آن موضع را وصف نمود که جایی‌بود بر در طاق المحامل که موضع کبابی وکلّه‌فروشی وکلّه‌پزی بود ـ و حضرت فرمود: «بعد از آن، آن ملعون را در آن گودال انداز؛ که آن وادیی است از وادی‌های جهنّم».

۶۷. باب در بیان اشاره به سوی حضرت حسین بن علی

۷۸۲ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح روایت کرده؛

و کلینی می‌گوید: و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از ابن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از هارون بن جَهم، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام محمد باقر که می‌فرمود: «چون حضرت حسن بن علی را هنگام وفات رسید، به حضرت امام حسین فرمود که: ای برادر من، تو را یک وصیّت می‌کنم، پس آن را حفظ کن. چون من بمیرم، مرا مهیّا ساز (یعنی: غسل ده و کفن و حنوط کن) بعد از آن مرا ببر به نزد رسول خدا تا آن‌که با آن حضرت عهد را تازه کنم. پس مرا برگردان به سوی مادرم، بعد از آن، مرا برگردان و در قبرستان بقیع دفن کن. و بدان که زود باشد که از عائشه به من رسد آنچه خدا و خلق زشتی کردار او (و بنابر بعضی از نسخ، دشمنی او) را بدانند، و بدانند که با خدا و رسول او، عداوت دارد و با ما اهل بیت دشمنی دارد.

و چون قبض روح مطهّر آن حضرت شد، او را بر روی تختی گذاشتند و بردند به مصلاّی رسول خدا، که آن حضرت در آنجا بر مردگان نماز می‌کرد، پس حضرت امام حسین بر او نماز کرد، و جنازه را برداشتند، و داخل مسجد رسول کردند، و چون آن حضرت را محاذی قبر رسول خدا باز داشتند، جاسوسی به نزد عائشه رفت (و بعضی گفته‌اند که مروان بن حکم ـ علیهما اللّعنة ـ بود) پس به او گفت که: اینها حسن را آورده‌اند برای آن‌که

عَلىٰ بَغْلٍ بِسَرْجٍ، فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ سَرْجاً، فَقَالَتْ: نَحُّوا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِي؛ فَإِنَّهُ لَا يُدْفَنُ فِي بَيْتِي، وَ يُهْتَكُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ حِجَابُهُ.

فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ ؑ: قَدِيماً هَتَكْتِ أَنْتِ وَ أَبُوكِ حِجَابَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ أَدْخَلْتِ عَلَيْهِ بَيْتَهُ مَنْ لَا يُحِبُّ قُرْبَهُ، وَ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالىٰ سَائِلُكِ عَنْ ذٰلِكِ يَا عَائِشَةُ».

٧٨٣ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ؑ الْوَفَاةُ، قَالَ: يَا قَنْبَرُ، انْظُرْ هَلْ تَرىٰ مِنْ وَرَاءِ بَابِكَ مُؤْمِناً مِنْ غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ ؑ؟ فَقَالَ: اللّٰهُ تَعَالىٰ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، قَالَ: ادْعُ لِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، فَأَتَيْتُهُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ، قَالَ: هَلْ حَدَثَ إِلَّا خَيْرٌ؟ قُلْتُ: أَجِبْ أَبَا مُحَمَّدٍ، فَعَجَّلَ عَلىٰ شِسْعِ نَعْلِهِ، فَلَمْ يُسَوِّهِ، وَ خَرَجَ مَعِي يَعْدُو.

فَلَمَّا قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ، سَلَّمَ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ؑ: اجْلِسْ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِثْلُكَ يَغِيبُ عَنْ سَمَاعِ كَلَامٍ يَحْيَا بِهِ الْأَمْوَاتُ، وَ يَمُوتُ بِهِ الْأَحْيَاءُ، كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَ مَصَابِيحَ الْهُدىٰ؛ فَإِنَّ ضَوْءَ النَّهَارِ بَعْضُهُ أَضْوَأُ مِنْ بَعْضٍ.

أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ جَعَلَ وُلْدَ إِبْرَاهِيمَ ؑ أَئِمَّةً، وَ فَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ، وَ آتىٰ دَاوُدَ ؑ زَبُوراً، وَ قَدْ عَلِمْتَ بِمَا اسْتَأْثَرَ بِهِ مُحَمَّداً ﷺ.

او را با رسول خداﷺ دفن کنند. عائشه بیرون آمد در حالتی که بر یاوران خود پیشی گرفته بود، و بر استر زین‌داری سوار بود. و اوّل زنی که در اسلام بر زین سوار شد او بود. پس گفت که: پسر خویش را از خانه من دور کنید؛ زیراکه جائز نیست که در خانهٔ من دفن شود، و پردهٔ حرمت رسول خداﷺ دریده شود.

حضرت امام حسینؑ به عائشه فرمود که: در چندین سال پیش از این، تو و پدرت پردهٔ رسول خداﷺ را دریدید و هتک حرمت او کردید. و تو ای عائشه، داخل گردانیدی در خانهٔ رسول، کسی راکه آن حضرت نزدیکی او را دوست نمی‌داشت. به درستی که خدای تعالی تو را ای عائشه از این سؤال خواهد کرد».

۷۸۳ / ۲ . محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از بعضی از اصحاب ما، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده‌اند که فرمود: «چون حضرت حسن بن علیؑ را هنگام وفات رسید، فرمود که: ای قنبر، بنگر که آیا از پسِ درِ خویش، مؤمنی را از غیر آل محمدﷺ می‌بینی؟ (و بعضی گفته‌اند که: مراد از این نظر، نظر باطنی است، نه به چشم سر؛ زیراکه قنبر از اصحاب اسرار بود). پس قنبر عرض کرد که: خدا و رسول و پسر رسول او به این امر از من داناترند. حضرت فرمود که: محمد بن علی (یعنی: ابن حنفیّه را) برای من بطلب.

قنبر می‌گوید که به نزد محمد بن علی رفتم، چون بر او داخل شدم، گفت: آیا حادثه‌ای رو داده؟ و ان‌شاءالله چیزی واقع نشده باشد، مگر خیر و خوبی. عرض کردم که: ابا محمد، حضرت امام حسنؑ را اجابت کن که تو را طلبیده. محمد به تعجیل برخاست و با آن‌که بند نعلینش گسسته بود، آن را نبست و با من بیرون آمد و همه جا می‌دوید تا به خدمت آن حضرت رسید. چون در پیش روی آن حضرت ایستاد، سلام کرد. حضرت حسن بن علیؑ به محمد فرمود: بنشین که مثل تو نباید که غایب باشد از شنیدن سخنی که مردگان به آن زنده می‌شوند، و زندگان به آن می‌میرند. شما ظرف‌های علم و چراغ‌های راه هدایت باشید. پس به درستی که روشنی روز بعضی از آن، از بعضی روشن‌تر است (چه ساعات آن تفاوت دارد).

آیا نمی‌دانی که خدای تبارک و تعالی فرزندان ابراهیم را ائمّه قرار داده، و بعضی از ایشان را بر بعضی زیادتی داده؟ و داودؑ را زبور عطا فرموده و می‌دانی آنچه را که محمدﷺ را به آن برگزیده و مخصوص گردانیده.

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْحَسَدَ، وَ إِنَّمَا وَصَفَ اللّٰهُ بِهِ الْكَافِرِينَ، فَقَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿كُفّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْكَ سُلْطَاناً.

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، أَ لَا أُخْبِرُكَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ فِيكَ؟ قَالَ: بَلىٰ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاكَ عليه السلام يَقُولُ يَوْمَ الْبَصْرَةِ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبَرَّنِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، فَلْيَبَرَّ مُحَمَّداً وَلَدِي.

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَكَ وَ أَنْتَ نُطْفَةٌ فِي ظَهْرِ أَبِيكَ، لَأَخْبَرْتُكَ.

يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام بَعْدَ وَفَاةِ نَفْسِي وَ مُفَارَقَةِ رُوحِي جِسْمِي إِمَامٌ مِنْ بَعْدِي، وَ عِنْدَ اللّٰهِ ـ جَلَّ اسْمُهُ ـ فِي الْكِتَابِ وِرَاثَةٌ مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَضَافَهَا اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ لَهُ فِي وِرَاثَةِ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ، فَعَلِمَ اللّٰهُ أَنَّكُمْ خِيَرَةُ خَلْقِهِ، فَاصْطَفىٰ مِنْكُمْ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله، وَ اخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيّاً عليه السلام، وَ اخْتَارَنِي عَلِيٌّ عليه السلام بِالْإِمَامَةِ، وَ اخْتَرْتُ أَنَا الْحُسَيْنَ عليه السلام؟

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: أَنْتَ إِمَامٌ، وَ أَنْتَ وَسِيلَتِي إِلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله؛ وَ اللّٰهِ، لَوَدِدْتُ أَنَّ نَفْسِي ذَهَبَتْ قَبْلَ أَنْ أَسْمَعَ مِنْكَ هٰذَا الْكَلَامَ.

ای محمد بن علی، به درستی که من بر تو می‌ترسم از حسد، و جز این نیست که خدای عزّوجلّ کافران را به آن وصف نموده، پس فرموده که: ﴿كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾[1]، یعنی: «دوست داشتند بسیاری از اهل کتاب آن‌که بگردانند شما را بعد از ایمان آوردن شما، کافران (یعنی: آرزو دارند که شما را کافر گردانند به جهت حسد بردن بر شما که صادر شده از نزد نفس‌های ایشان) بعد از روشن شدن حقّ و راستی از برای ایشان». و خدای عزّوجلّ، شیطان را بر تو تسلّطی قرار نداده.

ای محمد بن علی، آیا نمی‌خواهی تو را خبر دهم به آنچه از پدرت شنیدم و در شأن تو؟ محمد عرض کرد که: مرا خبر ده. فرمود که: شنیدم از پدرت در روز جنگ بصره که می‌فرمود: هر که دوست دارد که با من نیکی کند در دنیا و آخرت، باید که نیکی کند با محمد فرزند من. ای محمد بن علی، اگر خواهم که تو را خبر دهم و تو نطفه بودی در پشت پدرت، هر آینه تو را خبر می‌دهم. ای محمد بن علی، آیا ندانستی که حسین بن علی بعد از وفات من و مفارقت روح من از بدنم، امام کسی است که بعد از من است؟ و این در نزد خدای جلّ اسمه در لوح محفوظ میراثی است از پیغمبر که خدای عزّوجلّ آن را در میراث پدر و مادر او زیاد فرموده، و خدا دانست که شما بهترین خلق اویید. پس محمد را از میانهٔ شما برگزید و محمد، علی را برگزید، و علی، مرا به امامت برگزید، و من، حسین را اختیار کردم.

پس محمد بن علی، به آن حضرت عرض کرد که: تو امامی و تویی وسیله و دست‌آویز من به سوی محمد. و به خدا سوگند، که هر آینه دوست می‌داشتم که جانم برود پیش از آن‌که این سخن را از تو بشنوم. و به درستی که در سر من، سخنی چند هست (یعنی: در نعت تو) چون آب شیرین که دلوهای بیان، تمام آن را بر نتواند کشید، و وزیدن بادهای خطرات نفسانی و همزات شیطانی، آن را تغییر نمی‌تواند داد، و در جلا و ثبوت، چون نوشته‌ای است که به نقطه و اعراب عجمیّت و گنگی آن رفته در مقصود، کمال ظهور داشته باشد و نوشته باشد و در پوست آهوی منقّش و مکرّر قصد می‌کنم که آن را ظاهر کنم. پس خویش را در این باب مسبوق می‌یابم که کتاب منزل (یعنی: قرآن) و آنچه رسولان و پیغمبران آن را آورده‌اند،

---

۱. بقره، ۱۰۹.

أَلَا وَ إِنَّ فِي رَأْسِي كَلَاماً لَا تَنْزِفُهُ الدِّلَاءُ، وَ لَا تُغَيِّرُهُ نَغْمَةُ الرِّيَاحِ، كَالْكِتَابِ الْمُعْجَمِ، فِي الرَّقِّ الْمُنَمْنَمِ، أَهُمُّ بِإِبْدَائِهِ، فَأَجِدُنِي سُبِقْتُ إِلَيْهِ، سَبَقَ الْكِتَابُ الْمُنْزَلُ أَوْ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ، وَ إِنَّهُ لَكَلَامٌ يَكِلُّ بِهِ لِسَانُ النَّاطِقِ وَ يَدُ الْكَاتِبِ حَتّىٰ لَا يَجِدَ قَلَماً، وَ يُؤْتَوْا بِالْقِرْطَاسِ حُمَماً، فَلَا يَبْلُغُ فَضْلَكَ، وَ كَذٰلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ الْمُحْسِنِينَ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ:

الْحُسَيْنُ عليه السلام أَعْلَمُنَا عِلْماً، وَ أَثْقَلُنَا حِلْماً، وَ أَقْرَبُنَا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله رَحِماً، كَانَ فَقِيهاً قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ، وَ قَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ يَنْطِقَ، وَ لَوْ عَلِمَ اللّٰهُ فِي أَحَدٍ خَيْراً، مَا اصْطَفىٰ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله، فَلَمَّا اخْتَارَ اللّٰهُ مُحَمَّداً، وَ اخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيّاً عليه السلام، وَ اخْتَارَكَ عَلِيٌّ إِمَاماً، وَ اخْتَرْتَ الْحُسَيْنَ، سَلَّمْنَا وَ رَضِينَا؛ مَنْ بِغَيْرِهِ يَرْضىٰ؟ وَ مَنْ كُنَّا نَسْلَمُ بِهِ مِنْ مُشْكِلَاتِ أَمْرِنَا؟».

٧٨٤ / ٣. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «لَمَّا احْتُضِرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، قَالَ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام: يَا أَخِي، إِنِّي أُوصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا، فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئْنِي، ثُمَّ وَجِّهْنِي إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله لِأُحْدِثَ بِهِ عَهْداً، ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلىٰ أُمِّي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا مِنَ اللّٰهِ السَّلَامُ، ثُمَّ رُدَّنِي فَادْفِنِّي بِالْبَقِيعِ، وَ اعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنَ الْحُمَيْرَاءِ مَا يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْ صَنِيعِهَا وَ عَدَاوَتِهَا لِلّٰهِ وَ لِرَسُولِهِ صلى الله عليه وآله وَ عَدَاوَتِهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

مرا به سوی آن پیشی گرفته‌اند.

و به درستی که آنچه در سر من است، سخنی است که زبان گویا به واسطهٔ آن کلال به هم رساند (و در بعضی از نُسَخ کافی، این زیادتی نیز هست که تا به مرتبه‌ای رسد که بالمرّه از گفتن عاجز شود) و در ماند و دست نویسنده مانده گردد، به جهت بسیاری حرکت و نوشتن، که تمام قلم‌ها را به مصرف برساند تا آن‌که دیگر قلمی را نیابد که بنویسد و مردم کاغذها را از جانب این نویسنده بیاورند، در حالتی که سیاه باشد و بر همهٔ آن، نوشته باشد، بی آن‌که حاشیه و ما بین السّطوری داشته باشد، و نویسنده یا کاغذ به فضل تو نرسد.

(حاصل معنی آن‌که آنچه در قوهٔ حافظهٔ من قرار دارد در فضایل تو، نه به طوری است که چیزی تواند آن را محو کند، و هیچ زبانی یارای گفتن و هیچ دستی طاقت نوشتن آن را ندارد، و در هیچ کتابی نمی‌گنجد). و خدا نیکوکاران را چنین جزا می‌دهد و هیچ توانایی نیست مگر به خدا.

و حسین ﷺ از همهٔ ما داناتر و حلمش از همهٔ ما گران‌تر و به رسول خدا ﷺ از همهٔ ما نزدیک‌تر است، از روی خویشی. فقیه و دانا بود، پیش از آن‌که خلق شود (یعنی: خدا جسم مبارکش را بیافریند)، و وحی خدا را خوانده بود، پیش از آن‌که به سخن در آید، و اگر خدا در کسی خوبی را می‌دانست، محمد ﷺ را بر نمی‌گزید، پس چون خدا محمد ﷺ را اختیار فرمود، و محمد ﷺ، علی ﷺ را اختیار نمود، و علی تو را اختیار کرد، و تو حسین ﷺ را اختیار کردی، ما تسلیم نمودیم و راضی شدیم. کیست که به غیر آن حضرت راضی شود؟ (و بنابر بعضی از نسخ کافی کیست به غیر از آن حضرت که ما به او راضی شویم). و کیست که به وساطت او از مشکلات کار خویش سالم باشیم؟» (یعنی: ما به امامت آن حضرت خوشنودیم و در مشکلات به او پناه خواهیم برد و در مشتبهات، از او هدایت خواهیم یافت).

۷۸۴ / ۳. به همین اسناد، از سهل، از محمد بن سلیمان، از هارون بن جَهم، از محمد بن مسلم روایت است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که می‌فرمود: «چون حضرت حسن بن علی ﷺ، محتضر شد، به حضرت امام حسین ﷺ فرمود که: ای برادر من، تو را به چیزی وصیّت می‌کنم، پس آن را حفظ کن. چون من بمیرم، مرا آماده ساز به غسل دادن و غیر آن، بعد از آن مرا ببر به نزد رسول خدا ﷺ تا به آن حضرت عهد را تازه کنم، پس برگردان مرا به سوی مادرم فاطمه ﷺ، بعد از آن مرا برگردان و در قبرستان بقیع دفن کن. و بدان که زود

فَلَمَّا قُبِضَ الْحَسَنُ عليه السلام، وُضِعَ عَلىٰ سَرِيرِهِ، وَانْطَلَقُوا بِهِ إِلىٰ مُصَلّىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله -الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ عَلَى الْجَنَائِزِ- فَصَلّىٰ عَلَى الْحَسَنِ عليه السلام، فَلَمَّا أَنْ صَلّىٰ عَلَيْهِ، حُمِلَ فَأُدْخِلَ الْمَسْجِدَ، فَلَمَّا أُوقِفَ عَلىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، بَلَغَ عَائِشَةَ الْخَبَرُ، وَ قِيلَ لَهَا: إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لِيُدْفَنَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، فَخَرَجَتْ -مُبَادِرَةً- عَلىٰ بَغْلٍ بِسَرْجٍ، فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ سَرْجاً، فَوَقَفَتْ وَ قَالَتْ: نَحُّوا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِي؛ فَإِنَّهُ لَا يُدْفَنُ فِيهِ شَيْءٌ، وَ لَا يُهْتَكُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله حِجَابُهُ.

فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا: قَدِيماً هَتَكْتِ أَنْتِ وَ أَبُوكِ حِجَابَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ أَدْخَلْتِ بَيْتَهُ مَنْ لَا يُحِبُّ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله قُرْبَهُ، وَ إِنَّ اللّٰهَ سَائِلُكِ عَنْ ذٰلِكِ يَا عَائِشَةُ؛ إِنَّ أَخِي أَمَرَنِي أَنْ أُقَرِّبَهُ مِنْ أَبِيهِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله لِيُحْدِثَ بِهِ عَهْداً.

وَ اعْلَمِي أَنَّ أَخِي أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ، وَ أَعْلَمُ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ مِنْ أَنْ يَهْتِكَ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله سِتْرَهُ؛ لِأَنَّ اللّٰهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ وَ قَدْ أَدْخَلْتِ أَنْتِ بَيْتَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله الرِّجَالَ بِغَيْرِ إِذْنِهِ، وَ قَدْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ وَ لَعَمْرِي لَقَدْ ضَرَبْتِ أَنْتِ لِأَبِيكِ وَ فَارُوقِهِ عِنْدَ أُذُنِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله الْمَعَاوِلَ، وَ قَالَ اللّٰهُ

باشد که از عائشه به من رسد، آنچه مردم بدانند از زشتی کردار و عداوت او با خدا و رسول خداﷺ و دشمنی او با ما اهل بیتﷺ.

و چون قبض روح مطهّر امام حسنؑ شد آن حضرت را بر روی سریر گذاشتند و بردند به مصلاّی رسول خداﷺ، که آن حضرت در آنجا بر مردگان نماز می‌کرد، و بر آن حضرت نماز کردند، و چون از نماز بر او فارغ شدند، جنازه را بر داشتند و در مسجد رسولﷺ در آوردند، و چون آن حضرت را محاذی قبر رسول خداﷺ باز داشتند، این خبر به عائشه رسید و به او گفتند که: اینها حسن بن علیؑ را آورده‌اند تا آن‌که او را با رسول خداﷺ دفن کنند. پس عائشه بیرون آمد، در حالتی که پیش از همه بود و بر استر زین‌داری سوار بود ـ و اوّل زنی که در اسلام بر زین سوار شد او بود ـ بعد از آن، ایستاد و گفت که: پسر خویش را از خانهٔ من دور کنید؛ زیرا که جایز نیست که چیزی در آن دفن شود، و بر رسول خداﷺ پردهٔ او را نمی‌توان درید، و هتک حرمت آن حضرت روا نیست.

حضرت حسین بن علیؑ به عائشه فرمود که: در چندین سال پیش از این، تو و پدرت، پردهٔ رسول خدا را دریدید و هتک حرمت آن حضرت نمودید. و تو ای عائشه، در خانهٔ آن حضرت کسی را داخل کردی که رسول خداﷺ نزدیکی او را دوست نمی‌داشت. و به درستی که خدا تو را از این سؤال خواهد فرمود.

ای عائشه، برادر من، مرا امر فرمود که او را به پدرش رسول خدا نزدیک گردانم، تا آن‌که عهد را با او تازه کند. و بدان که برادر من، داناترین مردم بود به خدا و رسول او و داناتر بود به تأویل کتاب خدا از این‌که پردهٔ رسول خدا را بر او بدرد؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لاٰ تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلاّٰ أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾[1]، یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید و به خدا و رسول گرویده‌اید، در میایید به خانه و اطاق‌های پیغمبر، مگر این‌که دستور و اذن از برای شما حاصل شود» (که آن حضرت شما را رخصت دهد).

و تو در خانهٔ رسول خدا مردان را داخل کردی بی‌رخصت آن حضرت، و خدای عزّوجلّ فرموده که: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لاٰ تَرْفَعُوا أَصْوٰاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾[2]، یعنی: «ای آنان که ایمان آورده‌اید، بلند مکنید آوازهای خود را بالای آوازهای پیغمبر» (که در حضور آن حضرت،

---

۱. احزاب، ۵۳.　　۲. حجرات، ۲.

عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ أُولٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ﴾ وَ لَعَمْرِي لَقَدْ أَدْخَلَ أَبُوكِ وَ فَارُوقُهُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ بِقُرْبِهِمَا مِنْهُ الْأَذىٰ، وَ مَا رَعَيَا مِنْ حَقِّهِ مَا أَمَرَهُمَا اللّٰهُ بِهِ عَلىٰ لِسَانِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ: إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتاً مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءً؛ وَ تَاللّٰهِ، يَا عَائِشَةُ، لَوْ كَانَ هٰذَا الَّذِي كَرِهْتِيهِ ـ مِنْ دَفْنِ الْحَسَنِ عِنْدَ أَبِيهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا ـ جَائِزاً فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللّٰهِ، لَعَلِمْتِ أَنَّهُ سَيُدْفَنُ وَ إِنْ رَغِمَ مَعْطِسُكِ».

قَالَ: «ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ، وَ قَالَ: يَا عَائِشَةُ، يَوْماً عَلىٰ بَغْلٍ، وَ يَوْماً عَلىٰ جَمَلٍ، فَمَا تَمْلِكِينَ نَفْسَكِ، وَ لَا تَمْلِكِينَ الْأَرْضَ عَدَاوَةً لِبَنِي هَاشِمٍ».

قَالَ: «فَأَقْبَلَتْ عَلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ، هٰؤُلَاءِ الْفَوَاطِمُ يَتَكَلَّمُونَ، فَمَا كَلَامُكَ؟ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ ؑ: وَ أَنّىٰ تُبْعِدِينَ مُحَمَّداً مِنَ الْفَوَاطِمِ، فَوَ اللّٰهِ، لَقَدْ وَلَدَتْهُ ثَلَاثُ فَوَاطِمَ: فَاطِمَةُ بِنْتُ عِمْرَانَ بْنِ عَائِذِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَخْزُومٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ زَائِدَةَ بْنِ الْأَصَمِّ بْنِ رَوَاحَةَ بْنِ حِجْرِ بْنِ عَبْدِ مَعِيصِ بْنِ عَامِرٍ».

قَالَ: «فَقَالَتْ عَائِشَةُ لِلْحُسَيْنِ ؑ: نَحُّوا ابْنَكُمْ، وَ اذْهَبُوا بِهِ؛ فَإِنَّكُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ».

قَالَ: «فَمَضَى الْحُسَيْنُ ؑ إِلىٰ قَبْرِ أُمِّهِ، ثُمَّ أَخْرَجَهُ، فَدَفَنَهُ بِالْبَقِيعِ».

بلندتر از آن حضرت حرف مزنید). و به جان خودم سوگند که تو برای پدرت و فاروق او (یعنی: عمر) نزد گوش رسول خداﷺ کلنگ‌ها زدی و خدای عزّوجلّ فرموده که: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ﴾[1]، یعنی: «به درستی که آنان که فرو می‌خوابانند و نرم می‌سازند آوازهای خود را (که آهسته سخن می‌گویند) در نزد رسول خداﷺ (که محمد است) آن گروه آنانند که خدا امتحان فرموده و نیک آزموده دل‌های ایشان را برای پرهیزکاری». و به جان خودم سوگند، که هر آینه پدرت و فاروق او، به رسول خدا آزار رسانیدند، به سبب نزدیکی خویش به آن حضرت، و رعایت نکردند از حقّش، آنچه خدا ایشان را به آن امر فرموده بود بر زبان رسول خداﷺ.

و به درستی که خدا حرام گردانیده از مؤمنان و نسبت به ایشان، در حالی که مرده باشند، آنچه را که حرام گردانیده نسبت به ایشان در هنگامی که زنده باشند. و به خدا سوگند ای عائشه که، اگر آنچه تو آن را ناخوش داری از دفن حسن در نزد پدرشﷺ، در میان ما و خدا روا می‌بود، هر آینه می‌دانستی که به زودی دفن می‌شد؛ و هر چند که بینی تو بر خاک مالیده می‌شد».

و حضرت باقرﷺ فرمود که: «پس محمد بن حنفیّه به سخن در آمد و گفت: ای عائشه، یک روز بر استر سوار می‌شوی، و روزی بر شتر، پس ضبط خود نمی‌کنی و در زمین قرار نداری، و به یک جا آرام نمی‌گیری به جهت دشمنی که با بنی‌هاشم داری».

حضرت فرمود که: «پس عائشه، رو به محمد آورد و گفت: ای پسر حنفیّه، اینها منسوب‌اند به فاطمه که سخن می‌گویند، پس سخن تو چیست؟ امام حسینﷺ به او فرمود که: چرا محمد را از فاطمی‌ها دور می‌کنی؟ پس به خدا سوگند، که از سه فاطمه متولّد شده: فاطمه بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم، و فاطمه بنت اسد بن هاشم، و فاطمه بنت زائدة بن أُصمّ بن رواحة بن حجر بن عبد معیص بن عامر.

عائشه، به حضرت امام حسینﷺ گفت که: پسر خود را دور کنید و او را ببرید، که شما گروهی هستید شدید الخصومت و حریص بر لجاجت».

و حضرت فرمود که: «بعد از آن، امام حسینﷺ رفت به جانب قبر مادر بزرگوار خویش،

---

۱. حجرات، ۳.

٦٨ـ بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا

٧٨٥ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: «إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ، دَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرىٰ فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ، فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَاباً مَلْفُوفاً، وَ وَصِيَّةً ظَاهِرَةً، وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مَبْطُوناً مَعَهُمْ لَا يَرَوْنَ إِلَّا أَنَّهُ لِمَا بِهِ، فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ صَارَ وَ اللّٰهِ ذٰلِكَ الْكِتَابُ إِلَيْنَا يَا زِيَادُ».

قَالَ: قُلْتُ: مَا فِي ذٰلِكَ الْكِتَابِ جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «فِيهِ وَ اللّٰهِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ مُنْذُ خَلَقَ اللّٰهُ آدَمَ إِلىٰ أَنْ تَفْنَى الدُّنْيَا؛ وَ اللّٰهِ، إِنَّ فِيهِ الْحُدُودَ حَتّىٰ أَنَّ فِيهِ أَرْشَ الْخَدْشِ».

٧٨٦ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ الْحُسَيْنَ مَا حَضَرَهُ، دَفَعَ وَصِيَّتَهُ إِلَى ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ، ظَاهِرَةً فِي كِتَابٍ مُدْرَجٍ، فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ مَا كَانَ، دَفَعَتْ ذٰلِكَ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ».

قُلْتُ لَهُ: فَمَا فِيهِ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ؟ فَقَالَ: «مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ مُنْذُ كَانَتِ الدُّنْيَا إِلىٰ أَنْ تَفْنىٰ».

٧٨٧ / ٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: «إِنَّ الْحُسَيْنَ

پس حضرت امام حسن ﷺ را بیرون آورد، و او را در قبرستان بقیع دفن کرد».

۶۸. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت علی‌بن الحسین - صلوات الله علیهما -

۷۸۵ / ۱ . روایت کرده است محمد بن یحیی، از محمد بن حسین و احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابوالجارود، از امام محمد باقر ﷺ که فرمود: «چون حضرت حسین بن علی ﷺ را هنگام شهادت رسید، دختر بزرگ خود، فاطمهٔ بنت الحسین ﷺ را طلبید و نامه‌ای پیچیده و وصیت نامهٔ ظاهری را به او تسلیم فرمود، و حضرت علی بن الحسین ﷺ با ایشان بود و ناخوشی اسهال داشت، و مردم چنان اعتقاد داشتند که آن حضرت از آن آزار، جان نخواهد برد. بعد از آن، فاطمه نامه را به علی بن الحسین ﷺ داد».

و حضرت به ابوالجارود فرمود که: «ای زیاد، به خدا سوگند که آن نامه به ما منتقل شد».
ابوالجارود می‌گوید که: عرض کردم: خدا مرا فدای تو گرداند، در آن نامه چیست؟ فرمود که: «به خدا سوگند که در آن است آنچه فرزندان آدم به آن محتاج‌اند؛ از آن زمان که خدا آدم را آفرید تا آن‌که دنیا تمام شود. به خدا سوگند، که تمام حدود، در آن موجود است تا آن‌که دیهٔ خراش نیز در آن است».

۷۸۶ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن سِنان، از ابوالجارود، از امام محمد باقر ﷺ که فرمود: «چون هنگام شهادت حضرت امام حسین ﷺ رسید، وصیّت نامه‌ای ظاهری را با نامهٔ در هم پیچیده‌ای به دختر خود فاطمه تسلیم فرمود، و چون از امر امام حسین ﷺ واقع شد آنچه شد، فاطمه آن را به حضرت علی بن الحسین داد».

راوی می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: خدا تو را رحمت کند، در آنچه بود؟ فرمود که: «آنچه فرزندان آدم به آن محتاج‌اند؛ از آن وقتی که دنیا به وجود شده تا هنگامی که فانی شود».

۷۸۷ / ۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن علی بن حکم، از سیف بن عَمیره، از ابوبکر حضرمی از امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: «چون حضرت حسین بن علی ﷺ اراده فرمود که از مدینه به جانب عراق رود، کتاب‌ها و وصیّت نامه به امّ سلمه سپرد، و چون علی بن الحسین از سفر مراجعت فرمود، امّ سلمه آنها را به حضرت

ـ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ ـ لَمَّا صَارَ إِلَى الْعِرَاقِ، اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ ـ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا ـ الْكُتُبَ وَ الْوَصِيَّةَ، فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ، دَفَعَتْهَا إِلَيْهِ».

٧٨٨ / ٤. وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ فُلَيْحِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: وَ اللّٰهِ، إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عِنْدَهُ وُلْدُهُ إِذْ جَاءَهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، فَخَلَا بِهِ، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ أَخْبَرَنِي أَنِّي سَأُدْرِكُ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ يُقَالُ لَهُ: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يُكَنّىٰ أَبَا جَعْفَرٍ، فَإِذَا أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ.

قَالَ: وَ مَضىٰ جَابِرٌ، وَ رَجَعَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ، فَجَلَسَ مَعَ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ إِخْوَتِهِ، فَلَمَّا صَلَّى الْمَغْرِبَ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِأَبِي جَعْفَرٍ ﷺ: «أَيَّ شَيْءٍ قَالَ لَكَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ الْأَنْصَارِيُّ؟» فَقَالَ: «قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ: إِنَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، يُكَنّىٰ أَبَا جَعْفَرٍ، فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ».

فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ: «هَنِيئاً لَكَ ـ يَا بُنَيَّ ـ مَا خَصَّكَ اللّٰهُ بِهِ مِنْ رَسُولِهِ مِنْ بَيْنِ أَهْلِ بَيْتِكَ، لَا تُطْلِعْ إِخْوَتَكَ عَلىٰ هٰذَا، فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً، كَمَا كَادَ إِخْوَةُ يُوسُفَ لِيُوسُفَ ﷺ».

٦٩ ـ بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ

٧٨٩ / ١. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ﷺ الْوَفَاةُ قَبْلَ ذٰلِكَ، أَخْرَجَ سَفَطاً أَوْ صُنْدُوقاً عِنْدَهُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، احْمِلْ

تسلیم نمود».

۷۸۸ / ۴ . و در نسخهٔ صفوانی است که علی بن ابراهیم، از پدرش، از حنان بن سدیر، از فُلَیح بن ابی بکر شیبانی روایت کرده است که گفت: به خدا سوگند، که من در خدمت حضرت علی بن الحسین نشسته بودم و پسرش حضرت باقر در نزد آن حضرت بود، در هنگامی که جابر بن عبدالله انصاری به خدمت آن حضرت آمد و بر او سلام کرد، پس دست امام محمد باقر را گرفت، و با آن حضرت خلوت نمود و عرض کرد که: رسول خدا مرا خبر داد که زود باشد که مردی را از اهل بیت آن حضرت دریابم که او را محمد بن علی می‌گویند و کُنیتش ابوجعفر می‌باشد. و آن حضرت فرمود که چون او را دریابی، سلام مرا به او برسان.

راوی می‌گوید که: جابر رفت و حضرت باقر برگشت و با پدرش علی بن الحسین و برادران خود، نشست و چون نماز شام به جا آورده شد، علی بن الحسین به حضرت باقر فرمود که: «جابر بن عبدالله انصاری چه چیز به تو گفت؟». حضرت باقر عرض کرد که: «جابر گفت که: رسول خدا فرمود که: زود باشد که مردی را از اهل بیت من دریابی که نامش محمد بن علی و کُنیتش ابوجعفر باشد، چون او را دریابی، سلام مرا به او برسان». پدرش به او فرمود که: «ای فرزند دلبند من، گوارا باد تو را آنچه خدا تو را به آن مخصوص ساخته از رسول خویش در میان اهل بیت. ای فرزند، برادران خود را بر این مطلّع مکن که از برای تو مکری می‌کنند؛ چنانچه برادران یوسف با یوسف مکر کردند».

۶۹. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر حضرت امام محمد باقر

۷۸۹ / ۱ . احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از ابوالقاسم کوفی، از محمد بن سهل، از ابراهیم بن ابی البِلاد، از اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین، از امام محمد باقر روایت کرده است که «: چون هنگام وفات حضرت علی بن الحسین رسید، پیش از آن، سبدی یا صندوقی را که در نزد او بود، بیرون آورد و فرمود که: ای محمد، این صندوق را بردار». حضرت فرمود که: «پس چهار نفر آن صندوق را در میان گرفتند و برداشتند، و چون آن حضرت رحلت فرمود، برادران باقر آمدند و در باب آن صندوق ادّعا داشتند و گفتند که: حصّهٔ ما را از آن صندوق بده. حضرت فرموده: به خدا سوگند، که از

هٰذَا الصُّنْدُوقَ». قَالَ: «فَحَمَلَ بَيْنَ أَرْبَعَةٍ. فَلَمَّا تُوُفِّيَ، جَاءَ إِخْوَتُهُ يَدَّعُونَ فِي الصُّنْدُوقِ، فَقَالُوا: أَعْطِنَا نَصِيبَنَا فِي الصُّنْدُوقِ، فَقَالَ: وَاللّٰهِ، مَا لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ، وَ لَوْ كَانَ لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ، مَا دَفَعَهُ إِلَيَّ وَ كَانَ فِي الصُّنْدُوقِ سِلَاحُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ كُتُبُهُ».

٧٩٠ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: الْتَفَتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ إِلىٰ وُلْدِهِ ـ وَ هُوَ فِي الْمَوْتِ وَ هُمْ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ ـ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، هٰذَا الصُّنْدُوقُ اذْهَبْ بِهِ إِلىٰ بَيْتِكَ». قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِيهِ دِينَارٌ وَ لَا دِرْهَمٌ، وَ لٰكِنْ كَانَ مَمْلُوءاً عِلْماً».

٧٩١ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ: أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهِ بِصَدَقَةِ عَلِيٍّ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ، وَ إِنَّ ابْنَ حَزْمٍ بَعَثَ إِلىٰ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ ـ وَ كَانَ أَكْبَرَهُمْ ـ فَسَأَلَهُ الصَّدَقَةَ، فَقَالَ زَيْدٌ: إِنَّ الْوَالِيَ كَانَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنَ، وَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَيْنَ، وَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ، وَ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ فَابْعَثْ إِلَيْهِ؛ فَبَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلىٰ أَبِي، فَأَرْسَلَنِي أَبِي بِالْكِتَابِ إِلَيْهِ حَتّىٰ دَفَعْتُهُ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ».

فَقَالَ لَهُ بَعْضُنَا: يَعْرِفُ هٰذَا وُلْدُ الْحَسَنِ؟ قَالَ: «نَعَمْ، كَمَا يَعْرِفُونَ أَنَّ هٰذَا لَيْلٌ، وَ لٰكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ، وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ، لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ، وَ لٰكِنَّهُمْ يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا».

٧٩٢ / ٤ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ كَتَبَ إِلَى ابْنِ حَزْمٍ» ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: «بَعَثَ ابْنُ حَزْمٍ إِلىٰ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ كَانَ أَكْبَرَ مِنْ أَبِي ﷺ».

● عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ مِثْلَهُ.

برای شما در آن چیزی نیست و اگر از برای شما در آن چیزی می‌بود، پدرم آن را به من تسلیم نمی‌فرمود، و در آن صندوق، سلاح رسول خدا ﷺ و کتاب‌های آن حضرت بوده».

۲ / ۷۹۰. محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از محمد بن حسین، از محمد بن عبدالله، از عیسی بن عبدالله، از پدرش، از جدّش روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین علیه السلام به سوی فرزندان خود التفات فرمود و آن حضرت در کار مردن بود، و همه ایشان در نزد آن حضرت جمع بودند. بعد از آن، به جانب محمد بن علی التفات نمود و فرمود که: «ای محمد، این صندوق را ببر به حجرهٔ خود». راوی می‌گوید که: دینار و درمی در آن نبود، ولیکن پر بود از علم.

۳ / ۷۹۱. محمد بن حسن، از سهل، از محمد بن عیسی، از فَضالة بن ایّوب، از حسین بن ابی العلاء از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم نوشت که: دفتر صدقات و موقوفات علی و عمر و عثمان را به سوی او فرستد، و ابن حزم فرستاد به نزد زید بن حسن -که به حسب سنّ از همهٔ بنی‌هاشم بزرگ‌تر بود- و او را از دفتر صدقه سؤال نمود. زید در جواب گفت که: والی بعد از علی، حسن بود و بعد از حسن، حسین و بعد از حسین، علی بن الحسین، و بعد از علی بن الحسین، محمد بن علی است. پس به سوی او بفرست و ابن حزم به سوی پدرم فرستاد، و پدرم مرا با آن کتاب به سوی او فرستاد تا آن‌که آن را به ابن حزم تسلیم نمودم».

بعد از آن، بعضی از کسان ما به آن حضرت عرض کرد که: فرزندان امام حسن علیه السلام، این را می‌شناسند؟ (و می‌دانند که امامت با اولاد امام حسین است و اولاد امام حسن را در آن بهره‌ای نیست). فرمود: «آری، چنانچه شما می‌شناسید که این زمان شب است، ولیکن حسد ایشان را بر این می‌دارد و اگر حق را طلب می‌کردند، هر آینه از برای ایشان بهتر بود، ولیکن ایشان دنیا را می‌طلبند».

۴ / ۷۹۲. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از عبدالکریم بن عمرو، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم نوشت» پس مثل آنچه را که گذشت ذکر کرده، مگر آن‌که گفته که: «ابن حزم به نزد زید بن حسن فرستاد و زید از پدرم بزرگ‌تر بوده».

● چند نفر که از اصحاب ما روایت کرده، از احمد بن محمد، از وشّاء مثل این را

٧٠ ـ بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا

٧٩٣ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، قَالَ: نَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ إِلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَمْشِي، فَقَالَ: «تَرىٰ هٰذَا؟ هٰذَا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ﴾».

٧٩٤ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي ﷺ الْوَفَاةُ، قَالَ: يَا جَعْفَرُ، أُوصِيكَ بِأَصْحَابِي خَيْراً. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ اللّٰهِ، لَأَدَعَنَّهُمْ وَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَكُونُ فِي الْمِصْرِ، فَلَا يَسْأَلُ أَحَداً».

٧٩٥ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْمُثَنّىٰ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ الْوَلَدُ يَعْرِفُ فِيهِ شِبْهَ خَلْقِهِ وَ خُلُقِهِ وَ شَمَائِلِهِ، وَ إِنِّي لَأَعْرِفُ مِنِ ابْنِي هٰذَا شِبْهَ خَلْقِي وَ خُلُقِي وَ شَمَائِلِي» يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ.

٧٩٦ / ٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ طَاهِرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ ﷺ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: «هٰذَا

روایت کرده‌اند.

۷۰. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابی عبدالله حضرت جعفر بن محمد صادق - صلوات الله علیهما -

۷۹۳ / ۱. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از ابوالصّباح کِنانی روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر ﷺ نظر فرمود به امام جعفر صادق ﷺ که می‌رفت، فرمود که: «این را می‌بینی؟ این از جملهٔ کسانی است که خدای عزّوجلّ فرموده که: ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾[1]، یعنی: و می‌خواهیم که منّت گذاریم بر آنان که ضعیف و ناتوان شمرده شدند در زمین، و بگردانیم ایشان را پیشوایان در امر دین (و داعیان مردم به خیر و صلاح تا در خیرات و مَبرّات به ایشان اقتدا کنند) و بگردانیم ایشان را وارثان» (که از پیغمبران و رسولان میراث برند).

۷۹۴ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «چون پدرم را هنگام وفات رسید، فرمود که: ای جعفر، تو را وصیّت می‌کنم در باب اصحاب خود به خیر و خوبی. من عرض کردم که: فدای تو گردم به خدا سوگند که ایشان را وا می‌گذارم در حالی که مردی از جملهٔ ایشان در شهر باشد، پس نباید که از کسی سؤال کند» (یعنی: همه را چنان کنم که دانا باشند به امر دین که نباید از کسی مسئلهٔ دین خود را بپرسند).

۷۹۵ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هِشام بن مثنّیٰ، از سَدیر صیرفی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که می‌فرمود: «به درستی که از نیک بختی مرد، آن است که او را فرزندی باشد که مانند خُلق و خُوی و خَلق و شمایل و شکل او در آن فرزند، معروف و معلوم گردد (یعنی: در سیرت و صورت مانند او باشد). و به درستی که من خُلق خوی و شکل و شمایل خود را می‌شناسم از همین پسرم». و مقصود آن حضرت، حضرت امام جعفر صادق ﷺ بود.

۷۹۶ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از طاهر که گفت: در نزد امام محمد باقر ﷺ بودم که حضرت صادق ﷺ می‌آمد، امام

---

۱. قصص، ۵.

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ـ أَوْ أَخْيَرُ ـ».

٧٩٧ / ٥ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ طَاهِرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ، فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : «هٰذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ».

٧٩٨ / ٦ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ طَاهِرٍ، قَالَ: كُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ، فَأَقْبَلَ جَعْفَرٌ ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : «هٰذَا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ».

٧٩٩ / ٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ، قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، فَقَالَ: «هٰذَا وَ اللّٰهِ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ».

قَالَ عَنْبَسَةُ: فَلَمَّا قُبِضَ أَبُو جَعْفَرٍ ، دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، فَأَخْبَرْتُهُ بِذٰلِكَ، فَقَالَ: «صَدَقَ جَابِرٌ». ثُمَّ قَالَ: «لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنْ لَيْسَ كُلُّ إِمَامٍ هُوَ الْقَائِمَ بَعْدَ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ».

٨٠٠ / ٨ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلىٰ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ: «إِنَّ أَبِي اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ. فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ، قَالَ: ادْعُ لِي شُهُوداً، فَدَعَوْتُ لَهُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ، فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلىٰ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ، فَقَالَ: اكْتُبْ: هٰذَا مَا أَوْصىٰ بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ: ﴿يَا بَنِيَّ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾، وَ أَوْصىٰ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلىٰ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ،

محمد باقرﷺ فرمود که: «این، خیر خلائق است». یا فرمود که: «أخیر خلائق است» (و هر دو به معنی بهتر است، مگر آن‌که استعمال أَخْيَر کم است و اصلی است متروک، مگر بر سبیل ندرت؛ زیراکه خیر أَخْيَر بود).

۷۹۷ / ۵. احمد بن محمد از محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از یونس بن یعقوب، از طاهر روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد باقرﷺ بودم که حضرت امام جعفر صادقﷺ می‌آمد، حضرت فرمود که: «این، بهترین خلائق است».

۷۹۸ / ۶. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از فُضیل بن عثمان از طاهر روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد باقرﷺ نشسته بودم که امام جعفر صادقﷺ می‌آمد، امام محمد باقرﷺ فرمود که: «این، بهترین خلائق است».

۷۹۹ / ۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هِشام بن سالم، از جابر بن یزید جُعْفی، از امام محمد باقرﷺ روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال شد از قائمﷺ، پس دست خود را بر امام جعفر صادقﷺ زد و فرمود: «به خدا سوگند، که اینک قائم آل محمدﷺ است». عَنْبَسه می‌گوید که: چون امام محمد باقرﷺ وفات فرمود، بر امام جعفر صادقﷺ داخل شدم و آن حضرت را به این خبر، خبر دادم، فرمود که: «جابر راست گفته است». بعد از آن، فرمود: «باشد که شما چنان مپندارید که هر امامی، قائم نباشد بعد از امامی که پیش از او بوده است».

۸۰۰ / ۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از عبدالأعلی، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که فرمود: «پدرمﷺ آنچه در اینجاست (یعنی: آنچه مختص به امامﷺ است)، به من سپرد. پس چون هنگام وفاتش رسید، فرمود که: چند شاهد برای من طلب کن. من چهار کس را از قریش برای آن حضرت طلب نمودم و نافع مولای عبدالله پسر عمر در میان ایشان بود. پس پدرم فرمود که: بنویس: این، آن چیزی است که یعقوب پسران خویش را به آن وصیّت نمود: ﴿يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾[1]، یعنی: «ای پسران من، به درستی که خدا برگزیده برای شما دین اسلام را. پس البتّه باید که نمیرید مگر در حالی که شما همه مسلمان باشید» (یعنی: بر دین اسلام مداومت

---

۱. بقره، ۱۳۲.

وَ أَمَرَهُ أَنْ يُكَفِّنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجُمُعَةَ، وَ أَنْ يُعَمِّمَهُ بِعِمَامَتِهِ، وَ أَنْ يُرَبِّعَ قَبْرَهُ، وَ يَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ، وَ أَنْ يَحُلَّ عَنْهُ أَطْمَارَهُ عِنْدَ دَفْنِهِ، ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ: انْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ.

فَقُلْتُ لَهُ ـ بَعْدَ مَا انْصَرَفُوا ـ: يَا أَبَتِ مَا كَانَ فِي هٰذَا بِأَنْ تُشْهِدَ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ، وَ أَنْ يُقَالَ: إِنَّهُ لَمْ يُوصَ إِلَيْهِ، فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ الْحُجَّةُ».

٧١ ـ بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام

٨٠١ / ١. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ الْقَلَّاءِ، عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: خُذْ بِيَدِي مِنَ النَّارِ، مَنْ لَنَا بَعْدَكَ؟ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام ـ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ ـ فَقَالَ: «هٰذَا صَاحِبُكُمْ، فَتَمَسَّكْ بِهِ».

٨٠٢ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ ثُبَيْتٍ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَسْأَلُ اللّٰهَ ـ الَّذِي رَزَقَ أَبَاكَ مِنْكَ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةَ ـ أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِبِكَ قَبْلَ الْمَمَاتِ مِثْلَهَا، فَقَالَ: «قَدْ فَعَلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ».

نمایید تا هنگامی که مرگ بر شما ظاهر شود).

و محمد بن علی، جعفر بن محمد را وصیّ خود گردانید، و او را امر کرد که کفن کند او را در بُرد یمانی خودش که در آن نماز جمعه را به جا می‌آورد، و او را به عمامه‌اش مُعمّم گرداند، و قبر او را چهار گوش نماید، و آن را مقدار چهار انگشت بر نشاند، و در نزد دفنش بندها و گره‌های آن راکه در نزد سر و پا می‌باشد، از او بگشاید (و بعضی گفته‌اند که معنی عبارت آن است که: آن حضرت را در جامه‌های دوخته دفن نکنند. و این، به گمان حقیر ظاهرتر است؛ زیراکه أطْمار بر وزن انبار که در این عبارت است، جمع طِمْر به کسر طا و سکون میم است، و آن به معنی جامۀ کهنه است و به معنی بند و گره در کتب لغت به نظر نرسیده). بعد از آن، حضرت به شهود فرمود که: برگردید، خدا شما را رحمت کند». حضرت صادق﷣ فرمود که: «بعد از آن، که برگشتند، من به پدرم عرض کردم که: ای پدر، در امثال این امور، احتیاج نبود که بر آن شاهد گرفته شود؟ پدرم فرمود که: ای فرزند عزیز من، خوش نداشتم که تو مغلوب شوی، و نمی‌خواستم که کسی بگوید که پدر او را وصیّ خود نگردانیده، و خواستم که حجّت از برای تو ثابت باشد» (چه وصیّت ظاهره چنانچه مذکور شد دلیل بر امامت است).

۷۱. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم﷣

۸۰۱ / ۱. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از عبدالله قلاء، از فیض بن مختار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق﷣ عرض کردم که: مرا دستگیری کن از آتش دوزخ و بفرما که کی امام است از برای ما بعد از تو؟ پس حضرت امام موسی﷣ بر آن حضرت داخل شد و آن حضرت در آن روز کودک، یا پسر امردی[1] بود. حضرت فرمود که: «همین، صاحب و امام شما است، پس چنگ در زن به او».

۸۰۲ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم از ابو ایّوب خرّاز، از ثُبیت، از معاذ بن کثیر، از امام جعفر صادق﷣ که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: سؤال می‌کنم از خدایی –که پدرت را به جهت تو این مرتبه را روزی کرده– آن که تو را به جهت فرزندت مثل آن را پیش از مردن روزی کند. حضرت فرمود که: «خدا این را به فعل آورده».

---

۱. بی‌ریش و جوان.

قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ فَأَشَارَ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ رَاقِدٌ، فَقَالَ: «هٰذَا الرَّاقِدُ» وَ هُوَ غُلَامٌ.

٣/٨٠٣ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْأَرَّجَانِيُّ الْفَارِسِيُّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ الرَّحْمٰنِ فِي السَّنَةِ الَّتِي أُخِذَ فِيهَا أَبُو الْحَسَنِ الْمَاضِي؈، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ قَدْ صَارَ فِي يَدِ هٰذَا، وَ مَا نَدْرِي إِلىٰ مَا يَصِيرُ؟ فَهَلْ بَلَغَكَ عَنْهُ فِي أَحَدٍ مِنْ وُلْدِهِ شَيْءٌ؟

فَقَالَ لِي: مَا ظَنَنْتُ أَنَّ أَحَداً يَسْأَلُنِي عَنْ هٰذِهِ الْمَسْأَلَةِ؛ دَخَلْتُ عَلىٰ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ؈ فِي مَنْزِلِهِ، فَإِذَا هُوَ فِي بَيْتٍ كَذَا فِي دَارِهِ فِي مَسْجِدٍ لَهُ، وَ هُوَ يَدْعُو، وَ عَلىٰ يَمِينِهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ؈ يُؤَمِّنُ عَلىٰ دُعَائِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاكَ، قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي إِلَيْكَ، وَ خِدْمَتِي لَكَ، فَمَنْ وَلِيُّ النَّاسِ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: «إِنَّ مُوسىٰ قَدْ لَبِسَ الدِّرْعَ وَ سَاوىٰ عَلَيْهِ» فَقُلْتُ لَهُ: لَا أَحْتَاجُ بَعْدَ هٰذَا إِلىٰ شَيْءٍ.

٤/٨٠٤ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُوسَى الصَّيْقَلِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈، فَدَخَلَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ؈ -وَهُوَ غُلَامٌ- فَقَالَ: «اسْتَوْصِ بِهِ، وَ ضَعْ أَمْرَهُ عِنْدَ مَنْ تَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِكَ».

٥/٨٠٥ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي يَوْماً، فَسَأَلَهُ عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ، فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِلىٰ مَنْ نَفْزَعُ وَ يَفْزَعُ النَّاسُ بَعْدَكَ؟

فَقَالَ: «إِلىٰ صَاحِبِ الثَّوْبَيْنِ الْأَصْفَرَيْنِ وَ الْغَدِيرَتَيْنِ -يَعْنِي الذُّؤَابَتَيْنِ- وَ هُوَ

معاذ می‌گوید که: عرض کردم که: آن‌که می‌فرمایی کیست؟ فدای تو گردم، پس اشاره فرمود به سوی امام موسی‌ﷺ و آن حضرت خفته بود، پس فرمود که: «همین که خفته است». و آن حضرت کودکی بود.

۸۰۳ / ۳. به همین اسناد، از احمد بن محمد روایت است که گفت: حدیث کرد مرا ابوعلی اَرَّجانی فارسی، از عبدالرّحمان بن حجّاج که گفت: در سالی که حضرت امام موسی کاظم‌ﷺ را گرفتند و محبوس ساختند، از عبدالرّحمان سؤال کردم و به او گفتم که: حضرت امام موسی‌ﷺ در دست هارون ملعون گرفتار شده و ما نمی‌دانیم که بازگشت او به سوی چه خواهد بود؟ آیا از آن حضرت چیزی به تو رسیده در باب یکی از فرزندانش؟ عبدالرّحمان مرا جواب داد که: من گمان نداشتم که کسی مرا از این مسأله سؤال کند، داخل شدم بر جعفر بن محمدﷺ در منزل آن حضرت و دیدم که آن حضرت در فلان اطاق، در خانهٔ خویش که آن را مسجد خویش ساخته بود، تشریف داشت، و آن حضرت دعا می‌کرد و بر طرف راست آن حضرت موسی بن جعفرﷺ بود، و بر دعای آن حضرت، آمین می‌گفت. به آن حضرت عرض کردم که: خدا مرا فدای تو گرداند، تو خود شناخته‌ای که من از غیر تو بریده شده‌ام، و رو به سوی تو دارم، و تو را خدمت می‌کنم، پس بفرما که ولی و امام مردم بعد از تو، کیست؟

حضرت فرمود که: «موسی زره رسول را پوشید، و بر اندام او راست آمد» (که بلندتر و کوتاه‌تر نبود). پس من به آن حضرت عرض کردم که: بعد از این به چیزی احتیاج ندارم.

۸۰۴ / ۴. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از موسی صیقل، از مُفضَّل بن عمر روایت کرده که گفت: در نزد امام جعفر صادق‌ﷺ بودم که امام موسی‌ﷺ داخل شد و آن حضرت کودکی بود.[۱] صادق‌ﷺ فرمود: «او را گرامی دار و بگذار امر او را در نزد کسی که بر او اعتماد داشته باشی از اصحاب خود».

۸۰۵ / ۵. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از یعقوب بن جعفر جعفری روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسحاق بن جعفر و گفت که: روزی در نزد پدرم بودم که علی بن عمر بن علی از آن حضرت سؤال نمود، و عرض کرد که: فدای تو گردم، به سوی که

---

۱. در روایت غلام آمده، که به معنای نوجوان است.

الطَّالِعُ عَلَيْكَ مِنْ هٰذَا الْبَابِ، يَفْتَحُ الْبَابَيْنِ بِيَدِهِ جَمِيعاً». فَمَا لَبِثْنَا أَنْ طَلَعَتْ عَلَيْنَا كَفَّانِ آخِذَةٌ بِالْبَابَيْنِ، فَفَتَحَهُمَا، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْنَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام.

۸۰۶ / ۶. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ لَهُ مَنْصُورُ بْنُ حَازِمٍ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، إِنَّ الْأَنْفُسَ يُغْدىٰ عَلَيْهَا وَ يُرَاحُ، فَإِذَا كَانَ ذٰلِكَ، فَمَنْ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «إِذَا كَانَ ذٰلِكَ، فَهُوَ صَاحِبُكُمْ» وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلىٰ مَنْكِبِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام الْأَيْمَنِ -فِيمَا أَعْلَمُ- وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ خُمَاسِيٌّ، وَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَالِسٌ مَعَنَا.

۸۰۷ / ۷. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنْ كَانَ كَوْنٌ -وَ لَا أَرَانِي اللّٰهُ ذٰلِكَ- فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ قَالَ: فَأَوْمَأَ إِلَى ابْنِهِ مُوسىٰ.

قُلْتُ: فَإِنْ حَدَثَ بِمُوسىٰ حَدَثٌ، فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ قَالَ: «بِوَلَدِهِ».

قُلْتُ: فَإِنْ حَدَثَ بِوَلَدِهِ حَدَثٌ، وَ تَرَكَ أَخاً كَبِيراً وَ ابْناً صَغِيراً، فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ قَالَ: «بِوَلَدِهِ»، ثُمَّ قَالَ: «هٰكَذَا أَبَداً».

قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَعْرِفْهُ وَ لَا أَعْرِفْ مَوْضِعَهُ؟ قَالَ: «تَقُولُ: اللّٰهُمَّ، إِنِّي أَتَوَلّىٰ مَنْ بَقِيَ مِنْ حُجَجِكَ مِنْ وُلْدِ الْإِمَامِ الْمَاضِي؛ فَإِنَّ ذٰلِكَ يُجْزِيكَ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ».

۸۰۸ / ۸. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ الْقَلَّاءِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ، فَقَالَ: «هٰذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ فِينَا مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَةً عَلىٰ شِيعَتِنَا مِنْهُ» ثُمَّ قَالَ لِي: «لَا

پناه بریم و مردم به که پناه برند بعد از تو؟ پدرم فرمود: «به سوی صاحب دو جامهٔ زرد و صاحب دو گیسو، یا کاکل و او در این ساعت بر تو طالع می‌شود، و بر می‌آید از این در و در را به هر دو دست می‌گشاید». پس درنگ نکردیم که کف‌های دستی از برای ما پیدا شد و درها را گرفت و آنها را گشود. بعد از آن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بر ما داخل شد.

۸۰۶ / ۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نجران، از صفوان جمّال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: منصور بن حازم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، نفوس در معرض زوال است و اجل آنها در صبح و شام می‌رسد و به مرگ بسیار نزدیک است. پس هرگاه این امر (که عبارت است از رحلت) واقع شود، کی امام خواهد بود؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «چون این امر واقع شود، همین امام شما است» و حضرت، دست خویش را بر دوش راست امام موسی کاظم زد. در آنچه من می‌دانم، آن حضرت در آن روز، کودک پنج ساله (یا قامت مبارکش، پنج شبر بود) و عبدالله پسر امام جعفر با ما نشسته بود.

۸۰۷ / ۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالرّحمان بن ابی نجران، از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: هرگاه حادثه‌ای واقع شود ـ و خدا آن را به من ننماید ـ به که اقتدا کنم؟ راوی می‌گوید که: حضرت اشاره فرمود به سوی پسرش حضرت موسی. عرض کردم که: اگر حادثه به امام موسی رخ نماید به که اقتدا کنم؟ فرمود: «به فرزند او».

عرض کردم که: اگر به فرزند آن حضرت، امری روی دهد و برادری بزرگ و پسر کوچکی را واگذارد، به که اقتدا کنم؟ فرمود: «به فرزند او». پس فرمود که: «همیشه چنین است». عرض کردم که: اگر امام را نشناسم و مکان او را ندانم؟ فرمود که: «می‌گویی: خداوندا، به درستی که من دوست می‌دارم آن‌که را که باقی مانده از حجّت‌های تو از فرزند امامی که در گذشته؛ زیرا که همین تو را کفایت می‌کند. ان‌شاءالله».

۸۰۸ / ۸. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از عبدالله قلّاء، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام را یاد فرمود و آن حضرت در آن روز کودکی بود. پس فرمود که: «این، مولودی است که در میان ما فرزندی زاده نشد که

تَجْفُوا إِسْمَاعِيلَ».

٨٠٩ / ٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ، عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ، فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ فِي أَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام حَتّىٰ قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «هُوَ صَاحِبُكَ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ، فَقُمْ إِلَيْهِ، فَأَقِرَّ لَهُ بِحَقِّهِ». فَقُمْتُ حَتّىٰ قَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَ يَدَهُ، وَ دَعَوْتُ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ لَهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «أَمَا إِنَّهُ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي أَوَّلَ مِنْكَ».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأُخْبِرُ بِهِ أَحَداً؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، أَهْلَكَ وَ وُلْدَكَ». وَ كَانَ مَعِي أَهْلِي وَ وُلْدِي وَ رُفَقَائِي، وَ كَانَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ مِنْ رُفَقَائِي؛ فَلَمَّا أَخْبَرْتُهُمْ، حَمِدُوا اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَ قَالَ يُونُسُ: لَا وَ اللّٰهِ حَتّىٰ أَسْمَعَ ذٰلِكَ مِنْهُ، وَ كَانَتْ بِهِ عَجَلَةٌ، فَخَرَجَ فَاتَّبَعْتُهُ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْبَابِ، سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ لَهُ ـ وَ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ ـ: «يَا يُونُسُ، الْأَمْرُ كَمَا قَالَ لَكَ فَيْضٌ». قَالَ: فَقَالَ: سَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ. فَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «خُذْهُ إِلَيْكَ يَا فَيْضُ».

٨١٠ / ١٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ فُضَيْلٍ، عَنْ طَاهِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَلُومُ عَبْدَ اللّٰهِ، وَ يُعَاتِبُهُ، وَ يَعِظُهُ، وَ يَقُولُ: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ أَخِيكَ، فَوَ اللّٰهِ، إِنِّي لَأَعْرِفُ النُّورَ فِي وَجْهِهِ؟» فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ: لِمَ؟ أَ لَيْسَ أَبِي وَ أَبُوهُ وَاحِداً، وَ أُمِّي وَ أُمُّهُ وَاحِدَةً؟ فَقَالَ

برکتش بر شیعیان ما از او عظیم‌تر باشد».

بعد از آن به من فرمود که: «با اسماعیل جفا مکنید و رعایت جانب او منظور دارید» (و بعضی گفته‌اند که لا تجفوا به تشدید فا است و مراد، این است که خبر مردن را به او مدهید، یعنی: او را به آنچه گفتم خبر مدهید؛ زیرا که می‌داند که امامت با پسر بزرگ‌تر است، و اگر او زنده باشد، نباید که امامت به غیر او برسد و از این می‌داند که زنده نمی‌باشد).

۸۰۹ / ۹. محمد بن یحیی و احمد بن ادریس روایت کرده‌اند از محمد بن عبدالجبّار، از حسن بن حسین، از احمد بن حسن میثمی، از فیض بن مختار در حدیث طولانی در امر امام موسی کاظم علیه السلام تا آن‌که امام جعفر صادق علیه السلام به فیض فرمود که: «او امام تو است که مرا از او سؤال نمودی. پس برخیز و به سوی او برو و برای او به حقّی که دارد، اقرار کن».

فیض می‌گوید که: برخواستم تا آن‌که به خدمتش رفتم و سر و دست او را بوسیدم و او را دعا کردم. پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ما را رخصت نبود که این امر را اعلام کنیم به کسی که از تو نزدیک‌تر بود».

راوی می‌گوید که: عرض کردم فدای تو گردم، هرگاه امر چنین است، کسی را به این امر خبر دهم، یا نه، فرمود: «آری، اهل و عیال و فرزندان خود را خبر ده». و عیال و فرزندانم با من همراه بودند. رفیقی چند داشتم و یونس بن ظبیان از جمله رفقای من بود. چون ایشان را خبر دادم، خدا را حمد کردند، و یونس گفت: به خدا سوگند که من، این را قبول نمی‌کنم تا آن‌که خود این را از آن حضرت بشنوم، و او را در امور شتابی بود و بی‌صبری می‌نمود. پس بیرون رفت و من در پی او رفتم. چون بر در خانهٔ حضرت رسیدم، آواز حضرت صادق علیه السلام را شنیدم که به یونس می‌فرمود و حال آن‌که بر من پیشی گرفته بود و به خدمت حضرت رسیده بود که: «ای یونس، امر چنان است که فیض به تو گفت».

فیض می‌گوید که: یونس گفت که: شنیدم و اطاعت کردم، بعد از آن حضرت به من فرمود که: «ای فیض، او را با خود بگیر و متوجّه باش که این امر را بروز ندهد» (و در این عبارت غیر از این نیز گفته‌اند، و لیکن ظهوری ندارد).

۸۱۰ / ۱۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از جعفر بن بشیر، از فُضیل، از طاهر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت، پسرش عبدالله را سرزنش و عتاب می‌نمود و او را موعظه و نصیحت می‌کرد و می‌فرمود که: «چه تو را منع کرده مثل برادرت

لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «إِنَّهُ مِنْ نَفْسِي وَ أَنْتَ ابْنِي».

٨١١ / ١١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام وَ هُوَ وَاقِفٌ عَلىٰ رَأْسِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام وَهُوَ فِي الْمَهْدِ، فَجَعَلَ يُسَارُّهُ طَوِيلًا، فَجَلَسْتُ حَتّىٰ فَرَغَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ لِي: «ادْنُ مِنْ مَوْلَاكَ، فَسَلِّمْ»، فَدَنَوْتُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ، ثُمَّ قَالَ لِيَ: «اذْهَبْ، فَغَيِّرِ اسْمَ ابْنَتِكَ الَّتِي سَمَّيْتَهَا أَمْسِ؛ فَإِنَّهُ اسْمٌ يُبْغِضُهُ اللّٰهُ»، وَ كَانَ وُلِدَتْ لِيَ ابْنَةٌ سَمَّيْتُهَا بِالْحُمَيْرَاءِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «انْتَهِ إِلىٰ أَمْرِهِ؛ تُرْشَدْ»، فَغَيَّرْتُ اسْمَهَا.

٨١٢ / ١٢ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: دَعَا أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَوْماً وَ نَحْنُ عِنْدَهُ، فَقَالَ لَنَا: «عَلَيْكُمْ بِهٰذَا؛ فَهُوَ وَ اللّٰهِ صَاحِبُكُمْ بَعْدِي».

٨١٣ / ١٣ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلٍ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ زَرْبِيٍّ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ النَّحْوِيِّ، قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، فَأَتَيْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلىٰ كُرْسِيٍّ، وَ بَيْنَ يَدَيْهِ شَمْعَةٌ، وَ فِي يَدِهِ كِتَابٌ، قَالَ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، رَمىٰ بِالْكِتَابِ إِلَيَّ وَ هُوَ يَبْكِي، فَقَالَ لِي: هٰذَا كِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ يُخْبِرُنَا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَدْ مَاتَ، فَإِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ـ ثَلَاثاً ـ وَ أَيْنَ مِثْلُ جَعْفَرٍ؟

موسی باشی؟ به خدا سوگند که من، نور را به صورت او می‌بینم».

عبدالله عرض کرد که: چرا من مثل او نیستم؟ آیا پدر من و پدر او و مادر من و مادر او یکی نیست؟ حضرت صادق ﷺ فرمود که: «او از جان و روح من است و تو پسر منی».

۸۱۱ / ۱۱ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از محمد بن سِنان، از یعقوب سرّاج روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق ﷺ داخل شدم و آن حضرت بر بالای سر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم ﷺ ایستاده بود، و آن حضرت در گهواره بود، پس صادق ﷺ شروع کرد که با او راز و سرگوشی می‌گفت در زمانی طولانی، من نشستم تا آن‌که فارغ شد. پس برخاستم و به خدمتش رفتم. به من فرمود که: «به آقای خود نزدیک شو و بر او سلام کن». پیش رفتم و بر آن حضرت سلام کردم. جواب سلام مرا به زبانی فصیح داد. بعد از آن، به من فرمود که: «برو و تغییر ده اسم دختر خود را که دیروز او را اسم گذاشتی؛ زیرا که آن اسمی است که خدا آن را دشمن می‌دارد».

یعقوب می‌گوید که: مرا دختری متولّد شده بود که او را حمیرا نام کرده بودم (و حمیرا، لقب عائشه است). پس حضرت صادق ﷺ فرمود که: «امر او را قبول کن تا خدا تو را ارشاد کند». بعد از آن، من اسم دخترم را تغییر دادم.

۸۱۲ / ۱۲ . احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان، از ابن مُسْکان، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: روزی امام جعفر صادق ﷺ حضرت امام موسی ﷺ را طلبید و ما در خدمت آن حضرت بودیم، پس به ما فرمود که: «ملازم این باشید و از او دست بر مدارید. به خدا سوگند که او امام شما است بعد از من».

۸۱۳ / ۱۳ . علی بن محمد، از سهل یا غیر او، از محمد بن ولید، از یونس، از داود بن زُرْبی، از ابو ایّوب نحوی روایت کرده است که گفت: ابوجعفر منصور (یعنی: دوانیقی) در دل شب به طلب من فرستاد، بعد از آن‌که رفتم و بر او داخل شدم، دیدم او را که بر کرسی نشسته و در پیش روی او شمعی گذاشته و نامه‌ای در دست گرفته است. ابو ایّوب می‌گوید که: چون بر او سلام کردم، نامه را به جانب من انداخت و می‌گریست، پس به من گفت که: این نامهٔ محمد بن سلیمان است که ما را خبر می‌دهد که جعفر بن محمد ﷺ مرده است. پس سه مرتبه گفت که: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾[1]، یعنی: «به درستی که ما از آن خداوند (و به کمند بندگی او

---

۱. بقره، ۱۵۷.

ثُمَّ قَالَ لِيَ: اكْتُبْ، قَالَ: فَكَتَبْتُ صَدْرَ الْكِتَابِ، ثُمَّ قَالَ: اكْتُبْ: إِنْ كَانَ أَوْصىٰ إِلىٰ رَجُلٍ وَاحِدٍ بِعَيْنِهِ، فَقَدِّمْهُ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ، قَالَ: فَرَجَعَ إِلَيْهِ الْجَوَابُ، أَنَّهُ قَدْ أَوْصىٰ إِلىٰ خَمْسَةٍ، وَاحِدُهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ، وَ عَبْدُ اللّٰهِ، وَ مُوسىٰ، وَ حَمِيدَةُ.

٨١٤ / ١٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ: عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ بِنَحْوٍ مِنْ هٰذَا، إِلَّا أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّهُ أَوْصىٰ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ، وَ عَبْدِ اللّٰهِ، وَ مُوسىٰ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، وَمَوْلًى لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؛ قَالَ: فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: لَيْسَ إِلىٰ قَتْلِ هٰؤُلَاءِ سَبِيلٌ.

٨١٥ / ١٥ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ صَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ، فَقَالَ: «إِنَّ صَاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُو وَ لَا يَلْعَبُ» وَ أَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ وَ هُوَ صَغِيرٌ، وَ مَعَهُ عَنَاقٌ مَكِّيَّةٌ وَ هُوَ يَقُولُ لَهَا: «اسْجُدِي لِرَبِّكِ» فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ، وَ ضَمَّهُ إِلَيْهِ، وَ قَالَ: «بِأَبِي وَ أُمِّي مَنْ لَا يَلْهُو وَ لَا يَلْعَبُ».

٨١٦ / ١٦ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ الرُّمَّانِيُّ، عَنْ فَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: إِنِّي لَعِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ -وَ هُوَ غُلَامٌ- فَالْتَزَمْتُهُ وَ قَبَّلْتُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ: «أَنْتُمُ السَّفِينَةُ، وَهٰذَا مَلَّاحُهَا» قَالَ: فَحَجَجْتُ مِنْ قَابِلٍ، وَ مَعِي أَلْفَا دِينَارٍ، فَبَعَثْتُ بِأَلْفٍ إِلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، وَ أَلْفٍ إِلَيْهِ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: «يَا فَيْضُ،

در بنديم. پس هر چه از مولى به بنده رسد، جز رضا و تسليم چه چاره توان نمود)، و به درستى كه ما به سوى او و جزا و پاداش او باز گردندگانيم و بازگشت ما جز به حضرت آن جناب نخواهد بود». و گفت كه: در كجا مثل جعفر به هم مى‌رسد؟

بعد از آن به من گفت كه: بنويس. ابو ايّوب مى‌گويد كه: چون عنوان نامه را نوشتم، گفت: بنويس كه: اگر يک مرد بخصوصى را وصىّ خود كرده، او را بطلب و گردنش را بزن.

ابو ايّوب مى‌گويد كه: بعد از آن، جواب نامه به او رسيد كه پنج كس را وصىّ خود كرده كه يكى از ايشان، ابو جعفر منصور است، و ساير محمد بن سليمان كه والى مدينه بود و عبدالله و موسى و حميده.

۸۱۴/۱۴ . على بن ابراهيم، از پدرش، از نضر بن سُويد به اين نحو روايت كرده است، مگر آن‌كه ذكر كرده كه آن حضرت، ابو جعفر منصور و عبدالله و موسى و محمد بن جعفر و يكى از آزاد كرده‌هاى خويش را وصىّ گردانيده بود. راوى مى‌گويد كه: ابو جعفر گفت كه: راهى به سوى كشتن اين گروه نيست.

۸۱۵ / ۱۵ . حسين بن محمد، از معلّى بن محمد، از وشّاء، از على بن حسن، از صفوان جمّال روايت كرده است كه گفت: امام جعفر صادقؑ را سؤال كردم از صاحب امر امامت، فرمود كه: «صاحب اين امر، مرتكب لهو و لعب نمى‌شود». و ابوالحسن حضرت امام موسى كاظمؑ مى‌آمد و آن حضرت طفل كوچكى بود و با آن حضرت بزغاله مكّى بود و به آن بزغاله مى‌فرمود كه: «سجده كن از براى پروردگار خويش و او را تعظيم نما». پس حضرت صادقؑ آن حضرت را گرفت و به سينهٔ خود چسبانيد و فرمود: «پدر و مادرم فداى آن كسى كه مرتكب لهو و لعب نمى‌شود».

۸۱۶/۱۶ . على بن محمد، از بعضى از اصحاب ما، از عُبَيس بن هشام روايت كرده است كه گفت: حديث كرد مرا عمر رُمّانى، از فيض بن مختار كه گفت: در خدمت حضرت امام جعفر صادقؑ بودم، در هنگامى كه ابوالحسن حضرت امام موسى كاظمؑ تشريف آورد ـ و آن حضرت كودكى بود ـ پس او را در بغل گرفتم و بوسيدم. حضرت صادقؑ فرمود كه: «شما چون كشتى هستيد و اين، كشتى‌بان آن است».

فيض مى‌گويد كه: در سال آينده، به حج رفتم و با من دو هزار دينار شرعى بود. هزار دينار را به خدمت امام جعفر صادقؑ فرستادم و هزار دينار ديگر به خدمت امام موسىؑ. پس

عَدَلْتَهُ بِي؟» قُلْتُ: إِنَّمَا فَعَلْتُ ذٰلِكَ لِقَوْلِكَ. فَقَالَ: «أَمَا وَاللّٰهِ مَا أَنَا فَعَلْتُ ذٰلِكَ، بَلِ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ فَعَلَهُ بِهِ».

٧٢ ـ بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا

٨١٧ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ بِبَغْدَادَ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ: كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ جَالِساً، فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيٌّ، فَقَالَ لِي: «يَا عَلِيَّ بْنَ يَقْطِينٍ، هٰذَا عَلِيٌّ سَيِّدُ وُلْدِي، أَمَا إِنِّي قَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي» فَضَرَبَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ بِرَاحَتِهِ جَبْهَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: وَيْحَكَ، كَيْفَ قُلْتَ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ: سَمِعْتُ ـ وَ اللّٰهِ ـ مِنْهُ كَمَا قُلْتُ، فَقَالَ هِشَامٌ: أَخْبَرَكَ أَنَّ الْأَمْرَ فِيهِ مِنْ بَعْدِهِ.

● أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ ـ وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ: قَالَ: كُنْتُ أَنَا ـ ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ.

٨١٨ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ، عَنْ نُعَيْمٍ الْقَابُوسِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ ابْنِي عَلِيّاً أَكْبَرُ وُلْدِي، وَ أَبَرُّهُمْ عِنْدِي، وَ أَحَبُّهُمْ إِلَيَّ، وَ هُوَ يَنْظُرُ مَعِي فِي الْجَفْرِ، وَ لَمْ يَنْظُرْ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ».

٨١٩ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادٍ الْقَصْرِيِّ جَمِيعاً، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي قَدْ كَبِرَ سِنِّي، فَخُذْ بِيَدِي مِنَ النَّارِ. قَالَ: فَأَشَارَ إِلَى ابْنِهِ أَبِي الْحَسَنِ، فَقَالَ: «هٰذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي».

چون به خدمت حضرت صادق رسیدم فرمود که: «ای فیض، او را با من برابر کردی؟» عرض کردم که: جز این نیست که من این کار را به جهت فرمودهٔ تو کردم. حضرت فرمود: «به خدا سوگند که من این را نکردم بلکه خدای عزّوجلّ با او چنین کرده است».

۷۲. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت ابوالحسن علی‌بن موسی الرضا

۸۱۷ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نعیم صحّاف روایت کرده است که گفت: من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم، پس علی بن یقطین گفت که: در خدمت حضرت امام موسی کاظم نشسته بودم که پسرش علی، بر آن حضرت داخل شد. بعد از آن، حضرت کاظم به من فرمود که: «ای علی بن یقطین، اینک علی، سیّد فرزندان من است. و بدان که من کُنیت خود را که ابوالحسن است، به او بخشیدم».

هشام بن حکم کف دست خود را بر پیشانی خود زد و گفت: وای بر تو! چه گفتی؟ علی بن یقطین گفت: به خدا سوگند که از آن حضرت شنیدم، چنانچه گفتم. هشام گفت که: آن حضرت تو را خبر داده است که امر امامت بعد از او، در حضرت امام رضا قرار دارد.

● احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حسین بن نعیم صحّاف روایت کرده است که گفت: در نزد حضرت امام موسی بودم. و کلینی فرموده که در نسخهٔ صفوانی است که گفت: بودم من، و مثل آنچه را که گذشت، ذکر نمود.

۸۱۸ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از معاویة بن حکیم، از نُعیم قابوسی، از امام موسی کاظم که فرمود: «پسرم، علی بزرگ‌ترین فرزندان من و نیکوکارترین ایشان در نزد من و محبوب‌ترین ایشان است به سوی من (که او را از همهٔ ایشان دوست‌تر می‌دارم) و او با من در جفر نظر می‌کند، و در آن نظر نکرده، مگر پیغمبر، یا وصیّ پیغمبری».

۸۱۹ / ۳ . احمد بن مهران روایت کرده است از محمد بن علی، از محمد بن سنان و اسماعیل بن عَبّاد قصری و هر دو از داود رَقّی که گفت: به خدمت امام موسی کاظم عرض کردم که: فدای تو گردم! پیر شده‌ام و سالَم بسیار شده، پس مرا دستگیری فرما از آتش دوزخ. داود می‌گوید که: حضرت به جانب پسرش امام رضا اشاره نمود و فرمود: «اینک

٨٢٠ / ٤. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام: أَ لَا تَدُلُّنِي إِلىٰ مَنْ آخُذُ عَنْهُ دِينِي؟ فَقَالَ: «هٰذَا ابْنِي عَلِيٌّ؛ إِنَّ أَبِي أَخَذَ بِيَدِي، فَأَدْخَلَنِي إِلىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿قَالَ إِنِّى جَاعِلٌ فِى الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ وَ إِنَّ اللّٰهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- إِذَا قَالَ قَوْلاً، وَفىٰ بِهِ».

٨٢١ / ٥. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللُّؤْلُؤِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرٍو، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام: إِنِّي قَدْ كَبِرَتْ سِنِّي، وَ دَقَّ عَظْمِي، وَ إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عليه السلام، فَأَخْبَرَنِي بِكَ، فَأَخْبِرْنِي مَنْ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: «هٰذَا أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا».

٨٢٢ / ٦. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ -وَ كَانَ مِنَ الْوَاقِفَةِ- قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ عِنْدَهُ ابْنُهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام، فَقَالَ لِي: «يَا زِيَادُ، هٰذَا ابْنِي فُلَانٌ، كِتَابُهُ كِتَابِي، وَ كَلَامُهُ كَلَامِي، وَ رَسُولُهُ رَسُولِي، وَ مَا قَالَ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ».

٨٢٣ / ٧. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْمَخْزُومِيُّ -وَ كَانَتْ أُمُّهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام- قَالَ: بَعَثَ إِلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام، فَجَمَعَنَا، ثُمَّ قَالَ لَنَا: «أَ تَدْرُونَ لِمَ دَعَوْتُكُمْ؟» فَقُلْنَا: لَا، فَقَالَ: «اشْهَدُوا أَنَّ ابْنِي هٰذَا وَصِيِّي، وَالْقَيِّمُ بِأَمْرِي، وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي، مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي

صاحب و امام شما است بعد از من».

۸۲۰ / ۴. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از حسن، از ابن ابی عمیر، از محمد بن اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم عرض کردم که: آیا مرا رهنمایی نمی‌فرمایی به سوی کسی که دین خویش را از او فراگیرم؟ فرمود که: «همین پسر من علی. به درستی که پدرم دست مرا گرفت و مرا برد تا در روضهٔ رسول خداﷺ داخل کرد، پس فرمود که: ای فرزند عزیز من! به درستی کـه خـدای عزّوجلّ فرموده که: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾[1]، یعنی: «به درستی که من قرار دهنده‌ام در زمین کسی را که نائب من باشد» (در رواج دادن حقّ و ذلیل گردانیدن باطل). و خدای عزّوجلّ هرگاه سخنی را بفرماید به آن وفا می‌فرماید».

۸۲۱ / ۵. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از حسن بـن حسین لؤلؤی، از یحیی بن عمرو، از داود رَقّی روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام موسی کاظم عرض کردم که: سالّم بسیار شده و استخوانم باریک گردیده و از پدرت سؤال کردم از امام بعد از آن حضرت، پس مرا خبر داد که: تویی و تو نیز مرا خبر ده که امام بـعد از تـو کیست؟ حضرت فرمود که: «همین ابوالحسن (که مسمّی است به) رضا».

۸۲۲ / ۶. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از زیاد بن مروان قندی ـ که از طایفه واقفیّه بود ـ روایت کرده است که گفت: داخل شدم بر امام موسی کاظم، و پسرش ابوالحسن حضرت امام رضا، در نزد آن حضرت بود. حضرت کاظم، به من فرمود که: «ای زیاد، این پسرم فلانی، نامهٔ او نامهٔ من و سخن او سخن من و فرستادهٔ او فرستادهٔ من است، و آنچه بگوید، گفته گفتهٔ اوست».

۸۲۳ / ۷. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا مخزومی و مادر او، از فرزندان جعفر بن ابی‌طالب بود و گفت که: امام موسی کاظم به طلب ما فرستاد و ما را جمع فرمود، بعد از آن به مـا فـرمود کـه: «آیا می‌دانید که شما را برای چه طلب کردم؟» عرض کردیم: نه. فرمود که: «شاهد باشید که همین پسرم، وصیّ من است، و به امر من قیام خواهد نمود، و خلیفهٔ من است بعد از مـن. هـر کـه

---

۱. بقره، ۳۰.

دَيْنٌ، فَلْيَأْخُذْهُ مِنِ ابْنِي هٰذَا؛ وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي عِدَةٌ، فَلْيُنْجِزْهَا مِنْهُ؛ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بُدٌّ مِنْ لِقَائِي، فَلَا يَلْقَنِي إِلَّا بِكِتَابِهِ».

٨٢٤ / ٨. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ جَمِيعاً، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: خَرَجَتْ إِلَيْنَا أَلْوَاحٌ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ فِي الْحَبْسِ: «عَهْدِي إِلَىٰ أَكْبَرِ وُلْدِي أَنْ يَفْعَلَ كَذَا، وَ أَنْ يَفْعَلَ كَذَا، وَ فُلَانٌ لَا تُنِلْهُ شَيْئاً حَتّىٰ أَلْقَاكَ، أَوْ يَقْضِيَ اللّٰهُ عَلَيَّ الْمَوْتَ».

٨٢٥ / ٩. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: خَرَجَ إِلَيْنَا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بِالْبَصْرَةِ أَلْوَاحٌ مَكْتُوبٌ فِيهَا بِالْعَرْضِ: «عَهْدِي إِلَىٰ أَكْبَرِ وُلْدِي: يُعْطىٰ فُلَانٌ كَذَا، وَ فُلَانٌ كَذَا، وَ فُلَانٌ كَذَا، وَ فُلَانٌ لَا يُعْطىٰ حَتّىٰ أَجِيءَ، أَوْ يَقْضِيَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ عَلَيَّ الْمَوْتَ؛ إِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ».

٨٢٦ / ١٠. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ ابْنِ مُحْرِزٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ مِنَ الْحَبْسِ: «أَنَّ فُلَاناً ابْنِي سَيِّدُ وُلْدِي، وَ قَدْ نَحَلْتُهُ كُنْيَتِي».

٨٢٧ / ١١. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْخَزَّازِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَحْدُثَ حَدَثٌ وَ لَا أَلْقَاكَ، فَأَخْبِرْنِي مَنِ الْإِمَامُ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: «ابْنِي فُلَانٌ» يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام.

٨٢٨ / ١٢. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْجَهْمِ، عَنْ نَصْرِ بْنِ قَابُوسَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عليه السلام: مَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ أَنْتَ هُوَ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، ذَهَبَ النَّاسُ يَمِيناً وَ

او را نزد من طلبی باشد، آن را از همین پسرم بگیرد و هر که را نزد من وعده‌ای باشد، وفای به آن را از او طلب کند، و هر که را دسترس ملاقات من نباشد و خود نتواند که به نزد من آید، مرا ملاقات نکند، مگر به نامهٔ خویش که نامه به نزد من فرستد» (و می‌تواند که معنی این باشد که: نامه‌ای به خدمت حضرت امام رضا﷩ فرستد، و دور نیست که این معنی ظاهرتر باشد).

۸۲۴ / ۸ . احمد بن مهران روایت کرده است از محمد بن علی، از محمد بن سنان و علی بن حکم، و هر دو از حسین بن مختار که گفت: تخت‌هایی[۱] چند از امام موسی کاظم﷩ به سوی ما بیرون آمد، و آن حضرت در حبس هارون بود و بر آنها نوشته بود که: «وصیّت من به سوی بزرگ‌ترین فرزندانم، این است که چنین کند و چنین کند، و فلان کس را چیزی مده تا تو را ملاقات کنم، یا خدا مرگ را بر من قضا کند» (و حکم فرماید که بمیرم).

۸۲۵ / ۹ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن مغیره، از حسین بن مختار که گفت: بیرون آمد به سوی ما از جانب امام موسی کاظم﷩ در بصره الواحی (تخت‌هایی) چند، که در آنها نوشته بود به سمت عرض: «وصیّت من به سوی بزرگ‌ترین فرزندانم آن است که: به فلان کس، فلان قدر و به فلان کس، فلان قدر و به فلان کس، فلان قدر عطا شود، و به فلان کس چیزی عطا نشود تا خود بیایم، یا خدا مردن را بر من حکم فرماید. به درستی که خدا هر چه خواهد می‌کند».

۸۲۶ / ۱۰ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابن محرز، از علی بن یقطین، از امام موسی کاظم﷩ روایت کرده است که گفت: حضرت در حبس به من نوشت که: «پسرم، فلان کس سید و بزرگ فرزندان من است، و من کنیت خویش را به او بخشیدم».

۸۲۷ / ۱۱ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوعلی خزّاز، از داود بن سلیمان روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم﷩ عرض کردم که: می‌ترسم که حادثه‌ای روی دهد و تو را ملاقات نکنم. پس مرا خبر ده که امام بعد از تو کیست؟ فرمود: «پسرم، فلانی» و مقصود آن حضرت﷩، امام رضا﷩ بود.

۸۲۸ / ۱۲ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از سعید بن ابی جَهم، از نصر بن قابوس روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم﷩ عرض کردم که: از پدرت﷩

---

۱. الواح.

شِمَالاً، وَ قُلْتُ فِيكَ أَنَا وَ أَصْحَابِي؛ فَأَخْبِرْنِي مَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ مِنْ وُلْدِكَ؟ فَقَالَ: «ابْنِي فُـلَانٌ».

٨٢٩ / ١٣. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ الْأَشْعَثِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ زَرْبِيٍّ، قَالَ: جِئْتُ إِلَىٰ أَبِي إِبْرَاهِيمَ؈ بِمَالٍ، فَأَخَذَ بَعْضَهُ، وَ تَـرَكَ بَـعْضَهُ، فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، لِأَيِّ شَيْءٍ تَرَكْتَهُ عِنْدِي؟ قَالَ: «إِنَّ صَاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ يَطْلُبُهُ مِنْكَ». فَلَمَّا جَاءَنَا نَعْيُهُ، بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ؈ ابْنُهُ، فَسَأَلَنِي ذٰلِكَ الْمَالَ، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ.

٨٣٠ / ١٤. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْحَكَمِ الْأَرْمَنِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ الزَّيْدِيِّ، قَالَ أَبُو الْحَكَمِ: وَ أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ الْجَرْمِيُّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ، قَالَ: لَقِيتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ؈ ـ وَ نَحْنُ نُـرِيدُ الْـعُمْرَةَ ـ فِـي بَـعْضِ الطَّرِيقِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلْ تُثْبِتُ هٰذَا الْمَوْضِعَ الَّذِي نَحْنُ فِيهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ، فَهَلْ تُثْبِتُهُ أَنْتَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، إِنِّي أَنَا وَ أَبِي لَقِينَاكَ هَاهُنَا وَ أَنْتَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈، وَ مَعَهُ إِخْوَتُكَ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، أَنْتُمْ كُلُّكُمْ أَئِمَّةٌ مُطَهَّرُونَ، وَ الْـمَوْتُ لَا يَعْرىٰ مِنْهُ أَحَدٌ، فَأَحْدِثْ إِلَيَّ شَيْئاً أُحَدِّثْ بِهِ مَنْ يَـخْلُفُنِي مِـنْ بَـعْدِي؛ فَـلَا يَضِلُّ.

قَالَ: «نَعَمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، هٰؤُلَاءِ وُلْدِي، وَ هٰذَا سَيِّدُهُمْ ـ وَ أَشَارَ إِلَيْكَ ـ وَ قَدْ عُلِّمَ الْحُكْمَ وَ الْفَهْمَ وَ السَّخَاءَ وَ الْمَعْرِفَةَ بِمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ، وَ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ، وَ فِيهِ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَ حُسْنُ الْجَوَابِ، وَ هُوَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ فِيهِ أُخْرىٰ خَيْرٌ مِنْ هٰذَا كُلِّهِ».

سؤال نمودم که کیست آن‌که بعد از تو امام می‌باشد؟ مرا خبر داد که تو امامی بعد از او. و چون حضرت صادق ﷺ وفات فرمود، مردم به طرف راست و چپ رفتند و حیران بودند، و من و یارانم قایل بودیم به امامت در شأن تو. پس تو نیز مرا خبر ده که کیست آن‌که بعد از تو امام می‌باشد از فرزندانت؟ فرمود که: «پسرم فلانی».

۸۲۹ / ۱۳ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ضحّاک بن اشعث، از داود بن زَربی روایت کرده است که گفت: مالی را به خدمت امام موسی کاظم ﷺ آوردم، پس بعضی از آن را گرفت، و برخی از آن را واگذاشت. عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، برای چه آن را در نزد من گذاشتی؟ فرمود: «به درستی که صاحب امر امامت، این را از تو طلب خواهد نمود». پس چون خبر وفات آن حضرت به ما رسید، پسرش، حضرت امام رضا ﷺ، مرا طلبید و آن مال را از من خواست و من آن را تسلیم آن حضرت کردم.

۸۳۰ / ۱۴ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوالحکم ارمنی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا عبدالله بن ابراهیم بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب، از یزید بن سلیط زیدی و ابوالحکم گفت: و نیز مرا خبر داد عبدالله بن محمد بن عمارهٔ جَرمی، از یزید بن سلیط که گفت: امام موسی کاظم ﷺ را ملاقات کردم در بین راه مکّه و ما ارادهٔ عُمره داشتیم. عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا این موضعی را که ما در آن هستیم، خوب می‌شناسی؟ حضرت فرمود: «آری، پس آیا تو این را خوب می‌شناسی؟» عرض کردم: آری، من با پدرم در اینجا تو را ملاقات کردیم، و تو با حضرت صادق ﷺ بودی و برادران تو با آن حضرت بودند.

پس پدرم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد! همهٔ شما امامان مطهر و معصومید و کسی از مرگ، عاری نمی‌باشد (و هر کسی لباس مرگ را خواهد پوشید)، پس نشانه‌ای را برای من بیان فرما که حدیث کنم به آن، کسی را که بعد از من، مرا جانشین می‌شود، تا گمراه نگردد.

فرمود: «آری ای ابو عبدالله، این جماعت فرزندان منند و این سیّد و بزرگ ایشان است» و اشاره فرمود به سوی تو و فرمود که: «به او تعلیم شده که حکمت‌ها (یا حکم)، در میان مردمان و فهم و سخاوت و معرفت به آنچه مردم به آن محتاج‌اند و آنچه در آن اختلاف دارند از امر دین و دنیای خویش، و در اوست خوش خلقی و حسن جواب و او دری است از درهای

فَقَالَ لَهُ أَبِي: وَ مَا هِيَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي؟

قَالَ ﷺ: «يُخْرِجُ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- مِنْهُ غَوْثَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ وَ غِيَاثَهَا، وَ عَلَمَهَا وَ نُورَهَا، وَ فَضْلَهَا وَ حِكْمَتَهَا، خَيْرُ مَوْلُودٍ، وَ خَيْرُ نَاشِئٍ يَحْقُنُ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- بِهِ الدِّمَاءَ، وَ يُصْلِحُ بِهِ ذَاتَ الْبَيْنِ، وَ يَلُمُّ بِهِ الشَّعْثَ، وَ يَشْعَبُ بِهِ الصَّدْعَ، وَ يَكْسُو بِهِ الْعَارِيَ، وَ يُشْبِعُ بِهِ الْجَائِعَ، وَ يُؤْمِنُ بِهِ الْخَائِفَ، وَ يُنْزِلُ اللّٰهُ بِهِ الْقَطْرَ، وَ يَرْحَمُ بِهِ الْعِبَادَ، خَيْرُ كَهْلٍ، وَ خَيْرُ نَاشِئٍ، قَوْلُهُ حُكْمٌ، وَ صَمْتُهُ عِلْمٌ، يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، وَ يَسُودُ عَشِيرَتَهُ مِنْ قَبْلِ أَوَانِ حُلُمِهِ».

فَقَالَ لَهُ أَبِي: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، وَ هَلْ وُلِدَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَ مَرَّتْ بِهِ سِنُونَ».

قَالَ يَزِيدُ: فَجَاءَنَا مَنْ لَمْ نَسْتَطِعْ مَعَهُ كَلَاماً، قَالَ يَزِيدُ: فَقُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ ﷺ: فَأَخْبِرْنِي أَنْتَ بِمِثْلِ مَا أَخْبَرَنِي بِهِ أَبُوكَ ﷺ، فَقَالَ لِي: «نَعَمْ، إِنَّ أَبِي ﷺ كَانَ فِي زَمَانٍ لَيْسَ هٰذَا زَمَانَهُ».

فَقُلْتُ لَهُ: فَمَنْ يَرْضىٰ مِنْكَ بِهٰذَا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ، قَالَ: فَضَحِكَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ﷺ ضَحِكاً شَدِيداً، ثُمَّ قَالَ: «أُخْبِرُكَ يَا أَبَا عُمَارَةَ، إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي، فَأَوْصَيْتُ إِلَى ابْنِي فُلَانٍ، وَ أَشْرَكْتُ مَعَهُ بَنِيَّ فِي الظَّاهِرِ، وَ أَوْصَيْتُهُ فِي الْبَاطِنِ، فَأَفْرَدْتُهُ وَحْدَهُ، وَ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ، لَجَعَلْتُهُ فِي الْقَاسِمِ ابْنِي؛ لِحُبِّي إِيَّاهُ، وَ رَأْفَتِي عَلَيْهِ، وَ لٰكِنْ ذٰلِكَ إِلَى

خدای عزّوجلّ و در او صفتی دیگر است که از همهٔ آنچه مذکور شد، بهتر است».

پدرم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، آن صفت چیست؟ حضرت ﷺ فرمود که: «خدای عزّوجلّ بیرون می‌آورد از صلب او، پناه این امّت و پناه دهندهٔ ایشان را (یا فریادرس و فریاد رسندهٔ ایشان) و نشانه و نور و فضل و حکمت ایشان، که از هر طفلی که متولّد شده بهتر است، و از هر نوجوانی خوش‌تر. خدا به سبب او، خون‌ها را محافظت می‌فرماید و به وساطت او، حالتی را که در میان مردم است از خصومت و منازعت، به اصلاح می‌آورد. و امور متفرّقه و پراکنده را به او جمع می‌کند، و رخنه‌ها را می‌بندد، و به او برهنه را می‌پوشاند، و گرسنه را سیر می‌گرداند، و ترسان را ایمن می‌سازد، و به او باران از آسمان فرو می‌آورد، و بر بندگان خود رحم می‌فرماید، و از هر مرد رو مویی[1] بهتر، و از هر صاحب نموّی خوش‌تر است. گفتهٔ او محکم و استوار و سکوت و خاموشی او، علم است. از برای مردمان بیان می‌کند آنچه را که در آن اختلاف دارند، و بزرگ قبیلهٔ خود می‌گردد، پیش از وقتی که به حدّ بلوغ برسد».

پس پدرم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، آیا آنکه می‌فرمایی، متولّد شده؟ حضرت فرمود: «آری، و سال‌ها بر او گذشته است». یزید می‌گوید که: پس کسی پیش ما آمد که با وجود او، هیچ سخن نتوانستیم گفت. یزید می‌گوید که: بعد از آن، به امام موسی کاظم ﷺ عرض کردم که: پس تو نیز مرا خبر ده به مثل آنچه پدرت مرا خبر داد. حضرت در جواب فرمود: «آری، به درستی که پدرم ﷺ در روزگاری بود که این زمان چون روزگار او نیست» (چه تقیّه در این وقت شدیدتر است).

من به آن حضرت عرض کردم که: هر که به همین سکوت و هیچ نگفتن به جهت تقیّه، از تو راضی شود (که به این اکتفا کند)، لعنت خدا بر او باد!

یزید می‌گوید که: حضرت امام موسی ﷺ خندید و خنده‌ای سختی کرد، بعد از آن فرمود که: «تو را خبر می‌دهم ای ابو عُماره، که من از منزل خود بیرون آمدم و پسرم فلانی را وصیّ خود گردانیدم، و پسران خود را در ظاهر با او شریک ساختم، و در باطن او را وصیّ خود کردم، و او را تنها و منفرد ساختم. و اگر امر امامت به من مفوّض بود، آن را در قاسم پسرم

---

۱. میان سال.

اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ، وَ لَقَدْ جَاءَنِي بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ، ثُمَّ أَرَانِيهِ، وَ أَرَانِي مَنْ يَكُونُ مَعَهُ؛ وَ كَذٰلِكَ لَا يُوصىٰ إِلىٰ أَحَدٍ مِنَّا حَتّىٰ يَأْتِيَ بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَ جَدِّي عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ، وَ رَأَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ خَاتَماً وَ سَيْفاً وَ عَصًا وَ كِتَاباً وَ عِمَامَةً، فَقُلْتُ: مَا هٰذَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟ فَقَالَ لِي: أَمَّا الْعِمَامَةُ، فَسُلْطَانُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ وَ أَمَّا السَّيْفُ، فَعِزُّ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ؛ وَ أَمَّا الْكِتَابُ، فَنُورُ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ؛ وَ أَمَّا الْعَصَا، فَقُوَّةُ اللّٰهِ؛ وَ أَمَّا الْخَاتَمُ، فَجَامِعُ هٰذِهِ الْأُمُورِ.

ثُمَّ قَالَ لِي: وَ الْأَمْرُ قَدْ خَرَجَ مِنْكَ إِلىٰ غَيْرِكَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، أَرِنِيهِ أَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: مَا رَأَيْتُ مِنَ الْأَئِمَّةِ أَحَداً أَجْزَعَ عَلىٰ فِرَاقِ هٰذَا الْأَمْرِ مِنْكَ، وَ لَوْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ بِالْمَحَبَّةِ، لَكَانَ إِسْمَاعِيلُ أَحَبَّ إِلىٰ أَبِيكَ مِنْكَ، وَ لٰكِنْ ذٰلِكَ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ﷺ: «وَ رَأَيْتُ وُلْدِي جَمِيعاً: الْأَحْيَاءَ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتَ، فَقَالَ لِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: هٰذَا سَيِّدُهُمْ ـ وَ أَشَارَ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ ـ فَهُوَ مِنِّي، وَ أَنَا مِنْهُ، وَ اللّٰهُ مَعَ الْمُحْسِنِينَ».

قَالَ يَزِيدُ: ثُمَّ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ﷺ: «يَا يَزِيدُ، إِنَّهَا وَدِيعَةٌ عِنْدَكَ، فَلَا تُخْبِرْ بِهَا إِلَّا عَاقِلًا، أَوْ عَبْداً تَعْرِفُهُ صَادِقاً، وَ إِنْ سُئِلْتَ عَنِ الشَّهَادَةِ، فَاشْهَدْ بِهَا، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلىٰ أَهْلِهَا﴾ وَ قَالَ لَنَا أَيْضاً: ﴿وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّٰهِ﴾».

قرار می‌دادم، به جهت آن‌که من او را دوست می‌دارم، و بر او رأفت و مهربانی دارم، ولیکن این امر مفوّض به خدای عزّوجلّ است و اختیار با اوست که آن را قرار می‌دهد در هر جا که خواهد. و هر آینه به حقیقت که رسول خداﷺ خبر وصیّ مرا به نزد من آورد، بعد از آن او را به من نمود و به من فرمود: هر که با او و از شیعیان او خواهد بود. و همچنین هیچ یک از ما وصیّ نمی‌شود تا آن‌که رسول خداﷺ خبر او را بیاورد.

با جدّم امیرالمؤمنین علی – صلوات الله علیه – و من با رسول خداﷺ انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و دستاری را دیدم، عرض کردم که: یا رسول اللهﷺ، اینها چیست؟ در جواب من فرمود که: امّا دستار، نشانهٔ سلطنت خدای عزّوجلّ است، و امّا شمشیر، علامت عزّت خدای تبارک و تعالی، و امّا کتاب، نور و علوم خدای تبارک و تعالی، و امّا عصا، قوّت خدا، و امّا انگشتر، جامع جمیع این امور است که هر کس آن را دارد، همه را دارد.

پس پیغمبرﷺ به من فرمود که: امر امامت، از تو بیرون رفت و به غیر تو منتقل شد. عرض کردم که: یا رسول الله، او را به من بنما تا ببینم که کدام یک از فرزندان من، امام است؟ رسول خداﷺ فرمود که: ندیدم هیچ یک را از امامان که جزعش بر جدایی این امر، از تو بیشتر باشد. و اگر امامت به دوستی می‌بود، هر آینه اسماعیل به سوی پدرت از تو محبوب‌تر بود، ولیکن این امر از جانب خدای عزّوجلّ است».

بعد از آن، امام موسی کاظمؑ فرمود که: «همهٔ فرزندان خود را دیدم (آنچه از ایشان که زنده‌اند و آنچه مرده‌اند)، پس امیرالمؤمنینؑ فرمود که: این سیّد ایشان است، و اشاره فرمود به جانب پسرم علی. پس علی از من است و من از اویم، و خدا با نیکوکاران است».

یزید می‌گوید که: بعد از آن، امام موسیؑ فرمود که: «ای یزید، این امانتی است در نزد تو، پس خبر مده به این، مگر کسی را که عاقل باشد، یا بنده‌ای که او را راستگو شناسی. و اگر سؤال شوی از شهادت، به این، شهادت بده و این است معنی قول خدای عزّوجلّ: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾[1]. و به ما نیز فرموده: ﴿وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ﴾[2]، یعنی: و کی ستمکارتر است (و مراد این است که کسی ستمکارتر نیست) از آن‌که بپوشد شهادتی را که در نزد اوست از خدا» (یا شهادتی که از جانب خدا باشد).

---

۱. نساء، ۵۸.
۲. بقره، ۱۴۰.

قَالَ: فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «فَأَقْبَلْتُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله، فَقُلْتُ: قَدْ جَمَعْتَهُمْ لِي -بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي- فَأَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ: هُوَ الَّذِي يَنْظُرُ بِنُورِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ يَسْمَعُ بِفَهْمِهِ، وَ يَنْطِقُ بِحِكْمَتِهِ، يُصِيبُ فَلَا يُخْطِئُ، وَ يَعْلَمُ فَلَا يَجْهَلُ، مُعَلَّماً حُكْماً وَ عِلْماً، هُوَ هٰذَا -وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ ابْنِي- ثُمَّ قَالَ: مَا أَقَلَّ مُقَامَكَ مَعَهُ! فَإِذَا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ، فَأَوْصِ، وَ أَصْلِحْ أَمْرَكَ، وَ افْرُغْ مِمَّا أَرَدْتَ؛ فَإِنَّكَ مُنْتَقِلٌ عَنْهُمْ، وَ مُجَاوِرٌ غَيْرَهُمْ، فَإِذَا أَرَدْتَ فَادْعُ عَلِيّاً فَلْيُغَسِّلْكَ وَ لْيُكَفِّنْكَ؛ فَإِنَّهُ طُهْرٌ لَكَ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ إِلَّا ذٰلِكَ، وَ ذٰلِكَ سُنَّةٌ قَدْ مَضَتْ؛ فَاضْطَجِعْ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ صُفَّ إِخْوَتَهُ خَلْفَهُ وَ عُمُومَتَهُ، وَ مُرْهُ فَلْيُكَبِّرْ عَلَيْكَ تِسْعاً؛ فَإِنَّهُ قَدِ اسْتَقَامَتْ وَصِيَّتُهُ، وَ وَلِيَكَ وَ أَنْتَ حَيٌّ، ثُمَّ اجْمَعْ لَهُ وُلْدَكَ مِنْ بَعْدِهِمْ، فَأَشْهِدْ عَلَيْهِمْ، وَ أَشْهِدِ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً».

قَالَ يَزِيدُ: ثُمَّ قَالَ لِي أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «إِنِّي أُؤْخَذُ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ، وَ الْأَمْرُ هُوَ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ، سَمِيِّ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ: فَأَمَّا عَلِيٌّ الْأَوَّلُ، فَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، وَ أَمَّا الْآخِرُ، فَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام، أُعْطِيَ فَهْمَ الْأَوَّلِ وَ حِلْمَهُ وَ نَصْرَهُ وَ وُدَّهُ وَ دِينَهُ وَ مِحْنَتَهُ وَ مِحْنَةَ الْآخِرِ، وَ صَبْرَهُ عَلىٰ مَا يَكْرَهُ، وَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَتَكَلَّمَ إِلَّا بَعْدَ مَوْتِ هَارُونَ بِأَرْبَعِ سِنِينَ».

ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا يَزِيدُ، وَ إِذَا مَرَرْتَ بِهٰذَا الْمَوْضِعِ، وَ لَقِيتَهُ -وَ سَتَلْقَاهُ- فَبَشِّرْهُ أَنَّهُ سَيُولَدُ لَهُ غُلَامٌ أَمِينٌ مَأْمُونٌ مُبَارَكٌ، وَ سَيُعْلِمُكَ أَنَّكَ قَدْ لَقِيتَنِي، فَأَخْبِرْهُ عِنْدَ ذٰلِكَ أَنَّ الْجَارِيَةَ الَّتِي يَكُونُ مِنْهَا هٰذَا الْغُلَامُ جَارِيَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَارِيَةَ جَارِيَةِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله أُمِّ إِبْرَاهِيمَ، فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تُبَلِّغَهَا مِنِّي السَّلَامَ، فَافْعَلْ».

یزید می‌گوید که: پس امام موسیؑ فرمود که: «بعد از آن، رو کردم به رسول خدا، و عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد، همهٔ فرزندان مرا برای من جمع فرمودی، پس کدام‌یک از ایشان، امام است؟ فرمود که: آن کسی است که به نور خدا نظر می‌کند، و به فهم او، می‌شنود و به حکمت او، سخن می‌کند، درست می‌گوید و خطا نمی‌کند، و می‌داند و جاهل نمی‌باشد، در حالتی که حکم و علم به او تعلیم شده (یا آن را به دیگران تعلیم می‌دهد)، و آن، همین است. – و دست پسرم علی را گرفت – و فرمود که: چه بسیار کم است ماندن تو با او. پس چون از سفر خویش برگردی، وصیّت کن و امر خود را اصلاح کن، و فارغ گردان خود را از آنچه اراده داری؛ زیرا که تو از ایشان بیرون می‌روی و با غیر ایشان مجاورت می‌نمایی، و چون اراده نمایی که از مدینه بیرون روی، علی را طلب کن تا تو را غسل دهد و کفن کند؛ که همان موجب طهارت و پاکی تو است. و استقامت ندارد، مگر همین که علی تو را غسل دهد، و این طریقه‌ای است که پیش از این، گذشته؛ پس در پیش روی او بخواب و برادران علی و عموهای او در پشت سرش صف ببندند، و او را امر کن که بر تو، نه تکبیر بگوید.

پس به درستی که وصی بودن او، استقامت به هم رسانید و راست ایستاد و او ولیّ تو است و حال آنکه تو زنده‌ای. بعد از آن، جمع گردان از برای او فرزندان خویش را از آنها که ایشان را به حساب می‌آوری، و اعتنا به شأن ایشان داری. پس بر ایشان شاهد بگیر و خدای عزّوجلّ را شاهد گردان و خدا کافی است که شاهد باشد».

یزید می‌گوید که: بعد از آن، حضرت امام موسیؑ فرمود که: «من، در همین سال محبوس می‌شوم و امر امامت مفوّض است به پسرم علی که همنام دو علی است: امّا علی اوّل، علی بن ابی‌طالبؑ، و امّا علی آخر، علی بن الحسینؑ است. و خدا به او عطا فرموده فهم علی اوّل و حلم و یاری و دوستی در دل‌های مردمان و دین و محنت او را و محنت علی آخر و صبر او را بر آنچه ناخوش دارد. و او را جایز نیست که در باب امامت، سخن گوید، مگر چهار سال بعد از مردن هارون».

بعد از آن، به من فرمود که: «ای یزید، چون بعد از این، به این موضع بگذری و امام رضاؑ را ملاقات کنی ـ و زود باشد که او را ملاقات کنی ـ بشارت ده او را که زود باشد که او را پسری متولّد شود که امین و مأمون و مبارک باشد. و زود باشد که حضرت امام رضاؑ تو را اعلام کند که مرا در این موضع، ملاقات کرده، پس در آن هنگام او را خبر ده که آن کنیزی که این

قَالَ يَزِيدُ: فَلَقِيتُ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَلِيّاً عليه السلام، فَبَدَأَنِي، فَقَالَ لِي: «يَا يَزِيدُ، مَا تَقُولُ فِي الْعُمْرَةِ؟» فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، ذٰلِكَ إِلَيْكَ، وَ مَا عِنْدِي نَفَقَةٌ. فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللّٰهِ! مَا كُنَّا نُكَلِّفُكَ وَ لَا نَكْفِيكَ» فَخَرَجْنَا حَتّٰى انْتَهَيْنَا إِلىٰ ذٰلِكَ الْمَوْضِعِ، فَابْتَدَأَنِي، فَقَالَ: «يَا يَزِيدُ، إِنَّ هٰذَا الْمَوْضِعَ كَثِيراً مَا لَقِيتَ فِيهِ جِيرَتَكَ وَ عُمُومَتَكَ» قُلْتُ: نَعَمْ، ثُمَّ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْخَبَرَ. فَقَالَ لِي: «أَمَّا الْجَارِيَةُ، فَلَمْ تَجِئْ بَعْدُ، فَإِذَا جَاءَتْ بَلَّغْتُهَا مِنْهُ السَّلَامَ» فَانْطَلَقْنَا إِلىٰ مَكَّةَ، فَاشْتَرَاهَا فِي تِلْكَ السَّنَةِ، فَلَمْ تَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلًا حَتّٰى حَمَلَتْ، فَوَلَدَتْ ذٰلِكَ الْغُلَامَ.

قَالَ يَزِيدُ: وَ كَانَ إِخْوَةُ عَلِيٍّ يَرْجُونَ أَنْ يَرِثُوهُ، فَعَادَوْنِي إِخْوَتُهُ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ، فَقَالَ لَهُمْ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ: وَ اللّٰهِ، لَقَدْ رَأَيْتُهُ وَ إِنَّهُ لَيَقْعُدُ مِنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ بِالْمَجْلِسِ الَّذِي لَا أَجْلِسُ فِيهِ أَنَا.

٨٣١ / ١٥ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْحَكَمِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ وَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ، قَالَ: لَمَّا أَوْصىٰ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام، أَشْهَدَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيَّ، وَ إِسْحَاقَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيَّ، وَ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ جَعْفَرَ بْنَ صَالِحٍ، وَ مُعَاوِيَةَ الْجَعْفَرِيَّ، وَ يَحْيَى بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ سَعْدَ بْنَ عِمْرَانَ الْأَنْصَارِيَّ، وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَنْصَارِيَّ، وَ يَزِيدَ بْنَ سَلِيطٍ الْأَنْصَارِيَّ، وَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ سَعْدٍ الْأَسْلَمِيَّ ـ وَ هُوَ كَاتِبُ الْوَصِيَّةِ الْأُولىٰ ـ أَشْهَدَهُمْ أَنَّهُ «يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ

پسر از او به هم می‌رسد، کنیزی است از خاندان ماریه، کنیز رسول خداﷺ که مادر ابراهیم بود، پس اگر بتوانی که از جانب من، آن کنیز را سلام برسانی، برسان».

یزید می‌گوید که: بعد از رحلت امام موسیؑ، علی بن موسی الرّضاؑ را ملاقات کردم، پس مرا ابتدا به سخن فرمود و فرمود که: «ای یزید، چه می‌گویی در باب عُمره؟» (یعنی: نمی‌خواهی که آن را به جا آوریم؟) یزید می‌گوید که: عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، این امر با تو است (و اختیار تو داری)، ولیکن من خرجی ندارم. حضرت فرمود: «سبحان الله! عادت ما چنان نیست که تو را تکلیف کنیم و امور تو را کفایت نکنیم و متکفّل احوالت نشویم».

پس بیرون رفتیم تا به آن موضع رسیدیم، مرا ابتدا به سخن فرمود و فرمود که: «این موضعی است که در آن بسیار همسایگان و عموهای خود را ملاقات کرده‌ای». عرض کردم: آری، پس آن خبر را از اوّل تا آخر بر او خواندم، و قصّه را باز گفتم. حضرت فرمود که: «امّا آن کنیز، هنوز نیامده است، چون بیاید سلام پدرم را به او می‌رسانم» (یا می‌رسانی). پس رفتیم تا مکّه معظّمه و حضرت در آن سال، آن کنیز را خرید و زمانی نگذشت تا آن‌که حامله شد و آن پسر را زایید.

یزید می‌گوید که: برادران علی بن موسی الرّضاؑ امیدواری داشتند که از او ارث برند، چون چنین شد، با من دشمنی ورزیدند، و حال آن‌که من گناه و تقصیری نداشتم. پس اسحاق بن جعفر به ایشان گفت: به خدا سوگند، که یزید را دیدم که در مجلس امام موسیؑ در جایی می‌نشست که من در آنجا نمی‌نشستم.

۸۳۱ / ۱۵ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوالحکم روایت کرده است که گفت: حدیث کردند مرا عبدالله بن ابراهیم جعفری و عبدالله بن محمد بن عُماره، از یزید بن سلیط که گفت: چون امام موسی کاظمؑ وصیّت فرمود، ابراهیم بن محمد جعفری و اسحاق بن محمد جعفری و اسحاق بن جعفر بن محمد و جعفر بن صالح و معاویه جعفری و یحیی بن حسین بن زید بن علی و سعد بن عمران انصاری و محمد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر بن سعد اسلمی را شاهد گردانید. و محمد بن جعفر، نویسندهٔ وصیّت نامهٔ اوّل بود. و حضرت ایشان را شاهد گرفت بر این‌که آن حضرت شهادت می‌دهد به این‌که:

وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَ أَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَ أَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ، وَ أَنَّ الْوَعْدَ حَقٌّ، وَ أَنَّ الْحِسَابَ حَقٌّ، وَ الْقَضَاءَ حَقٌّ، وَ أَنَّ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ حَقٌّ، وَ أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله حَقٌّ، وَ أَنَّ مَا نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ حَقٌّ، عَلىٰ ذٰلِكَ أَحْيَا، وَ عَلَيْهِ أَمُوتُ، وَ عَلَيْهِ أُبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ».

وَ أَشْهَدَهُمْ أَنَّ «هٰذِهِ وَصِيَّتِي بِخَطِّي، وَ قَدْ نَسَخْتُ وَصِيَّةَ جَدِّي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، وَ وَصِيَّةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْلَ ذٰلِكَ، نَسَخْتُهَا حَرْفاً بِحَرْفٍ، وَ وَصِيَّةَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلىٰ مِثْلِ ذٰلِكَ، وَ إِنِّي قَدْ أَوْصَيْتُ إِلىٰ عَلِيٍّ، وَ بَنِيَّ بَعْدُ مَعَهُ إِنْ شَاءَ وَ آنَسَ مِنْهُمْ رُشْداً وَ أَحَبَّ أَنْ يُقِرَّهُمْ، فَذَاكَ لَهُ، وَ إِنْ كَرِهَهُمْ وَ أَحَبَّ أَنْ يُخْرِجَهُمْ، فَذَاكَ لَهُ، وَ لَا أَمْرَ لَهُمْ مَعَهُ.

وَ أَوْصَيْتُ إِلَيْهِ بِصَدَقَاتِي وَ أَمْوَالِي وَ مَوَالِيَّ وَ صِبْيَانِيَ الَّذِينَ خَلَّفْتُ وَ وُلْدِي، وَ إِلىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ الْعَبَّاسِ وَ قَاسِمٍ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ أَحْمَدَ وَ أُمِّ أَحْمَدَ، وَ إِلىٰ عَلِيٍّ أَمْرُ نِسَائِي دُونَهُمْ، وَ ثُلُثُ صَدَقَةِ أَبِي وَ ثُلُثِي، يَضَعُهُ حَيْثُ يَرىٰ، وَ يَجْعَلُ فِيهِ مَا يَجْعَلُ ذُو الْمَالِ فِي مَالِهِ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَبِيعَ أَوْ يَهَبَ أَوْ يَنْحَلَ أَوْ يَتَصَدَّقَ بِهَا عَلىٰ مَنْ سَمَّيْتُ لَهُ وَ عَلىٰ غَيْرِ مَنْ سَمَّيْتُ، فَذَاكَ لَهُ.

وَ هُوَ أَنَا فِي وَصِيَّتِي فِي مَالِي وَ فِي أَهْلِي وَ وُلْدِي، وَ إِنْ يَرىٰ أَنْ يُقِرَّ إِخْوَتَهُ

«نیست خدایی مگر خدا (که مستجمع جمیع صفات کمال است)، در حالتی که تنهاست و او را شریکی نیست، و آنکه محمدﷺ، بنده و رسول اوست و آنکه، قیامت آمدنی است و در آن، هیچ شکّی نیست، و آنکه خدا برخواهد انگیخت کسانی را که در قبرهایند، و آنکه زنده شدن بعد از مردن، راست است، و آنکه وعدهٔ خدا راست است، و آنکه حساب روز قیامت راست است، و قضا و قدر خدا و حکم بر وفق حکمت راست است (یا مراد، حکم به خلود بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ است، و این معنی انسب است به مقام)، و آنکه ایستادن در نزد خدا راست است، و آنکه آنچه محمدﷺ آورده راست است، و آنکه آنچه روح الامین (که جبرئیل است) به آن فرود آمده راست است. بر این اعتقاد زندگی می‌کنم و بر آن می‌میرم و بر آن مبعوث می‌گردم، اگر خدا خواسته باشد».

و ایشان را شاهد گرفت که: «این وصیّت نامهٔ من است به خطّ من، و وصیّت نامهٔ جدّم امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب‌ﷺ و وصیّت نامهٔ محمد بن علی‌ﷺ را پیش از این نوشته‌ام، و این نسخه را از روی آن، حرف به حرف نوشته‌ام (که یک حرف از این زیاده و کم‌تر از آن نیست)، و وصیّت نامهٔ جعفر بن محمد مثل این است.

و به درستی که من، علی را وصیّ خود گردانیدم، و پسران خویش را بعد از آن، با او شریک ساختم، اگر علی خواسته باشد و سلوک راه راست را از ایشان مشاهده نماید، و دوست دارد که ایشان را بر وصایت واگذارد و ثابت دارد، اختیار با اوست، و اگر ایشان را ناخوش دارد و دوست دارد که ایشان را از وصایت بیرون کند، اختیار دارد، و ایشان را با وجود او، هیچ امری نیست و رجوعی ندارند.

و علی را وصیّ خود گردانیدم، در باب صدقات و موقوفات و اموال و موالیان و کودکان خویش، که ایشان را واگذارده‌ام بعد از خود، و فرزندان من با انضمام ابراهیم و عبّاس و قاسم و اسماعیل و احمد و مادر احمد، و امر زنان من، با علی است، نه ایشان. و نیز با اوست ثلث موقوفات پدرم، و ثلث مال خودم، که آن را در هر جاکه صلاح داند، قرار دهد. و بکند در آن آنچه صاحب مال در باب مال خود می‌کند. پس اگر دوست دارد که بفروشد، یا ببخشد، یا عطا کند، یا به آن تصدّق کند بر آنکه من از برای او معین کرده‌ام و نام برده‌ام، و بر غیر کسی که نام برده‌ام، اختیار با اوست.

و علی، به منزلهٔ من است (که هر دو یکی هستیم)، در باب وصیّت من در خصوص مال، و

ـالَّذِينَ سَمَّيْتُهُمْ فِي كِتَابِي هٰذَا ـ أَقَرَّهُمْ؛ وَ إِنْ كَرِهَ، فَلَهُ أَنْ يُخْرِجَهُمْ غَيْرَ مُثَرَّبٍ عَلَيْهِ وَ لَا مَرْدُودٍ؛ فَإِنْ آنَسَ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي فَارَقْتُهُمْ عَلَيْهِ، فَأَحَبَّ أَنْ يَرُدَّهُمْ فِي وَلَايَةٍ، فَذَاكَ لَهُ؛ وَ إِنْ أَرَادَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يُزَوِّجَ أُخْتَهُ، فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُزَوِّجَهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ أَمْرِهِ، فَإِنَّهُ أَعْرَفُ بِمَنَاكِحِ قَوْمِهِ.

وَ أَيُّ سُلْطَانٍ أَوْ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ كَفَّهُ عَنْ شَيْءٍ، أَوْ حَالَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ شَيْءٍ ـمِمَّا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي هٰذَا ـ أَوْ أَحَدٍ مِمَّنْ ذَكَرْتُ، فَهُوَ مِنَ اللّٰهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ بَرِيءٌ، وَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهُ بُرَآءُ، وَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ غَضَبُهُ، وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ السَّلَاطِينِ أَنْ يَكُفَّهُ عَنْ شَيْءٍ، وَ لَيْسَ لِي عِنْدَهُ تَبِعَةٌ وَ لَا تِبَاعَةٌ، وَ لَا لِأَحَدٍ مِنْ وُلْدِي لَهُ قِبَلِي مَالٌ؛ وَهُوَ مُصَدَّقٌ فِيمَا ذَكَرَ، فَإِنْ أَقَلَّ، فَهُوَ أَعْلَمُ؛ وَ إِنْ أَكْثَرَ، فَهُوَ الصَّادِقُ كَذٰلِكَ.

وَإِنَّمَا أَرَدْتُ بِإِدْخَالِ الَّذِينَ أَدْخَلْتُهُمْ مَعَهُ مِنْ وُلْدِي التَّنْوِيهَ بِأَسْمَائِهِمْ، وَ التَّشْرِيفَ لَهُمْ؛ وَ أُمَّهَاتُ أَوْلَادِي مَنْ أَقَامَتْ مِنْهُنَّ فِي مَنْزِلِهَا وَ حِجَابِهَا، فَلَهَا مَا كَانَ يَجْرِي عَلَيْهَا فِي حَيَاتِي إِنْ رَأَىٰ ذٰلِكَ، وَ مَنْ خَرَجَتْ مِنْهُنَّ إِلَىٰ زَوْجٍ، فَلَيْسَ لَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَىٰ مَحْوَايَ إِلَّا أَنْ يَرىٰ عَلِيٌّ غَيْرَ ذٰلِكَ، وَ بَنَاتِي بِمِثْلِ ذٰلِكَ، وَ لَا يُزَوِّجُ بَنَاتِي أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِنَّ مِنْ أُمَّهَاتِهِنَّ وَ لَا سُلْطَانٌ وَ لَا عَمٌّ إِلَّا بِرَأْيِهِ وَ مَشُورَتِهِ، فَإِنْ فَعَلُوا غَيْرَ

در باب اهل و عیال و فرزندان من. و اگر رأی او باشد که ثابت دارد برادران خود را که من ایشان را در این وصیّت نامهٔ خویش نام برده‌ام، ثابت بدارد، و اگر ناخوش دارد، او را می‌رسد که ایشان را بیرون کند، در حالتی که کسی نمی‌تواند که بر او سرزنش نماید، یا او را ردّ کند. پس اگر از ایشان، غیر آنچه را که من ایشان را بر آن مفارقت کردم، مشاهده نماید، و دوست دارد که ایشان را باز گرداند در باب ولایت و اختیار در امری، اختیار با اوست. و اگر مردی از ایشان خواسته باشد که خواهر خود را به شوهر دهد، او را روا نیست که خواهرش را به شوهر دهد، مگر به رخصت و فرمان آن حضرت؛ زیرا که او کسانی را که موضع نکاح‌اند از قوم خود و قابلیت دارند، بهتر می‌شناسد.

و هر پادشاهی، یا یکی از مردمان که او را باز دارد از چیزی، یا مانع شود در میانهٔ او و میان چیزی از آنچه در این وصیّت نامهٔ خود ذکر کردم، یا یکی از آنها که ایشان را یاد نمودم، از خدا و از رسول او بیزار است، و خدا و رسولش از او بیزارند، و بر او باد لعنت خدا و غضب او، و لعنت همهٔ لعنت کنندگان و جمیع فرشتگان مقرّب خدا و پیغمبران و رسولان و گروه مؤمنان. و یکی از پادشاهان را نمی‌رسد که او را از چیزی باز دارند (و مراد در نزد او، مظلمه و وبال مالی و حقّی نیست؛ خواه مالی باشد و خواه غیر آن) و یکی از فرزندان مرا پیش من مالی نیست و از من طلبی ندارد. و علی در آنچه ذکر کند، مصدَّق است (که باید او را تصدیق نمود). پس اگر کم قرار دهد، خود بهتر می‌داند، و اگر بسیار قرار دهد، خود راست‌گو است و بهتر می‌داند.

و جز این نیست که اراده کردم به داخل کردن خود، آنان را که با او داخل کردم از فرزندان خویش که نام‌های ایشان را بلند گردانم تا معروف و صاحب اسم شوند و ایشان را تشریف دهم. و مادران فرزندان من، هر یک از ایشان که در منزل خود قرار داشته باشد و در پردهٔ خود مستوره باشد، از برای اوست آنچه در ایّام حیات من بر او جاری بوده؛ از نفقه و غیر آن، اگر علی این را صلاح بداند. و هر کدام از ایشان، که بیرون رفت و شوهری دیگر گرفت، او را نمی‌رسد که به سوی منزل من برگردد، مگر آن‌که علی، غیر این را صلاح بداند. و دختران من، به همین طریق با ایشان سلوک شود، و دختران مرا به شوهر ندهد، یکی از برادران ایشان که از مادران ایشان است، یا پادشاه یا عمو، مگر به رأی و مشورت او. پس اگر غیر از این کنند، با خدا و رسول او مخالفت کرده‌اند، و با آن جناب در پادشاهی و مملکت او جنگ کرده‌اند، و

ذٰلِكَ، فَقَدْ خَالَفُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ، وَ جَاهَدُوهُ فِي مُلْكِهِ، وَ هُوَ أَعْرَفُ بِمَنَاكِحِ قَوْمِهِ، فَإِنْ أَرَادَ أَنْ يُزَوِّجَ زَوَّجَ، وَ إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتْرُكَ تَرَكَ.

وَقَدْ أَوْصَيْتُهُنَّ بِمِثْلِ مَا ذَكَرْتُ فِي كِتَابِي هٰذَا، وَ جَعَلْتُ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ عَلَيْهِنَّ شَهِيداً، وَ هُوَ وَ أُمُّ أَحْمَدَ؛ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَكْشِفَ وَصِيَّتِي وَ لَا يَنْشُرَهَا وَ هُوَ مِنْهَا عَلىٰ غَيْرِ مَا ذَكَرْتُ وَ سَمَّيْتُ؛ فَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهِ، وَ مَنْ أَحْسَنَ فَلِنَفْسِهِ، وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ، وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

وَلَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ سُلْطَانٍ وَ لَا غَيْرِهِ أَنْ يَفُضَّ كِتَابِي هٰذَا الَّذِي خَتَمْتُ عَلَيْهِ الْأَسْفَلَ، فَمَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ غَضَبُهُ، وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ جَمَاعَةِ الْمُرْسَلِينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ، وَ عَلىٰ مَنْ فَضَّ كِتَابِي هٰذَا. وَ كَتَبَ وَ خَتَمَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ وَ الشُّهُودُ، وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ».

● قَالَ أَبُو الْحَكَمِ: فَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ، قَالَ:

كَانَ أَبُو عِمْرَانَ الطَّلْحِيُّ قَاضِيَ الْمَدِينَةِ. فَلَمَّا مَضىٰ مُوسىٰ ؑ قَدَّمَهُ إِخْوَتُهُ إِلَى الطَّلْحِيِّ الْقَاضِي، فَقَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ مُوسىٰ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ وَ أَمْتَعَ بِكَ، إِنَّ فِي أَسْفَلِ هٰذَا الْكِتَابِ كَنْزاً وَ جَوْهَراً، وَ يُرِيدُ أَنْ يَحْتَجِبَهُ وَ يَأْخُذَهُ دُونَنَا، وَ لَمْ يَدَعْ أَبُونَا ـ رَحِمَهُ اللّٰهُ ـ شَيْئاً إِلَّا أَلْجَأَهُ إِلَيْهِ، وَ تَرَكَنَا عَالَةً، وَ لَوْ لَا أَنِّي أَكُفُّ نَفْسِي، لَأَخْبَرْتُكَ بِشَيْءٍ

او کسانی راکه موضع نکاح‌اند از قوم خود و قابلیّت آن را دارند، بهتر می‌شناسد.

پس اگر اراده کند که تزویج نماید، تزویج نماید و اگر خواسته باشد که ترک کند، ترک کند.

و زنان، یا زنان و دختران خویش را به همین نحو که در این وصیّت نامه، مذکور است، وصیّت کرده‌ام و خدای عزّوجلّ را بر ایشان شاهد گردانیدم، و علی و مادر احمد نیز شاهدند، و کسی را جایز نیست که وصیّت نامهٔ مرا بروز دهد، یا آن را منتشر سازد، یا از هم باز کند، و حال آن‌که نسبت به این وصیّت نامه، بر طریقه باشد غیر از آنچه ذکر کردم (و می‌تواند که معنی این باشد که: علی، به این وصیّت نامه بر غیر آنچه ذکر کردم و نوشتم، قرار و استقرار دارد؛ چه زبانی به او آنچه باید بگویم، گفته‌ام).

پس هر که بد کند، وبال آن بر خودش خواهد بود، و هر که نیکی کند، منفعت آن، به خودش برگردد. ﴿وَ مَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾[1]، یعنی: «و نیست پروردگار تو ستم کننده بر بندگان خود». و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل او.

و کسی را روا نیست، از پادشاه و غیر او، که بشکند مهر این وصیّت نامهٔ مرا که مهر زده‌ام بر آن در آخر (و مهر آن را باز کند). پس هر که مهر آن را بر هم زند، لعنت خدا و غضب او و لعنت همهٔ لعنت کنندگان و تمام فرشتگان مقرّب خدا و گروه رسولان و مؤمنان و مسلمانان بر او باد، و بر هر که مهر اصل این وصیّت نامهٔ مرا بشکند و از هم باز کند!

و ابو ابراهیم حضرت امام موسی علیه السلام و گواهان نوشتند و مهر کردند و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل او».

● ابوالحکم می‌گوید که: عبدالله بن ابراهیم[2] جعفری مرا حدیث کرد، از یزید بن سلیط که گفت: ابو عمران طلحی، قاضی مدینه بود، و چون حضرت امام موسی علیه السلام از دنیا درگذشت، برادران امام رضا علیه السلام آن حضرت را به نزد طلحی قاضی بردند. پس عبّاس بن موسی به قاضی گفت که: خدا تو را به اصلاح آورد، و ما را به وجود تو بهرمند گرداند. به درستی که در پایین این وصیّت نامه، گنج و گوهری هست و علی می‌خواهد که آن را بپوشاند، و خود آن را فراگیرد، و به ما ندهد و پدر ما ـ خدا او را رحمت کند ـ چیزی را وانگذاشته، مگر آن‌که علی آن را به خود نسبت داده (یا آن‌که پدر ما آن را به علی نسبت داده)، و ما را درویش

---

۱. فصّلت، ۴۶.

۲. در نسخهٔ مترجم ـ رحمه الله ـ عبدالله بن آدم است.

عَلىٰ رُؤُوسِ الْمَلَأِ، فَوَثَبَ إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ: إِذاً وَاللّٰهِ، تُخْبِرَ بِمَا لَا نَقْبَلُهُ مِنْكَ وَ لَا نُصَدِّقُكَ عَلَيْهِ، ثُمَّ تَكُونُ عِنْدَنَا مَلُوماً مَدْحُوراً؛ نَعْرِفُكَ بِالْكَذِبِ صَغِيراً وَ كَبِيراً، وَ كَانَ أَبُوكَ أَعْرَفَ بِكَ لَوْ كَانَ فِيكَ خَيْرٌ، وَ إِنْ كَانَ أَبُوكَ لَعَارِفاً بِكَ فِي الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ، وَ مَا كَانَ لِيَأْمَنَكَ عَلىٰ تَمْرَتَيْنِ.

ثُمَّ وَثَبَ إِلَيْهِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ عَمُّهُ، فَأَخَذَ بِتَلْبِيبِهِ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ لَسَفِيهٌ ضَعِيفٌ أَحْمَقُ، اجْمَعْ هٰذَا مَعَ مَا كَانَ بِالْأَمْسِ مِنْكَ، وَ أَعَانَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ.

فَقَالَ أَبُو عِمْرَانَ الْقَاضِي لِعَلِيٍّ: قُمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ، حَسْبِي مَا لَعَنَنِي أَبُوكَ الْيَوْمَ، وَ قَدْ وَسَّعَ لَكَ أَبُوكَ، وَ لَا وَ اللّٰهِ، مَا أَحَدٌ أَعْرَفَ بِالْوَلَدِ مِنْ وَالِدِهِ، وَ لَا وَ اللّٰهِ، مَا كَانَ أَبُوكَ عِنْدَنَا بِمُسْتَخَفٍّ فِي عَقْلِهِ، وَ لَا ضَعِيفٍ فِي رَأْيِهِ.

فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِلْقَاضِي: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، فُضَّ الْخَاتَمَ وَ اقْرَأْ مَا تَحْتَهُ. فَقَالَ أَبُو عِمْرَانَ: لَا أَفُضُّهُ، حَسْبِي مَا لَعَنَنِي أَبُوكَ مُنْذُ الْيَوْمِ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: فَأَنَا أَفُضُّهُ. فَقَالَ: ذَاكَ إِلَيْكَ. فَفَضَّ الْعَبَّاسُ الْخَاتَمَ، فَإِذَا فِيهِ إِخْرَاجُهُمْ وَ إِقْرَارُ عَلِيٍّ لَهَا وَحْدَهُ، وَ إِدْخَالُهُ إِيَّاهُمْ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ إِنْ أَحَبُّوا أَوْ كَرِهُوا، وَ إِخْرَاجُهُمْ مِنْ حَدِّ الصَّدَقَةِ وَ غَيْرِهَا، وَ كَانَ

و محتاج گردانیده. و اگر نه این بود که من خویش را نگهداری می‌کنم، هر آینه تـو را خـبر می‌دادم به چیزی در حضور این گروه بزرگواران.

پس ابراهیم بن محمد به سوی او راست شد و گفت: در آن هنگام، به خدا سوگند، خبر می‌دهی به چیزی که ما آن را از تو قبول نخواهیم کرد، و تو را بر آن تصدیق نمی‌کنیم. بعد از آن، در نزد ما چنان باشی که تو را ملامت کنیم و از خود دور گردانیم و برانیم. ما تو را به دروغ می‌شناسیم، در حال کوچکی و بزرگی. پدرت تو را بهتر می‌شناخت. اگر در تو خوبی بود، و به درستی که پدرت تو را در آشکار و نهان می‌شناخت. و هرگز تو را بر دو دانه خرما امین نمی‌گردانید.

بعد از آن، اسحاق بن جعفر، عموی عبّاس برجست و بـه سـوی او رفت و گـریبان او را گرفت و کشید، و گفت: به درستی که تو سفیه و ضعیف و احمقی، این را جمع کن با آنچه در دیروز از تو واقع شد از سفاهت و منازعت. و همهٔ آن گروه، اسحاق را یاری نمودند.

پس ابو عمران قاضی، به حضرت علی (بن موسی الرّضا)ؑ عرض کرد که: یا اباالحسن، برخیز که امروز مرا بس است آن لعنتی که پدرت بر من کرد، و پدرت از برای تو وسعت داده (که اختیار به دست تـو داده). و بـه خـدا سـوگند، کـه هـیچ‌کس فـرزند را بـهتر از پـدرش نمی‌شناسد. و به خدا سوگند، که پدر تو در نزد ما کم عقل و ضعیف رأی نبود.

پس عباس به قاضی گفت که: خدا تو را به اصلاح آورد، مهر را بشکن و آنچه در زیر آن است، بخوان. ابوعمران گفت: من آن را نمی‌شکنم و بس است مرا امروز آن لعنتی که پدرت بر من کرد. عبّاس گفت: من آن را می‌شکنم. قاضی گفت که: اختیار داری. پس عبّاس آن مهر را شکست، ناگاه دیدند که در آن، ایشان را از وصایت بیرون کرده، و علی را تنها ثابت داشته و ایشان را در ولایت و حکم علی داخل گردانیده؛ خواه دوست دارند و خواه کـراهت داشـته باشند. و ایشان را از حدّ صدقه و غیر آن بیرون نموده. و گشودن آن وصیّت نامه بر ایشان بلا و رسوایی و خواری، و از برای حضرت علی بن موسی الرّضاؑ خیر و خوبی بود.

و در آن وصیّت نامه که عباس مهر آن را شکست، در زیر مهر، نام‌های این شهود نوشته بود: ابراهیم بن محمد و اسحاق بن جعفر و جعفر بن صالح و سعید بن عمران. و در مجلس قاضی، روی مادر احمد را باز کردند؛ زیرا که چون شهادت داد، ادّعا نمودند که این مادر احمد نیست، تا این‌که روی او را باز کردند و او را شناختند. پس مادر احمد، در آن هنگام گفت: به

فَتَحُهُ عَلَيْهِمْ بَـلَاءً وَ فَضِيحَةً وَ ذِلَّةً، وَ لِعَلِيٍّ‌ عليه السلام خِيَرَةً.

وَ كَانَ فِي الْوَصِيَّةِ الَّتِي فَضَّ الْعَبَّاسُ تَحْتَ الْخَاتَمِ: هٰؤُلَاءِ الشُّهُودُ: إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ، وَ جَعْفَرُ بْنُ صَالِحٍ، وَ سَعِيدُ بْنُ عِمْرَانَ؛ وَ أَبْرَزُوا وَجْهَ أُمِّ أَحْمَدَ فِي مَجْلِسِ الْقَاضِي، وَ ادَّعَوْا أَنَّهَا لَيْسَتْ إِيَّاهَا حَتّىٰ كَشَفُوا عَنْهَا وَ عَرَفُوهَا، فَقَالَتْ عِنْدَ ذٰلِكَ: قَدْ وَاللّٰهِ، قَالَ سَيِّدِي هٰذَا: إِنَّكِ سَتُؤْخَذِينَ جَبْراً، وَ تُخْرَجِينَ إِلَى الْمَجَالِسِ؛ فَزَجَرَهَا إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ، وَ قَالَ: اسْكُتِي؛ فَإِنَّ النِّسَاءَ إِلَى الضَّعْفِ، مَا أَظُنُّهُ قَالَ مِنْ هٰذَا شَيْئاً.

ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام الْتَفَتَ إِلَى الْعَبَّاسِ، فَقَالَ: «يَا أَخِي، إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ إِنَّمَا حَـمَلَكُمْ عَلىٰ هٰذِهِ الْغَرَائِمُ وَ الدُّيُونُ الَّتِي عَلَيْكُمْ، فَانْطَلِقْ يَا سَعِيدُ، فَتَعَيَّنْ لِي مَا عَلَيْهِمْ، ثُمَّ اقْضِ عَنْهُمْ، وَ لَا وَ اللّٰهِ، لَا أَدَعُ مُؤَاسَاتَكُمْ وَ بِرَّكُمْ مَا مَشَيْتُ عَلَى الْأَرْضِ، فَقُولُوا مَا شِئْتُمْ».

فَقَالَ الْعَبَّاسُ: مَا تُعْطِينَا إِلَّا مِنْ فُضُولِ أَمْوَالِنَا، و مَا لَنَا عِنْدَكَ أَكْثَرُ، فَقَالَ: «قُولُوا مَا شِئْتُمْ، فَالْعِرْضُ عِرْضُكُمْ، فَإِنْ تُحْسِنُوا فَذَاكَ لَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ، وَ إِنْ تُسِيئُوا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ وَ اللّٰهِ، إِنَّكُمْ لَتَعْرِفُونَ أَنَّهُ مَا لِي يَوْمِي هٰذَا وَلَدٌ وَ لَا وَارِثٌ غَيْرُكُمْ، وَ لَئِنْ حَبَسْتُ شَيْئاً مِمَّا تَظُنُّونَ، أَوِ ادَّخَرْتُهُ، فَإِنَّمَا هُوَ لَكُمْ، وَ مَرْجِعُهُ إِلَيْكُمْ، وَ اللّٰـهِ، مَـا مَلَكْتُ مُنْذُ مَضىٰ أَبُوكُمْ -رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ- شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ سَيَّبْتُهُ حَيْثُ رَأَيْتُمْ».

فَوَثَبَ الْعَبَّاسُ، فَقَالَ: وَ اللّٰهِ، مَا هُوَ كَذٰلِكَ، وَ مَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكَ مِنْ رَأْيٍ عَلَيْنَا، وَ لٰكِنْ حَسَدُ أَبِينَا لَنَا وَ إِرَادَتُهُ مَا أَرَادَ مِمَّا لَا يُسَوِّغُهُ اللّٰهُ إِيَّاهُ، وَ لَا إِيَّاكَ، وَ إِنَّكَ لَتَعْرِفُ أَنِّي أَعْرِفُ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيىٰ بَيَّاعَ السَّابِرِيِّ بِالْكُوفَةِ، وَ لَئِنْ سَلِمْتُ لَأُغْصِصَنَّهُ بِرِيقِهِ وَ أَنْتَ مَعَهُ.

خدا سوگند که سیّد و آقای من، همین که در اینجاست (یعنی: حضرت امام رضا ؈) فرمود که: «زود باشد که تو را از روی جبر و ستم بگیرند و از خانهٔ خود بیرون آورده و به مجلس‌ها برند».

اسحاق بن جعفر (به جهت تقیّه او را منع کرد و) گفت: ساکت شو. به درستی که زنان منسوب‌اند به ضعف عقل (یا ناتوانی). و من گمان ندارم او را که از اینها که تو می‌گویی، چیزی گفته باشد.

بعد از آن، علی بن موسی الرّضا ؈ به جانب عبّاس التفات فرمود و فرمود که: «ای برادر من، من می‌دانم که چیزی شما را بر این دعویِ باطل نداشته، مگر غرامت‌ها و قرض‌هایی که بر شما بار است». و حضرت به غلام خود فرمود که: «برو ای سعید، و آنچه بر ایشان است، برای من معلوم کن و قدر آن را سیاهه کن (یا آن را در ذمّهٔ من قرار ده) بعد از آن، قرض ایشان را بده». و فرمود: «نه به خدا سوگند که مواسات با شما و احسان به شما را ترک نخواهم کرد، مادامی که بر روی زمین راه روم».

عبّاس گفت که: به ما نمی‌دهی، مگر از زیادتی‌های اموال ما، و مال ما (یا آنچه از برای ما است) در نزد تو، از این بیشتر است. حضرت فرمود که: «هر چه خواهید بگویید؛ زیرا که عِرض من، عِرض شما است. و چنان نپندارید که عِرض مرا بر باد می‌دهید و خود سالم می‌مانید، بلکه آنچه با من می‌کنید، با خود کرده‌اید. پس اگر نیکی کنید، نفع آن از برای شما است در نزد خدا و اگر بدی کنید، خدا آمرزنده و مهربان است. به خدا سوگند که شما می‌دانید و خبر دارید که امروز که در آنم، مرا فرزندی نیست، و وارثی غیر از شما ندارم، و اگر چیزی را نگاه دارم از آنچه شما گمان می‌کنید، یا آن را ذخیره کنم، از برای شما است و بازگشت آن به سوی شما خواهد بود. به خدا سوگند، که از آن روزی که پدر شما ؈ درگذشته تا امروز، چیزی را مالک نشدم، مگر آن‌که آن را متفرّق ساختم و به مستحَق دادم، از آنجا که دیدید».

پس عبّاس برجست و گفت: به خدا سوگند که چنین نیست، و خدا تو را بر ما زیادتی نداده از روی رأی و اندیشه که پدر نموده باشد، ولیکن به جهت حسدی ظاهر که با ما داشت، و ارادهٔ آنچه می‌خواست، از آنچه خدا آن را برای او و برای هیچ‌یک روا نمی‌دارد، کرد آنچه کرد. و به درستی که تو می‌دانی که من، صفوان بن یحیی وکیل تو را که در کوفه پارچهٔ سابری فروش است، می‌شناسم و اگر سالم بمانم، هر آینه چنان گلوی او را بگیرم که آب دهان خود

فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ : «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، أَمَّا إِنِّي يَا إِخْوَتِي، فَحَرِيصٌ عَلىٰ مَسَرَّتِكُمْ، اللّٰهُ يَعْلَمُ؛ اللّٰهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أُحِبُّ صَلَاحَهُمْ، وَ أَنِّي بَارٌّ بِهِمْ، وَاصِلٌ لَهُمْ، رَفِيقٌ عَلَيْهِمْ، أُعْنىٰ بِأُمُورِهِمْ لَيْلًا وَ نَهَاراً، فَاجْزِنِي بِهِ خَيْراً، وَ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ غَيْرِ ذٰلِكَ، فَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، فَاجْزِنِي بِهِ مَا أَنَا أَهْلُهُ، إِنْ كَانَ شَرّاً فَشَرّاً، وَ إِنْ كَانَ خَيْراً فَخَيْراً؛ اللّٰهُمَّ أَصْلِحْهُمْ، وَ أَصْلِحْ لَهُمْ، وَ اخْسَأْ عَنَّا وَ عَنْهُمُ الشَّيْطَانَ، وَ أَعِنْهُمْ عَلىٰ طَاعَتِكَ، وَ وَفِّقْهُمْ لِرُشْدِكَ؛ أَمَّا أَنَا يَا أَخِي، فَحَرِيصٌ عَلىٰ مَسَرَّتِكُمْ، جَاهِدٌ عَلىٰ صَلَاحِكُمْ، وَ اللّٰهُ عَلىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ».

فَقَالَ الْعَبَّاسُ: مَا أَعْرَفَنِي بِلِسَانِكَ! وَ لَيْسَ لِمِسْحَاتِكَ عِنْدِي طِينٌ. فَافْتَرَقَ الْقَوْمُ عَلىٰ هٰذَا، وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

٨٣٢ / ١٦. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمَرْزُبَانِ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ ﷺ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْدَمَ الْعِرَاقَ بِسَنَةٍ وَ عَلِيٌّ ابْنُهُ جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ، فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ حَرَكَةٌ، فَلَا تَجْزَعْ لِذٰلِكَ».

قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا يَكُونُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ فَقَدْ أَقْلَقَنِي مَا ذَكَرْتَ؟ فَقَالَ: «أَصِيرُ إِلَى الطَّاغِيَةِ، أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُنِي مِنْهُ سُوءٌ وَ مِنَ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَهُ».

قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا يَكُونُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «يُضِلُّ اللّٰهُ الظَّالِمِينَ، وَ يَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ».

را فرو نتواند برد؛ و حال آن‌که تو با او باشی.

حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السلام فرمود: «لا حول و لا قوّة إلا بالله العلّی العظیم. امّا من ای برادران من، خدا می‌داند که بر آنچه باعث شادی شما باشد، حرص دارم. بار خدایا، اگر چنین می‌دانی که من صلاح ایشان را دوست می‌دارم، و به ایشان نیکوکارم، و با ایشان صله‌پروری می‌کنم، و بر ایشان مهربانم، و در امور ایشان تعب می‌کشم، و سعی و اهتمام خود را به عمل می‌آورم در شب و روز، مرا به سبب آن جزای خیری عطا کن، و اگر بر غیر این حال باشم، تویی دانای غیب‌ها به غایت، پس مرا جزا ده به واسطهٔ آنچه من سزاوار آن باشم؛ اگر بد باشد، جزای بد و اگر خوب باشد جزای خوب. بار خدایا، ایشان را به اصلاح آور، و امور ایشان را به اصلاح آور، و شیطان را از ما و از ایشان دور کن، و ایشان را بر طاعت خود یاری کن، و از برای راه راست خویش ایشان را توفیق ده.

امّا ای برادر من، حرص دارم بر آنچه باعث شادی شما باشد، و سعی تمام در صلاح شما می‌کنم و خدا وکیل است بر آنچه ما می‌گوییم».

عبّاس گفت: من زبان تو را چه خوب می‌شناسم، و بیل تو پیش من گِلی بر نمی‌دارد. بعد از آن، آن قوم بر این حال از یکدیگر جدا شدند. و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل محمد.

۸۳۲ / ۱۶ . محمد بن حسن روایت کرده است از سهل بن زیاد، از محمد بن علی و عبیدالله بن مرزبان، از ابن سِنان که گفت: داخل شدم بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، یک سال پیش از آن‌که به جانب عراق رود و پسرش علی بن موسی الرّضا علیه السلام در پیش روی آن حضرت نشسته بود. پس به من نظر کرد و فرمود که: «ای محمد، زود باشد که در این سال حرکتی واقع شود، پس برای آن جزع مکن».

محمد می‌گوید که: عرض کردم که: چه واقع شد؟ فدای تو گردم، که آنچه ذکر فرمودی، مرا مضطرب گردانید. فرمود که: «می‌روم به سوی این جبّار متکبّر (یعنی: مهدی عبّاسی) امّا بدان که بدی از او نسبت به من به ظهور نمی‌رسد، و نه از کسی که بعد از او خواهد بود» (یعنی: هادی، پسر آن ملعون).

محمد می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم، بعد از آن، چه خواهد بود؟ فرمود که: «خدا ستمکاران را گمراه می‌گرداند و به خود وا می‌گذارد، و خدا آنچه خواهد، به فعل می‌آورد».

قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «مَنْ ظَلَمَ ابْنِي هٰذَا حَقَّهُ، وَ جَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي، كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام حَقَّهُ، وَ جَحَدَهُ إِمَامَتَهُ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله».

قَالَ: قُلْتُ: وَ اللّٰهِ، لَئِنْ مَدَّ اللّٰهُ لِي فِي الْعُمُرِ، لَأُسَلِّمَنَّ لَهُ حَقَّهُ، وَ لَأُقِرَّنَّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ، قَالَ: «صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، يَمُدُّ اللّٰهُ فِي عُمُرِكَ، وَ تُسَلِّمُ لَهُ حَقَّهُ، وَ تُقِرُّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ وَ إِمَامَةِ مَنْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ».

قَالَ: قُلْتُ: وَ مَنْ ذَاكَ؟ قَالَ: «مُحَمَّدٌ ابْنُهُ». قَالَ: قُلْتُ لَهُ: الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ.

٧٣ ـ بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام

٨٣٣ / ١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ حَبِيبٍ الزَّيَّاتِ، قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْ كَانَ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام جَالِساً، فَلَمَّا نَهَضُوا، قَالَ لَهُمْ: «الْقَوْا أَبَا جَعْفَرٍ، فَسَلِّمُوا عَلَيْهِ، وَ أَحْدِثُوا بِهِ عَهْداً» فَلَمَّا نَهَضَ الْقَوْمُ، الْتَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ: «يَرْحَمُ اللّٰهُ الْمُفَضَّلَ؛ إِنَّهُ كَانَ لَيَقْنَعُ بِدُونِ هٰذَا».

٨٣٤ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام ـ وَ ذَكَرَ شَيْئاً ـ فَقَالَ: «مَا حَاجَتُكُمْ إِلىٰ ذٰلِكَ؟ هٰذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي، وَ صَيَّرْتُهُ مَكَانِي». وَ قَالَ: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ يَتَوَارَثُ أَصَاغِرُنَا عَنْ أَكَابِرِنَا الْقُذَّةَ بِالْقُذَّةِ».

٨٣٥ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام، فَنَاظَرَنِي فِي أَشْيَاءَ، ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا أَبَا عَلِيٍّ، ارْتَفَعَ الشَّكُّ، مَا لِأَبِي غَيْرِي».

محمد می‌گوید که: عرض کردم: مراد از این، چیست؟ فدای تو گردم، فرمود که: «هر که بر این پسرم، ستم کند و حقّ او را ناقص گرداند، و امامت او را بعد از من انکار کند، چون کسی خواهد بود که بر علی بن ابی‌طالب ستم کرده، و حقّ او را ناقص گردانیده، و امامت او را بعد از رسول خدا انکار کرده».

محمد می‌گوید که: عرض کردم: به خدا سوگند، که اگر خدا طول عمری به من کرامت کند، حقّ او را برایش تسلیم می‌نمایم، و برای او به امامتش اقرار می‌کنم. حضرت فرمود که: «راست می‌گویی ای محمد، خدا عمر تو را دراز خواهد کرد، و حقّ او را از برایش تسلیم می‌نمایی، و برای او به امامتش اقرار می‌کنی، و اقرار می‌کنی به امامت آن‌که بعد از او خواهد بود».

محمد می‌گوید که: عرض کردم که: کیست آن‌که بعد از او خواهد بود؟ فرمود: «پسرش محمد» عرض کردم که: به او راضی و در مقام تسلیم.

۷۳. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر ثانی حضرت امام محمد تقی

۸۳۳ / ۱ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از یحیی بن حبیب زیّات روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا کسی که در نزد ابوالحسن حضرت امام رضا نشسته بود که چون برخاستند، حضرت به ایشان فرمود که: «ابوجعفر را ملاقات کنید، و بر او سلام کنید، و عهد را با او تازه نمایید». پس چون آن گروه بر خاستند، به جانب من التفات نمود و فرمود که: «خدا مفضّل را رحمت کند؛ زیرا که او به کم‌تر از این قناعت می‌کرد».

۸۳۴ / ۲ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از مُعمَر بن خَلاد روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا که چیزی را مذکور ساخت و فرمود که: «به این چه حاجت دارید؟ اینک ابوجعفر است که من او را در مجلس خود نشانیده‌ام، و او را به جای خویش قرار داده‌ام». و فرمود که: «ما اهل بیتی هستیم که کوچکان ما از بزرگان ما ارث می‌برند؛ مانند پر تیر با پر تیر که با یکدیگر برابرند».

۸۳۵ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت: بر امام محمد تقی داخل شدم، پس در چیزی چند که با من مناظره و گفت‌وگو فرمود. بعد از آن فرمود که: «ای ابوعلی، شک در باب امامت من، برداشته

٨٣٦ / ٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مَالِكَ بْنِ أَشْيَمَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَشَّارٍ، قَالَ: كَتَبَ ابْنُ قِيَامَا إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام كِتَاباً يَقُولُ فِيهِ: كَيْفَ تَكُونُ إِمَاماً وَ لَيْسَ لَكَ وَلَدٌ؟! فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام ـ شِبْهَ الْمُغْضَبِ ـ: «وَ مَا عَلَّمَكَ أَنَّهُ لَا يَكُونُ لِي وَلَدٌ؟ وَ اللّٰهِ، لَا تَمْضِي الْأَيَّامُ وَ اللَّيَالِي حَتّىٰ يَرْزُقَنِيَ اللّٰهُ وَلَداً ذَكَراً يَفْرُقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ».

٨٣٧ / ٥ . بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، قَالَ: قَالَ لِيَ ابْنُ النَّجَاشِيِّ: مَنِ الْإِمَامُ بَعْدَ صَاحِبِكَ؛ فَأَشْتَهِي أَنْ تَسْأَلَهُ حَتّىٰ أَعْلَمَ؟ فَدَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه السلام، فَأَخْبَرْتُهُ، قَالَ: فَقَالَ لِي: «الْإِمَامُ ابْنِي». ثُمَّ قَالَ: «هَلْ يَتَجَرَّأُ أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ: ابْنِي وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ؟».

٨٣٨ / ٦ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ، قَالَ: ذَكَرْنَا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام شَيْئاً بَعْدَ مَا وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام، فَقَالَ: «مَا حَاجَتُكُمْ إِلىٰ ذٰلِكَ؟ هٰذَا أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ أَجْلَسْتُهُ مَجْلِسِي، وَ صَيَّرْتُهُ فِي مَكَانِي».

٨٣٩ / ٧ . أَحْمَدُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ ابْنِ قِيَامَا الْوَاسِطِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ عليه السلام، فَقُلْتُ لَهُ: أَ يَكُونُ إِمَامَانِ؟ قَالَ: «لَا، إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ». فَقُلْتُ لَهُ: هُوَ ذَا أَنْتَ، لَيْسَ لَكَ صَامِتٌ ـ وَ لَمْ يَكُنْ وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بَعْدُ ـ فَقَالَ لِي: «وَ اللّٰهِ، لَيَجْعَلَنَّ اللّٰهُ مِنِّي مَا يُثْبِتُ بِهِ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ، وَ يَمْحَقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَ

شده است؛ زیرا که پدر مرا غیر از من فرزندی نیست».

۸۳۶ / ۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از جعفر بن یحیی، از مالک بن أَشْیَم، از حسین بن بشّار که گفت: ابن قِیاما عریضه‌ای به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا﷣ نوشت و سخنش در آن عریضه این بود که چگونه تو امام باشی، با آن‌که تو را فرزندی نیست؟ پس حضرت امام رضا﷣ او را جواب فرمود مانند کسی که به خشم آمده باشد که: «تو چه می‌دانی که مرا فرزندی نخواهد بود، و چند روز و چند شب بیش نگذرد تا آن‌که خدا مرا پسری روزی کند که به واسطهٔ او، میان حقّ و باطل جدا شود».

۸۳۷ / ۵ . بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی، از معاویة بن حُکیم، از ابن ابی نصر روایت کرده است که گفت: ابن نجاشی به من گفت که: کیست امام بعد از صاحب تو؛ (یعنی: امام رضا﷣) و خواهش دارم که تو او را سؤال کنی تا بدانم؟ ابن ابی نصر می‌گوید که: بعد از آن، بر امام رضا﷣ داخل شدم و آن حضرت را به ماجرا خبر دادم. فرمود که: «امام بعد از من، پسر من است». بعد از آن فرمود که: «آیا هیچ‌کس جرأت می‌کند که بگوید: پسر من و او را فرزندی نباشد».

(و مخفی نماند که این کلام، اگر صریح نباشد در این‌که امام محمد تقی﷣ در آن وقت متولّد نشده بود، لااقل در آن ظهور دارد، و آن‌که گمان کرده که آن حضرت در حین جواب موجود بوده، اشتباه کرده است. و مؤیّد این، آن است که در ارشاد شیخ مفید، این تتّمه نیز هست که: و حال آن‌که ابو جعفر﷣ متولّد نشده بود. پس چند روز بیش نگذشت تا آن‌که آن حضرت﷣ متولّد شد).

۸۳۸ / ۶ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از معمَّر بن خلاد روایت کرده است که گفت: در نزد حضرت امام رضا﷣ چیزی را مذکور ساختیم، بعد از آن‌که امام محمد تقی﷣ از برای او متولّد شده بود، فرمود که: «شما را به این سؤال چه حاجت؟ اینک ابوجعفر است که من او را در مجلس خود نشانیده‌ام، و او را به جای خویش قرار داده‌ام».

۸۳۹ / ۷ . احمد، از محمد بن علی، از ابن قیامای واسطی روایت کرده است که گفت: بر علی بن موسی الرِّضا﷣ داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که: آیا دو امام در یک وقت می‌باشند؟ فرمود: «نه، مگر آن‌که یکی از این دو، ساکت باشد». به آن حضرت عرض کردم که: امام ناطق تویی و تو را فرزندی نیست که امامِ ساکت باشد. و هنوز ابوجعفر از برایش متولّد

أَهْلَهُ». فَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةٍ أَبُو جَعْفَرٍ ، وَ كَانَ ابْنُ قِيَامَا وَاقِفِيّاً.

۸۴۰ / ۸ . أَحْمَدُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ جَالِساً، فَدَعَا بِابْنِهِ وَ هُوَ صَغِيرٌ، فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِي، فَقَالَ لِي: «جَرِّدْهُ، وَ انْزِعْ قَمِيصَهُ». فَنَزَعْتُهُ، فَقَالَ لِيَ: «انْظُرْ بَيْنَ كَتِفَيْهِ» فَنَظَرْتُ، فَإِذَا فِي أَحَدِ كَتِفَيْهِ شَبِيهٌ بِالْخَاتَمِ، دَاخِلٌ فِي اللَّحْمِ، ثُمَّ قَالَ: «أَ تَرىٰ هٰذَا؟ كَانَ مِثْلُهُ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ مِنْ أَبِي ».

۸۴۱ / ۹ . عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الصَّنْعَانِيِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ، فَجِيءَ بِابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ وَ هُوَ صَغِيرٌ، فَقَالَ: «هٰذَا الْمَوْلُودُ الَّذِي لَمْ يُولَدْ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَكَةً عَلىٰ شِيعَتِنَا مِنْهُ».

۸۴۲ / ۱۰ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا : قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللّٰهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ ، فَكُنْتَ تَقُولُ: «يَهَبُ اللّٰهُ لِي غُلَاماً» فَقَدْ وَهَبَهُ اللّٰهُ لَكَ، فَأَقَرَّ عُيُونَنَا، فَلَا أَرَانَا اللّٰهُ يَوْمَكَ، فَإِنْ كَانَ كَوْنٌ، فَإِلىٰ مَنْ؟ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هٰذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ؟ فَقَالَ: «وَ مَا يَضُرُّهُ مِنْ ذٰلِكَ، فَقَدْ قَامَ عِيسىٰ بِالْحُجَّةِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ».

۸۴۳ / ۱۱ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ يَقُولُ لِلرِّضَا : إِنَّ ابْنِي فِي لِسَانِهِ ثِقْلٌ، فَأَنَا أَبْعَثُ بِهِ إِلَيْكَ غَداً تَمْسَحُ عَلىٰ رَأْسِهِ وَ تَدْعُو لَهُ؛ فَإِنَّهُ مَوْلَاكَ. فَقَالَ: «هُوَ مَوْلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ؛ فَابْعَثْ بِهِ غَداً إِلَيْهِ».

نشده بود. فرمود: «به خدا سوگند که خدا از نسل من، کسی را قرار می‌دهد که حق و اهل آن را به سبب او ثابت گرداند، و به واسطهٔ او، باطل و اهل آن را هلاک و نابود سازد». پس بعد از یک سال، ابوجعفر از برایش متولّد شد، و ابن قیاما واقفی بود (و واقفیّه، طائفه‌ای از شیعه‌اند که بعد از امام موسیؑ به امامی قائل نیستند).

۸۴۰ / ۸ . احمد، از محمد بن علی، از حسن بن جَهم روایت کرده است که گفت: با امام رضاؑ نشسته بودم که پسر خویش را طلبید و آن حضرت طفل خُردی بود، پس او را در دامن نشانید و فرمود که: «او را برهنه کن و پیراهنش را بکن». چون پیراهن او را کندم، فرمود: «در میانهٔ دو شانهٔ او نظر کن». پس نظر کردم، ناگاه دیدم که: در یکی از شانه‌های او چیزی بود مانند مهر که در گوشت فرو رفته بود. بعد از آن فرمود که: «آیا این را می‌بینی؟ مثل این علامت در همین موضع، از شانهٔ پدرمؑ بوده».

۸۴۱ / ۹ . از او، از محمد بن علی، از ابویحیی صنعانی روایت است که گفت: در خدمت ابوالحسن حضرت امام رضاؑ بودم که پسرش ابوجعفرؑ را آوردند و آن حضرت طفل خُردی بود. حضرت فرمود که: «این مولودی است که فرزندی متولّد نشده که برکتش بر شیعیان ما از او عظیم‌تر باشد».

۸۴۲ / ۱۰ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضاؑ عرض کردم که: از تو سؤال می‌کردیم پیش از آن‌که خدا ابوجعفر را به تو ببخشد، و تو می‌فرمودی که خدا تو را پسری خواهد بخشید، پس خدا آن را به تو بخشید، و چشم‌های ما را روشن گردانید. و خدا به ما ننماید آن روزی را که تو نباشی، پس اگر واقعه‌ای اتّفاق افتد، به سوی کی پناه بریم؟ حضرت به دست خود به جانب ابوجعفر اشاره فرمود و ابوجعفر در پیش روی آن حضرت ایستاده بود. عرض کردم که: فدای تو گردم، اینک پسر سه ساله است. فرمود که: «از این خُرد سالی به او چه زیان می‌رسد؛ زیرا که عیسی به حجّت بر پا شد و حال آن‌که او پسر سه ساله بوده».

۸۴۳ / ۱۱ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از معمّر بن خلّاد روایت کرده است که گفت شنیدم: از اسماعیل بن ابراهیم که به حضرت امام رضاؑ عرض می‌کرد که: در زبان پسرم سنگینی هست، و من فردا او را به خدمت تو می‌فرستم که دست بر سر او بمالی و برایش دعا کنی؛ زیرا که او غلام تو است. حضرت فرمود که: «او غلام

٨٤٤ / ١٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلَّادٍ الصَّيْقَلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَالِساً بِالْمَدِينَةِ، وَ كُنْتُ أَقَمْتُ عِنْدَهُ سَنَتَيْنِ أَكْتُبُ عَنْهُ مَا يَسْمَعُ مِنْ أَخِيهِ -يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام- إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَا عليه السلام الْمَسْجِدَ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله، فَوَثَبَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ بِلَا حِذَاءٍ وَ لَا رِدَاءٍ، فَقَبَّلَ يَدَهُ، وَ عَظَّمَهُ. فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «يَا عَمِّ، اجْلِسْ رَحِمَكَ اللّٰهُ». فَقَالَ: يَا سَيِّدِي، كَيْفَ أَجْلِسُ وَ أَنْتَ قَائِمٌ؟!

فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِلىٰ مَجْلِسِهِ، جَعَلَ أَصْحَابُهُ يُوَبِّخُونَهُ، وَ يَقُولُونَ: أَنْتَ عَمُّ أَبِيهِ وَ أَنْتَ تَفْعَلُ بِهِ هٰذَا الْفِعْلَ؟ فَقَالَ: اسْكُتُوا، إِذَا كَانَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ -وَ قَبَضَ عَلىٰ لِحْيَتِهِ- لَمْ يُؤَهِّلْ هٰذِهِ الشَّيْبَةَ، وَ أَهَّلَ هٰذَا الْفَتىٰ، وَ وَضَعَهُ حَيْثُ وَضَعَهُ، أُنْكِرُ فَضْلَهُ؟ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِمَّا تَقُولُونَ، بَلْ أَنَا لَهُ عَبْدٌ.

٨٤٥ / ١٣ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَيْرَانِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كُنْتُ وَاقِفاً بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بِخُرَاسَانَ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا سَيِّدِي، إِنْ كَانَ كَوْنٌ فَإِلىٰ مَنْ؟ قَالَ: «إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ابْنِي» فَكَأَنَّ الْقَائِلَ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام. فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «إِنَّ اللّٰهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولاً نَبِيّاً، صَاحِبَ شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ، فِي أَصْغَرَ مِنَ السِّنِّ الَّذِي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام».

٨٤٦ / ١٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعاً، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيَى بْنِ النُّعْمَانِ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ جَعْفَرٍ يُحَدِّثُ الْحَسَنَ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ: وَ اللّٰهِ، لَقَدْ نَصَرَ اللّٰهُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام. فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: إِي وَ اللّٰهِ، جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَقَدْ بَغىٰ عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ: إِي وَ

ابوجعفر است، و من فردا ابوجعفر را به سوی او می‌فرستم».

۸۴۴ / ۱۲ . حسین بن محمد، از محمد بن احمد نَهْدی، از محمد بن خلّاد صیقل، از محمد بن حسن بن عمّار روایت کرده است که گفت: در مدینه در نزد علی بن جعفر بن محمد نشسته بودم، و دو سال و (بنابر بعضی از نسخ کافی سال‌ها) در نزد او مانده بودم که می‌نوشتم از او آنچه که از برادرش - یعنی: امام موسی علیه السلام - شنیده بود، که ناگاه ابوجعفر محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام بر او داخل شد، در مسجدی که مشهور است به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله. پس علی بن جعفر از جای خود بر جست و پای برهنه و بی ردا پیش رفت، و دست او را بوسید و او را تعظیم نمود. ابوجعفر علیه السلام به او فرمود که: «ای عمو بنشین ـ خدا تو را رحمت کند ـ» علی گفت: ای آقای من، چگونه بنشینم و تو ایستاده باشی؟ چون علی بن جعفر به جای خویش برگشت و یاران او شروع کردند که او را سرزنش می‌نمودند و می‌گفتند که: تو عموی پدر اویی، با او، این نوع رفتار می‌کنی؟ علی گفت که: ساکت شوید و ریش خود را گرفت، و گفت که: هرگاه خدای عزّوجلّ این ریش سفید را سزاواری و قابلیّت امامت ندهد، و این جوان را اهلیّت آن بدهد، و آن را قرار دهد در جایی که قرار داده، فضل او را انکار کنم؟ پناه می‌برم به خدا از آنچه می‌گویید، بلکه من بندهٔ اویم.

۸۴۵ / ۱۳ . حسین بن محمد، از خیرانی، از پدرش روایت کرده است که گفت: در خراسان در پیش روی امام رضا علیه السلام ایستاده بودم که کسی به آن حضرت عرض کرد: ای آقای من، اگر حادثه واقع شود، به کی پناه بریم؟ فرمود: «به سوی پسرم ابوجعفر». پس گویا آن سائل ابوجعفر راکم شمرد. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم را به پیغمبری فرستاد، و از جانب خدا خبر می‌داد، و صاحب شریعت تازه‌ای بود، در سنی که کم‌تر بود از سنّی که ابوجعفر علیه السلام در آن است».

۸۴۶ / ۱۴ . علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی هر دو، از زکریّا بن یحیی بن نعمان (مصری یا) صیرفی (بنابر اختلاف نسخ کافی) روایت کرده است که گفت: شنیدم از علی بن جعفر که حسن بن حسین بن علی بن الحسین را حدیث می‌کرد و پس گفت: به خدا سوگند که خدا حضرت امام رضا علیه السلام را یاری نمود. حسن گفت: بلی به خدا سوگند، چنین است فدای تو گردم، برادرانش بر او ستم کردند. علی بن جعفر گفت: بلی به خدا سوگند که ما عموهای او نیز بر او ستم کردیم. حسن گفت: فدای تو گردم، چه کردید و به

اللّٰهِ، وَ نَحْنُ عُمُومَتُهُ بَغَيْنَا عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَيْفَ صَنَعْتُمْ، فَإِنِّي لَمْ أَحْضُرْكُمْ؟ قَالَ: قَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَ نَحْنُ أَيْضاً: مَا كَانَ فِينَا إِمَامٌ قَطُّ حَائِلَ اللَّوْنِ، فَقَالَ لَهُمُ الرِّضَا‌ؑ: «هُوَ ابْنِي». قَالُوا: فَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ‌ؐ قَدْ قَضىٰ بِالْقَافَةِ، فَبَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ الْقَافَةُ، قَالَ: «ابْعَثُوا أَنْتُمْ إِلَيْهِمْ، فَأَمَّا أَنَا فَلَا، وَ لَا تُعْلِمُوهُمْ لِمَا دَعَوْتُمُوهُمْ، وَ لْتَكُونُوا فِي بُيُوتِكُمْ».

فَلَمَّا جَاؤُوا أَقْعَدُونَا فِي الْبُسْتَانِ، وَ اصْطَفَّ عُمُومَتُهُ وَ إِخْوَتُهُ وَ أَخَوَاتُهُ، وَ أَخَذُوا الرِّضَا‌ؑ وَ أَلْبَسُوهُ جُبَّةَ صُوفٍ وَ قَلَنْسُوَةً مِنْهَا، وَ وَضَعُوا عَلىٰ عُنُقِهِ مِسْحَاةً، وَ قَالُوا لَهُ: ادْخُلِ الْبُسْتَانَ كَأَنَّكَ تَعْمَلُ فِيهِ، ثُمَّ جَاؤُوا بِأَبِي جَعْفَرٍ‌ؑ، فَقَالُوا: أَلْحِقُوا هٰذَا الْغُلَامَ بِأَبِيهِ، فَقَالُوا: لَيْسَ لَهُ هَاهُنَا أَبٌ، وَ لٰكِنَّ هٰذَا عَمُّ أَبِيهِ، وَ هٰذَا عَمُّ أَبِيهِ، وَ هٰذَا عَمُّهُ، وَ هٰذِهِ عَمَّتُهُ، وَ إِنْ يَكُنْ لَهُ هَاهُنَا أَبٌ، فَهُوَ صَاحِبُ الْبُسْتَانِ؛ فَإِنَّ قَدَمَيْهِ وَ قَدَمَيْهِ وَاحِدَةٌ، فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ‌ؑ، قَالُوا: هٰذَا أَبُوهُ.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ: فَقُمْتُ فَمَصَصْتُ رِيقَ أَبِي جَعْفَرٍ‌ؑ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ إِمَامِي عِنْدَ اللّٰهِ، فَبَكَى الرِّضَا‌ؑ، ثُمَّ قَالَ: «يَا عَمِّ، أَ لَمْ تَسْمَعْ أَبِي وَ هُوَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ‌ؐ: بِأَبِي ابْنُ خِيَرَةِ الْإِمَاءِ، ابْنُ النُّوبِيَّةِ الطَّيِّبَةِ الْفَمِ، الْمُنْتَجَبَةِ الرَّحِمِ، وَيْلَهُمْ لَعَنَ اللّٰهُ الْأُعَيْبِسَ وَ ذُرِّيَّتَهُ صَاحِبَ الْفِتْنَةِ، وَ يَقْتُلُهُمْ سِنِينَ وَ شُهُوراً وَ أَيَّاماً، يَسُومُهُمْ

چه کیفیّت با او سلوک نمودید؟ زیرا که من در نزد شما حاضر نبودم تا بدانم. علی گفت که: برادران آن حضرت با وی گفتند و ما نیز گفتیم که هرگز در میان ما امامی نبود که رنگش متغیّر باشد (چه رنگ امام محمدتقی علیه السلام به سیاهی می‌زد).

پس امام رضا علیه السلام به ایشان فرمود که: «او پسر من است». گفتند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم فرمود به سخن اهل قیافه،[۱] پس آنان که علم قیافه را دارند، در میانهٔ ما و تو حَکَم باشند. حضرت فرمود که: «شما کسی به طلب ایشان فرستید، اما من این کار را نخواهم کرد، و شما که می‌فرستید، ایشان را اعلام مکنید که از برای چه مطلب ایشان را طلب نموده‌اید، و باید که این امر در خانه‌های شما باشد».

پس چون اهل قیافه آمدند، برادران امام رضا علیه السلام ما را در باغ نشانیدند، و عموها و برادران و خواهران آن حضرت، صف کشیدند و امام رضا علیه السلام را گرفتند و او را جُبّهٔ پشمینه و کلاهی از جنس آن جبّه پوشانیدند، و بیلی بر سر دوش او گذاردند و به آن حضرت گفتند که: در این باغ، داخل شو که گویا در آن کار می‌کنی. بعد از آن، امام محمدتقی علیه السلام را آوردند و با اهل قیافه گفتند که: این پسر را به پدرش ملحق کنید.

گفتند که: او را در این جا پدری نیست (و هیچ یک از اینها پدر او نیستند)، ولیکن اینک عموی پدر او، و اینک عموی او و اینک عمّهٔ اویند. و اگر او را در این جا پدری باشد، همان صاحب باغ است که در باغ کار می‌کند؛ زیرا که پای‌های او با پای‌های آن صاحب باغ یکی است. و چون امام رضا علیه السلام برگشت و در آنجا آمد، گفتند که: همین پدر اوست.

علی بن جعفر می‌گوید که: پس من برخواستم و زبان امام محمد تقی علیه السلام را در دهان خود گذاشتم، و آب دهان او را مکیدم، بعد از آن گفتم که: شهادت می‌دهم که تو امام منی در نزد خدا. پس حضرت امام رضا علیه السلام گریست و فرمود که: «ای عمو، آیا از پدرم نشنیدی که می‌فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پدرم فدای پسر بهترین کنیزان باد، پسر کنیزی که از اهل نوبیه است.[۲] و از صفات آن کنیز، این است که دهانش خوشبو، و رحمش فرزند نجیب را می‌پروراند. وای بر ایشان! خدا لعنت کند أُعَیبس و فرزندان او را که

۱. قیافه شناسان.

۲. و نوبه، به ضمّ نون، شهر بزرگی است که سیاهان در آنجا سکنیٰ دارند، و نیز طایفه‌ای است از سیاهان. (مترجم)

خَسْفاً، وَ يَسْقِيهِمْ كَأْساً مُصَبَّرَةً، وَ هُوَ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ، الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ وَ جَدِّهِ، صَاحِبُ الْغَيْبَةِ، يُقَالُ: مَاتَ أَوْ هَلَكَ، أَيَّ وَادٍ سَلَكَ، أَ فَيَكُونُ هٰذَا يَا عَمِّ إِلَّا مِنِّي؟». فَقُلْتُ: صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ.

٧٤ـ بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام

١ / ٨٤٧ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ: لَمَّا خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام مِنَ الْمَدِينَةِ إِلىٰ بَغْدَادَ فِي الدَّفْعَةِ الْأُولىٰ مِنْ خَرْجَتَيْهِ، قُلْتُ لَهُ عِنْدَ خُرُوجِهِ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ فِي هٰذَا الْوَجْهِ، فَإِلىٰ مَنِ الْأَمْرُ بَعْدَكَ؟ فَكَرَّ

صاحب فتنه‌اند.[1]

(و در بعضی از نسخ، اعبس[2] و أعیبس با عین بی نقطه است، و در تفسیر آن، چند قول است: یکی آل عباس، و دیگر خلیفه از اولاد او، و دیگر خود عبّاس یا عبدالله پسرش. و هر چند که علمای رجال در باب عبّاس و عبدالله پسرش، اختلاف بسیار دارند، ولیکن اعتقاد به ملعونیّت ایشان جرأت می‌خواهد؛ خصوص با ضعف حدیث، و اختلاف نسخ که مراد از آن معلوم نمی‌شود. و تتمهٔ حدیث آن‌که آن حضرت فرمود که:)

خدا ایشان را در هر سال و هر ماه و هر روز بکشد، و ایشان را به زمین فرو برد، و جامی که آلت دهان تلخی باشد (یا صبر که از هر چیزی تلخ‌تر است در آن ریخته) به ایشان بنوشاند» (و آنچه مذکور شد، بنابر این است که مراد از پسر، بهترین کنیزان، امام محمدتقی ﷺ باشد، نه صاحب الامر ﷺ، والاّ ممکن است که فاعل این افعال، حضرت صاحب ـ صلوات الله علیه ـ باشد. و مؤید این، آن است که).

حضرت می‌فرماید که: «و اوست رانده و رمیده که پدر و جدّ او را کشتند، و انتقام خون ایشان را نکشیده، و صاحب غیبت طولانی است که مردم می‌گویند: مرد، یا هلاک گردید، و نمی‌دانیم که در کدام وادی سلوک نمود» (ولیکن در ارشاد و کشف الغمّه، چنین است که: از فرزندان اوست، آن رانده و رمیده، و این، مؤیّد وجه اوّل است، با آن‌که مادرِ صاحب ﷺ، نوبیّه نبود، مگر آن‌که مادرِ به واسطه مراد باشد).

علی بن جعفر می‌گوید که: پس امام رضا ﷺ فرمود که: «ای عمو، آیا این فرزند موجود می‌شود مگر از من؟» من عرض کردم که: راست گفتی فدای تو گردم.

۷۴. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن ثالث حضرت امام علی‌نقی ﷺ

۸۴۷ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مهران روایت کرده است که گفت: چون امام محمد تقی ﷺ از مدینه به سوی بغداد بیرون می‌رفت، و در نوبت اوّل از دو سفر خویش که به جانب بغداد تشریف برد، در هنگامی که بیرون می‌رفت، به خدمت آن حضرت

---

۱. و أعبس، به فتح اوّل و سیم، و سکون دویم، نوعی از گرگ است. و مراد از آن، در اینجا، خلیفه‌ای از خلفای بنی‌عبّاس است. و در بعضی از نسخ کافی، اُعیبس بر وزن مُهیمن واقع شده، و آن تصغیر اعبس است، یعنی: بچه گرگ. (مترجم)

۲. در نوشتهٔ مترجم – رحمه الله – أغبس و اغیبس آمده، که بر اساس نسخهٔ موجود تصحیح شد.

بِوَجْهِهِ إِلَيَّ ضَاحِكاً، وَ قَالَ: «لَيْسَ الْغَيْبَةُ حَيْثُ ظَنَنْتَ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ».

فَلَمَّا أُخْرِجَ بِهِ الثَّانِيَةَ إِلَى الْمُعْتَصِمِ، صِرْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَنْتَ خَارِجٌ، فَإِلىٰ مَنْ هٰذَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَبَكىٰ حَتّٰى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ: «عِنْدَ هٰذِهِ يُخَافُ عَلَيَّ، الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِي إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ».

٨٤٨ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَيْرَانِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ قَالَ: كَانَ يَلْزَمُ بَابَ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ لِلْخِدْمَةِ الَّتِي كَانَ وُكِّلَ بِهَا، وَ كَانَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ يَجِيءُ فِي السَّحَرِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لِيَعْرِفَ خَبَرَ عِلَّةِ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ. وَ كَانَ الرَّسُولُ ـ الَّذِي يَخْتَلِفُ بَيْنَ أَبِي جَعْفَرٍ وَ بَيْنَ أَبِي ـ إِذَا حَضَرَ، قَامَ أَحْمَدُ وَ خَلَا بِهِ أَبِي، فَخَرَجْتُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، وَ قَامَ أَحْمَدُ عَنِ الْمَجْلِسِ وَ خَلَا أَبِي بِالرَّسُولِ، وَ اسْتَدَارَ أَحْمَدُ، فَوَقَفَ حَيْثُ يَسْمَعُ الْكَلَامَ، فَقَالَ الرَّسُولُ لِأَبِي: إِنَّ مَوْلَاكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَ يَقُولُ لَكَ: «إِنِّي مَاضٍ وَ الْأَمْرُ صَائِرٌ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ، وَ لَهُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ بَعْدَ أَبِي» ثُمَّ مَضَى الرَّسُولُ وَ رَجَعَ أَحْمَدُ إِلىٰ مَوْضِعِهِ، وَ قَالَ لِأَبِي: مَا الَّذِي قَدْ قَالَ لَكَ؟ قَالَ: خَيْراً. قَالَ: قَدْ سَمِعْتُ مَا قَالَ فَلِمَ تَكْتُمُهُ؟ وَ أَعَادَ مَا سَمِعَ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: قَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْكَ مَا فَعَلْتَ؛ لِأَنَّ اللّٰهَ تَعَالىٰ يَقُولُ: ﴿وَ لَا تَجَسَّسُوا﴾ فَاحْفَظِ الشَّهَادَةَ، لَعَلَّنَا نَحْتَاجُ إِلَيْهَا يَوْماً مَا، وَ إِيَّاكَ أَنْ تُظْهِرَهَا إِلىٰ وَقْتِهَا.

عرض کردم که: فدای تو گردم، من در این سفر بر تو می‌ترسم، پس بفرما که امر امامت بعد از تو با کیست؟ حضرت رو به من کرد، در حالی که خندان بود و فرمود که: «این سفر، چنان نیست که تو گمان کرده‌ای، و در این سال، آسیبی به من نمی‌رسد».

و چون در دفعه دویم آن حضرت را بیرون بردند که به نزد معتصم برند، به خدمتش رفتم و عرض کردم: فدای تو گردم، تو بیرون می‌روی، بفرما که این امر بعد از تو با که خواهد بود؟ حضرت آن قدر گریست که ریش مبارکش تر شد، بعد از آن، به جانب من التفات نمود، و فرمود که: «در این دفعه، بر من ترس کشتن هست، و امر امامت بعد از من، با پسرم علی نقی است».

۸۴۸ / ۲ . حسین بن محمد، از خیرانی، از پدرش روایت کرده است که خیرانی گفت که: پدرم همیشه بر در خانهٔ امام محمد تقی ﷺ بود به جهت خدمتی که به آن موکّل بود، و احمد بن محمد بن عیسی در اوقات ناخوشی آن حضرت، در هر شب، در وقت سحر می‌آمد که احوال آن حضرت را بگیرد تا بداند که ناخوشی تخفیف یافته یا نه؟ و فرستاده‌ای که در میانهٔ امام محمد تقی ﷺ و پدرم تردّد می‌کرد و پیغام حضرت را به پدرم می‌رسانید، چون به نزد پدرم می‌آمد، احمد بر می‌خاست و پدرم با فرستادهٔ حضرت خلوت می‌کردند.

پس شبی بیرون آمدم [1] و احمد از آن مجلس برخاست، و پدرم با فرستاده خلوت کردند، و احمد دور می‌زد، پس ایستاد در جایی که سخن می‌شنید، رسول به پدرم گفت که: آقایت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که: «من از دنیا می‌روم، و امر امامت به پسرم علی منتقل می‌شود، و او را بر شما بعد از من، آن چیزی است که مرا بر شما بود، بعد از پدرم». پس رسول حضرت رفت و احمد به جای خود برگشت، و به پدرم گفت که: قاصد به تو چه گفت؟ پدرم گفت که: چیز خوبی گفت. احمد گفت که: من شنیدم آنچه به تو گفت. پس برای چه آن را پنهان می‌کنی؟ و آنچه شنیده بود، دوباره بیان نمود. پدرم به احمد گفت که: خدا بر تو حرام گردانیده آنچه را که کردی؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: ﴿وَ لاتَجَسَّسُوا﴾ [2]، یعنی: «جستجو مکنید چیزی را که بر شما مخفی باشد». و الحال که چنین کردی، این شهادت را حفظ کن، باشد که ما روزی به آن محتاج شویم. و بپرهیز از آن‌که این را ظاهر کنی تا وقت

---

۱. در نوشتهٔ مترجم - رحمه الله - چنین آمده است: پس شبی یکی از کنیزان، یا غلامان یا غیر ایشان، بیرون آمد و احمد از....

۲. حجرات، ۱۲.

فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبِي، كَتَبَ نُسْخَةَ الرِّسَالَةِ فِي عَشْرِ رِقَاعٍ، وَ خَتَمَهَا، وَ دَفَعَهَا إِلىٰ عَشْرَةٍ مِنْ وُجُوهِ الْعِصَابَةِ، وَ قَالَ: إِنْ حَدَثَ بِي حَدَثُ الْمَوْتِ قَبْلَ أَنْ أُطَالِبَكُمْ بِهَا، فَافْتَحُوهَا، وَ اعْمَلُوا بِمَا فِيهَا. فَلَمَّا مَضىٰ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ، ذَكَرَ أَبِي أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتّىٰ قَطَعَ عَلىٰ يَدَيْهِ نَحْوٌ مِنْ أَرْبَعِمِائَةِ إِنْسَانٍ، وَ اجْتَمَعَ رُؤَسَاءُ الْعِصَابَةِ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَتَفَاوَضُونَ هٰذَا الْأَمْرَ، فَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلىٰ أَبِي يُعْلِمُهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ عِنْدَهُ، وَ أَنَّهُ لَوْ لَا مَخَافَةُ الشُّهْرَةِ، لَصَارَ مَعَهُمْ إِلَيْهِ، وَ يَسْأَلُهُ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَرَكِبَ أَبِي وَ صَارَ إِلَيْهِ، فَوَجَدَ الْقَوْمَ مُجْتَمِعِينَ عِنْدَهُ، فَقَالُوا لِأَبِي: مَا تَقُولُ فِي هٰذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ أَبِي لِمَنْ عِنْدَهُ الرِّقَاعُ: أَحْضِرُوا الرِّقَاعَ، فَأَحْضَرُوهَا، فَقَالَ لَهُمْ: هٰذَا مَا أُمِرْتُ بِهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ كُنَّا نُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعَكَ فِي هٰذَا الْأَمْرِ شَاهِدٌ آخَرُ، فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ أَتَاكُمُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ بِهِ، هٰذَا أَبُو جَعْفَرٍ الْأَشْعَرِيُّ يَشْهَدُ لِي بِسَمَاعِ هٰذِهِ الرِّسَالَةِ، وَ سَأَلَهُ أَنْ يَشْهَدَ بِمَا عِنْدَهُ، فَأَنْكَرَ أَحْمَدُ أَنْ يَكُونَ سَمِعَ مِنْ هٰذَا شَيْئاً، فَدَعَاهُ أَبِي إِلَى الْمُبَاهَلَةِ، فَقَالَ: لَمَّا حَقَّقَ عَلَيْهِ، قَالَ: قَدْ سَمِعْتُ ذٰلِكَ، وَ هٰذِهِ مَكْرُمَةٌ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ تَكُونَ لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ، لَا لِرَجُلٍ مِنَ الْعَجَمِ، فَلَمْ يَبْرَحِ الْقَوْمُ حَتّىٰ قَالُوا بِالْحَقِّ جَمِيعاً.

٣/٨٤٩. وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ: مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

آن برسد. و چون صبح شد، پدرم نسخهٔ پیغام را در ده پارهٔ کاغذ نوشت و سر آنها را مهر کرد و آنها را به ده کس از سرکردکان و معتبران گروه شیعه تسلیم نمود و گفت که: اگر مرا حادثهٔ مرگ روی دهد و بمیرم، پیش از آن‌که رقعه‌ها را از شما مطالبه نمایم، اینها را بگشایید و به آنچه در اینها است، عمل نمایید.

پس چون امام محمد تقی ﷺ رحلت نمود، پدرم ذکر کرد که از منزل خود بیرون نیامد، تا آن‌که از جماعتی که قریب به چهارصد کس بودند، بیعت گرفت از برای امام علی نقی ﷺ که هم به دست او قطع و جزم به هم رسانیدند، و سرکردگان فرقهٔ شیعه، در نزد محمد بن فَرَج جمع شدند، و در امر امامت گفت‌وگو می‌کردند.

پس محمد بن فَرَج، به پدرم نوشت و در آن نوشته او را اعلام نموده بود که آن جماعت در نزد او جمع شده‌اند، و آن‌که اگر ترس شهرت این امر نبود، خود با آن گروه به نزد پدرم می‌آمدند و از پدرم خواهش نموده بود که به نزد او رود. پس پدرم سوار شد و به نزد او رفت، و آن گروه را در نزد او مجتمع یافت. بعد از آن، به پدرم گفتند که: در این امر چه می‌گویی؟ پدرم به کسانی که رقعه‌ها در نزد ایشان بود، گفت که: رقعه‌ها را حاضر کنید. چون آنها را حاضر کردند، به ایشان گفت که: اینک آن چیزی است که من به آن مأمور شده‌ام.

بعضی از ایشان گفتند که: ما دوست می‌داشتیم که با تو در این امر شاهدی دیگر باشد. پدرم به ایشان گفت که: خدای عزّوجلّ همین خواهش را به شما عطا فرموده. اینک ابوجعفر اشعری است (یعنی: احمد بن محمد بن عیسی) که برای من شهادت می‌دهد به شنیدن این پیغام، اگر به آنچه در نزد اوست، شهادت دهد. پس احمد انکار کرد که چیزی از این را شنیده باشد. پدرم او را به سوی مباهله خواند.[1] پس چون امر مباهله بر احمد محقّق شد، و دانست که مباهله به عمل می‌آید، گفت: به تحقیق که این را شنیدم و این خبر باعث بزرگواری و چیز بسیار خوبی است. خواستم که از برای مردی از عرب باشد و برای مردی از عجم نباشد (چه خیرانی و پدرش، از عجم بودند). پس آن گروه از جای خود نرفتند تا آن‌که همه به حق قائل شدند.

۸۴۹ / ۳. و در نسخهٔ صفوانی است که: محمد بن جعفر کوفی[2]، از محمد بن عیسی بن

---

۱. و مباهله به ضمّ میم و فتح ها، یکدیگر را نفرین کردن است. (مترجم)

۲. در نسخهٔ مترجم ـ رحمه الله ـ چنین است: در نسخهٔ صفوانی است که پدرم از محمد بن ... .

عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْوَاسِطِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَ أَحْمَدَ بْنَ أَبِي خَالِدٍ -مَوْلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ- يَحْكِي أَنَّهُ أَشْهَدَهُ عَلىٰ هٰذِهِ الْوَصِيَّةِ الْمَنْسُوخَةِ:

شَهِدَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ مَوْلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام أَشْهَدَهُ أَنَّهُ أَوْصىٰ إِلىٰ عَلِيٍّ ابْنِهِ بِنَفْسِهِ وَ أَخَوَاتِهِ، وَ جَعَلَ أَمْرَ مُوسىٰ -إِذَا بَلَغَ- إِلَيْهِ، وَ جَعَلَ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ الْمُسَاوِرِ قَائِماً عَلىٰ تَرِكَتِهِ مِنَ الضِّيَاعِ وَ الْأَمْوَالِ وَ النَّفَقَاتِ وَ الرَّقِيقِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ إِلىٰ أَنْ يَبْلُغَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، صَيَّرَ عَبْدُاللّٰهِبْنُالْمُسَاوِرِ ذٰلِكَالْيَوْمَ إِلَيْهِ، يَقُومُ بِأَمْرِ نَفْسِهِ وَ أَخَوَاتِهِ، وَ يُصَيِّرُ أَمْرَ مُوسىٰ إِلَيْهِ، يَقُومُ لِنَفْسِهِ بَعْدَهُمَا عَلىٰ شَرْطِ أَبِيهِمَا فِي صَدَقَاتِهِ الَّتِي تَصَدَّقَ بِهَا، وَ ذٰلِكَ يَوْمُ الْأَحَدِ لِثَلَاثِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ، وَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ شَهَادَتَهُ بِخَطِّهِ.

وَ شَهِدَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام -وَ هُوَ الْجَوَّانِيُّ- عَلىٰ مِثْلِ شَهَادَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ فِي صَدْرِ هٰذَا الْكِتَابِ، وَ كَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ.

وَ شَهِدَ نَصْرٌ الْخَادِمُ، وَ كَتَبَ شَهَادَتَهُ بِيَدِهِ.

٧٥ - بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام

٨٥٠ / ١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَسَارٍ الْقَنْبَرِيِّ، قَالَ: أَوْصىٰ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِأَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ، وَ أَشْهَدَنِي عَلىٰ ذٰلِكَ وَ جَمَاعَةً مِنَ الْمَوَالِي.

٨٥١ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ

عُبید، از محمد بن حسین واسطی روایت کرده است که شنید از احمد بن ابی خالد ـ مولای امام محمد تقی ـ که حکایت می‌نمود که آن حضرت او را شاهد گرفت بر این وصیّت نوشته شده به این مضمون ـ که: شهادت داد احمد بن ابی خالد ـ مولای امام محمد تقی ـ که ابوجعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب او را شاهد گرفت که آن حضرت، پسر خویش امام علی نقی را وصیّ نمود در امور خود و خواهرانش (و در نسخه‌ای از کافی برادرانش) و امر موسی را چون به حدّ بلوغ رسد، به خودش مفوّض نمود، و عبدالله بن مُساور را قیّم نمود بر ترکهٔ خویش از زمین‌های ملکی و مال‌ها و نفقه‌ها و بنده و غیر آن، تا آن‌که علی بن محمد به حد بلوغ رسد، و چون به حدّ بلوغ رسید، عبدالله بن مُساور امری را که به او مفوّض شده بود، به او تفویض نماید، تا علی به امر خود و (برادران یا) خواهران خود قیام نماید، و امر موسی را به خودش مفوّض نماید، تا آنکه خود برای امور خود قیام نماید.

بعد از عبدالله بن مساور و برادرش علی، بر آن شرطی که پدر ایشان قرار داده در صدقات و اوقاف خود که به آنها تصدّق فرموده. و این وصیّت‌نامه، نوشته شد در روز یک شنبه در وقتی که سه شب از ماه ذی الحجة گذشته بود، و در سال دویست و بیست از هجرت، و احمد بن ابی خالد، شهادت خود را به خطّ خویش نوشت و حسن بن محمد بن عبیدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که ملقّب است به جَوّانی، شاهد شد بر مثل شهادت احمد بن ابی خالد در صدر این نامه، و شهادت خویش را به دست خود نوشت. و نصر خادم شاهد شد و شهادت خود را به دست خویش نوشت.

۷۵. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابو محمد حضرت امام حسن عسکری

۸۵۰ / ۱ . علی بن محمد، از محمد بن احمد نَهدی، از یحیی بن یسار قنبری روایت کرده است که گفت: امام علی نقی پسر خود امام حسن عسکری را وصی گردانید چهار ماه پیش از وفات خویش، و من و جماعتی را از موالیان بر این مطلب شاهد گرفت.

۸۵۱ / ۲ . علی بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از بشّار بن احمد بصری، از علی بن عمر نوفلی روایت کرده است که گفت: با امام علی نقی در صحن خانهٔ آن حضرت بودیم که پسرش محمد، به ما گذشت. من به آن حضرت کردم که: فدای تو گردم، اینک صاحب ما

الْبَصْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ النَّوْفَلِيِّ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ ﵇ فِي صَحْنِ دَارِهِ، فَمَرَّ بِنَا مُحَمَّدٌ ابْنُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هٰذَا صَاحِبُنَا بَعْدَكَ؟ فَقَالَ: «لَا، صَاحِبُكُمْ بَعْدِيَ الْحَسَنُ».

٨٥٢ / ٣. عَنْهُ، عَنْ بَشَّارِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْفَهَانِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ﵇: «صَاحِبُكُمْ بَعْدِيَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيَّ». قَالَ: وَ لَمْ نَعْرِفْ أَبَا مُحَمَّدٍ قَبْلَ ذٰلِكَ، قَالَ: فَخَرَجَ أَبُو مُحَمَّدٍ، فَصَلّىٰ عَلَيْهِ.

٨٥٣ / ٤. وَ عَنْهُ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: كُنْتُ حَاضِراً أَبَا الْحَسَنِ ﵇ لَمَّا تُوُفِّيَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ، فَقَالَ لِلْحَسَنِ: «يَا بُنَيَّ، أَحْدِثْ لِلّٰهِ شُكْراً؛ فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً».

٨٥٤ / ٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَرْوَانَ الْأَنْبَارِيِّ، قَالَ: كُنْتُ حَاضِراً عِنْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ﵇، فَجَاءَ أَبُو الْحَسَنِ ﵇، فَوُضِعَ لَهُ كُرْسِيٌّ، فَجَلَسَ عَلَيْهِ وَ حَوْلَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ قَائِمٌ فِي نَاحِيَةٍ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَمْرِ أَبِي جَعْفَرٍ ﵇، الْتَفَتَ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ ﵇، فَقَالَ: «يَا بُنَيَّ، أَحْدِثْ لِلّٰهِ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ شُكْراً؛ فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً».

٨٥٥ / ٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ﵇: إِنْ كَانَ كَوْنٌ ـ وَ أَعُوذُ بِاللّٰهِ ـ فَإِلىٰ مَنْ؟ قَالَ: «عَهْدِي إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وَلَدِيَ».

٨٥٦ / ٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْإِسْبَارِقِينِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَمْرٍو الْعَطَّارِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ ﵇ وَ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنُهُ فِي الْأَحْيَاءِ، وَ أَنَا أَظُنُّ أَنَّهُ هُوَ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَنْ أَخُصُّ مِنْ وُلْدِكَ؟ فَقَالَ: «لَا تَخُصُّوا أَحَداً حَتّىٰ يَخْرُجَ إِلَيْكُمْ أَمْرِي».

است بعد از تو؟ فرمود: «نه، صاحب شما بعد از من، حسن‌ؑ است».

۸۵۲ / ۳. از او، از بشّار بن احمد، از عبدالله بن محمد اصفهانی روایت است که گفت: امام علی نقی‌ؑ فرمود که: «صاحب شما بعد از من، آن کسی است که بر من نماز خواهد کرد». راوی می‌گوید که: ما امام حسن را پیش از آن نمی‌شناختیم، و گفت که: چون آن حضرت فوت شد، امام حسن بیرون آمد و بر او نماز کرد.

۸۵۳ / ۴. و از او، موسی بن جعفر بن وهب، از علی بن جعفر روایت است که گفت: در نزد امام علی نقی‌ؑ حاضر بودم در هنگامی که پسرش محمد وفات یافت، پس به امام حسن‌ؑ فرمود که: «ای فرزند عزیز من، از برای خدا شکر تازه به جا آور که امر بزرگی را در باب تو به پدید آورده».

۸۵۴ / ۵. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله بن مروان انباری روایت کرده است که گفت: در نزد وفات ابوجعفر محمد بن علی حاضر بودم، پس امام علی نقی‌ؑ آمد و کرسی برای آن حضرت گذاشتند و حضرت بر روی آن نشست و اهل بیت آن حضرت گرداگرد او بودند و امام حسن‌ؑ در گوشه‌ای ایستاد بود و چون از امر ابوجعفر فارغ شد، به جانب امام حسن‌ؑ التفات فرمود و فرمود که: «ای فرزند دلبند من، از برای خدای تبارک و تعالی شکر تازه را به جا آور که امر بزرگی را در تو احداث فرموده».

۸۵۵ / ۶. علی بن محمد، از محمد بن احمد قَلانِسی، از علی بن حسین بن عمرو، از علی بن مهزیار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام علی نقی‌ؑ عرض کردم که: اگر واقعه‌ای روی دهد ـ و پناه می‌برم به خدا ـ بفرما که امامت با کیست و به سوی که پناه بریم؟ فرمود که: «وصیّت من به سوی بزرگترین فرزندان من است».

۸۵۶ / ۷. علی بن محمد، از ابو محمد إسبارِقینی، از علی بن عمرو عطّار روایت کرده است که گفت: بر حضرت امام علی نقی‌ؑ داخل شدم و پسرش ابوجعفر در زمرهٔ زندگان داخل و از جملهٔ ایشان بود و من گمان می‌کردم که ابوجعفر، امام خواهد بود، پس عرض کردم که: فدای تو گردم، از فرزندان تو که را مخصوص سازم به امامت؟ فرمود که: «کسی را مخصوص مسازید تا امر و فرمان من به سوی شما بیرون آید».

راوی می‌گوید که: بعد از آن، به آن حضرت نوشتم که امر امامت در که خواهد بود؟ در جواب من نوشت که: «این امر، در بزرگِ از فرزندان من است». و علی می‌گوید که: امام

قَالَ: فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ بَعْدُ: فِيمَنْ يَكُونُ هٰذَا الْأَمْرُ؟ قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ: «فِي الْكَبِيرِ مِنْ وَلَدَيَّ». قَالَ: وَ كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ أَكْبَرَ مِنْ جَعْفَرٍ.

٨٥٧ / ٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ غَيْرُهُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ مِنْهُمُ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَفْطَسُ، أَنَّهُمْ حَضَرُوا ـ يَوْمَ تُوُفِّيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ـ بَابَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام يُعَزُّونَهُ، وَ قَدْ بُسِطَ لَهُ فِي صَحْنِ دَارِهِ وَ النَّاسُ جُلُوسٌ حَوْلَهُ ـ فَقَالُوا: قَدَّرْنَا أَنْ يَكُونَ حَوْلَهُ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ وَ بَنِي هَاشِمٍ وَ قُرَيْشٍ مِائَةٌ وَ خَمْسُونَ رَجُلاً سِوىٰ مَوَالِيهِ وَ سَائِرِ النَّاسِ ـ إِذْ نَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَدْ جَاءَ مَشْقُوقَ الْجَيْبِ حَتّىٰ قَامَ عَنْ يَمِينِهِ، وَ نَحْنُ لَا نَعْرِفُهُ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بَعْدَ سَاعَةٍ، فَقَالَ: «يَا بُنَيَّ، أَحْدِثْ لِلّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ شُكْراً؛ فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْراً». فَبَكَى الْفَتىٰ، وَ حَمِدَ اللّٰهَ، وَ اسْتَرْجَعَ، وَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ أَنَا أَسْأَلُ اللّٰهَ تَمَامَ نِعَمِهِ لَنَا فِيكَ، وَ إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». فَسَأَلْنَا عَنْهُ، فَقِيلَ: هٰذَا الْحَسَنُ ابْنُهُ ـ وَ قَدَّرْنَا لَهُ فِي ذٰلِكَ الْوَقْتِ عِشْرِينَ سَنَةً أَوْ أَرْجَحَ ـ فَيَوْمَئِذٍ عَرَفْنَاهُ، وَ عَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ، وَ أَقَامَهُ مَقَامَهُ.

٨٥٨ / ٩. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرْيَابَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ، فَعَزَّيْتُهُ عَنْهُ ـ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام جَالِسٌ ـ فَبَكىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام، فَقَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ قَدْ جَعَلَ فِيكَ خَلَفاً مِنْهُ؛ فَاحْمَدِ اللّٰهَ».

٨٥٩ / ١٠. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام بَعْدَ مَا مَضَى ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ، وَ إِنِّي لَأُفَكِّرُ فِي نَفْسِي أُرِيدُ أَنْ أَقُولَ: كَأَنَّهُمَا ـ أَعْنِي أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا مُحَمَّدٍ ـ فِي هٰذَا الْوَقْتِ كَأَبِي الْحَسَنِ

حسن‌ﷺ از ابو جعفر بزرگ‌تر بود.

۸۵۷ / ۸ . محمدبن یحیی و غیر او، از سعد بن عبدالله، از گروهی از بنی‌هاشم ـ که از ایشان است حسن بن حسن افطس ـ روایت کرده‌اند که ایشان، در روزی که محمد بن علی بن محمد‌ﷺ وفات کرد، در خانهٔ امام علی نقی‌ﷺ حاضر شدند که آن حضرت را تعزیت بگویند، و در صحن خانه فرشی از برایش گسترده بودند و مردم گرداگرد آن حضرت نشسته بودند، گفتند که: ما تخمین کردیم در حوالی آن حضرت از اولاد ابوطالب و بنی‌هاشم و قریش، صد و پنجاه مرد بودند. غیر از ملازمان آن حضرت و سائر مردمان، که ناگاه نظر کردیم به سوی حسن بن علی‌ﷺ، در حالی که آمد با گریبان چاک تا در جانب آن حضرت ایستاد و ما او را نمی‌شناختیم. و امام علی نقی‌ﷺ بعد از ساعتی به سوی او نظر نمود، و فرمود که: «ای فرزند عزیز من، از برای خدای عزّوجلّ شکر تازه‌ای را به جا آور، که امر بزرگی را در تو احداث فرمود».

پس آن جوان گریست و خدا را حمد کرد و استرجاع را به جا آورد و گفت: «الحمد لله ربّ العالَمین؛ «همهٔ ستایش‌ها خدای راست که پروردگار همهٔ جهانیان است». و من از خدا سؤال می‌کنم که نعمت‌های خود را در بقای تو برای ما تمام کند. و ﴿انّا لله و انّا الیه راجعون﴾». و ما از احوال او سؤال کردیم، گفتند که: اینک حسن، پسر آن حضرت است. و در آن وقت، بیست سال یا زیاده از آن، برای او تخمین کردیم. پس در آن روز، او را شناختیم و دانستیم که آن حضرت، اشاره فرمود به سوی او به امامت و پای داشتن او به جای خویش.

۸۵۸ / ۹ . علی بن محمد، از اسحاق بن محمد از محمد بن یحیی بن دَریاب روایت کرده است که گفت: داخل شدم بر امام علی نقی‌ﷺ، بعد از وفات ابوجعفر، پس آن حضرت را از وفات او، تعزیه دادم و امام حسن‌ﷺ نشسته بود، پس امام حسن گریست. امام علی نقی‌ﷺ رو به او کرد و فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی در تو خَلَفی از او قرار داد، پس خدای عزّوجلّ را حمد کن».

۸۵۹ / ۱۰ . علی بن محمد، از اسحاق بن محمد، از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: در نزد امام علی نقی‌ﷺ بودم بعد از وفات پسرش، ابوجعفر و من با خود فکر می‌کردم و اراده داشتم که بگویم: گویا این دو ـ و مقصودم ابوجعفر و ابومحمد بود ـ در این وقت مثل ابوالحسن موسی و اسماعیل پسران جعفر بن محمد‌ﷺاند و قصّه و حکایت ایشان، چون

مُوسىٰ وَ إِسْمَاعِيلَ ابْنَيْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، وَ إِنَّ قِصَّتَهُمَا كَقِصَّتِهِمَا ؛ إِذْ كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُرْجىٰ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ.

فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ قَبْلَ أَنْ أَنْطِقَ ، فَقَالَ : «نَعَمْ يَا أَبَا هَاشِمٍ ، بَدَا لِلّٰهِ فِي أَبِي مُحَمَّدٍ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مَا لَمْ يَكُنْ يُعْرَفُ لَهُ ، كَمَا بَدَا لَهُ فِي مُوسىٰ بَعْدَ مُضِيِّ إِسْمَاعِيلَ مَا كَشَفَ بِهِ عَنْ حَالِهِ ، وَ هُوَ كَمَا حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ وَ إِنْ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ ، وَ أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِي ، عِنْدَهُ عِلْمُ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ ، وَ مَعَهُ آلَةُ الْإِمَامَةِ».

٨٦٠ / ١١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ دَرْيَابَ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْفَهْفَكِيِّ ، قَالَ : كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ : «أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي أَنْصَحُ آلِ مُحَمَّدٍ غَرِيزَةً ، وَ أَوْثَقُهُمْ حُجَّةً ، وَ هُوَ الْأَكْبَرُ مِنْ وَلَدِيَّ ، وَ هُوَ الْخَلَفُ ، وَ إِلَيْهِ يَنْتَهِي عُرَى الْإِمَامَةِ وَ أَحْكَامُهَا ، فَمَا كُنْتَ سَائِلِي ، فَسَلْهُ عَنْهُ ؛ فَعِنْدَهُ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ».

٨٦١ / ١٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ شَاهَوَيْهِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْجَلَّابِ ، قَالَ : كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ فِي كِتَابٍ : «أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلَفِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ، وَ قَلِقْتَ لِذٰلِكَ ، فَلَا تَغْتَمَّ ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَا يُضِلُّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ ، وَ صَاحِبُكَ بَعْدِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي ، وَ عِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ ، يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ اللّٰهُ ، وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ اللّٰهُ ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا﴾ قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَ قِنَاعٌ لِذِي عَقْلٍ يَقْظَانَ».

قصّهٔ ایشان است؛ زیرا که ابو محمد، حسن بن علی به تأخیر افتاده، بعد از ابو جعفر.

حضرت امام علی نقی ﷺ روی به من آورد، پیش از آن‌که سخن گویم، و فرمود که: «آری ای ابو هاشم، خدا حکم فرمود (یا از برای او بدا حاصل شد)، در باب ابو محمد، بعد از ابو جعفر، آنچه از برای او معروف نبود (که مردم آن را نمی‌شناختند)، چنانچه از برای او بدا شد در باب امام موسی بعد از وفات اسماعیل آنچه به سبب آن، حال او را ظاهر ساخت. و این امر، چنان است که نفس تو با تو حدیث می‌کرد؛ و هر چند که کج‌روان تبه روزگار ناخوش داشته باشد. و ابومحمد، پسر من خَلَف و جانشین من است بعد از من، و در نزد اوست علم آنچه مردم به آن احتیاج دارند، و با اوست آلت و اسباب امامت».

۸۶۰ / ۱۱ . علی بن محمد، از اسحاق بن محمد، از محمد بن یحیی بن درياب، از ابوبکر فَهْفَکی روایت کرده است که امام علی نقی ﷺ به من نوشت که: «ابو محمد، پسر من از همهٔ آل محمد خیرخواه‌تر است از روی طبیعت، و استوارترین ایشان است از روی حجّت، و او بزرگ‌ترین فرزندان من است و اوست که جانشین من است، و دست‌های امامت (که مراد از آن، آلات و اسباب آن است)، و احکام آن به سوی او منتهی می‌شود. پس آنچه پیش از این، از من سؤال می‌کردی، بعد از این از او سؤال کن؛ که در نزد اوست آنچه به آن محتاج باشی» (یا مردم به آن احتیاج داشته باشند).

۸۶۱ / ۱۲ . علی بن محمد، از اسحاق بن محمد، از شاهویه بن عبدالله جَلّاب روایت کرده است که گفت: امام علی نقی ﷺ به من نوشت در نامهٔ که: «اراده کردی که سؤال کنی از خَلَف بعد از ابو جعفر، و برای این مضطرب شدی، پس غمناک مباش؛ زیرا که خدای عزّوجلّ نام گمراهی را بر گروهی نمی‌گذارد، بعد از آن‌که ایشان را راه راست نموده باشد، تا روشن سازد از برای ایشان، آنچه را که واجب است که از آن پرهیز کنند (و آنچه او را خشنود گرداند، و آنچه او را به خشم آورد)[1]، و صاحب تو (یا صاحب شما) بعد از من، ابو محمد، پسر من است. و در نزد اوست آنچه مردم به آن محتاج باشند. و خدا پیش می‌اندازد آنچه را که خواهد، و به تأخیر می‌افکند آنچه را که خواهد. ﴿مَا نَنسَخْ مِنْ ءَايَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَآ أَوْ مِثْلِهَآ﴾[2]، یعنی: «آنچه را که منسوخ و برطرف می‌کنیم از آیه‌ای از آیات خود (بر وفق مصلحت مردمان و

---

۱. توبه، ۱۱۵.　　۲. بقره، ۱۰۶.

٨٦٢ / ١٣ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ يَقُولُ: «الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِيَ الْحَسَنُ، فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلَفِ؟» فَقُلْتُ: وَ لِمَ جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاكَ؟ فَقَالَ: «إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ، وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ». فَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ فَقَالَ: «قُولُوا: الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».

٧٦ ـ بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ إِلىٰ صَاحِبِ الدَّارِ ﷺ

٨٦٣ / ١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ، قَالَ: خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ قَبْلَ مُضِيِّهِ بِسَنَتَيْنِ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِ مُضِيِّهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ يُخْبِرُنِي بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ.

٨٦۴ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ: جَلَالَتُكَ تَمْنَعُنِي مِنْ مَسْأَلَتِكَ، فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ؟ فَقَالَ: «سَلْ». قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، هَلْ لَكَ وَلَدٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ». فَقُلْتُ: فَإِنْ حَدَثَ بِكَ حَدَثٌ، فَأَيْنَ أَسْأَلُ عَنْهُ؟ قَالَ: «بِالْمَدِينَةِ».

٨٦٥ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ، عَنْ عَمْرٍو الْأَهْوَازِيِّ، قَالَ: أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ ﷺ ابْنَهُ، وَ قَالَ: «هٰذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي».

مقتضای زمان)، یا فراموش می‌گردانیم آن را و از دل‌ها می‌بریم، می‌آوریم بهتر از آن آیهٔ منسوخه در نفع بندگان، یا مانند آن در منفعت با وجود رعایت مصلحت».

و نوشتم در این نامه و اشاره نمودم به آنچه در آن، بیان و قناعت است برای صاحب عقلی که بیدار و هوشیار باشد و زیاده از این را نخواهد».

۸۶۲ / ۱۳ . علی بن محمد، از آن‌که او را ذکر کرده، از محمدبن احمد علوی، از داود بن قاسم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام علی نقی علیه السلام که می‌فرمود: «خَلَف بعد از من، حسن است. پس چگونه از برای شما خواهد بود علم و معرفت به خَلفی که بعد از این خلف است؟». عرض کردم که: چرا معرفت خلف دویم بر ما مشکل است، خدا مرا فدای تو گرداند؟ فرمود که: «زیرا که شما شخص و جثّهٔ او را نمی‌بینید، و شما را حلال نیست که او را به نامش یاد کنید». عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود که: «بگویید که حجّت از آل محمد علیهم السلام».

۷۶. باب در بیان اشاره به سوی صاحب خانه که مراد از آن، صاحب الزّمان است ـ صلوات الله علیه ـ

۸۶۳ / ۱ . علی بن محمد، از محمد بن علی بن بلال روایت کرده است که گفت: نامهٔ امام حسن عسکری علیه السلام به سوی من بیرون آمد، دو سال پیش از وفات آن حضرت، که مرا خبر می‌داد به خَلف بعد از او. بعد از آن، نامهٔ دیگر به سوی من بیرون آمد، سه روز پیش از وفاتش که مرا به خلف بعد از خود خبر می‌داد.

۸۶۴ / ۲ . محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق، از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم که: بزرگواری تو، مرا منع می‌کند از این‌که تو را سؤال کنم، پس مرا رخصت ده تا از تو سؤال کنم. فرمود: «سؤال کن از آنچه اراده داری». عرض کردم که: ای آقای من، آیا تو را فرزندی هست؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: اگر حادثه به تو رسد، در کجا از حال او سؤال کنم؟ فرمود: «در مدینه».

۸۶۵ / ۳ . علی بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از جعفر بن محمد مکفوف، از عمرو اهوازی روایت کرده است که گفت: امام حسن علیه السلام پسر خود را به من نمود و فرمود که: «اینک صاحب شما است بعد از من».

٨٦٦ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ: قَدْ مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ؟ فَقَالَ لِي: قَدْ مَضىٰ، وَ لٰكِنْ قَدْ خَلَّفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هٰذِهِ، وَ أَشَارَ بِيَدِهِ.

٨٦٧ / ٥ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ حِينَ قُتِلَ الزُّبَيْرِيُّ لَعَنَهُ اللّٰهُ: «هٰذَا جَزَاءُ مَنِ اجْتَرَأَ عَلَى اللّٰهِ فِي أَوْلِيَائِهِ، يَزْعُمُ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي، وَ لَيْسَ لِي عَقِبٌ، فَكَيْفَ رَأىٰ قُدْرَةَ اللّٰهِ فِيهِ؟».

وَ وُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ «م ح م د» فِي سَنَةِ سِتٍّ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ.

٨٦٨ / ٦ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٍ ابْنَيْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْعَبْدِيِّ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ، عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ، قَالَ: أَتَيْتُ سَامَرَّاءَ، وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ، فَدَعَانِي، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْتُ، فَقَالَ: «مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: رَغْبَةٌ فِي خِدْمَتِكَ. قَالَ: فَقَالَ لِي: «فَالْزَمِ الْبَابَ».

قَالَ: فَكُنْتُ فِي الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ، ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ، وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِي دَارِ الرِّجَالِ. قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْماً وَ هُوَ فِي دَارِ الرِّجَالِ، فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ، فَنَادَانِي: «مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ» فَلَمْ أَجْسُرْ أَنْ أَدْخُلَ وَ لَا أَخْرُجَ، فَخَرَجَتْ عَلَيَّ جَارِيَةٌ مَعَهَا شَيْءٌ مُغَطًّى، ثُمَّ نَادَانِي: «ادْخُلْ» فَدَخَلْتُ، وَ نَادَى الْجَارِيَةَ، فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهَا: «اكْشِفِي عَمَّا مَعَكِ»

۸۶۶ / ۴ . علی بن محمد، از حمدان قَلانِسی روایت کرده است که گفت: به عثمان بن سعید عمروی گفتم که: امام حسن؈ وفات فرمود؟ ولیکن کسی را بعد از خود، در میان شما گذاشت که گردن او، مثل این است و به دست خویش اشاره نمود (و مراد این است که گردنش، به قدر یک ذراع است و ممکن است که درازی کردن، کنایه از جاه و علوّ آن حضرت باشد. و بعضی گفته‌اند که مراد از گردن، شخص آن حضرت است و اشاره به دست، به جهت بیان طول قامت).

۸۶۷ / ۵ . حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله روایت کرده است که: فرمانی از امام حسن عسکری؈ بیرون آمد در هنگامی که زبیری ـلعنه الله ـ کشته شد که: «این است جزای هر که بر خدا جرأت کند در حقّ دوستان آن جناب. زبیری گمان می‌کرد که او مرا خواهد کشت، و مرا فرزندی نباشد. پس قدرت خدا را در باب خود چگونه دید؟». و برای آن حضرت فرزندی متولد شد که او را «م ح م د» نام کرد در سال دویست و پنجاه و شش.

۸۶۸ / ۶ . علی بن محمد، از حسین و محمد، پسران علی بن ابراهیم، از محمد بن علی بن عبدالرحمان عبدی از عبد قیس، از ضَوء بن علی عِجلی، از مردی از اهل فارس که او را نام برد، روایت کرده است که گفت: به سامره آمدم و بر در خانهٔ امام حسن عسکری؈ ماندم، پس مرا طلبید و بر آن حضرت داخل شدم و سلام کردم. فرمود: «چه باعث شد که تو را به این جا آورد؟» عرض کردم که: رغبت در خدمت و شوق ملازمت تو. فرمود: «پس بر درِ خانه باش».

راوی می‌گوید که: من با خدمت‌کاران در خانه بودم، بعد از آن، چنان شدم که آنچه را می‌خواستند برای ایشان از بازار می‌خریدم، و بر ایشان داخل می‌شدم بی آن‌که رخصت طلب کنم، هر گاه مردان در خانه بودند. راوی می‌گوید که: بعد از آن، روزی به آن حضرت داخل شدم، و آن حضرت در دیوان خانه تشریف داشت در آن خانه آواز حرکتی را شنیدم. پس مرا آواز داد که: «به جای خویش باش و به جایی مرو». پس من جرأت نکردم که داخل شوم، یا بیرون روم و در همان جا ایستاده بودم که کنیزی بیرون آمد و رو به من می‌آمد، و با آن کنیز چیزی بود که آن را پوشانیده بودند. پس حضرت مرا را آواز داد که: «داخل شو»، چون داخل شدم، کنیز را آواز داد که برگرد، و پس آن کنیز برگشت و به خدمت آن حضرت آمد.

فَكَشَفَتْ عَنْ غُـلَامٍ أَبْيَضَ، حَسَنِ الْوَجْهِ، وَ كَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ، فَإِذَا شَعْرٌ نَابِتٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلىٰ سُرَّتِهِ، أَخْضَرُ، لَيْسَ بِأَسْوَدَ، فَقَالَ: «هٰذَا صَاحِبُكُمْ» ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ، فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذٰلِكَ حَتّىٰ مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام.

٧٧ ـ بَابٌ فِي تَسْمِيَةِ مَنْ رَآهُ عليه السلام

٨٦٩ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ جَمِيعاً، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ، قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَ الشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو ـ رَحِمَهُ اللّٰهُ ـ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، فَغَمَزَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلَفِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا عَمْرٍو، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَ مَا أَنَا بِشَاكٍّ فِيمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ؛ فَإِنَّ اعْتِقَادِي وَ دِينِي أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْماً، فَإِذَا كَانَ ذٰلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ، وَ أُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْراً؛ فَأُولٰئِكَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ هُمُ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ، وَ لٰكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَزْدَادَ يَقِيناً، وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام سَأَلَ رَبَّهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتىٰ؟ قَالَ: ﴿أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلىٰ وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾.

وَ قَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ: مَنْ أُعَامِلُ؟ أَوْ عَمَّنْ آخُذُ؟ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ؟ فَقَالَ لَهُ: «الْعَمْرِيُّ ثِقَتِي، فَمَا أَدّىٰ إِلَيْكَ عَنِّي، فَعَنِّي يُؤَدِّي، وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي، فَعَنِّي يَقُولُ؛ فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ؛ فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ».

حضرت فرمود که: «آنچه با تو است، ظاهر کن و پرده را از روی آن بردار». آن کنیز، پسری را ظاهر ساخت سفید و خوش‌رو و جامه را از شکمش دور کرد. پس دیدم که مویی روییده از ابتدای سینه مبارک آن کودک تا نافش، و آن موی، سبز بود نه سیاه.

بعد از آن، حضرت فرمود که: «این، صاحب شما است». پس آن کنیز را امر فرمود که او را برداشت، و من بعد از آن او را ندیدم تا آن‌که امام حسن﷣ وفات فرمود.

۷۷. باب در بیان نام کسانی که آن حضرت﷣ را دیده‌اند

۸۶۹ / ۱. محمد بن عبدالله و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند، از عبدالله بن جعفر حِمیری که گفت: من و شیخ ابوعمرو ـ رحمه الله ـ در نزد احمد بن اسحاق جمع شدیم. پس احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که ابوعمرو را از خَلَف سؤال کنم. من گفتم: ای ابوعمرو، می‌خواهم که تو را از چیزی سؤال کنم و من شک ندارم در آنچه می‌خواهم کـه تـو را از آن سؤال کنم؛ زیرا که اعتقاد و دین من این است که زمین، از حجّت خدای خالی نمی‌باشد، مگر آن هنگام که چهل روز پیش از قیامت باشد که چون آن زمان بیاید، حجّت برداشته شود و درِ توبه بسته گردد. و پس چنان نباشد که ایمان نفسی که پیش از آن نبوده که ایمان آورده باشد، یا کسب کرده باشد نیکویی را (که عمل پسندیده است) و در ایمان خویش که آن نفس را نفع رساند (و این، اقتباسی است که عبدالله از آیهٔ سورهٔ انعام نموده)[1]. عبدالله می‌گوید که: پس آن گروه، بدترین کسانی هستند که خدای عزّوجلّ ایشان را آفریده و ایشان، آنانند که قیامت بر ایشان بر پا می‌شود، ولیکن دوست داشتم که یقینم زیاد شود.

و به درستی که ابراهیم﷣ از پروردگار خویش سؤال کرد کـه بـه او بـنماید کـه چگـونه مردگان را زنده می‌گرداند. ﴿قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَـٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾[2]، یعنی: «خدا فرمود که: آیا ایمان نیاورده و تصدیق نکرده به این‌که من، مرده را زنده می‌توانم کرد؟ ابراهیم گفت: بلی، ایمان آورده‌ام و تصدیق نموده‌ام، ولیکن این سؤال و استدعا که کردم، از برای آن است که بیارامد دل من و ساکن گردد» (چه یقینی که در عین الیقین است، از یقینی که در علم الیـقین است، قوی‌تر است).

و به تحقیق که احمد بن اسحاق مرا خبر داد از حضرت امام علی نقی﷣ و گفت که: او را

---

۱. انعام، ۱۵۸.　　۲. بقره، ۲۶۰.

وَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ مِثْلِ ذٰلِكَ، فَقَالَ لَهُ: «الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ؛ فَمَا أَدَّيَا إِلَيْكَ عَنِّي، فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ، وَ مَا قَالَا لَكَ، فَعَنِّي يَقُولَانِ؛ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا؛ فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ».

فَهٰذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَيَا فِيكَ؛ قَالَ: فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِداً وَ بَكىٰ، ثُمَّ قَالَ: سَلْ حَاجَتَكَ، فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلَفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام؟ فَقَالَ: إِي وَ اللّٰهِ، وَ رَقَبَتُهُ مِثْلُ ذَا، وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: فَبَقِيَتْ وَاحِدَةٌ، فَقَالَ لِي: هَاتِ، قُلْتُ: فَالِاسْمُ؟ قَالَ: مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذٰلِكَ، وَ لَا أَقُولُ هٰذَا مِنْ عِنْدِي؛ فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحَلِّلَ وَ لَا أُحَرِّمَ، وَ لٰكِنْ عَنْهُ عليه السلام؛ فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام مَضىٰ وَ لَمْ يُخَلِّفْ وَلَداً، وَ قَسَّمَ مِيرَاثَهُ، وَ أَخَذَهُ مَنْ لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ، وَ هُوَ ذَا عِيَالُهُ يَجُولُونَ لَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ، أَوْ يُنِيلَهُمْ شَيْئاً، وَ إِذَا وَقَعَ الِاسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ؛ فَاتَّقُوا اللّٰهَ، وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذٰلِكَ.

● قَالَ الْكُلَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ: وَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ـ ذَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ ـ أَنَّ أَبَا عَمْرٍو سُئِلَ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مِثْلِ هٰذَا، فَأَجَابَ بِمِثْلِ هٰذَا.

سؤال کردم و گفتم که: با که معامله کنم، یا از که فراگیرم و گفتهٔ که را قبول کنم؟ و حضرت، به احمد فرموده که: «عمروی معتمد من است (که بر او اعتماد و وثوق دارم). پس آنچه از جانب من به تو رساند، از من می‌رساند و آنچه از جانب من به تو گوید از جانب من می‌گوید. پس از او بشنو، و سخن او را قبول کن که او، ثقه و مأمون است» (که ما او را امین خود داشته‌ایم).

و ابوعلی مرا خبر داد که: از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از مثل این سؤال نمود و حضرت به او فرمود که: «عمروی و پسرش، دو ثقه‌اند (که محل وثوق و اعتمادند)، پس آنچه از من به تو رساند، از من می‌رسانند، و آنچه به تو گویند، از من می‌گویند. پس از ایشان بشنوید و سخن ایشان را قبول کنید و ایشان را اطاعت کنید که ایشان هر دو ثقه و مأمونند».

پس اینک گفتهٔ دو امام است در باب تو که هر دو از دار دنیا رحلت نموده‌اند. راوی می‌گوید که: پس ابوعمرو بر رو در افتاد سجده کنان و گریست، بعد از آن گفت: سؤال کن. من گفتم که: تو خَلَف بعد از امام حسن علیه السلام را دیده‌ای؟ گفت: بلی به خدا سوگند که او را دیدم، و گردن آن حضرت مثل این بود. و به دست خود اشاره نمود.

پس به ابوعمرو گفتم که: یک مسأله باقی ماند. گفت که: باقی‌مانده را بیاور. گفتم که: نامش چیست؟ گفت: حرام است بر شما که از این سؤال کنید. و این را از پیش خود نمی‌گویم؛ زیرا که برای من جائز نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، ولیکن از جانب آن حضرت علیه السلام می‌گویم. به درستی که امر در نزد سلطان ـ که مراد از آن معتمد عباسی است ـ چنان است که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا در گذشت و فرزندی را بعد از خود نگذاشت، و میراث آن حضرت تقسیم شد، و کسی آن را گرفت که او را در آن هیچ حقّی نبود (یعنی: جعفر کذّاب) و اینک عیال آن حضرت‌اند از تبعه و لحقه و کنیزان که می‌گردند و حیران و سرگردانند و کسی نمی‌تواند که جرأت نماید که خود را به ایشان بشناساند که ایشان را دوست می‌دارد، یا چیزی به ایشان عطا کند. پس هر گاه نام آن حضرت برده شود، طلب واقع شود و در جستجوی آن حضرت، سعی کنند. پس از خدا بپرهیزید و از این سؤال باز ایستید.

● کلینی ـ رحمه الله ـ گفته است که: و حدیث کرد مرا شیخی از اصحاب ما که نامش از خاطرم رفته، که ابوعمرو، از احمد بن اسحاق، از مثل این سؤال کرد. پس او به همین نحو جواب داد (و در بعضی از نُسَخ کافی، چنین است که: در نزد احمد بن اسحاق، از ابوعمرو سؤال شد. و ظاهر این است که نسخهٔ اخیر، صحیح‌تر باشد).

٨٧٠ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ـ وَ كَانَ أَسَنَّ شَيْخٍ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ بِالْعِرَاقِ ـ فَقَالَ: رَأَيْتُهُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ وَ هُوَ غُلَامٌ ؈.

٨٧١ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِزْقِ اللّٰهِ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَتْنِي حَكِيمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ـ وَ هِيَ عَمَّةُ أَبِيهِ ـ أَنَّهَا رَأَتْهُ لَيْلَةَ مَوْلِدِهِ وَ بَعْدَ ذٰلِكَ.

٨٧٢ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ: قَدْ مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ ؈؟ فَقَالَ: قَدْ مَضىٰ، وَ لٰكِنْ قَدْ خَلَّفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبَتُهُ مِثْلُ هٰذَا، وَ أَشَارَ بِيَدِهِ.

٨٧٣ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ فَتْحٍ مَوْلَى الزُّرَارِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَلِيِّ بْنَ مُطَهَّرٍ يَذْكُرُ أَنَّهُ قَدْ رَآهُ، وَ وَصَفَ لَهُ قَدَّهُ.

٨٧٤ / ٦ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ بْنِ نُعَيْمٍ، عَنْ خَادِمٍ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدَةَ النَّيْسَابُورِيِّ أَنَّهَا قَالَتْ: كُنْتُ وَاقِفَةً مَعَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الصَّفَا، فَجَاءَ ؈ حَتّىٰ وَقَفَ عَلىٰ إِبْرَاهِيمَ، وَ قَبَضَ عَلىٰ كِتَابِ مَنَاسِكِهِ، وَ حَدَّثَهُ بِأَشْيَاءَ.

٨٧٥ / ٧ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ صَالِحٍ، أَنَّهُ رَآهُ عِنْدَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَ النَّاسُ يَتَجَاذَبُونَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ يَقُولُ: «مَا بِهٰذَا أُمِرُوا».

٨٧٦ / ٨ . عَلِيٌّ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُهُ ؈ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ ؈ حِينَ أَيْفَعَ، وَ قَبَّلْتُ يَدَيْهِ وَ رَأْسَهُ.

۸۷۰ / ۲ . علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که از همهٔ پیران فرزندان رسول خداﷺ که در عراق بودند سالش بیشتر بود، روایت کرده است که گفت: آن حضرت را دیدم در میانهٔ مسجد کوفه و مسجد سهله و آن حضرت؈ پسری بود که ریش بیرون نیاورده بود.

۸۷۱ / ۳ . محمد بن یحیی، از حسین بن رِزْق الله، که مکّنی است به ابو عبدالله، روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر؈ و گفت که: حدیث کرد مرا حکیمه دختر محمد بن علی؈ و او، عمّهٔ پدر حضرت صاحب الامر است ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ که آن حضرت را دید در شبی که متولد شد و بعد از آن.

۸۷۲ / ۴ . علی بن محمد، از حمدان قلانِسی روایت کرده است ... تا آخر آنچه در باب پیش از این گذشت.[1]

۸۷۳ / ۵ . علی بن محمد، از فتح ـ مولای زُراری ـ روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابو علی بن مطهّر، که ذکر می‌کرد که آن حضرت؈ را دید و قامت او را از برایش وصف نمود.

۸۷۴ / ۶ . علی بن محمد، از محمد بن شاذان بن نُعیم، از خادم ابراهیم بن عبدهٔ نیشابوری روایت کرده است که گفت: با ابراهیم بر کوه صفا ایستاده بودم که آن حضرت؈ آمد، تا آن‌که بر سر ابراهیم ایستاد و کتاب مناسک و اعمال حجّی که در دست ابراهیم بود، گرفت و او را به چیزی چند، حدیث فرمود.

۸۷۵ / ۷ . علی بن محمد، از محمد بن علی بن ابراهیم، از ابو عبدالله بن صالح روایت کرده است که آن حضرت را نزد حجرالاسود دید و مردم بر سر آن، دعوی و مخاصمه می‌کردند (و بنابر بعضی از نسخ، یکدیگر را می‌کشیدند). و آن حضرت می‌فرمود که: «به این مأمور نشده‌اند».

۸۷۶ / ۸ . علی، از ابو علی (یعنی: احمد بن ابراهیم بن ادریس)، از پدرش روایت کرده است که گفت: آن حضرت؈ را دیدم بعد از وفات امام حسن؈ در هنگامی که به حدّ مردی رسیده بود و دست‌ها و سر او را بوسیدم.

---

۱. به عمری گفتم: ابومحمد از دنیا رفته است؟ پس گفت: قطعاً از دنیا رفته است، ولیکن در میان شما باقی گذاشته رقبه‌اش را بمانند این. و اشاره کرد به دستش.

٨٧٧ / ٩ . عَلِيٌّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ صَالِحٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنِ الْقَنْبَرِيِّ -رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ قَنْبَرٍ الْكَبِيرِ- مَوْلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا، قَالَ: جَرىٰ حَدِيثُ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ، فَذَمَّهُ، فَقُلْتُ لَهُ: فَلَيْسَ غَيْرُهُ، فَهَلْ رَأَيْتَهُ؟ فَقَالَ: لَمْ أَرَهُ، وَ لٰكِنْ رَآهُ غَيْرِي، قُلْتُ: وَ مَنْ رَآهُ؟ قَالَ: قَدْ رَآهُ جَعْفَرٌ مَرَّتَيْنِ، وَ لَهُ حَدِيثٌ.

٨٧٨ / ١٠ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْوَجْنَائِيِّ، أَنَّهُ أَخْبَرَنِي عَمَّنْ رَآهُ، أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الدَّارِ قَبْلَ الْحَادِثِ بِعَشَرَةِ أَيَّامٍ، وَ هُوَ يَقُولُ: «اللّٰهُمَّ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهَا مِنْ أَحَبِّ الْبِقَاعِ لَوْ لَا الطَّرْدُ». أَوْ كَلَامٌ هٰذَا نَحْوُهُ.

٨٧٩ / ١١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ بَعْضِ جَلَاوِزَةِ السَّوَادِ، قَالَ: شَاهَدْتُ سِيمَا آنِفاً بِسُرَّ مَنْ رَأىٰ وَ قَدْ كَسَرَ بَابَ الدَّارِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ وَ بِيَدِهِ طَبَرْزِينٌ، فَقَالَ لَهُ: «مَا تَصْنَعُ فِي دَارِي؟». فَقَالَ سِيمَا: إِنَّ جَعْفَراً زَعَمَ أَنَّ أَبَاكَ مَضىٰ وَ لَا وَلَدَ لَهُ، فَإِنْ كَانَتْ دَارَكَ، فَقَدِ انْصَرَفْتُ عَنْكَ، فَخَرَجَ عَنِ الدَّارِ.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ قَيْسٍ: فَخَرَجَ عَلَيْنَا خَادِمٌ مِنْ خَدَمِ الدَّارِ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هٰذَا الْخَبَرِ، فَقَالَ لِي: مَنْ حَدَّثَكَ بِهٰذَا؟ فَقُلْتُ لَهُ: حَدَّثَنِي بَعْضُ جَلَاوِزَةِ السَّوَادِ، فَقَالَ لِي: لَا يَكَادُ يَخْفىٰ عَلَى النَّاسِ شَيْءٌ.

۸۷۷ / ۹ . علی، از ابوعبدالله بن صالح و احمد بن نضر، از قنبری (که مردی است از فرزندان قنبر بزرگ) مولای ابوالحسن حضرت امام رضا﵇، روایت کرده است که گفت: قصّهٔ جعفر بن علی (که مشهور است به جعفر کذّاب) در میان آمد، پس قنبری او را مذمّت کرد. و احمد می‌گوید که: به قنبری گفتم که غیر جعفر، کسی است که وارث حضرت امام حسن عسکری﵇ باشد؟ گفت که وارث آن حضرت، پسر اوست. گفتم: آیا او را دیده‌ای؟ گفت: من او را ندیده‌ام، ولیکن غیر من او را دیده. گفتم که: کی او را دیده؟ گفت که: جعفر او را دو مرتبه دیده و او را در باب آن حضرت حدیث و سخنی است (و ظاهر این است که در میان قول احمد و قنبری، چیزی افتاده باشد و آن، همان است که مذکور شد، یا چون ظهوری داشته، ذکر نشده. و امّا آنچه در کافی مذکور است، خفایی دارد).

۸۷۸ / ۱۰ . علی بن محمد، از ابومحمد وجْنائی روایت کرده است که خبر داد از آن‌که آن حضرت را دید که از خانه بیرون آمد، ده روز پیش از آنچه حادث شد (که عبارت است از وفات امام حسن عسکری﵇، یا تفحّص و جست‌وجوی آن حضرت و وقوع غیبت صغری، یا بیرون آمدن از خانه) و حال آن‌که می‌گفت: «خداوندا، به درستی که تو می‌دانی که این خانه، یا بقعه‌ای که دشمن مرا از آن بیرون می‌کند، از جملهٔ دوست‌ترین خانه‌ها و بقعه‌ها است در نزد من. و اگر نه این بود که دشمن مرا بیرون می‌کند، بیرون نمی‌رفتم». یا سخنی فرمود که این مانند آن است.

۸۷۹ / ۱۱ . علی بن محمد، از علی بن قیس، از بعضی از شِحنهٔ[1] شهر (یاکارکنان دیوان و لشکریان) روایت کرده است که گفت: در این نزدیکی، سیما(ی غلام جعفر کذّاب، یا خلیفه) را مشاهده کردم در سُرّ من رأی، که خانهٔ امام حسن عسکری﵇ را شکست. پس صاحب الامر بیرون آمد و طبرزینی در دستش بود، و به سیما فرمود که: «چه می‌کنی در خانهٔ من؟» سیما گفت که: جعفر کذّاب گمان کرده که پدر تو از دنیا رفت و او را فرزندی نیست. اگر این خانه خانهٔ تو است، من از آن بیرون می‌روم و از آن خانه بیرون رفت.

علی بن قیس می‌گوید که: بعد از آن، خادمی از خادمان که در آن خانه بودند، بیرون آمد، و من او را از این خبر سؤال کردم. گفت‌که: کی تو را به‌این خبر داد؟ گفتم‌که: بعضی از لشکریان

۱. شِحنه، به کسی گفته می‌شود که حاکم و پادشاه او را برای ضبط امور و سیاست مردم در شهر نصب نماید. نگهبان و عسس و نایب، و حاکم نیز معنا می‌دهد.

٨٨٠ / ١٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكْفُوفِ، عَنْ عَمْرٍو الْأَهْوَازِيِّ، قَالَ: أَرَانِيهِ أَبُو مُحَمَّدٍ ، وَ قَالَ: «هٰذَا صَاحِبُكُمْ».

٨٨١ / ١٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّيْسَابُورِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي نَصْرٍ ظَرِيفٍ الْخَادِمِ أَنَّهُ رَآهُ. ٨٨٢ / ١٤ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ ابْنَيْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ، أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ أَرَاهُ إِيَّاهُ.

٨٨٣ / ١٥ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَهْلِ الْمَدَائِنِ، قَالَ: كُنْتُ حَاجّاً مَعَ رَفِيقٍ لِي، فَوَافَيْنَا إِلَى الْمَوْقِفِ، فَإِذَا شَابٌّ قَاعِدٌ، عَلَيْهِ إِزَارٌ وَ رِدَاءٌ، وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلٌ صَفْرَاءُ ـ قَوَّمْتُ الْإِزَارَ وَ الرِّدَاءَ بِمِائَةٍ وَ خَمْسِينَ دِينَاراً ـ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ؛ فَدَنَا مِنَّا سَائِلٌ، فَرَدَدْنَاهُ، فَدَنَا مِنَ الشَّابِّ، فَسَأَلَهُ، فَحَمَلَ شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَ نَاوَلَهُ، فَدَعَا لَهُ السَّائِلُ، وَ اجْتَهَدَ فِي الدُّعَاءِ وَ أَطَالَ، فَقَامَ الشَّابُّ وَ غَابَ عَنَّا.

فَدَنَوْنَا مِنَ السَّائِلِ، فَقُلْنَا لَهُ: وَيْحَكَ، مَا أَعْطَاكَ؟ فَأَرَانَا حَصَاةَ ذَهَبٍ مُضَرَّسَةً ـ قَدَّرْنَاهَا عِشْرِينَ مِثْقَالاً ـ فَقُلْتُ لِصَاحِبِي: مَوْلَانَا عِنْدَنَا وَ نَحْنُ لَا نَدْرِي.

ثُمَّ ذَهَبْنَا فِي طَلَبِهِ، فَدُرْنَا الْمَوْقِفَ كُلَّهُ، فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَيْهِ، فَسَأَلْنَا مَنْ كَانَ حَوْلَهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ، فَقَالُوا: شَابٌّ عَلَوِيٌّ يَحُجُّ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَاشِياً.

خلیفه یا شِحنهٔ شهر مرا خبر داد. گفت: نزدیک نیست که چیزی بر مردم پوشیده شود.

۱۲/۸۸۰ . علی بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از جعفر بن محمد مکفوف، از عمرو اهوازی روایت کرده است که تا آخر آنچه در باب پیش از این باب گذشت، ولیکن در آنجا در آخر حدیث، بعد از من بود، و در اینجا نیست.[1]

۸۸۱ / ۱۳ . محمد بن یحیی، از حسن بن علی نیشابوری، از ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر، از ابونصر (یعنی: خادم) روایت کرده است که آن حضرت ﷺ را دیده.

۸۸۲ / ۱۴ . علی بن محمد، از محمد و حسن - پسران علی بن ابراهیم - روایت کرده است که در سال دویست و هفتاد و نه، او را حدیث کردند از محمد بن عبدالرحمان عبدی، از ضَوء بن علی عِجلی، از مردی از اهل فارس، او را نام برد که امام حسن عسکری ﷺ حضرت صاحب ﷺ را به او نمود (چنانچه در باب پیش از این گذشت).

۸۸۳ / ۱۵ . علی بن محمد، از ابو احمد بن راشد، از بعضی از اهل مدائن روایت کرده است که به حجّ رفتم با رفیقی که داشتم، پس آمدیم تا به موقف عرفات، ناگاه دیدیم که جوانی نشسته، و زیر جامه‌ای پوشیده و ردائی به دوش افکنده، و کفش زردی در پای‌های او بود. و من آن زیر جامه و رداء را به صد و پنجاه دینار شرعی قیمت کردم و نشانهٔ سفر بر او ظاهر نبود. سائلی به ما نزدیک شد و ما او را ردّ کردیم، به آن جوان نزدیک شد و از او سؤال کرد. آن جوان چیزی را از زمین برداشت و به سائل داد. سائل او را دعا کرد و در دعا، نهایت جدّ و جهد به عمل آورد و طول داد. پس آن جوان برخاست و از ما پنهان شد. ما به نزدیک آن سائل رفتیم و به او گفتیم که: وای بر تو، چه چیز به تو عطا کرد؟ سائل پارچهٔ طلای دندانه‌دار ناهموار را که مانند سنگریزه بود، به ما نمود، و ما آن را بیست مثقال تخمین کردیم.

بعد از آن، من به رفیق خود گفتم که: آقای ما در نزد ما است و ما نمی‌دانیم. پس ما در طلب آن حضرت رفتیم و همهٔ موقف راگشتیم، و بر او قدرت نیافتیم و او را ندیدیم و از آنهاکه در حوالی آن حضرت بودند، از اهل مکه و مدینه سؤال کردیم، گفتند: جوانی است علوی که در هر سال پیاده حجّ می‌کند.

---

۱. ابومحمد را به من نشان داد و فرمود: این صاحب شما است.

٧٨ ـ بَابٌ فِي النَّهْيِ عَنِ الِاسْمِ

٨٨٤ / ١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام يَقُولُ: «الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ، فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلَفِ؟». فَقُلْتُ: وَ لِمَ جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ، وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ».

فَقُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ فَقَالَ: «قُولُوا: الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ سَلَامُهُ».

٨٨٥ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الصَّالِحِيِّ، قَالَ: سَأَلَنِي أَصْحَابُنَا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام: أَنْ أَسْأَلَ عَنِ الِاسْمِ وَ الْمَكَانِ، فَخَرَجَ الْجَوَابُ: «إِنْ دَلَلْتُهُمْ عَلَى الِاسْمِ، أَذَاعُوهُ؛ وَ إِنْ عَرَفُوا الْمَكَانَ، دَلُّوا عَلَيْهِ».

٨٨٦ / ٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ ـ وَ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام ـ فَقَالَ: «لَا يُرىٰ جِسْمُهُ، وَ لَا يُسَمّٰى اسْمُهُ».

٨٨٧ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «صَاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ».

٧٩ ـ بَابٌ نَادِرٌ فِي حَالِ الْغَيْبَةِ

٨٨٨ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنِ

۷۸. باب در بیان نهی از اسم و نام بردن آن حضرت ﷺ[1]

۸۸۴ / ۱ . علی بن محمد، از آن‌که او را ذکر کرده، از محمد بن احمد علوی، از داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام علی نقی ﷺ که می فرمود: تا آخر آنچه در باب اشاره و نصّ بر امام حسن عسکری ﷺ گذشت.

(حدیث چنین است: از ابوالحسن امام عسکری ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «خلَف پس از من، حسن است. پس چگونه است برایتان خلف پس از خلَف؟» پس عرض کردم: چرا، خداوند مرا فدایت گرداند. فرمود: «شما شخص او را نمی‌بینید، و برایتان جایز نیست یاد کردن اسم او». عرض کردم: پس چگونه یاد کنیم او را؟ پس فرمود: «بگویید: حجت از آل محمد ـ صلوات الله علیه و سلامه ـ»).[2]

۸۸۵ / ۲ . علی بن محمد، از ابوعبدالله صالحی روایت کرده است که گفت: اصحاب ما بعد از وفات امام حسن عسکری ﷺ از من سؤال کردند که سؤال کنم از اسم و مکان حضرت صاحب الزمان ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ پس جواب بیرون آمد که: «اگر ایشان را دلالت کنی بر اسم، آن را فاش می‌کنند، و اگر مکان را بشناسند بر او دلالت می‌نمایند».

۸۸۶ / ۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از جعفر بن محمد، از ابن فَضّال، از رَیّان بن صلت که گفت: شنیدم از ابوالحسن حضرت امام رضا ﷺ که می‌فرمود، در حالی که از قائم ﷺ سؤال شده بود که: «تن آن حضرت دیده نمی‌شود، و نامش را نباید برده».

۸۸۷ / ۴ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از حسن بن محبوب، از ابن رئاب، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که: «صاحب این امر را به نامش مذکور نمی‌کند مگر کافر».

۷۹. باب نادری در بیان حال غیبت قائم ـ صلوات الله علیه ـ

۸۸۸ / ۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن خالد، از آن‌که او را حدیث کرد، از مفضَّل؛

---

۱. ظاهر عنوان این است که کلینی ـ رضی الله ـ چون صدوق ـ رحمه الله ـ به حرمت تصریح به اسم آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ قائل باشد و از حدیث دویم این باب و از حدیث اول و دویم باب سابق، ظاهر می‌شود که منع از نام بردن آن حضرت ﷺ و حرمت آن، مخصوص زمان غیبت صغری است، یا هر جا که خوف و تقیّه باشد، و بدون آن، ضرری ندارد و فقیر، این مطلب را در رسالهٔ علی حده تحقیق نمود. (مترجم)

۲. از حدیث «چنین است» تا پایان حدیث، در ترجمهٔ مترجم نیست.

الْمُفَضَّلِ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ :

«أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللّٰهِ جَلَّ ذِكْرُهُ ، وَ أَرْضىٰ مَا يَكُونُ عَنْهُمْ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللّٰهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ لَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَ لَمْ يَعْلَمُوا مَكَانَهُ ، وَ هُمْ فِي ذٰلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةُ اللّٰهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ لَا مِيثَاقُهُ ، فَعِنْدَهَا فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً ؛ فَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللّٰهِ عَلىٰ أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ ، وَ لَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ .

وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَرْتَابُونَ ، وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَرْتَابُونَ مَا غَيَّبَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ ، وَ لَا يَكُونُ ذٰلِكَ إِلَّا عَلىٰ رَأْسِ شِرَارِ النَّاسِ» .

٨٨٩ / ٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِرْدَاسٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ وَ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ : أَيُّمَا أَفْضَلُ : الْعِبَادَةُ فِي السِّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ ، أَوِ الْعِبَادَةُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَ دَوْلَتِهِ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمُ الظَّاهِرِ ؟

فَقَالَ : «يَا عَمَّارُ ، الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَ اللّٰهِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ ، وَ كَذٰلِكَ وَ اللّٰهِ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ ، وَ تَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ حَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ - عَزَّ وَ جَلَّ ذِكْرُهُ - فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ ، وَ لَيْسَتِ الْعِبَادَةُ مَعَ الْخَوْفِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مِثْلَ الْعِبَادَةِ وَ الْأَمْنِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ .

وَ اعْلَمُوا : أَنَّ مَنْ صَلّىٰ مِنْكُمُ الْيَوْمَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ مُسْتَتِراً بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا ، فَأَتَمَّهَا ، كَتَبَ اللّٰهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ خَمْسِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً فِي جَمَاعَةٍ ؛ وَ مَنْ صَلّىٰ مِنْكُمْ صَلَاةً فَرِيضَةً وَحْدَهُ مُسْتَتِراً بِهَا مِنْ عَدُوِّهِ فِي وَقْتِهَا ،

و محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از پدرش، از بعضی از اصحابش، از مفضّل بن عُمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «وقتی که بندگان به خدا نزدیکترند و آن جناب از ایشان خشنودتر است، وقتی است که حجت خدای عزّوجلّ را نیابند (و از برای ایشان ظاهر نباشد) و مکان او را ندانند، و با این حال می‌دانند که حجّت خدای جلّ ذکره و پیمان او باطل نشده. پس در نزد آن منتظر فَرَج باشید در صبح و شام؛ زیرا که سخت‌ترین اوقاتی که خشم خدا بر دشمنان خویش تحقّق دارد، آن وقتی است که حجّت او را نیابند، و از برای ایشان ظاهر نشود.

و به تحقیق که خدا می‌دانست که دوستان او با این حال، شکّ به هم نمی‌رسانند، و اگر می‌دانست که ایشان شک به هم می‌رسانند، در یک چشم بر هم زدن، حجّت خود را از ایشان غائب نمی‌گردانید، و این ظهور (یا غیبت) نمی‌باشد مگر بر سر بدترین مردمان».

۸۸۹ / ۲ . حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از علی بن مِرداس، از صفوان بن یحیی و حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که کدام یک بهتر است: عبادت در نهان با امامی از شما که پنهان باشد در دولت باطل، یا عبادت در حال ظهور حق و دولت آن با امامی از شما که ظاهر باشد؟

حضرت فرمود که: «ای عمّار، صدقه‌ای که در نهان باشد، به خدا سوگند بهتر است از صدقه‌ای که در آشکار باشد. و همچنین به خدا سوگند که عبادت شما در نهان، با امام خویش که پنهان است در زمان دولت باطل و ترسیدن شما از دشمنان خویش در دولت باطل، و در حال صلح و متارکه، بهتر است از عبادت آن‌که خدای عزّ ذکره را عبادت می‌کند در زمان ظهور حقّ با امام حقی که ظاهر باشد در زمان دولت حق. و عبادتی که با خوف باشد در دولت باطل، چون عبادتی نیست که با امن باشد در دولت حق.

و بدانید که هر که از شما امروز یک نماز واجبی را به جای آورد در جماعت در وقت آن، و آن را از دشمن خویش پنهان کند، و آن را تمام گرداند با کمال امور معتبرهٔ در آن، خدای عزّوجلّ ثواب پنجاه نماز واجبی را که در جماعت به جا آورده باشد، بنویسد. و هر که از شما یک نماز واجبی را تنها به جا آورد در وقت آن، در حالی که آن را از دشمن خود پنهان دارد، و با کمال امور معتبره آن را تمام گرداند، خدای عزّوجلّ به آن یک نماز بیست و پنج نماز واجبی

فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللّٰهُ ـعَزَّ وَ جَلَّ ـ لَهُ بِهَا خَمْساً وَ عِشْرِينَ صَلَاةً فَرِيضَةً وَحْدَانِيَّةً؛ وَ مَنْ صَلّىٰ مِنْكُمْ صَلَاةً نَافِلَةً لِوَقْتِهَا، فَأَتَمَّهَا، كَتَبَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ لَهُ بِهَا عَشْرَ صَلَوَاتٍ نَوَافِلَ؛ وَ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ حَسَنَةً، كَتَبَ اللّٰهُ ـعَزَّ وَ جَلَّ ـ لَهُ بِهَا عِشْرِينَ حَسَنَةً، وَ يُضَاعِفُ اللّٰهُ ـعَزَّ وَ جَلَّ ـ حَسَنَاتِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ ـإِذَا أَحْسَنَ أَعْمَالَهُ، وَ دَانَ بِالتَّقِيَّةِ عَلىٰ دِينِهِ وَ إِمَامِهِ وَ نَفْسِهِ، وَ أَمْسَكَ مِنْ لِسَانِهِ ـ أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً؛ إِنَّ اللّٰهَ ـعَزَّ وَ جَلَّ ـ كَرِيمٌ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ وَ اللّٰهِ، رَغَّبْتَنِي فِي الْعَمَلِ، وَ حَثَثْتَنِي عَلَيْهِ، وَ لٰكِنْ أُحِبُّ أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ صِرْنَا نَحْنُ الْيَوْمَ أَفْضَلَ أَعْمَالاً مِنْ أَصْحَابِ الْإِمَامِ الظَّاهِرِ مِنْكُمْ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ، وَ نَحْنُ عَلىٰ دِينٍ وَاحِدٍ؟

فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَبَقْتُمُوهُمْ إِلَى الدُّخُولِ فِي دِينِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ إِلَى الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ، وَ إِلىٰ كُلِّ خَيْرٍ وَ فِقْهٍ، وَ إِلىٰ عِبَادَةِ اللّٰهِ ـعَزَّ ذِكْرُهُ ـ سِرّاً مِنْ عَدُوِّكُمْ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ، مُطِيعِينَ لَهُ، صَابِرِينَ مَعَهُ، مُنْتَظِرِينَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ، خَائِفِينَ عَلىٰ إِمَامِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ مِنَ الْمُلُوكِ الظَّلَمَةِ، تَنْظُرُونَ إِلىٰ حَقِّ إِمَامِكُمْ وَ حُقُوقِكُمْ فِي أَيْدِي الظَّلَمَةِ قَدْ مَنَعُوكُمْ ذٰلِكَ، وَ اضْطَرُّوكُمْ إِلىٰ حَرْثِ الدُّنْيَا وَ طَلَبِ الْمَعَاشِ مَعَ الصَّبْرِ عَلىٰ دِينِكُمْ وَ عِبَادَتِكُمْ وَ طَاعَةِ إِمَامِكُمْ وَ الْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّكُمْ، فَبِذٰلِكَ ضَاعَفَ اللّٰهُ ـعَزَّ وَ جَلَّ ـ لَكُمُ الْأَعْمَالَ؛ فَهَنِيئاً لَكُمْ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَا نَرىٰ إِذاً أَنْ نَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ ؈، وَ يَظْهَرَ الْحَقُّ، وَ نَحْنُ الْيَوْمَ فِي إِمَامَتِكَ وَ طَاعَتِكَ أَفْضَلُ أَعْمَالاً مِنْ أَصْحَابِ دَوْلَةِ الْحَقِّ وَ الْعَدْلِ.

فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللّٰهِ! أَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهِرَ اللّٰهُ ـتَبَارَكَ وَ تَعَالَى ـ الْحَقَّ وَ الْعَدْلَ فِي الْبِلَادِ، وَ يَجْمَعَ اللّٰهُ الْكَلِمَةَ، وَ يُؤَلِّفَ اللّٰهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ، وَ لَا يُعْصَى اللّٰهُ

که تنها به جا آورده باشد، از برای او بنویسد. و هر که از شما یک نماز سنّتی را در وقت خود به جا آورد، خدا از برایش به آن یک نماز، ده نماز سنّتی را بنویسد. و هر که از شما یک حسنه را به عمل آورد، خدا به آن یک حسنه، بیست حسنه از برایش بنویسد. و خدای عزّوجلّ حسنات مؤمن از شما را افزون می‌کند، در حالتی که افزوده شده باشد مکرّر و پیاپی، هرگاه عمل‌های خود را نیکو گرداند، و عبادت و دینداری کند به تقیّه و پرهیز بر دین و امام و جان خویش و زبان خود را نگاه دارد از آنچه نباید گفت. به درستی که خدای عزّوجلّ کریم است».

عرض کردم که: فدای تو گردم، به خدا سوگند که مرا در عمل کردن راغب گردانیدی (و برانگیختی مرا بر آن)، ولیکن دوست می‌دارم که بدانم چگونه ما در این روزگار، بهتر شده‌ایم از روی اعمال از اصحاب امامی که ظاهر باشد از شما در زمان دولت حقّ، با آن‌که ما بر یک دینیم؟ فرمود: «زیرا که شما بر ایشان پیشی گرفته‌اید به سوی داخل شدن در دین خدای عزّوجلّ و به سوی نماز و روزه و حجّ و به سوی هر خوبی و دانشی و به سوی عبادت خدای عزّذکره در حال پنهانی از دشمنان خود، با امام خویش که پنهان است، و شما او را اطاعت می‌کنید، و با او صبر می‌نمایید، و دولت حق را انتظار می‌کشید، و بر امام و جان‌های خود ترسانید از پادشاهان ستم‌کار، و نظر می‌کنید به حقّ امام و حقّ‌های خود و می‌بینید که در دست‌های ستم‌کاران است که شما را از آن منع کرده‌اند، و شما را ناچار ساخته‌اند به سوی کشت دنیا و تحصیل متاع دنیوی و طلب معاش و اسباب زندگانی با صبر بر دین و عبادت و اطاعت امام، و ترس از دشمنان خویش. پس به این سبب خدای عزّوجلّ عمل‌ها را برای شما مضاعف گردانیده، پس گوارا باد شما را».

عرض کردم که: فدای تو گردم، هرگاه چنین باشد، رأی ما نیست (و بنابر بعضی از نسخ، آرزو نمی‌کنیم) در این هنگام، که از جملهٔ اصحاب حضرت قائمﷺ باشیم و حقّ ظاهر شود، با آن‌که ما امروز در حال امامت و اطاعت تو افضلیم از روی عمل‌ها از اصحاب دولت حق و عدالت.

حضرت فرمود که: «سبحان الله! آیا دوست نمی‌دارید که خدای تبارک و تعالی حق و عدالت را در جمیع بلاد ظاهر گرداند، و سخن را جمع کند (و اختلافی در آن نباشد، که همهٔ دین‌ها یک دین شود) و در میانهٔ دل‌هایی که با هم اختلاف دارند، الفت و آمیزش دهد، و مردم خدای عزّوجلّ را نافرمانی نکنند، و در زمین حدود خدا در میان خلائق بر پا شود، و خدا

ـعَزَّ وَ جَلَّ ـ فِي أَرْضِهِ، وَ تُقَامَ حُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ، وَ يَرُدَّ اللّٰهُ الْحَقَّ إِلىٰ أَهْلِهِ، فَيَظْهَرَ حَتّىٰ لَا يُسْتَخْفىٰ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ، مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ؟ أَمَا وَ اللّٰهِ يَا عَمَّارُ، لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ كَثِيرٍ مِـنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَ أُحُدٍ؛ فَأَبْشِرُوا».

۸۹۰ / ۳. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ:

حَدَّثَنِي الثِّقَةُ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ فِي خُطْبَةٍ لَهُ: «اللّٰـهُمَّ وَ إِنِّـي لَأَعْـلَمُ أَنَّ الْـعِلْمَ لَا يَـأْرِزُ كُـلُّهُ، وَ لَا يَـنْقَطِعُ مَـوَادُّهُ، وَ أَنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلىٰ خَلْقِكَ ـظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ، أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ ـ كَيْـلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَ لَا يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بَلْ أَيْنَ هُمْ؟ وَ كَمْ؟ أُولٰئِكَ الْأَقَلُّونَ عَدَداً، وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللّٰهِ ـجَلَّ ذِكْرُهُ ـ قَدْراً، الْمُتَّبِعُونَ لِقَادَةِ الدِّينِ، الْأَئِمَّةِ الْهَادِينَ، الَّذِينَ يَتَأَدَّبُونَ بِآدَابِهِمْ، وَ يَنْهَجُونَ نَهْجَهُمْ؛ فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلىٰ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ، فَتَسْتَجِيبُ أَرْوَاحُهُمْ لِقَادَةِ الْعِلْمِ، وَ يَسْتَلِينُونَ مِنْ حَدِيثِهِمْ مَـا اسْتَوْعَرَ عَلىٰ غَيْرِهِمْ، وَ يَأْنَسُونَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْمُكَذِّبُونَ، وَ أَبَـاهُ الْـمُسْرِفُونَ، أُولٰئِكَ أَتْبَاعُ الْعُلَمَاءِ، صَحِبُوا أَهْلَ الدُّنْيَا بِطَاعَةِ اللّٰهِ ـتَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ وَ أَوْلِيَائِهِ، وَ دَانُوا بِالتَّقِيَّةِ عَنْ دِينِهِمْ، وَ الْخَوْفِ مِنْ عَـدُوِّهِمْ، فَـأَرْوَاحُـهُمْ مُـعَلَّقَةٌ بِـالْمَحَلِّ الْأَعْـلىٰ، فَعُلَمَاؤُهُمْ وَ أَتْبَاعُهُمْ خُرْسٌ، صُمْتٌ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، مُنْتَظِرُونَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ، وَ سَيُحِقُّ

حقّ را به اهل آن برگرداند، و ظاهر گردد تا آن‌که چیزی از حقّ، به جهت ترس یکی از خلائق پنهان نباشد.

بدان ای عمّار، به خدا سوگند که کسی از شما نمی‌میرد بر این حالی که شما بر آن هستید، مگر آن‌که در نزد خدا از بسیاری از شهیدان بدر و اُحد، افضل باشد، پس مژده باد شما را».

۸۹۰ / ۳ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابی اُسامه، از هشام؛

و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابوحمزه، از ابواسحاق روایت کرده‌اند که گفت: حدیث کردند مرا معتمدین از اصحاب امیر المؤمنین عليه السلام که شنیدند از امیر المؤمنین عليه السلام که در خطبه‌ای از خطبه‌های خود می‌گفت:

«بار خدایا، من می‌دانم که همهٔ علم به هم ضمّ نمی‌شود (که در نزد اهل آن جمع گردد و بروز نکند) و مادّه‌های آن منقطع نمی‌گردد، و تو زمین خود را خالی نمی‌کنی از حجّت خویش بر خلائق، که یا ظاهر است و مردم او را اطاعت نمی‌کنند، یا ترسان و پنهان است (چون شمشیر، که در غلاف باشد)، تا آن‌که حجّت تو باطل نشود. و دوستان خود را گمراه نمی‌گردانی، بعد از آن‌که ایشان را هدایت کرده باشی، بلکه ایشان در کجایند؟ و چقدرند؟ و این گروهند که شمارهٔ ایشان کم‌تر و قدر ایشان در نزد خدای جلّ ذکره عظیم‌تر است. پیروی می‌کنند پیشروان دین را که ائمهٔ راه نمایندگانند، و از صفت ایشان، آن است که به آداب ایشان ادب‌مند می‌شوند، و طریقهٔ ایشان را که راهی است راست، سلوک می‌نمایند.

پس در این هنگام، علم، ایشان را در می‌آورد بر سر حقیقت ایمان، با نهایت تسلّط تا آن را چنانچه هست، بشناسند (یا ارکان آن را که عقائد و اعمال صالحه است، به دست آورند). بعد از آن، ارواح ایشان پیشروان علم را اجابت کنند، با کمال جد و جهد و از حدیث ایشان، بیابند آنچه را که بر غیر ایشان دشوار باشد، و انس گیرند به آنچه تکذیب کنندگان از آن وحشت داشته باشند، و اسراف کنندگان آن را اِبا داشته باشند. این گروه، پیروان علمایند که با اهل دنیا مصاحبت می‌نمایند به طاعت خدای تبارک و تعالی و طاعت دوستان آن جناب، و دینداری می‌کنند به تقیّه و پرهیز کردن از دین خود، و ترسیدن از دشمنان خود، و ارواح ایشان، متعلّق است به محلّ اعلی (که عالم قدس و ملکوت است).

پس علمای ایشان و پیروان ایشان، گنگان و خاموشانند در زمان دولت باطل به جهت تقیّه، و دولت حقّ را انتظار می‌کشند. و زود باشد که خدا حقّ را ثابت گرداند به آیات و

اللّٰهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ، وَ يَمْحَقُ الْبَاطِلَ، هَا، هَا؛ طُوبىٰ لَهُمْ عَلىٰ صَبْرِهِمْ عَلىٰ دِينِهِمْ فِي حَالِ هُدْنَتِهِمْ، وَ يَا شَوْقَاهْ إِلىٰ رُؤْيَتِهِمْ فِي حَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ، وَ سَيَجْمَعُنَا اللّٰهُ وَ إِيَّاهُمْ فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ».

۸۰ـ بَابٌ فِي الْغَيْبَةِ

۸۹۱/ ۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ صَالِحِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ يَمَانٍ التَّمَّارِ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ جُلُوساً، فَقَالَ لَنَا: «إِنَّ لِصَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، الْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقَتَادِ ـ ثُمَّ قَالَ هٰكَذَا بِيَدِهِ ـ فَأَيُّكُمْ يُمْسِكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بِيَدِهِ؟»

ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيّاً، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ لِصَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، فَلْيَتَّقِ اللّٰهَ عَبْدٌ، وَ لْيَتَمَسَّكْ بِدِينِهِ».

۸۹۲/ ۲. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ، فَاللّٰهَ اللّٰهَ فِي أَدْيَانِكُمْ، لَا يُزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ؛ يَا بُنَيَّ، إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتّىٰ يَرْجِعَ عَنْ هٰذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ، إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ، لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَ أَجْدَادُكُمْ دِيناً أَصَحَّ مِنْ هٰذَا، لَاتَّبَعُوهُ».

سخنان خود، و باطل را نیست و نابود سازد.

های، های، خوشا حال ایشان بر صبری که بر دین خویش دارند در حال صلح و متارکهٔ ایشان با دشمنان، و زهی شوق و اشتیاقی که به دیدن ایشان دارم در حال ظهور دولت ایشان. و زود باشد که خدا ما و ایشان را جمع کند در بهشت‌های با اقامت (که همیشه در آن باشیم)، با هر که شایسته باشد و به طاعت و ایمان از پدران ایشان، و زنان ایشان و فرزندان ایشان» (و این، اقتباسی است که حضرت از آیهٔ سورهٔ رعد فرموده)[1].

۸۰. باب در بیان غیبت قائم ـ صلوات الله علیه ـ

۸۹۱ / ۱ . محمدبن یحیی و حسن بن محمد هر دو، از جعفر بن محمد کوفی، از حسن بن محمد صیرفی، از صالح بن خالد، از یَمان تمّار روایت کرده‌اند که گفت: در نزد حضرت صادق﵇ نشسته بودیم، پس به ما فرمود: «به درستی که صاحب این امر را غیبتی است طولانی، و کسی که در آن غیبت به دین خود چنگ زند، چون کسی است که برگ درخت خاردار را فرو ریزد». بعد از آن، فرمود که: «همچنین به دست خویش» (این مثلی است که در مقام اشکال و سختی چیزی می‌زنند).

بعد از آن فرمود که: «پس کدام‌یک از شما، خار درخت قتاد[2] را به دست خویش نگاه می‌دارد؟» پس مدّتی طولانی سر خویش را به زیر انداخت، و بعد از آن سر برداشت و فرمود که: «صاحب این امر را غیبتی است طولانی، پس باید که بنده از خدا بپرهیزد و به دین خود چنگ در زند».

۸۹۲ / ۲ . علی بن محمد، از حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر، از پدرش، از جدّش، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر﵇ روایت کرده است که فرمود: «چون پنجم از فرزند هفتم مفقود و ناپدید شود، پس از خدا بترسید در باب دین‌های خویش، که کسی شما را از آنها دور نگرداند. ای پسران من، به درستی که صاحب این امر را چاره نیست از غیبتی طولانی به مرتبه‌ای که از این امر برگردد آن‌که به آن قایل بوده و اعتقاد داشته. و جز این نیست که این غیبت، امتحانی است از خدای عزّوجلّ که خلق خویش را به آن امتحان نموده. اگر پدران شما و اجداد شما دینی را از این دین دوست‌تر می‌دانستند، هر آینه

---

۱. رعد، ۲۳.

۲. درختی است خارناک که خارش همانند سوزن است.

قَالَ: فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، مَنِ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ؟ فَقَالَ: «يَا بُنَيَّ، عُقُولُكُمْ تَصْغُرُ عَنْ هٰذَا، وَ أَحْلَامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمْلِهِ، وَ لٰكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تُدْرِكُونَهُ».

٨٩٣ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَاوِرِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ؈ يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيهَ، أَمَا وَ اللّٰهِ لَيَغِيبَنَّ إِمَامُكُمْ سِنِيناً مِنْ دَهْرِكُمْ، وَ لَتُمَحَّصُنَّ حَتّىٰ يُقَالَ: مَاتَ؟ قُتِلَ؟ هَلَكَ؟ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟ وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَتُكْفَؤُنَّ كَمَا تُكْفَأُ السُّفُنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ، فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَهُ، وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ، وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ، وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرىٰ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ».

قَالَ: فَبَكَيْتُ، ثُمَّ قُلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟ قَالَ: فَنَظَرَ إِلىٰ شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، تَرىٰ هٰذِهِ الشَّمْسَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «وَ اللّٰهِ، لَأَمْرُنَا أَبْيَنُ مِنْ هٰذِهِ الشَّمْسِ».

٨٩٤ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ؈ يَقُولُ: «إِنَّ فِي صَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ شَبَهاً مِنْ يُوسُفَ؈». قَالَ: قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّكَ تَذْكُرُ حَيَاتَهُ أَوْ غَيْبَتَهُ؟

قَالَ: فَقَالَ لِي: «وَ مَا يُنْكِرُ مِنْ ذٰلِكَ هٰذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ؟! إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ؈ كَانُوا أَسْبَاطاً أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ، تَاجَرُوا يُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ خَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَخُوهُمْ، فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتّىٰ قَالَ: أَنَا يُوسُفُ وَ هٰذَا أَخِي، فَمَا تُنْكِرُ هٰذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ؟

آن را پیروی می‌کردند».

علی می‌گوید که: عرض کردم: ای آقای من، پنجم از فرزند هفتم کیست؟ فرمود که: «ای فرزندان من، عقل‌های شما از درک این، قاصر و أحلام شما طاقت تحمّل آن ندارد، ولیکن اگر زنده بمانید زود باشد که او را دریابید».

۸۹۳ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی نجران، از محمد بن مُساور، از مُفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق؈ که می‌فرمود: «بپرهیزید از بلند کردن آوازهٔ آن حضرت (یعنی: در نزد مخالفان). و به خدا سوگند که امام شما غائب خواهد شد سال‌های بسیار از این روزگار شما، و خدا شما را امتحان خواهد کرد تا آن‌که گفته شود که: مرد، یا کشته شد، یا هلاک گردید و در کدام وادی سلوک کرد و در آمد. و هر آینه چشم‌های مؤمنان بر او اشک خواهد ریخت و شما سرنگون خواهید شد؛ چنان که کشتی‌ها در هنگام موج‌های دریا سرنگون می‌شوند. پس نجات نخواهد یافت، مگر آن کس که خدا پیمان او را فرا گرفته باشد و ایمان را در دل او نوشته و ثابت گردانیده باشد (که به شبهه برطرف نشود) و او را تقویت نموده باشد، به چیزی که به آن دلش زنده شود از نزد خود. و هر آینه دوازده عَلَم بلند خواهد شد که مشتبه باشند، و دانسته نشود که هر یک از کیست».

مفضّل می‌گوید که: پس من گریستم و گفتم که: هر گاه چنین باشد، ما چه کنیم؟ حضرت نظر فرمود به آفتابی که در صُفّه داخل شده بود، و فرمود که: «ای ابوعبدالله، این آفتاب را می‌بینی؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «به خدا سوگند که امر ما از این آفتاب ظاهرتر است».

۸۹۴ / ۴ . علی بن ابراهیم، از محمد بن حسین، از ابن ابی نجران، از فَضالة بن ایّوب، از سَدیر صیرفی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق؈ که می‌فرمود: «به درستی که در صاحب این امر، شباهتی است به حضرت یوسف؈». راوی می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: گویا حیات یا غیبت او را ذکر می‌فرمایی؟ (و مراد این است که از کلام تو چنین مفهوم می‌شود که صاحب الامر، در بعضی از زمان حیات خود غائب خواهد بود). حضرت فرمود که: «این امّت که به خوک‌ها شباهت دارند، چه چیز از این را انکار می‌توانند کرد؟ به درستی که برادران یوسف، نبیره‌ها و فرزندان پیغمبران بودند و با یوسف سودا کردند، و خرید و فروخت در میان او و ایشان اتّفاق افتاد، و با یکدیگر سخن گفتند و ایشان برادران او بودند و او برادر ایشان بود، و با وجود اینها او را نشناختند تا آن‌که گفت که:

إِنَّ يُوسُفَ عليه السلام كَانَ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ، وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً، فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَهُ لَقَدَرَ عَلىٰ ذٰلِكَ، لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ عليه السلام وَ وُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلىٰ مِصْرَ، فَمَا تُنْكِرُ هٰذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللّٰهُ ـ جَلَّ وَ عَزَّ ـ بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَأَ بُسُطَهُمْ، حَتّىٰ يَأْذَنَ اللّٰهُ فِي ذٰلِكَ لَهُ كَمَا أَذِنَ لِيُوسُفَ: ﴿قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ﴾».

٨٩٥ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ». قَالَ: قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: «يَخَافُ» وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ بَطْنِهِ، ثُمَّ قَالَ: «يَا زُرَارَةُ، وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ، وَ هُوَ الَّذِي يُشَكُّ فِي وِلَادَتِهِ: مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَاتَ أَبُوهُ بِلَا خَلَفٍ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: حَمْلٌ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: إِنَّهُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ؛ وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ، غَيْرَ أَنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشِّيعَةَ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ يَا زُرَارَةُ».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنْ أَدْرَكْتُ ذٰلِكَ الزَّمَانَ أَيَّ شَيْءٍ أَعْمَلُ؟

قَالَ: «يَا زُرَارَةُ، إِذَا أَدْرَكْتَ ذٰلِكَ الزَّمَانَ، فَادْعُ بِهٰذَا الدُّعَاءِ: اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ؛ اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛ اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».

﴿قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هٰذا أَخي﴾[1]، یعنی: «منم یوسف و اینک (یعنی: ابن یامین) برادر یک مادری و یک پدری من است». پس این امّت ملعونه چه انکار می‌کنند؟ که خدای عزّوجلّ در وقتی از اوقات با حجّت خویش بکند، مثل آنچه راکه با یوسف کرد.

و به درستی که پادشاهی مصر به یوسف علیه السلام مفوّض بود و در میان او و پدرش، هجده روز راه بود. پس اگر می‌خواست که یعقوب را اعلام کند بر این، قدرت داشت، و یعقوب و فرزندان او وقتی که مژده را شنیدند، از بادیهٔ خویش تا مصر نه روزه رفتند (و آن بادیه، زمینی بود در فلسطین، ولایت شام که یعقوب علیه السلام در آنجا می‌نشست و آن قریب به کنعان بود). پس این امّت چه انکار می‌کنند که خدای عزّوجلّ با حجّت خود بکند، مثل آنچه را که با یوسف کرد که در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرش‌های ایشان گذارد، تا آن‌که خدا او را در این باب رخصت دهد؛ چنانچه یوسف را رخصت داد: ﴿قَالُوٓاْ أَءِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ﴾[2]، یعنی: برادران یوسف به یوسف گفتند که: آیا تویی یوسف؟ (و وجه جمع استفهام با این تأکیدات پی در پی، آن است که این استفهام از برای تقریر است، یعنی: البته باید که تو یوسف باشی که این کمال و جمال دیگری را نشاید) یوسف گفت که: منم یوسف».

۸۹۵ / ۵. علی بن ابراهیم، از حسن بن موسی خشّاب، از عبدالله بن موسی، از عبدالله بن بُکیر، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که آن پسر را غیبتی باشد، پیش از آن‌که به امر امامت قیام نماید». زراره می‌گوید که: عرض کردم: چرا غایب می‌شود؟ فرمود که: «می‌ترسد» و به دست خود اشاره به شکمش فرمود (یعنی: می‌ترسد که شکم او را بشکافند).

بعد از آن، فرمود که: «ای زراره، و اوست که انتظار برده شود، و او همان است که در ولادتش شک خواهد شد. بعضی از ایشان کسانی هستند که می‌گویند: پدرش مُرد، بی آن‌که فرزندی از او مانده باشد. و بعضی از ایشان کسانی هستند که می‌گویند که: حمل است (یعنی: در وقت وفات پدر و در شکم مادر است). و از جملهٔ ایشان کسانی هستند که می‌گویند: دو سال پیش از وفات پدرش، متولّد شده. و اوست که انتظارش می‌برند، مگر این‌که خدای عزّوجلّ دوست می‌دارد که شیعیان را بیازماید. پس در آن هنگام تباه‌کاران و کج‌روان، در

---

۱. یوسف، ۹۰.
۲. یوسف، ۹۰.

ثُمَّ قَالَ: «يَا زُرَارَةُ، لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِ غُـلَامٍ بِالْمَدِينَةِ». قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَ لَيْسَ يَقْتُلُهُ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ؟ قَالَ: «لَا، وَ لٰكِنْ يَقْتُلُهُ جَيْشُ آلِ بَنِي فُـلَانٍ، يَجِيءُ حَتّىٰ يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ، فَيَأْخُذُ الْغُـلَامَ فَيَقْتُلُهُ، فَإِذَا قَتَلَهُ بَغْياً وَ عُدْوَاناً وَ ظُلْماً، لَا يُمْهَلُونَ؛ فَعِنْدَ ذٰلِكَ تَوَقَّعُ الْفَرَجِ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ».

٨٩٦ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنّىٰ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «يَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ، يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ، فَيَرَاهُمْ، وَ لَا يَرَوْنَهُ».

٨٩٧ / ٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَـالِدٍ، قَـالَ: حَـدَّثَنِي مُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ، عَـنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّراً يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: يَـا أَمِـيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّراً تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ؟ أَ رَغْبَةٌ مِنْكَ فِيهَا؟

فَقَالَ: «لَا وَ اللّٰهِ، مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَ لَا فِي الدُّنْيَا يَوْماً قَطُّ، وَ لٰكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي، الْحَادِيَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَـمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً، كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، يَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ، يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ، وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ».

فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ كَمْ تَكُونُ الْحَيْرَةُ وَ الْغَيْبَةُ؟ فَقَالَ: «سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتَّ سِنِينَ».

شکّ افتند. ای زراره، هر گاه آن زمان را دریابی، این دعا را بخوان: اللّهمّ عرّفني نفسك فإنّك إن لمْ تُعرّفني نفسَك لم أعرِف نبيَّك. اللّهمّ عرِّفني رسولَك فإنّكَ إن لمْ تُعرِّفني رسولَك، لم أعرِفْ حُجّتَك. اللّهمّ عرِّفني حُجّتَك، فإنّك إن لمْ تُعرِّفني حُجّتَك، ضللتُ عن ديني، یعنی: بار خدایا، خویش را به من بشناسان. پس به درستی که تو اگر خویش را به من نشناسانی، پیغمبر تو را نشناسم. خداوندا، رسول خود را به من بشناسان، پس به درستی که تو اگر رسول خود را به من نشناسانی، حجّت تو را نشناسم. خداوندا، حجّت خود را به من بشناسان، پس به درستی که تو اگر حجّت خود را به من نشناسانی، از دین خویش گمراه می‌شوم».

بعد از آن فرمود که: «ای زراره، چاره‌ای نیست از کشته شدن پسری در مدینه». عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا چنان نیست که لشکر سفیانی او را بکشند؟ فرمود: «نه، ولیکن لشکر اولاد بنی فلان او را خواهند کشت. می‌آیند تا داخل مدینه می‌شوند، پس آن پسر را می‌گیرند و به قتل می‌رسانند، و چون او را از روی بغی و عدوان و ظلم بکشند، خدا ایشان را مهلت ندهد. پس در آن هنگام بُردن اندوه را توقّع داشته باش. ان‌شاءالله».

۸۹۶ / ۶. محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از اسحاق بن محمد، از یحیی بن مثنّیٰ، از عبدالله بن بُکیر، از عُبید بن زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «مردم امام خویش را نیابند، و در موسم و هنگام حج، حضور به هم رساند، و ایشان را به بیند و ایشان او را نبینند».

۸۹۷ / ۷. علی بن محمد، از عبدالله بن محمد بن خالد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا منذر بن محمد بن قابوس، از منصور بن سِندی، از ابو داود مسترِق، از ثعلبة بن میمون، از مالک جُهنی، از حارث بن مغیره، از اصبغ بن نباته که گفت: به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمدم و آن حضرت را متفکّر یافتم که کنارهٔ عصا، یا انگشت خویش را بر زمین می‌زد. عرض کردم که: یا امیر المؤمنین علیه السلام، مرا چه می‌شود که تو را متفکّر می‌بینم که زمین را رخنه می‌کنی؟ آیا به جهت رغبتی است که در آن به هم رسانیده‌ای؟

فرمود: «نه، به خدا سوگند که هرگز در روزی در آن، و در دنیا رغبت نکرده‌ام، ولیکن فکر کردم در باب مولودی که از پشت امام یازدهم از فرزندان من به وجود می‌آید (و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی آن این است که موجود می‌شود از پشت من، یازدهم از فرزندان من). و اوست آن مهدی که زمین را پر خواهد نمود از عدل و داد و حقّ و راستی، چنانچه پر شده

فَقُلْتُ: وَ إِنَّ هٰذَا لَكَائِنٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ، وَ أَنّىٰ لَكَ بِهٰذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ، أُولٰئِكَ خِيَارُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ خِيَارِ أَبْرَارِ هٰذِهِ الْعِتْرَةِ».

فَقُلْتُ: ثُمَّ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذٰلِكَ؟ فَقَالَ: «ثُمَّ يَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ؛ فَإِنَّ لَهُ بَدَاءَاتٍ وَ إِرَادَاتٍ، وَ غَايَاتٍ وَ نِهَايَاتٍ».

٨٩٨ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ، كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، حَتّىٰ إِذَا أَشَرْتُمْ بِأَصَابِعِكُمْ وَ مِلْتُمْ بِأَعْنَاقِكُمْ، غَيَّبَ اللّٰهُ عَنْكُمْ نَجْمَكُمْ، فَاسْتَوَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَلَمْ يُعْرَفْ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ، فَإِذَا طَلَعَ نَجْمُكُمْ، فَاحْمَدُوا رَبَّكُمْ».

٨٩٩ / ٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ». قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: «إِنَّهُ يَخَافُ» وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ بَطْنِهِ، يَعْنِي الْقَتْلَ.

٩٠٠ / ١٠. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ غَيْبَةٌ، فَلَا تُنْكِرُوهَا».

٩٠١ / ١١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَلَفِ بْنِ عَبَّادٍ الْأَنْمَاطِيِّ،

باشد از جور و ستم. و او را غیبت و حیرتی خواهد بود که گروهی چند در آن گمراه شوند و دیگران در آن هدایت یابند».

عرض کردم که: یا امیر المؤمنین، آن حیرت و غیبت، چه قدر خواهد بود؟ فرمود: «شش روز یا شش ماه یا شش سال».

عرض کردم که: این غیبت، البتّه واقع خواهد شد؟ فرمود: «آری، چنانچه خلقت او محقّق و یقینی است، غیبتش نیز یقینی است و کجا تو را میسّر شود که این امر را دریابی. و آن گروه که با او باشند، بهترین این امّت‌اند، یا بهترین نیکوکاران از این عترت».

عرض کردم که: بعد از آن، چه واقع خواهد شد؟ فرمود که: «بعد از آن، آنچه خدا خواهد به عمل می‌آورد؛ زیرا که او را تقدیراتی است تازه و اراداتی است نو و آن تقدیرات و ارادات را غایات و نهایاتی چند است».

۸۹۸ / ۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حنان بن سَدیر، از معروف بن خَرّبوذ، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «جز این نیست که ما چون ستارگان آسمانیم، در هر زمان که ستاره‌ای فرو رود، ستارهٔ دیگر برآید، تا آن وقت که به انگشتان خود اشاره نمایید و گردن‌های خویش راکج کنید (که کنایه است از شهرت و زیادت)، خدا ستارهٔ شما را از شما غایب گرداند. پس پسران عبدالمطّلب با هم برابر شوند، که شناخته نشوند که کدام کدام‌اند، و امام، از غیر امام معلوم نشود، و چون ستارهٔ شما برآید، پروردگار خود را ستایش کنید».

۸۹۹ / ۹. محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از حسن بن معاویه، از عبدالله بن جَبله، از عبدالله بن بُکیر، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «قائم ﷺ را غیبتی خواهد بود، پیش از آن‌که قائم شود». عرض کردم: چرا غائب می‌شود؟ فرمود: «زیرا که می‌ترسد» و به دست خود به شکمش اشاره فرمود (و مقصود آن حضرت کشته شدن بود، یعنی: می‌ترسد که او را بکشند).

۹۰۰ / ۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابو ایّوب خرّاز، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «اگر شما را از صاحب این امر، غیبتی برسد، آن را انکار مکنید».

۹۰۱ / ۱۱. حسین بن محمد و محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از حسن بن معاویه، از عبدالله بن جَبَله، از ابراهیم بن خلف بن عَبّاد أنماطی، از مفضّل بن عمر روایت کرده است

عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈ وَ عِنْدَهُ فِي الْبَيْتِ أُنَاسٌ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ إِنَّمَا أَرَادَ بِذٰلِكَ غَيْرِي، فَقَالَ: «أَمَا وَ اللّٰهِ لَيَغِيبَنَّ عَنْكُمْ صَاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ، وَ لَيَخْمِلَنَّ حَتّىٰ يُقَالَ: مَاتَ؟ هَلَكَ؟ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟! وَ لَتُكْفَؤُنَّ كَمَا تُكْفَأُ السَّفِينَةُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ، لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَهُ، وَ كَتَبَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ، وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ، وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرىٰ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ».

قَالَ: فَبَكَيْتُ، فَقَالَ: «مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ؟». فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَيْفَ لَا أَبْكِي وَ أَنْتَ تَقُولُ: «اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرىٰ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ؟!» قَالَ: وَ فِي مَجْلِسِهِ كَوَّةٌ تَدْخُلُ فِيهَا الشَّمْسُ، فَقَالَ: «أَ بَيِّنَةٌ هٰذِهِ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «أَمْرُنَا أَبْيَنُ مِنْ هٰذِهِ الشَّمْسِ».

٩٠٢ / ١٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنّىٰ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈، قَالَ: «لِلْقَائِمِ؈ غَيْبَتَانِ، يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمَ، يَرَى النَّاسَ، وَ لَا يَرَوْنَهُ».

٩٠٣ / ١٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ غَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؈ مِمَّنْ يُوثَقُ بِهِ:

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؈ تَكَلَّمَ بِهٰذَا الْكَلَامِ، وَ حُفِظَ عَنْهُ، وَ خَطَبَ بِهِ عَلىٰ مِنْبَرِ الْكُوفَةِ: «اللّٰهُمَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ حُجَجٍ فِي أَرْضِكَ، حُجَّةٍ بَعْدَ حُجَّةٍ عَلىٰ خَلْقِكَ، يَهْدُونَهُمْ إِلىٰ دِينِكَ، وَ يُعَلِّمُونَهُمْ عِلْمَكَ، كَيْلَا يَتَفَرَّقَ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ، ظَاهِرٍ غَيْرِ

که گفت: در خدمت امام جعفر صادق ﷺ بودم و در خدمت آن حضرت، در آن حجره، گروهی بودند، و من گمان کردم که حضرت به آن خِطابی که بعد از این می‌آید، غیر مرا اراده فرمود، پس فرمود: «بدانید! به خدا سوگند که صاحب این امر، البته از شما غائب می‌شود، و خمول و گوشه گیری می‌کند، تا آنکه گفته می‌شود که: مرد، یا هلاک گردید، یا در کدام وادی سلوک نمود. و هر آینه سرنگون می‌شوید، چنان که کشتی در هنگام موج‌های دریا سرنگون می‌شود، و نجات نخواهد یافت، مگر آن کس که خدا پیمان او را فرا گرفته باشد، و ایمان را در دل او نوشته و ثابت گردانیده باشد (که به شبهه بر طرف نشود)، و او را تقویت نموده باشد به چیزی از نزد خویش که دلش به آن زنده شود. و هر آینه دوازده عَلَم بر پا خواهد شد که مشتبه باشد، و دانسته نشود که هر یک از کیست».

مفضَّل می‌گوید که: پس من گریستم. حضرت فرمود که: «ای ابوعبدالله، چه چیز تو را می‌گریاند؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، چگونه نگریم و حال آنکه تو می‌فرمایی که: «دوازده عَلَم می‌باشد که معلوم نمی‌شود که هر یک از کیست؟» مفضَّل می‌گوید که: در مجلس آن حضرت روزنه بود که آفتاب در آن داخل می‌شد، پس فرمود که: «آیا این آفتاب ظاهر است؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «امر ما از این آفتاب روشن‌تر است».

۱۲/۹۰۲. حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل انباری، از یحیی بن مثنّی، از عبدالله بن بُکیر، از عُبید بن زراره، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «قائم ﷺ را دو غیبت است، و در یکی از این دو غیبت (که مراد از آن غیبت کبری است)، در مواسم حجّ حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند و ایشان او را نمی‌بینند» (یعنی: بر وجهی که آن حضرت ﷺ را بشناسند).

۱۳/۹۰۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش، همه از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابوحمزه، از ابواسحاق سبیعی، از بعضی از اصحاب امیر المؤمنین ﷺ، از آنها که وثوق و اعتماد بر آنها بود، روایت کرده‌اند که: امیر المؤمنین ﷺ به این کلام تکلّم فرمود و مردم آن را از آن حضرت حفظ کردند و به آن، خطبه خواند بر منبر مسجد کوفه که:

«خداوندا، به درستی که تو را چاره‌ای نیست از حجّت‌ها در زمینت که هر حجّتی بعد از حجّت دیگر حجّت است بر خلق تو، که ایشان را هدایت می‌کنند به سوی دین تو، و علم تو

مُطَاعٍ، أَوْ مُكْتَتِمٍ يُتَرَقَّبُ، إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ فِي حَالِ هُدْنَتِهِمْ، فَلَمْ يَغِبْ عَنْهُمْ قَدِيمُ مَبْثُوثِ عِلْمِهِمْ، وَ آدَابُهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثْبَتَةٌ، فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ».

وَ يَقُولُ ﷺ فِي هٰذِهِ الْخُطْبَةِ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ:

«فِيمَنْ هٰذَا؟ وَ لِهٰذَا يَأْرِزُ الْعِلْمُ إِذَا لَمْ يُوجَدْ لَهُ حَمَلَةٌ يَحْفَظُونَهُ، وَ يَرْوُونَهُ كَمَا سَمِعُوهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ، وَ يَصْدُقُونَ عَلَيْهِمْ فِيهِ؛ اللّٰهُمَّ فَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرِزُ كُلُّهُ، وَ لَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ، وَ إِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلىٰ خَلْقِكَ، ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ، أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ؛ كَيْلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَ لَا يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ، بَلْ أَيْنَ هُمْ؟ وَ كَمْ هُمْ؟ أُولٰئِكَ الْأَقَلُّونَ عَدَداً، الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللّٰهِ قَدْراً».

٩٠٤ / ١٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ قَالَ: «إِذَا غَابَ عَنْكُمْ إِمَامُكُمْ، فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ؟».

٩٠٥ / ١٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِكُمْ غَيْبَةٌ، فَلَا تُنْكِرُوهَا».

٩٠٦ / ١٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «لَا بُدَّ لِصَاحِبِ

را به ایشان تعلیم می‌دهند، تا آن‌که پیروان دوستان تو پراکنده نشوند. و آن حجّت، یا ظاهر است و او را اطاعت نمی‌کنند، یا پنهان است که انتظار او را می‌کشند. اگر تن ایشان از مردمان پنهان شود در حال صلح و متارکهٔ دشمنان، علم قدیمی ایشان که منتشر شده از ایشان، پنهان نمی‌شود. و آداب ایشان در دل‌های مؤمنان ثابت شده، پس ایشان به آن آداب عمل کنندگانند».

و آن حضرت در همین خطبه، در جای دیگر می‌فرماید: «پس از این راه و برای این (یعنی: رفتن مردم به سوی مثل این، و سخن باطل گفتن ایشان)، علم پارهٔ از آن، به پاره‌ای ضَمّ می‌شود و در نزد اهل آن، جمع می‌گردد و بروز نمی‌کند؛ هر گاه از برای آن یافت نشوند حاملانی که آن را حفظ و روایت کنند، چنانچه آن را از علما شنیده‌اند، و بر ایشان در باب آن، راست گویند، و بر ایشان افترا نبندند. بار خدایا، به درستی که من می‌دانم که همهٔ علم به هم گرفته نمی‌شود (که هیچ بروز نکند) و مادّه‌ای آن منقطع نمی‌گردد، و تو زمین خود را خالی نمی‌کنی از حجّت خویش بر خلائق که، یا ظاهر است و مردم او را اطاعت نمی‌کنند، یا ترسان و پنهان است (چون شمشیر که در غلاف باشد)، تا آن‌که حجّت تو باطل نشود. و دوستان خود را گمراه نمی‌گردانی بعد از آن‌که ایشان را هدایت کرده باشی، بلکه ایشان در کجایند؟ و چه قدراند؟ و این گروهند که شمارهٔ ایشان کم‌تر و قدر ایشان در نزد خدا عظیم‌تر است».

۹۰۴ / ۱۴ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بن معاویه بَجَلی، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر ﷺ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ ﴿قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَآؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَآءٍ مَّعِينٍ﴾[1]، یعنی: «بگو که: آیا دیدید و دانستید که اگر بگردد آب شما فرو رونده به زمین، پس که می‌آورد شما را آبی ظاهر یا روان بر روی زمین؟»، که آن حضرت فرمود: «هر گاه امام شما از شما پنهان شود، کی شما را امام تازه‌ای می‌آورد؟».

۹۰۵ / ۱۵ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابو ایّوب خزّاز، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «اگر شما را از صاحبتان غیبتی برسد، آن را انکار مکنید».

۹۰۶ / ۱۶ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: «صاحب این امر

---

۱. ملک، ۳۱.

هٰذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ، وَ لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عُزْلَةٍ، وَ نِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيْبَةُ، وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ».

٩٠٧ / ١٧ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «كَيْفَ أَنْتَ إِذَا وَقَعَتِ الْبَطْشَةُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ، فَيَأْرِزُ الْعِلْمُ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا، وَ اخْتَلَفَتِ الشِّيعَةُ، وَ سَمّىٰ بَعْضُهُمْ بَعْضاً كَذَّابِينَ، وَ تَفَلَ بَعْضُهُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ؟» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا عِنْدَ ذٰلِكَ مِنْ خَيْرٍ، فَقَالَ لِي: «الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذٰلِكَ» ثَلَاثاً.

٩٠٨ / ١٨ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ؛ إِنَّهُ يَخَافُ» وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ بَطْنِهِ، يَعْنِي الْقَتْلَ.

٩٠٩ / ١٩ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «لِلْقَائِمِ ﷺ غَيْبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ، وَ الْأُخْرىٰ طَوِيلَةٌ؛ الْغَيْبَةُ الْأُولىٰ لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ شِيعَتِهِ، وَ الْأُخْرىٰ لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ».

٩١٠ / ٢٠ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «لِصَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا يَرْجِعُ مِنْهَا إِلىٰ

را چاره‌ای نیست از غیبت، و باید که غایب شود و او را در حال غیبت خویش چاره نیست از آن‌که از خلق دوری گزیند. و خوب منزلی است طیبه (که مدینه پیغمبر استﷺ. و بعضی گفته‌اند که نام محلّی است که منزل آن حضرت است). و با سی کس وحشتی نمی‌باشد» (و بعضی احتمال داده‌اند که سی سال مراد باشد؛ چه آن حضرت همیشه در صورت سی ساله است و اوّل، ظاهرتر است. و بعضی گمان کرده‌اند که مراد از سی کس، اصحاب آن حضرت‌اند در غیبت صغریٰ و اختصاص به صغریٰ صورتی ندارد؛ چه معلوم است که آن حضرت در غیبت کبریٰ نیز تنها نیست).

۹۰۷ / ۱۷ . و به همین اسناد، از وشّاء، از علی بن حسن، از ابان بن تغلب روایت است که گفت: امام جعفر صادقؑ فرمود که: «تو چگونه خواهی بود چون گرفتن سخت و جنگ در میان دو مسجد واقع شود؟ (که مسجد مکّه و مسجد مدینه است و می‌تواند که مسجد کوفه و مسجد سهله مراد باشد). بعد از آن علم منقبض شود؛ چنانچه مار در سوارخ خود به هم جمع می‌شود و حلقه می‌زند. و شیعیان اختلاف به هم رسانند، و بعضی از ایشان بعضی را دروغ‌گویان نامند، و پاره‌ای از ایشان در روی‌های پاره‌ای دیگر آب دهان اندازند؟» من عرض کردم که: فدای تو گردم، در آن هنگام هیچ خوبی نباشد. سه مرتبه فرمود که: «همهٔ خوبی‌ها در آن هنگام است» (چه اینها دلالت می‌کنند بر ظهور حضرت قائم).

۹۰۸ / ۱۸ . و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از پدرش محمد بن عیسی، از ابن بُکیر، از زُراره روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادقؑ که می‌فرمود: «به درستی که قائم را غیبتی می‌باشد، پیش از آن‌که قیام کند به امر امامت؛ زیرا که می‌ترسد». و به دست خود اشاره به سوی شکمش فرمود. - و مقصود آن حضرت قتل بود -.

۹۰۹ / ۱۹ . محمدبن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادقؑ فرمود که: «قائمؑ را دو غیبت است: یکی از این دو غیبت، کوتاه و دیگری، دراز است. و در غیبت اوّل مکان او را نمی‌دانند مگر شیعیان خاصّ آن حضرت، و در غیبت آخر، کسی مکان او را نداند، مگر موالیان خاصّ آن حضرت».

۹۱۰ / ۲۰ . محمد بن یحیی و احمد بن ادریس، از حسن بن علی کوفی، از علی بن حسّان، از عمویش عبدالرّحمان بن کثیر، از مفضّل بن عمر روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادقؑ که می‌فرمود: «صاحب این امر را دو غیبت است: یکی از این دو غیبت، چنان

أَهْلِهِ، وَ الْأُخْرىٰ يُقَالُ: هَلَكَ، فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ».

قُلْتُ: كَيْفَ نَصْنَعُ إِذَا كَانَ كَذٰلِكَ؟ قَالَ: «إِذَا ادَّعَاهَا مُدَّعٍ، فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَشْيَاءَ يُجِيبُ فِيهَا مِثْلَهُ».

٩١١ / ٢١. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْخَزَّازِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ صَاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: فَوَلَدُكَ؟ فَقَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: فَوَلَدُ وَلَدِكَ هُوَ؟ قَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: فَوَلَدُ وَلَدِ وَلَدِكَ؟ فَقَالَ: «لَا». قُلْتُ: مَنْ هُوَ؟

قَالَ: «الَّذِي يَمْلَؤُهَا عَدْلاً كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً عَلىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ، كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ بُعِثَ عَلىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ».

٩١٢ / ٢٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ، عَنْ وَهْبِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الرَّبِيعِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ أُمِّ هَانِئٍ، قَالَتْ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالىٰ: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ○ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ﴾ قَالَتْ: فَقَالَ: «إِمَامٌ يَخْنِسُ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ، ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشِّهَابِ، يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ، فَإِنْ أَدْرَكْتِ زَمَانَهُ، قَرَّتْ عَيْنُكِ».

٩١٣ / ٢٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الرَّبِيعِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ، عَنْ أُمِّ هَانِئٍ، قَالَتْ: لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هٰذِهِ الْآيَةِ: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ○ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ﴾ قَالَ: «الْخُنَّسُ إِمَامٌ يَخْنِسُ فِي زَمَانِهِ

است که به سوی اهل خود بر می‌گردد، و دیگری، چنان است که گفته می‌شود که: هلاک شد و در کدام وادی سلوک نمود».

عرض کردم که: هر گاه چنین باشد، ما چه کنیم؟ فرمود که: «هر گاه مدّعی ادّعای امامت کند، او را از چیزی چند سؤال کنید، که مثل صاحب در آنها جواب می‌دهد».

۹۱۱ / ۲۱ . احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از جعفر بن قاسم، از محمد بن ولید خزّاز، از ولید بن عُقبه، از حارث بن زیاد، از شعیب، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: بر حضرت صادق ﷺ داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که: تویی صاحب این امر؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پسر تو است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پسرِ پسر تو صاحب است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پسرِ پسرِ پسر تو است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: آن صاحب کیست؟ فرمود: «آن کسی است که زمین را پر کند از عدل؛ چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد، در هنگامی که امامان در ظاهر فتور و انقطاعی به هم رسانیده باشند، چنانچه رسول خدا ﷺ مبعوث شد در وقتی که پیغمبران فتور و انقطاعی به هم رسانیده بودند».

۹۱۲ / ۲۲ . علی بن محمد، از جعفر بن محمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از وَهْب بن شاذان، از حسن بن ابی الربیع، از محمد بن اسحاق، از امّ هانی روایت کرده است که گفت: از ابوجعفر محمد بن علی ﷺ سؤال کرد از قول خدای تعالی ﴿فَلَآ أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * ٱلْجَوَارِ ٱلْكُنَّسِ﴾[1]، یعنی: «پس البته سوگند یاد می‌کنم (بنابر وجهی) به ستارگان رجوع کننده، بعد از رفتن، که روان و پنهان شوندگانند».

امّ هانی می‌گوید که: حضرت فرمود: «آن، امامی است که پنهان می‌شود در سال دویست و شصت، بعد از آن ظاهر می‌شود، چون شعلهٔ آتش زبانه‌دار که در شب تار افروخته شود. پس اگر زمان او را دریابی، چشم تو روشن شود».

۹۱۳ / ۲۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سعد بن عبدالله، از احمد بن حسین بن عمر بن یزید، از حسن بن ربیع همدانی که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن اسحاق، از اُسید بن ثعلبه، از امّ هانی که گفت: ابوجعفر محمد بن علی ﷺ را ملاقات نمودم و او را از این آیه سؤال کردم: ﴿فَلَآ أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * ٱلْجَوَارِ ٱلْكُنَّسِ﴾. فرمود که: «خُنَّس، امامی

---

۱. تکویر، ۱۵ و ۱۶.

عِنْدَ انْقِطَاعٍ مِنْ عِلْمِهِ عِنْدَ النَّاسِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ، ثُمَّ يَبْدُو كَالشِّهَابِ الْوَاقِدِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ، فَإِنْ أَدْرَكْتَ ذٰلِكَ، قَرَّتْ عَيْنُكَ».

٩١٤ / ٢٤ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام، قَالَ: «إِذَا رُفِعَ عَلَمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ، فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ».

٩١٥ / ٢٥ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونَ صَاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ، وَ أَنْ يَسُوقَهُ اللّٰهُ إِلَيْكَ بِغَيْرِ سَيْفٍ؛ فَقَدْ بُويِعَ لَكَ وَ ضُرِبَتِ الدَّرَاهِمُ بِاسْمِكَ.

فَقَالَ: «مَا مِنَّا أَحَدٌ اخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ الْكُتُبُ، وَ أُشِيرَ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ، وَ سُئِلَ عَنِ الْمَسَائِلِ، وَ حُمِلَتْ إِلَيْهِ الْأَمْوَالُ إِلَّا اغْتِيلَ أَوْ مَاتَ عَلىٰ فِرَاشِهِ، حَتّىٰ يَبْعَثَ اللّٰهُ لِهٰذَا الْأَمْرِ غُلَاماً مِنَّا، خَفِيَّ الْوِلَادَةِ وَ الْمَنْشَأِ، غَيْرَ خَفِيٍّ فِي نَسَبِهِ».

٩١٦ / ٢٦ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ هِلَالٍ الْكِنْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَطَاءٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ شِيعَتَكَ بِالْعِرَاقِ كَثِيرَةٌ، وَ اللّٰهِ مَا فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مِثْلُكَ، فَكَيْفَ لَا تَخْرُجُ؟! قَالَ: فَقَالَ: «يَا عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَطَاءٍ، قَدْ أَخَذْتَ تَفْرُشُ أُذُنَيْكَ لِلنَّوْكىٰ، إِي وَ اللّٰهِ، مَا أَنَا بِصَاحِبِكُمْ».

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: فَمَنْ صَاحِبُنَا؟ قَالَ: «انْظُرُوا مَنْ عَمِيَ عَلَى النَّاسِ وِلَادَتُهُ، فَذَاكَ صَاحِبُكُمْ؛ إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا أَحَدٌ يُشَارُ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ، وَ يُمْضَغُ بِالْأَلْسُنِ إِلَّا مَاتَ غَيْظاً، أَوْ رَغِمَ أَنْفُهُ».

است که غائب می‌شود در زمان خویش. نزد انقطاع معلومیّت او در نزد مردمان در سال دویست و شصت، بعد از آن ظاهر می‌شود، چون شعلهٔ آتش زبانه‌دار که فروزان باشد در تاریکی شب. پس اگر او را دریابی، چشمت روشن شود».

۹۱۴ / ۲۴ . علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ایّوب بن نوح، از امام علی نقی ﷺ روایت کرده است که فرمود: «چون رایت شما بلند شود، در میان شما بردن اندوه را از زیر پای‌های خود، توقّع داشته باشید».

۹۱۵ / ۲۵ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، که از سعد بن عبدالله، از ایّوب بن نوح که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا ﷺ عرض کردم که: من امیدوارم که تو صاحب این امر باشی و خدا آن را بدون شمشیر به سوی تو براند (که بی‌جنگ، آن را به تو عطا فرماید) زیرا که با تو بیعت شده و درهم‌ها به نام تو سکّه زده‌اند. حضرت فرمود که: «هیچ یک از ما نیست که نامه‌ها به سوی او بیاید و برود و اشاره شود به سوی او به انگشتان (که معروف و مشهور گردد) و او را از مسائل سؤال کنند و مال‌ها به سوی او برند، مگر آن‌که ناگاه کشته شود از روی مکر و فریب، یا در رخت‌خواب خود بمیرد، تا آن‌که خدا بر انگیزد از برای این امر، پسری را که از ما ولادت و موضع نشو و نمای او پنهان باشد، ولیکن در نسب خویش پنهان نباشد».

۹۱۶ / ۲۶ . حسین بن محمد و غیر او، از جعفر بن محمد، از علی بن عبّاس بن عامر، از موسی بن هلال کِندی، از عبدالله بن عطا، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده‌اند که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: شیعیان تو در عراق بسیاراند و به خدا سوگند، که در میانهٔ اهل بیت تو، مثل تو نیست، پس چرا خروج نمی‌کنی؟ راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «ای عبدالله پسر عطا، شروع کرده‌ای که گوش‌های خویش را فرش کنی از برای احمقان (که سخن ایشان را بشنوی). آری، به خدا سوگند که من، صاحب شما نیستم».

عبدالله می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: پس صاحب ما کیست؟ فرمود که: «نظر کنید آن‌که ولادتش بر مردم مشتبه است، همان صاحب شما است. به درستی که هیچ یک از ما نیست که به سوی او به انگشتان اشاره شود، و به زبان‌ها خوانده شود (که انگشت نما باشد و به سر زبان مردمان افتاده باشد) و به خوبی، یا بدی در باب او سخن گویند، مگر آن‌که می‌میرد از روی غیظ یا بینی‌اش بر خاک مالیده می‌شود» (و این، کنایه است از ذلّت و خواری).

٢٧/٩١٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؏، قَالَ: «يَقُومُ الْقَائِمُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ عَهْدٌ وَ لَا عَقْدٌ وَ لَا بَيْعَةٌ».

٢٨/٩١٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَطَّارِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؏، قَالَ: قُلْتُ: إِذَا أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ لَا أَرىٰ إِمَاماً أَئْتَمُّ بِهِ، مَا أَصْنَعُ؟

قَالَ: «فَأَحِبَّ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ، وَ أَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ حَتّىٰ يُظْهِرَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

٢٩/٩١٩ . الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عِيسىٰ، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ؏: «لَا بُدَّ لِلْغُلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ». قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: «يَخَافُ - وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ بَطْنِهِ - وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ، وَ هُوَ الَّذِي يَشُكُّ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: حَمْلٌ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَاتَ أَبُوهُ وَ لَمْ يُخَلِّفْ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ».

قَالَ زُرَارَةُ: فَقُلْتُ: وَ مَا تَأْمُرُنِي لَوْ أَدْرَكْتُ ذٰلِكَ الزَّمَانَ؟

قَالَ: «ادْعُ اللّٰهَ بِهٰذَا الدُّعَاءِ: اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْكَ؛ اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ، لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ؛ اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».

قَالَ أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ: سَمِعْتُ هٰذَا الْحَدِيثَ مُنْذُ سِتٍّ وَ خَمْسِينَ سَنَةً.

٣٠/٩٢٠ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؏ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ

۹۱۷ / ۲۷ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «قائم ﷺ قیام خواهد نمود در حالی که از برای کسی در گردن او پیمان و متارکه و صلح و بیعتی نخواهد بود».

۹۱۸ / ۲۸ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از حسن بن علی عطار، از جعفر بن محمد، از منصور، از آن‌که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چون صبح و شام کنم؟ و امامی را که به او اقتدا کنم نبینم، چه کنم؟ فرمود که: «چون چنین باشد، دوست دار آن کسی را که دوست می‌داشتی، و دشمن دار آن کسی را که دشمن می‌داشتی، تا آن‌که خدای عزّوجلّ امام را آشکار کند».

۹۱۹ / ۲۹ . حسین بن احمد، از احمد بن هلال روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را عثمان بن عیسی، از خالد بن نَجیح، از زرارة بن اعین که گفت: امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: «آن پسر را از غیبت چاره نیست». عرض کردم: چرا باید که غائب شود؟ فرمود که: «می‌ترسد». و به دست خویش اشاره به شکمش فرمود. «و اوست که انتظارش می‌برند، و او همان است که مردم در ولادتش شک می‌کنند. پس از جملهٔ ایشان کسانی هستند که می‌گویند: در شکم مادر است. و (بنا بر بعضی از نسخ کافی، بی‌نام شده است، و اول ظاهرتر است). و بعضی از ایشان، کسانی هستند که می‌گویند: پدرش مُرد و فرزندی نگذاشت، و برخی از ایشان کسانی هستند که می‌گویند: دو سال پیش از وفات پدرش، متولّد شد».

زراره می‌گوید که: عرض کردم: مرا به چه چیز امر می‌فرمایی اگر آن زمان را دریابم؟ فرمود که: «خدا را به این دعا بخوان: اللّهمّ عرِّفني نفسك فإنّك إن لمْ تُعرِّفني نفسَك، لم أعرفك؛ اللّهمّ عرِّفني نَبيك؛ فإنّكَ إن لمْ تُعرِّفني نَبيك، لم أعرفه قطّ؛ اللّهمّ عرِّفني حُجّتَك، فإنّك إن لمْ تُعرِّفني حُجّتَك، ضللتُ عن ديني».

و احمد بن هلال گفت که: این حدیث و دعا را مدّت پنجاه و شش سال است که شنیده‌ام (و همین حدیث با سند دیگر با ترجمهٔ دعا در همین باب مذکور شد با اختلافی کمی در الفاظ حدیث و دعا).

۹۲۰ / ۳۰ . ابو علی اشعری، از محمد بن حسّان، از محمد بن علی، از عبدالله بن قاسم، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿فَإِذَا نُقِرَ

جَلَّ: ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ﴾ قَالَ: «إِنَّ مِنَّا إِمَاماً مُظَفَّراً مُسْتَتِراً، فَإِذَا أَرَادَ اللّٰهُ ـ عَزَّ ذِكْرُهُ ـ إِظْهَارَ أَمْرِهِ، نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً، فَظَهَرَ، فَقَامَ بِأَمْرِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ».

٩٢١ / ٣١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ، قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِذَا غَضِبَ اللّٰهُ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ عَلىٰ خَلْقِهِ، نَحَّانَا عَنْ جِوَارِهِمْ».

٨١ ـ بَابُ مَا يُفْصَلُ بِهِ بَيْنَ دَعْوَى الْمُحِقِّ وَ الْمُبْطِلِ فِي أَمْرِ الْإِمَامَةِ

٩٢٢ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْهَاشِمِيِّ ـ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: وَ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ ـ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ:

«بَعَثَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ رَجُلاً مِنْ عَبْدِالْقَيْسِ ـ يُقَالُ لَهُ: خِدَاشٌ ـ إِلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ، وَ قَالَا لَهُ: إِنَّا نَبْعَثُكَ إِلىٰ رَجُلٍ طَالَ مَا كُنَّا نَعْرِفُهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِالسِّحْرِ وَ الْكِهَانَةِ، وَ أَنْتَ أَوْثَقُ مَنْ بِحَضْرَتِنَا مِنْ أَنْفُسِنَا مِنْ أَنْ تَمْتَنِعَ مِنْ ذٰلِكَ، وَ أَنْ تُحَاجَّهُ لَنَا حَتّىٰ تَقِفَهُ عَلىٰ أَمْرٍ مَعْلُومٍ، وَ اعْلَمْ أَنَّهُ أَعْظَمُ النَّاسِ دَعْوىً، فَلَا يَكْسِرَنَّكَ ذٰلِكَ عَنْهُ؛ وَ مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِي يَخْدَعُ النَّاسَ بِهَا الطَّعَامُ وَ الشَّرَابُ وَ الْعَسَلُ وَ الدُّهْنُ، وَ أَنْ يُخَالِيَ الرَّجُلَ؛ فَلَا تَأْكُلْ لَهُ طَعَاماً، وَ لَا تَشْرَبْ لَهُ شَرَاباً، وَ لَا تَمَسَّ لَهُ عَسَلاً وَ لَا دُهْناً، وَ لَا تَخْلُ مَعَهُ، وَ احْذَرْ هٰذَا كُلَّهُ مِنْهُ، وَ انْطَلِقْ عَلىٰ بَرَكَةِ اللّٰهِ، فَإِذَا رَأَيْتَهُ، فَاقْرَأْ آيَةَ السُّخْرَةِ، وَ تَعَوَّذْ بِاللّٰهِ مِنْ كَيْدِهِ وَ كَيْدِ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا جَلَسْتَ إِلَيْهِ، فَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ

فِی ٱلنَّاقُورِ﴾[۱]، یعنی: «پس چون دمیده شود در صور و کرنای»، که حضرت فرمود: «به درستی که از ما امامی است که فیروزی خواهد یافت و پنهان خواهد بود، و چون خدای عزّه ذکره اراده نماید که امر او را ظاهر سازد، در دلش اثری را پدید آورد، بعد از آن، ظاهر شود و به امر خدای تبارک و تعالی قیام نماید».

۹۲۱ / ۳۱ . محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از احمد بن حسین، از محمد بن عبدالله، از محمد بن فَرَج روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر؈ به من نوشت که: «چون خدای تبارک و تعالی بر خلق خود خشم کند، ما را از همسایگی ایشان دور گرداند».

۸۱. باب در بیان آنچه به واسطهٔ آن در میان دعوی آن‌که بر حق و آن‌که بر باطل است در امر امامت، جدایی به هم می‌رساند

۹۲۲ / ۱ . علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن محبوب، از سلام بن عبدالله و محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد و ابو علی اشعری، از محمد بن حسّان، همه از محمد بن علی، از علی بن اسباط، از سلام بن عبدالله هاشمی روایت کرده‌اند و محمد بن علی گفت که: این حدیث را بلاواسطه از سلام بن عبدالله شنیدم، از امام جعفر صادق؈ که فرمود: «طلحه و زبیر، مردی را از قبیلهٔ عبدالقیس که او را خِداش می‌گفتند، به خدمت امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - فرستادند، و به او گفتند که: ما تو را می‌فرستیم به جانب مردی که مدّت مدیدی است که او و اهل بیت او را به سِحر و کهانت و افسون و تسخیر جنّ می‌شناسیم، و تو استوارترین کسانی هستی که در نزد ما هستند از خویشان و خواصّ ما (یا در دل‌های ما) از آن‌که باز ایستی از قبول سِحر و کهانت او، و از آن، سرباز زنی و برای ما با او مخاصمه و معارضه کنی، تا آن‌که او را مطّلع گردانی بر امر معلومی که عبارت است از: غلطی که نسبت به ما کرده (و در بعضی از نُسَخ کافی، چنان است که تا آن‌که بر آن امر معلوم، مطّلع شوی و بفهمی که چه کرده است، و اوّل، ظاهرتر است) و بدان که آن مرد، ادّعایش از همهٔ مردمان بزرگتر است. پس مبادا که این ادّعا تو را شکست دهد که از او بترسی و مضطرب شوی.

و از جمله درها که از آن در می‌آید و مردم را به آنها فریب می‌دهد، آن است که نان

---

۱. مدّثر، ۸.

بَصَرِكَ كُلِّهِ، وَ لَا تَسْتَأْنِسْ بِهِ.

ثُمَّ قُلْ لَهُ: إِنَّ أَخَوَيْكَ فِي الدِّينِ، وَ ابْنَيْ عَمِّكَ فِي الْقَرَابَةِ يُنَاشِدَانِكَ الْقَطِيعَةَ، وَ يَقُولَانِ لَكَ: أَ مَا تَعْلَمُ أَنَّا تَرَكْنَا النَّاسَ لَكَ، وَ خَالَفْنَا عَشَائِرَنَا فِيكَ مُنْذُ قَبَضَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ مُحَمَّداً ﷺ. فَلَمَّا نِلْتَ أَدْنىٰ مَنَالٍ، ضَيَّعْتَ حُرْمَتَنَا، وَ قَطَعْتَ رَجَاءَنَا، ثُمَّ قَدْ رَأَيْتَ أَفْعَالَنَا فِيكَ، وَ قُدْرَتَنَا عَلَى النَّأْيِ عَنْكَ، وَ سَعَةِ الْبِلَادِ دُونَكَ، وَ أَنَّ مَنْ كَانَ يَصْرِفُكَ عَنَّا وَ عَنْ صِلَتِنَا، كَانَ أَقَلَّ لَكَ نَفْعاً، وَ أَضْعَفَ عَنْكَ دَفْعاً مِنَّا، وَ قَدْ وَضَحَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ، وَ قَدْ بَلَغَنَا عَنْكَ انْتِهَاكٌ لَنَا، وَ دُعَاءٌ عَلَيْنَا، فَمَا الَّذِي يَحْمِلُكَ عَلىٰ ذٰلِكَ؟ فَقَدْ كُنَّا نَرىٰ أَنَّكَ أَشْجَعُ فُرْسَانِ الْعَرَبِ، أَ تَتَّخِذُ اللَّعْنَ لَنَا دِيناً، وَ تَرىٰ أَنَّ ذٰلِكَ يَكْسِرُنَا عَنْكَ؟

فَلَمَّا أَتىٰ خِدَاشٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ، صَنَعَ مَا أَمَرَاهُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ ﷺ ـ وَ هُوَ يُنَاجِي نَفْسَهُ ـ ضَحِكَ وَ قَالَ: «هَاهُنَا يَا أَخَا عَبْدِ قَيْسٍ» وَأَشَارَ لَهُ إِلىٰ مَجْلِسٍ قَرِيبٍ مِنْهُ؛ فَقَالَ: مَا أَوْسَعَ الْمَكَانَ! أُرِيدُ أَنْ أُؤَدِّيَ إِلَيْكَ رِسَالَةً، قَالَ: «بَلْ تَطْعَمُ وَ تَشْرَبُ وَ تَحُلُّ ثِيَابَكَ وَ تَدَّهِنُ، ثُمَّ تُؤَدِّي رِسَالَتَكَ، قُمْ يَا قَنْبَرُ، فَأَنْزِلْهُ».

و آب و عسل و روغن می‌دهد و با آن کس خلوت می‌کند (و در بعضی از نسخ، به جای عسل، غِسْل به کسر غین معجمه است و از چیزی است که سر را به آن می‌شویند؛ چون خطمی و غیر آن. و مراد، این است که اسباب نظافت می‌دهد و به حمّام می‌فرستد). پس نان او را مخور، و آب او را میاشام، و دست به عسل و روغن او مگذار، و با او خلوت مکن، و از همه اینها نسبت به او پرهیز کن، و برو با برکت خدای تعالی. و چون او را دیدی، آیهٔ سخره را بخوان (یعنی: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللهَ تا ربِّ العالَمین﴾[1] که در سورهٔ اعراف است) و به خدا پناه بر از مکر و حیلهٔ او، و مکر شیطان، و چون با او نشستی، همهٔ چشم خویش را به او دست مده (که بسیار به سوی او نظر کنی) و به او انس مگیر.

بعد از آن، به او بگو: به درستی که دو برادر تو در دین، و دو پسر عموی تو در خویشی، تو را سوگند می‌دهند به قطع رحم، و به تو می‌گویند که: آیا نمی‌دانی که ما مردم را برای تو واگذاشتیم، و با تمام قبیلهٔ خود در باب تو مخالفت ورزیدیم، از آن روز که خدای عزّوجلّ روح محمدﷺ را قبض فرمود، و چون اَدْنی منفعت و جاه و قدرت یافتی، حرمت ما را ضایع کردی، و امید ما را قطع نمودی.

بعد از آن، کردارهای ما را در حق خود دیدی، و دیدی که ما قدرت داریم بر این‌که از تو دور شویم، و بلاد وسعتی دارد و نباید که در نزد تو باشیم، و دیدی که آن کسی که تو را از ما و از عطای ما روگردان می‌نمود، منفعتش از برای تو کم‌تر و دفع دشمن کردنش از تو، ضعیف‌تر از ما بود. و به حقیقت که صبح روشن شد از برای آن‌که دو چشم داشته باشد (و این مثلی است که در مقام ظهور و وضوح امری می‌زنند). و از جانب تو خبر به ما رسید که ما را دشنام می‌دهی، و پردهٔ حرمت ما را می‌دری، و بر ما نفرین می‌کنی. پس چه تو را بر این داشته؟ و ما چنان می‌دانستیم که تو از همهٔ سواران و شجاعان عرب شجاع‌تری. آیا لعنت کردن بر ما را دین خود فرا می‌گیری و می‌پنداری که این امر ما را شکست می‌دهد (که از تو بترسیم و مضطرب شویم)؟

بعد از آن، چون خِداش به خدمت امیر المؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ آمد، آنچه را که به او امر کرده بودند، به جا آورد، و چون امیر المؤمنین علی‌ؑ به جانب او نظر فرمود، و دید که

۱. اعراف، ۵۴.

قَالَ: مَا بِي إِلىٰ شَيْءٍ مِمَّا ذَكَرْتَ حَاجَةٌ، قَالَ: «فَأَخْلُو بِكَ؟» قَالَ: كُلُّ سِرٍّ لِي عَـلَانِيَةٌ، قَالَ: «فَأَنْشُدُكَ» بِاللّٰهِ الَّذِي هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ، الْحَائِلِ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ قَلْبِكَ، الَّذِي يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ، أَتَقَدَّمَ إِلَيْكَ الزُّبَيْرُ بِمَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ؟» قَالَ: اللّٰهُمَّ نَعَمْ، قَالَ: «لَوْ كَتَمْتَ بَعْدَ مَا سَأَلْتُكَ، مَا ارْتَـدَّ إِلَـيْكَ طَـرْفُكَ؛ فَأَنْشُدُكَ اللّٰهَ، هَلْ عَلَّمَكَ كَـلَاماً تَقُولُهُ إِذَا أَتَيْتَنِي؟» قَالَ: اللّٰهُمَّ نَعَمْ، قَالَ عَـلِيٌّ ﷺ: «آيَةَ السُّخْرَةِ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاقْرَأْهَا»، فَقَرَأَهَا، وَ جَعَلَ عَـلِيٌّ ﷺ يُكَـرِّرُهَا، وَ يُرَدِّدُهَا، وَ يَفْتَحُ عَلَيْهِ إِذَا أَخْطَأَ، حَتّىٰ إِذَا قَرَأَهَا سَبْعِينَ مَرَّةً، قَالَ الرَّجُلُ: مَا يَرىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ أَمْرَهُ بِتَرَدُّدِهَا سَبْعِينَ مَرَّةً؟ ثُمَّ قَالَ لَهُ: «أَ تَجِدُ قَلْبَكَ اطْمَأَنَّ؟» قَالَ: إِي وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ.



با خود راز می‌گوید (یعنی: آهسته آهسته چیزی می‌خواند)، خندید، و فرمود که: ای برادر عبدالقیس، این جا بیا ـ و اشاره فرمود به جایی که به آن حضرت نزدیک بود ـ خِداش عرض کرد که: این مکان، بسیار گشاده است در این جا می‌نشینم و جا بر کسی تنگ نمی‌کنم، و می‌خواهم که پیغامی را به تو رسانم.

حضرت فرمود که: بلکه طعام می‌خوری و آب می‌آشامی و بند جامهای خویش را باز می‌کنی و استراحت می‌نمایی (بنابر بعضی از نسخ، جامه‌های خود را پاکیزه می‌گردانی و به حمّام می‌روی و روغن می‌مالی. بعد از آن، پیغام خود را به جا می‌رسانی). و به قنبر فرمود که: برخیز ای قنبر و او را در منزل فرود آور.

خِداش عرض کرد که: مرا به چیزی از آنچه ذکر کردی، احتیاجی نیست. حضرت فرمود: پس با تو خلوت می‌کنم. خِداش عرض کرد که: هر رازی از برای من آشکار است و سخن پوشیده ندارم (که احتیاج به خلوت داشته باشد). حضرت فرمود که: تو را سوگند می‌دهم به آن خدایی که نزدیک‌تر است به سوی تو از نَفْسَت و میان تو و دلت حائل و مانع می‌شود (و این، کنایه است از غایت قرب و نهایت نزدیکی آن جناب). آن خدایی که می‌داند خیانت چشم‌ها را (که عبارت است از آن‌که دزدیده به چیزی نگاه کند، که نگاه کردن به آن، حلال نباشد) و می‌داند آن چیزی را که سینه‌ها پنهان می‌دارند (یعنی: علم او محیط است به ضمائر و سرائر مخلوقات).

آیا زبیر به تو گفت آنچه را که به تو نمودم؟ خِداش گفت: بار خدایا آری. حضرت فرمود که: اگر کتمان می‌کردی، بعد از آن‌که از تو پرسیدم، نظرت به سوی تو بر نمی‌گشت و بی فاصله هلاک می‌شدی. بعد از آن، تو را به خدا سوگند می‌دهم که: آیا سخنی را به تو تعلیم نمود که چون به نزد من آمدی، آن را بخوانی؟ خِداش گفت: آری بار خدایا. علی؟ع؟ فرمود که: آن کلام، آیهٔ سخره بود؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: پس آن را بخوان.

خِداش آن را خواند و علی؟ع؟ شروع فرمود که آن را بر خِداش تکرار می‌نمود و آن را بر می‌گردانید، و چون خطا می‌کرد بر او می‌گشود و تعلیم می‌فرمود، تا آن هنگام که هفتاد مرتبه آن را خواند. خِداش در دل خویش گفت که: امیر المؤمنین؟ع؟ چه صلاح می‌داند که او را هفتاد مرتبه به برگردانیدن آن امر فرمود. حضرت؟ع؟ فرمود که: آیا دل خویش را چنان می‌یابی که آرام به هم رسانیده باشد؟ خِداش عرض کرد: آری، سوگند به آن‌که جانم

قَالَ: «فَمَا قَالاَ لَكَ؟» فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: «قُلْ لَهُمَا: كَفىٰ بِمَنْطِقِكُمَا حُجَّةً عَلَيْكُمَا، وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، زَعَمْتُمَا أَنَّكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ، وَ ابْنَا عَمِّي فِي النَّسَبِ؛ فَأَمَّا النَّسَبُ، فَلَا أُنْكِرُهُ، وَ إِنْ كَانَ النَّسَبُ مَقْطُوعاً إِلَّا مَا وَصَلَهُ اللّٰهُ بِالْإِسْلَامِ.

وَ أَمَّا قَوْلُكُمَا: إِنَّكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ، فَإِنْ كُنْتُمَا صَادِقَيْنِ، فَقَدْ فَارَقْتُمَا كِتَابَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ عَصَيْتُمَا أَمْرَهُ بِأَفْعَالِكُمَا فِي أَخِيكُمَا فِي الدِّينِ، وَ إِلَّا فَقَدْ كَذَبْتُمَا وَ افْتَرَيْتُمَا بِادِّعَائِكُمَا أَنَّكُمَا أَخَوَايَ فِي الدِّينِ.

وَ أَمَّا مُفَارَقَتُكُمَا النَّاسَ مُنْذُ قَبَضَ اللّٰهُ مُحَمَّداًﷺ، فَإِنْ كُنْتُمَا فَارَقْتُمَاهُمْ بِحَقٍّ، فَقَدْ نَقَضْتُمَا ذٰلِكَ الْحَقَّ بِفِرَاقِكُمَا إِيَّايَ أَخِيراً، وَ إِنْ فَارَقْتُمَاهُمْ بِبَاطِلٍ، فَقَدْ وَقَعَ إِثْمُ ذٰلِكَ الْبَاطِلِ عَلَيْكُمَا مَعَ الْحَدَثِ الَّذِي أَحْدَثْتُمَا، مَعَ أَنَّ صِفَتَكُمَا بِمُفَارَقَتِكُمَا النَّاسَ لَمْ تَكُنْ إِلَّا لِطَمَعِ الدُّنْيَا زَعَمْتُمَا، وَ ذٰلِكَ قَوْلُكُمَا: «فَقَطَعْتَ رَجَاءَنَا» لَا تَعِيبَانِ بِحَمْدِ اللّٰهِ مِنْ دِينِي شَيْئاً.

وَ أَمَّا الَّذِي صَرَفَنِي عَنْ صِلَتِكُمَا، فَالَّذِي صَرَفَكُمَا عَنِ الْحَقِّ، وَ حَمَلَكُمَا عَلىٰ خَلْعِهِ مِنْ رِقَابِكُمَا، كَمَا يَخْلَعُ الْحَرُونُ لِجَامَهُ، وَ هُوَ اللّٰهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً، فَلَا تَقُولَا: أَقَلُّ نَفْعاً وَ أَضْعَفُ دَفْعاً؛ فَتَسْتَحِقَّا اسْمَ الشِّرْكِ مَعَ النِّفَاقِ.

به دست قدرت اوست. حضرت فرمود که: پس بگو که: به تو چه گفتند؟ خِداش آن حضرت را خبر داد و به آنچه گفته بودند.

حضرت فرمود: به ایشان بگو که: همین سخن شما کافی است که حجّت بر شما باشد، ولیکن خدا گروه ستم‌کاران را هدایت نمی‌فرماید. گمان کرده‌اید که شما برادران منید در دین و پسران عموی منید در نسب، امّا نسب را انکار نمی‌کنم؛ و هر چند که نسب بریده باشد، مگر آنچه خدا آن را به سبب اسلام پیوند نموده باشد، و امّا گفتهٔ شما که شما در دین، برادران منید، جوابش این است که: اگر راستگو باشید، به حقیقت که کتاب خدای عزّوجلّ را مفارقت کردید، و امر او را نافرمانی نمودید به واسطهٔ کردارهای شما که در حق برادر دینی خود کردید. و اگر نه، به حقیقت که دروغ گفتید و افترا بستید به ادّعای خویش که شما برادران دینی منید.

و امّا مفارقت شما با مردم از آن زمان که خدا روح محمدﷺ را قبض فرمود، جوابش این است که: اگر شما چنان بودید که به حقّ از ایشان مفارقت نمودید، این حق را به جدایی شما از من در آخر شکستید و باطل ساختید. و اگر به باطل از ایشان مفارقت نمودید، گناه این باطل بر شما واقع شده، با آن تازه‌ای که احداث گردید (و بعضی گمان کرده‌اند که مراد از آن، بیرون بردن زن رسول خداست، یعنی: عائشه و احداث فتنه در میانه مسلمانان و خروج کردن بر امام عادل و این، به گمان فقیر درست نیست؛ بلکه مراد، آن است که با آن فعلی که به عمل آوردید، یعنی: مرا یاری نمودید با آن‌که من به اعتقاد شما بر حقّ نبودم و بایست مرا واگذارید) و مع ذلک، بیعت شما با من (و بنا بر بعضی از نُسخ) با آن‌که وصف کردن شما خویش را به مفارقت شما از مردم نبود، مگر برای طمع دنیایی که گمان کردید که به این مفارقت، به آن می‌رسید، و دلیل بر این، گفتهٔ شما است که امید ما را قطع کردی، و به حمدالله که نمی‌توانید از دین من، چیزی را عیب کنید.

و امّا آنچه یا آن‌که مرا از عطای شما روگردان نمود، همان است که شما را از حق روگردان ساخت، و شما را بر این داشت که آن را از گردن‌های خود بیرون کنید، چنانچه اسب کاه‌گیر نافرمان، لجام خویش را بیرون می‌کند. و اوست خدا که پروردگار من است و چیزی را با او شریک نمی‌گردانیم. پس مگویید که آن جناب، نفعش کم‌تر و دفعش ضعیف‌تر است، که سزاوار نام شرک شوید، با آن نفاق که دارید.

وَ أَمَّا قَوْلُكُمَا: إِنِّي أَشْجَعُ فُرْسَانِ الْعَرَبِ، وَ هَرَبُكُمَا مِنْ لَعْنِي وَ دُعَائِي؛ فَإِنَّ لِكُلِّ مَوْقِفٍ عَمَلاً إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ، وَ مَاجَتْ لُبُودُ الْخَيْلِ، وَ مَلَأَ سَحَرَاكُمَا أَجْوَافَكُمَا، فَثَمَّ يَكْفِينِيَ اللّٰهُ بِكَمَالِ الْقَلْبِ؛ وَ أَمَّا إِذَا أَبَيْتُمَا بِأَنِّي أَدْعُو اللّٰهَ، فَلَا تَجْزَعَا مِنْ أَنْ يَدْعُوَ عَلَيْكُمَا رَجُلٌ سَاحِرٌ مِنْ قَوْمٍ سَحَرَةٍ زَعَمْتُمَا، اللّٰهُمَّ أَقْعِصِ الزُّبَيْرَ بِشَرِّ قِتْلَةٍ، وَ اسْفِكْ دَمَهُ عَلىٰ ضَلَالَةٍ، وَ عَرِّفْ طَلْحَةَ الْمَذَلَّةَ، وَ ادَّخِرْ لَهُمَا فِي الْآخِرَةِ شَرّاً مِنْ ذٰلِكَ إِنْ كَانَا ظَلَمَانِي، وَ افْتَرَيَا عَلَيَّ، وَ كَتَمَا شَهَادَتَهُمَا، وَ عَصَيَاكَ وَ عَصَيَا رَسُولَكَ فِيَّ، قُلْ: آمِينَ». قَالَ خِدَاشٌ: آمِينَ!

ثُمَّ قَالَ خِدَاشٌ لِنَفْسِهِ: وَ اللّٰهِ، مَا رَأَيْتُ لِحْيَةً قَطُّ أَبْيَنَ خَطَأً مِنْكَ، حَامِلَ حُجَّةٍ يَنْقُضُ بَعْضُهَا بَعْضاً، لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهَا مِسَاكاً، أَنَا أَبْرَأُ إِلَى اللّٰهِ مِنْهُمَا.

قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: «ارْجِعْ إِلَيْهِمَا، وَ أَعْلِمْهُمَا مَا قُلْتُ».

قَالَ: لَا وَ اللّٰهِ حَتّىٰ تَسْأَلَ اللّٰهَ أَنْ يَرُدَّنِي إِلَيْكَ عَاجِلاً، وَ أَنْ يُوَفِّقَنِي لِرِضَاهُ فِيكَ؛ فَفَعَلَ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنِ انْصَرَفَ وَ قُتِلَ مَعَهُ يَوْمَ الْجَمَلِ؛ رَحِمَهُ اللّٰهُ».

٢/٩٢٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ جَرَّاحِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ رَافِعِ بْنِ سَلَمَةَ، قَالَ:

كُنْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ـ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ ـ يَوْمَ النَّهْرَوَانِ، فَبَيْنَا عَلِيٌّ عليه السلام

و امّا گفتهٔ شما که من از همهٔ سواران عرب شجاع‌ترم و گریختن شما از لعن و نفرین من، جوابش این است که: هر موقف و مکانی را کاری است که باید در آنجا به عمل آید، و چون سرهای نیزه‌ها به هم در رود، که در معرکهٔ قتال بلند شود، و نمدهای زین اسبان به جنبش آید، که سواران بر آن حرکت کنند، و شُش‌های شما آندران شما را پر کند و بترسید (چه شُش در وقت ترس، ورم به هم می‌رساند)، و در آنجا خدا مرا به کمال دل و دلداری کفایت می‌فرماید، و شجاعت مرا ظاهر می‌نماید. و اما شما هر گاه اِبا می‌کنید به واسطهٔ این‌که من خدا را می‌خوانم و شما را نفرین می‌کنم، نباید که جزع به هم رسانید، از آن‌که مرد ساحری از گروه ساحران که شما گمان کرده‌اید، شما را نفرین کند: بار خدایا در این زودی زبیر را بکش؛ چنان کشتنی که از همهٔ انواع آن بدتر باشد، و خون او را بریز با استقرارِ بر گمراهی که توفیق توبه نیابد، و به طلحه خواری را بشناسان و او را خوار و بی‌مقدار گردان، و برای ایشان بدتر از این را در آخرت، ذخیره فرما، اگر مرا ستم کرده باشند و بر من افترا بسته باشند، و شهادت خود را کتمان نموده باشند، و تو را و رسول تو را در باب من نافرمانی کرده باشند. و به خِداش فرمود که: آمین بگو. خِداش گفت: آمین (یعنی: بار خدایا مستجاب گردان)

بعد از آن، خِداش، با خویش گفت که: هرگز صاحب ریشی را ندیدم که خطایش از تو ظاهرتر باشد. حامل حجّتی شدی که پاره‌ای از آن، پاره‌ای را باطل می‌کند، و خدا آن را چیزی که به آن، تمسّک توان جست، قرار نداده و اجزای آن، ربطی به یکدیگر ندارند، و من بیزاری می‌جویم به سوی خدا از ایشان. علی فرمود که: به سوی ایشان برگرد و آنچه را که گفتم، به ایشان اعلام کن.

عرض کرد: به خدا سوگند، که نمی‌روم تا آن‌که از خدا سؤال کنی که مرا به سوی تو برگرداند در این زودی، و مرا برای رضای خویش توفیق دهد در حقّ تو. پس حضرت چنان کرد و خِداش رفت و زمانی نشد که بازگشت و با آن حضرت در روز جنگ جمل شهید شد. خدا او را رحمت کند.

۹۲۳ / ۲ . علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و ابو علی اشعری، از محمد بن حسّان، همه از محمد بن علی، از نصر بن مزاحم، از عمر بن سعید، از جَرّاح بن عبدالله، از رافع بن سلمه روایت کرده‌اند که گفت: در روز جنگ نهروان، با علی بن ابی طالب ـ صلوات الله علیه ـ بودم، و در بین آن‌که علی؈ نشسته بود، ناگاه سواری آمد و گفت:

جَالِسٌ إِذْ جَاءَ فَارِسٌ، فَقَالَ: السَّـلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ ﷺ: «وَ عَـلَيْكَ السَّـلَامُ، مَا لَكَ ـ ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ ـ لَمْ تُسَلِّمْ عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ؟».

قَالَ بَلىٰ سَأُخْبِرُكَ عَنْ ذٰلِكَ، كُنْتُ إِذْ كُنْتَ عَلَى الْحَقِّ بِصِفِّينَ، فَـلَمَّا حَكَّـمْتَ الْحَكَمَيْنِ، بَرِئْتُ مِنْكَ، وَ سَـمَّيْتُكَ مُشْـرِكاً، فَـأَصْبَحْتُ لَا أَدْرِي إِلىٰ أَيْـنَ أَصْـرِفُ وَلَايَتِي، وَ اللّٰهِ لَأَنْ أَعْرِفَ هُدَاكَ مِنْ ضَـلَالَتِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ ﷺ: «ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ، قِفْ مِـنِّي قَـرِيباً أُرِكَ عَـلَامَاتِ الْـهُدىٰ مِـنْ عَـلَامَاتِ الضَّـلَالَةِ».

فَوَقَفَ الرَّجُلُ قَرِيباً مِنْهُ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذٰلِكَ إِذْ أَقْبَلَ فَارِسٌ يَرْكُـضُ حَـتّىٰ أَتـىٰ عَلِيّاً ﷺ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَبْشِرْ بِالْفَتْحِ أَقَرَّ اللّٰهُ عَيْنَكَ، قَدْ وَ اللّٰهِ قُـتِلَ الْـقَوْمُ أَجْمَعُونَ، فَقَالَ لَهُ: «مِنْ دُونِ النَّهَرِ أَوْ مِنْ خَلْفِهِ؟» قَالَ: بَلْ مِنْ دُونِهِ، فَقَالَ: «كَذَبْتَ، وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَا يَعْبُرُونَ أَبَداً حَتّىٰ يُقْتَلُوا».

فَقَالَ الرَّجُلُ: فَازْدَدْتُ فِيهِ بَصِيرَةً، فَجَاءَ آخَرُ يَرْكُضُ عَلىٰ فَرَسٍ لَهُ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذٰلِكَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مِثْلَ الَّذِي رَدَّ عَلىٰ صَاحِبِهِ.

قَالَ الرَّجُلُ الشَّاكُّ: وَ هَمَمْتُ أَنْ أَحْمِلَ عَلىٰ عَلِيٍّ ﷺ، فَأَفْلَقَ هَامَتَهُ بِالسَّيْفِ، ثُمَّ جَاءَ فَارِسَانِ يَرْكُضَانِ قَدْ أَغْرَقَا فَرَسَيْهِمَا، فَقَالَا: أَقَرَّ اللّٰهُ عَيْنَكَ يَا أَمِيرَ الْـمُؤْمِنِينَ، أَبْشِرْ بِالْفَتْحِ، قَدْ وَ اللّٰهِ، قُتِلَ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ، فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ: «أَ مِنْ خَلْفِ النَّهَرِ أَوْ مِنْ

السّلام علیک یا علی. علی ؏ در جوابش فرمود که: «و علیک السّلام. تو را چه می‌شود مادرت به عزایت نشیند که بر من سلام نکردی به امیر المؤمنین بودن؟» (که بگویی السّلام علیک یا امیر المؤمنین). آن سوار عرض کرد: بلی، زود باشد که تو را از وجه این خبر دهم. تو امیر المؤمنین بودی در هنگامی که بر حق بودی در جنگ صفّین (و بعضی گفته‌اند که: معنی این است که در زمانی که بر حقّ بودی در صفّین، من نیز در صفّین بودم، و این معنی بسیار سست است). و چون حکمین را (که مراد از آنها، ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص است)، قرار دادی، از تو بیزار شدم، و تو را مشرک نامیدم. پس صبح کرده‌ام که نمی‌دانم ولایت و دوستی خود را به کجا صرف کنم، و که را امام خود دانم؟ به خدا سوگند که شناختن من هدایت تو را از ضلالت تو که بدانم بر راه راستی یا گمراهی، دوست‌تر است به سوی من از دنیا و آنچه در آن است.

علی ؏ به آن سوار فرمود که: «مادرت به عزایت نشیند، نزدیک به من بایست تا نشان‌های هدایت را به تو بنمایم که از نشان‌های ضلالت جدا شود». پس آن مرد نزدیک به آن حضرت ایستاد، و در بین آن‌که آن سوار همچنین به نزدیک امیر المؤمنین ؏ ایستاده بود، ناگاه سواری روی آورد و می‌تاخت تا به خدمت علی ؏ آمد، و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، مژده باد تو را به فتح (که لشکر تو دشمن را شکست دادند). خدا چشم تو را روشن گرداند. و به خدا سوگند که همهٔ آن قوم کشته شدند.

حضرت فرمود که: «بعد از آن‌که از نهر عبور کردند، یا از پشت آن پیش از عبور؟» عرض کرد که: بعد از آن‌که عبور کردند. فرمود: «دروغ گفتی. به حق آن کسی که دانه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و بندگان را آفریده، که ایشان از نهر هرگز عبور نخواهند کرد، تا کشته شوند». آن مرد می‌گوید: که بینایی من در امر آن حضرت، زیاد شد. و پس سواری دیگر آمد و اسب خویش را می‌تاخت و مثل آنچه سوار اول به حضرت، عرض کرده بود عرض کرد، و امیر المؤمنین ؏ بر او ردّ فرمود، مثل آنچه بر صاحبش رد فرموده بود. آن مرد صاحب شک می‌گوید که قصد کردم که بر علی حمله کنم و سرش را با شمشیر بشکافم. بعد از آن دو سوار آمدند و می‌تاختند، چنانچه اسب‌های خود را به عرق آورده بودند، و عرض کردند که: خدا چشم تو را روشن گرداند، یا امیر المؤمنین، بشارت باد تو را به فتح. و به خدا سوگند که همهٔ آن قوم کشته شدند. علی ؏ فرمود که: «آیا از پشت نهر پیش از عبور، یا بعد از آن‌که عبور

دُونِهِ؟» قَالَا: لَا، بَلْ مِنْ خَلْفِهِ؛ إِنَّهُمْ لَمَّا اقْتَحَمُوا خَيْلَهُمُ النَّهْرَوَانَ، وَ ضَرَبَ السَّمَاءُ لَبَّاتِ خُيُولِهِمْ، رَجَعُوا فَأُصِيبُوا. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «صَدَقْتُمَا» فَنَزَلَ الرَّجُلُ عَنْ فَرَسِهِ، فَأَخَذَ بِيَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ بِرِجْلِهِ فَقَبَّلَهُمَا. فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: «هٰذِهِ لَكَ آيَةٌ».

٩٢٤ / ٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعِجْلِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمَعْرُوفِ بِكُرْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خُدَاهِيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ، عَنْ حَبَابَةَ الْوَالِبِيَّةِ، قَالَتْ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي شُرْطَةِ الْخَمِيسِ وَ مَعَهُ دِرَّةٌ، لَهَا سَبَابَتَانِ، يَضْرِبُ بِهَا بَيَّاعِي الْجِرِّيِّ وَ الْمَارْمَاهِي وَ الزِّمَّارِ، وَ يَقُولُ لَهُمْ: «يَا بَيَّاعِي مُسُوخِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ جُنْدِ بَنِي مَرْوَانَ».

فَقَامَ إِلَيْهِ فُرَاتُ بْنُ أَحْنَفَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مَا جُنْدُ بَنِي مَرْوَانَ؟ قَالَتْ: فَقَالَ لَهُ: «أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللِّحىٰ، وَ فَتَلُوا الشَّوَارِبَ، فَمُسِخُوا».

فَلَمْ أَرَ نَاطِقاً أَحْسَنَ نُطْقاً مِنْهُ، ثُمَّ اتَّبَعْتُهُ، فَلَمْ أَزَلْ أَقْفُو أَثَرَهُ حَتّىٰ قَعَدَ فِي رَحَبَةِ الْمَسْجِدِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا دَلَالَةُ الْإِمَامَةِ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ؟

قَالَتْ: فَقَالَ: «ائْتِينِي بِتِلْكَ الْحَصَاةِ» وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلىٰ حَصَاةٍ، فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَطَبَعَ لِي فِيهَا بِخَاتَمِهِ، ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا حَبَابَةُ إِذَا ادَّعىٰ مُدَّعٍ الْإِمَامَةَ، فَقَدَرَ أَنْ يَطْبَعَ كَمَا رَأَيْتِ، فَاعْلَمِي أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ؛ وَ الْإِمَامُ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ يُرِيدُهُ».

کردند؟» عرض کردند: نه، بلکه از پشت آن. و ایشان چون اسبان خویش رابه زور داخل نهر نهروان کردند و آب به سینه‌های اسب ایشان زد، برگشتند و کشته شدند. امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: «راست گفتید». آن مرد از اسب خویش فرود آمد و دست و پای امیر المؤمنین ﷺ را گرفت و آنها را بوسید. علی ﷺ فرمود که: «اینک از برای تو آیه و نشانه‌ای است» (یعنی: بر آن‌که من بر هدایتم).

۳ / ۹۲۴. علی بن محمد، از ابو علی ـ که محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر است ـ از احمد بن قاسم عِجلی، از احمد بن یحیی ـ که معروف است به کُرد ـ از محمد بن خُداهی، از عبدالله بن ایّوب، از عبدالله بن هاشم، از عبدالکریم بن عمرو خَثعمی، از حَبابهٔ والِبیّه روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین ﷺ را دیدم در شرطة الخمیس (که نام موضعی است در کوفه)[1] و با آن، حضرت دِرّه بود که آن را دو سر بود، مانند دو انگشت شهادت و جرّی فروشان و مار ماهی و زمار فروشان را با آن درّه می‌زد،[2] و به ایشان می‌فرمود که: «ای فروشندگان آنها که مسخ شده‌اند از یهود و لشکر پسر مروان».

و حبابه می‌گوید که: فرات بن احنف برخاست و به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، لشکر پسران مروان کیست و کردار ایشان چیست؟ حضرت فرمود که: «گروهی‌اند که ریش‌ها را تراشیدند و سبیل‌ها را تابیدند، و به این سبب مسخ شدند، و از صورت خود گشتند». حبابه می‌گوید که: هیچ سخن‌گویی را ندیدم که سخنش از آن حضرت خوش‌تر باشد. بعد از آن، در پی او رفتم و متصل در قفای آن حضرت می‌رفتم، تا آن‌که در میدانی که بر در مسجد بود نشست (و ممکن است که مراد از رحبه که در این حدیث است، تخت‌گاه مسجد باشد و دور نیست که این ظاهرتر باشد).

پس به خدمت آن حضرت عرض کردم که: یا امیر المؤمنین، دلیل بر امامت چیست ـ خدا تو را رحمت کند ـ حبابه می‌گوید که: حضرت فرمود که: «آن سنگ‌ریزه را به نزد من آور» و به دست خود به سنگ‌ریزه اشاره فرمود. من آن سنگ‌ریزه را به خدمتش آوردم، مهر خود را بر آن سنگ‌ریزه زد که نقش گرفت و فرمود که: «ای حبابه، هرگاه کسی ادعای امامت کند، و

---

۱. شرطة الخميس، نیروی یگان ویژه و انتظامات امیر المؤمنین بود. بنا بر این، تعریف مترجم ـ رحمه الله ـ از آن، به جایگاهی در کوفه، خطا است.

۲. و جرّی به کسر جیم و رای مشدد، نوعی است از ماهی که فلس ندارد. و همچنین مارماهی و زمّار. (مترجم)

قَالَتْ: ثُمَّ انْصَرَفْتُ حَتّىٰ قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَجِئْتُ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ، فَقَالَ: «يَا حَبَابَةُ الْوَالِبِيَّةُ» فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ، فَقَالَ: «هَاتِي مَا مَعَكِ». قَالَتْ: فَأَعْطَيْتُهُ فَطَبَعَ فِيهَا كَمَا طَبَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

قَالَتْ: ثُمَّ أَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَ هُوَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، فَقَرَّبَ وَ رَحَّبَ، ثُمَّ قَالَ لِي: «إِنَّ فِي الدَّلَالَةِ دَلِيلاً عَلىٰ مَا تُرِيدِينَ، أَ فَتُرِيدِينَ دَلَالَةَ الْإِمَامَةِ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي، فَقَالَ: «هَاتِي مَا مَعَكِ» فَنَاوَلْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

قَالَتْ: ثُمَّ أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ قَدْ بَلَغَ بِيَ الْكِبَرُ إِلىٰ أَنْ أُرْعِشْتُ ـ وَ أَنَا أَعُدُّ يَوْمَئِذٍ مِائَةً وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً ـ فَرَأَيْتُهُ رَاكِعاً وَ سَاجِداً وَ مَشْغُولاً بِالْعِبَادَةِ، فَيَئِسْتُ مِنَ الدَّلَالَةِ، فَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسَّبَّابَةِ، فَعَادَ إِلَيَّ شَبَابِي، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، كَمْ مَضىٰ مِنَ الدُّنْيَا؟ وَ كَمْ بَقِيَ؟ فَقَالَ: «أَمَّا مَا مَضىٰ، فَنَعَمْ؛ وَ أَمَّا مَا بَقِيَ، فَلَا». قَالَتْ: ثُمَّ قَالَ لِي: «هَاتِي مَا مَعَكِ» فَأَعْطَيْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام، فَطَبَعَ لِي فِيهَا؛ ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، فَطَبَعَ لِي فِيهَا؛ ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام، فَطَبَعَ لِي فِيهَا؛ ثُمَّ أَتَيْتُ الرِّضَا عليه السلام، فَطَبَعَ لِي فِيهَا.

وَ عَاشَتْ حَبَابَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ عَلىٰ مَا ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ.

قدرت داشته باشد که مهر بر سنگ زند که نقش بندد - چنانچه دیدی - بدان که او امامی است که اطاعتش واجب است، و از امام دور نمی‌باشد چیزی که آن را اراده می‌کند».

حبابه می‌گوید که: برگشتم و بودم تا امیر المؤمنین ﷺ شهید شد، پس به خدمت امام حسن ﷺ آمدم و آن حضرت در مجلس امیر المؤمنین ﷺ بود، و مردم از آن حضرت سؤال می‌کردند، فرمود که: «ای حبابهٔ والبیه»، عرض کردم: بلی ای آقای من. فرمود: «بیاور آنچه را که با تو است». حبابه می‌گوید که: آن سنگ‌ریزه را به آن حضرت دادم، مهر خود را به آن زد که نقش گرفت؛ چنانچه امیر المؤمنین ﷺ مهر کرده بود. حبابه می‌گوید که: بعد از آن، به خدمت امام حسین ﷺ آمدم و آن حضرت در مسجد رسول خدا ﷺ بود و مرا نزدیک خود طلبید، و فرمود: «مرحبا خوش آمدی» و به من فرمود: «به درستی که در دلالت کردن من تو را دلیلی است، بر آنچه اراده داری. آیا دلالت امامت را می‌خواهی؟»

عرض کردم: بلی ای آقای من، فرمود که: «بیاور آنچه را که با توست». من آن سنگ‌ریزه را به حضرت دادم و آن حضرت مهر خود را بر آن زد؛ چنانچه در آن تأثیر نمود و نقش بست. بعد از آن به خدمت علی بن الحسین آمدم ﷺ و بزرگ‌سالی و پیری به من رسیده بود، تا آن‌که به جهت پیری، رعشه به هم رسانیده بودم (و اعضایم می‌لرزید) و من در آن روز، صد و سیزده سال داشتم. پس آن حضرت را دیدم که رکوع می‌کند و سجده به جا می‌آورد، و به عبادت خدا مشغول است. چون چنین دیدم، از دلالت امامت نومید شدم. آن حضرت به انگشت شهادت به جانب من اشاره فرمود، جوانی من برگشت و بُرنا شدم، و عرض کردم که: ای آقای من، چه قدر از دنیا گذشته و چه قدر باقی مانده؟ حضرت فرمود که: «اما آنچه گذشته، معلوم است و اما آنچه مانده، معلوم نیست» (و احتمال دارد که معنی این باشد که سؤال از گذشته صورتی دارد، و اما از باقی مانده، صورت ندارد؛ زیرا که علم آن مختص جناب اقدس الهی است). حبابه می‌گوید که: بعد از آن، به من فرمود که: «بیاور آنچه را که با تو است». من آن سنگ‌ریزه را به او دادم در آن مهر زد.

بعد از آن، به خدمت امام محمد باقر ﷺ آمدم و برای من در آن مهر زد. پس به خدمت امام جعفر صادق ﷺ آمدم و برای من در آن مهر زد، بعد از آن به خدمت حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم ﷺ آمدم و برای من در آن مهر زد، پس به خدمت امام رضا ﷺ آمدم و برای من در آن مهر زد. و حبابه بعد از آن، نه ماه دیگر زنده بود، بنا بر آنچه محمد بن هشام ذکر کرده است.

۹۲۵ / ۴ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ ؈، فَاسْتُؤْذِنَ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ عَلَيْهِ، فَدَخَلَ رَجُلٌ عَبْلٌ طَوِيلٌ جَسِيمٌ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ، فَرَدَّ عَلَيْهِ بِالْقَبُولِ، وَ أَمَرَهُ بِالْجُلُوسِ، فَجَلَسَ مُلَاصِقاً لِي، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَيْتَ شِعْرِي مَنْ هٰذَا؟

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ ؈: «هٰذَا مِنْ وُلْدِ الْأَعْرَابِيَّةِ صَاحِبَةِ الْحَصَاةِ الَّتِي طَبَعَ آبَائِي ؈ فِيهَا بِخَوَاتِيمِهِمْ فَانْطَبَعَتْ، وَ قَدْ جَاءَ بِهَا مَعَهُ يُرِيدُ أَنْ أَطْبَعَ فِيهَا».

ثُمَّ قَالَ: «هَاتِهَا» فَأَخْرَجَ حَصَاةً وَ فِي جَانِبٍ مِنْهَا مَوْضِعٌ أَمْلَسُ، فَأَخَذَهَا أَبُو مُحَمَّدٍ ؈، ثُمَّ أَخْرَجَ خَاتَمَهُ، فَطَبَعَ فِيهَا، فَانْطَبَعَ، فَكَأَنِّي أَرىٰ نَقْشَ خَاتَمِهِ السَّاعَةَ: «الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ».

فَقُلْتُ لِلْيَمَانِيِّ: رَأَيْتَهُ قَبْلَ هٰذَا قَطُّ؟ قَالَ: لَا وَ اللّٰهِ، وَ إِنِّي لَمُنْذُ دَهْرٍ حَرِيصٌ عَلىٰ رُؤْيَتِهِ حَتّىٰ كَانَ السَّاعَةَ أَتَانِي شَابٌّ ـ لَسْتُ أَرَاهُ ـ فَقَالَ لِي: قُمْ، فَادْخُلْ، فَدَخَلْتُ.

ثُمَّ نَهَضَ الْيَمَانِيُّ وَ هُوَ يَقُولُ: رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، أَشْهَدُ بِاللّٰهِ إِنَّ حَقَّكَ لَوَاجِبٌ كَوُجُوبِ حَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؈ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، ثُمَّ مَضىٰ فَلَمْ أَرَهُ بَعْدَ ذٰلِكَ.

قَالَ إِسْحَاقُ: قَالَ أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ اسْمِهِ، فَقَالَ: اسْمِي مِهْجَعُ بْنُ الصَّلْتِ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ سِمْعَانَ بْنِ غَانِمِ بْنِ أُمِّ غَانِمٍ، وَ هِيَ الْأَعْرَابِيَّةُ الْيَمَانِيَّةُ، صَاحِبَةُ

۹۲۵ / ۴ ـ محمد بن ابی عبدالله و علی بن محمد، از اسحاق بن محمد نخعی، از ابو هاشم (یعنی: داود بن قاسم جعفری) روایت کرده است که گفت: در نزد امام حسن عسکری ﷺ بودم که از آن حضرت طلب رخصت شد برای مردی از اهل یمن، چون رخصت داد، مرد ستبر بلند تنومندی درآمد و بر آن حضرت سلام کرد و به ولایت که گفت: السلام علیک یا ولی الله (یا گفت: السلام علیک یا مولای)، یعنی: درود خدا (یا درود من یا همهٔ درودها) بر تو ای صاحب اختیاری که خدا تو را در امور خود (که تعلق به خلائق دارد) صاحب اختیار نموده، یا درود بر تو ای آقای من. حضرت جواب سلام او را باز داد به قبول کردن از وی، و او را امر فرمود که بنشیند.

داود می‌گوید که: آن مرد در کنار من نشست، به وضعی که به من چسبیده بود. من با خود گفتم که: کاش می‌دانستم که اینک کیست؟

حضرت امام حسن ﷺ فرمود که: «این، از فرزند آن زن اعرابیهٔ صاحب سنگ‌ریزه است که پدران من ﷺ در آن مهر زدند به مهرهای خود و نقش گرفت، و آن را با خود آورده، می‌خواهد که من در آن مهر زنم». پس فرمود که: «آن سنگ‌ریزه را بیاور». آن مرد سنگ‌ریزه را بیرون آورد و در یک جانب آن، موضع نرم هموراری بود. امام حسن ﷺ آن را گرفت و مهر خود را بیرون آورد و در آن مهر زد که نقش گرفت. و گویا من در این ساعت نقش مهر آن حضرت را می‌بینم، و آن نقش این بود که: حسن بن علی.

من به آن یمنی گفتم که: پیش از آن، هرگز امام حسن ﷺ را دیده بودی؟ گفت: نه، به خدا سوگند، و من مدتی است که بر دیدن آن حضرت حریص بودم، تا آن‌که در این ساعت، جوانی به نزد من آمد، که او را ندیده بودم، و به من گفت که: بر خیز و داخل شو، پس من داخل شدم. بعد از آن، یمنی برخاست و می‌گفت: رحمت خدا و برکت‌های او بر شما اهل بیت پیغمبر، «ذرّیه‌ای که بعضی از آن، از بعضی به هم رسیده»[1]. گواهی می‌دهم به خدا که تو، حقی، و حق تو واجب است، مانند وجوب حقّ امیر المؤمنین و امامان بعد از او ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ پس آن، یمنی رفت و بعد از آن، او را ندیدم.

اسحاق می‌گوید که: ابو هاشم جعفری گفت که: او را از نامش سؤال کردم، گفت: نامم

---

۱. آل عمران، ۳۴.

الْحَصَاةِ الَّتِي طَبَعَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ السِّبْطُ إِلىٰ وَقْتِ أَبِي الْحَسَنِ .

٩٢٦ / ٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ وَ زُرَارَةَ جَمِيعاً ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ، قَالَ : «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ ، أَرْسَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَخَلَا بِهِ ، فَقَالَ لَهُ : يَا ابْنَ أَخِي ، قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ دَفَعَ الْوَصِيَّةَ وَ الْإِمَامَةَ مِنْ بَعْدِهِ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، ثُمَّ إِلَى الْحَسَنِ ، ثُمَّ إِلَى الْحُسَيْنِ وَ قَدْ قُتِلَ أَبُوكَ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ ، وَ صَلّىٰ عَلىٰ رُوحِهِ - وَ لَمْ يُوصِ ، وَ أَنَا عَمُّكَ وَ صِنْوُ أَبِيكَ ، وَ وِلَادَتِي مِنْ عَلِيٍّ ؛ فِي سِنِّي وَ قَدِيمِي أَحَقُّ بِهَا مِنْكَ فِي حَدَاثَتِكَ ، فَلَا تُنَازِعْنِي فِي الْوَصِيَّةِ وَ الْإِمَامَةِ ، وَ لَا تُحَاجَّنِي .

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ : يَا عَمِّ ، اتَّقِ اللّٰهَ ، وَ لَا تَدَّعِ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ ﴿إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ إِنَّ أَبِي يَا عَمِّ - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - أَوْصىٰ إِلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ ، وَ عَهِدَ إِلَيَّ فِي ذٰلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْتَشْهَدَ بِسَاعَةٍ ، وَ هٰذَا سِلَاحُ رَسُولِ اللّٰهِ عِنْدِي ، فَلَا تَتَعَرَّضْ لِهٰذَا ؛ فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ نَقْصَ الْعُمُرِ وَ تَشَتُّتَ الْحَالِ ؛ إِنَّ اللّٰهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - جَعَلَ الْوَصِيَّةَ وَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ ، فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ ذٰلِكَ ، فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ حَتّىٰ نَتَحَاكَمَ إِلَيْهِ ، وَ نَسْأَلَهُ عَنْ ذٰلِكَ».

مِهْجع بن صلت بن عُقبة بن سِمعان بن غانم بن امّ غانم است. و امّ غانم، همان زن اعرابیهٔ یمنیه است که صاحب سنگ‌ریزه بود که امیر المؤمنین ﷺ و فرزندزاده‌های آن حضرت، در آن مهر زدند، تا زمان امام رضا ﷺ (و بعضی گفته‌اند که احتمال بعیدی دارد که مراد، تا زمان امام علی نقی ﷺ باشد).

۹۲۶ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عُبیده و زراره هر دو، روایت کرده است از امام محمد باقر ﷺ که فرمود: «چون امام حسین ﷺ شهید شد، محمد بن حنفیه به نزد علی بن الحسین ﷺ فرستاد و چون آن حضرت تشریف آورد، محمد با او خلوت کرد، و به آن حضرت عرض کرد که: ای پسر برادر من، تو می‌دانی (یا من می‌دانم)، که رسول خدا ﷺ، وصیت و امامت را بعد از خود، به امیر المؤمنین ﷺ تسلیم فرمود. بعد از آن، به امام حسن، پس به امام حسین ﷺ تسلیم شد، و پدر تو -که خدا از او راضی باشد، و بر روح او صلوات فرستد - شهید شد و وصیت نکرد، و تو می‌دانی که من، عموی توام و اصل من، با اصل پدر تو یکی است؛ چنانچه دو درخت خرما از یک ریشه بر آیند، و من به سبب آن‌که از علی ﷺ بلاواسطه متولد شده‌ام، با سنی که دارم و پیش از تو بوده‌ام، به امامت از تو سزاوارترم، با وجود آن‌که تو تازه سن و جوانی. پس در باب وصیت و امامت، با من منازعه و گفت‌وگو مکن.

حضرت علی بن الحسین ﷺ فرمود که: ای عمو، از خدا بترس و ادعا مکن آنچه را که برای تو درست نیست. «به درستی که من، تو را پند می‌دهم تا آن‌که از جملهٔ جاهلان نباشی».[1] ای عمو، به درستی که پدرم - صلوات الله علیه - مرا وصیّ گردانید، پیش از آن‌که به جانب کربلا توجه فرماید، و در این امر، با من عهد کرد و وصیت فرمود، یک ساعت پیش از آن‌که شهید شود. و اینک سلاح رسول خداست ﷺ که در نزد من است، پس متعرض این امر مشو که من بر تو می‌ترسم از نقصان عمر و پراکندگی حال.

به درستی که خدای عزّوجلّ وصیت و امامت را در فرزند امام حسین ﷺ قرار داده. پس اگر خواهی که این را بدانی، بیا با ما به نزد حجر الاسود تا به سوی آن محاکمه کنیم، و این مرافعه را به نزد آن بریم، و آن را ازین امر سؤال کنیم».

---

۱. هود، ۴۶.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «وَ كَانَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا بِمَكَّةَ، فَانْطَلَقَا حَتّىٰ أَتَيَا الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ: ابْدَأْ أَنْتَ فَابْتَهِلْ إِلَى اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ وَ سَلْهُ أَنْ يُنْطِقَ لَكَ الْحَجَرَ، ثُمَّ سَلْ؛ فَابْتَهَلَ مُحَمَّدٌ فِي الدُّعَاءِ، وَ سَأَلَ اللّٰهَ، ثُمَّ دَعَا الْحَجَرَ، فَلَمْ يُجِبْهُ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: يَا عَمِّ، لَوْ كُنْتَ وَصِيّاً وَ إِمَاماً، لَأَجَابَكَ.

قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: فَادْعُ اللّٰهَ أَنْتَ يَا ابْنَ أَخِي، وَ سَلْهُ، فَدَعَا اللّٰهَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِمَا أَرَادَ، ثُمَّ قَالَ: أَسْأَلُكَ بِالَّذِي جَعَلَ فِيكَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِيثَاقَ الْأَوْصِيَاءِ وَ مِيثَاقَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ لَمَّا أَخْبَرْتَنَا مَنِ الْوَصِيُّ وَ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام؟» قَالَ: «فَتَحَرَّكَ الْحَجَرُ حَتّىٰ كَادَ أَنْ يَزُولَ عَنْ مَوْضِعِهِ، ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، فَقَالَ: اللّٰهُمَّ إِنَّ الْوَصِيَّةَ وَ الْإِمَامَةَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله».

قَالَ: «فَانْصَرَفَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ هُوَ يَتَوَلّىٰ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام».

● عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، مِثْلَهُ.

٩٢٧ / ٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ، قَالَ: أَخْبَرَنِي الْكَلْبِيُّ النَّسَّابَةُ، قَالَ:

دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ وَ لَسْتُ أَعْرِفُ شَيْئاً مِنْ هٰذَا الْأَمْرِ، فَأَتَيْتُ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا جَمَاعَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقُلْتُ: أَخْبِرُونِي عَنْ عَالِمِ أَهْلِ هٰذَا الْبَيْتِ، فَقَالُوا: عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الْحَسَنِ.

فَأَتَيْتُ مَنْزِلَهُ، فَاسْتَأْذَنْتُ، فَخَرَجَ إِلَيَّ رَجُلٌ ظَنَنْتُ أَنَّهُ غُلَامٌ لَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: اسْتَأْذِنْ لِي عَلىٰ مَوْلَاكَ، فَدَخَلَ، ثُمَّ خَرَجَ، فَقَالَ لِي: ادْخُلْ، فَدَخَلْتُ، فَإِذَا أَنَا بِشَيْخٍ

حضرت امام محمد باقر ﷺ فرمود که: «این سخن در میانهٔ ایشان در مکه اتفاق افتاد، پس رفتند تا به نزد حجر الاسود آمدند. علی بن الحسین ﷺ به محمد بن حنفیه فرمود که: تو ابتدا کن و به سوی خدای عزّ و جلّ زاری نما و از او سؤال کن که این سنگ برای تو سخن گوید. پس محمد دست به دعا برداشت و تضرّع و زاری نمود و از خدا سؤال کرد، بعد از آن، حجر الاسود را خواند و حَجر او را جواب نداد. علی بن الحسین ﷺ فرمود که: ای عمو، اگر وصیّ و امام می‌بودی، هر آینه تو را جواب می‌داد.

محمد به علی ﷺ عرض کرد که: ای پسر برادر من، تو خدا را بخوان و از او سؤال کن. علی بن الحسین ﷺ خدا را خواند به آنچه خواست. بعد از آن، به حجر الاسود فرمود که: سؤال می‌کنم تو را به حق آن خدایی که پیمان پیغمبران و پیمان اوصیای ایشان و پیمان همهٔ مردمان را در تو قرار داده، مگر آن‌که ما را خبر دهی که وصیّ و امام بعد از حسین بن علی ﷺ کیست؟»

حضرت باقر ﷺ فرمود که: «حجر الاسود به جنبش آمد تا آن‌که نزدیک بود که از جای خود برود، و خدای عزّ و جلّ آن را به سخن در آورد، به زبان عربی روشن و فصیح و گفت: بار خدایا، به درستی که وصیت و امامت بعد از حسین بن علی ﷺ، با علی بن حسین، پسر فاطمه دختر رسول خدا است». حضرت فرمود که: «پس محمد بن حنفیه برگردید، و با علی بن الحسین ﷺ دوستی می‌ورزید».

● علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام محمد باقر ﷺ مثل این را روایت کرده است.

۹۲۷ / ۶. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن علی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا سَماعة بن مهران و گفت: خبر داد مرا (حسین بن علوان که معروف است به) کلبی نَسّابه (که به غایت معرفت به نسب مردم داشت). و گفت که: داخل مدینه شدم و از امر امامت چیزی را نمی‌دانستم. پس به مسجد رسول آمدم، دیدم که جماعتی از قریش در مسجداند. گفتم: مرا از عالم و امام اهل بیت پیغمبر خبر دهید. گفتند: عبدالله بن حسن. به منزل عبدالله آمدم و رخصت طلبیدم، مردی به سوی من بیرون آمد و من گمان کردم که غلام عبدالله است. به او گفتم که: برای من رخصت طلب کن تا بر آقای تو داخل شوم. آن مرد داخل شد و بیرون آمد و به من گفت که: داخل شو. چون داخل شدم، دیدم که پیری بر روی جانماز

مُعْتَكِفٍ شَدِيدِ الاِجْتِهَادِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: مَنْ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: أَنَا الْكَلْبِيُّ النَّسَّابَةُ، فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟ فَقُلْتُ: جِئْتُ أَسْأَلُكَ، فَقَالَ: أَ مَرَرْتَ بِابْنِي مُحَمَّدٍ؟ قُلْتُ: بَدَأْتُ بِكَ، فَقَالَ: سَلْ، فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ: أَنْتِ طَالِقٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ، فَقَالَ: تَبِينُ بِرَأْسِ الْجَوْزَاءِ، وَ الْبَاقِي وِزْرٌ عَلَيْهِ وَ عُقُوبَةٌ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاحِدَةٌ، فَقُلْتُ: مَا يَقُولُ الشَّيْخُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ؟ فَقَالَ: قَدْ مَسَحَ قَوْمٌ صَالِحُونَ، وَ نَحْنُ ـ أَهْلَ الْبَيْتِ ـ لَا نَمْسَحُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ثِنْتَانِ، فَقُلْتُ: مَا تَقُولُ فِي أَكْلِ الْجِرِّيِّ؟ أَ حَلَالٌ هُوَ أَمْ حَرَامٌ؟ فَقَالَ: حَلَالٌ، إِلَّا أَنَّا ـ أَهْلَ الْبَيْتِ ـ نَعَافُهُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ثَلَاثٌ، فَقُلْتُ: فَمَا تَقُولُ فِي شُرْبِ النَّبِيذِ؟ فَقَالَ: حَلَالٌ، إِلَّا أَنَّا ـ أَهْلَ الْبَيْتِ ـ لَا نَشْرَبُهُ، فَقُمْتُ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا أَقُولُ: هٰذِهِ الْعِصَابَةُ تَكْذِبُ عَلىٰ أَهْلِ هٰذَا الْبَيْتِ.

فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ، فَنَظَرْتُ إِلىٰ جَمَاعَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: مَنْ أَعْلَمُ أَهْلِ هٰذَا الْبَيْتِ؟ فَقَالُوا: عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الْحَسَنِ، فَقُلْتُ: قَدْ أَتَيْتُهُ، فَلَمْ أَجِدْ عِنْدَهُ شَيْئاً، فَرَفَعَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ رَأْسَهُ، فَقَالَ: ائْتِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام؛ فَهُوَ أَعْلَمُ أَهْلِ هٰذَا الْبَيْتِ، فَلَامَهُ بَعْضُ مَنْ كَانَ بِالْحَضْرَةِ ـ فَقُلْتُ: إِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا مَنَعَهُمْ مِنْ إِرْشَادِي إِلَيْهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ الْحَسَدُ ـ فَقُلْتُ لَهُ: وَيْحَكَ، إِيَّاهُ أَرَدْتُ.

نشسته، متوجه عبادت است و آثار عبادت و مشقت آن، در او پیداست. بر او سلام کردم، بعد از جواب سلام، به من گفت که: تو کیستی؟ گفتم: منم کلبی نسّابه. گفت: چه حاجت داری؟

گفتم: آمده‌ام که از تو سؤال کنم. گفت: به پسرم محمد گذشتی و او را دیدی؟ گفتم: به تو ابتدا نمودم، و غیر تو کسی را ندیدم. گفت: سؤال کن از آنچه می‌خواهی. گفتم: مرا خبر ده از مردی که به زن خود گفته باشد که تو طالق و رهایی به شمارهٔ ستارگان آسمان. گفت بائن و جدا می‌شود از شوهر به سر جوزاء (یعنی: به سه طلاق، که شمارهٔ سر جوزا است، چه سر آن جیم است و جیم به حساب ابجد، سه است، یا مراد از آن، سه ستاره است که آن را رأس الجوزاء و سر آن می‌گویند؛ زیرا که جوزاء، در وسط آسمان نمودار می‌شود، به صورت دو کودکی که دست در گردن یکدیگر کرده باشند، یا به صورت مردی که او را کمربند و شمشیری باشد و سر آن به جانب شمال و مشرق و پای آن، به جانب مغرب و جنوب است و سر آن سه ستاره است. یعنی: آن زن سه طلاقه شود). و باقی وزر و وبال و عقوبت است بر شوهر.

کلبی می‌گوید که: با خود گفتم که: این یک نشانه است برای آن‌که عبدالله، عالم و امام نیست. بعد از آن، گفتم که: شیخ چه می‌گوید در باب مسح کردن بر موزه‌ها؟ گفت که: گروه نیکان و شایستگان بر آن مسح کرده‌اند، و ما اهل بیت بر آن مسح نمی‌کنیم. با خود گفتم که: این دو نشان. پس گفتم: چه می‌گویی در خوردن جرّی، آیا حلال است یا حرام؟ گفت: حلال است، مگر این‌که ما اهل بیت آن را کراهت داریم. با خود گفتم که: این، سه نشان. گفتم: چه می‌گویی در نوشیدن شراب خرما؟ گفت: حلال است، مگر این‌که ما اهل بیت آن را نمی‌آشامیم. پس برخاستم و از پیش او بیرون رفتم و می‌گفتم که: این گروه قریش دروغ می‌گویند بر اهل بیت پیغمبر.

بعد از آن، داخل مسجد شدم و نظر کردم به جماعتی از قریش و غیر ایشان از مردمان، و بر ایشان سلام کردم و گفتم که: داناترین اهل بیت پیغمبر کیست؟ گفتند عبدالله بن حسن. گفتم: به نزد او رفتم و چیزی در پیش او نیافتم (و او هیچ نمی‌داند). یکی از آن گروه، سر خود را برداشت و گفت: آیا به نزد جعفر بن محمد عليه‌السلام رفته‌ای (و بنابر بعضی از نسخ برو به نزد او) که او عالم اهل بیت پیغمبر است، و از همه داناتر، و بعضی از آنها که در آنجا حاضر بودند، او را ملامت نمودند. (من دانستم، یا) با خود گفتم که: جز این نیست که در اول بار، حسد آن قوم

فَمَضَيْتُ حَتّىٰ صِرْتُ إِلىٰ مَنْزِلِهِ، فَقَرَعْتُ الْبَابَ، فَخَرَجَ غُـلَامٌ لَهُ، فَقَالَ: ادْخُلْ يَا أَخَا كَلْبٍ؛ فَوَ اللّٰهِ لَقَدْ أَدْهَشَنِي، فَدَخَلْتُ وَ أَنَا مُضْطَرِبٌ، وَ نَظَرْتُ فَإِذَا شَيْخٌ عَلىٰ مُصَلًّى بِـلَا مِرْفَقَةٍ وَ لَا بَرْذَعَةٍ، فَابْتَدَأَنِي بَعْدَ أَنْ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: «مَنْ أَنْتَ؟» فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: يَا سُبْحَانَ اللّٰهِ! غُـلَامُهُ يَقُولُ لِي بِالْبَابِ: «ادْخُلْ يَا أَخَا كَلْبٍ» وَ يَسْأَلُنِي الْمَوْلىٰ: «مَنْ أَنْتَ؟» فَقُلْتُ لَهُ: أَنَا الْكَلْبِيُّ النَّسَّابَةُ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلىٰ جَبْهَتِهِ، وَ قَالَ: «كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللّٰهِ، وَ ضَلُّوا ضَـلَالاً بَعِيداً، وَ خَسِرُوا خُسْرَاناً مُبِيناً؛ يَا أَخَا كَلْبٍ، إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ يَقُولُ: ﴿وَ عاداً وَ ثَمُودَ وَ أَصْحابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيراً﴾ أَفَتَنْسِبُهَا أَنْتَ؟» فَقُلْتُ: لَا، جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَقَالَ لِي: «أَفَتَنْسِبُ نَفْسَكَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، أَنَا فُـلَانُ بْنُ فُـلَانِ بْنِ فُـلَانٍ، حَتّىٰ ارْتَفَعْتُ، فَقَالَ لِي: «قِـفْ؛ لَـيْسَ حَـيْثُ تَذْهَبُ وَيْحَكَ، أَ تَدْرِي مَنْ فُـلَانُ بْنُ فُـلَانٍ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فُـلَانُ بْنُ فُـلَانٍ، قَـالَ: «إِنَّ فُـلَانَ بْنَ فُـلَانٍ ابْنُ فُـلَانٍ الرَّاعِي الْكُرْدِيُّ إِنَّمَا كَانَ فُـلَانٌ الرَّاعِي الْكُرْدِيُّ عَلىٰ جَبَلِ آلِ فُـلَانٍ، فَنَزَلَ إِلىٰ فُـلَانَةَ امْرَأَةِ فُـلَانٍ مِنْ جَبَلِهِ الَّذِي كَانَ يَرْعىٰ غَنَمَهُ عَلَيْهِ، فَأَطْعَمَهَا شَيْئاً وَ غَشِيَهَا، فَوَلَدَتْ فُـلَاناً، وَ فُـلَانُ بْنُ فُـلَانٍ مِنْ فُـلَانَةَ وَ فُـلَانِ بْـنِ فُـلَانٍ».

ثُمَّ قَالَ: «أَ تَعْرِفُ هٰذِهِ الْأَسَامِيَ؟» قُلْتُ: لَا وَ اللّٰهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ

را مانع شد از رهنمایی من به سوی آن حضرت، و به آن رهنما گفتم که: رحمت بر تو، من غیر از جعفر بن محمد کسی را اراده نداشتم.

بعد از آن رفتم تا به منزل آن حضرت رسیدم و درِ خانه را کوبیدم، غلامی از آن حضرت بیرون آمد و گفت: ای مرد کلبی، داخل شو. پس به خدا سوگند که این سخن مرا بـه دهشت افکند، و داخل شدم و مضطرب بودم، و نظر کردم و دیدم که پیری بر بالای جانمازی نشسته، نه بالشی در پیش اوست و نه فرشی در زیر او. بعد از آن‌که سلام کردم و جواب داد، مرا، ابتدا به سخن فرمود و فرمود که: «تو کیستی؟» من از روی تعجب با خود گفتم کـه: یـا سـبحان الله! غلامش بر درِ خانه به من می‌گوید که: ای کلبی داخل شو، و آقایش از من می‌پرسد که: «تـو کیستی». به آن حضرت عرض کردم که: منم کلبی نسّابه. چون این را شنید، دست خود را بر پیشانی خویش زد و فرمود که: «دروغ گفتند آنها که خود را با خدا برابر سـاختند، و گـمراه شدند؛ گمراهی دور، و زیان کردند؛ زیانی آشکارا. ای کلبی، به درستی کـه خـدای عـزّوجلّ می‌فرماید که: ﴿وَعَاداً وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيراً﴾[1]، یعنی: و گردانیدیم قصهٔ عاد و هلاک کردن ایشان را به جهت تکذیب هود نشانه‌ای، تـا مـردمان از آن پـند گـیرند، و همچنین گروه ثمود را که تکذیب صالح کردند و اصحاب چاه رسّ (کـه درخـت صـنوبر را می‌پرسیدند و پیغمبر خود را در آن چاه حبس کردند و او را بـه زجـر تـمام کشـتند) و اهـل قرن‌های بسیار» (که در میان این قبایل عاد و ثمود و اصحاب رس یا میان نوح و اصحاب رس بودند).

پس حضرت فرمود که: «تو نسب اینها را می‌دانی؟» عرض کردم: نه فدای تو گردم. فرمود که: «نسب خود را می‌دانی؟» عرض کردم: آری، منم فلان پسر فلان پسر فلان تا آن‌که چـند پُشته خود را بالا دادم. فرمود: «بایست که امر چنان نیست که تو گمان کرده‌ای. وای بر تو، آیا می‌دانی که فلان پسر فلان کیست؟» عرض کردم: آری، فلان پسـر فـلان است. فـرمود: «بـه درستی که فلان پسر فلان، فلان شبان کُردی است. و جز این نیست که فلان شبان کُردی بـر بالای کوه فرزندان فلان بود، پس فرود آمد به سوی فلانه، زن فلان، از آن کوهی که گوسفندان خود را بر سر آن کوه می‌چرانید، و به آن زن چیزی خورانید، و با او مـجامعت کـرد، بـعد از

۱. فرقان، ۳۸.

تَكُفَّ عَنْ هٰذَا فَعَلْتَ. فَقَالَ: «إِنَّمَا قُلْتَ فَقُلْتُ». فَقُلْتُ: إِنِّي لَا أَعُودُ. قَالَ: «لَا نَعُودُ إِذاً، وَ اسْأَلْ عَمَّا جِئْتَ لَهُ».

فَقُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ قَالَ لِامْرَأَتِهِ: أَنْتِ طَالِقٌ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ. فَقَالَ: «وَيْحَكَ، أَ مَا تَقْرَأُ سُورَةَ الطَّلَاقِ؟» قُلْتُ: بَلىٰ. قَالَ: «فَاقْرَأْ». فَقَرَأْتُ: ﴿فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾ قَالَ: «أَ تَرىٰ هَاهُنَا نُجُومَ السَّمَاءِ؟» قُلْتُ: لَا.

قُلْتُ: فَرَجُلٌ قَالَ لِامْرَأَتِهِ: أَنْتِ طَالِقٌ ثَلَاثاً؟ قَالَ: «تُرَدُّ إِلىٰ كِتَابِ اللّٰهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ». ثُمَّ قَالَ: «لَا طَلَاقَ إِلَّا عَلىٰ طُهْرٍ مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ بِشَاهِدَيْنِ مَقْبُولَيْنِ». فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاحِدَةٌ.

ثُمَّ قَالَ: «سَلْ». قُلْتُ: مَا تَقُولُ فِي الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ؟ فَتَبَسَّمَ، ثُمَّ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، وَ رَدَّ اللّٰهُ كُلَّ شَيْءٍ إِلىٰ شَيْئِهِ، وَ رَدَّ الْجِلْدَ إِلَى الْغَنَمِ، فَتَرىٰ أَصْحَابَ الْمَسْحِ أَيْنَ يَذْهَبُ وُضُوؤُهُمْ؟» فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ثِنْتَانِ.

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ: «سَلْ». فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَكْلِ الْجِرِّيِّ. فَقَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ مَسَخَ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ فَمَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَحْراً، فَهُوَ الْجِرِّيُّ وَ الزِّمَّارُ وَ الْمَارْمَاهِي وَ مَا سِوىٰ ذٰلِكَ؛ وَ مَا أَخَذَ مِنْهُمْ بَرّاً، فَالْقِرَدَةُ وَ الْخَنَازِيرُ وَ الْوَبْرُ وَ الْوَرَلُ وَ مَا سِوىٰ ذٰلِكَ». فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ثَلَاثٌ.

آن، فلان را زایید و فلان پسر فلان، از فلانه است و فلان پسر فلان، از فلان است».

بعد از آن فرمود که: «آیا این نام‌ها را می‌شناسی؟» عرض کردم: نه، به خدا سوگند، فدای تو گردم، پس اگر صلاح دانی که از این مرحله، باز ایستی و افشای آن نکنی، چنین کن.

حضرت فرمود که: «تو گفتی من نسب خود را می‌دانم. من گفتم که نمی‌دانی». عرض کردم که: من عود نمی‌کنم و دیگر ادعای علم به نسب خود نمی‌کنم. حضرت فرمود که: «در این هنگام، من نیز عود نخواهم کرد. و سؤال کن از آنچه برای آن آمده‌ای». به آن حضرت عرض کردم که: مرا خبر ده از مردی که به زن خود گفته باشد که تو طالق و رهایی به شمارهٔ ستارگان آسمان. فرمود که: «وای بر تو، آیا سورهٔ طلاق را نمی‌خوانی؟» عرض کردم: بلی، می‌خوانم. فرمود: «بخوان». خواندم که ﴿فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾[1]، یعنی: «پس طلاق دهید زنان را در وقت عدهٔ ایشان (که طهری است که به ایشان نزدیکی نکرده باشید، در آن؛ چه آن طهری است که از ایام عدّهٔ ایشان است) و شمار و ضبط کنید عدّهٔ زنان را» (زیرا که ایشان از ضبط آن عاجز یا پُر در بند آن نیستند).

حضرت فرمود که: «آیا در این جا ستاره‌های آسمان را می‌بینی؟» عرض کردم: نه، و عرض کردم که: مردی به زن خود گفته باشد که تو طالق و رهایی به سه طلاق. فرمود که: «برگردانیده می‌شود به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبرش محمد»، و فرمود که: «طلاق، درستی دست به هم نمی‌دهد، مگر آن طلاقی که در حال پاکی زن واقع شود، بی آن‌که در آن پاکی، با او مجامعت کرده باشد، در حضور دو شاهد مقبول الشهاده» (که عادل باشند). من با خود گفتم که: این، یک نشانه است از برای آن‌که حضرت، عالم و امام است.

پس فرمود که: «سؤال کن». عرض کردم که: چه می‌فرمایی در باب مسح کردن بر مُوزه‌ها؟ تبسّم فرمود و فرمود که: «چون روز قیامت شود، و خدا هر چیزی را به اصل خودش برگرداند، و پوست را به گوسفند برگرداند، آنها که بر موزه مسح می‌کنند، خواهند دید که وضوی ایشان به کجا می‌رود؟» من با خود گفتم که: این دو نشان.

بعد از آن، به جانب من التفات نمود و فرمود که: «سؤال کن». عرض کردم که: مرا خبر ده از خوردن جرّی. فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ طائفه‌ای از بنی‌اسرائیل را مسخ نمود،

---

۱. طلاق، ۱.

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ: «سَلْ وَ قُمْ» فَقُلْتُ: مَا تَقُولُ فِي النَّبِيذِ؟ فَقَالَ: «حَلَالٌ». فَقُلْتُ: إِنَّا نَنْبِذُ فَنَطْرَحُ فِيهِ الْعَكَرَ وَ مَا سِوىٰ ذٰلِكَ، وَ نَشْرَبُهُ؟ فَقَالَ: «شُهْ شُهْ، تِلْكَ الْخَمْرَةُ الْمُنْتِنَةُ». فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَيَّ نَبِيذٍ تَعْنِي؟ فَقَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ شَكَوْا إِلَىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ تَغْيِيرَ الْمَاءِ وَ فَسَادَ طَبَائِعِهِمْ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْبِذُوا، فَكَانَ الرَّجُلُ يَأْمُرُ خَادِمَهُ أَنْ يَنْبِذَ لَهُ، فَيَعْمِدُ إِلَىٰ كَفٍّ مِنَ التَّمْرِ، فَيَقْذِفُ بِهِ فِي الشَّنِّ، فَمِنْهُ شُرْبُهُ، وَ مِنْهُ طَهُورُهُ».

فَقُلْتُ: وَ كَمْ كَانَ عَدَدُ التَّمْرِ الَّذِي كَانَ فِي الْكَفِّ؟ فَقَالَ: «مَا حَمَلَ الْكَفُّ». فَقُلْتُ: وَاحِدَةٌ أَوْ ثِنْتَانِ؟ فَقَالَ: «رُبَّمَا كَانَتْ وَاحِدَةً، وَ رُبَّمَا كَانَتْ ثِنْتَيْنِ».

فَقُلْتُ: وَ كَمْ كَانَ يَسَعُ الشَّنُّ؟ فَقَالَ: «مَا بَيْنَ الْأَرْبَعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ إِلَىٰ مَا فَوْقَ ذٰلِكَ». فَقُلْتُ: بِالْأَرْطَالِ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، أَرْطَالٌ بِمِكْيَالِ الْعِرَاقِ».

قَالَ سَمَاعَةُ: قَالَ الْكَلْبِيُّ: ثُمَّ نَهَضَ ﷺ، وَ قُمْتُ، فَخَرَجْتُ وَ أَنَا أَضْرِبُ بِيَدِي عَلَى الْأُخْرىٰ، وَ أَنَا أَقُولُ: إِنْ كَانَ شَيْءٌ فَهٰذَا. فَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يَدِينُ اللّٰهَ بِحُبِّ آلِ هٰذَا الْبَيْتِ حَتّىٰ مَاتَ.

پس آنچه از ایشان، راه دریا گرفت و به دریا رفت، جرّی است و زمّار و مارماهی و آنچه غیر از اینها باشد، و آنچه از ایشان راه بیابان را گرفت، میمون‌ها و خوک‌ها و وَبر و وَرَل شدند، و آنچه غیر از اینها باشد».[1]

کلبی می‌گوید که: من با خود گفتم که: این سه نشان. پس به جانب من التفات نمود و فرمود که: «سؤال کن و برخیز». عرض کردم که: چه می‌فرمایی در نبیذ؟ فرمود: «حلال است». عرض کردم که: ما نبیذ می‌سازیم و دُردی را در آن می‌افکنیم، یا چیزی که غیر از آن باشد و آن را می‌آشامیم. فرمود که: «بسیار بد است و اینک همان شراب گندیده است».

عرض کردم که: فدای تو گردم، کدام نبیذ را قصد می‌فرمایی؟ فرمود که: «اهل مدینه به نزد رسول خداﷺ از تغییر آب و تعفّن آن و فساد طبیعت‌های خویش، شکایت کردند. پس ایشان را امر فرمود که: نبیذ بسازند و مردی خادم خود را امر می‌کرد که نبیذ از برای او بسازد. پس دست می‌کرد و یک کف از خرما را بر می‌داشت و آن را در مشک آب می‌انداخت، و خوراک و وضوی او از آن آب بوده». عرض کردم که: شمارهٔ خرمایی که در کف بود، چه قدر بود؟ فرمود که: «آنچه کف آن را بر می‌داشت».

عرض کردم که: یک کف یا دو کف؟ فرمود که: «بسا بود که یک کف بود، و بسا بود که دو کف بوده». عرض کردم: آن مشک آب، چقدر آب می‌گرفت؟ فرمود که: «میان چهل تا هشتاد و آنچه زیاده از این بوده». عرض کردم که: به حساب رطل‌ها می‌فرمایی؟ فرمود: «آری، رطل‌ها که به پیمانه و سنگ عراق باشد».[2]

سماعه می‌گوید که: کلبی گفت: پس حضرتﷺ برخاست و من برخاستم و بیرون آمدم، و دست خود را بر دست دیگر می‌زدم و می‌گفتم که: اگر امامی باشد، این مرد خواهد بود. بعد

---

۱. وَبر به فتح واو و سکون با، جانوری است به قدر گربه و خاکستری رنگ، یا سفید است و چشم‌های مقبولی دارد. و وَرَل به فتح اول و دویم، جانوری است مانند سوسمار یا کوچک‌تر. به شکل چلپاسه که دم دراز و سر کوچکی دارد. و در بعضی از لغات معتبره، مسطور است که جانوری است مانند ماهی سَقَنقور و به زبان بعضی از عجم، آن را خره کلاش گویند. (مترجم)

۲. و رطل، به کسر را و فتح آن، با سکون طا در هر دو، بنا بر مشهور، صد و سی درهم است. و هر ده درهم، هفت مثقال شرعی و مثقال شرعی، سه ربع مثقال صیرفی است. پس هر رطلی از ارطال عراقی، شصت و هشت مثقال و چهار یک مثقال صیرفی است. پس مشک آبی که چهل رطل آب در آن بوده، از قرار سنگ شاهی شانزده عباسی، دو من و پنجاه درم و ده مثقال صیرفی می‌شود، و مشک آب هشتاد رطلی، چهار من و یک صد درم و بیست مثقال. و بر این قیاس آنچه کم‌تر و بیشتر بوده، معلوم می‌شود. (مترجم)

٩٢٨ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِي يَحْيىٰ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ، وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلىٰ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ، وَ النَّاسُ عِنْدَهُ، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَةٌ». فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ، فَسَأَلْنَاهُ عَنِ الزَّكَاةِ فِي كَمْ تَجِبُ؟ فَقَالَ: فِي مِائَتَيْنِ خَمْسَةٌ، فَقُلْنَا: فِي مِائَةٍ؟ فَقَالَ: دِرْهَمَانِ وَ نِصْفٌ، فَقُلْنَا: وَ اللّٰهِ مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَةُ هٰذَا، قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: وَ اللّٰهِ، مَا أَدْرِي مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَةُ.

قَالَ: فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُلَّالاً لَا نَدْرِي إِلىٰ أَيْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ، فَقَعَدْنَا فِي بَعْضِ أَزِقَّةِ الْمَدِينَةِ بَاكِينَ حَيَارىٰ لَا نَدْرِي إِلىٰ أَيْنَ نَتَوَجَّهُ، وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ، نَقُولُ: إِلَى الْمُرْجِئَةِ؟ إِلَى الْقَدَرِيَّةِ؟ إِلَى الزَّيْدِيَّةِ؟ إِلَى الْمُعْتَزِلَةِ؟ إِلَى الْخَوَارِجِ؟

فَنَحْنُ كَذٰلِكَ إِذْ رَأَيْتُ رَجُلاً شَيْخاً لَا أَعْرِفُهُ، يُومِئُ إِلَيَّ بِيَدِهِ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْناً مِنْ عُيُونِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسُ يَنْظُرُونَ إِلىٰ مَنِ اتَّفَقَتْ شِيعَةُ جَعْفَرٍ ﷺ عَلَيْهِ، فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ، فَخِفْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ، فَقُلْتُ لِلْأَحْوَلِ: تَنَحَّ؛ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلىٰ نَفْسِي وَ عَلَيْكَ، وَ إِنَّمَا يُرِيدُنِي لَا يُرِيدُكَ، فَتَنَحَّ عَنِّي لَا تَهْلِكْ، وَ تُعِينَ عَلىٰ نَفْسِكَ، فَتَنَحّىٰ غَيْرَ بَعِيدٍ، وَ تَبِعْتُ الشَّيْخَ ـ وَ ذٰلِكَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخَلُّصِ مِنْهُ ـ فَمَا زِلْتُ أَتْبَعُهُ، وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتّىٰ وَرَدَ بِي عَلىٰ بَابِ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ، ثُمَّ خَلَّانِي وَ مَضىٰ.

از آن، همیشه کلبی خدا را با دوستی اهل بیت پیغمبر می‌پرستید تا وفات کرد.

۹۲۸ / ۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: من و ابو جعفر اَحول صاحب الطاق در مدینه بودیم، بعد از وفات امام جعفر صادق علیه السلام و مردم اتفاق کرده بودند بر عبدالله بن جعفر (که او را اَفطح می‌گفتند، و اعتقاد داشتند که او صاحب امر امامت است بعد از پدرش. پس من و صاحب الطاق بر او داخل شدیم، و مردم در نزد او بودند، و این اجتماع برای آن بود که ایشان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کردند که آن حضرت فرمود که: «امر امامت در پسر بزرگ است؛ مادامی که با او آفتی نباشد».

پس بر او داخل شدیم که او را سؤال کنیم از آنچه پدرش را از آن سؤال می‌کردیم، و او را سؤال کردیم از زکات که در چه قدر واجب می‌شود؟ گفت: در دویست درم، پنج درم واجب است. گفتیم: در صد درم چقدر واجب است؟ گفت: دو درم و نصف درم. گفتیم: به خدا سوگند، که طائفه مُرجئه یا سنیان این را نمی‌گویند. هشام می‌گوید که: پس عبدالله دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا سوگند که نمی‌دانم طائفه مرجئه چه می‌گویند.

بعد از آن، ما از نزد او گمراهانه بیرون آمدیم و نمی‌دانستیم که من و ابو جعفر احول به کجا رو آوریم؟ پس در بعضی از کوچه‌های مدینه نشستیم گریان و سرگردان، نمی‌دانستیم که به کجا رو کنیم و به سوی کی قصد نماییم؟ و با یکدیگر می‌گفتیم که: برویم به سوی طائفه مرجئه یا به جانب جماعت قَدَریّه یا فرقهٔ زیدیه، یا گروه معتزله یا خوارج. پس ما همچنین حیران بودیم که ناگاه مرد پیری را دیدم که او را نمی‌شناختم و به دست خود به جانب من اشاره می‌کرد، ترسیدم که جاسوسی از جاسوسان ابوجعفر منصور دوانیقی باشد. و این توهّم، برای آن بود که او را در مدینه جاسوس‌ها بود که نظر کنند به آن‌که شیعیان امام جعفر صادق علیه السلام براو اتفاق کردند، تا گردن او را بزنند و به این جهت ترسیدم که از آنها باشد.

به احول گفتم که: دور شو؛ زیرا که من بر خود و بر تو ترسانم، و او مرا می‌خواهد و تو را نمی‌خواهد. پس از من دور شو تا هلاک نشوی و خود اعانت بر هلاکت خود ننموده باشی. پس احول از من دور شد، ولیکن پُر دور نرفت و من در پی آن پیر رفتم و این ترس و سفارش برای آن بود که چنان گمان داشتم که نمی‌توانم از دست او خلاص شوم، و متصل در پی او می‌رفتم و دل بر مردن گذاشته بودم، تا آن‌که مرا بُرد بر درِ خانهٔ امام موسی کاظم علیه السلام. بعد از آن

فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ، فَقَالَ لِيَ: ادْخُلْ رَحِمَكَ اللّٰهُ. فَدَخَلْتُ، فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام، فَقَالَ لِيَ -ابْتِدَاءً مِنْهُ-: «لَا إِلَى الْمُرْجِئَةِ، وَ لَا إِلَى الْقَدَرِيَّةِ، وَ لَا إِلَى الزَّيْدِيَّةِ، وَ لَا إِلَى الْمُعْتَزِلَةِ، وَ لَا إِلَى الْخَوَارِجِ، إِلَيَّ إِلَيَّ».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَضىٰ أَبُوكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: مَضىٰ مَوْتاً؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟ فَقَالَ: «إِنْ شَاءَ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَكَ، هَدَاكَ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ عَبْدَ اللّٰهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ؟ قَالَ: «يُرِيدُ عَبْدُ اللّٰهِ أَنْ لَا يُعْبَدَ اللّٰهُ». قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟ قَالَ: «إِنْ شَاءَ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَكَ، هَدَاكَ». قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَنْتَ هُوَ؟ قَالَ: «لَا، مَا أَقُولُ ذٰلِكَ». قَالَ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ أُصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ.

ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، عَلَيْكَ إِمَامٌ؟ قَالَ: «لَا». فَدَاخَلَنِي شَيْءٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- إِعْظَاماً لَهُ وَ هَيْبَةً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَحُلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ.

ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَسْأَلُكَ كَمَا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاكَ؟ فَقَالَ: «سَلْ؛ تُخْبَرْ، وَ لَا تُذِعْ؛ فَإِنْ أَذَعْتَ، فَهُوَ الذَّبْحُ» قَالَ: فَسَأَلْتُهُ، فَإِذَا هُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، شِيعَتُكَ وَ شِيعَةُ أَبِيكَ ضُلَّالٌ، فَأُلْقِي إِلَيْهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَيْكَ، فَقَدْ أَخَذْتَ عَلَيَّ الْكِتْمَانَ؟ قَالَ: «مَنْ آنَسْتَ مِنْهُ رُشْداً فَأَلْقِ إِلَيْهِ، وَ خُذْ عَلَيْهِ الْكِتْمَانَ، فَإِنْ أَذَاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ» وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلىٰ حَلْقِهِ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، فَلَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلَ، فَقَالَ لِي: مَا وَرَاءَكَ؟ قُلْتُ: الْهُدىٰ، فَحَدَّثْتُهُ بِالْقِصَّةِ، قَالَ: ثُمَّ لَقِينَا الْفُضَيْلَ وَ أَبَا بَصِيرٍ، فَدَخَلَا عَلَيْهِ، وَ سَمِعَا كَلَامَهُ، وَ سَاءَلَاهُ، وَ قَطَعَا عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ.

مرا واگذاشت و خود رفت. پس دیدم که خادمی به درِ خانه آمد و به من گفت که: داخل شو ـ خدا تو را رحمت کند ـ چون داخل شدم، ابوالحسن امام موسی کاظم‌ؑ را دیدم، و در اول مرتبه، خود آغاز فرمود و فرمود که: «نه به سوی مرجئه باید رفت، و نه قَدَریّه و نه زیدیّه و نه معتزله و نه خوارج»، و دو مرتبه فرمود: «به نزد من بیا».

عرض کردم: فدای تو گردم، پدرت در گذشت؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: در گذشت از روی مردن که وفات فرمود. فرمود: «آری». عرض کردم که: بعد از او، کی امام است؟ فرمود: «اگر خدا خواهد که تو را هدایت فرماید، هدایت خواهد فرمود». و عرض کردم: فدای تو گردم، به درستی که عبدالله گمان کرده که او بعد از پدرش، امام است. فرمود که: «عبدالله می‌خواهد که خدا پرستیده نشود» (و یا خدا را عبادت نکند). عرض کردم که: فدای تو گردم، کی امام ما است بعد از پدرت؟ فرمود: «اگر خدا خواهد که تو را هدایت کند تو را هدایت می‌کند». عرض کردم که: فدای تو گردم، تو امامی؟ فرمود: «من، این را نمی‌گویم».

هشام می‌گوید که: با خود گفتم که: طریق سؤال را درست نیافتم؛ چه، زمان، زمان تقیه است. پس به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا بر تو امامی گماشته که تو رعیّت او باشی؟ فرمود: «نه». از این سخن در دل من چیزی داخل شد که کسی غیر از خدای عزّوجلّ، اندازهٔ آن را نمی‌داند، به جهت اعظام و هیبت آن حضرت، بیش از آنچه به من فرود می‌آمد نسبت به پدرش، چون بر او داخل می‌شدم.

پس به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، از تو سؤال می‌کنم، چنانچه از پدرت سؤال می‌کردم. فرمود: «سؤال کن تا خبر داده شوی، ولیکن فاش مکن، که چون فاش کنی، همان باعث سر بریدن من خواهد شد». هشام می‌گوید که: از آن حضرت سؤال کردم، دیدم دریایی است که تمام شدن ندارد.

عرض کردم که: فدای تو گردم، شیعیان تو و شیعیان پدرت گمراهند، اگر صلاح دانی به ایشان القا کنم، و ایشان را به سوی تو دعوت نمایم؛ زیرا که بر من پیمان گرفتی که کتمان کنم. فرمود که: «هر که از ایشان را دیدی که رشدی دارد به او القا کن، و بر او پیمان بگیر که کتمان کند؛ زیرا که اگر که فاش کنند، همان موجب سر بریدن خواهد بود». و به دست مبارک اشاره به گلوی خویش فرمود.

هشام می‌گوید که: از نزد آن حضرت بیرون آمدم، و ابو جعفر احول را ملاقات کردم، به

ثُمَّ لَقِينَا النَّاسَ أَفْوَاجاً، فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَةَ عَمَّارٍ وَ أَصْحَابَهُ، وَ بَقِيَ عَبْدُ اللّٰهِ لَا يَدْخُلُ إِلَيْهِ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ، فَلَمَّا رَأىٰ ذٰلِكَ، قَالَ: مَا حَالُ النَّاسِ؟ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَاماً صَدَّ عَنْكَ النَّاسَ. قَالَ هِشَامٌ: فَأَقْعَدَ لِي بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ وَاحِدٍ لِيَضْرِبُونِي.

٩٢٩ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُلَانٍ الْوَاقِفِيِّ، قَالَ: كَانَ لِيَ ابْنُ عَمٍّ يُقَالُ لَهُ: الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ، وَ كَانَ زَاهِداً، وَ كَانَ مِنْ أَعْبَدِ أَهْلِ زَمَانِهِ، وَ كَانَ يَتَّقِيهِ السُّلْطَانُ؛ لِجِدِّهِ فِي الدِّينِ وَ اجْتِهَادِهِ، وَ رُبَّمَا اسْتَقْبَلَ السُّلْطَانَ بِكَلَامٍ صَعْبٍ يَعِظُهُ، وَ يَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَ يَنْهَاهُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ كَانَ السُّلْطَانُ يَحْتَمِلُهُ؛ لِصَلَاحِهِ، فَلَمْ تَزَلْ هٰذِهِ حَالَتَهُ حَتّىٰ كَانَ يَوْمٌ مِنَ الْأَيَّامِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام -وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ- فَرَآهُ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ، فَأَتَاهُ، فَقَالَ لَهُ: «يَا أَبَا عَلِيٍّ، مَا أَحَبَّ إِلَيَّ مَا أَنْتَ فِيهِ وَ أَسَرَّنِي، إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَتْ لَكَ مَعْرِفَةٌ، فَاطْلُبِ الْمَعْرِفَةَ».

قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ مَا الْمَعْرِفَةُ؟ قَالَ: «اذْهَبْ فَتَفَقَّهْ، وَ اطْلُبِ الْحَدِيثَ». قَالَ: عَمَّنْ؟ قَالَ: «عَنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ اعْرِضْ عَلَيَّ الْحَدِيثَ». قَالَ: فَذَهَبَ، فَكَتَبَ، ثُمَّ جَاءَهُ، فَقَرَأَهُ عَلَيْهِ فَأَسْقَطَهُ كُلَّهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: «اذْهَبْ فَاعْرِفِ الْمَعْرِفَةَ».

وَ كَانَ الرَّجُلُ مَعْنِيّاً بِدِينِهِ، قَالَ: فَلَمْ يَزَلْ يَتَرَصَّدُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام حَتّىٰ خَرَجَ إِلىٰ ضَيْعَةٍ لَهُ، فَلَقِيَهُ فِي الطَّرِيقِ، فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أَحْتَجُّ عَلَيْكَ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ، فَدُلَّنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ، قَالَ: فَأَخْبَرَهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَ مَا كَانَ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ

من گفت که: بعد از آن‌که از یکدیگر جدا شدیم، چه خبر داری؟ گفتم: هدایت؛ و او را به آن قصه خبر دادم، بعد از آن فُضیل و ابو بصیر را ملاقات کردیم و بر آن حضرت داخل شدند، و سخنش را شنیدند و قطع به امامت او به هم رسانیدند. بعد از آن، فوج فوج مردم را ملاقات می‌کردیم، پس هرکه بر آنِ حضرت داخل شد، قطع به هم رسانید، مگر طائفهٔ عمّار بن موسی ساباطی و اصحابش، و عبدالله باقی ماند که کسی بر او داخل نمی‌شد، مگر کمی از مردمان. چون چنان دید، پرسید که: مردم را چه حال روی داده که به نزد من نمی‌آیند؟ او را خبر دادند که هشام مردم را از تو باز داشته.

هشام می‌گوید که: پس عبدالله جمعی را در مدینه بر سر راه من نشانید که مرا بزنند.

۹۲۹ / ۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن فلان واقفی [۱] روایت کرده است که گفت: مرا پسر عمویی بود که او را حسن بن عبدالله می‌گفتند، و زاهد و تارک دنیا بود، و از همهٔ اهل زمان خود عبادت بیشتر می‌کرد، و پادشاه از او می‌ترسید، به جهت کوشش و جهد و اهتمامی که در امر دین داشت. و بسا بود که رو به روی پادشاه سخن سختی با وی می‌گفت، و او را موعظه می‌کرد، و او را امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود. و پادشاه به جهت صلاح پسر عمویم، آن را متحمّل می‌شد و همیشه حالتش این بود تا آن‌که روزی از روزها، ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بر او داخل شد و او در مسجد بود.

حضرت او را دید و به سوی او اشاره کرد، چون به خدمت آن حضرت آمد، به او فرمود که: «ای ابو علی، چه، دوست می‌دارم آنچه را که تو در آنی، و بسیار مرا شاد و خوشحال می‌گرداند، مگر این‌که تو را معرفتی نیست، پس معرفت را طلب کن». گفت: فدای تو گردم، معرفت چیست؟ فرمود: «برو و در دین تفقّه کن و حدیث را طلب نما». عرض کرد که: از که طلب کنم؟ فرمود: «از فقهای اهل مدینه، بعد از آن، آن حدیث را بر من عرضه دار».

راوی می‌گوید که: حسن رفت و حدیث را نوشت، پس به خدمت آن حضرت آمد و حدیث را بر او خواند و حضرت همهٔ آن را باطل ساخت، و امر به انداختن آن فرمود، و به او فرمود که: «برو و معرفت را طلب کن». و چون آن مرد اهتمام بدین خویش داشت، و همیشه انتظار امام موسی علیه السلام را می‌کشید تا آن‌که حضرت بیرون رفت به سوی مزرعه که داشت، در

---

۱. عبارت ترجمهٔ مترجم ـ رحمه الله ـ چنین است: «رافقی یا واقفی بنا بر اختلاف نسخ» که هر دو خطا است.

أَخْبَرَهُ بِأَمْرِ الرَّجُلَيْنِ فَقَبِلَ مِنْهُ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: فَمَنْ كَانَ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام؟ قَالَ: «الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ عليهما السلام». حَتَّى انْتَهىٰ إِلىٰ نَفْسِهِ، ثُمَّ سَكَتَ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَنْ هُوَ الْيَوْمَ؟ قَالَ: «إِنْ أَخْبَرْتُكَ، تَقْبَلُ؟» قَالَ: بَلىٰ جُعِلْتُ فِدَاكَ. قَالَ: «أَنَا هُوَ». قَالَ: فَشَيْءٌ أَسْتَدِلُّ بِهِ؟ قَالَ: «اذْهَبْ إِلىٰ تِلْكَ الشَّجَرَةِ ـ وَ أَشَارَ إِلىٰ أُمِّ غَيْلَانَ ـ فَقُلْ لَهَا: يَقُولُ لَكِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ: أَقْبِلِي».

قَالَ: فَأَتَيْتُهَا، فَرَأَيْتُهَا وَ اللّٰهِ تَخُدُّ الْأَرْضَ خَدّاً حَتّىٰ وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ أَشَارَ إِلَيْهَا، فَرَجَعَتْ. قَالَ: فَأَقَرَّ بِهِ ثُمَّ لَزِمَ الصَّمْتَ وَ الْعِبَادَةَ، فَكَانَ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ بَعْدَ ذٰلِكَ.



● مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، مِثْلَهُ.

٩٣٠ / ٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الطَّيِّبِ، عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، قَالَ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ أَكْثَمَ قَاضِيَ سَامَرَّاءَ ـ بَعْدَ مَا جَهَدْتُ بِهِ وَ نَاظَرْتُهُ وَ حَاوَرْتُهُ وَ وَاصَلْتُهُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ عُلُومِ آلِ مُحَمَّدٍ ـ فَقَالَ: بَيْنَا أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ دَخَلْتُ أَطُوفُ بِقَبْرِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، فَرَأَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عليه السلام يَطُوفُ بِهِ، فَنَاظَرْتُهُ فِي مَسَائِلَ عِنْدِي، فَأَخْرَجَهَا إِلَيَّ، فَقُلْتُ لَهُ: وَ اللّٰهِ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ مَسْأَلَةً، وَ إِنِّي وَ

راه آن حضرت را ملاقات نمود و عرض کرد که: فدای تو گردم، من در نزد خدا بر تو حجت می‌آورم، مرا بر معرفت دلالت کن. حضرت او را به امیر المؤمنین و آنچه بعد از رسول خداﷺ اتفاق افتاده بود خبر داد، و خبر داد او را به امر آن دو (ابوبکر و عمر). پس آن را از حضرت قبول کرد و عرض کرد که: بعد از امیر المؤمنینؑ که بود؟ فرمود: «امام حسن، بعد از آن، امام حسین» تا آن‌که به خودش رسید، پس ساکت شد. و عرض کرد که: فدای تو گردم، امروز کی امام است؟ فرمود که: «اگر تو را خبر دهم، قبول می‌کنی؟» عرض کرد: بلی فدای تو گردم. فرمود که: «من امامم». عرض کرد که: چیزی با تو هست که به آن بر امامت تو استدلال کنم؟ فرمود که: «برو به سوی این درخت ـ و به درخت خار مغیلانی اشاره فرمود ـ و به آن بگو که: موسی بن جعفر به تو می‌گوید که: بیا به نزد ما».

حسن می‌گوید که: به نزد آن درخت آمدم، و پیغام حضرت را رسانیدم. به خدا سوگند، دیدم آن درخت را که زمین را می‌شکافت شکافتنی به غایت، تا آن‌که آمد و در پیش روی آن حضرت ایستاد. بعد از آن، به سوی آن درخت اشاره فرمود که: برگردد، پس به جای خود برگشت. راوی می‌گوید که: حسن به امامت حضرت امام موسیؑ اقرار کرد. بعد از آن، ملازم خاموشی و عبادت شد و چنان شد که بعد از آن، هرگز کسی او را نمی‌دید که سخن گوید.

● محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از ابراهیم بن هاشم مثل این را روایت کرده‌اند.

۹۳۰ / ۹ . محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از احمد بن حسین، از (احمد یا) محمد بن طیّب، از عبدالوهّاب بن منصور، از محمد بن ابی العلاء روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از یحیی بن اکثم قاضی سامرّا - بعد از آن‌که در باب او جدّ و جهد به عمل آوردم، و با او مباحثه و گفت شنود نمودم و با هم خلطه و آشنایی به هم رسانیدیم و او را از علوم آل محمد سؤال کردم - که گفت: من روزی داخل روضهٔ پیغمبر شدم و بر دور قبر رسول خدا طواف می‌کردم، پس محمد بن علی بن موسی الرضاؑ را دیدم که بر دور قبر طواف می‌کرد. من با آن حضرت در باب مسائلی چند که می‌دانستم، گفت‌وگو کردم، و آنها را به من تعلیم کرد، و جواب همه را بیان فرمود. بعد از آن، به حضرت عرض کردم: به خدا سوگند که: می‌خواهم تو را از مسأله‌ای سؤال کنم و از آن، شرم دارم. فرمود که: «من تو را

اللّٰهِ، لَأَسْتَحْيِي مِنْ ذٰلِكَ، فَقَالَ لِي: «أَنَا أُخْبِرُكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي، تَسْأَلُنِي عَنِ الْإِمَامِ». فَقُلْتُ: هُوَ وَ اللّٰهِ هٰذَا، فَقَالَ: «أَنَا هُوَ». فَقُلْتُ: عَلَامَةٌ؟ فَكَانَ فِي يَدِهِ عَصاً، فَنَطَقَتْ، وَ قَالَتْ: إِنَّ مَوْلَايَ إِمَامُ هٰذَا الزَّمَانِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ.

٩٣١ / ١٠ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا ﷺ ـ وَ أَنَا يَوْمَئِذٍ وَاقِفٌ، وَ قَدْ كَانَ أَبِي سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ سَبْعِ مَسَائِلَ، فَأَجَابَهُ فِي سِتٍّ وَ أَمْسَكَ عَنِ السَّابِعَةِ ـ فَقُلْتُ: وَ اللّٰهِ، لَأَسْأَلَنَّهُ عَمَّا سَأَلَ أَبِي أَبَاهُ، فَإِنْ أَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ، كَانَتْ دَلَالَةً. فَسَأَلْتُهُ، فَأَجَابَ بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ أَبِي فِي الْمَسَائِلِ السِّتِّ، فَلَمْ يَزِدْ فِي الْجَوَابِ وَاواً وَ لَا يَاءً، وَ أَمْسَكَ عَنِ السَّابِعَةِ.

وَ قَدْ كَانَ أَبِي قَالَ لِأَبِيهِ: إِنِّي أَحْتَجُّ عَلَيْكَ عِنْدَ اللّٰهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّكَ زَعَمْتَ أَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ لَمْ يَكُنْ إِمَاماً، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ عُنُقِهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: «نَعَمِ احْتَجَّ عَلَيَّ بِذٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَمَا كَانَ فِيهِ مِنْ إِثْمٍ، فَهُوَ فِي رَقَبَتِي».

فَلَمَّا وَدَّعْتُهُ، قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا يُبْتَلىٰ بِبَلِيَّةٍ أَوْ يَشْتَكِي، فَيَصْبِرُ عَلىٰ ذٰلِكَ، إِلَّا كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ».

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَ اللّٰهِ، مَا كَانَ لِهٰذَا ذِكْرٌ. فَلَمَّا مَضَيْتُ وَ كُنْتُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، خَرَجَ بِي عِرْقُ الْمَدِينِيِّ، فَلَقِيتُ مِنْهُ شِدَّةً.

فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ، حَجَجْتُ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ قَدْ بَقِيَ مِنْ وَجَعِي بَقِيَّةٌ، فَشَكَوْتُ

خبر می‌دهم پیش از آن‌که تو سؤال کنی. می‌خواهی که مرا از امام سؤال کنی». عرض کردم: به خدا سوگند که سؤال من همین است. فرمود که: «من امامم». عرض کردم که: نشانه می‌خواهم. عصایی در دست آن حضرت بود، به سخن در آمد و گفت که: آقای من، امام این زمان است، و او است حجت خدا بر خلق.

۹۳۱ / ۱۰ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد یا غیر او، از علی بن حَکَم، از حسین بن عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: بر حضرت امام رضا﷣ داخل شدم و من در آن روز، واقفی مذهب بودم، و پدرم پدر او را از هفت مسأله سؤال کرد. پس امام موسی﷣ پدرم را در شش مسأله جواب فرمود و از مسألهٔ هفتم جواب نفرمود. من با خود گفتم: به خدا سوگند، که او را سؤال می‌کنم از آنچه پدرم از پدرش سؤال نمود. پس اگر به مثل جواب پدرش جواب دهد، همین دلیل بر امامت او باشد. پس او را سؤال کردم و جواب فرمود به مثل جوابی که پدرش به پدرم فرمود در همان شش مسأله، و در جواب، یک واو و یایی را زیاد نکرد و از مسألهٔ هفتم جواب نداد، و پدرم به پدر آن حضرت عرض کرد که: من در روز قیامت، نزد خدا بر تو حجت می‌آورم که تو چنان پنداشتی که عبدالله امام نبود. حضرت امام موسی﷣ دست مبارک خود را بر گردن خویش گذاشت و به پدرم فرمود که: «آری، در نزد خدای عزّ و جلّ بر من حجت آور، به این؛ پس هر گناهی که در آن باشد، در گردن من».

راوی می‌گوید که: چون حضرت امام رضا﷣ را وداع کردم، فرمود که: «هیچ یک از شیعیان ما نیست که ببلیّه‌ای مبتلی شود یا در وی داشته باشد، که باعث شکایت و نالیدن او باشد، و بر آن صبر کند، مگر آن‌که خدا، ثواب هزار شهید از برای او بنویسد».

من با خود گفتم که: بلیّه و مصیبتی مذکور نشد که این سخن بر جا باشد، چون رفتم، در بین راه بودم که عِرق مَدینی از پایم بیرون آمد.[1] راوی می‌گوید که: از آن ناخوشی شدّتی به من رسید و بسیار سختی کشیدم. و چون سال آینده شد، به حج رفتم و بر آن حضرت داخل شدم و بقیه از آزار آن رشته که داشتم، مانده بود. و به آن حضرت شکایت کردم و عرض کردم که: فدای تو گردم، افسونی بر پای من بخوان و پای خویش را در پیش روی آن حضرت دراز کردم، به من فرمود که: «بر این پای تو باکی نیست و ناخوشی ندارد، ولیکن پای صحیح خود

---

۱. و آن، رشته‌ای است که از پا بیرون می‌آید، و مانند مو بزرگ می‌شود، و چون آن را بریدند، سر ش را گره می‌زنند که در پا داخل نشود، و اگر از اندران پا ببرند، بهٔ شدنش اشکالی دارد، و به فارسی آن را پی گویند. (مترجم)

إِلَيْهِ، وَ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، عَوِّذْ رِجْلِي ـ وَ بَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ـ فَقَالَ لِي: «لَيْسَ عَلىٰ رِجْلِكَ هٰذِهِ بَأْسٌ، وَ لٰكِنْ أَرِنِي رِجْلَكَ الصَّحِيحَةَ». فَبَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَعَوَّذَهَا، فَلَمَّا خَرَجْتُ، لَمْ أَلْبَثْ إِلَّا يَسِيراً حَتّىٰ خَرَجَ بِيَ الْعِرْقُ، وَ كَانَ وَجَعُهُ يَسِيراً.

٩٣٢ / ١١ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ ابْنِ قِيَامَا الْوَاسِطِيِّ ـ وَ كَانَ مِنَ الْوَاقِفَةِ ـ قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام، فَقُلْتُ لَهُ: يَكُونُ إِمَامَانِ؟ قَالَ: «لَا، إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ».

فَقُلْتُ لَهُ: هُوَ ذَا أَنْتَ، لَيْسَ لَكَ صَامِتٌ ـ وَ لَمْ يَكُنْ وُلِدَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ بَعْدُ ـ فَقَالَ لِي: «وَ اللّٰهِ، لَيَجْعَلَنَّ اللّٰهُ مِنِّي مَا يُثْبِتُ بِهِ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ، وَ يَمْحَقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ». فَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةٍ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام.

فَقِيلَ لِابْنِ قِيَامَا: أَ لَا تُقْنِعُكَ هٰذِهِ الْآيَةُ؟ فَقَالَ: أَمَا وَ اللّٰهِ، إِنَّهَا لَآيَةٌ عَظِيمَةٌ، وَ لٰكِنْ كَيْفَ أَصْنَعُ بِمَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي ابْنِهِ؟

٩٣٣ / ١٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، قَالَ: أَتَيْتُ خُرَاسَانَ وَ أَنَا وَاقِفٌ، فَحَمَلْتُ مَعِي مَتَاعاً، وَ كَانَ مَعِي ثَوْبٌ وَشِيٌّ فِي بَعْضِ الرِّزَمِ، وَ لَمْ أَشْعُرْ بِهِ، وَ لَمْ أَعْرِفْ مَكَانَهُ، فَلَمَّا قَدِمْتُ مَرْوَ، وَ نَزَلْتُ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهَا، لَمْ أَشْعُرْ إِلَّا وَ رَجُلٌ مَدَنِيٌّ مِنْ بَعْضِ مُوَلَّدِيهَا، فَقَالَ لِي: إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ لَكَ: «ابْعَثْ إِلَيَّ الثَّوْبَ الْوَشِيَّ الَّذِي عِنْدَكَ». قَالَ: فَقُلْتُ: وَ مَنْ أَخْبَرَ أَبَا الْحَسَنِ بِقُدُومِي وَ أَنَا قَدِمْتُ آنِفاً؟ وَ مَا عِنْدِي ثَوْبٌ وَشِيٌّ، فَرَجَعَ إِلَيْهِ، وَ عَادَ إِلَيَّ، فَقَالَ: يَقُولُ لَكَ: «بَلىٰ هُوَ فِي مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا، وَ رِزْمَتُهُ كَذَا وَ كَذَا». فَطَلَبْتُهُ حَيْثُ قَالَ، فَوَجَدْتُهُ فِي

را به من بنما». من آن پا را در پیش روی آن حضرت دراز کردم، پس افسونی بر آن خـوانـد. چون بیرون آمدم زمانی نگذشت که عِرق مدینی از پای صحیحم بیرون آمد، ولیکن درد آن کم بود.

۹۳۲ / ۱۱ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابن قیامای واسطی ـ که از طائفهٔ واقفیه بود ـ روایت کرده است که گفت: بر حضرت علی بـن مـوسی الرضـا ﷺ داخـل شـدم، و بـه آن حضرت عرض کردم که: دو امام در یک زمان می‌باشد؟ فرمود: «نه، مگر آن‌که یکی از آن دو امام، ساکت باشد».

عرض کردم که: امر چنین است، و تو را امام ساکتی نیست، و هنوز امام محمدتقی ﷺ از برایش متولد نشده بود. به من فرمود: «به خدا سوگند که خدا از من قرار خواهد داد فرزندی را که حق و اهل آن را به واسطهٔ او ثابت گرداند، و باطل و اهل آن را به سبب او، نیست و نابود سازد». پس بعد از یک سال، امام محمد تقی ﷺ از برایش متولد شد. به ابن قیاما گفته شد که: آیا این معجزه تو را قانع نمی‌گرداند که آن حضرت را امام دانی؟ گفت: به خدا سوگند کـه ایـن، نشانهٔ بزرگی است، ولیکن چه کنم با آنچه امام جعفر صادق ﷺ در باب پسر خویش فرموده (و آن، دروغی است که واقفه بر حضرت صادق ﷺ بسته‌اند و امام موسی ﷺ را مهدی صـاحب الزمان و قائم آل محمد می‌دانند).

۹۳۳ / ۱۲ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء روایت کرده است که گفت: به خراسان آمدم و من واقفی مذهب بودم، پس با خود متاعی را برداشتم و با من جامه‌ای چیتی بود که در بعضی از بسته‌های قماش بود، و من ملتفت این مطلب نبودم (که جامهٔ چیتی دارم) و جای آن را نمی‌دانستم (که در میان کدام بسته است). چون به مـرو رسـیدم، و در بـعضی از منزل‌های آن فرود آمدم، کسی برآمدن بر من مطلع نبود (یا آن‌که، کسی را نمی‌شناختم)، مگر در حالتی که مردی مدنی از جماعتی که در مدینه متولد شده بودند از اولاد عجم. به من گفت که: ابوالحسن حضرت امام رضا ﷺ به تو می‌فرماید که: «جامهٔ چیتی که نزد تو است، به سوی من فرست».

وشّاء می‌گوید که: گفتم: کی ابوالحسن را به آمدن من خبر داد، و من در این نزدیکی آمدم و جامهٔ چیتی در نزد من نیست. به سوی آن حضرت برگشت و باز به نزد من آمد و گفت: به تو می‌فرماید که: «بلکه آن جامه در فلان جا است و بستهٔ آن، چـنین و چـنین است». پس آن را

أَسْفَلِ الرِّزْمَةِ، فَبَعَثْتُ بِهِ إِلَيْهِ.

٩٣٤ / ١٣. ابْنُ فَضَّالٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ: كُنْتُ وَاقِفاً، وَ حَجَجْتُ عَلىٰ تِلْكَ الْحَالِ، فَلَمَّا صِرْتُ بِمَكَّةَ، خَلَجَ فِي صَدْرِي شَيْءٌ، فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزَمِ، ثُمَّ قُلْتُ: اللّٰهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طَلِبَتِي وَ إِرَادَتِي، فَأَرْشِدْنِي إِلىٰ خَيْرِ الْأَدْيَانِ.

فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنْ آتِيَ الرِّضَا، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ، فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ، وَ قُلْتُ لِلْغُلَامِ: قُلْ لِمَوْلَاكَ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ، قَالَ: فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: «ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ الْمُغِيرَةِ، ادْخُلْ يَا عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ الْمُغِيرَةِ». فَدَخَلْتُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ، قَالَ لِي: «قَدْ أَجَابَ اللّٰهُ دُعَاءَكَ، وَ هَدَاكَ لِدِينِهِ». فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللّٰهِ، وَ أَمِينُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ.

٩٣٥ / ١٤. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: كَانَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ هُلَيْلٍ يَقُولُ بِعَبْدِ اللّٰهِ، فَصَارَ إِلَى الْعَسْكَرِ، فَرَجَعَ عَنْ ذٰلِكَ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ سَبَبِ رُجُوعِهِ، فَقَالَ: إِنِّي عَرَضْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ ذٰلِكَ، فَوَافَقَنِي فِي طَرِيقٍ ضَيِّقٍ، فَمَالَ نَحْوِي حَتّىٰ إِذَا حَاذَانِي أَقْبَلَ نَحْوِي بِشَيْءٍ مِنْ فِيهِ، فَوَقَعَ عَلىٰ صَدْرِي، فَأَخَذْتُهُ فَإِذَا هُوَ رَقٌّ فِيهِ مَكْتُوبٌ: «مَا كَانَ هُنَالِكَ، وَ لَا كَذٰلِكَ».

٩٣٦ / ١٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا -ذَكَرَ اسْمَهُ- قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ زَيْدِ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ أَبِيهِ،

جستجو کردم در آنجا که فرموده بود، و در زیر بسته آن را یافتم و به خدمت آن حضرت فرستادم.

۹۳۴ / ۱۳ . ابن فضّال، از عبدالله بن مغیره روایت کرده است که گفت: من واقفی مذهب بودم، و بر این حال حج رفتم، چون به مکه رسیدم، در سینهٔ من چیزی خلید، به ملتزم چسبیدم،[1] پس گفتم: بار خدایا مطلوب و ارادهٔ مرا می‌دانی، پس مرا به بهترین دین‌ها، رهنمایی کن. در دل من افتاد که به نزد امام رضا علیه السلام روم، بعد از آن به مدینه آمدم، و به درِ خانهٔ آن حضرت ایستادم، و به غلام آن حضرت گفتم که به آقای خود بگو که: مردی از اهل عراق به در خانه است، و می‌خواهد که به خدمت تو رسد.

عبدالله می‌گوید که: آواز آن حضرت را شنیدم که می‌فرمود: «ای عبدالله پسر مغیره، داخل شو. ای عبدالله پسر مغیره، داخل شو». پس داخل شدم، چون به سوی من نظر کرد، فرمود که: «خدای تعالی دعای تو را مستجاب گردانید، و تو را به دین خود هدایت فرمود». عرض کردم که: شهادت می‌دهم که تو حجت خدایی و امین او بر خلقش.

۹۳۵ / ۱۴ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله روایت کرده است که گفت: عبدالله بن هُلَیل به امامت عبدالله افطح اعتقاد داشت، بعد از آن، به سامره رفت، و از این اعتقاد برگشت. من او را از سبب برگشتنش سؤال کردم، گفت که: من متعرض امام علی نقی علیه السلام شدم، که آن حضرت را از این امر سؤال کنم، پس اتفاق افتاد که در راه تنگی به من برخورد، و به جانب من میل فرمود، تا آن‌که چون با من برابر شد، چیزی از دهن خود بیرون آورد، و به جانب من انداخت. پس آن چیز بر سینهٔ من واقع شد. آن را گرفتم، دیدم که پوستی است که در آن نوشته که: «در آنجا نبود و همچنین نبوده».

(و شاید که مراد حضرت، این باشد که در ساحت عبدالله و مرتبهٔ او، چیزی از امر امامت نبود، و عبدالله سزاوار آن نبود که چیزی از شروط آن در او باشد).

۹۳۶ / ۱۵ . علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما - که نام او را ذکر کرده - روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم و گفت: خبر داد ما را موسی بن محمد بن اسماعیل بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب و گفت: حدیث کرد مرا

---

۱. و ملتزم، یک در است از دو در کعبهٔ معظمه، که پیش از این باز بوده، و الحال گرفته. (مترجم)

عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام، قَالُوا: «جَاءَتْ أُمُّ أَسْلَمَ يَوْماً إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله -وَ هُوَ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ- فَسَأَلَتْهَا عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَتْ: خَرَجَ فِي بَعْضِ الْحَوَائِجِ وَ السَّاعَةَ يَجِيءُ، فَانْتَظَرَتْهُ عِنْدَ أُمِّ سَلَمَةَ حَتّىٰ جَاءَ صلى الله عليه وآله، فَقَالَتْ أُمُّ أَسْلَمَ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللّٰهِ، إِنِّي قَدْ قَرَأْتُ الْكُتُبَ، وَ عَلِمْتُ كُلَّ نَبِيٍّ وَ وَصِيٍّ، فَمُوسىٰ كَانَ لَهُ وَصِيٌّ فِي حَيَاتِهِ، وَ وَصِيٌّ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ كَذٰلِكَ عِيسىٰ، فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟ فَقَالَ لَهَا: يَا أُمَّ أَسْلَمَ، وَصِيِّي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَمَاتِي وَاحِدٌ.

ثُمَّ قَالَ لَهَا: يَا أُمَّ أَسْلَمَ، مَنْ فَعَلَ فِعْلِي، فَهُوَ وَصِيِّي.

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ حَصَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ، فَفَرَكَهَا بِإِصْبَعِهِ، فَجَعَلَهَا شِبْهَ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا، ثُمَّ طَبَعَهَا بِخَاتَمِهِ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هٰذَا، فَهُوَ وَصِيِّي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَمَاتِي.

فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، فَأَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، أَنْتَ وَصِيُّ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله؟ قَالَ: نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ.

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ حَصَاةٍ، فَفَرَكَهَا، فَجَعَلَهَا كَهَيْئَةِ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا، وَ خَتَمَهَا بِخَاتَمِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أُمَّ أَسْلَمَ، مَنْ فَعَلَ فِعْلِي هٰذَا، فَهُوَ وَصِيِّي.

فَأَتَيْتُ الْحَسَنَ عليه السلام -وَ هُوَ غُلَامٌ- فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي، أَنْتَ وَصِيُّ أَبِيكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ، وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ، وَ أَخَذَ حَصَاةً، فَفَعَلَ بِهَا كَفِعْلِهِمَا.

فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، فَأَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام -وَ إِنِّي لَمُسْتَصْغِرَةٌ لِسِنِّهِ- فَقُلْتُ لَهُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، أَنْتَ وَصِيُّ أَخِيكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ يَا أُمَّ أَسْلَمَ، ائْتِينِي بِحَصَاةٍ. ثُمَّ فَعَلَ كَفِعْلِهِمْ.

جعفر بن زید بن موسی، از پدرش، از پدرانش ﷺ که گفتند:

«روزی ام اَسلم به خدمت پیامبر ﷺ آمد، و آن حضرت در آن روز در منزل ام سَلمه تشریف داشت، و از امّ سلمه احوال رسول خدا را پرسید. گفت: در پی بعضی از حاجت‌های خود تشریف برده، و دراین ساعت می‌آید. ام اسلم در نزد امّ سلمه انتظار آن حضرت برد تا تشریف آورد. پس به حضرت عرض کرد که: یا رسول الله، پدر و مادرم فدای تو باد، به درستی که من کتاب‌های آسمانی را خوانده‌ام و هر پیغمبر و وصیّ را دانسته‌ام، و موسی را وصیی بود در حیات او، و وصیی بود بعد از وفات او، و همچنین عیسی؛ پس وصیّ تو کیست یا رسول الله ﷺ؟ پیغمبر به امّ اسلم فرمود که: ای امّ اسلم، وصیّ من در حال حیات و بعد از وفات من، یکی است.

بعد از آن، فرمود که: ای ام اسلم، هر که مثل آنچه من کردم بکند، وصیّ من است.

پس دست خود را به سوی سنگ‌ریزه‌ای برد و از زمین برداشت و با انگشت خویش آن را مالش داد و آن را مانند آرد گردانید، پس آن را خمیر کرد و به مهر خود آن را مهر کرد، و فرمود که: هر که مثل این کار بکند که من کردم، وصیّ من است در حیات و بعد از وفات من.

ام اسلم می‌گوید که: از نزد آن حضرت بیرون رفتم و به خدمت امیر المؤمنین ﷺ آمدم و عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، تو وصیّ رسول خدایی ﷺ؟ فرمود: آری ای ام اسلم، پس دست خویش را به سوی سنگ‌ریزه برد و آن را برداشت و مالش داد تا آن را چون صورت آرد گردانید، پس آن را خمیر کرد و به مهر خود آن را مهر کرد، و فرمود که: ای ام اسلم، هر که مثل این کار که من کردم بکند، وصیّ من است.

پس به خدمت امام حسن ﷺ آمدم و آن حضرت پسری بود که ریش بیرون نیاورده بود و به آن حضرت عرض کردم که: ای آقای من، تویی وصیّ پدر خود؟ فرمود: آری ای ام اسلم، پس دست خود را به جانب سنگ‌ریزه برد و آن را برداشت و با آن، کرد مانند آنچه پیغمبر و امیر المؤمنین کرده بودند، بعد از آن، از نزد او بیرون رفتم و به خدمت امام حسین ﷺ آمدم، و من سن آن حضرت را بسیار کم می‌شمردم، پس به آن حضرت عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد، تویی وصیّ برادر خود؟ فرمود: آری ای ام اسلم، سنگ‌ریزه به نزد من آور. بعد از آن‌که آوردم، مانند آنچه جدّ و پدر و برادرش کرده بودند، کرد.

ام اسلم زنده بود تا به خدمت علی بن الحسین ﷺ رسید، در وقتی که آن حضرت از

فَعَمَرَتْ أُمُّ أَسْلَمَ حَتّىٰ لَحِقَتْ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي مُنْصَرَفِهِ، فَسَأَلَتْهُ: أَنْتَ وَصِيُّ أَبِيكَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. ثُمَّ فَعَلَ كَفِعْلِهِمْ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

٩٣٧ / ١٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْجَارُودِ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ بْنِ دَابٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ دَخَلَ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، وَ مَعَهُ كُتُبٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَدْعُونَهُ فِيهَا إِلىٰ أَنْفُسِهِمْ، وَ يُخْبِرُونَهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ، وَ يَأْمُرُونَهُ بِالْخُرُوجِ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «هٰذِهِ الْكُتُبُ ابْتِدَاءٌ مِنْهُمْ، أَوْ جَوَابُ مَا كَتَبْتَ بِهِ إِلَيْهِمْ وَ دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ؟» فَقَالَ: بَلِ ابْتِدَاءٌ مِنَ الْقَوْمِ؛ لِمَعْرِفَتِهِمْ بِحَقِّنَا وَ بِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ لِمَا يَجِدُونَ فِي كِتَابِ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ مِنْ وُجُوبِ مَوَدَّتِنَا وَ فَرْضِ طَاعَتِنَا، وَ لِمَا نَحْنُ فِيهِ مِنَ الضِّيقِ وَ الضَّنْكِ وَ الْبَلَاءِ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِنَّ الطَّاعَةَ مَفْرُوضَةٌ مِنَ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ وَ سُنَّةٌ أَمْضَاهَا فِي الْأَوَّلِينَ، وَ كَذٰلِكَ يُجْرِيهَا فِي الْآخِرِينَ، وَ الطَّاعَةُ لِوَاحِدٍ مِنَّا، وَ الْمَوَدَّةُ لِلْجَمِيعِ، وَ أَمْرُ اللّٰهِ يَجْرِي لِأَوْلِيَائِهِ بِحُكْمٍ مَوْصُولٍ، وَ قَضَاءٍ مَفْصُولٍ، وَ حَتْمٍ مَقْضِيٍّ، وَ قَدَرٍ مَقْدُورٍ، وَ أَجَلٍ مُسَمًّى لِوَقْتٍ مَعْلُومٍ، فَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ، إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً، فَلَا تَعْجَلْ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ، وَ لَا تَسْبِقَنَّ اللّٰهَ؛ فَتُعْجِزَكَ الْبَلِيَّةُ فَتَصْرَعَكَ».

سفر کربلا یا شام بر می‌گشت، و از آن حضرت سؤال کرد که تویی وصیّ پدر خود؟ فرمود: آری، و کرد مانند آنچه ایشان کرده بودند ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ».

۹۳۷ / ۱۶ ـ محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حسین بن جارود، از موسی بن بکر بن داب، از آن که او را حدیث کرده، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که: زید بن علی بن الحسین ﷺ بر برادرش، ابو جعفر محمد بن علی ﷺ، داخل شد و با او نامه‌ای چند بود از اهل کوفه که به زید نوشته بودند و در آن نامه‌ها او را به سوی دیار خویش خوانده بودند، و به جمعیت خویش خبر داده و از او خواسته بودند که خروج کند.

امام محمدباقر ﷺ فرمود که: «این نامه‌ها از جانب ایشان آغاز شده، بی آن‌که تو نامه به ایشان نوشته باشی، یا جواب نامه‌ای است که به ایشان نوشته‌ای و ایشان را به سوی خروج خوانده‌ای؟». زید عرض کرد که: بلکه آغاز از جانب این قوم شده، و بی آن‌که من نامه بنویسم، نامه‌ها به من نوشته‌اند؛ به جهت معرفت ایشان به حق ما، و به خویشی ما نسبت به رسول خدا ﷺ، و به جهت آنچه در کتاب خدای عزّ وجلّ می‌یابند از وجوب دوستی ما، و فرض اطاعت ما، و به جهت آنچه ما در آنیم از دلتنگی و دست تنگی و بلا و مکاره دشمنان که به ما می‌رسد.

امام محمد باقر ﷺ فرمود: «به درستی که اطاعت واجب گردید از جانب خدای عزّ وجلّ و طریقه‌ای است که آن را از پیشینیان امضا فرموده، و همچنین در پسینیان آن را جاری خواهد گردانید. و طاعت برای یکی از ما (یعنی: امام) و دوستی برای همه است. و امر خدا برای دوستانش جاری می‌شود، به حکم پیوسته و قضای محتوم، و جزم و قطعی (که ناگریز است از آن، و حکم شده) که البته واقع خواهد شد، و قدری تقدیر شده، و نافذ یا جاری بر مقداری که موافق حکمت باشد، و تفاوت و خللی در آن راه نداشته باشد، و مدتی نام برده شده و محدود در وقتی که معلوم است. پس باید که آنان که یقین ندارند، تو را بر سبکی ندارند (و وضعی نکنی که تو را سبک شمارند).

به درستی که ایشان، هرگز از تو دفع نخواهد کرد از تقدیر خدا چیزی را» (این، اقتباسی است که حضرت ﷺ از آیه سورهٔ روم[1] و جاثیه[2] فرموده). و فرمود که: «پس شتاب مکن؛ زیرا

---

۱. روم، ۶۰. ۲. جاثیه، ۱۹.

قَالَ: فَغَضِبَ زَيْدٌ عِنْدَ ذٰلِكَ، ثُمَّ قَالَ: لَيْسَ الْإِمَامُ مِنَّا مَنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ، وَ أَرْخىٰ سِتْرَهُ، وَ ثَبَّطَ عَنِ الْجِهَادِ، وَ لٰكِنَّ الْإِمَامَ مِنَّا مَنْ مَنَعَ حَوْزَتَهُ، وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَ دَفَعَ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَ ذَبَّ عَنْ حَرِيمِهِ.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «هَلْ تَعْرِفُ يَا أَخِي مِنْ نَفْسِكَ شَيْئاً مِمَّا نَسَبْتَهَا إِلَيْهِ؛ فَتَجِيءَ عَلَيْهِ بِشَاهِدٍ مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ، أَوْ حُجَّةٍ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، أَوْ تَضْرِبَ بِهِ مَثَلاً؟ فَإِنَّ اللّٰهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- أَحَلَّ حَلَالاً، وَ حَرَّمَ حَرَاماً، وَ فَرَضَ فَرَائِضَ، وَ ضَرَبَ أَمْثَالاً، وَ سَنَّ سُنَناً، وَ لَمْ يَجْعَلِ الْإِمَامَ الْقَائِمَ بِأَمْرِهِ فِي شُبْهَةٍ فِيمَا فَرَضَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ أَنْ يَسْبِقَهُ بِأَمْرٍ قَبْلَ مَحَلِّهِ، أَوْ يُجَاهِدَ فِيهِ قَبْلَ حُلُولِهِ؛ وَ قَدْ قَالَ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- فِي الصَّيْدِ: ﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ﴾ أَفَقَتْلُ الصَّيْدِ أَعْظَمُ، أَمْ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ؟

وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَحَلاً، وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللّٰهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ﴾ فَجَعَلَ الشُّهُورَ عِدَّةً مَعْلُومَةً، فَجَعَلَ مِنْهَا أَرْبَعَةً حُرُماً، وَ قَالَ: ﴿فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ﴾.

که خدا به جهت شتاب بندگان شتاب نمی‌کند، و اراده مکن که بر ارادهٔ خدا پیشی بگیری که بلیه تو را عاجز می‌کند، و می‌اندازد و هلاک می‌سازد».

راوی می‌گوید که: زید در نزد این سخن، به خشم آمد و گفت که: امام از ما، آن نیست که در خانهٔ خود نشیند و پرده بر خویش بیاویزد، و مردم را از جهاد باز دارد، ولیکن امام از ما، کسی است که اطراف و جوانب خود را از دشمن منع کند (که دست بردی نکنند) و در راه خدا جهاد کند، چنانچه حقّ جهاد اوست. و دفع کند از رعیّت خود، و منع نماید از حریم خود (و حریم هر کسی، آن چیزی است که محافظتش بر او واجب باشد و نگذارد که هتک حرمت آن شود).

امام محمد باقر ﷺ فرمود که: «ای برادر من، آیا از نفس خود می‌شناسی چیزی را از آنچه نفس خویش را به آن نسبت دادی، و می‌توانی که بر آن شاهدی بیاوری از کتاب خدا، یا حجتی از جانب رسول خداﷺ، یا به آن مثلی را بیان کنی؟ زیرا که خدای عزّ و جلّ چیزی چند را حلال نموده، و چیزی چند را حرام فرموده، و چیزی چند را واجب گردانیده، و مثل‌ها را بیان کرده، و طریقه‌ای چند را قرار داده، و امامی را که به امر او قیام می‌نماید، در شبهه قرار نداده در آنچه برای او واجب ساخته؛ از طاعت تا سبقت گیرد او را در امری پیش از محل آن، یا در آن مجاهده نماید پیش از حلول آن. و حال آن‌که خدای عزّ و جلّ در باب شکاری فرموده: [و] ﴿لاَ تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ﴾[1] (و در قرآن واو پیش از ﴿لاتقتلوا﴾ نیست؛ بلکه چنین است که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ﴾[2])، یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید مکشید شکاری را و حال آن‌که شما احرام برندگان باشید به حج یا عمره».

حضرت فرمود که: «آیا کشتن شکاری بزرگتر است، یا کشتن تنی که خدا حرام گردانیده؟ و برای هر چیزی محلی قرار داده و خدای عزّ و جلّ فرموده: ﴿وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾، یعنی: «و چون از احرام بیرون آیید، و حلال شوید، پس شکار کنید». و باز خدای عزّ و جلّ فرموده: ﴿لاَ تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لاَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ﴾[3]، یعنی: «حلال مدارید و حرمت مشکنید نشانه‌های خدا را، و حلال مکنید ماه حرام را» (به قتال و غارت در آن. و خدا ماه‌ها را شمارهٔ معلومی قرار داده، پس چهار ماه از آن را حرام گردانیده، و فرموده: ﴿فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ

۱. مائده، ۹۵.

۲. در نسخهٔ موجود در نزد مترجم ـ رحمه الله ـ چنین بوده و از این رو، وی متعرض آن شده است.

۳. مائده، ۲.

ثُمَّ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ فَجَعَلَ لِذٰلِكَ مَحَلاًّ، وَ قَالَ: ﴿وَ لَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتّٰى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ مَحَلاًّ، وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَاباً.

فَإِنْ كُنْتَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ، وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ، وَ تِبْيَانٍ مِنْ شَأْنِكَ، فَشَأْنَكَ، وَ إِلَّا فَلَا تَرُومَنَّ أَمْراً أَنْتَ مِنْهُ فِي شَكٍّ وَ شُبْهَةٍ، وَ لَا تَتَعَاطَ زَوَالَ مُلْكٍ لَمْ يَنْقَضِ أُكُلُهُ، وَ لَمْ يَنْقَطِعْ مَدَاهُ، وَ لَمْ يَبْلُغِ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، فَلَوْ قَدْ بَلَغَ مَدَاهُ، وَ انْقَطَعَ أُكُلُهُ، وَ بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، لَانْقَطَعَ الْفَصْلُ، وَ تَتَابَعَ النِّظَامُ، وَ لَأَعْقَبَ اللّٰهُ فِي التَّابِعِ وَ الْمَتْبُوعِ الذُّلَّ وَ الصَّغَارَ.

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ إِمَامٍ ضَلَّ عَنْ وَقْتِهِ، فَكَانَ التَّابِعُ فِيهِ أَعْلَمَ مِنَ الْمَتْبُوعِ، أَ تُرِيدُ يَا أَخِي أَنْ تُحْيِيَ مِلَّةَ قَوْمٍ قَدْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ، وَ عَصَوْا رَسُولَهُ، وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللّٰهِ، وَ ادَّعَوُا الْخِلَافَةَ بِلَا بُرْهَانٍ مِنَ اللّٰهِ وَ لَا عَهْدٍ مِنْ رَسُولِهِ؟ أُعِيذُكَ بِاللّٰهِ يَا أَخِي أَنْ تَكُونَ غَداً الْمَصْلُوبَ بِالْكُنَاسَةِ».

ثُمَّ ارْفَضَّتْ عَيْنَاهُ، وَ سَالَتْ دُمُوعُهُ، ثُمَّ قَالَ: «اللّٰهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ هَتَكَ سِتْرَنَا، وَ

وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ﴾[1]، یعنی: «پس بگردید ای مشرکان، در زمین (و بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان) در ظرف مدت چهار ماه (که تفسیر شده به یازدهم ذی الحجه تا دهم ربیع الاخر). و بدانید ای عهد شکنان، آن‌که شما نمی‌توانید که خدا را عاجز کنید». بعد از آن، خدای تبارک و تعالی فرموده که: ﴿فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾[2]، یعنی: «پس چون بگذرد ماه‌های حرام (که بیست روز از ذی الحجه و محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز ربیع الاخر است، یا ذی‌القعده و ذی‌الحجه و محرم و رجب) پس بکشید مشرکان را در هر جا که بیابید ایشان را» (خواه در حرم و خواه در غیر آن). و فرموده است که: ﴿وَ لَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾[3]، یعنی: «و قصد مکنید عقد نکاح زنانی را که در عده‌اند، تا برسد کتاب (یعنی: آنچه خدا نوشته و واجب گردنیده از عدّه) به غایت مدت خود» (و مدّت آن منقضی گردد). و خدای تعالی برای هر چیزی، محلی قرار داده و برای هر مدتی، نوشته‌ای را.

پس اگر تو گواهی هستی از جانب پروردگار خود، و با یقین و قطعی که از این امر داری، و بیان شغلی که می‌خواهی متوجه آن شوی، به کار خود مشغول باش، و اگر نه، کاری را قصد مکن که تو نسبت به آن، در شک و شبهه باشی، و منازعه مکن در باب زوال پادشاهی (بنی امیه) که بَر و میوهٔ آن، تمام نشده و مدت آن، منقطع نگردیده، و نوشته به غایت مدت خود نرسیده. پس اگر نهایت آن برسد، و میوهٔ آن منقطع شود، و نوشته به غایت مدت خود رسد، فاصله‌ای که میان دو دولت حق است (یعنی: دولت باطل) بریده شود، و انتظام امر پیاپی گردد. و هر آینه خدا در تابع و متبوع، خواری و ذلت را در پی در آورد.

پناه می‌برم به خدا، از امامی که وقت آن را نداند. پس تابع در آن، از متبوع داناتر باشد. ای برادر من، آیا می‌خواهی که زنده گردانی ملت قومی را که به آیات خدا کافر شدند، و رسول او را نافرمانی کردند و خواهش‌های خویش را پیروی نمودند، بی‌هدایتی از جانب خدا و خلافت را ادعا کردند، بدون آن‌که دلیل و حجتی روشن از جانب خدای تعالی، یا وصیتی از جانب رسول آن جناب داشته باشند؟ پناه می‌دهم تو را به خدا ای برادر من، از آن‌که فردا در کُناسهٔ کوفه بردار رفته باشی».

---

۱. توبه، ۲. ۲. توبه، ۵.
۳. بقره، ۲۳۵.

جَحَدَنَا حَقَّنَا، وَ أَفْشىٰ سِرَّنَا، وَ نَسَبَنَا إِلىٰ غَيْرِ جَدِّنَا، وَ قَالَ فِينَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا».

٩٣٨ / ١٧ . بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ زَنْجَوَيْهِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَكَمِ الْأَرْمَنِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: أَتَيْنَا خَدِيجَةَ ـ بِنْتَ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ـ نُعَزِّيهَا بِابْنِ بِنْتِهَا، فَوَجَدْنَا عِنْدَهَا مُوسَى بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ، فَإِذَا هِيَ فِي نَاحِيَةٍ قَرِيباً مِنَ النِّسَاءِ، فَعَزَّيْنَاهُمْ، ثُمَّ أَقْبَلْنَا عَلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ يَقُولُ لِابْنَةِ أَبِي يَشْكُرَ الرَّاثِيَةِ: قُولِي، فَقَالَتْ:

أُعْدُدْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ اعْدُدْ بَعْدَهُ   أَسَدَ الْإِلٰهِ وَ ثَالِثاً عَبَّاسَا
وَ اعْدُدْ عَلِيَّ الْخَيْرِ وَ اعْدُدْ جَعْفَراً   وَ اعْدُدْ عَقِيلاً بَعْدَهُ الرُّؤَّاسَا.

فَقَالَ: أَحْسَنْتِ وَ أَطْرَبْتِنِي، زِيدِينِي، فَانْدَفَعَتْ تَقُولُ:

وَ مِنَّا إِمَامُ الْمُتَّقِينَ مُحَمَّدٌ   وَ حَمْزَةُ مِنَّا وَ الْمُهَذَّبُ جَعْفَرُ
وَ مِنَّا عَلِيٌّ صِهْرُهُ وَ ابْنُ عَمِّهِ   وَ فَارِسُهُ ذَاكَ الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ

فَأَقَمْنَا عِنْدَهَا حَتّىٰ كَادَ اللَّيْلُ أَنْ يَجِيءَ.

ثُمَّ قَالَتْ خَدِيجَةُ: سَمِعْتُ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ـ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ ـ وَ هُوَ

بعد از آن، آب در چشم‌های آن حضرت گردید، و قطرات اشک بر رویش روان شد، و فرمود که: «خدا حکم کند میان ما و آنهاکه پردهٔ ما را دریدند، و حق ما را دانسته، انکار کردند، و راز ما را فاش نمودند، و ما را به سوی غیر جدّ ما نسبت دادند (که ما را پسر پیغمبر ندانستند) و در حق ما گفتند آنچه را که ما آن را در شأن خود نگفتیم».

۹۳۸ / ۱۷ . بعضی از اصحاب ما، از محمد بن حسّان، از موسی بن رنجویه، از عبدالله بن حَکَم ارمنی، از عبدالله بن ابراهیم بن محمد جعفری روایت کرده است که گفت: رفتیم به نزد خدیجه، دختر عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ﷺ که او را تعزیت دهیم در باب پسر دخترش، پس موسی بن عبدالله بن حسن مثنّیٰ را در منزل او یافتیم و دیدیم که خدیجه در گوشه‌ای نشسته نزدیک به زنان. پس ایشان را تعزیت دادیم، و رو به موسی آوردیم و دیدیم که به دختر ابو یَشکُر نوحه گر می‌گوید که: بگو: دختر ابو یَشکُر گفت:

أُعدد رسول الله و اعدد بعده — أسد الاله و ثالثاً عبّاسا

و اعدد علیّ الخیر و اعدد — جعفرا و اعدد عقیلا بعده الروّاسا

یعنی: «بشمار رسول خدا را و بشمار بعد از او، شیر خدا را (که مراد از آن، حمزه است). و بشمار عباس را در مرتبهٔ سیم، و بشمار علی را که منسوب است به سوی خیر و خوبی (و مراد از آن، علی بن ابی طالب است و احتمال ارادهٔ علی بن الحسین ﷺ دور است). و بشمار جعفر را (که مراد از آن، جعفر طیّار است؛ برادر امیر المؤمنین ﷺ). و بشمار عقیل را بعد از جعفر (یا بعد از عقیل) بشمار این سرداران را».

موسی گفت که: خوب گفتی و مرا شاد گردانیدی، برای من زیاد کن. دختر ابو یَشکُر شروع کرد که می‌گفت:

و منّا امام المتقین محمد — و حمزة منّا و المهذّب جعفر

و منّا عَلیّ صهره و ابن عمّه — و فارسه ذاك الامام المطهّر

یعنی: «از ما است پیشوای پرهیزکاران محمد ﷺ، و از ما است حمزه و جعفری که خدا او را پاکیزه گردانیده. و از ما است علی که داماد پیغمبر و پسر عموی آن حضرت و سوار اوست، و اینک پیشوایی است که خدا او را از جمیع گناهان پاک و پاکیزه کرده است».

عبدالله می‌گوید که: نزد خدیجه ماندیم، تا آن‌که نزدیک شد که شب در آید.

خدیجه گفت که: شنیدم از عمویم حضرت محمد بن علی ـ صلوات الله علیه ـ که آن

يَقُولُ: «إِنَّمَا تَحْتَاجُ الْمَرْأَةُ فِي الْمَأْتَمِ إِلَى النَّوْحِ لِتَسِيلَ دَمْعَتُهَا، وَ لَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَقُولَ هُجْراً، فَإِذَا جَاءَ اللَّيْلُ، فَـلَا تُؤْذِي الْمَـلَائِكَةَ بِالنَّوْحِ».

ثُمَّ خَرَجْنَا، فَغَدَوْنَا إِلَيْهَا غُدْوَةً، فَتَذَاكَرْنَا عِنْدَهَا اخْتِزَالَ مَنْزِلِهَا مِنْ دَارِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ: هٰذِهِ دَارٌ تُسَمّىٰ دَارَ السَّرِقَةِ، فَقَالَتْ: هٰذَا مَا اصْطَفىٰ مَهْدِيُّنَا -تَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ تُمَازِحُهُ بِذٰلِكَ - فَقَالَ مُوسَى بْنُ عَـبْدِ اللّٰهِ: وَ اللّٰهِ، لَأُخْبِرَنَّكُمْ بِالْعَجَبِ:

رَأَيْتُ أَبِي -رَحِمَهُ اللّٰهُ- لَمَّا أَخَذَ فِي أَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، وَ أَجْمَعَ عَلىٰ لِقَاءِ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: لَا أَجِدُ هٰذَا الْأَمْرَ يَسْتَقِيمُ إِلَّا أَنْ أَلْقىٰ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَانْطَلَقَ -وَ هُوَ مُتَّكٍ عَلَيَّ- فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتّىٰ أَتَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، فَلَقِينَاهُ خَارِجاً يُرِيدُ الْمَسْجِدَ، فَاسْتَوْقَفَهُ أَبِي وَ كَلَّمَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «لَيْسَ هٰذَا مَـوْضِعَ ذٰلِكَ، نَلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللّٰهُ» فَرَجَعَ أَبِي مَسْرُوراً.

ثُمَّ أَقَامَ حَتّىٰ إِذَا كَانَ الْغَدُ أَوْ بَعْدَهُ بِيَوْمٍ، انْطَلَقْنَا حَتّىٰ أَتَيْنَاهُ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبِي وَ أَنَا مَعَهُ، فَابْتَدَأَ الْكَـلَامَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ فِيمَا يَقُولُ: قَدْ عَلِمْتَ -جُعِلْتُ فِدَاكَ- أَنَّ السِّنَّ لِي

حضرت می‌فرمود که: «جز این نیست که زن، در مصیبت محتاج است به نوحه و زاری کردن (یا زنان نوحه کننده) تا اشک چشمش روان شود، و او را سزاوار نیست که سخن زشتی بگوید. پس چون شب در آید، فرشتگان را به سبب نوحه و زاری، آزار نکنند».

بعد از آن، ما بیرون آمدیم و صبح زود به نزد او رفتیم، و در نزد او انقطاع و دوری منزلش را از خانهٔ حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام مذکور ساختیم (و مراد این است که به خدیجه گفتیم که: چرا در این خانه که از خانهٔ امام جعفر صادق علیه السلام دور است، سکنی کرده. و آن‌که گمان کرده که مراد، این است که چون منزل تو دور است، مکرر نمی‌توانیم آمدن، اشتباه کرده است). پس موسی گفت (و بعضی گفته‌اند که جعفری گفت که: این خانه، یعنی: خانهٔ خدیجه، یا خانهٔ حضرت صادق علیه السلام): خانه‌ای است که نامیده می‌شود به خانهٔ دزدی (چه محمد، برادر موسی، چون آن حضرت را حبس کرد، آنچه حال آن حضرت و خویش آن حضرت بود از آنها که با او بیعت نکرده بودند، همه را ضبط کرد. پس آن خانه مسمی شد به خانهٔ دزدی؛ زیرا که دزدی و غارت در آن واقع شد) پس خدیجه گفت که: اینک آن چیزی است که مهدی ما برگزیده (و مقصودش از مهدی، محمد بن عبدالله بن حسن مثنّیٰ بود، و به این مهدی گفتن، با او مزاح می‌کرد). و موسی بن عبدالله گفت: به خدا سوگند که شما را به چیز عجیبی خبر می‌دهم.

پدرم ـ رحمه الله ـ را دیدم در هنگامی که شروع کرده بود در تدارک و تهیهٔ اسباب خروج برادرم، محمد بن عبدالله، و عزم کرد که اصحاب خویش را ملاقات کند، پس گفت که: نمی‌یابم این امر بیعت را که استقامت به هم رساند، مگر آن‌که ابو عبدالله جعفر بن محمد را ملاقات کنم. بعد از آن، پدرم روانه شد در حالتی که تکیه کننده بود بر من، و با او رفتم تا به نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمدیم، آن حضرت را ملاقات کردیم، در حالی که از خانه بیرون آمده بود و ارادهٔ مسجد داشت.

پدرم او را باز داشت و با او در این باب سخن گفت. حضرت صادق علیه السلام به پدرم گفت که: «اینجا، جای این نوع سخنان نیست. ان‌شاءالله تعالی یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد».

و پدرم شاد و خوشحال برگشت، و ماند تا چون صبح شد، یا یک روز بعد از آن رفتیم، تا به نزد آن حضرت آمدیم. پدرم بر او داخل شد و من با او بودم و آغاز سخن گفتن نمود، و در بین آنچه به آن حضرت می‌گفت، این بود که گفت: تو می‌دانی فدای تو گردم، که مرا بر تو

عَلَيْكَ، وَ أَنَّ فِي قَوْمِكَ مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْكَ، وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ ـعَزَّ وَ جَلَّ ـ قَدْ قَدَّمَ لَكَ فَضْلاً لَيْسَ هُوَ لِأَحَدٍ مِنْ قَوْمِكَ، وَ قَدْ جِئْتُكَ مُعْتَمِداً لِمَا أَعْلَمُ مِنْ بِرِّكَ، وَ أَعْلَمُ ـفَدَيْتُكَ ـ أَنَّكَ إِذَا أَجَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ، وَ لَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيَّ اثْنَانِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ لَا غَيْرِهِمْ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ؈: «إِنَّكَ تَجِدُ غَيْرِي أَطْوَعَ لَكَ مِنِّي، وَ لَا حَاجَةَ لَكَ فِيَّ؛ فَوَ اللّٰهِ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّي أُرِيدُ الْبَادِيَةَ أَوْ أَهُمُّ بِهَا، فَأَثْقُلُ عَنْهَا، وَ أُرِيدُ الْحَجَّ فَمَا أُدْرِكُهُ إِلَّا بَعْدَ كَدٍّ وَ تَعَبٍ وَ مَشَقَّةٍ عَلىٰ نَفْسِي؛ فَاطْلُبْ غَيْرِي، وَ سَلْهُ ذٰلِكَ، وَ لَا تُعْلِمْهُمْ أَنَّكَ جِئْتَنِي».

فَقَالَ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ مَادُّونَ أَعْنَاقَهُمْ إِلَيْكَ، وَ إِنْ أَجَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ، وَ لَكَ أَنْ لَا تُكَلَّفَ قِتَالاً وَ لَا مَكْرُوهاً.

قَالَ: وَ هَجَمَ عَلَيْنَا نَاسٌ فَدَخَلُوا، وَ قَطَعُوا كَلَامَنَا، فَقَالَ أَبِي: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا تَقُولُ؟ فَقَالَ: «نَلْتَقِي إِنْ شَاءَ اللّٰهُ». فَقَالَ: أَ لَيْسَ عَلىٰ مَا أُحِبُّ؟ فَقَالَ: «عَلىٰ مَا تُحِبُّ ـإِنْ شَاءَ اللّٰهُ ـ مِنْ إِصْلَاحِكَ».

ثُمَّ انْصَرَفَ حَتّىٰ جَاءَ الْبَيْتَ، فَبَعَثَ رَسُولاً إِلىٰ مُحَمَّدٍ فِي جَبَلٍ بِجُهَيْنَةَ ـيُقَالُ لَهُ: الْأَشْقَرُ ـ عَلىٰ لَيْلَتَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ، فَبَشَّرَهُ، وَ أَعْلَمَهُ أَنَّهُ قَدْ ظَفِرَ لَهُ بِوَجْهِ حَاجَتِهِ وَ مَا طَلَبَ.

ثُمَّ عَادَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، فَوَقَفْنَا بِالْبَابِ ـوَ لَمْ نَكُنْ نُحْجَبُ إِذَا جِئْنَا ـ فَأَبْطَأَ الرَّسُولُ، ثُمَّ أَذِنَ لَنَا، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ، فَجَلَسْتُ فِي نَاحِيَةِ الْحُجْرَةِ، وَ دَنَا أَبِي إِلَيْهِ، فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ عُدْتُ إِلَيْكَ رَاجِياً، مُؤَمِّلاً، قَدِ انْبَسَطَ رَجَائِي وَ أَمَلِي، وَ رَجَوْتُ الدَّرْكَ لِحَاجَتِي.

زیادتی سن هست، و به حسب سال از تو بزرگترم، و در میان خویشان تو، کسی هست که سالش از تو بیشتر است، ولیکن خدای عزّوجلّ برای تو فضیلتی را پیش داشته که هیچ یک از قوم تو را آن فضیلت نیست، و به نزد تو آمده‌ام و اعتماد بر تو دارم، به جهت آنچه می‌دانم از نیکی تو و می‌دانم فدای تو گردم، که تو چون مرا اجابت کنی و بیعت نمایی، کسی از اصحاب تو از من تخلف نمی‌کند، و دو کس از قریش و غیر ایشان بر من اختلاف نمی‌نمایند.

حضرت صادق﷣ به پدرم فرمود که: «تو غیر مرا از برای خود من فرمان‌بردارتر می‌یابی، و تو را در من حاجتی نیست. پس به خدا سوگند که تو خود می‌دانی که من اراده بادیه می‌کنم، یا فرمود که: قصد آن می‌کنم، و از آن سنگینی می‌کنم، و بر من دشوار است. و اراده می‌کنم که به حج روم و آن را در نمی‌یابم، مگر بعد از کوشش و رنج و مشقت بسیار بر نفس خویش. پس غیر مرا طلب کن و این را از او خواهش نما و ایشان را اعلام مکن که تو به نزد من آمده‌ای».

پدرم به حضرت گفت که: مردم گردن‌های خویش را به سوی تو کشیده‌اند و اگر تو مرا اجابت کنی، کسی از من تخلف نمی‌کند، و برای تو این را قرار می‌دهیم که تو را مکلف به جنگ و جهاد و کار ناخوشی نسازیم. موسی می‌گوید که: ناگاه گروهی بر سر ما هجوم آوردند و داخل شدند و سخن ما را قطع کردند. بعد از آن، پدرم گفت: فدای تو گردم، چه می‌گویی؟ فرمود که: «ان شاء الله تعالی با هم ملاقات خواهیم کرد». پدرم گفت که: آیا چنین نیست که این ملاقات به وضعی باشد که من دوست می‌دارم؟ حضرت فرمود: «به وضعی است که تو دوست می‌داری، ان شاء الله تعالی از اصلاح تو».

بعد از آن، پدرم برگشت تا به خانه آمد، و قاصدی را به سوی برادرم، محمد، فرستاد در کوهی که در جُهینه بود ـ و آن را اشقر می‌گفتند ـ و آن کوه دو شب راه بود تا مدینه، و بشارت داد او را و او را اعلام نمود که ظفر یافت برای او به طریقه‌ای که می‌خواست و به آنچه طالب آن بود، و پدرم بعد از سه روز برگشت به نزد حضرت صادق﷣، پس بر درِ خانه ایستادیم، و پیش از این، چون می‌آمدیم کسی ما را منع نمی‌کرد، و قاصدی که به اندران فرستاده بودیم، دیر کرد، بعد از آن ما را رخصت دادند و بر آن حضرت داخل شدیم. و من در گوشهٔ حجره نشستم و پدرم با آن حضرت نزدیک شد، و سر او را بوسید و گفت: فدای تو گردم، به سوی تو باز گشته‌ام امیدوار و آرزومند، و امید و آرزویم گشایشی به هم رسانیده، و امید دارم که حاجت خود را دریابم.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «يَا ابْنَ عَمٍّ، إِنِّي أُعِيذُكَ بِاللّٰهِ مِنَ التَّعَرُّضِ لِهٰذَا الْأَمْرِ الَّذِي أَمْسَيْتَ فِيهِ، وَ إِنِّي لَخَائِفٌ عَلَيْكَ أَنْ يَكْسِبَكَ شَرّاً».

فَجَرَى الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا حَتّىٰ أَفْضىٰ إِلىٰ مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ، وَ كَانَ مِنْ قَوْلِهِ: بِأَيِّ شَيْءٍ كَانَ الْحُسَيْنُ أَحَقَّ بِهَا مِنَ الْحَسَنِ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «رَحِمَ اللّٰهُ الْحَسَنَ وَ رَحِمَ الْحُسَيْنَ عليهما السلام، وَ كَيْفَ ذَكَرْتَ هٰذَا؟!» قَالَ: لِأَنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام كَانَ يَنْبَغِي لَهُ -إِذَا عَدَلَ- أَنْ يَجْعَلَهَا فِي الْأَسَنِّ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ عليه السلام.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «إِنَّ اللّٰهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- لَمَّا أَنْ أَوْحىٰ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، أَوْحىٰ إِلَيْهِ بِمَا شَاءَ، وَ لَمْ يُؤَامِرْ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ، وَ أَمَرَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله عَلِيّاً عليه السلام بِمَا شَاءَ، فَفَعَلَ مَا أُمِرَ بِهِ، وَ لَسْنَا نَقُولُ فِيهِ إِلَّا مَا قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله مِنْ تَبْجِيلِهِ وَ تَصْدِيقِهِ، فَلَوْ كَانَ أَمَرَ الْحُسَيْنَ عليه السلام أَنْ يُصَيِّرَهَا فِي الْأَسَنِّ، أَوْ يَنْقُلَهَا فِي وُلْدِهِمَا -يَعْنِي الْوَصِيَّةَ- لَفَعَلَ ذٰلِكَ الْحُسَيْنُ عليه السلام، وَ مَا هُوَ بِالْمُتَّهَمِ عِنْدَنَا فِي الذَّخِيرَةِ لِنَفْسِهِ، وَ لَقَدْ وَلّىٰ وَ تَرَكَ ذٰلِكَ، وَ لٰكِنَّهُ مَضىٰ لِمَا أُمِرَ بِهِ، وَ هُوَ جَدُّكَ وَ عَمُّكَ؛ فَإِنْ قُلْتَ خَيْراً، فَمَا أَوْلَاكَ بِهِ، وَ إِنْ قُلْتَ هُجْراً، فَيَغْفِرُ اللّٰهُ لَكَ، أَطِعْنِي يَا ابْنَ عَمٍّ، وَ اسْمَعْ كَلَامِي، فَوَ اللّٰهِ -الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ- لَا آلُوكَ نُصْحاً وَ حِرْصاً، فَكَيْفَ وَ لَا أَرَاكَ تَفْعَلُ، وَ مَا لِأَمْرِ اللّٰهِ مِنْ مَرَدٍّ».

حضرت صادق﷤ به پدرم فرمود که: «ای پسر عمو، به درستی که تو را پناه می‌دهم به خدا از متعرض شدن این امری که شب را به روز آورده‌ای و در فکر آن بودی، و من بر تو ترسانم که این امر، موجب حصول ناخوشی و بدی باشد برای تو».

و در میان حضرت و پدرم سخنان مذکور شد، تا آنکه به جایی کشید که پدرم نمی‌خواست که به آنجا برسد، و از جملهٔ سخنان پدرم این بود که: به چه چیز امام حسین از امام حسن به امامت سزاوارتر بود که باید اولاد او امام باشند، و اولاد امام حسن امام نباشند؟

حضرت صادق﷤ فرمود که: «خدا امام حسن و امام حسین را رحمت کند و چگونه این را ذکر کردی؟» پدرم گفت: زیرا که امام حسین﷤ را سزاوار بود - هرگاه عدالت می‌کرد - که امامت را قرار دهد در آنکه سالش بیشتر باشد از فرزندان امام حسن. حضرت صادق﷤ فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی به سوی محمدﷺ وحی فرمود آنچه را که خواست به سوی او وحی فرمود، و با هیچ یک از خلق خود مشورت نفرمود، و محمدﷺ، علی﷤ را امر کرد به آنچه خواست و علی آنچه را که به آن، بود، به جا آورد، و ما در حق آن حضرت نمی‌گوییم، مگر آنچه رسول خداﷺ فرمود؛ از تعظیم و تصدیق آن حضرت. و اگر حضرت امام حسین﷤ مأمور می‌بود به اینکه وصیت و امامت را در سال، یا سالدار قرار دهد، یا آن را در فرزندان محمد و علی نقل کند، یا از فرزندان خود و امام حسن نقل کند، و به دیگری برساند، البته آن را به عمل می‌آورد، و آن حضرت در نزد ما متهم نیست در باب ذخیره کردن امامت از برای خود، و حال آنکه از دنیا رفت و این را واگذاشت، ولیکن آن حضرت در گذشت با آنچه به آن مأمور بود. و آن حضرت، جد مادری و عموی تو است (چه مادر عبدالله، فاطمهٔ صغری بود).

پس اگر سخن خوبی در حق امام حسین﷤ بگویی، بسیار به آن سزاواری، و اگر سخن رکیک وبیهودهٔ زشتی بگویی، خدا تو را می‌آمرزد. ای پسر عمو، مرا اطاعت کن و سخن مرا بشنو، پس سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که خدایی نیست مگر او، که من در باب خیرخواهی و حرص بر اصلاح امر تو، کوتاهی نمی‌کنم. پس چگونه کوتاهی کنم و حال آنکه تو را چنان نمی‌بینم که به جا آوری (و در معنی عبارت، غیر از این نیز گفته‌اند، ولیکن به حسب لفظ ظهوری ندارد). و امر خدا را هیچ ردی نیست، و آنچه مقدر فرموده، کسی نمی‌تواند که آن را برگرداند».

فَسُرَّ أَبِي عِنْدَ ذٰلِكَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «وَ اللّٰهِ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ الْأَحْوَلُ الْأَكْشَفُ، الْأَخْضَرُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعَ عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا».

فَقَالَ أَبِي: لَيْسَ هُوَ ذٰلِكَ، وَ اللّٰهِ، لَيُحَارِبَنَّ بِالْيَوْمِ يَوْماً، وَ بِالسَّاعَةِ سَاعَةً، وَ بِالسَّنَةِ سَنَةً، وَ لَيَقُومَنَّ بِثَأْرِ بَنِي أَبِي طَالِبٍ جَمِيعاً.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكَ، مَا أَخْوَفَنِي أَنْ يَكُونَ هٰذَا الْبَيْتُ يَلْحَقُ صَاحِبَنَا:

[..] مَنَّتْكَ نَفْسُكَ فِي الْخَلَاءِ ضَلَالاً

لَا وَ اللّٰهِ، لَا يَمْلِكُ أَكْثَرَ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ، وَ لَا يَبْلُغُ عَمَلُهُ الطَّائِفَ إِذَا أَحْفَلَ ـ يَعْنِي إِذَا أَجْهَدَ نَفْسَهُ ـ وَ مَا لِلْأَمْرِ مِنْ بُدٍّ أَنْ يَقَعَ، فَاتَّقِ اللّٰهَ، وَ ارْحَمْ نَفْسَكَ وَ بَنِي

پس پدرم در نزد این سخن شاد شد، بعد از آن، حضرت صادق ﷺ به پدرم فرمود: «به خدا سوگند که تو می‌دانی که پسرت محمد، همان احولی است که دو طرف سرش موی ندارد، و سبز چهره است و در پیشگاه و جلو خان قبیلهٔ اشجع، در میان رودخانه‌ای که در آن پیشگاه است، کشته خواهد شد».

پدرم گفت که: محمد پسرم، آن‌که تو می‌فرمایی نیست. و به خدا سوگند، که مکافات هر کسی را خواهد داد، و به یک روز، روزی و به یک ساعت، ساعتی و به یک سال، سالی مکافات می‌دهد (یعنی: آنچه دشمنان کرده‌اند، نعلا بنعل با ایشان رفتار می‌کند). و به خون‌خواهی همهٔ فرزندان ابو طالب قیام می‌نماید.

حضرت صادق ﷺ به پدرم فرمود: «خدا تو را بیامرزد. بسیار می‌ترسم که به صاحب ما، که محمد است، یا پدرش عبدالله، مضمون این قول ملحق شود و مصداق آن گردد:

[.....................................] و منّتك نفسك في الخلاء ضلالاً

(و این مصرع عجز بیتی است که فرزدق در هجو جریر گفته، و صدر آن این است که: أنعق بضأنك یا جریر فانّما و ترجمه آن، این است که: بانگ زن بر گوسفندان خود ای جریر).

[یعنی]: پس جز این نیست که نفس تو، تو را گمراهی عطا نموده (در خلوت و تنهایی به تخیلات فاسده که خیال آن می‌کند، یا تو را در آرزو افکنده)، به جهت ضلالت» (و مراد فرزدق[1]، آن است که به جریر می‌گوید که: تو از جملهٔ شبانان و گوسفند چرانانی؛ پس شغل خود مشغول باش و تو را با معارضه کردن با کریمان چه کار و اینها که نفس تو در خلوت به تو عطا می‌کند، خیالات فاسده و ضلالت است).

و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که بیش از دیوار بست مدینه را مالک نخواهد شد، و عملش به طائف نمی‌رسد. هرگاه إحفال به عمل آورد (یعنی: هرگاه خویش را در تعب و مشقت اندازد. و اهل لغت، إحفال را به شتاب و رفتن در زمین تفسیر کرده‌اند)، و این امر را چاره نیست از آن‌که واقع شود. پس از خدا بترس و بر خود و پسران پدرت، رحم کن. به خدا سوگند که من، او را چنان می‌بینم که از هر نطفهٔ خبیثی که صلب‌های مردان آنها را بیرون آورده و به رحم‌های زنان رسانیده، نحس‌تر است. و گویا این پسر تو، از نطفه موجود نشده،

۱. در نسخهٔ پسر مترجم - رحمه الله - به جای فرزدق، اخطل است.

أَبِيكَ؛ فَوَ اللّٰهِ، إِنِّي لَأَرَاهُ أَشْأَمَ سَلْحَةٍ أَخْرَجَتْهَا أَصْلَابُ الرِّجَالِ إِلىٰ أَرْحَامِ النِّسَاءِ؛ وَ اللّٰهِ، إِنَّهُ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِهَا؛ وَ اللّٰهِ، لَكَأَنِّي بِهِ صَرِيعاً، مَسْلُوباً بِزَّتَهُ، بَيْنَ رِجْلَيْهِ لَبِنَةٌ، وَ لَا يَنْفَعُ هٰذَا الْغُلَامَ مَا يَسْمَعُ -قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ: يَعْنِينِي- وَ لَيَخْرُجَنَّ مَعَهُ فَيُهْزَمُ وَ يُقْتَلُ صَاحِبُهُ، ثُمَّ يَمْضِي، فَيَخْرُجُ مَعَهُ رَايَةٌ أُخْرىٰ، فَيُقْتَلُ كَبْشُهَا، وَ يَتَفَرَّقُ جَيْشُهَا، فَإِنْ أَطَاعَنِي، فَلْيَطْلُبِ الْأَمَانَ عِنْدَ ذٰلِكَ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ حَتّىٰ يَأْتِيَهُ اللّٰهُ بِالْفَرَجِ.

وَ لَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّ هٰذَا الْأَمْرَ لَا يَتِمُّ، وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ وَ نَعْلَمُ أَنَّ ابْنَكَ الْأَحْوَلَ الْأَخْضَرَ الْأَكْشَفَ الْمَقْتُولُ بِسُدَّةِ أَشْجَعَ بَيْنَ دُورِهَا عِنْدَ بَطْنِ مَسِيلِهَا».

فَقَامَ أَبِي وَ هُوَ يَقُولُ: بَلْ يُغْنِي اللّٰهُ عَنْكَ؛ وَ لَتَعُودَنَّ، أَوْ لَيَقِي اللّٰهُ بِكَ وَ بِغَيْرِكَ، وَ مَا أَرَدْتَ بِهٰذَا إِلَّا امْتِنَاعَ غَيْرِكَ، وَ أَنْ تَكُونَ ذَرِيعَتَهُمْ إِلىٰ ذٰلِكَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «اللّٰهُ يَعْلَمُ مَا أُرِيدُ إِلَّا نُصْحَكَ وَ رُشْدَكَ، وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا الْجَهْدُ».

فَقَامَ أَبِي يَجُرُّ ثَوْبَهُ مُغْضَباً، فَلَحِقَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ: «أُخْبِرُكَ أَنِّي سَمِعْتُ عَمَّكَ -وَ هُوَ خَالُكَ- يَذْكُرُ أَنَّكَ وَ بَنِي أَبِيكَ سَتُقْتَلُونَ، فَإِنْ أَطَعْتَنِي وَ رَأَيْتَ أَنْ تَدْفَعَ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، فَافْعَلْ؛ فَوَ اللّٰهِ -الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ، الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ، الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ عَلىٰ خَلْقِهِ- لَوَدِدْتُ أَنِّي فَدَيْتُكَ بِوُلْدِي، وَ بِأَحَبِّهِمْ إِلَيَّ، وَ بِأَحَبِّ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيَّ، وَ مَا يَعْدِلُكَ عِنْدِي شَيْءٌ، فَلَا تَرىٰ أَنِّي غَشَشْتُكَ». فَخَرَجَ أَبِي مِنْ عِنْدِهِ مُغْضَباً أَسِفاً.

بلکه از فضله متخلق شده. و به خدا سوگند که او ست که کشته خواهد شد در پیشگاه اشجع در میان خانه‌های آن قبیله. و به خدا سوگند، که گویا من او را می‌بینم که کشته شده و بـر زمـین افتاده و جامه‌اش به تاراج رفته و در میان پای‌هایش خشت خامی گذاشته که عـورتش پـیدا نباشد» (و بعضی در این عبارت، غیر از این گفته‌اند، ولیکن ظهوری ندارد).

و حضرت فرمود: «این پسر را سود نمی‌دهد آنچه می‌شنود». موسی بن عبدالله می‌گوید که: حضرت، مرا قصد می‌فرمود و فرمود که: «این پسر، با او، بـیرون مـی‌رود و صـاحب او شکست می‌خورد و کشته می‌شود. پس این پسر می‌رود و خود خروج می‌کند، و با او عَلَمی دیگر خواهد بود، و سردار آن عَلَم، کشته می‌شود و لشکرش پراکنده می‌گردند. پس اگر این پسر، مرا اطاعت می‌کند و از من می‌شنود، در آن هنگام از بنی‌عباس امان طلبد تا خدا فرجی به او برساند.

و من می‌دانم که این امر به اتمام نمی‌رسد، و تو نیز می‌دانی و می‌دانی که محمد، پسرت، همان أحول سبز چهره‌ای است که دو طرف سرش موی ندارد، و کشته خواهد شد در پیشگاه اشجع، در میان خانه‌های‌شان در میان رودخانه‌ای که در آن پیشگاه است».

پس پدرم برخاست و می‌گفت: بلکه خدا ما را از تو بی نیاز می‌گرداند، و البته به سوی ما بازگشت خواهی کرد (یا آن‌که خدا تو و غیر تو را به سوی ما بر خواهد گردانید). و بـه ایـن بیعت نکردن اراده نداری، مگر آن‌که می‌خواهی که غیر تو امتناع ورزد و بیعت نکند. و آن‌که تو، وسیله و دست‌آویز ایشان باشی، به سوی این إبا و امتناع.

حضرت صادق؈ فرمود که: «خدا می‌داند که من اراده‌ای ندارم، مگر خیرخواهی و رشد تو را و بر من سوای سعی و جد و جهد چیزی نیست».

پس پدرم برخاست و جامهٔ خود را بر زمین می‌کشید، و خشم‌آلود بود. حضرت صادق؈ از پی او رفت تا به او رسید، و فرمود که: «تو را خبر می‌دهم که: شنیدم از عمویت و او خالوی تو است (یعنی: علی بن الحسین؈) که ذکر می‌فرمود که: تو و فرزندان پدرت، البته کشته خواهید شد. پس اگر مرا اطاعت کنی و صلاح دانی که دفع دشمن نـمایی بـه طـریقه‌ای کـه نیکوتر است، به عمل آور. و سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که نیست خدایی مگر او، و نهان و حاضر را می‌داند، و بسیار بخشاینده و مهربان است، آن بزرگی که بر تمام آفریدگان خویش بـرتری دارد، کـه مـن دوست مـی‌دارم کـه فـرزندان خـویش، و دوست‌ترین

قَالَ: فَمَا أَقَمْنَا بَعْدَ ذٰلِكَ إِلَّا قَلِيلًا ـ عِشْرِينَ لَيْلَةً أَوْ نَحْوَهَا ـ حَتّىٰ قَدِمَتْ رُسُلُ أَبِي جَعْفَرٍ، فَأَخَذُوا أَبِي وَ عُمُومَتِي: سُلَيْمَانَ بْنَ حَسَنٍ، وَ حَسَنَ بْنَ حَسَنٍ، وَ إِبْرَاهِيمَ بْنَ حَسَنٍ، وَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنٍ، وَ عَلِيَّ بْنَ حَسَنٍ، وَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ بْنِ حَسَنٍ، وَ عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ حَسَنٍ، وَ حَسَنَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ حَسَنٍ، وَ طَبَاطَبَا إِبْرَاهِيمَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ حَسَنٍ، وَ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ دَاوُدَ.

قَالَ: فَصُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ، ثُمَّ حُمِلُوا فِي مَحَامِلَ أَعْرَاءً لَا وِطَاءَ فِيهَا، وَ وُقِّفُوا بِالْمُصَلّىٰ لِكَيْ يَشْتِمَهُمُ النَّاسُ.

قَالَ: فَكَفَّ النَّاسُ عَنْهُمْ، وَ رَقُّوا لَهُمْ لِلْحَالِ الَّتِي هُمْ فِيهَا، ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهِمْ حَتّىٰ وُقِّفُوا عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ.

قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيُّ: فَحَدَّثَتْنَا خَدِيجَةُ بِنْتُ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ: أَنَّهُمْ لَمَّا أُوقِفُوا عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ ـ الْبَابِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ: بَابُ جَبْرَئِيلَ ـ أَطْلَعَ عَلَيْهِمْ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ ـ وَ عَامَّةُ رِدَائِهِ مَطْرُوحٌ بِالْأَرْضِ ـ ثُمَّ أَطْلَعَ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «لَعَنَكُمُ اللّٰهُ يَا مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ ـ ثَلَاثاً ـ مَا عَلىٰ هٰذَا عَاهَدْتُمْ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ، وَ لَا بَايَعْتُمُوهُ، أَمَا وَ اللّٰهِ إِنْ كُنْتُ حَرِيصاً، وَ لٰكِنِّي غُلِبْتُ، وَ لَيْسَ لِلْقَضَاءِ مَدْفَعٌ».

ثُمَّ قَامَ وَ أَخَذَ إِحْدىٰ نَعْلَيْهِ، فَأَدْخَلَهَا رِجْلَهُ، وَ الْأُخْرىٰ فِي يَدِهِ، وَ عَامَّةُ رِدَائِهِ يَجُرُّهُ فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ دَخَلَ بَيْتَهُ، فَحُمَّ عِشْرِينَ لَيْلَةً لَمْ يَزَلْ يَبْكِي فِيهَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ حَتّىٰ خِفْنَا عَلَيْهِ. فَهٰذَا حَدِيثُ خَدِيجَةَ.

● قَالَ الْجَعْفَرِيُّ: وَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ: أَنَّهُ لَمَّا طُلِعَ بِالْقَوْمِ فِي الْمَحَامِلِ، قَامَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ مِنَ الْمَسْجِدِ، ثُمَّ أَهْوىٰ إِلَى الْمَحْمِلِ الَّذِي فِيهِ

ایشان به سوی من و محبوب‌ترین اهل بیتم در نزد من، همه را فدای تو گردانم، و هیچ چیز نزد من با تو برابری نمی‌کند. پس چنان نه پنداری که من با تو خیانت کردم». پس پدرم از پیش آن حضرت بیرون رفت، خشمناک و اندوهگین.

موسی می‌گوید که: بعد از آن، نماندیم مگر اندک زمانی که بیست شب بود یا قریب به آن، تا آن‌که فرستادگان ابو جعفر منصور دوانیقی آمدند، و پدر مرا گرفتند با عموهای من، سلیمان بن حسن، و حسن بن حسن، و ابراهیم بن حسن، و داود بن حسن، و علی بن حسن، و سلیمان بن داود بن حسن، و علی بن ابراهیم بن حسن، و حسن بن جعفر بن حسن، و طباطبا ابراهیم بن اسماعیل بن حسن، و عبدالله بن داود.

موسی گفت که: همه را در غل و زنجیر بند کردند، بعد از آن، ایشان را در کجاوه‌ای بی پوش نشانیدند، و در مصلّی ایشان را باز داشتند تا مردم ایشان را دشنام دهند.

موسی می‌گوید که: مردم از اذیت ایشان باز ایستادند، و ایشان را اذیتی نرسانیدند، و برای ایشان و حالتی که ایشان در آن بودند، دل ایشان سوخت و گریستند. پس ایشان را بردند تا نزدیک در مسجد رسول خدا ﷺ.

عبدالله بن ابراهیم جعفری می‌گوید که: خدیجه، دختر عمر بن علی، ما را حدیث کرد که چون ایشان را نزدیک درِ مسجد باز داشتند - یعنی: آن دری که آن را باب جبرئیل می‌گویند - حضرت صادق ﷺ بر ایشان مشرّف شد و بیشتری از ردای آن حضرت بر زمین افتاده بود، که از شدت خشم آن را جمع نمی‌فرمود، بعد از آن، از درِ مسجد بیرون آمد و سه مرتبه فرمود که: «ای گروه انصار، خدا شما را لعنت کند بر این وضع، با رسول خدا ﷺ عهد و پیمان نکردید، و با آن حضرت چنین بیعت ننمودید. و به خدا سوگند که من، حریص بودم بر خیرخواهی، ولیکن مغلوب شدم (که قضای خدا بر من غالب آمد) و قضا را دفع نمی‌توان کرد». بعد از آن، برخاست و یکتای نعلین خود را گرفت و آن را در پای خود داخل کرد و تای دیگر در دستش بود، و بیشتر ردای خود را بر زمین می‌کشید و رفت تا داخل خانهٔ خویش شد و تب کرد و تا بیست شب، تب داشت، و در این مدت، متصل شب و روز می‌گریست، تا این‌که بر آن حضرت ترسیدیم که خدا نکرده تلف شود. و حدیث خدیجه این بود.

● جعفری می‌گوید که: و حدیث کرد ما را موسی بن عبدالله بن حسن که چون آن گروه را آوردند در حالی که در کجاوه‌ها بودند، حضرت صادق ﷺ از مسجد برخاست و بیرون آمد

عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الْحَسَنِ يُرِيدُ كَلَامَهُ، فَمُنِعَ أَشَدَّ الْمَنْعِ، وَ أَهْوىٰ إِلَيْهِ الْحَرَسِيُّ، فَدَفَعَهُ،

وَ قَالَ: تَنَحَّ عَنْ هٰذَا؛ فَإِنَّ اللّٰهَ سَيَكْفِيكَ وَ يَكْفِي غَيْرَكَ، ثُمَّ دُخِلَ بِهِمُ الزُّقَاقَ، وَ رَجَعَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام إِلىٰ مَنْزِلِهِ، فَلَمْ يُبْلَغْ بِهِمُ الْبَقِيعَ حَتّٰى ابْتُلِيَ الْحَرَسِيُّ بَلَاءً شَدِيداً، رَمَحَتْهُ نَاقَتُهُ، فَدَقَّتْ وَرِكَهُ، فَمَاتَ فِيهَا، وَ مُضِيَ بِالْقَوْمِ.

فَأَقَمْنَا بَعْدَ ذٰلِكَ حِيناً، ثُمَّ أُتِيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ حَسَنٍ، فَأُخْبِرَ أَنَّ أَبَاهُ وَ عُمُومَتَهُ قُتِلُوا ـ قَتَلَهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ ـ إِلَّا حَسَنَ بْنَ جَعْفَرٍ وَ طَبَاطَبَا وَ عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ وَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ وَ دَاوُدَ بْنَ حَسَنٍ وَ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ دَاوُدَ.

قَالَ: فَظَهَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عِنْدَ ذٰلِكَ، وَ دَعَا النَّاسَ لِبَيْعَتِهِ.

قَالَ: فَكُنْتُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ بَايَعُوهُ، وَ اسْتَوْثَقَ النَّاسُ لِبَيْعَتِهِ، وَ لَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِ قُرَشِيٌّ وَ لَا أَنْصَارِيٌّ وَ لَا عَرَبِيٌّ.

قَالَ: وَ شَاوَرَ عِيسَى بْنَ زَيْدٍ ـ وَ كَانَ مِنْ ثِقَاتِهِ وَ كَانَ عَلىٰ شُرَطِهِ ـ فَشَاوَرَهُ فِي الْبِعْثَةِ إِلىٰ وُجُوهِ قَوْمِهِ، فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: إِنْ دَعَوْتَهُمْ دُعَاءً يَسِيراً، لَمْ يُجِيبُوكَ، أَوْ تَغْلُظَ عَلَيْهِمْ، فَخَلِّنِي وَ إِيَّاهُمْ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: امْضِ إِلىٰ مَنْ أَرَدْتَ مِنْهُمْ، فَقَالَ: ابْعَثْ إِلىٰ رَئِيسِهِمْ وَ كَبِيرِهِمْ ـ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام ـ فَإِنَّكَ إِذَا أَغْلَظْتَ عَلَيْهِ، عَلِمُوا جَمِيعاً أَنَّكَ سَتُمِرُّهُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الَّتِي أَمْرَرْتَ عَلَيْهَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام.

قَالَ: فَوَ اللّٰهِ، مَا لَبِثْنَا أَنْ أُتِيَ بِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام حَتّٰى أُوقِفَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: أَسْلِمْ؛ تَسْلَمْ.

و میل کرد به جانب محملی که عبدالله بن حسن در آن بود و می‌خواست که با او سخن گوید، آن حضرت را به سخت‌تر منعی، منع کردند و نگذاشتند، و پاسبان به جانب آن حضرت میل کرد، حضرت او را دفع نمود و فرمود که: از این دور شو و زود باشد که خدای تعالی شرّ تو و شرّ غیر او را کفایت کند. بعد از آن، ایشان را داخل کوچه‌ها کردند و حضرت صادق علیه السلام به منزل خود برگشت. هنوز ایشان به بقیع نرسیده بودند که آن پاسبان به بلای سختی گرفتار شد، و شتری داشت، او را لگد زد، و نشستگاهش خرد شد، و در آن ناخوشی مرد. و آن قوم را به سوی دوانیقی برد.

بعد از آن، اندک زمانی ماندیم، پس کسی به نزد محمد بن عبدالله بن حسن آمد و او را خبر داد که پدر و عموهای او همه کشته شدند - که ابو جعفر منصور ایشان را کشت -، مگر حسن بن جعفر، و طباطبا، و علی بن ابراهیم، و سلیمان بن داود، و داود بن حسن، و عبدالله بن داود.

موسی می‌گوید: پس محمد بن عبدالله ظاهر شد در هنگامی که این خبر را شنید و مردم را به بیعت خود دعوت کرد، و من یکی از سه کس بودم که با او بیعت کردند (یا دو کس که بیعت کردند، سیم من بودم)، و مردم برای بیعت کردن با او جمع شدند (و بنابر بعضی از نسخ کافی، برای بیعت خویش از مردم عهد و پیمان گرفت)، و هیچ یک از قریش و انصار و عرب بر او اختلاف نکردند.

و محمد با عیسی بن زید، بنای مشورت گذاشت و عیسی از جملهٔ معتمدین او بود و او را سردار لشکر کرده بود. پس با عیسی مشورت کرد در باب فرستادن به نزد معتبرین قوم خویش و آنها که روشناس بودند. عیسی بن زید گفت که: اگر ایشان را دعوت کنی، دعوتی که کم و آسان باشد و شدتی در آن نباشد، تو را اجابت نمی‌کنند، مگر آن‌که بر ایشان غلظت و درشتی و بدخویی کنی. پس مرا با ایشان واگذار. محمد گفت: به سوی هر که از ایشان که می‌خواهی، برو. عیسی گفت: بفرست به سوی سردار و بزرگ ایشان - یعنی: ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام - زیرا که چون تو با او درشتی کنی، همه می‌دانند که البته ایشان را می‌داری بر آن راهی که صادق علیه السلام را بر آن داشتی، و با ایشان، به همان طریق سلوک خواهی نمود.

موسی می‌گوید که: به خدا سوگند، که زمانی نگذشت که امام جعفر صادق علیه السلام را آوردند

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «أَ حَدَثَتْ نُبُوَّةٌ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله؟».

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: لَا، وَ لٰكِنْ بَايِعْ؛ تَأْمَنْ عَلىٰ نَفْسِكَ وَ مَالِكَ وَ وُلْدِكَ، وَ لَا تُكَلَّفَنَّ حَرْباً.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «مَا فِيَّ حَرْبٌ وَ لَا قِتَالٌ، وَ لَقَدْ تَقَدَّمْتُ إِلىٰ أَبِيكَ، وَ حَذَّرْتُهُ الَّذِي حَاقَ بِهِ، وَ لٰكِنْ لَا يَنْفَعُ حَذَرٌ مِنْ قَدَرٍ، يَا ابْنَ أَخِي، عَلَيْكَ بِالشَّبَابِ، وَ دَعْ عَنْكَ الشُّيُوخَ».

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: مَا أَقْرَبَ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ فِي السِّنِّ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «إِنِّي لَمْ أُعَازَّكَ، وَ لَمْ أَجِئْ لِأَتَقَدَّمَ عَلَيْكَ فِي الَّذِي أَنْتَ فِيهِ».

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: لَا وَ اللّٰهِ، لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تُبَايِعَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «مَا فِيَّ يَا ابْنَ أَخِي طَلَبٌ وَ لَا حَرْبٌ، وَ إِنِّي لَأُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى الْبَادِيَةِ، فَيَصُدُّنِي ذٰلِكَ، وَ يَثْقُلُ عَلَيَّ حَتّىٰ تُكَلِّمَنِي فِي ذٰلِكَ الْأَهْلُ غَيْرَ مَرَّةٍ، وَ لَا يَمْنَعُنِي مِنْهُ إِلَّا الضَّعْفُ، وَ اللّٰهِ وَ الرَّحِمِ أَنْ تُدْبِرَ عَنَّا، وَ نَشْقىٰ بِكَ».

فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، قَدْ وَ اللّٰهِ مَاتَ أَبُو الدَّوَانِيقِ يَعْنِي أَبَا جَعْفَرٍ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «وَ مَا تَصْنَعُ بِي وَ قَدْ مَاتَ؟».

تا آن حضرت را در پیش روی محمد باز داشتند. عیسی بن زید به حضرت گفت که: و مسلم و فرمان‌بردار شو تا از آفت و اذیت سالم بمانی.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «آیا بعد از محمد صلی الله علیه و آله، نبوت و پیغمبری تازه به هم رسیده؟» محمد گفت: نه، ولیکن بیعت کن تا بر جان و مال و فرزندان خود ایمن شوی و ما تو را تکلیف جنگ نمی‌کنیم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در من قوت جنگ و قتال نیست (یا آن‌که جنگ و قتالی در نظر ندارم تا خاطر تو مشوّش باشد و خواسته باشی که به جهت اطمینان خاطر از من بیعت بگیری و اول، ظاهرتر است). و پیش از این به پدرت گفتم و او را ترسانیدم از آنچه به او رسید، ولیکن حذر از آنچه تقدیر شده، نفع نمی‌دهد. ای پسر برادر من، بر تو باد که نوجوانان را طلب کنی و پیران را واگذار و از خود دور کن».

محمد گفت که: بسیار نزدیک است ما بین من و تو به حسب سال.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «من با تو جنگ و گفت‌وگو نمی‌کنم (یا نمی‌خواهم که بر تو غالب شوم، یا مشقت و زحمتی به تو دهم بنابر اختلاف نسخ کافی) و برای این نیامده‌ام که بر تو تقدّم جویم در باب آنچه تو در آن اشتغال داری».

محمد گفت: نه، به خدا سوگند که چاره‌ای نیست از آن‌که بیعت کنی.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ای پسر برادر من، در باب من طلب و گریزی نیست (و مراد، این است که من حاضرم و نمی‌گریزم که باید به طلب من فرستی که در باب بیعت گرفتن از من این قدر اصرار داری). و به درستی که من اراده می‌کنم که به سوی بادیه بیرون روم، و همین رفتن مرا باز می‌دارد و بر من گرانی می‌کند تا آن‌که اهل خانه مکرر با من در این باب حرف می‌زنند، و دعویٰ می‌کنند و مرا از آن، منع نمی‌کند، مگر ناتوانی. و خدا و حق خویشی را به خاطر تو می‌آورم و تو را به آنها می‌ترسانم از آن‌که رو بگردانی از ما (یا هلاک شوی) و ما به واسطه تو در زحمت و مشقت افتیم» (حاصل مراد، آن‌که از خدا بترس و قطع رحم مکن به واسطهٔ تکلیف بیعت؛ زیرا که چنانچه مقدر شده، تو کشته خواهی شد و خلفای بنی‌عباس ما را به سبب بیعت با تو، اذیت می‌رسانند).

محمد گفت که: یا اباعبدالله، به خدا سوگند که صاحب دوانیق ـ یعنی: ابو جعفر منصور ـ مرد. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «با من چه می‌کنی و حال آن‌که ابو جعفر مرده است؟».

قَالَ: أُرِيدُ الْجَمَالَ بِكَ.

قَالَ: «مَا إِلىٰ مَا تُرِيدُ سَبِيلٌ، لَا وَ اللّٰهِ، مَا مَاتَ أَبُو الدَّوَانِيقِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَاتَ مَوْتَ النَّوْمِ».

قَالَ: وَ اللّٰهِ، لَتُبَايِعُنِي طَائِعاً أَوْ مُكْرَهاً، وَ لَا تُحْمَدُ فِي بَيْعَتِكَ. فَأَبىٰ عَلَيْهِ إِبَاءً شَدِيداً، وَ أَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ.

فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: أَمَا إِنْ طَرَحْنَاهُ فِي السِّجْنِ ـ وَ قَدْ خَرِبَ السِّجْنُ، وَ لَيْسَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ غَلَقٌ ـ خِفْنَا أَنْ يَهْرُبَ مِنْهُ. فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، ثُمَّ قَالَ: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، أَ وَ تُرَاكَ تَسْجُنُنِي؟».

قَالَ: نَعَمْ، وَ الَّذِي أَكْرَمَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ لَأُسْجِنَنَّكَ، وَ لَأُشَدِّدَنَّ عَلَيْكَ. فَقَالَ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: احْبِسُوهُ فِي الْمَخْبَإِ ـ وَ ذٰلِكَ دَارُ رَيْطَةَ الْيَوْمَ ـ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «أَمَا وَ اللّٰهِ إِنِّي سَأَقُولُ، ثُمَّ أُصَدَّقُ».

فَقَالَ لَهُ عِيسَى بْنُ زَيْدٍ: لَوْ تَكَلَّمْتَ لَكَسَرْتُ فَمَكَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «أَمَا وَ اللّٰهِ يَا أَكْشَفُ يَا أَزْرَقُ، لَكَأَنِّي بِكَ تَطْلُبُ لِنَفْسِكَ جُحْراً تَدْخُلُ فِيهِ، وَ مَا أَنْتَ فِي الْمَذْكُورِينَ عِنْدَ اللِّقَاءِ، وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ ـ إِذَا صُفِّقَ خَلْفَكَ ـ طِرْتَ مِثْلَ الْهَيْقِ النَّافِرِ». فَنَفَرَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ بِانْتِهَارٍ: احْبِسْهُ، وَ شَدِّدْ عَلَيْهِ، وَ اغْلُظْ عَلَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «أَمَا وَ اللّٰهِ لَكَأَنِّي بِكَ خَارِجاً مِنْ سُدَّةِ أَشْجَعَ إِلىٰ بَطْنِ

محمد گفت که: ارادهٔ زینت و جمال دارم به سبب تو.

حضرت فرمود که: «راهی نیست به سوی آنچه اراده داری. نه، به خدا سوگند که صاحب دوانیق نمرده، مگر این‌که مرده باشد به مردنی که خواب است» (یعنی: بخواب رفته باشد).

محمد گفت: به خدا سوگند که البته باید که بیعت کنی؛ خواه رغبت داشته باشی و خواه به اکراه و جبر باشد (و می‌تواند که معنی این باشد که: خواه ناخوش داشته باشی و مکروه طبع تو باشد). و در این هنگام که با اکراه بیعت کنی، در بیعت کردن خویش ستوده نشوی. و حضرت بر بیعت، امتناع شدیدی نمود، و محمد امر کرد که آن حضرت را به سوی زندان برند.

عیسی بن زید به محمد گفت که: اگراو را در زندان افکنیم، با وجودی که زندان خراب و ویران شده، و امروز بر آن در و دالانی نیست و در بندی ندارد، می‌ترسیم که از زندان بگریزد.

حضرت صادقﷺ خندید و فرمود: «لاحول ولا قوة الا بالله العليّ العظيم. آیا تو خود را چنان می‌مبینی که مرا در زندان کنی؟» گفت: آری، سوگند به آن‌که محمدﷺ را به پیغمبری گرامی داشته، که تو را در زندان می‌کنم و بر تو سخت می‌گیرم. عیسی بن زید گفت که: او را حبس کنید در پنهان‌گاه. و آن امروز، جایی است که اسب‌ها را در آن می‌بندند.

حضرت صادقﷺ فرمود: «به خدا سوگند که من سخنی می‌گویم و بعد از این مرا تصدیق خواهید کرد».

عیسی بن زید به حضرت گفت که: اگر سخن گویی دهان تو را می‌شکنم.

حضرت صادقﷺ به عیسی فرمود که: «ای آن‌که دو طرف سرت موی ندارد، و ای کبود چشم، به خدا سوگند که گویا تو را می‌بینم که به جهت شدت خوف، از برای خویش سوراخ حیوانی را جستجو می‌کنی که در آن داخل شوی و تو از آنها که در نزد جنگ یاد می‌شوند، محسوب نمی‌شوی. و به درستی که من تو را چنان گمان می‌کنم که چون کسی در پشت سرت، دست بر دست زند، پرواز می‌کنی مانند شترمرغ نری که رمیده باشد».

پس محمد، عیسی را بر حضرت افزونی داد به زجر و منع حضرت و درشتی با وی. و به عیسی گفت که: او را حبس کن و بر او سخت بگیر و با وی درشتی نما.

حضرت صادقﷺ به محمد فرمود: «به خدا سوگند، که گویا تو را می‌بینم که بیرون آمده از پیشگاه اشجع و رسیده به میان رودخانه و سواری که صاحب نشانه و شجاعت است، بر تو حمله کرده، و در دست آن سوار، نیزهٔ کوتاهی است که نصف آن سفید و نیمهٔ آن سیاه است،

الْوَادِي، وَ قَدْ حَمَلَ عَلَيْكَ فَارِسٌ مُعْلِمٌ، فِي يَدِهِ طِرَادَةٌ، نِصْفُهَا أَبْيَضُ، وَ نِصْفُهَا أَسْوَدُ، عَلىٰ فَرَسٍ كُمَيْتٍ أَقْرَحَ، فَطَعَنَكَ، فَلَمْ يَصْنَعْ فِيكَ شَيْئاً، وَ ضَرَبْتَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ، فَطَرَحْتَهُ، وَ حَمَلَ عَلَيْكَ آخَرُ خَارِجٌ مِنْ زُقَاقِ آلِ أَبِي عَمَّارٍ الدُّؤَلِيِّينَ، عَلَيْهِ غَدِيرَتَانِ مَضْفُورَتَانِ، وَ قَدْ خَرَجَتَا مِنْ تَحْتِ بَيْضَتِهِ كَثِيرُ شَعْرِ الشَّارِبَيْنِ، فَهُوَ وَ اللّٰهِ صَاحِبُكَ، فَلَا رَحِمَ اللّٰهُ رِمَّتَهُ».

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، حَسِبْتَ فَأَخْطَأْتَ. وَ قَامَ إِلَيْهِ السُّرَاقِيُّ بْنُ سَلْخِ الْحُوتِ، فَدَفَعَ فِي ظَهْرِهِ حَتّىٰ أُدْخِلَ السِّجْنَ، وَ اصْطُفِيَ مَا كَانَ لَهُ مِنْ مَالٍ، وَ مَا كَانَ لِقَوْمِهِ مِمَّنْ لَمْ يَخْرُجْ مَعَ مُحَمَّدٍ.

قَالَ: فَطُلِعَ بِإِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ هُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ ضَعِيفٌ، قَدْ ذَهَبَتْ إِحْدىٰ عَيْنَيْهِ، وَ ذَهَبَتْ رِجْلَاهُ وَ هُوَ يُحْمَلُ حَمْلًا، فَدَعَاهُ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ أَخِي، إِنِّي شَيْخٌ كَبِيرٌ ضَعِيفٌ، وَ أَنَا إِلىٰ بِرِّكَ وَ عَوْنِكَ أَحْوَجُ.

فَقَالَ لَهُ: لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تُبَايِعَ.

فَقَالَ لَهُ: وَ أَيَّ شَيْءٍ تَنْتَفِعُ؛ بِبَيْعَتِي؛ وَ اللّٰهِ، إِنِّي لَأُضَيِّقُ عَلَيْكَ مَكَانَ اسْمِ رَجُلٍ إِنْ كَتَبْتَهُ.

قَالَ: لَا بُدَّ لَكَ أَنْ تَفْعَلَ. وَ أَغْلَظَ لَهُ فِي الْقَوْلِ.

فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ: ادْعُ لِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَلَعَلَّنَا نُبَايِعُ جَمِيعاً.

قَالَ: فَدَعَا جَعْفَراً عليه السلام، فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُبَيِّنَ لَهُ فَافْعَلْ، لَعَلَّ اللّٰهَ يَكُفُّهُ عَنَّا.

قَالَ: «قَدْ أَجْمَعْتُ أَلَّا أُكَلِّمَهُ، فَلْيَرَ فِيَّ رَأْيَهُ!».

و بر اسب یال و دنبالهٔ سیاهی که در پیشانی آن سفیدی کمی است، سوار است (و می‌تواند که معنی این باشد که: آن اسب پیر یا پنج ساله است) و تو را نیزه زده و در تو هیچ تأثیری نکرده، و تو بر بینی اسب او زده و او را انداخته‌ای، و بر تو سواری دیگر حمله کرده که بیرون آمده از کوچهٔ آل ابی عمار دؤلیها و بر او دو گیسوی بافته است، که از زیر کلاه خود او بیرون آمده، و موی سبیل‌های او بسیار است. پس به خدا سوگند، که او صاحب تو است که تو را خواهد کشت. خدا استخوان پوسیده او را رحم نکند».

محمد به حضرت عرض کرد که: یا اباعبدالله، حساب کرده‌ای یا چنین پنداشته‌ای و خطا نموده. و سُراقی پسر سَلخ الحوت برخاست به سوی صادقؑ و دست بر پشت آن حضرت زد تا او را داخل زندان کرد، و برگزید آنچه را که حضرت داشت از مال، و آنچه راکه خویشان آن حضرت داشتند، از آنهاکه با محمد خروج نکرده بودند.

پس اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را آوردند و او پیری بود کهن‌سال و ناتوان، و یکی از چشم‌هایش نابینا شده، و هر دو پایش از کار رفته بود، و او را بر می‌داشتند، و از جایی به جایی می‌بردند (چه خود قادر بر حرکت کردن نبود). محمد او را به سوی بیعت خواند. اسماعیل در جواب گفت که: ای پسر برادر من، به درستی که من پیر و سالدار و ناتوانم، و من به سوی نیکی و اعانت تو محتاج‌ترم.

محمد گفت که: چاره نیست از آن‌که بیعت کنی.

اسماعیل گفت که: از بیعت من چه نفع به تو می‌رسد؟ به خدا سوگند، که من جای اسم یک مرد بر تو تنگ می‌گردانم، اگر آن را بنویسی (یعنی: ثمره‌ای که بر بیعت من مترتب می‌شود، و منحصر است در این‌که در آن سیاهه که نام‌های آنهاکه با تو بیعت کرده‌اند، نوشته شده، اگر نام مرا بنویسی، جای نام مردی را پر می‌کند).

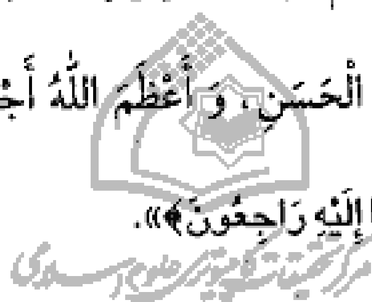
محمد گفت: تو را چاره نیست از آن‌که بیعت کنی، و با اسماعیل در گفتار درشتی نمود. اسماعیل گفت که: جعفر بن محمد را برای من بطلب، شاید که ما همه یک بار بیعت کنیم.

موسی می‌گوید که: محمد، حضرت امام جعفرؑ را طلبید و اسماعیل به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، اگر مصلحت دانی که عاقبت امر را برای او بیان کنی، بکن، شاید که خدا او را از ما باز دارد.

حضرت فرمود که: «من عزم کرده‌ام که با او سخن نگویم. پس رأی خود را در باب من

فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ: أَنْشُدُكَ اللّٰهَ هَلْ تَذْكُرُ يَوْماً أَتَيْتُ أَبَاكَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ؑ وَ عَلَيَّ حُلَّتَانِ صَفْرَاوَانِ، فَأَدَامَ النَّظَرَ إِلَيَّ، فَبَكىٰ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ لِي: «يُبْكِينِي أَنَّكَ تُقْتَلُ عِنْدَ كِبَرِ سِنِّكَ ضَيَاعاً، لَا يَنْتَطِحُ فِي دَمِكَ عَنْزَانِ». قَالَ: فَقُلْتُ: مَتىٰ ذَاكَ؟ قَالَ: «إِذَا دُعِيتَ إِلَى الْبَاطِلِ فَأَبَيْتَهُ؛ وَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْأَحْوَلِ مَشُومِ قَوْمِهِ يَنْتَمِي مِنْ آلِ الْحَسَنِ عَلىٰ مِنْبَرِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ يَدْعُو إِلىٰ نَفْسِهِ قَدْ تَسَمّىٰ بِغَيْرِ اسْمِهِ، فَأَحْدِثْ عَهْدَكَ، وَ اكْتُبْ وَصِيَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فِي يَوْمِكَ أَوْ مِنْ غَدٍ»!؟

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ؑ: «نَعَمْ، وَ هٰذَا ـ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ ـ لَا يَصُومُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا أَقَلَّهُ، فَأَسْتَوْدِعُكَ اللّٰهَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، وَ أَعْظَمَ اللّٰهُ أَجْرَنَا فِيكَ، وَ أَحْسَنَ الْخِلَافَةَ عَلىٰ مَنْ خَلَّفْتَ، وَ ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾».



قَالَ: ثُمَّ احْتُمِلَ إِسْمَاعِيلُ، وَ رُدَّ جَعْفَرٌ إِلَى الْحَبْسِ. قَالَ: فَوَ اللّٰهِ، مَا أَمْسَيْنَا حَتّىٰ دَخَلَ عَلَيْهِ بَنُو أَخِيهِ: بَنُو مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ، فَتَوَطَّؤُوهُ حَتّىٰ قَتَلُوهُ، وَ بَعَثَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ إِلىٰ جَعْفَرٍ، فَخَلّىٰ سَبِيلَهُ.

ببیند و آنچه می‌خواهد با من بکند».

اسماعیل به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که: تو را به خدا سوگند می‌دهم که آیا به خاطر داری روزی را که به خدمت پدرت محمد بن علی علیه السلام آمدم و دو حُلهٔ زرد پوشیده بودم، پس نگاه بسیاری به سوی من کرد و گریست. به آن حضرت عرض کردم که: چه چیز تو را می‌گریاند؟ فرمود که: «مرا می‌گریاند آن‌که تو کشته می‌شوی، در حال پیری، بی آن‌که در باب کشتن تو پروایی داشته باشند، و خون تو پامال می‌شود و در باب خون تو دو بز شاخ به یکدیگر نمی‌زنند» (و این مثلی است که در امر سهل و آسان که یاور و منکری در آن به هم نرسد می‌زنند).

اسماعیل می‌گوید که: عرض کردم که: این امر، در چه زمان خواهد بود؟ فرمود: «در وقتی که تو را به سوی باطل بخوانند، و تو آن را قبول نکنی. پس چون نظر کنی به سوی احول که خویشانش او را شوم دانند، و از اولاد امام حسن علیه السلام باشد و بالا رود بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردم را به سوی خویش دعوت کند، و غیر نام خود را به خود ببندد که خود را مهدی و نفس زکیّه نام نهد، عهد خود را تازه کن، و وصیت نامهٔ خویش را بنویس که تو در همان روز یا در فردای آن کشته می‌شوی».

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آری، و سوگند به پروردگار کعبه، که محمد بن عبدالله روزه نمی‌گیرد از ماه مبارک رمضان، مگر کم‌تری از آن را. پس تو را به خدا می‌سپارم ای ابوالحسن، و خدا مزد ما را در مصیبت تو بزرگ گرداند، و بر آنهاکه بعد از خود می‌گذاری، نیکو خلافت و جانشینی نماید. و انا لله و انا الیه راجعون».

موسی می‌گوید: پس اسماعیل را برداشتند و حضرت امام جعفر علیه السلام را به سوی زندان برگردانیدند، و گفت: به خدا سوگند، که روز را شب نکردیم که پسران برادر اسماعیل -که پسران معاویه بن عبدالله بن جعفرند - بر او داخل شدند، و لگد بر شکمش مالیدند تا او را کشتند، و محمد بن عبدالله فرستاد به سوی حضرت امام جعفر علیه السلام و آن حضرت را رها کرد.

موسی می‌گوید که: ما بعد از آن ماندیم تا هلال ماه رمضان را دیدیم. پس خبر خروج عیسی بن موسی (که از سرداران ابو جعفر منصور بود) به ما رسید و شنیدیم که ارادهٔ مدینه دارد، و محمد بن عبدالله پیشی گرفت و یزید بن معاویة بن عبدالله بن جعفر بر مقدمهٔ لشکر عیسی بن موسی، پسران حسن بن زید بن حسن بن حسن، و قاسم بن محمد بن زید،

قَالَ: وَ أَقَمْنَا بَعْدَ ذٰلِكَ حَتّٰى اسْتَهْلَلْنَا شَهْرَ رَمَضَانَ، فَبَلَغَنَا خُرُوجُ عِيسَى بْنِ مُوسىٰ يُرِيدُ الْمَدِينَةَ.

قَالَ: فَتَقَدَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ عَلىٰ مُقَدِّمَتِهِ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ، وَ كَانَ عَلىٰ مُقَدِّمَةِ عِيسَى بْنِ مُوسىٰ: وُلْدُ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ، وَ قَاسِمٌ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ، وَ عَلِيٌّ وَ إِبْرَاهِيمُ بَنُو الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ، فَهَزَمَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، وَ قَدِمَ عِيسَى بْنُ مُوسَى الْمَدِينَةَ، وَ صَارَ الْقِتَالُ بِالْمَدِينَةِ، فَنَزَلَ بِذُبَابٍ، وَ دَخَلَتْ عَلَيْنَا الْمُسَوِّدَةُ مِنْ خَلْفِنَا، وَ خَرَجَ مُحَمَّدٌ فِي أَصْحَابِهِ حَتّٰى بَلَغَ السُّوقَ، فَأَوْصَلَهُمْ، وَ مَضىٰ، ثُمَّ تَبِعَهُمْ حَتّٰى انْتَهىٰ إِلىٰ مَسْجِدِ الْخَوَّامِينَ، فَنَظَرَ إِلىٰ مَا هُنَاكَ فَضَاءٍ لَيْسَ فِيهِ مُسَوِّدٌ وَ لَا مُبَيِّضٌ، فَاسْتَقْدَمَ حَتّٰى انْتَهىٰ إِلىٰ شِعْبِ فَزَارَةَ، ثُمَّ دَخَلَ هُذَيْلَ، ثُمَّ مَضىٰ إِلىٰ أَشْجَعَ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْفَارِسُ -الَّذِي قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ- مِنْ خَلْفِهِ مِنْ سِكَّةِ هُذَيْلَ، فَطَعَنَهُ، فَلَمْ يَصْنَعْ فِيهِ شَيْئاً، وَ حَمَلَ عَلَى الْفَارِسِ، فَضَرَبَ خَيْشُومَ فَرَسِهِ بِالسَّيْفِ، فَطَعَنَهُ الْفَارِسُ، فَأَنْفَذَهُ فِي الدِّرْعِ، وَ انْثَنىٰ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ، فَضَرَبَهُ، فَأَثْخَنَهُ، وَ خَرَجَ عَلَيْهِ حُمَيْدُ بْنُ قَحْطَبَةَ -وَ هُوَ مُدْبِرٌ عَلَى الْفَارِسِ يَضْرِبُهُ- مِنْ زُقَاقِ الْعَمَّارِيِّينَ، فَطَعَنَهُ طَعْنَةً أَنْفَذَ السِّنَانَ فِيهِ، فَكُسِرَ الرُّمْحُ، وَ حَمَلَ عَلىٰ حُمَيْدٍ، فَطَعَنَهُ حُمَيْدٌ بِزُجِّ الرُّمْحِ، فَصَرَعَهُ، ثُمَّ نَزَلَ إِلَيْهِ، فَضَرَبَهُ حَتّٰى أَثْخَنَهُ وَ قَتَلَهُ، وَ أَخَذَ رَأْسَهُ، وَ دَخَلَ الْجُنْدُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، وَ أُخِذَتِ الْمَدِينَةُ، وَ أُجْلِينَا هَرَباً فِي الْبِلَادِ.

قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ: فَانْطَلَقْتُ حَتّٰى لَحِقْتُ بِإِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، فَوَجَدْتُ عِيسَى بْنَ زَيْدٍ مُكْمَناً عِنْدَهُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِسُوءِ تَدْبِيرِهِ، وَ خَرَجْنَا مَعَهُ حَتّٰى أُصِيبَ -رَحِمَهُ اللّٰهُ- ثُمَّ مَضَيْتُ مَعَ ابْنِ أَخِي الْأَشْتَرِ: عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ

و علی و ابراهیم، پسران حسن بن زید بودند. پس یزید بن معاویه شکست خورد، و عیسی بن موسی، به مدینه آمد و جنگ در مدینه واقع شد. بعد از آن، عیسی در ذُباب (که کوهی است در مدینه) فرود آمد و لشکر دوانیقی که عیسی سر کردهٔ ایشان را به جهت سیاه پوشی، مسودّه نام کرده بود، بر ما داخل شدند، و محمد با لشکر خود بیرون رفت تا رسید در بازاری که در نزدیکی ذُباب بود، و اصحاب خویش را به آنجا رسانید، و ایشان را گذاشت و خود در پی کاری رفت. بعد از آن، برگشت و در پی اصحاب خود رفت که به ایشان ملحق شود تا به مسجد پوست فروشان رسید و نظر کرد به میدان‌گاهی که در آنجا بود، و دید که یک نفر از لشکر عیسی و اصحاب مقنع (که به‌خلاف بنی‌عباس سفید می‌پوشیدند) در آنجا نیستند.

محمد پیش آمد تا به محلهٔ فزاره رسید، بعد از آن داخل محلهٔ قبیلهٔ هُذیل شد و رفت تا به محلهٔ قبیلهٔ اشجع رسید. پس سواری که امام جعفر صادق؈ فرموده بود، به سوی او بیرون آمد از طرف پشت سرش، از کوچهٔ هُذیل و نیزه‌ای را حوالهٔ او کرد و در او هیچ تأثیری نکرد، و محمد بر آن سوار حمله کرد، و ضربتی بر بینی اسبش زد، باز آن سوار سِنان نیزه بر او زد که آن را در زرهٔ او فرو برد، و محمد برگشت و بر او حمله کرد، و او را ضربتی زد که او را سست و بی حال گردانید (که دیگر قادر بر جنگ کردن نبود). و حُمید بن قَحطبه از کوچهٔ عَمّاری‌ها بر او بیرون آمد، در حالتی که محمد پشتش به سوی حُمید و رویش به جانب آن سوار بود، و او را ضربت می‌زد که حُمید نیزه‌ای بر او زد؛ چنانچه سنان نیزه در او جاگرفت، و نیزه شکست و محمد بر حمید حمله کرد. پس حُمید آهن بُن نیزه را بر او زد و او را انداخت، و از اسب فرود آمد و به نزد او رفت و او را ضربت بسیاری زد تا آن‌که او را سست و بی حال کرد، به مرتبه‌ای که قادر بر حرکت نبود، و او راکشت و سرش را جدا کرد. و لشکر از هر طرف داخل شدند و مدینه راگرفتند و ما جلای وطن نمودیم و گریزان در شهرها داخل شدیم.

موسی بن عبدالله می‌گوید که: پس من رفتم تا به ابراهیم بن عبدالله ملحق شدم و عیسی بن زید را یافتم که در نزد او پنهان بود، پس او را به بدی تدبیری که کرده بود، خبر دادم و با او بیرون آمدیم، و با هم بودیم تا آن‌که کشته شد، یا مرد ـ خدا او را رحمت کند ـ بعد از آن، با پسر برادر اشتر ـ یعنی: عبدالله بن محمد بن عبدالله بن حسن ـ رفتیم تا در سِند وفات یافت. بعد از آن، برگشتم رمیده و رانده، که شهرها بر من تنگ شده بود.

و در هیچ شهری جای من نبود، به جهت خوفی که از بنی عباس داشتم. چون زمین بر من

حَسَنٍ حَتَّىٰ أُصِيبَ بِالسِّنْدِ، ثُمَّ رَجَعْتُ شَرِيداً طَرِيداً تَضِيقُ عَلَيَّ الْبِلَادُ.

فَلَمَّا ضَاقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ، وَ اشْتَدَّ بِيَ الْخَوْفُ، ذَكَرْتُ مَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ﵇، فَجِئْتُ إِلَى الْمَهْدِيِّ ـ وَ قَدْ حَجَّ وَ هُوَ يَخْطُبُ النَّاسَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، فَمَا شَعَرَ إِلَّا وَ أَنِّي قَدْ قُمْتُ مِنْ تَحْتِ الْمِنْبَرِ ـ فَقُلْتُ: لِيَ الْأَمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَدُلُّكَ عَلَىٰ نَصِيحَةٍ لَكَ عِنْدِي؟ فَقَالَ: نَعَمْ، مَا هِيَ؟ قُلْتُ: أَدُلُّكَ عَلَىٰ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ حَسَنٍ، فَقَالَ لِي: نَعَمْ، لَكَ الْأَمَانُ. فَقُلْتُ لَهُ: أَعْطِنِي مَا أَثِقُ بِهِ، فَأَخَذْتُ مِنْهُ عُهُوداً وَ مَوَاثِيقَ، وَ وَثَّقْتُ لِنَفْسِي، ثُمَّ قُلْتُ: أَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ، فَقَالَ لِي: إِذاً تُكْرَمَ وَ تُحْبىٰ. فَقُلْتُ لَهُ: أَقْطِعْنِي إِلَىٰ بَعْضِ أَهْلِ بَيْتِكَ يَقُومُ بِأَمْرِي عِنْدَكَ. فَقَالَ لِيَ: انْظُرْ إِلَىٰ مَنْ أَرَدْتَ. فَقُلْتُ: عَمَّكَ الْعَبَّاسَ بْنَ مُحَمَّدٍ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ، فَقُلْتُ: وَ لٰكِنْ لِي فِيكَ الْحَاجَةُ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا قَبِلْتَنِي، فَقَبِلَنِي شَاءَ أَوْ أَبىٰ.

وَ قَالَ لِيَ الْمَهْدِيُّ: مَنْ يَعْرِفُكَ؟ ـ وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُنَا أَوْ أَكْثَرُهُمْ ـ فَقُلْتُ: هٰذَا الْحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ يَعْرِفُنِي، وَ هٰذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يَعْرِفُنِي، وَ هٰذَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْعَبَّاسِ يَعْرِفُنِي، فَقَالُوا: نَعَمْ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَأَنَّهُ لَمْ يَغِبْ عَنَّا.

ثُمَّ قُلْتُ لِلْمَهْدِيِّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَقَدْ أَخْبَرَنِي بِهٰذَا الْمَقَامِ أَبُو هٰذَا الرَّجُلِ ـ وَ أَشَرْتُ إِلَىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ﵇ ـ قَالَ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ: وَ كَذَبْتُ عَلَىٰ جَعْفَرٍ كَذِبَةً، فَقُلْتُ لَهُ: وَ أَمَرَنِي أَنْ أُقْرِئَكَ السَّلَامَ، وَ قَالَ: إِنَّهُ إِمَامُ عَدْلٍ وَ سَخَاءٍ.

قَالَ فَأَمَرَ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِخَمْسَةِ آلَافِ دِينَارٍ، فَأَمَرَ لِي مِنْهَا مُوسَى بِأَلْفَيْ دِينَارٍ، وَ وَصَلَ عَامَّةَ أَصْحَابِهِ وَ وَصَلَنِي، فَأَحْسَنَ صِلَتِي، فَحَيْثُ مَا ذُكِرَ وُلْدُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَقُولُوا: صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ مَلَائِكَتُهُ وَ حَمَلَةُ عَرْشِهِ وَ الْكِرَامُ

تنگ گردید و خوف بر من شدید شد، آنچه را که امام جعفر صادق ﷺ فرموده بود، به خاطر آوردم. پس به نزد مهدی پسر منصور آمدم، در حالی که حج کرده بود و در سایهٔ کعبه مردم را خطبه می‌کرد، و مهدی مطلع نشد، مگر در حالی که من از زیر منبر برخاستم و گفتم که: یا امیر المؤمنین، مرا امان می‌دهی؟ تا تو را دلالت کنم بر خیرخواهی برای تو که در نزد من است؟ گفت: آری، آن خیرخواهی چیست؟ گفتم: تو را دلالت می‌کنم بر موسی بن عبدالله بن حسن. گفت: آری، تو را امان دادم. گفتم: به من عطا کن آنچه را که به آن وثوق و اعتمادی داشته باشم، و از او عهدها و پیمان‌ها گرفتم و خاطر خود را جمع کردم. بعد از آن، گفتم: منم موسی بن عبدالله. گفت که: در این هنگام تو را گرامی می‌داریم و به تو عطا می‌نماییم.

پس به مهدی گفتم که: مرا به بعضی از اهل بیت خود بده که به کار من قیام نماید، و میهمان‌دار من باشد، و در نزد تو باشم. به من گفت که: نگاه کن هر که را اراده داری بگو، تا او را میهمان‌دار تو گردانم. گفتم که: عموی تو عباس بن محمد. عباس گفت: مرا در تو حاجتی نیست. گفتم لیکن مرا در تو حاجت است (و به تو احتیاج دارم) و تو را سؤال می‌کنم به حق امیر المؤمنین و دست بر نمی‌دارم، مگر آن‌که مرا قبول کنی.

پس مرا خواهی نخواهی قبول کرد و مهدی به من گفت که: کی تو را می‌شناسد؟ و در حوالی و گرداگرد او، اصحاب ما، یا بیشتر ایشان بودند. گفتم که: اینک حسن بن زید است که مرا می‌شناسد، و اینک موسی بن جعفر است که مرا می‌شناسد، و اینک حسن بن عبدالله بن عباس است که مرا می‌شناسد. همه گفتند: بلی یا امیر المؤمنین، گویا که او از پیش ما نرفته و از نظر ما پنهان نشده و به همان صورت است که از اینجا رفت.

بعد از آن، به مهدی گفتم: یا امیر المؤمنین، خبر داد مرا به این مقام (که عبارت است از آنچه در این جا اتفاق بود)، پدر این مرد ـ و اشاره کردم به سوی ـ موسی بن جعفر ﷺ.

موسی بن عبدالله می‌گوید که: با اینها دروغی بر امام جعفر صادق ﷺ گفتم و به مهدی گفتم که: جعفر مرا امر فرمود که: تو را سلام برسانم، و فرمود که: مهدی، امامی است که بسیار عدالت و سخاوت دارد. موسی می‌گوید که: پس مهدی امر کرد که پنج هزار دینار شرعی به موسی بن جعفر ﷺ دادند. بعد از آن، حضرت امام موسی ﷺ، امر فرمودی که از آن پنج هزار دینار، دو هزار دینار به من دادند. و همهٔ اصحاب خود را بخشش فرمود و بخشش مرا بهتر داد. پس در هر جا که فرزندان محمد بن علی بن الحسین ﷺ مذکور شوند، بگویید که خدا

الْكَاتِبُونَ، وَ خُصُّوا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ بِأَطْيَبِ ذٰلِكَ، وَ جَزَىٰ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَنِّي خَيْراً، فَأَنَا وَاللّٰهِ مَوْلَاهُمْ بَعْدَ اللّٰهِ.

٩٣٩ / ١٨. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الْمُفَضَّلِ: مَوْلىٰ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: لَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَقْتُولُ بِفَخٍّ، وَ احْتَوىٰ عَلَى الْمَدِينَةِ، دَعَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ﵇ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَأَتَاهُ، فَقَالَ لَهُ: «يَا ابْنَ عَمِّ، لَا تُكَلِّفْنِي مَا كَلَّفَ ابْنُ عَمِّكَ عَمَّكَ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، فَيَخْرُجَ مِنِّي مَا لَا أُرِيدُ، كَمَا خَرَجَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ».

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: إِنَّمَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَمْراً، فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتَ فِيهِ، وَ إِنْ كَرِهْتَهُ لَمْ أَحْمِلْكَ عَلَيْهِ، وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ، ثُمَّ وَدَّعَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ﵇ حِينَ وَدَّعَهُ: «يَا ابْنَ عَمِّ، إِنَّكَ مَقْتُولٌ، فَأَجِدَّ الضِّرَابَ؛ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسَّاقٌ يُظْهِرُونَ إِيمَاناً، وَ يُسِرُّونَ شِرْكاً، وَ ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ عُصْبَةٍ». ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ، وَ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، قُتِلُوا كُلُّهُمْ كَمَا قَالَ﵇.

٩٤٠ / ١٩. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: كَتَبَ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ إِلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ﵇: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أُوصِي نَفْسِي بِتَقْوَى اللّٰهِ، وَ بِهَا أُوصِيكَ؛ فَإِنَّهَا وَصِيَّةُ اللّٰهِ فِي الْأَوَّلِينَ، وَ وَصِيَّتُهُ فِي الْآخِرِينَ، خَبَّرَنِي مَنْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ أَعْوَانِ اللّٰهِ عَلىٰ دِينِهِ وَ نَشْرِ طَاعَتِهِ بِمَا كَانَ مِنْ تَحَنُّنِكَ مَعَ خِذْلَانِكَ، وَ

و فرشتگان و حاملان عرش او و بزرگان از ایشان که اعمال را می‌نویسند، بر ایشان صلوات فرستند. و امام جعفر صادق ﷺ را به خوش‌ترین آن مخصوص سازید. و خدا از جانب من، موسی بن جعفر را جزای خیر دهد. و به خدا سوگند، که من بعد از خدا غلام و دوست‌دار ایشانم.

۹۳۹ / ۱۸ . و به همین اسناد، از عبدالله بن جعفر بن ابراهیم جعفری روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را عبدالله بن مفضّل ـ مولای عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ـ و گفت: چون حسین بن علی کشته شد در فخّ (و آن، رودخانه‌ای است در مکه معظمه) خروج کرد و بر مدینه مستولی شد، و آن را در حیطهٔ تصرف خود در آورد. موسی بن جعفر را به سوی بیعت دعوت نمود. پس آن حضرت به نزد او آمد و فرمود که: «ای پسر عمو، مرا تکلیف مکن آنچه راکه پسر عموی تو ـ یعنی: محمد بن عبدالله بن حسن ـ عمویت امام جعفر صادق ﷺ را تکلیف کرد، تا باعث این شود که از من بروز کند آنچه بروز آن را نمی‌خواهم؛ چنانچه از حضرت صادق ﷺ آنچه بروز آن را نمی‌خواست، بروز کرد» (یعنی: او را خبر داد به آنکه کشته خواهد شد و به چه محو کشته می‌شود، و کی او را می‌کشد و اگر مرا تکلیف کنی و اصرار نمایی، من نیز آنچه می‌دانم خواهم گفت).

حسین به خدمت آن حضرت عرض کرد که: جز این نیست که من امری را بر تو عرض کردم، پس اگر آن را خواسته باشی در آن داخل می‌شوی، و اگر آن را ناخوش داشته باشی، تو را بر آن نمی‌دارم، و خداست که از او یاری می‌جویم. بعد از آن، آن حضرت را وداع نمود و در هنگامی که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ را وداع نمود، حضرت به او فرمود که: «ای پسر عمو، به درستی که تو کشته خواهی شد. پس نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی چنداند که اظهار ایمان می‌کنند و شرک را پنهان می‌دارند. و انّا لله و انّا الیه راجعون. من مزد مصیبت شما گروه خویشان را از خدا می‌طلبم».

پس حسین بیرون رفت و از امر او اتفاق افتاد، آنچه اتفاق افتاد که همه کشته شدند چنانچه آن حضرت فرموده بود.

۹۴۰ / ۱۹ . و به همین اسناد، از عبدالله بن ابراهیم جعفری روایت است که گفت: یحیی بن عبدالله بن حسن به حضرت موسی بن جعفر ﷺ نوشت که: اما بعد، به درستی که من نفس خود را وصیت می‌کنم به پرهیز کردن از خدا، و ترسیدن از عذاب او، و تو را به آن وصیت

قَدْ شَاوَرْتُ فِي الدَّعْوَةِ لِلرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ قَدِ احْتَجَبْتَهَا وَ احْتَجَبَهَا أَبُوكَ مِنْ قَبْلِكَ، وَ قَدِيماً ادَّعَيْتُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ، وَ بَسَطْتُمْ آمَالَكُمْ إِلىٰ مَا لَمْ يُعْطِكُمُ اللّٰهُ، فَاسْتَهْوَيْتُمْ وَ أَضْلَلْتُمْ، وَ أَنَا مُحَذِّرُكَ مَا حَذَّرَكَ اللّٰهُ مِنْ نَفْسِهِ.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ﷺ: «مِنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ جَعْفَرٍ، وَ عَلِيٍّ مُشْتَرِكَيْنِ فِي التَّذَلُّلِ لِلّٰهِ وَ طَاعَتِهِ، إِلىٰ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ حَسَنٍ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أُحَذِّرُكَ اللّٰهَ وَ نَفْسِي، وَ أُعْلِمُكَ أَلِيمَ عَذَابِهِ وَ شَدِيدَ عِقَابِهِ وَ تَكَامُلَ نَقِمَاتِهِ، وَ أُوصِيكَ وَ نَفْسِي بِتَقْوَى اللّٰهِ؛ فَإِنَّهَا زَيْنُ الْكَلَامِ وَ تَثْبِيتُ النِّعَمِ، أَتَانِي كِتَابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ أَنِّي مُدَّعٍ وَ أَبِي مِنْ قَبْلُ، وَ مَا سَمِعْتَ ذٰلِكَ مِنِّي وَ﴿سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ﴾ وَ لَمْ يَدَعْ حِرْصُ الدُّنْيَا وَ مَطَالِبُهَا لِأَهْلِهَا مَطْلَباً لِآخِرَتِهِمْ حَتّىٰ يُفْسِدَ عَلَيْهِمْ مَطْلَبَ آخِرَتِهِمْ فِي دُنْيَاهُمْ، وَ ذَكَرْتَ أَنِّي ثَبَّطْتُ النَّاسَ عَنْكَ لِرَغْبَتِي فِيمَا فِي يَدَيْكَ، وَ مَا مَنَعَنِي مِنْ مَدْخَلِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ -لَوْ كُنْتُ رَاغِباً- ضَعْفٌ عَنْ سُنَّةٍ، وَ لَا قِلَّةُ بَصِيرَةٍ بِحُجَّةٍ، وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- خَلَقَ النَّاسَ أَمْشَاجاً وَ غَرَائِبَ وَ غَرَائِزَ،

می‌کنم؛ زیرا که آن وصیت خدا است در بارهٔ پیشینیان و وصیت اوست در پسینیان. خبر داد مرا آن‌که وارد شد بر من، از یاوران خدا بر اظهار دین، و نشر طاعت آن جناب به آنچه ثابت است از مهربانی و میل تو به من، با آن‌که مرا واگذاشتی و با من بیعت نکردی، و من با مردم مشورت کردم در باب دعوت از برای آن‌که پسندیدهٔ آل محمد ﷺ بود، و تو آن مشورت را منع کردی و در وقت آن، حاضر نشدی و پیش از تو، پدرت آن را منع کرد، و سال‌هاست که شما ادّعا کرده‌اید، آنچه را که برای شما نیست و آرزوهای خود را پنهان کرده‌اید به سوی آنچه خدا به شما عطا نفرموده.

پس مردم را سرگشته و گمراه گردانیدید، و من می‌ترسانم تو را از آنچه خدا تو را ترسانیده از ذات خویش و عذابی که از محض قهّاریت او صادر شده باشد، بی‌واسطهٔ غیری.
پس ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر ﷺ به سوی او نوشت که:

«این نامه‌ای است از موسی، پسر بندهٔ خدا جعفر و برادرش علی، در حالی که هر دو شریکند در فروتنی کردن از برای خدا و طاعت او به سوی یحیی بن عبدالله بن حسن. اما بعد، به درستی که من تو را و خود را از خدا می‌ترسانم، و تو را به عذاب دردناک خدا و عقاب سخت و ناخوشی‌های تمام و سختی‌های آن جناب اعلام می‌نمایم، و تو را و خود را وصیت می‌کنم به پرهیز کردن و ترسیدن از خدا؛ زیرا که آن، زینت سخن و سبب ثابت داشتن نعمت‌های اوست. و نامهٔ تو به نزد من آمد و در آن ذکر کرده بودی که من ادعا دارم، و پدرم پیش از این چنین بوده، و حال آن‌که تو، این را از من نشنیده‌ای، و زود باشد که شهادت ایشان نوشته شود و پرسیده شود (و این اقتباسی است که از آیهٔ سوره زخرف فرموده)[1]، و حرص دنیا و مطالب آن مطلبی را برای اهل آن وا نگذاشته تا آن‌که مطلب آخرت ایشان در دنیای ایشان بر ایشان تباه گردد. و ذکر کرده بودی که من مردم را از تو باز داشته‌ام، به جهت رغبت نمودن من در آنچه در دست تو است، و ناتوانی از سنت و کمی بینایی حجت، مرا نکرده از آن درگاهی که تو در آن داخل شدی، اگر خواهان آن می‌بودم، ولیکن خدای تبارک و تعالی مردمان را آفریده از آب‌های آمیخته (چه، آب مرد با آب زن و رحم به هم آمیخته می‌شود)، و از چیزهای دور و بیگانه و طبیعت‌ها.

---

۱. زخرف، ۱۹.

فَأَخْبِرْنِي عَنْ حَرْفَيْنِ أَسْأَلُكَ عَنْهُمَا: مَا الْعَثْرَفُ فِي بَدَنِكَ؟ وَ مَا الصَّهْلَجُ فِي الْإِنْسَانِ؟ ثُمَّ اكْتُبْ إِلَيَّ بِخَبَرِ ذٰلِكَ، وَ أَنَا مُتَقَدِّمٌ إِلَيْكَ، أُحَذِّرُكَ مَعْصِيَةَ الْخَلِيفَةِ، وَ أَحُثُّكَ عَلىٰ بِرِّهِ وَ طَاعَتِهِ، وَ أَنْ تَطْلُبَ لِنَفْسِكَ أَمَاناً قَبْلَ أَنْ تَأْخُذَكَ الْأَظْفَارُ، وَ يَلْزَمَكَ الْخِنَاقُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ؛ فَتَرَوَّحَ إِلَى النَّفَسِ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ لَا تَجِدَهُ حَتّىٰ يَمُنَّ اللّٰهُ عَلَيْكَ بِمَنِّهِ وَ فَضْلِهِ وَ رِقَّةِ الْخَلِيفَةِ -أَبْقَاهُ اللّٰهُ- فَيُؤْمِنَكَ وَ يَرْحَمَكَ، وَ يَحْفَظَ فِيكَ أَرْحَامَ رَسُولِ اللّٰـهِ ﷺ ﴿وَ السَّـلَامُ عَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ ○ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلىٰ مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّٰى﴾».

قَالَ الْجَعْفَرِيُّ: فَبَلَغَنِي أَنَّ كِتَابَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ﷺ وَقَعَ فِي يَدَيْ هَارُونَ، فَلَمَّا قَرَأَهُ، قَالَ: النَّاسُ يَحْمِلُونِّي عَلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ هُوَ بَرِيءٌ مِمَّا يُرْمىٰ بِهِ.

تَمَّ الْجُزْءُ الثَّانِي، مِنْ كِتَابِ الْكَافِي، وَ يَتْلُوهُ -بِمَشِيئَةِ اللّٰهِ وَ عَوْنِهِ- الْجُزْءُ الثَّالِثُ، وَ هُوَ بَابُ كَرَاهِيَةِ التَّوْقِيتِ. وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ الصَّـلَاةُ وَ السَّـلَامُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ.

پس مرا خبر ده از دو اسم که تو را از آنها سؤال می‌کنم و بگو که: چیست عَترف که در بدن تو است و چیست صَهْلج که در انسان است؟ بعد از آن، خبر این را به سوی من بنویس (و در بعضی از نسخ کافی، به جای عترف، تعرف مذکور است و هیچ‌یک از این دو لفظ در کتابی از کتب معتبرهٔ لغت، چون صحاح و قاموس و فائق و غیر اینها، مذکور نیست و در قاموس، عتریف و عتروف و صملج مذکور است با معانی که مناسبتی ندارد).

و وصیت می‌کنم تو را و تو را از نافرمانی خلیفه (یعنی: هارون) می‌ترسانم و ترغیب می‌کنم تو را بر نیکی و فرمان‌برداری او، و بر آن‌که از برای خود امان طلب کنی، پیش از آن‌که چنگال مرگ تو را بگیرد، و کمند آن به حلقت افتد از هر طرف، و محتاج باشی به نفس کشیدن و از هر جاکه خواسته باشی که نفس کشی، و به راحت افتی، تو را میسر نشود، و آن را نیابی تا آن‌که خدا بر تو منت گذارد به عطا و فضل خویش و ترحّم کردن خلیفه - که خدا او را باقی بدارد -.

پس تو را ایمن گرداند و بر تو رحم کند و خویشی‌های رسول خداﷺ را در حق تو حفظ نماید ﴿وَٱلسَّلَـٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلْهُدَىٰٓ ۞ إِنَّا قَدْ أُوحِىَ إِلَيْنَآ أَنَّ ٱلْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ﴾[1]، یعنی: و سلامتی هر دو سرا بر کسی که پیروی نمود راه راست را. به درستی که وحی شده به سوی ما که عذاب دنیا و آخرت، بر کسی است که تکذیب کرد پیغمبران و حجت‌های خدا را و پشت کرد و اعراض نموده.

جعفری می‌گوید که: خبر به من رسید که نامهٔ موسی بن جعفر به دست هارون افتاد، و چون آن نامه را خواند، گفت که: مردم مرا بر این می‌دارند که موسی بن جعفر را اذیت می‌کنم، و حال آن‌که او بیزار است از آنچه به او نسبت می‌دهند و هیچ تقصیر ندارد.

تمام شد جزوهٔ دویم از کتاب کافی و در پهلو در می‌آید آن را بـه مشیت و خواست خدای تعالی و یاری او، جزو سیم، و آن، باب حرمت وقت قرار دادن است از برای ظهور قائم - صلوات الله و سلامه علیه - و ستایش مخصوص خداوند پروردگار عالمیان است. و درود و سلام بر محمد و همهٔ خاندانش.[2]

---

۱. طه، ۴۷ و ۴۸.

۲. فراز «و ستایش مخصوص» تا آخر در ترجمهٔ مترجم - رحمه الله - نیست.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

٨٢ ـ بَابُ كَرَاهِيَةِ التَّوْقِيتِ

٩٤١ / ١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «يَا ثَابِتُ، إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ قَدْ كَانَ وَقَّتَ هٰذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ، فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ـ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ ـ اشْتَدَّ غَضَبُ اللّٰهِ تَعَالىٰ عَلىٰ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَأَخَّرَهُ إِلىٰ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ، فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السَّتْرِ، وَ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ بَعْدَ ذٰلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا، وَ ﴿يَمْحُوا اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾».

قَالَ أَبُو حَمْزَةَ: فَحَدَّثْتُ بِذٰلِكَ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، فَقَالَ: «قَدْ كَانَ كَذٰلِكَ».

٩٤٢ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مِهْزَمٌ، فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَخْبِرْنِي عَنْ هٰذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُهُ مَتىٰ هُوَ؟

فَقَالَ: «يَا مِهْزَمُ، كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ، وَ نَجَا الْمُسَلِّمُونَ».

٩٤٣ / ٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام، فَقَالَ: «كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوَقِّتُ».

٩٤٤ / ٤ . أَحْمَدُ بِإِسْنَادِهِ، قَالَ: قَالَ: «أَبَى اللّٰهُ إِلَّا أَنْ يُخَالِفَ وَقْتَ الْمُوَقِّتِينَ».

۸۲. باب در بیان حرمت وقت قرار دادن و معین کردن ظهور قائم ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ

۱/ ۹۴۱. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد؛

و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه از حسن بن محبوب، از ابو حمزهٔ ثُمالی روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که می‌فرمود: «ای ثابت، به درستی که خدای تبارک و تعالی این امر را در هفتاد سال معین فرموده بود، و چون امام حسین ـ صلوات الله علیه ـ شهید شد، غضب خدای عزّوجلّ بر اهل زمین شدید گردیده، پس، آن را به تأخیر انداخت تا سال صد و چهلم از هجرت، و ما شما را خبر دادیم و شما حدیث ما را فاش کردید و پرده‌ای را که چون مَعجر بر سران کشیده بود برداشتید، و خدا برای آن، بعد از این، وقتی در نزد ما قرار نداده که آن را بدانیم. ﴿يَمْحُوا اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتٰابِ﴾[1]».

ابوحمزه می‌گوید که: حضرت امام جعفر صادق ﷺ را به این حدیث خبر دادم فرمود که: «چنین بود».

۲/ ۹۴۲. محمد بن یحیی، از سَلمة بن خطّاب، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: در نزد حضرت صادق ﷺ بودم در وقتی که مِهزم بر آن حضرت داخل شد و به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا خبر ده از این امری که ما آن را انتظار می‌بریم که در چه زمان خواهد بود؟ فرمود که: «ای مِهزم، وقت‌گویان دروغ گفتند، و آنها که طالب شتابند، هلاک گردیدند، و آنان که در مقام تسلیم‌اند و قول ما را قبول کردند، نجات یافتند».

۳/ ۹۴۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق ﷺ که گفت: آن حضرت ﷺ را سؤال کردم از قائم ﷺ فرمود که: «وقت‌گویان دروغ گفتند. به درستی که ما اهل بیت، وقت قرار نمی‌دهیم».

۴/ ۹۴۴. احمد به اسناد خویش روایت کرده و گفت که: حضرت فرمود: «خدا ابا و امتناع فرموده، مگر آن‌که وقتِ وقت قرار دهندگان را مخالفت فرماید».

---

۱. رعد، ۳۹.

٩٤٥ / ٥ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: قُلْتُ: لِهٰذَا الْأَمْرِ وَقْتٌ؟ فَقَالَ: «كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ، كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ؛ إِنَّ مُوسىٰ لَمَّا خَرَجَ وَافِداً إِلىٰ رَبِّهِ، وَاعَدَهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْماً، فَلَمَّا زَادَهُ اللّٰهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْراً، قَالَ قَوْمُهُ: قَدْ أَخْلَفَنَا مُوسىٰ، فَصَنَعُوا مَا صَنَعُوا؛ فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمُ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلىٰ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ، فَقُولُوا: صَدَقَ اللّٰهُ؛ وَ إِذَا حَدَّثْنَاكُمُ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلىٰ خِلَافِ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ، فَقُولُوا: صَدَقَ اللّٰهُ؛ تُؤْجَرُوا مَرَّتَيْنِ».

٩٤٦ / ٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ السَّيَّارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ، عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ: «الشِّيعَةُ تُرَبّىٰ بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مِائَتَيْ سَنَةٍ».

قَالَ: وَ قَالَ يَقْطِينُ لِابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ: مَا بَالُنَا قِيلَ لَنَا فَكَانَ، وَ قِيلَ لَكُمْ فَلَمْ يَكُنْ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: إِنَّ الَّذِي قِيلَ لَنَا وَ لَكُمْ كَانَ مِنْ مَخْرَجٍ وَاحِدٍ، غَيْرَ أَنَّ أَمْرَكُمْ حَضَرَ، فَأُعْطِيتُمْ مَحْضَهُ، فَكَانَ كَمَا قِيلَ لَكُمْ، وَ أَنَّ أَمْرَنَا لَمْ يَحْضُرْ، فَعُلِّلْنَا بِالْأَمَانِيِّ، فَلَوْ قِيلَ لَنَا: إِنَّ هٰذَا الْأَمْرَ لَا يَكُونُ إِلَّا إِلىٰ مِائَتَيْ سَنَةٍ أَوْ ثَلَاثِمِائَةِ سَنَةٍ، لَقَسَتِ الْقُلُوبُ، وَ لَرَجَعَ عَامَّةُ النَّاسِ عَنِ الْإِسْلَامِ، وَ لٰكِنْ قَالُوا: مَا أَسْرَعَهُ! وَ مَا أَقْرَبَهُ!؛ تَأَلُّفاً لِقُلُوبِ النَّاسِ، وَ تَقْرِيباً لِلْفَرَجِ.

٩٤٧ / ٧ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ،

۹۴۵ / ۵ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی خزّاز، از عبدالکریم بن عَمرو خَثعمی، از فُضیل بن یسار، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا این امر را وقت معینی هست؟ سه مرتبه فرمود که: «وقت‌گویان، دروغ گفتند. به درستی که موسی بن عمران ﷺ چون بیرون رفت که بر پروردگار خویش وارد شود، بنی‌اسرائیل را سی روز وعده داد و چون خدا او را بر سی روز، ده روز زیاد کرد، قومش گفتند که: موسی با ما خُلف وعده نمود. پس، کردند آنچه کردند. و چون ما شما را حدیثی بگوییم و آن امر بر طریقه‌ای که شما را حدیث کرده‌ایم واقع شود، بگویید که خدا راست فرمود، و چون شما را خبری دهیم، و بر خلاف آنچه شما را به آن حدیث نموده‌ایم واقع شود، بگویید که خدا راست فرمود تا دو مرتبه شما را مزد دهد».

۹۴۶ / ۶ . محمد بن یحیی و احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از سیّاری، از حسن بن علی بن یقطین، از برادرش حسین، از پدرش علی بن یقطین روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم ﷺ به من فرمود که: «مدت دویست سال، شیعیان ما به آرزوها پرورش می‌یابند». راوی می‌گوید که: یقطین به پسر خود علی بن یقطین گفت که: چیست حال ما که گفته شد برای ما، و تحقق به هم رسانید، و برای شما گفته شد و تحقق نیافت (حاصل مراد، آن‌که یقطین که از پیروان بنی‌عباس بود، به پسرش علی که از خواصّ اصحاب حضرت امام موسی کاظم ﷺ بود، بحث کرد که چرا آنچه در باب دولت ما مذکور شد، به ظهور پیوست و بدا در آن اتفاق نیفتاد، و آنچه در باب دولت شما مذکور شد، به ظهور نپیوست و در آن بدا اتفاق افتاد؟). راوی می‌گوید که: علی به پدر خویش گفت: به درستی که آنچه برای ما و شما گفته شد، از یک جا بیرون آمد؛ غیر از آن‌که امر شما هنگامش رسیده بود. پس خالص آن به شما عطا شد؛ چنانچه برای شما گفته شده بود. و هنگام امر ما نرسیده بود، پس ما را به آرزوها مشغول ساختند. و اگر به ما می‌گفتند که این امر نمی‌باشد تا دویست سال یا سیصد سال، دل‌ها قساوت به هم می‌رسانید، و هر آینه همه یا بیشتر مردمان از دین اسلام بر می‌گشتند، ولیکن گفتند که: این امر چه سریع و چه نزدیک است، به جهت جمع شدن دل‌های مردم و نزدیک ساختن فَرَج و رفتن غم و اندوه.

۹۴۷ / ۷ . حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل انباری، از حسن بن علی، از ابراهیم بن مِهزم، از پدرش، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که گفت: در

قَالَ: ذَكَرْنَا عِنْدَهُ مُلُوكَ آلِ فُـلَانٍ، فَقَالَ: «إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِـنِ اسْـتِعْجَالِهِمْ لِـهٰذَا الْأَمْرِ؛ إِنَّ اللّٰهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ؛ إِنَّ لِهٰذَا الْأَمْرِ غَايَةً يَنْتَهِي إِلَيْهَا، فَلَوْ قَدْ بَلَغُوهَا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً، وَ لَمْ يَسْتَأْخِرُوا».

٨٣ـ بَابُ التَّمْحِيصِ وَ الِامْتِحَانِ

٩٤٨ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَـنْ يَـعْقُوبَ السَّرَّاجِ وَ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؈ لَمَّا بُويِعَ بَعْدَ مَقْتَلِ عُثْمَانَ، صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ خَطَبَ بِخُطْبَةٍ ـ ذَكَرَهَا ـ يَقُولُ فِيهَا: أَلَا إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَـدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ؈، وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً، وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً حَتّىٰ يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْـلَاكُمْ، وَ أَعْـلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ، وَ لَيَسْبِقَنَّ سَبَّاقُونَ كَـانُوا قَصَّرُوا، وَ لَيُقَصِّرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا؛ وَ اللّٰهِ مَا كَتَمْتُ وَشْمَةً، وَ لَا كَذَبْتُ كِذْبَةً، وَ لَقَدْ نُبِّئْتُ بِهٰذَا الْمَقَامِ وَ هٰذَا الْيَوْمِ».

٩٤٩ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَـالَ: سَـمِعْتُ أَبَـا عَـبْدِ اللّٰـهِ؈ يَـقُولُ: «وَيْـلٌ لِـطُغَاةِ الْـعَرَبِ مِـنْ أَمْـرٍ قَـدِ

نزد آن حضرت پادشاهان آل فلان (یعنی بنی‌عباس) را ذکر نمودیم، فرمود: «جز این نیست که مردم به جهت شتابیدن خویش، هلاک شدند. به درستی که خدا به جهت شتاب بندگان، شتاب نمی‌فرماید؛ زیرا که این امر را نهایتی است که به آن نهایت باید برسد. پس اگر به آن نهایت برسند، پیشی نگیرند بر آن، ساعتی، و از پس نیایند از آن، ساعتی» (که آن اجل، به هیچ وجه متقدّم و متأخّر نشود).

۸۳. باب در بیان تحمیص و امتحان[۱]

۹۴۸ / ۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از یعقوب سرّاج و علی بن رئاب، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که: «چون مردم بعد از کشتن عثمان، با امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - بیعت کردند، آن حضرت بر منبر بر آمد، و خطبه خواند - که آن حضرت، آن را ذکر فرموده - و در آن خطبه می‌فرماید: به درستی که بلیّه و رنج و سختی شما برگشت به همان صورتی که داشت، در روزی که خدا پیغمبر ﷺ خود را مبعوث گردانید (یعنی که چون اهل جاهلیت صاحب حیرت گردیدید). و سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که پیغمبر ﷺ را به حق مبعوث گردانیده، که هر آینه در گفتار مختلف شوید، و در رأی‌های شما اختلاف بسیار به هم رسد، و شما را در غربال کنند و ببیزند (چنانچه چیزی را در غربال می‌کنند و خوب و بد آن را از هم جدا می‌نمایند) تا به مرتبه‌ای که زیر شما بالا گردد، و بالای شما زیر شود (یعنی معلق و سرنگون شوید. و بعضی گفته‌اند که: کوچکان و ذیلان شما، بزرگ و عزیز شوند، و بزرگان و عزیزان شما، کوچک و ذلیل گردند). و پیشی گیرندگانی که در اول امر کوتاهی کردند و بیعت ننمودند، پیشی گیرند و به غایت پیشی گیرندگانی که در اول امر کوتاهی نکردند و به سوی بیعت پیشی گرفتند، کوتاهی کنند. به خدا سوگند که یک سخن را نپوشیدم و یک دروغ نگفتم و رسول خدا مرا خبر داد به این مقام (که عبارت است از: بیعت و اتفاق بر آن حضرت) و این روز».

۹۴۹ / ۲ . محمد بن یحیی و حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل انباری، از حسن بن علی، از ابوالمَغراء، از ابن ابی یعفور روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم

---

۱. و این دو لفظ، در معنی به یکدیگر نزدیکند؛ چه تمحیص آزموده گردانیدن و بی گناه کردن، و امتحان، آزمودن و در محنت و نکبت انداختن است. (مترجم)

اقْتَرَبَ». قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَمْ مَعَ الْقَائِمِ مِنَ الْعَرَبِ؟ قَالَ: «نَفَرٌ يَسِيرٌ».

قُلْتُ: وَ اللّٰهِ، إِنَّ مَنْ يَصِفُ هٰذَا الْأَمْرَ مِنْهُمْ لَكَثِيرٌ، قَالَ: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا، وَ يُمَيَّزُوا، وَ يُغَرْبَلُوا، وَ يُسْتَخْرَجَ فِي الْغِرْبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ».

٩٥٠ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْقَلِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَنْصُورٍ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ؑ: «يَا مَنْصُورُ، إِنَّ هٰذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَاسٍ، وَ لَا وَ اللّٰهِ، حَتّىٰ تُمَيَّزُوا؛ وَ لَا وَ اللّٰهِ، حَتّىٰ تُمَحَّصُوا؛ وَ لَا وَ اللّٰهِ، حَتّىٰ يَشْقىٰ مَنْ يَشْقىٰ، وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ».



٩٥١ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ؑ يَقُولُ: «﴿الٓمٓ ۝ أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾». ثُمَّ قَالَ لِي: «مَا الْفِتْنَةُ؟» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الَّذِي عِنْدَنَا الْفِتْنَةُ فِي الدِّينِ، فَقَالَ: «يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ». ثُمَّ قَالَ: «يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ».

٩٥٢ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صَالِحٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ، قَالَ: قَالَ: «إِنَّ حَدِيثَكُمْ هٰذَا لَتَشْمَئِزُّ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ، فَمَنْ أَقَرَّ بِهِ فَزِيدُوهُ؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ فَذَرُوهُ؛ إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةٌ يَسْقُطُ

از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «وای بر اراذل عرب! از امری که نزدیک رسیده». عرض کردم که فدای تو گردم، از عرب چه قدر با حضرت قائم خواهند بود؟ فرمود که: «جماعتی اندک و بسیار کم» (که نظر به مقتضای لفظ نفر، که از ده بیشتر نباشند). عرض کردم: به خدا سوگند، که آنها که به این امر قائل‌اند از ایشان، بسیاراند. فرمود که: «مردم را چاره‌ای نیست از آن‌که آزموده شوند، و از هم جدا گردند، و با غربال بیخته شوند، و خلق بسیاری در چشمهٔ غربال بیرون روند».

۹۵۰ / ۳. محمد بن یحیی و حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از حسن بن محمد صیرفی، از جعفر بن محمد صیقل، از منصور روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: ای منصور، به درستی که این امر نمی‌آید شما را مگر بعد از نومیدی. و به خدا سوگند که، نمی‌آید شما را تا از هم جدا شوید. و به خدا سوگند که، نمی‌آید شما را تا آزموده شوید. و به خدا سوگند که، نمی‌آید شما را تا ظاهر شود بدبختی آن که بدبخت باشد و ظاهر شود نیک‌بختی آن که نیک‌بخت است».

۹۵۱ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از مُعمَّر بن خلّاد که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «﴿الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لاَ يُفْتَنُونَ﴾[1]، یعنی: منم آن خدا که همه چیز را می‌دانم، و چیزی بر من پوشیده و پنهان نیست. آیا مردمان پنداشتند که واگذاشته می‌شوند به آن‌که بگویند که ایمان آوردیم (یعنی: می‌پندارند که به مجرد این قول، دست از ایشان بر می‌داریم) و حال آن‌که ایشان آزموده نشوند و مبتلا نگردند». بعد از آن، به من فرمود که: «فتنه چیست؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، آنچه در نزد ما است، آن است که فتنهٔ در دین، مراد است.[2] پس حضرت فرمود که: «آزموده می‌شوند؛ چنانچه طلا آزموده می‌شود». بعد از آن فرمود که: «صاف و خالص می‌شوند؛ چنانچه طلا خالص می‌شود».

۹۵۲ / ۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از سلیمان بن صالح روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر علیه السلام و گفت که: آن حضرت فرمود که: «این حدیث شما، دل‌های مردان از آن درهم گرفته شود، و نفرت به هم رساند. پس هرکه به آن اقرار کند،

---

۱. عنکبوت، ۱ و ۲.

۲. و فتنه، به کسر فاء و سکون تاء، آزمایش و در شر و بلا افکندن است. (مترجم)

فِيهَا كُلُّ بِطَانَةٍ وَ وَلِيجَةٍ، حَتّىٰ يَسْقُطَ فِيهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ، حَتّىٰ لَا يَبْقىٰ إِلَّا نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا».

٩٥٣ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الصَّيْقَلِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا جُلُوساً وَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَسْمَعُ كَلَامَنَا، فَقَالَ لَنَا: «فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ؛ لَا وَ اللّٰهِ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّىٰ تُغَرْبَلُوا؛ لَا وَ اللّٰهِ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّىٰ تُمَحَّصُوا؛ لَا وَ اللّٰهِ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّىٰ تُمَيَّزُوا؛ لَا وَ اللّٰهِ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَاسٍ؛ لَا وَ اللّٰهِ، لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتّىٰ يَشْقىٰ مَنْ يَشْقىٰ، وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ».

٨٤ ـ بَابُ أَنَّهُ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هٰذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ

٩٥٤ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «اعْرِفْ إِمَامَكَ؛ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهُ، لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هٰذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ».

٩٥٥ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ فَقَالَ: «يَا فُضَيْلُ، اعْرِفْ إِمَامَكَ؛ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ، لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هٰذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛ وَ مَنْ

بیشتر به او بگویید، و هرکه آن را انکار کند، او را واگذارید. به درستی که چاره‌ای نیست از این‌که فتنه حادث شود، که هر دوست باطنی و صاحب سرّ در آن بلغزد تا به مرتبه‌ای که آن‌که مو را می‌شکافد و به دو حصه می‌کند، در آن بلغزد، تاکسی باقی نماند مگر ما و شیعیان ما».

۹۵۳ / ۶. محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سنان، از محمد بن منصور صیقل، از پدرش روایت کرده است که گفت: من و حارث بن مغیره و جماعتی از اصحاب خویش، نشسته بودیم، و حضرت صادق؛ سخنان ما راکه با یکدیگر می‌گفتیم، می‌شنید، به ما فرمود که: «شما در چه چیز با هم حرف می‌زنید؟ بسیار دور است آنچه می‌گویید. نه، به خدا سوگند که واقع نمی‌شود آنچه شما چشم‌های خویش را به سوی آن‌که کشیده‌اید، تا آن‌که در غربال بیخته شوید. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم‌های خویش را به سوی آن کشیده‌اید، نمی‌باشد تا آن‌که آزموده شوید. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم‌های خویش را به سوی آن کشیده‌اید، نمی‌باشد تا آن‌که از هم جدا شوید. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم‌های خویش را به سوی آن کشیده‌اید، نمی‌باشد مگر بعد از نومیدی. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم‌های خویش را به سوی آن کشیده‌اید، نمی‌باشد تا آن‌که بدبخت شود آن‌که بدبخت باشد، و نیک بخت شود آن‌که نیک بخت باشد».

۸۴. باب در بیان این‌که هرکس امام خود را بشناسد، تقدم این امر (یعنی: ظهور صاحب الامر) و تأخّر آن، او را زیانی نرساند

۹۵۴ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق؛ فرمود که: «امام خود را بشناس؛ زیرا که چون او را شناختی، چیزی تو را زیانی نرساند؛ خواه این امر پیش افتد و خواه به تأخیر افتد».

۹۵۵ / ۲. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صفوان بن یحیی، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق؛ را سؤال کردم از قول خدای تبارک و تعالی: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾[1]، فرمود که: «ای فضیل، امام خود را بشناس؛ زیراکه چون تو امام خود را شناختی، چیزی تو را زیان نرساند؛ خواه این امر پیش فتد؛ و خواه به تأخیر افتد. و هر که امام خود را بشناسد، و بعد از آن بمیرد،

---

۱. اسراء، ۷۱.

عَرَفَ إِمَامَهُ، ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ، كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِداً فِي عَسْكَرِهِ؛ لَا، بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لِوَائِهِ».

قَالَ: وَ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: بِمَنْزِلَةِ مَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ.

۹۵۶ / ۳. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَتَى الْفَرَجُ؟

فَقَالَ: «يَا أَبَا بَصِيرٍ، وَ أَنْتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا، مَنْ عَرَفَ هٰذَا الْأَمْرَ، فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ؛ لِانْتِظَارِهِ».

۹۵۷ / ۴. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخُزَاعِيِّ، قَالَ: سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام وَ أَنَا أَسْمَعُ، فَقَالَ: تَرَانِي أُدْرِكُ الْقَائِمَ عليه السلام؟

فَقَالَ: «يَا أَبَا بَصِيرٍ، أَ لَسْتَ تَعْرِفُ إِمَامَكَ؟» فَقَالَ: إِي وَ اللّٰهِ، وَ أَنْتَ هُوَ ـ وَ تَنَاوَلَ يَدَهُ ـ فَقَالَ: «وَ اللّٰهِ، مَا تُبَالِي يَا أَبَا بَصِيرٍ أَلَّا تَكُونَ مُحْتَبِياً بِسَيْفِكَ فِي ظِلِّ رِوَاقِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ».

۹۵۸ / ۵. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمِيتَتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ؛ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ، لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هٰذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ، كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ».

۹۵۹ / ۶. الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَلَوِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعُرَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ

پیش از آن‌که صاحب این امر بر پا شود، به منزلهٔ کسی است که در لشکر آن حضرت نشسته باشد. نه، بلکه به منزلهٔ کسی است که در زیر عَلَم او نشسته باشد».

راوی می‌گوید: و فرمود که: «بعضی از اصحاب آن حضرت به منزلهٔ کسانیند که با رسول خدا ﷺ شهید شده‌اند».

۹۵۶ / ۳ . علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر که گفت: به خدمت امام جعفر صادق ﷺ عرض کردم که: فدای تو گردم، در چه زمان غم و اندوه برطرف می‌شود؟ فرمود که: «ای ابوبصیر، تو نیز از جملهٔ آنهایی که دنیا را می‌خواهند. هر که این امر را شناخت، خدا غم و اندوه را از او برده، به جهت چشم‌داشتی که دارد».

۹۵۷ / ۴ . علی بن ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر، از اسماعیل بن محمد خزاعی روایت کرده است که گفت: ابوبصیر از امام جعفر صادق ﷺ سؤال کرد، و من می‌شنیدم، گفت: مرا چنان می‌بینی که قائم را دریابم؟

فرمود که: «ای ابوبصیر، آیا چنان نیستی که امام خود را بشناسی؟» عرض کرد: بلی، به خدا سوگند، که امام خود را می‌شناسم و آن تویی، و دست حضرت را گرفت. حضرت فرمود: «به خدا سوگند ای ابوبصیر، که باکی نیست بر تو که شمشیر خویش را حمایل نکرده باشی در سایهٔ رواق حضرت قائم ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ»[1].

۹۵۸ / ۵ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از علی بن نُعمان، از محمد بن مروان، از فُضیل بن یسار که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که می‌فرمود: «هر که بمیرد و او را امامی نباشد، مردنش به روش مردن جاهلیت است. و هر که بمیرد و به امام خویش عارف باشد، چیزی او را زیان نرساند؛ خواه این امر پیش افتد و خواه به تأخیر افتد. و هر که بمیرد و به امام خویش عارف باشد، مانند کسی است که با حضرت قائم ﷺ باشد، در خیمهٔ آن حضرت».

۹۵۹ / ۶ . حسین بن علی علوی، از سهل بن جمهور، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از حسن بن حسین عُرَنی، از علی بن هاشم، از پدرش، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «چه زیان می‌رساند کسی را که بمیرد، در حالی که امر ما را انتظار برد؟ آن‌که

---

۱. و رواق به کسر را، سقف پیش خانه را گویند، و پرده‌ای که در زیر سقف خانه می‌بندند، و خانه‌ای که بر یک ستون ساخته باشند. (مترجم)

أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: «مَا ضَرَّ مَنْ مَاتَ مُنْتَظِراً لِأَمْرِنَا أَلَّا يَمُوتَ فِي وَسَطِ فُسْطَاطِ الْمَهْدِيِّ أَوْ عَسْكَرِهِ».

٩٦٠ / ٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ يَقُولُ: «اعْرِفِ الْعَلَامَةَ؛ فَإِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هٰذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛ إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ يَقُولُ: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ فَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ، كَانَ كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْمُنْتَظَرِ».

٨٥ ـ بَابُ مَنِ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ، وَ مَنْ جَحَدَ الْأَئِمَّةَ أَوْ بَعْضَهُمْ، وَ مَنْ أَثْبَتَ الْإِمَامَةَ لِمَنْ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ

٩٦١ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي سَلَّامٍ، عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كُلَيْبٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللّٰهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ﴾؟ قَالَ: «مَنْ قَالَ: إِنِّي إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ».

قَالَ: قُلْتُ: وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيّاً؟ قَالَ: «وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيّاً».

قُلْتُ: وَ إِنْ كَانَ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: «وَ إِنْ كَانَ».

٩٦٢ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: «مَنِ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَ لَيْسَ

در میان خیمهٔ مهدی ﷺ یا لشکر او نمیرده».[۱]

۹۶۰ / ۷ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از عمر بن ابان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «نشانه را بشناس (و بنابر بعضی از نسخ، امامت، و بنابر بعضی از نسخ، آن پسر را بشناس. و این به حسب لفظ، ظاهرتر است). پس چون او را شناختی، چیزی تو را زیان نرساند؛ خواه این امر پیش افتد و خواه به تأخیر افتد. به درستی که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید که: ﴿یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾[۲]. پس هر که امام خود را بشناسد، مانند کسی است که در خیمهٔ حضرت قائم باشد، که مردم انتظار او می‌برند».

۸۵. باب در بیان کسی که ادّعای امامت می‌کند، و اهلیت آن را ندارد، و کسی که همهٔ امامان، یا بعضی از ایشان را انکار کند، و کسی که امامت را اثبات کند از برای آن‌که اهلیت آن را ندارد

۹۶۱ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سِنان، از ابو سلّام، از سَورة بن کُلیب، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عزّ و جلّ: ﴿وَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ تَرَى الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ﴾[۳]؟ یعنی: «در روز قیامت، خواهی دید آنان را که دروغ بستند بر خدا، در حالی که روی‌های ایشان سیاه و تیره باشد».

حضرت فرمود که: «مراد، کسی است که بگوید: من امامم و حال آن‌که امام نباشد». سوره می‌گوید که: عرض کردم که: و اگرچه منسوب به علی ﷺ باشد؟ فرمود: «و هر چند که منسوب به علی ﷺ باشد». عرض کردم: و هر چند که از فرزندان علی بن ابی طالب ﷺ باشد فرمود: «و هر چند که از فرزندان آن حضرت باشد».

۹۶۲ / ۲ . محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان، از فُضیل، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «هر که امامت را ادّعا کند و از

---

۱. ظاهر ترجمه، عبارت چنین است که ما در متن، استفهامی معنا شده، در حالی که نافیه است. معنا چنین است: به کسی که در انتظار امر ما بمیرد، برایش ضرری ندارد که در خیمه و یا اردوگاه قائم ﷺ نمیرد.

۲. اسراء، ۷۱.

۳. زمر، ۶۰.

مِنْ أَهْلِهَا، فَهُوَ كَافِرٌ».

٩٦٣ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: جُعِلْتُ فِدَاكَ ﴿وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللّٰهِ﴾؟ قَالَ: «كُلُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ».

قُلْتُ: وَ إِنْ كَانَ فَاطِمِيّاً عَلَوِيّاً؟ قَالَ: «وَ إِنْ كَانَ فَاطِمِيّاً عَلَوِيّاً».

٩٦٤ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ دَاوُدَ الْحَمَّارِ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مَنِ ادَّعىٰ إِمَامَةً مِنَ اللّٰهِ لَيْسَتْ لَهُ، وَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللّٰهِ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً».

٩٦٥ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ يَحْيىٰ أَخِي أُدَيْمٍ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ هٰذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتَرَ اللّٰهُ عُمُرَهُ».

٩٦٦ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ ـ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ـ مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللّٰهِ، كَانَ مُشْرِكاً بِاللّٰهِ».

٩٦٧ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: رَجُلٌ قَالَ لِي: اعْرِفِ الْآخِرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ، وَ لَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تَعْرِفَ الْأَوَّلَ؟

اهل آن نباشد، کافر است».

۹۶۳ / ۳ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبدالرحمان، از حسین بن مختار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم [مراد این آیه چیست؟] ﴿وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ﴾. حضرت فرمود که: «مراد، هر کسی است که گمان کند که امام است، و حال آن‌که امام نباشد». عرض کردم: و هر چند که منسوب به فاطمه و علی و از فرزندان ایشان باشد؟ فرمود: «و هر چند که منسوب به فاطمه و علی باشد».

۹۶۴ / ۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشّاء، از داود حمّار، از ابن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «سه کسند که خدا در روز قیامت با ایشان سخن نمی‌گوید (و این کنایه است از بی التفاتی نسبت به ایشان) و ایشان را پاک نمی‌سازد از پلیدی گناه به آب عفو و غفران (یا ایشان را مدح و ثنا نمی‌کند) و برای ایشان است عذابی دردناک (یا درد آورنده): کسی که ادعا کند امامت را از جانب خدا و امامت از برای او نباشد، و کسی که امامی را که از جانب خداست انکار کند، و کسی که گمان کند که این دو کس را در اسلام بهره‌ای هست».

۹۶۵ / ۵ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از یحیی برادر اُدَیم، از ولید بن صبیح روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «این امر را ـ که امامت است ـ غیر صاحب آن ادعا نمی‌کند، مگر آن‌که خدا عمر او را کوتاه گرداند».

۹۶۶ / ۶ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که شریک سازد با امامی که امامتش از جانب خدا باشد کسی را که امامتش از جانب خدا نیست، به خدا شرک آورده است».

۹۶۷ / ۷ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مردی به من گفت که: آخر از امامان را بشناس، و تو را زیان نمی‌رساند آن‌که امام اوّل را نشناسی.

قَالَ: فَقَالَ: «لَعَنَ اللّٰهُ هٰذَا؛ فَإِنِّي أُبْغِضُهُ، وَ لَا أَعْرِفُهُ، وَ هَلْ عُـرِفَ الْآخِـرُ إِلَّا بِالْأَوَّلِ؟».

٩٦٨ / ٨. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ الشَّيْخَ عليه السلام عَنِ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ، قَالَ: «مَنْ أَنْكَرَ وَاحِداً مِنَ الْأَحْيَاءِ، فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتَ».

٩٦٩ / ٩. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي وَهْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا وَ اللّٰهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللّٰهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ ما لا تَعْلَمُونَ﴾.

قَالَ: فَقَالَ: «هَلْ رَأَيْتَ أَحَداً زَعَمَ أَنَّ اللّٰهَ أَمَرَ بِالزِّنىٰ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ، أَوْ شَيْءٍ مِنْ هٰذِهِ الْمَحَارِمِ؟» فَقُلْتُ: لَا.

فَقَالَ: «مَا هٰذِهِ الْفَاحِشَةُ الَّتِي يَدَّعُونَ أَنَّ اللّٰهَ أَمَرَهُمْ بِهَا؟» قُلْتُ: اللّٰـهُ أَعْـلَمُ وَ وَلِيُّهُ، فَقَالَ: «فَإِنَّ هٰذَا فِي أَئِمَّةِ الْجَوْرِ، ادَّعَوْا أَنَّ اللّٰهَ أَمَرَهُمْ بِالِائْتِمَامِ بِقَوْمٍ لَمْ يَأْمُرْهُمُ اللّٰهُ بِالِائْتِمَامِ بِهِمْ، فَرَدَّ اللّٰهُ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ، فَأَخْبَرَ أَنَّهُمْ قَدْ قَالُوا عَلَيْهِ الْكَذِبَ، وَ سَمّٰى ذٰلِكَ مِنْهُمْ فَاحِشَةً».

٩٧٠ / ١٠. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي وَهْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ، قَالَ: سَأَلْتُ عَبْداً صَالِحاً عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ﴾ قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ، فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ؛ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذٰلِكَ أَئِمَّةُ الْجَوْرِ، وَ

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «خدا این مرد را لعنت کند، و من او را دشمن می‌دارم، و حال آن‌که او را نمی‌شناسم. و آیا ممکن است که امام آخر شناخته شود، مگر به امام اوّل؟».

۹۶۸ / ۸ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صفوان، از ابن مسکان روایت کرده که گفت: سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از ائمه ـ صلوات الله علیهم ـ فرمود که: «هر که یکی از امامان زنده را انکار کند، همهٔ امامان مرده را انکار کرده است».

۹۶۹ / ۹ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابو وهب، از محمد بن منصور که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿وَ إِذٰا فَعَلُوا فٰاحِشَةً قٰالُوا وَجَدْنٰا عَلَيْهٰا آبٰاءَنٰا وَ اللّٰهُ أَمَرَنٰا بِهٰا قُلْ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ﴾[1]، یعنی: «چون فاحشه (و خصلتی را که در زشتی در سر حد کمال است)، به جا آورند، گویند که: یافته‌ایم بر این عمل زشت پدران خود را، و خدا ما را به آن امر فرموده. بگو: به درستی که خدا امر نمی‌فرماید به زشتی و ناپسند. آیا می‌گویید و افترا می‌بندید به خدا آنچه را که نمی‌دانید؟».

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «آیا کسی را دیده‌ای که گمان کرده باشد که خدا امر فرموده به زنا و آشامیدن شراب، یا چیزی از این محرمات؟» عرض کردم: نه، فرمود که: «این فاحشه که ادعا می‌کنند که خدا ایشان را به آن امر فرموده، چیست؟» عرض کردم که: خدا و ولیّ او بهتر می‌دانند.

فرمود که: «این سخن در شأن ائمه جور است. مخالفان ادعا کردند که خدا ایشان را امر فرموده به اقتدا کردن به گروهی که خدا ایشان را به اقتدا کردن به ایشان، امر نفرموده. پس خدا این را بر ایشان رد فرمود و خبر داد که ایشان بر او دروغ گفتند، و این اقتدا را که از ایشان سر زد، فاحشه نامید».

۹۷۰ / ۱۰ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابو وهب، از محمد بن منصور که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿قُلْ إِنَّمٰا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ﴾[2]، یعنی: «بگو: جز این نیست که حرام گردانیده است پروردگار من آن چیزهایی که متصف‌اند به زشتی؛ آنچه پیدا و آشکار

---

۱. اعراف، ۲۸. ۲. اعراف، ۳۳.

جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ تَعَالىٰ فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ؛ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذٰلِكَ أَئِمَّةُ الْحَقِّ».

۹۷۱ / ۱۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ﵇ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَنْدٰاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ﴾؟

قَالَ: «هُمْ وَ اللّٰهِ، أَوْلِيَاءُ فُـلَانٍ وَ فُـلَانٍ، اتَّخَذُوهُمْ أَئِمَّةً دُونَ الْإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللّٰهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً، فَلِذٰلِكَ قَالَ: ﴿وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذٰابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعَذٰابِ ۝ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذٰابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبٰابُ ۝ وَ قٰالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنٰا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمٰا تَبَرَّؤُا مِنّٰا كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّٰهُ أَعْمٰالَهُمْ حَسَرٰاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مٰا هُمْ بِخٰارِجِينَ مِنَ النّٰارِ﴾».

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ﵇: «هُمْ ـ وَ اللّٰهِ يَا جَابِرُ ـ أَئِمَّةُ الظَّلَمَةِ وَ أَشْيَاعُهُمْ».

است از آن و آنچه پنهان است».

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «به درستی که قرآن را ظَهر و بطن (یعنی: ظاهر و باطنی) است. پس، همهٔ آنچه خدا در قرآن، حرام گردانیده از این قبیل، ائمه جوراند، و تمام آنچه خدای تعالی در کتاب خود، حلال گردانیده، ظاهر آن ظاهر و هویداست، و باطن از آن، ائمهٔ حق‌اند».

۹۷۱ / ۱۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از جابر روایت کرده است که گفت: امام محمدباقر ﷺ را سؤال کردم از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ﴾[1]، یعنی: «و از جمله مردمان کسانی هستند که فرا می‌گیرند از غیر خدا همتایان و شریکانی راکه دوست می‌دارند ایشان را چون دوست داشتن خدا».

و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ایشان دوستان فلان و فلان‌اند ...که ایشان را امامان فرا گرفتند، غیر از امامی که خدا او را برای مردم امام قرار داده. پس، به این جهت فرموده که: ﴿وَ لَوْ يَرَى الَّذينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَميعاً وَ أَنَّ اللّهَ شَديدُ الْعَذابِ * إِذْ تَبَرَّأَ الَّذينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ * وَ قالَ الَّذينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّؤُوا مِنّا كَذلِكَ يُريهِمُ اللّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجينَ مِنَ النّارِ﴾[2]، یعنی: و اگر به بینند و بدانند آنها که ستم کرده‌اند در هنگامی که می‌بینند معاینهٔ عذاب جهنم را آن‌که همهٔ قوت و توانایی، خدای راست، و این را نیز بدانند که خدا، سخت عذاب است (هر آینه بدانند مضرت ستم کردن را و حسرت و ندامت ایشان، بر وجهی باشد که به وصف در نیاید)، وقتی که بیزاری جویند و دوری کنند آنان که پیروی شده‌اند از آنان که پیروی کرده‌اند. و در حالتی که ببینند این پیشوایان و پیروان، عذاب خدا را و حال آن‌که بریده شده است به ایشان سبب‌ها و رابطه‌ها (که در دنیا با یکدیگر داشتند، چون خویشی و دوستی) و گویند آنها که پیروی نموده‌اند: کاشکی ما و ایشان را بازگشتی می‌بود به سوی دنیا، پس بیزاری می‌جستیم از ایشان؛ چنانچه بیزاری جستند از ما. همچنین که خدا می‌نماید به ایشان در آن روز، این امر فظیع را، می‌نماید خدا به ایشان کردارهای ایشان را پشیمانی‌ها (که بر ایشان رد کند وقبول

---

۱. بقره، ۱۶۵.

۲. بقره، ۱۶۵ ـ ۱۶۷.

٩٧٢ / ١٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «ثَـلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللّٰهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لَا يُزَكِّيهِمْ، وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مَنِ ادَّعىٰ إِمَامَةً مِنَ اللّٰهِ لَيْسَتْ لَهُ، وَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللّٰهِ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْـلَامِ نَصِيباً».

٨٦ ـ بَابُ فِيمَنْ دَانَ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَ اللّٰهِ جَلَّ جَـلَالُهُ

٩٧٣ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللّٰهِ﴾ قَالَ: «يَعْنِي مَنِ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدىٰ».

٩٧٤ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَـلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «كُلُّ مَنْ دَانَ اللّٰهَ بِعِبَادَةٍ يُجْهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ، فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ، وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ، وَ اللّٰهُ شَانِئٌ لِأَعْمَالِهِ، وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ ضَـلَّتْ عَـنْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعِهَا، فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً وَ جَائِيَةً يَوْمَهَا، فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّيْلُ، بَصُرَتْ بِقَطِيعٍ مَعَ غَـيْرِ رَاعِيهَا، فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا، فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي رَبَضَتِهَا، فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِـي قَـطِيعَهُ، أَنْكَرَتْ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا، فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا، فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا، فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا، فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي: الْحَقِي بِرَاعِيكِ وَ قَطِيعِكِ؛ فَإِنَّكِ تَائِهَةٌ مُتَحَيِّرَةٌ عَنْ رَاعِيكِ وَ قَطِيعِكِ، فَهَجَمَتْ ذَعِرَةً مُتَحَيِّرَةً نَادَّةً، لَا رَاعِيَ لَـهَا يُـرْشِدُهَا إِلىٰ مَـرْعَاهَا، أَوْ يَرُدُّهَا، فَبَيْنَا هِيَ كَذٰلِكَ إِذَا اغْتَنَمَ الذِّئْبُ ضَيْعَتَهَا، فَأَكَلَهَا.

وَ كَذٰلِكَ ـ وَ اللّٰهِ يَا مُحَمَّدُ ـ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ ـ جَلَّ وَ عَزَّ ـ ظَاهِراً عَادِلاً، أَصْبَحَ ضَالّاً تَائِهاً، وَ إِنْ مَاتَ عَلىٰ هٰذِهِ الْحَالِ، مَاتَ مِيتَةَ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ.

وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ، أَنَّ أَئِمَّةَ الْجَوْرِ وَ أَتْبَاعَهُمْ لَمَعْزُولُونَ عَنْ دِينِ اللّٰهِ، قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا، فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا ﴿كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلىٰ شَيْءٍ ذٰلِكَ هُوَ الضَّـلَالُ الْبَعِيدُ﴾».

نفرماید) و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش جهنّم و همیشه در آن باشند».

بعد از آن، حضرت باقر ـ صلوات الله علیه ـ فرمود: «ای جابر، به خدا سوگند، که ایشان امامان گروه ظالمان و شیعیان ایشانند».

۱۲/۹۷۲. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از ابو داود مسترق، از علی بن میمون، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق‌ﷺ که می‌فرمود: «سه کس‌که خدا در روز قیامت به سوی ایشان نظر نمی‌فرماید (و این کنایه از بی التفاتی است؛ چون سخن نگفتن که در نظیر این حدیث گذشت) و ایشان را پاک نمی‌سازد از پلیدی گناه (یا ایشان را مدح نمی‌کند) و از برای ایشان است عذابی دردناک (یا درد آورنده): کسی که امامت را از جانب خدا ادعا کند و امامت از برای او نباشد، و کسی که امامی را که از جانب خدا باشد انکار کند، و کسی که گمان کند که این دو کس را در اسلام بهره‌ای هست».

۸۶. باب در بیان حال کسی که خدای عزّوجلّ را عبادت کند بی‌امامی که از جانب خدای جلّ جلاله باشد

۱/۹۷۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد از ابن ابی نصر، از امام موسی کاظم‌ﷺ در قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾[1]، که آن حضرت فرمود: «مقصود خدا، کسی است که فراگیرد دین خویش را رأی خویش (که در امر دین برای خویش عمل کند)، بی پیروی امامی از ائمه هدی‌ﷺ».

۲/۹۷۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر‌ﷺ که می‌فرمود: (تا آخر آنچه در باب معرفت امام‌ﷺ مذکور شد، و چون محض تکرار بود لهذا در ترجمه به حوالہ اکتفا نموده).[2]

---

۱. قصص، ۵۰.

۲. «هر که خدای عزّوجلّ را اطاعت و عبادت کند، به عبادتی که نفس خود را در آن به زحمت و مشقت اندازد، و او را امامی از جانب خدا نباشد، سعی و کوشش که کرده، مقبول نمی‌گردد، و حال آن‌که او گمراه و سرگردان و حیران است و خدا اعمال او را دشمن می‌دارد و داستان این کس، چون داستان گوسفندی است که راه غلط کرد، و از شبان و گلهٔ خود دور افتاد، پس ناگاه می‌رفت و می‌آمد و آرام نمی‌گرفت، و در همهٔ آن روز در حرکت بود. پس چون پردهٔ شب او را پوشید و جهان تیره و تار گردید، گلهٔ گوسفندی را دید که با شبان خود می‌روند، پس به سوی آن گله میل نمود و بی جستجو با آن همراه شد، به گمان آن‌که این گله و شبان اوست، و به واسطهٔ آن فریفته شد و گول خورد. پس با آنها شب به روز آورد در آرامگاه و آغلی که داشتند. پس چون هوا روشن شد و آن شبان گلهٔ خویش را بیرون کرد و ←

۹۷۵ / ۳ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : إِنِّي أُخَالِطُ النَّاسَ ، فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ ، وَ يَتَوَلَّوْنَ فُلَاناً وَ فُلَاناً ، لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ صِدْقٌ وَ وَفَاءٌ ، وَ أَقْوَامٍ يَتَوَلَّوْنَكُمْ ، لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ الصِّدْقُ ؟

قَالَ : فَاسْتَوىٰ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام جَالِساً ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَالْغَضْبَانِ ، ثُمَّ قَالَ : «لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللّٰهَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللّٰهِ ، وَ لَا عَتْبَ عَلىٰ مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللّٰهِ».

قُلْتُ : لَا دِينَ لِأُولٰئِكَ ، وَ لَا عَتْبَ عَلىٰ هٰؤُلَاءِ ؟!

قَالَ : «نَعَمْ ، لَا دِينَ لِأُولٰئِكَ ، وَ لَا عَتْبَ عَلىٰ هٰؤُلَاءِ» ثُمَّ قَالَ : «أَ لَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ : ﴿اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ يَعْنِي ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلىٰ نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ ؛ لِوَلَايَتِهِمْ كُلَّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللّٰهِ ، وَ قَالَ : ﴿وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ إِنَّمَا عَنىٰ بِهٰذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلىٰ نُورِ الْإِسْلَامِ ، فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِيَّاهُ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلىٰ ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ ، فَأَوْجَبَ اللّٰهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ ﴿فَأُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾».

۹۷۶ / ۴ . وَ عَنْهُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : «قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ : لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللّٰهِ ، وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً ؛ وَ لَأَعْفُوَنَّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ

← راند که آنها را به چراگاه برد، این گوسفند دید که این شبان و گله را نمی‌شناسد، رم برداشت و ناگاه به این طرف و آن طرف می‌دوید حیران و سرگردان و شبان و گلهٔ خود را می‌طلبید. پس گلهٔ دیگری را دید که با شبان خود می‌رفتند، به سوی آن میل کرد و به آن نیز فریفته شد، آن شبان بر او بانگ زد و گفت: به شبان و گلهٔ خود ملحق شو که تو عبث در زمین می‌گردی و حیران و سرگردانی؛ زیرا که از شبان و گلهٔ خود دور افتاده‌ای. باز رم برداشت و ترسان و حیران بود و در زمین می‌گشت و او را شبانی نبود که او را راهنمایی کند به سوی چراگاهی که در آن چراکند، یا او را به سوی گلهٔ خود برگرداند. پس در بین این‌که آن گوسفند همچنین سرگشته و حیران بود، ناگاه گرگ تلف و هلاکت آن را غنیمت شمرد و آن را خورد.

و همچنین به خدا سوگند ای محمد، هر که از این امت چنان شود که او را امامی نباشد از جانب خدای عزّ وجلّ که پاک باشد از گناهان، یا ظاهر باشد (یعنی وجودش هویدا باشد، و هر چند که به حسب شخص پیدا نباشد، یا شخصش ظاهر باشد و اگر چه در بعضی از اوقات از برای پاره‌ای از اشخاص باشد، یا غالب باشد بر تمام خلق در علم و عمل و غیر آن) و عادل باشد، صبح می‌کند با گمراهی و سرگردانی. و اگر بر این حال بمیرد، بر کفر و نفاق مرده.

و بدان ای محمد، که ائمهٔ جور و پیشوایان ستم و پیروان ایشان، هر آینه دور شدگانند از دین خدا و خود گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند. پس کردارهای ایشان که آنها را به جا می‌آورند، چون خاکستری است که باد آن ←

۹۷۵ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از عبدالله بن ابی یعفور که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من با مردم آمیزش و معاشرت می‌کنم، و تعجب من بسیار می‌شود از گروهی چند که شما را دوست نمی‌دارند، و فلانی و فلانی را دوست می‌دارند. و ایشان را امانت و راستگویی و وفاست، و گروهی چند که شما را دوست می‌دارند، ایشان را این امانت و وفا و راستگویی نیست. راوی می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام درست نشست و رو به من آورد مانند کسی که خشمناک باشد، و فرمود که: «هر که خدا را عبادت کند با دوستی امام جوری که از جانب خدا نیست، دین ندارد. و هر که دینداری کند با دوستی امام عادلی که از جانب خدا باشد، عتابی بر او نیست». عرض کردم که: گروهی که دوستی امام جور دارند دین ندارند و جماعتی که دوستی امام عادل دارند، عتاب ندارند؟

فرمود: «آری، آن گروه دین ندارند، و این گروه عتاب ندارند». بعد از آن فرمود که: «آیا گوش نمی‌دهی به فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾» و حضرت فرمود: «یعنی: خدا مؤمنان را بیرون می‌برد از تاریکی‌های گناهان به سوی نور توبه و آمرزش، به جهت دوستی ایشان با هر امام عادلی که از جانب خدای عزّوجلّ باشد. و فرموده است که: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾» و فرمود که: «جز این نیست که به این، قصد فرموده که ایشان بر نور اسلام بودند، و چون دوستی کردند با هر امام جوری که از جانب خدا نیست، به سبب دوستی ایشان، با او بیرون رفتند از نور اسلام به سوی تاریکی‌های کفر، و به این علت، خدا آتش جهنم را از برای ایشان واجب گردانید با کافران، ﴿[فـ]أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾[1]». (این اقتباس است از آیه و آیه، نیست؛ زیرا که آیه، فا ندارد).

۹۷۶ / ۴. و از او، از هشام بن سالم، از حبیب سَجِستانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «خدای تبارک و تعالی فرموده که: هر آینه عذاب می‌کنم هر رعیتی را در اسلام که دینداری کرده باشد به دوستی هر امام جوری که از جانب خدا نباشد؛ هر چند که

ـ را سخت بگیرد، و به او برخورد در روزِ صاحب باد تند و آن را به نوعی پراکنده سازد که اثری از آن باقی نماند، در حالی که توانایی ندارد از آنچه کار کرده‌اند بر چیزی (یعنی مطلقا و اصلا بر آن ثوابی نیابد). این‌که مذکور شد، همان گمراهی دور است» (و این، ترجمهٔ آیه‌ای است که حضرت به طور اقتباس در کلام خود تضمین فرموده، و نظم آیه در سورهٔ ابراهیم چنین است که: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾ (ابراهیم، ۱۸).)

۱. بقره، ۲۵۷.

فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللّٰهِ، وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً».

٩٧٧ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؈، قَالَ: قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللّٰهِ، وَ إِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً؛ وَ إِنَّ اللّٰهَ لَيَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنَ اللّٰهِ، وَ إِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً».

٨٧ـ بَابُ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدىٰ وَ هُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ

٩٧٨ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: ابْتَدَأَنَا أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ؈ يَوْماً، وَ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ، فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ».

فَقُلْتُ: قَالَ ذٰلِكَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ؟ فَقَالَ: «إِي وَ اللّٰهِ قَدْ قَالَ». قُلْتُ: فَكُلُّ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

٩٧٩ / ٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ عَمْرٍو، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ؈ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ». قَالَ: فَقُلْتُ: مِيتَةُ كُفْرٍ؟ قَالَ: «مِيتَةُ ضَلَالٍ». قُلْتُ: فَمَنْ مَاتَ الْيَوْمَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ».

٩٨٠ / ٣ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ

آن رعیت در اعمال خویش نیکوکار و پاکیزه باشد، و هر آینه عفو می‌کنم از هر رعیتی در اسلام که دینداری نموده باشد، به دوستی هر امام عادلی که از جانب خدا باشد؛ هر چند که آن رعیت فی نفسه ستم‌کار و بدکردار باشد».

۹۷۷ / ۵ . علی بن محمد، از ابن جمهور، از پدرش، از صفوان، از ابن مسکان، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که گفت: حضرت فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ شرم نمی‌کند که عذاب کند گروهی را که دینداری و اعتقاد می‌کنند به امامی که از جانب خدا نیست؛ هر چند که در اعمال خویش نیکوکار و پاکیزه باشند. و به درستی که خدا شرم می‌کند که عذاب کند گروهی را که دینداری و اعتقاد می‌کنند به امامی که از جانب خدا باشد؛ هر چند که در اعمال خویش ستم‌کار و بدکردار باشند».

۸۷. باب در بیان حال کسی که بمیرد، و او را امامی از ائمهٔ هدیؑ نباشد. و این باب تتمهٔ باب اول است

۹۷۸ / ۱ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابن اُذینه، از فُضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادقؑ روزی ما را در سخن ابتدا فرمود، و فرمود که: «رسول خداﷺ فرمود: هرکه بمیرد، و او را امامی نباشد، مردنش به روش مردن جاهلیت است».

عرض کردم که: رسول خداﷺ این سخن را فرمود؟ فرمود: «بلی، به خدا سوگند که فرمود». عرض کردم: پس هر که بمیرد، و او را امامی نباشد، مردنش به روش مردن جاهلیت است؟ فرمود: «آری».

۹۷۹ / ۲ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء که گفت: حدیث کرد مرا عبدالکریم بن عمرو، از ابن ابی یعفور که گفت: از امام صادقؑ دربارهٔ این فرمودهٔ رسول خداﷺ که: «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده»، عرض کردم: به مرگ جاهلی؟ فرمود: «مرگ در گمراهی ... عرض کردم: هر کس امروز بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده؟ فرمود: «آری».

۹۸۰ / ۳ . احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان، از فُضیل، از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادقؑ عرض کردم که: رسول خداﷺ

الْفُضَيْلِ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؛: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءَ، أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ؟ قَالَ: «جَاهِلِيَّةَ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلَالٍ».

٩٨١ / ٤. بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَامِرٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ زَائِدَةَ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ؛: «مَنْ دَانَ اللّٰهَ بِغَيْرِ سَمَاعٍ عَنْ صَادِقٍ، أَلْزَمَهُ اللّٰهُ أَلْبَتَّةَ إِلَى الْعَنَاءِ، وَ مَنِ ادَّعىٰ سَمَاعاً مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللّٰهُ، فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَ ذٰلِكَ الْبَابُ الْمَأْمُونُ عَلىٰ سِرِّ اللّٰهِ الْمَكْنُونِ».

٨٨ـ بَابُ فِيمَنْ عَرَفَ الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ مَنْ أَنْكَرَ

٩٨٢ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا؛ يَقُولُ: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ وَ امْرَأَتَهُ وَ بَنِيهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». ثُمَّ قَالَ: «مَنْ عَرَفَ هٰذَا الْأَمْرَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ؛، لَمْ يَكُنْ كَالنَّاسِ».

٩٨٣ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْوَشَّاءُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ الْحَلَّالُ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ؛: أَخْبِرْنِي عَمَّنْ عَانَدَكَ، وَ لَمْ يَعْرِفْ حَقَّكَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ؛، هُوَ وَ سَائِرُ النَّاسِ سَوَاءٌ فِي الْعِقَابِ؟

فَقَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ؛ يَقُولُ: عَلَيْهِمْ ضِعْفَا الْعِقَابِ».

٩٨٤ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمِيثَمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي رِبْعِيُّ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: قَالَ لِي عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؛: الْمُنْكِرُ لِهٰذَا الْأَمْرِ مِنْ بَنِي

فرمود که: «هر که بمیرد، و امام خویش را نشناسد، می‌میرد به روش مردن جاهلیت؟» فرمود: «آری». عرض کردم: جاهلیتی که حقیقت جاهلیت باشد (که عبارت است از کفر و نفاق)، یا جاهلیتی که از جهل و نادانی باشد. به این معنی که این کس امام خود را نشناسد؟ فرمود که: «جاهلیتی که عین کفر و نفاق و ضلالت است».

۹۸۱ / ۴ . بعضی از اصحاب ما، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از مالک بن عامر، از مفضَل بن زائده، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادقؑ فرمود که: «هر که خدا را عبادت کند، بی‌آن‌که از راستگویی (که مراد از آن امام است) شنیده باشد، البته خدا او را الزام فرماید (و بر گردن او گذارد) که به سوی رنج و تعب رود. و هر که ادعا کند شنیدن چیزی را از غیر دری که خدا آن را گشوده، صاحب شرک است و آن در، دری است که خدا آن را امین داشته بر راز پوشیدهٔ خود».

۸۸ باب در بیان حال کسی که حق را شناخته باشد از اهل بیت و فرزندان پیغمبر و کسی که انکار کند از ایشان

۹۸۲ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حَکم، از سلیمان بن جعفر که گفت: شنیدم از امام رضاؑ که می‌فرمود: «علی بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالبؑ و زن و پسران او، از اهل بهشتند». بعد از آن، فرمود که: «هر که امر امامت را بشناسد از فرزندان علی و فاطمهؑ، مانند سائر مردم نیست».

۹۸۳ / ۲ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا وشّاء و گفت که: حدیث کرد ما را احمد بن عمر حلاّل و گفت که: به خدمت امام موسی کاظمؑ عرض کردم که: مرا خبر ده از آنکه با تو عناد ورزد و حق تو را نشناسد از فرزندان فاطمهؑ، آیا او با سائر مردم در عقاب برابرند؟ فرمود که: «علی بن الحسینؑ می‌فرمود که: بر فرزندان فاطمه دو برابر عقاب سائر مردمان است».

۹۸۴ / ۳ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن راشد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را علی بن اسماعیل میثمی و گفت که: حدیث کرد مرا رِبعی بن عبدالله و گفت که: عبدالرحمان بن ابی عبدالله به من گفت که: به خدمت امام جعفر صادقؑ عرض کردم که: منکر امامت از بنی‌هاشم با غیر ایشان برابرند؟ به من فرمود که: «مگو منکر، ولیکن

هَاشِمٍ وَ غَيْرِهِمْ سَوَاءٌ؟ فَقَالَ لِي: «لَا تَقُلِ: الْمُنْكِرُ، وَ لٰكِنْ قُلِ: الْجَاحِدُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ غَيْرِهِمْ».

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ: فَتَفَكَّرْتُ فِيهِ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ فِي إِخْوَةِ يُوسُفَ: ﴿فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ﴾.

٩٨٥ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام، قُلْتُ لَهُ: الْجَاحِدُ مِنْكُمْ وَ مِنْ غَيْرِكُمْ سَوَاءٌ؟

فَقَالَ: «الْجَاحِدُ مِنَّا لَهُ ذَنْبَانِ، وَ الْمُحْسِنُ لَهُ حَسَنَتَانِ».

٨٩ ـ بَابُ مَا يَجِبُ عَلَى النَّاسِ عِنْدَ مُضِيِّ الْإِمَامِ

٩٨٦ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: إِذَا حَدَثَ عَلَى الْإِمَامِ حَدَثٌ، كَيْفَ يَصْنَعُ النَّاسُ؟

قَالَ: «أَيْنَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾» قَالَ: «هُمْ فِي عُذْرٍ مَا دَامُوا فِي الطَّلَبِ، وَ هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَهُمْ فِي عُذْرٍ حَتّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ أَصْحَابُهُمْ».

٩٨٧ / ٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلىٰ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ الْعَامَّةِ: إِنَّ

بگو: جاحد از بنی‌هاشم و غیر ایشان». عبدالرحمان ـ که مکنّی است به ابوالحسن ـ می‌گوید که: پس من در فرق میان منکر و جاحد فکر کردم، بعد از آن به خاطر آوردم قول خدای عزّوجلّ را که در باب برادران یوسف می‌فرماید: ﴿فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ﴾[1]، یعنی: «پس یوسف برادران خود را شناخت و ایشان او را ناشناسندگان بودند و نمی‌شناختند» (چه، از آیه استنباط می‌شود که برادران یوسف، یوسف را نشناختند؛ چنانچه یوسف ایشان را شناخت، نه آن‌که آن حضرت را شناختند و با وجود آن، انکار کردند تا جاحد بر ایشان صدق کند. حاصل فرق، آن‌که: منکر آن است که نمی‌شناسد، و جاحد آن است که می‌شناسد، و با وجود شناختن، قبول نمی‌کند. و مراد حضرت صادق، یا این است که امر امامت در ظهور به مرتبه‌ای رسیده که بر کسی پوشیده نیست، پس در انکار خویش، جاحد است؛ زیرا که امر دانسته را انکار نموده، و یا مراد این است که: منکر از بنی‌هاشم و غیر ایشان، فرقی ندارند. بلکه فرق در جاحد ایشان و غیر ایشان است. و ذکر این حدیث در این باب خالی از ناخوشی و بحثی نیست).

۹۸۵ / ۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر که گفت: سؤال کردم از حضرت امام رضا عرض کردم که: جاحد از شما بنی‌هاشم و از غیر شما، با هم برابرند؟ فرمود که: «جاحد از ما را دو گناه است، و نیکوکار ما را دو ثواب».

۸۹. باب در بیان آنچه بر مردم واجب است در نزد وفات امام

۹۸۶ / ۱ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق عرض کردم که: هرگاه حادثه به امام روی دهد، مردم چه می‌کنند؟ فرمود که: «قول خدای عزّوجلّ کجا رفت که: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾[2]» و فرمود که: «جماعتی که به خدمت امام می‌روند، معذوراند؛ مادامی که مشغول طلب باشند. و این گروه که در مکان خود مانده، انتظار می‌برند که فرستادگان، خبر بیاورند، معذورند، تا اصحاب ایشان به سوی ایشان برگردند».

۹۸۷ / ۲ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان روایت کرده

---

۱. یوسف، ۵۸. ۲. توبه، ۱۲۲.

رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» فَقَالَ: «الْحَقُّ وَ اللّٰهِ».

قُلْتُ: فَإِنَّ إِمَاماً هَلَكَ وَ رَجُلٌ بِخُرَاسَانَ لَا يَعْلَمُ مَنْ وَصِيُّهُ لَمْ يَسَعْهُ ذٰلِكَ؟ قَالَ: «لَا يَسَعُهُ؛ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا هَلَكَ، وَقَعَتْ حُجَّةُ وَصِيِّهِ عَلىٰ مَنْ هُوَ مَعَهُ فِي الْبَلَدِ، وَ حَقَّ النَّفْرُ عَلىٰ مَنْ لَيْسَ بِحَضْرَتِهِ إِذَا بَلَغَهُمْ؛ إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ يَقُولُ: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾».

قُلْتُ: فَنَفَرَ قَوْمٌ، فَهَلَكَ بَعْضُهُمْ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ، فَيَعْلَمَ؟ قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ جَلَّ وَ عَزَّ ـ يَقُولُ: ﴿وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ﴾».

قُلْتُ: فَبَلَغَ الْبَلَدَ بَعْضُهُمْ، فَوَجَدَكَ مُغْلَقاً عَلَيْكَ بَابُكَ، وَ مُرْخًى عَلَيْكَ سِتْرُكَ لَا تَدْعُوهُمْ إِلىٰ نَفْسِكَ، وَ لَا يَكُونُ مَنْ يَدُلُّهُمْ عَلَيْكَ، فَبِمَا يَعْرِفُونَ ذٰلِكَ؟ قَالَ: «بِكِتَابِ اللّٰهِ الْمُنْزَلِ».

قُلْتُ: فَيَقُولُ اللّٰهُ جَلَّ وَ عَزَّ، كَيْفَ؟ قَالَ: «أَرَاكَ قَدْ تَكَلَّمْتَ فِي هٰذَا قَبْلَ الْيَوْمِ». قُلْتُ: أَجَلْ. قَالَ: «فَذَكِّرْ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فِي عَلِيٍّ ؏، وَ مَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِي

است که گفت: حدیث کرد ما را حمّاد، از عبدالأعلی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از گفتهٔ سنیان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر که بمیرد و او را امامی نباشد، می‌میرد به روش مردن جاهلیت». فرمود که: «راست و درست است، به خدا سوگند، و پیغمبر این را فرمود». عرض کردم که: امامی از دنیا می‌رود و مردی در خراسان است، و نمی‌داند که وصیّ او کیست، آیا او را نمی‌رسد که از شناختن امام تقاعد ورزد و در پس آن نرود؟

فرمود که: «او را نمی‌رسد؛ زیرا که امام چون از دنیا می‌رود، حجتِ وصیّ او، واقع می‌شود بر آن‌که با وصی یا امام سابق در شهر امام بوده و می‌باشد، و بر کسانی که در نزد امام حاضر نیستند، واجب است که کوچ کنند و به جستجوی امام بیرون روند، چون خبر وفات امام به ایشان رسد؛ زیرا که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید که: ﴿فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾».[1]

عرض کردم که: گروهی از منزل خود بیرون آمدند، و بعضی از ایشان وفات کرد، پیش از آن‌که به خدمت امام رسد و بداند. حضرت فرمود که: «خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ﴾[2]، یعنی: و هر که بیرون آید از خانهٔ خود در حالتی که هجرت کننده باشد به سوی خدا و رسول او صلی الله علیه و آله (که خاصّه از برای ایشان باشد، نه به جهت غرضی از اغراض دیگر)، پس مرگ او را دریابد (در بین راه و به هجرتگاه نرسد)، پس به تحقیق که ثابت باشد مزد او بر خدا مانند ثواب چیزی که واجب باشد».

عرض کردم که: بعضی از ایشان به شهر امام رسیدند، پس تو را یافتند که در را بر روی خویش بسته و پرده بر خود آویخته، و ایشان را به جانب خویش نمی‌خوانی، و کسی یافت نمی‌شود که ایشان را بر تو دلالت کند. پس امامت را به چه چیز بشناسند؟

فرمود: «به کتاب خدا که از آسمان فرو فرستاده». عرض کردم که: خدای عزّ و جلّ چه می‌فرماید؟ حضرت فرمود که: «تو را چنان می‌بینم که در این باب، پیش از امروز سخن گفتی، و این مسأله را از من پرسیدی؟» عرض کردم: بلی. فرمود: «به یاد آور آنچه را که خدا در

---

۱. مترجم - رحمه الله - به اشتباه، به جای این آیه، آیهٔ ﴿وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ...﴾ را که در سطر بعد آمده، آورده و از بعد آن مطلب را ادامه داده است.

۲. نساء، ۱۰۰.

حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ عليهما السلام ، وَ مَا خَصَّ اللّٰهُ بِهِ عَلِيّاً عليه السلام ، وَ مَا قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله : مِنْ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِ ، وَ نَصْبِهِ إِيَّاهُ ، وَ مَا يُصِيبُهُمْ ، وَ إِقْرَارِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ بِذٰلِكَ ، وَ وَصِيَّتِهِ إِلَى الْحَسَنِ ، وَ تَسْلِيمِ الْحُسَيْنِ لَهُ ؛ يَقُولُ اللّٰهُ : ﴿النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتٰابِ اللّٰهِ﴾» .

قُلْتُ : فَإِنَّ النَّاسَ تَكَلَّمُوا فِي أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، وَ يَقُولُونَ : كَيْفَ تَخَطَّتْ مِنْ وُلْدِ أَبِيهِ مَنْ لَهُ مِثْلُ قَرَابَتِهِ وَ مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْهُ ، وَ قَصُرَتْ عَمَّنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُ ؟

فَقَالَ : «يُعْرَفُ صَاحِبُ هٰذَا الْأَمْرِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ لَا تَكُونُ فِي غَيْرِهِ : هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِالَّذِي قَبْلَهُ وَ هُوَ وَصِيُّهُ ، وَ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله ، وَ وَصِيَّتُهُ ، وَ ذٰلِكَ عِنْدِي لَا أُنَازَعُ فِيهِ» .

قُلْتُ : إِنَّ ذٰلِكَ مَسْتُورٌ مَخَافَةَ السُّلْطَانِ ؟

قَالَ : «لَا يَكُونُ فِي سِتْرٍ إِلَّا وَ لَهُ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ ؛ إِنَّ أَبِي اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ ، قَالَ : ادْعُ لِي شُهُوداً ، فَدَعَوْتُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ ، فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلىٰ عَبْدِ

شأن علی‌ﷺ فرو فرستاده، و آنچه را که رسول خداﷺ در شأن امام حسن و امام حسین‌ﷺ فرموده، و آنچه را که خدا علی‌ﷺ را به آن مخصوص ساخته، و آنچه رسول خداﷺ در شأن او فرمود، از آن‌که او را وصیّ خود گردانید و او را نصب فرمود، و آنچه به ایشان می‌رسید، و اقرار کردن امام حسن و امام حسین به این، و وصی کردن امیر المؤمنین امام حسن را، و تسلیم کردن امام حسین از برای او. و خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِی كِتٰابِ اللّٰهِ﴾[1]».

عرض کردم که: مردم در مادۀ امام محمد باقرﷺ حرف می‌زنند و می‌گویند که: چگونه منصب امامت در گذشته از فرزندان پدرش، کسی را که برای او، مانند خویشی آن حضرت است، و کسی را که سالش از او بیشتر است، و نرسیده به کسی که از او کوچک‌تر است؟ (حاصل بحث آن‌که: منصب امامت، یا به واسطۀ خویشی است، یا به حسب سن؛ خواه به بسیاری آن باشد و خواه به کمی. پس اگر به خویشی باشد، چرا به زید بن علی مثلاً نرسید؟ و اگر به سن باشد و بزرگ‌تری سبب باشد، چرا به زید بن حسن و امثال او نرسید؟ و اگر کوچکی مدخلیت داشته باشد، کوچک‌تر از آن حضرت بسیار بودند از فرزندان آن حضرت. پس تخصیص آن حضرت به امامت، از چه راه است؟)

حضرت صادق‌ﷺ فرمود که: «صاحب امر، امامت شناخته می‌شود به سه خصلت که در غیر او یافت نمی‌شود و این خصلت‌ها آن است که: امام نزدیک‌ترین مردمان است به امامی که پیش از او بوده و وصیّ او است (که به او وصیت فرموده) و در نزد اوست سلاح رسول خداﷺ و وصیت آن حضرت و همۀ آنچه مذکور شد، در نزد من است، و کسی نمی‌تواند که در آن، با من منازعه کند».

عرض کردم که: آن علامات مذکوره به جهت ترس پادشاه پوشیده و پنهان است؟

فرمود که: «پوشیده نمی‌باشد، مگر آن‌که امام را حجتی است هویدا. به درستی که پدرم به من سپرد آنچه در این جاست (یعنی: آلات و اسباب امامت) و چون هنگام وفاتش رسید، فرمود که: چند شاهد برای من طلب کن. من چهار کس از قریش را برای آن حضرت طلب نمودم، و نافع مولای عبدالله پسر عمر در میان ایشان بود. پدرم فرمود که: بنویس: این، آن

---

۱. احزاب، ۶.

اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: اكْتُبْ: هٰذَا مَا أَوْصىٰ بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ: ﴿يا بَنِيَّ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾، وَ أَوْصىٰ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ أَمَرَهُ أَنْ يُكَفِّنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجُمَعَ ، وَ أَنْ يُعَمِّمَهُ بِعِمَامَتِهِ، وَ أَنْ يُرَبِّعَ قَبْرَهُ، وَ يَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ، ثُمَّ يُخَلِّيَ عَنْهُ». فَقَالَ: «اطْوُوهُ». ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ: «انْصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللّٰهُ».

فَقُلْتُ بَعْدَ مَا انْصَرَفُوا: «مَا كَانَ فِي هٰذَا يَا أَبَتِ، أَنْ تُشْهِدَ عَلَيْهِ ؟»

فَقَالَ: «إِنِّي كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ، وَ أَنْ يُقَالَ: إِنَّهُ لَمْ يُوصِ، فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ حُجَّةٌ، فَهُوَ الَّذِي إِذَا قَدِمَ الرَّجُلُ الْبَلَدَ، قَالَ: مَنْ وَصِيُّ فُلَانٍ؟ قِيلَ: فُلَانٌ». قُلْتُ: فَإِنْ أَشْرَكَ فِي الْوَصِيَّةِ ؟ قَالَ: «تَسْأَلُونَهُ؛ فَإِنَّهُ سَيُبَيِّنُ لَكُمْ».

٩٨٨ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، بَلَغَنَا شَكْوَاكَ وَ أَشْفَقْنَا، فَلَوْ أَعْلَمْتَنَا أَوْ عَلَّمْتَنَا مَنْ؟ فَقَالَ: «إِنَّ عَلِيّاً ﷺ كَانَ عَالِماً، وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ، فَلَا يَهْلِكُ عَالِمٌ إِلَّا بَقِيَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ، أَوْ مَا شَاءَ اللّٰهُ».

قُلْتُ: أَ فَيَسَعُ النَّاسَ إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ أَلَّا يَعْرِفُوا الَّذِي بَعْدَهُ؟ فَقَالَ: «أَمَّا أَهْلُ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ، فَلَا ـ يَعْنِي الْمَدِينَةَ ـ وَ أَمَّا غَيْرُهَا مِنَ الْبُلْدَانِ، فَبِقَدْرِ مَسِيرِهِمْ؛ إِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ:

چیزی است که یعقوب پسران خویش را به آن وصیت نمود: [یا] ﴿بَنِيَّ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾[1]. و محمد بن علی، جعفر بن محمد را وصیّ خود گردانید و او را امر کرد که کفن کند او را در بُرد یمانی خودش که در آن در جمعه‌ها نماز می‌کرد، و او را به عمامه‌اش، معمم گرداند، و قبر او را چهارگوش نماید، و آن را مقدار چهار انگشت از زمین بر نشاند، پس او را واگذارد. و بعد از آن فرمود که: این نامه را بپیچد و به شهود فرمود که: برگردید ـ خدا شما را رحمت کند ـ.

بعد از آن‌که برگشتند، من به پدرم عرض کردم که: ای پدر، در امثال این امور، احتیاج نبود که بر آن شاهد گرفته شود. پدرم فرمود که: من خوش نداشتم که تو مغلوب شوی، و نمی‌خواستم که کسی بگوید که: پدر او را وصیّ خود نگردانیده، و خواستم که حجت از برای تو ثابت باشد. پس وصی، آن است که چون مردی در شهر وارد شود، بگوید که: وصیّ فلان کس کیست؟ به او بگویند که: فلان کس». عرض کردم که: اگر در وصیت چند کس را شریک گرداند؟ فرمود که: «او را سؤال می‌کنید که البته از برای شما آشکار خواهد شد» (و مخفی نماند که بعضی از این حدیث شریف، در باب اشاره و نصّ بر حضرت صادق ﷺ مذکور شد با اختلاف در سند و متن).

۹۸۸ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق ﷺ عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، خبر ناخوشیِ تو به ما رسید، و ترسیدیم. پس کاش ما را اعلام می‌کردی، یا گفت: کاش ما را تعلیم می‌نمودی که کی بعد از تو امام است؟ فرمود که: «علی ﷺ عالم و امام بود، و علم از یکدیگر میراث برده می‌شود. پس هیچ عالمی از دنیا نمی‌رود، مگر آن‌که بعد از او، کسی باقی می‌ماند که مثل علم او را بداند، یا آنچه خدا خواهد که زیاد باشد».

عرض کردم: آیا مردم را می‌رسد که چون امام وفات کند، امامی را که بعد از اوست، نشناسند؟ فرمود: «اما اهل این شهر (یعنی: مدینه) ایشان را نمی‌رسد، و اما غیر آن از سایر شهرها، به قدر رفتن خویش به خدمت امام معذورند. به درستی که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید

---

۱. بقره، ۱۳۲.

﴿وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾».

قَالَ: قُلْتُ: أَ رَأَيْتَ مَنْ مَاتَ فِي ذٰلِكَ؟ فَقَالَ: «هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ، ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ، فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ».

قَالَ: قُلْتُ: فَإِذَا قَدِمُوا بِأَيِّ شَيْءٍ يَعْرِفُونَ صَاحِبَهُمْ؟ قَالَ: «يُعْطَى السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ وَ الْهَيْبَةَ».

٩٠ ـ بَابٌ فِي أَنَّ الْإِمَامَ مَتىٰ يَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ قَدْ صَارَ إِلَيْهِ

٩٨٩ / ١ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ أَبِي جَرِيرٍ الْقُمِّيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِي إِلىٰ أَبِيكَ، ثُمَّ إِلَيْكَ، ثُمَّ حَلَفْتُ لَهُ ـ وَ حَقِّ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ حَقِّ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ حَتّىٰ انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ ـ بِأَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنِّي مَا تُخْبِرُنِي بِهِ إِلىٰ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، وَ سَأَلْتُهُ عَنْ أَبِيهِ: أَ حَيٌّ هُوَ أَوْ مَيِّتٌ؟ فَقَالَ: «قَدْ وَ اللّٰهِ مَاتَ».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ شِيعَتَكَ يَرْوُونَ أَنَّ فِيهِ سُنَّةَ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ؟ قَالَ: «قَدْ وَ اللّٰهِ ـ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ـ هَلَكَ».

قُلْتُ: هَلَاكَ غَيْبَةٍ، أَوْ هَلَاكَ مَوْتٍ؟ قَالَ: «هَلَاكَ مَوْتٍ». فَقُلْتُ: لَعَلَّكَ مِنِّي فِي تَقِيَّةٍ؟ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللّٰهِ!». قُلْتُ: فَأَوْصىٰ إِلَيْكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَأَشْرَكَ مَعَكَ فِيهَا أَحَداً؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: فَعَلَيْكَ مِنْ إِخْوَتِكَ إِمَامٌ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: فَأَنْتَ الْإِمَامُ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

٩٩٠ / ٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، قَالَ:

که: ﴿وَمَا كَانَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾[۱]».

راوی می‌گوید که: عرض کردم: مرا خبر ده از حال کسی که در عرض راه بمیرد. فرمود که: «به منزلهٔ کسی است که از خانهٔ خود بیرون آمده، درحالی که هجرت کننده است به سوی خدا و رسول او، پس مرگ او را دریابد. پس به تحقیق که ثابت باشد مزد او بر خدا»[۲].

عرض کردم که: چون به شهر آیند، به چه چیز امام خود را می‌شناسند؟ فرمود که: «خدا آرامِ دل و آرامِ تن و هیبتی به او عطا فرماید که به آن شناخته شود».

۹۰. باب در بیان آن‌که امام در چه زمان می‌داند که امر امامت به سوی او منتقل گردیده

۹۸۹ / ۱ . احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان یحیی، از ابی جریر قمّی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، تو خود دانسته‌ای که من از غیر پدرت بریده شده بودم، و رو به سوی او داشتم، بعد از آن به سوی تو منقطع شده‌ام، و با تو چنانم که با او بودم. و از برای آن حضرت، سوگند یاد نمودم بـه حـق رسول خدا و حق هر یک از ائمه، تا به خود آن حضرت رسیدم، به این‌که آنچه مرا به آن خبر می‌دهی، از من به سوی یکی از مردمان بیرون نمی‌رود (و بروز نخواهد کرد)، و او را از حال پدرش سؤال کردم که: آیا آن حضرت زنده است یا مرده؟ فرمود: «به خدا سوگند، که مُرده».

عرض کردم که: فدای تو گردم، شیعیان تو روایت می‌کنند که در او، خصلت چهار پیغمبر است. فرمود: «سوگند به آن خدایی که هیچ خدایی نیست مگر او، که هلاک شد».

عرض کردم که: هلاکت، غیبت یا هلاکت مردن؟ فرمود: «هلاکت مردن». عرض کردم که: شاید تو از من تقیه کنی؟ فرمود: «سبحان الله!». عرض کردم که: به تو وصیت فرمود؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: در آن، کسی را با تو شریک ساخت؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: از برادرانت کسی هست که بر تو امام باشد؟ فرمود: «نه». عرض کردم: پس تو امامی (که امامت مخصوص تو است)؟ فرمود: «آری».

۹۹۰ / ۲ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که

---

۱. توبه، ۱۲۲. ۲. نساء، ۱۰۰.

قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام: إِنَّ رَجُلاً عَنىٰ أَخَاكَ إِبْرَاهِيمَ، فَذَكَرَ لَهُ أَنَّ أَبَاكَ فِي الْحَيَاةِ، وَ أَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ ذٰلِكَ مَا يَعْلَمُ؟

فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللّٰهِ! يَمُوتُ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَ لَا يَمُوتُ مُوسىٰ؟! قَدْ وَ اللّٰهِ مَضىٰ كَمَا مَضىٰ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ - لَمْ يَزَلْ مُنْذُ قَبَضَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه وآله - هَلُمَّ جَرّاً - يَمُنُّ بِهٰذَا الدِّينِ عَلىٰ أَوْلَادِ الْأَعَاجِمِ، وَ يَصْرِفُهُ عَنْ قَرَابَةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله - هَلُمَّ جَرّاً - فَيُعْطِي هٰؤُلَاءِ، وَ يَمْنَعُ هٰؤُلَاءِ، لَقَدْ قَضَيْتُ عَنْهُ فِي هِلَالِ ذِي الْحِجَّةِ أَلْفَ دِينَارٍ بَعْدَ أَنْ أَشْفىٰ عَلىٰ طَلَاقِ نِسَائِهِ وَ عِتْقِ مَمَالِيكِهِ، وَ لٰكِنْ قَدْ سَمِعْتُ مَا لَقِيَ يُوسُفُ مِنْ إِخْوَتِهِ».

۹۹۱ / ۳. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّهُمْ رَوَوْا عَنْكَ فِي مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَكَ: عَلِمْتَ ذٰلِكَ بِقَوْلِ سَعِيدٍ؟

فَقَالَ: «جَاءَ سَعِيدٌ بَعْدَ مَا عَلِمْتُ بِهِ قَبْلَ مَجِيئِهِ».

قَالَ: وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «طَلَّقْتُ أُمَّ فَرْوَةَ بِنْتَ إِسْحَاقَ فِي رَجَبٍ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ بِيَوْمٍ». قُلْتُ: طَلَّقْتَهَا وَ قَدْ عَلِمْتَ بِمَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: قَبْلَ أَنْ يَقْدَمَ عَلَيْكَ سَعِيدٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

۹۹۲ / ۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِمَامِ، مَتىٰ يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ، حِينَ يَبْلُغُهُ أَنَّ صَاحِبَهُ قَدْ مَضىٰ،

گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مردی برادرت ابراهیم را گول زده، و برای او ذکر کرده که پدرت در حیات است، و ذکر کرده که تو می‌دانی از این، آنچه را که او نمی‌داند.

حضرت فرمود: «سبحان الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌میرد و موسی علیه السلام نمی‌میرد. به خدا! سوگند، که موسی از دنیا در گذشت، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت، ولیکن خدای تبارک و تعالی، همیشه از آن روزی که روح پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را قبض فرموده، و بیا بکش به پایین، تا امروز، بر فرزند از عجم‌ها به این دین، منّت گذاشته و می‌گذارد، و آن را از خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر ایشان، منع فرموده و می‌فرماید. پس به این فرزندان عجم‌ها عطا می‌شود، و از این جماعت خویشان پیغمبر منع می‌شود». و فرمود که: «در اول ماه ذی الحجه هزار اشرفی قرض او را ادا کرده‌ام، بعد از آن‌که نزدیک شده بود که زنان خود را طلاق گوید و بندگان خویش را آزاد کند، ولیکن شنیده‌ای که یوسف از برادران خود چه کشید».

۹۹۱ / ۳. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مردم از تو روایت کرده‌اند در باب وفات امام موسی کاظم علیه السلام، که مردی به تو عرض نمود که: این را به گفتهٔ سعید ـ که خادم امام موسی است ـ دانسته‌ای؟

حضرت فرمود که: «سعید آمد بعد از آن‌که من به آن علم به هم رسانیده بودم، پیش از آن‌که او بیاید».

وشّاء گفت: و از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «امّ فَروه ـ دختر اسحاق ـ را که یکی از زن‌های امام موسی است، در ماه رجب طلاق گفتم، یک روز بعد از وفات امام موسی علیه السلام». عرض کردم که: او را طلاق گفتی با آن‌که به وفات امام موسی علیه السلام عالم بودی. فرمود: «آری». عرض کردم که: پیش از آن‌که سعید بر تو وارد شود؟ فرمود: «آری».

(و بعضی این طلاق را بر معنی لغوی حمل کرده‌اند و گفته‌اند که: کنایه است از بیرون کردن امّ فَروه از خانهٔ آن حضرت. و بعضی گفته‌اند که: این طلاق، به جهت انداختن اوست از زوجیت معصوم، چنانچه رسول، امیر المؤمنین ـ صلوات الله علیهما ـ را وکیل فرموده بود در باب طلاق زنان خود؛ که هر یک از ایشان که آن حضرت را نافرمانی کند، او را طلاق گوید و از شرافت مادر مؤمنان بودن بیندازد).

۹۹۲ / ۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان روایت کرده است که گفت: به

أَوْ حِينَ يَمْضِي، مِثْلَ أَبِي الْحَسَنِ﵇ قُبِضَ بِبَغْدَادَ وَ أَنْتَ هَاهُنَا؟

قَالَ: «يَعْلَمُ ذٰلِكَ حِينَ يَمْضِي صَاحِبُهُ». قُلْتُ: بِأَيِّ شَيْءٍ؟ قَالَ: «يُلْهِمُهُ اللّٰهُ».

٩٩٣ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِي الْفَضْلِ الشَّهْبَانِيِّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْفَضْلِ، قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ﵇ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ﵇، فَقَالَ: «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، مَضىٰ أَبُو جَعْفَرٍ﵇». فَقِيلَ لَهُ: وَ كَيْفَ عَرَفْتَ؟ قَالَ: «لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِي ذِلَّةٌ لِلّٰهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا».

٩٩٤ / ٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُسَافِرٍ، قَالَ: أَمَرَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ﵇ -حِينَ أُخْرِجَ بِهِ- أَبَا الْحَسَنِ﵇ أَنْ يَنَامَ عَلىٰ بَابِهِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَبَداً مَا كَانَ حَيّاً إِلىٰ أَنْ يَأْتِيَهُ خَبَرُهُ. قَالَ: فَكُنَّا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ نَفْرُشُ لِأَبِي الْحَسَنِ فِي الدِّهْلِيزِ، ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ الْعِشَاءِ فَيَنَامُ، فَإِذَا أَصْبَحَ انْصَرَفَ إِلىٰ مَنْزِلِهِ. قَالَ: فَمَكَثَ عَلىٰ هٰذِهِ الْحَالِ أَرْبَعَ سِنِينَ، فَلَمَّا كَانَ لَيْلَةٌ مِنَ اللَّيَالِي، أَبْطَأَ عَنَّا وَ فُرِشَ لَهُ، فَلَمْ يَأْتِ كَمَا كَانَ يَأْتِي، فَاسْتَوْحَشَ الْعِيَالُ وَ ذُعِرُوا، وَ دَخَلَنَا أَمْرٌ عَظِيمٌ مِنْ إِبْطَائِهِ.

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ، أَتَى الدَّارَ، وَ دَخَلَ إِلَى الْعِيَالِ، وَ قَصَدَ إِلىٰ أُمِّ أَحْمَدَ، فَقَالَ لَهَا: «هَاتِ الَّتِي أَوْدَعَكِ أَبِي». فَصَرَخَتْ، وَ لَطَمَتْ وَجْهَهَا، وَ شَقَّتْ جَيْبَهَا، وَ قَالَتْ: مَاتَ وَ اللّٰهِ سَيِّدِي، فَكَفَّهَا، وَ قَالَ لَهَا: «لَا تَكَلَّمِي بِشَيْءٍ، وَ لَا تُظْهِرِيهِ حَتّىٰ يَجِيءَ الْخَبَرُ

خدمت امام رضا﷣ عرض کردم که: مرا خبر ده از امام، که در چه در زمان می‌داند که او امام است؟ آیا در هنگامی که خبر به او می‌رسد که امام پیش، از دنیا در گذشته، یا در آن هنگام که در می‌گذرد، و پیش از آن‌که خبر وفاتش برسد؟ مثل امام موسی که در بغداد وفات نمود، و تو در این جا بودی.

فرمود که: «این را می‌داند در هنگامی که امام پیش، از دنیا در می‌گذرد». عرض کردم: به چه چیز این را می‌داند؟ فرمود که: «خدا او را الهام می‌فرماید».

۹۹۳ / ۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از ابوالفضل شهبانی، از هارون بن فضل روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام علی نقی﷣ را دیدم در روزی که امام محمد تقی﷣ در آن وفات فرموده بود. پس آن حضرت فرمود: «*انا لله وانا اليه راجعون*؛ امام محمد تقی﷣ از دنیا در گذشت». به آن حضرت عرض شد که: چگونه دانستی؟ فرمود که: «زیرا که ذلت و خشوعی برای خدا در دل من داخل شد، که پیش از این، آن را در خود نمی‌شناختم، و حالتی در خود مشاهده کردم که هرگز آن را در خود مشاهده نکرده بودم».

۹۹۴ / ۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از مسافر روایت کرده است که گفت: در هنگامی که امام موسی کاظم﷣ را از مدینه بیرون بردند، حضرت امام رضا﷣ را امر فرمود که در هر شب بخوابد در دهلیز خانهٔ آن حضرت، همیشه در مدت حیات آن حضرت، تا آن‌که خبر وفاتش به او برسد.

مسافر می‌گوید که: عادت ما این بود که در هر شب، برای حضرت امام رضا﷣ در دهلیز خانه، فرش و رختخواب می‌انداختیم، و حضرت بعد از [نماز] خفتن، تشریف می‌آورد و در آنجا می‌خوابید. و چون صبح می‌شد، به منزل خویش بر می‌گشت. مسافر می‌گوید که: چهار سال بر این حال ماند، بعد از آن شبی از شب‌ها بود که حضرت از آمدن در نزد ما دیر کرد و ما برای او فرش کرده بودیم، پس نیامد، چنانچه پیش از آن می‌آمد. اهل و عیال امام موسی﷣ وحشتی کردند و ترسیدند و از دیر کردن آن حضرت امر عظیمی بر ما داخل شد.

چون صبح شد، به خانه آمد و بر اهل و عیال پدرش داخل شد، و به نزد مادر احمد رفت و فرمود که: «آنچه را که پدرم به تو سپرده، بیاور». مادر احمد چون این را شنید، فریاد و فغان برآورد و طپانچه بر روی خویش زد و گریبان جامه را درید، و گفت: به خدا سوگند که: شوهر و آقا و امام من وفات فرموده. حضرت امام رضا﷣ او را منع فرمود و فرمود که: «در این

إِلَى الْوَالِي».

فَأَخْرَجَتْ إِلَيْهِ سَفَطاً، وَ أَلْفَيْ دِينَارٍ، أَوْ أَرْبَعَةَ آلَافِ دِينَارٍ، فَدَفَعَتْ ذٰلِكَ أَجْمَعَ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ، وَ قَالَتْ: إِنَّهُ قَالَ لِي فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ -وَ كَانَتْ أَثِيرَةً عِنْدَهُ-: «احْتَفِظِي بِهٰذِهِ الْوَدِيعَةِ عِنْدَكِ، لَا تُطْلِعِي عَلَيْهَا أَحَداً حَتّىٰ أَمُوتَ، فَإِذَا مَضَيْتُ، فَمَنْ أَتَاكِ مِنْ وُلْدِي فَطَلَبَهَا مِنْكِ، فَادْفَعِيهَا إِلَيْهِ، وَ اعْلَمِي أَنِّي قَدْ مِتُّ». وَ قَدْ جَاءَنِي وَ اللّٰهِ عَلَامَةُ سَيِّدِي.

فَقَبَضَ ذٰلِكَ مِنْهَا، وَ أَمَرَهُمْ بِالْإِمْسَاكِ جَمِيعاً إِلىٰ أَنْ وَرَدَ الْخَبَرُ، وَ انْصَرَفَ فَلَمْ يَعُدْ لِشَيْءٍ مِنَ الْمَبِيتِ، كَمَا كَانَ يَفْعَلُ، فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا أَيَّاماً يَسِيرَةً حَتّىٰ جَاءَتِ الْخَرِيطَةُ بِنَعْيِهِ، فَعَدَدْنَا الْأَيَّامَ، وَ تَفَقَّدْنَا الْوَقْتَ، فَإِذَا هُوَ قَدْ مَاتَ فِي الْوَقْتِ الَّذِي فَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام مَا فَعَلَ مِنْ تَخَلُّفِهِ عَنِ الْمَبِيتِ وَ قَبْضِهِ لِمَا قَبَضَ.

٩١ ـ بَابُ حَالَاتِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام فِي السِّنِّ

٩٩٥ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام: أَ كَانَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام -حِينَ تَكَلَّمَ فِي الْمَهْدِ- حُجَّةَ اللّٰهِ عَلىٰ أَهْلِ زَمَانِهِ؟

فَقَالَ: «كَانَ يَوْمَئِذٍ نَبِيّاً حُجَّةَ اللّٰهِ غَيْرَ مُرْسَلٍ؛ أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ حِينَ قَالَ: ﴿إِنّى عَبْدُ اللّٰهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِى نَبِيًّا ○ وَ جَعَلَنِى مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ وَ أَوْصانِى بِالصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ

باب، سخنی مگو و این را اظهار مکن تا خبر به والی مدینه برسد».

پس مادر احمد صندوقی را بیرون آورد و به نزد آن حضرت گذاشت با دو هزار دینار، یا چهار هزار دینار، و همهٔ آنها را تسلیم آن حضرت نمود و به غیر او نداد. و مادر احمد در نزد امام موسی علیه السلام مکرّمه و محترمه بود و حضرت او را دوست می‌داشت، گفت که: امام موسی علیه السلام در خلوتی که در میانهٔ من و او بود و کسی دیگر نبود، به من فرمود که: «این امانت را محافظت کن در نزد خود، و کسی را بر آن مطّلع مگردان، تا من وفات کنم. و چون از دنیا در گذشتم، هر یک از فرزندان من که به نزد تو آید و این امانت را از تو طلب نماید، آن را به وی تسلیم کن، و بدان که من فوت شده‌ام». و به خدا سوگند که نشانه‌ای که سید من قرار داده بود، به من رسید.

پس حضرت امام رضا علیه السلام آن را از مادر احمد گرفت، و همهٔ ایشان را امر فرمود که خود را نگه دارند، و چیزی را بروز ندهند تا خبر وفات آن حضرت برسد، و برگشت و دیگر نیامد که در دهلیز شب به سر برد، چنانچه بیشتر چنین می‌کرد. و درنگ نکردیم، مگر چند روز کمی تا آن‌که کیسهٔ سر بسته وارد شد که خبر وفات آن حضرت را در کاغذی که در آن بود، نوشته بودند. ما آن روزها را شمردیم و ملاحظه آن وقت نمودیم، دیدیم که آن حضرت وفات فرموده بود در همان وقتی که امام رضا علیه السلام، کرد آنچه کرد؛ از آن‌که تخلّف فرمود از شب خوابیدن در دهلیز و گرفت از مادر احمد آنچه را که گرفت.

۹۱. باب در بیان حالت‌های ائمه علیهم السلام در سال

۹۹۵ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از یَزید کُناسی که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام که: آیا عیسی بن مریم در هنگامی که سخن گفت در گهواره (یا در دامن مادرش که به منزلهٔ گهواره است) حجت خدا بود بر اهل زمان خویش؟

فرمود که: «عیسی در آن روز پیغمبر و حجتی بود از برای خدا، ولیکن مُرسل نبود (که خدا او را به سوی کسی فرستاده باشد). آیا گوش نمی‌دهی به قول عیسی در هنگامی که گفت: ﴿إِنِّى عَبْدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِىَ ٱلْكِتَـٰبَ وَجَعَلَنِى نَبِيًّا * وَجَعَلَنِى مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَـٰنِى بِٱلصَّلَوٰةِ

مٰا دُمْتُ حَيًّا﴾».

قُلْتُ: فَكَانَ يَوْمَئِذٍ حُجَّةً لِلّٰهِ عَلىٰ زَكَرِيَّا فِي تِلْكَ الْحَالِ وَ هُوَ فِي الْمَهْدِ؟

فَقَالَ: «كَانَ عِيسىٰ فِي تِلْكَ الْحَالِ آيَةً لِلنَّاسِ، وَ رَحْمَةً مِنَ اللّٰهِ لِمَرْيَمَ حِينَ تَكَلَّمَ، فَعَبَّرَ عَنْهَا، وَ كَانَ نَبِيّاً حُجَّةً عَلىٰ مَنْ سَمِعَ كَلَامَهُ فِي تِلْكَ الْحَالِ، ثُمَّ صَمَتَ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ حَتّىٰ مَضَتْ لَهُ سَنَتَانِ، وَ كَانَ زَكَرِيَّا الْحُجَّةَ لِلّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ صَمْتِ عِيسىٰ بِسَنَتَيْنِ، ثُمَّ مَاتَ زَكَرِيَّا، فَوَرِثَهُ ابْنُهُ يَحْيَى الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ هُوَ صَبِيٌّ صَغِيرٌ؛ أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يٰا يَحْيىٰ خُذِ الْكِتٰابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنٰاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾.

فَلَمَّا بَلَغَ عِيسىٰ؈ سَبْعَ سِنِينَ، تَكَلَّمَ بِالنُّبُوَّةِ وَ الرِّسَالَةِ حِينَ أَوْحَى اللّٰهُ تَعَالىٰ إِلَيْهِ، فَكَانَ عِيسَى الْحُجَّةَ عَلىٰ يَحْيىٰ وَ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَ لَيْسَ تَبْقَى الْأَرْضُ ـ يَا أَبَا خَالِدٍ ـ يَوْماً وَاحِداً بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ مُنْذُ يَوْمَ خَلَقَ اللّٰهُ آدَمَ؈، وَ أَسْكَنَهُ الْأَرْضَ».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَ كَانَ عَلِيٌّ؈ حُجَّةً مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ عَلىٰ هٰذِهِ الْأُمَّةِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ؟

فَقَالَ: «نَعَمْ، يَوْمَ أَقَامَهُ لِلنَّاسِ، وَ نَصَبَهُ عَلَماً، وَ دَعَاهُمْ إِلىٰ وَلَايَتِهِ، وَ أَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِ».

قُلْتُ: وَ كَانَتْ طَاعَةُ عَلِيٍّ؈ وَاجِبَةً عَلَى النَّاسِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ؟

وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾[۱]».

راوی می‌گوید که: عرض کردم: پس عیسی در آن روز، حجتی بود از برای خدا بر زکریّا در این حال، و آن حضرت در گهواره بود؟ حضرت فرمود که: «عیسی در آن حال، علامتی بود برای مردمان که به تدبر در آن، کمال قدرت خدا را در می‌یافتند و رحمتی از جانب خدا برای مریم، در آن زمان که سخن گفت و از جانب او، عبارت سازی و بیان نمود، و او را از ننگ تهمت بیرون آورد، و پیغمبر و حجت بود در آن حال بر هر که سخن او را شنید. بعد از آن خاموش شد و سخن نگفت تا دو سال از عمرش گذشت. و بعد از آن‌که عیسی در دو سال خاموش شد، زکریا حجت خدای عزّوجلّ بود بر مردم. پس زکریا وفات کرد و پسرش یحیی کتاب خدا را که عبارت است از تورات و حکمت (که نبوت است و دانستن احکام تورات)، از او میراث بُرد، و آن حضرت کودکی خُرد بود.

آیا گوش نمی‌دهی به قول خدای عزّوجلّ که می‌فرماید: ﴿يَٰيَحْيَىٰ خُذِ ٱلْكِتَٰبَ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْحُكْمَ صَبِيًّا﴾[۲]، و چون عیسی به هفت سالگی رسید، به پیغمبری و رسالت تکلم نمود، در آن هنگام که خدای تعالی به سوی او وحی فرمود. و عیسی حجت شد بر یحیی و بر همهٔ مردمان. و چنین نیست ای ابو خالد، که زمین یک روز بی حجتی از برای خدا بر مردمان باقی مانده باشد، از آن روزی که خدا آدمؑ را آفرید و او را در زمین ساکن گردانید».

عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا علیؑ از جانب خدا و رسولش، حجت بود بر این امت، در زمان حیات رسول خداﷺ؟ فرمود: «آری، در روی زمین که او را برای مردمان به پای داشت و او را نصب فرمود که عَلَم و نشانه باشد از برای راه خدا، و مردم را به سوی ولایت او خواند، و ایشان را به فرمان‌برداری او امر فرموده».

عرض کردم که: اطاعت علیؑ در زمان حیات رسول خداﷺ و بعد از وفات او بر مردم، واجب بود؟ فرمود: «آری، ولیکن آن حضرت با وجود رسول خداﷺ، سخن نگفت و اطاعت

---

۱. مریم، ۳۰ـ۳۱. یعنی: به درستی که من بندهٔ خدایم. عطا فرموده به من کتاب خویش (را که عبارت است از انجیل. یعنی: در ازل حکم فرموده که انجیل را به من عطا فرماید. و اکثر مفسران گفته‌اند در همان ساعت که متولد شد، انجیل را تلاوت نمود) و مرا پیغمبر گردانیده و مرا پر نفع و با برکت ساخته در هر جا که باشم و مرا وصیت و امر فرموده به نماز کردن و زکات دادن در مدتی که زنده باشم. (مترجم)

۲. مریم، ۱۲. یعنی: ای یحیی، فراگیر کتاب تورات را به توانایی که تو را بر فرا گرفتن آن دادیم و دادیم او را پیغمبری در حالتی که کودکی بود. (مترجم)

فَقَالَ: «نَعَمْ، وَ لٰكِنَّهُ صَمَتَ، فَلَمْ يَتَكَلَّمْ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ كَانَتِ الطَّاعَةُ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ عَلىٰ أُمَّتِهِ وَ عَلىٰ عَلِيٍّ ؑ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ كَانَتِ الطَّاعَةُ مِنَ اللّٰهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ لِعَلِيٍّ ؑ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ كَانَ عَلِيٌّ ؑ حَكِيماً عَالِماً».

٩٩٦ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ؑ: قَدْ كُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبَ اللّٰهُ لَكَ أَبَا جَعْفَرٍ ؑ، فَكُنْتَ تَقُولُ: «يَهَبُ اللّٰهُ لِي غُلَاماً» فَقَدْ وَهَبَ اللّٰهُ لَكَ، فَقَرَّ عُيُونَنَا، فَلَا أَرَانَا اللّٰهُ يَوْمَكَ، فَإِنْ كَانَ كَوْنٌ فَإِلىٰ مَنْ؟ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هٰذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ؟! قَالَ: «وَ مَا يَضُرُّهُ مِنْ ذٰلِكَ شَيْءٌ؛ قَدْ قَامَ عِيسىٰ ؑ بِالْحُجَّةِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ».

٩٩٧ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ؑ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ فِي حَدَاثَةِ سِنِّكَ، فَقَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ تَعَالىٰ أَوْحىٰ إِلىٰ دَاوُدَ أَنْ يَسْتَخْلِفَ سُلَيْمَانَ وَ هُوَ صَبِيٌّ يَرْعَى الْغَنَمَ، فَأَنْكَرَ ذٰلِكَ عُبَّادُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ عُلَمَاؤُهُمْ، فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلىٰ دَاوُدَ ؑ أَنْ خُذْ عِصِيَّ الْمُتَكَلِّمِينَ وَ عَصَا سُلَيْمَانَ، وَ اجْعَلْهَا فِي بَيْتٍ، وَ اخْتِمْ عَلَيْهَا بِخَوَاتِيمِ الْقَوْمِ، فَإِذَا كَانَ مِنَ الْغَدِ، فَمَنْ كَانَتْ عَصَاهُ قَدْ أَوْرَقَتْ وَ أَثْمَرَتْ، فَهُوَ الْخَلِيفَةُ. فَأَخْبَرَهُمْ دَاوُدُ ؑ، فَقَالُوا: قَدْ رَضِينَا وَ سَلَّمْنَا».

٩٩٨ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُصْعَبٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: دَخَلْتُ إِلَيْهِ - وَ مَعِي غُلَامٌ يَقُودُنِي خُمَاسِيٌّ لَمْ يَبْلُغْ - فَقَالَ لِي: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا احْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ - أَوْ قَالَ - سَيَلِي عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ سِنِّهِ؟».

از برای رسول خداﷺ بر اُمّتش و بر علیؑ واجب بود، در زمان حیات رسول خداﷺ. و اطاعت از برای علیؑ بر همهٔ مردمان واجب بود از جانب خدا و از جانب رسول آن جناب، بعد از وفات رسول خداﷺ، و علیؑ صاحب حکم و حکمت و عالم بود».

۹۹۶ / ۲ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضاؑ عرض کردم: ... تا آخر آنچه در باب اشاره و نص بر امام محمد تقیؑ روایت کرده است مذکور شد.[۱]

۹۹۷ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن سیف، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد تقیؑ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: مردم در تازه سالی و کم سنّی تو حرف می‌زنند. فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی به سوی داودؑ وحی فرمود که: سلیمان را خلیفهٔ خود گرداند، و آن حضرت کودکی بود که گوسفند می‌چرانید. پس عُبّاد بنی‌اسرائیل و علمای ایشان این مطلب را انکار کردند. خدا به سوی داودؑ وحی فرمود که: چوب دست آنان که در باب خلافت حرف دارند و چوب دست سلیمان را بگیر و آنها را در حجره قرار ده، و بر آن مهر بزن به مهرهای آن گروه. چون فردا شود، هر که چوب دستی او، برگ بیرون کرده و میوه آورده، همان خلیفهٔ تو است. پس داودؑ ایشان را به این امر خبر داد. گفتند که: راضی شدیم و تسلیم کردیم».

۹۹۸ / ۴ . علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از مُصعب، از مسعده، از ابوبصیر، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که: ابو بصیر گفت: داخل شدم بر آن حضرت و با من کودکی بود که عصای مرا می‌کشید و آن پسر، پنج ساله بود (یا قامتش پنج شبر بود) و بالغ نشده بود. حضرت به من فرمود که: «شما چگونه خواهید بود چون بر شما حجت آورده شود به مثل سن این کودک؟» (که خدا کسی را امام و حجت شما کند که در این سن باشد).

---

۱. به خدمت امام رضاؑ عرض کردم که: از تو سؤال می‌کردیم پیش از آنکه خدا ابوجعفر را به تو ببخشد، و تو می‌فرمودی که خدا تو را پسری خواهد بخشید، پس خدا آن را به تو بخشید، و چشم‌های ما را روشن گردانید. و خدا به ما ننماید آن روزی را که تو نباشی، پس اگر واقعه‌ای اتّفاق افتد، به سوی کی پناه بریم؟ حضرت به دست خود به جانب ابوجعفر اشاره فرمود و ابوجعفر در پیش روی آن حضرت ایستاده بود. عرض کردم که: فدای تو گردم، اینک پسر سه ساله است. فرمود که: «از این خُرد سالی به او چه زیان می‌رسد؛ زیرا که عیسی به حجّت بر پا شد و حال آنکه او پسر سه ساله بود».

٩٩٩ / ٥. سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ ـ يَعْنِي أَبَا جَعْفَرٍ ـ عَنْ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْإِمَامِ، فَقُلْتُ: يَكُونُ الْإِمَامُ ابْنَ أَقَلَّ مِنْ سَبْعِ سِنِينَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، وَ أَقَلَّ مِنْ خَمْسِ سِنِينَ».

فَقَالَ سَهْلٌ: فَحَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ بِهٰذَا فِي سَنَةِ إِحْدىٰ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ.

١٠٠٠ / ٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَيْرَانِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كُنْتُ وَاقِفاً بَيْنَ يَدَيْ أَبِي الْحَسَنِ بِخُرَاسَانَ، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا سَيِّدِي، إِنْ كَانَ كَوْنٌ، فَإِلىٰ مَنْ؟ قَالَ: «إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ابْنِي». فَكَأَنَّ الْقَائِلَ اسْتَصْغَرَ سِنَّ أَبِي جَعْفَرٍ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولاً نَبِيّاً، صَاحِبَ شَرِيعَةٍ مُبْتَدَأَةٍ، فِي أَصْغَرَ مِنَ السِّنِّ الَّذِي فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ».

١٠٠١ / ٧. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ـ وَ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ ـ فَأَخَذْتُ النَّظَرَ إِلَيْهِ، وَ جَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلىٰ رَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ، لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ، فَبَيْنَا أَنَا كَذٰلِكَ حَتّىٰ قَعَدَ، فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللّٰهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِي النُّبُوَّةِ، فَقَالَ: ﴿وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾؛ ﴿وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ﴾؛ ﴿وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحِكْمَةَ وَ هُوَ صَبِيٌّ، وَ يَجُوزُ أَنْ

۹۹۹ / ۵. سهل بن زیاد، از علی بن مهزیار، از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت کرده است که گفت: سؤال کردم او را (یعنی: امام محمد تقی ﷺ) از چیزی از امر امام و عرض کردم: می‌شود که امام، پسری باشد کم‌تر از هفت ساله؟ فرمود: «آری و کم‌تر از پنج ساله نیز می‌باشد». و سهل گفت که: علی بن مهزیار مرا به این حدیث، حدیث کرد در سال دویست و بیست و یک.

۱۰۰۰ / ۶. حسین بن محمد، از خیرانی، از پدرش روایت کرده است که گفت: در خراسان در پیش روی حضرت امام رضا ﷺ ایستاده بودم... تا آخر آنچه در باب اشاره و نص بر امام محمد تقی ﷺ گذشت.[1]

۱۰۰۱ / ۷. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: امام محمد تقی ﷺ را دیدم در حالی که بیرون آمده بود و رو به من می‌آمد. پس من به سوی او نیک نظر کردم و شروع کردم که به سر و پای‌های او نظر می‌کردم تا قامت او را برای اصحاب خویش در مصر وصف کنم. و در بین آن‌که من هم‌چنین نگران بودم، نشست و فرمود که: «ای علی، به درستی که خدا در باب امامت، حجت آورده، به مثل آنچه در باب نبوت به آن حجت آورده، و فرموده که: ﴿وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْحُكْمَ صَبِيًّا﴾[2]. و فرموده که: و لما بلغ اشده وبلغ اربعین سنة. (چنین آیه‌ای در قرآن نیست. بلی، در سورهٔ قصص است که: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسْتَوَىٰٓ ءَاتَيْنَٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾[3]. و در سورهٔ احقاف است که: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾[4]. و این اشتباه از کلینی است یا نویسندگان؛ زیرا که از محمد بن مسعود عیاشی صاحب تفسیر، همین حدیث را نقل کرده‌اند که در تفسیر به اسناد خود از علی بن اسباط روایت کرده با ذکر آیه، به طریقه‌ای که در سورهٔ قصص است. و ترجمهٔ آیه احقاف در احوال حضرت امام حسین ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ می‌آید. و ترجمهٔ آیهٔ قصص این است که: «چون حضرت موسی به غایت قوت و کمال خویش که چهل سالگی است رسید (چنانچه از ابن عباس و

---

۱. ای آقای من، اگر حادثه واقع شود، به کی پناه بریم؟ فرمود: «به سوی پسرم ابوجعفر». پس گویا آن سائل ابوجعفر را کم شمرد. حضرت امام رضا ﷺ فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم را به پیغمبری فرستاد، و از جانب خدا خبر می‌داد، و صاحب شریعت تازه‌ای بود، در سنی که کم‌تر بود از سنّی که ابوجعفر ﷺ در آن است».

۲. مریم، ۱۲.

۳. قصص، ۱۴.

۴. احقاف، ۱۵.

يُؤْتَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً».

١٠٠٢ / ٨ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ : قَالَ عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام : يَا سَيِّدِي ، إِنَّ النَّاسَ يُنْكِرُونَ عَلَيْكَ حَدَاثَةَ سِنِّكَ ، فَقَالَ : «وَ مَا يُنْكِرُونَ مِنْ ذٰلِكَ؟ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ؟ لَقَدْ قَالَ اللّٰهُ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله : ﴿قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي﴾ فَوَاللّٰهِ مَا تَبِعَهُ إِلَّا عَلِيٌّ عليه السلام وَ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ ، وَ أَنَا ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ».

٩٢ ـ بَابُ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا إِمَامٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام

١٠٠٣ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ أَوْ غَيْرِهِ ، عَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : إِنَّهُمْ يُحَاجُّونَا يَقُولُونَ : إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ ؟ قَالَ : فَقَالَ : «مَا يُدْرِيهِمْ مَنْ غَسَلَهُ ؟ فَمَا قُلْتَ لَهُمْ؟» قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قُلْتُ لَهُمْ : إِنْ قَالَ مَوْلَايَ : إِنَّهُ غَسَلَهُ تَحْتَ عَرْشِ رَبِّي ، فَقَدْ صَدَقَ ، وَ إِنْ قَالَ : غَسَلَهُ فِي تُخُومِ الْأَرْضِ ، فَقَدْ صَدَقَ . قَالَ : «لَا هٰكَذَا».

مجاهد و قتاده نیز مروی است)، و راست شد قد او (یا عقلش به نهایت نَشْؤ و نما رسید)، دادیم او را پیغمبری و دانش در دین»). آن‌که گاهی جائز است که به پیغمبر، پیغمبری عطا شود و او کودک باشد، و جائز است که به او عطا شود و او در سن چهل سالگی باشد».

۱۰۰۲ / ۸. علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است که گفت: علی بن حَسّان به خدمت امام محمدتقی؈ عرض کرد که: ای سید من، مردم کم سالی تو را بر تو انکار دارند و می‌گویند که: طفل است و قابل امامت نیست. فرمود که: «چگونه قول خدا را از این باب انکار می‌کنند؟ خدا به پیغمبر خود فرموده: ﴿قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِيٓ أَدْعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِي﴾[1]. پس، به خدا سوگند، که در اول پیغمبری کسی او را پیروی نکرد، مگر علی؈ و آن حضرت را نه سال بود و من نیز پسر نه ساله‌ام».

۹۲. باب در بیان این‌که امام را غسل نمی‌دهد مگر امامی از ائمۀ هدیٰ؈

۱۰۰۳ / ۱. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عمر حلاّل، یا غیر او، از امام رضا؈ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: واقفیه با ما جدال و گفت‌وگو می‌کنند و می‌گویند که: امام را غسل نمی‌دهد، مگر امام (و مراد ایشان، نفی امامت امام رضا؈ است؛ زیرا که امام موسی؈ در بغداد رحلت فرمود، و امام رضا؈ در مدینه بود، و بر آن ملاعین وارد می‌آید که به امامت امام موسی؈ نیز قائل نباشند؛ چه، اگر امام بود، بایست امامی او را غسل دهد و حال آن‌که ایشان بعد از آن حضرت به امامی قائل نیستند. و پیش از این مذکور شد که امام موسی؈ مأمور بود که در وقت بیرون رفتن امام رضا؈، امر کند که او را غسل دهد و بر او نماز کند در حال حیات. و چه امتناع دارد که امام رضا؈ از راه اعجاز امامت در پنهان به بغداد آمده باشد و او را غسل داده باشد؟ چنانچه در حقیقت و نفس الامر چنین بود. و تتمۀ حدیث آن که:) راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «ایشان چه می‌دانند که کی آن حضرت؈ را غسل داد؟» و فرمود که: «به ایشان چه گفتی؟» راوی می‌گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، به ایشان گفتم که: اگر آقای من بفرماید

---

۱. یوسف، ۱۰۸. یعنی: بگو: ای محمد که: این دعوت به توحید و آماده شدن برای معاد، راه من است و بر این امر ثابتم و می‌خوانم مردمان را به راه خدا در حالتی که بر بینایی و مطلعم بر بیان هویدا و حجت روشن بر وجه یقین، من و آن‌که مرا پیروی کرده است. (مترجم)

قَالَ: فَقُلْتُ: فَمَا أَقُولُ لَهُمْ؟ قَالَ: «قُلْ لَهُمْ: إِنِّي غَسَلْتُهُ». فَقُلْتُ: أَقُولُ لَهُمْ: إِنَّكَ غَسَلْتَهُ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ».

١٠٠٤ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الْإِمَامِ يَغْسِلُهُ الْإِمَامُ؟ قَالَ: «سُنَّةُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام».

١٠٠٥ / ٣. وَ عَنْهُ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ طَلْحَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام: إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَغْسِلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ؟ فَقَالَ: «أَ مَا تَدْرُونَ مَنْ حَضَرَ؟ لَعَلَّهُ قَدْ حَضَرَهُ خَيْرٌ مِمَّنْ غَابَ عَنْهُ، الَّذِينَ حَضَرُوا يُوسُفَ فِي الْجُبِّ حِينَ غَابَ عَنْهُ أَبَوَاهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ».



٩٣ ـ بَابُ مَوَالِيدِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام

١٠٠٦ / ١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ إِسْحَاقَ الْعَلَوِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ الرَّزَامِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: حَجَجْنَا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي السَّنَةِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا ابْنُهُ مُوسَى عليه السلام، فَلَمَّا نَزَلْنَا الْأَبْوَاءَ، وَضَعَ لَنَا الْغَدَاءَ، وَ كَانَ إِذَا وَضَعَ الطَّعَامَ لِأَصْحَابِهِ أَكْثَرَ وَ أَطَابَ، قَالَ: فَبَيْنَا نَحْنُ نَأْكُلُ إِذْ أَتَاهُ رَسُولُ حَمِيدَةَ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ حَمِيدَةَ تَقُولُ: قَدْ أَنْكَرْتُ نَفْسِي، وَ قَدْ وَجَدْتُ مَا كُنْتُ أَجِدُ إِذَا حَضَرَتْ وِلَادَتِي، وَ قَدْ أَمَرْتَنِي أَنْ لَا أَسْتَبِقَكَ بِابْنِكَ هٰذَا،

که خود آن حضرت را در زیر عرش پروردگار من غسل داده، راست فرموده و اگر بفرماید که او را در زیر زمین، در جایی که منتهای آن باشد، و بعد از آن زمینی نباشد، غسل داده، راست فرموده. حضرت فرمود که: «همچنین مگو».

عرض کردم: پس، به ایشان چه بگویم؟ فرمود به ایشان بگو که: «من او را غسل دادهام». عرض کردم که: به ایشان خواهم گفت که: تو او را غسل دادهای (و بنابر بعضی از نُسَخ کافی، آیا به ایشان بگویم که تو او را غسل دادهای؟) فرمود: «آری».

۱۰۰۴ / ۲ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را ابو مَعمَر و گفت که: امام رضاؑ را سؤال کردم از امام، که [آیا امام دیگر] باید او را غسل دهد؟ فرمود: «سنت موسی بن عمرانؑ است» (چه، آن حضرت، هارون را در تیه غسل داد).

۱۰۰۵ / ۳ . و از او، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از یونس، از طلحه روایت است که گفت: به خدمت امام رضاؑ عرض کردم که: امام را غسل نمی‌دهد، مگر امام؟ فرمود که: «آیا نمی‌دانید که کی حاضر شد؟ (یعنی: در نزد غسل دادن امام موسیؑ) شاید که در نزد او حاضر شده باشد بهترین کسانی که از او غائب بودند (یعنی: امامؑ) مانند آنان که در نزد یوسف حاضر شدند در چاه، در هنگامی که پدر و اهل بیتش از او غائب شدند».

۹۳. باب در بیان موالید ائمهؑ[۱]

۱۰۰۶ / ۱ . علی بن محمد، از عبدالله بن اسحاق علوی، از محمد بن زید رزامی، از محمد بن سلیمان دیلمی، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: با امام جعفر صادقؑ حج کردیم در سالی که پسرش امام موسیؑ متولد شد، و چون به منزل اَبْواء فرود آمدیم، چاشت را برای ما ترتیب داد[۲] و عادت آن حضرت این بود که چون طعام از برای اصحاب خود می‌ساخت، پر و پاکیزه می‌ساخت. ابو بصیر می‌گوید: در بین آن‌که ما چیزی می‌خوردیم، ناگاه فرستادهٔ حمیده ـ مادر امام موسیؑ ـ به خدمت حضرت صادقؑ

---

۱. موالید جمع میلاد است، و میلاد به کسر میم، وقت زاییده شدن کسی است و مولود، زاییده شده و تاریخ وقت زاییدن کسی باشد. (مترجم)

۲. و اَبْواء به فتح همزه و سکون بای ابجد و همزهٔ ممدوده در آخر، کوهی است در میانهٔ مکّه و مدینه. (مترجم)

فَقَامَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، فَانْطَلَقَ مَعَ الرَّسُولِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: سَرَّكَ اللّٰهُ، وَ جَعَلَنَا فِدَاكَ، فَمَا أَنْتَ صَنَعْتَ مِنْ حَمِيدَةَ؟ قَالَ: «سَلَّمَهَا اللّٰهُ، وَ قَدْ وَهَبَ لِي غُلَاماً وَ هُوَ خَيْرُ مَنْ بَرَأَ اللّٰهُ فِي خَلْقِهِ، وَ لَقَدْ أَخْبَرَتْنِي حَمِيدَةُ عَنْهُ بِأَمْرٍ ظَنَّتْ أَنِّي لَا أَعْرِفُهُ، وَ لَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمَ بِهِ مِنْهَا».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ مَا الَّذِي أَخْبَرَتْكَ بِهِ حَمِيدَةُ عَنْهُ؟ قَالَ: «ذَكَرَتْ أَنَّهُ سَقَطَ مِنْ بَطْنِهَا -حِينَ سَقَطَ- وَاضِعاً يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ، رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَخْبَرْتُهَا أَنَّ ذٰلِكَ أَمَارَةُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ أَمَارَةُ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ مَا هٰذَا مِنْ أَمَارَةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ أَمَارَةِ الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ؟ فَقَالَ لِي: «إِنَّهُ لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِجَدِّي، أَتَىٰ آتٍ جَدَّ أَبِي بِكَأْسٍ فِيهِ شَرْبَةٌ أَرَقُّ مِنَ الْمَاءِ، وَ أَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ، وَ أَحْلىٰ مِنَ الشَّهْدِ، وَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ، وَ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ، فَسَقَاهُ إِيَّاهُ، وَ أَمَرَهُ بِالْجِمَاعِ، فَقَامَ، فَجَامَعَ، فَعُلِقَ بِجَدِّي.

وَ لَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِأَبِي، أَتىٰ آتٍ جَدِّي، فَسَقَاهُ كَمَا سَقىٰ جَدَّ أَبِي، وَ أَمَرَهُ بِمِثْلِ الَّذِي أَمَرَهُ، فَقَامَ، فَجَامَعَ، فَعُلِقَ بِأَبِي.

وَ لَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِي، أَتىٰ آتٍ أَبِي، فَسَقَاهُ بِمَا سَقَاهُمْ، وَ أَمَرَهُ بِالَّذِي أَمَرَهُمْ بِهِ، فَقَامَ، فَجَامَعَ، فَعُلِقَ بِي.

آمد و به آن حضرت عرض کرد که: حمیده می‌گوید که: در خود حال غیر متعارفی را مشاهده می‌کنم (که هرگز چنین حالی را در خود مشاهده نکرده‌ام؛ نه در وقت زاییدن و نه در وقت دیگر) و می‌یابم آنچه را که پیش از این می‌یافتم چون هنگام زاییدنم می‌رسید. (حاصل آن‌که آثار وضع حمل در خود می‌بینم) و تو مرا امر فرموده‌ای که من تو را در باب این پسرت، پیشی نگیرم (و در امر او دخل و تصرّفی نکنم).

پس امام جعفر صادق ﷺ برخاست و با فرستادهٔ حمیده تشریف برد، و چون برگشت، اصحاب به آن حضرت عرض کردند که: خدا تو را شاد گرداند و ما را فدای تو گرداند، از امر حمیده چه کردی و چه اتفاق افتاد؟ فرمود که: «خدا او را به سلامت داشت و مرا پسری بخشید، و آن پسر بهترین کسانی است که خدا ایشان را آفریده در میان خلائق. و حمیده مرا خبر داد در باب آن پسر به امری که گمان داشت که من آن را نمی‌دانم، و حال آن‌که من به آن امر از حمیده داناتر بودم».

عرض کردم که: فدای تو گردم، آن امری که حمیده تو را در باب پسرت به آن خبر داد، چه بود؟ فرمود که: «مذکور ساخت که آن فرزند، در هنگامی که متولّد شد، فرود آمد و دست خویش را بر زمین گذاشت و سرش را به جانب آسمان بلند کرد. پس، من حمیده را خبر دادم که این نشانه، نشانهٔ رسول خداست ﷺ در وقت تولد، و نشانهٔ آن‌که وصی باشد بعد از او».

عرض کردم که: فدای تو گردم این نشانهٔ رسول خدا ﷺ و نشانهٔ وصیّ بعد از او چیست؟ و اشاره به چه امر است؟ فرمود که: «چون شبی شد که نطفهٔ جدّم امام زین العابدین ﷺ در آن بسته شد، فرشته به نزد جدّ پدرم حضرت باقر (یعنی: حضرت امام حسین ﷺ) آمد و جامی را آورده که یک خوراک آبی در آن بود، از هر آب صافی‌تر و رقیق‌تر و از مسکه نرم‌تر و از عسل شیرین‌تر و از برف سردتر و از شیر سفیدتر، پس آن آب را به جدّ پدرم، حضرت امام حسین ﷺ، نوشانید و او را امر کرد که مجامعت کند. پس مجامعت نمود و نطفهٔ جدم (علی بن الحسین ﷺ) منعقد شد.

و چون شبی آمد که نطفهٔ پدرم در آن منعقد گردید، فرشته به نزد جدّم (علی بن الحسین) آمد و به او نوشانید، چنانچه به جدّ و پدرم نوشانیده بود، و او را امر کرد به مثل آنچه جدّ پدرم رابه آن امر کرده بود. پس برخاست و مجامعت نمود و نطفهٔ پدرم منعقد شد.

و چون شبی بود که نطفهٔ من در آن بسته شد، فرشته به نزد پدرم آمد و او را نوشانید

وَ لَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِابْنِي، أَتَانِي آتٍ كَمَا أَتَاهُمْ، فَفَعَلَ بِي كَمَا فَعَلَ بِهِمْ، فَقُمْتُ بِعِلْمِ اللّٰهِ، وَ إِنِّي مَسْرُورٌ بِمَا يَهَبُ اللّٰهُ لِي، فَجَامَعْتُ، فَعُلِقَ بِابْنِي هٰذَا الْمَوْلُودِ، فَدُونَكُمْ، فَهُوَ ـ وَ اللّٰهِ ـ صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي؛ إِنَّ نُطْفَةَ الْإِمَامِ مِمَّا أَخْبَرْتُكَ، وَ إِذَا سَكَنَتِ النُّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ أُنْشِئَ فِيهَا الرُّوحُ، بَعَثَ اللّٰهُ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ مَلَكاً، يُقَالُ لَهُ: حَيَوَانُ، فَكَتَبَ عَلىٰ عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ: ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ وَ إِذَا وَقَعَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، وَقَعَ وَاضِعاً يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ، رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَمَّا وَضْعُهُ يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ، فَإِنَّهُ يَقْبِضُ كُلَّ عِلْمٍ لِلّٰهِ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ أَمَّا رَفْعُهُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَإِنَّ مُنَادِياً يُنَادِي بِهِ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ مِنَ الْأُفُقِ الْأَعْلىٰ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ يَقُولُ: يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ، اثْبُتْ تُثْبَتْ، فَلِعَظِيمٍ مَا خَلَقْتُكَ، أَنْتَ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، وَ مَوْضِعُ سِرِّي، وَ عَيْبَةُ عِلْمِي، وَ أَمِينِي عَلىٰ وَحْيِي، وَ خَلِيفَتِي فِي أَرْضِي، لَكَ وَ لِمَنْ تَوَلَّاكَ أَوْجَبْتُ رَحْمَتِي، وَ مَنَحْتُ جِنَانِي، وَ أَحْلَلْتُ جِوَارِي، ثُمَّ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي، لَأُصْلِيَنَّ مَنْ عَادَاكَ أَشَدَّ عَذَابِي وَ إِنْ وَسَّعْتُ عَلَيْهِ فِي دُنْيَايَ مِنْ سَعَةِ رِزْقِي.

آنچه را که به پدر و جدّ و جدّم نوشانیده بود، و او را امر کرد به آنچه ایشان را به آن امر کرده بود، پس برخاست و مجامعت کرد و نطفهٔ من منعقد شد.

و چون شبی رسید که نطفهٔ پسرم در آن منعقد شد، فرشته‌ای به نزد من آمد، چنانچه به نزد پد و جدّ و پدر جدّم آمده بود و با من چنان کرد که با ایشان کرده بود. پس من خاستم به علم خدا و شاد بودم به آنچه خدا به من خواهد بخشید، و مجامعت کردم و نطفهٔ همین پسرم که متولّد شده، منعقد شد. پس، از او دست بر مدارید.

به خدا سوگند، که او صاحب و امام شماست بعد از من. و به درستی که نطفهٔ امام، از آن چیزی است که تو را خبر دادم، و چون نطفهٔ امام، چهار ماه در رحم قرار گیرد و روح در آن ایجاد شود، خدای تبارک و تعالی فرشته را بفرستد که او را حَیَوان می‌گویند، پس بازوی راست او بنویسد که: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَـٰتِهِۦ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ﴾[1]، یعنی: «و تمام شد سخن پروردگار تو (یعنی: به نهایت کمال رسید و به غایت انجامید) از روی راستی در اخبار و بر وجه عدالت در احکام، هیچ کس نیست که سخنان او را تبدیل دهنده باشد، و اوست شنوای همهٔ گفتار و دانا به تمام اسرار». و چون از شکم مادر فرود آید، فرود می‌آید در حالتی که دست‌های خویش را بر زمین گذاشته، و سرش را به جانب آسمان بلند کرده باشد. اما دست‌های خود را که بر زمین می‌گذارد، هر علمی که از آنِ خداست که آن را از آسمان به سوی زمین فرو فرستاده، می‌گیرد و اما سر خود را که به سوی آسمان بلند می‌کند، ندا کننده‌ای او را ندا می‌کند که از میان عرش از جانب جناب ربّ العزة از افق اعلی، به نام خودش و نام پدرش و می‌گوید که:

ای فلان پسر فلان، ثابت باش (یا ثابت کن اموری را که بر تو واجب است در باب امامت) تا خدا او را ثابت بدارد؛ زیرا که تو را برای امر عظیمی آفریده‌ام. تویی برگزیدهٔ من از خلق من و موضع و سِرّ و محل راز من و صندوق علم و امین من بر وحی من، خلیفهٔ من در زمین. من برای تو و برای هر که تو را دوست دارد، رحمت خود را واجب گردانم، و بهشت‌های خود را ببخشم و در همسایگی خویش فرود آورم. و به عزّت و جلال خود سوگند یاد می‌کنم که در سخت‌ترین عذاب خویش در آورم هر که را با تو دشمنی کرده است؛ هر چند که در دنیا

---

۱. انعام، ۱۱۵.

فَإِذَا انْقَضَى الصَّوْتُ ـ صَوْتُ الْمُنَادِي ـ أَجَابَهُ هُوَ، وَاضِعاً يَدَيْهِ، رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، يَقُولُ: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾».

قَالَ: «فَإِذَا قَالَ ذٰلِكَ، أَعْطَاهُ اللَّهُ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَ الْعِلْمَ الْآخِرَ، وَ اسْتَحَقَّ زِيَارَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرُّوحُ لَيْسَ هُوَ جَبْرَئِيلَ؟ قَالَ: «الرُّوحُ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ؛ إِنَّ جَبْرَئِيلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ إِنَّ الرُّوحَ هُوَ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ أَ لَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ: ﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ﴾؟».

● مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، مِثْلَهُ.

١٠٠٧ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ؈ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ ـ إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ، أَمَرَ مَلَكاً، فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَيَسْقِيهَا أَبَاهُ، فَمِنْ ذٰلِكَ يَخْلُقُ الْإِمَامَ، فَيَمْكُثُ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ لَيْلَةً فِي بَطْنِ أُمِّهِ لَا يَسْمَعُ الصَّوْتَ، ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذٰلِكَ الْكَلَامَ، فَإِذَا وُلِدَ، بَعَثَ ذٰلِكَ الْمَلَكَ، فَيَكْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ فَإِذَا مَضَى الْإِمَامُ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ، رُفِعَ لِهٰذَا مَنَارٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلَىٰ أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ؛ فَبِهٰذَا يَحْتَجُّ اللَّهُ عَلَىٰ خَلْقِهِ».

١٠٠٨ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ؈ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ

از روزی گشادهٔ خویش بر او وسعت دهم.

و چون آواز منادی تمام شود، امام او را جواب دهد، در حالی که دست‌های خود را بر زمین گذاشته و سرش را به جانب آسمان بلند ساخته، می‌گوید: «﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلْعِلْمِ قَآئِمَۢا بِٱلْقِسْطِ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ﴾[1]».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «چون امام مولود، این را بگوید، خدا علم اوّل و علم آخر را به او عطا فرماید. و سزاوار آن شود که روح او را در شب قدر زیارت کند». عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا روح، جبرئیل نیست؟ فرمود که: «روح از جبرئیل بزرگ‌تر است. به درستی که جبرئیل، از فرشتگان است و روح، آفریده‌ای است بزرگ‌تر از همهٔ فرشتگان علیهم السلام. آیا خدای تبارک و تعالی نمی‌فرماید: ﴿تَنَزَّلُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ﴾[2]» (و ترجمه آیه و وجه دلالت آن بر مقصود مذکور شد).

● محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از احمد بن حسن، از مختار بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر مثل این را روایت کرده‌اند.

۲/۱۰۰۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از حسن بن راشد روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که چون خدای تبارک و تعالی خواهد که امام را خلق کند، فرشته‌ای را امر کند که شربتی از آب زیر عرش را فراگیرد و آن را به پدر امام بنوشاند، پس امام از این آب خلق شود، و چهل شبانه روز در شکم مادرش بماند که آواز را نشنود. بعد از آن، سخن را بشنود و بفهمد، و چون متولّد شود، خدا آن فرشته را بفرستد که در میان دو چشم او را بنویسد که: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ﴾[3]. و چون امامی که پیش از او بوده از دنیا در گذرد، منادی از نور برای این امام بلند شود که به واسطهٔ آن کردارهای همهٔ خلائق را ببیند، و خدا به همین، حجّت را بر خلق خود تمام می‌کند».

۳/۱۰۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از منصور از یونس بن

---

۱. آل عمران، ۱۸. یعنی: گواهی داد خدا به نصب دلایل واضحه به این‌که هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست، مگر آن جناب و همهٔ فرشتگان و صاحب علم نیز شهادت دادند در حالتی که او سبحانه، بر پا است به عدل در همهٔ گفتار و کردار. نیست خدایی مگر او که خدایی است غالب بر جمیع ممکنات و محکم کار در هر چه کند و فرماید (مترجم)

۲. قدر، ۴.	۳. انعام، ۱۱۵.

ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ مِنَ الْإِمَامِ، بَعَثَ مَلَكاً، فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ، ثُمَّ أَوْقَعَهَا أَوْ دَفَعَهَا إِلَى الْإِمَامِ فَشَرِبَهَا، فَيَمْكُثُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْماً لَا يَسْمَعُ الْكَلَامَ، ثُمَّ يَسْمَعُ الْكَلَامَ بَعْدَ ذٰلِكَ، فَإِذَا وَضَعَتْهُ أُمُّهُ، بَعَثَ اللّٰهُ إِلَيْهِ ذٰلِكَ الْمَلَكَ الَّذِي أَخَذَ الشَّرْبَةَ، فَكَتَبَ عَلىٰ عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ: ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾ فَإِذَا قَامَ بِهٰذَا الْأَمْرِ، رَفَعَ اللّٰهُ لَهُ فِي كُلِّ بَلْدَةٍ مَنَاراً يَنْظُرُ بِهِ إِلىٰ أَعْمَالِ الْعِبَادِ».

۱۰۰۹ / ۴. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ الْإِمَامَ لَيَسْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، فَإِذَا وُلِدَ خُطَّ بَيْنَ كَتِفَيْهِ: ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ فَإِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ، جَعَلَ اللّٰهُ لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ يُبْصِرُ بِهِ مَا يَعْمَلُ أَهْلُ كُلِّ بَلْدَةٍ».

۱۰۱۰ / ۵. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: «الْأَوْصِيَاءُ إِذَا حَمَلَتْ بِهِمْ أُمَّهَاتُهُمْ، أَصَابَهَا فَتْرَةٌ شِبْهُ الْغَشْيَةِ، فَأَقَامَتْ فِي ذٰلِكَ يَوْمَهَا ذٰلِكَ إِنْ كَانَ نَهَاراً، أَوْ لَيْلَتَهَا إِنْ كَانَ لَيْلاً، ثُمَّ تَرىٰ فِي مَنَامِهَا رَجُلاً يُبَشِّرُهَا بِغُلَامٍ عَلِيمٍ حَلِيمٍ، فَتَفْرَحُ لِذٰلِكَ، ثُمَّ تَنْتَبِهُ مِنْ نَوْمِهَا، فَتَسْمَعُ مِنْ جَانِبِهَا الْأَيْمَنِ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ صَوْتاً يَقُولُ: حَمَلْتِ بِخَيْرٍ، وَ تَصِيرِينَ إِلىٰ خَيْرٍ، وَ جِئْتِ بِخَيْرٍ، أَبْشِرِي بِغُلَامٍ حَلِيمٍ عَلِيمٍ، وَ تَجِدُ خِفَّةً فِي بَدَنِهَا، ثُمَّ لَمْ تَجِدْ بَعْدَ ذٰلِكَ

یونس، بن ظَبیان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ چون اراده فرماید که امام را از امام خلق کند، فرشته‌ای را بفرستد که شربتی از آب زیر عرش را فراگیرد، پس آن را نگاه دارد تا امام آن را بنوشد (یا فرمود که: آن را به امام تسلیم نماید و امام آن را بیاشامد). و بعد از انعقاد نطفه، چهل روز در رحم بماند که سخن را نشنود، و بعد از آن، سخن را بشنود و بفهمد، و چون مادرش او را بر زمین گذارد، خدا همان فرشته راکه شربت آب زیر عرش را فراگرفته بود، به سوی او فرستد و بر بازوی راستش بنویسد که: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَـٰتِهِۦ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ﴾ و چون به امر امامت قیام کند، خدای تعالی برای او در هر شهری، مشعلی از نور را بلند سازد که به وساطت آن به سوی اعمال بندگان نظر کند».

۱۰۰۹ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ربیع بن محمد مُسْلی، از محمد بن مروان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که امام، در شکم مادرش می‌شنود و چون متولد شود، در میانهٔ شانه‌های او نوشته می‌شود که: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَـٰتِهِۦ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ﴾، و چون امر امامت به او منتقل شود، خدا از برای او عمودی از نور قرار دهد که به آن ببیند، هر چه راکه اهل هر شهری می‌کنند».

۱۰۱۰ / ۵. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از ابن مسعود، از عبدالله بن ابراهیم جعفری روایت کرده است که گفت: شنیدم از اسحاق بن جعفر که می‌گفت: شنیدم از پدرم، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، که می‌فرمود: «اوصیا چون مادران ایشان به ایشان حامله شوند، سستی مانند غَش به ایشان رسد، و در تمام آن روز اگر روز باشد، و در همهٔ آن شب اگر شب باشد، بر این حال بماند (که گویا در غَش است). پس مردی را در خواب ببیند که او را مژده دهد به پسری بردبار دانا، و به این بشارت شاد شود.

بعد از آن، از خواب بیدار شود و از جانب راست خود، از کنار خانه آوازی بشنود که کسی بگوید که: حامله شدی به خوبی، و بازگشت تو به خوبی خواهد بود، و چیز خوبی را آوردی. بشارت باد تو را به پسری بردبار دانا. و در بدن خود سبکی بیابد و بعد از آن، از پهلوها

اتِّسَاعاً مِنْ جَنْبَيْهَا وَ بَطْنِهَا، فَإِذَا كَانَ لِتِسْعٍ مِنْ شَهْرِهَا، سَمِعَتْ فِي الْبَيْتِ حِسّاً شَدِيداً، فَإِذَا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي تَلِدُ فِيهَا، ظَهَرَ لَهَا فِي الْبَيْتِ نُورٌ تَرَاهُ، لَا يَرَاهُ غَيْرُهَا إِلَّا أَبُوهُ، فَإِذَا وَلَدَتْهُ، وَلَدَتْهُ قَاعِداً، وَ تَفَتَّحَتْ لَهُ حَتّىٰ يَخْرُجَ مُتَرَبِّعاً، ثُمَّ يَسْتَدِيرُ بَعْدَ وُقُوعِهِ إِلَى الْأَرْضِ، فَلَا يُخْطِئُ الْقِبْلَةَ -حَيْثُ كَانَتْ- بِوَجْهِهِ، ثُمَّ يَعْطِسُ ثَلَاثاً، يُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ بِالتَّحْمِيدِ، وَ يَقَعُ مَسْرُوراً، مَخْتُوناً، وَ رَبَاعِيَتَاهُ مِنْ فَوْقٍ وَ أَسْفَلَ وَ نَابَاهُ وَ ضَاحِكَاهُ، وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مِثْلُ سَبِيكَةِ الذَّهَبِ نُورٌ، وَ يُقِيمُ يَوْمَهُ وَ لَيْلَتَهُ تَسِيلُ يَدَاهُ ذَهَباً، وَ كَذٰلِكَ الْأَنْبِيَاءُ إِذَا وُلِدُوا، وَ إِنَّمَا الْأَوْصِيَاءُ أَعْلَاقٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ».

١٠١١ / ٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ: رَوىٰ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ قَالَ؈: «لَا تَتَكَلَّمُوا فِي الْإِمَامِ؛ فَإِنَّ الْإِمَامَ يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، فَإِذَا وَضَعَتْهُ، كَتَبَ الْمَلَكُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: ﴿وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ فَإِذَا قَامَ بِالْأَمْرِ، رُفِعَ لَهُ فِي كُلِّ بَلْدَةٍ مَنَارٌ يَنْظُرُ مِنْهُ إِلىٰ أَعْمَالِ الْعِبَادِ».

١٠١٢ / ٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ ابْنُ فَضَّالٍ جُلُوساً إِذْ أَقْبَلَ يُونُسُ، فَقَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا؈، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِي الْعَمُودِ، قَالَ: فَقَالَ لِي: «يَا يُونُسُ، مَا تَرَاهُ؟ أَ تَرَاهُ عَمُوداً مِنْ حَدِيدٍ يُرْفَعُ لِصَاحِبِكَ؟».

و شکم خویش ناخوشی نیابد، و چون نه ماه از حملش بگذرد، آواز سختی را در خانه بشنود، و صاحب آن را نبینند، و چون شبی که در آن می‌زاید، بیاید از برای او نوری در آن خانه ظاهر شود، آن را ببیند و غیر از او، کسی آن را نبیند، مگر پدر امام و چون او را بزاید، بزاید او را نشسته، و به جهت امام چنان از هم باز شود که امام چهار زانو بیرون آید، و بعد از آن‌که به زمین رسید، گرد بنشیند و از قبله تجاوز نکند تا آن‌که در برابر روی او باشد (یعنی: به هر طرف که روی او باشد، به جانب قبله بگرداند).

پس، سه مرتبه عطسه کند و به انگشت خویش، اشاره به حمد خدا نماید، و به زمین آید ناف بریده و ختنه کرده، و دو دندان پیش او از بالا و پایین و همچنین دو دندان نیشتر و دندان‌های خندهٔ او روئیده باشد (حاصل آن‌که امام را در هنگام تولد، دوازده دندان باشد: رباعیات و انیاب و ضواحک، و اما طواحن که آن را دندان آسیا می‌گویند و آن دوازده است، و چهار دندان نواجذ که آن را دندان عقل می‌گویند، بعد از آن بیرون می‌آید). و در پیش روی او نور زردی است مانند شمش طلا و در آن روز و در آن شب، چنان می‌ماند که نوری مانند طلا از دست‌های او روان می‌شود و پیغمبران همچنین‌اند، چون متولد شوند، و جز این نیست که اوصیا چیزهای نفیس‌اند از پیغمبران ﷺ».

۱۰۱۱ / ۶ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن درّاج که گفت: جماعتی از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از آن حضرت که فرمود: «در باب امام سخن مگویید؛ زیرا که امام سخن را می‌شنود و حال آن‌که او در شکم مادر است، و چون مادر او را بر زمین گذارد، فرشته در میان دو چشمش بنویسد که: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَـٰتِهِ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ﴾، و چون به امر امامت قیام نماید، از برای او در هر شهری مناری بلند شود که از آن به اعمال بندگان نظر کند».

۱۰۱۲ / ۷ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید روایت کرده است که گفت: من و ابن فَضّال نشسته بودیم در وقتی که یونس آمد و گفت: بر ابوالحسن حضرت امام رضا ﷺ داخل شدم و بر آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، مردم در باب عمود نوری که از برای امام نصب می‌شود، بسیار حرف‌ها می‌زنند و هر کسی سخنی می‌گوید. حضرت فرمود

قَالَ: قُلْتُ: مَا أَدْرِي، قَالَ: «لٰكِنَّهُ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِكُلِّ بَلْدَةٍ، يَرْفَعُ اللّٰهُ بِهِ أَعْمَالَ تِلْكَ الْبَلْدَةِ».

قَالَ: فَقَامَ ابْنُ فَضَّالٍ، فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، وَ قَالَ: رَحِمَكَ اللّٰهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، لَا تَزَالُ تَجِيءُ بِالْحَدِيثِ الْحَقِّ الَّذِي يُفَرِّجُ اللّٰهُ بِهِ عَنَّا.

١٠١٣ / ٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: «لِلْإِمَامِ عَشْرُ عَلَامَاتٍ: يُولَدُ مُطَهَّراً مَخْتُوناً؛ وَ إِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ، وَقَعَ عَلىٰ رَاحَتَيْهِ، رَافِعاً صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ؛ وَ لَا يُجْنِبُ؛ وَ تَنَامُ عَيْنُهُ وَ لَا يَنَامُ قَلْبُهُ؛ وَ لَا يَتَثَاءَبُ وَ لَا يَتَمَطّىٰ؛ وَ يَرىٰ مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرىٰ مِنْ أَمَامِهِ؛ وَ نَجْوُهُ كَرَائِحَةِ الْمِسْكِ؛ وَ الْأَرْضُ مُوَكَّلَةٌ بِسَتْرِهِ وَ ابْتِلَاعِهِ؛ وَ إِذَا لَبِسَ دِرْعَ رَسُولِ اللّٰهِ، كَانَتْ عَلَيْهِ وَفْقاً، وَ إِذَا لَبِسَهَا غَيْرُهُ مِنَ النَّاسِ -طَوِيلِهِمْ وَ قَصِيرِهِمْ- زَادَتْ عَلَيْهِ شِبْراً؛ وَ هُوَ مُحَدَّثٌ إِلىٰ أَنْ تَنْقَضِيَ أَيَّامُهُ».

٩٤ـ بَابُ خَلْقِ أَبْدَانِ الْأَئِمَّةِ وَ أَرْوَاحِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ

١٠١٤ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَنَا مِنْ عِلِّيِّينَ، وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذٰلِكَ، وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عِلِّيِّينَ، وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ، فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ الْقَرَابَةُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ، وَ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا».

که: «ای یونس، تو آن را چه چیز می‌پنداری و در باب آن اعتقاد داری؟ آیا آن را چنان می‌دانی که عمودی باشد از آهن که برای امام تو برپا شود؟» عرض کردم که: نمی‌دانم. فرمود: «لیکن آن عمود فرشته‌ای است که بر هر شهری گماشته و خدا به واسطهٔ او اعمال اهل آن شهر را بلند می‌گرداند، و به امام می‌نماید».

راوی می‌گوید که: ابن فضّال برخاست و سر یونس را بوسید و گفت: ای ابا محمد، خدا تو را رحمت کند، همیشه حدیث حقی را می‌آوری که خدا به سبب آن، اندوه ما را برطرف می‌کند.

۱۰۱۳ / ۸. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ابن ابی عمیر، از حریز، از زُراره از امام محمد باقر‌ؑ روایت کرده است که فرمود: «امام راده نشانه است: متولّد می‌شود پاکیزه از آلایش خون و غیر آن؛ و ختنه کرده؛ و چون از شکم مادر بر زمین فرود آید، کف‌های دست خویش را بر زمین گذارد؛ و آواز خود را به شهادتین بلند کند (و بگوید: اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله)؛ و محتلم نمی‌شود؛ و چشمش به خواب می‌رود و دلش به خواب نمی‌رود (یعنی: غفلت از برایش دست به هم نمی‌دهد و آنچه در آن حال واقع می‌شود، می‌داند)؛ و خمیازه نمی‌کند؛ و کمانه نمی‌کشد (که دست‌ها را کشد و سینه را پیش کند یا در رفتار ناز نمی‌کند و نمی‌خرامد)؛ و از پشت خویش می‌بیند، چنانچه از پیش رو می‌بیند؛ و بوی آنچه از شکمش بیرون آید، چون بوی مشک است، و زمین موکّل است به این‌که آن را بپوشاند و فرو برد؛ و چون زرهٔ رسول خدا‌ﷺ را بپوشد، بر قامتش راست آید (و موافق اندام او باشد)، و هرگاه غیر او از مردمان آن را بپوشد، خواه دراز باشد و خواه کوتاه، یک وجب از قامتش زیاد باشد؛ و فرشته با او سخن گوید تا ایام حیاتش به سرآید».

۹۴. باب در بیان کیفیت آفریدن بدن‌های ائمه‌ؑ و ارواح و دل‌های ایشان

۱۰۱۴ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق‌ؑ که فرمود: «خدای تعالی ما را از علّیین آفرید[۱]، و ارواح ما را از بالای آن آفرید، و ارواح شیعیان ما را از علّیین آفرید، و تن‌های ایشان را

---

۱. و علّیین بقعه‌ای است در آسمان، یا سدرة المنتهی است و بیان آن در کتاب ایمان و کفر می‌آید. انشاء الله تعالی. (مترجم)

۱۰۱۵ / ۲ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ إِسْحَاقَ الزَّعْفَرَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْكَنَ ذٰلِكَ النُّورَ فِيهِ، فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقاً وَ بَشَراً نُورَانِيِّينَ، لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيباً، وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا، وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ، وَ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيباً إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ، وَ لِذٰلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَ هُمُ النَّاسَ، وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجاً لِلنَّارِ وَ إِلَى النَّارِ».

۱۰۱۶ / ۳ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ غَيْرِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ رَفَعَهُ إِلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «إِنَّ لِلّٰهِ نَهَراً دُونَ عَرْشِهِ، وَ دُونَ النَّهَرِ الَّذِي دُونَ عَرْشِهِ نُورٌ نَوَّرَهُ؛ وَ إِنَّ فِي حَافَتَيِ النَّهَرِ رُوحَيْنِ مَخْلُوقَيْنِ: رُوحُ الْقُدُسِ، وَ رُوحٌ مِنْ أَمْرِهِ؛ وَ إِنَّ لِلّٰهِ عَشْرَ طِينَاتٍ: خَمْسَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْأَرْضِ»، فَفَسَّرَ الْجِنَانَ، وَ فَسَّرَ الْأَرْضَ.

ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ نَبِيٍّ وَ لَا مَلَكٍ مِنْ بَعْدِهِ جَبَلَهُ إِلَّا نَفَخَ فِيهِ مِنْ إِحْدَى الرُّوحَيْنِ، وَ جَعَلَ النَّبِيَّ ﷺ مِنْ إِحْدَى الطِّينَتَيْنِ».

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ : مَا الْجَبْلُ؟

از پایین آن آفرید. پس به جهت این خویشی و نزدیکی در میان ما و ایشان، به سوی ما میل دارند».

۱۰۱۵ / ۲. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی بن عُبید، از محمد بن شعیب، از عمران بن اسحاق زعفرانی، از محمد بن مروان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «خدا ما را از نور عظمت خویش آفرید. بعد از آن، خلق ما را نگاشت از طینت و سرشت مخزونِ مکنون از زیر عرش، و آن نور را در آن ساکن گردانید. پس ما مخلوق و بشری بودیم نورانی (بنابر بعضی از نُسَخ کافی، ما چنین بودیم در حالی که مخلوق و بشر، یا روح و جسدی نورانی بودیم)، و خدا برای هیچ‌کس در مثل آنچه ما از آن خلق شدیم، بهره قرار نداد و ارواح شیعیان ما را از سرشت ما خلق فرمود، و تن‌های ایشان را از سرشت مَخزونِ مکنون که از این سرشت پایین‌تر بود. و خدا برای کسی در مثل آنچه ایشان را از آن خلق فرمود، بهره‌ای قرار نداده، مگر از برای پیغمبران. و برای این، ما و ایشان مردمان شدیم، و سائر مردمان (که به صورت ناس‌اند و در حقیقت، نسناس خر مگسی چندند) که برای آتش جهنم خلق شده‌اند و به سوی آتش جهنم باز خواهند گردید».

۱۰۱۶ / ۳. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از علی بن حَسّان و محمد بن یحیی، از سَلَمة بن خطّاب و غیر او، از علی بن حسّان، از علی بن عطیه، از علی بن رئاب که آن را مرفوع ساخته به سوی امیر المؤمنین علیه السلام و گفت که: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «به درستی که خدا را نهری است در زیر عرش او، و در زیرِ نهری که در زیر عرش اوست، نوری است که آن نهر را منور و روشن گردانیده، و در دو کنار آن نهر، دو روح است که آنها را آفریده: یکی روح القدس و یکی روحی که از امر و فرمان خداست. و خدای عزّ و جلّ را ده سرشت است: پنج سرشت از بهشت و پنج سرشت از زمین» و حضرت بهشت‌ها و زمین را هر دو بیان فرمود که کدام‌اند.

بعد از آن فرمود که: «هیچ پیغمبر و فرشته‌ای نیست که خدا او را بعد از پیغمبر جَبْل فرمود، مگر آن‌که از این دو روح را در او دمیده و پیغمبر را از یکی از این دو سرشت قرار داده».

فَقَالَ: «الْخَلْقُ غَيْرَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- خَلَقَنَا مِنَ الْعَشْرِ طِينَاتٍ، وَ نَفَخَ فِينَا مِنَ الرُّوحَيْنِ جَمِيعاً، فَأَطْيِبْ بِهَا طِيباً».

● وَ رَوىٰ غَيْرُهُ عَنْ أَبِي الصَّامِتِ، قَالَ: طِينُ الْجِنَانِ: جَنَّةُ عَدْنٍ، وَ جَنَّةُ الْمَأْوىٰ، وَ النَّعِيمِ، وَ الْفِرْدَوْسُ، وَ الْخُلْدُ؛ وَ طِينُ الْأَرْضِ: مَكَّةُ، وَ الْمَدِينَةُ، وَ الْكُوفَةُ، وَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ، وَ الْحَائِرُ.

١٠١٧ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي نَهْشَلٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلىٰ عِلِّيِّينَ، وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقَنَا، وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ؛ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا؛ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا». ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْآيَةَ: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ○ وَ ما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ ○ كِتابٌ مَرْقُومٌ ○ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾.

«وَ خَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ سِجِّينٍ، وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ، وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ؛ فَقُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقُوا مِنْهُ». ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْآيَةَ: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْفُجّارِ لَفِي سِجِّينٍ ○ وَ ما أَدْراكَ ما سِجِّينٌ ○ كِتابٌ مَرْقُومٌ﴾.

علی بن رئاب می‌گوید که: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که جَبْل[1] چیست؟ فرمود که: «خلق و آفریدن[2] غیر از ما اهل بیت؛ زیرا که خدای عزّوجلّ ما را از ده سرشت آفرید، و از هر دو روح در ما دمید، پس سرشت‌های ما چه بسیار سرشت‌های خوشی هستند؛ از روی خوشی».

● غیر او از ابوصامت روایت کرده است که گفت: گِل بهشت‌ها، گِل جنّت عدن و جنّت المأوی و جنّت النعیم و فردوس و خُلد است، و گِل زمین، گِل مکه و مدینه و کوفه و بیت المقدس و حایر حضرت امام حسین است ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ.

۴/۱۰۱۷ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از ابی نَهشَل که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن اسماعیل، از ابو حمزهٔ ثُمالی که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدا ما را از اعلای علیین آفرید، و دل‌های شیعیان ما را آفرید از آنچه ما را آفرید. و تن‌های ایشان را از پست‌تر از آن آفرید، پس دل‌های ایشان به سوی ما میل می‌کند و می‌شتابد از غایت شوق؛ زیرا که آن دل‌ها آفریده شده است از آنچه ما آفریده شدیم». پس این آیه را تلاوت فرمود: «﴿كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلْأَبْرَارِ لَفِى عِلِّيِّينَ * وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا عِلِّيُّونَ * كِتَٰبٌ مَّرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ ٱلْمُقَرَّبُونَ﴾[3] و دشمنان ما را از سجّین آفرید (و در اکثر نسخ کافی، سجّیل به لام است، به جای نون و این، به معنی سجین است که مذکور خواهد شد، ولیکن نظر به آیهٔ بعد، باید که سجّیل اشتباه باشد از کاتب، یا کلینی رحمه الله. و تتمهٔ حدیث)[4] و دل‌های شیعیان ایشان را آفرید از آنچه ایشان را از آن آفرید، و تن‌های ایشان را از پست‌تر از آن آفرید. پس دل‌های شیعیان ایشان به سوی ایشان میل می‌کند، و می‌شتابد از غایت شوق؛ زیرا که آن دل‌ها آفریده شده‌اند از آنچه ایشان از آن آفریده شده‌اند. پس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلْفُجَّارِ لَفِى سِجِّينٍ * وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا سِجِّينٌ * كِتَٰبٌ مَّرْقُومٌ﴾[5]».

---

۱. به فتح جیم و سکون بای ابجد. مترجم.

۲. و این جمله‌ای است معترضه که راوی در میان کلام امیرالمؤمنین بیرون آورده، و تتمهٔ کلام از حضرت. (مترجم)

۳. مطفّفین، ۱۸ ـ ۲۱.

۴. چنان که مشهود است، بر اساس این نسخه، همان سجّین است، و نسخهٔ مترجم ـ رحمه الله ـ سجّیل بوده است.

۵. مطفّفین، ۷ ـ ۸ و ترجمه هر دو آیه در کتاب ایمان و کفر خواهد آمد. ان شاء الله تعالی. (مترجم)

٩٥ ـ بَابُ التَّسْلِيمِ وَ فَضْلِ الْمُسَلِّمِينَ

١٠١٨ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ ، عَنْ سَدِيرٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ﷺ : إِنِّي تَرَكْتُ مَوَالِيَكَ مُخْتَلِفِينَ ، يَتَبَرَّأُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ؟

قَالَ : فَقَالَ : «وَ مَا أَنْتَ وَ ذَاكَ ، إِنَّمَا كُلِّفَ النَّاسُ ثَلَاثَةً : مَعْرِفَةَ الْأَئِمَّةِ ، وَ التَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ ، وَ الرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» .

١٠١٩ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ الْكَاهِلِيِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ : «لَوْ أَنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللّٰهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ ، وَ آتَوُا الزَّكَاةَ ، وَ حَجُّوا الْبَيْتَ ، وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ، ثُمَّ قَالُوا لِشَيْءٍ صَنَعَهُ اللّٰهُ ، أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : أَلَّا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ ، أَوْ وَجَدُوا ذٰلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ ، لَكَانُوا بِذٰلِكَ مُشْرِكِينَ» . ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْآيَةَ : ﴿فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾ . ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ : «عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ» .

۹۵. باب در بیان تسلیم و گردن گذاشتن و فضیلت آنها که در مقام تسلیم‌اند

۱۰۱۸ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن سِنان، از ابن مُسْکان، از سَدیر که گفت: به خدمت امام محمدباقر ؈ عرض کردم که: من موالیان تو را مختلف یافتم، به طوری که بعضی از ایشان، از بعضی بیزاری می‌جوید. سدیر می‌گوید که: حضرت فرمود: «تو را چه کار است به این اختلاف؟ جز این نیست که مردم مکلّف‌اند به سه چیز و آنها: شناختن ائمه است، و تسلیم کردن برای ایشان در آنچه بر ایشان وارد شده، و برگردانیدن به سوی ایشان، در چیزی که در آن اختلاف کنند».

۱۰۱۹ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حَمّاد بن عثمان، از عبدالله کاهلی که گفت: امام جعفر صادق ؈ فرمود که: «اگر گروهی عبادت کنند خدا را که تنهاست و او را شریکی نیست، و نماز را به پای دارند و زکات را بدهند و حجّ خانهٔ کعبه را به جا آورند و ماه مبارک رمضان را روزه بگیرند، پس بگویند برای چیزی که خدا یا رسول او ﷺ آن را کرده باشند، که چرا هر یک از خدا و رسول خلاف آنچه را که کردند، نکردند، یا این را در دل‌های خویش بیابند (که این مطلب در خاطر ایشان باشد)، اگر چه به زبان نگویند، به همین سخن و اعتقاد، مشرک باشند».

پس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾[۱]، یعنی: «پس، نه چنان است که ایشان گمان کرده‌اند که با وجود مخالف حکم تو و راضی نبودن به آن، ایمان داشته باشند. سوگند یاد می‌کنم به پروردگار تو، که ایمان نمی‌آورند بر وجه حقیقت و راستی، تا تو را حَکَم سازند در آنچه مختلف شده است در میان ایشان، و تو حکم می‌کنی، پس تنگی و گرانی را در نفس‌های خود نیابند از آنچه حکم کرده‌ای به آن (و هر چند که مخالف طباع ایشان باشد) و گردن نهند فرمان تو را گردن نهادنی به غایت» (که ظاهر و باطن آن تفاوتی نداشته باشد).

---

۱. نساء، ۶۵ یعنی: پس، نه چنان است که ایشان گمان کرده‌اند که با وجود مخالفت حکم تو و راضی نبودن به آن، ایمان داشته باشند. سوگند یاد می‌کنم به پروردگار تو که ایمان نمی‌آورند بر وجه حقیقت و راستی، تا تو را حَکَم سازند در آنچه مختلف شده است در میان ایشان، و تو حکم کنی، پس تنگی و گرانی را در نَفس‌های خود نیابند از آنچه حکم کرده‌ای به آن و هر چند که مخالف طباع ایشان باشد و گردن نهند فرمان تو را گردن نهادنی به غایت که ظاهر و باطن آن تفاوتی نداشته باشد. (مترجم)

۱۰۲۰ / ۳. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ:

قُلْتُ لَهُ: إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلاً يُقَالُ لَهُ: كُلَيْبٌ، فَلَا يَجِيءُ عَنْكُمْ شَيْءٌ إِلَّا قَالَ: أَنَا أُسَلِّمُ؛ فَسَمَّيْنَاهُ «كُلَيْبَ تَسْلِيمٍ»، قَالَ: فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَ تَدْرُونَ مَا التَّسْلِيمُ؟» فَسَكَتْنَا، فَقَالَ: «هُوَ وَ اللّٰهِ الْإِخْبَاتُ، قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ﴾».

۱۰۲۱ / ۴. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾ قَالَ: «الِاقْتِرَافُ: التَّسْلِيمُ لَنَا، وَ الصِّدْقُ عَلَيْنَا، وَ أَلَّا يَكْذِبَ عَلَيْنَا».

۱۰۲۲ / ۵. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ، عَنْ كَامِلٍ التَّمَّارِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: «﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ أَ تَدْرِي مَنْ هُمْ؟». قُلْتُ: أَنْتَ أَعْلَمُ، قَالَ: «﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾: الْمُسَلِّمُونَ؛ إِنَّ الْمُسَلِّمِينَ هُمُ النُّجَبَاءُ، فَالْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ، فَطُوبىٰ لِلْغُرَبَاءِ».

بعد از آن، حضرت صادق‌ؑ فرمود که: «بر شما است که گردن نهید و در مقام تسلیم باشید».

۱۰۲۰ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از زید شحّام، از امام جعفر صادق‌ؑ روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: در نزد ما مردی است که او را کُلَیب می‌گویند و چیزی از شما وارد نمی‌شود، مگر آن‌که می‌گوید که: من این را مُسَلّم و قبول دارم. پس ما او را نسبت به تسلیم دادیم و او را کُلَیب تسلیم نام کرده‌ایم. زید می‌گوید که: حضرت فرمود: «خدا او را رحمت کند». بعد از آن فرمود که: «آیا می‌دانید که تسلیم چیست؟» ما همه ساکت شدیم. فرمود: «به خدا سوگند، که تسلیم، خشوع و فروتنی کردن است. خدای عزّوجلّ فرموده یا فرمودهٔ او است که: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَأَخْبَتُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ﴾[1]».

۱۰۲۱ / ۴ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر‌ؑ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُۥ فِيهَا حُسْنًا﴾[2]، که آن حضرت فرمود که: «اقتراف حسنه و اکتساب آن، آن است که از برای ما گردن نهد و بر ما راست گوید و آن‌که بر ما دروغ نگوید». و ترجمهٔ آیه این است که: و هر که کسب کند، نیکی را، زیاده کنیم از برای او در آن نیکی نیکویی را یعنی: ثواب آن را مضاعف گردانیم.

۱۰۲۲ / ۵ . علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن عبدالحمید، از منصور بن یونس، از بشیر دَهّان، از کامل تمّار روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر‌ؑ فرمود که: ﴿قَدْ أَفْلَحَ ٱلْمُؤْمِنُونَ﴾[3] حضرت فرمود که: «ای کامل، آیا می‌دانی که ایشان کیانند؟» عرض کردم که: تو بهتر می‌دانی. فرمود: «به حقیقت که رستگار شدند مؤمنانی که تسلیم کننده‌اند. به درستی که مسلمانند که نجیبان و بزرگوارانند. پس مؤمن

---

۱. هود، ۲۳. و در صدر آیه، لفظ إنَّ موجود است، یعنی: به درستی که آنان ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و آرام گرفتند به ذکر پروردگار خویش و خشوع و خضوع نمودند برای خدا، آن گروه ملازمان بهشت‌اند که ایشان همیشه در آن خواهند بود. (مترجم)

۲. شورا، ۲۳.

۳. مؤمنون، ۱. یعنی: به حقیقت که رستگار شدند مؤمنان و به مقاصد دنیوی و اخروی خود رسیدند. (مترجم)

١٠٢٣ / ٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنِ الْخَشَّابِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ رَبِيعٍ الْمُسْلِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ، فَلْيَقُلِ: الْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسَرُّوا وَ مَا أَعْلَنُوا، وَ فِيمَا بَلَغَنِي عَنْهُمْ، وَ فِيمَا لَمْ يَبْلُغْنِي».

١٠٢٤ / ٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَارَةَ أَوْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: قَالَ: «لَقَدْ خَاطَبَ اللّٰهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي كِتَابِهِ». قَالَ: قُلْتُ: فِي أَيِّ مَوْضِعٍ؟ قَالَ: «فِي قَوْلِهِ: ﴿وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّاباً رَحِيماً ۝ فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ فِيمَا تَعَاقَدُوا عَلَيْهِ: لَئِنْ أَمَاتَ اللّٰهُ مُحَمَّداً أَلَّا يَرُدُّوا هٰذَا الْأَمْرَ فِي بَنِي هَاشِمٍ ﴿ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ﴾ عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ أَوِ الْعَفْوِ ﴿وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾».

غریب است و خوشا حال غریبان».[1]

۱۰۲۳ / ۶. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از خشّاب، از عبّاس بن عامر، از ربیع مُسلی، از یحیی بن زکریای انصاری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «هر که او را شاد می‌کند که همهٔ ایمان را کامل گرداند، قول مرا در جمیع اشیا قبول کند؛ زیرا که قول من، قول آل محمد است در آنچه پنهان می‌کنند و آنچه آشکار می‌سازند و در آنچه از جانب ایشان به من رسیده و در آنچه به من نرسیده است».

۱۰۲۴ / ۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذینه، از زراره یا برید، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «خدا در کتاب خود امیر المؤمنین علیه السلام را خطاب فرموده و با او گفت‌وگو نموده».

راوی می‌گوید که: عرض کردم: در کدام موضع؟ فرمود: در قول خویش: «﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ جَآءُوكَ فَٱسْتَغْفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا * فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾[2]، یعنی: و اگر آن‌که این منافقان در هنگامی که ستم کردند بر نفس‌های خود به نفاق و انکار حکم پیغمبر، می‌آمدند به حضرت تو و به تو رجوع می‌کردند، پس طلب آمرزش می‌کردند از خدا (به توبه و اخلاص)، و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایشان استغفار می‌کرد، هر آینه می‌یافتند و می‌دانستند خدا را به غایت قبول کنندهٔ توبه گناه کاران و مهربان بر آمرزش طلبان» (تا آخر آنچه در آن باب مذکور شد. و شاید که وجه دلالت آیه بر آن‌که مخاطب به آن، رسول صلی الله علیه و آله نیست، این باشد که اگر آن حضرت، مخاطب بود، بایست که به جای ﴿وَٱسْتَغْفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ واستغفرت لهم﴾ باشد. و التفات از خطاب به سوی غیبت، بعد از آن از غیبت به سوی خطاب، بُعد و خفایی دارد و حسن آن به واسطهٔ وقوعش در قرآن، فرع ثبوت اتحاد مخاطب با رسول است. و ثبوت اتحاد، فرع حسن این نوع التفات است و این، مستلزم دور است.

و حضرت در شرح ﴿فيما شَجَرَ بَينَهُم﴾ فرموده که) : «در آنچه بر آن با یکدیگر عهد و پیمان کردند و قسم خوردند که اگر خدا محمد را بمیراند، امر امامت را در بنی‌هاشم رد نکنند ﴿ثمّ

---

۱. و غریب در اصل لغت، دور و بیگانه است. و آنکه از ولایت دیگر آمده باشد. و مراد از آن در این حدیث شریف و امثال آن، کسی است که به سبب زیادتی صفت تسلیم در فرقهٔ مؤمنان، چون یکی از غریبان باشد که شریک و هم شهری نداشته باشد. (مترجم)

۲. نساء، ۶۴ـ۶۵.

١٠٢٥ / ٨ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ـ رَحِمَهُ اللّٰهُ ـ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ : ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ إِلىٰ آخِرِ الْآيَةِ ، قَالَ : «هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ ، الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ ، لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ ، وَ لَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ ، جَاؤُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ» .

٩٦ ـ بَابُ أَنَّ الْوَاجِبَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ مَا يَقْضُونَ مَنَاسِكَهُمْ أَنْ يَأْتُوا الْإِمَامَ فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَ يُعْلِمُونَهُ وَلَايَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ لَهُ

١٠٢٦ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ ، قَالَ : نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ ، فَقَالَ : «هٰكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ، ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا ، فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ ، وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ» ثُمَّ قَرَأَ هٰذِهِ الْآيَةَ : ﴿فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾ .

١٠٢٧ / ٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ ـ وَ رَأَى النَّاسَ بِمَكَّةَ وَ مَا يَعْمَلُونَ ـ قَالَ : فَقَالَ : «فِعَالٌ كَفِعَالِ الْجَاهِلِيَّةِ ، أَمَا وَ اللّٰهِ ، مَا أُمِرُوا بِهٰذَا ، وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا أَنْ يَقْضُوا تَفَثَهُمْ ، وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ ، فَيَمُرُّوا بِنَا ، فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ ، وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا

لايَجدوا فى أنفُسهُم حَرَجاً ممّا قَضَيت﴾» حضرت فرمود: «از آنچه حکم کرده با ایشان آن کشتن و عفو کردن و ﴿يسلّموا تَسليما﴾ و گردن نهند گردن نهادنی».

۸/۱۰۲۵. احمد بن مهران ـ رحمه الله ـ از عبدالعظیم حسنی، از علی بن اسباط، از علی بن عُقبه، از حَکَم بن ایمن، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق ﷺ را سؤال کردم از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُۥ﴾[1] تا آخر آیه (که با ترجمه در اول کتاب گذشت). حضرت فرمود که: «ایشان، آنانند که برای آل محمد، تسلیم می‌کنند آنان که چون حدیث را بشنوند، در آن زیاد نکنند و از آن کم نکنند و آن را بیاورند چنانچه شنیده‌اند».

۹۶. باب در بیان این‌که آنچه واجب است بر مردم، بعد از آن‌که افعال و اعمال حجّ خود را به جا آورند، آن است که به خدمت امام آیند و او را از مسائل دین خویش سؤال کنند، و ولایت و دوستی خویش را به ایشان یا به هر یک از ائمه اعلام کنند

۱/۱۰۲۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذینه، از فُضیل، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که گفت: حضرت به جانب مردم نظر کرد که در دور خانهٔ کعبه طواف می‌کردند، فرمود که: «در زمان جاهلیت هم چنین طواف می‌کردند. جز این نیست که مأمور شده‌اند به این‌که به دور آن طواف کنند، پس کوچ کنند و بیایند به سوی ما و ولایت و دوستی خود را به ما اعلام کنند و بر ما عرض یاری و هواداری نمایند». پس این آیه را خواند که: ﴿فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهْوِىٓ إِلَيْهِمْ﴾[2] (و در قرآن فاجعل با فا است)، یعنی: «پس بگردان دل‌های چند از مردمان راکه به کشش محبت بشتابند و میل کنند به سوی ایشان (یعنی: ائمه که ذریهٔ ابراهیم ﷺ اند) از غایت شوق».

۲/۱۰۲۷. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط، از داود بن نعمان، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ در حالی که مردم را در مکّه دید، و دید آنچه را که می‌کردند که فرمود: «این کردار، چون کردار جاهلیت است. به خدا سوگند، که به این مأمور نشده‌اند، و مأمور نشده‌اند، مگر این‌که مناسک حج بگذارند (از سر تراشیدن و ناخن گرفتن و غیر آن از اعمال حج)، و باید که به نذرهای خود وفا کنند (یعنی:

---

۱. زمر، ۱۸.   ۲. ابراهیم، ۳۷.

نُصْرَتَهُمْ».

١٠٢٨ / ٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ خَالِدِ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ سَدِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام، وَ هُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ، وَ أَخَذَ بِيَدِي، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ، فَقَالَ: «يَا سَدِيرُ، إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هٰذِهِ الْأَحْجَارَ، فَيَطُوفُوا بِهَا، ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ لَنَا، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ: ﴿وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدىٰ﴾ -ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ صَدْرِهِ- إِلىٰ وَلَايَتِنَا».

ثُمَّ قَالَ: «يَا سَدِيرُ، أَفَأُرِيكَ الصَّادِّينَ عَنْ دِينِ اللّٰهِ؟». ثُمَّ نَظَرَ إِلىٰ أَبِي حَنِيفَةَ وَ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذٰلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «هٰؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنْ دِينِ اللّٰهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللّٰهِ وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ، إِنَّ هٰؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ، فَجَالَ النَّاسُ، فَلَمْ يَجِدُوا أَحَداً يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللّٰهِ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- وَ عَنْ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله حَتّىٰ يَأْتُونَا، فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللّٰهِ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- وَ عَنْ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله».

٩٧ - بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بُيُوتَهُمْ وَ تَطَأُ بُسُطَهُمْ وَ تَأْتِيهِمْ بِالْأَخْبَارِ عليهم السلام

١٠٢٩ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ مِسْمَعٍ كِرْدِينٍ الْبَصْرِيِّ، قَالَ: كُنْتُ لَا أَزِيدُ عَلىٰ أَكْلَةٍ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، فَرُبَّمَا اسْتَأْذَنْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام -وَ أَجِدُ الْمَائِدَةَ قَدْ رُفِعَتْ، لَعَلِّي لَا أَرَاهَا بَيْنَ يَدَيْهِ- فَإِذَا دَخَلْتُ، دَعَا بِهَا، فَأَصَبْتُ مَعَهُ مِنَ الطَّعَامِ، وَ لَا أَتَأَذّىٰ بِذٰلِكَ، وَ إِذَا عَقَّبْتُ بِالطَّعَامِ عِنْدَ غَيْرِهِ، لَمْ أَقْدِرْ عَلىٰ أَنْ أَقِرَّ، وَ لَمْ أَنَمْ مِنَ النَّفْخَةِ، فَشَكَوْتُ ذٰلِكَ إِلَيْهِ، وَ أَخْبَرْتُهُ بِأَنِّي إِذَا أَكَلْتُ

به آنچه نذر کرده باشند، از حج و غیر آن از طاعت که در این ایام در مکه به جا می‌آورند)، بعد از آن، به ما بگذرند و ما را به ولایت خویش خبر دهند و بر ما یاری و هواداری کنند».

۱۰۲۸ / ۳. علی بن ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر؛

و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، همه از ابی جمیله، از خالد بن عمّار، از سَدیر روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ـ در حالی که آن حضرت داخل مسجد مکه می‌شد و من بیرون می‌آمدم ـ پس دست مرا گرفت و رو به خانهٔ کعبه کرد و فرمود که: «ای سَدیر، مردم مأمور نشده‌اند، مگر به این‌که بیایند به نزد این سنگ‌ها و بر دور آن بگردند، بعد از آن، به نزد ما آیند و ولایت و دوستی خود را که به ما دارند، اعلام کنند به نزد این سنگ‌ها، و این است معنی قول خدا: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَـٰلِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ﴾[1]» (که ترجمه‌اش مذکور شد).

پس حضرت به دست خویش اشاره به سینهٔ خود فرمود و فرمود: «یعنی: هدایت یافت به ولایت و امامت ما». پس فرمود که: «ای سَدیر، آیا می‌خواهی که راهزنان و منع کنندگان مردم را از دین خدا در این زمان به تو بنمایم؟» و نظر فرمود به سوی ابو حنیفه و سفیان ثوری ـ و ایشان در مسجد حلقه زده بودند ـ پس فرمود که: «این گروهند که مردمان را از دین خدا باز می‌دارند، بی آن‌که هدایتی از جانب خدا یافته باشند، و بی آن‌که کتابی داشته باشند هویدا که به آن عمل نمایند. به درستی که این گروه که از هر کسی خبیث‌ترند، اگر در خانه‌های خود می‌نشستند، البته مردمان جولان می‌زدند و کسی را نمی‌یافتند که ایشان را خبر دهد از خدای تبارک و تعالی و از رسول خدا تا آن‌که به نزد ما می‌آمدند. پس ما ایشان را از جانب خدای تبارک و تعالی و از جانب رسول او خبر می‌دادیم».

۹۷. باب در بیان این‌که فرشتگان داخل خانه‌های ائمه می‌شوند و پا بر روی فرش‌های ایشان می‌گذارند و خبرها برای ایشان می‌آورند

۱۰۲۹ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن سِنان، از مِسمع کِردین بصری که گفت: عادتم این بود که در شبانه روز زیاده از یک مرتبه، چیزی نمی‌خوردم و با وجود این، بسا بود که رخصت می‌طلبیدم و به خدمت امام جعفر صادق می‌رسیدم و

۱. طه، ۸۲.

عِنْدَهُ لَمْ أَتَأَذَّ بِهِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا سَيَّارٍ، إِنَّكَ تَأْكُلُ طَعَامَ قَوْمٍ صَالِحِينَ، تُصَافِحُهُمُ الْمَلَائِكَةُ عَلىٰ فُرُشِهِمْ».

قَالَ: قُلْتُ: وَ يَظْهَرُونَ لَكُمْ؟ قَالَ: فَمَسَحَ يَدَهُ عَلىٰ بَعْضِ صِبْيَانِهِ، فَقَالَ: «هُمْ أَلْطَفُ بِصِبْيَانِنَا مِنَّا بِهِمْ».

١٠٣٠ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: قَالَ: «يَا حُسَيْنُ ـ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلىٰ مَسَاوِرَ فِي الْبَيْتِ ـ مَسَاوِرُ طَالَ مَا اتَّكَتْ عَلَيْهَا الْمَلَائِكَةُ، وَ رُبَّمَا الْتَقَطْنَا مِنْ زَغَبِهَا».

١٠٣١ / ٣. مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ عَطِيَّةَ الْأَحْمَسِيُّ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَاحْتُبِسْتُ فِي الدَّارِ سَاعَةً، ثُمَّ دَخَلْتُ الْبَيْتَ ـ وَ هُوَ يَلْتَقِطُ شَيْئاً، وَ أَدْخَلَ يَدَهُ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ، فَنَاوَلَهُ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ ـ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هٰذَا الَّذِي أَرَاكَ تَلْتَقِطُهُ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَقَالَ: «فَضْلَةٌ مِنْ زَغَبِ الْمَلَائِكَةِ، نَجْمَعُهُ إِذَا خَلَّوْنَا، نَجْعَلُهُ سَيْحاً لِأَوْلَادِنَا».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ إِنَّهُمْ لَيَأْتُونَكُمْ؟ فَقَالَ: «يَا أَبَا حَمْزَةَ، إِنَّهُمْ لَيُزَاحِمُونَّا عَلىٰ تُكَأَتِنَا».

می‌دیدم که خوان و سفره را بر چیده‌اند و شاید که من آن را در پیش روی آن حضرت نمی‌دیدم، و چون داخل می‌شدم می‌فرمود که: خوان را حاضر سازند و من با آن حضرت رفاقت می‌کردم و از آن می‌خوردم، و به این تکرار و ادخال، اذیتی به من نمی‌رسید، و چون بعد از خوردن طعام، در نزد غیر او طعامی می‌خوردم، نمی‌توانستم که به جهت باد آرام گیرم و به خواب نمی‌رفتم. پس این حالت را به آن حضرت شکایت کردم و او را خبر دادم به این‌که چون در نزد او چیزی می‌خوردم، به جهت آن متأذّی نمی‌شوم و آزار نمی‌کشم.

فرمود: «ای ابو سیار، به درستی که تو طعام گروه شایستگان را می‌خوری که فرشتگان با ایشان مصافحه می‌کنند بر روی فرش‌های ایشان». مِسمع می‌گوید که: عرض کردم: فرشتگان برای شما ظاهر می‌شوند؟ پس حضرت دست خود را بر بعضی از کودکانش مالید و فرمود که: «فرشتگان به کودکان ما مهربان‌ترند از ما نسبت به ایشان».

۱۰۳۰ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از محمد بن قاسم، از حسین بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت فرمود که: «ای حسین!» و دست خود را زد بر پشتی‌های چند که در آن حجره بود و فرمود که: «این پشتی‌هاست که مدتی است مدید که فرشتگان بر اینها تکیه می‌کنند، و بسا است که ما از پرهای نازک ایشان بر می‌چینیم».

۱۰۳۱ / ۳. محمد، از احمد بن محمد، از علی بن حکم روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا مالک بن عطیه احمسی، از ابو حمزهٔ ثمالی که گفت: داخل شدم بر علی بن الحسین عليه السلام و ساعتی در خانهٔ آن حضرت ممنوع بودم (که کسی مرا اذن دخول نداد)، بعد از آن‌که رخصت یافتم، داخل حجره شدم و آن حضرت چیزی را از زمین بر می‌چید و دست خویش را در پس پرده داخل کرد و آن را داد به کسی که در خانه بود. عرض کردم که: فدای تو گردم، این‌که من تو را دیدم که از زمین بر می‌چیدی، چه چیز بود؟ فرمود که: «زیادتی است از پرهای ریزهٔ فرشتگان که آن را جمع می‌کنیم، چون خلوت کنیم (یا چون فرشتگان از پیش ما بروند. و بنابر بعضی از نسخ، چون به نزد ما آیند)، آن را تعویذ از برای فرزندان خود می‌سازیم».

عرض کردم که: فدای تو گردم، فرشتگان به نزد شما می‌آیند؟ فرمود: «ای ابو حمزه، ایشان پیوسته مزاحم ما می‌شوند بر تکیه‌گاه ما، و بر آن در کنار ما می‌نشینند».

١٠٣٢ / ٤ . مُحَمَّدٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا مِنْ مَلَكٍ يُهْبِطُهُ اللّٰهُ فِي أَمْرٍ مَا يُهْبِطُهُ إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ، فَعَرَضَ ذٰلِكَ عَلَيْهِ، وَ إِنَّ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ إِلىٰ صَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ».

٩٨ ـ بَابُ أَنَّ الْجِنَّ يَأْتِيهِمْ فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَ يَتَوَجَّهُونَ فِي أُمُورِهِمْ

١٠٣٣ / ١ . بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُسَاوِرٍ، عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ، قَالَ: أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ فِي بَعْضِ مَا أَتَيْتُهُ، فَجَعَلَ يَقُولُ: «لَا تَعْجَلْ» حَتّىٰ حَمِيَتِ الشَّمْسُ عَلَيَّ، وَ جَعَلْتُ أَتَتَبَّعُ الْأَفْيَاءَ، فَمَا لَبِثَ أَنْ خَرَجَ عَلَيَّ قَوْمٌ كَأَنَّهُمُ الْجَرَادُ الصُّفْرُ، عَلَيْهِمُ الْبُتُوتُ قَدِ انْتَهَكَتْهُمُ الْعِبَادَةُ، قَالَ: فَوَ اللّٰهِ، لَأَنْسَانِي مَا كُنْتُ فِيهِ مِنْ حُسْنِ هَيْئَةِ الْقَوْمِ.

فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ، قَالَ لِي: «أَرَانِي قَدْ شَقَقْتُ عَلَيْكَ». قُلْتُ: أَجَلْ وَ اللّٰهِ، لَقَدْ أَنْسَانِي مَا كُنْتُ فِيهِ قَوْمٌ مَرُّوا بِي لَمْ أَرَ قَوْماً أَحْسَنَ هَيْئَةً مِنْهُمْ فِي زِيِّ رَجُلٍ وَاحِدٍ، كَأَنَّ أَلْوَانَهُمُ الْجَرَادُ الصُّفْرُ قَدِ انْتَهَكَتْهُمُ الْعِبَادَةُ فَقَالَ: «يَا سَعْدُ، رَأَيْتَهُمْ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «أُولٰئِكَ إِخْوَانُكَ مِنَ الْجِنِّ». قَالَ: فَقُلْتُ: يَأْتُونَكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، يَأْتُونَا يَسْأَلُونَا عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ».

١٠٣٤ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ ابْنِ جَبَلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ: كُنَّا بِبَابِهِ، فَخَرَجَ عَلَيْنَا قَوْمٌ أَشْبَاهُ الزُّطِّ، عَلَيْهِمْ أُزُرٌ وَ أَكْسِيَةٌ، فَسَأَلْنَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَنْهُمْ، فَقَالَ: «هٰؤُلَاءِ

۱۰۳۲ / ۴ . محمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسلم، از علی بن ابی حمزه، از امام موسی کاظم‌ﷺ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «هیچ فرشته‌ای نیست که خدا او را فرو فرستد در امر آنچه او را فرو می‌فرستد، مگر آن‌که به امام ابتدا می‌کند و آن امر را بر او عرضه می‌دارد. و به درستی که آمد و شد فرشتگان از نزد خدای تبارک و تعالی به سوی صاحب امر امامت است».

۹۸. باب در بیان این‌که جنیان به خدمت ائمه‌ﷺ می‌آیند و ایشان را از معالم دین خویش، سؤال می‌کنند و متوجه کارهای ایشان می‌شوند

۱۰۳۳ / ۱ . بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی، از یحیی بن مساور، از سعد اِسکاف روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقرﷺ آمدم در بعضی از اوقات که به خدمتش رسیدم، و چون رخصت طلبیدم، شروع فرمود که می‌فرمود: «شتاب مکن»، و آن قدر ماندم که آفتاب گرم شد و گرمی آن در من تأثیر کرد، و شروع کردم به این طرف و آن طرف می‌دویدم و پی سایه می‌گردیدم. پس زمانی نشد که گروهی از خانهٔ حضرت بیرون آمدند رو به من، با رنگ‌های شکسته که گویا ایشان ملخ‌های زرد بودند، و طیلسان‌ها پوشیده، عبادت، ایشان را بسیار ضعیف و لاغر کرده بود.

سعد می‌گوید: به خدا سوگند که هیأت نیک آن قوم، آنچه را که در آن بودم از مشقت حرارت آفتاب، از یاد من برد. پس چون بر آن حضرت داخل شدم، فرمود که: «خود را چنان می‌بینم که تو را در زحمت و مشقت انداختم». عرض کردم: آری، ولیکن به خدا سوگند، که از یاد من بردند آنچه را که در آن بودم، گروهی که به من گذشتند و من گروهی را خوش وضع‌تر از ایشان ندیده بودم. همه در لباس یک مرد که در وضع مساوی بودند، و گویا که رنگ‌های ایشان چون ملخ‌های زرد بود و عبادت، ایشان را بسیار لاغر کرده بود. فرمود که: «ای سعد، ایشان را دیدی؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «آن گروه، برادران شمایند از جن».

سعد می‌گوید: عرض کردم که: ایشان به نزد شما می‌آیند؟ فرمود: «آری، به نزد ما می‌آیند، و ما را سؤال می‌کنند از معالم دین و حلال و حرام خویش».

۱۰۳۴ / ۲ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن حسّان، از ابراهیم بن اسماعیل، از ابن جَبَل از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که گفت: بر درِ خانهٔ آن حضرت بودیم

إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ».

١٠٣٥ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ، قَالَ: أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ؈ أُرِيدُ الْإِذْنَ عَلَيْهِ، فَإِذَا رِحَالُ إِبِلٍ عَلَى الْبَابِ مَصْفُوفَةٌ، وَ إِذَا الْأَصْوَاتُ قَدِ ارْتَفَعَتْ، ثُمَّ خَرَجَ قَوْمٌ مُعْتَمِّينَ بِالْعَمَائِمِ يُشْبِهُونَ الزُّطَّ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ؈، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَبْطَأَ إِذْنُكَ عَلَيَّ الْيَوْمَ، وَ رَأَيْتُ قَوْماً خَرَجُوا عَلَيَّ مُعْتَمِّينَ بِالْعَمَائِمِ فَأَنْكَرْتُهُمْ؟ فَقَالَ: «أَ وَ تَدْرِي مَنْ أُولٰئِكَ يَا سَعْدُ؟» قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَقَالَ: «أُولٰئِكَ إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ يَأْتُونَّا، فَيَسْأَلُونَّا عَنْ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ وَ مَعَالِمِ دِينِهِمْ».

١٠٣٦ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: أَوْصَانِي أَبُو جَعْفَرٍ ؈ بِحَوَائِجَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ، فَخَرَجْتُ، فَبَيْنَا أَنَا بَيْنَ فَجِّ الرَّوْحَاءِ عَلىٰ رَاحِلَتِي إِذَا إِنْسَانٌ يُلْوِي بِثَوْبِهِ، قَالَ: فَمِلْتُ إِلَيْهِ، وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ عَطْشَانُ، فَنَاوَلْتُهُ الْإِدَاوَةَ، فَقَالَ لِي: لَا حَاجَةَ لِي بِهَا، وَ نَاوَلَنِي كِتَاباً طِينُهُ رَطْبٌ، قَالَ: فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَى الْخَاتَمِ إِذَا خَاتَمُ أَبِي جَعْفَرٍ ؈، فَقُلْتُ: مَتىٰ عَهْدُكَ بِصَاحِبِ الْكِتَابِ؟ قَالَ: السَّاعَةَ، وَ إِذَا فِي الْكِتَابِ أَشْيَاءُ يَأْمُرُنِي بِهَا، ثُمَّ الْتَفَتُّ، فَإِذَا لَيْسَ عِنْدِي أَحَدٌ.

که گروهی مانند طائفهٔ هندی به سوی ما بیرون آمدند، و لنگ‌ها و رداها پوشیده بودند. پس، از امام جعفر صادق ﷺ از حال ایشان سؤال کردیم و عرض کردیم که: اینها کی بودند؟ فرمود که: «این گروه، برادران شما بودند از جنّ».

۱۰۳۵ / ۳. احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از ابن فضّال، از بعضی از اصحاب ما، از سعد إسکاف روایت کرده‌اند که گفت: بر درِ خانهٔ امام محمد باقر ﷺ آمدم و می‌خواستم که رخصت بگیرم تا بر آن حضرت داخل شوم، دیدم که پالان‌های شتر بر درِ خانه در پهلوی یکدیگر گذاشته، ناگاه بسیار آوازها بلند شد. بعد از آن، گروهی بیرون آمدند که عمامه‌ها بر سر بسته بودند، و شباهت به طائفهٔ هندی داشتند.

راوی می‌گوید که: بر حضرت باقر ﷺ داخل شدم و عرض کردم که: فدای تو گردم، امروز رخصت تو در باب دخول من، طول کشید و جماعتی را دیدم که به سوی من بیرون آمدند و عمامه‌ها بر سر بسته بودند، و من ایشان را نمی‌شناختم و ندیده بودم. فرمود که: «ای سعد، آیا می‌دانی که آن گروه چه طائفه بودند؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «ایشان برادران شمایند از جنّ که به نزد ما می‌آیند و ما را از حلال و حرام و مسائل دین خویش سؤال می‌نمایند».

۱۰۳۶ / ۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابراهیم بن ابی البِلاد، از سَدیر صیرفی روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر ﷺ در مدینه خدمتی چند که داشت، به من رجوع فرمود و مرا در باب آنها امر و سفارش نمود. بعد از آن، از مدینه بیرون آمدم و در هنگامی که در میان شاهراه روحاء[1] بر ناقهٔ خود سوار بودم، ناگاه دیدم که انسانی جامهٔ خود را حرکت می‌دهد.

سَدیر می‌گوید که: پس به جانب او میل نمودم و گمان کردم که او تشنه است. مَطهرهٔ[2] خود را به او دادم. گفت: مرا احتیاجی به آن نیست، و نامه‌ای به من داد که گِلی که به آن نامه مهر شده بود، هنوز تر بود. چون به مُهر آن نظر کردم، دیدم که مُهر امام محمد باقر ﷺ بود. گفتم: در چه وقت از صاحب این نامه جدا شدی (یا در خدمت او بودی)؟ گفت: در همین ساعت؛ و دیدم که در نامه چیزی چند بود که مرا به آنها امر فرموده بود. پس نگاه کردم، دیدم که کسی در نزد من نیست. بعد از آن‌که حضرت تشریف آورد و به خدمتش رسیدم، عرض کردم که: فدای

---

۱. که موضعی است بین الحرمین که سی میل یا چهل میل به مدینه دارد. (مترجم)
۲. ظرف آب و آبریز.

قَالَ: ثُمَّ قَدِمَ أَبُو جَعْفَرٍ، فَلَقِيتُهُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، رَجُلٌ أَتَانِي بِكِتَابِكَ وَ طِينُهُ رَطْبٌ؟ فَقَالَ: «يَا سَدِيرُ، إِنَّ لَنَا خَدَماً مِنَ الْجِنِّ، فَإِذَا أَرَدْنَا السُّرْعَةَ، بَعَثْنَاهُمْ».

● وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ: قَالَ: «إِنَّ لَنَا أَتْبَاعاً مِنَ الْجِنِّ، كَمَا أَنَّ لَنَا أَتْبَاعاً مِنَ الْإِنْسِ، فَإِذَا أَرَدْنَا أَمْراً بَعَثْنَاهُمْ».

١٠٣٧ / ٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَحْرَشٍ، قَالَ: حَدَّثَتْنِي حَكِيمَةُ بِنْتُ مُوسىٰ، قَالَتْ: رَأَيْتُ الرِّضَا وَاقِفاً عَلىٰ بَابِ بَيْتِ الْحَطَبِ وَ هُوَ يُنَاجِي وَ لَسْتُ أَرىٰ أَحَداً، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، لِمَنْ تُنَاجِي؟ فَقَالَ: «هٰذَا عَامِرٌ الزَّهْرَائِيُّ أَتَانِي يَسْأَلُنِي، وَ يَشْكُو إِلَيَّ». فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ كَلَامَهُ، فَقَالَ لِي: «إِنَّكِ إِنْ سَمِعْتِ بِهِ حُمِمْتِ سَنَةً». فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ، فَقَالَ لِيَ: «اسْمَعِي» فَاسْتَمَعْتُ، فَسَمِعْتُ شِبْهَ الصَّفِيرِ، وَ رَكِبَتْنِي الْحُمّىٰ، فَحُمِمْتُ سَنَةً.

١٠٣٨ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: «بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْمِنْبَرِ إِذْ أَقْبَلَ ثُعْبَانٌ مِنْ نَاحِيَةِ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَهَمَّ النَّاسُ أَنْ يَقْتُلُوهُ، فَأَرْسَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: أَنْ كُفُّوا، فَكَفُّوا، وَ أَقْبَلَ الثُّعْبَانُ يَنْسَابُ حَتّىٰ انْتَهىٰ إِلَى الْمِنْبَرِ، فَتَطَاوَلَ، فَسَلَّمَ عَلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَشَارَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ أَنْ يَقِفَ حَتّىٰ يَفْرُغَ مِنْ خُطْبَتِهِ.

وَ لَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ، أَقْبَلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: أَنَا عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ خَلِيفَتُكَ عَلَى الْجِنِّ، وَ إِنَّ أَبِي مَاتَ، وَ أَوْصَانِي أَنْ آتِيَكَ، فَأَسْتَطْلِعَ رَأْيَكَ، وَ قَدْ أَتَيْتُكَ

تو گردم، مردی نامهٔ تو را به نزد من آورد و گِل آن هنوز تر بود. فرمود که: «ای سدیر، به درستی که ما را خدمت‌کاری چندند از جن، و چون خواهیم که امری به زودی صورت یابد، ایشان را می‌فرستیم».

● و در روایت دیگر، چنین است که: «ما را پیروانی چند از جن هست؛ چنانچه ما را پیروانی چند از انس می‌باشند و چون امری را اراده کنیم، ایشان را می‌فرستیم».

۱۰۳۷ / ۵. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از آن‌که او را ذکر کرده، از محمد بن جَحْرَش روایت کرده‌اند که گفت: حدیث کرد مرا حکیمه، دختر امام موسی علیه السلام و گفت: حضرت امام رضا علیه السلام را دیدم که بر در هیزم‌دان ایستاده بود و باکسی راز می‌گفت، و من کسی را نمی‌دیدم. عرض کردم که: ای آقای من، باکه راز می‌گویی؟ فرمود که: «اینک عامر زهرائی است که به نزد من آمده، و از من سؤال می‌کند و به سوی من شکایت می‌نماید».

عرض کردم که: ای سید من، دوست می‌دارم که سخن او را بشنوم. فرمود که: «اگر تو آن را بشنوی، یک سال تب می‌کنی». عرض کردم که: ای سید من، می‌خواهم که آن را بشنوم. فرمود که: «بشنو» من گوش دادم و آوازی شنیدم مانند آواز مرغان و تب بر من مستولی شد و یک سال تب کردم.

۱۰۳۸ / ۶. محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از ابراهیم بن هاشم، از عمرو بن عثمان، از ابراهیم بن ایّوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت: «در بین آن‌که امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر نشسته بود که ناگاه اژدهایی از گوشهٔ دری از درهای مسجد کوفه رو آورد، مردم قصد کردند که آن را بکشند، امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد که دست از آن بدارید (و متعرّض آن مشوید). مردم دست برداشتند و آن اژدها آمد و خود را بر زمین می‌کشید تا نزد منبر رسید و بلند شد و بر امیر المؤمنین سلام کرد. پس امیر المؤمنین علیه السلام به جانب آن اشاره فرمود که صبر کند تا حضرت از خطبهٔ خویش فارغ شود. و چون از خطبه که می‌خواند، فارغ شد، رو به آن اژدها آورد و فرمود: تو کیستی؟ گفت: منم عمرو بن عثمان که تو او را بر جنّ خلیفه کرده بودی، و پدرم مرد و مرا وصیت کرد که به خدمت تو آیم و بر رأی تو مطلع شوم تا به مقتضای آن عمل کنم، و من به نزد تو آمده‌ام. یا امیر المؤمنین، پس مرا به چه امر می‌فرمایی و چه صلاح می‌دانی؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: تو را وصیت می‌کنم به تقوا و پرهیزکاری، و آن‌که از خدا بترسی، و امر می‌کنم تو را که

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا تَأْمُرُنِي بِهِ؟ وَ مَا تَرىٰ؟

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللّٰهِ، وَ أَنْ تَنْصَرِفَ، فَتَقُومَ مَقَامَ أَبِيكَ فِي الْجِنِّ؛ فَإِنَّكَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ».

قَالَ: «فَوَدَّعَ عَمْرٌو أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ انْصَرَفَ، فَهُوَ خَلِيفَتُهُ عَلَى الْجِنِّ». فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَيَأْتِيكَ عَمْرٌو؟ وَ ذَاكَ الْوَاجِبُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

١٠٣٩ / ٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ، قَالَ: كُنْتُ مُزَامِلاً لِجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْـجُعْفِيِّ، فَلَمَّا أَنْ كُنَّا بِالْمَدِينَةِ، دَخَلَ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَوَدَّعَهُ وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ مَسْرُورٌ، حَتّىٰ وَرَدْنَا الْأُخَيْرِجَةَ ـ أَوَّلَ مَنْزِلٍ نَعْدِلُ مِنْ فَيْدَ إِلَى الْمَدِينَةِ ـ يَوْمَ جُمُعَةٍ، فَصَلَّيْنَا الزَّوَالَ، فَلَمَّا نَهَضَ بِنَا الْبَعِيرُ إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ طُوَالٍ، آدَمَ، مَعَهُ كِتَابٌ، فَنَاوَلَهُ جَابِراً، فَتَنَاوَلَهُ، فَقَبَّلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلىٰ عَيْنَيْهِ، وَ إِذَا هُوَ «مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِلىٰ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ» وَ عَلَيْهِ طِينٌ أَسْوَدُ، رَطْبٌ، فَقَالَ لَهُ: مَتىٰ عَهْدُكَ بِسَيِّدِي؟ فَقَالَ: السَّاعَةَ، فَقَالَ لَهُ: قَبْلَ الصَّلَاةِ، أَوْ بَعْدَ الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: بَعْدَ الصَّلَاةِ، قَالَ: فَفَكَّ الْـخَاتَمَ، وَ أَقْبَلَ يَقْرَؤُهُ وَ يَقْبِضُ وَجْهَهُ حَتّىٰ أَتىٰ عَلىٰ آخِرِهِ، ثُمَّ أَمْسَكَ الْكِتَابَ، فَمَا رَأَيْتُهُ ضَاحِكاً وَ لَا مَسْرُوراً حَتّىٰ وَافَى الْكُوفَةَ.

برگردی و در جن قائم مقام و نائب مناب پدرت باشی که تو خلیفهٔ منی بر ایشان.

حضرت فرمود که: «عمرو، امیر المؤمنین ﷺ را وداع کرد و برگشت، پس او خلیفهٔ آن حضرت است بر جنّ». راوی می‌گوید که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، اکنون عمرو به خدمت تو می‌آید و این امر بر او واجب است؟ فرمود: «آری».

۷ / ۱۰۳۹. علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد، از محمد بن اورَمه، از احمد بن نضر، از نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت: من با جابر بن یزید جُعفی هم کجاوه بودیم (و بعضی گفته‌اند که ردیف بودیم). و چون به مدینه وارد شد، بر امام محمد باقر ﷺ داخل شد، پس آن حضرت را وداع کرد و از نزد آن حضرت شاد و خوشحال بیرون آمد، و از مدینه که بیرون آمدیم، آمدیم تا وارد اُخیرِجه شدیم، و آن، منزل اول است که برابری می‌کند از فید تا به مدینه[1] و روز جمعه بود که وارد آن منزل شدیم، پس نماز ظهر را به جا آوردیم، و چون بر شتر سوار شدیم و شتر برخاست، ناگاه دیدم که مردِ بلندِ گندم‌گونی پیدا شد و با او نامه بود، پس آن را به جابر داد و جابر آن را گرفت و بوسید و بر چشم‌های خویش گذاشت. و دیدم که آن نامه بود او حضرت محمد بن علی ﷺ که به جابر بن یزید نوشته بود (یا دیدم که در آن نوشته بود که: این نامه‌ای است از محمد بن علی به سوی جابر بن یزید) و بر آن نامه، گِل سیاهِ تری بود که سرش را به آن مُهر کرده بود.

جابر به آن شخص گفت که: در چه وقت از خدمت سید و آقای من مرخّص شدی (یا در خدمت او بودی که الحال در این جایی)؟ گفت: در همین ساعت. گفت: پیش از نماز یا بعد از نماز؟ گفت: بعد از نماز.

راوی می‌گوید که: پس، جابر مُهر نامه را برداشت و شروع کرد که آن را می‌خواند و رویش گرفته می‌شد و عبوس می‌کرد تا آن‌که همهٔ آن را خواند، و آن نامه را نگاه داشت و بعد از آن، او را خندان و شاد و خوشحال ندیدم تا به کوفه رسید و چون در شب به کوفه رسیدیم، شب را به روز آوردم و چون صبح کردم آمدم بر درِ خانهٔ جابر، به جهت تعظیم و توقیر او (که او را دیدن کنم)، یافتم او را که از خانه بیرون آمده رو به من می‌آید و بُجُولی[2] چند در گردن اوست که آنها را سوراخ کرده به ریسمانی کشیده، در گردن آویخته و بر نی سوار شده و

---

۱. یعنی: مسافت میان مدینه و اُخیرِجه به قدر مسافت میانه فید و مدینه است. و فید به فتح فا، قلعه‌ای است در راه مکه. (مترجم)

۲. استخوان شتالنگ و قاب که کودکان با آن بازی کنند.

فَلَمَّا وَافَيْنَا الْكُوفَةَ لَيْلًا، بِتُّ لَيْلَتِي، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُهُ إِعْظَاماً لَهُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ خَرَجَ عَلَيَّ وَ فِي عُنُقِهِ كِعَابٌ قَدْ عَلَّقَهَا، وَ قَدْ رَكِبَ قَصَبَةً وَ هُوَ يَقُولُ: أَجِدُ مَنْصُورَ بْنَ جُمْهُورٍ أَمِيراً غَيْرَ مَأْمُورٍ، وَ أَبْيَاتاً مِنْ نَحْوِ هٰذَا. فَنَظَرَ فِي وَجْهِي، وَ نَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ، فَلَمْ يَقُلْ لِي شَيْئاً، وَ لَمْ أَقُلْ لَهُ. وَ أَقْبَلْتُ أَبْكِي لِمَا رَأَيْتُهُ. وَ اجْتَمَعَ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِ الصِّبْيَانُ وَ النَّاسُ، وَ جَاءَ حَتَّىٰ دَخَلَ الرَّحَبَةَ، وَ أَقْبَلَ يَدُورُ مَعَ الصِّبْيَانِ وَ النَّاسُ يَقُولُونَ: جُنَّ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ جُنَّ.

فَوَ اللّٰهِ مَا مَضَتِ الْأَيَّامُ حَتَّىٰ وَرَدَ كِتَابُ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَىٰ وَالِيهِ: أَنِ انْظُرْ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ: جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ، فَاضْرِبْ عُنُقَهُ، وَ ابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ. فَالْتَفَتَ إِلَىٰ جُلَسَائِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ؟ قَالُوا: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، كَانَ رَجُلًا، لَهُ عِلْمٌ وَ فَضْلٌ وَ حَدِيثٌ، وَ حَجَّ، فَجُنَّ وَ هُوَ ذَا فِي الرَّحَبَةِ مَعَ الصِّبْيَانِ عَلَى الْقَصَبِ يَلْعَبُ مَعَهُمْ.

قَالَ: فَأَشْرَفَ عَلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ مَعَ الصِّبْيَانِ يَلْعَبُ عَلَى الْقَصَبِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عَافَانِي مِنْ قَتْلِهِ. قَالَ: وَ لَمْ تَمْضِ الْأَيَّامُ حَتَّىٰ دَخَلَ مَنْصُورُ بْنُ جُمْهُورٍ الْكُوفَةَ، وَ صَنَعَ مَا كَانَ يَقُولُ جَابِرٌ.

٩٩ ـ بَابٌ فِي الْأَئِمَّةِ عليهم السلام أَنَّهُمْ إِذَا ظَهَرَ أَمْرُهُمْ حَكَمُوا بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ آلِ دَاوُدَ وَ لَا يَسْأَلُونَ الْبَيِّنَةَ، عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ الرَّحْمَةُ وَ الرِّضْوَانُ

١٠٤٠ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ فَضْلٍ الْأَعْوَرِ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ، قَالَ: كُنَّا زَمَانَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام حِينَ قُبِضَ نَتَرَدَّدُ كَالْغَنَمِ لَا رَاعِيَ لَهَا، فَلَقِينَا سَالِمَ بْنَ أَبِي حَفْصَةَ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا عُبَيْدَةَ، مَنْ إِمَامُكَ؟ فَقُلْتُ:

می‌گوید: أجد منصور بن جمهور أمير غير مأمور، یعنی: می‌یابم منصور پسر جمهور را که بر سر خود امیر و حاکم خواهد شد، بی آن‌که کسی او را امیر کرده باشد. و بیتی چند از این قبیل می‌خواند. پس در روی من نظر کرد و من در روی او نظر کردم، و او هیچ به من نگفت و من هیچ به او نگفتم، و شروع کردم به گریستن برای حالی که در او دیدم و کودکان و مردمان بر سر من و او جمع شدند و آمد تا داخل شد در رَحْبه[1] شروع کرد که با کودکان می‌گردید، و مردم می‌گفتند که: جابر بن یزید دیوانه شده است.

پس به خدا سوگند، که چند روزی بیش نگذشت که نامهٔ هشام بن عبدالملک رسید به والی او (که در کوفه بود). مضمون نامه، آن که: نظر کن به مردی که او را جابر بن یزید جعفی می‌گویند، و گردن او را بزن و سرش را به سوی من فرست. والی به جانب هم‌نشینان خود التفات نمود، و گفت: جابر بن یزید جعفی کیست؟ گفتند که: خدا تو را به اصلاح آورد، جابر، مردی بود که او را فضل و علم بود، و راوی حدیث بود و حجّ بسیار کرده بود، و او در این اوقات، دیوانه شده و همین است که در رحبه با کودکان بر نی سوار است و با ایشان بازی می‌کند.

راوی می‌گوید که: والی بر بلندی بر آمد و بر جابر مشرف شد، دید که با کودکان بازی می‌کند و بر نی سوار است. گفت: حمد از برای خدایی که مرا از کشتن او عافیت و نجات بخشید. راوی می‌گوید که: زمانی نگذشت تا آن‌که منصور پسر جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر می‌گفت به عمل آورد.

۹۹. باب در بیان این‌که ائمه ﷺ چون امر ایشان ظاهر شود، به حکم آل داود حکم می‌کنند و شاهد طلب نمی‌کنند علیهم الرحمة و الرضوان

۱۰۴۰ / ۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور، از فضل اعور، از ابو عبیده حذّاء روایت کرده است که گفت: ما در زمان امام محمد باقر ﷺ در هنگامی که قبض روح مطهر آن حضرت شده بود، می‌گشتیم چون گوسفندان که شبانی نداشته باشند. پس سالم بن ابی حفصه را ملاقات کردیم، به من گفت که: ای ابو عبیده، امام تو کیست؟ گفتم: امامان من آل محمدند. گفت که: خود هلاک شدی و دیگران را به هلاکت انداختی. آیا من و

---

۱. محله‌ای بود از کوفه. (مترجم)

أَئِمَّتِي آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ. فَقَالَ: هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ، أَ مَا سَمِعْتُ أَنَا وَ أَنْتَ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؟ فَقُلْتُ: بَلىٰ لَعَمْرِي، وَ قَدْ كَانَ قَبْلَ ذٰلِكَ بِثَلَاثٍ أَوْ نَحْوِهَا، دَخَلْنَا عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، فَرَزَقَ اللّٰهُ الْمَعْرِفَةَ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: إِنَّ سَالِماً قَالَ لِي كَذَا وَ كَذَا.

قَالَ: فَقَالَ: «يَا أَبَا عُبَيْدَةَ، إِنَّهُ لَا يَمُوتُ مِنَّا مَيِّتٌ حَتّىٰ يُخَلِّفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْمَلُ بِمِثْلِ عَمَلِهِ، وَ يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ، وَ يَدْعُو إِلىٰ مَا دَعَا إِلَيْهِ. يَا أَبَا عُبَيْدَةَ، إِنَّهُ لَمْ يُمْنَعْ مَا أُعْطِيَ دَاوُدَ أَنْ أُعْطِيَ سُلَيْمَانَ». ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا عُبَيْدَةَ، إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ، لَا يَسْأَلُ بَيِّنَةً».

١٠٤١ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبَانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتّىٰ يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنِّي، يَحْكُمُ بِحُكُومَةِ آلِ دَاوُدَ، وَ لَا يَسْأَلُ بَيِّنَةً، يُعْطِي كُلَّ نَفْسٍ حَقَّهَا».

١٠٤٢ / ٣. مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: بِمَا تَحْكُمُونَ إِذَا حَكَمْتُمْ؟ قَالَ: «بِحُكْمِ اللّٰهِ وَ حُكْمِ دَاوُدَ، فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْءُ الَّذِي لَيْسَ عِنْدَنَا، تَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ».

١٠٤٣ / ٤. مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ جُعَيْدٍ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ، قَالَ: سَأَلْتُهُ: بِأَيِّ حُكْمٍ تَحْكُمُونَ؟ قَالَ: «حُكْمِ آلِ دَاوُدَ، فَإِنْ أَعْيَانَا شَيْءٌ، تَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ».

١٠٤٤ / ٥. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللّٰهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: مَا مَنْزِلَةُ

تو از امام محمد باقر نشنیدیم که می‌فرمود: «هر که بمیرد و بر او امامی نباشد، به روش مردن جاهلیت می‌میرد». گفتم: بلی، به جان خودم سوگند، و امر چنان بود که سه روز پیش از آن، یا قریب به آن، بر امام جعفر صادق داخل شدیم. (و ظاهر این است که در پیش اشتباهی باشد و روایت، سه روز بعد از آن باشد). پس، خدا معرفت امام را به ما روزی کرد و به خدمت حضرت صادق عرض کردم که: سالم به من چنین و چنین گفت. حضرت فرمود که: «ای ابو عبیده، هیچ امامی از ما نمی‌میرد تا آن‌که خلیفه گرداند بعد از خود کسی را که عمل کند به آنچه او عمل می‌کرده، و به طریقهٔ او رفتار کند و مردم را بخواند به سوی آنچه او به سوی آن خوانده. ای ابو عبیده، به درستی که کسی منع نکرده از آن‌که به سلیمان عطا شده باشد آنچه به او عطا شده بود».

بعد از آن، فرمود که: «ای ابو عبیده، چون قائم آل محمد قیام نماید، به طریقهٔ حکم داود و سلیمان حکم فرماید، و شاهد از کسی نخواهد».

۱۰۴۱ / ۲ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سِنان، از ابان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق که می‌فرمود: «دنیا تمام نمی‌شود تا مردی از نسل من بیرون آید که به حکومت آل داود حکم کند، و شاهد نخواهد و هر تنی را حق آن عطا کند».

۱۰۴۲ / ۳ . محمد، از احمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق عرض کردم که: به چه چیز حکم می‌کنید، چون حکم کنید؟ فرمود: «به حکم خدا و حکم داود؛ پس چون بر ما وارد شود چیزی که حکم آن در نزد ما نباشد و ما آن را ندانیم، روح القدس آن را به ما القا کند و برساند و ما آن را فرا گیریم».

۱۰۴۳ / ۴ . محمد [بن یحیی]، از احمد، از محمد بن خالد، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از حمران بن اعین، از جُعَید هَمْدانی از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم که به چه حکم می‌کنید؟ فرمود که: «به حکم آل داود؛ پس اگر چیزی ما را عاجز کند و درمانیم، روح القدس آن را به ما القا می‌کند و تعلیم می‌دهد».

۱۰۴۴ / ۵ . احمد بن مهران ـ رحمه الله ـ از محمد بن علی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق عرض کردم که: مرتبهٔ ائمه چیست؟ فرمود که: «چون مرتبهٔ ذوالقرنین، و مانند مرتبهٔ یوشع، و مثل

الْأَئِمَّةِ؟ قَالَ: «كَمَنْزِلَةِ ذِي الْقَرْنَيْنِ، وَكَمَنْزِلَةِ يُوشَعَ، وَكَمَنْزِلَةِ آصَفَ صَاحِبِ سُلَيْمَانَ».

قَالَ: فَبِمَا تَحْكُمُونَ؟ قَالَ: «بِحُكْمِ اللَّهِ، وَ حُكْمِ آلِ دَاوُدَ، وَ حُكْمِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَ يَتَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ».

١٠٠ ـ بَابُ أَنَّ مُسْتَقَى الْعِلْمِ مِنْ بَيْتِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ

١٠٤٥ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبُو الْحَسَنِ صَاحِبُ الدَّيْلَمِ، قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ﷺ يَقُولُ ـ وَ عِنْدَهُ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ـ: «عَجَباً لِلنَّاسِ أَنَّهُمْ أَخَذُوا عِلْمَهُمْ كُلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَعَمِلُوا بِهِ وَ اهْتَدَوْا، وَ يَرَوْنَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَأْخُذُوا عِلْمَهُ، وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ ذُرِّيَّتُهُ، فِي مَنَازِلِنَا نَزَلَ الْوَحْيُ، وَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ، أَ فَيَرَوْنَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا وَ اهْتَدَوْا، وَ جَهِلْنَا نَحْنُ وَ ضَلَلْنَا؟! إِنَّ هٰذَا لَمُحَالٌ».

١٠٤٦ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ، قَالَ: لَقِيَ رَجُلٌ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ بِالثَّعْلَبِيَّةِ ـ وَ هُوَ يُرِيدُ كَرْبَلَاءَ ـ فَدَخَلَ عَلَيْهِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ﷺ: «مِنْ أَيِّ الْبِلَادِ أَنْتَ؟» قَالَ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قَالَ: «أَمَا وَ اللَّهِ، يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ، لَوْ لَقِيتُكَ بِالْمَدِينَةِ، لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جَبْرَئِيلَ ﷺ مِنْ دَارِنَا وَ نُزُولِهِ بِالْوَحْيِ عَلىٰ جَدِّي، يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ، أَ فَمُسْتَقَى النَّاسِ الْعِلْمَ مِنْ عِنْدِنَا، فَعَلِمُوا، وَ جَهِلْنَا؟! هٰذَا مَا لَا يَكُونُ».

١٠١ ـ بَابُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْأَئِمَّةِ ﷺ وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِهِمْ فَهُوَ بَاطِلٌ

١٠٤٧ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ

مرتبهٔ آصف، وزیر سلیمان».

عمّار گفت که: پس چه حکم می‌کنید؟ فرمود: «به حکم خدا و حکم آل داود و حکم محمد. و روح القدس آن به ما القا می‌کند و تعلیم می‌دهد».

۱۰۰. باب در بیان این‌که منبع و آبشخوار علم، از خانهٔ آل محمد ﷺ است

۱۰۴۵ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب که گفت: حدیث کرد ما را یحیی بن عبدالله (یعنی: ابوالحسن حاکم دیلم) که گفت: شنیدم از حضرت جعفر بن محمد ﷺ که می‌فرمود ـ و حال آن‌که گروهی از اهل کوفه در نزد آن حضرت بودند ـ که: «تعجّب دارم از مردم که ایشان همهٔ علم خود را از رسول خدا ﷺ فرا گرفتند و به آن عمل نمودند و هدایت یافتند، و گمان می‌کنند که اهل بیت آن حضرت، علم او را فرا نگرفتند. و ما اهل بیت و ذرّیّهٔ آن حضرتیم که در منزل‌های ما وحی فرود آمده، و از نزد ما علم به سوی ایشان بیرون آمده و بروز کرده. آیا چنان می‌دانند که ایشان دانستند و راه راست یافتند و ما ندانستیم و گمراه شدیم؟ به درستی که این امری است محال».

۱۰۴۶ / ۲. علی بن محمد بن عبدالله، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبدالله بن حمّاد، از صبّاح مُزَنی، از حارث بن حصیره، از حکم بن عُتَیبه روایت کرده است که گفت: مردی در منزل ثعلبیه، حضرت حسین بن علی ﷺ را ملاقات کرد و آن حضرت ارادهٔ کربلای معلّی داشت، به خدمت آن حضرت آمد و بر او سلام کرد. حضرت امام حسین به آن مرد فرمود که: «تو از کدام دیاری؟» عرض کرد: کوفی هستم. فرمود: «ای مرد کوفی، به خدا سوگند، که اگر در مدینه تو را ملاقات می‌کردم، هر آینه نشانهٔ پای جبرئیل ﷺ را در خانهٔ خود و فرود آوردن او وحی را بر جدّم به تو می‌نمودم. ای مرد کوفی، آیا نوشیدن مردم آب حیوان علم را از نزد ما است، پس ایشان دانستند و ما ندانستیم؟ و این چیزی است که هرگز نخواهد بود».

۱۰۱. باب در بیان این‌که چیزی از حق در دست مردمان نیست، مگر آنچه از نزد ائمه ﷺ بیرون آمده و بروز کرده باشد و بیان این‌که چیزی که از نزد ایشان بیرون نیامده باطل است

۱۰۴۷ / ۱. علی بن ابراهیم بن هاشم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که می‌فرمود:

ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ‌ عليه السلام يَقُولُ: «لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَ لَا صَوَابٌ، وَ لَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءٍ حَقٍّ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ إِذَا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْأُمُورُ، كَانَ الْخَطَأُ مِنْهُمْ، وَ الصَّوَابُ مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام».

١٠٤٨ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ مُثَنًّى، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْأَلُهُ عَنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ، فَلَا تَسْأَلُونِّي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا نَبَّأْتُكُمْ بِهِ».

قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمُ شَيْءٍ إِلَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَلْيَذْهَبِ النَّاسُ حَيْثُ شَاؤُوا؛ فَوَ اللّٰهِ، لَيْسَ الْأَمْرُ إِلَّا مِنْ هَاهُنَا» وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلىٰ بَيْتِهِ.

١٠٤٩ / ٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لِسَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ: «شَرِّقَا وَ غَرِّبَا، فَلَا تَجِدَانِ عِلْماً صَحِيحاً إِلَّا شَيْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

١٠٥٠ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ لِي عليه السلام: «إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ مِمَّنْ قَالَ اللّٰهُ: ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ فَلْيُشَرِّقِ الْحَكَمُ وَ لْيُغَرِّبْ، أَمَا وَ اللّٰهِ، لَا يُصِيبُ الْعِلْمَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ عليه السلام».

١٠٥١ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَهَادَةِ وَلَدِ الزِّنىٰ: تَجُوزُ؟ فَقَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ يَزْعُمُ أَنَّهَا تَجُوزُ، فَقَالَ: «اللّٰهُمَّ لَا

«هیچ حق و صوابی در نزد یکی از مردمان نیست و هیچ‌کس از مردمان حکم نمی‌کند به حکم حقّی، مگر آنچه از ما اهل بیت پیغمبر بیرون آمده باشد. و هرگاه امور ایشان را پراکنده سازد و اقوال مختلفه از ایشان سر زند، خطا از ایشان و صواب از علی باشد».

۱۰۴۸ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از مُثَنّی، از زراره که گفت: در خدمت امام محمد باقر ﷺ بودم که مردی از اهل کوفه به آن حضرت عرض کرد و او را سؤال نمود از گفتهٔ امیر المؤمنین ﷺ که فرمود: «مرا سؤال کنید از هر چه خواهید، پس مرا از چیزی سؤال نمی‌کنید، مگر آن‌که شما را به آن خبر می‌دهم». حضرت فرمود که: «کسی نیست که در نزد او علمی باشد مگر چیزی که از نزد امیر المؤمنین ﷺ بیرون آمده و از او به ظهور رسیده باشد. پس مردمان در هر جا که خواهند، بروند. پس به خدا سوگند، که امر علم نیست مگر از اینجا» و به دست خویش اشاره به خانه خود فرمود.

۱۰۴۹ / ۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشّاء، از ثعلبة بن میمون، از ابو مریم که گفت: امام محمد باقر ﷺ به سَلَمة بن کُهَیل و حَکَم بن عُتَیبه فرمود که: «به جانب مشرق و مغرب روید (و در شرق و غرب عالم بگردید و تفحص کنید) که علم درستی را نخواهید یافت، مگر چیزی که از نزد ما اهل بیت بیرون آمده باشد».

۱۰۵۰ / ۴ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از معلّی بن عثمان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: حضرت صادق ﷺ به من فرمود که: «حَکَم بن عُتَیبه از جمله کسانی است که خدا در باب ایشان فرموده که: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ﴾[1]، پس حکم، به طرف مشرق و مغرب رود، به خدا سوگند، که به علم نمی‌رسد، مگر از اهل بیتی که جبرئیل ﷺ بر ایشان فرود آمده است».

۱۰۵۱ / ۵ . علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر ﷺ را سؤال کردم از شهادت فرزند زنا که آیا جایز و مقبول است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: حَکَم بن عُتیبه گمان می‌کند که مقبول

---

۱. بقره، ۸ یعنی و از جمله مردمان، کسانی هستند که می‌گویند: ایمان آوردیم به خدا و به روز آخر که روز قیامت است و حال آن‌که ایشان مؤمن نیستند(مترجم)

تَغْفِرْ ذَنْبَهُ، مَا قَالَ اللّٰهُ لِلْحَكَمِ: ﴿إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ﴾ فَلْيَذْهَبِ الْحَكَمُ يَمِيناً وَ شِمَالاً، فَوَ اللّٰهِ لَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئِيلُ ﷺ».

١٠٥٢ / ٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ بَدْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَلَّامٌ أَبُو عَلِيٍّ الْخُرَاسَانِيُّ، عَنْ سَلَّامِ بْنِ سَعِيدٍ الْمَخْزُومِيِّ، قَالَ: بَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ عَابِدُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، وَ ابْنُ شُرَيْحٍ فَقِيهُ أَهْلِ مَكَّةَ ـ وَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ مَيْمُونٌ الْقَدَّاحُ مَوْلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ ـ فَسَأَلَهُ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، فِي كَمْ ثَوْبٍ كُفِّنَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ؟ قَالَ: «فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ: ثَوْبَيْنِ صُحَارِيَّيْنِ، وَ ثَوْبٍ حِبَرَةٍ، وَ كَانَ فِي الْبُرْدِ قِلَّةٌ».

فَكَأَنَّمَا ازْوَرَّ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ مِنْ ذٰلِكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «إِنَّ نَخْلَةَ مَرْيَمَ إِنَّمَا كَانَتْ عَجْوَةً، وَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ، فَمَا نَبَتَ مِنْ أَصْلِهَا كَانَ عَجْوَةً، وَ مَا كَانَ مِنْ لُقَاطٍ فَهُوَ لَوْنٌ».

فَلَمَّا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ، قَالَ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ لِابْنِ شُرَيْحٍ: وَ اللّٰهِ مَا أَدْرِي مَا هٰذَا الْمَثَلُ الَّذِي ضَرَبَهُ لِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ؟ فَقَالَ ابْنُ شُرَيْحٍ: هٰذَا الْغُلَامُ يُخْبِرُكَ؛ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ـ يَعْنِي مَيْمُونٌ ـ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ مَيْمُونٌ: أَ مَا تَعْلَمُ مَا قَالَ لَكَ؟ قَالَ: لَا وَ اللّٰهِ، قَالَ: إِنَّهُ ضَرَبَ لَكَ مَثَلَ نَفْسِهِ، فَأَخْبَرَكَ أَنَّهُ وَلَدٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ عِلْمُ رَسُولِ اللّٰهِ عِنْدَهُمْ، فَمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِهِمْ، فَهُوَ صَوَابٌ، وَ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِمْ، فَهُوَ لُقَاطٌ.

است. فرمود: «بار خدایا، گناه او را نیامرز»، و فرمود که: «خدا به حَکَم نفرموده که: ﴿إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾[1]، بلکه خطاب به پیغمبر است و قوم او ماییم که اهل ذکریم. پس، حَکَم به طرف راست و چپ برود، به خدا سوگند، که علم، فرا گرفته نمی‌شود، مگر از اهل بیتی که جبرئیل‌ﷺ بر ایشان فرود آمده».

۱۰۵۲ / ۶ـ چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از حسین بن حسن بن یزید، از پدر، از پدرش که گفت: حدیث کرد مرا سلّام ـ که ابو علی خراسانی است ـ از سلّام بن سعید مخزومی که گفت: در بین این‌که من در نزد امام جعفر صادق‌ﷺ نشسته بودم، ناگاه عَبّاد بن کثیر ـ عابد اهل بصره ـ و ابن شریح ـ فقیه اهل مکه ـ بر آن حضرت داخل شدند، و میمون قدّاح ـ مولای امام محمد باقرﷺ ـ در خدمت حضرت صادق‌ﷺ بود. پس عَبّاد بن کثیر از آن حضرت سؤال نمود و عرض کرد که: یا اباعبدالله، رسول خداﷺ در چند جامه کفن شد؟ فرمود که: «در سه جامه: دو جامه صُحاری و یک جامه بُرد یمانی».[2] پس گویا عَبّاد بن کثیر از این‌که حضرت فرمود، در خود پیچید و آثار عدم قبول در او ظاهر بود. حضرت صادق‌ﷺ فرمود که: «درخت خرمای مریم درخت عجوه بود[3] و آن عجوه از آسمان فرود آمده بود. پس آنچه از اصل آن رویید، عجوه شد و آنچه از هسته بر چیده بود، بدترین انواع خرما است».

و چون از نزد آن حضرت، بیرون رفتند، عبّاد بن کثیر، به ابن شریح گفت: به خدا سوگند، که نمی‌دانم این مَثَلی که حضرت صادق‌ﷺ برای من زد چه بود؟ ابن شریح گفت که: این پسر (یعنی: میمون قدّاح) تو را خبر می‌دهد؛ زیرا که او از جمله تابعان و کسان ایشان است. پس عَبّاد از میمون سؤال کرد، میمون گفت: آیا نمی‌دانی که حضرت به تو چه فرمود و مقصود چه بود؟ گفت: نه به خدا سوگند. میمون گفت که: حضرت مَثَل خویش را برای تو بیان کرد و تو را خبر داد که او فرزندی است از فرزندان رسول خداﷺ و علم رسول خدا، در نزد ایشان است. پس آنچه از نزد ایشان آمده باشد، حق و صواب، و آنچه از نزد غیر ایشان آمده باشد، پوچ

---

۱. زخرف، ۴۴. و مراد، این است که این خطاب، خطاب به حَکَم نیست که اهل ذکر و قرآن باشد تا احکام خدا را بداند(مترجم)

۲. و بُرد در آن روز کم بود، و صُحار به ضمّ صاد دهی است در یمن، و در صحاح است که قصبهٔ عمان است و در فائق زمخشری است که جامهٔ صَحاری به فتح صاد، مشتق است از صُحره به ضمّ صاد، و آن سرخی است نهان چون رنگ غبار گون. و بعضی گفته‌اند که منسوب است به سوی صُحار به ضم صاد. و در نهایه گفته است که صُحار، دهی است در یمن که جامه به آن منسوب است. و بعضی گفته‌اند که: صحاری از صحره است. (مترجم)

۳. و عجوه به‌فتح عین وسکون جیم، نوعی‌است از خرما که در مدینه می‌باشد و از همهٔ‌انواع آن بهتر است.(مترجم)

١٠٢ ـ بَابٌ فِيمَا جَاءَ أَنَّ حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ

١٠٥٣ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَانَتْ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ، فَاقْبَلُوهُ؛ وَ مَا اشْمَأَزَّتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ، فَرُدُّوهُ إِلَى اللّٰهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ إِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدَّثَ أَحَدُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ، فَيَقُولَ: وَ اللّٰهِ مَا كَانَ هٰذَا، وَ اللّٰهِ مَا كَانَ هٰذَا؛ وَ الْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ».

١٠٥٤ / ٢ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «ذُكِرَتِ التَّقِيَّةُ يَوْماً عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَقَالَ: وَاللّٰهِ، لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ ـ وَ لَقَدْ آخىٰ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله بَيْنَهُمَا ـ فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ؟ إِنَّ عِلْمَ الْعُلَمَاءِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ».

فَقَالَ: «وَ إِنَّمَا صَارَ سَلْمَانُ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ امْرُؤٌ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَلِذٰلِكَ نَسَبْتُهُ إِلَى الْعُلَمَاءِ».

١٠٥٥ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ أَوْ غَيْرِهِ رَفَعَهُ إِلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ، أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ، أَوْ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ؛ إِنَّ اللّٰهَ أَخَذَ مِنْ شِيعَتِنَا الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ عَلىٰ

است (که هیچ قیمتی ندارد).

۱۰۲. باب در بیان آنچه وارد شده که حدیث ایشان دشوار و در غایت دشواری است (یا مردم آن را دشوار می‌شمارند)

۱۰۵۳ / ۱ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن سِنان، از عمّار بن مروان، از جابر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر ﷺ فرمود که: «رسول خدا ﷺ فرمود که: حدیث آل محمد، دشوار و در غایت دشواری است که به آن ایمان نمی‌آورد، مگر فرشتهٔ مقرّب، یا پیغمبری که مرسل باشد (که خدا او را به سوی خلائق فرستاده باشد)، یا بنده‌ای که خدا دل او را از برای ایمان آزموده باشد. پس آنچه بر شما وارد شود از حدیث آل محمد ﷺ و دل‌های شما برای آن نرم شود و آن را بشناسید، قبول کنید آن را و آنچه دل‌های شما از آن گرفته شود و نفرتی به هم رساند و آن را نشناسید، ردکنید آن را به سوی خدا و به سوی رسول و به سوی عالِم و امام از آل محمد. و جز این نیست که سبب هلاکت آن‌که هلاک می‌شود، آن است که یکی از شما حدیث شود به چیزی از آن‌که تاب تحمل و برداشتن آن را ندارد، پس بگوید: به خدا سوگند، که این، نبود. به خدا سوگند، که این نبود. و انکار، کفر است».

۱۰۵۴ / ۲ . احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که گفت: «روزی در نزد حضرت علی بن الحسین ﷺ تقیه مذکور شد، فرمود: به خدا سوگند، که اگر ابوذر می‌دانست آنچه را که در دل سلمان بود، هر آینه او را می‌کشت و حال آن‌که رسول خدا ﷺ میانهٔ ایشان، برادری داده بود. پس گمان شما به سایر خلائق چیست؟ به درستی که علم علما، دشوار و در نهایت دشواری است (که تاب تحمل آن را ندارد)، مگر پیغمبری مرسل، یا فرشتهٔ مقرب، یا بندهٔ مؤمن که خدا دل او را از برای ایمان آزموده باشد».

بعد از آن فرمود: «و جز این نیست که سلمان، از زمرهٔ علما گردید؛ زیرا که او مردی است از ما اهل بیت، و برای همین او را به سوی علما نسبت دادم».

۱۰۵۵ / ۳ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از برقی، از ابن سنان، یا غیر او روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: «حدیث ما دشوار و بسیار دشوار است که تاب بر داشتن آن را ندارد، مگر سینه‌های نورانی، یا دل‌های خالی از کفر و معصیت،

بَنِي آدَمَ ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ فَمَنْ وَفىٰ لَنَا، وَفَى اللّٰهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ؛ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا وَ لَمْ يُؤَدِّ إِلَيْنَا حَقَّنَا، فَفِي النَّارِ خَالِداً مُخَلَّداً».

١٠٥٦ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ غَيْرُهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ؈: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا مَعْنىٰ قَوْلِ الصَّادِقِ؈: «حَدِيثُنَا لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَ لَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؟

فَجَاءَ الْجَوَابُ: «إِنَّمَا مَعْنىٰ قَوْلِ الصَّادِقِ؈: ـ أَيْ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ وَ لَا نَبِيٌّ وَ لَا مُؤْمِنٌ ـ أَنَّ الْمَلَكَ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتّىٰ يُخْرِجَهُ إِلىٰ مَلَكٍ غَيْرِهِ، وَ النَّبِيُّ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتّىٰ يُخْرِجَهُ إِلىٰ نَبِيٍّ غَيْرِهِ، وَ الْمُؤْمِنُ لَا يَحْتَمِلُهُ حَتّىٰ يُخْرِجَهُ إِلىٰ مُؤْمِنٍ غَيْرِهِ، فَهٰذَا مَعْنىٰ قَوْلِ جَدِّي؈».

١٠٥٧ / ٥. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ وَ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ؈: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ عِنْدَنَا ـ وَ اللّٰهِ ـ سِرّاً مِنْ سِرِّ اللّٰهِ، وَ عِلْماً مِنْ عِلْمِ اللّٰهِ، وَ اللّٰهِ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَ لَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، وَ اللّٰهِ مَا كَلَّفَ اللّٰهُ ذٰلِكَ أَحَداً غَيْرَنَا، وَ لَا اسْتَعْبَدَ بِذٰلِكَ أَحَداً غَيْرَنَا، وَ إِنَّ عِنْدَنَا سِرّاً مِنْ سِرِّ اللّٰهِ، وَ عِلْماً مِنْ عِلْمِ اللّٰهِ، أَمَرَنَا اللّٰهُ بِتَبْلِيغِهِ، فَبَلَّغْنَا عَنِ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ مَا أَمَرَنَا بِتَبْلِيغِهِ، فَلَمْ نَجِدْ لَهُ مَوْضِعاً وَ لَا أَهْلًا وَ لَا حَمَّالَةً يَحْتَمِلُونَهُ،

یا خُلق‌ها و خوهای نیکو. به درستی که خدا از شیعیان ما پیمان گرفته، چنانچه بر فرزندان آدم گرفته در روز اَلَست، که (از روی تقریر به ایشان فرمود که): ﴿ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾[1] (و مراد، این است که البته من پروردگار شمایم). پس هر که برای ما به پیمان خویش وفا کند، خدا برای او به بهشت وفا خواهد کرد، و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را به ما نرساند، در آتش جهنم همیشه مُخَلَّد خواهد بود».

۱۰۵۶ / ۴ . محمد بن یحیی و غیر او، از محمد بن احمد، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده‌اند که گفت: عریضه‌ای به خدمت امام علی نقی‌ﷺ صاحب شهر عسکر (یعنی: سرّ من رأی) نوشتم به این مضمون که فدای تو گردم، چیست معنی قول امام جعفر صادق‌ﷺ که فرمود: «حدیث شما را بر نمی‌دارد هیچ فرشتهٔ مقرّب، و نه پیغمبر مرسل، و نه مؤمنی که خدا دل او را از برای ایمان آزموده باشد»؟ جواب آن حضرت آمد که: «جز این نیست که معنی قول حضرت صادق‌ﷺ (یعنی: آنچه فرموده که هیچ فرشته و پیغمبر و مؤمنی آن را برنمی‌دارد) آن است که فرشته، آن را بر نمی‌دارد تا بیرون آورد آن را به سوی فرشته‌ای غیر از خود، و پیغمبر آن را بر نمی‌دارد، تا بیرون آورد آن را به سوی پیغمبری غیر از خود، و مؤمن آن را بر نمی‌دارد، تا بیرون آورد به سوی مؤمنی غیر از خود. و اینک معنی قول جدّ من است» (و حاصل سؤال و جواب این است که سائل سؤال نمود که: این حدیث، با احادیث پیش نمی‌سازد، و حضرت جواب فرمود که: برداشتن در این حدیث، به معنی تصدیق و فهمیدن آن نیست؛ چنانچه در احادیث پیش چنین است، بلکه به معنی نگاه داشتن و ظاهر نکردن است).

۱۰۵۷ / ۵ . احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از منصور بن عباس، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مُسکان، از محمد بن عبد الخالق و ابو بصیر روایت کرده است که ابو بصیر گفت: امام جعفر صادق‌ﷺ فرمود که: «ای ابا محمد، به خدا سوگند، که در نزد ما است سِرّی از اسرار خدا و علمی از علوم خدا، که هیچ فرشتهٔ مقرّب و پیغمبر مرسل، و مؤمنی که خدا دل او را از برای ایمان آزموده، نمی‌تواند که آن را بر دارد. و به خدا سوگند، که خدا غیر از ما کسی را به آن تکلیف ننموده، و غیر از ما کسی را به آن طلب بندگی نفرموده، و به درستی که

---

۱. اعراف، ۱۷۲. یعنی: آیا من پروردگار شما نیستم (مترجم)

حَتَّىٰ خَلَقَ اللّٰهُ لِذٰلِكَ أَقْوَاماً خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ خُلِقَ مِنْهَا مُحَمَّدٌ وَ آلُهُ وَ ذُرِّيَّتُهُ ﷺ، وَ مِنْ نُورٍ خَلَقَ اللّٰهُ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ ذُرِّيَّتَهُ، وَ صَنَعَهُمْ بِفَضْلِ صُنْعِ رَحْمَتِهِ الَّتِي صَنَعَ مِنْهَا مُحَمَّداً وَ ذُرِّيَّتَهُ، فَبَلَّغْنَا عَنِ اللّٰهِ مَا أَمَرَنَا بِتَبْلِيغِهِ، فَقَبِلُوهُ وَ احْتَمَلُوا ذٰلِكَ، فَبَلَغَهُمْ ذٰلِكَ عَنَّا، فَقَبِلُوهُ وَ احْتَمَلُوهُ، وَ بَلَغَهُمْ ذِكْرُنَا، فَمَالَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَىٰ مَعْرِفَتِنَا وَ حَدِيثِنَا، فَلَوْ لَا أَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ هٰذَا لَمَا كَانُوا كَذٰلِكَ؛ لَا وَ اللّٰهِ، مَا احْتَمَلُوهُ».

ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ أَقْوَاماً لِجَهَنَّمَ وَ النَّارِ، فَأَمَرَنَا أَنْ نُبَلِّغَهُمْ كَمَا بَلَّغْنَاهُمْ، وَ اشْمَأَزُّوا مِنْ ذٰلِكَ، وَ نَفَرَتْ قُلُوبُهُمْ، وَ رَدُّوهُ عَلَيْنَا وَ لَمْ يَحْتَمِلُوهُ، وَ كَذَّبُوا بِهِ، وَ قَالُوا: سَاحِرٌ كَذَّابٌ؛ فَطَبَعَ اللّٰهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ، وَ أَنْسَاهُمْ ذٰلِكَ، ثُمَّ أَطْلَقَ اللّٰهُ لِسَانَهُمْ بِبَعْضِ الْحَقِّ، فَهُمْ يَنْطِقُونَ بِهِ وَ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ؛ لِيَكُونَ ذٰلِكَ دَفْعاً عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَ أَهْلِ طَاعَتِهِ؛ وَ لَوْ لَا ذٰلِكَ مَا عُبِدَ اللّٰهُ فِي أَرْضِهِ، فَأَمَرَنَا بِالْكَفِّ عَنْهُمْ وَ السَّتْرِ وَ الْكِتْمَانِ، فَاكْتُمُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللّٰهُ بِالْكَفِّ عَنْهُ، وَ اسْتُرُوا عَمَّنْ أَمَرَ اللّٰهُ بِالسَّتْرِ وَ الْكِتْمَانِ عَنْهُ».

قَالَ: ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ وَ بَكَىٰ، وَ قَالَ: «اللّٰهُمَّ، إِنَّ هٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ، فَاجْعَلْ مَحْيَانَا مَحْيَاهُمْ، وَ مَمَاتَنَا مَمَاتَهُمْ، وَ لَا تُسَلِّطْ عَلَيْهِمْ عَدُوّاً لَكَ؛ فَتَفْجَعَنَا بِهِمْ؛ فَإِنَّكَ إِنْ أَفْجَعْتَنَا بِهِمْ لَمْ تُعْبَدْ أَبَداً فِي أَرْضِكَ، وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً».

در نزد ما است سرّی از اسرار خدا و علمی از علوم خدا که خدا ما را بر سانیدن آن، امر فرموده. پس خواستیم که از جانب خدای عزّوجلّ برسانیم آنچه را که به رسانیدن آن مأمور بودیم و برای آن، موضع و اهلی را نیافتیم، و نیافتیم بردارندگانی که آن را بردارند تا آن‌که خدا از برای این امر، گروهی چند را آفرید که آفریده شدند از سرشتی که محمد و آل و ذرّیهٔ او ﷺ از آن آفریده شدند، و از نوری که خدا محمد و ذرّیهٔ او را از آن آفرید، و ایشان را ساخت به زیادتی صنعت رحمت خویش، که محمد و ذرّیهٔ او ﷺ را از آن ساخت. پس ما از جانب خدا رسانیدیم آنچه را که مأمور به رسانیدن آن بودیم، و ایشان آن را قبول کردند، و این بار گران را برداشتند.

بعد از آن، همین امر از جانب ما به ایشان رسید و آن را قبول کردند و برداشتند و آوازهٔ ما به ایشان رسید و دل‌های ایشان به سوی معرفت ما و حدیث ما مائل شد. پس، اگر نه آن بود که ایشان از آن آفریده شده‌اند، همچنین نمی‌بودند. نه، به خدا سوگند که آن را بر نمی‌داشتند».

بعد از آن، فرمود که: «خدا گروهی چند را از برای جهنم و آتش آفرید که عاقبت باید به جهنّم روند و به آتش آن بسوزند، و ما را امر فرمود که به ایشان برسانیم، چنانچه به ایشان رسانیدیم. و از آن، گرفتگی به هم رسانیدند و دل‌های ایشان رمید و آن را بر ما رد کردند و بر نداشتند و به آن تکذیب نمودند، و گفتند که: گویندهٔ آن ساحری است به غایت دروغ‌گو، پس خدا بر دل‌های ایشان مهر گذاشت، و آن را از یاد ایشان برد.

بعد از آن، خدا زبان ایشان را به بعضی از سخنان حق جاری و گویا گردانید، پس ایشان به آن نطق می‌کنند، و دل‌های ایشان آن را نمی‌شناسد و انکار دارد، تا آن‌که همین باعث دفع ضرر از دوستان خدا و اهل طاعت او باشد. و اگر این تدبیر نبود، خدا در زمین خود معبود نمی‌شد (و کسی او را نمی‌پرستید). پس ما را امر فرمود که دست از ایشان برداریم و بپوشیم و کتمان کنیم. پس کتمان کنید از آن‌که خدا امر فرموده به دست برداشتن از او، و بپوشید از آن‌که خدا به پوشیدن و کتمان از او امر فرموده».

راوی می‌گوید که: پس حضرت دست به دعا برداشت و گریست و عرض کرد که: «بار خدایا، به درستی که این گروه شیعیان، گروهی‌اند به غایت اندک؛ پس زندگانی ایشان را چون زندگانی ما و مردن ایشان را چون مردن ما گردان. و یکی از دشمنان خود را بر ایشان مسلط مگردان که به سبب ایشان، ما را اندوهناک گردانی، و در مصیبت ایشان ما را به درد آوری؛ زیرا که تو اگر به سبب ایشان ما را به درد آوری، هرگز در زمین خود پرستیده نخواهی شد. و خدا

١٠٣ ـ بَابُ مَا أَمَرَ [به] النَّبِيُّ ﷺ مِنَ النَّصِيحَةِ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومِ لِجَمَاعَتِهِمْ، وَ مَنْ هُمْ؟

١٠٥٨ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ: «أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ خَطَبَ النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ، فَقَالَ: نَضَّرَ اللّٰهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِي، فَوَعَاهَا وَ حَفِظَهَا، وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا؛ فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَيْرُ فَقِيهٍ، وَ رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلَاثٌ لَا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ، وَ النَّصِيحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ. الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ، وَ يَسْعىٰ بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ».

● وَ رَوَاهُ أَيْضاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، مِثْلَهُ. وَ زَادَ فِيهِ «وَ هُمْ يَدٌ عَلىٰ مَنْ سِوَاهُمْ» وَ ذَكَرَ فِي حَدِيثِهِ أَنَّهُ خَطَبَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمِنًى فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ.

رحمت فرستد بر آقای ما محمد و آل او، و درود فرستد، درود فرستادنی به غایت».

۱۰۳. باب در بیان امر فرمودن پیغمبرﷺ به نصیحت و خیرخواهی از برای امامان و مسلمانان، و لزوم جماعت ایشان و بیان آن‌که ایشان کیانند

۱۰۵۸ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از ابن ابی یعفور، از امام جعفر صادق عليه السلام که فرمود: «رسول خداﷺ مردم را خطبه کرد در مسجد خَیف و فرمود که: خدا تازه روی گرداند و به ناز و نعمت بپروراند بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود و آن را یاد گیرد و نگاهداری کند، و برساند به کسی آن را نشنیده باشد. پس بساکسی هست که فقه در بار دارد، و خود فقیه نیست، و بساکسی است که حامل فقه است و می‌رساند به کسی که از او فقیه‌تر است. سه چیز است که با وجود آنها دل مرد مسلمان کینه به هم نمی‌رساند (یا خیانت در آن راه نمی‌یابد): عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و خیرخواهی برای امامان مسلمانان کردن، و ملازم جماعت ایشان بودن؛ زیرا که دعوت ایشان فرا می‌گیرد کسانی را که در عقب ایشانند. و مسلمانان برادرانند، که خون‌های ایشان برابری می‌کند (و در باب قتل و قصاص همتای یکدیگرند و بر یکدیگر زیادتی ندارند). و پست‌ترین ایشان به زنهار ایشان سعی می‌کند» (یعنی: ضعیف‌ترین ایشان در ظل حمایت ایشان می‌رود و زندگانی می‌کند. و می‌تواند که معنی این باشد که: پست‌ترین ایشان زنهار می‌دهد به بعضی از مشرکان، و چون بعضی از ایشان را امان داد، سایر مسلمانان را نمی‌رسد که امان او را بر هم زنند و عهد او را بشکنند، بلکه بر ایشان واجب است که آن را ممضی دارند، و دور نیست که این معنی ظاهرتر باشد از معنی اول، و آن که گمان کرده که این معنی به آن وفا نمی‌کند، سهو کرده).

● و نیز حمّاد بن عثمان، از ابن ابی یعفور مثل این را روایت کرده و در آن، این را زیاد نموده که: «و ایشان یک دست‌اند بر کسی که غیر ایشان باشد» (یعنی: باید که مسلمانان مجتمع باشند بر دفع دشمنان خویش، و ایشان را نمی‌رسد که یکدیگر را واگذارند، و باید که یکدیگر را بر اهل جمیع ملّت‌ها و دین‌ها یاری کنند. و لهذا دست‌های ایشان را یک دست و کردار ایشان را یکی قرار داده). و در حدیث خویش ذکر کرده که آن حضرت در حجة الوداع در منیٰ در مسجد حنیف خطبه خواند.

١٠٥٩ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، قَالَ: قَالَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ: اذْهَبْ بِنَا إِلىٰ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: فَذَهَبْتُ مَعَهُ إِلَيْهِ، فَوَجَدْنَاهُ قَدْ رَكِبَ دَابَّتَهُ، فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، حَدِّثْنَا بِحَدِيثِ خُطْبَةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ، قَالَ: «دَعْنِي حَتّىٰ أَذْهَبَ فِي حَاجَتِي؛ فَإِنِّي قَدْ رَكِبْتُ، فَإِذَا جِئْتُ حَدَّثْتُكَ».

فَقَالَ: أَسْأَلُكَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ لَمَّا حَدَّثْتَنِي، قَالَ: فَنَزَلَ، فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ: مُرْ لِي بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ حَتّىٰ أُثْبِتَهُ، فَدَعَا بِهِ، ثُمَّ قَالَ: «اكْتُبْ: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، خُطْبَةُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ:

نَضَّرَ اللّٰهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا، وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ، يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؛ فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهٍ، وَ رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلَاثٌ لَا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ، وَ النَّصِيحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ، الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ، وَ هُمْ يَدٌ عَلىٰ مَنْ سِوَاهُمْ، يَسْعىٰ بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ».

۲/۱۰۵۹ . محمد بن حسن، از بعضی از اصحاب ما، از علی بن حَکَم، از حَکَم بن مسکین، از مردی از قبیلهٔ قریش که از اهل مکّه بود، روایت کرده است که گفت: سفیان ثوری به من گفت که: بیا برویم به نزد جعفر بن محمد، راوی می‌گوید که: من با سفیان به نزد آن حضرت رفتیم و آن حضرت را یافتیم که بر اسب خویش سوار شده بود. سفیان به آن حضرت عرض نمود که: یا ابا عبدالله، خبر ده ما را به خبر خطبه‌ای که رسول خداﷺ در مسجد خَیف خواند.

حضرت فرمود که: «مرا بگذار تا در پی کار خویش روم که الحال سوار شده‌ام و چون بیایم تو را خبر خواهم داد». سفیان عرض کرد که: تو را سؤال می‌کنم به حقّ آن خویشی که نسبت به رسول خداﷺ داری و دست بر نمی‌دارم، مگر آن‌که مرا خبر دهی.

راوی می‌گوید که حضرت فرود آمد و سفیان به حضرت عرض کرد که: بفرما قلمدان و کاغذی برای من بیاورند تا آن را بنویسم. حضرت آن را طلبید و چون آوردند، فرمود که: «بنویس: بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ، خطبهٔ رسول خدا در مسجد خیف این است که:

خدا تازه روی گرداند و به ناز و نعمت بپروراند آن بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود و آن را یاد گیرد و محافظت نماید و برساند آن را به کسی که به او نرسیده باشد. ای گروه مردمان، باید که حاضران به غایبان برسانند. پس بسا کسی هست که فقه در بار دارد و خود فقیه نیست، و بسا کسی است که حامل فقه است و می‌رساند به کسی که از او فقیه‌تر است. سه چیز است که با وجود آنها دل مرد مسلمان کینه به هم نمی‌رساند (یا خیانت در آن راه نمی‌یابد): عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و خیرخواهی برای امامان مسلمانان کردن، و ملازم جماعت ایشان بودن؛ زیرا که دعوت ایشان فرا می‌گیرد کسانی را که در عقب ایشانند، و مؤمنان برادرانند که خون‌های ایشان برابری می‌کند (و در باب قتل و قصاص همتای یکدیگر و بر یکدیگر زیادتی ندارند)، و ایشان، به منزلهٔ یک دست‌اند بر هر که غیر ایشان باشد. و پست‌ترین ایشان به زنهار ایشان، سعی می‌کند» (به آن معنی که در حدیث سابق مذکور شد).

و سفیان آن را نوشت و بعد از نوشتن، آن را به حضرت عرض نمود؛ به خواندن یا نمودن، که صحّت و سقم آن معلوم شود و حضرت صادقؑ سوار شد، و من و سفیان آمدیم و در هنگامی که در بین راه بودیم، به من گفت: چنانچه هستی باش، و از جای خود حرکت مکن، تا من در این حدیث نظر کنم. پس، من به سفیان گفتم: به خدا سوگند، که حضرت صادقؑ چیزی در گردن تو لازم آورده که هرگز از گردن تو نمی‌رود، که گفت: آن، چه چیز است؟

فَكَتَبَهُ سُفْيَانُ، ثُمَّ عَرَضَهُ عَلَيْهِ، وَ رَكِبَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ، وَ جِئْتُ أَنَا وَ سُفْيَانُ.

فَلَمَّا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، قَالَ لِي: كَمَا أَنْتَ حَتّىٰ أَنْظُرَ فِي هٰذَا الْحَدِيثِ، فَقُلْتُ لَهُ: قَدْ وَ اللّٰهِ أَلْزَمَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ رَقَبَتَكَ شَيْئاً لَا يَذْهَبُ مِنْ رَقَبَتِكَ أَبَداً. فَقَالَ: وَ أَيُّ شَيْءٍ ذٰلِكَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: ثَلَاثٌ لَا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: «إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ» قَدْ عَرَفْنَاهُ، وَ «النَّصِيحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ» مَنْ هٰؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ يَجِبُ عَلَيْنَا نَصِيحَتُهُمْ؟ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ، وَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، وَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ، وَ كُلُّ مَنْ لَا تَجُوزُ شَهَادَتُهُ عِنْدَنَا، وَ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ خَلْفَهُمْ؟! وَ قَوْلُهُ: «وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ» فَأَيُّ الْجَمَاعَةِ؟ مُرْجِئٌ يَقُولُ: مَنْ لَمْ يُصَلِّ، وَ لَمْ يَصُمْ، وَ لَمْ يَغْتَسِلْ مِنْ جَنَابَةٍ، وَ هَدَمَ الْكَعْبَةَ، وَ نَكَحَ أُمَّهُ، فَهُوَ عَلىٰ إِيمَانِ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، أَوْ قَدَرِيٌّ يَقُولُ: لَا يَكُونُ مَا شَاءَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَكُونُ مَا شَاءَ إِبْلِيسُ، أَوْ حَرُورِيٌّ يَتَبَرَّأُ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، وَ شَهِدَ عَلَيْهِ بِالْكُفْرِ، أَوْ جَهْمِيٌّ يَقُولُ: إِنَّمَا هِيَ مَعْرِفَةُ اللّٰهِ وَحْدَهُ، لَيْسَ الْإِيمَانُ شَيْءٌ غَيْرُهَا؟!

قَالَ: وَيْحَكَ، وَ أَيَّ شَيْءٍ يَقُولُونَ؟ فَقُلْتُ: يَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَاللّٰهِ الْإِمَامُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْنَا نَصِيحَتُهُ؛ وَ لُزُومُ جَمَاعَتِهِمْ أَهْلُ بَيْتِهِ. قَالَ: فَأَخَذَ الْكِتَابَ فَخَرَقَهُ، ثُمَّ قَالَ: لَا تُخْبِرْ بِهَا أَحَداً.

١٠٦٠ / ٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ : مَا نَظَرَ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- إِلىٰ وَلِيٍّ لَهُ يُجْهِدُ نَفْسَهُ بِالطَّاعَةِ لِإِمَامِهِ وَ النَّصِيحَةِ إِلَّا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلىٰ».

١٠٦١ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ

گفتم: سه چیز که دل مرد مسلمان با وجود آنها کینه به هم نمی‌رساند (یا خیانت در آن راه نمی‌یابد)؛ چنانچه پیغمبر فرموده، یکی عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و آن را شناختیم و معنی آن را فهمیدیم و دیگری، خیرخواهی کردن است برای امامان مسلمانان. این امامان که خیرخواهی ایشان بر ما واجب است کیانند؟ آیا معاویه پسر ابو سفیان و یزید پسر معاویه و مروان پسر حَکَم و امثال ایشانند از هر که شهادتش در نزد ما مقبول نیست و نماز در پشت سر ایشان نمی‌توان کرد؟ و آن حضرت که فرموده ملازم جماعت ایشان بودن، این جماعت کدام گروهند؟

آیا مراد طائفهٔ مرجئه است که می‌گویند هر که نماز نکند و روزه نگیرد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر خود جماع کند، ایمانش مانند ایمان جبرئیل و میکائیل است، یا قدریّه که می‌گویند: خدای عزّوجلّ هر چه خواهد، متحقق نمی‌شود و شیطان، هر چه خواهد موجود می‌شود. یا حروریّه‌اند که از علی بن ابی طالب ﷺ بیزاری می‌جویند و شهادت می‌دهند بر آن حضرت به کفر او و او را کافر می‌دانند.[1] یا جَهمیّه‌اند که می‌گویند: جز این نیست که ایمان، همان شناختن خدا است، به تنهایی و ایمان، چیزی غیر از آن نیست.

سفیان گفت: وای بر تو، شیعیان، یا امامان ایشان، چه می‌گویند؟ گفتم که: می‌گویند: به خدا سوگند، که علی بن ابی طالب ﷺ، امامی است که خیرخواهی از او، و ملازمت جماعت ایشان که اهل بیت و خانهٔ آبادهٔ اویند، بر ما واجب است.

راوی می‌گوید که: پس سفیان نوشته را گرفت و پاره کرد و گفت: کسی را به این قصه خبر مده.

۱۰۶۰ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از بُرید بن معاویه، از امام محمد باقر ﷺ که آن حضرت فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود که: خدای عزّوجلّ نظر نمی‌کند به سوی دوستی از دوستان خویش که خود را به مشقّت می‌اندازد به طاعت از رأی امام خود و خیرخواهی او، مگر آن‌که با ما باشد در رفیق اعلی» (که درجهٔ بلندی است در بهشت. بنابر قولی).

۱۰۶۱ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از

---

۱. و حرورا دهی بوده، در بغداد که ملاعین خوارج در آن بوده‌اند. (مترجم)

أبي جَمِيلَةَ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ:

«مَنْ فَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ قِيدَ شِبْرٍ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ».

١٠٦٢ / ٥. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: «مَنْ فَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَ نَكَثَ صَفْقَةَ الْإِمَامِ، جَاءَ إِلَى اللّٰهِ -عَزَّ وَ جَلَّ- أَجْذَمَ».

١٠٤ - بَابُ مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّ الْإِمَامِ عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقِّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْإِمَامِ

١٠٦٣ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ: مَا حَقُّ الْإِمَامِ عَلَى النَّاسِ؟ قَالَ: «حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ يُطِيعُوا». قُلْتُ: فَمَا حَقُّهُمْ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «أَنْ يَقْسِمَ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ، وَ يَعْدِلَ فِي الرَّعِيَّةِ، فَإِذَا كَانَ ذٰلِكَ فِي النَّاسِ، فَلَا يُبَالِي مَنْ أَخَذَ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا».

١٠٦٤ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مِثْلَهُ، إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: «هٰكَذَا وَ هٰكَذَا وَ هٰكَذَا وَ هٰكَذَا» يَعْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ خَلْفِهِ، وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ.

١٠٦٥ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: لَا تَخْتَانُوا وُلَاتَكُمْ، وَ لَا تَغُشُّوا هُدَاتَكُمْ، وَ لَا تَجْهَلُوا أَئِمَّتَكُمْ، وَ لَا تَصَدَّعُوا عَنْ حَبْلِكُمْ؛ فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ، وَ عَلىٰ هٰذَا فَلْيَكُنْ تَأْسِيسُ أُمُورِكُمْ، وَ الْزَمُوا هٰذِهِ الطَّرِيقَةَ؛ فَإِنَّكُمْ لَوْ

ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که مفارقت کند از جماعت مسلمانان به مقدار یک وجب، رشتهٔ اسلام را از گردن خود رها کرده است».

۵/۱۰۶۲ . و به همین اسناد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که مفارقت کند از جماعت مسلمانان، و بیعتی را که به انگشت مهین تحقّق می‌یابد، بشکند، به سوی خدای عزّوجلّ می‌آید در روز قیامت، دست بریده یا خوره‌دار».

۱۰۴. باب در بیان آنچه واجب است از حقّ امام بر رعیّت و حقّ رعیّت بر امام علیه السلام

۱/۱۰۶۳ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عثمان، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام که حقّ امام بر مردم چیست؟ فرمود که: «حقّ او بر ایشان، آن است که سخن او را بشنوند و اطاعت کنند».

عرض کردم که حقّ مردم بر امام چیست؟ فرمود که: «باید غنیمت و غیر آن را در میان ایشان مساوی قسمت نماید، و در باب رعیّت خود عدالت کند. پس هرگاه چنین امامی در میانهٔ مردم باشد، پروایی ندارد از آن کس که اینجا و آنجا بگیرد» (و مذاهب مختلفه به هم رسد).

۲/۱۰۶۴ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است، مگر این‌که گفته است که: «همچنین و همچنین و همچنین و همچنین». یعنی از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و از جانب چپ او.

۳/۱۰۶۵ . محمد بن یحیی عطّار، از بعضی از اصحاب ما، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: با والیان خود خیانت مکنید، و رهنمایان خود را عیب مکنید، و به امامان خود جاهل مباشید، و از عهد وبیعت خود رو گردان و پراکنده مشوید، که سست و بی دل می‌شوید و دولت و قوّت و غلبه و نصرت شما می‌رود؛ چون باد (نامیدن دولت به باد، برای آن است که دولت در تمشی و نفاذ، مانند باد است در وزیدن و نفوذ کردن. و امیرالمؤمنین علیه السلام این را از آیهٔ سوره انفال اقتباس فرموده و در آن سوره، مذکور است که:

عَايَنْتُمْ مَا عَايَنَ مَنْ قَدْ مَاتَ مِنْكُمْ مِمَّنْ خَالَفَ مَا قَدْ تُدْعَوْنَ إِلَيْهِ، لَبَدَرْتُمْ وَ خَرَجْتُمْ، وَ لَسَمِعْتُمْ، وَ لٰكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا، وَ قَرِيباً مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ».

١٠٦٦ / ٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ حَمَّادٍ وَ غَيْرِهِ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «نُعِيَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ نَفْسُهُ وَ هُوَ صَحِيحٌ لَيْسَ بِهِ وَجَعٌ» قَالَ: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» قَالَ: «فَنَادىٰ ﷺ: الصَّلَاةَ جَامِعَةً، وَ أَمَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ بِالسِّلَاحِ، وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ، فَصَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ الْمِنْبَرَ، فَنَعىٰ إِلَيْهِمْ نَفْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: أُذَكِّرُ اللّٰهَ الْوَالِيَ مِنْ بَعْدِي عَلىٰ أُمَّتِي إِلَّا يَرْحَمَ عَلىٰ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ، فَأَجَلَّ كَبِيرَهُمْ، وَ رَحِمَ ضَعِيفَهُمْ، وَ وَقَّرَ عَالِمَهُمْ، وَ لَمْ يُضِرَّ بِهِمْ؛ فَيُذِلَّهُمْ، وَ لَمْ يُفْقِرْهُمْ؛ فَيُكْفِرَهُمْ، وَ لَمْ يُغْلِقْ بَابَهُ دُونَهُمْ؛ فَيَأْكُلَ قَوِيُّهُمْ ضَعِيفَهُمْ، وَ لَمْ يَخْبِزْهُمْ فِي بُعُوثِهِمْ؛ فَيَقْطَعَ نَسْلَ أُمَّتِي، ثُمَّ قَالَ: قَدْ بَلَّغْتُ وَ نَصَحْتُ، فَاشْهَدُوا».

﴿وَلَاتَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾[۱]. و در نزد بعضی از مفسّرین، مراد از ریح، حقیقت است که عبارت است از باد، چه، نصرت نمی‌باشد، مگر به بادی که حق تعالی از مهبّ فتح فرستد و آن ریح النصره گویند. یعنی: باد یاری). و باید که اساس امور شما بر این مبتنی باشد و ملازم این روش باشید و دست از آن بر ندارید؛ زیرا که شما اگر به چشم خویش ببینید آنچه را که کسانی که مرده‌اند از شما به چشم خود از مخالفان دیده‌اند، در آنچه شما به سوی آن خوانده می‌شوید، هر آینه بشتابید به سوی مذهب حق و بیرون روید از مخالفت، و بشنوید و اطاعت کنید، ولیکن آنچه ایشان معاینه دیده‌اند، از شما پوشیده است و در این نزدیکی پرده برداشته خواهد شد».

۱۰۶۶ / ۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عبدالرحمان بن حمّاد و غیر او، از حَنان بن سَدیر صیرفی که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «خبر مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله به خود آن حضرت رسید، با آن‌که آن حضرت تندرست بود و او را هیچ ناخوشی و دردی نبود» و حضرت فرمود که: «جبرئیل امین این خبر را فرود آورده» و فرمود که: «پس پیغمبر صلی الله علیه و آله ندا در داد که: به نماز جماعت حاضر شوید، و مهاجرین وانصار را امر فرمود که: حربه بردارند و مردم جمع شدند. پس، پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بالا رفت و خبر مرگ خود را به ایشان داد و فرمود که:

خدا را به یاد کسی می‌آورم که والی است بعد از من بر امّت من. و خلیفه را به خدا سوگند می‌دهم که کاری نکند (یا دست از این یادآوری و سوگند دادن بر نمی‌دارم)، مگر آن‌که رحم کند بر گروه مسلمانان، پس بزرگ ایشان را بزرگ دارد و بزرگ‌قدر گرداند، و بر ناتوان ایشان رحم کند، و عالم ایشان را تعظیم و توقیر نماید و با ایشان ضرر نرساند (که ایشان را خوار و بی مقدار گرداند) و ایشان را فقیر و درویش نگرداند (به گرفتن مال از ایشان) که ایشان را کافر می‌کند، و درِ خود را بر روی ایشان نبندد، و مانع ایشان نشود از داخل شدن بر او و عرض مطالب در نزد او، که قوی از ایشان، ضعیف ایشان را می‌خورد، و ایشان را در لشکرهایی که ایشان به سوی جهاد می‌فرستد، سخت‌تر ند؛ چنانچه شتر را سخت می‌رانند و می‌زنند (و مراد این است که در فرستادن ایشان به سوی جهاد، از حد تجاوز نکند که همهٔ ایشان، یا عمدهٔ

---

۱. انفال، ۴۶.

وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «هٰذَا آخِرُ كَلَامٍ تَكَلَّمَ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ عَلىٰ مِنْبَرِهِ».

١٠٦٧ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ غَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ، قَالَ: جَاءَ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَسَلٌ وَ تِينٌ مِنْ هَمْدَانَ وَ حُلْوَانَ، فَأَمَرَ الْعُرَفَاءَ أَنْ يَأْتُوا بِالْيَتَامىٰ، فَأَمْكَنَهُمْ مِنْ رُؤُوسِ الْأَزْقَاقِ يَلْعَقُونَهَا وَ هُوَ يَقْسِمُهَا لِلنَّاسِ قَدَحاً قَدَحاً، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا لَهُمْ يَلْعَقُونَهَا؟ فَقَالَ: «إِنَّ الْإِمَامَ أَبُو الْيَتَامىٰ، وَ إِنَّمَا أَلْعَقْتُهُمْ هٰذَا بِرِعَايَةِ الْآبَاءِ».

١٠٦٨ / ٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: أَنَا أَوْلىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ، وَ عَلِيٌّ أَوْلىٰ بِهِ مِنْ بَعْدِي».

فَقِيلَ لَهُ: مَا مَعْنىٰ ذٰلِكَ؟ فَقَالَ: «قَوْلُ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ تَرَكَ دَيْناً أَوْ ضَيَاعاً، فَعَلَيَّ؛ وَ مَنْ تَرَكَ مَالاً فَلِوَرَثَتِهِ، فَالرَّجُلُ لَيْسَتْ لَهُ عَلىٰ نَفْسِهِ وِلَايَةٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ، وَ لَيْسَ لَهُ عَلىٰ عِيَالِهِ أَمْرٌ وَ لَا نَهْيٌ إِذَا لَمْ يُجْرِ عَلَيْهِمُ النَّفَقَةَ، وَ النَّبِيُّ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ مَنْ بَعْدَهُمَا أَلْزَمَهُمْ هٰذَا، فَمِنْ هُنَاكَ صَارُوا أَوْلىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَ مَا كَانَ سَبَبُ إِسْلَامِ عَامَّةِ الْيَهُودِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ هٰذَا الْقَوْلِ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ أَنَّهُمْ أَمِنُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ عَلىٰ عِيَالَاتِهِمْ».

١٠٦٩ / ٧. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ:

ایشان، کشته شوند که نسل امّت من منقطع می‌گردد). بعد از آن فرمود که: آنچه بر من بود رسانیدم و خیرخواهی نمودم، پس شما شاهد باشید».

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «این آخر سخنی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر خود به آن تکلم نموده».

۱۰۶۷ / ۵. محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حَکَم، از مردی، از حبیب بن ابی ثابت روایت کرده‌اند که گفت: عسل و انجیری از جانب قبیلهٔ همْدان و حُلوان به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت کدخدایان و سرشناسان قبیله و محلّه را امر فرمود که یتیمان را بیاورند، و چون آن اطفال را آوردند، ایشان را بر سر خیک‌ها نشانید و ایشان از آن خیک‌ها با انگشت عسل می‌خوردند، و حضرت مشغول تقسیم آنها بود و قدَح قدَح به مردم می‌داد. به آن حضرت عرض شد که: یا امیر المؤمنین چرا این اطفال در اینجا نشسته با انگشت از این خیک‌ها عسل می‌خورند و انگشت خود را می‌لیسند؟ فرمود: «زیرا که امام پدر یتیمان است، و جز این نیست که من ایشان را در این لُپ لیس انداختم، به جهت مراعات پدری (یا پدران) ایشان».

۱۰۶۸ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی و علی بن ابراهیم، از پدرش، و هر دو، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عُیینه، از امام جعفر صادق علیه السلام که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: من به هر مؤمنی از نفس خودش سزاوارترم، و علی علیه السلام به هر مؤمنی بعد از من سزاوارتر است». پس به حضرت صادق علیه السلام عرض شد که: معنی این کلام چیست؟ فرمود که: «گفتهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله است که هر که قرضی، یا عیالی را واگذارد، بر من است که آن قرض را اداکنم و آن عیال را نفقه دهم، و هر که مالی را واگذارد، از برای وارث‌های اوست. پس مرد چون او را مالی نباشد، او را بر خود ولایت و اختیاری نیست، و او را بر عیالش امر و نهی نیست، هرگاه نفقه را بر ایشان جاری نسازد و پیغمبر و امیر المؤمنین و هر که بعد از ایشان است از ائمه، خدا این امر را به گردن ایشان گذاشته، و از اینجا به همه مؤمنان از خود ایشان سزاوارتر شدند. و سبب اسلام آوردن بیشتر جهودان نبود، مگر بعد از صدور این قول از رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکه ایشان بر نفس خود و بر عیال خود ایمن شدند».

۱۰۶۹ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم،

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَوْ مُسْلِمٍ مَاتَ وَ تَرَكَ دَيْناً لَمْ يَكُنْ فِي فَسَادٍ وَ لَا إِسْرَافٍ، فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْضِيَهُ، فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ، فَعَلَيْهِ إِثْمُ ذٰلِكَ؛ إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ يَقُولُ: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ﴾ الْآيَةَ، فَهُوَ مِنَ الْغَارِمِينَ، وَ لَهُ سَهْمٌ عِنْدَ الْإِمَامِ، فَإِنْ حَبَسَهُ فَإِثْمُهُ عَلَيْهِ».

١٠٧٠ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ حَنَانٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللّٰهِ، وَ حِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ، وَ حُسْنُ الْوِلَايَةِ عَلىٰ مَنْ يَلِي، حَتّىٰ يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ».

از ابان بن عثمان، از صبّاح بن سَیابه، از امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود که: هر مؤمن یا مسلمانی که بمیرد و قرضی را واگذارد که در معصیت خدا و اسراف نباشد (که به جهت یکی از این دو به هم رسیده باشد)، بر امام واجب است که آن را ادا کند. پس، اگر آن را ادا نکند، گناه آن بر او خواهد بود؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَٰكِينِ﴾» (تا آخر آیه، که در سورهٔ توبه مذکور است، و آنچه از تتمهٔ آیه ذکر نشده، این است که: ﴿وَٱلْعَٰمِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَٰرِمِينَ وَفِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾[1]، یعنی: «جز این نیست که صدقات، یعنی: زکات مفروضه، از برای درویشان است و بیچارگان و جمعی که کارکنندگانند بر آن (و در تحصیل و جمع آن سعی می‌کنند) و طائفه‌ای که الفت داده شده است دل‌های ایشان، و دیگر زکات از برای صرف کردن است در گشادن گردن‌های بندگان از قید بندگی، و در ادا نمودن قرض قرض‌داران (یا از برای قرض‌داران) و صرف کردن در راه خدا (از جهاد و غیر آن از وجوه برود) و رهگذری که از مال خود دور مانده باشد» (و چیزی نداشته باشد که با آن به شهر خود برگردد. اگر چه در وطن خویش غنی باشد، یا از برای ابن سبیل. و حاصل آن‌که: زکات فرض شده برای این جماعت، فرض شدنی ثابت از جانب خدا و خدا داناست به مستحقان و حکم کننده به قسمت بر وجهی که شاید و باید).

و حضرت فرمود که: «آن‌که مُرده و قرض دارد، از جمله قرض‌دارانی است که در آیه مذکور است، و یک قسم از اقسام هشت‌گانه مستحقان زکات است، و او را بهره‌ای است در نزد امام، پس اگر امام آن را حبس کند و ندهد، گناهش بر اوست».

۸ / ۱۰۷۰. و علی ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر، از حَنان، از پدرش، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود که: امامت، صلاحیت ندارد، مگر از برای مردی که سه خصلت در او باشد: پارسایی که او را از معصیت‌های خدا منع کند، و بردباری که به آن، بر خشم خود غالب شود (و عنان اختیار از دست او نرود)، و نیکی ولایت و حکومت بر کسی که امام بر او والی می‌شود، تا آن‌که برای ایشان چون پدر و مهربان باشد».

---

۱. توبه، ۶۰.

● وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ: «حَتّىٰ يَكُونَ لِلرَّعِيَّةِ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ».

١٠٧١ / ٩. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ طَبَرِسْتَانَ ـ يُقَالُ لَهُ: مُحَمَّدٌ ـ قَالَ: قَالَ مُعَاوِيَةُ: وَ لَقِيتُ الطَّبَرِيَّ مُحَمَّداً بَعْدَ ذٰلِكَ، فَأَخْبَرَنِي، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُوسىٰ عليه السلام يَقُولُ: «الْمُغْرَمُ إِذَا تَدَيَّنَ أَوِ اسْتَدَانَ فِي حَقٍّ ـ الْوَهْمُ مِنْ مُعَاوِيَةَ ـ أُجِّلَ سَنَةً، فَإِنِ اتَّسَعَ، وَ إِلَّا قَضىٰ عَنْهُ الْإِمَامُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ».

١٠٥ ـ بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلْإِمَامِ عليه السلام

١٠٧٢ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السلام: ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِيَ الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللّٰهُ الْأَرْضَ، وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ، وَ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا، فَمَنْ أَحْيَا أَرْضاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَلْيَعْمُرْهَا وَ لْيُؤَدِّ خَرَاجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا؛ فَإِنْ تَرَكَهَا أَوْ أَخْرَبَهَا وَ أَخَذَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَرَهَا وَ أَحْيَاهَا، فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِي تَرَكَهَا، يُؤَدِّي خَرَاجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا حَتّىٰ يَظْهَرَ الْقَائِمُ عليه السلام مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِالسَّيْفِ، فَيَحْوِيَهَا وَ يَمْنَعَهَا وَ يُخْرِجَهُمْ مِنْهَا، كَمَا حَوَاهَا رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَ مَنَعَهَا، إِلَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا؛ فَإِنَّهُ يُقَاطِعُهُمْ عَلىٰ مَا فِي أَيْدِيهِمْ، وَ يَتْرُكُ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ».

● و در روایت دیگر، چنین است که: «تا آن‌که برای رعیت چون پدرِ مهربان باشد».

۱۰۷۱ / ۹ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از معاویه بن حُکیم، از محمد بن أسلم، از مردی از طبرستان که او را محمد می‌گفتند، روایت کرده است و گفت که: معاویه گفت که: بعد از این، خود همان طبریِ محمد نام را ملاقات کردم، پس مرا خبر داد و گفت که: شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا﷣ که می‌فرمود: «گرفتار قرض، هرگاه قرض‌دار شده باشد، یا از کسی به قرض گرفته باشد – و شک و تردید از معاویه راوی است ـ یک سال مهلت داده می‌شود، پس اگر وسعتی به هم رسانید که قادر شد بر ادای آن، خود می‌دهد، و اگر نه، امام قرض او را از بیت المال ادا می‌کند».

۱۰۵. باب در بیان این‌که همهٔ زمین مال امام﷣ است

۱۰۷۲ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو خالد کابلی، از امام محمد باقر﷣ روایت کرده است که فرمود: «در کتاب علی﷣ این را یافتیم که: ﴿إِنَّ ٱلْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَٱلْعَـٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[1]، و حضرت در آن کتاب فرموده که: من و اهل بیت من، آنانیم که خدا زمین را به ما میراث داد، و ماییم پرهیزکاران و همهٔ زمین مال ماست. پس، هر که از مسلمانان، زمینی را احیا کند، باید که آن را معمور و آباد نماید و خراج آن را به امامی که از اهل بیت من باشد، برساند، و از برای اوست آنچه از خورده باشد. پس، اگر آن را واگذارد، یا ویران کند و مردی از مسلمانان آن را بگیرد بعد از او، و آن را آباد کند و احیا نماید، پس او سزاوارتر است به آن زمین از آن‌که آن را وا گذاشته، و خراج آن را به امامی که از اهل بیت من باشد، می‌رساند، و از برای اوست آنچه از آن خورده باشد، تا حضرت قائم از اهل بیت﷣ من ظهور کند با شمشیر و آن را جمع‌آوری نماید و منع کند آن را از مخالفان و ایشان را از آن بیرون کند؛ چنانچه رسول خداﷺ آن را جمع آوری نمود و منع کرد آن را از مخالفان، مگر آنچه در دست شیعیان ما باشد، که آن حضرت با ایشان مقاطعه می‌کند و قراردادی بنا می‌گذارد بر آنچه در دست ایشان است و زمین را در دست ایشان وا می‌گذارد».

---

۱. اعراف، ۱۲۸. یعنی به درستی که زمین از برای خدا و ملک اوست، میراث می‌دهد یعنی آن را می‌بخشد بدون عوض به هر که می‌خواهد از بندگان خود و سرانجام نیکو و عاقبت کار از برای پرهیزکاران است(مترجم)

١٠٧٣ / ٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَمَّنْ رَوَاهُ، قَالَ: «الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا لِلّٰهِ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ وَ لِرَسُولِهِ وَ لَنَا، فَمَنْ غَلَبَ عَلىٰ شَيْءٍ مِنْهَا، فَلْيَتَّقِ اللّٰهَ، وَ لْيُؤَدِّ حَقَّ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ، وَ لْيَبَرَّ إِخْوَانَهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ، فَاللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَحْنُ بُرَآءُ مِنْهُ».

١٠٧٤ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: رَأَيْتُ مِسْمَعاً بِالْمَدِينَةِ ـ وَ قَدْ كَانَ حَمَلَ إِلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ تِلْكَ السَّنَةَ مَالاً، فَرَدَّهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ ـ فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ رَدَّ عَلَيْكَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ الْمَالَ الَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ؟

قَالَ: فَقَالَ لِي: إِنِّي قُلْتُ لَهُ ـ حِينَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ الْمَالَ ـ: إِنِّي كُنْتُ وُلِّيتُ الْبَحْرَيْنَ الْغَوْصَ، فَأَصَبْتُ أَرْبَعَمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ، وَ قَدْ جِئْتُكَ بِخُمُسِهَا بِثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، وَ كَرِهْتُ أَنْ أَحْبِسَهَا عَنْكَ، وَ أَنْ أَعْرِضَ لَهَا وَ هِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَهُ اللّٰهُ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ فِي أَمْوَالِنَا.

فَقَالَ: «أَ وَ مَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَ مَا أَخْرَجَ اللّٰهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمُسُ؟ يَا أَبَا سَيَّارٍ، إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا؛ فَمَا أَخْرَجَ اللّٰهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا».

فَقُلْتُ لَهُ: وَ أَنَا أَحْمِلُ إِلَيْكَ الْمَالَ كُلَّهُ، فَقَالَ: «يَا أَبَا سَيَّارٍ، قَدْ طَيَّبْنَاهُ لَكَ، وَ أَحْلَلْنَاكَ مِنْهُ، فَضُمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ، وَ كُلُّ مَا فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتّىٰ يَقُومَ قَائِمُنَا ﷺ، فَيَجْبِيَهُمْ طَسْقَ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ، وَ يَتْرُكَ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ، وَ أَمَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ، فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ حَتّىٰ يَقُومَ قَائِمُنَا، فَيَأْخُذَ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ، وَ يُخْرِجَهُمْ صَغَرَةً».

۱۰۷۳ / ۲ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا احمد بن محمد بن عبدالله، از آن‌که او را روایت کرده که فرمود: «دنیا و آنچه در آن است، مال خدای تبارک و تعالی و برای رسول او، و برای ما است. پس هر که بر چیزی از آن دست یابد، باید که از خدا بترسد و حق خدای تبارک و تعالی را اداکند و با برادران خود نیکویی کند، و اگر این را به جا نیاورد، خدا و رسول او و ما از او بیزاریم».

۱۰۷۴ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عُمر بن یزید روایت کرده است که گفت: مِسمع را در مدینه دیدم و آن سال مالی را به خدمت امام جعفر صادق﷣ آورده بود و حضرت صادق﷣ آن را ردّ فرمود به مسمع. گفتم که: چرا حضرت صادق﷣ مالی را که به خدمتش آورده بودی، بر تو ردکرد و قبول ننمود؟

راوی می‌گوید که: مسمع گفت که: من به حضرت عرض کردم در هنگامی که آن مال را به خدمتش بردم، که مرا متوجه دو دریا کردند، یا خود متوجه شدم که در آن فرو روم، و مروارید بیرون آورم[1] و چهارصد هزار درم عاید من شد، و خمس آن را که عبارت است از هشتاد هزار درم به خدمت تو آورده‌ام، و ناخوش داشتم که آن را از تو حبس کنم و به تو نرسانم، و با آن معامله کنم، با آن‌که آن، حق تو است که خدای تبارک و تعالی آن را در باب مال‌های ما قرار داده.

حضرت فرمود که: «آیا از برای ما نیست از زمین و آنچه خدا از آن بیرون آورده، مگر خمس؟ ای ابو سیّار، به درستی که همهٔ زمین مال ما است. پس، آنچه خدا از آن بیرون آورده، از هرچه باشد، مال ما است». پس، به آن حضرت عرض کردم که: من همهٔ این مال را به خدمت تو می‌آورم. فرمود که: «ای ابو سیّار، ما آن را برای تو حلال گردانیدیم، و تو را از خمس آن نیز حلال کردیم، پس مال خود را با خود برگیر و هر چه در دست شیعیان ماست از زمین ما، ایشان را در باب آن حلال کرده‌ایم تا قائم ما﷣ قیام کند، پس، خراج و طسق[2] آنچه در دست ایشان است، از ایشان بگیرد و زمین را در دست ایشان واگذارد. و اما آنچه در دست غیر ایشان است، حاصلی که از آن زمین بردارند، حرام است بر ایشان، تا قائم ما﷣ قیام کند، پس زمین را از دست ایشان بگیرد و ایشان را بیرون کند؛ در حالتی که

---

۱. این عین ترجمهٔ مترجم رحمه الله است، و ظاهراً ترجمهٔ عبارت چنین است: غواصی و استخراج مروارید بحرین بر عهدهٔ من گذاشته شد و... .

۲. طسق، مقدار خراج که به حساب زمین و زراعت گیرند.

قَالَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ: فَقَالَ لِي أَبُو سَيَّارٍ: مَا أَرىٰ أَحَداً مِنْ أَصْحَابِ الضِّيَاعِ وَ لَا مِمَّنْ يَلِي الْأَعْمَالَ يَأْكُلُ حَلَالاً غَيْرِي إِلَّا مَنْ طَيَّبُوا لَهُ ذٰلِكَ.

١٠٧٥ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الرَّازِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَ مَا عَلَى الْإِمَامِ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ: «أَحَلْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ، وَ يَدْفَعُهَا إِلىٰ مَنْ يَشَاءُ، جَائِزٌ لَهُ ذٰلِكَ مِنَ اللّٰهِ. إِنَّ الْإِمَامَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، لَا يَبِيتُ لَيْلَةً أَبَداً وَ لِلّٰهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ يَسْأَلُهُ عَنْهُ».

١٠٧٦ / ٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ مُصْعَبٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، أَوِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: مَا لَكُمْ مِنْ هٰذِهِ الْأَرْضِ؟ فَتَبَسَّمَ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ - بَعَثَ جَبْرَئِيلَ ﷺ، وَ أَمَرَهُ أَنْ يَخْرِقَ بِإِبْهَامِهِ ثَمَانِيَةَ أَنْهَارٍ فِي الْأَرْضِ: مِنْهَا سَيْحَانُ، وَ جَيْحَانُ - وَ هُوَ نَهَرُ بَلْخَ - وَ الْخشوع - وَ هُوَ نَهَرُ الشَّاشِ - وَ مِهْرَانُ - وَ هُوَ نَهَرُ الْهِنْدِ - وَ نِيلُ مِصْرَ، وَ دِجْلَةُ، وَ الْفُرَاتُ، فَمَا سَقَتْ أَوِ اسْتَقَتْ فَهُوَ لَنَا، وَ مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشِيعَتِنَا، وَ لَيْسَ لِعَدُوِّنَا مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا غَصَبَ عَلَيْهِ، وَ إِنَّ وَلِيَّنَا لَفِي أَوْسَعَ مِمَّا بَيْنَ ذِهْ إِلىٰ ذِهْ» يَعْنِي بَيْنَ السَّمَاءِ وَ

خوار و بی مقدار باشند».

عمر بن یزید می‌گوید که: ابو سیّار با من گفت که: از صاحبان زمین و ده‌ها و از آنان که متوجه عمل‌ها و کسب‌ها می‌شوند، کسی را نمی‌بینم که حلال بخورد غیر از من، مگر آن کس که ائمه آن را برای او حلال کرده باشند.

۱۰۷۵ / ۴ . محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از ابو عبدالله رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق﵇ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا زکات بر امام واجب نیست؟ فرمود که: «ای ابا محمد، سخن محالی گفتی. آیا ندانسته‌ای که دنیا و آخرت، مال امام است؛ که آن را در هر جا که خواهد، می‌گذارد و به هر که خواهد، آن را تسلیم می‌نماید، و آنچه بکند از این امور، او را رواست از جانب خدا. ای ابا محمد، به درستی که امام، هرگز در شبی بیتوته نمی‌کند که خدا را در گردن او حقی باشد که او را از آن سؤال کند».

۱۰۷۶ / ۵ . محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن عبدالله بن احمد، از علی بن نعمان، از صالح بن حمزه، از ابان بن مُصعَب، از یونس بن ظبیان، یا معلّی بن خُنَیس روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق﵇ عرض کردم که: چه قدر از این زمین، یا چه چیز از آن برای شما است؟ حضرت تبسم فرمود و فرمود که: «خدای تبارک و تعالی جبرئیل﵇ را به سوی زمین فرستاد و او را امر فرمود که: با انگشت بزرگ پای خود، زمین را بشکافد و هشت نهر در آن جاری نماید؛ از جملهٔ آنها سیحان است.[1] و جیحان،[2] و از جملهٔ آن نهرها، خَشوع است، و آن نهر شاش است،[3] و مهران، و آن نهر هند است،[4] و نیل مصر و دجلهٔ بغداد و فرات. پس آنچه راکه این نهرها آب دهد که جدولی از اینها جاری شود، یا به دلو و چرخ و امثال آن آب خورده باشد، مال ما است، و آنچه مال ما باشد، مال شیعیان ما است، و برای دشمن ما چیزی از آن نیست، مگر آنچه راکه غصب کند و بر آن مستولی شود.

---

۱. و در قاموس مذکور است که سیحان، نهری است در شام، و دیگری در بصره، و گفته که سیحون، نهری است در ماوراء النهر، و نهری در هند. (مترجم)

۲. و آن نهر بلخ است. و در قاموس گمان کرده که جیحان، نهری است در میانهٔ شام و روم و معرّب جهان است، و جیحون، نهر خوارزم است. (مترجم)

۳. و شاش شهری است در ماوراء النهر. (مترجم)

۴. و صاحب قاموس گفته که نهر مهران، به کسر میم، در سند است. (مترجم)

الْأَرْضِ، ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْآيَةَ: «﴿قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ الْمَغْصُوبِينَ عَلَيْهَا ﴿خَالِصَةً﴾ لَهُمْ ﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾: بِلَا غَصْبٍ».

١٠٧٧ / ٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، رُوِيَ لَنَا أَنْ لَيْسَ لِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا الْخُمُسُ؟ فَجَاءَ الْجَوَابُ: «إِنَّ الدُّنْيَا وَ مَا عَلَيْهَا لِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله».

١٠٧٨ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: خَلَقَ اللّٰهُ آدَمَ، وَ أَقْطَعَهُ الدُّنْيَا قَطِيعَةً، فَمَا كَانَ لِآدَمَ عليه السلام، فَلِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، فَهُوَ لِلْأَئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله».

١٠٧٩ / ٨. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام كَرىٰ بِرِجْلِهِ خَمْسَةَ أَنْهَارٍ ـ وَ لِسَانُ الْمَاءِ يَتْبَعُهُ ـ: الْفُرَاتَ، وَ دِجْلَةَ، وَ نِيلَ مِصْرَ، وَ مِهْرَانَ، وَ نَهَرَ بَلْخَ، فَمَا سَقَتْ أَوْ سُقِيَ مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ، وَ الْبَحْرُ الْمُطِيفُ بِالدُّنْيَا».

● عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ الرَّبِيعِ، قَالَ:

لَمْ يَكُنِ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ يَعْدِلُ بِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ شَيْئاً، وَ كَانَ لَا يُغِبُّ إِتْيَانَهُ، ثُمَّ انْقَطَعَ عَنْهُ وَ خَالَفَهُ، وَ كَانَ سَبَبُ ذٰلِكَ أَنَّ أَبَا مَالِكٍ الْحَضْرَمِيَّ كَانَ أَحَدَ رِجَالِ هِشَامٍ،

و به درستی که دوست ما قرار دارد در آنچه گشادگی آن بیشتر است از آنچه در میان این تا این» (یعنی: آسمان تا زمین است). پس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا﴾، یعنی: «بگو که: این زینت و طیبات از برای آنان است که ایمان آورده‌اند در زندگانی دنیا». و حضرت فرمود که: «آنان که اینها از ایشان غصب شده و بر آن استیلا به هم رسیده ﴿خَالِصَةً﴾، در حالتی که خالص و بی مُخلّ است برای ایشان ﴿يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ﴾[1]، یعنی: در روز قیامت بی‌غصب».

۱۰۷۷ / ۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از محمد بن ریّان روایت کرده است که گفت: نوشتم به سوی امام حسن عسکری علیه السلام که: فدای تو گردم، روایت به ما رسیده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله را از دنیا غیر از خُمس، چیزی نیست. جواب آن حضرت به ما رسید که: «دنیا و آنچه بر آن است، مال رسول خدا است صلی الله علیه و آله».

۱۰۷۸ / ۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا آدم را آفرید، و همهٔ دنیا را یک پارچه برای او اقطاع فرمود و وابرید (و إقطاع به اول مکسور، چیزی تمام از خود و ابریدن و به کسی دادن است و به بریدن چیزی کسی را رخصت دادن). پس، آنچه برای آدم علیه السلام بود، همان از برای رسول خداست صلی الله علیه و آله و آنچه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، برای ائمه از آل محمد علیهم السلام است».

۱۰۷۹ / ۸. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و علی بن ابراهیم، از پدرش هر دو روایت کرده‌اند، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «جبرئیل به پای خویش پنج نهر کند، و زبانهٔ آب در پی او می‌آمد و آنها: فرات و دجله و نیلِ مصر و مهران و نهر بلخ است. پس، آنچه را که این نهرها آب دهند، یا از اینها آب داده شود، مال امام است و همچنین است دریایی که دور دنیا را فراگرفته است» (یعنی دریای محیط).

● علی بن ابراهیم، از سندی بن ربیع روایت کرده است که گفت: ابن ابی عمیر هیچ چیز را با هشام بن حکم برابر نمی‌کرد و چنان بود که روزی، نه، روزی، به دیدن او راضی نمی‌شد، بلکه هر روزه به نزد او می‌آمد. پس از او بریده شد و به دیدن او نمی‌رفت و با او مخالفت

---

۱. اعراف، ۳۲.

وَ وَقَعَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مُلَاحَاةٌ فِي شَيْءٍ مِنَ الْإِمَامَةِ، قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ: الدُّنْيَا كُلُّهَا لِلْإِمَامِ؛ عَلىٰ جِهَةِ الْمِلْكِ، وَ إِنَّهُ أَوْلىٰ بِهَا مِنَ الَّذِينَ هِيَ فِي أَيْدِيهِمْ. وَ قَالَ أَبُو مَالِكٍ: كَذٰلِكَ أَمْلَاكُ النَّاسِ لَهُمْ إِلَّا مَا حَكَمَ اللّٰهُ بِهِ لِلْإِمَامِ مِنَ الْفَيْءِ وَ الْخُمُسِ وَ الْمَغْنَمِ، فَذٰلِكَ لَهُ، وَ ذٰلِكَ أَيْضاً قَدْ بَيَّنَ اللّٰهُ لِلْإِمَامِ أَيْنَ يَضَعُهُ، وَ كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ، فَتَرَاضَيَا بِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، وَ صَارَا إِلَيْهِ، فَحَكَمَ هِشَامٌ لِأَبِي مَالِكٍ عَلَى ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، فَغَضِبَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، وَ هَجَرَ هِشَاماً بَعْدَ ذٰلِكَ.

١٠٦ ـ بَابُ سِيرَةِ الْإِمَامِ فِي نَفْسِهِ وَ فِي الْمَطْعَمِ وَ الْمَلْبَسِ إِذَا وَلِيَ الْأَمْرَ

١٠٨٠ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حُمَيْدٍ وَ جَابِرٍ الْعَبْدِيِّ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؛: «إِنَّ اللّٰهَ جَعَلَنِي إِمَاماً لِخَلْقِهِ، فَفَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي وَ مَطْعَمِي وَ مَشْرَبِي وَ مَلْبَسِي كَضُعَفَاءِ النَّاسِ؛ كَيْ يَقْتَدِيَ الْفَقِيرُ بِفَقْرِي، وَ لَا يُطْغِيَ الْغَنِيَّ غِنَاهُ».

١٠٨١ / ٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؛ يَوْماً: جُعِلْتُ فِدَاكَ، ذَكَرْتُ آلَ فُلَانٍ وَ مَا هُمْ فِيهِ مِنَ النَّعِيمِ، فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ هٰذَا إِلَيْكُمْ لَعِشْنَا مَعَكُمْ.

فَقَالَ: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا مُعَلّىٰ، أَمَا وَ اللّٰهِ أَنْ لَوْ كَانَ ذَاكَ، مَا كَانَ إِلَّا سِيَاسَةَ اللَّيْلِ، وَ سِيَاحَةَ النَّهَارِ، وَ لُبْسَ الْخَشِنِ، وَ أَكْلَ الْجَشِبِ، فَزُوِيَ ذٰلِكَ عَنَّا، فَهَلْ رَأَيْتَ

ورزید، و سببش این بود که ابو مالک حضرمی که یکی از رجال هشام بود و از او روایت می‌نمود، در میانهٔ او و ابن ابی عمیر در باب چیزی از امر امامت، منازعه واقع شد. ابن ابی عمیر می‌گفت که: همهٔ دنیا از برای امام علیه السلام است به طریقهٔ ملکیّت، و امام به آن سزاوارتر است از آنها که این، در دنیا در دست ایشان است. و ابو مالک چنین می‌گفت که: ملک‌های مردم از برای ایشان است، مگر آنچه خدا از برای امام به آن حکم فرموده باشد؛ از غنیمت و خمس که از برای اوست. و این‌که خدا از برای امام قرار داده نیز از برایش بیان فرموده که آن را در کجا بگذارد، و به آن به چه کیفیت رفتار نماید. پس، ابن ابی عمیر و ابو مالک، به هشام بن حکم راضی شدند که در میانهٔ ایشان حَکَم باشد. و به نزد هشام رفتند و هشام برای ابو مالک بر ابن ابی عمیر حکم کرد و گفت: حق با ابو مالک است. پس، ابن ابی عمیر، غضب کرد و بعد از آن، از هشام دوری نمود.

۱۰۶. باب در بیان طریقه و روش امام در نَفس خویش در خوردنی و پوشیدنی، چون متوجه امر امامت شود

۱۰۸۰ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از حمّاد، از حُمید و جابر عبدی روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «خدا مرا امام گردانیده از برای خلق خود. پس تنگ‌گیری را بر من واجب ساخته در حق خودم و در آنچه می‌خورم و آنچه می‌نوشم و آنچه می‌پوشم؛ چون ضعیفان و فقیران مردمان، تا آن‌که فقیر به فقر من اقتدا کند و به آن راضی باشد و غنّی به غنای خویش از سر به در نرود».

۱۰۸۱ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از معلّی بن خنیس روایت کرده است که گفت: روزی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، بنی‌عباس و آنچه راکه ایشان در آنند از ناز و نعمت، به خاطر آوردم و با خود گفتم که: اگر این امر با شما می‌بود، ما با شما به رفاهیت می‌گذرانیدیم. فرمود که: «ای معلّی، بسیار دور است آنچه تو گمان کرده‌ای. به خدا سوگند که، اگر این امر با ما می‌بود، چیزی نبود، مگر سیاست و تدبیر و محافظت مردمان در شب و گشتن در روز (از برای جهاد یا غیر آن) و پوشیدن جامه‌های درشت و خوردن طعام‌های غیر لذیذ (یا نان بی نان‌خورش) و به واسطهٔ غصب خلافت، همهٔ اینها از ما دفع و رفع شد. پس آیا هرگز مظلمه و ستمی را دیده‌ای که

ظُـلَامَةً قَطُّ صَيَّرَهَا اللّٰهُ نِعْمَةً إِلَّا هٰذِهِ؟».

١٠٨٢ / ٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ غَيْرِهِمَا بِأَسَانِيدَ مُخْتَلِفَةٍ، فِي احْتِجَاجِ أَمِيرِ الْـمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَـلىٰ عَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ حِينَ لَبِسَ الْعَبَاءَ، وَ تَرَكَ الْمُـلَاءَ، وَ شَكَاهُ أَخُوهُ الرَّبِيعُ بْنُ زِيَادٍ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَدْ غَمَّ أَهْلَهُ، وَ أَحْزَنَ وُلْدَهُ بِذٰلِكَ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «عَلَيَّ بِعَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ». فَجِيءَ بِهِ، فَلَمَّا رَآهُ عَبَسَ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَ مَا اسْتَحْيَيْتَ مِنْ أَهْلِكَ؟ أَ مَا رَحِمْتَ وُلْدَكَ؟ أَ تَرَى اللّٰهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَخْذَكَ مِنْهَا؟ أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ، أَ وَ لَيْسَ اللّٰهُ يَقُولُ: ﴿وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ○ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ﴾؟ أَ وَ لَيْسَ اللّٰهُ يَقُولُ: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ○ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ إِلىٰ قَوْلِهِ ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ﴾؟ فَبِاللّٰهِ، لَابْتِذَالُ نِعَمِ اللّٰهِ بِـالْفَعَالِ

خدا آن را نعمت گرداند، مگر این مظلمه» (یعنی غصب خلافت. حاصل مراد، آن‌که خلافت را ظاهری را از ما غصب کردند، و گمان ایشان این است که بر ما ستم کرده‌اند، و حال آن‌که ما را به رفاهیت انداخته‌اند).

۱۰۸۲ / ۳. علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد و غیر ایشان به سندهای مختلف روایت کرده‌اند در باب حجت آوردن امیر المؤمنین ﷺ بر عاصم بن زیاد در هنگامی که عبا پوشیده بود و جامه‌های نرم و نازک را ترک کرده بود، و برادرش ربیع بن زیاد شکایت او را به امیر المؤمنین ﷺ نمود، و عرض کرد که: به این سبب اهل خود را غمناک و فرزندانش را اندوهناک ساخته.

امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: «عاصم بن زیاد را به نزد من آورید». پس او را آوردند، چون حضرت او را دید، در روی او رو ترش فرمود و فرمود که: «آیا از اهل خود شرم نکردی؟ آیا بر فرزندان خود رحم نکردی؟ آیا خدا را چنان پنداشته‌ای که چیزهای پاکیزه را برای تو حلال کرده و ناخوش دارد که تو از آنها فراگیری؟ تو در نزد خدا از آن خوارتری که از این قبیل تکلیف نسبت به تو بکند. آیا خدا نمی‌فرماید که: ﴿وَٱلْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ * فِيهَا فَٰكِهَةٌ وَٱلنَّخْلُ ذَاتُ ٱلْأَكْمَامِ﴾[1]، یعنی: «و زمین را خلق فرمود، یا بنهاد بر روی آب، و بگسترانید از برای انتفاع هر صاحب روحی که بر روی آن است. در آن انواع چیزها است که به آنها متلذّذ می‌شوند از انواع میوه‌ها و درختان خرما که صاحبان غلاف‌هااند» (چه شکوفهٔ آنها در میان غلاف‌ها می‌باشد). آیا خدا نمی‌فرماید که: ﴿مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ﴾، تا فرمودهٔ آن جناب که: ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا ٱللُّؤْلُؤُ وَٱلْمَرْجَانُ﴾[2]، یعنی: رها کرد و روان گردانید دو دریا را: یکی خوش و شیرین، و دیگری شور و تلخ؛ در حالتی که به یکدیگر می‌رسند و سطوح آنها به یکدیگر مماسّ می‌شوند (و گفته‌اند که آن دریای فارس و روم است که در محیط به یکدیگر می‌رسند). در میان این دو دریا، پرده‌ای است از قدرت خدا که افزونی نمی‌جویند (بر یکدیگر می‌رسند و هیچ یک بر دیگری غالب نمی‌شود به ممازجه و ابطال خاصیّت یکدیگر). بیرون می‌آید از این دو دریا، مروارید بزرگ و مروارید خرد» (و آنچه در میانهٔ آیات ذکر نشده این است که: ﴿فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾. و ترجمهٔ آن مذکور شد).

---

۱. الرحمن، ۱۰ و ۱۱.
۲. الرحمن، ۱۹ و ۲۰ و ۲۲.

أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنِ ابْتِذَالِهَا بِالْمَقَالِ، وَ قَدْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾».

فَقَالَ عَاصِمٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَعَلىٰ مَا اقْتَصَرْتَ فِي مَطْعَمِكَ عَلَى الْجُشُوبَةِ، وَ فِي مَلْبَسِكَ عَلَى الْخُشُونَةِ؟ فَقَالَ: «وَيْحَكَ، إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ فَرَضَ عَلىٰ أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ». فَأَلْقىٰ عَاصِمُ بْنُ زِيَادٍ الْعَبَاءَ، وَ لَبِسَ الْمُلَاءَ.

۱۰۸۳ / ۴. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام وَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، ذَكَرْتَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ، يَلْبَسُ الْقَمِيصَ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمَ وَ مَا أَشْبَهَ ذٰلِكَ، وَ نَرىٰ عَلَيْكَ اللِّبَاسَ الْجَدِيدَ.

فَقَالَ لَهُ: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ يَلْبَسُ ذٰلِكَ فِي زَمَانٍ لَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ، وَ لَوْ لَبِسَ مِثْلَ ذٰلِكَ الْيَوْمَ شُهِرَ بِهِ، فَخَيْرُ لِبَاسِ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ، غَيْرَ أَنَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عليه السلام إِذَا قَامَ، لَبِسَ ثِيَابَ عَلِيٍّ عليه السلام، وَ سَارَ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ عليه السلام».

۱۰۷ ـ بَابٌ نَادِرٌ

۱۰۸۴ / ۱. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، قَالَ: عَطَسَ عليه السلام يَوْماً وَ أَنَا عِنْدَهُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا يُقَالُ لِلْإِمَامِ إِذَا عَطَسَ؟ قَالَ: «يَقُولُونَ: صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ».

پس حضرت فرمود که: «ای خدا، به فریادم برس از دست این جاهل، هر آینه صرف کردن نعمت‌های خدا و اظهار کردن آنها به کردار، به سوی خدا محبوب‌تر است از اظهار کردن آنها به گفتار؛ و حال آنکه خدای عزّ و جلّ فرموده است که: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾[1] حدیث کن به نعمت پروردگارت و آن را یاد کن».

عاصم عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پس، تو برای چه در طعام خویش اقتصار فرموده‌ای بر طعام ناگوار و نان بی نان خورش، و در لباس خویش، اکتفا نموده‌ای به جامهٔ درشت و کنده؟

حضرت فرمود: «وای بر تو، به درستی که خدای عزّ و جلّ، واجب گردانیده است بر امامان حق که خود را با ضعیفان مردم بسنجند و برابر کنند، تا آنکه فقر فقیر بر او زور نیاورد و او را تلف نکند». پس عاصم بن زیاد عبا را انداخت و جامه‌های نرم و پاکیزه پوشید.

۱۰۸۳ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن یحیی خزّاز، از حمّاد بن عثمان که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام حاضر بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، مذکور کردی که علی بن ابی طالب علیه السلام جامهٔ درشت می‌پوشید و پیراهن می‌خرید به چهار درم و آن را می‌پوشید و آنچه مانند این بود، و ما بر تو جامهٔ نو و نفیس می‌بینیم؟ حضرت به آن مرد فرمود که: «علی بن ابی طالب، آن جامه را در زمانی می‌پوشید که کسی آن را بر او انکار نمی‌کرد، و اگر در مثل این روزگار می‌پوشید به سبب آن، شهرت می‌کرد، و مردم او را مذمّت می‌کردند، و بهترین پوشش‌ها در هر زمان، پوشش اهل آن زمان است، مگر آنکه قائم ما اهل بیت علیهم السلام چون ظهور کند، مانند جامه‌های علی علیه السلام می‌پوشد، و به روش و طریقهٔ علی علیه السلام رفتار می‌کند».

۱۰۷. باب نوادر

۱۰۸۴ / ۱. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از ایّوب بن نوح روایت کرده است که گفت: امام علیه السلام عطسه کرد و من در خدمت او بودم. عرض کردم که: فدای تو گردم، به امام چه می‌گویند، چون عطسه کند؟ فرمود که: «می‌گویند: **صلّی الله علیك**، یعنی: خدا بر تو صلوات و رحمت فرستد».

---

۱. ضُحی، ۱۱.

١٠٨٥ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدِّينَوَرِيُّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ زَاهِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ ﷺ: يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: «لَا، ذَاكَ اسْمٌ سَمَّى اللّٰهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ، وَ لَا يَتَسَمّىٰ بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَيْفَ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «يَقُولُونَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللّٰهِ». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

١٠٨٦ / ٣ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ: لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: «لِأَنَّهُ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ؛ أَمَا سَمِعْتَ فِي كِتَابِ اللّٰهِ ﴿وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا﴾؟».

● وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ، قَالَ: «لِأَنَّ مِيرَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِنْدِهِ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ».

١٠٨٧ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الْقَزَّازِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: «اللّٰهُ سَمَّاهُ، وَ هٰكَذَا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولِي، وَ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

۲/۱۰۸۵ . محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسحاق بن ابراهیم دینوری، از عمر بن زاهر، از امام جعفر صادق؈ که گفت: مردی آن حضرت را از قائم؈ سؤال کرد که آیا بر او سلام می‌شود به امیر المؤمنین بودن (که بر آن حضرت چنین سلام کنند که: **السلام علیك یا امیرالمؤمنین**)؟ فرمود: «نه، این نام، نامی است که خدا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب؈ را به آن نامیده و کسی پیش از او، به این نام نامیده نشده و بعد از او کسی به این نام خود را نمی‌نامد، مگر کافر».

عرض کردم که: فدای تو گردم، بر قائم چگونه سلام می‌شود؟ فرمود که: «می‌گویند: **السلام علیك یا بقیة الله**». بعد از آن، این را خواند که: ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾[1]، یعنی: «آنچه خدا باقی گذارد، بهتر است از برای شما؛ اگر هستید باور دارندگان گفتار من».

۳/۱۰۸۶ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام موسی کاظم؈ که چرا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، به امیر المؤمنین نامیده شد؟ فرمود: «زیرا که آن حضرت، علم را برای مؤمنان می‌آورد از جانب خدای عزّوجلّ (چنانچه جَلّابان و آذوقه‌کشان را میّار می‌گویند).[2] آیا نشنیده‌ای در کتاب خدا: ﴿وَنَمِيرُ أَهْلَنَا﴾[3]، یعنی: و طعام می‌آوریم برای کسان خود».

● و در روایت دیگر است که فرمود: «زیرا که جلّابی مؤمنان از نزد اوست که علم را به ایشان می‌دهد» (چون انباردار که اجناس خوردنی که باعث بقای جان است، به مردم می‌دهد).

۴/۱۰۸۷ . علی بن ابراهیم، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عُمیر، از ابو الربیع قزّاز، از جابر، از امام محمدباقر؈ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چرا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب؈ به امیر المؤمنین مسمی شد؟ فرمود که: «خدا او را امیر المؤمنین نام کرد، و در کتاب خود همچنین فرو فرستاد: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾[4]. وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولِي وَأَنَّ عَلِيّاً

---

۱. هود، ۸۶.

۲. و آن مشتق است از میره به کسر میم و سکون یا، و آن کشیدن طعام است از جایی به جایی و طعامی که به جهت عیال یا برای فروختن از جایی آورند. (مترجم)

۳. یوسف، ۶۵

۴. اعراف، ۱۷۲.

١٠٨ ـ بَابٌ فِيهِ نُكَتٌ وَ نُتَفٌ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ

١٠٨٨ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ سَالِمٍ الْحَنَّاطِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ○ عَلىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ ○ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ قَالَ: «هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

١٠٨٩ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً﴾ قَالَ: «هِيَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

أميرُالمُؤمِنِينَ».

(و این تتمه، در قرآن معهود موجود نیست، و ترجمه و بیان این آیه، در کتاب ایمان و کفر می‌آید. ان شاء الله).

۱۰۸. بابی که در آن نکته‌ها و نتفه‌ها است از قرآن که از نزد خدا فرود آمده در باب ولایت[۱]

۱۰۸۸ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از بعضی از اصحاب ما، از حنان بن سَدیر، از سالم حنّاط که گفت: به امام محمد باقر ﷺ عرض کردم که: مرا خبر ده از قول خدای تبارک و تعالی: ﴿نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِينُ * عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ﴾[۲]. حضرت فرمود که: «آن، ولایت است از برای امیر المؤمنین ﷺ». و ترجمهٔ ظاهر آیه این است که: «فرود آورد جبرئیل این فرو فرستاده را یا فرو فرستادهٔ خدای تعالی به مصاحبت آن جبرئیل ﷺ را بر دل تو (یعنی: جبرئیل تو را تلقین آن کرد، بر وجهی که به آن مأمور بود، بدون تبدیل و تغییر و تو آن را از وی فراگرفتی و در دل خود نگاه داشتی) تا آن‌که باشی از بیم کنندگان بندگان (از آنچه بکشاند به سوی عذاب از فعل و ترک؛ همچنان که بر اُمم سابقه واقع شد) به زبان عربی هویدا و واضح المعنی».

۱۰۸۹ / ۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از حَکَم بن مِسکین، از اسحاق بن عمّار، از مردی از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾[۳] که آن حضرت فرمود که: «این، امانت ولایت امیر المؤمنین ﷺ است». و ترجمهٔ آیه این است: «به درستی که ما عرضه دادیم امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها، پس سرباز

---

۱. و نُکته به ضمّ نون و سکون کاف، نشانهٔ سرانگشت است، یا سر چوب که بر زمین زنند. و نُتفه بر وزن نُکته، آنچه آن را با انگشت خویش بر کنند؛ خواه گیاه باشد و خواه غیر آن، یا چیز کمی که از چیز دیگر جدا می‌شود. و مراد، این است که آنچه در این باب ذکر می‌شود، نشانه‌ای است از امر ولایت که محتاج است به فکر و دقت؛ زیرا که آنها از بطون و معانی قرآن است که احتیاج به بیان معصوم دارد.

و ولایت، به کسر واو، والی شدن، یعنی: حاکم شدن و ولی و صاحب اختیار کسی شدن، و یار و دوست شدن و یاری و پادشاهی، و به فتح واو، یاری کردن است و مراد از ولایت در اینجا، مرتبهٔ امامت است و امام، ولیّ خدا است و صاحب اختیاری که او را در امور خلائق صاحب اختیار نموده؛ چنانچه در تحفهٔ حسینیه شرح و بیان آن نموده‌ام.

۲. شعراء، ۱۹۳ـ۱۹۵.

۳. احزاب، ۷۲.

١٠٩٠ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ قَالَ: «بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله مِنَ الْوَلَايَةِ، وَ لَمْ يَخْلِطُوهَا بِوَلَايَةِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ، فَهُوَ الْمُلَبَّسُ بِالظُّلْمِ».

١٠٩١ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾ فَقَالَ: «عَرَفَ اللّٰهُ إِيمَانَهُمْ بِوَلَايَتِنَا، وَ كُفْرَهُمْ بِهَا يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي صُلْبِ آدَمَ عليه السلام وَ هُمْ ذَرٌّ».



زدند از آنکه آن را بردارند از روی مخافت (نه از راه مخالفت و به وجود اَجرام عظام آنها) از حمل آن ترسیدند و آدمی با وجود ضعف بُنیه، آن را برداشت. به درستی که آدمی، بسیار ستم‌کار و بسیار نادان بوده» (به کنه این امانت و عقوبت حمل و خیانت که از او سر زد).

۳/۱۰۹۰. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از حسن بن موسی خشّاب، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق﵇ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿[وَ] ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُوٓاْ إِيمَـٰنَهُم بِظُلْمٍ﴾[1] (و در قرآن واو در صدر آیه نیست). و ترجمهٔ آیه این است که: «آن کسانی که ایمان آوردند. حضرت فرمود که: «به آنچه محمدﷺ آن را آورد از ولایت»، و نیامیختند ایمان خود را به ستمی، و حضرت فرمود که: «آن ولایت را مخلوط به ولایت فلان و فلان... نگردانیدند؛ زیراکه آن، ایمانی است با ظلم به هم آمیخته» (و از حدیث چنین ظاهر می‌شود که حضرت صادق﵇ ﴿وَلَمْ يَلْبَسوا﴾ را به ضمّ یا خوانده باشد که از لُبس باشد و آن تَغطیه و پوشانیدن است، ولیکن کسی را ندیدم که این قرائت را از حضرت، یا غیر او نقل کرده باشد).

۴/۱۰۹۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نُعیم صحّاف، روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق﵇ از قول خدا: ﴿فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ﴾[2] (کافر در قرآن، پیش از مؤمن است.[3] پس، یا اشتباه از راوی است، و مؤید این حدیث است که بعد از این می‌آید، یا مضمون آیه مراد است، نه لفظ آن. و بعضی گفته‌اند که اصل، آن است که مؤمن بر کافر مقدم باشد؛ چنانچه در این حدیث واقع شده، لیکن مانع از وقوع آن در قرآن بر این نظم، آن است که اگر مؤمن را مقدّم می‌داشت، لازم می‌آمد که لفظ، کافر مقارن لفظ جلاله واقع شود؛ زیراکه در قرآن بعد از آنچه مذکور شد، مذکور است که: ﴿وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾. و چون این مانع در حدیث برطرف شد، لفظ مؤمن را مقدم داشت؛ چنانچه اصل است. و من می‌گویم که: اگر مقصود این قائل، بیان وجه تقدیم و تأخیر است به ابقای این لفظ بر قرآنیّت، غلط است و اگر مراد، بیان وجه آن است بعد از اداکردن مضمون آیه و اختیار این نظم و ترتیب، وجه وجیهی است؛ اگر تقدیم کافر، به جهت کثرت و غلبهٔ ایشان

---

۱. انعام، ۸۲. ۲. تغابن، ۲.

۳. این نظر مترجم - رحمه الله - بر اساس نسخهٔ موجود پیش وی بوده و بر اساس این نسخه، آیه، مطابق با قرآن است.

۱۰۹۲ / ۵. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ؑ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ قال: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ مِنْ وَلَايَتِنَا».

۱۰۹۳ / ۶. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ قَالَ: «الْوَلَايَةُ».

۱۰۹۴ / ۷. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُثَنًّى، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَجْلَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّةُ ؑ».

۱۰۹۵ / ۸. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ﴾ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ ﴿فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً﴾ هٰكَذَا نَزَلَتْ».

۱۰۹۶ / ۹. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ

نباشد). و ترجمهٔ آیه این است که: «اوست آن خدایی که شما را آفریده، پس بعضی از شما کافرند و بعضی مؤمن».

و حضرت فرمود که: «خدا ایمان ایشان را به ولایت ما و کفر ایشان را به آن شناسانید (یعنی: قبول کردن و قبول نکردن آن را نشانهٔ ایمان و کفر ایشان قرار داد. و می‌تواند که معنی این باشد که خدا ایمان و کفر خلق را به ولایت ما شناخت) در روزی که بر ایشان عهد و پیمان گرفت در صلب آدم و ایشان چون مورچگان ریزه» (یا ذرّات هوا بودند).

۱۰۹۲ / ۵. احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از ابن محبوب، از محمد بن فُضیل، از امام موسی کاظم ﷺ روایت کرده است در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾[1]، یعنی: «وفا می‌کنند به نذر»، که حضرت فرمود: «یعنی: آن چنان نذری که بر ایشان گرفته شد در باب ولایت ما».

۱۰۹۳ / ۶. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبدالله، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ﴾[2]، یعنی: «و اگر آن‌که ایشان به پا می‌داشتند تورات و انجیل را و آنچه فرو فرستاده شد به سوی ایشان»، که حضرت فرمود که: «آن، ولایت است».

۱۰۹۴ / ۷. حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از مُثنّی، از زراره، از عبدالله بن عَجْلان، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾[3]، حضرت فرمود که: «قُربی، ائمه ﷺ اند».

۱۰۹۵ / ۸. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ في ولاية علي والائمة من بعده فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾[4]، که حضرت فرمود که: «آیه، همچنین نازل شد». و ترجمهٔ آن، چنانچه در روایت است این است که: «و هر که فرمان برد خدا و رسول او را (که محمد است) در باب ولایت علی و امامان بعد از او، پس به حقیقت که رستگار شده؛ رستگاری بزرگ».

۱۰۹۶ / ۹. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن نضر، از محمد بن مروان

---

۱. انسان، ۷.
۲. مائده، ۶۶.
۳. شورا، ۲۳.
۴. احزاب، ۷۱.

مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، رَفَعَهُ إِلَيْهِمْ عليهم السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «﴿وَ مٰا كٰانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ﴾ فِي عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ ﴿كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسىٰ فَبَرَّأَهُ اللّٰهُ مِمّٰا قٰالُوا﴾».

۱۰۹۷ / ۱۰. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ السَّيَّارِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُدٰايَ فَلٰا يَضِلُّ وَ لٰا يَشْقىٰ﴾ قَالَ: «مَنْ قَالَ بِالْأَئِمَّةِ، وَ اتَّبَعَ أَمْرَهُمْ، وَ لَمْ يَجُزْ طَاعَتَهُمْ».

۱۰۹۸ / ۱۱. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، رَفَعَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿لٰا أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ ○ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ ○ وَ وٰالِدٍ وَ مٰا وَلَدَ﴾ قَالَ: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مَا وَلَدَ مِنَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام».

۱۰۹۹ / ۱۲. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ

روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی ایشان در قول خدای عزّوجلّ: «﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ﴾[۱] في علي والائمة ﴿كَالَّذِينَ ءَاذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا﴾[۲]».

(و ممکن که في علي و الائمة بیان تقدیر و مراد باشد یا جزو آیه. و بر هر تقدیر، ما قبل و ما بعد آن در قرآن متصل به یکدیگر نیست، بلکه در موضعی از سورهٔ احزاب چنین است که: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَٰجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا﴾[۳] تا آخر آیه، و بعد از چندین آیه، این است که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَاذَوْا مُوسَىٰ﴾[۴]، تا آخر) و ترجمهٔ آنچه در حدیث است این است که: «و نرسد و نسزد شما را آن‌که برنجانید فرستادهٔ خدا را در حق علی و امامان؛ مانند آنان که رنجانیدند موسی را. پس خدا او را پاک گردانید از آنچه گفتند».

۱۰۹۷ / ۱۰ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از سیّاری، از علی بن عبدالله روایت کرده است که گفت: مردی او را سؤال کرد از قول خدای تعالی: ﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ﴾[۵]، یعنی: «پس، هر که پیروی کند راهنمایی مرا، پس گمراه نشود و در شقاوت و رنج نیفتد». در جواب فرمود که: «مراد، آن کسی است که به امامان قائل باشد، و امر ایشان را پیروی کند، و از اطاعت ایشان در نگذرد».

۱۰۹۸ / ۱۱ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته در قول خدای تعالی: ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ ۝ وَأَنتَ حِلٌّ بِهَٰذَا الْبَلَدِ ۝ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ﴾[۶]، یعنی: «سوگند می‌خورم به این شهر (یعنی: مکه معظمه) و حال آن‌که تو فرود آمده‌ای در این شهر (یا حلالی در آن، که احکام مُحْرِم بر تو جاری نیست، چنانچه در روز فتح مکه کشتن و اسیر کردن بر او حلال بود. یا سوگند نمی‌خورم به آن و حال آن‌که خون تو را در آن حلال می‌دانند، و اذیت تو را روا می‌دارند، و هیچ رعایت حرمت تو نمی‌کنند) و سوگند به پدر و آنچه زاد». و حضرت فرمود که: «مراد، امیر المؤمنین عليه السلام است و آنچه از او متولد شدند از امامان».

۱۰۹۹ / ۱۲ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه، و محمد بن عبدالله، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده است در قول

---

۱. احزاب، ۵۳ و ۶۹.
۲. احزاب، ۵۹.
۳. احزاب، ۵۳.
۴. احزاب، ۵۹.
۵. طه، ۱۲۳.
۶. بلد، ۱ـ۳.

اللّٰهِ؈ فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالىٰ: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ﴾ قَالَ: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةُ؈».

۱۱۰۰ / ۱۳ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ؈ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّةُ؈».

۱۱۰۱ / ۱۴ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈ فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ قَالَ: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؈ وَ الْأَئِمَّةُ؈». ﴿وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ قَالَ: «فُلَانٌ وَ فُلَانٌ». ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾: «أَصْحَابُهُمْ وَ أَهْلُ وَلَايَتِهِمْ». ﴿فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللّٰهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؈ وَ الْأَئِمَّةُ؈».

۱۱۰۲ / ۱۵ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُثَنًّى، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَجْلَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ؈ فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً﴾: «يَعْنِي بِالْمُؤْمِنِينَ الْأَئِمَّةَ؈ لَمْ يَتَّخِذُوا الْوَلَائِجَ مِنْ دُونِهِمْ».

خدای تعالی: ﴿وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلْقُرْبَىٰ﴾[1]. حضرت فرمود که: «ذی القربی، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند».

۱۳/۱۱۰۰. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از عبدالله بن سِنان روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَآ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾[2]، که فرمود که: «ایشان، ائمه علیهم السلام اند». و ترجمهٔ آیه این است که: «و از جملهٔ آنان که آفریده‌ایم، گروهی هستند که راه می‌نمایند خلائق را به دین اسلام و حدود آن، و به حق عدل می‌کنند در احکام آن».

۱۴/۱۱۰۱. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ مِنْهُ ءَايَٰتٌ مُّحْكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلْكِتَٰبِ﴾، یعنی: «اوست آن‌که فرو فرستاد بر تو قرآن را؛ بعضی از آن، آیت‌های محکمه است (که مفصلّ و مبیّن است که در لفظ و معنی آن، هیچ اشکالی نیست) و آنها اصل و ریشهٔ آن قرآنند»، که حضرت فرمود: «آیات محکمات، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام». ﴿وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾، یعنی: «و آیت‌های دیگر که غیر محکم‌اند» (مانند یکدیگراند، به جهت اجمال)، و حضرت فرمود که: «مراد، فلان و فلان... است». ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾، یعنی: «اما آن کسانی که از روی تقلید و تعصب نفسانی، در دل‌های ایشان میل و کجی و تباهی یا شک در سخن الهی است». و حضرت فرمود: «یعنی: اصحاب و اهل ولایت ایشان». ﴿فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنْهُ ٱبْتِغَآءَ ٱلْفِتْنَةِ وَٱبْتِغَآءَ تَأْوِيلِهِۦ﴾، یعنی: «پس پیروی می‌کنند آن چیزی راکه لفظ او متشابه، و معنی او مشکل باشد از آن کتاب؛ به جهت طلب کردن فتنه (که شرک است) و به جهت طلب کردن تأویل» (آن‌که موافق هوا و مدّعای یا در هوای ایشان باشد). ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلْعِلْمِ﴾ (که ترجمه آن گذشت) و حضرت فرمود که: «مراد، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند».

۱۵/۱۱۰۲. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از مُثنّی، از عبدالله بن عَجْلان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُواْ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَا رَسُولِهِۦ وَلَا ٱلْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً﴾[3]، یعنی: «آیا

---

۱. انفال، ۴۱. ۲. انفال، ۱۸۱.
۳. توبه، ۱۶.

۱۱۰۳ / ۱۶ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنِ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا﴾ قَالَ: قُلْتُ: مَا السَّلْمُ؟ قَالَ: «الدُّخُولُ فِي أَمْرِنَا».

۱۱۰۴ / ۱۷ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ﴾ قَالَ: «يَا زُرَارَةُ، أَ وَ لَمْ تَرْكَبْ هٰذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ فِي أَمْرِ فُـلَانٍ وَ فُـلَانٍ وَ فُـلَانٍ؟».

۱۱۰۵ / ۱۸ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جُنْدَبٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ قَالَ: «إِمَامٌ إِلىٰ إِمَامٍ».

می‌پندارید که واگذاشته می‌شوید بر این وجه که هستید، و حال آن‌که خدا هنوز ندانسته آنان را که جهاد کرده باشند از شما (یعنی: هنوز جهاد نکرده‌اید تا خدا مجاهد شما را بداند؛ زیرا که تا مجاهده به فعل نیاید، علم تعلق به وجود آن نگیرد؛ و اگر چه خدا در ازل به همهٔ معلومات عالم بود، اما علم به وجود چیزی، فرع وجود آن است) و فرا نگرفته باشند از غیر خدا و رسول او و مؤمنان دوست نهانی و محرم راز را که افشای اسرار با وی کنند».

حضرت فرمود که: «مقصود خدا از مؤمنان، ائمه‌ﷺاند که شیعیان دوستانی نهانی که محرمان اسرار باشند غیر از ایشان فرا نگرفتند».

۱۶ / ۱۱۰۳ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صَفوان، از ابن مُسکان، از حلبی، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا﴾[۱]، یعنی: «و اگر میل کنند مشرکان به سوی سِلم، پس، تو هم میل کن به سوی آن». و راوی می‌گوید که: به حضرت عرض کردم که: سِلمْ چیست؟ فرمود که: «داخل شدن در امر ما».[۲]

۱۷ / ۱۱۰۴ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از زراره، از امام محمد باقرﷺ روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾[۳]، که آن حضرت فرمود: «ای زراره، آیا این امت بر ننشستند و مرتکب نگردیدند بعد از پیغمبر خود، طبقی را بعد از طبقی در امر فلان و فلان و فلان». و ترجمهٔ آیه این است که «هر آینه برنشینید و مرتکب شوید (یعنی: اقدام کنید) و ملاقات نمایید حالی را از پس حالی» (که مطابق یکدیگر باشند در شدّت یا مخالفت. و طَبَقْ در این حدیث، به مذهب و شرک نیز تفسیر شده).

۱۸/۱۱۰۵ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از عبدالله بن جُندب روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام موسی کاظمﷺ از قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ ٱلْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾[۴]، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که

---

۱. انفال، ۶۱.

۲. و سِلم به کسر سین و فتح آن، با سکون لام، در هر دو، آشتی و آشتی کردن و گردن نهادن و مسلمان شدن است، و در آیه، به هر دو وجه قرائت شده است. (مترجم)	۳. انشقاق، ۱۹.

۴. قصص، ۵۱.

۱۱۰۶ / ۱۹ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ سَلَّامٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ : ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا﴾ قَالَ : «إِنَّمَا عَنىٰ بِذٰلِكَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عليهم السلام ، وَ جَرَتْ بَعْدَهُمْ فِي الْأَئِمَّةِ عليهم السلام ، ثُمَّ يَرْجِعُ الْقَوْلُ مِنَ اللّٰهِ فِي النَّاسِ ، فَقَالَ : ﴿فَإِنْ آمَنُوا﴾ يَعْنِي النَّاسَ ، ﴿بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ﴾ يَعْنِي عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام ﴿فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾» .

۱۱۰۷ / ۲۰ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ مُثَنّىٰ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَجْلَانَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ : ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ قَالَ : «هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام وَ مَنِ اتَّبَعَهُمْ» .

۱۱۰۸ / ۲۱ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ : ﴿وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ﴾ ؟ قَالَ : «مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَاماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ، فَهُوَ يُنْذِرُ بِالْقُرْآنِ كَمَا أَنْذَرَ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله» .

۱۱۰۹ / ۲۲ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ

پیوند دادیم و متصل گردانیدیم برای ایشان، سخن را (یعنی: پیوسته آن را فرستادیم) تا شاید که ایشان پندپذیر شوند». و حضرت فرمود که: «مراد از آن، امامی است تا امامی دیگر» (یعنی: ائمه را متصل به یکدیگر ساختیم که در هر زمان که امامی فوت شد امام دیگر را نصب کردیم).

۱۹/۱۱۰۶ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از محمد بن نُعمان، از سلّام، از امام محمد باقر﷣ روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾[1]، یعنی: «گرویده‌ایم به خدا و آنچه فرو فرستاده شد به سوی ما». که آن حضرت فرمود: «مقصود خدا از آن، علی و فاطمه و حسن و حسین است﷣. و بعد از ایشان این آیه در باب ائمه﷣ جاری است. بعد از آن، سخن خدا برگشت نمود در باب سنیان و در باب ایشان تکلم کرد و فرمود: ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا﴾، یعنی: پس اگر ایمان بیاورند سنیان، ﴿بِمِثْلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ﴾، یعنی: «بمانند آنچه شما ایمان آورده‌اید به آن» یعنی: علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه﷣، ﴿فَقَدِ ٱهْتَدَوا﴾، «پس هر آینه راه راست یافته‌اند». ﴿وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِى شِقَاقٍ﴾[2]، «و اگر برگردند از ایمان به آن، پس، جز این نیست که ایشان با حق در خلاف و نزاع‌اند».

۲۰/۱۱۰۷ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از مثنّی، از عبدالله بن عَجْلان، از امام محمد باقر﷣ در قول خدای تعالی: ﴿إِنَّ أَوْلَى ٱلنَّاسِ بِإِبْرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَـٰذَا ٱلنَّبِىُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾[3]، روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «ایشان، ائمه، و آنانند که ایشان را پیروی نموده‌اند» (و ترجمه آیه مذکور شد).

۲۱/۱۱۰۸ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابن اُذینه، از مالک جُهنی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق﷣ عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَأُوحِىَ إِلَىَّ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَ﴾[4]، یعنی: «و وحی شد به سوی من این قرآن، تا بترسانم شما را به آن و آن‌که رسیده باشد». و حضرت فرمود که: «آن‌که رسیده باشد و قابلیت داشته باشد، که امام باشد از آل محمد، پس آن امام، به قرآن مردم را می‌ترساند؛ چنانچه رسول خداﷺ مردم را به آن ترسانید».

۲۲/۱۱۰۹ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم،

---

۱. بقره، ۱۳۶.
۲. بقره، ۱۳۷.
۳. آل عمران، ۶۸.
۴. انعام، ۱۹.

مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾ قَالَ: «عَهِدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ، فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هٰكَذَا، وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أُولُو الْعَزْمِ أُوْلِي الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيِّ وَ سِيرَتِهِ، وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلىٰ أَنَّ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ، وَ الْإِقْرَارِ بِهِ».

۱۱۱۰ / ۲۳. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْقُمِّيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ﴾: «كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ ﴿فَنَسِيَ﴾ هٰكَذَا وَ اللّٰهِ أُنْزِلَتْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله».

۱۱۱۱ / ۲۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَادٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنِ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ:

«أَوْحَى اللّٰهُ إِلىٰ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله: ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ قَالَ: إِنَّكَ عَلىٰ وَلَايَةِ عَلِيٍّ، وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ».

۱۱۱۲ / ۲۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ مُنَخَّلٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِهٰذِهِ الْآيَةِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله هٰكَذَا: ﴿بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا

از مفضّل بن صالح، از جابر، از امام محمدباقر ﷺ در قول خدای عزّ و جلّ ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُۥ عَزْمًا﴾[1]، یعنی: «و هر آینه که ما عهد کردیم به سوی آدم، پس از این زمان (یعنی: او را امر فرمودیم) پس فراموش کرد (یعنی: آن امر را ترک کرد) و نیافتیم از برای او عزیمت و دل بستگی را». و گفت که: حضرت فرمود: «عهد کردیم به سوی او در باب محمد و ائمهٔ ﷺ بعد از او، پس ترک نمود و او را عزمی نبود که ایشان همچنین‌اند. و جز این نیست که اولوالعزم از پیغمبران را اولوالعزم نامیدند، زیراکه خدا به سوی ایشان عهد فرمود در باب محمد و اوصیای بعد از او، و حضرت مهدی و طریقه و روش او، و عزم ایشان جمع شد بر این‌که این امر، همچنین است و بر اقرار و اعتراف به آن».

۱۱۱۰ / ۲۳ ـ حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از جعفر بن محمد بن عبیدالله، از محمد بن عیسی قمّی، از محمد بن سلیمان، از عبدالله بن سِنان، از امام جعفر صادق ﷺ چنین روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبْلُ﴾ کلمات فی محمد و علی و فاطمه و الحسن والحسین و الائمة ﷺ من ذریتهم ﴿فَنَسِیَ﴾، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که عهد کردیم به سوی آدم پیش از، این [سخنانی چند را در باب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان ﷺ که از فرزندان ایشانند]، پس فراموش کرد و ترک نمود». و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که این آیه، همچنین بر محمد ﷺ فرو فرستاده شد».

۱۱۱۱ / ۲۴ ـ محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نضر بن شعیب، از خالد بن مادّ، از محمد بن فُضیل، از ثُمالی، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «خدا به سوی پیغمبرش ﷺ وحی کرد که: ﴿فَٱسْتَمْسِكْ بِٱلَّذِیٓ أُوحِیَ إِلَیْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِیمٍ﴾[2]، یعنی: پس چنگ در زن به آنچه وحی شده به سوی تو. به درستی که تو بر راه راستی» (که هیچ کجی در آن نیست). و حضرت فرمود: «یعنی: به درستی که تو بر ولایت علی ﷺ ثابتی و علی ﷺ همان راه راست است».

۱۱۱۲ / ۲۵ ـ علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنَخّل، از جابر، از امام محمدباقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل ﷺ این آیه را بر محمد ﷺ چنین فرود آورد: ﴿بِئْسَمَا ٱشْتَرَوْا۟ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمْ أَن یَكْفُرُوا۟ بِمَآ

---

۱. طه، ۱۱۵. ۲. زخرف، ۴۳.

أَنْزَلَ اللّٰهُ﴾ فِي عَلِيٍّ ﴿بَغْياً﴾».

١١١٣ / ٢٦ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ مُنَخَّلٍ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: «نَزَلَ جَبْرَئِيلُ ﷺ بِهٰذِهِ الْآيَةِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ ﷺ هٰكَذَا: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِى رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلىٰ عَبْدِنَا﴾ فِي عَلِيٍّ ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ﴾».

١١١٤ / ٢٧ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ مُنَخَّلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «نَزَلَ جَبْرَئِيلُ ﷺ عَلىٰ مُحَمَّدٍ ﷺ بِهٰذِهِ الْآيَةِ هٰكَذَا: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا﴾ فِي عَلِيٍّ ﴿نُوراً مُبِيناً﴾».

١١١٥ / ٢٨ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ بَكَّارٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ: «﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ﴾ فِي عَلِيٍّ ﴿لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ﴾».

١١١٦ / ٢٩ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُثَنَّى الْحَنَّاطِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَجْلَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللّٰهِ

﴿أَنزَلَ اللَّهُ﴾[1] في عليّ عليه السلام بغياً، يعنى: بد است آنچه فروختند و بدل كردند به آن، حظّ نفس‌های خود را و آن، این است كه: كافر می‌شوند به آنچه خدا [در شأن علی عليه السلام] فرو فرستاده از روی ستم» (يا از جهت طلب كردن آن چيزی كه شايسته آن نيستند و آن، حسد است، يعنى: كافر شدند به آن، به جهت حسد بردن).

۱۱۱۳ / ۲۶. و به همین اسناد، از محمد بن سِنان، از عمّار بن مروان، از مُنَخّل، از جابر روايت است كه گفت: جبرئيل عليه السلام اين آيه را بر محمد صلى الله عليه و آله همچنين فرود آورد: «﴿وَإِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾ في علي ﴿فَأْتُوا۟ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِۦ﴾[2]، يعنى: و اگر هستيد شما در شک و شبهه از آنچه فرو فرستاديم بر بندهٔ خود (كه محمد است صلى الله عليه و آله) [در شأن علی عليه السلام]، پس بياوريد يک سوره را از مانند بندهٔ ما» (يعنى: شخص ناخواننده و نانويسنده كه درس نخوانده باشد و به نزد عالمی تردّد و آمد و شدی ننموده باشد و از كسی تعليم نگرفته باشد، يا مانند قرآن در فصاحت و بلاغت، يا در آن‌كه كلام خدا باشد؛ چون تورات و زبور و انجيل و سائر كتاب‌های آسمانی).

۱۱۱۴ / ۲۷. و به همين اسناد، از محمد بن سِنان، از عمّار بن مروان، از مُنَخّل، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت است كه فرمود: «جبرئيل عليه السلام اين آيه را بر محمد همچنين فرود آورد كه: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَـٰبَ ءَامِنُوا۟ بِمَا نَزَّلْنَا﴾[3] في عليّ نورا مبينا، يعنى: ای كسانی كه داده شده‌ايد كتاب را كه خدا آن را به شما ارزانی داشته، ايمان بياوريد به آنچه فرو فرستاديم [در شأن علی عليه السلام]، در حالتی كه نوری است آشكارا]».

۱۱۱۵ / ۲۸. علی بن محمد، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابو طالب، از يونس بن بكّار، از پدرش، از جابر، از امام محمد باقر عليه السلام چنين روايت كرده است كه: «﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا۟ مَا يُوعَظُونَ بِهِۦ﴾ في عليّ ﴿لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾[4]، يعنى: و اگر آن كه می‌كردند آنچه پند داده می‌شوند به آن [در باب علی عليه السلام]، هر آينه بهتر بود از برای ايشان».

۱۱۱۶ / ۲۹. حسين بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از مثنّی حنّاط، از عبدالله بن عَجْلان، از امام محمد باقر عليه السلام روايت كرده است در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا

---

۱. بقره، ۲۳.　　۲. بقره، ۲۳.
۳. نساء، ۴۸.　　۴. نساء، ۶۶.

عَزَّ وَ جَلَّ : ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِى السِّلْمِ كَافَّةً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ قَالَ : «فِي وَلَايَتِنَا».

١١١٧ / ٣٠ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا﴾ ؟ قَالَ : «وَلَايَتَهُمْ». ﴿وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ﴾؟ قَالَ : «وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام . ﴿إِنَّ هٰذا لَفِى الصُّحُفِ الْأُولىٰ ○ صُحُفِ إِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسىٰ﴾».

١١١٨ / ٣١ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، عَنْ مُنَخَّلٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : «﴿أَ فَكُلَّما جاءَكُمْ﴾ مُحَمَّدٌ ﴿بِما لا تَهْوىٰ أَنْفُسُكُمُ﴾ بِمُوَالَاةِ عَلِيٍّ ﴿اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً﴾ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﴿كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ﴾».

ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدْخُلُواْ فِي ٱلسِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَٰنِ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾[۱]، یعنی: «ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید، در ظاهر در آیید در دین اسلام، یا سلامتی، همه به یک بار و پیروی مکنید گام‌های شیطان را (یعنی: وسوسه‌های او) به درستی که شیطان شما را دشمنی است هویدا و آشکارا». و حضرت فرمود: «یعنی: داخل شوید در ولایت ما».

۱۱۱۷ / ۳۰. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از عبدالله بن ادریس، از محمد بن سِنان، از مفضَّل بن عمر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق عليه السلام عرض کردم که: قول خدا: ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا﴾[۲]، یعنی: چه؟ فرمود: «مراد، ولایت منسوب به شَبْوَه است».[۳] (یعنی: دوستی خلفای جور که چون عقرب‌اند. و اگر شَبُّویه به فتح با نیز باشد، منسوب به سوی شباة است که به معنی بچه عقرب است. و می‌تواند که منسوب به سوی شبو، بدون ها باشد، و آن به معنی چراغ پا شدن چاروا[۴] است. و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که: «مراد، ولایت به ایشان (یعنی: خلفای جور) است»). و ترجمهٔ آیه این است که: «بلکه بر می‌گزینید زندگی دنیا، یا نزدیک‌تر را».

﴿وَٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ﴾[۵]، یعنی: «و آخرت بهتر و پاینده‌تر است». و حضرت فرمود که: «مراد از آن، ولایت امیر المؤمنين عليه السلام است. ﴿إِنَّ هَٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ﴾»[۶] (و ترجمهٔ آن مذکور شد).

۱۱۱۸ / ۳۱. احمد بن ادریس، از محمد بن حسّان، از محمد بن علی، از عمّار بن مروان، از مُنَخَّل، از جابر، از امام محمد باقر عليه السلام روایت کرده است که فرمود: «﴿أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمْ﴾ محمّد ﴿بِمَا لَا تَهْوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ﴾ بموالاة علی ﴿ٱسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا﴾ من آل محمّد ﴿كذبتم وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾[۷]» (و در قرآن أفكلما در صدر آیه موجود است[۸]، و به جای محمد، رسول و استکبرتم بدون فا و بموالاة علی و من آل محمد ندارد). و ترجمهٔ آنچه در کافی مذکور است، این است که: «آورد شما را محمد آنچه نفس‌های شما آن را خواهش ندارد؛ یعنی: دوستی ورزیدن با علی. پس سرکشی کردید و امر و فرمان او را نبردید. پس گروهی را از آل محمد صلى الله عليه وآله به دروغ نسبت دادید،

---

۱. بقره، ۲۰۸. ۲. اعلی، ۱۶.
۳. و شَبْوه به فتح شین و سکون بای ابجد، عقرب است. (مترجم)
۴. چارپا و مرکب سواری. ۵. اعلی، ۱۷.
۶. اعلی، ۱۸ و ۱۹. ۷. بقره، ۲۰۸.
۸. در این نسخه موجود می‌باشد.

۱۱۱۹ / ۳۲. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الرِّضَا عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾ يَا مُحَمَّدُ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ؛ هٰكَذَا فِي الْكِتَابِ مَخْطُوطَةٌ».

۱۱۲۰ / ۳۳. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ هِلَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ جَلَّ وَ عَزَّ: ﴿الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ﴾ فَقَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، دُعِيَ بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عليهم السلام، فَيُنْصَبُونَ لِلنَّاسِ، فَإِذَا رَأَتْهُمْ شِيعَتُهُمْ، قَالُوا: ﴿الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ﴾ يَعْنِي هَدَانَا اللّٰهُ فِي وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عليهم السلام».

۱۱۲۱ / ۳۴. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ۝ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ﴾ قَالَ: «النَّبَأُ الْعَظِيمُ: الْوَلَايَةُ».

وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ: ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ﴾ قَالَ: «وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

۱۱۲۲ / ۳۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ

و گروهی را کشته و می‌کشید».

۳۲/۱۱۱۹. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از عبدالله بن ادریس، از محمد بن سنان، از حضرت امام رضاﷺ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ﴾ بولاية علي ﴿ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾[1] [يا محمد من ولاية عليّ]، که آن حضرت فرمود: «در کتاب (یعنی: کتاب خدا که قرآن است، یا کتاب علیﷺ) همچنین نوشته شده است» و ترجمهٔ آیه، این است که: بزرگ و گران است بر شرک آورندگان [به ولایت علیﷺ] آنچه تو ایشان را به سوی آن می‌خوانی [ای محمد، از ولایت علیﷺ].

۱۱۲۰ / ۳۳. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از ابن هلال، از پدرش، از ابو السفاتج، از ابو بصیر، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَـٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَآ أَنْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ﴾[2]، که آن حضرت فرمود: «چون روز قیامت شود، پیغمبرﷺ و امیر المؤمنین و امامان از فرزندان اوﷺ را می‌طلبند، و ایشان را برای مردم نصب می‌کنند. پس، چون شیعیان ایشان، ایشان را ببینند، می‌گویند: ﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَـٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَآ أَنْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ﴾، یعنی: خدا ما را هدایت فرمود در باب ولایت امیر المؤمنینﷺ و امامان از فرزندان اوﷺ».

۳۴/۱۱۲۱. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه و محمد بن عبدالله، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است در قول خدا: ﴿عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ * عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلْعَظِيمِ﴾[3]، که آن حضرت فرمود: «نبأ عظیم، یعنی: خبر بزرگ ولایت است». و سؤال کردم او را از قول آن جناب ﴿هنالك الولاية لله الحق﴾[4] فرمود که: «ولایت امیر المؤمنینﷺ است». و ترجمهٔ آیه این است که: «در آنجا تصرّف کردن و یاری کردن از برای خدای راستگو و راست‌کردار است». (یعنی: در آن وقت هیچ‌کس بر تصرّف قادر نبود، مگر او).

۳۵/۱۱۲۲. علی بن ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام محمد باقرﷺ روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ

۱. شورا، ۱۳.
۲. اعراف، ۴۳.
۳. نبأ، ۱ و ۲.
۴. کهف، ۴۴.

لِلدِّينِ حَنِيفاً﴾ قَالَ: «هِيَ الْوَلَايَةُ».

١١٢٣ / ٣٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْهَمَذَانِيِّ، يَرْفَعُهُ إِلَىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ قَالَ: «الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ عليهم السلام».

١١٢٤ / ٣٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَىٰ: ﴿ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ﴾ قَالَ: «قَالُوا: أَوْ بَدِّلْ عَلِيّاً عليه السلام».

١١٢٥ / ٣٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الْحَسَنِ الْقُمِّيِّ، عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ تَفْسِيرِ هٰذِهِ الْآيَةِ: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ○ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾ قَالَ: «عَنَىٰ بِهَا لَمْ نَكُ مِنْ

حَنِيفًا﴾[1] که آن حضرت فرمود که: «دین، همان ولایت است». و ترجمهٔ آیه این است که: «پس راست گردان روی خود را برای دین حق» (در حالتی که میل کننده باشی از همهٔ ادیان باطله به دین حق اسلام).

۱۱۲۳ / ۳۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابراهیم همدانی و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق﵇ در قول خدای تعالی: ﴿وَنَضَعُ ٱلْمَوَٰزِينَ ٱلْقِسْطَ لِيَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ﴾[2] که آن حضرت فرمود: «موازین، پیغمبران و اوصیای ایشان﵈ اند». و ترجمهٔ آیه این است که: «و وضع می‌کنیم ترازوهای عدل و راستی را برای روز قیامت» (و احتمال داده‌اند که معنی این باشد که: برای اهل آن روز، صحائف اعمال، به طریق عدل و راستی از آن سنجیده شود).

۱۱۲۴ / ۳۷. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از احمد بن (حسن یا) حسین بن عمر بن یزید،[3] از محمد بن جمهور، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق﵇ از قول خدای تبارک و تعالی: ﴿ٱئْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَـٰذَآ أَوْ بَدِّلْهُ﴾[4]، که ترجمهٔ آن با آنچه پیش از آن است، این است که: «گفتند آنان که به رسیدن عِقاب و ثواب ما در روز حساب امید ندارند که: بیاور قرآنی را غیر از این قرآن، که بر ما می‌خوانی، یا آن‌که تبدیل کن آن را». که آن حضرت فرمود: «گفتند: یا تبدیل کن علی﵇ را» (و مراد، این است که به جای علی﵇، کسی دیگر را خلیفه گردان. و مفسرین که ضمیر بدله را به قرآن برگردانیده‌اند، در تفسیر آن گفته‌اند که: یعنی: در موضع آیتی که مشتمل است بر ذکر بعث و نشر و عقاب و معائب لات و منات و سائر اصنام، آیه‌ای دیگر را وضع کن که در آن ذکر اینها نباشد).

۱۱۲۵ / ۳۸. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از حسن قمی، از ادریس بن عبدالله، از امام جعفر صادق﵇ روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از آن حضرت از تفسیر این آیه که: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ * قَالُوا۟ لَمْ نَكُ مِنَ ٱلْمُصَلِّينَ﴾[5]، و ترجمهٔ آن چنانچه مفسران گفته‌اند، این است که: «چه چیز در آورد شما را در دوزخ؟ (یعنی: چه باعث

---

۱. روم، ۳۰.	۲. انبیاء، ۴۷.

۳. در ترجمهٔ مترجم - رحمه الله - «یا حسین از عمر بن یزید» آمده است.

۴. یونس، ۱۵.	۵. مدثّر، ۴۲-۴۳.

أَتْبَاعِ الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ قَالَ اللّٰهُ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ ـ فِيهِمْ: ﴿وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ○ أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ أَ مَا تَرَى النَّاسَ يُسَمُّونَ الَّذِي يَلِي السَّابِقَ فِي الْحَلْبَةِ مُصَلِّي، فَذٰلِكَ الَّذِي عَنَىٰ؛ حَيْثُ قَالَ: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾: لَمْ نَكُ مِنْ أَتْبَاعِ السَّابِقِينَ».

١١٢٦ / ٣٩. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ أَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقاً﴾ يَقُولُ: «لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمُ الْإِيمَانَ، وَ الطَّرِيقَةُ هِيَ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ ؑ».

١١٢٧ / ٤٠. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ؑ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ؑ: «اسْتَقَامُوا عَلَى الْأَئِمَّةِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ ﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾».

١١٢٨ / ٤١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ؑ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَىٰ: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ﴾ فَقَالَ: «إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ؑ، هِيَ الْوَاحِدَةُ الَّتِي قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ

شد كه شما دوزخيان شديد؟) گفتند كه: نبوديم از جمله نماز گزارندگان».

و حضرت فرمود كه: «مقصود از اين آيه، آن است كه نبوديم از جملهٔ پيروان امامانی كه خدای تبارک و تعالی در شأن ايشان فرموده كه: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ * أُوْلَٰٓئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ﴾[1]. آيا مردمان را نمی‌بينی كه آن اسبی را كه در پهلو و عقب اسب پيش در می‌آيد در ميان اسبان جمع شده برای دوانيدن، مصلّی می‌نامند؟» (چنانچه اول را مجلّی و سيّم را مسلّی به سين و چهارم را تالی می‌گويند تا آخر نام‌های ده‌گانه كه در كتب لغت مسطور است).

و حضرت فرمود: «پس اين است آنچه خدا قصد فرموده، از آنجا كه فرموده: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ ٱلْمُصَلِّينَ﴾[2]. يعنی: نبوديم از پيروان پيشی گيرندگان».

۱۱۲۶ / ۳۹. احمد بن مهران، از عبدالعظيم بن عبدالله حسنی، از موسی بن محمد، از يونس بن يعقوب، از آن‌كه او را ذكر كرده، از امام محمد باقر ﷺ روايت كرده است در قول خدا: ﴿وَأَلَّوِ ٱسْتَقَٰمُواْ عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَٰهُم مَّآءً غَدَقًا﴾[3]، كه آن حضرت فرمود: «يعنی: هر آينه می‌نوشانيديم ايمان را به دل‌های ايشان، و طريقه، همان ولايت علی بن ابی طالب و اوصيا ﷺ است».

۱۱۲۷ / ۴۰. حسين بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضالة بن ايّوب، از (حسن يا) حسين بن عثمان، از ابو ايّوب، از محمد بن مسلم روايت كرده است كه گفت: امام جعفر صادق ﷺ را سؤال كردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُواْ﴾، حضرت صادق ﷺ فرمود كه: «مستقيم شدند بر امامان، يک به يک به ترتيب. ﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحْزَنُواْ وَأَبْشِرُواْ بِٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾[4]» (و ترجمه آيه در باب عرض اعمال گذشت).

۱۱۲۸ / ۴۱. حسين بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از محمد بن فضيل، از ابو حمزه روايت كرده است كه گفت: امام محمد باقر ﷺ را سؤال كردم از قول خدای تعالی: ﴿قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍ﴾[5]، يعنی: «بگو كه: پند می‌دهم شما را و ارشاد می‌نمايم به خصلت واحده» (يعنی: يک چيز شما را می‌نمايم). و حضرت فرمود كه: «جز اين نيست كه شما را پند می‌دهم

---

۱. واقعه، ۱۰ـ۱۱.
۲. مدّثّر، ۴۳؛ جن، ۱۶.
۳. جن، ۱۶.
۴. فصلت، ۳۰.
۵. سبأ، ۴۶.

تَعَالىٰ: ﴿إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ﴾».

۱۱۲۹ / ۴۲. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ﴾ قَالَ: «نَزَلَتْ فِي فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ، آمَنُوا بِالنَّبِيِّ ﷺ فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ، وَ كَفَرُوا حَيْثُ عُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْوَلَايَةُ حِينَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، ثُمَّ آمَنُوا بِالْبَيْعَةِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، ثُمَّ كَفَرُوا حَيْثُ مَضىٰ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ، فَلَمْ يَقِرُّوا بِالْبَيْعَةِ، ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً بِأَخْذِهِمْ مَنْ بَايَعَهُ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ، فَهٰؤُلَاءِ لَمْ يَبْقَ فِيهِمْ مِنَ الْإِيمَانِ شَيْءٌ».

۱۱۳۰ / ۴۳. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالىٰ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلىٰ أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدىٰ﴾: «فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ، ارْتَدُّوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ».

به ولایت علی ﷺ و این ولایت همان یک خصلت است که خدای تبارک و تعالی فرموده است که: ﴿قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍ﴾».

۱۱۲۹ / ۴۲ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه و علی بن عبدالله، از علی بن حسّان، از عبد الرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است در قول خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟ ثُمَّ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟ ثُمَّ ٱزْدَادُوا۟ كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» (و چنین آیه در قرآن نیست بلی در سورهٔ آل عمران است کـه: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بَعْدَ إِيمَـٰنِهِمْ ثُمَّ ٱزْدَادُوا۟ كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ﴾[1] و در سورهٔ نساء است که ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟ ثُمَّ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟ ثُمَّ ٱزْدَادُوا۟ كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ﴾[2]. و بعضی گفته‌اند که: آنچه در حدیث است، اشاره به مضمون هر دو آیه است) و ترجمهٔ آن، این است: «به درستی که آنان که ایمان آوردند، پس کافر شدند، پس باز به توبه کردن ایمان آوردند، پس کافر شدند، پس بیفزودند و زاید نمودند کفر را، هرگز توبهٔ ایشان پذیرفته نخواهد شد». که و حضرت فرمود که: «این آیه نازل شد در شأن فلان و فلان و فلان یعنی ... که در اول امر پیغمبر ﷺ ایمان آوردند، و کافر شدند در وقتی که ولایت بر ایشان عرض شد در هنگامی که پیغمبر ﷺ فرمود که: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، پس به سبب بیعت با امیر المؤمنین ﷺ، ایمان آوردند، بعد از آن، کافر شدند در هنگامی که رسول خدا ﷺ از دنیا درگذشت. پس به بیعت اقرار نکردند، بعد از آن، کفر را زیاد نمودند به واسطهٔ گرفتن ایشان کسی را که با آن حضرت بیعت کرده بـود بـه بـیعت از بـرای خویش. پس این گروه چیزی از ایمان در ایشان باقی نماند».

۱۱۳۰ / ۴۳ . و به همین اسناد، از امام جعفر صادق ﷺ روایت است در قول خدای تعالی: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرْتَدُّوا۟ عَلَىٰٓ أَدْبَـٰرِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَى﴾[3]، یعنی: «به درستی که آنان که برگشتند بر پشت‌های خویش و کافر شدند، بعد از آن‌که راه راست از برای ایشان روشن شده بـود». کـه حضرت فرمود: «فلان و فلان و فلان یعنی ... از ایمان برگشتند به سوی کفر، در ترک کردن ولایت امیر المؤمنین ﷺ».

---

۱. آل عمران، ۹۰.
۲. نساء، ۱۳۷.
۳. محمّد، ۲۵.

قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ سَنُطِيعُكُمْ فِى بَعْضِ الْأَمْرِ﴾؟ قَالَ: «نَزَلَتْ وَ اللّٰهِ فِيهِمَا وَ فِي أَتْبَاعِهِمَا، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله: ﴿ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ﴾ فِي عَلِيٍّ ﴿سَنُطِيعُكُمْ فِى بَعْضِ الْأَمْرِ﴾». قَالَ: «دَعَوْا بَنِي أُمَيَّةَ إِلىٰ مِيثَاقِهِمْ أَلَّا يُصَيِّرُوا الْأَمْرَ فِينَا بَعْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، وَ لَا يُعْطُونَا مِنَ الْخُمُسِ شَيْئاً، وَ قَالُوا: إِنْ أَعْطَيْنَاهُمْ إِيَّاهُ لَمْ يَحْتَاجُوا إِلىٰ شَيْءٍ، وَ لَمْ يُبَالُوا أَلَّا يَكُونَ الْأَمْرُ فِيهِمْ. فَقَالُوا: سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ الَّذِي دَعَوْتُمُونَا إِلَيْهِ وَ هُوَ الْخُمُسُ أَلَّا نُعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئاً.

وَ قَوْلُهُ: ﴿كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ﴾ وَ الَّذِي نَزَّلَ اللّٰهُ مَا افْتَرَضَ عَلىٰ خَلْقِهِ مِنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَ كَانَ مَعَهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ كَانَ كَاتِبَهُمْ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ: ﴿أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ○ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ﴾» الْآيَةَ.

١١٣١ / ٤٤. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ﴾ قَالَ: «نَزَلَتْ فِيهِمْ؛ حَيْثُ دَخَلُوا الْكَعْبَةَ، فَتَعَاهَدُوا وَ تَعَاقَدُوا عَلىٰ

راوی می‌گوید که عرض کردم: قول خدای تعالی: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ﴾[1]، در شأن کی نازل شد؟ فرمود: «به خدا سوگند، که در شأن این دو و در شأن پیروان ایشان نازل شد. و این معنی قول خدای عزّوجلّ است که جبرئیل ﷺ آن را بر محمد ﷺ فرود آورد: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ﴾ في علي ﴿سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ﴾، یعنی: «آن آراستن شیطان و دراز گردانیدن آرزوی ایشان» که در: ﴿الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ﴾[2]، که در میانهٔ آنچه در اول و دویم مذکور شد، واقع است، به سبب آن است که ایشان گفتند از برای آنان که ناخوش داشتند آنچه را که خدا فرو فرستاد در شأن علی ﷺ، که زود باشد که فرمان بریم شما را در پاره‌ای از کارها. و حضرت فرمود که: «ایشان بنی‌امیّه را به سوی پیمان خویش دعوت کردند که نگذارند امر خلافت بعد از پیغمبر ﷺ به ما منتقل شود و از خمس چیزی را به ما ندهند. و گفتند که: اگر خمس به ایشان دهیم، به چیزی محتاج نباشند و پروا نداشته باشند که امر خلافت در ایشان نباشد. پس گفتند: زود باشد که شما را اطاعت کنیم در بعضی از اموری که ما را به سوی آن دعوت نمودید، و آن خمس است که چیزی از آن به ایشان ندهیم.

و معنی فرمودهٔ آن جناب که می‌فرماید: ﴿كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ﴾[3]، این است: آنچه خدا فرو فرستاده، چیزی است که بر خلق خود واجب گردانیده از ولایت امیر المؤمنین ﷺ و ابو عبیده با ایشان و نویسندهٔ ایشان بود که عهد نامهٔ ایشان را نوشت، پس خدا فرو فرستاد: ﴿أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ * أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُم﴾[4] تا آخر آیه، که ترجمهٔ آن این است که: «بلکه محکم ساختند کاری را که آن نوشتن صحیفه است. پس به درستی که ما نیز محکم سازندگانیم، بلکه می‌پندارند آن‌که ما نمی‌شنویم سخن نهانی ایشان را که در دل خود می‌دارند و سخن آشکار ایشان که به آن با یکدیگر مشورت می‌کنند و در گوشی می‌گویند. بلی آن را می‌شنویم و فرستادگان ما (یعنی: حافظان اعمال) که در نزد ایشانند می‌نویسند آنچه می‌گویند».

۱۱۳۱ / ۴۴ ـ و به همین اسناد، از امام جعفر صادق ﷺ روایت است در قول خدای تعالی: ﴿وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ﴾[5]، یعنی: «و هر که اراده کند در مسجدالحرام کاری را که مقارن

---

۱. محمّد، ۲۶.
۲. محمّد، ۲۵.
۳. محمّد، ۹.
۴. زخرف، ۷۹ـ۸۰.
۵. حج، ۲۵.

كُفْرِهِمْ وَ جُحُودِهِمْ بِمَا نُزِّلَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، فَأَلْحَدُوا فِي الْبَيْتِ بِظُلْمِهِمُ الرَّسُولَ وَ وَلِيَّهُ؛ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

١١٣٢ / ٤٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾: «يَا مَعْشَرَ الْمُكَذِّبِينَ حَيْثُ أَنْبَأْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ ﷺ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ ﴿مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ كَذَا أُنْزِلَتْ».

وَ فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا﴾ فَقَالَ: «إِنْ تَلْوُوا الْأَمْرَ وَ تُعْرِضُوا عَمَّا أُمِرْتُمْ بِهِ ﴿فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً﴾».

وَ فِي قَوْلِهِ: ﴿فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ «بِتَرْكِهِمْ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ ﴿عَذَاباً شَدِيداً﴾ فِي الدُّنْيَا ﴿وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾».

باشد به میل کردن از راه حق، و پیوسته باشد به ستم‌کاری که آن شرک است و کسب معصیت».
که آن حضرت فرمود: «این آیه، در باب ایشان نازل گردید در وقتی که داخل کعبه شدند و با یکدیگر عهد کردند بر کفر و جحود خود، به آنچه در شأن امیر المؤمنین ﷺ فرو فرستاده شد، سوگند یاد نمودند و با هم عقد بیعت بستند. پس در خانهٔ خدا الحاد کردند به ستمی که ایشان بر رسول خدا و ولیّ او کردند. پس دوری و هلاکت باد از برای گروه ستم‌کاران».

۴۵/۱۱۳۲. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ﴾[1] که آن حضرت فرمود که: «این آیه، همچنین نازل شد که: ﴿فَسَتَعْلَمُونَ [يا معشر المكذبين حيث أنبأتكم رسالة ربّي في ولاية عليّ بن أبي طالب والأئمة من بعده] مَنْ هُوَ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ﴾، یعنی: پس زود باشد که بدانید [ای گروه تکذیب کنندگان، از آنجا که شما را به پیغام پروردگار خود خبر دادم در باب ولایت علی بن ابی طالب ﷺ و امامان بعد از او]، معلوم خواهد شد که در حقیقت، کیست از ما و شما آنکه در گمراهی هویدا است».

و روایت کرده است در قول خدا: ﴿إِن تَلْوُۥٓا۟ أَوْ تُعْرِضُوا۟﴾[2]، که آن حضرت فرمود: «﴿وَإِن تَلْوُۥٓا۟﴾ الأمر و تعرضوا عما أُمرتُم به ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾». و ترجمهٔ آنچه در قرآن موجود است این است، که: «اگر بپیچانید زبان‌های خود را از شهادت راست، یا اعراض کنید از ادای آن و کتمان آن نمایید». و ترجمهٔ آنچه در حدیث است این است که: «اگر متوجه امر امامت شوید و در آن، دخل و تصرف نمایید و اعراض کنید و رو بگردانید از آنچه به آن مأمور شده‌اید، پس به درستی که خدا به آنچه می‌کنید آگاه است» (و در رسم الخط قرآنی، بنابر نوشتهٔ عثمانی در میانهٔ تلووا و تلوا فرقی نیست، و فرق در حین تلفظ و اعراب است که لام در اول ساکن، و بعد از آن، دو واو است، اول مضموم و دویم، ساکن و لام در دویم، مضموم و بعد از آن، یک واو ساکن بیش نیست و اول از لَیّ به فتح لام و تشدید یا است، و دویم از ولایت است).

و نیز از آن حضرت روایت است در قول خدا: ﴿فَلَنُذِيقَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟﴾، تا آخر آیه که آن حضرت فرمود: «﴿فَلَنُذِيقَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟﴾ بتركهم ولاية أميرالمؤمنين ﴿عَذَابًا شَدِيدًا﴾ ﴿في الدنيا﴾

---

۱. ملک، ۳۰. ۲. نساء، ۱۳۵.

١١٣٣ / ٤٦ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «﴿ذٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ﴾ وَ أَهْلُ الْوَلَايَةِ ﴿كَفَرْتُمْ﴾» .

١١٣٤ / ٤٧ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالىٰ : ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ۝ لِلْكَافِرِينَ﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾ ثُمَّ قَالَ : «هٰكَذَا وَ اللّٰهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله» .

١١٣٥ / ٤٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ أَخِيهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ : ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ﴾ قَالَ : «فِي أَمْرِ الْوَلَايَةِ» ﴿يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾ قَالَ : «مَنْ أُفِكَ عَنِ الْوَلَايَةِ ، أُفِكَ عَنِ الْجَنَّةِ» .

١١٣٦ / ٤٩ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾[1]، يعنی: پس هر آینه می چشانیم آنان را که کافر شدند [به سبب واگذاشتن ایشان ولایت امیر المؤمنین] عذابی سخت [در دنیا]، و هر آینه جزا می‌دهیم ایشان را بدترین جزای آنچه بودند که می‌کردند» (یعنی: عذاب دهیم ایشان را با قبح وجوه بر قبح معصیت که آن، ترک ولایت است از روی جهالت و عناد و عصبیت).

۱۱۳۳ / ۴۶ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن منصور، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ولید بن صَبیح، از امام جعفر صادق‌ﷺ این آیه را چنین روایت کرده است که: «﴿ذَٰلِكُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ [و أهل الولاية] كَفَرْتُمْ﴾[2]، یعنی: این عذاب و نکال، به سبب آن است که چون خدا خوانده شود در حالت یگانگی [و آنها که ولایت امیر المؤمنین و ائمه دارند]، کافر می‌شوید» (و در قرآن و أهل الولاية مذکور نیست و به جای ذلك، ذلکم است، و در امثال این مقام، به حسب عربیت هر دو جائز است).

۱۱۳۴ / ۴۷ . علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق‌ﷺ در قول خدای تعالی چنین روایت کرده است که: «﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ [بولاية علی] لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾[3]»، بعد از آن فرمود: «به خدا سوگند، که جبرئیل‌ﷺ، این آیه را بر محمدﷺ همچنین فرود آورد». و ترجمهٔ آن این است که: «درخواست درخواهندهٔ عذابی فرود آینده که ثابت است از برای کافران [به ولایت علی‌ﷺ]، نیست آن را هیچ باز دارنده» (که آن را منع کند).

۱۱۳۵ / ۴۸ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن سیف، از برادرش، از پدرش، از ابو حمزه، از امام محمدباقرﷺ در قول خدا چنین روایت کرده است: «﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾ فی أمر الولاية ﴿يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾[4]، یعنی: به درستی که شما هر آینه در گفتار، مختلف و در هم رفته و پریشانید [در امر ولایت] که گردانیده می‌شود از آن کسی که گردانیده شده است». و حضرت فرمود که: «هر که گردانیده شد از ولایت، از بهشت گردانیده شده است» (و بعضی از مفسرین، مرجع ضمیر عنه را حق گرفته‌اند که اختلاف، بر آن دلالت می‌کند، و غیر از این نیز گفته‌اند).

۱۱۳۶ / ۴۹ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از یونس روایت

---

۱. فصلت، ۲۷.
۲. مؤمن، ۱۲.
۳. معارج، ۱ و ۲.
۴. ذاریات، ۸ـ۹.

يُونُسَ، قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْ رَفَعَهُ إِلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ○ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ○ فَكُّ رَقَبَةٍ﴾: «يَعْنِي بِقَوْلِهِ: ﴿فَكُّ رَقَبَةٍ﴾ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام؛ فَإِنَّ ذٰلِكَ فَكُّ رَقَبَةٍ».

۱۱۳۷ / ۵۰. وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ قَالَ: «وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

۱۱۳۸ / ۵۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿هٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾ قَالَ: «بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام ﴿قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ﴾».

۱۱۳۹ / ۵۲. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ﴾ قَالَ: «وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

۱۱۴۰ / ۵۳. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿صِبْغَةَ اللّٰهِ وَ مَنْ

کرده است که گفت: خبر داد مرا کسی که آن را مرفوع ساخت به سوی امام جعفر صادق عليه السلام در قول خدای تعالی: ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ﴾[۱]، یعنی: «پس، به تکلف در نیامد در امر سخت. و چه دانا گردانید تو را که چیست آن امر سخت؟ و آن، گشودن گردنی است از بند بندگی و رهانیدن تنی از قید بردگی». که حضرت فرمود که: «مقصود خدا از گفتار خویش که می‌فرماید: گشودن گردن و رهانیدن تن از بند بندگی به آزادی، ولایت امیر المؤمنین عليه السلام است؛ زیرا که آن باعث گشودن گردن و رهانیدن تن است از آتش دوزخ».

۱۱۳۷ / ۵۰. و به همین اسناد، از امام جعفر صادق عليه السلام روایت است در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ﴾[۲]، که آن حضرت فرمود: «مراد از قدم صدق، ولایت امیر المؤمنین عليه السلام است» و ترجمهٔ آیه این است که: «و مژده ده آنان را که ایمان آورده‌اند به آن‌که از برای ایشان است پیشتر و نیک و راست در نزد پروردگار ایشان».

۱۱۳۸ / ۵۱. علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن فُضیل، از ابی حمزه، از امام محمد باقر عليه السلام در قول خدای تعالی چنین روایت کرده است که: «﴿هَٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾ بولاية علي ﴿قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ﴾[۳]، یعنی: این دو گروه دشمن یکدیگرند که جنگ و جدال نمودند در راه پروردگار خود، پس آنان که کافر شدند به ولایت علی عليه السلام، بریده شده از برای ایشان به اندازهٔ تن ایشان، جامه‌ها از آتش که تن ایشان را فرا گیرد».

۱۱۳۹ / ۵۲. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه، از علی بن حَسّان، از عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق عليه السلام از قول خدای تعالی: ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ﴾[۴]، حضرت فرمود که: «مراد از آن، ولایت امیر المؤمنین عليه السلام است» (و این حدیث، در همین باب مذکور شد با اختلاف کمی در سند، و در سابق جزء حدیث بود و در این جا حدیث مستقل است).

۱۱۴۰ / ۵۳. محمد بن یحیی، از سَلمة بن خطّاب، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ

---

۱. بلد، ۱۱ـ۱۲.
۲. یونس، ۲.
۳. حج، ۱۹.
۴. کهف، ۴۴.

أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً﴾ قَالَ: «صَبَغَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْوَلَايَةِ فِي الْمِيثَاقِ».

۱۱۴۱ / ۵۴ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوٰالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً﴾: «يَعْنِي الْوَلَايَةَ، مَنْ دَخَلَ فِي الْوَلَايَةِ، دَخَلَ فِي بَيْتِ الْأَنْبِيَاءِ ﷺ».

وَ قَوْلِهِ: ﴿إِنَّمٰا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾: «يَعْنِي الْأَئِمَّةَ ﷺ وَ وَلَايَتَهُمْ، مَنْ دَخَلَ فِيهَا، دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ ﷺ».

۱۱۴۲ / ۵۵ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنِ الرِّضَا ﷺ، قَالَ: قُلْتُ: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّٰا يَجْمَعُونَ﴾؟ قَالَ: «بِوَلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُ هٰؤُلَاءِ مِنْ دُنْيَاهُمْ».

۱۱۴۳ / ۵۶ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللّٰهُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ - وَ نَحْنُ فِي الطَّرِيقِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ -: «اقْرَأْ، فَإِنَّهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ قُرْآناً» فَقَرَأْتُ: ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقٰاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ○ يَوْمَ لاٰ يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لاٰ هُمْ يُنْصَرُونَ ○ إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ﴾ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «نَحْنُ وَ اللّٰهِ الَّذِي يَرْحَمُ اللّٰهُ، وَ

أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبْغَةً﴾[1]، یعنی: «خدا رنگ کرد ما را رنگ کردنی از نزد خود و کی نیکوتر از خداست از روی رنگ کردن»، که آن حضرت فرمود: «خدا مؤمنان را در وقت پیمان گرفتن، به ولایت ما رنگ فرمود» (و مراد از رنگ در آیه، هدایت است و اداکردن آن به این لفظ به جهت مشاکلت و اقتران آن با صنعت و گفتار ترسایان است؛ چنانچه در تفاسیر شرح آن شده).

۱۱۴۱ / ۵۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فَضّال، از مفضّل بن صالح، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق؈ در قول خدای تعالی: ﴿رَّبِّ ٱغْفِرْ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا﴾[2]، یعنی: «پروردگارا، بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و هر که راکه در خانهٔ من داخل شود در حالتی که مؤمن باشد»، که آن حضرت فرمود: «مقصود از خانه، ولایت است و هر که در ولایت، داخل شود، در خانهٔ پیغمبران؈، داخل شده و قول خدای تعالی: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾[3]، مقصود از آن، ائمه؈ و ولایت ایشان است، و هر که در آن داخل شود، در خانهٔ پیغمبر؈ داخل شده است».

۵۵/۱۱۴۲. و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از محمد بن فضیل، از حضرت امام رضا؈ روایت است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست معنی: ﴿قُلْ بِفَضْلِ ٱللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُواْ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾[4]، یعنی: «بگو: فضل خدا و به رحمت او، پس به این فضل و رحمت نامتناهی باید که مؤمنان شاد شوند که آن، بهتر است از آنچه جمع می‌کنند». و حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت محمد و آل محمد؈ شاد باشند که آن، بهتر است از آنچه این گروه جمع می‌کنند از دنیای خویش».

۱۱۴۳ / ۵۶. احمد بن مهران؈، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط، از ابراهیم بن عبدالحمید، از زید شحّام روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق؈ در بین راه سفر در شب جمعه‌ای به من فرمود که: «قدری قرآن بخوان که امشب، شب جمعه است». من این را خواندم که: ﴿إِنَّ يَوْمَ ٱلْفَصْلِ مِيقَـٰتُهُمْ أَجْمَعِينَ * يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَن مَّوْلًى شَيْـًٔا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ ٱللَّهُ﴾[5]، یعنی: «به درستی که روز جدا شدن حق از باطل، یا محق از

---

۱. بقره، ۱۳۸.
۲. نوح، ۲۸.
۳. احزاب، ۳۳.
۴. یونس، ۵۸.
۵. دخان، ۴۰_۴۲.

نَحْنُ وَ اللّٰهِ الَّذِي اسْتَثْنَى اللّٰهُ، لٰكِنَّا نُغْنِي عَنْهُمْ».

۱۱۴۴ / ۵۷ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ: «لَمَّا نَزَلَتْ ﴿وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: هِيَ أُذُنُكَ يَا عَلِيُّ».

۱۱۴۵ / ۵۸ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ، قَالَ: «نَزَلَ جَبْرَئِيلُ بِهٰذِهِ الْآيَةِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ ﷺ هٰكَذَا: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ ﴿قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ ﴿رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾».

۱۱۴۶ / ۵۹ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ، قَالَ: «نَزَلَ جَبْرَئِيلُ بِهٰذِهِ الْآيَةِ هٰكَذَا: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا﴾ آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ ﴿لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً ۝ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَ كَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً﴾.

مبطل، به سبب اختلاف احوال، هنگام جمع شدن ایشان است در حالتی که همه مجتمع باشند، روزی که دفع نکند هیچ دوست و خویشی از دوست و خویش خود چیزی از عذاب و اهوال آن روز را و نه آن دوستان و خویشان یاری کرده شوند از جانب دوستان و خویشان خود، مگر آن کس که خدا او را رحم کرده باشد»، پس حضرت صادق ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، که ماییم آن کسانی که خدا ایشان را رحم فرموده. و به خدا سوگند، که ماییم آن کسان که خدا ایشان را استثنا نموده، ولیکن ما از ایشان، یعنی: موالیان خویش عذاب را دفع خواهیم کرد».

۱۱۴۴ / ۵۷ . احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله، از یحیی بن سالم، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «چون این آیه نازل شد که: ﴿وَتَعِيَهَآ أُذُنٌ وَٰعِيَةٌ﴾[1]، یعنی: «و تا نگاه دارد این پند را گوش نگاه دارنده» (که نفع گیرد به آنچه می‌شنود)، رسول خدا ﷺ فرمود که: یا علی، آن گوش، گوش تو است».

۱۱۴۵ / ۵۸ . احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل ﷺ، این آیه را بر محمد ﷺ، همچنین فرود آورد که: ﴿فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ﴾ آل محمد حقّهم ﴿قَوْلًا غَيْرَ ٱلَّذِى قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ﴾ آل محمد حقّهم ﴿رِجْزًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ﴾[2]، یعنی: پس تبدیل کردند و بدل نمودند آنان که ستم کردند [بر آل محمد ﷺ و حقّ ایشان را غصب کردند]، آنچه را که به آن مأمور بودند، به گفتاری غیر آنچه گفته شده بود از برای ایشان. پس فرو فرستادیم بر آنان که ستم کردند [بر آل محمد و حق ایشان را غصب کردند]، به تغییر گفتار و کردار، عذاب و عقوبت مقدّری را از آسمان به سبب بودن ایشان که از دائرهٔ فرمان ما بیرون می‌رفتند».

۱۱۴۶ / ۵۹ . و به همین اسناد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر ﷺ روایت است که فرمود: «جبرئیل ﷺ این آیه را همچنین فرود آورد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَظَلَمُواْ﴾ آل محمد حقّهم ﴿لَمْ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ﴾ طریق ﴿طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا﴾[3]» (و این آیه در سورهٔ نسا است و نظم آن چنین است که: ان الذین ظلموا لم یکن تا آخر) و ترجمهٔ آن چنانچه در قرآن و حدیث است، این است که: «به درستی که آنان که کافر شدند و حقّ را پوشیدند و ستم کردند بر آل محمد ﷺ

۱. حاقه، ۱۲. ۲. بقره، ۵۹.
۳. نساء، ۱۶۸ ـ ۱۶۹.

ثُمَّ قَالَ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ وَ إِنْ تَكْفُرُوا﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ﴾».

۱۱۴۷ / ۶۰ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنْ بَكَّارٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «هٰكَذَا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ﴾ فِي عَلِيٍّ ﴿لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ﴾».

۱۱۴۸ / ۶۱ . أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: ﴿وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ﴾؟ قَالَ: «مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَاماً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يُنْذِرُ بِالْقُرْآنِ، كَمَا يُنْذِرُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ».

۱۱۴۹ / ۶۲ . أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيَّاحٍ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: ﴿قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ فَقَالَ: «لَيْسَ هٰكَذَا هِيَ، إِنَّمَا هِيَ: «وَ الْمَأْمُونُونَ» فَنَحْنُ الْمَأْمُونُونَ».

۱۱۵۰ / ۶۳ . أَحْمَدُ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «هٰذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ».

و حق ایشان را که غصب کردند، نیست خدا که بیامرزد ایشان را و نه آنکه راه نماید ایشان را به هیچ راهی، مگر راه دوزخ، در حالتی که جاوید باشند در آن و همیشه ساکن آن باشند و این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ، بر خدا آسان است». و حضرت فرمود که: «بعد از آن، فرموده است که: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَكُمُ ٱلرَّسُولُ بِٱلْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ﴾ فى ولاية على ﴿فَـَٔامِنُواْ خَيْرًا لَّكُمْ وَإِن تَكْفُرُواْ﴾ بولاية على ﴿فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾[1] (و در قرآن، و الارض بدون ما و فی است)[2]، یعنی: ای گروه مردمان، به درستی که آمد شما را فرستاده‌ای به راستی و درستی از جانب پروردگار شما در باب ولایت علی؛ پس بگروید، گرویدنی که بهتر است از برای شما. و اگر کافر شوید به ولایت علی، پس به درستی که از برای خداست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است».

۱۱۴۷ / ۶۰ . احمد بن مهران، از عبدالعظیم، از بکّار، از جابر، از امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود: «این آیه، همچنین نازل شد: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِۦ﴾ فِی عَلِی ﴿لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾»[3] (و همین حدیث با حدیث بعد بسند دیگر پیش از این گذشت).

۱۱۴۸ / ۶۱ . احمد، از عبدالعظیم، از ابن اُذینه، از مالک جُهَنی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق عرض کردم که: ﴿وَأُوحِىَ إِلَىَّ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَ﴾[4]، فرمود: «هر کسی که برسد به مرتبه‌ای که امام باشد از آل محمد، مردم را به قرآن می‌ترساند؛ چنانچه رسول خدا به آن می‌ترسانید».

۱۱۴۹ / ۶۲ . احمد، از عبدالعظیم، از حسین بن میّاح، از آنکه او را خبر داده روایت کرده است که گفت: مردی در نزد امام جعفر صادق این آیه را خواند: ﴿وَقُلِ ٱعْمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُۥ وَٱلْمُؤْمِنُونَ﴾[5] حضرت فرمود که: «آیه همچنین نیست. جز این نیست که آیهٔ وَ ٱلْمَأمونون است (به جای والمؤمنون)»، و فرمود که: «ماییم».

(یعنی: آنان که خدا ایشان را امینان خود ساخته).

۱۱۵۰ / ۶۳ . احمد، از عبدالعظیم، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق این آیه را چنین روایت کرده است که: قال: «هذا صراط عليّ مستقيم» (یعنی: بدون تنوین صراط و کسر لام

---

۱. نساء، ۱۷۰.
۲. نسخهٔ فعلی، ما فی الارض است.
۳. نساء، ۶۶.
۴. انعام، ۱۹.
۵. توبه، ۱۰۵.

١١٥١ / ٦٤ . أَحْمَدُ ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ، قَالَ : «نَزَلَ جَبْرَئِيلُ بِهٰذِهِ الْآيَةِ هٰكَذَا : ﴿فَأَبىٰ أَكْثَرُ النّاسِ﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿إِلَّا كُفُوراً﴾» قَالَ : «وَ نَزَلَ جَبْرَئِيلُ بِهٰذِهِ الْآيَةِ هٰكَذَا : ﴿وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنّا أَعْتَدْنا لِلظّالِمِينَ﴾ آلَ مُحَمَّدٍ ﴿ناراً﴾» .

١١٥٢ / ٦٥ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ : ﴿وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّٰهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَداً﴾ قَالَ : «هُمُ الْأَوْصِيَاءُ» .

١١٥٣ / ٦٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ الْأَحْوَلِ ، عَنْ سَلَّامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ : ﴿قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي﴾ قَالَ : «ذَاكَ رَسُولُ اللّٰهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِمْ» .

علي و جرّ ياى آن، چنانچه ظاهر اين است، يا به تنوين هر دو و رفع علي چنانچه بعضى به اين طريق خوانده‌اند). و ترجمهٔ آن اين است كه خدا فرمود كه: «اينک معنى اخلاص در ايمان، راه و روش على ﷺ است كه راست است» (و كجى در آن نيست و صاحب خود را زود به منزل مى‌رساند. و بنا بر قرائت متداوله، كه تنوين صراط و فتح لام عَلىٌ و ياى آن باشد، معنى اين مى‌شود كه: اينک راهى است راست كه رعايت آن بر من است).

۱۱۵۱ / ۶۴ . احمد، از عبدالعظيم، از محمد بن فضيل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر ﷺ روايت كرده است كه فرمود: «جبرئيل ﷺ اين آيه را همچنين فرود آورد كه: ﴿فَأَبَىٰٓ أَكْثَرُ ٱلنَّاسِ﴾ بولاية علي ﴿إِلَّا كُفُورًا﴾[1]، يعنى: پس سرباز زدند بيشتر مردمان [به ولايت على] و نخواستند، مگر ناسپاسى كردن را كه آن انكار حق است». و فرمود كه: «جبرئيل اين آيه را همچنين فرود آورد كه: ﴿وَقُلِ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ﴾ فى ولاية على ﴿فَمَن شَآءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَآءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلظَّـٰلِمِينَ﴾ آل محمد ﴿نَارًا﴾[2]، يعنى: و بگو كه: قول درست و سخن راست از جانب پروردگار شماست [در باب ولايت على ﷺ]. پس هر كه خواهد گرويدن به وى، پس بايد كه بگرود، و هر كه خواهد نگرويدن را، پس بايد كه نگرود (اين امر بر سبيل تهديد است). به درستى كه ما آماده كرده‌ايم از براى ستمكاران [بر آل محمد]، آتشى» (را كه سرا پردهٔ آن، دور ايشان را گرفته است).

۱۱۵۲ / ۶۵ . چند نفر از اصحاب ما روايت كرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعيل، از محمد بن فُضيل، از امام موسى كاظم ﷺ در قول خداى تعالى: ﴿وَأَنَّ ٱلْمَسَـٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا۟ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا﴾[3]، كه آن حضرت فرمود كه: «ايشان اوصياى پيغمبرند». و ترجمهٔ آيه اين است كه: «و ديگر وحى شده به سوى من، يا و به جهت آن‌كه مسجدها براى خدا و خاصّ اوست، پس مخوانيد در آنها با خدا يكى را» (يعنى: غير او را در آنها پرستش مكنيد).

۱۱۵۳ / ۶۶ . محمد بن يحيى، از احمد بن محمد بن عيسى، از ابن محبوب، از احول، از سلّام بن مستنير، از امام محمد باقر ﷺ روايت كرده است در قول خدا: ﴿قُلْ هَـٰذِهِۦ سَبِيلِىٓ أَدْعُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِى﴾[4]، كه فرمود: «مراد از آن، رسول خدا ﷺ و امير المؤمنين و اوصياى بعد از ايشانند ﷺ».

---

۱. اسراء، ۸۹.
۲. جن، ۱۸.
۳. جن، ۱۸.
۴. يوسف، ۱۰۸.

١١٥۴ / ۶٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ حَنَانٍ ، عَنْ سَالِمٍ الْحَنَّاطِ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ : ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ○ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «آلُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَبْقَ فِيهَا غَيْرُهُمْ» .

١١٥٥ / ۶٨ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ : ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ﴾ قَالَ : «هٰذِهِ نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أَصْحَابِهِ الَّذِينَ عَمِلُوا مَا عَمِلُوا ، يَرَوْنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي أَغْبَطِ الْأَمَاكِنِ لَهُمْ فَيُسِيءُ وُجُوهَهُمْ ، وَ يُقَالُ لَهُمْ : ﴿هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ﴾ الَّذِي انْتَحَلْتُمُ اسْمَهُ» .

١١٥۶ / ۶٩ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ : ﴿وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ﴾ قَالَ : «النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام» .

١١٥٧ / ٧٠ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَّاءِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالىٰ : ﴿فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ قَالَ : «الْمُؤَذِّنُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام» .

۱۱۵۴ / ۶۷ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از حنان، از سالم حنّاط روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر ﷺ از قول خدای تعالی: ﴿فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ * فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ ٱلْمُسْلِمِينَ﴾[1]، یعنی: «پس بیرون کردیم (و مراد، آن است که اراده نمودیم که بیرون کنیم) هر که را که در آن ده بود از مؤمنان، پس نیافتیم در آن، غیر از اهل یک خانه از مسلمانان»، و حضرت باقر ﷺ فرمود که: «آل محمدند که غیر از ایشان مؤمنی در مدینه باقی نماند».

۱۱۵۵ / ۶۸ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از اسماعیل بن سهل، از قاسم بن عروه، از ابو السّفاتج، از زراره، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيٓـَٔتْ وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَقِيلَ هَـٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تَدَّعُونَ﴾[2]، که آن حضرت فرمود که: «این آیه، در شأن امیر المؤمنین ﷺ و اصحاب آن حضرت ـ که کردند آنچه کردند ـ نازل شد. امیر المؤمنین ﷺ را می‌بینند در جایی که ایشان را از همهٔ جای‌ها بیشتر در غبطه اندازد (و آن را از هر جایی بیشتر خواسته باشند، یعنی: در بهترین مکان‌ها)، پس روهای ایشان ناخوش شود و با ایشان گفته شود که: اینک آن کسی است که بودید پیوسته که به او خویش را می‌خواندید و آنکه نام او را به خود بستید، و خود را امیر المؤمنین نام کردید».

و ترجمهٔ آیه این است که: «پس آن هنگام که ببینند او را در حالتی که نزدیک باشد زشت گردانیده شود و تیره و تار گردد روی‌های آنان که کافر شدند، و گفته شود که: این است آنکه بودید که به آن خود را می‌خواندید و دعوی می‌کردید».

۱۱۵۶ / ۶۹ . محمد بن یحیی، از سَلَمة بن خطّاب، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است در قول خدا: ﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾[3]، که ترجمهٔ آن این است که: «سوگند به گواهی دهنده و گواهی داده شده». که آن حضرت فرمود که: «مراد از این دو، پیغمبر ﷺ و امیر المؤمنین ﷺ است».

۱۱۵۷ / ۷۰ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عمر حلّال روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم ﷺ از قول خدای تعالی: ﴿فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌۢ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾[4]، یعنی: «پس آواز دهد آواز دهنده‌ای در میان بهشتیان

---

۱. ذاریات، ۳۵ ـ ۳۶.
۲. ملک، ۲۸.
۳. بروج، ۳.
۴. اعراف، ۴۴.

۱۱۵۸ / ۷۱ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلىٰ صِراطِ الْحَمِيدِ﴾ قَالَ: «ذَاكَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرٌ وَ عُبَيْدَةُ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارٌ هُدُوا إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ». وَ قَوْلِهِ: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ «يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ» ﴿وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ﴾: الْأَوَّلَ وَ الثَّانِيَ وَ الثَّالِثَ».

۱۱۵۹ / ۷۲ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ﴾ قَالَ: «عَنىٰ بِالْكِتَابِ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ، وَ ﴿أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ﴾ فَإِنَّمَا عَنىٰ بِذٰلِكَ عِلْمَ أَوْصِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ ﷺ».

۱۱۶۰ / ۷۳ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ يَقُولُ: «لَمَّا رَأىٰ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ تَيْماً وَ عَدِيّاً وَ بَنِي أُمَيَّةَ يَرْكَبُونَ مِنْبَرَهُ، أَفْظَعَهُ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ قُرْآناً يَتَأَسّىٰ بِهِ ﴿وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبىٰ﴾ ثُمَّ أَوْحىٰ إِلَيْهِ: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي أَمَرْتُ فَلَمْ

و دوزخیان، این‌که: لعنت خدا بر ستمکاران». و حضرت فرمود که: «آن آواز دهنده، امیر المؤمنین علیه السلام است».

۱۱۵۸ / ۷۱. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: ﴿وَهُدُوٓاْ إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَهُدُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْحَمِيدِ﴾[1]، یعنی: «و راه نموده شدند به چیزی پاکیزه از گفتار، و راه نموده شدند به راه خداوند ستوده که مستحق حمد است»، که آن حضرت فرمود: «مراد از این ره نموده شدگان، حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمّارند که راه نموده شدند به امیر المؤمنین علیه السلام».

و در قول آن جناب: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ ٱلْإِيمَـٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِى قُلُوبِكُمْ﴾[2]، که ترجمهٔ آن این است که: «خدا دوست گردانید به سوی شما ایمان را و آن را راست در دل‌های شما» فرمود که: «مقصود، امیر المؤمنین علیه السلام است». ﴿وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ ٱلْكُفْرَ وَٱلْفُسُوقَ وَٱلْعِصْيَانَ﴾[3]، یعنی: «و مکروه گردانید و دشمن ساخت به سوی شما کفر و پوشیدن حق و فسوق و بیرون رفتن از فرمان خدا و عصیان و نافرمانی از روی عناد و طغیان را». و حضرت فرمود که: «مقصود، اول و دویم و سیم‌اند» (یعنی: ...).

۱۱۵۹ / ۷۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای تعالی: ﴿ٱئْتُونِى بِكِتَـٰبٍ مِّن قَبْلِ هَـٰذَآ أَوْ أَثَـٰرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ﴾[4]، فرمود که: «از کتاب، تورات و انجیل را قصد فرموده و به بقیه از علم، علم اوصیای پیغمبران را علیهم السلام اراده نموده».

۱۱۶۰ / ۷۳. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از آن‌که او را خبر داده، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی علیه السلام که می‌فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید که تَیمْ و عَدی (...) و بنی‌امیه بر منبر او بالا می‌روند، آن را قبیح و شنیع شمرد، پس خدای تبارک و تعالی قرآنی را فرو فرستاد که اندوهناک به آن تسلی می‌یابد و آن این است که: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِأَدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبْلِيسَ﴾[5]، یعنی: «و یاد کن وقتی را که

---

۱. حج، ۲۴.
۲. حجرات، ۷.
۳. حجرات، ۷.
۴. احقاف، ۴.
۵. طه، ۱۱۶.

أُطَعْ، فَلَا تَجْزَعْ أَنْتَ إِذَا أَمَرْتَ فَلَمْ تُطَعْ فِي وَصِيِّكَ».

۱۱۶۱ / ۷۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾ فَقَالَ: «عَرَفَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ إِيمَانَهُمْ بِمُوَالَاتِنَا وَ كُفْرَهُمْ بِهَا يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَ هُمْ ذَرٌّ فِي صُلْبِ آدَمَ عليه السلام».

وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ فَقَالَ: «أَمَا وَ اللّٰهِ مَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَ مَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ حَتّىٰ يَقُومَ قَائِمُنَا عليه السلام إِلَّا فِي تَرْكِ وَلَايَتِنَا وَ جُحُودِ حَقِّنَا، وَ مَا خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله مِنَ الدُّنْيَا حَتّىٰ أَلْزَمَ رِقَابَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ حَقَّنَا، وَ اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

۱۱۶۲ / ۷۵. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسىٰ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ﴾ قَالَ: «الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ: الْإِمَامُ الصَّامِتُ، وَ الْقَصْرُ الْمَشِيدُ: الْإِمَامُ النَّاطِقُ».

گفتیم به فرشتگان که سجده کنید برای آدم، پس سجده کردند مگر شیطان که سر باز زد». بعد از آن به سوی آن حضرت وحی فرمود که: یا محمد، من امر کردم و اطاعت نشدم، پس تو جزع مکن، چون امر کنی و اطاعت نشوی در باب وصیّ خود».

۷۴/۱۱۶۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نُعیم صحّاف روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدا: ﴿هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ﴾[۱]، فرمود که: «خدای عزّ و جلّ ایمان ایشان را به موالات و دوستی کردن با ما، و کفر ایشان را، به آن، شناخت، در روزی که بر ایشان عهد و پیمان گرفت و ایشان چون مورچگان ریزه (یا ذرّات هوا) بودند در صلب آدم علیه السلام» (و همین حدیث در اول باب گذشت، ولیکن آنچه در اینجاست، أصحّ و أحسن است به واسطهٔ دو تقدیم و تأخیر: یکی در آیه و یکی در آخر حدیث).

و حسین راوی می‌گوید: و نیز از آن حضرت سؤال کردم از قول خدا: ﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ﴾[۲]. (و در صدر آیه واو نیز مذکور است، و ترجمهٔ آن این است که: «و فرمان‌برداری کنید خدا را و فرمان برید رسول را (که محمد است)، پس اگر روی بگردانید از اطاعت رسول، پس جز این نیست که بر فرستادهٔ ما رسانیدنی است هویدا و آشکارا». و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که هلاک نشد هر که پیش از شما بوده و هلاک نمی‌شود هر که هلاک می‌شود، تا قائم ما علیه السلام قیام کند، مگر در باب ترک ولایت ما، و به سبب آن و انکار حق. و رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا بیرون نرفت، تا آن‌که حق ما را بر گردن‌های این امّت گذاشت و لازم ساخت. ﴿وَٱللَّهُ يَهْدِی مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾[۳]»، یعنی: «و خدا راه می‌نماید هر که را خواهد به سوی راه راست».

۷۵/۱۱۶۲. محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بَجَلی، از علی بن جعفر، از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده‌اند در قول خدای تعالی: ﴿وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ﴾[۴]، که فرمود: «بئر معطّله، امام خاموش و ساکت است، و قصر مشید، امام سخن‌گو». و ترجمهٔ آیه این است که: «و بسا از چاه معمور پر آب که باز گذاشته، و دست از آن باز داشته شده (که کسی از آن آب نمی‌کشد) و بسا کوشک بلند افراشته» (یا گچ‌کاری کرده

---

۱. تغابن، ۲.
۲. تغابن، ۱۲.
۳. بقره، ۲۱۳.
۴. حج، ۴۵.

● وَ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ؑ، مِثْلَهُ.

١١٦٣ / ٧٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ بُهْلُولٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ قَالَ: «يَعْنِي إِنْ أَشْرَكْتَ فِي الْوَلَايَةِ غَيْرَهُ. ﴿بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ يَعْنِي بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ بِالطَّاعَةِ، وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ أَنْ عَضَدْتُكَ بِأَخِيكَ وَ ابْنِ عَمِّكَ».

١١٦٤ / ٧٧. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسىٰ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ ؑ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾ قَالَ: «لَمَّا نَزَلَتْ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ اجْتَمَعَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا تَقُولُونَ فِي هٰذِهِ الْآيَةِ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنْ كَفَرْنَا بِهٰذِهِ الْآيَةِ، نَكْفُرُ بِسَائِرِهَا؛ وَ إِنْ آمَنَّا، فَإِنَّ هٰذَا ذُلٌّ حِينَ يُسَلَّطُ عَلَيْنَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ مُحَمَّداً صَادِقٌ فِيمَا يَقُولُ، وَ لٰكِنَّا نَتَوَلَّاهُ، وَ لَا نُطِيعُ عَلِيّاً فِيمَا أَمَرَنَا». قَالَ: «فَنَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾ يَعْرِفُونَ: يَعْنِي وَلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي

شد و مستحکم گشته).

● و محمد بن یحیی، از عَمْرکی، از علی بن جعفر از امام موسی کاظم علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۷۶/۱۱۶۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حَکم بن بهلول، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾[1]، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که وحی شده است به سوی تو و به سوی کسانی که پیش از تو بوده‌اند از پیغمبران، که هر آینه اگر شرک بیاوری (بر سبیل فرض و تقدیر) فرو ریزد کردار تو و باطل گردد». که حضرت فرمود: «یعنی: اگر هر یک از پیغمبران، شریک گرداند غیر علی علیه السلام را با او در ولایت». ﴿بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ﴾[2]، یعنی: «بلکه خدا را پرستش نما و باش از جمله شکرکنندگان». و حضرت فرمود: «یعنی: بلکه خدا را عبادت کن به فرمان‌برداری و باش از جمله شکرگزاران برای آن‌که بازوی تو را سخت کردم به برادر و پسر عمویت».

۷۷/۱۱۶۴. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا پدرم، از احمد بن عیسی و گفت که:

حدیث کرد مرا جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش علیهم السلام، در قول خدای عزّوجلّ: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا﴾[3]، که فرمود: «چون این آیه نازل شد که: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[4]، جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه جمع شدند و بعضی از ایشان به بعضی گفتند که در این آیه چه می‌گویید؟ بعضی از ایشان گفت که: اگر به این آیه کافر شویم و قبول نکنیم، لازم می‌آید که به سایر آیات کافر شویم، و اگر ایمان آوریم و آن را قبول کنیم، همین خواری بزرگی است در هنگامی که پسر ابوطالب بر ما مسلّط شود، و ما در تحت فرمان او باشیم.

بعد از آن گفتند که: ما می‌دانیم که محمد، راست‌گو است در هر چه می‌گوید، ولیکن او را دوست می‌داریم و علی را اطاعت نمی‌کنیم، در آنچه ما را امر کند». حضرت فرمود: «پس، این آیه نازل شد که: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا﴾»، و فرمود که: «مقصود از نعمت خدا، ولایت

---

۱. زمر، ۶۵.
۲. زمر، ۶۶.
۳. نحل، ۸۳.
۴. مائده، ۵۵.

طَالِبٍ ﷺ ﴿وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ بِالْوَلَايَةِ».

۱۱۶۵ / ۷۸. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ سَلَّامٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ مَخَافَةِ عَدُوِّهِمْ».

۱۱۶۶ / ۷۹. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بِسْطَامَ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَسَّانَ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾ فَقَالَ: «الْوَالِدَانِ -اللَّذَانِ أَوْجَبَ اللّٰهُ لَهُمَا الشُّكْرَ- هُمَا اللَّذَانِ وَلَدَا الْعِلْمَ، وَ وَرِثَا الْحُكْمَ، وَ أُمِرَ النَّاسُ بِطَاعَتِهِمَا، ثُمَّ قَالَ اللّٰهُ: ﴿إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾ فَمَصِيرُ الْعِبَادِ إِلَى اللّٰهِ، وَ الدَّلِيلُ عَلىٰ ذٰلِكَ الْوَالِدَانِ.

ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى ابْنِ حَنْتَمَةَ وَ صَاحِبِهِ، فَقَالَ فِي الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ: ﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي﴾ تَقُولَ فِي الْوَصِيَّةِ، وَ تَعْدِلَ عَمَّنْ أُمِرْتَ بِطَاعَتِهِ ﴿فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ وَ لَا تَسْمَعْ قَوْلَهُمَا.

علی است. ﴿وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾[1]، یعنی: و بیشتر ایشان کافرند؛ یعنی: به ولایت».

۷۸/۱۱۶۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلّام روایت کرده است که گفت: از امام محمد باقر ﷺ سؤال کردم از قول خدا: ﴿ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْنًا﴾[2]، یعنی: «و بندگان مخصوص خداوند مهربان، آنانند که می‌روند بر روی زمین از روی خواری و شکستگی»، و حضرت فرمود که: «ایشان اوصیایند که چنین می‌روند از ترس دشمنان خویش».

۷۹/۱۱۶۶. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از بِسطام بن مُرّه، از اسحاق بن حسّان، از هَیثم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اِسکاف، از اصبغ بن نُباته روایت کرده است که: اصبغ، از امیر المؤمنین ﷺ سؤال کرد از قول خدای تعالی: ﴿أَنِ ٱشْكُرْ لِى وَلِوَٰلِدَيْكَ إِلَىَّ ٱلْمَصِيرُ﴾[3]، یعنی: «وصیّت فرمودیم آدمی را به این که شکر کن مرا و دو پدر خود را، به سوی حکم من است بازگشت همه».

پس حضرت فرمود که: «دو پدر که خدا شکر ایشان را واجب گردانیده، همان دو کس‌اند که علم را متولد ساخته‌اند، و حکمت‌ها را به میراث واگذارده‌اند و مردم به فرمان‌برداری ایشان مأمور شده‌اند. بعد از آن خدای تعالی فرمود که: ﴿إِلَىَّ ٱلْمَصِيرُ﴾، پس، بازگشت همه بندگان به سوی خداست. و دلیل بر آن، یعنی: هادی به سوی خدا، همین دو پدرند (که محمد و علی ـ صلوات الله علیهما ـ) باشند.

پس گفتار را از ایشان گردانیده به سوی پسر حنتمه (یعنی...) و رفیق او (... . چه حنتمه، نام ... دختر هشام بن مغیرهٔ مخزومی، خواهر ابو جهل است و صاحب قاموس گمان برده که این قول، غلط است و گمان کرده که حنتمه دختر عبدالرحمان بن حرث ذی الرُّمحین است، دختر عموی ابو جهل و غلط کرده است. تتمهٔ حدیث آن که:) پس در باب خاص و عام (که پسر حنتمه و آشنای او، و جمیع گمراه کنندگانند)، فرموده که: ﴿وَإِن جَـٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾» (و احتمال دارد که مراد از خاص، رسول باشد که در ظاهر مخاطب است، و از عام، غیر آن حضرت باشد که اشاره باشد به عموم خطاب). و ترجمهٔ آن، این است که: «و اگر پسر حنتمه و آشنای او، و هر که بر طریقهٔ ایشان باشد، با تو مجاهده و

---

۱. نحل، ۸۳.
۲. فرقان، ۶۳.
۳. لقمان، ۱۴.

ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ عَلَى الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ: ﴿وَ صَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفاً﴾ يَقُولُ: عَرِّفِ النَّاسَ فَضْلَهُمَا، وَ ادْعُ إِلىٰ سَبِيلِهِمَا، وَ ذٰلِكَ قَوْلُهُ: ﴿وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ﴾ فَقَالَ: إِلَى اللّٰهِ ثُمَّ إِلَيْنَا، فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ لَا تَعْصُوا الْوَالِدَيْنِ؛ فَإِنَّ رِضَاهُمَا رِضَى اللّٰهِ، وَ سَخَطَهُمَا سَخَطُ اللّٰهِ».

۱۱۶۷ / ۸۰. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالىٰ: ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ قَالَ: فَقَالَ: «رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله أَصْلُهَا، وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرْعُهَا، وَ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا أَغْصَانُهَا، وَ عِلْمُ الْأَئِمَّةِ ثَمَرَتُهَا، وَ شِيعَتُهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَرَقُهَا، هَلْ فِيهَا فَضْلٌ؟» قَالَ: قُلْتُ: لَا وَ اللّٰهِ، قَالَ: «وَ اللّٰهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُولَدُ، فَتُورِقُ وَرَقَةٌ فِيهَا، وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَمُوتُ، فَتَسْقُطُ وَرَقَةٌ مِنْهَا».

کوشش نمایند بر آن‌که شرک آوری به من، و انبازگیری آنچه را که نیست تو را به استحقاق شریک گردانیدن آن دانشی (بر وجه تقلید محض، بدون دلیلی که دلالت کند بر استحقاق آن، بلکه دلیل قائم است بر عدم استحقاق)، پس فرمان مبر ایشان را».

(و حضرت بعضی از آیه را ذکر فرموده با مراد از آن) که ترجمهٔ آن، این است: «و اگر با تو مجاهده نمایند بر آن‌که شرک‌آوری به من، (می‌فرماید که: یعنی: انبازگیری) در باب وصیّت و عدول کنی و بیرون روی از آن‌که به فرمان‌برداری او، مأمور شده‌ای، پس ایشان را فرمان مبر و سخن ایشان را مشنو».

[تتمه حدیث] «بعد از آن، گفتار را گردانیده و رو آورده به بیان حال دو پدری که اول ذکر شدند و فرموده: ﴿وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾، یعنی: و مصاحبت کن با ایشان در زندگانی دنیا؛ مصاحبتی که پسندیدهٔ شرع و مقتضای کرم باشد».

و حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که: فضل ایشان را به مردم بشناسان و مردم را به راه ایشان دعوت کن، و این است معنی قول آن جناب که می‌فرماید: ﴿وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ﴾[1]، یعنی: و پیروی کن راه کسی را که باز گشته است به سوی من، بـه تـوحید و اخلاص در طاعت که محمد و آل اویند که متصف‌اند به صفت ایمان و اخلاص. پس به سوی من است بازگشت شما» (از تو و پدران تو بر وجه مجازات).

و حضرت فرمود که: «به سوی خدا، بعد از آن به سوی ما است. پس، از عذاب خدا بترسید و پرهیز کنید، و این دو پدر را نافرمانی مکنید؛ زیرا که خشنودی ایشان، خشنودی خداست و خشم ایشان، خشم خدا است».

۱۱۶۷ / ۸۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن سیف، از پدرش، از عمرو بن حُرَیث که گفت: امام جعفر صادق ﷺ را سؤال کردم از قول خدای تعالی که: ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾[2]، یعنی: «مانند درخت پاک و پاکیزه که ریشهٔ آن استوار و محکم و پا برجا است در زمین و شاخ آن در جانب آسمان کشیده». و حـضرت فرمود که: «رسول خدا ﷺ فرمود که: من، ریشهٔ آن درختم (و بـنابر بـعضی از نسخ کـافی، حـضرت ﷺ فـرمود کـه: «رسـول خـدا ﷺ ریشـهٔ آن است») و امیر المـؤمنین ﷺ تـنهٔ آن و

---

۱. لقمان، ۱۵.
۲. ابراهیم، ۲۴.

۱۱۶۸ / ۸۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْيَمَانِيِّ، عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾ «يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ». ﴿أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْراً﴾ قَالَ: «الْإِقْرَارُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام خَاصَّةً، قَالَ: لَا يَنْفَعُ إِيمَانُهَا لِأَنَّهَا سُلِبَتْ».

۱۱۶۹ / ۸۲. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِيِّ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ جَلَّ وَ عَزَّ: ﴿بَلىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ﴾ قَالَ: «إِذَا جَحَدَ إِمَامَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ﴿فَأُولٰئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ﴾».

۱۱۷۰ / ۸۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الِاسْتِطَاعَةِ، وَ قَوْلِ النَّاسِ، فَقَالَ ـ وَ تَلَا هٰذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ ○ إِلّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ ـ: «يَا أَبَا عُبَيْدَةَ، النَّاسُ مُخْتَلِفُونَ فِي إِصَابَةِ الْقَوْلِ، وَ كُلُّهُمْ هَالِكٌ».

امامان ﷺ از ذریّهٔ ایشان ﷺ، شاخه‌های آن و علم ائمه، میوهٔ آن، و شیعیانِ مؤمنان ایشان، برگ‌های آنند». و فرمود که: «آیا در این درخت، زیادتی هست؟» (و بنابر بعضی از نسخ، شائبهٔ غشّ و بدی در آن هست).

راوی می‌گوید که: عرض کردم: نه به خدا سوگند. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که مؤمنی متولد می‌شود، پس، یک برگ در آن به هم می‌رسد، و مؤمنی می‌میرد، پس یک برگ از آن می‌افتد».

۱۱۶۸ / ۸۱. محمد بن یحیی، از حَمْدان بن سلیمان، از عبدالله بن محمد یمانی، از منیع بن حجّاج، از یونس، از هِشام بن حکم، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿لَايَنفَعُ نَفْسًا إِيمَـٰنُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ﴾، که آن حضرت فرمود: «یعنی: در میثاق و وقت پیمان گرفتن. ﴿أَوْ كَسَبَتْ فِيٓ إِيمَـٰنِهَا خَيْرًا﴾[1]. حضرت فرمود که: «اقرار کردن به پیغمبران و اوصیای ایشان و امیر المؤمنین ﷺ بخصوص» و فرمود که: «ایمان آن تن، نفع نمی‌دهد؛ زیرا که ایمان از آن ربوده شده است».

۱۱۶۹ / ۸۲. و به همین اسناد، از یونس، از صَبّاح مُزنی، از ابو حمزه، از امام جعفر صادق ﷺ روایت است در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿بَلَىٰ مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَـٰطَتْ بِهِۦ خَطِيٓـَٔتُهُۥ﴾، یعنی: «نه چنان است که ایشان می‌گویند که آتش به ایشان نرسد، مگر در اندک زمان، بلکه هر که خصلت بدی را کسب کند، و فراگیرد او را گناه او»، و حضرت فرمود که: «آن در هنگامی است که امامت امیر المؤمنین ﷺ را انکار کند، ﴿فَأُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ﴾[2]، پس آن گروه، اهل دوزخ‌اند که ایشان در آن آتش، همیشه خواهند بود».

۱۱۷۰ / ۸۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از حَمّاد بن عثمان، از ابو عبیدهٔ حذّاء که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر ﷺ از توانایی بنده و گفتهٔ مردم که می‌گویند: بنده، مجبور است. پس این آیه را تلاوت فرمود که: ﴿وَلَايَـزَالُـونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ﴾[3]، یعنی: «و همیشه مردم با هم اختلاف دارند، مگر آن کسانی که پروردگار تو ایشان را رحم فرمود، و از برای همین، ایشان را آفریده». و حضرت فرمود که: «ای ابو عُبیده، مردم در برخوردن سخن و فهمیدن آن، مختلف‌اند و همهٔ ایشان،

---

۱. انعام، ۱۵۸. ۲. بقره، ۸۱.
۳. هود، ۱۱۸.

قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ﴾؟ قَالَ: «هُمْ شِيعَتُنَا، وَ لِرَحْمَتِهِ خَلَقَهُمْ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: ﴿وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ يَقُولُ: لِطَاعَةِ الْإِمَامِ؛ الرَّحْمَةُ الَّتِي يَقُولُ: ﴿وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ يَقُولُ: عِلْمُ الْإِمَامِ، وَ وَسِعَ عِلْمُهُ ـ الَّذِي هُوَ مِنْ عِلْمِهِ ـ كُلَّ شَيْءٍ هُمْ شِيعَتُنَا، ثُمَّ قَالَ: ﴿فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾ يَعْنِي وَلَايَةَ غَيْرِ الْإِمَامِ وَ طَاعَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ﴾ يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ وَ الْوَصِيَّ وَ الْقَائِمَ ﴿يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ إِذَا قَامَ ﴿وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ وَ الْمُنْكَرُ مَنْ أَنْكَرَ فَضْلَ الْإِمَامِ وَ جَحَدَهُ ﴿وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ﴾: أَخْذَ الْعِلْمِ مِنْ أَهْلِهِ ﴿وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ وَ الْخَبَائِثُ قَوْلُ مَنْ خَالَفَ ﴿وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ﴾ وَ هِيَ الذُّنُوبُ الَّتِي كَانُوا فِيهَا قَبْلَ مَعْرِفَتِهِمْ فَضْلَ الْإِمَامِ ﴿وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ وَ الْأَغْلَالُ مَا كَانُوا يَقُولُونَ مِمَّا لَمْ يَكُونُوا أُمِرُوا بِهِ مِنْ تَرْكِ فَضْلِ الْإِمَامِ، فَلَمَّا عَرَفُوا فَضْلَ الْإِمَامِ وَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ؛ وَ الْإِصْرُ: الذَّنْبُ، وَ هِيَ الْآصَارُ.

هلاک خواهند شد».

راوی می‌گوید که عرض کردم: کی مقصود است از قول آن جناب: ﴿إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ﴾، فرمود که: «ایشان، شیعیان مایند، و خدا از برای رحمت خود ایشان را آفریده و همین معنی قول آن جناب است که: ﴿وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ﴾، می‌فرماید که: «ایشان را آفرید از برای فرمان‌برداری امام، که رحمتی است» که در باب آن می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾، یعنی: «و رحمت من به هر چیزی رسیده است». و حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که: امام، مردم را تعلیم داده و علم او که از علم خدا است، فراگرفته هر چیزی را که مراد از آن، شیعیان ما است.

بعد از آن فرموده که: ﴿فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾[1]، یعنی: «پس زود باشد که بنویسم و ثابت گردانم آن رحمت را از برای آنان که پرهیز می‌کنند»، و حضرت فرمود: «یعنی: از ولایت غیر امام و طاعت او. پس فرموده: ﴿يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ﴾ (و در باب این‌که ائمه، نور خدای تعالی‌اند، مذکور شد تا آخر آنچه در اینجاست. و اگر چه ظاهر این است که ضمیر يَجِدُونَهُ به رسول نبی امّی که در پیش مذکور است، برگردد، لیکن امام﵇ فرموده که) یعنی: پیغمبر ﷺ و وصی و قائم را ﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ﴾ (و ظاهر این است که قائم، عطف بر نبی و وصی نباشد، بلکه مبتدا باشد و مابعد آن خبر و معنی این باشد که:) قائم ایشان را امر به معروف می‌کند، چون قائم و ظاهر شود، ﴿وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ﴾ (و در قرآن، منکَر به فتح کاف است و ظاهر این حدیث، کسر آن است؛ زیرا که می‌فرماید:) و منکِر کسی است که فضل امام را انکار کند، و جاحد آن باشد» (و بعضی گفته‌اند: که چون منکَر به فتح کاف، مستلزم منکِر به کسر کاف بود، لهذا منکَر را به منکِر تفسیر فرمود)

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ﴾، و حضرت فرمود که: «طیبات، فراگرفتن علم است از اهل آن، ﴿وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾، و خبائث، گفتار کسانی است که مخالف حق باشند... . ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ﴾ (و ظاهر این است که قرائت حضرت، چون بعضی از قراء، ﴿إِصْرَهُمْ﴾ باشد؛ زیرا که می‌فرماید:) و آنها گناهانی است که در آنها و مشغول آنها بودند، پیش از معرفت ایشان به فضل امام، و ﴿وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾، و اغلال، آن چیزی است که پیوسته می‌گفتند از آنچه به آن مأمور نشده بودند؛ از ترک کردن فضل امام، و چون فضل امام را شناختند، خدا

۱. اعراف، ۱۵۶.

ثُمَّ نَسَبَهُمْ، فَقَالَ: ﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ﴾ يَعْنِي بِالْإِمَامِ ﴿وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ يَعْنِي الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الْجِبْتَ وَ الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا؛ وَ الْجِبْتُ وَ الطَّاغُوتُ: فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ، وَ الْعِبَادَةُ: طَاعَةُ النَّاسِ لَهُمْ.

ثُمَّ قَالَ: ﴿أَنِيبُوا إِلىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ﴾ ثُمَّ جَزَاهُمْ، فَقَالَ: ﴿لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ﴾ وَ الْإِمَامُ يُبَشِّرُهُمْ بِقِيَامِ الْقَائِمِ وَ بِظُهُورِهِ، وَ بِقَتْلِ أَعْدَائِهِمْ، وَ بِالنَّجَاةِ فِي الْآخِرَةِ، وَ الْوُرُودِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّادِقِينَ ـ عَلَى الْحَوْضِ».

١١٧١ / ٨٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ؈ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللّٰهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّٰهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ○ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللّٰهِ﴾ فَقَالَ: «الَّذِينَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللّٰهِ هُمُ الْأَئِمَّةُ، وَ هُمْ ـ وَ اللّٰهِ يَا عَمَّارُ ـ دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ بِوَلَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ إِيَّانَا يُضَاعِفُ اللّٰهُ لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَ يَرْفَعُ اللّٰهُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلىٰ».

اِصْر ایشان را از ایشان وضع فرمود. و اِصر، یعنی: گناه است، و این گناهِ همهٔ گناهان است (چه، منشأ همه، همین است و چون آمرزیده شود، همه آمرزیده شوند).

پس نسب ایشان را بیان فرموده و فرموده که: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ (و در قرآن ﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ﴾ است و ضمیر، بِهِ، راجع به امام است)، یعنی: ایمان آوردند به امام ﴿وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[1]، یعنی: آنان که دوری گزیدند از جبتِ و طاغوت (که آنها را عبادت کنند). و جبت و طاغوت، فلان و فلان و فلان (...)اند. و عبادت آنها، فرمان‌برداری مردم است از برای ایشان.

بعد از آن فرموده که: ﴿أَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾[2]. (و این آیه در سورهٔ زمر است و در صدر آن، واو نیز هست)، و ترجمهٔ آن این است که: «و رجوع نمایید (از شرک و سائر معاصی و به جدّ و جهد تمام، متوجه شوید) به سوی پروردگار خویش، و گردن نهید و انقیاد نمایید او را» (در هر چه امر فرماید به شما). پس جزای ایشان را بیان فرموده و فرموده که: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَفِي الْأَخِرَةِ﴾[3]». (و این آیه، در سورهٔ یونس است، و در قرآن وَفِي الْأَخِرَةِ با لفظ فی است) و معنی آن این است که: «از برای ایشان (یعنی: مؤمنان پرهیزگار) بشارت و مژدگانی است در زندگانی دنیا و در آخرت».

و حضرت فرمود که: «امام، ایشان را بشارت می‌دهد به قیام قائم و به ظهور آن حضرت، و به کشتن دشمنان ایشان، و به نجات در آخرت، و وارد شدن بر محمد و آل او که راست‌گویانند بر لب آب حوض کوثر».

۱۱۷۱ / ۸۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از هِشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق عليه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَٰنَ اللَّهِ كَمَنۢ بَآءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَىٰهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * هُمْ دَرَجَٰتٌ عِندَ اللَّهِ﴾[4]، یعنی: «آیا پس، هر که پیروی نمود خشنودی خدا را، چون کسی است که بازگشت با خشمی از خدا، آرامگاه او دوزخ است، و بد جای بازگشتی است دوزخ. ایشان که پیرو خشنودی خدایند، صاحبان درجه‌ها و پایه‌های بلندند در نزد خدا». و حضرت فرمود که: «آنان که خشنودی خدا را پیروی نمودند، ائمه‌اند، و ایشان، ای عمّار، به خدا سوگند، که

---

۱. اعراف، ۱۵۷.
۲. زمر، ۵۴.
۳. یونس، ۶۴.
۴. آل عمران، ۱۶۲ـ۱۶۳.

١١٧٢ / ٨٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ زِيَادٍ الْقَنْدِيِّ، عَنْ عَمَّارٍ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ قَالَ: «وَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ـ وَ أَهْوىٰ بِيَدِهِ إِلىٰ صَدْرِهِ ـ فَمَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا، لَمْ يَرْفَعِ اللّٰهُ لَهُ عَمَلًا».

١١٧٣ / ٨٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ قَالَ: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ﷺ»، ﴿وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ﴾ قَالَ: «إِمَامٌ تَأْتَمُّونَ بِهِ».

١١٧٤ / ٨٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ﴾ قَالَ: «مَا تَقُولُ فِي عَلِيٍّ ﷺ ﴿قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾».

١١٧٥ / ٨٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾؟ فَقَالَ: «مَنْ أَكْرَمَهُ اللّٰهُ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ جَازَ الْعَقَبَةَ، وَ نَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَةُ الَّتِي مَنِ اقْتَحَمَهَا نَجَا».

درجه‌ها و پایه‌های بلندند از برای مؤمنان، و به دوستی ایشان با ما و شناختن ایشان ما را، خدا اعمال ایشان و ثواب آن را از برای ایشان، دو برابر می‌کند، و پایه‌های بلند را از برای ایشان بلند می‌سازد».

۱۱۷۲ / ۸۵. علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از زیاد قندی، از عمّار آسدی، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلْعَمَلُ ٱلصَّـٰلِحُ يَرْفَعُهُۥ﴾[1]، که آن حضرت فرمود: «مراد، ولایت ما اهل بیت است» ـ و به دست خویش اشاره به سینه خود فرمود ـ و فرمود: «پس هر که ما را دوست ندارد، خدا عملی را از برای او بلند نسازد». و ترجمهٔ آیه این است که: «به سوی خدا بالا می‌رود سخن پاک و پاکیزه (و به معرض قبول الهی می‌رسد)، و کردار شایسته، خدا، آن را بلند می‌گرداند، و به حیّز قبول می‌رساند».

۱۱۷۳ / ۸۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از قاسم بن سلیمان، از سَماعة بن مهران، از امام جعفر صادق ﷺ در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِۦ﴾، که آن حضرت فرمود که: «امام حسن و امام حسین‌اند»، ﴿وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِۦ﴾[2]، فرمود که: «نور، امامی است که به او اقتدا می‌کنید».

۱۱۷۴ / ۸۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد جوهری، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿وَيَسْتَنۢبِـُٔونَكَ أَحَقٌّ هُوَ﴾، یعنی: «و خبر می‌گیرند تو را و از تو می‌پرسند که آیا راست است آن امر معهود؟» که حضرت فرمود: «یعنی: آنچه تو در شأن علی می‌گویی: ﴿قُلْ إِي وَرَبِّيٓ إِنَّهُۥ لَحَقٌّ وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ﴾[3]، یعنی: بگو: ای محمد، آری به حق پروردگار من. به درستی که آن، راست و درست است و نیستید شما عاجز کنندگان خدا».

۱۱۷۵ / ۸۸. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، چیست معنی قول خدا: ﴿فَلَا ٱقْتَحَمَ ٱلْعَقَبَةَ﴾[4]؟ فرمود که: «هر که خدا او را به ولایت ما گرامی دارد، از این عقبه و گذار، گذشته است. و ماییم آن عقبه که هر که به مشقت

---

۱. فاطر، ۱۰. 	۲. حدید، ۲۸.
۳. یونس، ۵۳. 	۴. بلد، ۱۱.

قَالَ: فَسَكَتَ، فَقَالَ لِي: «فَهَلَّا أُفِيدُكَ حَرْفاً خَيْراً لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا؟» قُلْتُ: بَلىٰ جُعِلْتُ فِدَاكَ. قَالَ: «قَوْلُهُ: ﴿فَكُّ رَقَبَةٍ﴾». ثُمَّ قَالَ: «النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدُ النَّارِ غَيْرَكَ وَ أَصْحَابِكَ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ فَكَّ رِقَابَكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

۱۱۷۶ / ۸۹. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللّٰهِ جَلَّ وَ عَزَّ: ﴿وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي﴾ قَالَ: «بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ»، ﴿أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾: «أُوفِ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ».

۱۱۷۷ / ۹۰. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ إِذَا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا﴾ قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ دَعَا قُرَيْشاً إِلىٰ وَلَايَتِنَا، فَنَفَرُوا وَ أَنْكَرُوا، فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قُرَيْشٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا ـ الَّذِينَ أَقَرُّوا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ـ: ﴿أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا﴾؛ تَعْيِيراً مِنْهُمْ. فَقَالَ اللّٰهُ رَدّاً عَلَيْهِمْ: ﴿وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ﴾ مِنَ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ ﴿هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثاً وَ رِءْياً﴾».

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمٰنُ مَدًّا﴾؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ كَانُوا فِي

و زحمت در آن داخل شود، نجات یابد».

راوی می‌گوید که: پس من ساکت شدم. حضرت فرمود که: «نمی‌خواهی که حرفی را به تو بفهمانم که از برای تو، از دنیا و آنچه در آن است، بهتر باشد؟» عرض کردم: بلی، می‌خواهم، فدای تو گردم. فرمود: «قول خدا ﴿فَكُّ رَقَبَةٍ﴾[1]» بعد از آن فرمود که: «همهٔ مردمان، بندگان و ملازم آتشند، غیر از تو و اصحاب تو؛ زیرا که خدا گردن‌ها و تن‌های شما را از قید آتش آزاد و خلاص فرموده، به دوستی ما اهل بیت».

۱۱۷۶ / ۸۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سماعه، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِي﴾، که آن حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت امیر المؤمنین ﷺ»، ﴿أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾[2]، «یعنی: تا وفا کنم برای شما به بهشت». و بنابر این، ترجمه این می‌شود که: «وفا کنید به عهدی که من با شما بسته‌ام، در شأن امیر المؤمنین ﷺ و تصدیق کنید به ولایت آن حضرت تا وفا کنم به عهد شما که شما را داخل بهشت گردانم».

۱۱۷۷ / ۹۰. محمد بن یحیی، از سَلمة بن خطّاب، از حسن بن عبدالرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتُنَا بَيِّنَـٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓا أَيُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا﴾[3]، که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا ﷺ قریش را به سوی ولایت ما دعوت فرمود، پس ایشان رمیدند و دوری گزیدند و انکار کردند و آنان که کافر بودند از قریش به مؤمنان، یعنی: آنان که برای امیر المؤمنین ﷺ و برای ما اهل بیت اقرار کرده بودند، گفتند که: کدام یک از این دو گروه، بهترند از روی مکان و مسکن و نیکوترند از روی محفل و مجلس به جهت سرزنش کردن ایشان؟ پس خدا به جهت ردّ بر ایشان فرمود: ﴿كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ﴾[4]، یعنی: از امت‌های پیشینیان؛ ﴿هُمْ أَحْسَنُ أَثَـٰثًا وَرِءْيًا﴾[5]».

عرض کردم که: چه مراد است از قول آن جناب: ﴿مَن كَانَ فِى ٱلضَّلَـٰلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ ٱلرَّحْمَـٰنُ مَدًّا﴾؟ فرمود که: «همهٔ ایشان در ضلالت و گمراهی بودند، و به ولایت امیر المؤمنین ﷺ و به ولایت ما ایمان نمی‌آوردند، و به این سبب، گمراهان و گمراه کنندگان بودند، و لهذا خدا

---

۱. بلد، ۱۳.
۲. بقره، ۴۰.
۳. مریم، ۷۳.
۴. انعام، ۶.
۵. مریم، ۷۴.

الضَّلَالَةِ لَا يُؤْمِنُونَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ لَا بِوَلَايَتِنَا، فَكَانُوا ضَالِّينَ مُضِلِّينَ، فَيَمُدُّ لَهُمْ فِي ضَلَالَتِهِمْ وَ طُغْيَانِهِمْ حَتَّىٰ يَمُوتُوا، فَيُصَيِّرُهُمُ اللَّهُ شَرّاً مَكَاناً وَ أَضْعَفَ جُنْداً».

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ ○ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً﴾؟ قَالَ: «أَمَّا قَوْلُهُ: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ﴾ فَهُوَ خُرُوجُ الْقَائِمِ وَ هُوَ السَّاعَةُ، فَسَيَعْلَمُونَ ذٰلِكَ الْيَوْمَ وَ مَا نَزَلَ بِهِمْ مِنَ اللَّهِ عَلَىٰ يَدَيْ قَائِمِهِ، فَذٰلِكَ قَوْلُهُ: ﴿مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً﴾ يَعْنِي عِنْدَ الْقَائِمِ ﴿وَ أَضْعَفُ جُنْداً﴾».

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً﴾؟ قَالَ: «يَزِيدُهُمْ ذٰلِكَ الْيَوْمَ هُدًى عَلَىٰ هُدًى بِاتِّبَاعِهِمُ الْقَائِمَ حَيْثُ لَا يَجْحَدُونَهُ وَ لَا يُنْكِرُونَهُ».

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْداً﴾؟ قَالَ: «إِلَّا مَنْ دَانَ

ایشان را می‌کِشد در گمراهی و طغیانی که دارند، تا بمیرند. پس خدا ایشان را بدتر گرداند از روی مکان و ضعیف‌تر سازد از روی سپاه». عرض کردم که: چه مراد است از قول آن جناب: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُندًا﴾[۱]؟ فرمود: «اما قول آن جناب، ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ﴾، مراد از آن، خروج قائم ﷺ است و آن، ساعتی است که خدا فرموده: پس زود باشد که بدانند آن روز را و آنچه بر ایشان فرود آید از جانب خدا بر دست‌های حضرت قائم ﷺ که به امر او قیام می‌نماید. و این معنی قول آن جناب است که: ﴿مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا﴾، یعنی: در نزد قیام قائم ﴿وَأَضْعَفُ جُندًا﴾».

عرض کردم: معنی قول آن جناب را بیان فرما که: ﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾؟ فرمود که: «خدا در آن روز از برای ایشان، هدایت را بر هدایت بیفزاید؛ به واسطهٔ پیروی کردن ایشان حضرت قائم ﷺ را از آنجا که او را جحد و انکار نمی‌کنند» (که دانسته و ندانسته به وجود و غیبت آن حضرت اقرار نکنند).

(و این آیات در سورهٔ مریم است به ترتیب و بدون زیاده و نقصان، مگر آن‌که لفظ قُل را که پیش از من کان واقع است، ذکر نکرده). و ترجمهٔ آنها این است که: «و چون خوانده شود بر ایشان، آیت‌های ما در حالتی که هویدا و روشن‌اند، گویند آنان که کافر شدند به آنان که ایمان آوردند که: کدام‌یک از این دو گروه کافر و مؤمن بهتراند؛ از روی مکان و مسکن و نیکوترند از روی مجلس و محفل؟ و بساکه هلاک کردیم پیش از ایشان گروهی راکه مجتمع بودند در زمان واحد که ایشان نیکوتر بودند از روی متاع خانه و از روی هیئت و منظر. بگو که: هر که در گمراهی باشد، پس باید که باز کِشد (یعنی: می‌کشد) از برای او، خداوند مهربان باز کشیدنی (یعنی: او را به طول عمر مهلت می‌دهد) تا وقتی که ببینند آنچه راکه ترسانیده می‌شوند به آن (یا عذاب در دنیا و یا روز قیامت، یا در زمان پیش از این رجعت و بعد از آن). پس به زودی بدانند که کیست بدتر از آن دو گروه از روی مکان، و کیست ضعیف‌تر از روی سپاه. و می‌افزاید خدا آنان راکه راه راست یافتند راهنمایی را».

راوی می‌گوید که عرض کردم: چیست معنی قول آن جناب: ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا﴾[۲]؟ یعنی: «مالک نباشند و نتوانند که درخواست کنند، مگر کسی که

۱. مریم، ۷۵. ۲. مریم، ۸۷.

اللّٰهَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللّٰهِ».

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا﴾؟ قَالَ: «وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام هِيَ الْوُدُّ الَّذِي قَالَ اللّٰهُ».

قُلْتُ: ﴿فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدًّا﴾؟ قَالَ: «إِنَّمَا يَسَّرَهُ اللّٰهُ عَلىٰ لِسَانِهِ حِينَ أَقَامَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَماً، فَبَشَّرَ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَنْذَرَ بِهِ الْكَافِرِينَ، وَ هُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ فِي كِتَابِهِ لُدّاً أَيْ كُفَّاراً».

قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ: ﴿لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ﴾ قَالَ: «لِتُنْذِرَ الْقَوْمَ الَّذِينَ أَنْتَ فِيهِمْ كَمَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ، فَهُمْ غَافِلُونَ عَنِ اللّٰهِ وَ عَنْ رَسُولِهِ وَ عَنْ

فرا گرفته باشد در نزد خداوند مهربان عهد و پیمانی را». و حضرت فرمود: «مگر کسی که خدا را پرستیده و دین‌داری نموده باشد به دوستی امیر المؤمنین ﷺ و ائمه ﷺ بعد از آن حضرت، که همان عهد و پیمان در نزد خداست».

عرض کردم که چیست معنی قول آن جناب: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحْمَٰنُ وُدًّا﴾[1]؟ یعنی: «به درستی که آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو و شایسته کرده‌اند، زود باشد که قرار دهد برای ایشان خداوند مهربان، دوستی را در دل‌های مردمان» (یعنی: محبت و مودت ایشان را در دل‌ها افکند بی اسباب و وسائط ظاهری؛ از خویشی و آشنایی، بلکه محض اختراع از جناب احدیّت باشد). و حضرت فرمود که: «دوستی امیر المؤمنین ﷺ، همان دوستی که خدا فرموده».

راوی می‌گوید که: عرض کردم: ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَٰهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوْمًا لُّدًّا﴾[2]؟ یعنی: «پس، جز این نیست که آن را آسان گردانیدیم به زبان تو تا مژده‌دهی پرهیزکاران را و بترسانی به آن گروه، ستیزه کنندگان را». حضرت فرمود: «جز این نیست که آن را بر زبان آن حضرت، آسان گردانید در هنگامی که امیر المؤمنین ﷺ را به پا داشت که نشانهٔ هدایت باشد. پس مؤمنان را به او مژده داد و کافران را به او ترسانید، و آن کافران، آنانند که خدا ایشان را در کتاب خویش ذکر فرموده، و فرموده که: ﴿لُّدًّا﴾[3] (یعنی: گروهی که سخت باشند در دشمن، و حضرت آن را به کافران تفسیر فرموده می‌فرماید:) یعنی: گروه کافران».

راوی می‌گوید: و آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای تعالی: ﴿لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّآ أُنذِرَ ءَابَآؤُهُمْ فَهُمْ غَٰفِلُونَ﴾[4]، یعنی: «قرآن، فرو فرستاده شد تا بترسانی گروهی را که ترسانیده نشده بودند پدران ایشان (یا به آنچه ترسانیده شدند، یعنی: مثل آنچه پدران ایشان به آن ترسانیده شدند، و این صحیح‌تر است؛ چنانچه بیاید)، پس ایشان بی خبرانند از راه راست» (و بنابر اول، این جمله متفرع بر نفی انذار و نترسانیدن است، و بنابر وجه دویم، به منزلهٔ علت است از برای انذار و ترسانیدن قوم).

و حضرت فرمود: «تا بترسانی آن گروهی را که تو در میان ایشانی؛ چنانچه ترسانیده

---

۱. مریم، ۹۶.
۲. مریم، ۹۷.
۳. و لُدّ، به ضمّ لام و تشدید دال، جمع اَلَدّ به تشدید دال است، و آن، مشتق از لَدَد، به فتح لام و دال است به معنی سخت دشمن شد. (مترجم)
۴. یس، ۶.

وَعِيدِهِ ﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلىٰ أَكْثَرِهِمْ﴾ مِمَّنْ لَا يُقِرُّونَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام مِنْ بَعْدِهِ ﴿فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ﴾ بِإِمَامَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ، فَلَمَّا لَمْ يُقِرُّوا، كَانَتْ عُقُوبَتُهُمْ مَا ذَكَرَ اللّٰهُ: ﴿إِنَّا جَعَلْنا فِي أَعْناقِهِمْ أَغْلالاً فَهِيَ إِلَى الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ﴾ فِي نَارِ جَهَنَّمَ».

ثُمَّ قَالَ: «﴿وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ﴾ عُقُوبَةً مِنْهُ لَهُمْ؛ حَيْثُ أَنْكَرُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ؛ هٰذَا فِي الدُّنْيَا، وَ فِي الْآخِرَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ مُقْمَحُونَ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، ﴿وَ سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ﴾ بِاللّٰهِ وَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ مَنْ بَعْدَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ﴾ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ﴿وَ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ﴾ يَا مُحَمَّدُ ﴿بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ﴾».

شدند، یا به مثل آنچه ترسانیده شدند به آن، پدران ایشان. پس ایشان بی خبرانند از خدا و از رسول و وعدهٔ عقاب آن جناب: ﴿لَقَدْ حَقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَىٰٓ أَكْثَرِهِمْ﴾، یعنی: هر آینه به حقیقت که واجب و ثابت شد گفتار ما به عذاب بر بیشتر ایشان». و حضرت فرمود: «از آن کسان که اقرار نمی‌کنند به ولایت امیر المؤمنین و امامان بعد از او ﷺ ﴿فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾، یعنی: پس ایشان ایمان نخواهند آورد». حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت امیر المؤمنین و اوصیای بعد از او، و چون اقرار نکردند، عقوبت ایشان، آن شد که خدا ذکر فرموده که: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِىٓ أَعْنَـٰقِهِمْ أَغْلَـٰلًا فَهِىَ إِلَى ٱلْأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ﴾[1]، یعنی: به درستی که ما قرار دادیم در گردن‌های ایشان، غُل‌ها و بندها را پس آن غُل‌ها پیوسته شده به زنخدان‌های ایشان به مرتبه‌ای که نمی‌توانند سرهای خویش را بجنبانند، پس ایشان سر در هوا ماندگانند و چشم بر هوا ماندگان». و حضرت فرمود: «یعنی: در آتش جهنّم». بعد از آن، فرموده است که: «﴿وَجَعَلْنَا مِنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَـٰهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾[2]، یعنی: و قرار دادیم از پیش روی ایشان، بند و پرده‌ای را و از پس سرِ ایشان، بند و پرده‌ای را، پس پوشانیدیم چشم‌های ایشان را، پس ایشان نمی‌بینند چیزی را و قادر نیستند که بر راست و چپ خود نگاه کنند، و در پیش و پس خویش نظر اندازند».

و حضرت فرمود: «به جهت عقوبتی از جانب خدا برای ایشان از آنجا که ولایت امیر المؤمنین و امامان بعد از او را انکار کردند. و این‌که مذکور شد، در دنیا است و در آخرت، در آتش دوزخ سر در هوا ماندگان خواهند بود. بعد از آن، فرموده است که: یا محمد، ﴿وَسَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾[3]، یعنی: و یکسان است بر ایشان، آن‌که بترسانی ایشان را یا نترسانی ایشان را، پس ایشان ایمان نمی‌آورند». و حضرت فرمود: «ایمان نمی‌آورند به خدا و به ولایت علی ﷺ و کسان بعد از او. و بعد از آن، فرموده که: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلذِّكْرَ﴾[4]، یعنی: جز این نیست که می‌ترسانی کسی را که پیروی کند ذکر را». و حضرت فرمود: «یعنی: امیر المؤمنین ﷺ را. ﴿وَخَشِىَ ٱلرَّحْمَـٰنَ بِٱلْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ﴾، یعنی: و بترسد از خداوند مهربان به آنچه از او پوشیده است (از امور آخرت، یا در حال غیبت و پنهان از مردمان) پس مژده ده او

۱. یس، ۸.
۲. یس، ۹.
۳. یس، ۱۰.
۴. یس، ۱۱.

۱۱۷۸ / ۹۱ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عليه السلام ، قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ : ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ قَالَ : «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَفْوَاهِهِمْ».

قُلْتُ : ﴿وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾؟ قَالَ : «وَ اللّٰهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ ؛ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ : ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ».

قُلْتُ : ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ﴾؟ قَالَ : «هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لِوَصِيِّهِ ، وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ».

قُلْتُ : ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾؟ قَالَ : «يُظْهِرُهُ عَلىٰ جَمِيعِ الْأَدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ». قَالَ : «يَقُولُ اللّٰهُ : ﴿وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ : وَلَايَةِ الْقَائِمِ ﴿وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ».

قُلْتُ : هٰذَا تَنْزِيلٌ ؟ قَالَ : «نَعَمْ ، أَمَّا هٰذَا الْحَرْفُ فَتَنْزِيلٌ ؛ وَ أَمَّا غَيْرُهُ فَتَأْوِيلٌ» .

قُلْتُ : ﴿ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ ؟ قَالَ : «إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ سَمّىٰ مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ رَسُولَهُ فِي وَلَايَةِ وَصِيِّهِ مُنَافِقِينَ ، وَ جَعَلَ مَنْ جَحَدَ وَصِيَّهُ إِمَامَتَهُ كَمَنْ جَحَدَ

را یا محمد ﴿بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾[۱]، یعنی: به آمرزش و مزد بزرگ و نیکو».

۱۱۷۸ / ۹۱. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ابن محبوب، از محمد بن فُضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِـُٔوا نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ﴾، فرمود که: «اراده دارند که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را به دهان خویش فرو نشانند». عرض کردم: ﴿وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ﴾[۲]، فرمود: «و خدا تمام کنندهٔ امامت است، به جهت فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: ﴿فَـَٔامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلْنَا وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾[۳]، پس نور، امام است».

(و همین حدیث، با اختلاف کمی در متن، به سند دیگر مذکور شد در باب این‌که ائمه علیهم السلام، نور خدای عزّوجلّ‌اند و آیه، به همان وضعی است که در آنجا مذکور شد و آنچه در اینجا ذکر شده، اشتباه است. تتمهٔ حدیث: آن‌که)

راوی می‌گوید که عرض کردم: ﴿هُوَ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ﴾؟ یعنی: «اوست آن خدایی که فرستاد پیغمبر خود را با هدایت و مذهب درست ـ که ملت اسلام است ـ» و حضرت فرمود که: «اوست آن‌که رسول خویش را امر فرمود به ولایت از برای وصیّ خویش و ولایت، همان دین حق است». عرض کردم: ﴿لِيُظْهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ﴾[۴]، یعنی: «تا غالب گرداند رسول خویش، یا آن دین را بر هر کیش و ملت». و حضرت فرمود که: «او را غالب می‌گرداند بر همهٔ دین‌ها در نزد قیام حضرت قائم» و فرمود که: «خدا می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ﴾، یعنی: ولایت قائم علیه السلام ﴿وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ﴾[۵]، و اگر چه کراهت دارند، کافران، یعنی: به ولایت علی علیه السلام».

عرض کردم که این، تنزیل است؟ فرمود: «آری، این معنی تنزیل است و اما غیر آن، تأویل است» (و مراد از تنزیل، چیزی است که آیه در باب آن فرود آمده باشد و تأویل چیزی است که حکم آیه در آن، جاری شود).

راوی می‌گوید که عرض کردم: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟﴾[۶]؟ یعنی: «این قول ایشان که شاهد است (بر بدی اعمال ایشان، یا این حال مذکور، از کذب و نفاق)، به سبب آن است که ایشان ایمان آورده‌اند به زبان (یعنی: به کلمهٔ شهادتین گویا شدند و خود را مسلمان نمودند)،

---

۱. یس، ۸ـ۱۱.
۲. صف، ۸.
۳. تغابن، ۸.
۴. توبه، ۳۳؛ فتح، ۲۸؛ صف، ۹.
۵. صف، ۸.
۶. منافقون، ۳.

مُحَمَّداً، وَ أَنْزَلَ بِذٰلِكَ قُرْآناً، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، ﴿إِذا جاءَكَ الْـمُنافِقُونَ﴾ بِوَلَايَةِ وَصِـيِّكَ ﴿قالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿لَكاذِبُونَ ○ اتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ﴾ وَ السَّبِيلُ هُوَ الْوَصِيُّ ﴿إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ ○ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا﴾ بِرِسَالَتِكَ ﴿ثُمَّ كَفَرُوا﴾ بِوَلَايَةِ وَصِيِّكَ ﴿فَطُبِعَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ﴾».

قُلْتُ: مَا مَعْنىٰ «لَا يَفْقَهُونَ»؟ قَالَ: «يَقُولُ: لَا يَعْقِلُونَ بِنُبُوَّتِكَ».

قُلْتُ: ﴿وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللّٰهِ﴾؟ قَالَ: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ: ارْجِعُوا



بعد از آن کافر شدند و اظهار آن نمودند». و حضرت فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی کسی را که پیروی ننمود، و رسول، او را در باب ولایت وصیّ آن حضرت، منافقان نامید، و کسی را که امامت وصیّ او را انکار نمود، مانند کسی که محمد را انکار کرد، گردانید، و در این باب، قرآن را فرو فرستاد و فرمود: [یا محمد] ﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُنَٰفِقُونَ﴾ بولاية وصيك ﴿قَالُواْ نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ﴾ بولاية وصيك ﴿لَكَٰذِبُونَ * ٱتَّخَذُوٓاْ أَيْمَٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾[1]، یعنی: ای محمد، چون بیایند به نزد تو منافقان [به ولایت علی]، هر آینه دروغگویایند؛ به جهت آن‌که اعتقاد ایشان با گفتار ایشان در این گواهی، موافق نبود (با آن‌که اظهار موافقت آن می‌نمودند)، فرا گرفتند سوگندهای خویش را (که به دروغ یاد می‌کنند)، سپری (که خود را به آن، از کشتن نگاه می‌دارند؛ مانند اهل حرب). پس مردم را باز داشتند از راه خدا». و حضرت فرمود که: «مراد از این، راه وصیّ است» (و در قرآن، یا محمد و بولاية وصيك و بولاية عليّ موجود نیست و نوشتن آن، با آیه، به جهت ظهور حدیث است در این‌که نزول به این طریق بوده با سهولت ترجمه). ﴿إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ﴾[2]، یعنی: «به درستی که ایشان، بد است آنچه پیوسته می‌کنند از اظهار ایمان و پنهان کردن خلاف آن» (و بعد از این، در قرآن چنین است که: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ﴾ (که ترجمهٔ آن مذکور شد و در این حدیث، چنین است که:) ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُواْ﴾ برسالتك ﴿وَكَفَرُواْ﴾ [بولاية وصيك]، یعنی: «این، به سبب آن است که ایشان به پیغمبری تو ایمان آوردند و به ولایت وصی، تو کافر شدند. ﴿فَطُبِعَ﴾ (و در این حدیث است که) [فَطَبَعَ اللهُ] ﴿عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾[3]، یعنی: «پس مهر زده شد (یا پس خدا مهر گذاشت) بر دل‌های ایشان، پس ایشان نمی‌فهمند و نمی‌دانند».

و راوی می‌گوید که عرض کردم: معنی ﴿لَا يَفْقَهُونَ﴾ چیست؟ فرمود که: «می‌فرماید که: ایشان، پیغمبری تو را تعقل نمی‌کنند».

عرض کردم: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ ٱللَّهِ﴾؟ یعنی: «و چون گفته شود به ایشان که بیایید تا فرستادهٔ خدا از برای شما آمرزش طلبد». و حضرت فرمود: «و چون گفته شود به ایشان که باز گردید به سوی ولایت علی؏، تا پیغمبر از برای شما طلب آمرزش کند

---

۱. منافقون، ۱ و ۲.
۲. منافقون، ۲.
۳. منافقون، ۳.

إِلَىٰ وَلَايَةِ عَلِيٍّ يَسْتَغْفِرْ لَكُمُ النَّبِيُّ مِنْ ذُنُوبِكُمْ ﴿لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ﴾ قَالَ اللّٰـهُ: ﴿وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ﴾ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ عَلَيْهِ.

ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ مِنَ اللّٰهِ بِمَعْرِفَتِهِ بِهِمْ، فَقَالَ: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ﴾ يَقُولُ: الظَّالِمِينَ لِوَصِيِّكَ».

قُلْتُ: ﴿أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلىٰ وَجْهِهِ أَهْدىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؟ قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ ضَرَبَ مَثَلَ مَنْ حَادَ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي عَلىٰ وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ، وَ جَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيّاً عَلىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾؟ قَالَ: «يَعْنِي جَبْرَئِيلَ عَنِ اللّٰهِ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام».

قَالَ: قُلْتُ: ﴿وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلِيلًا ما تُؤْمِنُونَ﴾؟ قَالَ: «قَالُوا: إِنَّ مُحَمَّداً كَذَّابٌ عَلىٰ رَبِّهِ، وَ مَا أَمَرَهُ اللّٰهُ بِهٰذَا فِي عَلِيٍّ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ بِذٰلِكَ قُرْآناً، فَقَالَ: إِنَّ وَلَايَةَ عَلِيٍّ

از گناهان شما، ﴿لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ﴾ بپیچند سرهای خویش را و روی بگردانند» (یا سر خویش را بجنبانند). و حضرت فرمود که: «خدا فرموده: ﴿وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ﴾ عن ولاية علي ﴿وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ﴾ عليه[1]، یعنی: «و می‌بینی ایشان را که اعراض می‌کنند و روی می‌گردانند [از ولایت علی] و ایشان گردن‌کشانند [بر او]».

بعد از آن، سخن از جانب خدا گردیده به سوی معرفت آن جناب به حال ایشان و فرموده: ﴿سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَـٰسِقِينَ﴾[2]، یعنی: یکسان است بر ایشان که آمرزش خواهی از برای ایشان، یا آمرزش نخواهی از برای ایشان، که خدا هرگز ایشان را نیامرزد. به درستی که خدا راه نمی‌نماید گروه فاسقان را». و حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که ستم‌کاران بر وصی تو را».

عرض کردم: ﴿أَفَمَن يَمْشِى مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِۦٓ أَهْدَىٰٓ أَمَّن يَمْشِى سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾[3]؟ یعنی: «آیا پس کسی که می‌رود در افتاده بر روی خود، و نگون‌سار می‌رود، راه یافته‌تر است و به مطلوب رسیده‌تر، یا آن کسی که می‌رود راست ایستاده بر راه راست» (که به مقصود و مطلوب می‌رساند). و حضرت فرمود: «به درستی که خدا داستان کسی را که از ولایت علی میل نموده، بیان فرموده و او را مانند کسی قرار داده که بر روی خویش و نگون‌سار می‌رود، و به امر خود راه نمی‌یابد. و آن‌که آن حضرت را پیروی نموده، راست و بر راه راست گردانیده و راه راست، امیر المؤمنین ﷺ است».

راوی می‌گوید که: عرض کردم چیست معنی قول آن جناب: ﴿إِنَّهُۥ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾[4]؟ که ترجمه ظاهر آن این است که: «به درستی که قرآن، هر آینه گفتار رسولی است بزرگوار». حضرت فرمود: «یعنی: جبرئیل که فرود آمد از جانب خدا در باب ولایت علی ﷺ».

عرض کردم: ﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ﴾[5]؟ یعنی: «و نیست قرآن، گفتار شاعر (و آن‌که سخنان بی حقیقت گوید)، بسیار کم ایمان می‌آورید». و حضرت فرمود که: «گفتند: محمد، به غایت دروغگو است بر پروردگار خویش و خدا او را در باب علی، به این امر نفرموده. پس خدا در این باب، قرآن را فرو فرستاد و فرمود: [إنّ ولاية علي] ﴿تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ

---

۱. منافقون، ۵.
۲. منافقون، ۶.
۳. ملک، ۲۲.
۴. تکویر، ۱۹.
۵. حاقّه، ۴۱.

﴿تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ ۝ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا﴾ مُحَمَّدٌ ﴿بَعْضَ الْأَقاوِيلِ ۝ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۝ ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾.

ثُمَّ عَطَفَ الْقَوْلَ، فَقَالَ: إِنَّ وَلَايَةَ عَلِيٍّ ﴿لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ﴾ لِلْعَالَمِينَ ﴿وَ إِنّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ﴾ وَ إِنَّ عَلِيّاً ﴿لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكافِرِينَ﴾ وَ إِنَّ وَلَايَتَهُ ﴿لَحَقُّ الْيَقِينِ ۝ فَسَبِّحْ﴾ يَا مُحَمَّدُ ﴿بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ يَقُولُ: اشْكُرْ رَبَّكَ الْعَظِيمَ الَّذِي أَعْطَاكَ هٰذَا الْفَضْلَ».

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿لَمّا سَمِعْنَا الْهُدىٰ آمَنّا بِهِ﴾؟ قَالَ: «الْهُدَى: الْوَلَايَةُ، آمَنَّا بِمَوْلَانَا، فَمَنْ آمَنَ بِوَلَايَةِ مَوْلَاهُ ﴿فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً﴾».

قُلْتُ: تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: «لَا، تَأْوِيلٌ».

﴿ٱلْعَـٰلَمِينَ ۞ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا﴾ محمد ﴿بَعْضَ ٱلْأَقَاوِيلِ ۞ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِٱلْيَمِينِ ۞ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ ٱلْوَتِينَ﴾[1]، یعنی: «به درستی که [ولایت علی ﷺ]، فرستاده شده است بر محمد ﷺ، از جانب پروردگار عالمیان به وساطت جبرئیل ﷺ و اگر محمد ﷺ، بر ما به افترا و دوروغ، می‌بست پاره‌ای از سخنان را چنانچه شما گمان می‌کنید، هر آینه می‌گرفتیم از وی دست راست او را (یا او را می‌گرفتیم به قوّت و قدرتی که داریم) پس هر آینه می‌بریدیم از او، بند دل او را» (و آن رگی است در دل که چون بریده شود، صاحب آن بمیرد).

بعد از آن، گفتار را برگردانیده و فرموده: [انّ ولاية علی] ﴿لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛ به درستی که ولایت علی ﷺ، هر آینه پندی است از برای پرهیزکاران» و حضرت فرمود: «از برای دانایان (و در قرآن ﴿وَإِنَّهُۥ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ واقع است). ﴿وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ ۞ وَإِنَّهُۥ﴾ عليا ﴿لَحَسْرَةٌ عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ ۞ وَإِنَّهُۥ﴾ ولايته ﴿لَحَقُّ ٱلْيَقِينِ ۞ فَسَبِّحْ﴾ يا محمد ﴿بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ﴾»[2]. (و در قرآن، به جای علی و ولایته، ضمیر غائب واقع است و یا محمد، مذکور نیست). و ترجمهٔ آن، چنانچه در حدیث است، این است: «و به درستی که ما هر آینه می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانند. و به درستی که علی، سبب حسرت و اندوه است بر کافران. و به درستی که ولایت آن حضرت، درست و راست است بی گمان (یعنی: محض یقین است که هیچ شکی در آن نیست). پس تسبیح گوی ای محمد، به نام پروردگار خود که بزرگ است» (یعنی: تنزیه نمای او را از صفات نالایق و ناسزا). و حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که: شکر کن پروردگار بزرگ خویش را که این افزونی و فضیلت را به تو عطا فرمود».

و عرض کردم که: قول آن جناب: ﴿لَمَّا سَمِعْنَا ٱلْهُدَىٰٓ ءَامَنَّا بِهِۦ﴾؟ (و این آیه در سورهٔ جن است و در صدر آن، وانّا واقع است، و بعد از آنچه مذکور شد، چنین است که: ﴿فَمَن يُؤْمِنۢ بِرَبِّهِۦ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا﴾[3])، یعنی: «و به درستی که ما، یا وحی شده که ما در هنگامی که شنیدیم قرآن را که سبب هدایت است». و حضرت فرمود که: «هدی، ولایت است، ایمان آوردیم به آن» و حضرت فرمود که: «ایمان آوردیم به مولی و صاحب اختیار خویش. پس هر که ایمان آورد به پروردگار خویش، نترسد از نقصان و نرسیدن امر ناخوشی».

راوی می‌گوید که: عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «نه، بلکه تأویل است».

---

۱. حاقّه، ۴۳ـ۴۶. ۲. حاقّه، ۴۸ـ۵۲.
۳. جن، ۱۳.

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿قُلْ إِنِّي لا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً﴾؟ قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ دَعَا النَّاسَ إِلىٰ وَلَايَةِ عَلِيٍّ، فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ، أَعْفِنَا مِنْ هٰذَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: هٰذَا إِلَى اللّٰهِ لَيْسَ إِلَيَّ، فَاتَّهَمُوهُ وَ خَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ: ﴿قُلْ إِنِّي لا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً ○ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللّٰهِ﴾ إِنْ عَصَيْتُهُ ﴿أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً ○ إِلَّا بَلَاغاً مِنَ اللّٰهِ وَ رِسَالَاتِهِ﴾ فِي عَلِيٍّ».

قُلْتُ: هٰذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ». ثُمَّ قَالَ تَوْكِيداً: «﴿وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ﴾ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً﴾».

قُلْتُ: ﴿حَتّٰى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً﴾؟ قَالَ: «يَعْنِي بِذٰلِكَ الْقَائِمَ وَ أَنْصَارَهُ».

قُلْتُ: ﴿وَ اصْبِرْ عَلىٰ مَا يَقُولُونَ﴾؟ قَالَ: «يَقُولُونَ فِيكَ: ﴿وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً ○ وَ ذَرْنِي﴾ يَا مُحَمَّدُ ﴿وَ الْمُكَذِّبِينَ﴾ بِوَصِيِّكَ ﴿أُولِي النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلاً﴾».

عرض کردم که قول آن جناب: ﴿لَآ أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾[۱]؟ حضرت فرمود که: «رسول خدا ﷺ مردم را خواند به سوی ولایت علی ﷺ، پس قریش به نزد آن حضرت جمع شدند و گفتند: یا محمد، ما را از این امر معاف دار. رسول خدا ﷺ فرمود که: این امر به سوی خدا مفوّض است، و اختیار آن، با من نیست. پس آن حضرت را متّهم ساختند و از نزد او بیرون رفتند، و خدا این آیه را فرو فرستاد که: ﴿قُلْ إِنِّى لَآ أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا قُلْ إِنِّى لَن يُجِيرَنِى مِنَ ٱللَّهِ﴾ ان عصيته ﴿أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلْتَحَدًا * إِلَّا بَلَٰغًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِسَٰلَٰتِهِۦ﴾[۲] في علي. (و در قرآن ان عصيته مذکور نیست)، یعنی: بگو: به درستی که من مالک نیستم از برای شما دفع ضرری و نه رسانیدن خیر و صلاحی. بگو: به درستی که هرگز زینهار ندهد مرا هیچ‌کس و در پناه خود نگیرد از عذاب خدا اگر او را نافرمانی کنم، و نیابم هرگز به غیر از آن جناب پناهی را که روی به آن آورم، و به واسطهٔ آن از آن بلیّه نجات یابم، مگر رسانیدنی که از جانب خدا باشد، و مگر پیغام‌های او و اَدای آنچه به من ارسال فرموده». و حضرت فرمود: «یعنی: در باب علی».

عرض کردم که این تنزیل است؟ فرمود: «آری». بعد از آن، به جهت استوار ساختن این مطلب فرمود که: «﴿وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ﴾ في ولاية علي ﴿فَإِنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا﴾[۳]، یعنی: و آنان که نافرمانی کنند خدا و فرستادهٔ او را [در باب ولایت علی]، پس به درستی که از برای ایشان است آتش دوزخ، در حالتی که جاوید باشند» (که آن در آن‌اند همیشه).

عرض کردم: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوْا۟ مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا﴾[۴]؟ یعنی: «تا وقتی که ببینند آنچه را که وعده داده می‌شوند (که آن واقعهٔ بدر است و مغلوب شدن ایشان) و حضرت فرمود که: «مقصود از این، حضرت قائم ﷺ است و یاوران او». پس، به زودی خواهند دانست که کی ضعیف‌تر است از روی یار و مددکار و کم‌تر است از روی شما».

و عرض کردم: ﴿فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾[۵]؟ (و در قرآن و اصبر به واو است)، یعنی: «و صبر و شکیبایی نما بر آنچه می‌گویند». و حضرت فرمود: «بر آنچه می‌گویند در حق تو. ﴿وَٱهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾[۶]، یعنی: «و دوری بجو از ایشان؛ دوری جستنی نیکو». ﴿وَذَرْنِى﴾، یعنی: «وا بگذار مرا ای محمد»، ﴿وَٱلْمُكَذِّبِينَ﴾، یعنی: «با جماعت تکذیب کنندگان». و

---

۱. جن، ۲۱.
۲. جن، ۲۱-۲۳.
۳. جن، ۲۳.
۴. جن، ۲۴.
۵. مزّمّل، ۱۰.
۶. مزّمّل، ۱۰.

قُلْتُ: إِنَّ هٰذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: ﴿لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾؟ قَالَ: «يَسْتَيْقِنُونَ أَنَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ وَصِيَّهُ حَقٌّ».

قُلْتُ: ﴿وَ يَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَاناً﴾؟ قَالَ: «وَ يَزْدَادُونَ بِوَلَايَةِ الْوَصِيِّ إِيمَاناً».

قُلْتُ: ﴿وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ قَالَ: «بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ».

قُلْتُ: مَا هٰذَا الِارْتِيَابُ؟ قَالَ: «يَعْنِي بِذٰلِكَ أَهْلَ الْكِتَابِ وَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ ذَكَرَ اللّٰهُ، فَقَالَ: وَ لَا يَرْتَابُونَ فِي الْوَلَايَةِ».

قُلْتُ: ﴿وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرىٰ لِلْبَشَرِ﴾؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَلَايَةُ عَلِيٍّ».

قُلْتُ: ﴿إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ﴾؟ قَالَ: «الْوَلَايَةُ».

قُلْتُ: ﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ﴾؟ قَالَ: «مَنْ تَقَدَّمَ إِلىٰ وَلَايَتِنَا، أُخِّرَ عَنْ سَقَرَ، وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا، تَقَدَّمَ إِلىٰ سَقَرَ».

قُلْتُ: ﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾؟ قَالَ: «هُمْ وَ اللّٰهِ شِيعَتُنَا».

حضرت فرمود: «به وصی تو ﴿أُولِي ٱلنَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلاً﴾[1]، یعنی: مکذّبانی که صاحب تنعّم‌اند و مهلت ده ایشان را مهلت دادنی اندک».

عرض کردم که: این‌که می‌فرمایی تنزیل است؟ فرمود: «آری».

عرض کردم: ﴿لِيَسْتَيْقِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَـٰبَ﴾[2]؟ یعنی: «تا کسب یقین کنند آنان که داده شده‌اند کتاب را». و حضرت فرمود که: «کسب یقین می‌کنند که خدا و رسول او و وصیّ رسول، حق‌اند».

عرض کردم: ﴿وَيَزْدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِيمَـٰنًا﴾[3]؟ یعنی: «و تا زیاد کنند آنان که ایمان آورده‌اند ایمان را». و حضرت فرمود که: «بیفزایند به ولایت وصی، ایمان را».

عرض کردم: ﴿وَلَا يَرْتَابَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْمُؤْمِنُونَ﴾[4]؟ یعنی: «و تا شک نیاورند آنان که عطا شدند کتاب را و آنان که ایمان آورنده‌اند». و حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت علی».

عرض کردم که: این شک آوردن چیست؟ فرمود که: «مقصود از این، اهل کتاب و مؤمنان‌اند که خدا ایشان را ذکر فرموده و فرموده که: در ولایت شک نمی‌آورند».

عرض کردم: ﴿وَمَا هِىَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ﴾[5]؟ یعنی: «و نیست این سوره (یا خزنهٔ جهنم، یا دوزخ چنانچه مفسرین گفته‌اند)، مگر پند و یادداشتی از برای مردمان». و حضرت فرمود: «آری، مراد، ولایت علی ﷺ است».

عرض کردم: ﴿إِنَّهَا لَإِحْدَى ٱلْكُبَرِ﴾[6]؟ فرمود: «یعنی: ولایت». و ترجمهٔ آیه، این است که: «به درستی که آن، هر آینه یکی از امور بزرگ است».

عرض کردم: ﴿لِمَن شَآءَ مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ﴾[7]؟ یعنی: «در حالی که ترساننده است هر که را که خواهد که پیش افتد یا پس افتد». و حضرت فرمود که: «هر که به سوی ولایت ما تقدم جوید از دوزخ، پس افتاده شود، و هر که از ما تأخّر جوید، به سوی دوزخ پیشی گیرد».

عرض کردم: ﴿إِلَّآ أَصْحَـٰبَ ٱلْيَمِينِ﴾[8]؟ یعنی: «هر تنی به آنچه کرده، در گرو است، مگر یاران دست راست». حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ایشان شیعیان مایند».

---

۱. مزّمّل، ۱۱.
۲. مدّثّر، ۶.
۳. مدّثّر، ۳۱.
۴. مدّثّر، ۳۱.
۵. مدّثّر، ۶.
۶. مدّثّر، ۳۵.
۷. مدّثّر، ۳۷.
۸. مدّثّر، ۳۹.

قُلْتُ: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾؟ قَالَ: «إِنَّا لَمْ نَتَوَلَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِهِ، وَ لَا يُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ».

قُلْتُ: ﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ﴾؟ قَالَ: «عَنِ الْوَلَايَةِ مُعْرِضِينَ».

قُلْتُ: ﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ﴾؟ قَالَ: «الْوَلَايَةُ».

قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾؟ قَالَ: «يُوفُونَ لِلّٰهِ بِالنَّذْرِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ مِنْ وَلَايَتِنَا».

قُلْتُ: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾؟ قَالَ: «بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ تَنْزِيلًا».

قُلْتُ: هٰذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ، ذَا تَأْوِيلٌ».

قُلْتُ: ﴿إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ﴾؟ قَالَ: «الْوَلَايَةُ».

قُلْتُ: ﴿يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ﴾؟ قَالَ: «فِي وَلَايَتِنَا. قَالَ: ﴿وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾ أَ لَا تَرىٰ أَنَّ اللّٰهَ يَقُولُ: ﴿وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾»؟ قَالَ:

عرض کردم: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾[۱]؟ حضرت فرمود: «یعنی: ما با وصی محمد و اوصیای بعد از او دوستی نورزیدیم». و فرمود که: «ایشان بر اوصیا صلوات نمی‌فرستند».

عرض کردم: ﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ﴾[۲]؟ یعنی: «پس چیست ایشان را که از پند، رو گردانند». و حضرت فرمود که: «از ولایت رو گردانند».

عرض کردم: ﴿كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ﴾[۳]؟ یعنی: «نه چنان است که می‌گویند. به درستی که آن پندی است بزرگ». حضرت فرمود: «یعنی: ولایت» (و در قرآن كَلَّا إِنَّهُ با ضمیر مذکر است. و اگر چه در سورهٔ عبس ﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ﴾[۴] واقع شده، لیکن به قرینهٔ آیات پیش و بعد، باید که مراد از آن، آیهٔ سورهٔ مدّثّر باشد که در آن، انّه مذکور است و شاید که در قرآن اهل بیت، چنین بوده، با آن‌که اگر ضمیر راجع به قرآن باشد، که نیز انّها به تأنیث ضمیر جائز است، به جهت تأنیث خبر که تذکره است).

عرض کردم: چیست معنی قول خدا ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾[۵]؟ فرمود: «وفا می‌کنند از برای خدا به نذری که بر ایشان گرفت در وقت پیمان گرفتن که از ولایت ما است».

عرض کردم: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾[۶]؟ یعنی: «به درستی که ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را فرو فرستادنی بتدریج» (سوره سوره، و آیه آیه). حضرت فرمود: «فرو فرستادیم به ولایت علی؛ فرو فرستادنی».

عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «آری، این تأویل است».

عرض کردم: ﴿إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ﴾[۷]؟ فرمود: «ولایت، تذکره است».

عرض کردم: ﴿يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ﴾[۸]؟ یعنی: «خدا در آورد هر که را خواهد در رحمت خویش». حضرت فرمود: «یعنی: در ولایت ما». و فرمود: «﴿وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾[۹]، یعنی: «و ستم‌کاران را خوار داشته و آماده کرده از برای ایشان عذابی دردناک» (یا درد آورنده). آیا نمی‌بینی که خدا می‌فرماید: ﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾[۱۰]؟»

---

۱. مدّثّر، ۴۳.
۲. مدّثّر، ۴۹.
۳. مدّثّر، ۵۴.
۴. عبس، ۱۱.
۵. انسان، ۷.
۶. انسان، ۲۳.
۷. مزّمّل، ۱۸.
۸. انسان، ۲۹.
۹. انسان، ۳۱.
۱۰. بقره، ۵۷.

«إِنَّ اللّٰهَ أَعَزُّ وَ أَمْنَعُ مِنْ أَنْ يُظْلَمَ أَوْ يَنْسُبَ نَفْسَهُ إِلىٰ ظُلْمٍ، وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ خَلَطَنَا بِنَفْسِهِ، فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ، وَ وَلَايَتَنَا وَلَايَتَهُ، ثُمَّ أَنْزَلَ بِذٰلِكَ قُرْآناً عَلىٰ نَبِيِّهِ، فَقَالَ: ﴿وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾».

قُلْتُ: هٰذَا تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: ﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾؟ قَالَ: «يَقُولُ: وَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ يَا مُحَمَّدُ، بِمَا أَوْحَيْتُ إِلَيْكَ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام».

﴿أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ○ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ﴾؟ قَالَ: «الْأَوَّلِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا الرُّسُلَ فِي طَاعَةِ الْأَوْصِيَاءِ».

﴿كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ﴾؟ قَالَ: «مَنْ أَجْرَمَ إِلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ رَكِبَ مِنْ وَصِيِّهِ مَا رَكِبَ».

قُلْتُ: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ﴾؟ قَالَ: «نَحْنُ ـ وَ اللّٰهِ ـ وَ شِيعَتُنَا، لَيْسَ عَلىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ غَيْرُنَا، وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْهَا بُرَآءُ».

قُلْتُ: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ﴾ الْآيَةَ؟ قَالَ: «نَحْنُ ـ وَ اللّٰهِ ـ الْمَأْذُونُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ الْقَائِلُونَ صَوَاباً».

و حضرت فرمود که: «خدای تعالی از آن عزیزتر و استوارتر است که مظلوم شود و کسی بر او ستم تواند کرد، و خویش را به سوی ستم کشیدن نسبت دهد، ولیکن خدا ما را به نفس خود آمیخته و مخلوط ساخته، پس ستمی را که بر ما واقع شود، ستم بر خود و دوستی با ما را، دوستی با خود قرار داده. پس در این باب، قرآن را بر پیغمبر خود فرو فرستاده و فرموده که: ﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَـٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾».

عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «آری».

عرض کردم: ﴿فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾؟ یعنی: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان». فرمود که: «می‌فرماید: یا محمد، وای بر تکذیب کنندگان، که تکذیب می‌کنند به آنچه وحی کردم به سوی تو از ولایت علی». ﴿أَلَمْ نُهْلِكِ ٱلْأَوَّلِينَ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ ٱلْآخِرِينَ﴾[1]، یعنی: «آیا هلاک نکردیم پیشینیان را، پس از پیِ ایشان در آوریم به هلاکت، پسینیان را». و حضرت فرمود که: «مراد از پیشینیان، آنانند که رسولان خدا را در طاعت اوصیا تکذیب کردند». ﴿كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ﴾[2]، یعنی: «مانند این فعل که عبارت است از هلاک کردنی که باگناهکاران خواهیم کرد». و حضرت فرمود که: «مراد از آن، کسی است که گناه عظیم از او سر زد، نسبت به آل محمد و در مادّه وصی آن حضرت، مرتکب گردید آنچه مرتکب گردید» (که هیچ زبانی طاقت گفتن و هیچ گوشی تاب شنیدن آن را ندارد).

عرض کردم: ﴿إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ﴾[3]؟ یعنی: «به درستی که پرهیزکاران» (در سایه‌های درختان بهشت و در کنار چشم‌های آب و در میان میوه‌ها از آنچه خواهش آن داشته باشند، مرفّه الحال و فارغ البال‌اند تا آخر آنچه در سورهٔ مرسلات مذکور است) حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ما و شیعیان ماییم و کسی غیر از ما و شیعیان ما، بر ملّت حضرت ابراهیم نیست و سایر مردمان از آن بیزارند».

عرض کردم: ﴿يَوْمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ﴾[4]؟ (تا آخر آیه که) ترجمهٔ آن این است که: «روزی که بایستند روح و فرشتگان در حالی که صف زدگان باشند، سخن نگویند در باب شفاعت و غیر آن، مگر کسی که دستوری داده باشد او را خداوند مهربان و گفته باشد گفتاری را که صواب و درست باشد». حضرت فرمود: «آری، به خدا سوگند که ماییم آنان که

---

۱. مرسلات، ۱۶_۱۷.
۲. مرسلات، ۱۸.
۳. مرسلات، ۴۱.
۴. نبأ، ۳۸.

قُلْتُ: مَا تَقُولُونَ إِذَا تَكَلَّمْتُمْ؟ قَالَ: «نُمَجِّدُ رَبَّنَا، وَ نُصَلِّي عَلىٰ نَبِيِّنَا، وَ نَشْفَعُ لِشِيعَتِنَا، فَلَا يَرُدُّنَا رَبُّنَا».

قُلْتُ: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ﴾؟ قَالَ: «هُمُ الَّذِينَ فَجَرُوا فِي حَقِّ الْأَئِمَّةِ، وَ اعْتَدَوْا عَلَيْهِمْ».

قُلْتُ: ﴿ثُمَّ يُقَالُ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾؟ قَالَ: «يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ».

قُلْتُ: تَنْزِيلٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

۱۱۷۹ / ۹۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً﴾ قَالَ: «يَعْنِي بِهِ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

قُلْتُ: ﴿وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمىٰ﴾؟ قَالَ: «يَعْنِي أَعْمَى الْبَصَرِ فِي الْآخِرَةِ، أَعْمَى الْقَلْبِ فِي الدُّنْيَا، عَنْ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

قَالَ: «وَ هُوَ مُتَحَيِّرٌ فِي الْقِيَامَةِ، يَقُولُ: ﴿لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمىٰ وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً ۝ قَالَ كَذٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا﴾». قَالَ: «الْآيَاتُ: الْأَئِمَّةُ عليهم السلام، فَنَسِيتَهَا ﴿وَ كَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسىٰ﴾ يَعْنِي تَرَكْتَهَا، وَ كَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُتْرَكُ فِي النَّارِ، كَمَا تَرَكْتَ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام، فَلَمْ تُطِعْ أَمْرَهُمْ، وَ

خدا ایشان را دستوری داده و آنان که گفتار درست می‌گویند».

عرض کردم که: چه می‌گویید چون سخن گویید؟ فرمود که: «پروردگار خود را به بزرگی یاد می‌نماییم، و بر پیغمبر خود صلوات می‌فرستیم، و شیعیان خود را شفاعت می‌کنیم، و پروردگار ما ما را رد نمی‌کند، و شفاعت و درخواست ما را در حق ایشان قبول می‌فرماید».

عرض کردم: ﴿كَلَّآ إِنَّ كِتَـٰبَ ٱلْفُجَّارِ لَفِى سِجِّينٍ﴾[1]؟ فرمود که: «ایشان آنانند که در حق ائمه نابکار شدند و بر ایشان ستم کردند و از حد در گذشتند».

عرض کردم: ﴿ثُمَّ يُقَالُ هَـٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ﴾[2]؟ یعنی: «پس گفته می‌شود که این است آن‌که بودید در دنیا که به او تکذیب می‌کردید». فرمود که: «مقصود از آن، امیر المؤمنین ﷺ است».

عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «آری».

۱۱۷۹ / ۹۲ . محمد بن یحیی، از سَلمة بن خطّاب، از حسین بن عبدالرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا﴾[3]، آن حضرت فرمود: «مقصود از ذکر، ولایت امیر المؤمنین ﷺ است».

عرض کردم: ﴿وَنَحْشُرُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ أَعْمَىٰ﴾[4]؟ فرمود: «یعنی: چشمش کور است در آخرت و دلش نابینا است در دنیا از ولایت امیر المؤمنین ﷺ». و فرمود که: «آن کس در روز قیامت سرگردان است، می‌گوید: ﴿لِمَ حَشَرْتَنِىٓ أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا﴾[5]» (و پیش از «حشرتنی» در قرآن قال ربّ نیز مذکور است که در حدیث نیست).

﴿قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ ءَايَـٰتُنَا فَنَسِيتَهَا﴾؟ فرمود که: «آیات، ائمه ﷺ اند». ﴿فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ ٱلْيَوْمَ تُنسَىٰ﴾[6]. «یعنی: و واگذاشتی آن آیات را، و همچنین امروز واگذاشته می‌شوی در آتش دوزخ؛ چنانچه ائمه ﷺ را واگذاشتی، پس فرمان ایشان را اطاعت نکردی و سخن ایشان را نشنیدی».

---

۱. مطففین، ۷.
۲. مطففین، ۱۷.
۳. طه، ۱۲۴.
۴. طه، ۱۲۴.
۵. طه، ۱۲۵.
۶. طه، ۱۲۶.

لَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُمْ».

قُلْتُ: ﴿وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَىٰ﴾؟ قَالَ: «يَعْنِي مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ غَيْرَهُ، وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ، وَ تَرَكَ الْأَئِمَّةَ مُعَانَدَةً، فَلَمْ يَتَّبِعْ آثَارَهُمْ، وَ لَمْ يَتَوَلَّهُمْ».

قُلْتُ: ﴿اللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ﴾؟ قَالَ: «وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ».

قُلْتُ: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ﴾؟ قَالَ: «مَعْرِفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ ﷺ».



﴿نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾؟ قَالَ: «نَزِيدُهُ مِنْهَا».

قَالَ: «يَسْتَوْفِي نَصِيبَهُ مِنْ دَوْلَتِهِمْ».

﴿وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾؟ قَالَ: «لَيْسَ لَهُ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ مَعَ الْقَائِمِ نَصِيبٌ».

عرض کردم: ﴿وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِۦ وَلَعَذَابُ ٱلْـَٔاخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰٓ﴾[۱]؟ فرمود: «یعنی: کسی که شریک گرداند به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام غیر او را و ایمان نیاورد به آیات پروردگار خویش و ائمه را از روی عناد ترک کند، و آثار ایشان را پیروی ننماید، و ایشان را دوست ندارد».

و ترجمهٔ آیات این است که: «و هر که روی برتابد از یاد من، پس به درستی که از برای اوست زیستنی تنگ و زندگانی سخت، و او را محشور می‌کنیم در روز قیامت، در حالی که نابینا باشد، می‌گوید: پروردگارا، چرا مرا نابینا محشور کردی و به تحقیق که من در دنیا بینا بودم؟. حق تعالی در جواب فرماید که: همچنین بود فعل تو. (یعنی: همچنان که تو در دنیا چشم از طریق خیر پوشیدی، ما خیر امروز را از چشم تو پوشیدیم). آیت‌های ما به نزد تو آمدند، پس آنها را فراموش نمودی، و ترک کردی و همچنان که آیت‌های ما را ترک کردی، امروز ترک کرده می‌شوی، و مانند این جزا که به بر تابندگان می‌دهیم، جزا می‌دهیم هر که را که از حدّ درگذشته و ایمان نیاورده به آیت‌های پروردگار خود، و هر آینه، عذاب آن سرای که کوری و عذاب دائمی است، سخت‌تر و پاینده‌تر است».

(تتمهٔ حدیث آن‌که) راوی می‌گوید که: عرض کردم: ﴿ٱللَّهُ لَطِيفُۢ بِعِبَادِهِۦ يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ﴾[۲]؟ یعنی: «خدا بسیار نیکوکار است با بندگان خود. روزی می‌دهد هر که را می‌خواهد». حضرت فرمود: «یعنی: ولایت امیر المؤمنین را به او روزی می‌کند». عرض کردم: ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ ٱلْـَٔاخِرَةِ﴾؟ فرمود که: «مراد، معرفت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است». ﴿نَزِدْ لَهُۥ فِى حَرْثِهِۦ﴾[۳]؟ فرمود: «یعنی: زیاد می‌کنیم او را از آن معرفت». و فرمود که: «بهرهٔ خویش را از دولت ایشان تمام فرا می‌گیرد».

﴿وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ ٱلدُّنْيَا نُؤْتِهِۦ مِنْهَا وَمَا لَهُۥ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ﴾[۴]؟ فرمود که: «او را در دولت حق با حضرت قائم علیه السلام بهره‌ای نباشد». و ترجمهٔ آیه، این است که: «هر که خواسته باشد کشت آن سرای را، بیفزاییم او را در کشت او، و هر که خواسته باشد کشت دنیا را، عطا کنیم او را بهره‌ای از دنیا (به حسب مقتضای حکمت)، و نیست او را در آن سرای هیچ بهره‌ای».

---

۱. طه، ۱۲۷.
۲. شورا، ۱۹.
۳. شورا، ۲۰.
۴. شورا، ۲۰.

١٠٩ ـ بَابٌ فِيهِ نُتَفٌ وَ جَوَامِعُ مِنَ الرِّوَايَةِ فِي الْوَلَايَةِ

١١٨٠ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ ، قَالَ : كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «إِنَّ اللّٰهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ ـ وَ هُمْ ذَرٌّ ـ يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ ، وَ الْإِقْرَارَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ ، وَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ» .

١١٨١ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيِّ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ؛ وَ عَنْ عُقْبَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ : «إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ الْخَلْقَ ، فَخَلَقَ مَا أَحَبَّ مِمَّا أَحَبَّ ، وَ كَانَ مَا أَحَبَّ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ ، وَ خَلَقَ مَا أَبْغَضَ مِمَّا أَبْغَضَ ، وَ كَانَ مَا أَبْغَضَ أَنْ خَلَقَهُ مِنْ طِينَةِ النَّارِ ، ثُمَّ بَعَثَهُمْ فِي الظِّلَالِ» .

فَقُلْتُ : وَ أَيُّ شَيْءٍ الظِّلَالُ ؟

قَالَ : «أَ لَمْ تَرَ إِلىٰ ظِلِّكَ فِي الشَّمْسِ شَيْءٌ ، وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ ، ثُمَّ بَعَثَ اللّٰهُ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِاللّٰهِ ، وَ هُوَ قَوْلُهُ : ﴿وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ﴾ ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَى الْإِقْرَارِ بِالنَّبِيِّينَ ، فَأَقَرَّ بَعْضُهُمْ ، وَ أَنْكَرَ بَعْضُهُمْ ، ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلىٰ وَلَايَتِنَا ، فَأَقَرَّ بِهَا ـ وَ اللّٰهِ ـ مَنْ أَحَبَّ ، وَ أَنْكَرَهَا مَنْ أَبْغَضَ ، وَ هُوَ قَوْلُهُ : ﴿فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ﴾» ، ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : «كَانَ التَّكْذِيبُ ثَمَّ» .

۱۰۹. باب که در آن چیزی چند از روایت جامعه در باب ولایت مذکور است

۱۱۸۰ / ۱ . محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از بُکیر بن اعیَن، روایت کرده است که امام محمد باقر می‌فرمود که: «خدا پیمان شیعیان ما را به ولایت ما گرفت، و حال آن‌که چون مورچگان ریزه (یا ذرّات هوا) بودند در روز فراگرفتن پیمان از خلائق در عالم ذرّ، و اقرار کردن از برای آن جناب به پروردگاری و از برای محمد، به پیغمبری».

۱۱۸۱ / ۲ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از صالح بن عُقبه، از عبدالله بن محمد جُعفی، از امام محمد باقر؛

و از عُقبه، از امام محمد باقر روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «خدا، خلائق را آفرید، پس آنچه راکه دوست می‌داشت آفرید، از آنچه دوست داشت، و آنچه دوست می‌داشت، آن است که او را از طینت و سرشت بهشت آفرید، و آن‌که راکه دشمن داشت، آفرید از آنچه دشمن داشت، و آنچه دشمن می‌داشت، آن است که آن را از سرشت آتش و دوزخ آفرید. پس ایشان را برانگیخت در صورت سایه‌ها».

عرض کردم که: سایه‌ها چیست؟ فرمود که: «آیا نظر به سایهٔ خود نمی‌کنی در آفتاب (که آن چیزی است که به حرکت و سکون صاحب خود متحرّک و ساکن می‌شود) و چیزی نیست (یعنی: فی حدّ ذاته تحقّق و وجودی ندارد). و بعد از آن، خدا در میان ایشان پیغمبران مبعوث گردانید، در حالی که ایشان را به سوی اقرار کردن به خدا دعوت می‌فرمود. و این است معنی قول آن جناب: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ ٱللَّـهُ﴾[1]، پس ایشان را به سوی اقرار کردن پیغمبران دعوت فرمود. و بعضی از ایشان، اقرار کردند و بعضی، انکار نمودند. پس ایشان را به سوی ولایت ما دعوت فرمود. به خدا سوگند که هر که خدا او را دوست می‌داشت، به آن اقرار کرد و هر که خدا او را دشمن می‌داشت، آن را انکار نمود. و این است معنی فرمودهٔ آن جناب که: ﴿وَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ﴾[2]. (و در قرآن فما کانوا با فا است)، یعنی: پس نبودند که ایمان آورند به آن چیزی که تکذیب کرده بودند به آن، پیش از این» (یا به سبب تکذیب ایشان به آن، و این ظاهرتر است، به قرینهٔ آیهٔ سوره اعراف که لفظ به را ندارد).

---

۱. زخرف، ۸۷.　　۲. یونس، ۷۴.

١١٨٢ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رِزْقٍ الْغُمْشَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللّٰهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً قَطُّ إِلَّا بِهَا».

١١٨٣ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلىٰ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَا مِنْ نَبِيٍّ جَاءَ قَطُّ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا، وَ تَفْضِيلِنَا عَلىٰ مَنْ سِوَانَا».

١١٨٤ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «وَ اللّٰهِ، إِنَّ فِي السَّمَاءِ لَسَبْعِينَ صَفّاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ، لَوِ اجْتَمَعَ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يُحْصُونَ عَدَدَ كُلِّ صَفٍّ مِنْهُمْ، مَا أَحْصَوْهُمْ، وَ إِنَّهُمْ لَيَدِينُونَ بِوَلَايَتِنَا».

١١٨٥ / ٦. مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ مَكْتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ رَسُولاً إِلَّا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، وَ وَصِيَّةِ عَلِيٍّ عليه السلام».

١١٨٦ / ٧. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - نَصَبَ عَلِيّاً عليه السلام عَلَماً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ؛ فَمَنْ عَرَفَهُ، كَانَ مُؤْمِناً؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ، كَانَ كَافِراً؛ وَ مَنْ جَهِلَهُ، كَانَ ضَالّاً؛ وَ مَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئاً، كَانَ مُشْرِكاً؛ وَ مَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ، دَخَلَ الْجَنَّةَ».

• بعد از آن، حضرت امام محمد باقر ﷺ فرمود که: «این تکذیب، در آنجا (یعنی: در عالم ذر) تحقّق یافت».

۱۱۸۲ / ۳. محمد بن یحیی، از سَلمة بن خطّاب، از علی بن سیف، از عبّاس بن عامر، از احمد بن رِزق غُمْشانی، از محمد بن عبدالرحمان، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «دوستی ما، دوستی خداست که هیچ پیغمبری هرگز مبعوث نشده، مگر با آن».

۱۱۸۳ / ۴. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از محمد بن عبدالحمید، از یونس بن یعقوب، از عبدالأعلی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «هیچ پیغمبری هرگز نیامده، مگر با معرفت به حقّ ما و افزونی دادن ما بر هر که غیر ما باشد».

۱۱۸۴ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن فُضیل، از ابوالصَباح کِنانی، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به خدا سوگند که در آسمان، هفتاد صف از فرشتگان هستند که اگر همهٔ اهل زمین جمع شوند و خواسته باشند که شمارهٔ هر صفی از ایشان را احصا کنند، نتوانند که ایشان را بشمارند، و همهٔ ایشان به دوستی ما دینداری می‌کنند، و به آن، خدا را می‌پرستند».

۱۱۸۵ / ۶. محمد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از محمد بن فُضیل، از امام موسی کاظم ﷺ روایت کرده است که فرمود: «ولایت علی نوشته شده است در همهٔ صحیفه‌های پیغمبران، و هرگز خدا پیغمبری را نمی‌فرستاد، مگر با اعتقاد به پیغمبری محمد ﷺ و وصیّت علی ﷺ».

۱۱۸۶ / ۷. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را یونس، از حمّاد بن عثمان، از فُضیل بن یسار، از امام محمد باقر ﷺ که فرمود: «خدای عزّ و جلّ علی ﷺ را نصب کرد که نشانه‌ای باشد در میانهٔ آن جناب و آفریدگانش. پس، هر که او را بشناسد، مؤمن است و هر که او را انکار کند، کافر است، و هر که او را نشناسد بی آن‌که اقرار و انکاری داشته باشد، گمراه است، و هر که با او چیزی را نصب کند در باب ولایت، مشرک است، و هر که بیاید در روز قیامت با ولایت آن حضرت، داخل بهشت می‌شود».

١١٨٧ / ٨. اَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام بَابٌ فَتَحَهُ اللّٰهُ؛ فَمَنْ دَخَلَهُ، كَانَ مُؤْمِناً؛ وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ، كَانَ كَافِراً؛ وَ مَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ، كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: لِي فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ».

١١٨٨ / ٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللّٰهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا ـ وَ هُمْ ذَرٌّ ـ يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ بِالْإِقْرَارِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بِالنُّبُوَّةِ، وَ عَرَضَ اللّٰهُ ـ جَلَّ وَ عَزَّ ـ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أُمَّتَهُ فِي الطِّينِ وَ هُمْ أَظِلَّةٌ، وَ خَلَقَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ، وَ خَلَقَ اللّٰهُ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أَبْدَانِهِمْ بِأَلْفَيْ عَامٍ، وَ عَرَضَهُمْ عَلَيْهِ، وَ عَرَّفَهُمْ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ عَرَّفَهُمْ عَلِيّاً عليه السلام، وَ نَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ».

١١٠ ـ بَابٌ فِي مَعْرِفَتِهِمْ أَوْلِيَاءَهُمْ وَ التَّفْوِيضِ إِلَيْهِمْ

١١٨٩ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ـ وَ هُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ ـ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنَا وَ اللّٰهِ أُحِبُّكَ وَ أَتَوَلَّاكَ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: كَذَبْتَ، قَالَ: بَلىٰ وَ اللّٰهِ، إِنِّي أُحِبُّكَ وَ أَتَوَلَّاكَ. فَكَرَّرَ ثَلَاثاً. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: كَذَبْتَ، مَا أَنْتَ كَمَا قُلْتَ؛ إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِأَلْفَيْ عَامٍ، ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْنَا الْمُحِبَّ لَنَا، فَوَ اللّٰهِ، مَا رَأَيْتُ رُوحَكَ فِيمَنْ عُرِضَ، فَأَيْنَ كُنْتَ. فَسَكَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذٰلِكَ، وَ لَمْ يُرَاجِعْهُ».

۱۱۸۷ / ۸ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از عبدالله بن سنان، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقرﷺ که می‌فرمود: «علیﷺ، دَری است که خدا آن را گشوده، پس هر که در آن داخل شود، مؤمن است، و هر که از آن بیرون رود، کافر است. و هر که در آن داخل نشود و از آن بیرون نرود، داخل در طبقه‌ای است که خدای تبارک و تعالی فرموده که: مَرا در باب ایشان مشیّت و خواست است، که آنچه خواهم با ایشان می‌کنم، اگر خواهم که ایشان را داخل بهشت گردانم، می‌گردانم و اگر خواهم داخل جهنّم کنم، می‌کنم».

۱۱۸۸ / ۹ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از بُکیر بن اعین روایت کرده است که گفت: امام محمد باقرﷺ می‌فرمود که: «خدا پیمان شیعیان ما را به ولایت از برای ما گرفت، و حال آن‌که ایشان چون مورچگان ریزه (یا ذرّات هوا) بودند، در روز قرار گرفتن پیمان بر مورچگان با اقرار کردن از برای آن جناب به پروردگاری، و از برای محمدﷺ به پیغمبری، و خدای عزّوجلّ امّت محمد را به آن حضرت نمود، در میانهٔ گِل که سرشت ایشان بود، و ایشان سایه‌ها و ارواح بودند، و ایشان را آفرید از آن سرشتی که آدمﷺ را از آن آفرید، و خدا ارواح شیعیان ما را آفرید پیش از تن‌های ایشان به دو هزار سال، و ایشان را به آن حضرت نمود، و هر یک از رسول خداﷺ و علیﷺ را به ایشان شناسانید و ما ایشان را در نزد فحوای سخن ایشان می‌شناسیم».

۱۱۰. باب در بیان شناختن ائمهﷺ دوستان خویش را و بیان تفویض امور دین به سوی ایشان

۱۱۸۹ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از صالح بن سهل، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که: «مردی به خدمت امیر المؤمنینﷺ آمد و آن حضرت با اصحاب خویش نشسته بود، پس بر آن حضرت سلام کرد (و بنابر بعضی از نُسخ **کافی**، بر ایشان سلام کرد، و اوّل ظاهرتر است). و بعد از سلام، عرض کرد: به خدا سوگند که من تو را دوست می‌دارم و با تو موالات می‌ورزم. امیر المؤمنینﷺ به آن مرد فرمود: دروغ گفتی. عرض کرد: بلی، به خدا سوگند، که من تو را دوست می‌دارم و با تو موالات می‌ورزم. امیر المؤمنینﷺ فرمود: دروغ گفتی، تو چنان که گفتی، نیستی؛ زیرا که خدا ارواح را آفرید

● وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «كَانَ فِي النَّارِ».

١١٩٠ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ ـ إِذَا رَأَيْنَاهُ ـ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النِّفَاقِ».

١١٩١ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامِ: فَوَّضَ اللّٰهُ إِلَيْهِ كَمَا فَوَّضَ إِلىٰ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ». وَ ذٰلِكَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ، فَأَجَابَهُ فِيهَا، وَ سَأَلَهُ آخَرُ عَنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ، فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلِ، ثُمَّ سَأَلَهُ آخَرُ، فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: «﴿هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ (أَعْطِ) بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ وَ هٰكَذَا هِيَ فِي قِرَاءَةِ عَلِيٍّ ﷺ».

قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، فَحِينَ أَجَابَهُمْ بِهٰذَا الْجَوَابِ يَعْرِفُهُمُ الْإِمَامُ؟ قَالَ: «سُبْحَانَ اللّٰهِ! أَ مَا تَسْمَعُ اللّٰهَ يَقُولُ: ﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ ﴿وَ إِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ﴾ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا أَبَداً».

و هزار سال پیش از آن‌که بدن‌ها را بیافریند، بعد از آن دوست‌دار ما را به ما نمود. و به خدا سوگند، که من، روح تو را در میانهٔ آنان که به من نموده شدند، ندیدم. پس تو در کجا بودی؟.

آن مرد در نزد این سخن ساکت و خاموش شد و با آن حضرت در این باب، مراجعه و بازگشتی نکرد.

● و در روایت دیگر است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «در آتش دوزخ بوده».

۱۱۹۰ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عمرو بن میمون، از عمّار بن مروان، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: «ما هر مردی را می‌شناسیم، چون او را ببینیم به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق و بدانیم که در حقیقت، مؤمن است یا منافق».

۱۱۹۱ / ۳. احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از عُبیس بن هشام، از عبدالله بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از امام که آیا خدا به او تفویض فرموده، چنانچه به سلیمان بن داود تفویض فرموده بود؟ حضرت فرمود: «آری». و دلیل این آن است که سائلی، آن حضرت را از مسئله‌ای سؤال نمود و حضرت او را در آن مسأله، جواب فرمود. و دیگری او را از همان مسئله سؤال کرد، و حضرت او را به غیر جوابی که به اوّل فرموده بود، جواب داد. بعد از آن، دیگری او را سؤال کرد، و او را به غیر جواب سائل اوّل و دویم جواب داد. بعد از آن، فرمود: «﴿هَـٰذَا عَطَـآؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَعْطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾، و این کلمه، در قرائت علی علیه السلام همچنین است» (و در قرآن، به جای أو اعط ﴿أَوْ أَمْسِكْ﴾[1] است، چنانچه پیش از این مذکور شد با ترجمه. بلی، باید که بنابر این قرائت، ﴿فَامْنُنْ﴾ از منّ به معنی قطع باشد که مرادف امساک است، نه از منّت که مرادف عطا است. پس این قرائت، با قرائت مشهوره در اصل معنی، تفاوتی ندارند، مگر در تقدیم و تأخیر).

راوی می‌گوید که: عرض کردم: خدا تو را به اصلاح آورد، پس در آن هنگام که امام ایشان را به این جواب، جواب داد، ایشان را می‌شناخت؟ فرمود: «سبحان الله! آیا نمی‌شنوی از خدا که می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ و ایشان ائمه‌اند (چنانچه مذکور شد) و ﴿وَ إِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ﴾[2]؛ که هرگز از آن بیرون نمی‌رود». بعد از آن به من فرمود: «آری، به درستی که

---

۱. ص، ۳۹.
۲. حجر، ۷۵ـ۷۶.

ثُمَّ قَالَ لِي: «نَعَمْ، إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا أَبْصَرَ إِلَى الرَّجُلِ، عَرَفَهُ وَ عَرَفَ لَوْنَهُ، وَ إِنْ سَمِعَ كَلَامَهُ مِنْ خَلْفِ حَائِطٍ، عَرَفَهُ وَ عَرَفَ مَا هُوَ؛ إِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ: ﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ﴾ وَ هُمُ الْعُلَمَاءُ، فَلَيْسَ يَسْمَعُ شَيْئاً مِنَ الْأَمْرِ يَنْطِقُ بِهِ إِلَّا عَرَفَهُ نَاجٍ أَوْ هَالِكٌ. فَلِذٰلِكَ يُجِيبُهُمْ بِالَّذِي يُجِيبُهُمْ».



امام، چون نگاه به مردی کند، او را شناسد، و رنگ او (یعنی: صفاتی که در اوست) همه را بداند و اگر سخن او را از پشت دیواری بشنود، او را بشناسد و حقیقت او را بداند که چیست (یعنی: بداند که مؤمن است، یا منافق).

به درستی که خدا می‌فرماید: ﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ﴾[1]، یعنی: «و از نشانه‌های خدا و قدرت او آفریدن آسمان‌ها و زمین و مختلف بودن زبان‌ها و لغات شما (به عربی و فارسی و ترکی و هندی و مانند اینها)، مختلف بودن رنگ‌های شما است (به سرخی و سفیدی و زردی و سیاهی و امثال اینها) به درستی که در این‌که مذکور شد، هر آینه نشانه‌ها است از برای عالمیان» (و آن‌که به کسر لام عالِمین خوانده، بنا بر قرائت او، معنی این می‌شود که: نشانه‌ها است از برای اهل علم که در آن نظر می‌کنند و به غور و کنه حقیقت آن می‌رسند. و استشهاد به این آیه، بنابر قرائت اخیر است؛ زیرا که آن حضرت بعد از ذکر آیه، فرموده که) و ایشان علمایند؛ یعنی: ائمه ﷺ ... پس، امام چیزی را نمی‌شنود از هر امری که باشد (یا از فرماینده‌ای که به آن سخن گوید)، مگر این‌که او را بشناسد که نجات می‌یابد، یا هلاک می‌شود. پس برای همین ایشان را جواب می‌دهد به چیزی که ایشان را جواب می‌دهد».

---

۱. روم، ۲۲.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب در بیان تاریخ



أَبْوَابُ التَّارِيخِ

١١١ ـ بَابُ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ وَ وَفَاتِهِ

وُلِدَ النَّبِيُّ ﷺ لِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَبِيعٍ الْأَوَّلِ فِي عَامِ الْفِيلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَعَ الزَّوَالِ.

وَ رُوِيَ أَيْضاً عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ بِأَرْبَعِينَ سَنَةً.

وَ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الْوُسْطَىٰ، وَ كَانَتْ فِي مَنْزِلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ وَلَدَتْهُ فِي شِعْبِ أَبِي طَالِبٍ فِي دَارِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ فِي الزَّاوِيَةِ الْقُصْوىٰ عَنْ يَسَارِكَ وَ أَنْتَ دَاخِلُ الدَّارِ، وَ قَدْ أَخْرَجَتِ الْخَيْزُرَانُ ذٰلِكَ الْبَيْتَ، فَصَيَّرَتْهُ مَسْجِداً يُصَلِّي النَّاسُ فِيهِ.

وَ بَقِيَ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَبْعَثِهِ ثَـلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً، ثُمَّ هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَ مَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ قُبِضَ ﷺ لِاثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ رَبِيعٍ الْأَوَّلِ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَ هُوَ ابْنُ ثَـلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً.

وَ تُوُفِّيَ أَبُوهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ أَخْوَالِـهِ وَ هُـوَ ابْـنُ شَهْرَيْنِ.

باب در بیان تاریخ[1]

۱۱۱. باب در بیان مولد پیغمبرﷺ و وفات آن حضرت[2]

پیغمبرﷺ متولّد شد در وقتی که دوازده شب از ماه ربیع الاوّل گذشته بود؛ یعنی: در روز دوازدهم و مشهور روز هفدهم است، در سالی که مشهور است به عام الفیل و آن، سالی است که فیل را آورده بودند که خانهٔ کعبه را خراب کنند؛ چنانچه مذکور خواهد شد، و در روز جمعه در وقت زوال آفتاب.

و نیز روایت شده که این ولادت کثیر السّعادت در نزد طلوع صبح بود، چهل سال پیش از آن‌که به پیغمبری مبعوث شود. و مادر آن حضرت، به او حامله شد در ایّام تشریق[3] در نزد جمرهٔ وسطی، و در منزل عبدالله بن عبد المطّلب بود، و آن حضرت را زایید در شعب ابی‌طالب در خانهٔ پدرش، که محمد بن یوسف، برادر حجّاج از عقیل خرید. و در زاویه و کنج، در نزد آن از جانب چپ، در حالی که تو

---

۱. و تاریخ، به معنی وقت چیزی ظاهر کردن است. و مراد از آن در اینجا، بیان وقت ولادت چهارده معصومﷺ و وفات ایشان و سایر احوال ایشان است، که در این باب، مذکور می‌شود. (مترجم)

۲. و مَوْلِدْ به فتح میم و کسر لام، وقت زادن و جای آن است، و هر یک از دو معنی، در اینجا، احتمال دارد؛ اگر اضافهٔ مولد به سوی پیغمبر، از قبیل اضافه به سوی مفعول باشد، والاّ معنی وقت زاییده شدن و جای آن است. (مترجم)

۳. و ایّام تشریق، یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجّه را گویند که در آن ایّام گوشت‌ها قربانی را به آفتاب خشک می‌کردند؛ چه تشریق خشک کردن گوشت است به آفتاب، ولیکن این ایّام تشریق، ایّام تشریق مشهوره نبود؛ چنانچه اکثر علما فهمیده‌اند و اشکال کرده‌اند که مبدأ حمل در ایّام تشریق با بودن ولادت در ماه ربیع الأول به حسب ظاهر، جمع نمی‌شود؛ زیرا که لازم می‌آید که مدّت حمل، از اقلّ آن، که شش ماه است، کم‌تر باشد. اگر تولّد در ماه ربیع الاوّل همان سال باشد، و اگر در ربیع سال دیگر باشد، لازم می‌آید که مدّت حمل، از اکثر آن، که ده ماه یا یک سال است، بیشتر باشد؛ زیرا که در اوّل، سه ماه و هفت روز نمی‌شود و در دویم، از پانزده ماه بیشتر می‌شود و این را از خصائص آن حضرت نشمرده‌اند، بلکه مراد، ایّام تشریق، ماه حجّ اهل جاهلیّت است که بنای آن بر نسیئی و تأخیر بوده که حجّ را برای مصلحتی از موسم مقرّر، مؤخّر می‌داشتند تا آن‌که به آیهٔ نسیئی ممنوع شدند. حاصل آن‌که مادر آن حضرت حامله شد به آن حضرت در ایّام تشریق در منی. (مترجم)

وَ مَاتَتْ أُمُّهُ آمِنَةُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبٍ وَ هُوَ ﷺ ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ.

وَ مَاتَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ لِلنَّبِيِّ ﷺ نَحْوُ ثَمَانِ سِنِينَ.

وَ تَزَوَّجَ خَدِيجَةَ وَ هُوَ ابْنُ بِضْعٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً. فَوُلِدَ لَهُ مِنْهَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ ﷺ: الْقَاسِمُ، وَ رُقَيَّةُ، وَ زَيْنَبُ، وَ أُمُّ كُلْثُومٍ؛ وَ وُلِدَ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ: الطَّيِّبُ، وَ الطَّاهِرُ، وَ فَاطِمَةُ ﷺ.

وَ رُوِيَ أَيْضاً: أَنَّهُ لَمْ يُولَدْ لَهُ بَعْدَ الْمَبْعَثِ إِلَّا فَاطِمَةُ ﷺ، وَ أَنَّ الطَّيِّبَ وَ الطَّاهِرَ وُلِدَا قَبْلَ مَبْعَثِهِ.

وَ مَاتَتْ خَدِيجَةُ ﷺ حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الشِّعْبِ، وَ كَانَ ذٰلِكَ قَبْلَ الْهِجْرَةِ بِسَنَةٍ.

وَ مَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِيجَةَ بِسَنَةٍ، فَلَمَّا فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَنَأَ الْمُقَامَ بِمَكَّةَ، وَ دَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ، وَ شَكَا ذٰلِكَ إِلىٰ جَبْرَئِيلَ ﷺ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالىٰ إِلَيْهِ: اخْرُجْ مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا؛ فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ، وَ أَمَرَهُ ﷺ بِالْهِجْرَةِ.

داخل آن خانه می‌شوی، و خیزران، مادر هارون، آن حجره را از خانهٔ محمد بن یوسف بیرون انداخت. پس، آن را مسجد کردند که مردم در آن نماز می‌کنند، و بعد از آن‌که آن حضرت به پیغمبری مبعوث شد، سیزده سال در مکّه ماند، پس به سوی مدینه مهاجرت فرمود، و ده سال در مدینه مکث کرد.

بعد از آن، قبض روح مطهّر آن حضرت ﷺ شد، در وقتی که دوازده شب از ماه ربیع الاوّل گذشته بود، و مشهور، بیست و هشتم ماه صفر است (و آنچه کلینی ﷺ در تاریخ ولادت و وفات آن حضرت ذکر فرموده، موافق مذهب اکثر اهل سنّت است). و رحلت در روز دوشنبه بود، و آن حضرت در آن وقت، شصت و سه ساله بود، و پدرش عبدالله بن عبدالمطّلب در مدینه وفات کرد در نزد خالوهای خویش و آن حضرت، پسر دو ماهه بود و مادرش آمنه ـ بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لویّ بن غالب ـ وفات کرد و آن حضرت ﷺ، پسر چهار ساله بود. و جدّش عبدالمطّلب وفات کرد و پیغمبر ﷺ را قریب به هشت سال بود، و خدیجه را تزویج کرد و آن حضرت از بیست و سه سال تجاوز فرموده، به سی سال نرسیده بود.

بعد از آن، از برای آن حضرت ﷺ پیش از آن‌که به پیغمبری مبعوث شود، از خدیجه، قاسم و رقیّه و زینب و امّ کلثوم متولّد شدند، و بعد از مبعث طیّب و طاهر و فاطمه ﷺ از برایش به وجود آمدند.

و نیز روایت شده که از برای آن حضرت بعد از مبعث، فرزندی غیر از فاطمه ﷺ متولّد نشد، و این‌که طیّب و طاهر پیش از مبعث آن حضرت متولّد شدند (و من می‌گویم که بر کلینی ﷺ و این، قائل وارد می‌آید که ابراهیم نیز از اولاد آن حضرت بود، و بعد از مبعث به وجود آمد).

و در هنگامی که رسول خدا ﷺ از شعب ابی‌طالب بیرون آمد، خدیجه وفات فرمود و آن، یک سال پیش از هجرت به مدینه بود. و یک سال بعد از وفات خدیجه، ابوطالب وفات فرمود، و چون رسول خدا ﷺ ابوطالب و خدیجه را نیافت، ماندن در مکّه را دشمن داشت، و اندوه سختی بر او داخل شد، و این مطلب را به جبرئیل ﷺ شکایت کرد، پس خدای تعالی به سوی او وحی فرمود که:

١١٩٢ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ أَخِي حَمَّادٍ الْكَاتِبِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله سَيِّدَ وُلْدِ آدَمَ؟ فَقَالَ: «كَانَ وَ اللّٰهِ سَيِّدَ مَنْ خَلَقَ اللّٰهُ؛ وَ مَا بَرَأَ اللّٰهُ بَرِيَّةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله».

١١٩٣ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام وَ ذَكَرَ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: مَا بَرَأَ اللّٰهُ نَسَمَةً خَيْراً مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله».

١١٩٤ / ٣ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مُرَازِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيّاً نُوراً ـ يَعْنِي رُوحاً بِلَا بَدَنٍ ـ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَ سَمَاوَاتِي وَ أَرْضِي وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي، فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَ تُمَجِّدُنِي، ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا، فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً، فَكَانَتْ تُمَجِّدُنِي وَ تُقَدِّسُنِي وَ تُهَلِّلُنِي، ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثِنْتَيْنِ، وَ قَسَمْتُ الثِّنْتَيْنِ ثِنْتَيْنِ، فَصَارَتْ أَرْبَعَةً: مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ، وَ عَلِيٌّ وَاحِدٌ، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ اثْنَانِ؛ ثُمَّ خَلَقَ اللّٰهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورٍ ابْتَدَأَهَا رُوحاً بِلَا بَدَنٍ، ثُمَّ مَسَحَنَا بِيَمِينِهِ، فَأَفْضىٰ نُورَهُ فِينَا».

١١٩٥ / ٤ . أَحْمَدُ، عَنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «أَوْحَى اللّٰهُ تَعَالىٰ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً، وَ نَفَخْتُ فِيكَ مِنْ رُوحِي كَرَامَةً مِنِّي، أَكْرَمْتُكَ بِهَا حِينَ أَوْجَبْتُ لَكَ الطَّاعَةَ عَلىٰ خَلْقِي جَمِيعاً، فَمَنْ أَطَاعَكَ، فَقَدْ أَطَاعَنِي؛ وَ مَنْ عَصَاكَ، فَقَدْ عَصَانِي، وَ أَوْجَبْتُ ذٰلِكَ فِي عَلِيٍّ وَ فِي نَسْلِهِ مِمَّنِ اخْتَصَصْتُهُ مِنْهُمْ لِنَفْسِي».

«بیرون رو از این دهی که اهل آن ستمکارند که تو را در مکّه بعد از ابوطالب یار و یاوری نیست»، و آن حضرت ﷺ [را]، به هجرت به سوی مدینه امر فرمود.

۱۱۹۲ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از عبدالله بن محمد ـ پسر برادر حمّاد کاتب ـ از حسین بن عبدالله روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق ؑ عرض کردم که: رسول خدا، سیّد و مهتر فرزندان آدم بود؟ فرمود: «به خدا سوگند، که آن حضرت، مهتر هر کسی بود که خدا او را آفرید، و خدا، خلقی را نیافرید که از محمد بهتر باشد».

۱۱۹۳ / ۲ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حَجّال، از حمّاد، از امام جعفر صادق ؑ روایت کرده است که ذکر رسول خدا ﷺ در میان آمد، آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین ؑ فرمود: خدا، بنده‌ای را نیافرید که از محمد ﷺ بهتر باشد».

۱۱۹۴ / ۳ . احمد بن ادریس، از حسین بن عبیدالله، از محمد بن عیسی و محمد بن عبدالله، از علی بن حدید، از مُرازم، از امام جعفر صادق ؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «خدای تبارک و تعالی فرمود که: یا محمد، من تو را و علی را آفریدم، در حالی که نور و روحی بودید بی تن، پیش از آن‌که آسمان‌ها و زمین و عرش و دریای خود را بیافرینم. پس همیشه مرا تهلیل و تمجید می‌نمودی (یعنی: به یگانگی و بزرگی یاد می‌کردی. و احتمال دارد که معنی این باشد که: آن روح ـ یعنی: روح تو و علی ـ مرا تهلیل و تمجید می‌نمود).

بعد از آن، روح‌های شما را جمع کردم و آن دو روح را یک روح گردانیدم. پس آن روح، مرا به بزرگی و پاکی و یگانگی یاد می‌نمود، بعد از آن، آن را دو بخش کردم و دو روح گردانیدم و هر یک از آن دو روح را دو بخش کردم و هر روحی را دو روح کردم پس چهار روح به هم رسید: یکی محمد، و یکی علی، و حسن و حسین دو تا، بعد از آن فاطمه را آفرید از نوری که او را ابتدا از آن فرمود، و روحی بود بی‌بدن، پس دست راست خود را به ما مالید و نور آن جناب در ما روشن شد».

۱۱۹۵ / ۴ . احمد، از حسین، از محمد بن عبدالله، از محمد بن فُضیل، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ؑ که می‌فرمود: «خدا به سوی محمد ﷺ وحی فرمود که: یا محمد ﷺ من تو را آفریدم و تو هیچ نبودی و در تو از روح خویش دمیدم، به جهت کرامتی از جانب من که تو را به آن گرامی داشتم، در هنگامی که برای تو فرمان‌برداری

١١٩٦ / ٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي الْفَضْلِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام، فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشِّيعَةِ، فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّداً بِوَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ، فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ، ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ، فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا، وَ أَجْرىٰ طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا، وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ، فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاؤُونَ، وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاؤُونَ، وَ لَنْ يَشَاؤُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ».

ثُمَّ قَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، هٰذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مَحَقَ، وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ؛ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ».

١١٩٧ / ٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «أَنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَ خَاتَمَهُمْ؟

قَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي، وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ ﴿وَ أَشْهَدَهُمْ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلىٰ﴾، فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ: بَلىٰ، فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللّٰهِ».

١١٩٨ / ٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ،

را بر همهٔ خلق خود واجب گردانیدم. پس هر که تو را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده، و هر که تو را معصیت کند، مرا معصیت کرده. و همین را واجب گردانیدم در باب علی و در حقّ فرزندان او، آنان که ایشان را برای خود مخصوص ساختم از جملهٔ آن فرزندان» (و مراد ائمّه هدی علیهم السلام اند).

۱۱۹۶ / ۵ . حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از ابوالفضل، یعنی: عبدالله بن ادریس، از محمد بن سنان روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد تقی علیه السلام بودم، پس ذکر اختلاف شیعیان را جاری کردم. حضرت فرمود که: «ای محمد، به درستی که خدای تبارک و تعالی همیشه به وحدانیّت و یگانگی خویش متفرّد و تنها بود، بعد از آن، محمد و علی و فاطمه را آفرید، و ایشان هزار روزگار مکث کردند. پس همهٔ چیزها را آفرید و ایشان را در هنگام آفریدن آنها، حاضر گردانید، و اطاعت ایشان را بر آنها جاری ساخت، و امور آنها را به ایشان واگذاشت، پس ایشان حلال می‌گردانند آنچه راکه می‌خواهند، و حرام می‌سازند آنچه راکه می‌خواهند. و هرگز چیزی را نخواهند، مگر به خواست خدای تبارک و تعالی».

بعد از آن فرمود که: «ای محمد، این دین‌داری کردنی است که هر که آن را پیشی گیرد از دین، به در رود؛ چنانچه تیر از نشانه بیرون می‌رود، و هر که از آن باز ایستد، هلاک شود، و هر که ملازم آن باشد و از آن دست بر ندارد، به حقّ می‌رسد. ای محمد، این را با خود بگیر و از آن دست بر مدار».

۱۱۹۷ / ۶ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از صالح بن سهل، از امام جعفر صادق علیه السلام که: «بعضی از قریش به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که: به چه چیز بر همهٔ پیغمبران پیشی گرفتی و حال آن‌که تو در آخر ایشان مبعوث شدی، و خاتم ایشانی (که پیغمبری به تو ختم شد)؟

فرمود که: من، اوّل کسی بودم که به پرودگار خویش ایمان آوردم، و اوّل کسی که اجابت کرد، من بودم، در هنگامی که خدا پیمان از پیغمبران گرفت و ایشان را بر نفس‌های ایشان شاهد گردانید که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، تو پروردگار مایی. پس اوّل پیغمبری که قبول کرد و بلی گفت، من بودم. پس همهٔ ایشان را پیشی گرفتم به اقرار کردن به خدا».

۷/۱۱۹۸ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن علی بن ابراهیم، از علی بن حمّاد،

عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَمَّادٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ: كَيْفَ كُنْتُمْ حَيْثُ كُنْتُمْ فِي الْأَظِلَّةِ؟ فَقَالَ: «يَا مُفَضَّلُ، كُنَّا عِنْدَ رَبِّنَا ـ لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا ـ فِي ظُلَّةٍ خَضْرَاءَ، نُسَبِّحُهُ وَ نُقَدِّسُهُ وَ نُهَلِّلُهُ وَ نُمَجِّدُهُ، وَ مَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا ذِي رُوحٍ غَيْرُنَا حَتّىٰ بَدَا لَهُ فِي خَلْقِ الْأَشْيَاءِ، فَخَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ غَيْرِهِمْ، ثُمَّ أَنْهىٰ عِلْمَ ذٰلِكَ إِلَيْنَا».

١١٩٩ / ٨. سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، قَالَ: سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ يَعْقُوبَ، عَنْ سِنَانِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ يَقُولُ: قَالَ: «إِنَّا أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتٍ نَوَّهَ اللّٰهُ بِأَسْمَائِنَا، إِنَّهُ لَمَّا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَمَرَ مُنَادِياً، فَنَادىٰ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ ـ ثَلَاثاً ـ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ ـ ثَلَاثاً ـ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً ـ ثَلَاثاً ـ».

١٢٠٠ / ٩. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ الصَّغِيرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ؑ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ:

«إِنَّ اللّٰهَ كَانَ إِذْ لَا كَانَ، فَخَلَقَ الْكَانَ وَ الْمَكَانَ، وَ خَلَقَ نُورَ الْأَنْوَارِ الَّذِي نُوِّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ، وَ أَجْرىٰ فِيهِ مِنْ نُورِهِ الَّذِي نُوِّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارُ، وَ هُوَ النُّورُ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً، فَلَمْ يَزَالَا نُورَيْنِ أَوَّلَيْنِ إِذْ لَا شَيْءَ كُوِّنَ قَبْلَهُمَا، فَلَمْ يَزَالَا يَجْرِيَانِ طَاهِرَيْنِ مُطَهَّرَيْنِ فِي الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ حَتّىٰ افْتَرَقَا فِي أَطْهَرِ طَاهِرَيْنِ: فِي عَبْدِ اللّٰهِ وَ أَبِي طَالِبٍ ؑ».

١٢٠١ / ١٠. الْحُسَيْنُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ ؑ: «يَا جَابِرُ، إِنَّ اللّٰهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ

از مفضّل روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق عرض کردم که: چگونه بودید در وقتی که در صورت سایه‌ها و روح‌های بی‌بدن بودید؟ فرمود که: «ای مفضّل، ما در نزد پروردگار خویش بودیم و کسی غیر از ما در نزد آن جناب نبود، و در سایه‌بانِ سبزی، او را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می‌کردیم، و غیر از ما، هیچ فرشتهٔ مقرّب و هیچ صاحب روحی نبود تا آن‌که ارادهٔ خدا به آفریدن چیزها تعلّق گرفت. پس آنچه را که خواست آفرید، به آن کیفیّتی که خواست؛ از فرشتگان و غیر ایشان. بعد از آن، علم اینها را به ما رسانید و خبر اینها را به ما داد».

۸/۱۱۹۹. سهل بن زیاد، از محمد بن ولید روایت کرده است که گفت: شنیدم از یونس بن یعقوب، از سِنان بن طَریف، از امام جعفر صادق که می‌گفت: آن حضرت فرمود که: «ما اوّل اهل بیتی هستیم که خدا نام‌های ما را مشهور ساخت با تعظیم و تکریم. به درستی که آن جناب چون آسمان‌ها و زمین را آفرید، منادی را امر فرمود که: نداکند. پس سه مرتبه این ندا در داد که: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا الله، یعنی: «گواهی می‌دهم که نیست خدایی، مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است». و سه مرتبه: أَشْهَدُ أَنَّ مُحمداً رسول الله، یعنی: «گواهی می‌دهم که محمد فرستادهٔ خدا است». و سه مرتبه: أَشْهَدُ أَنَّ عَلیاً امیرالمؤمنین حقّاً، یعنی: گواهی می‌دهم که علی پادشاه مؤمنان است از روی راستی و درستی».

۹/۱۲۰۰. احمد بن ادریس، از حسین بن عبیدالله صغیر، از محمد بن ابراهیم جعفری، از احمد بن علی از محمد بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی‌طالب، از امام جعفر صادق روایت کرده است که فرمود: «خدای تعالی بود در وقتی که هیچ بودی نبود. پس بودْ و جای بودْ را خلق فرمود، و نور همهٔ نورها راکه همهٔ نورها از آن منوّر و نورانی شدند، آفرید و در آن نور، روان ساخت از نور خویش که نورها از آن منوّر شدند، و آن نوری است که محمد و علی را از آن آفرید. پس همیشه محمد و علی، دو نوری بودند که اوّل بودند؛ زیراکه هیچ چیز پیش از ایشان، به هستی نرسیده بود. پس ایشان متّصل با هم روان بودند؛ پاک و پاکیزه در صلب‌های پاک تا عبدالمطّلب و از آنجا از هم جدا شدند و در پشت دو کس پاک قرار گرفتند: یکی در صُلب عبدالله و یکی در صلب ابوطالب».

۱۰/۱۲۰۱. حسین از محمد بن عبدالله، از محمد بن سنان، از مفضّل، از جابر بن یزید روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر فرمود که: «ای جابر، به درستی که خدا، اوّل

مُحَمَّداً وَ عِتْرَتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ، فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ».

قُلْتُ: وَ مَا الْأَشْبَاحُ؟ قَالَ: «ظِلُّ النُّورِ، أَبْدَانٌ نُورَانِيَّةٌ بِلَا أَرْوَاحٍ، وَ كَانَ مُؤَيَّداً بِرُوحٍ وَاحِدَةٍ، وَ هِيَ رُوحُ الْقُدُسِ، فَبِهِ كَانَ يَعْبُدُ اللّٰهَ وَ عِتْرَتُهُ، وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ حُلَمَاءَ، عُلَمَاءَ، بَرَرَةً، أَصْفِيَاءَ، يَعْبُدُونَ اللّٰهَ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ السُّجُودِ وَ التَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ، وَ يُصَلُّونَ الصَّلَوَاتِ، وَ يَحُجُّونَ وَ يَصُومُونَ».

١٢٠٢ / ١١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ مَالِكِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ النَّهْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ حَارِثٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ الْعِجْلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ، قَالَ: «كَانَ فِي رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ثَلَاثَةٌ لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ: لَمْ يَكُنْ لَهُ فَيْءٌ، وَ كَانَ لَا يَمُرُّ فِي طَرِيقٍ فَيُمَرُّ فِيهِ بَعْدَ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا عُرِفَ أَنَّهُ قَدْ مَرَّ فِيهِ؛ لِطِيبِ عَرْفِهِ، وَ كَانَ لَا يَمُرُّ بِحَجَرٍ وَ لَا بِشَجَرٍ إِلَّا سَجَدَ لَهُ».

١٢٠٣ / ١٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ: «لَمَّا عُرِجَ بِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، انْتَهىٰ بِهِ جَبْرَئِيلُ إِلىٰ مَكَانٍ، فَخَلّىٰ عَنْهُ، فَقَالَ لَهُ: يَا جَبْرَئِيلُ، أَتُخَلِّينِي عَلىٰ هٰذِهِ الْحَالِ؟ فَقَالَ: امْضِهْ؛ فَوَ اللّٰهِ لَقَدْ وَطِئْتَ مَكَاناً مَا وَطِئَهُ بَشَرٌ، وَ مَا مَشىٰ فِيهِ بَشَرٌ قَبْلَكَ».

١٢٠٤ / ١٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ وَ أَنَا حَاضِرٌ، فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَمْ عُرِجَ بِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ؟ فَقَالَ: «مَرَّتَيْنِ، فَأَوْقَفَهُ جَبْرَئِيلُ مَوْقِفاً، فَقَالَ لَهُ: مَكَانَكَ يَا مُحَمَّدُ، فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْقِفاً مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ

چیزی راکه آفرید، محمد و عترت او را که راه‌نمایندگان و راه‌یافتگانند، آفرید. پس ایشان اشباح نور بودند در نزد خدا».

عرض کردم که: اشباح چیست؟ فرمود: «سایهٔ نور، یعنی: بدن‌های نورانی بی‌روح. و آن حضرت به یک روح مؤیّد بود که خدا او را به آن روح تقویت فرموده بود و آن، روح القدس بود که آن حضرت و عترتش به آن، خدا را می‌پرستیدند و از برای همین، ایشان را بردباران و دانایان و نیکوکاران و برگزیدگان آفرید که خدا را پرستش می‌کنند به نماز و روزه و سجود و تسبیح و تهلیل و نمازهای واجبی، و سنّتی را می‌گذارند و حجّ می‌کنند و روزه می‌گیرند».

۱۲۰۲ / ۱۱ . علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید ـ یعنی: شباب صیرفی ـ از مالک بن اسماعیل نَهْدی، از عبدالسّلام بن حارث، از سالم بن ابی حفصه عِجلی، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «سه چیز در رسول خدا ﷺ بود که در کسی غیر از آن حضرت نبود: یکی آن‌که آن حضرت را سایه نبود، و دیگر آن‌که در راهی نمی‌گذشت که کسی بعد از دو روز یا سه روز در آن بگذرد، مگر آن‌که معلوم می‌شد که آن حضرت در آن راه گذشته به جهت بوی خوشی که داشت، و سیم آن‌که به هیچ سنگ و درختی نمی‌گذشت، مگر آن‌که برای او سجده می‌کردند و تعظیم می‌نمودند».

۱۲۰۳ / ۱۲ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از حمّاد بن عثمان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «چون رسول خدا را به معراج بردند، جبرئیل آن حضرت را به جایی رسانید و او را واگذاشت. پیغمبر فرمود که: ای جبرئیل، مرا بر این حال وا می‌گذاری؟ جبرئیل عرض کرد که: برو، پس به خدا سوگند، که به جایی پا گذاشتی که هیچ انسانی در آن پا نگذاشته و هیچ بشری پیش از تو در آن راه نرفته».

۱۲۰۴ / ۱۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از علی بن ابی‌حمزه که گفت: ابوبصیر از امام جعفر صادق ﷺ سؤال کرد و من حاضر بودم و عرض کرد که: فدای تو گردم، چند مرتبه رسول خدا ﷺ را به معراج بردند؟ فرمود: «دو مرتبه. و جبرئیل ﷺ آن حضرت را در جایی باز داشت و به او عرض کرد که: یا محمد، به جای خود باش که در جایی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته‌ای و هیچ پیغمبری در آن نایستاده. به درستی که پروردگار تو در کار رحمت فرستادن است (و احتمال این‌که نماز می‌کند، یا دعا می‌خواند، اگر چه بر سبیل مجاز باشد، با وجود قرینهٔ بیان

وَ لَا نَبِيٌّ؛ إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي، فَقَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ، وَ كَيْفَ يُصَلِّي؟ قَالَ: يَقُولُ: سُبُّوحٌ، قُدُّوسٌ، أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ، سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي. فَقَالَ: اللّٰهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ». قَالَ: «وَ كَانَ كَمَا قَالَ اللّٰهُ: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾».

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾؟ قَالَ: «مَا بَيْنَ سِيَتِهَا إِلىٰ رَأْسِهَا». فَقَالَ: «كَانَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ يَتَلَأْلَأُ بِخَفْقٍ -وَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا وَ قَدْ قَالَ: زَبَرْجَدٌ- فَنَظَرَ فِي مِثْلِ سَمِّ الْإِبْرَةِ إِلىٰ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ نُورِ الْعَظَمَةِ، فَقَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: يَا مُحَمَّدُ، قَالَ: لَبَّيْكَ رَبِّي، قَالَ: مَنْ لِأُمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ: اللّٰهُ أَعْلَمُ، قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ».

قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام لِأَبِي بَصِيرٍ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، وَ اللّٰهِ، مَا جَاءَتْ وَلَايَةُ عَلِيٍّ مِنَ الْأَرْضِ، وَ لٰكِنْ جَاءَتْ مِنَ السَّمَاءِ مُشَافَهَةً».

مراد از آن، صورتی ندارد).

و پیغمبر فرمود که: ای جبرئیل، چگونه رحمت می‌فرستد؟ عرض کرد که: می‌فرماید: سُبّوح قُدّوس أنَا رَبُّ الملائکة و الرّوح سَبَقَتْ رَحْمَتی غَضَبی، یعنی: «منم که پاکم از هر بدی و به غایت پاک و پاکیزه‌ام. منم پروردگار همهٔ فرشتگان و روح، پیشی گرفته رحمت من بر غضب من». پس پیغمبر عرض کرد که: أللّهُمّ عَفْوَكَ عَفْوَك، یعنی: بار خدایا، بسیار طالب عفو توام که از جُرم من (یعنی: اُمّتان من) در گذری، و با من نیکویی کنی».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا چنان بود که خدای تعالی فرموده که: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾[1]». ابو بصیر به آن حضرت عرض کرد که: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ چیست؟ فرمود: «آنچه در میانهٔ چم و گوشهٔ کمان است تا سر آن». و ترجمهٔ آیه این است که: «پس بود مقدار و اندازهٔ قرب مسافت میان او و پیغمبر، مثل مقدار دو کمان یا نزدیک‌تر از آن» (یعنی: بر وجهی به او نزدیک شد که اگر کسی مشاهدهٔ قرب مسافت می‌کرد میان ایشان، متردد می‌شد در آن‌که آن را مقدار دو کمان تقدیر کند، یا کم‌تر و مراد، مقدار دو جانب یک کمان است و مقصود، آن است که مسافت میانهٔ ایشان، مقدار کمانی بود که کنایه است از نهایت قرب و نزدیکی و آن تمثیل است از برای شدّت اتصال و ارتباط و تشبیه اندازهٔ معنوی روحانی به اندازهٔ صوری جسمانی و نزدیکی جایی به نزدیکی جایی و مکانت و منزلت به منزل و مکان. و شاعر چه خوش گفته که:

مکان قرب چنان تنگ شکه خوطمتواحک کند از صفحه میم احمد را.

تتّمهٔ حدیث آن‌که :)

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در میان خدا و پیغمبر، حجابی بود که می‌درخشید و می‌جنبید ـ راوی می‌گوید که: نمی‌دانم آن حضرت را که چیزی فرموده باشد، مگر آن‌که فرمود آن حجاب از زبرجد بود ـ (یعنی: آنچه در نظر من است، این است که آن حضرت فرمود که: «حجاب میانهٔ ایشان، از زبرجد بود») و در آن حجاب رخنه بود، مانند چشمه‌ای سوزن. پس پیغمبر نظر کرد در آن رخنهٔ مانند چشمهٔ سوزن به سوی آنچه خدا می‌خواست

---

۱. نجم، ۹.

١٢٠٥ / ١٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: صِفْ لِي نَبِيَّ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، قَالَ: «كَانَ نَبِيُّ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله أَبْيَضَ، مُشْرَبَ حُمْرَةٍ، أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ، مَقْرُونَ الْحَاجِبَيْنِ، شَثْنَ الْأَطْرَافِ، كَأَنَّ الذَّهَبَ أُفْرِغَ عَلىٰ بَرَاثِنِهِ، عَظِيمَ مُشَاشَةِ الْمَنْكِبَيْنِ، إِذَا الْتَفَتَ يَلْتَفِتُ جَمِيعاً مِنْ شِدَّةِ اسْتِرْسَالِهِ، سُرْبَتُهُ سَائِلَةٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلىٰ سُرَّتِهِ كَأَنَّهَا وَسَطُ الْفِضَّةِ الْمُصَفَّاةِ، وَ كَأَنَّ عُنُقَهُ إِلىٰ كَاهِلِهِ إِبْرِيقُ فِضَّةٍ، يَكَادُ أَنْفُهُ إِذَا شَرِبَ أَنْ يَرِدَ الْمَاءَ، وَ إِذَا مَشىٰ تَكَفَّأَ كَأَنَّهُ يَنْزِلُ فِي صَبَبٍ، لَمْ يُرَ مِثْلُ نَبِيِّ اللّٰهِ قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ صلى الله عليه وآله».



از نور عظمت خدا، بعد از آن، خدای تبارک و تعالی فرمود که: یا محمد، عرض کرد که: لبیک ربّی؛ «ای پروردگار من به خدمت تو ایستاده، منتظر فرمان توام که آنچه بفرمایی به جا آورم». فرمود که: کی خلیفه و امام است از برای امّت تو بعد از تو؟ عرض کرد که: خدا بهتر می‌داند. فرمود که: علی بن ابی‌طالب، پادشاه مؤمنان و آقای مسلمانان و پیش‌رو و جلودار پیشانی و دست و پا سفیدان است» (یعنی: شیعیان و این کنایه است از نجابت ایشان، چنانچه اسبی که به این صفت باشد از همهٔ اسب‌ها بهتر و نجیب‌تر است).

راوی می‌گوید که: پس حضرت صادقؑ به ابوبصیر فرمود که: «ای ابا محمد، به خدا سوگند، که ولایت علیؑ از زمین نیامده که پیغمبر از پیش خود آن را گفته باشد، ولیکن از آسمان آمده، از روی مشافهت» (که خدا با پیغمبر در این باب روبه‌رو سخن گفته؛ یعنی: بی‌واسطه).

۱۲۰۵ / ۱۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن سیف، از عمرو بن شمر، از جابر که گفت: به خدمت امام محمد باقرؑ عرض کردم که: شمایل پیغمبر خداﷺ را برای من شرح و بیان فرما.

فرمود که: «پیغمبر خدا، سفیدی بود به سرخی آمیخته و چشم‌هایش گشاد و سیاهی آنها در نهایت سیاهی، و ابروهایش پیوسته و دست‌ها و پاهایش گنده و درشت، و گویا که از کف‌ها و انگشتان آن حضرت طلا می‌ریخت، و سر دوش‌هایش بزرگ و ستبر، و چون ملتفت می‌شد، به همهٔ بدن التفات می‌فرمود (یعنی: می‌گشت و متوجّه می‌شد) و به روش متکبّران، به گوشهٔ چشم نظر نمی‌کرد؛ به جهت شدّت انس و افتادگی که داشت. و مویی در میان سینه‌اش روییده بود که پیوسته بود از سینه، یا کو[1] گردن تا ناف آن حضرت، و گویا آن موی در میان نقرهٔ صاف شده بود؛ چه بدن آن حضرت به نقره می‌مانست. و گویا گردن آن حضرت، تا میان دو شانهٔ او نقره‌ای بود درخشان، و بینی آن حضرت کشیده و بلند بود؛ به مرتبه‌ای که چون آب می‌نوشید، نزدیک بود که به آب رسد، و چون راه می‌رفت سر مبارک را به زیر می‌افکند که گویا از بلندی به زیر می‌آمد، و مانند پیغمبر خداﷺ دیده نشد؛ پیش از آن حضرت و بعد از او نیز دیده نشد و نخواهد شد».

---

۱. در هر دو نسخه «کو» آمده و گویی که «گو» درست باشد که به معنای گودی است.

١٥/١٢٠٦ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ : «إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ : إِنَّ اللّٰهَ مَثَّلَ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ ، وَ عَلَّمَنِي أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ، فَمَرَّ بِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ ، فَاسْتَغْفَرْتُ لِعَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ ، إِنَّ رَبِّي وَعَدَنِي فِي شِيعَةِ عَلِيٍّ خَصْلَةً ، قِيلَ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، وَ مَا هِيَ ؟ قَالَ : الْمَغْفِرَةُ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ ، وَ أَنْ لَا يُغَادِرَ مِنْهُمْ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً ، وَ لَهُمْ تُبَدَّلُ السَّيِّئَاتُ حَسَنَاتٍ» .

١٦/١٢٠٧ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ : «خَطَبَ رَسُولُ اللّٰهِ النَّاسَ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الْيُمْنىٰ قَابِضاً عَلىٰ كَفِّهِ ، ثُمَّ قَالَ : أَ تَدْرُونَ ـ أَيُّهَا النَّاسُ ـ مَا فِي كَفِّي ؟ قَالُوا : اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَقَالَ : فِيهَا أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ الشِّمَالَ ، فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، أَ تَدْرُونَ مَا فِي كَفِّي ؟ قَالُوا : اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَقَالَ : أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

ثُمَّ قَالَ : حَكَمَ اللّٰهُ وَ عَدَلَ ، حَكَمَ اللّٰهُ وَ عَدَلَ ، حَكَمَ اللّٰهُ وَ عَدَلَ ، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ ، وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» .

١٧/١٢٠٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ فِي خُطْبَةٍ لَهُ خَاصَّةٍ يَذْكُرُ فِيهَا حَالَ النَّبِيِّ وَ الْأَئِمَّةِ وَ صِفَاتِهِمْ : «فَلَمْ يَمْنَعْ رَبَّنَا ـ لِحِلْمِهِ وَ أَنَاتِهِ وَ عَطْفِهِ ـ مَا كَانَ

۱۲۰۶ / ۱۵ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق﷣ که فرمود: «رسول خداﷺ فرمود که: خدا امّت مرا از برای من مصوّر ساخت در گل (یعنی: مثال ایشان را به من نمود در حالی که مخلوق نشده بودند)، و نام‌های ایشان را به من تعلیم نمود؛ چنانچه همهٔ نام‌ها را به آدم تعلیم فرمود. پس اصحاب عَلَم‌ها و صاحبان شوکت، به من گذشتند و من برای علی و شیعیان آن حضرت استغفار کردم، و پروردگار من، مرا در باب شیعیان علی خصلتی وعده فرمود. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله، آن خصلت چیست؟ فرمود: آمرزش گناهان از برای آن‌که ایمان آورده از ایشان، و آن‌که گناه کوچک و بزرگی را وا نگذارد از ایشان (که همه را بیامرزد. و می‌تواند که معنی این باشد که ثواب کوچک و بزرگی را از ایشان وا نگذارد که همه را ثبت و ضبط فرماید). و از برای ایشان بخصوص سیّئات به حسنات مبدّل شود» (که بدی‌های ایشان خوبی شود).

۱۲۰۷ / ۱۶ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سیف، از پدرش، از آن‌که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که فرمود: «رسول خداﷺ مردم را خطبه فرمود، بعد از آن، دست راست خود را بلند کرد و مشت خود را بر هم گذاشته بود و فرمود که: ای گروه مردمان، آیا می‌دانید که در مشت من، چه چیز است؟ گفتند که: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود که: در آن است نام‌های اهل بهشت و نام‌های پدران ایشان و قبیله‌های ایشان تا روز قیامت. بعد از آن، دست چپ خود را بلند کرد و فرمود که: ای گروه مردمان، آیا می‌دانید که در دست من چیست؟ گفتند که: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود که: نام‌های اهل دوزخ و نام‌های پدران ایشان و قبیله‌های ایشان است تا روز قیامت. بعد از آن دو مرتبه فرمود که: خدا حکم فرموده و عدالت نموده: ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾[1]، یعنی: گروهی در بهشتند و گروهی در آتش افروخته».

۱۲۰۸ / ۱۷ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از اسحاق بن غالب، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است در خطبه‌ای مخصوصهٔ آن حضرت که در آن حال پیغمبر و ائمه﷩ و صفات ایشان را ذکر فرموده، می‌فرماید که: «پس

۱. شورا، ۷.

مِنْ عَظِيمِ جُرْمِهِمْ وَ قَبِيحِ أَفْعَالِهِمْ أَنِ انْتَجَبَ لَهُمْ أَحَبَّ أَنْبِيَائِهِ إِلَيْهِ، وَ أَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، فِي حَوْمَةِ الْعِزِّ مَوْلِدُهُ، وَ فِي دَوْمَةِ الْكَرَمِ مَحْتِدُهُ، غَيْرَ مَشُوبٍ حَسَبُهُ، وَ لَا مَمْزُوجٍ نَسَبُهُ، وَ لَا مَجْهُولٍ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ صِفَتُهُ، بَشَّرَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ فِي كُتُبِهَا، وَ نَطَقَتْ بِهِ الْعُلَمَاءُ بِنَعْتِهَا، وَ تَأَمَّلَتْهُ الْحُكَمَاءُ بِوَصْفِهَا، مُهَذَّبٌ لَا يُدَانىٰ، هَاشِمِيٌّ لَا يُوَازىٰ، أَبْطَحِيٌّ لَا يُسَامىٰ، شِيمَتُهُ الْحَيَاءُ، وَ طَبِيعَتُهُ السَّخَاءُ، مَجْبُولٌ عَلىٰ أَوْقَارِ النُّبُوَّةِ وَ أَخْلَاقِهَا، مَطْبُوعٌ عَلىٰ أَوْصَافِ الرِّسَالَةِ وَ أَحْلَامِهَا، إِلىٰ أَنِ انْتَهَتْ بِهِ أَسْبَابُ مَقَادِيرِ اللّٰهِ إِلىٰ أَوْقَاتِهَا، وَ جَرىٰ بِأَمْرِ اللّٰهِ الْقَضَاءُ فِيهِ إِلىٰ نِهَايَاتِهَا، أَدَّاهُ مَحْتُومُ قَضَاءِ اللّٰهِ إِلىٰ غَايَاتِهَا، تُبَشِّرُ بِهِ كُلُّ أُمَّةٍ مَنْ بَعْدَهَا، وَ يَدْفَعُهُ كُلُّ أَبٍ إِلىٰ أَبٍ مِنْ ظَهْرٍ إِلىٰ ظَهْرٍ، لَمْ يَخْلِطْهُ فِي عُنْصُرِهِ سِفَاحٌ، وَ لَمْ يُنَجِّسْهُ فِي وِلَادَتِهِ نِكَاحٌ، مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلىٰ أَبِيهِ عَبْدِ اللّٰهِ فِي خَيْرِ فِرْقَةٍ، وَ أَكْرَمِ سِبْطٍ، وَ أَمْنَعِ رَهْطٍ، وَ أَكْلَأِ حَمْلٍ، وَ أَوْدَعِ

منع نکرد پروردگار، ما را به جهت بردباری و تأنّی و آرام و مهربانی که دارد، آنچه واقع شد از گناهان بزرگ و کردارهای زشت بندگان، از آن‌که برگزید از برای ایشان، دوست‌ترین پیغمبران خود را به سوی خود و پیغمبری را که از همهٔ پیغمبران دوست‌تر می‌داشت، و در نزد او از همهٔ ایشان گرامی‌تر بود؛ یعنی: محمد بن عبدالله ﷺ که مولدش در معظم عزّت، و اصل و ریشهٔ او در درخت کرم و بزرگواری است (و مراد این است که از سلسلهٔ نجیب عظیم الشّأن به وجود آمده). و حسبش به صفت بدی، مخلوط و نسبش به عیبی آمیخته و ممزوج نیست. و صفتش در نزد اهل علم، معلوم است (و چنان نیست که آن را ندانند).

همهٔ پیغمبران در کتاب‌های خویش به آن حضرت و وجود ذی‌جودش، مژده دادند. و جمیع علما به نعت خویش به او گویا شدند، و تمام حکما به وصف خود در او تأمّل نمودند. پاکیزه شده‌ای است که هیچ کس از خلائق در صفات به او نزدیک نمی‌تواند شد. و هاشمی است که کسی با او برابری نمی‌تواند کرد. و مکّی است که کسی بر او بلندی نمی‌تواند جست. خوی او حیا، و سرشتش سخا است. آفریده شده بر بادهای نبوّت، و اخلاق آن، و سرشته شده بر وصف‌های رسالت و خردمندی‌ها و نرمی‌های آن، تا آن‌که اسباب تقدیرات خدا او را به اوقات حصول آن اسباب رسانید، و قضا در او به امر خدا جاری گردید، تا به نهایت و غایت آن اسباب رسید. قضای حتمی خدا او را به غایت‌های آن رسانید.

هر گروهی به آن حضرت مژده می‌دادند. کسانی را که بعد از ایشان بودند و هر پدری نور او را به پدری دیگر دفع می‌نمود؛ از پشتی به پشتی دیگر، به وضعی که آن حضرت را در عنصر لطیف و اصل مادّه شریف، زنایی نمی‌آمیخت، و او را در ولادت با سعادتش، نکاحی که مخالف شرع انور باشد، نجس نگردانید.

از نزد آدم تا پدرش عبدالله (یعنی: جمیع پدران آن حضرت تا حضرت آدم) همه حلال‌زاده بودند (که از عقد صحیح موافق شریعت به هم رسیده بودند، و هیچ‌یک از ایشان، فرزند زنا و شبهه نبودند). و در فرقه‌ای که از هر فرقه‌ای بهتر و در قبیله‌ای که از همه کریم‌تر و در گروهی که از همه کس منیع‌تر بودند، و حمل را بیشتر از همه کس محافظت می‌نمودند، و در دامن و کنار کسی تربیت یافت که امانتش از همه کس بیشتر بود.

خدا او را برگزید و پسندید، و هر خوبی را در او جمع فرمود، و کلیدهای علم و چشمه‌های حکمت را به او عطا فرمود. و او را برانگیخت که رحمت باشد از برای بندگان،

حِجْرٍ، اصْطَفَاهُ اللّٰهُ وَ ارْتَضَاهُ وَ اجْتَبَاهُ، وَ آتَاهُ مِنَ الْعِلْمِ مَفَاتِيحَهُ، وَ مِنَ الْحُكْمِ يَنَابِيعَهُ، ابْتَعَثَهُ رَحْمَةً لِلْعِبَادِ، وَ رَبِيعاً لِلْبِلَادِ، وَ أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَيْهِ الْكِتَابَ، فِيهِ الْبَيَانُ وَ التِّبْيَانُ ﴿قُرْآناً عَرَبِيّاً غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾، قَدْ بَيَّنَهُ لِلنَّاسِ، وَ نَهَجَهُ بِعِلْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ، وَ دِينٍ قَدْ أَوْضَحَهُ، وَ فَرَائِضَ قَدْ أَوْجَبَهَا، وَ حُدُودٍ حَدَّهَا لِلنَّاسِ وَ بَيَّنَهَا، وَ أُمُورٍ قَدْ كَشَفَهَا لِخَلْقِهِ وَ أَعْلَنَهَا، فِيهَا دَلَالَةٌ إِلَى النَّجَاةِ، وَ مَعَالِمُ تَدْعُو إِلىٰ هُدَاهُ، فَبَلَّغَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ مَا أُرْسِلَ بِهِ، وَ صَدَعَ بِمَا أُمِرَ، وَ أَدّىٰ مَا حُمِّلَ مِنْ أَثْقَالِ النُّبُوَّةِ، وَ صَبَرَ لِرَبِّهِ، وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ، وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى النَّجَاةِ، وَ حَثَّهُمْ عَلَى الذِّكْرِ، وَ دَلَّهُمْ عَلىٰ سَبِيلِ الْهُدىٰ، بِمَنَاهِجَ وَ دَوَاعٍ أَسَّسَ لِلْعِبَادِ أَسَاسَهَا، وَ مَنَارٍ رَفَعَ لَهُمْ أَعْلَامَهَا، كَيْلَا يَضِلُّوا مِنْ بَعْدِهِ، وَ كَانَ بِهِمْ رَؤُوفاً رَحِيماً».

١٢٠٩ / ١٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أُمَيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ الْقَيْسِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي دُرُسْتُ بْنُ أَبِي مَنْصُورٍ، أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ ؑ: أَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ مَحْجُوجاً بِأَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالَ: «لَا، وَ لٰكِنَّهُ كَانَ مُسْتَوْدَعاً لِلْوَصَايَا، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ ﷺ».

و چون فصل بهار باشد از برای شهرها و زمین‌ها. و خدا فرو فرستاد به سوی او کتابی را که در آن بیان و تبیان هر چیزی هست ﴿قُرْآناً عَرَبِيّاً غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾[1]، یعنی: در حالتی است که آن قرآنی است به لغت عرب، غیر صاحب کجی و آن را فرو فرستاد تا باشد که ایشان بپرهیزند از کفر و انواع عصیان» (و در بعضی از نسَخ کافی، به جای یتّقون، یعقلون است و آن، درست نیست، مگر آن‌که بر سبیل اقتباس باشد).

و حضرت فرمود که: «آن را از برای مردم بیان فرمود، و آشکار نمود به علمی که آن را تفصیل داد، و دینی که آن را روشن ساخت، و واجباتی که آن را واجب گردانید، و حدودی چند که آنها را قرار داد از برای مردم و آنها را بیان فرمود، و اموری چند که آنها را از برای آفریدگان خویش روشن و هویدا نمود، و دلالت به سوی نجات و نشان‌ها که مردم را به سوی رهنمایان می‌خواند، در آنها آشکار کرد.

پس رسول خدا ﷺ آنچه را که به آن فرستاده شده بود، به مردم رسانید، و آنچه را که به آن مأمور بود ظاهر گردانید، و آنچه را که بر او بار شده بود، از بارهای سنگین پیغمبری، به منزل رسانید، و به جهت رضای پروردگار خویش، صبر و شکیبایی ورزید، و در راه آن جناب، با دشمنان دین جهاد فرمود، و امّت خود را نصیحت و خیرخواهی کرد، و ایشان را به سوی نجات خواند، و بر یاد خدا بر انگیخت، و ایشان را بر راه هدایت دلالت کرد، به راه‌های راست و داعیان چند (یعنی: ائمّه) که اساس و اصل آن را از برای بندگان محکم ساخت، و منادی چند که نشانه‌های آن را از برای ایشان برافراشت، تا آن‌که بعد از آن حضرت، گمراه نشوند و به ایشان رؤف و رحیم بود» (که نهایت مهربانی نسبت به ایشان داشت).

۱۲۰۹ / ۱۸. محمد بن یحیی، از سعد بن عبدالله، از جماعتی از اصحاب ما، از احمد بن هلال، از امیّة بن علی قیسی، روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا دُرست بن ابی منصور، که از امام موسی کاظم ﷺ سؤال کرد که: آیا رسول خدا ﷺ محجوج به ابی‌طالب و مغلوب حجّت او بود (که ابوطالب حجّت باشد بر آن حضرت)؟

حضرت فرمود: «نه، ولیکن ابوطالب چنان بود که وصایای عیسی در نزد او به امانت سپرده شده بود، پس آنها را به محمد ﷺ تسلیم نمود». درست می‌گوید که: عرض کردم:

---

۱. زمر، ۲۸.

قَالَ: قُلْتُ: فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا عَلىٰ أَنَّهُ مَحْجُوجٌ بِهِ؟ فَقَالَ: «لَوْ كَانَ مَحْجُوجاً بِهِ، مَا دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصِيَّةَ».

قَالَ: فَقُلْتُ: فَمَا كَانَ حَالُ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: «أَقَرَّ بِالنَّبِيِّ وَ بِمَا جَاءَ بِهِ، وَ دَفَعَ إِلَيْهِ الْوَصَايَا، وَ مَاتَ مِنْ يَوْمِهِ».

١٢١٠ / ١٩. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، بَاتَ آلُ مُحَمَّدٍ عليهم السلام بِأَطْوَلِ لَيْلَةٍ حَتّىٰ ظَنُّوا أَنْ لَا سَمَاءَ تُظِلُّهُمْ؛ وَ لَا أَرْضَ تُقِلُّهُمْ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَتَرَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْأَبْعَدِينَ فِي اللّٰهِ.

فَبَيْنَا هُمْ كَذٰلِكَ إِذْ أَتَاهُمْ آتٍ ـ لَا يَرَوْنَهُ وَ يَسْمَعُونَ كَلَامَهُ ـ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ، إِنَّ فِي اللّٰهِ عَزَاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ، وَ نَجَاةً مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ، وَ دَرَكاً لِمَا فَاتَ: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلّا مَتاعُ الْغُرُورِ﴾ إِنَّ اللّٰهَ اخْتَارَكُمْ وَ فَضَّلَكُمْ وَ طَهَّرَكُمْ، وَ جَعَلَكُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ، وَ اسْتَوْدَعَكُمْ عِلْمَهُ، وَ أَوْرَثَكُمْ كِتَابَهُ، وَ

وصایا را به آن حضرت تسلیم نمود، بنابر این‌که به ابوطالب محجوج بود؟ حضرت فرمود که: «اگر به او محجوج می‌بود (که ابوطالب حجّت بر او باشد)، ابوطالب وصیّت را به او تسلیم نمی‌نمود» (چه وصیّت باید که در نزد وصیّ باشد).

راوی می‌گوید که: عرض کردم: پس حال ابوطالب چه بود؟ (یعنی: رسول خداﷺ بر او حُجّت بود یا نه؟) حضرت فرمود که: «اقرار نمود به پیغمبر و به آنچه پیغمبر آن را از جانب خدا آورده بود، و وصایا را به آن حضرت تسلیم کرد، و در همان روز وفات نمود».

۱۹/۱۲۱۰. حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از منصور بن عبّاس، از علی بن اسباط، از یعقوب بن سالم، از مردی، از امام محمد باقرﷺ روایت کرده است که فرمود: «چون قبض روح مطهّر رسول خداﷺ شد، آل محمد شب را به روز آوردند با درازترین شب‌ها (یعنی: آن شب درازترین شب‌ها بر ایشان گذشت به جهت شدّت غم و اندوه) تا آن‌که گمان کردند که هیچ آسمانی برایشان سایه نخواهد افکند، و هیچ زمینی ایشان را بر نخواهد داشت (حاصل مراد، آن‌که چنان می‌پنداشتند که بعد از آن، زنده نخواهند بود)؛ زیرا که رسول خداﷺ با خویشان و بیگانگان در راه خدا دشمنی کرده بود (و همه را چیزی که مکروه طبع ایشان بود رسانیده؛ چون کشتن و زخم زدن و غیر آن).

پس در بین این‌که ایشان همچنین غمناک و اندوهناک و متفکّر و متحیّر بودند، ناگاه کسی به نزد ایشان آمد که او را نمی‌دیدند و سخن او را می‌شنیدند، و گفت که: السّلام علیکم أهل البیت و رحمة الله و برکاته، یعنی: «سلام خدا (یا سلام من، یا همهٔ سلام‌ها) بر شما باد ای خاندان محمد و رحمت خدا و برکت‌های او». به درستی که در رحمت و ثواب خدا تسلّی است از هر مصیبت و امر ناخوشی که به این کس رسیده، و نجات است از هر چه باعث هلاکت شود، و دریافت است آنچه را که فوت شده باشد: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ﴾[1]، یعنی: «هر تنی چشندهٔ مرگ است و جز این نیست که شما تمام داده می‌شوید مزدهای خود را در روز قیامت. پس، هر که دور گردانیده شود از آتش دوزخ، و در آورده شود در بهشت، پس به حقیقت که رستگار گردیده، و به مراد و مقصود خویش رسیده، و نیست زندگانی دنیا، مگر برخورداری

---

۱. آل عمران، ۱۸۵.

جَعَلَكُمْ تَابُوتَ عِلْمِهِ وَ عَصَا عِزِّهِ، وَ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلاً مِنْ نُورِهِ، وَ عَصَمَكُمْ مِنَ الزَّلَلِ، وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ. فَتَعَزَّوْا بِعَزَاءِ اللّٰهِ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَنْزِعْ مِنْكُمْ رَحْمَتَهُ، وَ لَنْ يُزِيلَ عَنْكُمْ نِعْمَتَهُ، فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ الَّذِينَ بِهِمْ تَمَّتِ النِّعْمَةُ، وَ اجْتَمَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَ ائْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ. وَ أَنْتُمْ أَوْلِيَاؤُهُ؛ فَمَنْ تَوَلَّاكُمْ فَازَ؛ وَ مَنْ ظَلَمَ حَقَّكُمْ زَهَقَ؛ مَوَدَّتُكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَاجِبَةٌ فِي كِتَابِهِ عَلىٰ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ اللّٰهُ عَلىٰ نَصْرِكُمْ ـ إِذَا يَشَاءُ ـ قَدِيرٌ؛ فَاصْبِرُوا لِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ؛ فَإِنَّهَا إِلَى اللّٰهِ تَصِيرُ. قَدْ قَبِلَكُمُ اللّٰهُ مِنْ نَبِيِّهِ وَدِيعَةً، وَ اسْتَوْدَعَكُمْ أَوْلِيَاءَهُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأَرْضِ، فَمَنْ أَدّىٰ أَمَانَتَهُ، آتَاهُ اللّٰهُ صِدْقَهُ، فَأَنْتُمُ



از چیزهایی که همهٔ آن فریب و گول است، و به غایت بی‌مقدار و ناپایدار».

(تتمهٔ حدیث:) به درستی که خدا شما را برگزیده و بر دیگران زیادتی داده و از گناهان و عیب‌ها پاک و پاکیزه گردانیده، و شما را اهل بیت پیغمبر خویش گردانیده، و علم خود را به شما سپرده، و کتاب خود را (که قرآن است، یا همهٔ کتاب‌های آسمانی را) به شما میراث داده، و شما را صندوق علم خود و عصای عزّت خود ساخته، و برای شما مثل و داستانی از نور خود زده و بیان فرموده، و شما را از لغزش نگاه داشته، و از فتنه‌ها ایمن گردانیده[1]. پس تسلّی یابید به صبر و تسلّی که خدا به شما عطا فرموده؛ زیراکه خدا رحمت خود را از شما بر طرف نمی‌کند، و نعمت خویش را از شما زائل نمی‌گرداند.

پس، شمایید اهل خدای عزّوجلّ و مخصوصان او، که به ایشان نعمت خدا و عطا و آسایش او بر مردم کامل و تمام شده، و جدایی به هم جمع گردیده، و سخن خدا و دین وی سر به هم آورده، و شمایید دوستان خدا و صاحب اختیاران خلائق از جانب او.

پس، هر که ولایت شما را اختیار کند، و شما را دوست دارد، رستگاری یافته، و هر که بر شما ستم کند، و حقّ شما را از شما بگیرد، نیست و نابود خواهد شد. دوستی شما از جانب خدا در کتابش (که قرآن است) واجب است بر بندگان مؤمن خدا. پس خدا قادر است بر یاری کردن شما؛ هر وقت که خواهد و مصلحت داند.

پس، صبر کنید به جهت عواقب امور و آخر کارها؛ زیراکه بازگشت آنها به سوی خدا خواهد بود، و منتظر عاقبت خیر باشید. و به تحقیق که پیغمبر ﷺ شما را به رسم امانت به خدا سپرد، و خدا شما راکه امانت پیغمبرید، قبول فرمود و شما را به رسم امانت سپرد به دوستان مؤمن خود که در زمینند.

پس هر که امانت خدا را ادا کند (به این‌که در حفظ شما کوتاهی نکند، و آنچه شرط امانت‌داری است به جا آورد)، خدا جزای راستی و راست‌گویی او را به او عطا فرماید. و شمایید امانت سپرده شده (که پیغمبر ﷺ شما را به خدا سپرده، و خدا شما را به مؤمنان سپرده)، و از برای شماست دوستی واجب و فرمان‌برداری مفروض (که خدا آن را بر مردم واجب گردانیده).

---

۱. و فتنه، به معنی آزمایش و حیرت و گمراهی و کفر و عذاب و رسوایی است. و به معنی مختلف شدن در رأی‌ها نیز می‌باشد. (مترجم)

الْأَمَانَةُ الْمُسْتَوْدَعَةُ، وَ لَكُمُ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَ الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ، وَ قَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَ قَدْ أَكْمَلَ لَكُمُ الدِّينَ، وَ بَيَّنَ لَكُمْ سَبِيلَ الْمَخْرَجِ، فَلَمْ يَتْرُكْ لِجَاهِلٍ حُجَّةً، فَمَنْ جَهِلَ أَوْ تَجَاهَلَ أَوْ أَنْكَرَ أَوْ نَسِيَ أَوْ تَنَاسىٰ، فَعَلَى اللّٰهِ حِسَابُهُ، وَ اللّٰهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِكُمْ، وَ أَسْتَوْدِعُكُمُ اللّٰهَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

فَسَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ؈: مِمَّنْ أَتَاهُمُ التَّعْزِيَةُ؟ فَقَالَ: «مِنَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ».

١٢١١ / ٢٠. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؈، قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِذَا رُئِيَ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ، رُئِيَ لَهُ نُورٌ كَأَنَّهُ شِقَّةُ قَمَرٍ».

١٢١٢ / ٢١. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ الصَّغِيرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؈؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؈، قَالَ: «نَزَلَ جَبْرَئِيلُ ؈ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ، وَ يَقُولُ: إِنِّي قَدْ حَرَّمْتُ النَّارَ عَلىٰ صُلْبٍ أَنْزَلَكَ، وَ بَطْنٍ حَمَلَكَ، وَ حِجْرٍ كَفَلَكَ؛ فَالصُّلْبُ صُلْبُ أَبِيكَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ الْبَطْنُ الَّذِي حَمَلَكَ فَآمِنَةُ بِنْتُ وَهْبٍ، وَ أَمَّا حِجْرٌ كَفَلَكَ، فَحِجْرُ أَبِي طَالِبٍ».

و روح مطهّر رسول خداﷺ قبض شد، و حال آن‌که دین خدا را از برای شما کامل و تمام ساخته، و راه نجات را از برای شما بیان فرموده. پس، از برای هیچ جاهلی، حجّتی را وا نگذاشت. پس، هر که نداند، یا اظهار نادانی نماید، یا انکار کند، یا فراموش نماید، یا تن به فراموشی دهد، حساب او بر خدا است، و خدا از پس حاجت‌های شما است (یعنی: آنها را بر خواهد آورد) و شما را به خدا می‌سپارم. و السّلام علیکم، یعنی: سلام مذکور بر شما اهل بیت باد».

راوی می‌گوید که: از امام محمد باقرؑ سؤال کردم که: این تعزیه و پرسه دادن[1] از جانب کی به اهل بیت آمد؟ فرمود: «از جانب خدای تبارک و تعالی».

۱۲۱۱ / ۲۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن سِنان، از ابن مسکان، از اسماعیل بن عمّار، از امام جعفر صادقؑ که فرمود: «رسول خداﷺ چنان بود که چون در شب تار دیده می‌شد، از برای او نوری دیده می‌شد، به مرتبه‌ای که گویا ماه پاره بود».

۱۲۱۲ / ۲۱. احمد بن ادریس، از حسین بن عبیدالله، از ابو عبدالله -یعنی: حسین صغیر- از محمد بن ابراهیم جعفری، از احمد بن علی محمد بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالبؑ، از امام جعفر صادقؑ؛

و محمد بن یحیی، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از ابن فضّال، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث‌اند، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده‌اند که فرمود: «جبرئیلؑ بر پیغمبرﷺ فرود آمد و عرض کرد: یا محمد، پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که: من آتش دوزخ را حرام گردانیدم بر پشتی که تو را فرود آورده (و از آن به وجود آمده‌ای) و بر شکمی که تو را بر داشته، و بر دامنی که تو را پرورش داده. پس، مراد از آن پشت، پشت پدرش (و بنابر بعضی از نُسخ کافی، آن پشت پدرش، عبدالله بن عبدالمطّلب است، و عبارت حدیث در اینجا تشویش دارد، و ظاهر این است که در اصل چنین بوده که مراد از پشت پدرت، عبدالله بن عبدالمطّلب است، به قرینهٔ تتمّهٔ حدیث و آن این است که:) و شکمی که تو را برداشته، آمنه دختر وهب است. و امّا دامنی که تو را پرورش داده،

۱. اصطلاحی محلی (یزدی) به معنای تعزیت و تسلیت دادن است.

● وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ فَضَّالٍ: «وَ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ».

١٢١٣ / ٢٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ‌ عليه السلام، قَالَ:

«يُحْشَرُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحْدَهُ، عَلَيْهِ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هَيْبَةُ الْمُلُوكِ».

١٢١٤ / ٢٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْأَصَمِّ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ مُقَرِّنٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ‌ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ أَوَّلُ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ، يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحْدَهُ، عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ».

١٢١٥ / ٢٤ . بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ؛ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ‌ عليه السلام، قَالَ: «يُبْعَثُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أُمَّةً وَحْدَهُ، عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ».

قَالَ: «وَ كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أَرْسَلَ رَسُولَ اللّٰهِ‌ صلى الله عليه وآله إِلىٰ رُعَاتِهِ فِي إِبِلٍ قَدْ نَدَّتْ لَهُ، فَجَمَعَهَا، فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ، فَأَخَذَ بِحَلْقَةِ بَابِ الْكَعْبَةِ، وَ جَعَلَ يَقُولُ: يَا رَبِّ أَ تُهْلِكُ آلَكَ؟ إِنْ تَفْعَلْ، فَأَمْرٌ مَا بَدَا لَكَ. فَجَاءَ رَسُولُ اللّٰهِ‌ صلى الله عليه وآله بِالْإِبِلِ وَ قَدْ وَجَّهَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ فِي كُلِّ طَرِيقٍ وَ فِي كُلِّ شِعْبٍ فِي طَلَبِهِ، وَ جَعَلَ يَصِيحُ: يَا رَبِّ، أَ تُهْلِكُ آلَكَ؟ إِنْ تَفْعَلْ فَأَمْرٌ

دامن ابو طالب است.

● و در روایت ابن فضّال، این زیادتی نیز هست که: «و فاطمه دختر اسد» (یعنی: مادر امیر المؤمنین ﷺ).

۱۲۱۳ / ۲۲ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از زرارة بن اعین، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «عبدالمطّلب، محشور می‌شود تنها در روز قیامت، در حالی که نشانه و علامت پیغمبران و هیبت و مهابت پادشاهان در او ظاهر و هویدا است».

۱۲۱۴ / ۲۳ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن عبدالرّحمان اصّم، از هیثم بن واقد، از مُقَرّن، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «به درستی که عبدالمطّلب، اوّل کسی بود که به بدا قائل و معتقد شد، و در روز قیامت مبعوث می‌شود یک گروه (یعنی: جامع کمالات و فضایلی چند که یافت نشود مگر در اشخاص بسیار که هر خصلت نیکی که در گروهی باشد به طریق تفرّق و انتشار در او جمع باشد. آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری). و بر اوست زیبایی و زینت پادشاهان و نشانهٔ پیغمبران».

۱۲۱۵ / ۲۴ . بعضی از اصحاب ما روایت کرده است، از ابن جمهور، از پدرش، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از عبدالرّحمان بن حجّاج؛

و از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر هر دو از امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: «عبدالمطّلب در روز قیامت برانگیخته می‌شود یک گروه، که بر اوست زینت پادشاهان و علامت پیغمبران» (و این مرتبه و جاه به جهت آن است که او، اوّل کسی است که به بدا قائل شد).

و فرمود که: «عبدالمطّلب رسول خدا را با ساربانان خویش فرستاده بود در طلب و جمع‌آوری شتران خویش که پراکنده شده بودند و در صحرا گریخته بودند، پس آنها را جمع‌آوری فرمود و به این سبب طول کشید، و وقت آمدنش در نزد عبدالمطّلب گذشت. عبدالمطّلب آمد و حلقهٔ درِ خانهٔ کعبه را گرفت و شروع کرد که می‌گفت: ای پروردگار من، آیا آل و خاصّهٔ خود را هلاک می‌گردانی؟ اگر چنین کنی امری از برای تو ظاهر شده و در رأیت بدا به هم رسیده. پس رسول خدا ﷺ آمد و شتران را آورد و عبدالمطّلب در هر کوچه و در هر محلّه، یا در هر راه و درّه‌ای کسی را در جستجوی آن حضرت فرستاده بود، و شروع کرد به

مَا بَدَا لَكَ، وَ لَمَّا رَأَىٰ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ، أَخَذَهُ فَقَبَّلَهُ، وَ قَالَ: يَا بُنَيَّ، لَا وَجَّهْتُكَ بَعْدَ هٰذَا فِي شَيْءٍ؛ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ تُغْتَالَ فَتُقْتَلَ».

١٢١٦ / ٢٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَىٰ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «لَمَّا أَنْ وَجَّهَ صَاحِبُ الْحَبَشَةِ بِالْخَيْلِ -وَ مَعَهُمُ الْفِيلُ- لِيَهْدِمَ الْبَيْتَ، مَرُّوا بِإِبِلٍ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَسَاقُوهَا، فَبَلَغَ ذٰلِكَ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ، فَأَتَىٰ صَاحِبَ الْحَبَشَةِ، فَدَخَلَ الْآذِنُ، فَقَالَ: هٰذَا عَبْدُ الْمُطَّلِبِ بْنُ هَاشِمٍ، قَالَ: وَ مَا يَشَاءُ؟ قَالَ التَّرْجُمَانُ: جَاءَ فِي إِبِلٍ لَهُ سَاقُوهَا يَسْأَلُكَ رَدَّهَا، فَقَالَ مَلِكُ الْحَبَشَةِ لِأَصْحَابِهِ: هٰذَا رَئِيسُ قَوْمٍ وَ زَعِيمُهُمْ جِئْتُ إِلَىٰ بَيْتِهِ الَّذِي يَعْبُدُهُ لِأَهْدِمَهُ وَ هُوَ يَسْأَلُنِي إِطْلَاقَ إِبِلِهِ! أَمَا لَوْ سَأَلَنِيَ الْإِمْسَاكَ عَنْ هَدْمِهِ لَفَعَلْتُ، رُدُّوا عَلَيْهِ إِبِلَهُ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِتَرْجُمَانِهِ: مَا قَالَ لَكَ الْمَلِكُ؟ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ، وَ لِهٰذَا الْبَيْتِ رَبٌّ يَمْنَعُهُ، فَرُدَّتْ إِلَيْهِ إِبِلُهُ، وَ انْصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ نَحْوَ مَنْزِلِهِ، فَمَرَّ بِالْفِيلِ فِي مُنْصَرَفِهِ، فَقَالَ لِلْفِيلِ: يَا مَحْمُودُ، فَحَرَّكَ الْفِيلُ رَأْسَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَ تَدْرِي لِمَ جَاؤُوا بِكَ؟ فَقَالَ الْفِيلُ بِرَأْسِهِ: لَا، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: جَاؤُوا بِكَ لِتَهْدِمَ بَيْتَ رَبِّكَ، أَ فَتَرَاكَ فَاعِلَ ذٰلِكَ؟ فَقَالَ بِرَأْسِهِ: لَا، فَانْصَرَفَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ إِلَىٰ مَنْزِلِهِ. فَلَمَّا أَصْبَحُوا، غَدَوْا بِهِ لِدُخُولِ الْحَرَمِ، فَأَبَىٰ وَ امْتَنَعَ عَلَيْهِمْ،

آواز کردن و فریاد می‌کرد و می‌گفت: ای پروردگار من، آیا آل و خاصّهٔ خود را هلاک می‌گردانی؟ اگر چنین کنی، امری از برای تو ظاهر شده و در رأیت بدا به هم رسیده.

و چون رسول خدا ﷺ را دید، او را گرفت و بوسید و گفت: ای فرزند عزیز من، بعد از این تو را در پی هیچ کار نمی‌فرستم؛ زیرا که می‌ترسم با تو مکر و حیله شود و کشته گردی».

۱۲۱۶ / ۲۵ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حمران، از ابان بن تغلب که گفت: امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: «چون پادشاه حبشه با لشکر خویش متوجّه مکّه معظّمه شد، و با ایشان فیلی بود که آن را آورده بودند که خانهٔ خدا را خراب کنند، در بین راه به شتران عبدالمطّلب گذشتند و آنها را گردانیدند و به غارت بردند. و این خبر به عبدالمطّلب رسید بعد از آن به نزد پادشاه حبشه آمد و از دربان خواهش نمود که اذن دخول حاصل کند.

پس آن دربان طالب رخصت بر پادشاه، داخل شد و عرض کرد که: اینک عبدالمطّلب پسر هاشم است که آمده طالب ملاقات است. بعد از آن‌که عبدالمطّلب داخل شد، پادشاه گفت: چه می‌خواهد؟ مترجم گفت که: به نزد تو آمده در باب شترانی چند که داشته، و لشکر آنها را به غارت برده‌اند و از تو می‌خواهد که آنها را ردّ کنی. پادشاه حبشه به یاران خویش گفت که: اینک سردار قوم و حامی و مهتر ایشان است، من آمده‌ام به سوی خانهٔ او که آن را می‌پرستد از برای آن‌که آن را خراب کنم، و او از من خواهش می‌کند که شتران او را رها کنم.

بدانید و آگاه باشید که اگر از من می‌خواست که دست از خراب کردن آن خانه بدارم، هر آینه چنان می‌کردم و آن خانه را خراب نمی‌کردم، شتران او را بر او ردّ کنید.

پس عبدالمطّلب به دیلماج پادشاه گفت که: پادشاه چه گفت؟ دیلماج او را به آنچه پادشاه گفته بود، خبر داد. عبدالمطّلب گفت: من صاحب شترم و آن خانه را صاحب و پروردگاری است که آن را از خرابی منع خواهد فرمود. بعد از آن، شترانش به او رد شد و عبدالمطّلب به جانب منزل خود برگشت و در وقت برگشتن، به آن فیل گذشت. پس به آن فیل فرمود که: ای محمود، فیل سر خود را جنبانید. فرمود: آیا می‌دانی که تو را از برای چه امر آورده‌اند؟ فیل به سر خویش اشاره کرد که: نه، عبدالمطّلب فرمود که: تو را آورده‌اند از برای آن‌که خانهٔ پروردگار خود را خراب کنی. آیا خود را چنان می‌بینی که این کار را بکنی؟ فیل به سر خود اشاره کرد که: نه، پس عبدالمطّلب به منزل خود برگشت و چون اصحاب فیل صبح کردند، با

فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ لِبَعْضِ مَوَالِيهِ عِنْدَ ذٰلِكَ: اعْلُ الْجَبَلَ، فَانْظُرْ تَرىٰ شَيْئاً؟ فَقَالَ: أَرىٰ سَوَاداً مِنْ قِبَلِ الْبَحْرِ، فَقَالَ لَهُ: يُصِيبُهُ بَصَرُكَ أَجْمَعَ؟ فَقَالَ لَهُ: لَا، وَ لَأَوْشَكَ أَنْ يُصِيبَ، فَلَمَّا أَنْ قَرُبَ، قَالَ: هُوَ طَيْرٌ كَثِيرٌ وَ لَا أَعْرِفُهُ، يَحْمِلُ كُلُّ طَيْرٍ فِي مِنْقَارِهِ حَصَاةً مِثْلَ حَصَاةِ الْخَذْفِ، أَوْ دُونَ حَصَاةِ الْخَذْفِ، فَقَالَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: وَ رَبِّ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَا تُرِيدُ إِلَّا الْقَوْمَ حَتّىٰ لَمَّا صَارَتْ فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ أَجْمَعَ، أَلْقَتِ الْحَصَاةَ، فَوَقَعَتْ كُلُّ حَصَاةٍ عَلىٰ هَامَةِ رَجُلٍ، فَخَرَجَتْ مِنْ دُبُرِهِ، فَقَتَلَتْهُ، فَمَا انْفَلَتَ مِنْهُمْ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ يُخْبِرُ النَّاسَ، فَلَمَّا أَنْ أَخْبَرَهُمْ، أَلْقَتْ عَلَيْهِ حَصَاةً فَقَتَلَتْهُ».

١٢١٧ / ٢٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ رِفَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «كَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يُفْرَشُ لَهُ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ لَا يُفْرَشُ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ، وَ كَانَ لَهُ وُلْدٌ يَقُومُونَ عَلىٰ رَأْسِهِ، فَيَمْنَعُونَ مَنْ دَنَا مِنْهُ، فَجَاءَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ - وَ هُوَ طِفْلٌ يَدْرُجُ - حَتّىٰ جَلَسَ عَلىٰ فَخِذَيْهِ، فَأَهْوىٰ بَعْضُهُمْ إِلَيْهِ لِيُنَحِّيَهُ عَنْهُ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ: دَعِ ابْنِي؛ فَإِنَّ الْمَلَكَ قَدْ أَتَاهُ».

١٢١٨ / ٢٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُعَلّىٰ، عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «لَمَّا وُلِدَ النَّبِيُّ ﷺ، مَكَثَ أَيَّاماً لَيْسَ لَهُ لَبَنٌ، فَأَلْقَاهُ أَبُو طَالِبٍ عَلىٰ ثَدْيِ نَفْسِهِ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ فِيهِ لَبَناً، فَرَضَعَ مِنْهُ أَيَّاماً

فیل رفتند که داخل حرم شوند، فیل بر ایشان ابا و امتناع نمود و داخل نشد، در آن هنگام عبدالمطّلب به بعضی از غلامان یا دوستان خویش فرمود که: بر کوه ابو قُبیس بالا رو و بنگر که چیزی را می‌بینی. چون بالای کوه رفت، گفت: سیاهی می‌بینم که از جانب دریا می‌آید. عبدالمطّلب فرمود که: چشمت به همهٔ آن می‌رسد که ببینی چه چیز است؟ عرض کرد: نه، ولیکن نزدیک است که برسد. چون آن سیاهی نزدیک شد، گفت که: آن سیاهی، مرغ بسیاری است و آنها را نمی‌شناسم و نمی‌دانم که چه مرغند و هر مرغی سنگ‌ریزه‌ای در منقار خود گرفته، مانند سنگ جمره، یا کوچک‌تر از سنگ جمره.

عبدالمطّلب فرمود: به پروردگار عبدالمطّلب سوگند، که این مرغان، کسی را نمی‌خواهند، مگر این گروه را. و آن مرغان آمدند تا چون بر بالای سر همهٔ اصحاب فیل رسیدند، سنگ‌ریزه‌ها را انداختند. پس هر سنگ‌ریزه‌ای بر فرق سر مردی از ایشان فرود آمد، و از مقعدش بیرون رفت و او را کشت، و از ایشان کسی خلاصی نیافت، مگر یک مرد که مردم را خبر دهد، و چون ایشان را خبر داد، مرغ سنگ‌ریزه را انداخت و او را کشت».

۱۲۱۷ / ۲۶ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از رفاعه، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «عبدالمطّلب چنان بود که در حریم خانهٔ کعبه و سایهٔ دیوار آن از برایش فرش می‌گسترانیدند، و از برای کسی غیر از او در آنجا فرش گسترده نمی‌شد، و او را پسرانی چند بودند که بر بالای سرش می‌ایستادند و منع می‌کردند هر که را که به او نزدیک می‌شد، و نمی‌گذاشتند که به نزد او رود. پس رسول خدا ﷺ آمد و آن حضرت کودکی بود که خود را بر زمین می‌کشید و آمد تا بر بالای ران‌های عبدالمطّلب نشست. بعضی از پسرانش به جانب آن حضرت میل نمود که او را از عبدالمطّلب دور گرداند، عبدالمطّلب با وی گفت که: بگذار فرزند مرا، که فرشته او را به اینجا آورده است».

۱۲۱۸ / ۲۷ . محمد بن یحیی، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن معلّی، از برادرش محمد، از دُرست بن ابی منصور، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «چون پیغمبر ﷺ متولّد شد، چند روزی مکث نمود که از برایش شیر نبود که آن را تناول فرماید. پس ابو طالب او را بر بالای پستان خویش افکند (یعنی: آن را در دهان مبارک آن حضرت گذاشت) و خدا شیر را در پستان ابوطالب فرود آورد، و پیغمبر، چند روزی از پستان او شیر خورد تا آن‌که ابوطالب بر حلیمه (که زنی

حَتَّىٰ وَقَعَ أَبُو طَالِبٍ عَلَىٰ حَلِيمَةَ السَّعْدِيَّةِ، فَدَفَعَهُ إِلَيْهَا».

١٢١٩ / ٢٨ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ مَثَلَ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ، أَسَرُّوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشِّرْكَ، فَآتَاهُمُ اللّٰهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ».

١٢٢٠ / ٢٩ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ، قَالَ: قِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ كَانَ كَافِراً؟ فَقَالَ: «كَذَبُوا؛ كَيْفَ يَكُونُ كَافِراً وَ هُوَ يَقُولُ:

أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّا وَجَدْنَا مُحَمَّداً نَبِيّاً كَمُوسىٰ خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتْبِ؟!».

● وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: «كَيْفَ يَكُونُ أَبُو طَالِبٍ كَافِراً وَ هُوَ يَقُولُ:

لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ ابْنَنَا لَا مُكَذَّبٌ لَدَيْنَا وَ لَا يَعْبَأُ بِقِيلِ الْأَبَاطِلِ

وَ أَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامىٰ، عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ؟!».

١٢٢١ / ٣٠ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ لَهُ جُدُدٌ، فَأَلْقَى الْمُشْرِكُونَ عَلَيْهِ سَلىٰ نَاقَةٍ، فَمَلَؤُوا ثِيَابَهُ بِهَا، فَدَخَلَهُ مِنْ ذٰلِكَ مَا شَاءَ اللّٰهُ، فَذَهَبَ إِلىٰ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَمِّ، كَيْفَ تَرىٰ حَسَبِي فِيكُمْ؟ فَقَالَ لَهُ: وَ مَا ذَاكَ

بود از قبیلهٔ بنی سعد) مطّلع شد، و پیغمبر را به او تسلیم فرمود که دایهٔ آن حضرت باشد».

۱۲۱۹ / ۲۸ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق؊ روایت کرده است که فرمود: «داستان ابوطالب، چون داستان اصحاب کهف است که ایمان را پنهان نمودند و شرک را ظاهر کردند، و به این سبب خدا ایشان را دو مرتبه مزد داد».

۱۲۲۰ / ۲۹ . حسین بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد ازدی، از اسحاق بن جعفر، از پدرش؊ روایت کرده‌اند که به آن حضرت عرض شد که: سنّیان گمان می‌کنند که ابوطالب کافر بوده است. فرمود: «دروغ گفتند؛ چگونه می‌شود که کافر باشد، با آن‌که می‌گوید:

ألم تـعلموا أنّـا وَجَـدنا مـحمداً   نبيًا كموسى خطّ في أوّل الكتب»

یعنی: «آیا ندانستید که ما یافتیم محمد را پیغمبر مانند موسی که نوشته شده است در ابتدای کتاب‌های آسمانی». (یعنی: اوصاف آن حضرت در کتاب‌های آسمانی مدوّن و مسطور است).

● و در حدیث دیگر چنین است که: «چگونه می‌شود که کافر باشد، با آن‌که می‌گوید:

لقـد عَـلِمُوا انّ ابـننا لا مُكـذَّب   لديـنا ولا يـعبأ بـقيل الأبـاطل

وأبـيضُ يُسـتسقى الغَمام بـوجهه   ثـمال اليـتامى عـصمة للاملِ؟»

یعنی: «هر آینه به حقیقت دانستند که پسر ما (یعنی: محمد ﷺ) در نزد ما چنان نیست که او را به دروغ نسبت داده باشیم، و باید که باک نشود به گفتار بیهوده یا بیهوده گویان و در آن فکر نشود. و نیز دانستند که پسر ما سفید و سفیدرویی است که به آبروی او از ابر آب خواسته می‌شود. و اوست که فریادرس یتیمان است (که ایشان را به نیکی‌های خود کفایت می‌کند) و کسی است که بیچارگان، از مردان و زنان را نگاهداری می‌نماید» (و از چیز ناپسند باز می‌دارد. و ممکن است که معنی این باشد که آن حضرت پناه بیوه زنان است).

۱۲۲۱ / ۳۰ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق؊ روایت کرده است که فرمود: «در بین این‌که پیغمبر ﷺ در مسجد الحرام تشریف داشت، و بر آن حضرت جامه‌های نو بود (که تازه آن را پوشیده بود)، ناگاه مشرکان مکّه بچه‌دان شتر را بر آن حضرت انداختند، و جامه‌های آن حضرت را به آن بسیار آلوده و کثیف

يَا ابْنَ أَخِي؟ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ. فَدَعَا أَبُو طَالِبٍ حَمْزَةَ، وَ أَخَذَ السَّيْفَ، وَ قَالَ لِحَمْزَةَ: خُذِ السَّلىٰ، ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى الْقَوْمِ وَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مَعَهُ، فَأَتىٰ قُرَيْشاً ـ وَ هُمْ حَوْلَ الْكَعْبَةِ ـ فَلَمَّا رَأَوْهُ، عَرَفُوا الشَّرَّ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ لِحَمْزَةَ: أَمِرَّ السَّلىٰ عَلىٰ سِبَالِهِمْ، فَفَعَلَ ذٰلِكَ حَتّىٰ أَتىٰ عَلىٰ آخِرِهِمْ، ثُمَّ الْتَفَتَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، هٰذَا حَسَبُكَ فِينَا».

١٢٢٢ / ٣١. عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا تُوُفِّيَ أَبُو طَالِبٍ، نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، اخْرُجْ مِنْ مَكَّةَ؛ فَلَيْسَ لَكَ فِيهَا نَاصِرٌ، وَ ثَارَتْ قُرَيْشٌ بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، فَخَرَجَ هَارِباً حَتّىٰ جَاءَ إِلىٰ جَبَلٍ بِمَكَّةَ ـ يُقَالُ لَهُ: الْحَجُونُ ـ فَصَارَ إِلَيْهِ».

١٢٢٣ / ٣٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ أَبَا طَالِبٍ أَسْلَمَ بِحِسَابِ الْجُمَّلِ» قَالَ: «بِكُلِّ لِسَانٍ».

کردند. پیغمبرﷺ را از این کردار اندوه سختی داخل شد که اندازهٔ آن را خدا می‌دانست.

پس، به نزد ابوطالب رفت و گفت که: ای عمو، حسب و شأن مرا در میانهٔ خویش چگونه می‌بینی؟ ابوطالب به آن حضرت عرض کرد که: ای پسر برادر من، مطلوب از این سؤال چیست؟ پیغمبر این خبر را به او گفت، و ماجرا را بیان فرمود. پس ابوطالب حمزه را طلبید و شمشیر برگرفت، و به حمزه گفت که: بچه‌دان شتر را برگیر، و به جانب آن قوم روان گردید و پیغمبرﷺ با او بود، و به نزد قریش آمد و ایشان در گرداگرد خانهٔ کعبه بودند، و چون او را دیدند، آثار بدی و خشم و کج‌خلقی را در روی او دانستند، بعد از آن به حمزه فرمود که: بچه‌دان شتر را بر سبیل‌های ایشان بمال، و حمزه چنان کرد تا به آخر ایشان رسید.

پس، ابوطالب رو به جانب پیغمبر آورد و عرض کرد که: ای پسر برادر من، حسب و شأن تو در میان ما این است».

۱۲۲۲ / ۳۱. علی، از پدرش، از ابن ابی نصر، از ابراهیم بن محمد اشعری، از عبید بن زراره، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که فرمود: «چون ابوطالب وفات فرمود، جبرئیلؑ بر رسول خداﷺ فرود آمد و عرض کرد که: یا محمد، از مکّه بیرون رو که تو را در آن یار و یاوری نیست، و قریش بر پیغمبرﷺ شوریدند و آن حضرت گریزان از مکّه بیرون رفت تا آمد به جانب کوهی در مکّه که آن را حجون می‌گویند، پس به سوی آن کوه منتقل گردید».

۱۲۲۳ / ۳۲. علی بن محمد بن عبدالله و محمد بن یحیی، از محمد بن عبدالله روایت کرده‌اند و آن را مرفوع ساخت از امام جعفر صادقؑ که فرمود: «ابوطالب مسلمان شد به حساب جمل (یعنی: به حساب ابجد) و به هر زبانی که گویا گردید (و مراد آن است که به تمام شصت و سه لغت، اظهار ایمان و اسلام نمود.

و در مناقب ابن شهر آشوب از ابی وزانه نقل شده که گفت: سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که غیر از او خدایی نیست، که ابوطالب فوت نشد، تا آن که ایمان آورد به زبان اهل حبشه، و به رسول خداﷺ عرض کرد که: یا محمد، آیا لغت حبشی را می‌فهمی؟ حضرت فرمود که: «ای عمو، خدا همهٔ سخنان را به من تعلیم داده». ابوطالب گفت: یا محمد اسدَنْ ملصاقا فاطالاه، یعنی: گواهی می‌دهم از روی اخلاص که خدایی نیست، مگر خدایی که جامع جمیع صفات کمال است. پس رسول خداﷺ گریست و فرمود که: «خدا چشم مرا به ابوطالب

١٢٢٤ / ٣٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِيهِمَا، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «أَسْلَمَ أَبُو طَالِبٍ بِحِسَابِ الْجُمَّلِ، وَ عَقَدَ بِيَدِهِ ثَلَاثاً وَ سِتِّينَ».

١٢٢٥ / ٣٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ الْكَلْبِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزَوَّرِ الْغَنَوِيِّ، عَنْ أَصْبَغَ بْنِ نُبَاتَةَ الْحَنْظَلِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَوْمَ افْتَتَحَ الْبَصْرَةَ، وَ رَكِبَ بَغْلَةَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللّٰهُ؟».

فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ: بَلىٰ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، حَدِّثْنَا؛ فَإِنَّكَ كُنْتَ تَشْهَدُ وَ نَغِيبُ، فَقَالَ: «إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللّٰهُ سَبْعَةٌ مِنْ وُلْدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، لَا يُنْكِرُ فَضْلَهُمْ إِلَّا كَافِرٌ، وَ لَا يَجْحَدُ بِهِ إِلَّا جَاحِدٌ».

فَقَامَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللّٰهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، سَمِّهِمْ لَنَا لِنَعْرِفَهُمْ، فَقَالَ: «إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللّٰهُ الرُّسُلُ، وَ إِنَّ أَفْضَلَ الرُّسُلِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله، وَ إِنَّ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَصِيُّ نَبِيِّهَا حَتّىٰ يُدْرِكَهُ نَبِيٌّ، أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ، أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءُ، أَلَا وَ إِنَّ أَفْضَلَ

روشن گردانیده. پس معنی آنچه در روایت است این است که: به همهٔ زبان‌ها اسلام آورد، حتّی به زبان اهل حبشه، یا معنی آن است که مختصّ به زبان اهل حبشه نبود، چنانچه روایت ابووزانه مشعر است به آن، بلکه به زبان عرب و غیر آن نیز اسلام آورد).

۱۲۲۴ / ۳۳. محمد بن یحیی، از احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی، از پدرانشان، از عبدالله بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از امام جعفر صادق‌ﷺ روایت کرده است که فرمود: «ابوطالب به حساب جمل ایمان آورد، و به دست خود شصت و سه را عقد نمود» (یعنی: با انگشت شهادت خویش اشاره نمود و انگشت کوچک و انگشت بعد از آن را گرفت، و انگشت بزرگ را بر بالای انگشت میان گذاشت و این به حساب انگشتان، نشانهٔ شصت و سه است. و مقصود از آن، چنانچه ابوالقاسم حسین بن روح که از سفرا و نوّاب حضرت صاحب الزّمان و خلیفة الرّحمان است، گفته اله احدٌ جوادٌ است؛ زیرا که سه الف، سه است، و لام سی، و ها پنج، و حا هشت، و دو دال هر یک چهار، و جیم سه، و واو شش، و مجموع این، شصت و سه می‌شود. و بعضی گمان کرده‌اند که این، اشاره است به شمارهٔ لا که اشاره است به نفی خدایان، و شمارهٔ إلا که اشاره است به اثبات خدایی از برای جناب اقدس الهی در قول لا اله إلا الله؛ چه مقصود از این کلمهٔ طیّبه، نفی و اثبات است و آن، مفاد لا و الا است و لا و الا، شصت و سه است).

۱۲۲۵ / ۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از حسین بن عُلوان کلبی، از علی بن حَزَوَّر غَنَوی، از اصبغ بن نُباته حنظلی روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین‌ﷺ را دیدم در روزی که فتح بصره فرمود و بر استر رسول خداﷺ سوار بود، بعد از آن. فرمود که: «ای گروه مردمان، آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به بهترین خلائق در روزی که خدا ایشان را جمع می‌فرماید؟» پس ابو ایّوب انصاری برخاست به سوی آن حضرت و عرض کرد: بلی یا امیر المؤمنین، ما را حدیث کن؛ زیرا که تو گاهی حاضری و گاهی غائب، و همیشه در خدمت تو نیستیم که آنچه خواهیم از تو بپرسیم (و می‌تواند که معنی این باشد که: تو حاضر و غائب بودی و احوال هر کسی را بهتر می‌دانی).

حضرت فرمود که: «بهترین خلائق در روزی که خدا ایشان را جمع می‌کند، هفت کس از فرزندان عبدالمطّلب‌اند که کسی فضل ایشان را انکار نمی‌کند، مگر کافر و دانسته به آن جحود نمی‌ورزد، مگر آن‌که دانسته حقّ را انکار نماید».

الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، لَهُ جَنَاحَانِ خَضِيبَانِ، يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ، لَمْ يُنْحَلْ أَحَدٌ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ جَنَاحَانِ غَيْرُهُ، شَيْءٌ كَرَّمَ اللّٰهُ بِهِ مُحَمَّداًﷺ وَ شَرَّفَهُ، وَ السِّبْطَانِ ـ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ـ وَ الْمَهْدِيُّ؏ يَجْعَلُهُ اللّٰهُ مَنْ شَاءَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ».

ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقاً ○ ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ عَلِيماً﴾.

۱۲۲۶ / ۳۵. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ؏، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّﷺ؟ قَالَ: «لَمَّا غَسَّلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؏ وَ كَفَّنَهُ، سَجَّاهُ، ثُمَّ أَدْخَلَ عَلَيْهِ عَشَرَةً، فَدَارُوا حَوْلَهُ، ثُمَّ وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؏ فِي وَسَطِهِمْ، فَقَالَ: ﴿إِنَّ اللّٰهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾ فَيَقُولُ الْقَوْمُ كَمَا يَقُولُ حَتّٰى صَلّٰى عَلَيْهِ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ أَهْلُ الْعَوَالِي».

پس عمّار بن یاسر ـ رحمه الله ـ برخاست و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، ایشان را برای ما نام ببر تا ایشان را بشناسیم. فرمود که: «بهترین خلائق در روزی که خدا ایشان را جمع می‌فرماید، رسولانند و بهترین رسولان، محمد ﷺ است، و بهترین هر امّتی بعد از پیغمبر ایشان، وصیّ پیغمبر ایشان است تا پیغمبر دیگر او را دریابد، و بهترین اوصیا، وصیّ محمد ﷺ است، و بهترین خلائق بعد از اوصیا، شهیدانند، و بهترین شهیدان، حمزة بن عبدالمطّلب است و جعفر بن ابی‌طالب که او را دو بال است به خون رنگ شده، و به آن بال‌ها در بهشت پرواز می‌کند و کسی از این امّت غیر از او دو بال به او عطا نشده، و اینک چیزی است که خدا محمد را به آن گرامی داشته و او را تشریف داده و دو سبط و فرزندزادهٔ پیغمبر، حسن و حسین‌اند و مهدی ﷺ که خدا او را هر که خواهد از ما اهل بیت قرار خواهد داد».

پس، این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَ مَنْ يُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيّينَ وَ الصِّدّيقينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحينَ وَ حَسُنَ أُولٰئِكَ رَفيقاً * ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّهِ وَ كَفىٰ بِاللّهِ عَليماً﴾[1] (و در قرآن به جای ورسوله، والرّسول است، و نسخ کافی مختلف است، ولیکن بیشتر چنان است که نوشته شد). و ترجمهٔ آیه این است: «و هر که فرمان برد خدا و رسول او را، پس آن گروه فرمان‌برداران در روز قیامت با آنانند که خدا بر ایشان اِنعام فرموده از پیغمبران و به غایت راست‌گویان در گفتار و کردار و شهیدان و نیکوکاران و آن گروه نیکو باشند از روی یاران و همراهان آنچه مذکور شد محض فضل و کرامت است از جانب خدا و خدا کافی است که دانا باشد».

۳۵/۱۲۲۶. محمد بن حسین (یا حسن)[2]، از سهل بن زیاد، از ابن فضّال، از علی بن نعمان، از ابو مریم انصاری، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: نماز بر پیغمبر ﷺ چگونه بود؟ حضرت فرمود که: «چون امیر المؤمنین ﷺ آن حضرت را غسل داد و کفن کرد، پرده‌ای بر روی پیغمبر انداخت و او را پوشانید. پس ده نفر را بر او داخل گردانید و دور آن حضرت را گرفتند و امیر المؤمنین ﷺ در میان ایشان ایستاد و فرمود: ﴿إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْليماً﴾[3]، یعنی: «به درستی که خدا و همهٔ فرشتگانش رحمت و صلوات می‌فرستند بر پیغمبر (که محمد)

---

۱. نساء، ۶۹ ـ ۷۰.
۲. در سند کتاب، محمد بن حسن است.
۳. احزاب، ۵۶.

١٢٢٧ / ٣٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ، قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ لِعَلِيٍّ : يَا عَلِيُّ، ادْفِنِّي فِي هٰذَا الْمَكَانِ، وَ ارْفَعْ قَبْرِي مِنَ الْأَرْضِ أَرْبَعَ أَصَابِعَ، وَ رُشَّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ».

١٢٢٨ / ٣٧ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ: «أَتَى الْعَبَّاسُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا أَنْ يَدْفِنُوا رَسُولَ اللّٰهِ فِي بَقِيعِ الْمُصَلّىٰ، وَ أَنْ يَؤُمَّهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ، فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى النَّاسِ، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ إِمَامٌ حَيّاً وَمَيِّتاً، وَ قَالَ: إِنِّي أُدْفَنُ فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي أُقْبَضُ فِيهَا، ثُمَّ قَامَ عَلَى الْبَابِ، فَصَلّىٰ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ عَشَرَةً عَشَرَةً يُصَلُّونَ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَخْرُجُونَ».

١٢٢٩ / ٣٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ، قَالَ: «لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ، صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فَوْجاً فَوْجاً».

قَالَ: «وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ يَقُولُ فِي صِحَّتِهِ وَ سَلَامَتِهِ: إِنَّمَا أُنْزِلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ عَلَيَّ فِي الصَّلَاةِ عَلَيَّ بَعْدَ قَبْضِ اللّٰهِ لِي: ﴿إِنَّ اللّٰهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾».

١٢٣٠ / ٣٩ . بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ،

است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صلوات فرستید بر او و سلام گویید؛ سلام گفتنی» (یا تسلیم نمایید خود را و انقیاد او را مرعی دارید). و آن گروه چنانچه حضرت امیر المؤمنین می‌گفت، می‌گفتند و این را که می‌خواند می‌خواندند تا آن‌که اهل مدینه و اهل عوالی[1] و اطراف آن بر آن حضرت نماز کردند».

۱۲۲۷ / ۳۶. محمد بن یحیی، از سَلَمَة بن خطّاب، از علی بن سیف، از ابو المَغراء، از عُقبة بن بشیر، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر ﷺ به علی ﷺ فرمود که: یا علی، مرا در این مکان دفن کن، و قبر مرا چهار انگشت از زمین بلند کن، و قدری آب بر آن بپاش».

۱۲۲۸ / ۳۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «عبّاس به خدمت امیر المؤمنین ﷺ آمد و عرض کرد که: یا علی، مردمان جمع شده‌اند که رسول خدا ﷺ را در بقیع مصلّیٰ دفن کنند، و مردی از ایشان، ایشان را امامت کند. پس امیر المؤمنین ﷺ به سوی مردمان بیرون آمد و فرمود که: ای گروه مردمان، رسول خدا ﷺ پیشوای هر کسی است؛ در حالی که زنده و مرده باشد. و آن حضرت فرمود که: من دفن می‌شوم در همان بقعه‌ای که قبض روح من در آن می‌شود.

پس امیر المؤمنین ﷺ بر درِ آن بقعه ایستاد و بر آن حضرت نماز کرد و مردم را امر فرمود که: ده نفر ده نفر می‌آمدند و بر آن حضرت نماز می‌کردند و بیرون می‌رفتند».

۱۲۲۹ / ۳۸. محمد بن یحیی، از سَلَمة بن خطّاب، از علی بن سیف، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «چون قبض روح مطهّر پیغمبر شد، فرشتگان و مهاجران و انصار، فوج فوج بر آن حضرت نماز کردند». و فرمود که: «امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌فرمود ـ در حال صحّت و سلامت خویش ـ: که جز این نیست که این آیه بر من نازل شد در باب نماز بر من، بعد از آن‌که خدا روح مرا قبض فرماید. و آیه این است که: ﴿إِنَّ اللّٰهَ وَ مَلاٰئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْليماً﴾[2]».

۱۲۳۰ / ۳۹. بعضی از اصحاب ما روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از محمد بن سنان، از

---

۱. که دهی چند است در پشت مدینه. (مترجم)
۲. احزاب، ۵۶.

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ؟ فَقَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَ وَصِيَّهُ وَ ابْنَتَهُ وَ ابْنَيْهِ وَ جَمِيعَ الْأَئِمَّةِ، وَ خَلَقَ شِيعَتَهُمْ، أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ، وَ أَنْ يَصْبِرُوا وَ يُصَابِرُوا وَ يُرَابِطُوا، وَ أَنْ يَتَّقُوا اللّٰهَ؛ وَ وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَ الْحَرَمَ الْآمِنَ، وَ أَنْ يُنَزِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ، وَ يُظْهِرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ، وَ يُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ الْأَرْضِ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللّٰهُ مِنَ السَّلَامِ وَ يُسَلِّمُ مَا فِيهَا لَهُمْ، لَا شِيَةَ فِيهَا -قَالَ: لَا خُصُومَةَ فِيهَا لِعَدُوِّهِمْ- وَ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ؛ وَ أَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ عَلىٰ جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَ شِيعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ بِذٰلِكَ، وَ إِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذْكِرَةُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ، وَ تَجْدِيدٌ لَهُ عَلَى اللّٰهِ لَعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ -جَلَّ وَ عَزَّ- وَ يُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ».

١٢٣١ / ٤٠. ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صَفِيِّكَ وَ خَلِيلِكَ وَ نَجِيِّكَ، الْمُدَبِّرِ لِأَمْرِكَ».

١١٢ - بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْإِشْرَافِ عَلىٰ قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ

١٢٣٢ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْمُثَنَّى الْخَطِيبِ، قَالَ: كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ وَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ الَّذِي يُشْرِفُ عَلَى الْقَبْرِ قَدْ سَقَطَ، وَ الْفَعَلَةُ يَصْعَدُونَ وَ يَنْزِلُونَ وَ نَحْنُ جَمَاعَةٌ، فَقُلْتُ لِأَصْحَابِنَا: مَنْ مِنْكُمْ لَهُ مَوْعِدٌ يَدْخُلُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ اللَّيْلَةَ؟ فَقَالَ مِهْرَانُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ: أَنَا، وَ قَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمَّارٍ

داود بن کثیر رِقّی که گفت: به خدمت امام جعفر صادقؑ عرض کردم که: چیست معنی سلام بر رسول خدا؟ حضرت فرمود که: «چون خدای تبارک و تعالی پیغمبر خود و وصیّ و دختر و دو پسر آن حضرت و جمیع ائمّه را آفرید و شیعیان ایشان را خلق فرمود، بر ایشان پیمان گرفت و آن‌که صبر کنند، و یکدیگر را بر صبر بدارند، و ساخته و آماده باشند برای مقاتله با دشمنان دین (و یا اسبان و اسلحه را مهیّا کنند از برای حفظ سر حدّ اسلام تا اذیّت کفّار را از همهٔ مسلمانان باز دارند و بیضهٔ اسلام را محافظت نمایند) و از خدا بپرهیزند و با ایشان وعده فرمود که زمین مبارک و حرم صاحب ایمنی را از برای ایشان واگذارد، و بیت المعمور را از برای ایشان فرود آورد، و سقف برافراشته را از برای ایشان ظاهر گرداند، و ایشان را از دشمنان ایشان در آسایش اندازد، زمینی که خدا آن را بدل می‌کند از زمین دار السّلام است، و آنچه را که در آن است به ایشان واگذارد ﴿لاٰ شِيَةَ فِيهٰا﴾[۱]، یعنی: هیچ رنگ دیگر در آن نباشد».

و حضرت فرمود که: «هیچ خصومتی از برای دشمنان ایشان در آن نباشد، و آن‌که از برای ایشان در آن، آنچه دوست می‌دارند، موجود باشد. و رسول خداﷺ بر جمیع ائمّه و شیعیان ما (و در بعضی از نسخ کافی، و شیعیان ایشان یعنی: شیعیان ائمّه) پیمان به این امر گرفت، و جز این نیست که آن حضرتﷺ یادداشتِ خودِ این پیمان و تازه نمودن آن است بر خدای تعالی، شاید که آن جناب جلّ و عزّ آن را تعجیل فرماید، و واگذاشتن و تسلیم نمودن همهٔ آنچه را که در آن است به شما تعجیل فرماید».

۱۲۳۱ / ۴۰ . ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که گفت: شنیدم آن حضرت را که می‌فرمود: «بار خدایا صلوات فرست بر محمد که برگزیده و هم‌راز تو است ؛آن‌که امر تو را تدبیر می‌کند».

۱۱۲. باب در بیان نهی از مُشرف شدن بر قبر پیغمبرﷺ

۱۲۳۲ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از جعفر بن مُثنّیٰ خطیب که گفت: در مدینه بودم و قدری از سقف مسجد پیغمبر که مُشرف بر قبر آن حضرت بود، فرود آمد، و کارکنان و بنّایان به جهت تعمیر بالا می‌رفتند و فرود می‌آمدند،

---

۱. بقره، ۷۱.

الصَّيْرَفِيُّ: أَنَا. فَقُلْنَا لَهُمَا: سَلَاهُ لَنَا عَنِ الصُّعُودِ لِنُشْرِفَ عَلىٰ قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ لَقِينَاهُمَا، فَاجْتَمَعْنَا جَمِيعاً، فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ: قَدْ سَأَلْنَاهُ لَكُمْ عَمَّا ذَكَرْتُمْ، فَقَالَ: «مَا أُحِبُّ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ أَنْ يَعْلُوَ فَوْقَهُ، وَ لَا آمَنُهُ أَنْ يَرىٰ شَيْئاً يَذْهَبُ مِنْهُ بَصَرُهُ، أَوْ يَرَاهُ قَائِماً يُصَلِّي، أَوْ يَرَاهُ مَعَ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ ﷺ».

١١٣ ـ بَابُ مَوْلِدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ

وُلِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ بَعْدَ عَامِ الْفِيلِ بِثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ قُتِلَ ﷺ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِتِسْعٍ بَقِينَ مِنْهُ لَيْلَةَ الْأَحَدِ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ، وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً، بَقِيَ بَعْدَ قَبْضِ النَّبِيِّ ﷺ ثَلَاثِينَ سَنَةً. وَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ، وَ هُوَ أَوَّلُ هَاشِمِيٍّ وَلَدَهُ هَاشِمٌ مَرَّتَيْنِ.

١٢٣٣ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْفَارِسِيِّ، عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ أَبَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ جَاءَتْ إِلىٰ أَبِي طَالِبٍ لِتُبَشِّرَهُ بِمَوْلِدِ

و ما گروهی بودیم. پس، من به یاران خود گفتم که: کیست از شما که امشب او را وعده باشد که بر حضرت صادقؑ داخل شود؟

مهران بن ابی نصر گفت که: من. و اسماعیل بن عمّار صیرفی نیز گفت که: من.

به ایشان گفتم که برای ما آن حضرت را سؤال کنید از بالا رفتن بام مسجد، یا غیر آن، از برای آن‌که بر قبر پیغمبرﷺ مشرف شویم. پس چون فردا شد، ایشان را ملاقات کردیم و همه به هم جمع شدیم، اسماعیل گفت که: آن حضرت را برای شما سؤال نمودیم از آنچه ذکر کردید، در جواب فرمود که: «دوست نمی‌دارم از برای هیچ‌یک از ایشان که در بالای قبر بر آید، و از او ایمن نیستم که چیزی را ببیند که به جهت آن چشمش کور شود، یا آن حضرت را ایستاده ببیند که نماز می‌کند، یا او را ببیند با بعضی از زنان خود ﷺ».

۱۱۳. باب در بیان مولد امیرالمؤمنینؑ

امیر المؤمنینؑ سی سال بعد از عام الفیل متولّد شد، و آن حضرتؑ در ماه مبارک رمضان شهید شد، در وقتی که نه روز از آن ماه مانده بود، در شب یک‌شنبه سال چهلم از هجرت پیغمبرﷺ از مکّه به سوی مدینه، در حالی که آن حضرت شصت و سه ساله بود، و بعد از قبض روح مطهّر پیغمبرﷺ، سی سال باقی ماند. و مادرش فاطمهٔ بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و آن حضرت اوّل هاشمی بود که دو مرتبه از هاشم متولّد شد (و مراد این است که هاشمی الطّرفین بود از طرف پدر و مادر).

(و من می‌گویم که: این سخن درست نیست؛ زیرا که امیر المؤمنینؑ به حسب سنّ از همهٔ برادران خویش که طالب و جعفر و عقیل‌اند، کوچک‌تر بود و همه از فاطمه بودند. و شیخ مفید ـ رحمه الله ـ فرموده که: علی و برادرانش، اوّل کسانی بودند که دو بار از هاشم متولّد شدند، و ابن ابی الحدید از علمای اهل سنّت در شأن فاطمهٔ بنت اسد گفته که: اوّل زن هاشمیّه بود که به شوهر و مرد هاشمی زایید، و هر دو صحیح و متین است).

۱۲۳۳ / ۱ . حسین بن محمد، از محمد بن یحیی فارسی، از ابو حنیفه ـ یعنی: محمد بن یحیی ـ از ولید بن ابان، از محمد بن عبدالله بن مُسکان، از پدرش روایت کرده است که

النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ: اصْبِرِي سَبْتاً أُبَشِّرْكِ بِمِثْلِهِ إِلَّا النُّبُوَّةَ».

وَ قَالَ: «السَّبْتُ ثَلَاثُونَ سَنَةً، وَ كَانَ بَيْنَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ ثَلَاثُونَ سَنَةً».

١٢٣٤ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنِ السَّيَّارِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ أُمَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ كَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ هَاجَرَتْ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلىٰ قَدَمَيْهَا، وَ كَانَتْ مِنْ أَبَرِّ النَّاسِ بِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَسَمِعَتْ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ وَ هُوَ يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاةً كَمَا وُلِدُوا، فَقَالَتْ: وَا سَوْأَتَاهْ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: فَإِنِّي أَسْأَلُ اللّٰهَ أَنْ يَبْعَثَكِ كَاسِيَةً؛ وَ سَمِعَتْهُ يَذْكُرُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ، فَقَالَتْ: وَا ضَعْفَاهْ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: فَإِنِّي أَسْأَلُ اللّٰهَ أَنْ يَكْفِيَكِ ذٰلِكِ.

وَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ يَوْماً: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْتِقَ جَارِيَتِي هٰذِهِ، فَقَالَ لَهَا: إِنْ فَعَلْتِ، أَعْتَقَ اللّٰهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهَا عُضْواً مِنْكِ مِنَ النَّارِ؛ فَلَمَّا مَرِضَتْ، أَوْصَتْ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ أَمَرَتْ أَنْ يُعْتِقَ خَادِمَهَا، وَ اعْتُقِلَ لِسَانُهَا، فَجَعَلَتْ تُومِئُ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ إِيمَاءً، فَقَبِلَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَصِيَّتَهَا.

فَبَيْنَمَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدٌ إِذْ أَتَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ هُوَ يَبْكِي، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: أُمِّي وَ اللّٰهِ،

گفت: امام جعفر صادقؑ فرمود که: «فاطمهٔ بنت اسد به نزد ابو طالب آمد که او را به ولادت پیغمبرﷺ بشارت دهد (یا او را شاد گرداند، بنابر اختلاف نسخ کافی). ابو طالب گفت: یک سبت صبر کن که تو را بشارت می‌دهم به فرزندی که مثل او باشد در همه چیز، مگر پیغمبری».[1] و حضرت فرمود که: «سبت، سی سال است و در میانهٔ رسول خداﷺ و امیر المؤمنینؑ سی سال فاصله بوده».

۲/۱۲۳۴. علی بن محمد بن عبدالله، از سَیّاری، از محمد بن جمهور، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که فرمود: «فاطمهٔ بنت اسد، مادر امیر المؤمنینؑ، اوّل زنی بود که به سوی رسول خداﷺ هجرت نمود از مکّه به سوی مدینه پای پیاده، و از همهٔ مردمان نسبت به رسول خداﷺ مهربان‌تر بود. بعد از آن، از رسول خداﷺ شنید که می‌فرمود: مردم در روز قیامت برهنه محشور می‌شوند؛ چنانچه از مادر متولّد شده‌اند. فاطمه گفت: واسواتاه؛ ای داد از رسوایی و بد حالی، رسول خداﷺ فرمود که: من از خدا می‌خواهم که تو را پوشیده محشور گرداند. و از آن حضرت شنید که: فشار قبر را ذکر می‌فرمود، گفت: وا ضعفاه؛ ای داد از ضعف و ناتوانی، رسول خداﷺ فرمود که: من از خدا سؤال می‌کنم که این فشار را از تو دفع کند. و فاطمه روزی به رسول خداﷺ عرض کرد که: من اراده دارم که همین کنیزک خود را آزاد کنم، رسول خداﷺ فرمود که: اگر چنین کنی، خدا به هر عضوی از او، عضوی از تو را از آتش دوزخ آزاد گرداند.

و چون فاطمه بیمار شد، رسول خداﷺ را وصیّ خود گردانید و امر کرد که آن حضرت کنیزک او را آزاد گرداند. و زبانش در بند شد که نمی‌توانست سخن گوید، پس شروع کرد به اشاره کردن و به سوی رسول خداﷺ اشاره می‌کرد (به اشاره که مطلب از آن فهمیده می‌شد) و رسول خداﷺ وصیّت او را قبول فرمود.

بعد از آن در بین آن‌که رسول خداﷺ روزی نشسته بود، ناگاه امیر المؤمنین به خدمت آن حضرت آمد و آن حضرت گریه می‌کرد، رسول خداﷺ فرمود: چه چیز تو را می‌گریاند؟ عرض کرد که: مادرم فاطمه وفات کرد. رسول خداﷺ فرمود: به خدا سوگند که فاطمه، مادر من بود. و آن حضرت برخاست و می‌شتافت تا داخل شد در خانه‌ای که فاطمه بود. پس به

---

۱. و سَبت به فتح سین و سکون با، در اصل لغت، به معنی شنبه یا یک روز تمام از ایّام هفته غیر از جمعه و به معنی روزگار است. (مترجم)

وَ قَامَ ﷺ مُسْرِعاً حَتَّىٰ دَخَلَ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَ بَكَىٰ، ثُمَّ أَمَرَ النِّسَاءَ أَنْ يَغْسِلْنَهَا، وَ قَالَ ﷺ: إِذَا فَرَغْتُنَّ، فَلَا تُحْدِثْنَ شَيْئاً حَتَّىٰ تُعْلِمْنَنِي، فَلَمَّا فَرَغْنَ، أَعْلَمْنَهُ بِذٰلِكَ، فَأَعْطَاهُنَّ أَحَدَ قَمِيصَيْهِ، الَّذِي يَلِي جَسَدَهُ، وَ أَمَرَهُنَّ أَنْ يُكَفِّنَّهَا فِيهِ.

وَ قَالَ لِلْمُسْلِمِينَ: إِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ فَعَلْتُ شَيْئاً لَمْ أَفْعَلْهُ قَبْلَ ذٰلِكَ، فَسَلُونِي: لِمَ فَعَلْتُهُ؟ فَلَمَّا فَرَغْنَ مِنْ غُسْلِهَا وَ كَفْنِهَا، دَخَلَ ﷺ، فَحَمَلَ جَنَازَتَهَا عَلَىٰ عَاتِقِهِ، فَلَمْ يَزَلْ تَحْتَ جَنَازَتِهَا حَتَّىٰ أَوْرَدَهَا قَبْرَهَا، ثُمَّ وَضَعَهَا، وَ دَخَلَ الْقَبْرَ، فَاضْطَجَعَ فِيهِ، ثُمَّ قَامَ فَأَخَذَهَا عَلَىٰ يَدَيْهِ حَتَّىٰ وَضَعَهَا فِي الْقَبْرِ، ثُمَّ انْكَبَّ عَلَيْهَا طَوِيلاً يُنَاجِيهَا، وَ يَقُولُ لَهَا: ابْنُكِ، ابْنُكِ، ابْنُكِ، ثُمَّ خَرَجَ، وَ سَوّىٰ عَلَيْهَا، ثُمَّ انْكَبَّ عَلَىٰ قَبْرِهَا، فَسَمِعُوهُ يَقُولُ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ، اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ إِيّاها، ثُمَّ انْصَرَفَ.

فَقَالَ لَهُ الْمُسْلِمُونَ: إِنَّا رَأَيْنَاكَ فَعَلْتَ أَشْيَاءَ لَمْ تَفْعَلْهَا قَبْلَ الْيَوْمِ؟ فَقَالَ: الْيَوْمَ فَقَدْتُ بِرَّ أَبِي طَالِبٍ، إِنْ كَانَتْ لَيَكُونُ عِنْدَهَا الشَّيْءُ، فَتُؤْثِرُنِي بِهِ عَلَىٰ نَفْسِهَا وَ وَلَدِهَا، وَ إِنِّي ذَكَرْتُ الْقِيَامَةَ، وَ أَنَّ النَّاسَ يُحْشَرُونَ عُرَاةً، فَقَالَتْ: وَا سَوْأَتَاهْ، فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَبْعَثَهَا اللّٰهُ كَاسِيَةً، وَ ذَكَرْتُ ضَغْطَةَ الْقَبْرِ، فَقَالَتْ: وَا ضَعْفَاهْ، فَضَمِنْتُ لَهَا أَنْ يَكْفِيَهَا اللّٰهُ ذٰلِكَ، فَكَفَّنْتُهَا بِقَمِيصِي، وَاضْطَجَعْتُ فِي قَبْرِهَا لِذٰلِكَ، وَ انْكَبَبْتُ عَلَيْهَا، فَلَقَّنْتُهَا مَا تُسْأَلُ عَنْهُ؛ فَإِنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ رَبِّهَا، فَقَالَتْ؛ وَ سُئِلَتْ عَنْ رَسُولِهَا، فَأَجَابَتْ؛ وَ سُئِلَتْ عَنْ وَلِيِّهَا وَ إِمَامِهَا، فَأُرْتِجَ عَلَيْهَا، فَقُلْتُ: ابْنُكِ، ابْنُكِ، ابْنُكِ».

سوی فاطمه نگریست و گریست و زنان را امر فرمود که: او را غسل دهند. و فرمود که: چون از غسل او فارغ شوید، از پیش خود کاری مکنید تا آن‌که مرا اعلام کنید.

چون فارغ شدند، آن حضرت را به این امر اعلام کردند، پس یکی از پیراهن‌های خویش (و بنابر بعضی از نسخ کافی، بهترین پیراهن‌های خویش) را که تالی تن مبارکش بود (و آن را می‌پوشید بی‌آن‌که چیزی در میانهٔ آن و جسد شریفش حائل و مانع باشد)، به ایشان داد و ایشان را امر فرمود که: فاطمه را در آن کفن کنند. و به مسلمانان فرمود که: چون مرا ببینید که چیزی را به عمل آورم که پیش از آن، آن را به عمل نیاورده باشم، مرا سؤال کنید که چرا آن را کردم و چون از غسل و کفن فاطمه فارغ گردیدند، رسول خدا ﷺ داخل شد و جنازهٔ او را بر دوش خویش گذاشت و متصّل در زیر جنازهٔ او بود تا او را بر سر قبرش رسانید. بعد از آن، جنازه را بر زمین گذاشت و در قبر داخل شد و در آن خوابید، پس برخاست و فاطمه را بر روی دست‌های خویش گرفت تا او را در قبر گذاشت و زمانی طولانی بر او نگون گردیده، سرِ خویش را به پایین کرده با او راز می‌گفت و به او می‌فرمود که: پسرت، پسرت، پس بیرون آمد و قبر او را هموار کرد.

بعد از آن، بر قبر او نگون گردید و از آن حضرت شنیدند که می‌گفت: **لا اله الاّ الله اللّهمّ انّی استودعها ایّاك** (و بنابر بعضی از نسخ، استودعك ایّاها)، یعنی: «نیست خدایی مگر خدا. خداوندا، به درستی که من فاطمه را به تو می‌سپارم». پس برگشت و مسلمانان به آن حضرت عرض کردند که: ما تو را دیدیم که چیزی چند را به فعل آوردی که پیش از این روز، آنها را نکرده بودی. حضرت فرمود که: امروز نیکی ابوطالب را گم کردم و احسانش از من بریده شد. به درستی که فاطمه چنان بود که چیزی که در نزد او بود، مرا بر خود و فرزندان خود به آن بر می‌گزید (که خود نمی‌خورد و به فرزندان خود نمی‌داد و به من می‌خورانید)، و من در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم که: مردم برهنه محشور می‌شوند، گفت: واسواتاه، پس من از برای او ضامن شدم که خدا او را پوشیده محشور گرداند. و فشار قبر را ذکر کردم، گفت: واضعفاه، پس من از برای او ضامن شدم که خدا آن را از او دفع کند، و برای همین او را به پیراهن خود کفن کردم و در قبرش خوابیدم و بر او نگون شدم و آنچه را که از آن سؤال می‌شد، به او فهمانیدم و به زبانش دادم.

پس به درستی که او را از پروردگارش سؤال کردند و آنچه بایست بگوید، گفت و از

١٢٣٥ / ٣. بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ الْكَلْبِيِّ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ؈ يَقُولُ: «لَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللّٰهِ؇، فُتِحَ لِآمِنَةَ بَيَاضُ فَارِسَ، وَ قُصُورُ الشَّامِ. فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ ـ بِنْتُ أَسَدٍ أُمُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ـ إِلىٰ أَبِي طَالِبٍ ضَاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً، فَأَعْلَمَتْهُ مَا قَالَتْ آمِنَةُ، فَقَالَ لَهَا أَبُو طَالِبٍ: وَ تَتَعَجَّبِينَ مِنْ هٰذَا؟ إِنَّكِ تَحْبَلِينَ وَ تَلِدِينَ بِوَصِيِّهِ وَ وَزِيرِهِ».

١٢٣٦ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زَيْدٍ النَّيْسَابُورِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَسِيدِ بْنِ صَفْوَانَ ـ صَاحِبِ رَسُولِ اللّٰهِ؇ ـ قَالَ: لَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؈، ارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ، وَ دَهِشَ النَّاسُ كَيَوْمِ قُبِضَ النَّبِيُّ؇، وَ جَاءَ رَجُلٌ ـ بَاكِياً وَ هُوَ مُسْرِعٌ مُسْتَرْجِعٌ وَ هُوَ يَقُولُ: الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ خِلَافَةُ النُّبُوَّةِ ـ حَتّىٰ وَقَفَ عَلىٰ بَابِ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؈، فَقَالَ: رَحِمَكَ اللّٰهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَاماً، وَ أَخْلَصَهُمْ إِيمَاناً، وَ أَشَدَّهُمْ يَقِيناً، وَ أَخْوَفَهُمْ لِلّٰهِ، وَ أَعْظَمَهُمْ عَنَاءً، وَ أَحْوَطَهُمْ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ؇، وَ آمَنَهُمْ عَلىٰ أَصْحَابِهِ، وَ أَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ، وَ أَكْرَمَهُمْ سَوَابِقَ، وَ أَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً، وَ أَقْرَبَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ؇، وَ أَشْبَهَهُمْ بِهِ هَدْياً وَ خَلْقاً وَ سَمْتاً وَ فِعْلًا، وَ أَشْرَفَهُمْ مَنْزِلَةً، وَ أَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ، فَجَزَاكَ اللّٰهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ عَنْ رَسُولِهِ وَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ خَيْراً. قَوِيتَ حِينَ ضَعُفَ

رسولش او را سؤال کردند، او را جواب داد، و از ولی و امام خود سؤال شد، اضطراب و تشویشی بر او مستولی شد و نتوانست جواب دهد، گفتم: امام، پسر تو است، امام، پسر تو است» (و من می‌گویم که جواب نگفتن فاطمه، یا به جهت شرم بوده، یا حکمت در آن، اظهار امامت فرزندش امیر المؤمنین ﷺ).

۱۲۳۵ / ۳ . بعضی از اصحاب ما، از آن‌که او را ذکر کرده، از ابن محبوب، از عمر بن ابان کلبی، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «چون رسول خدا ﷺ متولّد شد، سواد بلاد فارس و قصرهای شام، از برای آمنه، مادر آن حضرت ظاهر گردید (چه حجاب از پیش رویش برخاست). پس فاطمهٔ بنت اسد، مادر امیر المؤمنین ﷺ، به نزد ابوطالب آمد خندان و شادان و آنچه آمنه گفته بود، به ابوطالب اعلام نمود. ابوطالب به فاطمه فرمود که: از این تعجّب می‌کنی، به درستی که تو آبستن می‌شوی و وصیّ و وزیر او را می‌زایی».

۱۲۳۶ / ۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از برقی، از احمد بن زید نیشابوری که گفت: حدیث کرد مرا عمر بن ابراهیم هاشمی، از عبدالملک بن عمر، از اسید بن صفوان ـ صاحب و مصاحب رسول خدا ﷺ ـ که گفت: چون روزی شد که روح امیر المؤمنین ﷺ در آن قبض شد، کوفه از صدای گریه به لرزه در آمد، و مردم مدهوش شدند؛ مانند روزی که روح رسول خدا ﷺ در آن قبض شد و مردی آمد و می‌گریست و شتاب می‌کرد و می‌گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. و می‌گفت: امروز جانشینی به منصب پیغمبری بریده شد، و آمد تا ایستاد بر درِ خانه‌ای که امیر المؤمنین ﷺ در آن تشریف داشت، پس گفت: ای ابوالحسن، خدا تو را رحمت کند، اسلام تو از همهٔ این قوم پیش‌تر بود، و ایمانت از ایشان صافی‌تر، و یقینت از ایشان سخت‌تر، و ترسیدنت از خدا از ایشان بیشتر، و رنجت از ایشان بزرگ‌تر، و محافظتت در باب رسول خدا ﷺ از ایشان زیادتر، و بر اصحاب آن حضرت از همه کس امین‌تر، و منقبت‌های تو از ایشان افزون‌تر، و سابقه‌هایت از ایشان گرامی‌تر، و پلّه و پایه‌ات از ایشان بلندتر، و به رسول خدا ﷺ از ایشان نزدیک‌تر، و شباهتت به آن حضرت در سیرت و خوی و طرز و کردار از ایشان بیشتر، و منزله و جاهت از ایشان شریف‌تر، و بر او از ایشان عزیزتر بودی.

پس خدا تو را جزای خیر دهد از جانب اسلام و از رسول خویش، و از همهٔ مسلمانان.

أَصْحَابُهُ، وَ بَرَزْتَ حِينَ اسْتَكَانُوا، وَ نَهَضْتَ حِينَ وَهَنُوا، وَ لَزِمْتَ مِنْهَاجَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ هَمَّ أَصْحَابُهُ. كُنْتَ خَلِيفَتَهُ حَقّاً، لَمْ تُنَازَعْ وَ لَمْ تَضْرَعْ بِرَغْمِ الْمُنَافِقِينَ وَ غَيْظِ الْكَافِرِينَ وَ كُرْهِ الْحَاسِدِينَ وَ صِغَرِ الْفَاسِقِينَ. فَقُمْتَ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا، وَ نَطَقْتَ حِينَ تَتَعْتَعُوا، وَ مَضَيْتَ بِنُورِ اللَّهِ إِذْ وَقَفُوا، فَاتَّبَعُوكَ فَهُدُوا، وَ كُنْتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً، وَ أَعْلَاهُمْ قُنُوتاً، وَ أَقَلَّهُمْ كَلَاماً، وَ أَصْوَبَهُمْ نُطْقاً، وَ أَكْبَرَهُمْ رَأْياً، وَ أَشْجَعَهُمْ قَلْباً، وَ أَشَدَّهُمْ يَقِيناً، وَ أَحْسَنَهُمْ عَمَلًا، وَ أَعْرَفَهُمْ بِالْأُمُورِ.

كُنْتَ ـ وَ اللَّهِ ـ يَعْسُوباً لِلدِّينِ أَوَّلًا وَ آخِراً، الْأَوَّلَ حِينَ تَفَرَّقَ النَّاسُ، وَ الْآخِرَ حِينَ فَشِلُوا، كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَباً رَحِيماً إِذْ صَارُوا عَلَيْكَ عِيَالًا، فَحَمَلْتَ أَثْقَالَ مَا عَنْهُ ضَعُفُوا، وَ حَفِظْتَ مَا أَضَاعُوا، وَ رَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا، وَ شَمَّرْتَ إِذَا اجْتَمَعُوا، وَ عَلَوْتَ إِذْ هَلِعُوا، وَ صَبَرْتَ إِذْ أَسْرَعُوا، وَ أَدْرَكْتَ أَوْتَارَ مَا طَلَبُوا، وَ نَالُوا بِكَ مَا لَمْ يَحْتَسِبُوا، كُنْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَاباً صَبّاً وَ نَهْباً، وَ لِلْمُؤْمِنِينَ عَمَداً وَ حِصْناً، فَطِرْتَ ـ وَ اللَّهِ ـ بِنَعْمَائِهَا، وَ فُزْتَ بِحِبَائِهَا، وَ أَحْرَزْتَ سَوَابِقَهَا، وَ ذَهَبْتَ بِفَضَائِلِهَا، لَمْ تُفْلَلْ حُجَّتُكَ، وَ لَمْ يَزِغْ قَلْبُكَ، وَ لَمْ تَضْعُفْ بَصِيرَتُكَ، وَ لَمْ تَجْبُنْ نَفْسُكَ وَ لَمْ تَخِرَّ. كُنْتَ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ، وَ كُنْتَ ـ كَمَا قَالَ ﷺ ـ آمَنَ النَّاسِ فِي صُحْبَتِكَ وَ ذَاتِ يَدِكَ، وَ كُنْتَ ـ كَمَا قَالَ ـ ضَعِيفاً فِي بَدَنِكَ، قَوِيّاً فِي أَمْرِ اللَّهِ، مُتَوَاضِعاً فِي نَفْسِكَ، عَظِيماً عِنْدَ اللَّهِ، كَبِيراً فِي الْأَرْضِ، جَلِيلًا عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيكَ مَهْمَزٌ، وَ لَا

توانا بودی در هنگامی که اصحاب آن حضرت ناتوان شدند، و به میدان جهاد رفتی در وقتی که تضرّع و زاری نمودند، و بر پا شدی در وقتی که سستی ورزیدند، و دست از راه رسول خداﷺ بر نداشتی در وقتی که اصحاب آن حضرت قصد باطل کردند (یا مانند زنان که کودکان را به آواز خوش به خواب کنند مردم را به نغمه و ترانه به خواب غفلت کردند)، جانشین حقّ آن حضرت بودی بی‌آن‌که با تو منازعه توان کرد، و فروتنی نکردی در باب خاک مالیدن بینی منافقان و خشم کافران و کراهت حاسدان و کینهٔ فاسقان.

پس به امر حق قیام نمودی در وقتی که سست و بی‌دل شدند، و سخن گفتی در وقتی که لکنت به هم رسانیدند (و کند سخن شدند و مانند خر در گل ماندند) و به نور خدا رفتی در هنگامی که ایستادند بعد از آن تو را پیروی کردند و راه راست یافتند، و آواز تو از همهٔ ایشان پست‌تر بود، و طاعت (یا پیشی گرفتنت) در خیرات از ایشان بلندتر، و سخنت از ایشان کم‌تر، و گفتارت از ایشان راست‌تر و درست‌تر، و رأیت از ایشان بزرگ‌تر، و دلت از ایشان شجاع‌تر و دلیرتر، و یقینت از ایشان سخت‌تر، و کارت از ایشان نیکوتر، و به همهٔ امور از ایشان شناساتر بودی.

به خدا سوگند، که پادشاهی بودی از برای دین مانند یعسوب (که پادشاه مگس عسل است و همهٔ مگسان تابع اویند و از او دست بر نمی‌دارند و در هر جاکه می‌رود می‌روند). حاصل آن‌که در باب دین، چون پادشاه مگسان عسل بودی نسبت به مگسان در اوّل و آخر، امّا اوّل در هنگامی که مردمان پراکنده شدند و امّا آخر در وقتی که سست و بی‌دل گشتند. از برای مؤمنان، پدر مهربانی بودی در آن هنگام که عیال تو گردیدند. پس بارهای گرانی راکه از بر داشتن آنها ضعف داشتند، برداشتی و آنچه راکه ضایع کردند محافظت کردی، و آنچه راکه فرو گذاشتند رعایت فرمودی، و دامن همّت را بر زدی چون جمع شدند، و بلند شدی در وقتی که به غایت حریص شدند، و صبر کردی در وقتی که شتاب کردند (و بنابر بعضی از نسَخ کافی، در وقتی که جزع کردند یا بر زمین افتادند). و دریافتی حاجت‌های آنچه راکه طلب کردند (و بنابر بعضی از نسخ، دریافتی کینه‌های آنچه راکه از ایشان طلب می‌کردند). و به یاری تو، یافتند آنچه راکه نمی‌پنداشتند. بودی بر کافران عذابی ریزان و سبب غارت و تاراج اموال ایشان، و از برای مؤمنان ستون اعتبار و حصار (یا فراوانی نعمت).

پس به خدا سوگند که پرواز نمودی (به سوی ریاض جنّت) به آزارهای ولایت یا امّت،

لِقَائِلٍ فِيكَ مَغْمَزٌ، وَ لَا لِأَحَدٍ فِيكَ مَطْمَعٌ، وَ لَا لِأَحَدٍ عِنْدَكَ هَوَادَةٌ.

الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ عِنْدَكَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ حَتّىٰ تَأْخُذَ لَهُ بِحَقِّهِ، وَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ عِنْدَكَ ضَعِيفٌ ذَلِيلٌ حَتّىٰ تَأْخُذَ مِنْهُ الْحَقَّ، وَ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ عِنْدَكَ فِي ذٰلِكَ سَوَاءٌ. شَأْنُكَ الْحَقُّ وَ الصِّدْقُ وَ الرِّفْقُ، وَ قَوْلُكَ حُكْمٌ وَ حَتْمٌ، وَ أَمْرُكَ حِلْمٌ وَ حَزْمٌ، وَ رَأْيُكَ عِلْمٌ وَ عَزْمٌ فِيمَا فَعَلْتَ، وَ قَدْ نَهَجَ السَّبِيلُ، وَ سَهُلَ الْعَسِيرُ، وَأُطْفِئَتِ النِّيرَانُ، وَ اعْتَدَلَ بِكَ الدِّينُ، وَ قَوِيَ بِكَ الْإِسْلَامُ، فَظَهَرَ أَمْرُ اللّٰهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ، وَ ثَبَتَ بِكَ الْإِسْلَامُ وَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ سَبَقْتَ سَبْقاً بَعِيداً، وَ أَتْعَبْتَ مَنْ بَعْدَكَ تَعَباً شَدِيداً. فَجَلَلْتَ عَنِ الْبُكَاءِ، وَ عَظُمَتْ رَزِيَّتُكَ فِي السَّمَاءِ، وَ هَدَّتْ مُصِيبَتُكَ الْأَنَامَ؛ فَإِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، رَضِينَا عَنِ اللّٰهِ قَضَاهُ، وَ سَلَّمْنَا لِلّٰهِ أَمْرَهُ. فَوَ اللّٰهِ لَنْ يُصَابَ الْمُسْلِمُونَ بِمِثْلِكَ أَبَداً.

كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفاً وَ حِصْناً وَ قُنَّةً رَاسِياً، وَ عَلَى الْكَافِرِينَ غِلْظَةً وَ غَيْظاً، فَأَلْحَقَكَ اللّٰهُ بِنَبِيِّهِ، وَ لَا أَحْرَمَنَا أَجْرَكَ، وَ لَا أَضَلَّنَا بَعْدَكَ.

وَ سَكَتَ الْقَوْمُ حَتّىٰ انْقَضىٰ كَلَامُهُ، وَ بَكىٰ، وَ بَكىٰ أَصْحَابُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، ثُمَّ طَلَبُوهُ، فَلَمْ يُصَادِفُوهُ.

١٢٣٧ / ٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ عَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جُذَاعَةَ الْأَزْدِيُّ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؈، قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَامِرٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؈

و رستگاری یافتی به عطای آن، و سابقه‌های آن را ضبط کردی و فضایل آن را با خود بردی، حجّت تیز تو به کندی مبدّل نشد، و دل تو مایل به سوی باطل نگردید، و بینایی تو ضعف به هم نرسانید، و بی‌دلی در نفس تو راه نیافت و بر رو نیفتادی، و مانند کوه بودی که بادهای تند آن را به جنبش در نتواند آورد.

و بودی چنانچه پیغمبرﷺ در حقّ تو فرمود. که مردم در صحبت تو و آنچه از دست تو می‌آید ایمن بودند، و بودی چنانچه فرمود. که ضعیف بودی در بدن خود و قوی در امر خدا، و متواضع در نفس خویش و صاحب عظمت در نزد خدا، و بزرگ در زمین و صاحب جلالت در نزد مؤمنین. کسی را در تو راه عیبی نبود، و گوینده را در تو طعنی نه، و کسی را در تو امیدواری نبود، و کسی را نزد تو میل و جانب‌داری نه.

ضعیف و ذلیل در نزد تو قوی و عزیز بود، تا آن‌که حقّ او را از برایش می‌گرفتی و قویّ عزیز در نزد تو ضعیف و ذلیل بود، تا آن‌که حقّ را از او می‌گرفتی. و در این باب خویش و بیگانه در نزد تو برابر بودند، شغل تو حقّ و راستی و مدارایی بود و گفتار تو لازم و استوار. و کار تو بردباری و هوشیاری و دید تو دانش و عزیمت. در آنچه کردی و به یاری تو راه راست ظاهر شد و مردم در آن سلوک نمودند و کار دشوار آسان گردید و به واسطهٔ تو آتش‌های فتنه فرو نشانیده شد و به همّت تو دین اسلام راست ایستاد و اسلام و مؤمنان به سبب تو قوی شدند. و هر کسی راکه در هر خوبی پیشی گرفتی، پیشی گرفتنی دور و در رنج انداختی آنان را که بعد از تواند، رنجی سخت پس تو از آن بزرگ‌تری که گریهٔ تو را تدارک توانند نمود. و بزرگ شد مصیبت تو در آسمان و مصیبت تو مردم را در هم شکست و إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ. راضی شدیم از خدا و پسندیدیم قضای او را و تسلیم کردیم از برای خدا امر او را.

پس به خدا سوگند که هرگز مصیبتی مانند مصیبت تو به مسلمانان نخواهد رسید. بودی از برای مؤمنان پناه و حصار و سر کوه استوار و بر کافران درشتی و خشم. پس خدا تو را به پیغمبر خود ملحق گرداند و ما را از مزد مصیبت تو محروم نسازد، و بعد از تو ما را گمراه نگرداند. و آن قوم همه خاموش بودند تا آن‌که سخنش تمام شد و خود گریست و اصحاب رسول خداﷺ گریستند. پس او را طلب کردند و نیافتند.

۱۲۳۷ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از صفوان جمّال که گفت: من و عامر و عبدالله بن جُذاعهٔ ازدی در خدمت امام جعفر صادقؑ

دُفِنَ بِالرَّحْبَةِ؟ قَالَ: «لَا». قَالَ: فَأَيْنَ دُفِنَ؟ قَالَ: «إِنَّهُ لَمَّا مَاتَ، احْتَمَلَهُ الْحَسَنُ ، فَأَتىٰ بِهِ ظَهْرَ الْكُوفَةِ قَرِيباً مِنَ النَّجَفِ يَسْرَةً عَنِ الْغَرِيِّ، يَمْنَةً عَنِ الْحِيرَةِ، فَدَفَنَهُ بَيْنَ ذَكَوَاتٍ بِيضٍ».

قَالَ: فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ، ذَهَبْتُ إِلَى الْمَوْضِعِ، فَتَوَهَّمْتُ مَوْضِعاً مِنْهُ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ، فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ لِي: «أَصَبْتَ رَحِمَكَ اللّٰهُ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

١٢٣٨ / ٦. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: أَتَانِي عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ، فَقَالَ لِي: ارْكَبْ، فَرَكِبْتُ مَعَهُ، فَمَضَيْنَا حَتّىٰ أَتَيْنَا مَنْزِلَ حَفْصٍ الْكُنَاسِيِّ، فَاسْتَخْرَجْتُهُ، فَرَكِبَ مَعَنَا، ثُمَّ مَضَيْنَا حَتّىٰ أَتَيْنَا الْغَرِيَّ، فَانْتَهَيْنَا إِلىٰ قَبْرٍ، فَقَالَ: انْزِلُوا، هٰذَا قَبْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، فَقُلْنَا: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ؟ فَقَالَ: أَتَيْتُهُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ - حَيْثُ كَانَ بِالْحِيرَةِ - غَيْرَ مَرَّةٍ، وَ خَبَّرَنِي أَنَّهُ قَبْرُهُ.

١٢٣٩ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عِيسىٰ شَلَقَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ يَقُولُ: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَهُ خُؤُولَةٌ فِي بَنِي مَخْزُومٍ، وَ إِنَّ شَابّاً مِنْهُمْ أَتَاهُ، فَقَالَ: يَا خَالِي، إِنَّ أَخِي مَاتَ وَ قَدْ حَزِنْتُ عَلَيْهِ حُزْناً شَدِيداً».

قَالَ: «فَقَالَ لَهُ: تَشْتَهِي أَنْ تَرَاهُ؟ قَالَ: بَلىٰ، قَالَ: فَأَرِنِي قَبْرَهُ».

قَالَ: «فَخَرَجَ وَ مَعَهُ بُرْدَةُ رَسُولِ اللّٰهِ مُتَّزِراً بِهَا، فَلَمَّا انْتَهىٰ إِلَى الْقَبْرِ، تَلَمْلَمَتْ

بودیم. صفوان می‌گوید که: عامر به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مردم گمان می‌کنند که امیر المؤمنین ﷺ در رحبهٔ کوفه مدفون است. حضرت فرمود: «نه، چنین نیست». عرض کرد: پس در کجا دفن شده؟ فرمود که: «امیر المؤمنین چون رحلت فرمود، حضرت امام حسن ﷺ او را برداشت و آورد در پشت کوفه نزدیک به نجف که دریایی است خشک شده که در این زمان، در پشت حصار شهر نجف واقع است در طرف دست چپ غری و راست حیره (و غَرِی، بر وزن غنیّ بنایی است نیکو و از آن است غریّان که دو بنای مشهور بوده‌اند در کوفه. و حیره به‌کسر حاء شهری بوده نزدیک کوفه) پس آن حضرت را دفن کرد در میان سنگ‌های چقماق سفید» (یعنی: روشن و درخشان).

راوی می‌گوید که: چون بعد از آن اتّفاق افتاد که به آنجا رفتم، قبر آن حضرت را در موضعی از آن خیال کردم، پس به خدمت آن حضرت که آمدم او را خبر دادم سه مرتبه به من فرمود که: «درست یافته‌ای ـ خدا تو را رحمت کند ـ».

۶/۱۲۳۸. احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از قاسم بن محمد، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: عمر بن یزید به نزد من آمد و به من گفت که: سوار شو، پس با او سوار شدم، و رفتیم تا آمدیم به منزل حفص کُناسی و او را از منزلش بیرون آوردم و با ما سوار شد و رفتیم تا به غریّ رسیدیم و به قبری منتهی شدیم. حفص گفت: فرود آیید که اینک قبر امیر المؤمنین است. ما گفتیم که: از کجا دانستی؟ گفت که: با امام جعفر صادق ﷺ در اینجا آمدم، در وقتی که در حیره تشریف داشت؛ نه یک مرتبه، بلکه چندین مرتبه و مرا خبر داد که این، قبر آن حضرت است.

۷/۱۲۳۹. محمد بن یحیی، از سَلمة بن خطّاب، از عبدالله بن محمد، از عبدالله بن قاسم، از عیسی شَلَقان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «امیر المؤمنین ﷺ در قبیلهٔ بنی مخزوم خالوها (یا نسب خالوئیّت) بود، و جوانی از ایشان به نزد آن حضرت آمد و عرض کرد که: ای خالوی من، برادرم مُرد و بر او اندوه دارم؛ اندوهی سخت».

حضرت صادق ﷺ می‌فرماید که: «امیر المؤمنین ﷺ به آن جوان مخزومی فرمود که خواهش داری که او را ببینی؟ عرض کرد: بلی، فرمود که: قبر او را به من بنما». حضرت می‌فرماید که: «امیر المؤمنین ﷺ بیرون رفت و بُرد یمانی رسول خدا ﷺ با او بود که آن را

شَفَتَاهُ، ثُمَّ رَكَضَهُ بِرِجْلِهِ، فَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَ هُوَ يَقُولُ بِلِسَانِ الْفُرْسِ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؏: أَ لَمْ تَمُتْ وَ أَنْتَ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ؟! قَالَ: بَلىٰ، وَ لٰكِنَّا مِتْنَا عَلىٰ سُنَّةِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ، فَانْقَلَبَتْ أَلْسِنَتُنَا».

١٢٤٠ / ٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ؏، قَالَ: «لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؏، قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ؏ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَحَمِدَ اللّٰهَ، وَ أَثْنىٰ عَلَيْهِ، وَ صَلّىٰ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوَّلُونَ، وَ لَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ، إِنْ كَانَ لَصَاحِبَ رَايَةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ عَنْ يَمِينِهِ جَبْرَئِيلُ، وَ عَنْ يَسَارِهِ مِيكَائِيلُ، لَا يَنْثَنِي حَتّىٰ يَفْتَحَ اللّٰهُ لَهُ؛ وَ اللّٰهِ، مَا تَرَكَ بَيْضَاءَ وَ لَا حَمْرَاءَ إِلَّا سَبْعَمِائَةِ دِرْهَمٍ فَضَلَتْ عَنْ عَطَائِهِ أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِماً لِأَهْلِهِ؛ وَ اللّٰهِ، لَقَدْ قُبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِيهَا قُبِضَ وَصِيُّ مُوسىٰ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ، وَ اللَّيْلَةِ الَّتِي عُرِجَ فِيهَا بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، وَ اللَّيْلَةِ الَّتِي نَزَلَ فِيهَا الْقُرْآنُ».

١٢٤١ / ٩. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ؏: «لَمَّا غُسِّلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؏، نُودُوا مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ: إِنْ أَخَذْتُمْ مُقَدَّمَ السَّرِيرِ، كُفِيتُمْ مُؤَخَّرَهُ، وَ إِنْ أَخَذْتُمْ مُؤَخَّرَهُ، كُفِيتُمْ مُقَدَّمَهُ».

١٢٤٢ / ١٠. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؏، أَنَّهُ

لنگ فرموده بود و چون به آن قبر رسید، لب‌های مبارکش مکرّر به هم خورد (که آهسته چیزی خواند). پس پای خود را به آن قبر زد، بعد از آن، صاحب قبر، از قبر خویش بیرون آمد و به زبان فُرس سخن می‌گفت. امیر المؤمنین فرمود که: آیا نمردی در حالی که تو مردی از عرب بودی؟! عرض کرد: بلی چنین بود، ولیکن ما بر طریقهٔ فلان و فلان (یعنی: ...) مُردیم پس زبان‌های ما گشت».

۱۲۴۰ / ۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن محمد، از سهل بن زیاد هر دو روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از ابوحمزه، از امام محمد باقر﷣ که فرمود: «چون روح مطهّر امیر المؤمنین﷣ قبض شد، حضرت حسن بن علی﷣ در مسجد کوفه بر پا شد و خدا را حمد کرد و بر او ثنا گفت و بر پیغمبرﷺ صلوات فرستاد. بعد از آن فرمود که: ای گروه مردمان، در این شب مردی وفات فرموده که پیشینیان در عمل خیری بر او پیشی نگرفته‌اند، و پسینیان بر او نمی‌توانند رسید. به درستی که صاحب رایت و علمدار رسول خداﷺ بود و جبرئیل از جانب راست او و میکائیل از جانب چپ او بودند. بر نمی‌گشت تا آن‌که خدا از برایش فتح می‌کرد. به خدا سوگند، که هیچ سفید و سرخ (یعنی: نقره و طلا) را وا نگذاشته، مگر هفتصد درم که از بخشش او زیاد آمده بود و می‌خواست که به آن خدمت‌کاری از برای زن خویش بخرد.

و به خدا سوگند که در شبی وفات فرمود که وصیّ موسی - یعنی: یوشع بن نون - در آن وفات فرمود، و شبی که عیسی بن مریم را به آسمان بالا بردند، و شبی که قرآن در آن فرود آمد».

۱۲۴۱ / ۹. علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و گفته که امام جعفر صادق﷣ فرمود که: «چون امیر المؤمنین﷣ را غسل دادند، از کنار خانه ندایی به ایشان رسید که: اگر شما پیش جنازه را بگیرید، عقب آن از شما کفایت می‌شود (یعنی: حاجتی نیست که شما آن را بردارید؛ زیرا که آن خود بر خواهد خاست و خود به خود می‌رود). و اگر شما عقب آن را بگیرید، پیش آن از شما کفایت می‌شود».

۱۲۴۲ / ۱۰. سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از عبدالله بن بکیر، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که شنید از آن حضرت که می‌فرمود: «چون قبض روح مطهّر امیر المؤمنین﷣ شد، امام حسن و امام

سَمِعَهُ يَقُولُ: «لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْرَجَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ رَجُلَانِ آخَرَانِ، حَتّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَةِ تَرَكُوهَا عَنْ أَيْمَانِهِمْ، ثُمَّ أَخَذُوا فِي الْجَبَّانَةِ حَتّىٰ مَرُّوا بِهِ إِلَى الْغَرِيِّ، فَدَفَنُوهُ وَ سَوَّوْا قَبْرَهُ وَانْصَرَفُوا».

١١٤ ـ بَابُ مَوْلِدِ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ

وُلِدَتْ فَاطِمَةُ ـ عَلَيْهَا وَ عَلىٰ بَعْلِهَا السَّلَامُ ـ بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللّٰهِ بِخَمْسِ سِنِينَ؛ وَ تُوُفِّيَتْ وَ لَهَا ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ يَوْماً؛ وَ بَقِيَتْ بَعْدَ أَبِيهَا خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً.

١٢٤٣ / ١. عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: «وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللّٰهِ بِخَمْسِ سِنِينَ، وَ تُوُفِّيَتْ وَ لَهَا ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ يَوْماً».

١٢٤٤ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: «إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً، وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلىٰ أَبِيهَا، وَ كَانَ يَأْتِيهَا جَبْرَئِيلُ، فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلىٰ أَبِيهَا، وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا، وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ، وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا، وَ كَانَ عَلِيٌّ يَكْتُبُ ذٰلِكَ».

١٢٤٥ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ

حسین و دو مرد دیگر، آن حضرت را بیرون آوردند تا آنکه چون از شهر کوفه بیرون آمدند، کوفه را در طرف راست خویش قرار دادند و راه بیابان را گرفتند تا آنکه با جنازهٔ آن حضرت به غریّ گذشتند، پس آن حضرت را دفن کردند و قبر شریفش راست و درست کردند و برگشتند».

۱۱۴. باب در بیان مولد حضرت فاطمهٔ زهرا

حضرت فاطمه پنج سال بعد از مبعث رسول خدا متولّد شد، و آن حضرت وفات فرمود و او را هجده سال و هفتاد و پنج روز بود، و بعد از وفات پدرش هفتاد و پنج روز در دنیا ماند.

۱۲۴۳ / ۱. عبدالله بن جعفر و سعد بن عبدالله هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی که گفت: شنیدم از امام محمد باقر که می‌فرمود: «فاطمه، دختر محمد، پنج سال بعد از مبعث رسول خدا متولّد شد و وفات فرمود و آن حضرت را هجده سال و هفتاد و پنج روز بود».

(وجه مناسبت ذکر این حدیث را در باب مولد امیرالمؤمنین با وجود ذکر مولد فاطمه در باب علیحده نفهمیدم. و حق آن است که ذکر این حدیث در این باب، بر سبیل اشتباه است و موضع ذکر آن بعد از این باب است).[1]

۱۲۴۴ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ابوعُبیده، از امام جعفر صادق روایت کرده است که فرمود: «فاطمه، بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز در دنیا مکث فرمود، و اندوه سختی بر آن حضرت در مفارقت پدرش داخل شده بود، و جبرئیل به نزد آن حضرت می‌آمد و او را بر وفات پدرش تسلّی نیکو می‌داد و دلش را خوش می‌گردانید، و او را از پدرش و مکان او خبر می‌داد، و خبر می‌داد او را به آنچه در فرزندان او اتّفاق می‌افتد و علی آن را می‌نوشت».

۱۲۴۵ / ۳. محمد بن یحیی، از عَمْرکی بن علی، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت

---

۱. این حدیث، در باب قبلی ذکر شده بود و مترجم - رحمه الله - هم همان گونه که در یادداشت وی آمده یادآوری کرده که جایش همین جاست، و یادآوری کرده که ندانسته به چه وجهی در باب امیرالمؤمنین آورده شده است.

أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام صِدِّيقَةٌ شَهِيدَةٌ، وَ إِنَّ بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمِثْنَ».

١٢٤٦ / ٤. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ ـ رَحِمَهُ اللّٰهُ ـ رَفَعَهُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهُرْمُزَانِيُّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام، قَالَ: «لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام، دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سِرّاً، وَ عَفَا عَلىٰ مَوْضِعِ قَبْرِهَا، ثُمَّ قَامَ، فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ عَنِّي؛ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَنِ ابْنَتِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِتَةِ فِي الثَّرىٰ بِبُقْعَتِكَ وَ الْمُخْتَارِ اللّٰهُ لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ، قَلَّ يَا رَسُولَ اللّٰهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي، وَ عَفَا عَنْ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَجَلُّدِي إِلَّا أَنَّ فِي التَّأَسِّي لِي بِسُنَّتِكَ فِي فُرْقَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزٍّ، فَلَقَدْ وَسَّدْتُكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ، وَ فَاضَتْ نَفْسُكَ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي، بَلىٰ وَ فِي كِتَابِ اللّٰهِ لِي أَنْعَمُ الْقَبُولِ ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾، قَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ، وَ أُخِذَتِ الرَّهِينَةُ، وَ أُخْلِسَتِ الزَّهْرَاءُ، فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْغَبْرَاءَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ، أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ؛ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ، وَ هَمٌّ لَا يَبْرَحُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارَ اللّٰهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ، كَمَدٌ

امام موسی کاظم ؑ روایت کرده است که فرمود: «فاطمه ؑ، صدّیقه و معصومه بود که شهید شد، و به درستی که دختران پیغمبران حائض نمی‌شوند».

۱۲۴۶ / ۴. احمد بن مهران - رحمه الله - روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و احمد بن ادریس نیز روایت کرده است از محمد بن عبدالجبّار شیبانی که گفت: حدیث کرد مرا قاسم بن محمد رازی و گفت که: حدیث کرد مرا علی بن محمد هرمزانی از حضرت ابی عبدالله حسین بن علی ؑ که فرمود: «چون قبض روح مطهّر حضرت فاطمه ؑ شد، امیر المؤمنین ؑ او را پنهان دفن کرد، و موضع قبر او را خاک پاشید و با زمین برابر و هموار ساخت (که علامت آن معلوم نباشد). پس برخاست و روی خود را به جانب قبر رسول خدا ﷺ گردانید و گفت: سلام خدا (یا سلام من یا همهٔ سلام‌ها) بر تو باد، یا رسول الله از جانب خودم. سلام بر تو باد از جانب دختر تو و زیارت کننده‌ای که به زیارت و دیدن تو آمده، و آن‌که در این خاک در عرصهٔ تو شب را به روز می‌آورد و آن‌که خدا از برای او اختیار فرموده که زود به تو ملحق گردد.

یا رسول الله از فراق دختر برگزیده‌ات صبر من کم (یا تمام) شد و از وفات مهتر و بهترین زنان عالمیان قوّتم زائل شد، مگر آن‌که در اقتدا کردن من به سنّت تو که صبر است در مطلق مصیبت در باب جدایی تو، که از هر مصیبتی عظیم‌تر است و تاب آوردن اندوه مفارقت تو، جای آن است که خود را تسلّی دهم و گنجایش دارد که در این مصیبت صبر کنم.

پس هر آینه به تحقیق که تو را به دست خود در لحد قبرت گذاشتم و بر بالش خاک تکیه دادم، و جان مقدّس تو در میان کو گردن و سینهٔ من روان شد و بیرون آمد. و در کتاب خدا است بهترین قبول کردن‌ها و آن این است که: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾[1]. امانت خود را به خود برگردانیدی و گروگان خود را از من گرفتی و زهرا را ربودی.[2] پس چه بسیار زشت است آسمان کبود و زمین غبارآلود.

یا رسول الله، اندوه من همیشه خواهد بود، و شب من به بیداری به سر خواهد رفت و این اندوه، اندوهی است که از دل من به در نخواهد رفت، تا آن‌که خدای تعالی از برای من

---

۱. بقره، ۱۵۶.

۲. مترجم - رحمه الله - این سه فعل را به صورت معلوم ترجمه کرده و حال آن که افعال یاد شده مجهول هستند و بنا بر این باید معنا چنین باشد: «امانت باز پس داده شد، و گرو گرفته و زهرا ربوده شد.

مُقَيَّحٌ، وَ هَمٌّ مُهَيِّجٌ، سَرْعَانَ مَا فَرَّقَ بَيْنَنَا، وَ إِلَى اللّٰهِ أَشْكُو. وَ سَتُنْبِئُكَ ابْنَتُكَ بِتَظَافُرِ أُمَّتِكَ عَلىٰ هَضْمِهَا، فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ، وَ اسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ، فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلىٰ بَثِّهِ سَبِيلاً، وَ سَتَقُولُ، وَ يَحْكُمُ اللّٰهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

سَلَامَ مُوَدِّعٍ لَا قَالٍ وَ لَا سَئِمٍ، فَإِنْ أَنْصَرِفْ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ، وَ إِنْ أُقِمْ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللّٰهُ الصَّابِرِينَ، وَاهَ وَاهاً، وَ الصَّبْرُ أَيْمَنُ وَ أَجْمَلُ، وَ لَوْ لَا غَلَبَةُ الْمُسْتَوْلِينَ لَجَعَلْتُ الْمُقَامَ وَ اللَّبْثَ لِزَاماً مَعْكُوفاً، وَ لَأَعْوَلْتُ إِعْوَالَ الثَّكْلىٰ عَلىٰ جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ، فَبِعَيْنِ اللّٰهِ تُدْفَنُ ابْنَتُكَ سِرّاً، وَ تُهْضَمُ حَقَّهَا، وَ تُمْنَعُ إِرْثَهَا، وَ لَمْ يَتَبَاعَدِ الْعَهْدُ، وَ لَمْ يَخْلَقْ مِنْكَ الذِّكْرُ، وَ إِلَى اللّٰهِ يَا رَسُولَ اللّٰهِ الْمُشْتَكىٰ، وَ فِيكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَحْسَنُ الْعَزَاءِ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ، وَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُ».

١٢٤٧ / ٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: مَنْ غَسَّلَ فَاطِمَةَ عليها السلام؟ قَالَ: «ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام». وَ كَأَنِّي اسْتَعْظَمْتُ ذٰلِكَ مِنْ قَوْلِهِ، فَقَالَ: «كَأَنَّكَ ضِقْتَ بِمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ؟»، قَالَ: فَقُلْتُ:

اختیار کند آن خانه‌ای را که تو اکنون در آن مانده‌ای. این درد دل و اندوه که در دل من است، درد و اندوهی است که دلم را مجروح کرده، و خونابه‌ای از آن روان ساخته، و این غمی که من دارم، غمی است که مرا از جا به در آورده. چه زود جدایی افتاد در میان ما، و به سوی خدا شکایت می‌کنم، و دخترت به زودی تو را خبر خواهد داد به یاری کردن امّت تو یکدیگر را بر ستم کردن در حقّ او و رعایت نکردن حرمت او.

پس او را احوال بپرس و درست پاپی شو و از او در خواه که حال خود را به تو خبر دهد؛ که بسیار غم‌ها که موجب تشنگی و حرارت است، در سینه‌اش جولان می‌زد (و بر روی یکدیگر می‌نشست) که راهی به سوی پراکنده کردن آنها نیافت (و نتوانست که آنها را بروز دهد) و به زودی همه را خواهد گفت. و خدا حکم می‌فرماید و او بهترین حکم‌کنندگان است.

سلام می‌کنم بر تو یا رسول الله، مانند سلام وداع کننده‌ای که به خشم نیامده باشد، و دلتنگی و اندوه به هم نرسانیده باشد (که از روی دشمنی مفارقت کند و مواصلت را نخواهد). پس اگر برگردم و از نزد قبر تو بروم از ملال گرفتن نیست، و اگر بمانم و نزد قبر تو باشم از بدگمانی نیست، به آنچه خدا صبر کنندگان را وعده فرموده. و می‌دانم که به سبب صبری که در مفارقت تو و قبر تو می‌کنم، مأجور و مثاب خواهم بود. آه، آه، و صبر کردن مبارک‌تر و نیکوتر است، و اگر غالب شدن آنها که بر ما مستولی شدند نمی‌بود، هر آینه ماندن و درنگ در نزد قبر تو را بر خود لازم می‌گردانیدم (که بر آن ثابت می‌بودم) و هر آینه گریه و فریاد و فغان می‌کردم، مانند گریه و فریاد کردن زن فرزند مرده بر این مصیبت عظمی که در برابر چشم خدا (یعنی: در حضور آن جناب) دختر تو پنهان دفن شود، و حقّش از روی قهر غصب شود، و از میراثش ممنوع گردد (که به او ندهند)؛ با آن که از زمان دولت وصال تو مدّتی نگذشته و یاد تو و نامت کهنه نشده.

و به سوی خداست شکایت من یا رسول الله و در باب مفارقت تو تسلّی نیکو است. خدا بر تو صلوات فرستد و بر او باد سلام و خشنودی خدا».

۱۲۴۷ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از عبدالرحمان بن سالم، از مفضّل، از امام جعفر صادق ﷺ که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: کی حضرت فاطمه ﷺ را غسل داد؟ فرمود که: «آن‌که او را غسل داد، امیر المؤمنین ﷺ بوده». پس گویا که من این را از قول آن حضرت بزرگ شمردم

قَدْ كَانَ ذَاكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: فَقَالَ: «لَا تَضِيقَنَّ؛ فَإِنَّهَا صِدِّيقَةٌ، وَ لَمْ يَكُنْ يُغَسِّلُهَا إِلَّا صِدِّيقٌ، أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ مَرْيَمَ لَمْ يُغَسِّلْهَا إِلَّا عِيسَىٰ؟».

١٢٤٨ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليهما السلام، قَالَا: «إِنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام لَمَّا أَنْ كَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا كَانَ، أَخَذَتْ بِتَلَابِيبِ عُمَرَ، فَجَذَبَتْهُ إِلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: أَمَا وَ اللّٰهِ، يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، لَوْ لَا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُصِيبَ الْبَلَاءُ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، لَعَلِمْتَ أَنِّي سَأُقْسِمُ عَلَى اللّٰهِ، ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِيعَ الْإِجَابَةِ».

١٢٤٩ / ٧. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام، أَوْحَى اللّٰهُ إِلىٰ مَلَكٍ، فَأَنْطَقَ بِهِ لِسَانَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، فَسَمَّاهَا فَاطِمَةَ، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي فَطَمْتُكِ بِالْعِلْمِ، وَ فَطَمْتُكِ مِنَ الطَّمْثِ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «وَ اللّٰهِ، لَقَدْ فَطَمَهَا اللّٰهُ بِالْعِلْمِ وَ عَنِ الطَّمْثِ فِي الْمِيثَاقِ».

١٢٥٠ / ٨. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله لِفَاطِمَةَ عليها السلام: يَا فَاطِمَةُ، قُومِي فَأَخْرِجِي تِلْكَ الصَّحْفَةَ، فَقَامَتْ فَأَخْرَجَتْ صَحْفَةً فِيهَا ثَرِيدٌ وَ عُرَاقٌ يَفُورُ، فَأَكَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام ثَلَاثَةَ عَشَرَ يَوْماً، ثُمَّ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ رَأَتِ الْحُسَيْنَ مَعَهُ شَيْءٌ، فَقَالَتْ لَهُ: مِنْ أَيْنَ لَكَ هٰذَا؟ قَالَ: إِنَّا لَنَأْكُلُهُ مُنْذُ أَيَّامٍ، فَأَتَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَاطِمَةَ،

و در نظرم غریب آمد.

حضرت فرمود که: «گویا تو دلتنگ شدی به آنچه تو را به آن خبر دادم». مفضّل می‌گوید که: عرض کردم چنین است فدای تو گردم، فرمود که: «البته دلتنگ مشو؛ زیرا که فاطمه معصومه بود و کسی او را غسل نمی‌توانست داد، مگر معصوم. آیا ندانسته‌ای که مریم را کسی غیر از عیسی غسل نداد».

۶/۱۲۴۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عُقبه، از عبدالله بن محمد جُعفی، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: «چون از امر غاصبین حقوق اهل بیت، شد آنچه شد، فاطمه علیها السلام گریبان عمر را گرفت و او را به جانب خود کشید، پس فرمود که: ای پسر خطّاب، بدان به خدا سوگند که اگر نه این بود که ناخوش دارم که بلا به کسی برسد که او را گناهی نیست، هر آینه می‌دانستی که من خدا را سوگند می‌دادم به طریقهٔ تحکّم و خواهش، آن‌که البتّه چنانچه می‌خواهم به عمل آورد و او را چنان می‌یافتم که مرا به زودی اجابت فرماید».

۷/۱۲۴۹. و به همین اسناد، از صالح بن عُقبه، از یزید بن عبدالملک، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «چون فاطمه متولّد شد، خدای تعالی به سوی فرشته‌ای وحی فرمود که: زبان محمد صلی الله علیه و آله را به این گویا گردانید که او را فاطمه نامید. پس به فاطمه فرمود که: تو را به علم بریدم از جهل و تو را بریدم از حائض شدن». بعد از آن، حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند که خدا فاطمه را در وقت پیمان گرفتن به علم برید و از حیض و حائض شدن پاک گردانید».

۱۲۵۰ / ۸. و به همین اسناد، از صالح بن عُقبه، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود که: ای فاطمه، برخیز و آن کاسه را بیرون آور. فاطمه برخاست و کاسه را بیرون آورد که نانِ خورد کرده و گوشت استخوان بیرون کرده در آن بود که می‌جوشید (یعنی: در غایت گرمی بود). پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سیزده روز از آن خوردند. بعد از آن، امّ ایمن حضرت امام حسین را دید که چیزی با اوست، به آن حضرت عرض کرد که: این را از کجا آورده‌ای؟

فرمود که: چند روز می‌شود که ما از این می‌خوریم. امّ ایمن به خدمت حضرت فاطمه

فَقَالَتْ: يَا فَاطِمَةُ، إِذَا كَانَ عِنْدَ أُمِّ أَيْمَنَ شَيْءٌ، فَإِنَّمَا هُوَ لِفَاطِمَةَ وَ وُلْدِهَا، وَ إِذَا كَانَ عِنْدَ فَاطِمَةَ شَيْءٌ، فَلَيْسَ لِأُمِّ أَيْمَنَ مِنْهُ شَيْءٌ؟ فَأَخْرَجَتْ لَهَا مِنْهُ، فَأَكَلَتْ مِنْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَ نَفِدَتِ الصَّحْفَةُ، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ: أَمَا لَوْ لَا أَنَّكِ أَطْعَمْتِهَا، لَأَكَلْتِ مِنْهَا أَنْتِ وَ ذُرِّيَّتُكِ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: «وَ الصَّحْفَةُ عِنْدَنَا، يَخْرُجُ بِهَا قَائِمُنَا ﷺ فِي زَمَانِهِ».

١٢٥١ / ٩. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ يَقُولُ: «بَيْنَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ لَهُ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ وَجْهاً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ، لَمْ أَرَكَ فِي مِثْلِ هٰذِهِ الصُّورَةِ؟ قَالَ الْمَلَكُ: لَسْتُ بِجَبْرَئِيلَ يَا مُحَمَّدُ، بَعَثَنِي اللّٰهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - أَنْ أُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ، قَالَ: مَنْ مِمَّنْ؟ قَالَ: فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ».

قَالَ: «فَلَمَّا وَلَّى الْمَلَكُ، إِذَا بَيْنَ كَتِفَيْهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ، عَلِيٌّ وَصِيُّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: مُنْذُ كَمْ كُتِبَ هٰذَا بَيْنَ كَتِفَيْكَ؟ فَقَالَ: مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللّٰهُ آدَمَ بِاثْنَيْنِ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ».

١٢٥٢ / ١٠. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا ﷺ عَنْ قَبْرِ فَاطِمَةَ ﷺ، فَقَالَ: «دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا، فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمَيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ، صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ».

١٢٥٣ / ١١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنِ الْخَيْبَرِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَوْ لَا أَنَّ اللّٰهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ - خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ لِفَاطِمَةَ ﷺ، مَا كَانَ لَهَا كُفْوٌ عَلَىٰ ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ آدَمَ وَ مَنْ دُونَهُ».

آمد و عرض کرد که: ای فاطمه چون در نزد امّ ایمن چیزی باشد، جز این نیست که آن از فاطمه و فرزندان اوست، و چون در نزد فاطمه چیزی باشد، امّ ایمن را از آن بهره‌ای نیست؟ پس حضرت فاطمه، از برای امّ ایمن قدری از آن بیرون آورد و امّ ایمن از آن خورد و آن کاسه برطرف شد. پس پیغمبر ﷺ به فاطمه فرمود که: آگاه باش که اگر آن را به امّ ایمن نمی‌خورانیدی، هر آینه تو و فرزندانت از آن می‌خوردید تا قیامت بر پا شود».

بعد از آن، امام محمد باقر ؑ فرمود که: «آن کاسه در نزد ما است و قائم ما ؑ در زمان خویش آن را بیرون خواهد آورد».

۱۲۵۱ / ۹ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن علی، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی کاظم ؑ که می‌فرمود: «در بین آنکه رسول خدا ﷺ نشسته بود، ناگاه فرشته‌ای بر آن حضرت داخل شد که او را بیست و چهار رو بود. رسول خدا ﷺ به آن فرشته فرمود که: ای حبیب من، ای جبرئیل، من هرگز تو را در مثل این صورت ندیده‌ام؟ آن فرشته عرض کرد که: من جبرئیل نیستم یا محمد، خدای عزّوجلّ مرا فرستاده که نور را با نور جفت گردانم (یعنی: کسی را به کسی تزویج کنم).

پیغمبر ﷺ فرمود که: کی را با کی؟ گفت: فاطمه را به علی. چون آن فرشته پشت گردانید، پیغمبر دید که در میان شانه‌های او نوشته که: محمد، رسول خداست و علی، وصیّ اوست. رسول خدا ﷺ فرمود که: مدّت چند وقت است که این، در میان شانه‌های تو نوشته شده است؟ عرض کرد که: بیست و دو هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند».

۱۲۵۲ / ۱۰ . علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده‌اند که گفت: امام رضا ؑ را از قبر حضرت فاطمه ؑ سؤال کردم؟ فرمود که: «در خانهٔ خود مدفون شد، و چون بنی‌امیّه در مسجد پیغمبر ﷺ افزودند، در مسجد واقع شد».

۱۲۵۳ / ۱۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشّاء، از خیبری، از یونس بن ظبیان، از امام جعفر صادق ؑ که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «اگر نه این بود که خدای تبارک و تعالی امیر المؤمنین ؑ را از برای فاطمه خلق فرمود، هر آینه بر روی زمین، او را همتایی نبود از آدم و آنها که بعد از او یا غیر از او بودند».

١١٥ ـ بَابُ مَوْلِدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا

وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي سَنَةِ بَدْرٍ، سَنَةِ اثْنَتَيْنِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ.

وَ رُوِيَ: أَنَّهُ وُلِدَ فِي سَنَةِ ثَـلَاثٍ؛ وَ مَضىٰ عليه السلام فِي شَهْرِ صَفَرٍ فِي آخِرِهِ مِنْ سَنَةِ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِينَ؛ وَ مَضىٰ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ أَشْهُرٍ. وَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله.

١٢٥٤ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَـمَّنْ سَـمِعَ أَبَـا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ عليه السلام الْوَفَاةُ بَكىٰ، فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰـهِ، تَبْكِي وَ مَكَانُكَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله الَّذِي أَنْتَ بِهِ، وَ قَدْ قَالَ فِيكَ مَا قَالَ، وَ قَدْ حَجَجْتَ عِشْرِينَ حَجَّةً مَاشِياً، وَ قَدْ قَاسَمْتَ مَالَكَ ثَـلَاثَ مَرَّاتٍ حَتّىٰ النَّعْلَ بِالنَّعْلِ؟

فَقَالَ: إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصْلَتَيْنِ: لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ، وَ فِرَاقِ الْأَحِبَّةِ».

١٢٥٥ / ٢. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «قُبِضَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، فِي عَامِ خَمْسِينَ سَنَةً؛ عَاشَ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله أَرْبَعِينَ سَنَةً».

١٢٥٦ / ٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ، قَالَ: إِنَّ جَعْدَةَ بِنْتَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ الْكِنْدِيِّ سَمَّتِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام، وَ سَمَّتْ مَوْلَاةً لَهُ، فَأَمَّا مَوْلَاتُهُ فَقَاءَتِ السَّمَّ؛ وَ أَمَّا الْحَسَنُ فَاسْتَمْسَكَ فِي بَطْنِهِ، ثُمَّ انْتَفَطَ بِهِ، فَمَاتَ.

۱۱۵. باب در بیان مولد حسن‌بن علی ـ صلوات الله علیهما ـ

حضرت حسن بن علی متولّد شد در ماه مبارک رمضان، در سالی که جنگ بدر واقع شد، در سال دویم بعد از هجرت پیغمبرﷺ. و روایت شده است که در سال سیم متولّد شد. و آن حضرتؑ در ماه صفر در روز آخر آن، از سال چهل و نهم از دنیا درگذشت و وفات فرمود. و آن حضرت چهل و هفت ساله بود با زیادتی چند ماه، و مادرش فاطمه دختر رسول خداﷺ است.

۱۲۵۴ / ۱. محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از نَضر بن سُوید، از عبدالله بن سنان روایت کرده است از آن کس که شنید از امام محمد باقرؑ که می‌فرمود: «چون حضرت امام حسنؑ را هنگام وفات رسید، گریست. به آن حضرت عرض شد که: یا ابن رسول الله، آیا گریه می‌کنی با آن‌که مکان و منزلت و خویشی و قرابت تو نسبت به رسول خدا آن است که تو خود به آن دانا یا داناتری، و رسول خدا در شأن تو فرمود، و بیست حجّ پیاده به جا آورده‌ای، و مال خود را سه مرتبه با فقرا بخش کرده‌ای، تا آن‌که کفش را به کفش برابر نموده‌ای (که یکی را خود برداشته و دیگری را به دیگری داده‌ای)؟

فرمود: جز این نیست که برای دو خصلت می‌گریم: یکی برای ترس و هول موضع اطلاع و مشرف شدن بر امور آخرت، و یکی به جهت جدایی دوستان».

۱۲۵۵ / ۲. سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که فرمود: «قبض روح حضرت حسن بن علیؑ شد و آن حضرت چهل و هفت ساله بود، در سال پنجاهم هجرت و بعد از رسول خداﷺ چهل سال زیست کرد».

۱۲۵۶ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از سیف بن عَمیره، از ابوبکر حضرمی که گفت: جَعده ـ دختر اشعث بن قیس ـ حضرت حسن بن علیؑ را زهر داد، و کنیزی از آن حضرت را نیز زهر داد، و کنیز آن حضرت، زهر را قی کرد، و امّا امام حسن، آن زهر در شکم مبارکش ماند و به سبب آن، شکمش ورم کرد (و بنابر بعضی از نسخ کافی، شکم مبارکش به جوش آمد) و جگرش را شکافت و پاره پاره نمود و به آن سبب وفات فرمود.

١٢٥٧ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِ الْقَاسِمِ النَّهْدِيِّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الْكُنَاسِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ؑ فِي بَعْضِ عُمَرِهِ ـ وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الزُّبَيْرِ كَانَ يَقُولُ بِإِمَامَتِهِ ـ فَنَزَلُوا فِي مَنْهَلٍ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاهِلِ تَحْتَ نَخْلٍ يَابِسٍ قَدْ يَبِسَ مِنَ الْعَطَشِ، فَفُرِشَ لِلْحَسَنِ ؑ تَحْتَ نَخْلَةٍ، وَ فُرِشَ لِلزُّبَيْرِيِّ بِحِذَاهُ تَحْتَ نَخْلَةٍ أُخْرىٰ».

قَالَ: «فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ ـ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ ـ: لَوْ كَانَ فِي هٰذَا النَّخْلِ رُطَبٌ، لَأَكَلْنَا مِنْهُ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ ؑ: وَ إِنَّكَ لَتَشْتَهِي الرُّطَبَ؟ فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ: نَعَمْ».

قَالَ: «فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَدَعَا بِكَلَامٍ لَمْ أَفْهَمْهُ، فَاخْضَرَّتِ النَّخْلَةُ، ثُمَّ صَارَتْ إِلىٰ حَالِهَا، فَأَوْرَقَتْ، وَ حَمَلَتْ رُطَباً، فَقَالَ الْجَمَّالُ الَّذِي اكْتَرَوْا مِنْهُ: سِحْرٌ وَ اللّٰهِ».

قَالَ: «فَقَالَ الْحَسَنُ ؑ: وَيْلَكَ لَيْسَ بِسِحْرٍ، وَ لٰكِنْ دَعْوَةُ ابْنِ نَبِيٍّ مُسْتَجَابَةٌ».

قَالَ: «فَصَعِدُوا إِلَى النَّخْلَةِ، فَصَرَمُوا مَا كَانَ فِيهَا فَكَفَاهُمْ».

١٢٥٨ / ٥. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ رِجَالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «إِنَّ الْحَسَنَ ؑ قَالَ: إِنَّ لِلّٰهِ مَدِينَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ، وَ الْأُخْرىٰ بِالْمَغْرِبِ، عَلَيْهِمَا سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ، وَ عَلىٰ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْفُ أَلْفِ مِصْرَاعٍ، وَ فِيهَا سَبْعُونَ أَلْفَ أَلْفِ لُغَةٍ، يَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلَافِ لُغَةِ صَاحِبِهَا، وَ أَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ وَ مَا فِيهِمَا وَ مَا بَيْنَهُمَا؛ وَ مَا عَلَيْهِمَا حُجَّةٌ غَيْرِي وَ غَيْرُ الْحُسَيْنِ أَخِي».

١٢٥٩ / ٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ صَنْدَلٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ:

۱۲۵۷ / ۴ . محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از قاسم نهدی، از اسماعیل بن مهران، از کُناسی، از امام جعفر صادق‌ؑ روایت کرده‌اند که گفت: «حضرت حسن بن علی به جهت بعضی از عمره‌های خویش که به جا آورد، از مدینه به سوی مکّه بیرون رفت، و مردی از فرزندان زبیر با آن حضرت همراه بود که به امامت آن حضرت اعتقاد داشت، پس در آب‌گاهی از این آب‌گاه‌ها که در بین راه است، فرود آمدند در زیر درخت خرمای خشکی که از تشنگی خشک شده بود، و از برای امام حسن در زیر درخت خرمایی فرش شد، و در زیر درخت خرمای دیگر، در برابر آن حضرت از برای زبیری فرش شد».

راوی می‌گوید که: «زبیری سر خود را بلند کرد و گفت که: اگر در این درخت، خرمای تازه‌ای می‌بود، از آن می‌خوردیم. حضرت امام حسن‌ؑ فرمود که: شاید تو خواهش خرمای تازه داشته باشی؟ زبیری عرض کرد: آری». راوی می‌گوید که: «حضرت دست خویش را به سوی آسمان بلند کرد و دعا نمود به سخنی که من آن را نفهمیدم، پس آن درخت خرما سبز شد و به حال خود برگشت و برگ بیرون آورد و خرمای تری به بار آورد. شترداری که شتر را از او کرایه کرده بودند، گفت: به خدا سوگند که این سحر است».

راوی می‌گوید که: «حضرت امام حسن‌ؑ فرمود: وای بر تو، این سحر نیست، ولیکن دعای پسر پیغمبر مستجاب است». راوی می‌گوید که: «پس بر آن درخت بالا رفتند و آنچه در آن بود همه را چیدند و ایشان را کفایت کرد».

۱۲۵۸ / ۵ . احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عُمیر، از مردان خویش که راوی حدیث است، از امام جعفر صادق‌ؑ روایت کرده‌اند که فرمود: «حضرت امام حسن‌ؑ فرمود که: خدا را دو شهر هست: یکی از آنها در مشرق، و دیگری در مغرب که بر دور آنها حصاری است از آهن، و بر هر یک از آن دو حصار، هزار هزار دروازه است و در آن شهر، هفتاد هزار هزار لغت است که هر صاحب لغتی، به خلاف لغت صاحب آن سخن می‌گوید و من همهٔ آن لغت‌ها را می‌دانم، و در آن دو شهر و آنچه در میانهٔ آنها و آنچه بر بالای آنهاست، امام و حجّتی غیر از من و غیر از برادرم حضرت امام حسین نیست».

۱۲۵۹ / ۶ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از محمد بن علی بن نعمان، از صندل، از ابو اُسامه از امام جعفر صادق‌ؑ روایت کرده است که فرمود: «حسن بن

«خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام إِلىٰ مَكَّةَ سَنَةً مَاشِياً، فَوَرِمَتْ قَدَمَاهُ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ: لَوْ رَكِبْتَ لَسَكَنَ عَنْكَ هٰذَا الْوَرَمُ، فَقَالَ: كَلَّا، إِذَا أَتَيْنَا هٰذَا الْمَنْزِلَ، فَإِنَّهُ يَسْتَقْبِلُكَ أَسْوَدُ وَ مَعَهُ دُهْنٌ، فَاشْتَرِ مِنْهُ، وَ لَا تُمَاكِسْهُ.

فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، مَا قَدِمْنَا مَنْزِلًا فِيهِ أَحَدٌ يَبِيعُ هٰذَا الدَّوَاءَ، فَقَالَ: بَلىٰ إِنَّهُ أَمَامَكَ دُونَ الْمَنْزِلِ، فَسَارَا مِيلًا، فَإِذَا هُوَ بِالْأَسْوَدِ، فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام لِمَوْلَاهُ: دُونَكَ الرَّجُلَ، فَخُذْ مِنْهُ الدُّهْنَ، وَ أَعْطِهِ الثَّمَنَ، فَقَالَ الْأَسْوَدُ: يَا غُلَامُ، لِمَنْ أَرَدْتَ هٰذَا الدُّهْنَ؟ فَقَالَ: لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام، فَقَالَ: انْطَلِقْ بِي إِلَيْهِ، فَانْطَلَقَ فَأَدْخَلَهُ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، لَمْ أَعْلَمْ أَنَّكَ تَحْتَاجُ إِلىٰ هٰذَا، أَ وَ تَرىٰ ذٰلِكَ، وَ لَسْتُ آخُذُ لَهُ ثَمَناً، إِنَّمَا أَنَا مَوْلَاكَ، وَ لٰكِنِ ادْعُ اللّٰهَ أَنْ يَرْزُقَنِي ذَكَراً سَوِيّاً يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؛ فَإِنِّي خَلَّفْتُ أَهْلِي تَمْخَضُ، فَقَالَ: انْطَلِقْ إِلىٰ مَنْزِلِكَ، فَقَدْ وَهَبَ اللّٰهُ لَكَ ذَكَراً سَوِيّاً، وَ هُوَ مِنْ شِيعَتِنَا».

١١٦ ـ بَابُ مَوْلِدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام

وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ؛ وَ قُبِضَ عليه السلام فِي شَهْرِ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَةِ إِحْدىٰ وَ سِتِّينَ مِنَ الْهِجْرَةِ، وَ لَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً وَ أَشْهُرٌ؛ قَتَلَهُ عُبَيْدُ اللّٰهِ بْنُ زِيَادٍ ـ لَعَنَهُ اللّٰهُ ـ فِي خِلَافَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ـ لَعَنَهُ اللّٰهُ ـ

علی ﷺ در سالی پیاده از مدینه به سوی مکّه بیرون رفت، و در عرض راه، پاهای آن حضرت ورم کرد. بعضی از غلامان آن حضرت به عرض آن حضرت رسانید که اگر سوار شوی، این ورم و آماس از تو ساکن گردد. حضرت فرمود که: چنین نیست و سوار نخواهم شد، و چون به این منزلی که در پیش داریم برسیم، سیاهی رو به تو خواهد آمد و با او روغنی هست، آن را از او بخر و با او در باب قیمت آن مبصّری[1] مکن، و آنچه می‌گوید به او بده.

غلام آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، هرگز در اینجا به منزلی نیامده‌ایم که در آن کسی باشد که این دوا را بفروشد. حضرت فرمود: بلی، آن سیاه در پیش‌روی تو خواهد بود، به منزل نرسیده. پس یک میل راه رفتند، غلام دید که آن سیاه پیدا شد. حضرت امام حسن ﷺ به غلام خود فرمود که: به این مرد نزدیک شو و روغن را از او بگیر و قیمت را به او بده. چون غلام رفت و روغن را طلب کرد، آن سیاه گفت که: ای غلام، این روغن را از برای که می‌خواهی؟ گفت: از برای حسن بن علی. سیاه گفت: مرا به خدمت آن حضرت ببر.

پس غلام رفت و او را بر حضرت داخل کرد. سیاه به حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، ندانستم که تو به این روغن احتیاج داری (یا تو را چنان نمی‌دانم که به این روغن احتیاج داشته باشی و اوّل به حسب لفظ اقرب است و دویم به حسب معنی). بعد از آن گفت: آیا چنان می‌دانی که به تو نفعی دهد و من البتّه قیمت آن را نمی‌گیرم، جز این نیست که من غلام توأم، ولیکن دعا کن که خدا مرا پسری درست اندام، بی‌عیب روزی کند؛ که شما اهل بیت را دوست دارد؛ چراکه من زن خود را در منزل واگذاشتم در حالتی که درد زاییدن به او رسیده بود.

حضرت فرمود که: برو به منزل خویش که خدا تو را پسری درست اندام بی‌عیب بخشیده و آن پسر از شیعیان ماست».

۱۱۶. باب در بیان مولد حضرت حسین‌بن علی ﷺ

آن حضرت ﷺ متولّد شد در سال سیم از هجرت، و روح مطهّر آن حضرت ﷺ قبض شد در ماه محرّم از سال شصت و یکم از هجرت، و آن حضرت را پنجاه و

---

۱. چانه زنی.

وَ هُوَ عَلَى الْكُوفَةِ؛ وَ كَانَ عَلَى الْخَيْلِ الَّتِي حَارَبَتْهُ وَ قَتَلَتْهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ـ لَعَنَهُ اللّٰهُ ـ بِكَرْبَلَاءَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ لِعَشْرٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ. وَ أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ.

١٢٦٠ / ١. سَعْدٌ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «قُبِضَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ؑ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً».

١٢٦١ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْعَرْزَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ:

«كَانَ بَيْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ؑ طُهْرٌ، وَ كَانَ بَيْنَهُمَا فِي الْمِيلَادِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَ عَشْرٌ».

١٢٦٢ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ؛ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ ؑ بِالْحُسَيْنِ ؑ، جَاءَ جَبْرَئِيلُ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَقَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ سَتَلِدُ غُلَاماً تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ. فَلَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ ؑ بِالْحُسَيْنِ ؑ كَرِهَتْ حَمْلَهُ، وَ حِينَ وَضَعَتْهُ كَرِهَتْ وَضْعَهُ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ؑ: «لَمْ تُرَ فِي الدُّنْيَا أُمٌّ تَلِدُ غُلَاماً تَكْرَهُهُ. وَ لٰكِنَّهَا كَرِهَتْهُ؛ لِمَا عَلِمَتْ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ».

قَالَ: «وَ فِيهِ نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوٰالِدَيْهِ إِحْسَاناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ

هفت سال و چند ماه بود. و عبیدالله پسر زیاد ـ که خدا او را لعنت کند ـ آن حضرت را کشت در زمان پادشاهی یزید پسر معاویه ـ که خدا او را لعنت کند ـ در حالی که ابن زیاد حاکم کوفه بود و عمر پسر سعد ـ که خدا او را لعنت کند ـ سردار لشکری بود که با آن حضرت جنگ کردند و او را شهید کردند در کربلای معلّی در روز دوشنبه در وقتی که ده شب از ماه محرّم گذشته بود و مادرش فاطمه دختر رسول خدا ﷺ است.

۱۲۶۰ / ۱ . سعد و احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق ؑ که فرمود: «روح مطهّر حضرت حسین بن علی ؑ قبض شد، در روز دهم ماه محرّم و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بوده».

۱۲۶۱ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از عبدالرحمان عرزمی، از امام جعفر صادق ؑ که فرمود: «میان امام حسن و امام حسین ؑ به قدر زمان یک طُهر (که عبارت از ده روز است) فاصله بود (و مراد آن است که بعد از آن‌که ده روز از تولّد حضرت امام حسن ؑ گذشت، نطفهٔ حضرت امام حسین منعقد شد) و میان ایشان در تولّد شش ماه و ده روز بوده».

۱۲۶۲ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشّاء، و حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از امام جعفر صادق ؑ روایت کرده‌اند که فرمود: «چون فاطمه ؑ به امام حسین حامله شد، جبرئیل به خدمت رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد که: فاطمه در این زودی پسری خواهد زایید که امّت تو بعد از تو او را بکشند. و چون فاطمه به امام حسین حامله شد، حمل آن حضرت را ناخوش داشت و در هنگامی که او را زایید، زاییدن او را ناخوش داشت».

بعد از آن حضرت صادق ؑ فرمود که: «در دنیا مادری دیده نشده که پسری بزاید که او را ناخوش داشته باشد، ولیکن فاطمه آن حضرت را ناخوش داشت؛ زیرا که می‌دانست که آن حضرت به زودی کشته خواهد شد». و فرمود که: «این آیه در شأن حضرت امام حسین ؑ یا در این باب نازل شد که: ﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَاناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً

وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً﴾».

۱۲۶۳ / ۴ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو الزَّيَّاتِ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «إِنَّ جَبْرَئِيلَ ؑ نَزَلَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكَ بِمَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ.

فَقَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ، وَ عَلىٰ رَبِّيَ السَّلَامُ، لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي.

فَعَرَجَ، ثُمَّ هَبَطَ ؑ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذٰلِكَ، فَقَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ، وَ عَلىٰ رَبِّيَ السَّلَامُ، لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، فَعَرَجَ جَبْرَئِيلُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ هَبَطَ ؑ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ، وَ يُبَشِّرُكَ بِأَنَّهُ جَاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ، فَقَالَ: قَدْ رَضِيتُ.

ثُمَّ أَرْسَلَ إِلىٰ فَاطِمَةَ: أَنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُنِي بِمَوْلُودٍ يُولَدُ لَكِ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي؛ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ: لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ مِنِّي تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ؛ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا: أَنَّ اللّٰهَ قَدْ جَعَلَ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ؛ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ: أَنِّي قَدْ رَضِيتُ فَـ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتّٰى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ

وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾[1]» (و آنچه در این آیه واقع شده، از لفظ حسنا قرائت ابن کثیر و نافع و ابو عمر و ابن عامر است و امّا عاصم و حمزه و کسائی احسانا خوانده‌اند)، یعنی: «و وصیّت کردیم آدمی را به پدر و مادرش خوبی یا نیکی کردن. برداشت او را مادرش از روی کراهت، و زایید او را از روی کراهت، و مدّت حمل او و زمان شیر باز گرفتنش سی ماه است».

۱۲۶۳ / ۴ . محمد بن یحیی، از علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زیّات، از مردی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آمد و به آن حضرت عرض کرد که: یا محمد، خدا تو را بشارت می‌دهد به فرزندی که متولّد می‌شود از حضرت فاطمه که امّت تو بعد از تو، او را بکشند. فرمود که: ای جبرئیل، و سلام بر پروردگار من، مرا حاجتی نیست در فرزندی که متولّد شود از فاطمه، که امّت من بعد از من او را بکشند. پس جبرئیل علیه السلام به آسمان بالا رفت، بعد از آن فرود آمد و مثل آنچه به آن حضرت عرض کرده بود، عرض نمود.

پیغمبر به جبرئیل فرمود که: ای جبرئیل، و سلام بر پروردگار من، مرا حاجتی نیست در فرزندی که متولّد شود از فاطمه، که امّت من بعد از من او را بکشند. پس جبرئیل علیه السلام به سوی آسمان بالا رفت، بعد از آن فرود آمد و عرض کرد که: یا محمد، پروردگارت تو را سلام می‌رساند و تو را بشارت می‌دهد به این‌که امامت و ولایت و وصایت را در فرزندان او قرار خواهد داد.

پیغمبر فرمود که: من راضی شدم. بعد از آن، حضرت به نزد فاطمه فرستاد و به او پیغام داد که خدا مرا بشارت می‌دهد به فرزندی که از برای تو متولّد شود که امّت من بعد از من او را بکشند.

حضرت فاطمه به نزد پیغمبر فرستاد که: مرا حاجتی نیست در مولودی که امّت تو بعد از تو او را بکشند. پس به نزد فاطمه فرستاد که: خدا امامت و ولایت و وصایت در فرزندان او قرار داده است. حضرت فاطمه به نزد پیغمبر فرستاد که: من راضی شدم. بعد از آن، به آن حضرت حامله شد از روی کراهت، و او را زایید از روی کراهت، و مدّت حمل آن حضرت و زمان شیر باز گرفتنش سی ماه بود. ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَٰلُهُ ثَلَٰثُونَ

---

۱. احقاف، ۱۵.

أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي﴾ فَلَوْ لَا أَنَّهُ قَالَ: ﴿وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي﴾، لَكَانَتْ ذُرِّيَّتُهُ كُلُّهُمْ أَئِمَّةً.

وَ لَمْ يَرْضَعِ الْحُسَيْنُ عليه السلام مِنْ فَاطِمَةَ عليها السلام وَ لَا مِنْ أُنْثىٰ، كَانَ يُؤْتىٰ بِهِ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله فَيَضَعُ إِبْهَامَهُ فِي فِيهِ، فَيَمُصُّ مِنْهَا مَا يَكْفِيهِ الْيَوْمَيْنِ وَ الثَّلَاثَ، فَنَبَتَ لَحْمُ الْحُسَيْنِ عليه السلام مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَ دَمِهِ؛ وَ لَمْ يُولَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلَّا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام».

● وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: «أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله كَانَ يُؤْتىٰ بِهِ الْحُسَيْنُ، فَيُلْقِمُهُ لِسَانَهُ، فَيَمُصُّهُ، فَيَجْتَزِئُ بِهِ، وَ لَمْ يَرْضَعْ مِنْ أُنْثىٰ».

١٢٦٤ / ٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ○ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾ قَالَ: «حَسَبَ، فَرَأىٰ مَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ عليه السلام، فَقَالَ: إِنِّي سَقِيمٌ؛ لِمَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ عليه السلام».

١٢٦٥ / ٦. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَا كَانَ، ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللّٰهِ

شَهْرًا حَتّٰى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْني أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلىٰ والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لي في ذُرِّيَّتي﴾[1]، یعنی: تا وقتی که رسید آن آدمی به نهایت قوّت و استحکام عقل خود و رسید به چهل سالگی، گفت که: پروردگارا، الهام کن مرا که شکر گویم نعمت تو را که انعام کرده‌ای بر من و بر پدر و مادر من، و دیگر آن‌که عمل کنم عملی که شایسته باشد که بپسندی تو آن را و از آن خشنود شوی، و به صلاح آور برای من و آن را جاری گردان در فرزندان من» و حضرت فرمود: «اگر نه این بود که آن حضرت گفت که: به صلاح آور برای من در فرزندان من، هر آینه همهٔ فرزندان آن حضرت، امام بودند.

و حضرت امام حسین ﷺ، از پستان فاطمه ﷺ و زنی دیگر شیر نخورد، و امر چنان بود که او را به نزد حضرت پیغمبر ﷺ می‌آوردند، پس انگشت بزرگ خود را در دهانش می‌گذاشت و از آن انگشت می‌مکید، آنچه را که دو روز و سه روز او را کفایت می‌کرد، و در آن مدّت، احتیاج به شیر نداشت، پس گوشت امام حسین ﷺ از گوشت رسول خدا ﷺ و خون آن حضرت روییده، و هیچ فرزندی شش ماهه متولّد نشد، مگر عیسی بن مریم و حسین بن علی ﷺ».

● و در روایت دیگر از حضرت امام رضا ﷺ چنین است که: «پیغمبر ﷺ عادتش این بود که امام حسین ﷺ را به نزد او می‌آوردند، پس زبان خویش را چون لقمه در دهانش می‌گذاشت و امام حسین آن را می‌مکید و به همان اکتفا می‌کرد و از هیچ زنی شیر نخورد».

۱۲۶۴ / ۵ . علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادق ﷺ در قول خدای عزّوجلّ: ﴿فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقالَ إِنّي سَقيمٌ﴾[2]، یعنی: «پس ابراهیم نگاه کرد نگاه کردنی در ستارگان، پس گفت: به درستی که من بیمارم» و حضرت فرمود که: «ابراهیم حساب نمود، پس دید آنچه را که به امام حسین ﷺ فرود می‌آمد، پس گفت که: من بیمارم از برای آنچه به امام حسین ﷺ فرود خواهد آمد».

۱۲۶۵ / ۶ . احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی بن عبید، از علی بن اسباط، از سیف بن عَمیره، از محمد بن حُمران روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: «چون از امر حضرت امام حسین ﷺ شد آنچه شد، فرشتگان به سوی

۱. احقاف، ۱۵.
۲. صافات، ۸۸-۸۹.

بِالْبُكَاءِ، وَ قَالَتْ: يُفْعَلُ هٰذَا بِالْحُسَيْنِ صَفِيِّكَ وَ ابْنِ نَبِيِّكَ؟» قَالَ: «فَأَقَامَ اللّٰهُ لَهُمْ ظِلَّ الْقَائِمِ عليه السلام، وَ قَالَ: بِهٰذَا أَنْتَقِمُ لِهٰذَا».

١٢٦٦ / ٧. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام حَتّىٰ كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، ثُمَّ خُيِّرَ النَّصْرَ أَوْ لِقَاءَ اللّٰهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللّٰهِ».

١٢٦٧ / ٨. الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو كُرَيْبٍ وَ أَبُو سَعِيدٍ الْأَشَجُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِيهِ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْأَوْدِيِّ، قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام، أَرَادَ الْقَوْمُ أَنْ يُوطِئُوهُ الْخَيْلَ، فَقَالَتْ فِضَّةُ لِزَيْنَبَ: يَا سَيِّدَتِي، إِنَّ سَفِينَةَ كُسِرَ بِهِ فِي الْبَحْرِ، فَخَرَجَ إِلىٰ جَزِيرَةٍ، فَإِذَا هُوَ بِأَسَدٍ، فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَارِثِ، أَنَا مَوْلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، فَهَمْهَمَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتّىٰ وَقَفَهُ عَلَى الطَّرِيقِ، وَ الْأَسَدُ رَابِضٌ فِي نَاحِيَةٍ، فَدَعِينِي أَمْضِ إِلَيْهِ وَ أُعْلِمْهُ مَا هُمْ صَانِعُونَ غَداً. قَالَ: فَمَضَتْ إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا أَبَا الْحَارِثِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَتْ: أَ تَدْرِي مَا يُرِيدُونَ أَنْ يَعْمَلُوا غَداً بِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام؟ يُرِيدُونَ أَنْ يُوطِئُوا الْخَيْلَ ظَهْرَهُ، قَالَ: فَمَشىٰ حَتّىٰ وَضَعَ يَدَيْهِ عَلىٰ جَسَدِ

خدا فریاد بر آوردند به گریه، و عرض کردند: این چنین رفتار با حسین برگزیدهٔ تو و پسر پیغمبر تو می‌شود، و تو انتقام نمی‌کشی؟ پس خدای تعالی سایهٔ حضرت قائم را (که عبارت است از روح مقدّس آن حضرت) از برای ایشان بر پای داشت و فرمود: به این، از برای این انتقام خواهم کشید».

۱۲۶۶ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی... تا آخر آنچه گذشت در آخر باب آن‌که ائمه ﷺ می‌دانند که در چه زمان می‌میرند.[۱]

۱۲۶۷ / ۸. حسین بن احمد روایت کرده و گفت که: حدیث کرد مرا ابو کُریب و ابو سعید اَشجّ گفت که: حدیث کرد ما را عبدالله بن ادریس، از پدرش ادریس بن عبدالله اَودی (یا اَزدی) که گفت: چون حضرت امام حسین ﷺ شهید شد، آن گروه اراده کردند که اسب بر بدن آن حضرت بتازند، و آن را پامال سُمّ اسبان کنند. بعد از آن‌که این خبر وحشت اثر به اهل بیت حضرت پیغمبر ﷺ رسید، فضّه به حضرت زینب عرض کرد که: ای بی بی من، به درستی که سفینه (یعنی: مهران آزاد کردهٔ پیغمبر ﷺ که او را ابو ریحانه و ابو عبدالله می‌گفتند)، در کشتی بود که کشتی در دریا شکست. پس از آن بیرون رفت و آمد به جزیره‌ای که در آن دریا بود، ناگاه شیری را دید، گفت: ای ابا الحارث، من آزاد کردهٔ رسول خدایم ﷺ، پس آن شیر همهمه‌ای کرد و در پیش روی او رفت تا او را بر راه مطلّع گردانید، و شیری در این ناحیه مسکن دارد، پس مرا واگذار تا به نزد آن شیر روم و او را اعلام کنم که ایشان فردا چه خواهند کرد؟

راوی می‌گوید که: فضّه بعد از اذن، به نزد آن شیر رفت و گفت: ای ابوالحارث، شیر سر خود را برداشت. فضّه گفت: آیا می‌دانی که این قوم چه اراده کرده‌اند که فردا با حضرت ابی عبدالله الحسین بکنند؟ می‌خواهند که اسب بر پشت آن حضرت بتازند و او را پامال اسبان کنند.

راوی می‌گوید که: بعد از آن‌که شیر این را شنید، آمد تا به قتلگاه رسید و دست‌های خود را بر روی جسد حضرت امام حسین ﷺ گذاشت، بعد از آن لشکر عُمر رو به قتل‌گاه آوردند و

---

۱. «خدای عزّوجلّ اسباب یاری را بر امام حسین ﷺ فرو فرستاد، به مرتبه‌ای که ما بین آسمان و زمین از فرشتگان پر شد. بعد از آن حضرت مخیّر شد در میان این‌که هر یک از نصرت، یا لقای خدا را که می‌خواهد، اختیار کند. پس آن حضرت، لقای خدای عزّوجلّ را اختیار کرده.

الْحُسَيْنِ ؑ. فَأَقْبَلَتِ الْخَيْلُ، فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ، قَالَ لَهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللّٰهُ: فِتْنَةٌ لَا تُثِيرُوهَا، انْصَرِفُوا؛ فَانْصَرَفُوا.

١٢٦٨ / ٩. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مَصْقَلَةَ الطَّحَّانِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ؑ يَقُولُ: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ ؑ، أَقَامَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَأْتَماً، وَ بَكَتْ وَ بَكَيْنَ النِّسَاءُ وَ الْخَدَمُ حَتّىٰ جَفَّتْ دُمُوعُهُنَّ وَ ذَهَبَتْ. فَبَيْنَا هِيَ كَذٰلِكَ إِذَا رَأَتْ جَارِيَةً مِنْ جَوَارِيهَا تَبْكِي وَ دُمُوعُهَا تَسِيلُ، فَدَعَتْهَا، فَقَالَتْ لَهَا: مَا لَكِ أَنْتِ مِنْ بَيْنِنَا تَسِيلُ دُمُوعُكِ؟ قَالَتْ: إِنِّي لَمَّا أَصَابَنِي الْجَهْدُ، شَرِبْتُ شَرْبَةَ سَوِيقٍ».

قَالَ: «فَأَمَرَتْ بِالطَّعَامِ وَ الْأَسْوِقَةِ، فَأَكَلَتْ وَ شَرِبَتْ وَ أَطْعَمَتْ وَ سَقَتْ، وَ قَالَتْ: إِنَّمَا نُرِيدُ بِذٰلِكِ أَنْ نَتَقَوّىٰ عَلَى الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ ؑ».

قَالَ: «وَ أُهْدِيَ إِلَى الْكَلْبِيَّةِ جُوَنٌ لِتَسْتَعِينَ بِهَا عَلىٰ مَأْتَمِ الْحُسَيْنِ ؑ، فَلَمَّا رَأَتِ الْجُوَنَ، قَالَتْ: مَا هٰذِهِ؟ قَالُوا: هَدِيَّةٌ أَهْدَاهَا فُلَانٌ لِتَسْتَعِينِي عَلىٰ مَأْتَمِ الْحُسَيْنِ ؑ، فَقَالَتْ: لَسْنَا فِي عُرْسٍ، فَمَا نَصْنَعُ بِهَا، ثُمَّ أَمَرَتْ بِهِنَّ، فَأُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ. فَلَمَّا أُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ، لَمْ يُحَسَّ لَهَا حِسٌّ كَأَنَّمَا طِرْنَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ لَمْ يُرَ لَهُنَّ بِهَا بَعْدَ خُرُوجِهِنَّ مِنَ الدَّارِ أَثَرٌ».

چون نظر به آن شیر کردند و دیدند که دست‌های خود را بر روی جسد مطهّر آن حضرت گذاشته، عُمر بن سعد ـ لعنه الله ـ به ایشان گفت که: اینک فتنهٔ بزرگی است، این را فاش مکنید که مردم در ضلالت می‌افتند و گفت که: بر گردید، پس ایشان برگشتند.

۱۲۶۸ / ۹. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن احمد، از حسن بن علی، از یونس، از مَصقلهٔ طحّان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام که می‌فرمود: «چون حضرت امام حسین عليه السلام شهید شد، زن آن حضرت که از قبیلهٔ بنی‌کلب بود، ماتم‌داری آن حضرت را بر پا کرد، و به مراسم تعزیت‌داری قیام نمود، و خود و زنان و خدمت‌کاران آن قدر گریستند که آب چشم ایشان خشک و تمام شد (و دیگر آب از چشم ایشان بیرون نمی‌آمد) و در بین آن‌که همچنین آب چشمش خشکیده بود، ناگاه کنیزی از کنیزان خود را دید که گریه می‌کند و قطرات اشک چشم آن کنیز بر رخساره‌اش روان است. پس آن کنیز را طلبید و فرمود که: تو را چه می‌شود که همین تو در میانهٔ ما آب دیده‌ات روان است؟ (و مراد این است که: سبب چیست که آب دیده‌های ما خشکیده و آب دیدهٔ تو جاری است).

کنیز عرض کرد که: چون سختی و مشقّت گریه کردن بر من غالب گردید و طاقتم در گریستن به غایت رسید و آب چشمم خشکید، شربت سویق نوشیدم» (و شربت سویق آبی است که آرد بریان کرده در آن ریخته باشند).

راوی می‌گوید: «پس آن زن کلبیه امر فرمود که: طعام‌ها و شربت‌های سویق ساختند و خود خورد و نوشید و به ایشان خورانید و نوشانید، و گفت که: مراد ما با این فعل، آن است که قوّت بر گریستن بر حضرت امام حسین عليه السلام به هم رسانیم».

راوی می‌گوید که: «کسی چند شیشه عطر را به رسم هدیه از برای آن زن کلبیه فرستاد که به آنها یاری جوید بر ماتم حضرت امام حسین عليه السلام، و چون آن شیشه‌های عطر را دید، فرمود که: اینها چیست؟ گفتند: هدیه‌ای است که فلان کس آن را برای تو فرستاده که به واسطهٔ آن بر ماتم حضرت امام حسین یاری جویی. فرمود که: ما در کار عروسی نیستیم، و اینها را چه می‌کنیم؟ پس فرمود که: جماعتی که آنها را آورده بودند، از خانه بیرون کردند، و چون ایشان را از خانه بیرون کردند، کسی آوازی از آنها نشنید و گویا در میان آسمان و زمین پریدند، و بعد از آن‌که از آن خانه بیرون رفتند، کسی اثری از ایشان ندید».

١١٧ ـ بَابُ مَوْلِدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام

وُلِدَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ ثَلَاثِينَ؛ وَ قُبِضَ فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ وَ لَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً. وَ أُمُّهُ سَلَامَةُ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ بْنِ شَهْرِيَارَ بْنِ شِيرَوَيْهِ بْنِ كِسْرىٰ أَبَرْوِيزَ، وَ كَانَ يَزْدَجَرْدُ آخِرَ مُلُوكِ الْفُرْسِ.

١٢٦٩ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ ـ رَحِمَهُ اللّٰهُ ـ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْخُزَاعِيِّ، عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ:

«لَمَّا أُقْدِمَتْ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ عَلىٰ عُمَرَ، أَشْرَفَ لَهَا عَذَارَى الْمَدِينَةِ، وَ أَشْرَقَ الْمَسْجِدُ بِضَوْئِهَا لَمَّا دَخَلَتْهُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا عُمَرُ، غَطَّتْ وَجْهَهَا، وَ قَالَتْ: أُفٍّ بِيرُوجْ بَادَا هُرْمُزْ. فَقَالَ عُمَرُ: أَ تَشْتِمُنِي هٰذِهِ؟ وَ هَمَّ بِهَا، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: لَيْسَ ذٰلِكَ لَكَ، خَيِّرْهَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ احْسُبْهَا بِفَيْئِهِ. فَخَيَّرَهَا، فَجَاءَتْ حَتّىٰ وَضَعَتْ يَدَهَا عَلىٰ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عليه السلام. فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: مَا اسْمُكِ؟ فَقَالَتْ: جَهَانْ شَاهُ. فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: بَلْ شَهْرَبَانُوَيْهِ. ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام: يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، لَتَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَوَلَدَتْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام. وَ كَانَ يُقَالُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام: ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ، فَخِيَرَةُ اللّٰهِ مِنَ الْعَرَبِ هَاشِمٌ، وَ مِنَ الْعَجَمِ فَارِسُ».

۱۱۷. باب در بیان مولد حضرت علی بن الحسین ﷺ

حضرت علی بن الحسین ﷺ، متولّد شد در سال سی و هشتم از هجرت، و قبض روح مطهّرش در سال نود و پنجم بود. و آن حضرت را در آن وقت پنجاه و هفت سال بود و مادرش، دختر یزدجرد پسر شهریار پسر شیرویه پسر خسرو ابرویز است.[۱] (تتّمهٔ عبارت کلینی ﷺ:) و یزدجرد، آخر پادشاهان فُرس بود.

۱۲۶۹ / ۱. حسین بن حسن حسنی ﷺ و علی بن محمد بن عبدالله هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن اسحاق اَحْمر، از عبدالرّحمان بن عبدالله خزاعی، از نصر بن مُزاحم، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر ﷺ که فرمود: «چون دختر یزدجرد به نزد عمر آمد، همهٔ دختران باکره‌ای که در مدینه بودند، به جهت تماشای او بر در و بام دویدند، و چون داخل مسجد مدینه گردید، مسجد از نورِ روی او روشن شد. چون عمر به جانب او نظر کرد، روی خود را پوشید و گفت: اوف بی روز بادا هُرمز (یعنی: زندگی بر هرمز حرام باشد که فرزندش اسیر تو گردد، و تو خواسته باشی که او را ببینی).

عمر گفت که: آیا این دختر مرا دشنام می‌دهد؟ و خواست که او را اذیّت کند، امیر المؤمنین ﷺ به عمر فرمود که: تو را نمی‌رسد که با او این نوع سلوک کنی، و او را اذیّت رسانی. او را مخیّر گردان که مردی از مسلمانان را اختیار کند، و او را در عوض حصّه‌ای که از غنیمت دارد، حساب کن. پس عمر او را مخیّر گردانید و چون مخیّر شد، آمد تا دست خود را بر سر حضرت امام حسین ﷺ گذاشت، امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: نام تو چیست؟ عرض کرد که: جهان شاه (یعنی: پادشاه جهان) فرمود: بلکه تو شهر بانویه‌ای (یعنی: بانوی شهر خودی). بعد از آن، به امام حسین ﷺ فرمود که: یا ابا عبدالله، البته از برای تو از این دختر فرزندی متولّد خواهد شد که بهترین اهل زمین باشد.

بعد از آن حضرت علی بن الحسین ﷺ را زایید و علی بن الحسین را ابن الخیرتین می‌گفتند (یعنی: پسر دو برگزیده) پس برگزیدهٔ خدا از سلسلهٔ عرب هاشم است و از

---

۱. و اَبرَوِیز به فتح اوّل و سیم و سکون دویم و پنجم و کسر واو، بر وزن زنجبیل، به معنی فیروز است؛ چنانچه بعضی گفته‌اند. و ظاهر این است که معرّب پرویز است. و در فرهنگ مؤیّد الفضلاء مذکور است که خسرو، نام پرویز شاه بن هرمز شاه بن نوشیروان است. و در قاموس گفته است که: ابرویز به فتح واو و کسر آن و ابرواز، پادشاهی است از پادشاهان فُرس. (مترجم)

● وَ رُوِيَ: أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيَّ قَالَ فِيهِ:

وَ إِنَّ غُلَاماً بَيْنَ كِسْرىٰ وَ هَاشِمٍ لَأَكْرَمُ مَنْ نِيطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ

١٢٧٠ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ﴿ع﴾ يَقُولُ: «كَانَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ﴿ع﴾ نَاقَةٌ حَجَّ عَلَيْهَا اثْنَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ حَجَّةً مَا قَرَعَهَا قَرْعَةً قَطُّ».

قَالَ: «فَجَاءَتْ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ مَا شَعَرْنَا بِهَا إِلَّا وَ قَدْ جَاءَنِي بَعْضُ خَدَمِنَا أَوْ بَعْضُ الْمَوَالِي، فَقَالَ: إِنَّ النَّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ. فَأَتَتْ قَبْرَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ﴿ع﴾ فَانْبَرَكَتْ عَلَيْهِ، فَدَلَكَتْ بِجِرَانِهَا الْقَبْرَ وَ هِيَ تَرْغُو، فَقُلْتُ: أَدْرِكُوهَا أَدْرِكُوهَا، وَ جِيئُونِي بِهَا قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا بِهَا أَوْ يَرَوْهَا». قَالَ: «وَ مَا كَانَتْ رَأَتِ الْقَبْرَ قَطُّ».

١٢٧١ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ﴿ع﴾، قَالَ: «لَمَّا مَاتَ أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ﴿ع﴾، جَاءَتْ نَاقَةٌ لَهُ مِنَ الرَّعْيِ حَتّىٰ ضَرَبَتْ بِجِرَانِهَا عَلَى الْقَبْرِ، وَ تَمَرَّغَتْ عَلَيْهِ، فَأَمَرْتُ بِهَا، فَرُدَّتْ إِلىٰ مَرْعَاهَا؛ وَ إِنَّ أَبِي﴿ع﴾ كَانَ يَحُجُّ عَلَيْهَا وَ يَعْتَمِرُ وَ لَمْ يَقْرَعْهَا قَرْعَةً قَطُّ».

ابْنُ بَابَوَيْهِ.

١٢٧٢ / ٤ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عُمَارَةَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ﴿ع﴾، قَالَ: «لَمَّا كَانَ

عجم فارس».

● و روایت شده است که ابوالأسود دئلی این شعر را در شأن آن حضرت گفت که:

و انّ غـلاماً بـین کِسری و هـاشمٍ   لأکـرم مـن نـیطت عـلیه التـمائم

یعنی: و به درستی که پسری متولّد شده در میانهٔ خسرو و هاشم، هـر آیـینه خـوب‌تر و گرامی‌ترین پسر آن است که تمیمه‌ها بر ایشان بسته و آویخته شده (و تمیمه، مهره‌ای است سفید که نقطه‌های سیاه دارد، یا به عکس کـه آن را در رشـته مـی‌کشند و در گـردن کـودکان می‌بندند به جهت دفع چشم زخم. و تمائم چون تمیم جمع آن است).

۱۲۷۰ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابن بُکیر، از زراره که گفت: شنیدم از امـام مـحمد بـاقر ﷺ کـه مـی‌فرمود: «حـضرت عـلی بـن الحسین ﷺ را ناقه‌ای بود که بر آن بیست و دو حجّ به جا آورده بود و هرگز آن را یک تازیانه نزده بود».

و حضرت باقر ﷺ فرمود که: «بعد از آن‌که آن حضرت دفن شد، آن ناقه آمد و مـا بـه آن خبردار نشدیم، مگر در حالی که بعضی از خدمت‌کاران ما، یا بعضی از موالیان به نزد من آمد و گفت که: ناقه بیرون آمد و آمد بر سر قبر علی بن الحسین ﷺ و بر روی آن خوابید و سینه و پیش گردن خود را به قبر مالید و ناله و فریاد می‌کرد. من دو مرتبه گفتم که: آن ناقه را در یابید و آن را به نزد من آورید پیش از آن‌که مخالفان به آن ناقه و آنچه کرده، عالِم شـوند» (یـا آن‌کـه خلیفه آن را برگرداند). و فرمود که: «ناقه، پیش از آن، قبر آن حضرت را ندیده بود».

۱۲۷۱ / ۳ . علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن عیسی، از حفص بن بَختری، از آن‌که او را ذکر کرده، از امام محمد بـاقر ﷺ روایت کـرده است کـه فـرمود: «چـون پـدرم حضرت علی بن الحسین وفات فرمود، ناقهٔ آن حضرت از چرا برگشت و آمد تا سینه و پیش گردن خود را بر قبر آن حضرت زد، و بر روی قبر در خاک غلطید، پس امر شد که آن ناقه را به چراگاه خودش برگردانیدند. و پدرم ﷺ بر آن ناقه حجّ می‌کرد و عُمره به جا می‌آورد و هرگز آن را یک تازیانه نزده بود».

ابن بابویه (یعنی: علی بن حسین بن موسی بابویه قمی)

۱۲۷۲ / ۴ . حسین بن محمد بن عامر، از احمد بن اسحاق بن سعد، از سعدان مسلم، از ابوعُماره، از مردی، از امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: «چون شبی شد که حضرت علی بـن

فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي وُعِدَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام ، قَالَ لِمُحَمَّدٍ عليه السلام : يَا بُنَيَّ ، أَبْغِنِي وَضُوءاً ، قَالَ : فَقُمْتُ فَجِئْتُهُ بِوَضُوءٍ ، قَالَ : لَا أَبْغِي هٰذَا ؛ فَإِنَّ فِيهِ شَيْئاً مَيِّتاً . قَالَ : فَخَرَجْتُ فَجِئْتُ بِالْمِصْبَاحِ ، فَإِذَا فِيهِ فَأْرَةٌ مَيِّتَةٌ ، فَجِئْتُهُ بِوَضُوءٍ غَيْرِهِ ، فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ، هٰذِهِ اللَّيْلَةُ الَّتِي وُعِدْتُهَا ، فَأَوْصىٰ بِنَاقَتِهِ أَنْ يُحْظَرَ لَهَا حِظَارٌ ، وَ أَنْ يُقَامَ لَهَا عَلَفٌ ، فَجُعِلَتْ فِيهِ» .

قَالَ : «فَلَمْ تَلْبَثْ أَنْ خَرَجَتْ حَتّىٰ أَتَتِ الْقَبْرَ ، فَضَرَبَتْ بِجِرَانِهَا ، وَ رَغَتْ ، وَ هَمَلَتْ عَيْنَاهَا ، فَأُتِيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّ النَّاقَةَ قَدْ خَرَجَتْ ، فَأَتَاهَا ، فَقَالَ : صَهِ الْآنَ ، قُومِي ، بَارَكَ اللّٰهُ فِيكِ ، فَلَمْ تَفْعَلْ ، فَقَالَ : وَ إِنْ كَانَ لَيَخْرُجُ عَلَيْهَا إِلىٰ مَكَّةَ ، فَيُعَلِّقُ السَّوْطَ عَلَى الرَّحْلِ ، فَمَا يَقْرَعُهَا حَتّىٰ يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ» .

قَالَ : «وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَخْرُجُ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ ، فَيَحْمِلُ الْجِرَابَ فِيهِ الصُّرَرُ مِنَ الدَّنَانِيرِ وَ الدَّرَاهِمِ حَتّىٰ يَأْتِيَ بَاباً بَاباً ، فَيَقْرَعُهُ ، ثُمَّ يُنِيلُ مَنْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ ، فَلَمَّا مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَدُوا ذَاكَ ، فَعَلِمُوا أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ يَفْعَلُهُ» .

١٢٧٣ / ٥ . مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الصَّلْتِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ بِنْتِ إِلْيَاسَ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أُغْمِيَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ فَتَحَ عَيْنَيْهِ ، وَ قَرَأَ ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾ وَ ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ﴾ وَ قَالَ :

الحسین‌ﷺ را وعده وفات داده بودند، به امام محمد باقرﷺ فرمود که: ای فرزند دلبند من، از برای من آبی طلب کن که وضو بسازم».

حضرت باقرﷺ فرمود که: «پس من برخاستم و آب وضویی به نزد آن حضرت آوردم، فرمود که: این را نمی‌خواهم؛ زیرا که در آن چیزی است که مرده است». حضرت فرمود که: «پس من بیرون آمدم و چراغ آوردم، دیدم که موش مرده در آن است. پس آب وضویی غیر از آن به خدمتش آوردم، فرمود که: ای فرزند دلبند من، امشب شبی است که مرا وعده داده‌اند. بعد از آن، در باب ناقهٔ خویش وصیّت فرمود که طویله‌ای از برای آن ساخته و علفی از برایش برپا و مهیّا شود. پس آن ناقه را در طویله‌ای که از برایش ساخته شد، کردند». حضرت فرمود که: «ناقه درنگ نکرد که از آن طویله بیرون آمد و آمد تا به نزد قبر مطهّر رسید و سینه و پیش گردن خود را به آن قبر زد و ناله و فریاد کرد و از چشمهایش آب می‌ریخت.

کسی به خدمت حضرت محمد بن علی‌ﷺ آمد و به آن حضرت عرض کرد که: ناقه از منزل خود بیرون آمده، پس حضرت به نزد آن ناقه آمد و فرمود که: اکنون ساکت شو، برخیز که خدا در تو برکت دهد. و آن ناقه برنخاست و حضرت فرمود: به درستی که علی بن الحسین‌ﷺ بیرون می‌رفت به سوی مکّه و بر آن سوار بود و تازیانه را بر پالان آن می‌آویخت و یک تازیانه به آن نمی‌زد تا داخل مدینه می‌شد».

و فرمود که: «علی بن الحسین‌ﷺ در شب تار بیرون می‌آمد و انبانی را بر می‌داشت که کیسه‌های دینار و درم (یعنی: طلا و نقره مسکوک) در آن بود تا آن‌که بر در هر خانه‌ای می‌آمد و در می‌کوبید و هر که به سوی آن حضرت بیرون می‌آمد، به او عطا می‌کرد و چون حضرت علی بن الحسین‌ﷺ وفات فرمود، دیگر آن عطاکننده را نیافتند، دانستند که علی‌ﷺ بوده که آن عمل می‌کرده».

۱۲۷۳ / ۵ . محمد بن احمد، از عمویش عبدالله بن صلت، از حسن بن علی ـ پسر دختر الیاس ـ از امام موسی کاظم‌ﷺ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «چون هنگام وفات حضرت علی بن الحسین‌ﷺ رسید، بی‌هوش گردید، پس چشم‌های خویش را گشود و سورهٔ ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾[1] و سورهٔ ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً﴾[2] را خواند،

---

۱. واقعه، ۱.　　۲. فتح، ۱.

﴿الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾، ثُمَّ قُبِضَ مِنْ سَاعَتِهِ وَ لَمْ يَقُلْ شَيْئاً».

١٢٧٤ / ٦. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ؑ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ؛ عَاشَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ ؑ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً».

١١٨ ـ بَابُ مَوْلِدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ؑ

وُلِدَ أَبُو جَعْفَرٍ ؑ سَنَةَ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ؛ وَ قُبِضَ ؑ سَنَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَ مِائَةٍ وَ لَهُ سَبْعٌ وَ خَمْسُونَ سَنَةً؛ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ بِالْمَدِينَةِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ؑ؛ وَ كَانَتْ أُمُّهُ أُمَّ عَبْدِ اللّٰهِ بِنْتَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ عَلىٰ ذُرِّيَّتِهِمُ الْهَادِيَةِ.

١٢٧٥ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ مَزْيَدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ، قَالَ: «كَانَتْ أُمِّي قَاعِدَةً عِنْدَ جِدَارٍ، فَتَصَدَّعَ الْجِدَارُ، وَ سَمِعْنَا هَدَّةً شَدِيدَةً، فَقَالَتْ بِيَدِهَا: لَا، وَ حَقِّ الْمُصْطَفىٰ، مَا أَذِنَ اللّٰهُ لَكَ فِي السُّقُوطِ. فَبَقِيَ مُعَلَّقاً فِي الْجَوِّ حَتّىٰ جَازَتْهُ، فَتَصَدَّقَ أَبِي عَنْهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ».

قَالَ أَبُو الصَّبَّاحِ: وَ ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ؑ جَدَّتَهُ ـ أُمَّ أَبِيهِ ـ يَوْماً، فَقَالَ: «كَانَتْ صِدِّيقَةً، لَمْ تُدْرَكْ فِي آلِ الْحَسَنِ امْرَأَةٌ مِثْلُهَا».

و فرمود: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذى صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ﴾[1]، یعنی: «همهٔ ستایش از برای خدایی است که راست کرد با ما وعدهٔ خود را و زمین بهشت (یا زمین) را به ما میراث داد، در حالی که جای می‌گیریم از بهشت هر جاکه خواهیم. پس نیکو است مزد کارکنندگان» و در همان ساعت قبض روح مطهّرش شد، و هیچ نفرموده.

۱۲۷۴ / ۶ . سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حِمْیَری، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده‌اند که فرمود: «قبض روح مطهّر حضرت علی بن الحسینؑ شد و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بود و در سال نود و پنجم از هجرت (و در بعضی از نسَخ هفتاد و پنجم است و آن درست نیست) و آن حضرت بعد از شهادت حضرت امام حسینؑ، سی و پنج سال در دنیا زیست فرموده».

۱۱۸. باب در بیان مولد حضرت ابو جعفر محمدبن علیؑ

امام محمد باقرؑ متولّد شد در سال پنجاه و هفتم از هجرت، و روح مطهّر آن حضرتؑ قبض شد در سال صد و چهاردهم. و او را در هنگام وفات، پنجاه و هفت سال بود، و در مدینه در بقیع دفن شد در قبری که پدرش حضرت علی بن الحسینؑ در آن دفن شد (به مقتضای کلام کلینیؒ) و مادرش امّ عبدالله دختر حضرت حسن بن علی بن ابی‌طالب بود ـ علیهما السلام و علی ذریتهما الهادیة ـ .

۱۲۷۵ / ۱ . محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عبدالله بن احمد، از صالح بن مَزید، از عبدالله بن مغیره، از ابوالصبّاح، از امام محمد باقرؑ روایت کرده است که فرمود: «مادرم در نزد دیواری نشسته بود که دیوار شکافت برداشت و آواز سختی شنیدم که در وقت فرود آمدن آن، برخاست. پس مادرم به دست خویش اشاره به آن دیوار نمود و فرمود: نه، به حقّ محمد مصطفی سوگند، که خدا تو را در فرود آمدن بر من رخصت نداده، پس آن دیوار در هوای میان زمین و آسمان آویزان ماند تا مادرم از زیر آن گذشت. بعد از آن پدرم، صد اشرفی به جهت مادرم تصدّق فرموده».

---

۱. زمر، ۷۴.

● مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَحْمَدَ، مِثْلَهُ.

١٢٧٦ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: «إِنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ الْأَنْصَارِيَّ كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ، وَ كَانَ رَجُلًا مُنْقَطِعاً إِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ كَانَ يَقْعُدُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللّٰهِ وَ هُوَ مُعْتَجِرٌ بِعِمَامَةٍ سَوْدَاءَ، وَ كَانَ يُنَادِي: يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ، يَا بَاقِرَ الْعِلْمِ، فَكَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ: جَابِرٌ يَهْجُرُ، فَكَانَ يَقُولُ: لَا وَ اللّٰهِ، مَا أَهْجُرُ، وَ لٰكِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ يَقُولُ: إِنَّكَ سَتُدْرِكُ رَجُلًا مِنِّي اسْمُهُ اسْمِي، وَ شَمَائِلُهُ شَمَائِلِي، يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً، فَذَاكَ الَّذِي دَعَانِي إِلىٰ مَا أَقُولُ».

قَالَ: «فَبَيْنَا جَابِرٌ يَتَرَدَّدُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ إِذْ مَرَّ بِطَرِيقٍ، وَفِي ذَاكَ الطَّرِيقِ كُتَّابٌ فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ، قَالَ: يَا غُلَامُ، أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ؛ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبَرَ؛ ثُمَّ قَالَ: شَمَائِلُ رَسُولِ اللّٰهِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ؛ يَا غُلَامُ، مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: اسْمِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ يُقَبِّلُ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، أَبُوكَ رَسُولُ اللّٰهِ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ، وَ يَقُولُ ذٰلِكَ».

قَالَ: «فَرَجَعَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلىٰ أَبِيهِ وَ هُوَ ذَعِرٌ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ، فَقَالَ

ابوالصبّاح می‌گوید که: امام جعفر صادق علیه السلام روزی جدّه‌اش ـ یعنی: مادر پدرش ـ را ذکر فرمود و فرمود که: «صدّیقه بود و در میان اولاد امام حسن علیه السلام، زنی مثل او یافت نشد».

● محمد بن حسن، از عبدالله بن احمد مثل این را روایت کرده است.

۲/۱۲۷۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «جابر بن عبدالله انصاری آخر کسی بود که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی ماند و مردی بود که از همه کس بریده شده رو به ما اهل بیت آورده بود، و در مسجد رسول خدا می‌نشست و عمامهٔ سیاهی بر سر داشت که کنار آن را در زیر زنخدان خود گردانیده بود، به وضعی که قدری از روی او را پوشیده بود، و آواز می‌کرد و مکرّر می‌گفت که: ای شکافندهٔ علم.

اهل مدینه می‌گفتند که: جابر هذیان می‌گوید و جابر می‌گفت: به خدا سوگند، که هذیان نمی‌گویم، ولیکن شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: به درستی که تو به زودی در خواهی یافت مردی را از من و از اهل بیت من، که نامش نام من و شمائلش شمائل من باشد، می‌شکافد علم را؛ شکافتنی به غایت. پس همین است که مرا خوانده به سوی آنچه می‌گویم».

و حضرت فرمود که: «در بین این‌که جابر روزی در بعضی از کوچه‌های مدینه می‌گذشت، ناگاه در کوچه‌ای گذشت که در آن کوچه، مکتب خانه‌ای بود که حضرت محمد بن علی در آن بود، و چون جابر به سوی آن حضرت نگریست، گفت که: ای پسر، رو به من آور. حضرت رو به او آورد، پس گفت که: ای پسر، پشت به من کن. حضرت پشت به سمت او کرد. جابر گفت که: این شمائل، شمائل رسول خدا صلی الله علیه و آله است، سوگند به آن کسی که جانم به دست قدرت اوست. پس گفت: ای پسر، نام تو چیست؟ فرمود: نامم محمد بن علی بن الحسین است. جابر چون این را شنید، رو به آن حضرت آورد و سر او را می‌بوسید و می‌گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را سلام می‌رساند و مکرّر همین را می‌گفت».

حضرت فرمود: «پس محمد بن علی بن الحسین به خانه برگشت و به خدمت پدرش آمد و آن حضرت ترسان و هراسان بود و آن خبر را به پدرش عرض نمود، حضرت علی بن الحسین فرمود که: ای فرزند دلبند من، جابر این افعال را به جا آورد؟ عرض کرد: آری، فرمود که: ملازم خانهٔ خود شو و از آن بیرون مرو. و جابر همه روزه در دو طرف روز یعنی: صبح و شام به خدمت آن حضرت می‌آمد و اهل مدینه می‌گفتند که: بسیار عجب است از جابر که

لَهُ: يَا بُنَيَّ، وَ قَدْ فَعَلَهَا جَابِرٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: الْزَمْ بَيْتَكَ يَا بُنَيَّ؛ فَكَانَ جَابِرٌ يَأْتِيهِ طَرَفَيِ النَّهَارِ، وَ كَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ: وَا عَجَبَاهْ لِجَابِرٍ يَأْتِي هٰذَا الْغُلَامَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَ هُوَ آخِرُ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ مَضىٰ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ؏، فَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْتِيهِ عَلىٰ وَجْهِ الْكَرَامَةِ لِصُحْبَتِهِ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ».

قَالَ: «فَجَلَسَ ؏ يُحَدِّثُهُمْ عَنِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ، فَقَالَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ: مَا رَأَيْنَا أَحَداً أَجْرَأَ مِنْ هٰذَا، فَلَمَّا رَأىٰ مَا يَقُولُونَ، حَدَّثَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَقَالَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ: مَا رَأَيْنَا أَحَداً قَطُّ أَكْذَبَ مِنْ هٰذَا، يُحَدِّثُنَا عَمَّنْ لَمْ يَرَهُ، فَلَمَّا رَأىٰ مَا يَقُولُونَ، حَدَّثَهُمْ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ». قَالَ: «فَصَدَّقُوهُ، وَ كَانَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ يَأْتِيهِ، فَيَتَعَلَّمُ مِنْهُ».

۱۲۷۷ / ۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُثَنًّى الْحَنَّاطِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ؏، فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتُمْ وَرَثَةُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَارِثُ الْأَنْبِيَاءِ، عَلِمَ كُلَّ مَا عَلِمُوا؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: فَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلىٰ أَنْ تُحْيُوا الْمَوْتىٰ، وَ تُبْرِئُوا الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ؟ قَالَ: «نَعَمْ بِإِذْنِ اللّٰهِ».

ثُمَّ قَالَ لِيَ: «ادْنُ مِنِّي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ» فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَمَسَحَ عَلىٰ وَجْهِي وَ عَلىٰ عَيْنَيَّ، فَأَبْصَرْتُ الشَّمْسَ وَ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ الْبُيُوتَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فِي الْبَلَدِ، ثُمَّ قَالَ

هر روزه در صبح و شام در نزد این پسر کودک می‌رود، با آن‌که او آخر کسی است که از اصحاب رسول خداﷺ باقی مانده. و زمان بسیاری نگذشت که حضرت علی بن الحسین از دنیا در گذشت. و حضرت محمد بن علی، مکرّر به نزد جابر می‌آمد، بر وجه کرامت و تعظیم، به جهت مصاحبت جابر با رسول خداﷺ».

حضرت فرمود که: «پس امام محمد باقر﵇ نشست و ایشان را از جانب خدای تبارک و تعالی حدیث می‌فرمود و می‌فرمود که: خدا چنین فرمود. پس مردم مدینه گفتند که: ما هرگز کسی را ندیدیم که از این جرأتش بیشتر باشد و چون دید که چه می‌گویند، ایشان را از جانب رسول خداﷺ حدیث کرد و فرمود که: پیغمبر، چنین فرمود. اهل مدینه گفتند که: ما هرگز کسی را ندیدیم که از این دروغ‌گوتر باشد؛ ما را حدیث می‌کند و خبر می‌دهد از کسی که او را ندیده، و چون دید که چه می‌گویند، ایشان را از جابر بن عبدالله حدیث کرد، و فرمود که: حدیث کرد مرا جابر».

حضرت فرمود که: «چون چنین کرد، او را تصدیق کردند؛ با آن‌که جابر بن عبدالله به خدمت آن حضرت می‌آمد و از او تعلیم می‌گرفت».

۱۲۷۷ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از مثنّیٰ حنّاط، از ابوبصیر که گفت: بر امام محمد باقر﵇ داخل شدم و عرض کردم که: شما وارث‌های رسول خدایدﷺ؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: رسول خداﷺ وارث جمیع پیغمبران بود؛ که دانست هر چه ایشان دانستند؟ فرمود: «آری». عرض کردم: پس شما می‌توانید که مردگان را زنده گردانید و کور مادرزاد و پیس را چاق کنید و شفا دهید؟ فرمود: «آری، به اذن خدا». بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، نزدیک من بیا» من نزدیک آن حضرت شدم، پس دست بر رو و بر چشم من مالید، و من آفتاب و آسمان و زمین و خانه‌ها و آنچه در شهر بود، همه را دیدم (و در بعضی از نسَخ کافی، به جای شهر، خانه مذکور است و بنابر این، مراد آن بیوت که به خانه‌ها ترجمه شد، حجرهای آن خانه است).

ابوبصیر می‌گوید که: پس حضرت فرمود که: «آیا دوست می‌داری که همچنین روشن باشی، و از برای تو باشد آنچه از برای مردمان، و بر تو باشد آنچه بر ایشان است، در روز قیامت (یعنی: در محشر، ثواب و عقاب تو مثل دیگران باشد) یا برگردی به حال کوری؛ چنانچه پیش از این بودی، و بهشت از برای تو خالص باشد که بی‌حساب داخل آن شوی؟»

لِي: «أَ تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ هٰكَذَا وَ لَكَ مَا لِلنَّاسِ، وَ عَلَيْكَ مَا عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَوْ تَعُودَ كَمَا كُنْتَ وَ لَكَ الْجَنَّةُ خَالِصاً؟»

قُلْتُ: أَعُودُ كَمَا كُنْتُ، فَمَسَحَ عَلىٰ عَيْنَيَّ، فَعُدْتُ كَمَا كُنْتُ.

قَالَ: فَحَدَّثْتُ ابْنَ أَبِي عُمَيْرٍ بِهٰذَا، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ هٰذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ.

١٢٧٨ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَهُ يَوْماً إِذْ وَقَعَ زَوْجُ وَرَشَانٍ عَلَى الْحَائِطِ وَ هَدَلَا هَدِيلَهُمَا، فَرَدَّ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عَلَيْهِمَا كَلَامَهُمَا سَاعَةً، ثُمَّ نَهَضَا، فَلَمَّا طَارَا عَلَى الْحَائِطِ، هَدَلَ الذَّكَرُ عَلَى الْأُنْثىٰ سَاعَةً، ثُمَّ نَهَضَا، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا هٰذَا الطَّيْرُ؟

قَالَ: «يَا ابْنَ مُسْلِمٍ، كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللّٰهُ - مِنْ طَيْرٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ - فَهُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَ أَطْوَعُ مِنِ ابْنِ آدَمَ، إِنَّ هٰذَا الْوَرَشَانَ ظَنَّ بِامْرَأَتِهِ، فَحَلَفَتْ لَهُ: مَا فَعَلْتُ، فَقَالَتْ: تَرْضىٰ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ؟ فَرَضِيَا بِي، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ لَهَا ظَالِمٌ، فَصَدَّقَهَا».

١٢٧٩ / ٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ، قَالَ: لَمَّا حُمِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى الشَّامِ إِلىٰ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ صَارَ بِبَابِهِ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ وَ مَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ: إِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ وَبَّخْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، ثُمَّ رَأَيْتُمُونِي قَدْ سَكَتُّ، فَلْيُقْبِلْ عَلَيْهِ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ فَلْيُوَبِّخْهُ، ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ.

فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ بِيَدِهِ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» فَعَمَّهُمْ جَمِيعاً بِالسَّلَامِ، ثُمَّ جَلَسَ، فَازْدَادَ هِشَامٌ عَلَيْهِ حَنَقاً بِتَرْكِهِ السَّلَامَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ، وَ

عرض کردم که: بر می‌گردم به حال کوری؛ چنانچه بودم. پس دست بر چشم من مالید و کور شدم؛ چنانچه بودم.

بعد از آن ابن ابی عمیر را به این امر حدیث کردم، گفت: گواهی می‌دهم که اینک حقّ است؛ چنانچه روز حقّ است.

۱۲۷۸ / ۴ ـ محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از محمد بن علی، از عاصم بن حُمید، از محمّد بن مسلم، از امام محمد باقر؈ روایت کرده است که گفت: روزی در خدمت آن حضرت بودم که ناگاه، یک جفت کبوتر بر سر دیوار فرود آمدند و به آواز و زبان خود آواز کردند و چیزی گفتند. پس حضرت امام محمد باقر؈، ساعتی سخن آنها را جواب فرمود، پس آنها برخاستند و چون پرواز کردند و بر سر دیوار نشستند، نر با ماده به زبان خود ساعتی سخن گفت و آواز کرد، بعد از آن برخاستند. من به حضرت؈ عرض کردم که: فدای تو گردم، این مرغ چه بود؟ فرمود که: «ای پسر مسلم، هر چیزی که خدا آن را آفریده؛ از مرغان، یا چهارپایان، یا چیزی که روح در آن باشد و جان داشته باشد، سخن ما را از فرزند آدم بیشتر می‌شنوند، و اطاعت ما را زیادتر از ایشان می‌کنند. به درستی که این کبوتر نر گمان بدی به زن خود برده بود، و آن کبوتر ماده از برایش سوگند یاد نموده بود که آنچه شوهر در حقّ او گمان کرده، نکرده. و بعد از آنکه از او قبول نکرده بود، ماده به نر گفته بود که به محاکمه محمد بن علی راضی می‌شوی؟. پس هر دو به محاکمهٔ من راضی شدند، و من کبوتر نر را خبر دادم که بر کبوتر ماده ستم‌کار است (و آنچه در حقّ او گمان کرده، محض تهمت است)، و چون سخن مرا شنید ماده را تصدیق نمود».

۱۲۷۹ / ۵ ـ حسین بن محمد، از معلیّ بن محمد، از علی بن اسباط، از صالح بن حمزه، از پدرش، از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفت: چون امام محمد باقر؈ را به جبر به سوی شام به نزد هشام بن عبدالملک بردند، و حضرت بر در خانهٔ او رسید، و هشام به این امر خبر دار شد، به یاران خود و کسانی که در مجلس او حاضر بودند از بنی‌امیّه، گفت که: [هنگامی که] مرا دیدید که محمد بن علی را سرزنش و ملامت کردم، بعد از آن دیدید مرا که سکوت کردم و آرام گرفتم، هر یک از شما رو به او آورد و او را سرزنش و ملامت کند. پس امر کرد که آن حضرت را رخصت دهند که داخل شود. چون حضرت امام محمد باقر؈ بر او داخل شد، فرمود که: السّلام علیکم، و به دست خویش اشاره به همه نمود و همهٔ ایشان را

جُلُوسِهِ بِغَيْرِ إِذْنٍ، فَأَقْبَلَ يُوَبِّخُهُ، وَ يَقُولُ ـ فِيمَا يَقُولُ لَهُ ـ: يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، لَا يَزَالُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ قَدْ شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ، وَ دَعَا إِلىٰ نَفْسِهِ، وَ زَعَمَ أَنَّهُ الْإِمَامُ سَفَهاً وَ قِلَّةَ عِلْمٍ، وَ وَبَّخَهُ بِمَا أَرَادَ أَنْ يُوَبِّخَهُ. فَلَمَّا سَكَتَ، أَقْبَلَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ يُوَبِّخُهُ حَتّىٰ انْقَضىٰ آخِرُهُمْ. فَلَمَّا سَكَتَ الْقَوْمُ، نَهَضَ ﷺ قَائِماً، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، أَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ وَ أَيْنَ يُرَادُ بِكُمْ؟ بِنَا هَدَى اللّٰهُ أَوَّلَكُمْ، وَ بِنَا يَخْتِمُ آخِرَكُمْ، فَإِنْ يَكُنْ لَكُمْ مُلْكٌ مُعَجَّلٌ، فَإِنَّ لَنَا مُلْكاً مُؤَجَّلاً، وَ لَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكٌ؛ لِأَنَّا أَهْلُ الْعَاقِبَةِ؛ يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾».

فَأَمَرَ بِهِ إِلَى الْحَبْسِ، فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْحَبْسِ، تَكَلَّمَ، فَلَمْ يَبْقَ فِي الْحَبْسِ رَجُلٌ إِلَّا تَرَشَّفَهُ وَ حَنَّ إِلَيْهِ، فَجَاءَ صَاحِبُ الْحَبْسِ إِلىٰ هِشَامٍ، فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي خَائِفٌ عَلَيْكَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَنْ يَحُولُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَجْلِسِكَ هٰذَا، ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِخَبَرِهِ، فَأَمَرَ بِهِ، فَحُمِلَ عَلَى الْبَرِيدِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ لِيُرَدُّوا إِلَى الْمَدِينَةِ، وَ أَمَرَ أَنْ لَا يُخْرَجَ لَهُمُ الْأَسْوَاقُ، وَ حَالَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ، فَسَارُوا ثَلَاثاً لَا يَجِدُونَ طَعَاماً وَ لَا شَرَاباً حَتّىٰ انْتَهَوْا إِلىٰ مَدْيَنَ، فَأُغْلِقَ بَابُ الْمَدِينَةِ دُونَهُمْ، فَشَكَا أَصْحَابُهُ الْجُوعَ وَ الْعَطَشَ.

به سلام تعمیم داد و بعد از سلام، نشست.

پس خشم هشام بر آن حضرت زیاد شد، به واسطهٔ آن‌که آن حضرت سلام بر او به خلافت، ترک فرمود (و نفرمود که: السّلام علیک ایّها الخلیفه)، و بی‌رخصت او نشست، و شروع کرد که آن حضرت را سرزنش می‌نمود و از جملهٔ آنچه به آن حضرت می‌گفت این بود که می‌گفت: ای محمد بن علی، همیشه مردی از شما عصای مسلمانان را شکافته (یعنی: با همهٔ ایشان مخالفت نموده و به راهی رفته که کسی در آن سلوک ننموده، و در میان ایشان فتنه انداخته) و مردم را به سوی خود دعوت کرده، و گمان داشته که او امام است؛ از روی سفاهت و کم عقلی و کم علمی. و آن حضرت را به آنچه اراده داشت که سرزنش کند، سرزنش کرد و سکوت نمود.

آن قوم رو به حضرت آوردند و هر یک بعد از دیگری او را سرزنش می‌نمود تا یکی آخر ایشان، که همه او را سرزنش کردند، تا به آخر رسید. و چون آن قوم سکوت کردند، حضرت برخاست و درست ایستاد و فرمود که: «ای گروه مردمان، کجا می‌روید و کجا اراده می‌شود به شما؟ (یعنی: شما را خدا برد و شما چه کاره‌اید، که را به جایی می‌توانید رسانید؟) به ما خدا اوّل از شما را هدایت نمود، و به ما آخر از شما را ختم خواهد فرمود. پس اگر شما را پادشاه عاجلی هست، ما را پادشاه آجلی خواهد بود، و بعد از پادشاهی ما، پادشاهی نیست؛ زیرا که ماییم اهل عاقبت. و خدای عزّوجلّ می‌فرماید که: ﴿وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[1]».

پس هشام امر کرد که آن حضرت را به زندان بردند، و چون به زندان در آمد، سخنی فرمود و به محض آن، کسی در زندان باقی نماند، مگر آن‌که دست و پای آن حضرت را بوسید، و به سوی او میل به هم رسانید. پس زندانبان به نزد هشام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین، من بر تو از اهل شام ترسانم از آن‌که میان تو و خلافتی که داری، مانع شوند و آن را از دستت بگیرند، و خبر آن حضرت را به او داد. پس امر کرد که آن حضرت را از زندان بیرون آوردند، و او و اصحابش را بر استر دُم بریده سوار کردند تا به مدینه باز گردانیده شوند، و امر کرد که چیزی برای ایشان بیرون نبرند، و بازارها نچینند (حاصل آن‌که کسی چیزی به ایشان نفروشند)، و میان ایشان و طعام و شراب مانع شد و نگذاشت که نان و آب بردارند.

---

۱. قصص، ۸۳

قَالَ: فَصَعِدَ جَبَلًا لِيُشْرِفَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ ـبِأَعْلىٰ صَوْتِهِ ـ: «يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا، أَنَا بَقِيَّةُ اللّٰهِ، يَقُولُ اللّٰهُ: ﴿بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾».

قَالَ: وَ كَانَ فِيهِمْ شَيْخٌ كَبِيرٌ، فَأَتَاهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ: يَا قَوْمِ، هٰذِهِ ـوَ اللّٰهِـ دَعْوَةُ شُعَيْبٍ النَّبِيِّ، وَ اللّٰهِ، لَئِنْ لَمْ تَخْرُجُوا إِلَىٰ هٰذَا الرَّجُلِ بِالْأَسْوَاقِ، لَتُؤْخَذُنَّ مِنْ فَوْقِكُمْ، وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ، فَصَدِّقُونِي فِي هٰذِهِ الْمَرَّةِ وَ أَطِيعُونِي، وَ كَذِّبُونِي فِيمَا تَسْتَأْنِفُونَ؛ فَإِنِّي نَاصِحٌ لَكُمْ.

قَالَ: فَبَادَرُوا، فَأَخْرَجُوا إِلَىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ أَصْحَابِهِ بِالْأَسْوَاقِ، فَبَلَغَ هِشَامَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ خَبَرُ الشَّيْخِ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ، فَحَمَلَهُ، فَلَمْ يُدْرَ مَا صَنَعَ بِهِ.

١٢٨٠ / ٦. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَ الْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ ﷺ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَ مِائَةٍ؛ عَاشَ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ شَهْرَيْنِ».

١١٩ ـ بَابُ مَوْلِدِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ

وُلِدَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ؛ وَ مَضىٰ فِي شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ، وَ لَهُ خَمْسٌ وَ سِتُّونَ سَنَةً؛ وَ دُفِنَ بِالْبَقِيعِ فِي الْقَبْرِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ وَ جَدُّهُ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ

پس سه روز راه رفتند که طعام و شراب نیافتند، تا به مَدیَن رسیدند و در نزد ورود ایشان درِ شهر را بستند، اصحاب آن حضرت از گرسنگی و تشنگی به ناله در آمدند. راوی می‌گوید که: حضرت بر کوهی که مُشرِف بر اهل مدین بود، بالا رفت و به بلندترین آواز خویش فرمود که: «ای شهری که همهٔ مردم آن ستم‌کارند، منم باقی‌ماندهٔ حجت خدا در زمین، و خدا می‌فرماید: ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾[1]». (و ترجمهٔ بعضی از آیه مذکور شد و ترجمهٔ تتّمهٔ آن، این است که: «و نیستم من بر شما حافظ و نگهبان»).

راوی می‌گوید که: در میان اهل مدین، پیری کهن‌سال بود به نزد ایشان آمد و گفت که: ای قوم، این دعوت، دعوت شعیب پیغمبر است. به خدا سوگند، که اگر متاع را به سوی این مرد بیرون نبرید و بازارها بر پا نکنید، گرفته می‌شوید از بالای سر و از زیر پای خویش (یعنی: عذاب بر شما فرود می‌آید از آسمان و زمین). پس، در این مرتبه مرا تصدیق نمایید و سخن مرا باور کنید و مرا فرمان برید و اگر خواهید بعد از این در امور آینده مرا تکذیب کنید و سخن مرا مشنوید؛ زیرا که من شما را خیر خواهم.

راوی می‌گوید که: پس، مردم شهر مبادرت نمودند و مایحتاج را به سوی حضرت محمد بن علی و اصحابش بیرون آوردند، و بازارها چیدند. بعد از آن خبر آن پیر به هشام بن عبدالملک رسید، به سوی او فرستاد و او را برد و معلوم نشد که با او چه کرد.

۱۲۸۰ / ۶. سعد بن عبدالله و حِمیری هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: «روح مطهّر حضرت محمد بن علی باقر ﷺ قبض شد و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بود، در سال صد و چهاردهم از هجرت، و بعد از حضرت علی بن الحسین ﷺ نوزده سال و دو ماه در دنیا زیست».

۱۱۹. باب در بیان مولد حضرت ابو عبدالله جعفربن محمد ﷺ

حضرت امام جعفر صادق ﷺ متولّد شد در سال هشتاد و سیم از هجرت، و آن حضرت ﷺ از دنیا در گذشت در ماه شوّال از سال صد و چهل و هشتم. و آن حضرت را در آن وقت، شصت و پنج سال بود و در بقیع در قبری که پدر و جدّش

---

۱. هود، ۸۶

الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، وَ أُمُّهَا أَسْمَاءُ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ.

١٢٨١ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي وُهَيْبُ بْنُ حَفْصٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «كَانَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ أَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِيُّ مِنْ ثِقَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام». ثُمَّ قَالَ: «وَ كَانَتْ أُمِّي مِمَّنْ آمَنَتْ وَ اتَّقَتْ وَ أَحْسَنَتْ، وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

قَالَ: «وَ قَالَتْ أُمِّي: قَالَ أَبِي: يَا أُمَّ فَرْوَةَ، إِنِّي لَأَدْعُو اللّٰهَ لِمُذْنِبِي شِيعَتِنَا فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ مَرَّةٍ؛ لِأَنَّا نَحْنُ فِيمَا يَنُوبُنَا مِنَ الرَّزَايَا نَصْبِرُ عَلىٰ مَا نَعْلَمُ مِنَ الثَّوَابِ، وَ هُمْ يَصْبِرُونَ عَلىٰ مَا لَا يَعْلَمُونَ».

١٢٨٢ / ٢. بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: وَجَّهَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ -وَ هُوَ وَالِيهِ عَلَى الْحَرَمَيْنِ-: أَنْ أَحْرِقْ عَلىٰ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ دَارَهُ، فَأَلْقَى النَّارَ فِي دَارِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، فَأَخَذَتِ النَّارُ فِي الْبَابِ وَ الدِّهْلِيزِ، فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَتَخَطَّى النَّارَ وَ يَمْشِي فِيهَا، وَ يَقُولُ: «أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرىٰ، أَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ عليه السلام».

١٢٨٣ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ رُفَيْدٍ مَوْلىٰ يَزِيدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ هُبَيْرَةَ، قَالَ: سَخِطَ عَلَيَّ ابْنُ هُبَيْرَةَ، وَ حَلَفَ عَلَيَّ لَيَقْتُلُنِي، فَهَرَبْتُ مِنْهُ، وَ عُذْتُ بِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، فَأَعْلَمْتُهُ خَبَرِي، فَقَالَ لِي: «انْصَرِفْ إِلَيْهِ، وَ أَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ، وَ قُلْ لَهُ: إِنِّي قَدْ أَجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رُفَيْداً فَلَا تَهِجْهُ بِسُوءٍ».

و حضرت حسن به علی ﷺ دفن شدند، مدفون گردید. و مادرش امّ فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است، و مادر امّ فروه، أسماء دختر عبدالرحمان پسر ابوبکر است.

۱۲۸۱ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبدالله بن احمد، از ابراهیم بن حسن روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا وَهیب بن حَفْص، از اسحاق بن جریر و گفت که: امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: «سعید بن مسیَّب و قاسم بن محمد بن ابی‌بکر و ابو خالد کابلی، از معتمدین حضرت علی بن الحسین ﷺ بودند بعد از آن فرمود که: مادرم از آنها بود که ایمان آورده و پرهیزگار گردیده و نیکوکار بودند. ﴿وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾[1]، یعنی: و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

و فرمود که: «مادرم گفت که: پدرم فرمود که: ای امّ فروه، به درستی که من خدا را می‌خوانم و دعا می‌کنم از برای گناه‌کاران شیعیان خود در شبانه‌روزی هزار مرتبه؛ زیرا که ما در آنچه به ما می‌رسد از مصیبت‌ها، صبر می‌کنیم بر آنچه می‌دانیم از ثواب خدا، و می‌دانیم که در آخر چه خواهد شد، و ایشان صبر می‌کنند بر آنچه نمی‌دانند».

۱۲۸۲ / ۲ . بعضی از اصحاب ما، از ابن جمهور، از پدرش، از سلیمان بن سماعه، از عبدالله بن قاسم، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: ابو جعفر منصور دوانیقی به سوی حسن بن زید -که از جانب او حاکم بود بر مکّه و مدینه-، فرستاد که خانهٔ جعفر بن محمد را به آتش زن؛ در حالی که جعفر در خانه باشد. پس حسن بن زید آتش در خانهٔ امام جعفر صادق ﷺ افکند، و آتش در درِ خانه و دهلیز گرفت. امام جعفر صادق ﷺ بیرون آمد و پا در آن آتش گذاشت، و در آن راه می‌رفت و می‌فرمود: «منم پسر اصل‌ها و ریشه‌های خاک، و منم پسر ابراهیم خلیل الله».

۱۲۸۳ / ۳ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از برقی، از پدرش، از آن‌که او را ذکر کرده‌اند، از رُفَید -غلام پسر یزید بن عمر بن هُبَیره- روایت کرده است که گفت: ابن هبیره بر من غضب کرد و در باب من سوگند یاد نمود که مرا بکشد، پس من از پیش او گریختم و پناه بردم به امام جعفر صادق ﷺ و خبر خود را به آن حضرت اعلام کردم. به من فرمود که:

---

۱. آل عمران، ۱۳۴.

فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، شَامِيٌّ، خَبِيثُ الرَّأْيِ، فَقَالَ: «اذْهَبْ إِلَيْهِ كَمَا أَقُولُ لَكَ». فَأَقْبَلْتُ، فَلَمَّا كُنْتُ فِي بَعْضِ الْبَوَادِي، اسْتَقْبَلَنِي أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: أَيْنَ تَذْهَبُ؟ إِنِّي أَرىٰ وَجْهَ مَقْتُولٍ، ثُمَّ قَالَ لِي: أَخْرِجْ يَدَكَ، فَفَعَلْتُ، فَقَالَ: يَدُ مَقْتُولٍ؛ ثُمَّ قَالَ لِي: أَبْرِزْ رِجْلَكَ، فَأَبْرَزْتُ رِجْلِي، فَقَالَ: رِجْلُ مَقْتُولٍ؛ ثُمَّ قَالَ لِي، أَبْرِزْ جَسَدَكَ، فَفَعَلْتُ، فَقَالَ: جَسَدُ مَقْتُولٍ؛ ثُمَّ قَالَ لِي: أَخْرِجْ لِسَانَكَ، فَفَعَلْتُ، فَقَالَ لِيَ: امْضِ؛ فَلَا بَأْسَ عَلَيْكَ؛ فَإِنَّ فِي لِسَانِكَ رِسَالَةً لَوْ أَتَيْتَ بِهَا الْجِبَالَ الرَّوَاسِيَ، لَانْقَادَتْ لَكَ.

قَالَ: فَجِئْتُ حَتّىٰ وَقَفْتُ عَلىٰ بَابِ ابْنِ هُبَيْرَةَ، فَاسْتَأْذَنْتُ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ، قَالَ: أَتَتْكَ بِخَائِنٍ رِجْلَاهُ؛ يَا غُلَامُ، النَّطْعَ وَ السَّيْفَ. ثُمَّ أَمَرَ بِي، فَكُتِّفْتُ، وَ شُدَّ رَأْسِي، وَ قَامَ عَلَيَّ السَّيَّافُ لِيَضْرِبَ عُنُقِي.

فَقُلْتُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، لَمْ تَظْفَرْ بِي عَنْوَةً، وَ إِنَّمَا جِئْتُكَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِي، وَ هَاهُنَا أَمْرٌ أَذْكُرُهُ لَكَ، ثُمَّ أَنْتَ وَ شَأْنَكَ. فَقَالَ: قُلْ. فَقُلْتُ: أَخْلِنِي، فَأَمَرَ مَنْ حَضَرَ، فَخَرَجُوا.

فَقُلْتُ لَهُ: جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ، وَ يَقُولُ لَكَ: «قَدْ أَجَرْتُ عَلَيْكَ مَوْلَاكَ رُفَيْداً فَلَا تَهِجْهُ بِسُوءٍ».

«به سوی او برگرد و او را از من سلام برسان، و به او بگو که: من غلام تو رُفَید را پناه دادم، و در پناه تو فرستادم، و چون چنین است، او را به بدی که نسبت به او کنی، بر میانگیزان و از جا به در میاور».

رفید می‌گوید که: من به حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، ابن هُبَیره، مردی است شامی و رأی خبیثی دارد. فرمود: «برو به سوی او، چنانچه به تو می‌گویم». بعد از آن رو به راه آوردم و چون در بین راه در بعضی از بیابان‌ها بودم، اعرابی رو به من آورد و گفت: به کجا می‌روی؟ به درستی که من می‌بینم روی کسی را که کشته خواهد شد (و مراد این است که نظر به علم قیافه، آثار کشته شدن از روی تو پیداست). بعد از آن، به من گفت که: دست خود را بیرون آور، من چنان کردم. گفت که: این دست، کشته است. پس گفت: پای خود را ظاهر کن، من پای خود را ظاهر کردم. گفت که: این پا، پای کشته است. پس گفت که: تن خود را ظاهر گردان، من چنان کردم. گفت که: این تن، تن کشته است. پس گفت که: زبان خود را بیرون آور، من چنان کردم. گفت به من: برو که بر تو باکی نیست؛ زیراکه در زبانت پیغامی هست که اگر آن پیغام را به کوه‌های استوار آوری، تو را فرمان‌برداری می‌کنند.

رُفید می‌گوید که: آمدم تا بر درِ ابن هُبیره ایستادم و رخصت طلبیدم که داخل شوم، و چون رخصت یافتم و بر او داخل شدم، گفت که: تو را آورده است آن‌که پای‌هایش با او خیانت کننده است (و بنابر بعضی از نسَخ کافی، تو را آورده است آن‌که پای‌هایش او را هلاک خواهد کرد؛ چنانچه در فارسی می‌گویند که: خود پا به سلاخ‌خانه آمده‌ای). و ابن هبیره گفت که: ای غلام نَطَع، و شمشیر را حاضر کن.[1]

رُفید می‌گوید که: پس امر کرد که شانهٔ مرا بستند و سر مرا محکم کردند و جلاّد بر سر من ایستاد که، گردن مرا بزند. گفتم که: ای امیر، تو از روی قهر و غلبه بر من دست نیافتی، و جز این نیست که من از پیش خود و به اختیار به نزد تو آمده‌ام، و در اینجا قصّه هست که آن را از برای تو ذکر می‌کنم. بعد از آن، تو به کار خود مشغول شو و هر کار که می‌خواهی بکن. گفت: بگو. گفتم: با من خلوت کن. پس فرمود که: کسانی که در آنجا حاضر بودند، بیرون رفتند.

---

۱. و نطع، به فتح و کسر نون و سکون و فتح طا، بساطی است از پوست. و طریقهٔ ایشان این بود که هرگاه می‌خواستند که کسی را بکشند، نَطَعی در پیش روی ایشان پهن می‌کردند و قدری خاک بر روی آن می‌ریختند و آن‌که را که ارادهٔ کشتن او داشتند در بالای نَطَع، گردن می‌زدند. (مترجم)

فَقَالَ: وَ اللّٰهِ، لَقَدْ قَالَ لَكَ جَعْفَرٌ هٰذِهِ الْمَقَالَةَ، وَ أَقْرَأَنِي السَّلَامَ؟! فَحَلَفْتُ لَهُ، فَرَدَّهَا عَلَيَّ ثَلَاثاً، ثُمَّ حَلَّ أَكْتَافِي، ثُمَّ قَالَ: لَا يُقْنِعُنِي مِنْكَ حَتّىٰ تَفْعَلَ بِي مَا فَعَلْتُ بِكَ. قُلْتُ: مَا تَنْطَلِقُ يَدِي بِذَاكَ، وَ لَا تَطِيبُ بِهِ نَفْسِي، فَقَالَ: وَ اللّٰهِ، مَا يُقْنِعُنِي إِلَّا ذَاكَ، فَفَعَلْتُ بِهِ كَمَا فَعَلَ بِي، وَ أَطْلَقْتُهُ، فَنَاوَلَنِي خَاتَمَهُ، وَ قَالَ: أُمُورِي فِي يَدِكَ، فَدَبِّرْ فِيهَا مَا شِئْتَ.

١٢٨٤ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنِ الْخَيْبَرِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ وَ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَ أَبِي سَلَمَةَ السَّرَّاجِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرِ بْنِ أَبِي فَاخِتَةَ، قَالُوا: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، فَقَالَ: «عِنْدَنَا خَزَائِنُ الْأَرْضِ وَ مَفَاتِيحُهَا، وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ بِإِحْدىٰ رِجْلَيَّ: أَخْرِجِي مَا فِيكِ مِنَ الذَّهَبِ، لَأَخْرَجَتْ». قَالَ: ثُمَّ قَالَ بِإِحْدىٰ رِجْلَيْهِ، فَخَطَّهَا فِي الْأَرْضِ خَطّاً، فَانْفَرَجَتِ الْأَرْضُ، ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ، فَأَخْرَجَ سَبِيكَةَ ذَهَبٍ قَدْرَ شِبْرٍ، ثُمَّ قَالَ: «انْظُرُوا حَسَناً». فَنَظَرْنَا فَإِذَا سَبَائِكُ كَثِيرَةٌ بَعْضُهَا عَلىٰ بَعْضٍ يَتَلَأْلَأُ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُنَا: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أُعْطِيتُمْ مَا أُعْطِيتُمْ وَ شِيعَتُكُمْ مُحْتَاجُونَ؟ قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ سَيَجْمَعُ لَنَا وَ لِشِيعَتِنَا الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ، وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ، وَ يُدْخِلُ عَدُوَّنَا الْجَحِيمَ».

١٢٨٥ / ٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: كَانَ لِي جَارٌ يَتَّبِعُ السُّلْطَانَ، فَأَصَابَ مَالاً، فَأَعَدَّ قِيَاناً، وَ كَانَ يَجْمَعُ الْجَمِيعَ إِلَيْهِ، وَ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ، وَ يُؤْذِينِي، فَشَكَوْتُهُ إِلىٰ نَفْسِهِ غَيْرَ مَرَّةٍ، فَلَمْ يَنْتَهِ،

به او گفتم که: جعفر بن محمد تو را سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید که: «من غلام تو رُفید را پناه دادم، و در پناه تو فرستادم، پس او را به بدی بر میانگیزان».

ابن هُبیره از روی تعجب گفت: الله، جعفر بن محمد این گفتار را به تو گفت و مرا سلام رسانید؟ من سوگند یاد کردم. پس سه مرتبه این گفتار را بر من تکرار نمود و احوال پرسید، بعد از آن شانه‌های مرا باز کرد و گفت: چیزی مرا از تو قانع نمی‌کند تا آن‌که آنچه من با تو کرده‌ام، تو با من بکنی. گفتم که: دستم به این امر روان نمی‌شود و یارای آن ندارد و دلم به آن خوش نمی‌شود. گفت: به خدا سوگند که چیزی مرا قانع نمی‌کند، مگر این‌که می‌گویم به عمل آید. پس من با او چنانچه با من کرده بود، کردم و او را رها کردم. بعد از آن مهر خود را به من داد و گفت که: همهٔ امور من در دست تو است. پس در آنها آنچه خواستی باشی، تدبیر کن.

۱۲۸۴ / ۴ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از خیبری، از یونس بن ظبیان و مفضَّل بن عمرو ابوسلمه سرّاج و حسین بن ثُوَیر بن ابی فاخته روایت کرده است که گفتند: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم که فرمود: «خزینه‌های زمین و کلیدهای آنها در نزد ما است، و اگر خواسته باشم که به یکی از پای‌های خود به سوی زمین اشاره کنم و بگویم که: آنچه در تو است از طلا بیرون آور، هر آینه بیرون خواهد آورد». پس به یکی از پای‌های خود اشاره فرمود و آن را در زمین کشید (یا به آن خطی را در زمین احداث فرمود) چنان خطّی که زمین به جهت آن شکافته شد. پس دست خود در آن برد و شمش طلایی را بیرون آورد، به قدر یک شِبر، پس فرمود که: «خوب نگاه کنید»، ما نگاه کردیم و دیدیم که شمش‌های طلای بسیار بر روی یکدیگر ریخته می‌درخشید.

بعضی از ما به آن حضرت عرض کردیم که: فدای تو گردم، شما عطا شده‌اید آنچه را که عطا شده‌اید (یعنی: چیز بسیاری به شما عطا شده) و شیعیان شما محتاج‌اند. راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «زود باشد که خدا از برای ما و از برای شیعیان ما دنیا و آخرت را جمع گرداند، و ایشان را در آورد در بهشت‌هایی که همهٔ آن ناز و نعمت است و دشمنان ما را داخل کند در جهنّم».

۱۲۸۵ / ۵ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از بعضی از اصحاب خویش، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: مرا همسایه‌ای بود که پیروی پادشاه می‌نمود و عامل دیوان بود، پس به مال بسیار رسید و زنان و کنیزان خواننده را آماده نمود و همه را به نزد خود جمع

فَلَمَّا أَنْ أَلْحَحْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: يَا هٰذَا، أَنَا رَجُلٌ مُبْتَلًى، وَ أَنْتَ رَجُلٌ مُعَافًى، فَلَوْ عَرَضْتَنِي لِصَاحِبِكَ، رَجَوْتُ أَنْ يُنْقِذَنِيَ اللّٰهُ بِكَ. فَوَقَعَ ذٰلِكَ لَهُ فِي قَلْبِي، فَلَمَّا صِرْتُ إِلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، ذَكَرْتُ لَهُ حَالَهُ، فَقَالَ لِي: «إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ، فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ، وَ أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللّٰهِ الْجَنَّةَ».

فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى الْكُوفَةِ، أَتَانِي فِيمَنْ أَتىٰ، فَاحْتَبَسْتُهُ عِنْدِي حَتّىٰ خَلَا مَنْزِلِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: يَا هٰذَا، إِنِّي ذَكَرْتُكَ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ ﷺ، فَقَالَ لِي: «إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْكُوفَةِ سَيَأْتِيكَ، فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ، وَ أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللّٰهِ الْجَنَّةَ».

قَالَ: فَبَكىٰ، ثُمَّ قَالَ لِيَ: اللّٰهِ، لَقَدْ قَالَ لَكَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ هٰذَا؟! قَالَ: فَحَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ قَدْ قَالَ لِي مَا قُلْتُ، فَقَالَ لِي: حَسْبُكَ، وَ مَضىٰ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ بَعَثَ إِلَيَّ، فَدَعَانِي وَ إِذَا هُوَ خَلْفَ دَارِهِ عُرْيَانٌ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا بَصِيرٍ، لَا وَ اللّٰهِ، مَا بَقِيَ فِي مَنْزِلِي شَيْءٌ إِلَّا وَ قَدْ أَخْرَجْتُهُ، وَ أَنَا كَمَا تَرىٰ.

قَالَ: فَمَضَيْتُ إِلىٰ إِخْوَانِنَا، فَجَمَعْتُ لَهُ مَا كَسَوْتُهُ بِهِ، ثُمَّ لَمْ تَأْتِ عَلَيْهِ أَيَّامٌ يَسِيرَةٌ حَتّىٰ بَعَثَ إِلَيَّ: أَنِّي عَلِيلٌ فَأْتِنِي، فَجَعَلْتُ أَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَ أُعَالِجُهُ حَتّىٰ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ، فَكُنْتُ عِنْدَهُ جَالِساً وَ هُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَغُشِيَ عَلَيْهِ غَشْيَةٌ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا بَصِيرٍ، قَدْ وَفىٰ صَاحِبُكَ لَنَا، ثُمَّ قُبِضَ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ.

می‌کرد و شراب می‌خورد و مرا آزار می‌رسانید. پس من چندین مرتبه شکایت او را به پیش خودش کردم و فایده‌ای نداد و از آن کردار ناپسند باز نایستاد، چون بر او الحاح کردم و اصرار نمودم، به من گفت که: ای مرد، من مردی هستم که مبتلی شده‌ام به بعضی از امور و تو مردی هستی که از این بلیّه خلاصی یافته‌ای. پس اگر احوال مرا به صاحب خود (یعنی: جعفر بن محمد) عرضه داری، امید دارم که خدا مرا به واسطهٔ تو خلاصی دهد. پس این حرف در دل من تأثیری کرد و در دلم افتاد که این خدمت را از برای او بکنم. چون به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم، حال او را برای آن حضرت ذکر کردم.

حضرت فرمود: «چون به کوفه برگردی، البتّه به دیدن تو می‌آید، به او بگو که: جعفر بن محمد می‌گوید که: واگذار آنچه راکه تو بر آن هستی، و من از برای تو بر خدا بهشت را ضامن می‌شوم». چون به کوفه برگشتم، از جمله کسانی که به دیدن من آمدند او بود که به نزد من آمد و من او را نگاه داشتم تا منزل من خلوت شد. بعد از آن به او گفتم که: ای مرد، من احوال تو را از برای ابو عبدالله، حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، ذکر کردم، به من فرمود که: «چون به کوفه برگردی، البتّه به دیدن تو می‌آید، به او بگو که: جعفر بن محمد می‌گوید که: واگذار آنچه راکه تو بر آن هستی و من از برای تو بر خدا بهشت را ضامن می‌شوم».

ابو بصیر می‌گوید که: چون این را شنید، گریست. پس از روی تعجّب گفت: الله، حضرت صادق این سخن را به تو فرمود؟ ابو بصیر می‌گوید که: من از برای او سوگند یاد نمودم که آنچه گفتم به من فرمود. آن همسایه گفت که: همین ثواب، تو را بس است و بیرون رفت. چون بعد از چند روزی شد، به نزد من فرستاد و مرا طلبید، چون رفتم، دیدم که برهنه در پشت خانهٔ خود ایستاده به من گفت که: ای ابو بصیر، نه، به خدا سوگند که در منزل من چیزی باقی نمانده، مگر آن‌که آن را بیرون کردم و در راه خدا دادم و من چنانم که تو می‌بینی.

ابو بصیر می‌گوید که: پس من به سوی برادران خویش رفتم و از برای او جمع کردم آنچه او را به آن پوشانیدم. بعد از آن بیش از چند روز، کمی بر او نگذشت تا آن‌که به سوی من فرستاد و پیغام داد که من ناخوشم و به دیدن من بیا. من شروع کردم که در نزد او تردّد می‌نمودم و او را معاجله می‌کردم تا آن‌که آثار مرگ در او ظاهر شد و من در نزد او نشسته بودم و او در کار جان دادن بود که او را بی‌هوشی دست داد، بعد از آن به هوش باز آمد و گفت که: ای ابو بصیر، صاحب و امام تو از برای ما به آنچه وعده کرده بود وفا فرمود. بعد از آن قبض

فَلَمَّا حَجَجْتُ، أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا دَخَلْتُ، قَالَ لِيَ ابْتِدَاءً مِنْ دَاخِلِ الْبَيْتِ ـ وَ إِحْدىٰ رِجْلَيَّ فِي الصَّحْنِ، وَ الْأُخْرىٰ فِي دِهْلِيزِ دَارِهِ ـ: «يَا أَبَا بَصِيرٍ، قَدْ وَفَيْنَا لِصَاحِبِكَ».

۱۲۸۶ / ۶. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ، قَالَ: قَالَ لِي: أَ تَدْرِي مَا كَانَ سَبَبُ دُخُولِنَا فِي هٰذَا الْأَمْرِ وَ مَعْرِفَتِنَا بِهِ، وَ مَا كَانَ عِنْدَنَا مِنْهُ ذِكْرٌ وَ لَا مَعْرِفَةُ شَيْءٍ مِمَّا عِنْدَ النَّاسِ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا ذَاكَ؟ قَالَ: إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ ـ يَعْنِي أَبَا الدَّوَانِيقِ ـ قَالَ لِأَبِي مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ: يَا مُحَمَّدُ، ابْغِ لِي رَجُلًا لَهُ عَقْلٌ يُؤَدِّي عَنِّي، فَقَالَ لَهُ أَبِي: قَدْ أَصَبْتُهُ لَكَ، هٰذَا فُلَانُ بْنُ مُهَاجِرٍ خَالِي، قَالَ: فَأْتِنِي بِهِ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُ بِخَالِي، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ: يَا ابْنَ مُهَاجِرٍ، خُذْ هٰذَا الْمَالَ، وَ أْتِ الْمَدِينَةَ، وَ أْتِ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ وَ عِدَّةً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فِيهِمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، فَقُلْ لَهُمْ: إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ، وَ بِهَا شِيعَةٌ مِنْ شِيعَتِكُمْ، وَجَّهُوا إِلَيْكُمْ بِهٰذَا الْمَالِ، وَ ادْفَعْ إِلىٰ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلىٰ شَرْطِ كَذَا وَ كَذَا، فَإِذَا قَبَضُوا الْمَالَ، فَقُلْ: إِنِّي رَسُولٌ، وَ أُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعِي خُطُوطُكُمْ بِقَبْضِكُمْ مَا قَبَضْتُمْ.

فَأَخَذَ الْمَالَ وَ أَتَى الْمَدِينَةَ، فَرَجَعَ إِلىٰ أَبِي الدَّوَانِيقِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ عِنْدَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الدَّوَانِيقِ: مَا وَرَاءَكَ؟ قَالَ: أَتَيْتُ الْقَوْمَ وَ هٰذِهِ خُطُوطُهُمْ بِقَبْضِهِمُ الْمَالَ خَلَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ؛ فَإِنِّي أَتَيْتُهُ ـ وَ هُوَ يُصَلِّي فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ـ فَجَلَسْتُ خَلْفَهُ، وَ قُلْتُ: حَتّىٰ يَنْصَرِفَ، فَأَذْكُرَ لَهُ مَا ذَكَرْتُ لِأَصْحَابِهِ، فَعَجَّلَ وَ انْصَرَفَ، ثُمَّ

روح او شد ـ خدا او را رحمت کند ـ.

و چون به حجّ می‌رفتم، به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمدم و رخصت طلبیدم که بر او داخل شوم، مرا رخصت دادند و چون بر آن حضرت داخل شدم، در اوّل مرتبه به من فرمود ـ و حال آن‌که آن حضرت در اندران خانه تشریف داشت، و یک پای من در صحن خانه و پای دیگر در دهلیز خانه آن حضرت بود ـ که: «ای ابو بصیر، از برای صاحب تو به آنچه ضامن شده بودیم، وفا نمودیم».

۱۲۸۶ / ۶. ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از جعفر بن محمد بن اشعث روایت کرده است که گفت: جعفر به من گفت که: آیا می‌دانی که سبب دخول ما در این امر (که عبارت است از تشیّع و معرفت ما به آن) چه بود؟ با آن‌که ذکری از آن و معرفت چیزی از آنچه در نزد مردمان است در نزد ما نبود. صفوان می‌گوید که: به جعفر گفتم که: بیان کن که آن چه بود؟ گفت که: ابو جعفر (یعنی: منصور صاحب دوانیق) به پدرم محمد بن اشعث گفت که: ای محمد، مردی را برای من طلب کن که او را عقلکی باشد که آنچه من می‌خواهم از جانب من به جا آورد. پدرم در جواب گفت که: من چنین مردی را برای تو یافته‌ام و اینک فلان پسر مهاجر خالوی من است. ابو جعفر گفت: پس او را به نزد من آور.

جعفر می‌گوید که: من خالوی خود را به نزد ابو جعفر منصور آوردم، ابو جعفر با وی گفت که: ای پسر مهاجر، این مال را برگیر و به مدینه در آی و برو به نزد عبدالله بن حسن بن حسن و چند نفر از اهل بیت او که جعفر بن محمد در میانهٔ ایشان باشد، و به ایشان بگو که: من مردی غریبم از اهل خراسان، و در آنجا شیعیانی چند از شیعیان شما هستند که این مال را به سوی شما فرستاده‌اند، و مال را به هر یک از ایشان تسلیم کن با شرط چنین و چنین، و چون مال را گرفتند، بگو که: من فرستاده‌ام و دوست می‌دارم که خطّ‌های شما با من باشد در باب گرفتن شما آنچه را که گرفته‌اید.

پس ابن مهاجر مال را گرفت و به مدینه آمد بعد از آن به سوی منصور صاحب دوانیق برگشت و محمد بن اشعث در نزد او بود، صاحب دوانیق به ابن مهاجر گفت: چه خبر داری و بعد از آن‌که از پیش ما رفتی چه اتّفاق افتاد؟ گفت: به نزد آن قوم آمدم و اینک خطّ‌های ایشان است در باب این‌که ایشان مال را گرفته‌اند، غیر از جعفر بن محمد که من به نزد وی آمدم و او در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز می‌کرد. پس من در پشت سرش نشستم و با خود گفتم که

الْتَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ: «يَا هٰذَا، اتَّقِ اللّٰهَ، وَ لَا تَغُرَّ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ؛ فَإِنَّهُمْ قَرِيبُو الْعَهْدِ بِدَوْلَةِ بَنِي مَرْوَانَ وَ كُلُّهُمْ مُحْتَاجٌ». فَقُلْتُ: وَ مَا ذَاكَ، أَصْلَحَكَ اللّٰهُ؟ قَالَ: فَأَدْنىٰ رَأْسَهُ مِنِّي، وَ أَخْبَرَنِي بِجَمِيعِ مَا جَرىٰ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ حَتّىٰ كَأَنَّهُ كَانَ ثَالِثَنَا.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ: يَا ابْنَ مُهَاجِرٍ، اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نُبُوَّةٍ إِلَّا وَ فِيهِ مُحَدَّثٌ، وَ إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ مُحَدَّثُنَا الْيَوْمَ، وَ كَانَتْ هٰذِهِ الدَّلَالَةُ سَبَبَ قَوْلِنَا بِهٰذِهِ الْمَقَالَةِ.

١٢٨٧ / ٧. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُبِضَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً فِي عَامِ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ؛ وَ عَاشَ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً.

١٢٨٨ / ٨. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ ﷺ، قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَنَا كَفَّنْتُ أَبِي فِي ثَوْبَيْنِ شَطَوِيَّيْنِ كَانَ يُحْرِمُ فِيهِمَا، وَ فِي قَمِيصٍ مِنْ قُمُصِهِ، وَ فِي عِمَامَةٍ كَانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ، وَ فِي بُرْدٍ اشْتَرَاهُ بِأَرْبَعِينَ دِينَاراً».

١٢٠ ـ بَابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ﷺ

وُلِدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ ﷺ بِالْأَبْوَاءِ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ؛ وَ قُبِضَ ﷺ لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ رَجَبٍ مِنْ

از نماز فارغ می‌شود و آنچه برای اصحابش ذکر کرده‌ام برای او نیز ذکر می‌کنم. پس شتاب کرد و از نماز فارغ شد و به جانب من التفات نمود و گفت که: «ای مرد، از خدا بترس و اهل بیت محمد را گول مزن؛ زیرا که ایشان تازه عهداند از دولت بنی‌مروان و در این نزدیکی از دست بنی‌مروان خلاص شده‌اند، و همهٔ ایشان فقیر و محتاج‌اند». من گفتم: خدا تو را به اصلاح آورد، مراد تو از این سخن چیست؟ ابن مهاجر می‌گوید که: جعفر سر خود را نزدیک من آورد و مرا به همهٔ آنچه در میان من و تو گذشته بود، خبر داد تا آن‌که گویا که او سیم ما بوده.

محمد می‌گوید که: ابو جعفر گفت که: ای پسر مهاجر، بدان که هیچ اهل بیت نبوّت و پیغمبری نیستند، مگر آن‌که در میان ایشان محدَّثی هست که فرشته او را خبر می‌دهد، و جعفر بن محمد امروز محدَّث ما است. محمد می‌گوید که: همین دلالت، سبب اعتقاد ما به این اعتقاد گردید و ما به این گفتار قائل شدیم.

۱۲۸۷ / ۷. سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر که گفت: روح مطهر ابو عبدالله، حضرت جعفر بن محمد ﷺ، قبض شد و آن حضرت شصت و پنج ساله بود و در سال صد و چهل و هشتم از هجرت، و بعد از امام محمد باقر ﷺ سی و چهار سال زنده بود.

۱۲۸۸ / ۸. سعد بن عبدالله، از ابو جعفر، از محمد بن عمرو بن سعید، از یونس بن یعقوب، از امام موسی کاظم ﷺ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «من پدرم را کفن کردم در دو جامهٔ شَطَوی[1] (یعنی: در دو جامهٔ مصری) که در آنها احرام می‌بست و در پیراهنی از پیراهن‌های آن حضرت و در عمامه‌ای که از حضرت علی بن الحسین ﷺ بود و در بُرد یمانی که آن را به چهل دینار شرعی خریده بود».

۱۲۰. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم ﷺ

امام موسی کاظم ﷺ متولّد شد در منزل ابواء در سال صد و بیست و هشتم از هجرت. و بعضی گفته‌اند در سال صد و بیست و نهم، و قبض روح مطهّر آن حضرت ﷺ شد در وقتی که شش شب از ماه رجب گذشته بود از سال صد و

۱. و شَطا، دهی است در ناحیهٔ مصر که جامه را به آن نسبت می‌دهند. (مترجم)

سَنَةِ ثَـلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ، وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ أَوْ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً؛ وَ قُبِضَ ﷺ بِبَغْدَادَ فِي حَبْسِ السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ.

وَ كَانَ هَارُونُ حَمَلَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ لِعَشْرِ لَيَالٍ بَقِينَ مِنْ شَوَّالٍ سَنَةَ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَةٍ، وَ قَدْ قَدِمَ هَارُونُ الْمَدِينَةَ مُنْصَرَفَهُ مِنْ عُمْرَةِ شَهْرِ رَمَضَانَ، ثُمَّ شَخَصَ هَارُونُ إِلَى الْحَجِّ وَ حَمَلَهُ مَعَهُ، ثُمَّ انْصَرَفَ عَلىٰ طَرِيقِ الْبَصْرَةِ، فَحَبَسَهُ عِنْدَ عِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ، ثُمَّ أَشْخَصَهُ إِلىٰ بَغْدَادَ، فَحَبَسَهُ عِنْدَ السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ، فَتُوُفِّيَ ﷺ فِي حَبْسِهِ، وَ دُفِنَ بِبَغْدَادَ فِي مَقْبَرَةِ قُرَيْشٍ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا: حَمِيدَةُ.

١٢٨٩ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ الْقُمِّيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: دَخَلَ ابْنُ عُكَّاشَةَ بْنِ مِحْصَنٍ الْأَسَدِيُّ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ - وَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ قَائِماً عِنْدَهُ - فَقَدَّمَ إِلَيْهِ عِنَباً، فَقَالَ: «حَبَّةً حَبَّةً يَأْكُلُهُ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الصَّبِيُّ الصَّغِيرُ، وَ ثَلَاثَةً وَ أَرْبَعَةً يَأْكُلُهُ مَنْ يَظُنُّ أَنَّهُ لَا يَشْبَعُ، وَ كُلْهُ حَبَّتَيْنِ حَبَّتَيْنِ؛ فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ».

فَقَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ ﷺ: لِأَيِّ شَيْءٍ لَا تُزَوِّجُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، فَقَدْ أَدْرَكَ التَّزْوِيجَ؟ قَالَ: وَ بَيْنَ يَدَيْهِ صُرَّةٌ مَخْتُومَةٌ، فَقَالَ: «أَمَا إِنَّهُ سَيَجِيءُ نَخَّاسٌ مِنْ أَهْلِ بَرْبَرَ، فَيَنْزِلُ دَارَ مَيْمُونٍ، فَنَشْتَرِي لَهُ بِهٰذِهِ الصُّرَّةِ جَارِيَةً».

قَالَ: فَأَتىٰ لِذٰلِكَ مَا أَتىٰ، فَدَخَلْنَا يَوْماً عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، فَقَالَ: «أَ لَا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّخَّاسِ الَّذِي ذَكَرْتُهُ لَكُمْ قَدْ قَدِمَ، فَاذْهَبُوا، فَاشْتَرُوا بِهٰذِهِ الصُّرَّةِ مِنْهُ جَارِيَةً».

قَالَ: فَأَتَيْنَا النَّخَّاسَ، فَقَالَ: قَدْ بِعْتُ مَا كَانَ عِنْدِي إِلَّا جَارِيَتَيْنِ مَرِيضَتَيْنِ

هشتاد و سیم. و آن حضرت در آن هنگام، پنجاه و چهار، یا پنجاه و پنج ساله بود، و روح مقدّس آن حضرت ﷺ در بغداد قبض شد در حبس سندی بن شاهک، و در وقتی که دو روز از ماه شوّال باقی مانده بود. هارون او را از مدینه به مکّه بـرد، و هارون از مکّه به مدینه آمد در زمانی که از عمرهٔ ماه رمضان برگشت، بـعد از آن هارون به سوی حج بیرون رفت و آن حضرت را با خود بـرد، پس بـه راه بـصره برگشت و آن حضرت را در بصره در نزد عیسی بن جعفر محبوس گردانید، پس آن حضرت را به سوی بغداد بیرون برد و او را در نزد سندی بن شـاهک حـبس کرد، و آن حضرت ﷺ در حبس سندی وفات فرمود و در بغداد در مقبرهٔ قریش مدفون گردید. و مادر آن حضرت کنیزی بود که او را حمیده می‌گفتند.

۱۲۸۹ / ۱ . حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از علی بن سندی قمی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را عیسی بـن عبدالرّحـمان، از پـدرش کـه گـفت: ابن عُکّاشة بن مِحصن اسدی بر امام محمد باقر ﷺ داخل شد و امام جعفر صادق ﷺ در نـزد آن حضرت ایستاده بود، پس انگوری به خدمت آن حضرت آورد و حضرت فرمود کـه: «پـیر کهن، یا کودک خردسال آن را دانه دانه می‌خورد و آنکه گمان می‌کند که سیر نمی‌شود و سه دانه و چهار دانه می‌خورد و تو آن را دو دانه دو دانه بخور که آن مستحّب است».

پس ابن عُکّاشه به امام محمد باقر ﷺ عرض کرد کـه: بـرای چـه حـضرت صـادق را زن نمی‌دهی که او به حدّ تزویج و زمان زن گرفتن رسیده است؟ راوی می‌گوید که: در پیش روی آن حضرت کیسهٔ سر به مهری بود، پس فرمود که: «آگاه باشید که زود باشد که بنده فروشی از اهل بَربَر بیاید و در سرای میمون فرود آید و به همین کیسه، کنیزی از برای جعفر خریداری خواهد شد».

راوی می‌گوید که: برای این امر، آن قدر زمانی که بایست بگذرد گذشت، پس روزی بر امام محمد باقر ﷺ داخـل شـدیم، فـرمود: «آیـا نـمی‌خواهـید کـه شـما را خـبر دهـم از آن بنده فروشی که او را برای شما ذکر کردم، اکنون آن بنده فروش آمده است، پس بروید و بـه همین کیسه کنیزی را از او بخرید».

راوی می‌گوید که: ما به نزد آن بنده فروش آمدیم، بعد از آن‌که از او خواهش کنیز نمودیم، گفت که: آنچه در نزد من بود از کنیزان، همه را فروختم، مگر دو کنیز بیمار که یکی از آنـها

إِحْدَاهُمَا أَمْثَلُ مِنَ الْأُخْرىٰ، قُلْنَا: فَأَخْرِجْهُمَا حَتّىٰ نَنْظُرَ إِلَيْهِمَا، فَأَخْرَجَهُمَا، فَقُلْنَا: بِكَمْ تَبِيعُنَا هٰذِهِ الْمُتَمَاثِلَةَ؟ قَالَ: بِسَبْعِينَ دِينَاراً، قُلْنَا: أَحْسِنْ، قَالَ: لَا أَنْقُصُ مِنْ سَبْعِينَ دِينَاراً، قُلْنَا لَهُ: نَشْتَرِيهَا مِنْكَ بِهٰذِهِ الصُّرَّةِ مَا بَلَغَتْ، وَ لَا نَدْرِي مَا فِيهَا، وَ كَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ أَبْيَضُ الرَّأْسِ وَ اللِّحْيَةِ، قَالَ: فُكُّوا، وَ زِنُوا، فَقَالَ النَّخَّاسُ: لَا تَفُكُّوا؛ فَإِنَّهَا إِنْ نَقَصَتْ حَبَّةً مِنْ سَبْعِينَ دِينَاراً، لَمْ أُبَايِعْكُمْ، فَقَالَ الشَّيْخُ: ادْنُوا، فَدَنَوْنَا، وَ فَكَكْنَا الْخَاتَمَ، وَ وَزَنَّا الدَّنَانِيرَ، فَإِذَا هِيَ سَبْعُونَ دِينَاراً لَا تَزِيدُ وَ لَا تَنْقُصُ.

فَأَخَذْنَا الْجَارِيَةَ، فَأَدْخَلْنَاهَا عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ـ وَ جَعْفَرٌ قَائِمٌ عِنْدَهُ ـ فَأَخْبَرْنَا أَبَا جَعْفَرٍ بِمَا كَانَ، فَحَمِدَ اللّٰهَ وَ أَثْنىٰ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لَهَا: «مَا اسْمُكِ؟» قَالَتْ: حَمِيدَةُ، فَقَالَ: «حَمِيدَةٌ فِي الدُّنْيَا، مَحْمُودَةٌ فِي الْآخِرَةِ، أَخْبِرِينِي عَنْكِ: أَ بِكْرٌ أَنْتِ أَمْ ثَيِّبٌ؟» قَالَتْ: بِكْرٌ، قَالَ: «وَ كَيْفَ وَ لَا يَقَعُ فِي أَيْدِي النَّخَّاسِينَ شَيْءٌ إِلَّا أَفْسَدُوهُ؟!» فَقَالَتْ: قَدْ كَانَ يَجِيئُنِي، فَيَقْعُدُ مِنِّي مَقْعَدَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ، فَيُسَلِّطُ اللّٰهُ عَلَيْهِ رَجُلاً أَبْيَضَ الرَّأْسِ وَ اللِّحْيَةِ، فَلَا يَزَالُ يَلْطِمُهُ حَتّىٰ يَقُومَ عَنِّي، فَفَعَلَ بِي مِرَاراً، وَ فَعَلَ الشَّيْخُ بِهِ مِرَاراً، فَقَالَ: «يَا جَعْفَرُ، خُذْهَا إِلَيْكَ». فَوَلَدَتْ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليهما السلام.

١٢٩٠ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ

از دیگری بهتر است. گفتیم: هر دو را بیرون آور تا به سوی ایشان نظر کنیم و هر دو را ببینیم. پس هر دو را بیرون آورد، ما گفتیم که: این کنیز بهتر را به ما چند می‌فروشی؟ گفت: به هفتاد دینار. گفتیم: به ما احسان کن و چیزی از آن را کم نما. گفت: دیناری از هفتاد دینار کم نمی‌کنم. ما با وی گفتیم که: این کنیز را از تو می‌خریم به این کیسه؛ هر چه باشد، و ما نمی‌دانیم که در این کیسه چقدر است و مرد سر و ریش سفیدی در نزد او بود، گفت: سرِ کیسه را باز کنید و بسنجید. بنده فروش گفت که: سرِ کیسه را باز مکنید که اگر این کیسه یک حبّه از هفتاد دینار کم باشد، به شما نمی‌فروشم.[1] پس آن پیر گفت: پیش بیایید، ما پیش رفتیم و مُهر آن کیسه را باز کردیم، و دینارها را که در آن بود، شمردیم، دیدیم که هفتاد دینار بود؛ نه زیاد و نه کم. پس آن کنیز را گرفتیم و او را به خدمت امام محمد باقر ﷺ آوردیم و در آن حال حضرت امام جعفر صادق ﷺ در نزد آن حضرت ایستاده بود.

پس ما حضرت باقر ﷺ را به آنچه اتّفاق افتاده بود، خبر دادیم. خدا را حمد کرد و بر او ثنا گفت. پس به آن کنیز فرمود که: «نام تو چیست؟» عرض کرد: حَمیده. حضرت فرمود که: «حَمیده در دنیا، و محموده در آخرت» (و حَمیده به معنی ستایش‌کننده و ستوده هر دو می‌باشد و محموده به معنی ستوده است). و حضرت به حَمیده فرمود که: «مرا از خویش خبر ده که آیا تو باکره‌ای یا ثیّبه» (که بکارتت رفته)؟ عرض کرد که: باکره‌ام. حضرت فرمود: «چگونه شده که تو باکره‌ای با آن‌که چیزی در دست بنده فروشان نمی‌افتد مگر آن‌که آن را فاسد و ضایع می‌کنند؟» حمیده عرض کرد که: آن بنده فروشی که مالک من بود، به نزد من می‌آمد و نسبت به من در جایی می‌نشست که مرد نسبت به زن در آنجا می‌نشست (یعنی: در میان دو پا) و خدا مرد سر و ریش سفیدی را بر او مسلّط می‌گردانید، و متّصل او را به سیلی می‌زد تا بر می‌خاست و از من دور می‌شد، و آن بنده فروش چندین مرتبه با من چنین کرد، و آن پیر نیز چندین مرتبه با او چنین کرد.

پس حضرت باقر ﷺ فرمود که: «ای جعفر، این کنیز را با خود برگیر». بعد از آن بهترین اهل زمین حضرت موسی بن جعفر ﷺ از او متولّد شد.

۱۲۹۰ / ۲. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عبدالله بن احمد، از علی بن حسین، از

---

۱. و حَبّه، جزئی از چهل و هشت جزء یک دِرم است؛ زیرا که دِرَم، شش دانِق است و هر دانقی دو قیراط است، و هر قیراطی، دو طَسّوج است، و هر طَسّوجی دو حبّه است. (مترجم)

عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ سَابِقِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَالَ: «حَمِيدَةُ مُصَفَّاةٌ مِنَ الْأَدْنَاسِ كَسَبِيكَةِ الذَّهَبِ، مَا زَالَتِ الْأَمْلَاكُ تَحْرُسُهَا حَتّىٰ أُدِّيَتْ إِلَيَّ؛ كَرَامَةً مِنَ اللّٰهِ لِي وَ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِي».

١٢٩١ / ٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الْقُمِّيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الزُّبَالِيِّ، قَالَ: لَمَّا أُقْدِمَ بِأَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام عَلَى الْمَهْدِيِّ -الْقُدْمَةَ الْأُولىٰ- نَزَلَ زُبَالَةَ، فَكُنْتُ أُحَدِّثُهُ، فَرَآنِي مَغْمُوماً، فَقَالَ لِي: «يَا أَبَا خَالِدٍ، مَا لِي أَرَاكَ مَغْمُوماً؟» فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ لَا أَغْتَمُّ وَ أَنْتَ تُحْمَلُ إِلىٰ هٰذِهِ الطَّاغِيَةِ، وَ لَا أَدْرِي مَا يُحْدِثُ فِيكَ؟!

فَقَالَ: «لَيْسَ عَلَيَّ بَأْسٌ، إِذَا كَانَ شَهْرُ كَذَا وَ كَذَا وَ يَوْمُ كَذَا، فَوَافِنِي فِي أَوَّلِ الْمِيلِ».

فَمَا كَانَ لِي هَمٌّ إِلَّا إِحْصَاءُ الشُّهُورِ وَ الْأَيَّامِ حَتّىٰ كَانَ ذٰلِكَ الْيَوْمُ، فَوَافَيْتُ الْمِيلَ، فَمَا زِلْتُ عِنْدَهُ حَتّىٰ كَادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ، وَ وَسْوَسَ الشَّيْطَانُ فِي صَدْرِي، وَ تَخَوَّفْتُ أَنْ أَشُكَّ فِيمَا قَالَ، فَبَيْنَا أَنَا كَذٰلِكَ إِذْ نَظَرْتُ إِلىٰ سَوَادٍ قَدْ أَقْبَلَ مِنْ نَاحِيَةِ الْعِرَاقِ، فَاسْتَقْبَلْتُهُمْ، فَإِذَا أَبُوالْحَسَنِ عليه السلام أَمَامَ الْقِطَارِ عَلىٰ بَغْلَةٍ، فَقَالَ: «إِيهٍ يَا أَبَا خَالِدٍ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ. فَقَالَ: «لَا تَشُكَّنَّ، وَدَّ الشَّيْطَانُ أَنَّكَ شَكَكْتَ». فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَّصَكَ مِنْهُمْ. فَقَالَ: «إِنَّ لِي إِلَيْهِمْ عَوْدَةً لَا أَتَخَلَّصُ مِنْهُمْ».

١٢٩٢ / ٤. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ

ابن سنان، از سابق بن ولید، از معلّی بن خُنیس روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «حَمیده از همهٔ آلودگی‌ها، پاک و پاکیزه و صافی است مانند شمش طلا و فرشتگان همیشه او را پاسبانی می‌کردند تا به من رسید به جهت کرامتی از جانب خدا برای من و حجّت بعد از من».

۱۲۹۱ / ۳. چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش همه روایت کرده‌اند، از ابوقتادهٔ قُمّی، از ابو خالد زُبالی که گفت: چون ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام را به نزد مهدی عبّاسی می‌بردند، در مرتبهٔ اول در منزل زُباله فرود آمد، و من با آن حضرت سخن می‌گفتم، مرا اندوهناک دید، فرمود که: «ای ابو خالد، مرا چه می‌شود که تو را غمناک می‌بینم؟»

عرض کردم که: چگونه غمناک نباشم با آن‌که تو را می‌برند به نزد این طاغی (که در طغیان از اندازه بیرون رفته) و نمی‌دانم که در حقّ تو چه خواهد کرد؟ حضرت فرمود که: «بر من باکی نیست و از او ضرری به من نمی‌رسد. چون فلان ماه و فلان روز بیاید، در میل اوّل بیا به نزد من».

ابو خالد می‌گوید که: مرا همّت و مقصودی نبود، مگر شمردن ماه‌ها و روزها تا آن‌که آن روز که وعده فرموده بود آمد، پس من در نزد آن میل آمدم و متّصل در نزد آن بودم تا آن‌که نزدیک شد که آفتاب غروب کند، و شیطان در سینهٔ من وسوسه کرد و ترسیدم که در آنچه حضرت فرموده شک کنم. ابو خالد می‌گوید که: در بین آن‌که من همچنین پریشان بودم، ناگاه نظرم افتاد به سیاهی که از جانب عراق می‌آمد، پس ایشان را استقبال کردم و رو به ایشان رفتم، دیدم که امام موسی کاظم علیه السلام در جلو قافله بر استری سوار است، فرمود که: «دیگر بگو ای ابو خالد».

عرض کرد: لبیّک، یا ابن رسول الله به خدمت تو ایستاده‌ام. فرمود: «شک نکنی و شیطان دوست داشت که تو شکّ آوری». پس عرض کردم که: حمد از برای خدایی که تو را از دست ایشان رهانید. فرمود که: «مرا به سوی ایشان یک برگشتن دیگر است که از دست ایشان خلاصی نخواهم یافت».

۱۲۹۲ / ۴. احمد بن مهران و علی بن ابراهیم هر دو روایت کرده است از محمد بن علی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم که گفت: در خدمت ابوالحسن حضرت

مُوسىٰ عليه السلام إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ ـ وَ نَحْنُ مَعَهُ بِالْعُرَيْضِ ـ فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ: إِنِّي أَتَيْتُكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ، وَ سَفَرٍ شَاقٍّ، وَ سَأَلْتُ رَبِّي مُنْذُ ثَلَاثِينَ سَنَةً أَنْ يُرْشِدَنِي إِلىٰ خَيْرِ الْأَدْيَانِ، وَ إِلىٰ خَيْرِ الْعِبَادِ وَ أَعْلَمِهِمْ، وَ أَتَانِي آتٍ فِي النَّوْمِ، فَوَصَفَ لِي رَجُلاً بِعُلْيَا دِمَشْقَ، فَانْطَلَقْتُ حَتّىٰ أَتَيْتُهُ، فَكَلَّمْتُهُ، فَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ أَهْلِ دِينِي، وَ غَيْرِي أَعْلَمُ مِنِّي، فَقُلْتُ: أَرْشِدْنِي إِلىٰ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ؛ فَإِنِّي لَا أَسْتَعْظِمُ السَّفَرَ، وَ لَا تَبْعُدُ عَلَيَّ الشُّقَّةُ، وَ لَقَدْ قَرَأْتُ الْإِنْجِيلَ كُلَّهَا وَ مَزَامِيرَ دَاوُدَ، وَ قَرَأْتُ أَرْبَعَةَ أَسْفَارٍ مِنَ التَّوْرَاةِ، وَ قَرَأْتُ ظَاهِرَ الْقُرْآنِ حَتّى اسْتَوْعَبْتُهُ كُلَّهُ، فَقَالَ لِيَ الْعَالِمُ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ النَّصْرَانِيَّةِ، فَأَنَا أَعْلَمُ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ بِهَا، وَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ الْيَهُودِ، فَبَاطِي بْنُ شُرَحْبِيلَ السَّامِرِيُّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِهَا الْيَوْمَ، وَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ عِلْمَ الْإِسْلَامِ وَ عِلْمَ التَّوْرَاةِ وَ عِلْمَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ كِتَابَ هُودٍ، وَ كُلَّ مَا أُنْزِلَ عَلىٰ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فِي دَهْرِكَ وَ دَهْرِ غَيْرِكَ، وَ مَا أُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ خَبَرٍ ـ فَعَلِمَهُ أَحَدٌ أَوْ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ أَحَدٌ ـ فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ، وَ شِفَاءٌ لِلْعَالَمِينَ، وَ رَوْحٌ لِمَنِ اسْتَرْوَحَ إِلَيْهِ، وَ بَصِيرَةٌ لِمَنْ أَرَادَ اللّٰهُ بِهِ خَيْراً، وَ أَنِسَ إِلَى الْحَقِّ فَأُرْشِدُكَ إِلَيْهِ، فَأْتِهِ وَ لَوْ مَشْياً عَلىٰ رِجْلَيْكَ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ، فَحَبْواً عَلىٰ رُكْبَتَيْكَ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ، فَزَحْفاً عَلَى اسْتِكَ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ، فَعَلىٰ وَجْهِكَ.

امام موسی کاظم ﷺ بودم که ناگاه مرد ترسایی به خدمت آن حضرت آمد و ما با آن حضرت در عُریض بودیم.[1] آن ترسا به حضرت عرض کرد که: من از شهر دور و سفر پر زحمتی به نزد تو آمده‌ام، و مدّت سی سال است که از پروردگار خویش خواستم که مرا به بهترین دین‌ها و بهترین بندگان و داناترین ایشان رهنمایی کند، و در عالم خواب کسی به نزد من آمد و مردی را که در بالای دمشق می‌باشد، برای من وصف کرد. پس رفتم تا به نزد او آمدم و با او سخن گفتم. بعد از آن گفت که: من از اهل دین خود داناترم، و غیر من از من داناتر است. گفتم: مرا به سوی کسی که از تو داناتر باشد، رهنمایی کن؛ زیرا که من سفر را بزرگ نمی‌شمارم و مسافتی که به مشقّت و زحمت قطع آن باید کرد، بر من دور و دراز نیست و من همهٔ انجیل و جمیع سور و فصول و ابواب زبور داود را خوانده‌ام، و چهار جزء از اجزاء تورات را خوانده‌ام، و ظاهر قرآن را نیز خوانده‌ام تا آن‌که همهٔ آن را فرا گرفته‌ام.

آن عالم به من گفت که: اگر علم نصرانیّت و ترسایی را می‌خواهی، من از همهٔ عرب و عجم به آن داناترم، و اگر علم یهودیّت را می‌خواهی، باطی بن شُرحبیل سامری امروز از همهٔ مردمان به آن داناتر است، و اگر علم اسلام را می‌خواهی و همچنین علم تورات و علم انجیل و زبور و کتاب هود و هر چه بر پیغمبری از پیغمبران فرو فرستاده شده در این روزگار و روزگار پیش و هر خوبی که از آسمان فرود آمده باشد و کسی آن را دانسته باشد، یا کسی به آن عالم نباشد و در آن بیان هر چیزی و شفای از برای همهٔ عالمیان در آن باشد، و همچنین راحت از برای کسی که به آن آسودگی طلبد، و بینایی از برای آن‌که خدا به او ارادهٔ خیری فرموده باشد، و به سوی حقّ اُنسی گرفته باشد، تو را به سوی او رهنمایی می‌کنم. پس برو به نزد او، اگر چه به رفتن بر پای‌های خویش و پیاده‌روی باشد. و اگر نتوانی بر زانوهای خویش برو و اگر از آن عاجز شوی، بر نشستگاه خود، خود را بر زمین کش، و اگر از آن نیز عاجز شوی، بر روی خویش برو (که صورت را بر زمین گذار).

من گفتم: نه چنین است، بلکه من قدرت بر رفتن دارم؛ هم در بدن و هم در مال (یعنی: بدنم طاقت زحمت سفر دارد و خرجی نیز دارم). آن عالم گفت: پس همین زمان برو تا برسی به یثرب. گفتم که: یثرب را نمی‌شناسم. گفت: برو تا برسی به مدینه پیغمبری ﷺ که در میان

---

۱. و عُریض بر وزن زبیر، وادی یا دهی است نزدیک مدینه. (مترجم)

فَقُلْتُ: لَا، بَلْ أَنَا أَقْدِرُ عَلَى الْمَسِيرِ فِي الْبَدَنِ وَ الْمَالِ. قَالَ: فَانْطَلِقْ مِنْ فَوْرِكَ حَتّىٰ تَأْتِيَ يَثْرِبَ، فَقُلْتُ: لَا أَعْرِفُ يَثْرِبَ، قَالَ: فَانْطَلِقْ حَتّىٰ تَأْتِيَ مَدِينَةَ النَّبِيِّ ﷺ ـ الَّذِي بُعِثَ فِي الْعَرَبِ وَ هُوَ النَّبِيُّ الْعَرَبِيُّ الْهَاشِمِيُّ ـ فَإِذَا دَخَلْتَهَا، فَسَلْ عَنْ بَنِي غَنْمِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّجَّارِ وَ هُوَ عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِهَا، وَ أَظْهِرْ بِزَّةَ النَّصْرَانِيَّةِ وَ حِلْيَتَهَا؛ فَإِنَّ وَالِيَهَا يَتَشَدَّدُ عَلَيْهِمْ، وَ الْخَلِيفَةُ أَشَدُّ، ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ مَبْذُولٍ وَ هُوَ بِبَقِيعِ الزُّبَيْرِ، ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ أَيْنَ مَنْزِلُهُ؟ وَ أَيْنَ هُوَ؟ مُسَافِرٌ أَمْ حَاضِرٌ؟ فَإِنْ كَانَ مُسَافِراً فَالْحَقْهُ؛ فَإِنَّ سَفَرَهُ أَقْرَبُ مِمَّا ضَرَبْتَ إِلَيْهِ.

ثُمَّ أَعْلِمْهُ أَنَّ مَطْرَانَ عُلْيَا الْغُوطَةِ ـ غُوطَةِ دِمَشْقَ ـ هُوَ الَّذِي أَرْشَدَنِي إِلَيْكَ، وَ هُوَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ كَثِيراً، وَ يَقُولُ لَكَ: إِنِّي لَأُكْثِرُ مُنَاجَاةَ رَبِّي أَنْ يَجْعَلَ إِسْلَامِي عَلىٰ يَدَيْكَ.

فَقَصَّ هٰذِهِ الْقِصَّةَ وَ هُوَ قَائِمٌ مُعْتَمِدٌ عَلىٰ عَصَاهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنْ أَذِنْتَ لِي يَا سَيِّدِي كَفَّرْتُ لَكَ وَ جَلَسْتُ.

فَقَالَ: «آذَنُ لَكَ أَنْ تَجْلِسَ، وَ لَا آذَنُ لَكَ أَنْ تُكَفِّرَ».

فَجَلَسَ، ثُمَّ أَلْقىٰ عَنْهُ بُرْنُسَهُ، ثُمَّ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، تَأْذَنُ لِي فِي الْكَلَامِ؟ قَالَ: «نَعَمْ، مَا جِئْتَ إِلَّا لَهُ».

فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ: ارْدُدْ عَلىٰ صَاحِبِي السَّلَامَ، أَ وَ مَا تَرُدُّ السَّلَامَ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ: «عَلىٰ صَاحِبِكَ أَنْ هَدَاهُ اللّٰهُ، فَأَمَّا التَّسْلِيمُ، فَذَاكَ إِذَا صَارَ فِي دِينِنَا».

عرب مبعوث شده، و او همان پیغمبر عربی هاشمی است، و چون داخل مدینه شدی، سؤال کن از منزل پسران غَنم بن مالک بن نجّار و آن در نزد در مسجد مدینه است، و جامهٔ ترسایی و هیئت آن را از خود دور کن؛ زیرا که حاکم مدینه بر ترسایان سخت‌گیری می‌کند، و خلیفه شدّتش بر ایشان از او بیشتر است. بعد از آن سؤال می‌کنی از منزل پسران عمرو بن مبذول و آن در نقیع زبیر است[۱] (تتّمه روایت:) پس، از ایشان سؤال می‌کنی از موسی بن جعفر و این‌که منزل او در کجاست و آن حضرت در کجا می‌باشد آیا مسافر است یا حاضر؟ پس اگر مسافر باشد، دنبال او برو و به او ملحق شو؛ زیرا که سفر آن حضرت نزدیک‌تر است از آن مسافتی که تو طی کرده‌ای و به جانب او سفر نموده‌ای. پس او را اعلام کن که مطران که در بالای غوطه (یعنی: غوطهٔ دمشق) مسکن دارد، او مرا به سوی تو رهنمایی نمود و مطران تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: بیشتر مناجات من با پروردگار خویش آن است که اسلام مرا بر دست تو قرار دهد.

و آن ترسا این قصّه را خواند، در حالی که ایستاده و تکیه زده بود بر عصای خویش. بعد از آن به حضرت عرض کرد که: ای آقای من، اگر مرا رخصت می‌دهی از برای تو تکفیر به عمل می‌آورم و می‌نشینم.[۲] حضرت فرمود که: «تو را رخصت می‌دهم که بنشینی، ولیکن تو را رخصت نمی‌دهم که تکفیر را به عمل آوری».

پس نشست و بُرنس خود را از سر انداخت.[۳] پس آن ترسا عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا رخصت می‌دهی در سخن گفتن؟ حضرت فرمود: «آری، تو نیامده‌ای، مگر برای آن‌که سخن گویی». پس آن ترسا عرض کرد که: جواب سلام صاحب خویش (یعنی: عالم غُوطه) را بگویم از جانب تو، یا آن‌که جواب سلام او را نمی‌فرمایی؟ حضرت امام موسی؈ فرمود که: «سلام بر صاحب تو باد! اگر خدا او را هدایت کند، و امّا تسلیم و سلام کردن به طریقهٔ جزم که در آن شرطی نباشد، چنانچه بعضی گمان کرده‌اند، یا آشتی کردن، پس آن در وقتی است که

---

۱. و نقیع، بانون کَلمَن چاهی است پر آب، و در بعضی از نسخ کافی، بقیع با بای ابجد است، و آن تصحیف است؛ زیرا که بقیع قبرستان مدینه است و آن در بیرون شهر است و آن را بقیع فرقد می‌نامند. (مترجم)

۲. و تکفیر به معنی خم شدن و سر به زیر آوردن است؛ به طوری که نزدیک به رکوع باشد و در این زمان آن را کُرنش می‌گویند و بعضی گفته‌اند که: به معنی دست در بر گرفتن است. (مترجم)

۳. و بُرنس، به ضمّ با و نون و سکون را، کلاه فرنگی را گویند، و بر داشتن آن در وقت سخن گفتن، نشانهٔ تعظیم و تواضع مخاطب است، و در صراح است که آن کلاهی است که در اوّل اسلام آن را می‌پوشیده‌اند. (مترجم)

فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: إِنِّي أَسْأَلُكَ أَصْلَحَكَ اللّٰهُ؟ قَالَ: «سَلْ». قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ كِتَابِ اللّٰهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ نَطَقَ بِهِ؛ ثُمَّ وَصَفَهُ بِمَا وَصَفَهُ بِهِ، فَقَالَ: ﴿حم ○ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ○ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ ○ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ مَا تَفْسِيرُهَا فِي الْبَاطِنِ؟

فَقَالَ: «أَمَّا ﴿حم﴾ فَهُوَ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ هُوَ فِي كِتَابِ هُودٍ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَ هُوَ مَنْقُوصُ الْحُرُوفِ. وَ أَمَّا ﴿الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ﷺ. وَ أَمَّا اللَّيْلَةُ، فَفَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللّٰه عَلَيْهَا. وَ أَمَّا قَوْلُهُ: ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ يَقُولُ: يَخْرُجُ مِنْهَا خَيْرٌ كَثِيرٌ، فَرَجُلٌ حَكِيمٌ، وَ رَجُلٌ حَكِيمٌ، وَ رَجُلٌ حَكِيمٌ».

فَقَالَ الرَّجُلُ: صِفْ لِيَ الْأَوَّلَ وَ الْآخِرَ مِنْ هٰؤُلَاءِ الرِّجَالِ. فَقَالَ: «إِنَّ الصِّفَاتِ تَشْتَبِهُ، وَ لٰكِنَّ الثَّالِثَ مِنَ الْقَوْمِ أَصِفُ لَكَ مَا يَخْرُجُ مِنْ نَسْلِهِ، وَ إِنَّهُ عِنْدَكُمْ لَفِي الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ عَلَيْكُمْ إِنْ لَمْ تُغَيِّرُوا وَ تُحَرِّفُوا وَ تُكَفِّرُوا وَ قَدِيماً مَا فَعَلْتُمْ».

قَالَ لَهُ النَّصْرَانِيُّ: إِنِّي لَا أَسْتُرُ عَنْكَ مَا عَلِمْتُ، وَ لَا أُكَذِّبُكَ، وَ أَنْتَ تَعْلَمُ مَا أَقُولُ

در دین ما در آید و مسلمان گردد».

آن ترسا عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، من می‌خواهم که از تو سؤال کنم. حضرت فرمود که: «سؤال کن». عرض کرد که: مرا خبر ده از کتاب خدا که بر محمد ﷺ فرو فرستاده شده، و به آن گویا گردیده، پس او را وصف فرموده به آنچه او را به آن وصف فرموده و فرموده که: ﴿حم * وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ فى لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرِينَ * فيها﴾، و بفرما که تفسیر آن، در باطن چیست؟ حضرت فرمود: «امّا حم، مراد از آن، محمد ﷺ است، و اوست که مذکور است در کتاب هود که بر او فرو فرستاده شده و آن حرف‌هایش کم شده (چه میم در اوّل و دال در آخر آن افتاده)، و امّا کتاب مبین، مراد از آن امیر المؤمنین علی ﷺ است و امّا لیلة، فاطمه ﷺ است و امّا قول آن جناب: ﴿فيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾[1]، می‌فرماید که: از این لیله، نیکان بسیار بیرون می‌آیند و امام ﷺ تفصیل آن نیکان را داده، می‌فرماید که پس، مردی است صاحب حکمت، و مردی دیگر است صاحب حکمت، و نیز مردی دیگر است صاحب حکمت» (ولیکن بر سه مرد اقتصار فرموده بر سبیل مثال، نه بیان تمام و کمال. می‌تواند که این کلام، از کلام پیش جدا باشد و بنابر وجه دویم، مراد از اوّل، علی بن ابی طالب و از دویم، امام حسن و از سیم، امام حسین ﷺ است).

آن مرد ترسا عرض کرد که: اوّل و آخر از این گروه مردان (یعنی: امیر المؤمنین و صاحب الزّمان از این جماعت امامان ﷺ) را برای من وصف کن (و می‌تواند که معنی این باشد که: اوّل تا آخر همه را برای من بیان کن). حضرت فرمود که: «صفت‌ها مشتبه می‌شود و موجب تعیین و تشخیص نمی‌شود، ولیکن وصف می‌کنم از برای تو آنچه را که بیرون می‌آید از نسل سیم از این گروه (که عبارت است از: حضرت امام حسین ﷺ. و می‌تواند که مراد از سیم، امام زین العابدین ﷺ باشد؛ زیرا که آن حضرت، از سیم امامانی است که از لیله بیرون آمده‌اند، ولیکن اوّل، اظهر است) و به درستی که که او در نزد شما مذکور است؛ در آن کتاب‌ها که بر شما فرود آمده است، اگر آنها را تغییر نداده باشید، و تحریف نکرده باشید، و کافر نشده باشید، و در زمان پیش چه کردید. یا در قدیم کردید آنچه کردید».

آن ترسا عرض کرد که: آنچه دانسته‌ام، از تو نمی‌پوشم و تو را نسبت به دروغ نمی‌دهم،

---

۱. دخان، ۱ـ۴.

فِي صِدْقِ مَا أَقُولُ وَ كَذِبِهِ، وَ اللّٰهِ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ، وَ قَسَمَ عَلَيْكَ مِنْ نِعَمِهِ مَا لَا يَخْطُرُهُ الْخَاطِرُونَ، وَ لَا يَسْتُرُهُ السَّاتِرُونَ، وَ لَا يُكَذِّبُ فِيهِ مَنْ كَذَّبَ، فَقَوْلِي لَكَ فِي ذٰلِكَ الْحَقُّ، وَكُلُّ مَا ذَكَرْتُ فَهُوَ كَمَا ذَكَرْتُ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «أُعَجِّلُكَ أَيْضاً خَبَراً لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِمَّنْ قَرَأَ الْكُتُبَ، أَخْبِرْنِي مَا اسْمُ أُمِّ مَرْيَمَ؟ وَ أَيُّ يَوْمٍ نُفِخَتْ فِيهِ مَرْيَمُ؟ وَ لِكَمْ مِنْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ؟ وَ أَيُّ يَوْمٍ وَضَعَتْ مَرْيَمُ فِيهِ عِيسىٰ عليه السلام؟ وَ لِكَمْ مِنْ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ؟».

فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: لَا أَدْرِي.

فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «أَمَّا أُمُّ مَرْيَمَ، فَاسْمُهَا مَرْثَا، وَ هِيَ وَهِيبَةُ بِالْعَرَبِيَّةِ.

وَ أَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَمَلَتْ فِيهِ مَرْيَمُ، فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ لِلزَّوَالِ، وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي هَبَطَ فِيهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، وَ لَيْسَ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدٌ كَانَ أَوْلىٰ مِنْهُ، عَظَّمَهُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ، وَ عَظَّمَهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله، فَأَمَرَ أَنْ يَجْعَلَهُ عِيداً، فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ.

وَ أَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي وَلَدَتْ فِيهِ مَرْيَمُ، فَهُوَ يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ لِأَرْبَعِ سَاعَاتٍ وَ نِصْفٍ مِنَ النَّهَارِ.

وَ النَّهَرُ الَّذِي وَلَدَتْ عَلَيْهِ مَرْيَمُ عِيسىٰ عليه السلام هَلْ تَعْرِفُهُ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «هُوَ الْفُرَاتُ، وَ عَلَيْهِ شَجَرُ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ، وَ لَيْسَ يُسَاوىٰ بِالْفُرَاتِ شَيْءٌ لِلْكُرُومِ وَ النَّخِيلِ.

فَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَجَبَتْ فِيهِ لِسَانَهَا، وَ نَادىٰ قَيْدُوسُ وُلْدَهُ وَ أَشْيَاعَهُ، فَأَعَانُوهُ وَ أَخْرَجُوا آلَ عِمْرَانَ لِيَنْظُرُوا إِلىٰ مَرْيَمَ، فَقَالُوا لَهَا مَا قَصَّ اللّٰهُ عَلَيْكَ فِي كِتَابِهِ، وَ

با آن‌که تو می‌دانی آنچه را که من می‌گویم که راست آن کدام است و دروغ آن کدام. و به خدا سوگند، که خدا تو را از فضل خود عطا فرموده، و از نعمت‌های خویش بر تو تقسیم نموده، آنچه صاحبان خاطر به خاطر خود نمی‌گذرانند و پوشندگان آن را نمی‌پوشند، و آن‌که تکذیب می‌کند در باب آن تکذیب نمی‌تواند کرد. پس گفتار من برای تو در این باب راست و درست است. هر چه ذکر فرمودی چنان است که ذکر فرمودی.

پس، حضرت امام موسی ﷺ به آن ترسا فرمود که: «عجالتاً نیز به تو خبری می‌دهم که آن را نمی‌داند، مگر کمی از آنان که کتاب‌های الهی را خوانده‌اند. خبر ده مرا که نام مادر مریم چیست و چه روز بود که در آن به او (به مریم) دمیده شد و آن دمیدن در چند ساعتی از روز اتّفاق افتاد و در کدام روز مریم عیسی ﷺ را در آن زایید و وضع حمل در چند ساعتی از روز بود؟»

راوی می‌گوید که آن ترسا عرض کرد که: نمی‌دانم.

حضرت امام موسی کاظم ﷺ فرمود که: «امّا مادر مریم، نامش مَرثا بود.[1] و امّا روزی که مریم در آن حامله شد، روز جمعه بود در وقت زوال آفتاب و آن روز، روزی است که خدا روح الامین (یعنی: جبرئیل) را در آن فرو فرستاد و مسلمانان را عیدی نیست که از آن بهتر باشد، و خدای تبارک و تعالی آن روز را به بزرگی یاد فرموده، و محمد ﷺ آن را تعظیم نموده، و خدای تعالی آن حضرت را امر فرمود که: آن را عید گرداند و آن روز، روز جمعه است.

و امّا روزی که مریم در آن زایید، روز سه شنبه بود در وقتی که چهار ساعت و نیم از روز رفته بود. و آیا می‌شناسی آن نهری را که مریم عیسی را بر کنار آن زایید؟»

آن ترسا عرض کرد: نه. حضرت فرمود که: «آن نهر، نهر فرات است و بر لب آن نهر، درختان خرما و درختان انگور بود، و چیزی با فرات برابری نمی‌کرد، به جهت درختان انگور و درختان خرما (یا هیچ نهری آن قدر درخت خرما و انگور بر لب آن نبود) که بر لب نهر فرات بود و امّا روزی که مریم زبان خود را در آن از سخن گفتن منع نمود و قَیدوس (یعنی: شیطان) فرزندان و شیعیان خود را آواز داد، او را اعانت نمودند، و فرزندان عمران را بیرون بردند که به مریم نظر کنند و به مریم گفتند: آنچه را که خدا در کتاب خود بر تو خوانده

۱. و مرثا به لغت عربی، وهیبه است، و آن به معنی چیزکی است بخشیده شده. (مترجم)

عَلَيْنَا فِي كِتَابِهِ، فَهَلْ فَهِمْتَهُ ؟» قَالَ: نَعَمْ، وَ قَرَأْتُهُ الْيَوْمَ الْأَحْدَثَ، قَالَ: «إِذَنْ لَا تَقُومَ مِنْ مَجْلِسِكَ حَتَّىٰ يَهْدِيَكَ اللّٰهُ».

قَالَ النَّصْرَانِيُّ: مَا كَانَ اسْمُ أُمِّي بِالسُّرْيَانِيَّةِ وَ بِالْعَرَبِيَّةِ؟

فَقَالَ: «كَانَ اسْمُ أُمِّكَ بِالسُّرْيَانِيَّةِ عَنْقَالِيَةَ، وَ عُنْقُورَةُ كَانَ اسْمُ جَدَّتِكَ لِأَبِيكَ؛ وَ أَمَّا اسْمُ أُمِّكَ بِالْعَرَبِيَّةِ، فَهُوَ مَيَّةُ؛ وَ أَمَّا اسْمُ أَبِيكَ، فَعَبْدُ الْمَسِيحِ، وَ هُوَ عَبْدُ اللّٰهِ بِالْعَرَبِيَّةِ، وَ لَيْسَ لِلْمَسِيحِ عَبْدٌ».

قَالَ: صَدَقْتَ وَ بَرِرْتَ، فَمَا كَانَ اسْمُ جَدِّي؟ قَالَ: «كَانَ اسْمُ جَدِّكَ جَبْرَئِيلَ، وَ هُوَ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ سَمَّيْتُهُ فِي مَجْلِسِي هٰذَا».

قَالَ: أَمَا إِنَّهُ كَانَ مُسْلِماً؟ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «نَعَمْ، وَ قُتِلَ شَهِيداً، دَخَلَتْ عَلَيْهِ أَجْنَادٌ، فَقَتَلُوهُ فِي مَنْزِلِهِ غِيلَةً، وَ الْأَجْنَادُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ».

قَالَ: فَمَا كَانَ اسْمِي قَبْلَ كُنْيَتِي؟ قَالَ: «كَانَ اسْمُكَ عَبْدَ الصَّلِيبِ». قَالَ: فَمَا تُسَمِّينِي؟ قَالَ: «أُسَمِّيكَ عَبْدَ اللّٰهِ».

قَالَ: فَإِنِّي آمَنْتُ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ، وَ شَهِدْتُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، فَرْداً صَمَداً، لَيْسَ كَمَا تَصِفُهُ النَّصَارىٰ، وَ لَيْسَ كَمَا تَصِفُهُ الْيَهُودُ، وَ لَا جِنْسٌ مِنْ أَجْنَاسِ الشِّرْكِ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ، فَأَبَانَ بِهِ لِأَهْلِهِ، وَ عَمِيَ الْمُبْطِلُونَ، وَ أَنَّهُ كَانَ رَسُولَ اللّٰهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً: إِلَى الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ، كُلٌّ فِيهِ مُشْتَرِكٌ، فَأَبْصَرَ مَنْ أَبْصَرَ، وَ اهْتَدىٰ مَنِ اهْتَدىٰ، وَ عَمِيَ الْمُبْطِلُونَ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ وَلِيَّهُ نَطَقَ بِحِكْمَتِهِ، وَ أَنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَطَقُوا

و بر ما در کتاب خویش قصّه نموده، پس آیا آن را فهمیده‌ای؟» عرض کرد: آری و امروز که از هر روز تازه‌تر است، آن را خوانده‌ام. حضرت فرمود که: «در این هنگام، از این مجلس برنخیزی تا خدا تو را هدایت فرماید».

آن ترسا عرض کرد که: نام مادر من به زبان سُریانی و به لغت عربی چه بود؟ حضرت فرمود که: «نام مادرت به زبان سُریانی، عنقالیه بود، و عنقوره نام جدّهٔ پدری تو بود، و امّا نام مادرت به لغت عربی، مَیّه است».[1] و حضرت فرمود که: «امّا نام پدرت، عبدالمسیح است (یعنی: بندهٔ مسیح) و عبدالمسیح به لغت عربی، عبدالله است، یعنی: بندهٔ خدا و مسیح (یعنی: عیسی علیه السلام) را بنده‌ای نیست».

ترسا عرض کرد که: راست گفتی و خوب فرمودی، پس بفرما که نام جدّ من چه بود؟ فرمود که: «نام جدّت، جبرئیل علیه السلام بود و آن، به زبان عربی، به معنی عبدالرّحمان است (یعنی: بندهٔ خداوند مهربان) و او را در همین مجلس خویش نام بردم».

عرض کرد که: جدّم مسلمان بود؟ حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: «آری و کشته شد در حالی که شهید راه خدا بود، و لشکری چند بر او داخل شدند و او را در منزل خودش از روی مکر و حیله کشتند، و آن لشکرها از اهل شام بودند».

عرض کرد که: نام من، پیش از کُنیتم چه بود؟ فرمود که: «نام تو عبدالصّلیب بود» (یعنی: بندهٔ صلیب[2]). عرض کرد که: تو مرا به چه نام می‌نامی؟ فرمود که: «من تو را عبدالله نام می‌گذارم».

ترسا گفت که: من ایمان آوردم به خدای بزرگ و گواهی دادم که خدایی نیست، مگر خدا در حالتی که یگانه است و او را شریکی نیست و تنها و پناه نیازمندان است، و چنان نیست که ترسایان او را وصف می‌کنند، و نه چنانچه جهودان او را شرح می‌نمایند، و نه نوعی از نوع‌های شرک مانند مجسّمه و مشبّهه و امثال ایشان. و شهادت می‌دهم که محمد، بنده و رسول اوست که او را به راستی و درستی فرستاد، پس آن حضرت حقّ را از برای اهل آن ظاهر و آشکار نمود و کج‌روان تبه‌روزگار از آن کور شدند و آن را ندیدند. و شهادت می‌دهم که آن حضرت رسول خدا بوده است به سوی همهٔ مردمان که خدا او را فرستاده به سوی

---

۱. و میّه، به تشدید یای حطّی، از نام‌های زنان است و اهل لغت معنی آن را بیان نکرده‌اند. (مترجم)

۲. و صلیب، چلیپا است که ترسایان در گردن کنند و بر خود بیاویزند. (مترجم)

بِالْحِكْمَةِ الْبَالِغَةِ، وَ تَوَازَرُوا عَلَى الطَّاعَةِ لِلّٰهِ، وَ فَارَقُوا الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ وَ الرِّجْسَ وَ أَهْلَهُ، وَ هَجَرُوا سَبِيلَ الضَّـلَالَةِ، وَ نَصَرَهُمُ اللّٰهُ بِالطَّاعَةِ لَهُ، وَ عَصَمَهُمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، فَهُمْ لِلّٰهِ أَوْلِيَاءُ، وَ لِلدِّينِ أَنْصَارٌ، يَحُثُّونَ عَلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِهِ، آمَنْتُ بِالصَّغِيرِ مِنْهُمْ وَ الْكَبِيرِ، وَ مَنْ ذَكَرْتُ مِنْهُمْ وَ مَنْ لَمْ أَذْكُرْ، وَ آمَنْتُ بِاللّٰهِ ـ تَبَارَكَ وَ تَـعَالىٰ ـ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ثُمَّ قَطَعَ زُنَّارَهُ، وَ قَطَعَ صَلِيباً كَانَ فِي عُنُقِهِ مِنْ ذَهَبٍ، ثُمَّ قَالَ: مُرْنِي حَتّىٰ أَضَعَ صَدَقَتِي حَيْثُ تَأْمُرُنِي، فَقَالَ ﷺ: «هَاهُنَا أَخٌ لَكَ كَانَ عَلىٰ مِثْلِ دِينِكَ، وَ هُوَ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِكَ مِنْ قَيْسِ بْنِ ثَعْلَبَةَ، وَ هُوَ فِي نِعْمَةٍ كَنِعْمَتِكَ، فَتَوَاسَيَا وَ تَجَاوَرَا، وَ لَسْتُ أَدَعُ أَنْ أُورِدَ عَلَيْكُمَا حَقَّكُمَا فِي الْإِسْلَامِ».

فَقَالَ: وَ اللّٰهِ ـ أَصْلَحَكَ اللّٰهُ ـ إِنِّي لَغَنِيٌّ، وَ لَقَدْ تَرَكْتُ ثَـلَاثَمِائَةِ طَرُوقٍ بَيْنَ فَرَسٍ وَ فَرَسَةٍ، وَ تَرَكْتُ أَلْفَ بَعِيرٍ، فَحَقُّكَ فِيهَا أَوْفَرُ مِنْ حَقِّي، فَقَالَ لَهُ: «أَنْتَ مَوْلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ، وَ أَنْتَ فِي حَدِّ نَسَبِكَ عَلىٰ حَالِكَ».

سرخ و سیاه (یعنی: عرب و عجم) و همه در آن شرکت دارند، پس بینا شد هر که بینا شد، و راه راست یافت، هر که راه راست یافت. و کج‌روان تبه‌روزگار کور شدند و ضایع شد از ایشان آنچه آن را می‌خواندند. و شهادت می‌دهم که ولیّ او به حکمتش گویا گردید و آن‌که کسانی که پیش از او بوده‌اند از پیغمبران، به حکمت بالغه گویا شدند، و بر طاعت خدا یکدیگر را یاری نمودند، و از باطل و اهل آن و از پلیدی و صاحب آن مفارقت و از راه ضلالت، مهاجرت کردند، و خدا ایشان را به طاعت خویش یاری کرد، و ایشان را از معصیت نگاه داشت. پس ایشان خدا را دوستان و دین را یاورانند، که مردم را بر خیر و خوبی ترغیب می‌کنند، و به آن امر می‌فرمایند.

ایمان آوردم به کوچک و بزرگ ایشان و یا آن‌که ذکر کردم از ایشان و به آن‌که ذکر نکردم. و ایمان آوردم به خدای تبارک و تعالی که پروردگار عالمیان است. پس زنّار خویش را برید، و صلیبِ از طلا را که گردن خود انداخته بود، پاره نمود و به حضرت عرض کرد که: مرا امر کن تا آن‌که زکات خویش را بگذارم در آنجا که مرا امر می‌فرمایی و بدهم به کسی که تو صلاح می‌دانی.

حضرت فرمود که: «در اینجا تو را برادری هست که بر دین مثل دین تو بوده، و آن مردی است از خویشان تو، از قبیلهٔ قیس بن ثعلبه، و او در نعمت اسلام داخل گردیده؛ چنانچه تو در نعمت آن داخل شدی، پس با یکدیگر مواسات و مجاورت کنید، و با هم برابر و همسایه باشید، و من فرود آوردن حقّ شما را در اسلام بر شما وا نخواهم گذاشت و به شما آنچه باید برسانم می‌رسانم».

عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، به خدا سوگند که من مال دار و بی‌نیازم و هر آینه واگذاشته‌ام در منزل خویش سیصد اسب نر و ماده را که قابلیّت بالای یکدیگر رفتن، به هم رسانیده‌اند، که همهٔ آنها کم‌سال و جوانانند و هزار شتر را نیز واگذاشته‌ام و حقّ تو از خمس و زکات در آن حیوانات (و بنابر بعضی از نسَخ کافی، در آن اسبان و شتران) تمام‌تر از حقّ من است (و ظاهر این است که این سخن را از روی تعارف و تواضع به حضرت عرض نموده باشد).

حضرت فرمود که: «تو آزاد کردهٔ خدا و رسول اویی و تو در حدّ نسب خویش بر همان حال که بوده‌ای هستی»؛ (چه آن شخص از بزرگان ترسا بود. حضرت فرمود که چنین نیست

فَحَسُنَ إِسْلَامُهُ، وَ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي فِهْرٍ، وَ أَصْدَقَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ‌ؑ خَمْسِينَ دِينَاراً مِنْ صَدَقَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ‌ؑ، وَ أَخْدَمَهُ، وَ بَوَّأَهُ، وَ أَقَامَ حَتّىٰ أُخْرِجَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ‌ؑ، فَمَاتَ بَعْدَ مَخْرَجِهِ بِثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ لَيْلَةً.

١٢٩٣ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ‌ؑ وَ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ الْيَمَنِ مِنَ الرُّهْبَانِ وَ مَعَهُ رَاهِبَةٌ، فَاسْتَأْذَنَ لَهُمَا الْفَضْلُ بْنُ سَوَّارٍ، فَقَالَ لَهُ: «إِذَا كَانَ غَداً فَأْتِ بِهِمَا عِنْدَ بِئْرِ أُمِّ خَيْرٍ» قَالَ: فَوَافَيْنَا مِنَ الْغَدِ، فَوَجَدْنَا الْقَوْمَ قَدْ وَافَوْا، فَأَمَرَ بِخَصَفَةِ بَوَارِيَّ، ثُمَّ جَلَسَ وَ جَلَسُوا، فَبَدَأَتِ الرَّاهِبَةُ بِالْمَسَائِلِ، فَسَأَلَتْ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ، كُلُّ ذٰلِكَ يُجِيبُهَا، وَ سَأَلَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ‌ؑ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا فِيهَا شَيْءٌ، ثُمَّ أَسْلَمَتْ.

ثُمَّ أَقْبَلَ الرَّاهِبُ يَسْأَلُهُ، فَكَانَ يُجِيبُهُ فِي كُلِّ مَا يَسْأَلُهُ، فَقَالَ الرَّاهِبُ: قَدْ كُنْتُ قَوِيّاً عَلىٰ دِينِي، وَ مَا خَلَّفْتُ أَحَداً مِنَ النَّصَارىٰ فِي الْأَرْضِ يَبْلُغُ مَبْلَغِي فِي الْعِلْمِ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ بِرَجُلٍ فِي الْهِنْدِ إِذَا شَاءَ حَجَّ إِلىٰ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلىٰ مَنْزِلِهِ بِأَرْضِ الْهِنْدِ، فَسَأَلْتُ عَنْهُ بِأَيِّ أَرْضٍ هُوَ؟ فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ بِسُبْذَانَ، وَ سَأَلْتُ الَّذِي أَخْبَرَنِي، فَقَالَ: هُوَ عَلِمَ الِاسْمَ الَّذِي ظَفِرَ بِهِ آصَفُ صَاحِبُ سُلَيْمَانَ لَمَّا أَتىٰ بِعَرْشِ سَبَأٍ، وَ هُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللّٰهُ لَكُمْ فِي كِتَابِكُمْ، وَ لَنَا ـ مَعْشَرَ الْأَدْيَانِ ـ فِي كُتُبِنَا.

که نسب تو به واسطهٔ اسلام برطرف شده باشد، بلکه به حال خود باقی است.

و اسلام او نیکو گردید و مسلمان خوبی شد و زنی از قبیلهٔ بنی‌فِهر را تزویج کرد، و امام موسی کاظم؏ پنجاه دینار شرعی کابین آن زن کرد، از منافع موقوفات علی بن ابی طالب؏ و خدمتکاری به عبدالله عطا فرمود و منزلی از برایش آماده نمود و عبدالله در مدینه ماند تا امام موسی؏ را از مدینه به سوی بغداد بیرون بردند و بیست و هشت شب بعد از بیرون بردن آن حضرت، وفات کرد.

۱۲۹۳ / ۵. علی بن ابراهیم و احمد بن مهران هر دو روایت کرده‌اند، از محمد بن علی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر که گفت: در نزد امام موسی کاظم؏ بودم و مردی از اهل نجران یمن از راهبان و خداپرستان نصارا به خدمت آن حضرت آمد و با او زن عابده‌ای از ایشان بود، و فضل بن سَوّار از برای ایشان رخصت طلبید. حضرت به فضل فرمود که: «چون فردا شود ایشان را بیاور در نزد چاه امّ خیر».

راوی می‌گوید: فردا که شد، به خدمت امام؏ رسیدیم و آن قوم را یافتیم که به خدمتش آمده‌اند. پس آن حضرت امر فرمود که بوریایی را که از برگ خرما بافته بودند، انداختند و آن حضرت نشست، و ایشان نشستند. پس آن زن راهبه به مسائلی که داشت، ابتدا نمود و آن حضرت را از مسایل بسیار سؤال کرد و هر مسأله‌ای که می‌پرسید، حضرت او را جواب می‌فرمود. و حضرت امام موسی؏ آن را از چیزی چند سؤال کرد در باب سؤال آن حضرت جوابی در نزد آن زن نبود (و نتوانست که از هیچ یک از آنها جواب گوید)، پس آن زن مسلمان شد.

و آن مرد راهب رو به حضرت آورد و از او سؤال می‌کرد و آن حضرت او را جواب می‌فرمود در آنچه او را سؤال می‌نمود. پس راهب گفت که: من در دین خویش قوی بودم و کسی را از نصارا در زمین باقی نگذاشتم که در علم به آنجا که من رسیده‌ام، رسیده باشد. و هر آینه شنیدم که مردی هست در هند که چون خواهد قصد بیت المقدس می‌کند و در یک شبانه روز به سوی آن می‌آید، و به منزل خویش در زمین هند بر می‌گردد. و پس، از احوال آن مرد سؤال کردم و پرسیدم که: آن مرد در چه موضع از هند است؟ به من گفته شد که: در سُبذان می‌باشد و از آن کسی که این خبر به من داد، سؤال کردم از سبب این امر، در جواب گفت که: سببش دانستن اسم اعظم است که آصف، وزیر سلیمان، بر آن ظفر یافت، چون تخت پادشاه

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «فَكَمْ لِلّٰهِ مِنِ اسْمٍ لَا يُرَدُّ؟» فَقَالَ الرَّاهِبُ: الْأَسْمَاءُ كَثِيرَةٌ، فَأَمَّا الْمَخْتُومُ مِنْهَا ـ الَّذِي لَا يُرَدُّ سَائِلُهُ ـ فَسَبْعَةٌ. فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «فَأَخْبِرْنِي عَمَّا تَحْفَظُ مِنْهَا» قَالَ الرَّاهِبُ: لَا، وَ اللّٰهِ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ عَلىٰ مُوسىٰ، وَ جَعَلَ عِيسىٰ عِبْرَةً لِلْعَالَمِينَ، وَ فِتْنَةً لِشُكْرِ أُولِي الْأَلْبَابِ، وَ جَعَلَ مُحَمَّداً بَرَكَةً وَ رَحْمَةً، وَ جَعَلَ عَلِيّاً عِبْرَةً وَ بَصِيرَةً، وَ جَعَلَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ نَسْلِهِ وَ نَسْلِ مُحَمَّدٍ مَا أَدْرِي، وَ لَوْ دَرَيْتُ مَا احْتَجْتُ فِيهِ إِلىٰ كَلَامِكَ، وَ لَا جِئْتُكَ وَ لَا سَأَلْتُكَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: «عُدْ إِلىٰ حَدِيثِ الْهِنْدِيِّ».

فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ: سَمِعْتُ بِهٰذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ لَا أَدْرِي مَا بِطَانَتُهَا وَ لَا شَرَائِحُهَا؟ وَ لَا أَدْرِي مَا هِيَ؟ وَ لَا كَيْفَ هِيَ وَ لَا بِدُعَائِهَا؟ فَانْطَلَقْتُ حَتّىٰ قَدِمْتُ سُبْذَانَ الْهِنْدِ، فَسَأَلْتُ عَنِ الرَّجُلِ، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ بَنىٰ دَيْراً فِي جَبَلٍ، فَصَارَ لَا يَخْرُجُ وَ لَا يُرىٰ إِلَّا فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّتَيْنِ، وَ زَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّ اللّٰهَ فَجَّرَ لَهُ عَيْناً فِي دَيْرِهِ، وَ زَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّهُ يُزْرَعُ لَهُ مِنْ غَيْرِ زَرْعٍ يُلْقِيهِ، وَ يُحْرَثُ لَهُ مِنْ غَيْرِ حَرْثٍ يَعْمَلُهُ، فَانْتَهَيْتُ إِلىٰ بَابِهِ، فَأَقَمْتُ ثَلَاثاً لَا أَدُقُّ الْبَابَ، وَ لَا أُعَالِجُ الْبَابَ.

فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الرَّابِعُ، فَتَحَ اللّٰهُ الْبَابَ، وَ جَاءَتْ بَقَرَةٌ عَلَيْهَا حَطَبٌ، تَجُرُّ ضَرْعَهَا يَكَادُ يَخْرُجُ مَا فِي ضَرْعِهَا مِنَ اللَّبَنِ، فَدَفَعَتِ الْبَابَ، فَانْفَتَحَ، فَتَبِعْتُهَا وَ دَخَلْتُ، فَوَجَدْتُ الرَّجُلَ قَائِماً يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَبْكِي، وَ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ فَيَبْكِي، وَ يَنْظُرُ

شهر سبا را آورد و آن اسم، همان است که خدا آن را برای شما در کتاب شما و برای ما گروه‌های صاحبان دین‌ها در کتاب‌ها که داریم، ذکر فرموده.

پس حضرت امام موسی علیه السلام به راهب فرمود که: «خدا را چند نام است که ردّ نمی‌شود و حاجتی که به واسطهٔ آن از خدا طلب شود، برآورده می‌شود». راهب عرض کرد که: آن نام‌ها بسیار است، و امّا محتوم از آنها که سائل آن، ردّ نمی‌شود، هفت نام است. حضرت امام موسی علیه السلام به راهب فرمود که: «مرا خبر ده از آنچه از آنها در خاطر داری». راهب عرض کرد: نه، سوگند به آن خدایی که تورات را بر موسی فرو فرستاده و عیسی را پند از برای عالمیان و آزمایش از برای شکر صاحبان عقول گردانیده، و محمد صلی الله علیه و آله را برکت و رحمت ساخته، و علی علیه السلام را پند و بینایی قرار داده، و اوصیا را از فرزندان او و فرزندان محمد صلی الله علیه و آله مقرّر فرموده، که من، هیچ یک از آن نام‌ها را نمی‌دانم، و اگر می‌دانستم، در باب آن به سخن تو احتیاج نداشتم و به نزد تو نمی‌آمدم و تو را سؤال نمی‌کردم.

حضرت امام موسی علیه السلام به راهب فرمود که: «برگرد به نقل حدیث آن مرد هندی».

راهب عرض کرد که: من این نام‌ها را شنیده بودم و باطن و سرّ آنها و شرح و بیان آنها را نمی‌دانستم و نمی‌دانستم که حقیقت و کیفیّت آنها چیست و چگونه است و به طریقهٔ خواندن آنها عالم نبودم. پس رفتم تا به سُبذان هند رسیدم و از آن مرد و احوال او سؤال کردم، به من گفتند که: دیر را در کوهی ساخته و چنان شده که از آن دیر بیرون نمی‌آید، و کسی او را نمی‌بیند مگر در هر سالی دو مرتبه، و اهل هند چنان پنداشته‌اند که خدا از برای او در آن دیر چشمه‌ای روان ساخته، و نیز اهل هند چنان دانسته‌اند که خدا از برای او کشت را می‌رویاند و نشو و نمای آن می‌دهد، و آن را به غایت خود می‌رساند؛ بی‌تخمی که خود آن را در زمین افکند و از برای او کشت می‌کند و تخم می‌افشاند؛ افشاندنی که خود آن را به عمل آورد. پس رفتم تا به درِ دیر او رسیدم و سه روز در آنجا ماندم که در را نمی‌کوبیدم و چاره‌ای نمی‌توانستم کرد که آن در را باز کنم، و چون روز چهارم شد، خدا آن در را گشود و گاوی آمد که هیزمی بر آن بار بود و پستان خود را بر زمین می‌کشید و نزدیک بود که آنچه در پستان آن بود از شیر، خود به خود بیرون آید. پس خود را به آن در زد و گشوده شد و گاو در دیر آمد و در پی آن رفتم و داخل شدم، پس آن مرد را دیدم که ایستاده به سوی آسمان می‌نگرد و گریه می‌کند و به سوی زمین نظر می‌کند و گریه می‌کند و به سوی کوه‌ها نگاه می‌کند و گریه

إِلَى الْجِبَالِ فَيَبْكِي، فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللّٰهِ! مَا أَقَلَّ ضَرْبَكَ فِي دَهْرِنَا هٰذَا! فَقَالَ لِي: وَ اللّٰهِ، مَا أَنَا إِلَّا حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ رَجُلٍ خَلَّفْتَهُ وَرَاءَ ظَهْرِكَ. فَقُلْتُ لَهُ: أُخْبِرْتُ أَنَّ عِنْدَكَ اسْماً مِنْ أَسْمَاءِ اللّٰهِ تَبْلُغُ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ بَيْتَ الْمَقْدِسِ، وَ تَرْجِعُ إِلىٰ بَيْتِكَ؟

فَقَالَ لِي: وَ هَلْ تَعْرِفُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ؟ قُلْتُ: لَا أَعْرِفُ إِلَّا بَيْتَ الْمَقْدِسِ الَّذِي بِالشَّامِ، قَالَ: لَيْسَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ، وَ لٰكِنَّهُ الْبَيْتُ الْمُقَدَّسُ وَ هُوَ بَيْتُ آلِ مُحَمَّدٍ.

فَقُلْتُ لَهُ: أَمَّا مَا سَمِعْتُ بِهِ إِلىٰ يَوْمِي هٰذَا، فَهُوَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ، فَقَالَ لِي: تِلْكَ مَحَارِيبُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ إِنَّمَا كَانَ يُقَالُ لَهَا: حَظِيرَةُ الْمَحَارِيبِ، حَتّىٰ جَاءَتِ الْفَتْرَةُ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ عِيسىٰ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِمَا، وَ قَرُبَ الْبَلَاءُ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ، وَ حَلَّتِ النَّقِمَاتُ فِي دُورِ الشَّيَاطِينِ، فَحَوَّلُوا وَ بَدَّلُوا وَ نَقَلُوا تِلْكَ الْأَسْمَاءَ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ الْبَطْنُ لِآلِ مُحَمَّدٍ، وَ الظَّهْرُ مَثَلٌ ـ: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي قَدْ ضَرَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ، تَعَرَّضْتُ إِلَيْكَ بِحَاراً وَ غُمُوماً وَ هُمُوماً وَ خَوْفاً، وَ أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ مُؤْيَساً أَلَّا أَكُونَ ظَفِرْتُ بِحَاجَتِي.

می‌کند. من گفتم: سبحان الله! چه بسیار کم است مانند تو در این روزگار که ما در آنیم. در جواب گفت: به خدا سوگند که من نیستم، مگر یک خوبی از خوبی‌های مردی که تو او را در پس پشت خویش واگذاشته. پس گفتم که: به من خبر داده شده که در نزد تو نامی از نام‌های خدای تعالی هست که به واسطهٔ آن در هر شبانه روزی به بیت المَقْدس می‌رسی و به خانهٔ خود بر می‌گردی.

آن مرد به من گفت که: آیا تو بیت المقدس را می‌شناسی؟ گفتم که: من نمی‌شناسم، مگر بیت المقدسی را که در شام است. گفت که: بیت المقدس نیست (یعنی: به طریق اضافه) ولیکن آن البیت المقدس است (یعنی: به طریق توصیف. و معنی این می‌شود که خانهٔ موصوف به تقدیس و آن، به معنی تطهیر است، یعنی: خانهٔ پاکیزه شده که خدا آن را پاک و پاکیزه گرداند و آن خانهٔ آل محمد ﷺ است. و در قاموس گفته که: تقدیس، تطهیر است و از آن است بیت المَقْدِس، مانند مَجْلِس و معظم و مرادش این است که: در مَقْدِس فتح میم و سکون قاف و کسر دال و ضمّ میم و فتح قاف و دال مشدّد هر دو جائز است).

راهب می‌گوید که: من به آن صاحب دیر گفتم که: بدان و آگاه باش که آنچه آن را شنیده‌ام تا امروز که در آن هستم، آن است که آنچه در شام است، بیت المقدس است و غیر از آن را نشنیده‌ام. گفت که: آنچه در شام است محراب‌های پیغمبران و مسجدی است که محراب‌های ایشان در آن است، و جز این نیست که آن را حظیرة المحاریب می‌گفتند (یعنی: محوّطه محراب‌ها) تا آن‌که فترت و زمانی که در میانهٔ محمد و عیسی - صلی الله علیهما - آمد و بلا و زحمت به اهل شرک نزدیک شد، و سختی‌ها در خانه‌های شیاطین فرود آمد، پس این نام‌ها را گردانیدند و بدل نمودند و نقل کردند، و این معنی قول خدای عزّ و جلّ است که فرموده: ﴿إِنْ هِيَ إِلاّٰ أَسْمٰاءٌ سَمَّيْتُمُوهٰا أَنْتُمْ وَ آبٰاؤُكُمْ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ﴾[1] (و بطن این قول از برای آل محمد است و ظهر آن مثل است. حاصل مراد آن‌که: این آیه را باطن و ظاهری هست، و ظاهر آن، ظاهر، و مراد از باطن آن، این است که مشرکان، این نام بیت المقدس که نام خانهٔ آل محمد ﷺ بود، نام مسجدی کردند که در شام می‌باشد). و ترجمهٔ ظاهر آیه این است که: «نیستند این بتان که شما آنها را خدایان خود اعتبار کرده‌اید، مگر اسمی چند، بی‌مسمّی که نام نهاده‌اید آنها را شما و پدران شما. خدا، فرو نفرستاده است به آن و نام نهادن هیچ حجّت

---

۱. نجم، ۲۳.

فَقَالَ لِي: مَا أَرىٰ أُمَّكَ حَمَلَتْ بِكَ إِلَّا وَ قَدْ حَضَرَهَا مَلَكٌ كَرِيمٌ، وَ لَا أَعْلَمُ أَنَّ أَبَاكَ حِينَ أَرَادَ الْوُقُوعَ بِأُمِّكَ إِلَّا وَ قَدِ اغْتَسَلَ وَ جَاءَهَا عَلَىٰ طُهْرٍ، وَ لَا أَزْعُمُ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ دَرَسَ السِّفْرَ الرَّابِعَ مِنْ سَهَرِهِ ذٰلِكَ، فَخُتِمَ لَهُ بِخَيْرٍ، ارْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ، فَانْطَلِقْ حَتَّىٰ تَنْزِلَ مَدِينَةَ مُحَمَّدٍ ﷺ ـ الَّتِي يُقَالُ لَهَا: طَيْبَةُ، وَ قَدْ كَانَ اسْمُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَثْرِبَ ـ ثُمَّ اعْمِدْ إِلَىٰ مَوْضِعٍ مِنْهَا يُقَالُ لَهُ: الْبَقِيعُ، ثُمَّ سَلْ عَنْ دَارٍ يُقَالُ لَهَا: دَارُ مَرْوَانَ، فَانْزِلْهَا، وَ أَقِمْ ثَلَاثاً، ثُمَّ سَلْ عَنِ الشَّيْخِ الْأَسْوَدِ الَّذِي يَكُونُ عَلَىٰ بَابِهَا، يَعْمَلُ الْبَوَارِيَّ، وَ هِيَ فِي بِلَادِهِمُ اسْمُهَا الْخَصَفُ، فَالْطُفْ بِالشَّيْخِ، وَ قُلْ لَهُ: بَعَثَنِي إِلَيْكَ نَزِيلُكَ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِي الزَّاوِيَةِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ الْخُشَيْبَاتُ الْأَرْبَعُ، ثُمَّ سَلْهُ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْفُلَانِيِّ، وَ سَلْهُ: أَيْنَ نَادِيهِ؟ وَ سَلْهُ: أَيُّ سَاعَةٍ يَمُرُّ فِيهَا؟ فَلَيُرِيكَاهُ أَوْ يَصِفُهُ لَكَ، فَتَعْرِفُهُ بِالصِّفَةِ، وَ سَأَصِفُهُ لَكَ.

قُلْتُ: فَإِذَا لَقِيتُهُ فَأَصْنَعُ مَا ذَا؟ قَالَ: سَلْهُ عَمَّا كَانَ، وَ عَمَّا هُوَ كَائِنٌ، وَ سَلْهُ عَنْ مَعَالِمِ دِينِ مَنْ مَضىٰ وَ مَنْ بَقِيَ.

و دلیلی را».

راهب می‌گوید که: به او گفتم که: من به سوی تو سفر کرده‌ام و از شهر دوری آمده‌ام و به سوی تو که می‌آمدم، متعرّض دریاها و غم‌ها و اندوه‌ها و ترس شده‌ام. و صبح و شام کرده‌ام که نومید بوده‌ام و می‌ترسیدم که به حاجت خویش ظفر نیابم. به من گفت که: نمی‌بینم مادر تو راکه به تو حامله شده باشد، مگر آن‌که فرشته‌ای گرامی در نزد او حاضر بوده (و این کنایه از آن است که سعادتمند بودی) و نمی‌دانم که پدرت در هنگامی که خواسته باشد که با مادرت مجامعت کند، مگر آن‌که غسل کرده و با طهارت با او مجامعت نموده و گمان نمی‌کنم، مگر آن‌که پدرت جزء چهارم از انجیل را (که مشتمل بر دعا و انابه است، چنانچه گفته‌اند)، خوانده در آن ماهی که مجامعت اتّفاق افتاده (و بنابر بعضی از نسَخ کافی، در آن شب بیداری که این امر اتّفاق افتاده، یعنی: انعقاد نطفه تو بعد از شب بیداری پدرت و خواندن سِفر رابع از انجیل بوده) و به این جهت از برای او (یا از برای تو بنا بر اختلاف نسخ) به خیر و خوبی ختم شده. برگرد از همان راه که آمده‌ای و برو تا به مدینهٔ محمد ﷺ که آن را طیّبه می‌گویند، فرود آیی و نام آن شهر در زمان جاهلیت یثرب بوده، بعد از آن قصد کن و برو تا به جایی از آن، که آن را بقیع می‌گویند. پس سؤال کن از خانه‌ای که آن را خانهٔ مروان می‌گویند، و در آن خانه فرود آی و سه روز در آنجا بمان. بعد از آن سؤال کن از پیرمرد سیاهی که بر درِ آن خانه بوریا می‌بافد و این بوریا در بلاد ایشان، نامش خَصف است.[1] پس با آن پیر ملاطفت و مهربانی کن و به او بگو که: هم‌منزل تو که همیشه در سه کُنج خانه در اطاقی که چهارچوب‌های کوچک در آن است، فرود می‌آید، مرا به سوی تو فرستاده. بعد از آن، او را سؤال کن از فلانِ پسر فلان همان فلانی (که در میانهٔ ما معهود است. یعنی: حضرت موسی بن جعفر ﷺ) و او را سؤال کن که مجلس او کجاست؟ و نیز از او سؤال کن که در چه ساعت در آن می‌گذرد؟ پس البتّه او را به تو می‌نماید (یا او را برای تو وصف می‌کند) که تو او را به آن صفت بشناسی. و زود باشد که او را برای تو وصف کنم. من گفتم که: چون او را ملاقات کنم، چه کنم؟ گفت که: او را سؤال کن از آنچه بوده و از آنچه خواهد بود، و او را سؤال کن از مسائل و نشانه‌های دین، هر که گذشته و هر که باقی مانده.

---

۱. و خصف به فتح خا و صاد چیزی است که از برگ خرما می‌بافند. (مترجم)

فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ﷺ: «قَدْ نَصَحَكَ صَاحِبُكَ الَّذِي لَقِيتَ».

فَقَالَ الرَّاهِبُ: مَا اسْمُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟

قَالَ: «هُوَ مُتَمِّمُ بْنُ فَيْرُوزٍ، وَ هُوَ مِنْ أَبْنَاءِ الْفُرْسِ، وَ هُوَ مِمَّنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ عَبَدَهُ بِالْإِخْلَاصِ وَ الْإِيقَانِ، وَ فَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَمَّا خَافَهُمْ، فَوَهَبَ لَهُ رَبُّهُ حُكْماً، وَ هَدَاهُ لِسَبِيلِ الرَّشَادِ، وَ جَعَلَهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، وَ عَرَّفَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ الْمُخْلَصِينَ، وَ مَا مِنْ سَنَةٍ إِلَّا وَ هُوَ يَزُورُ فِيهَا مَكَّةَ حَاجّاً، وَ يَعْتَمِرُ فِي رَأْسِ كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً، وَ يَجِيءُ مِنْ مَوْضِعِهِ مِنَ الْهِنْدِ إِلىٰ مَكَّةَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ عَوْناً؛ وَ كَذٰلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ».

ثُمَّ سَأَلَهُ الرَّاهِبُ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ، كُلُّ ذٰلِكَ يُجِيبُهُ فِيهَا، وَ سَأَلَ الرَّاهِبَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّاهِبِ فِيهَا شَيْءٌ، فَأَخْبَرَهُ بِهَا.

ثُمَّ إِنَّ الرَّاهِبَ قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ ثَمَانِيَةِ أَحْرُفٍ نَزَلَتْ، فَتَبَيَّنَ فِي الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ، وَ بَقِيَ فِي الْهَوَاءِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ، عَلىٰ مَنْ نَزَلَتْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةُ الَّتِي فِي الْهَوَاءِ؟ وَ مَنْ يُفَسِّرُهَا؟

قَالَ: «ذَاكَ قَائِمُنَا يُنْزِلُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَيُفَسِّرُهُ، وَ يُنَزِّلُ عَلَيْهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ عَلَى الصِّدِّيقِينَ وَ الرُّسُلِ وَ الْمُهْتَدِينَ».

ثُمَّ قَالَ الرَّاهِبُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الِاثْنَيْنِ مِنْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةِ الْأَحْرُفِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَا هُمَا؟

قَالَ: «أُخْبِرُكَ بِالْأَرْبَعَةِ كُلِّهَا: أَمَّا أَوَّلُهُنَّ، فَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ بَاقِياً، وَ الثَّانِيَةُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُخْلَصاً، وَ الثَّالِثَةُ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ، وَ الرَّابِعَةُ شِيعَتُنَا مِنَّا، وَ نَحْنُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ رَسُولُ اللَّهِ مِنَ اللَّهِ بِسَبَبٍ».

پس حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به راهب فرمود که: «صاحبت که او را ملاقات کرده‌ای، تو را خیرخواهی کرده».

راهب به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، نامش چیست؟

فرمود که: «آن مرد متمّم، پسر فیروز است و او از پسران فُرس است، و از کسانی که ایمان آورده‌اند به خدایی که تنها است و او را شریکی نیست و از روی اخلاص و یقین او را بندگی کرده‌اند. و از خویشان خود گریخت، چون از ایشان ترسید. پس پروردگارش حکمت را به او بخشید و او را به راه راست هدایت فرمود و او را از پرهیزگاران گردانید و در میانهٔ او و بندگان خالص خویش شناسایی به هم رسانید. و هیچ سالی نیست، مگر آنکه او به زیارت مکّه می‌آید و حجّ می‌کند، و در سر هر ماه یک مرتبه عمره را به جا می‌آورد، و از موضع خود از هند به سوی مکّه می‌آید از روی فضل و افزونی از جانب خدا و یاری آن جناب و خدا شکر کنندگان را همچنین جزا می‌دهد».

بعد از آن، راهب آن حضرت را از مسائل بسیار سؤال نمود و هر یک از آنها را که می‌پرسید، حضرت او را جواب می‌فرمود. حضرت، راهب را از چیزی چند سؤال فرمود و در نزد او در آنها جوابی نبود، پس حضرت او را به آنها خبر داد.

بعد از آن، راهب عرض کرد که: مرا خبر ده از هشت حرفی که از آسمان فرود آمد، پس چهار حرف از آن در زمین ظاهر شد، و تفسیر آنها آشکار گردید، و چهار حرف از آن در هوا باقی ماند که آن چهار حرفی که در هوا باقی مانده است، بر که فرود می‌آید که آن را تفسیر و بیان می‌کند؟

فرمود که: «اینک قائم ما است که خدا آن را بر او فرو می‌فرستد، و قائم آن را تفسیر می‌کند، و بر او فرو می‌فرستد آنچه بر صدّیقان و رسولان و هدایت یافتگان، فرو نفرستاده».

راهب عرض کرد که: مرا خبر ده از دو حرف از آن چهار حرفی که در زمین است که آنها چه چیزاند؟ حضرت فرمود که: «تو را به همهٔ آن چهار حرف خبر می‌دهم: امّا حرف اوّل از آنها، این است که نیست خدایی مگر خدا در حالتی که تنهاست، و او را شریکی نیست، و همیشه باقی خواهد بود، و حرف دویم، این است که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، در حالتی که خویش را از غیر خدا خالص نموده (یا خدا او را از غیر خویش خالص فرموده) و حرف سیم، این است که ما اهل بیت پیغمبریم، و حرف چهارم، این است که شیعیان ما از ما هستند

فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ، وَ أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ حَقٌّ، وَ أَنَّكُمْ صَفْوَةُ اللّٰهِ مِنْ خَلْقِهِ، وَ أَنَّ شِيعَتَكُمُ الْمُطَهَّرُونَ الْمُسْتَبْدَلُونَ، وَ لَهُمْ عَاقِبَةُ اللّٰهِ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

فَدَعَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ؈ بِجُبَّةِ خَزٍّ وَ قَمِيصٍ قُوهِيٍّ وَ طَيْلَسَانٍ وَ خُفٍّ وَ قَلَنْسُوَةٍ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، وَ صَلَّى الظُّهْرَ، وَ قَالَ لَهُ: «اخْتَتِنْ»، فَقَالَ: قَدِ اخْتَتَنْتُ فِي سَابِعِي.

١٢٩٤ / ٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ: مَرَّ الْعَبْدُ الصَّالِحُ؈ بِامْرَأَةٍ بِمِنىً وَ هِيَ تَبْكِي وَ صِبْيَانُهَا حَوْلَهَا يَبْكُونَ، وَ قَدْ مَاتَتْ لَهَا بَقَرَةٌ، فَدَنَا مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ لَهَا: «مَا يُبْكِيكِ يَا أَمَةَ اللّٰهِ؟» قَالَتْ: يَا عَبْدَ اللّٰهِ، إِنَّ لَنَا صِبْيَاناً يَتَامىٰ، وَ كَانَتْ لِي بَقَرَةٌ مَعِيشَتِي وَ مَعِيشَةُ صِبْيَانِي كَانَتْ مِنْهَا، وَ قَدْ مَاتَتْ، وَ بَقِيتُ مُنْقَطَعاً بِي وَ بِوُلْدِي لَا حِيلَةَ لَنَا.

فَقَالَ: «يَا أَمَةَ اللّٰهِ، هَلْ لَكِ أَنْ أُحْيِيَهَا لَكِ؟» فَأُلْهِمَتْ أَنْ قَالَتْ: نَعَمْ يَا عَبْدَ اللّٰهِ؛ فَتَنَحّىٰ وَ صَلّىٰ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ هُنَيْئَةً، وَ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ، ثُمَّ قَامَ، فَصَوَّتَ بِالْبَقَرَةِ، فَنَخَسَهَا نَخْسَةً أَوْ ضَرَبَهَا بِرِجْلِهِ، فَاسْتَوَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَائِمَةً، فَلَمَّا نَظَرَتِ الْمَرْأَةُ إِلَى الْبَقَرَةِ، صَاحَتْ، وَ قَالَتْ: عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ؛ فَخَالَطَ النَّاسَ، وَ صَارَ بَيْنَهُمْ، وَ مَضىٰ؈.

و ما از رسول خداﷺ و رسول خداﷺ از خداست، به طور سبب» (و ربط خاصّی نه به طریقهٔ نسب و خویشی).

پس راهب به آن حضرت عرض کرد که: شهادت می‌دهم که نیست خدایی، مگر خدا و آن‌که محمد رسول خداست، و شهادت می‌دهم که آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، راست و درست است، و آن‌که شما برگزیدهٔ خدایید از خلق او، و شیعیان شما پاک و پاکیزه شدگانند که بدل شده‌اند از بدی به خوبی، و از برای ایشان است عاقبت خدا (که عاقبت نیکو است) و حمد از برای خدا که پروردگار عالمیان است.

پس حضرت امام موسی‌ؑ جُبّهٔ خَز و پیراهن سفید و طَیلَسان و موزه و کلاهی طلبید و آنها را به راهب عطا فرمود، و نماز ظهر را به جا آورد، و فرمود که: «ختنه کن». راهب عرض کرد که: ختنه کرده‌ام در روز هفتم از ملاقات خویش (یا مرا ختنه کرده‌اند در روز هفتم از ولادتم. و این به حسب لفظ اقرب است، ولیکن به حسب خارج و طریقهٔ نصاری دوری و غرابتی دارد).

۱۲۹۴ / ۶ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از عبدالله بن مغیره که گفت: حضرت امام موسی کاظمؑ در منا به زنی گذشت، و آن زن می‌گریست و کودکانش در حوالی او بودند و گریه می‌کردند، و گاوی از مال آن زن مرده بود. پس آن حضرت نزدیک به آن زن شد و فرمود که: «ای کنیز خدا، چه چیز تو را می‌گریاند؟» آن زن گفت که: ای بندهٔ خدا، مرا کودکان یتیمی چند هست، و مرا گاوی بود که زندگانی من و زندگانی کودکان من از آن بود، و آن گاو مرده، و باقی مانده‌ام درمانده و بریده شده از زندگانی خود و اولاد خود و در کار خود و ایشان سرگردانم و ما را چاره‌ای نیست.

پس حضرت فرمود که: «ای کنیز خدا، آیا تو را رغبت آن است که این گاو را برای تو زنده گردانم؟» آن زن مُلْهَم شد به این‌که گفت: آری ای بندهٔ خدا. پس حضرت در گوشه‌ای رفت و دو رکعت نماز کرد و دست خود را ساعتی بلند نمود و لب‌های خویش را جنبانید، پس برخاست و آن گاو را آواز کرد و سر چوب یا سر انگشتی به آن گاو زد، یا پای خود را به آن گاو زد، پس آن گاو برخاست و درست بر روی زمین ایستاد. چون آن زن به سوی گاو نظر کرد، آواز برآورد و گفت: سوگند به پروردگار خانهٔ کعبه که اینک عیسی بن مریم است، پس حضرتؑ با مردم مخلوط شد و در میان ایشان رفت و گذشت.

١٢٩٥ / ٧. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللّٰهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عليه السلام يَنْعىٰ إِلىٰ رَجُلٍ نَفْسَهُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَتىٰ يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ شِيعَتِهِ، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ شِبْهَ الْمُغْضَبِ، فَقَالَ: «يَا إِسْحَاقُ، قَدْ كَانَ رُشَيْدٌ الْهَجَرِيُّ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا، وَ الْإِمَامُ أَوْلىٰ بِعِلْمِ ذٰلِكَ».

ثُمَّ قَالَ: «يَا إِسْحَاقُ، اصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ؛ فَإِنَّ عُمُرَكَ قَدْ فَنِيَ، وَ إِنَّكَ تَمُوتُ إِلىٰ سَنَتَيْنِ، وَ إِخْوَتُكَ وَ أَهْلُ بَيْتِكَ لَا يَلْبَثُونَ بَعْدَكَ إِلَّا يَسِيراً حَتّىٰ تَتَفَرَّقَ كَلِمَتُهُمْ، وَ يَخُونُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً حَتّىٰ يَشْمَتَ بِهِمْ عَدُوُّهُمْ، فَكَانَ هٰذَا فِي نَفْسِكَ».

فَقُلْتُ: فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ بِمَا عَرَضَ فِي صَدْرِي.

فَلَمْ يَلْبَثْ إِسْحَاقُ بَعْدَ هٰذَا الْمَجْلِسِ إِلَّا يَسِيراً حَتّىٰ مَاتَ، فَمَا أَتىٰ عَلَيْهِمْ إِلَّا قَلِيلٌ حَتّىٰ قَامَ بَنُو عَمَّارٍ بِأَمْوَالِ النَّاسِ، فَأَفْلَسُوا.

١٢٩٦ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَ قَدِ اعْتَمَرْنَا عُمْرَةَ رَجَبٍ وَ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، فَقَالَ: يَا عَمِّ، إِنِّي أُرِيدُ بَغْدَادَ، وَ قَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أُوَدِّعَ عَمِّي أَبَا الْحَسَنِ - يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام - وَ أَحْبَبْتُ أَنْ تَذْهَبَ مَعِي إِلَيْهِ، فَخَرَجْتُ مَعَهُ نَحْوَ أَخِي وَ هُوَ فِي دَارِهِ الَّتِي بِالْحَوْبَةِ، وَ ذٰلِكَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ بِقَلِيلٍ، فَضَرَبْتُ الْبَابَ، فَأَجَابَنِي أَخِي، فَقَالَ: «مَنْ هٰذَا؟» فَقُلْتُ: عَلِيٌّ، فَقَالَ: «هُوَ ذَا أَخْرُجُ» وَ كَانَ بَطِيءَ الْوُضُوءِ، فَقُلْتُ: الْعَجَلَ، قَالَ: «وَ أَعْجَلُ» فَخَرَجَ وَ عَلَيْهِ إِزَارٌ مُمَشَّقٌ قَدْ عَقَدَهُ فِي

۱۲۹۵ / ۷ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از سیف بن عَمیره، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم که خبر مرگ مردی را به خودش می‌داد و می‌فرمود که در چه زمان فوت خواهد شد. من با خود گفتم که: آن حضرت این هم می‌داند که مردی از شیعیان او در چه زمان می‌میرد؟ پس آن حضرت به جانب من التفات نمود، مانند کسی که به خشم آمده باشد و فرمود که: «ای اسحاق، رُشید هجری، علم مرگ‌ها و بلاها را می‌دانست، و امام، به دانستن این امر سزاوارتر است»، بعد از آن فرمود: «ای اسحاق، آنچه می‌کنی، بکن که عمرت تمام شده، و تو تا دو سال دیگر می‌میری و برادران و اهل بیتت بعد از تو درنگ نمی‌کنند، مگر اندک زمانی تا آن‌که سخن ایشان پراکنده می‌شود، و با یکدیگر نزاع می‌کنند و بعضی از ایشان با بعضی خیانت می‌کند، و به مرتبه‌ای می‌رسد که دشمنان ایشان به ایشان شماتت و شادی می‌کنند، پس اینک در دل تو بود و می‌دانستی که عاقبت امر ایشان به کجا خواهد کشید».

عرض کردم که: من از خدا طلب آمرزش می‌کنم از آنچه در سینه‌ام به هم رسید. و اسحاق، بعد از این مجلس درنگی نکرد تا فوت شد، و بر برادران و اهل بیت او زمانی نگذشت، مگر اندکی که بنی‌عمّار بر پا شدند و بر مال‌های مردم مسلّط شدند و ایشان مفلس و فقیر شدند.

۱۲۹۶ / ۸ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از موسی بن قاسم بَجَلی، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: محمد بن اسماعیل برادرزاده‌ام به نزد من آمد در حالی که عمرهٔ ماه رجب را به جا آورده بودیم و ما در آن روز در مکّه بودیم. محمد گفت که: ای عمو، من ارادهٔ سفر بغداد دارم و دوست می‌دارم که عمویم، حضرت ابوالحسن، - یعنی: موسی بن جعفر - را وداع کنم، و می‌خواهم که تو با من بیایی که به اتّفاق به خدمت آن حضرت رویم. پس من با او بیرون آمدم به جانب برادرم حضرت موسی و آن حضرت در خانه‌ای که در حَوبه داشت تشریف داشت، و آن هنگام اندکی بعد از مغرب بود، و چون به در خانه رسیدیم، در زدم، برادرم مرا جواب داد و فرمود: «کیست در می‌زند؟» عرض کردم: علی، برادرم. فرمود که: «همین دم بیرون می‌آیم»، و وضوی آن حضرت طولی داشت.

عرض کردم که: زود بیا. فرمود که: «زود می‌آیم». پس بیرون آمد و لنگی را که با گل سرخه رنگ کرده بودند، پوشیده و آن را در گردن خویش بسته و گره داده بود، و آمد تا آن‌که در زیر آستانهٔ در نشست.

عُنُقِهِ حَتّىٰ قَعَدَ تَحْتَ عَتَبَةِ الْبَابِ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ، فَانْكَبَبْتُ عَلَيْهِ، فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ، وَ قُلْتُ: قَدْ جِئْتُكَ فِي أَمْرٍ إِنْ تَرَهُ صَوَاباً فَاللّٰهُ وَفَّقَ لَهُ، وَ إِنْ يَكُنْ غَيْرَ ذٰلِكَ فَمَا أَكْثَرَ مَا نُخْطِئُ!

قَالَ: «وَ مَا هُوَ؟»

قُلْتُ: هٰذَا ابْنُ أَخِيكَ يُرِيدُ أَنْ يُوَدِّعَكَ، وَ يَخْرُجَ إِلىٰ بَغْدَادَ. فَقَالَ لِيَ: «ادْعُهُ». فَدَعَوْتُهُ ـ وَ كَانَ مُتَنَحِّياً ـ فَدَنَا مِنْهُ، فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، وَ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَوْصِنِي. فَقَالَ: «أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللّٰهَ فِي دَمِي». فَقَالَ مُجِيباً لَهُ: مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللّٰهُ بِهِ، وَ جَعَلَ يَدْعُو عَلىٰ مَنْ يُرِيدُهُ بِسُوءٍ؛ ثُمَّ عَادَ، فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: يَا عَمِّ، أَوْصِنِي. فَقَالَ: «أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللّٰهَ فِي دَمِي». فَقَالَ: مَنْ أَرَادَكَ بِسُوءٍ فَعَلَ اللّٰهُ بِهِ وَ فَعَلَ؛ ثُمَّ عَادَ، فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَمِّ، أَوْصِنِي. فَقَالَ: «أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللّٰهَ فِي دَمِي». فَدَعَا عَلىٰ مَنْ أَرَادَهُ بِسُوءٍ، ثُمَّ تَنَحّىٰ عَنْهُ، وَ مَضَيْتُ مَعَهُ. فَقَالَ لِي أَخِي: «يَا عَلِيُّ، مَكَانَكَ» فَقُمْتُ مَكَانِي، فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ، ثُمَّ دَعَانِي، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ، فَتَنَاوَلَ صُرَّةً فِيهَا مِائَةُ دِينَارٍ، فَأَعْطَانِيهَا، وَ قَالَ: «قُلْ لِابْنِ أَخِيكَ يَسْتَعِينُ بِهَا عَلىٰ سَفَرِهِ».

قَالَ عَلِيٌّ: فَأَخَذْتُهَا، فَأَدْرَجْتُهَا فِي حَاشِيَةِ رِدَائِي، ثُمَّ نَاوَلَنِي مِائَةً أُخْرىٰ، وَ قَالَ:

علی بن جعفر می‌گوید که: من سرنگون شدم بر او و سرش را بوسیدم، و عرض کردم که: در پی کاری به نزد تو آمده‌ام، اگر آن را صواب و درست می‌بینی، خدا مرا از برای آن توفیق داده و اگر غیر آن باشد، چه بسیار است خطای ما!

حضرت فرمود که: «آن امر چیست؟» عرض کردم که: اینک پسر برادر تو است که می‌خواهد تو را وداع کند و به سوی بغداد بیرون رود. فرمود که: «او را نزدیک گردان». پس من او را خواندم -و او در گوشه‌ای ایستاده و از حضرت دور بود- پس به نزدیک آن حضرت آمد و سرش را بوسید، و عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا وصیّت کن و خدمتی که باشد، بفرما. فرمود که: «تو را وصیّت و امر می‌کنم که در باب خون من از خدا بترسی، و باعث کشتن من نشوی».

محمد در جواب آن حضرت عرض کرد که: هر که بدی نسبت به تو اراده کند، خدا همان با او بکند، و شروع کرد که نفرین می‌کرد بر آن‌که بدی نسبت به آن حضرت اراده داشته باشد. پس دو مرتبه سر آن حضرت را بوسید و عرض کرد که: ای عمو، مرا وصیت کن. فرمود که: «تو را وصیّت می‌کنم که از خدا بترسی در باب خون من». عرض کرد که: هر که بدی نسبت به تو اراده کند، خدا همان با او بکند، و خدا چنان کرده است و ضرور به نفرین نیست. پس نوبت دیگر سرِ آن حضرت را بوسید، و عرض کرد که: ای عمو، مرا وصیّت کن. فرمود که: «تو را وصیّت می‌کنم از خدا بترسی در باب خون من»، و محمد نفرین کرد بر آن‌که بدی نسبت به آن حضرت اراده نموده باشد.

پس، از آن حضرت دور شد و من همراه او رفتم. بعد از آن برادرم به من فرمود که: «ای علی، در جای خود باش». من در جای خود ایستادم، و آن حضرت داخل منزل خود گردید و مرا طلبید، من به خدمتش رفتم و داخل خانه شدم، کیسه‌ای را برداشت که در آن صد دینار بود، و آن را به من داد و فرمود که: «به پسر برادرت بگو که به این استعانت جوید بر سفر خویش» (و این را خرجی راه کند).

علی می‌گوید که: من آن کیسه را گرفتم و در کنار ردای خود پیچیدم، پس صد دینار دیگر به من داد و فرمود که: «این را نیز به او بده»، بعد از آن کیسهٔ دیگر به من بداد و فرمود که: «این را نیز به او عطا کن». من عرض کردم که: فدای تو گردم، هرگاه تو از او می‌ترسی که مانند آنچه ذکر فرمودی به عمل او، چرا او را بر خود و کشتن خود یاری می‌کنی؟

«أَعْطِهِ أَيْضاً» ثُمَّ نَاوَلَنِي صُرَّةً أُخْرىٰ، وَ قَالَ: «أَعْطِهِ أَيْضاً» فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِذَا كُنْتَ تَخَافُ مِنْهُ مِثْلَ الَّذِي ذَكَرْتَ، فَلِمَ تُعِينُهُ عَلىٰ نَفْسِكَ؟

فَقَالَ: إِذَا وَصَلْتُهُ، وَ قَطَعَنِي، قَطَعَ اللّٰهُ أَجَلَهُ. ثُمَّ تَنَاوَلَ مِخَدَّةَ أَدَمٍ، فِيهَا ثَلَاثَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَضَحٍ، وَ قَالَ: «أَعْطِهِ هٰذِهِ أَيْضاً».

قَالَ: فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ، فَأَعْطَيْتُهُ الْمِائَةَ الْأُولىٰ، فَفَرِحَ بِهَا فَرَحاً شَدِيداً، وَ دَعَا لِعَمِّهِ، ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ الثَّانِيَةَ وَ الثَّالِثَةَ، فَفَرِحَ بِهَا حَتّىٰ ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَرْجِعُ وَ لَا يَخْرُجُ، ثُمَّ أَعْطَيْتُهُ الثَّلَاثَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ، فَمَضىٰ عَلىٰ وَجْهِهِ حَتّىٰ دَخَلَ عَلىٰ هَارُونَ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ، وَ قَالَ: مَا ظَنَنْتُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتّىٰ رَأَيْتُ عَمِّي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ، فَأَرْسَلَ هَارُونُ إِلَيْهِ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ؛ فَرَمَاهُ اللّٰهُ بِالذُّبَحَةِ، فَمَا نَظَرَ مِنْهَا إِلىٰ دِرْهَمٍ، وَ لَا مَسَّهُ.

١٢٩٧ / ٩. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُبِضَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ﷺ وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ؛ وَ عَاشَ بَعْدَ جَعْفَرٍ ﷺ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً.

١٢١ ـ بَابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ

وُلِدَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ؛ وَ قُبِضَ ﷺ فِي صَفَرٍ مِنْ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ مِائَتَيْنِ وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً، وَ قَدِ اخْتُلِفَ فِي تَارِيخِهِ إِلَّا أَنَّ هٰذَا التَّارِيخَ هُوَ أَقْصَدُ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ؛ وَ تُوُفِّيَ ﷺ

فرمود که: «چون من با او احسان کنم، و رعایت صلهٔ رحم در باب او به جا آورم، و او در باب من قطع صلهٔ نماید، خدا عمر او را قطع می‌کند و او را می‌کشد». بعد از آن، بالشی از پوست را برداشت که سه هزار درم درست بی‌عیب در آن بود، و فرمود که: «این را نیز به او بده».

علی می‌گوید که: پس من به سوی محمد بیرون آمدم، و صد دینار اوّل را به او دادم به همان شاد شد؛ شادی سختی، و عموی خود را دعا کرد، بعد از آن صد دینار دویم و سیم را به او دادم، چنان شاد شد که من گمان کردم که البته از ارادهٔ سفر بر می‌گردد و به سوی بغداد بیرون نخواهد رفت. پس سه هزار درم را به او دادم و او به همان راه به خطّ مستقیم رفت تا بر هارون داخل شد و بر او به خلافت سلام کرد (که گفت: السّلام علیك ایّها الخلیفة). و گفت که: گمان نداشتم که در زمین دو خلیفه باشد تا آنکه عمویم موسی بن جعفر را دیدم که بر او سلام می‌شود به خلافت. پس هارون صد هزار درم به سوی او فرستاد و خدا او را به آزار ذُبَحَه مبتلی گردانید.[1] (تتّمه حدیث:) پس محمد به درمی از آن صد هزار درم نظر نکرد و دست بر آن نگذاشت.

۹/۱۲۹۷. سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر که گفت: روح مطهّر حضرت موسی بن جعفر ﷺ قبض شد و آن حضرت پنجاه و چهار ساله بود، در سال صد و هشتاد و سیم از هجرت، و بعد از حضرت امام جعفر صادق ﷺ سی و پنج سال زنده بود.

۱۲۱. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام رضا ﷺ

حضرت امام رضا ﷺ متولّد شد در سال صد و چهل و هشتم از هجرت، و قبض روح مطهّر آن حضرت ﷺ شد در ماه صفر از سال دویست و سیم، و آن حضرت در آن هنگام پنجاه و پنج ساله بود. و در تاریخ آن حضرت اختلاف شده است، مگر آن‌که این تاریخ از همهٔ آنچه در تاریخ آن حضرت گفته‌اند، راست‌تر و

۱. و ذُبَحه، به ضمّ ذال و فتح با، بر وزن هُمَزه، خناق است و آن، دردی است که در گلو پیدا می‌شود و گلو را می‌گیرد و لا محاله کشنده است، و لهذا آن را ذُبَحه می‌گویند، یعنی: سر برنده. (مترجم)

بِطُوسَ فِي قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا: سَنَابَادُ مِنْ نُوقَانَ عَلىٰ دَعْوَةٍ، وَ دُفِنَ بِهَاﷺ؛ وَ كَانَ الْمَأْمُونُ أَشْخَصَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلىٰ مَرْوَ عَلىٰ طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَ فَارِسَ، فَلَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ وَ شَخَصَ إِلىٰ بَغْدَادَ، أَشْخَصَهُ مَعَهُ، فَتُوُفِّيَ فِي هٰذِهِ الْقَرْيَةِ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا: أُمُّ الْبَنِينَ.

١٢٩٨ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُﷺ: «هَلْ عَلِمْتَ أَحَداً مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ قَدِمَ؟». قُلْتُ: لَا، قَالَ: «بَلىٰ، قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ، فَانْطَلِقْ بِنَا». فَرَكِبَ وَ رَكِبْتُ مَعَهُ حَتّٰى انْتَهَيْنَا إِلَى الرَّجُلِ، فَإِذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَعَهُ رَقِيقٌ، فَقُلْتُ لَهُ: اعْرِضْ عَلَيْنَا، فَعَرَضَ عَلَيْنَا سَبْعَ جَوَارٍ، كُلَّ ذٰلِكَ يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِﷺ: «لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا». ثُمَّ قَالَ: «اعْرِضْ عَلَيْنَا» فَقَالَ: مَا عِنْدِي إِلَّا جَارِيَةٌ مَرِيضَةٌ، فَقَالَ لَهُ: «مَا عَلَيْكَ أَنْ تَعْرِضَهَا» فَأَبىٰ عَلَيْهِ، فَانْصَرَفَ.

ثُمَّ أَرْسَلَنِي مِنَ الْغَدِ، فَقَالَ: «قُلْ لَهُ: كَمْ كَانَ غَايَتُكَ فِيهَا؟ فَإِذَا قَالَ: كَذَا وَ كَذَا، فَقُلْ: قَدْ أَخَذْتُهَا». فَأَتَيْتُهُ، فَقَالَ: مَا كُنْتُ أُرِيدُ أَنْ أَنْقُصَهَا مِنْ كَذَا وَ كَذَا، فَقُلْتُ: قَدْ أَخَذْتُهَا، فَقَالَ: هِيَ لَكَ، وَ لٰكِنْ أَخْبِرْنِي مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ مَعَكَ بِالْأَمْسِ؟ فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، قَالَ: مِنْ أَيِّ بَنِي هَاشِمٍ؟ فَقُلْتُ: مَا عِنْدِي أَكْثَرُ مِنْ هٰذَا، فَقَالَ: أُخْبِرُكَ عَنْ هٰذِهِ الْوَصِيفَةِ: إِنِّي اشْتَرَيْتُهَا مِنْ أَقْصَى الْمَغْرِبِ، فَلَقِيَتْنِي امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَقَالَتْ: مَا هٰذِهِ الْوَصِيفَةُ مَعَكَ؟ قُلْتُ: اشْتَرَيْتُهَا لِنَفْسِي، فَقَالَتْ: مَا يَكُونُ

درست‌تر است. ان شاءالله. و آن حضرت ﷺ وفات فرمود در طوس در دهی که آن را سَناباد می‌گویند و دوری آن از نوقان به قدر یک خواندن است (که یکی دیگری را بخواند و آواز کند. و در بعضی از نُسَخ کافی، موقان به میم است و شاید که آن معرّب نوقان باشد). و آن حضرت ﷺ در سَناباد مدفون شد و مأمون او را از مدینهٔ طیّبه بیرون آورده بود به سوی مرو از راه بصره و فارس، و چون مأمون از مرو بیرون آمد و به جانب بغداد سفر کرد، آن حضرت را با خود بیرون برد و در عرض راه در این ده وفات فرمود. و مادر آن حضرت کنیزی است که او را امّ البنین می‌گفتند.

۱۲۹۸ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن احمر روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم ﷺ به من فرمود که: «آیا دانستی که کسی از اهل مغرب آمده باشد؟» عرض کردم: نه، فرمود: «بلی، مردی آمده است. پس با ما روانه شو تا برویم»، و سوار شد و من با آن حضرت سوار شدم و رفتیم تا به آن مرد رسیدیم، دیدیم که مردی است از مردم مدینه و کنیزانی چند با اوست. من به آن مرد گفتم که: کنیزان خود را به من بنما، پس هفت کنیز را به ما نمود و هر یک را که می‌آورد حضرت امام موسی ﷺ می‌فرمود که: «مرا در این حاجتی نیست و این را نمی‌خواهم». پس فرمود که: «کنیز دیگر به ما بنما». بنده فروش عرض کرد که: دیگر کنیزی در نزد من نیست، مگر یک کنیز بیمار. حضرت فرمود که: «تو را چه زیان می‌رسد اگر آن را به ما بنمایی؟» بنده فروش بر آن امر إبا و امتناع کرد و کنیز را ننمود. پس حضرت بازگشت، بعد از آن در فردای آن روز مرا فرستاد و فرمود که: «به آن بنده فروش بگو که: آخر قیمتی که در باب این کنیز در نظر داری چند است و به چند کم‌تر نمی‌فروشی؟ و چون بگوید که چنین و چنین (یعنی: قیمت آن کنیز را معین کند)، بگو که: من او را به این قیمت گرفتم».

راوی می‌گوید که: پس من به نزد آن مرد آمدم و آنچه را که حضرت به من فرموده بود، گفتم. گفت که: من اراده نکرده‌ام که او از فلان مبلغ کم‌تر بفروشم. من گفتم که: او را به این مبلغ گرفتم. گفت که: این کنیز از برای تو، ولیکن مرا خبر ده که آن مردی که دیروز همراه تو بود که بود؟ گفتم که: مردی است از بنی‌هاشم. گفت: از کدام بنی‌هاشم؟ گفتم که: بیشتر از این در نزد من نیست (و زیاده بر این قدر، معرفت ندارم). گفت: تو را از این کنیز خبر دهم. به درستی که

يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ هٰذِهِ عِنْدَ مِثْلِكَ؛ إِنَّ هٰذِهِ الْجَارِيَةَ يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ عِنْدَ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَلَا تَلْبَثُ عِنْدَهُ إِلَّا قَلِيلًا حَتّىٰ تَلِدَ مِنْهُ غُلَاماً مَا يُولَدُ بِشَرْقِ الْأَرْضِ وَ لَا غَرْبِهَا مِثْلُهُ.

قَالَ: فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَلَمْ تَلْبَثْ عِنْدَهُ إِلَّا قَلِيلًا حَتّىٰ وَلَدَتِ الرِّضَا عليه السلام.

١٢٩٩ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، قَالَ: لَمَّا مَضىٰ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام، وَ تَكَلَّمَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام، خِفْنَا عَلَيْهِ مِنْ ذٰلِكَ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّكَ قَدْ أَظْهَرْتَ أَمْراً عَظِيماً، وَ إِنَّا نَخَافُ عَلَيْكَ هٰذِهِ الطَّاغِيَةَ. قَالَ: فَقَالَ: «لِيَجْهَدْ جَهْدَهُ؛ فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيَّ».

١٣٠٠ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللّٰهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ أَخِيهِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا عليه السلام فِي بَيْتٍ دَاخِلٍ فِي جَوْفِ بَيْتٍ لَيْلًا، فَرَفَعَ يَدَهُ، فَكَانَتْ كَأَنَّ فِي الْبَيْتِ عَشَرَةَ مَصَابِيحَ، وَ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ رَجُلٌ، فَخَلّىٰ يَدَهُ، ثُمَّ أَذِنَ لَهُ.

١٣٠١ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنِ الْغِفَارِيِّ، قَالَ: كَانَ لِرَجُلٍ مِنْ آلِ أَبِي رَافِعٍ ـ مَوْلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، يُقَالُ لَهُ: طَيْسٌ ـ عَلَيَّ حَقٌّ، فَتَقَاضَانِي، وَ أَلَحَّ عَلَيَّ، وَ أَعَانَهُ النَّاسُ، فَلَمَّا رَأَيْتُ ذٰلِكَ، صَلَّيْتُ الصُّبْحَ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله، ثُمَّ تَوَجَّهْتُ نَحْوَ الرِّضَا عليه السلام وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ بِالْعُرَيْضِ، فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْ بَابِهِ إِذَا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلىٰ حِمَارٍ، وَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ وَ رِدَاءٌ، فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ، فَلَمَّا لَحِقَنِي وَقَفَ، وَ نَظَرَ إِلَيَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ـ وَ كَانَ شَهْرَ رَمَضَانَ ـ فَقُلْتُ: جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاكَ، إِنَّ لِمَوْلَاكَ طَيْسٍ عَلَيَّ حَقّاً، وَ قَدْ وَ اللّٰهِ شَهَرَنِي وَ أَنَا أَظُنُّ فِي نَفْسِي أَنَّهُ يَأْمُرُهُ بِالْكَفِّ عَنِّي، وَ وَ اللّٰهِ مَا قُلْتُ لَهُ: كَمْ لَهُ عَلَيَّ، وَ

من او را در اقصای بلاد مغرب خریدم، پس زنی از اهل کتاب مرا ملاقات کرد و گفت که: این کنیز چیست که با تو همراه است؟ گفتم که: او را از برای خود خریده‌ام. گفت: سزاوار نیست که این کنیز در نزد چون تویی باشد. به درستی که سزاوار است که این کنیز در نزد بهترین اهل زمین باشد. پس درنگ نکند، مگر اندک زمانی که از آن بهترین اهل زمین پسری بیاورد که در مشرق و مغرب مانند او متولّد نشود.

راوی می‌گوید: پس آن کنیز را به خدمت حضرت آوردم و در نزد آن حضرت درنگ نکرد، مگر اندک زمانی که حضرت امام رضا را زایید.

۱۲۹۹ / ۲ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از آن‌که او را ذکر کرده، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: چون امام موسی کاظم از دنیا در گذشت، و حضرت امام رضا تکلّم فرمود (یعنی: در باب خلافت، یا به همهٔ لغت)، ما بر آن حضرت از این امر ترسیدیم. پس به آن حضرت عرض شد که: امر عظیمی را آشکار نمودی و ما بر تو می‌ترسیم از این طاغی (که در مرتبهٔ طغیان از حد گذشته، یعنی: هارون ملعون).

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «هر سعی که دارد به عمل آورد، که او را بر من راهی و تسلّطی نیست» (و اذیّتی به من نمی‌تواند رسانید).

۱۳۰۰ / ۳ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حسن بن منصور، از برادرش روایت کرده است که گفت: در شبی بر حضرت امام رضا داخل شدم در اطاقی که در اندران اطاقی دیگر بود. پس آن حضرت دست خود را بلند فرمود و چنان شد که گویا ده چراغ در آن اطاق بود، و مردی رخصت طلبید که بر آن حضرت داخل شود، پس آن حضرت دست خویش را از آن نور تهی گردانید، بعد از آن او را رخصت داد که داخل شود.

۱۳۰۱ / ۴ . علی بن محمد، از ابن جمهور، از ابراهیم بن عبدالله، از احمد بن عبدالله، از غِفاری روایت کرده است که گفت: از برای مردی از اولاد ابورافع - غلام آزادکردهٔ پیغمبر که او را طَیس می‌گفتند - بر من حقّی بود، و از من طلبی داشت، پس آن را از من مطالبه نمود و بر من الحاح و اصرار زیادی کرد، و مردم او را یاری کردند و چون امر را بدین منوال دیدم، نماز صبح را در مسجد رسول خدا گزاردم، بعد از آن به جانب حضرت امام رضا رو آوردم و آن حضرت در آن اوقات، در عُرَیض تشریف داشت، و چون نزدیک درِ خانهٔ آن حضرت رسیدم، دیدم که آن حضرت بیرون آمده و بر الاغی سوار است و پیراهن و ردایی را

لَا سَمَّيْتُ لَهُ شَيْئاً.

فَأَمَرَنِي عليه السلام بِالْجُلُوسِ إِلىٰ رُجُوعِهِ، فَلَمْ أَزَلْ حَتّىٰ صَلَّيْتُ الْمَغْرِبَ وَ أَنَا صَائِمٌ، فَضَاقَ صَدْرِي، وَ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَرِفَ، فَإِذَا هُوَ قَدْ طَلَعَ عَلَيَّ وَ حَوْلَهُ النَّاسُ، وَ قَدْ قَعَدَ لَهُ السُّؤَّالُ وَ هُوَ يَتَصَدَّقُ عَلَيْهِمْ، فَمَضىٰ وَ دَخَلَ بَيْتَهُ، ثُمَّ خَرَجَ وَ دَعَانِي، فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَ دَخَلْتُ مَعَهُ، فَجَلَسَ وَ جَلَسْتُ، فَجَعَلْتُ أُحَدِّثُهُ عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ـ وَ كَانَ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ، وَ كَانَ كَثِيراً مَا أُحَدِّثُهُ عَنْهُ ـ فَلَمَّا فَرَغْتُ، قَالَ: «لَا أَظُنُّكَ أَفْطَرْتَ بَعْدُ» فَقُلْتُ: لَا، فَدَعَا لِي بِطَعَامٍ، فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيَّ، وَ أَمَرَ الْغُلَامَ أَنْ يَأْكُلَ مَعِي، فَأَصَبْتُ وَ الْغُلَامَ مِنَ الطَّعَامِ.



فَلَمَّا فَرَغْنَا، قَالَ لِيَ: «ارْفَعِ الْوِسَادَةَ، وَ خُذْ مَا تَحْتَهَا» فَرَفَعْتُهَا وَ إِذَا دَنَانِيرُ، فَأَخَذْتُهَا وَ وَضَعْتُهَا فِي كُمِّي؛ وَ أَمَرَ أَرْبَعَةً مِنْ عَبِيدِهِ أَنْ يَكُونُوا مَعِي حَتّىٰ يُبْلِغُونِي مَنْزِلِي.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ طَائِفَ ابْنِ الْمُسَيَّبِ يَدُورُ، وَ أَكْرَهُ أَنْ يَلْقَانِي وَ مَعِي عَبِيدُكَ، فَقَالَ لِي: «أَصَبْتَ، أَصَابَ اللّٰهُ بِكَ الرَّشَادَ» وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَنْصَرِفُوا إِذَا رَدَدْتُهُمْ، فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنْ مَنْزِلِي وَ آنَسْتُ، رَدَدْتُهُمْ.

فَصِرْتُ إِلىٰ مَنْزِلِي، وَ دَعَوْتُ بِالسِّرَاجِ، وَ نَظَرْتُ إِلَى الدَّنَانِيرِ وَ إِذَا هِيَ ثَمَانِيَةٌ

پوشیده، چون به سوی او نظر کردم، از او شرم نمودم و در هنگامی که به من رسید، ایستاد و به جانب من نظر فرمود، پس بر آن حضرت سلام کردم، و آن زمان ماه مبارک رمضان بود، عرض کردم که: خدا مرا فدای تو گرداند، به درستی که طیس، غلام تو را بر من حقّی هست و به خدا سوگند که مرا رسوا و بی‌آبرو کرد.

غِفاری می‌گوید: و من در دل خود گمان می‌کردم که آن حضرت طیس را امر خواهد فرمود که دست از من بدارد. و به خدا سوگند، که به آن حضرت عرض نکردم که حقّ او بر من چند است و چیزی برای آن حضرت نام نبردم (یعنی: از متعلّقات آن طلب). پس آن حضرت مرا امر فرمود که بنشینم تا برگردد، و من از آنجا نرفتم تا نماز مغرب را به جا آوردم، و حال آن‌که من روزه‌دار بودم، پس سینه‌ام تنگ شد و خواستم که باز گردم، دیدم که آن حضرت پیدا شد و رو به من می‌آید و مردم گرداگرد او را گرفته‌اند، و گدایان بر سر راه آن حضرت نشسته بودند، و آن حضرت بر ایشان تصدّق می‌فرمود. پس رفت و داخل خانهٔ خود گردید، بعد از آن بیرون آمد و مرا طلبید. من برخاستم و به خدمتش رفتم و با آن حضرت داخل شدم. پس آن حضرت نشست و من نشستم و شروع کردم که او را از هارون پسر مسیّب خبر می‌دادم – و پسر مسیّب حاکم مدینه بود – و چنان بود که بسیاری از اوقات، آن حضرت را از احوالش خبر می‌دادم، و چون فارغ شدم، فرمود که: «گمان ندارم تو را که هنوز افطار کرده باشی». عرض کردم: نه، پس طعامی برای من طلبید، چون طعام آوردند، در پیش روی من گذاشتند، و حضرت غلام خود را فرمود که با من چیزی بخورد. پس من و غلام از آن طعام خوردیم، و چون فارغ شدیم، حضرت به من فرمود که: «این بالش را بالا گیر و آنچه را که در زیر آن است برگیر». من آن را بالا گرفتم و دیدم که دیناری چند در آنجا است، آنها را برگرفتم و در آستین خود گذاشتم. پس چهار نفر از غلامان خود را امر فرمود که با من باشند تا مرا به منزل خود برسانند. عرض کردم که: فدای تو گردم، شبگرد پسر مسیّب می‌گردد و من ناخوش دارم که شبگرد مرا ملاقات کند و غلامان تو همراه من باشند. حضرت فرمود: «درست یافتی، خدا تو را به راه راست برساند»، و غلامان خود را امر فرمود که همراه من بیایند و در هر جا که ایشان را برگردانم باز گردند، و چون به منزل خود نزدیک شدم و آن را دیدم، ایشان را برگردانیدم، پس به منزل خویش رسیدم و چراغ طلبیدم، و نظر به دینارها کردم، دیدم که آنها چهل و هشت دینار است، و حق آن مرد بر من بیست و هشت دینار بود، و در میانهٔ آن دینارها دیناری

وَ أَرْبَعُونَ دِينَاراً، وَ كَانَ حَقُّ الرَّجُلِ عَلَيَّ ثَمَانِيَةٌ وَ عِشْرِينَ دِينَاراً، وَ كَانَ فِيهَا دِينَارٌ يَلُوحُ، فَأَعْجَبَنِي حُسْنُهُ، فَأَخَذْتُهُ وَ قَرَّبْتُهُ مِنَ السِّرَاجِ، فَإِذَا عَلَيْهِ نَقْشٌ وَاضِحٌ: «حَقُّ الرَّجُلِ ثَمَانِيَةٌ وَ عِشْرُونَ دِينَاراً، وَ مَا بَقِيَ فَهُوَ لَكَ». وَ لَا وَ اللّٰهِ، مَا عَرَفْتُ مَا لَهُ عَلَيَّ؛ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الَّذِي أَعَزَّ وَلِيَّهُ.

١٣٠٢ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا، أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَّ فِيهَا هَارُونُ، يُرِيدُ الْحَجَّ، فَانْتَهىٰ إِلَىٰ جَبَلٍ -عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ، وَ أَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَىٰ مَكَّةَ- يُقَالُ لَهُ: فَارِعٌ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ، ثُمَّ قَالَ: «بَانِي فَارِعٍ، وَ هَادِمُهُ يُقَطَّعُ إِرْباً إِرْباً». فَلَمْ نَدْرِ مَا مَعْنىٰ ذٰلِكَ؟ فَلَمَّا وَلّىٰ وَافىٰ هَارُونُ، وَ نَزَلَ بِذٰلِكَ الْمَوْضِعِ، وَ صَعِدَ جَعْفَرُ بْنُ يَحْيىٰ ذٰلِكَ الْجَبَلَ، وَ أَمَرَ أَنْ يُبْنىٰ لَهُ ثَمَّ مَجْلِسٌ، فَلَمَّا رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ صَعِدَ إِلَيْهِ، فَأَمَرَ بِهَدْمِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى الْعِرَاقِ، قُطِّعَ إِرْباً إِرْباً.

١٣٠٣ / ٦. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسىٰ، قَالَ: أَلْحَحْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا فِي شَيْءٍ أَطْلُبُهُ مِنْهُ، فَكَانَ يَعِدُنِي، فَخَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ لِيَسْتَقْبِلَ وَالِيَ الْمَدِينَةِ وَ كُنْتُ مَعَهُ، فَجَاءَ إِلىٰ قُرْبِ قَصْرِ فُلَانٍ، فَنَزَلَ تَحْتَ شَجَرَاتٍ وَ نَزَلْتُ مَعَهُ أَنَا، وَ لَيْسَ مَعَنَا ثَالِثٌ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هٰذَا الْعِيدُ قَدْ أَظَلَّنَا، وَ لَا وَ اللّٰهِ، مَا أَمْلِكُ دِرْهَماً فَمَا سِوَاهُ، فَحَكَّ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ حَكّاً شَدِيداً، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ، فَتَنَاوَلَ مِنْهَا سَبِيكَةَ ذَهَبٍ،

بود که می‌درخشید و خوبی آن دینار مرا به شگفت آورد، پس آن را فرا گرفتم و به نزد یک چراغ بردم دیدم که نقش و نوشتهٔ روشنی بر آن است که: «حقّ آن مرد بیست و هشت دینار است و آنچه باقی بماند برای تو است».

راوی می‌گوید: نه به خدا سوگند، که نمی‌دانستم که حقّ طیس بر من چقدر است، و ستایش از برای خدا که پروردگار عالمیان است؛ آن خدایی که ولیّ خود را عزیز و غالب گردانید.

۱۳۰۲ / ۵ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از ابوالحسن حضرت امام رضا‌ﷺ روایت کرده است که آن حضرت از مدینه بیرون آمد در سالی که هارون در آن سال حجّ کرد، و آن حضرت ارادهٔ حجّ داشت، پس به کوهی رسید که در جانب چپ راه واقع است، در حالی که تو به سوی مکّه می‌روی و آن کوه را فارع می‌گویند. پس حضرت امام رضا‌ﷺ به سوی آن کوه نظر کرد و فرمود که: «آن‌که در فارع عمارت می‌سازد و آن را خراب می‌کند، عضو عضوش از هم جدا می‌شود و او را پاره پاره می‌کنند». و ما معنی این سخن را ندانستیم و نفهمیدیم که مقصود حضرت چه چیز است؟ و چون حضرت پشت کرد، هارون الرّشید رسید و در آن موضع فرود آمد و جعفر، پسر یحیی برمکی، بر آن کوه بالا رفت و امر کرد که در آنجا مجلسی از برایش بسازند، و چون از مکّه برگشت، به سوی آن بالا رفت و امر کرد که آن مجلس را خراب کنند، و در آن هنگام که به سوی عراق برگشت، او را پاره پاره کردند.

۱۳۰۳ / ۶ . احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی، از محمد بن حمزة بن قاسم، از ابراهیم بن موسی روایت کرده است که گفت: بر ابوالحسن حضرت امام رضا‌ﷺ اصرار زیادی کردم در باب چیزی که آن را از آن حضرت طلب می‌کردم و مرا وعده می‌داد. پس روزی بیرون رفت که حاکم مدینه را استقبال کند و من همراه آن حضرت بودم، بعد از آن، به نزدیک بالا خانهٔ فلان آمد و در زیر درخت‌ها فرود آمد، و من با او فرود آمدم، و سیمی با ما نبود (که همین من بودم و آن حضرت). عرض کردم که: فدای تو گردم، این عید بر ما سایه افکنده (یعنی: به ما رو آورده) و نزدیک شده، و به خدا سوگند، که یک درم و غیر آن را مالک نیستم.

پس آن حضرت به تازیانهٔ خویش زمین را خاراند؛ خاراندنی سخت، پس دست خویش

ثُمَّ قَالَ: «انْتَفِعْ بِهَا، وَ اكْتُمْ مَا رَأَيْتَ».

١٣٠٤ / ٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يَاسِرٍ الْخَادِمِ وَ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً، قَالَ: لَمَّا انْقَضىٰ أَمْرُ الْمَخْلُوعِ، وَ اسْتَوَى الْأَمْرُ لِلْمَأْمُونِ، كَتَبَ إِلَى الرِّضَا ﷺ يَسْتَقْدِمُهُ إِلىٰ خُرَاسَانَ، فَاعْتَلَّ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ بِعِلَلٍ، فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ يُكَاتِبُهُ فِي ذٰلِكَ حَتّىٰ عَلِمَ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ لَهُ، وَ أَنَّهُ لَا يَكُفُّ عَنْهُ، فَخَرَجَ ﷺ وَ لِأَبِي جَعْفَرٍ ﷺ سَبْعُ سِنِينَ ـ فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ: لَا تَأْخُذْ عَلىٰ طَرِيقِ الْجَبَلِ وَ قُمَّ، وَ خُذْ عَلىٰ طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَ الْأَهْوَازِ وَ فَارِسَ ـ حَتّىٰ وَافىٰ مَرْوَ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ الْمَأْمُونُ أَنْ يَتَقَلَّدَ الْأَمْرَ وَ الْخِلَافَةَ، فَأَبىٰ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ، قَالَ: فَوِلَايَةَ الْعَهْدِ، فَقَالَ: «عَلىٰ شُرُوطٍ أَسْأَلُكَهَا». قَالَ الْمَأْمُونُ لَهُ: سَلْ مَا شِئْتَ، فَكَتَبَ الرِّضَا ﷺ: «إِنِّي دَاخِلٌ فِي وِلَايَةِ الْعَهْدِ عَلىٰ أَنْ لَا آمُرَ وَ لَا أَنْهىٰ، وَ لَا أُفْتِيَ وَ لَا أَقْضِيَ، وَ لَا أُوَلِّيَ وَ لَا أَعْزِلَ، وَ لَا أُغَيِّرَ شَيْئاً مِمَّا هُوَ قَائِمٌ، وَ تُعْفِيَنِي مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ». فَأَجَابَهُ الْمَأْمُونُ إِلىٰ ذٰلِكَ كُلِّهِ.

قَالَ: فَحَدَّثَنِي يَاسِرٌ، قَالَ: فَلَمَّا حَضَرَ الْعِيدُ، بَعَثَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرِّضَا ﷺ يَسْأَلُهُ أَنْ يَرْكَبَ، وَ يَحْضُرَ الْعِيدَ، وَ يُصَلِّيَ وَ يَخْطُبَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الرِّضَا ﷺ: «قَدْ عَلِمْتَ مَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ مِنَ الشُّرُوطِ فِي دُخُولِ هٰذَا الْأَمْرِ». فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ: إِنَّمَا أُرِيدُ بِذٰلِكَ أَنْ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُ النَّاسِ، وَ يَعْرِفُوا فَضْلَكَ، فَلَمْ يَزَلْ ﷺ يُرَادُّهُ الْكَلَامَ فِي ذٰلِكَ، فَأَلَحَّ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنْ أَعْفَيْتَنِي مِنْ ذٰلِكَ، فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ، وَ إِنْ لَمْ تُعْفِنِي،

را زد و شمش طلایی را از آنجا برداشت و به من داد و فرمود که: «به این منتفع شو و آنچه دیدی کتمان کن و این را به کسی مگو».

۱۳۰۴ / ۷. علی بن ابراهیم، از یاسر خادم و رَیّان بن صلت هر دو روایت کرده و گفته است که: چون امر محمد امین، (برادر مأمون که به جهت خلع خویش از خلافت به مخلوع ملقّب شده)، به آخر رسید، و امر خلافت باطله از برای مأمون قرار و استقرار یافت، عریضه‌ای به خدمت حضرت امام رضا﷣ نوشت و آمدن آن حضرت را به خراسان خواهش نمود. پس حضرت امام رضا﷣ به بهانه و عذری چند بر او بهانه جست و مأمون در این باب، مکرّر با آن حضرت نامه‌ای به یکدیگر می‌نوشتند تا آن‌که آن حضرت﷣ دانست که او را مفرّ و چاره‌ای نیست و از او دست بر نخواهد داشت. پس از مدینه بیرون آمد و امام محمد تقی﷣ را هفت سال بود، و مأمون به آن حضرت نوشته بود که راه کوه (یعنی: همدان و نهاوند) و قم را پیش مگیر و راه بصره و اهواز و فارس را پیش گیر و از آن راه بیا (چه می‌ترسید که شیعیان قم و غیر آن مانع شوند و حضرت در همان راه که آن گمراه معیّن نموده بود، سلوک فرمود) تا به مرو رسید.

بعد از آن مأمون بر آن حضرت عرضه کرد که این امر و خلافت را به گردن گیرد و خلافت به آن حضرت مفوّض شد. و حضرت امام رضا﷣ ابا و امتناع فرمود. مأمون عرض کرد که: اگر این امر را قبول نمی‌کنی، ولایت‌عهد را قبول کن و ولیّ‌عهد من باش. حضرت فرمود که: «ولایت عهد را قبول می‌کنم، بنابر شروطی چند که آنها را از تو خواهش می‌کنم». مأمون عرض کرد که: هر چه خواسته باشی، بخواه و بگو تا به عمل آورم، پس حضرت امام رضا﷣ نوشت که: «من داخل می‌شوم در ولایت عهد به شرط آن‌که امر نکنم و نهی ننمایم و فتوا ندهم و حکم نکنم و کسی را والی و حاکم نگردانم و معزول نسازم و چیزی را تغییر و تبدیل ندهم از آنچه بر پا است و مرا از همهٔ اینها معاف داری». مأمون آن حضرت را به همهٔ اینها اجابت نمود و قبول کرد.

علی بن ابراهیم می‌گوید که: یاسر مرا حدیث کرد که چون عید اضحی آمد، مأمون به سوی امام رضا﷣ فرستاد و از آن حضرت خواهش کرد که سوار شود و در عیدگاه حضور به هم رساند و نماز عید را به جا آورد و خطبه بخواند. حضرت امام رضا﷣ به سوی او فرستاد که: «تو می‌دانی آنچه را که در میان من و تو اتّفاق افتاد از شرط‌ها که در باب دخول من در این

خَرَجْتُ كَمَا خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‌ؑ». فَقَالَ الْمَأْمُونُ: اخْرُجْ كَيْفَ شِئْتَ. وَ أَمَرَ الْمَأْمُونُ الْقُوَّادَ وَ النَّاسَ أَنْ يُبَكِّرُوا إِلىٰ بَابِ أَبِي الْحَسَنِ‌ؑ.

قَالَ: فَحَدَّثَنِي يَاسِرٌ الْخَادِمُ: أَنَّهُ قَعَدَ النَّاسُ لِأَبِي الْحَسَنِ‌ؑ فِي الطُّرُقَاتِ وَ السُّطُوحِ ـ الرِّجَالُ، وَ النِّسَاءُ، وَ الصِّبْيَانُ ـ وَ اجْتَمَعَ الْقُوَّادُ وَ الْجُنْدُ عَلىٰ بَابِ أَبِي الْحَسَنِ‌ؑ، فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ، قَامَ‌ؑ فَاغْتَسَلَ وَ تَعَمَّمَ بِعِمَامَةٍ بَيْضَاءَ مِنْ قُطْنٍ، أَلْقىٰ طَرَفاً مِنْهَا عَلىٰ صَدْرِهِ، وَ طَرَفاً بَيْنَ كَتِفَيْهِ، وَ تَشَمَّرَ، ثُمَّ قَالَ لِجَمِيعِ مَوَالِيهِ: «افْعَلُوا مِثْلَ مَا فَعَلْتُ». ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِهِ عُكَّازاً، ثُمَّ خَرَجَ ـ وَ نَحْنُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُوَ حَافٍ قَدْ شَمَّرَ سَرَاوِيلَهُ إِلىٰ نِصْفِ السَّاقِ، وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ مُشَمَّرَةٌ ـ فَلَمَّا مَشىٰ وَ مَشَيْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ، رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ كَبَّرَ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ، فَخُيِّلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَ الْحِيطَانَ تُجَاوِبُهُ، وَ الْقُوَّادُ وَ النَّاسُ عَلَى الْبَابِ قَدْ تَهَيَّأُوا وَ لَبِسُوا السِّلَاحَ، وَ تَزَيَّنُوا بِأَحْسَنِ الزِّينَةِ، فَلَمَّا طَلَعْنَا عَلَيْهِمْ بِهٰذِهِ الصُّورَةِ، وَ طَلَعَ الرِّضَا‌ؑ، وَقَفَ عَلَى الْبَابِ وَقْفَةً، ثُمَّ قَالَ: «اللّٰهُ أَكْبَرُ، اللّٰهُ أَكْبَرُ، اللّٰهُ أَكْبَرُ، اللّٰهُ أَكْبَرُ عَلىٰ مَا هَدَانَا، اللّٰهُ أَكْبَرُ عَلىٰ مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلىٰ مَا أَبْلَانَا»، نَرْفَعُ بِهَا أَصْوَاتَنَا.

امر واقع شده». مأمون دو مرتبه به سوی آن حضرت فرستاد که به این امر ارادهای ندارم، مگر آنکه می‌خواهم که دل‌های مردم آرام گیرد و فضل تو را بشناسند. پس آن حضرت﷣ و مأمون مکرّر با یکدیگر ردّ و بدل کردند و در این باب به هم پیغام دادند. چون مأمون اصرار زیادی کرد، حضرت فرمود که: «یا امیر المؤمنین، اگر مرا از این امر معاف داری، مرا خوش‌تر می‌آید و اگر مرا معاف نمی‌داری، بیرون می‌روم به نماز عید چنانچه رسول خدا و امیر المؤمنین﷣ بیرون رفتند». مأمون در جواب گفت که: به هر وضعی که خواسته باشی بیرون رو، و مأمون امرا و سرداران سپاه خویش و سایر مردم را امر کرد که سوار شوند و بر درِ خانهٔ حضرت امام رضا﷣ روند (و بنابر بعضی از نسخ کافی، صبح زود به در خانهٔ آن حضرت روند).

علی بن ابراهیم می‌گوید که: یاسر خادم به من خبر داد که مردمان از مردان و زنان و کودکان در همهٔ راه‌ها و بام‌ها نشستند و انتظار می‌کشیدند که حضرت امام رضا﷣ بیرون آید و سرداران و همهٔ لشکر بر درِ خانهٔ امام رضا﷣ جمع شدند و چون آفتاب بر آمد، آن حضرت﷣ برخاست و غسل کرد و عمامهٔ سفیدی که از پنبه ساخته بودند، بر سر بست، و یک سرِ آن را بر سینهٔ خویش و یک سر دیگر را در میانهٔ شانه‌های خود انداخت و جامه را بالا زد، بعد از آن به همهٔ موالیان خویش فرمود که: «بکنید مانند آنچه من کردم». و نیز عصایی در دست گرفت و بیرون آمد و ما در پیش روی آن حضرت بودیم و آن حضرت پا برهنه بود و زیر جامهٔ خود را تا نصف ساق پا بر زده و جامه‌های چند پوشیده بود که دامن آنها را بر زده بود، و چون به راه افتاد و ما در پیش روی او رفتیم، سر خویش را به سوی آسمان بلند کرد و چهار مرتبه گفت: الله اکبر. پس چنان به ما نموده شد و گویا شنیدیم که آسمان و همهٔ دیوارها آن حضرت را جواب می‌گفتند و همهٔ سواران و مردمان بر درِ خانه آماده گشته و اسلحه حرب پوشیده بودند و به بهترین آرایشی خود را آراسته بودند و چون ما به این صورت و هیئت به سوی ایشان بیرون آمدیم و حضرت امام رضا﷣ بیرون آمد، اندکی بر درِ خانه ایستاد و فرمود: «الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر على ما هدانا، الله أكبر على ما رزقنا من بهيمة الأنعام و الحمد لله على ما أبلانا، يعني: مکرّر الله اکبر می‌گویم و خدا را به بزرگی یاد می‌کنم بر آنکه ما را راه راست نموده، و خدا را به بزرگی یاد می‌کنم بر آنچه ما را روزی داده از بسته زبان از چهارپایان، و حمد از برای خدا بر آنکه ما را انعام فرموده». و ما آوازهای خود را به این

قَالَ يَاسِرٌ: فَتَزَعْزَعَتْ مَرْوُ بِالْبُكَاءِ وَ الضَّجِيجِ وَ الصِّيَاحِ لَمَّا نَظَرُوا إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ﵇، وَ سَقَطَ الْقُوَّادُ عَنْ دَوَابِّهِمْ، وَ رَمَوْا بِخِفَافِهِمْ لَمَّا رَأَوْا أَبَا الْحَسَنِ﵇ حَافِياً، وَ كَانَ يَمْشِي وَ يَقِفُ فِي كُلِّ عَشْرِ خُطُوَاتٍ، وَ يُكَبِّرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

قَالَ يَاسِرٌ: فَتَخَيَّلَ إِلَيْنَا أَنَّ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ الْجِبَالَ تُجَاوِبُهُ، وَ صَارَتْ مَرْوُ ضَجَّةً وَاحِدَةً مِنَ الْبُكَاءِ، وَ بَلَغَ الْمَأْمُونَ ذٰلِكَ، فَقَالَ لَهُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنْ بَلَغَ الرِّضَا﵇ الْمُصَلّىٰ عَلىٰ هٰذَا السَّبِيلِ، افْتَتَنَ بِهِ النَّاسُ، وَ الرَّأْيُ أَنْ تَسْأَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ، فَسَأَلَهُ الرُّجُوعَ، فَدَعَا أَبُو الْحَسَنِ﵇ بِخُفِّهِ، فَلَبِسَهُ وَ رَكِبَ وَ رَجَعَ.

١٣٠٥ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يَاسِرٍ، قَالَ: لَمَّا خَرَجَ الْمَأْمُونُ مِنْ خُرَاسَانَ يُرِيدُ بَغْدَادَ، وَ خَرَجَ الْفَضْلُ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ، وَ خَرَجْنَا مَعَ أَبِي الْحَسَنِ﵇، وَرَدَ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ ذِي الرِّئَاسَتَيْنِ كِتَابٌ مِنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ سَهْلٍ وَ نَحْنُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ: إِنِّي نَظَرْتُ فِي تَحْوِيلِ السَّنَةِ فِي حِسَابِ النُّجُومِ، فَوَجَدْتُ فِيهِ أَنَّكَ تَذُوقُ فِي شَهْرِ كَذَا وَ كَذَا يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ حَرَّ الْحَدِيدِ وَ حَرَّ النَّارِ، وَ أَرىٰ أَنْ تَدْخُلَ أَنْتَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الرِّضَا الْحَمَّامَ فِي هٰذَا الْيَوْمِ، وَ تَحْتَجِمَ فِيهِ، وَ تَصُبَّ عَلىٰ يَدَيْكَ الدَّمَ لِيَزُولَ عَنْكَ نَحْسُهُ.

فَكَتَبَ ذُو الرِّئَاسَتَيْنِ إِلَى الْمَأْمُونِ بِذٰلِكَ، وَ سَأَلَهُ أَنْ يَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ﵇ ذٰلِكَ، فَكَتَبَ الْمَأْمُونُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ﵇ يَسْأَلُهُ ذٰلِكَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ﵇: «لَسْتُ بِدَاخِلٍ الْحَمَّامَ غَداً، وَ لَا أَرىٰ لَكَ وَ لَا لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلَا الْحَمَّامَ غَداً». فَأَعَادَ عَلَيْهِ

کلمات بر می‌داشتیم.

یاسر گفت پس مرو به سبب گریه و خروش و ناله و فریاد و فغان به لرزه در آمد، در آن هنگام که مردم به سوی امام رضا ﷺ نظر کردند، و آن حضرت را بر این حالت دیدند، و همهٔ سرداران از اسب‌های خویش افتادند، و موزه‌های خود را انداختند؛ چون حضرت امام رضا ﷺ را پا برهنه دیدند، و آن حضرت می‌رفت و در هر ده قدم که بر می‌داشت، می‌ایستاد و سه مرتبه الله اکبر می‌گفت.

یاسر گفت: چنان به ما نموده شد و گویا شنیدیم که آسمان و زمین و کوه‌ها آن حضرت ﷺ را جواب می‌گفتند و مرو از صدای گریه یک خروش و غوغا شد. و این خبر به مأمون رسید، فضل بن سهل ذوالریاستین (که وزیر مأمون بود و به جهت مدخلیّتش در امارت و وزارت او را ذوالرّیاستین می‌گفتند) به آن ملعون گفت که: یا امیر المؤمنین، اگر رضا بر این روش به مصلّی برسد، مردم عاشق او می‌شوند و به او میل تمام به هم می‌رسانند و به خلافت او اعتقاد می‌کنند، و صلاح این است که از او سؤال کنی که برگردد. پس مأمون به سوی حضرت فرستاد و از او سؤال کرد که برگردد. حضرت امام رضا ﷺ موزهٔ خویش را طلبید، پس آن را پوشید و سوار شد و برگردید.

۱۳۰۵ / ۸. علی بن ابراهیم، از یاسر روایت کرده است که گفت: چون مأمون از خراسان بیرون آمد و ارادهٔ بغداد داشت و فضل ذوالرّیاستین نیز بیرون آمد، و ما با حضرت امام رضا ﷺ بیرون آمدیم، بر فضل بن سهل ذوالرّیاستین نامه‌ای وارد شد از جانب برادرش حسن بن سهل و ما در بعضی از منزل‌ها بودیم. مضمون نامه آن‌که: من در باب تحویل سال در حساب نجوم نظر کردم و در آن یافتم که تو در فلان ماه، در روز چهارشنبه، گرمی آهن و گرمی آتش را می‌چشی، و از آنها متضرّر می‌شوی، و چنین صلاح می‌دانم که تو و امیر المؤمنین (یعنی: مأمون) و رضا داخل حمّام شوید در آن روز و در آن روز حجامت کنی، و به دست خود خون خود را بریزی تا آن‌که نحوست آن روز از تو برطرف شود. پس ذوالرّیاستین این مطلب را به مأمون نوشت و از او خواهش کرد که از امام رضا ﷺ این امر را در خواهد. پس مأمون به خدمت امام رضا ﷺ نوشت، و این امر را از آن حضرت خواهش کرد. و امام رضا ﷺ به سوی مأمون نوشت که: «من فردا داخل حمّام نمی‌شوم، و از برای تو و از برای فضل، هیچ‌یک صلاح نمی‌دانم که فردا داخل حمّام شوید».

الرُّقْعَةَ مَرَّتَيْنِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَسْتُ بِدَاخِلٍ غَداً الْحَمَّامَ؛ فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ فِي النَّوْمِ، فَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ، لَا تَدْخُلِ الْحَمَّامَ غَداً، وَ لَا أَرىٰ لَكَ وَ لَا لِلْفَضْلِ أَنْ تَدْخُلَا الْحَمَّامَ غَداً». فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ: صَدَقْتَ يَا سَيِّدِي، وَ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، لَسْتُ بِدَاخِلٍ الْحَمَّامَ غَداً وَ الْفَضْلُ أَعْلَمُ.

قَالَ: فَقَالَ يَاسِرٌ: فَلَمَّا أَمْسَيْنَا وَ غَابَتِ الشَّمْسُ، قَالَ لَنَا الرِّضَا ﷺ: «قُولُوا: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ». فَلَمْ نَزَلْ نَقُولُ ذٰلِكَ. فَلَمَّا صَلَّى الرِّضَا ﷺ الصُّبْحَ، قَالَ لِيَ: «اصْعَدْ عَلَى السَّطْحِ، فَاسْتَمِعْ هَلْ تَسْمَعُ شَيْئاً؟» فَلَمَّا صَعِدْتُ، سَمِعْتُ الضَّجَّةَ وَ التَّحَمْتُ وَ كَثُرَتْ، فَإِذَا نَحْنُ بِالْمَأْمُونِ قَدْ دَخَلَ مِنَ الْبَابِ الَّذِي كَانَ إِلىٰ دَارِهِ مِنْ دَارِ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا سَيِّدِي يَا أَبَا الْحَسَنِ، آجَرَكَ اللَّهُ فِي الْفَضْلِ؛ فَإِنَّهُ قَدْ أَبىٰ وَ كَانَ دَخَلَ الْحَمَّامَ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ بِالسُّيُوفِ، فَقَتَلُوهُ، وَ أُخِذَ مِمَّنْ دَخَلَ عَلَيْهِ ثَلَاثُ نَفَرٍ كَانَ أَحَدُهُمُ ابْنَ خَالَةِ الْفَضْلِ ابْنَ ذِي الْقَلَمَيْنِ.

قَالَ: فَاجْتَمَعَ الْجُنْدُ وَ الْقُوَّادُ، وَ مَنْ كَانَ مِنْ رِجَالِ الْفَضْلِ عَلىٰ بَابِ الْمَأْمُونِ، فَقَالُوا: هٰذَا اغْتَالَهُ وَ قَتَلَهُ ـ يَعْنُونَ الْمَأْمُونَ ـ وَ لَنَطْلُبَنَّ بِدَمِهِ، وَ جَاؤُوا بِالنِّيرَانِ لِيُحْرِقُوا الْبَابَ. فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ ﷺ: يَا سَيِّدِي، تَرىٰ أَنْ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ وَ تُفَرِّقَهُمْ؟

قَالَ: فَقَالَ يَاسِرٌ: فَرَكِبَ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ، وَ قَالَ لِيَ: «ارْكَبْ» فَرَكِبْتُ، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ بَابِ الدَّارِ، نَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ قَدْ تَزَاحَمُوا، فَقَالَ لَهُمْ بِيَدِهِ: «تَفَرَّقُوا تَفَرَّقُوا». قَالَ يَاسِرٌ: فَأَقْبَلَ النَّاسُ وَ اللَّهِ يَقَعُ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ، وَ مَا أَشَارَ إِلىٰ أَحَدٍ إِلَّا رَكَضَ وَ

پس مأمون دو مرتبه رُقعه را بر آن حضرت برگردانید، حضرت امام رضاؑ به او نوشت که: «یا امیر المؤمنین، من فردا داخل حمّام نمی‌شوم؛ زیرا که من در این شب رسول خداﷺ را در خواب دیدم و به من فرمود که: یا علی، فردا داخل حمّام مشو، و من صلاح تو و فضل را نمی‌دانم که فردا داخل حمّام شوید». مأمون به آن حضرت نوشت که: ای سیّد من، تو راست گفتی و رسول خدا راست گفت، من فردا داخل حمّام نمی‌شوم. و فضل بهتر می‌داند (یعنی: اگر می‌خواهد به حمّام برود، برود).

علی بن ابراهیم می‌گوید که: یاسر گفت: چون شام کردیم و آفتاب غروب کرد، امام رضاؑ به ما فرمود که: «بگویید: نعوذ بالله من شرّ ما ینزل فی هذه اللیلة، یعنی: پناه می‌بریم به خدا از بدی آنچه فرود می‌آید در این شب». پس ما مکرّر این را می‌گفتیم، و چون امام رضاؑ نماز صبح را به جا آورد، به من فرمود که: «بر بام بالا رو و گوش بدار و ببین که آیا آوازی را می‌شنوی». پس من بر بالای بام رفتم، غوغا و آواز گریه‌ای شنیدم و آن غوغا و آواز سخت و بسیار شد. بعد از آن دیدم که مأمون داخل شد از آن دری که از خانهٔ امام رضاؑ به سوی خانهٔ او گشوده بود و می‌گوید که: ای سیّد من، ای ابوالحسن، خدا تو را در مصیبت فضل مزد دهد که او کشته شد. و قصّهٔ او چنان است که در حمّام داخل شده و گروهی با شمشیرها بر او داخل شده‌اند و او را کشته‌اند و از کسانی که بر او داخل شده‌اند، سه نفر به گیر آمده‌اند و یکی از ایشان، پسر خالهٔ فضل پسر ذوالقلمین است.

یاسر گفت: لشکر و سرداران و هر که از مردان و کسان فضل بودند، همه بر درِ خانهٔ مأمون جمع شدند و گفتند که: اینک با فضل مکر و حیله کرده، و او را کشته - و مقصود ایشان مأمون بود - و می‌گفتند: هر آینه خون او را طلب می‌کنیم و آتش‌ها آوردند که در خانهٔ مأمون را بسوزانند. پس مأمون به امام رضاؑ عرض کرد که: ای سیّد من، صلاح می‌دانی که به سوی ایشان بیرون روی و ایشان را پراکنده سازی؟

علی بن ابراهیم می‌گوید که: یاسر گفت که: امام رضاؑ سوار شد و به من فرمود که: «سوار شو» و من سوار شدم و چون از درِ خانه بیرون رفتیم، حضرت به مردم نگاه کرد و مردم انبوه شده، پشت در پشت ایستاده بودند. پس به دست خویش اشاره نمود و دو مرتبه به ایشان فرمود که: «پراکنده شوید».

یاسر گفت: به خدا سوگند، که مردم شروع کردند که بر روی یکدیگر می‌افتادند و

١٣٠٦ / ٩ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُسَافِرٍ؛ وَ عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُسَافِرٍ، قَالَ: لَمَّا أَرَادَ هَارُونُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنْ يُوَاقِعَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ، قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: «اذْهَبْ إِلَيْهِ، وَ قُلْ لَهُ: لَا تَخْرُجْ غَداً؛ فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ غَداً هُزِمْتَ، وَ قُتِلَ أَصْحَابُكَ. فَإِنْ سَأَلَكَ: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هٰذَا؟ فَقُلْ: رَأَيْتُ فِي النَّوْمِ».

قَالَ: فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَا تَخْرُجْ غَداً؛ فَإِنَّكَ إِنْ خَرَجْتَ هُزِمْتَ، وَ قُتِلَ أَصْحَابُكَ. فَقَالَ لِي: مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هٰذَا؟ فَقُلْتُ: رَأَيْتُ فِي النَّوْمِ، فَقَالَ: نَامَ الْعَبْدُ وَ لَمْ يَغْسِلِ اسْتَهُ، ثُمَّ خَرَجَ، فَانْهَزَمَ، وَ قُتِلَ أَصْحَابُهُ.

● قَالَ: وَ حَدَّثَنِي مُسَافِرٌ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام بِمِنىً، فَمَرَّ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ، فَغَطّىٰ رَأْسَهُ مِنَ الْغُبَارِ، فَقَالَ: «مَسَاكِينُ لَا يَدْرُونَ مَا يَحُلُّ بِهِمْ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ». ثُمَّ قَالَ: «وَ أَعْجَبُ مِنْ هٰذَا هَارُونُ وَ أَنَا كَهَاتَيْنِ» وَ ضَمَّ إِصْبَعَيْهِ.

قَالَ مُسَافِرٌ: فَوَ اللّٰهِ مَا عَرَفْتُ مَعْنىٰ حَدِيثِهِ حَتّىٰ دَفَنَّاهُ مَعَهُ.

١٣٠٧ / ١٠ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ حَمَلَ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام مَالاً لَهُ خَطَرٌ، فَلَمْ أَرَهُ سُرَّ بِهِ، قَالَ: فَاغْتَمَمْتُ لِذٰلِكَ، وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ حَمَلْتُ هٰذَا الْمَالَ وَ لَمْ يُسَرَّ بِهِ، فَقَالَ: «يَا غُلَامُ، الطَّشْتَ وَ الْمَاءَ». قَالَ: فَقَعَدَ عَلىٰ كُرْسِيٍّ وَ قَالَ بِيَدِهِ، وَ قَالَ لِلْغُلَامِ: «صُبَّ عَلَيَّ الْمَاءَ». قَالَ: فَجَعَلَ يَسِيلُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ فِي الطَّشْتِ ذَهَبٌ، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ لِي: «مَنْ كَانَ هٰكَذَا، لَا يُبَالِي بِالَّذِي حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ».

به کسی اشاره نفرمود، مگر آن‌که دوید و از آنجا گذشت.

۱۳۰۶ / ۹ . حسین بن محمد روایت کرده است از معلیّ بن محمد، از مسافر؛

و از وشّاء، از مسافر که گفت: چون هارون پسر مسیّب اراده کرد که با محمد، پسر امام جعفر صادق علیه السلام جنگ کند، حضرت امام رضا علیه السلام به من فرمود که: «برو به نزد محمد، و به او بگو که: فردا بیرون مرو زیرا که تو اگر فردا بیرون روی، شکست می‌خوری و اصحاب تو کشته می‌شوند. پس اگر از تو بپرسد که این را از کجا دانسته‌ای؟ بگو: در خواب دیدم». مسافر می‌گوید که: به نزد او آمدم و گفتم که: فدای تو گردم، فردا بیرون مرو؛ زیرا که تو فردا بیرون روی، شکست می‌خوری و اصحابت کشته می‌شوند. به من گفت که: این را از کجا دانسته‌ای؟ گفتم: در خواب دیدم. گفت که: این بنده خوابیده و مقعد خود را نشسته. پس بیرون رفت و شکست خورد و اصحابش کشته شدند.

● راوی می‌گوید: و نیز مسافر مرا حدیث کرد و گفت که: با حضرت امام رضا علیه السلام در منا بودم که یحیی پسر خالد برمکی گذشت و سر خود را از غباری که در آنجا بود، پوشانید. حضرت فرمود که: «بیچاره‌ها نمی‌دانند که در این سال، چه بر ایشان فرود می‌آید». بعد از آن فرمود که: «از این عجیب‌تر آن‌که هارون و من، مانند این دو خواهیم بود ـ و دو انگشت خویش را به هم ضمّ فرمود ـ».

مسافر می‌گوید: به خدا سوگند که معنی حدیث آن حضرت را نفهمیدم تا او را با هارون دفن کردیم (چه آن حضرت در جنب هارون در سمت پیش روی آن ملعون مدفون است).

۱۳۰۷ / ۱۰ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن محمد قاسانی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا بعضی از اصحاب ما که مالی را به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام برد و گفت که: آن مال را قدری بود. پس آن حضرت را ندیدم که به آن مال شاد و خوشحال شده باشد.

راوی می‌گوید که: من به جهت این غمناک شدم و با خود گفتم که: این مال عظیم را به خدمتش آوردم و به آن شاد و خوشحال نشد. پس فرمود که: «ای غلام، طشت و آب را بیاور». راوی می‌گوید که: آن حضرت بر بالای کرسی نشست و دست خود را پیش داشت، و به غلام فرمود که: «آب را بر دست من بریز». راوی می‌گوید که: پس شروع کرد که طلا از میانهٔ انگشتان آن حضرت روان می‌شد و در طشت می‌ریخت، بعد از آن رو به سوی من کرد و

١٣٠٨ / ١١ . سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَمِيعاً ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، قَالَ:

قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ مُوسىٰ‌ﷺ ـ وَ هُوَ ابْنُ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ أَشْهُرٍ ـ فِي عَامِ اثْنَيْنِ وَ مِائَتَيْنِ ؛ عَاشَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ‌ﷺ عِشْرِينَ سَنَةً إِلَّا شَهْرَيْنِ أَوْ ثَـلَاثَةً .

١٢٢ ـ بَابُ مَوْلِدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي‌ﷺ

وُلِدَ‌ﷺ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مِنْ سَنَةِ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ وَ مِائَةٍ ؛ وَ قُبِضَ‌ﷺ سَنَةَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ فِي آخِرِ ذِي الْقَعْدَةِ وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ شَهْرَيْنِ وَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً ؛ وَ دُفِنَ بِبَغْدَادَ فِي مَقَابِرِ قُرَيْشٍ عِنْدَ قَـبْرِ جَدِّهِ مُوسىٰ‌ﷺ ، وَ قَدْ كَانَ الْمُعْتَصِمُ أَشْخَصَهُ إِلىٰ بَغْدَادَ فِي أَوَّلِ هٰذِهِ السَّنَةِ الَّتِي تُوُفِّيَ فِيهَا‌ﷺ ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا: سَبِيكَةُ ، نُوبِيَّةٌ . وَ قِيلَ أَيْضاً: إِنَّ اسْمَهَا كَانَ خَيْزُرَانَ . وَ رُوِيَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَارِيَةَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رَسُولِ اللّٰهِ‌ﷺ .

١٣٠٩ / ١ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَالِدٍ ـ قَـالَ مُحَمَّدٌ: وَ كَانَ زَيْدِيّاً ـ قَالَ: كُنْتُ بِالْعَسْكَرِ ، فَبَلَغَنِي أَنَّ هُنَاكَ رَجُلاً مَحْبُوساً أُتِيَ بِهِ مِنْ نَاحِيَةِ الشَّامِ مَكْبُولاً ، وَ قَالُوا: إِنَّهُ تَنَبَّأَ . قَالَ عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ: فَأَتَيْتُ الْبَابَ ، وَ دَارَيْتُ الْبَوَّابِينَ وَ الْحَجَبَةَ حَتّىٰ وَصَلْتُ إِلَيْهِ ، فَإِذَا رَجُلٌ لَهُ فَهْمٌ ، فَقُلْتُ: يَا هٰذَا ، مَا قِصَّتُكَ وَ مَا أَمْرُكَ ؟

قَالَ: إِنِّي كُنْتُ رَجُلًا بِالشَّامِ أَعْبُدُ اللّٰهَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ: مَـوْضِعُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ ، فَبَيْنَا أَنَا فِي عِبَادَتِي إِذْ أَتَانِي شَخْصٌ ، فَقَالَ لِي: «قُمْ بِنَا» فَقُمْتُ مَعَهُ ، فَبَيْنَا

فرمود: «کسی که همچنین باشد، به آنچه تو آن را به سوی او آورده‌ای، پروا نمی‌کند».

۱۱/۱۳۰۸ .سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سِنان که گفت: روح مطهّر حضرت علی بن موسی الرِّضا علیه السلام قبض شد و آن حضرت در آن هنگام، چهل و نه ساله بود با زیادتی چند ماه، در سال دویست و دویم از هجرت. و بعد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، بیست سال مگر دو ماه یا سه ماه زندگانی فرمود.

۱۲۲. باب در بیان مولد ابوجعفر ثانی حضرت محمدبن علی التّقی علیه السلام

آن حضرت علیه السلام متولّد شد در ماه مبارک رمضان از سال صد و نود و پنجم از هجرت، و قبض روح مطهّر آن حضرت علیه السلام شد در سال دویست و بیستم در آخر ماه ذی العقده، و آن حضرت در آن هنگام بیست و پنج ساله بود با زیادتی دو ماه و هجده روز، و در بغداد در مقابر قریش مدفون گردید، در نزد قبر جدّش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام. و معتصم عبّاسی آن حضرت را از مدینه بیرون آورد به سوی بغداد در اوّل همین سالی که آن حضرت علیه السلام در آن وفات فرمود. و مادرش کنیزی است که او را سبیکهٔ نوبیّه می‌گفتند. و نیز بعضی گفته‌اند که: نام مادرش خیزران بود. و روایت شده است که سبیکه، از خاندان و سلسلهٔ ماریه، مادر ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

۱۳۰۹ / ۱ . احمد بن ادریس، از محمد بن حسّان، از علی بن خالد روایت کرده است ـ و محمد گفت که: علی بن خالد، زیدی مذهب بود ـ و روایت این است که: علی بن خالد گفت که: من در سرّ من رأی بودم و خبر به من رسید که در اینجا مردی محبوس است که او را از طرف شام آورده‌اند با غُل و زنجیر و گفتند که: او ادّعای پیغمبری کرده است. علی بن خالد می‌گوید که: بر درِ آن مکان آمدم و با دربانان و حاجبان مدارایی نمودم و خوش آمد گفتم، تا آن‌که به آن مرد رسیدم، دیدم مردی است که او را فهم بسیاری هست. گفتم که: ای مرد، قصّه تو چیست، و امر تو چون است و چه کار کرده‌ای؟ گفت: من مردی بودم که در شام خدا را عبادت می‌نمودم، در موضعی که آن را موضع سرِ امام حسین علیه السلام می‌گویند. در بین این‌که من مشغول عبادت خود بودم، ناگاه شخصی به نزد من آمد و گفت: «برخیز و با ما همراه شو».

أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ لِي: «تَعْرِفُ هٰذَا الْمَسْجِدَ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، هٰذَا مَسْجِدُ الْكُوفَةِ. قَالَ: فَصَلّىٰ وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ، فَبَيْنَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، فَسَلَّمَ عَلَىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ سَلَّمْتُ، وَ صَلّىٰ وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ، وَ صَلّىٰ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَبَيْنَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا بِمَكَّةَ، فَلَمْ أَزَلْ مَعَهُ حَتّىٰ قَضىٰ مَنَاسِكَهُ وَ قَضَيْتُ مَنَاسِكِي مَعَهُ، فَبَيْنَا أَنَا مَعَهُ إِذَا أَنَا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كُنْتُ أَعْبُدُ اللّٰهَ فِيهِ بِالشَّامِ.

وَ مَضَى الرَّجُلُ، فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْقَابِلُ، إِذَا أَنَا بِهِ، فَعَلَ مِثْلَ فِعْلَتِهِ الْأُولىٰ، فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنْ مَنَاسِكِنَا، وَ رَدَّنِي إِلَى الشَّامِ، وَ هَمَّ بِمُفَارَقَتِي، قُلْتُ لَهُ: سَأَلْتُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَقْدَرَكَ عَلىٰ مَا رَأَيْتُ إِلَّا أَخْبَرْتَنِي مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: «أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ».

قَالَ: فَتَرَاقَى الْخَبَرُ حَتّىٰ انْتَهىٰ إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ الزَّيَّاتِ، فَبَعَثَ إِلَيَّ، وَ أَخَذَنِي، وَ كَبَّلَنِي فِي الْحَدِيدِ، وَ حَمَلَنِي إِلَى الْعِرَاقِ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَارْفَعِ الْقِصَّةَ إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، فَفَعَلَ وَ ذَكَرَ فِي قِصَّتِهِ مَا كَانَ، فَوَقَّعَ فِي قِصَّتِهِ: قُلْ لِلَّذِي أَخْرَجَكَ مِنَ الشَّامِ فِي لَيْلَةٍ إِلَى الْكُوفَةِ، وَ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلىٰ مَكَّةَ، وَ رَدَّكَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الشَّامِ أَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ حَبْسِكَ هٰذَا.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ خَالِدٍ: فَغَمَّنِي ذٰلِكَ مِنْ أَمْرِهِ، وَ رَقَقْتُ لَهُ، وَ أَمَرْتُهُ بِالْعَزَاءِ وَ الصَّبْرِ، قَالَ: ثُمَّ بَكَّرْتُ عَلَيْهِ فَإِذَا الْجُنْدُ وَ صَاحِبُ الْحَرَسِ وَ صَاحِبُ السِّجْنِ وَ خَلْقُ اللّٰهِ، فَقُلْتُ: مَا هٰذَا؟ فَقَالُوا: الْمَحْمُولُ مِنَ الشَّامِ ـ الَّذِي تَنَبَّأَ ـ افْتُقِدَ الْبَارِحَةَ، فَلَا يُدْرىٰ أَ خَسَفَتْ بِهِ الْأَرْضُ، أَوِ اخْتَطَفَهُ الطَّيْرُ؟

من برخاستم و همراه او شدم و در آن بین که با او بودم، ناگاه دیدم که در مسجد کوفه‌ام. به من گفت که: «این مسجد را می‌شناسی؟» گفتم: آری، این مسجد کوفه است. آن مرد محبوس می‌گوید که: او نماز به جا آورد و من با او نماز کردم، و در بینی که با او بودم، دیدم که در مسجد رسول خدا ﷺ در مدینه‌ام، پس بر رسول خدا ﷺ سلام کرد و من سلام کردم و نماز کرد و من با او نماز کردم، و بر رسول خدا ﷺ صلوات فرستاد و در آن بین که همراه او بودم، دیدم که در مکّه‌ام. و متّصل با او بودم تا آن‌که افعال حجّ خود را به جا آورد و من افعال حجّ خویش را همراه او به جا آوردم، و در بین این‌که همراه او بودم، ناگاه دیدم که در موضعی هستم که خدا را در آن موضع عبادت می‌کنم در شام و آن مرد رفت و از من در گذشت. پس چون سال آینده شد، ناگاه دیدم که آن مرد پیدا شد و مثل کار غریب اوّل که در سال پیش کرده بود، کرد و مرا با خود به آن موضع که برده بود آورد و چون از افعال حجّ خویش فارغ شدیم و مرا به شام برگردانید، و خواست که از من جدا شود، گفتم که: تو را سؤال می‌کنم به حقّ آن خدایی که تو را بر آنچه دیدم قدرت داده و دست بر نمی‌دارم، مگر آن‌که مرا خبر دهی که تو کیستی؟ فرمود که: «من محمد بن علی بن موسی‌ام».

آن مرد محبوس گفت که: پس این خبر بلند شد و شهرت کرد تا به محمد بن عبدالملک زیّات که در شام والی بود رسید، و به سوی من فرستاد و مرا گرفت و در غُل و زنجیر مقیّد گردانید، و مرا به جانب عراق فرستاد. علی بن خالد می‌گوید که: من به آن مرد شامی گفتم که: این قصّه را به محمد بن عبد الملک بنویس. پس آن مرد چنان کرد و در قصّهٔ خویش آنچه را که واقع شده بود، ذکر نمود. محمد بن عبدالملک در باب جواب قصّهٔ او فرمانی نوشت که بگو به آن کسی که در یک شب تو را از شام بیرون برد به سوی کوفه و از کوفه به سوی مدینه و از مدینه به سوی مکّه و تو را از مکّه به شام برگردانید، تا تو را از این حبس بیرون آورد.

علی بن خالد می‌گوید که: چون جواب را خواندم، مرا از حال و کار او غمناک کرد و برای او رقّت کردم و گریستم و او را امر کردم که خود را تسلّی دهد و صبر کند.

علی می‌گوید که: روز دیگر صبح زود به نزد او رفتم، دیدم که لشکر و پاسبان و زندانبان و خلق خدا در آنجا جمع شده‌اند، گفتم: چه خبر است و باعث این اجتماع چیست؟ گفتند: آن مردی که او را از شام آورده بودند که ادّعای پیغمبری کرده بود، دیشب ناپدید شده و هیچ‌کس نمی‌داند که آیا خدا او را به زمین فرو برده یا مرغ او را ربوده است؟

١٣١٠ / ٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا -يُقَالُ لَهُ: عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ رَزِينٍ- قَالَ: كُنْتُ مُجَاوِراً بِالْمَدِينَةِ -مَدِينَةِ الرَّسُولِ ﷺ- وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ ‌عليه‌السلام يَجِيءُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَعَ الزَّوَالِ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَيَنْزِلُ فِي الصَّحْنِ، وَ يَصِيرُ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ، وَ يَرْجِعُ إِلىٰ بَيْتِ فَاطِمَةَ ‌عليها‌السلام، فَيَخْلَعُ نَعْلَيْهِ، وَ يَقُومُ، فَيُصَلِّي، فَوَسْوَسَ إِلَيَّ الشَّيْطَانُ، فَقَالَ: إِذَا نَزَلَ، فَاذْهَبْ حَتّىٰ تَأْخُذَ مِنَ التُّرَابِ الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ. فَجَلَسْتُ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ أَنْتَظِرُهُ لِأَفْعَلَ هٰذَا.

فَلَمَّا أَنْ كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ، أَقْبَلَ ‌عليه‌السلام عَلىٰ حِمَارٍ لَهُ، فَلَمْ يَنْزِلْ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ، وَ جَاءَ حَتّىٰ نَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ الَّتِي عَلىٰ بَابِ الْمَسْجِدِ، ثُمَّ دَخَلَ، فَسَلَّمَ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ، فَفَعَلَ هٰذَا أَيَّاماً، فَقُلْتُ: إِذَا خَلَعَ نَعْلَيْهِ جِئْتُ فَأَخَذْتُ الْحَصَى الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ بِقَدَمَيْهِ.

فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ الْغَدِ، جَاءَ عِنْدَ الزَّوَالِ، فَنَزَلَ عَلَى الصَّخْرَةِ، ثُمَّ دَخَلَ، فَسَلَّمَ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ، فَصَلّىٰ فِي نَعْلَيْهِ وَ لَمْ يَخْلَعْهُمَا، حَتّىٰ فَعَلَ ذٰلِكَ أَيَّاماً، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ يَتَهَيَّأْ لِي هَاهُنَا، وَ لٰكِنْ أَذْهَبُ إِلىٰ بَابِ الْحَمَّامِ، فَإِذَا دَخَلَ إِلَى الْحَمَّامِ، أَخَذْتُ مِنَ التُّرَابِ الَّذِي يَطَأُ عَلَيْهِ. فَسَأَلْتُ عَنِ الْحَمَّامِ الَّذِي يَدْخُلُهُ، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ يَدْخُلُ حَمَّاماً بِالْبَقِيعِ لِرَجُلٍ مِنْ وُلْدِ طَلْحَةَ، فَتَعَرَّفْتُ الْيَوْمَ الَّذِي يَدْخُلُ فِيهِ الْحَمَّامَ، وَ صِرْتُ إِلىٰ بَابِ الْحَمَّامِ، وَ جَلَسْتُ إِلَى الطَّلْحِيِّ أُحَدِّثُهُ وَ أَنَا أَنْتَظِرُ مَجِيئَهُ ‌عليه‌السلام، فَقَالَ الطَّلْحِيُّ: إِنْ أَرَدْتَ دُخُولَ الْحَمَّامِ، فَقُمْ، فَادْخُلْ؛ فَإِنَّهُ لَا يَتَهَيَّأُ لَكَ ذٰلِكَ بَعْدَ سَاعَةٍ.

۲/۱۳۱۰ . حسین بن محمد اشعری روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا شیخی از اصحاب ما -که او را عبدالله بن رَزین می‌گفتند - و گفت که: من در مدینه مجاور بودم (یعنی: مدینهٔ رسول خداﷺ) و امام محمد تقی‌ﷺ هر روز در وقت زوال آفتاب به مسجد می‌آمد و در صحن در مسجد از الاغ فرود می‌آمد و به زیارت رسول خداﷺ می‌رفت و بر آن حضرت سلام می‌کرد و بر می‌گشت به سوی خانهٔ فاطمه‌ﷺ و نعلین خود را می‌کند و می‌ایستاد و نماز می‌کرد، پس شیطان به من وسوسه کرد و گفت که: چون حضرت از الاغ فرود آید، برو تا آن‌که قدری از آن خاکی که پا بر آن می‌گذارد فراگیری، و من در آن روز نشستم و انتظار آن حضرت می‌کشیدم از برای آن‌که این کار را به جا آورم، و چون وقت زوال آفتاب شد، آن حضرت‌ﷺ رو کرد و تشریف آورد و بر الاغ سوار بود. پس در آنجایی که همیشه در آن فرود می‌آمد، فرود نیامد و آمد تا فرود آمد بر روی سنگی که بر در مسجد بود، بعد از آن داخل شد و بر رسول خداﷺ سلام کرد.

آن شیخ می‌گوید که: پس، برگشت به آن مکانی که همیشه در آنجا نماز می‌کرد و چند روزی چنین کرد. من گفتم که: چون نعلین خود را می‌کند، می‌آیم و آن سنگریزه‌ای را که پاهای خویش را بر آن می‌گذارد، فرا می‌گیرم، و چون فردا شد در نزد زوال آفتاب آمد و بر روی آن سنگ فرود آمد، بعد از آن داخل شد و بر رسول خداﷺ سلام کرد. و آمد به آن موضعی که در آن نماز می‌کرد، پس در نعلین خویش نماز کرد و آنها را نکند، تا آن‌که چند روزی چنین کرد. من با خود گفتم که: آنچه اراده داشتم در اینجا از برایم میّسر نشد، ولیکن می‌روم تا در حمّام و چون داخل حمّام می‌شود قدری از آن خاک را که پا بر آن می‌گذارد، فرا می‌گیرم. پس سؤال کردم از حمّامی که حضرت در آن داخل می‌شود به من گفتند که: داخل می‌شود در حمّامی که در بقیع است، و آن حمّام مال مردی از فرزندان طلحه است، و احوال گرفتم که آن روزی که حضرت در آن داخل حمّام می‌شود، کدام روز است، تا آن روز را دانستم و رفتم تا در حمّام و در نزد طلحی صاحب حمّام نشستم، و با او سخن می‌گفتم، و من انتظار می‌کشیدم که آن حضرت‌ﷺ بیاید. طلحی گفت که: اگر می‌خواهی داخل حمّام شوی برخیز و داخل شو؛ زیرا که بعد از ساعتی دیگر تو را میسّر نمی‌شود که داخل شوی. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا که ابن الرّضا ارادهٔ دخول حمّام دارد. گفتم که: ابن الرّضا کیست؟ گفت: مردی است از آل محمدﷺ که او را صلاح و پارسایی عظیمی هست. به آن طلحی گفتم که: روا

قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّ ابْنَ الرِّضَا يُرِيدُ دُخُولَ الْحَمَّامِ. قَالَ: قُلْتُ: وَ مَنِ ابْنُ الرِّضَا؟ قَالَ: رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، لَهُ صَلَاحٌ وَ وَرَعٌ. قُلْتُ لَهُ: وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَدْخُلَ مَعَهُ الْحَمَّامَ غَيْرُهُ؟ قَالَ: نُخْلِي لَهُ الْحَمَّامَ إِذَا جَاءَ.

قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا كَذٰلِكَ إِذْ أَقْبَلَ ؑ وَ مَعَهُ غِلْمَانٌ لَهُ، وَ بَيْنَ يَدَيْهِ غُلَامٌ مَعَهُ حَصِيرٌ حَتّىٰ أَدْخَلَهُ الْمَسْلَخَ، فَبَسَطَهُ وَ وَافىٰ، فَسَلَّمَ وَ دَخَلَ الْحُجْرَةَ عَلىٰ حِمَارِهِ، وَ دَخَلَ الْمَسْلَخَ، وَ نَزَلَ عَلَى الْحَصِيرِ.

فَقُلْتُ لِلطَّلْحِيِّ: هٰذَا الَّذِي وَصَفْتَهُ بِمَا وَصَفْتَ مِنَ الصَّلَاحِ وَ الْوَرَعِ؟ فَقَالَ: يَا هٰذَا، لَا وَ اللّٰهِ، مَا فَعَلَ هٰذَا قَطُّ إِلَّا فِي هٰذَا الْيَوْمِ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هٰذَا مِنْ عَمَلِي أَنَا جَنَيْتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ: أَنْتَظِرُهُ حَتّىٰ يَخْرُجَ، فَلَعَلِّي أَنَالُ مَا أَرَدْتُ إِذَا خَرَجَ، فَلَمَّا خَرَجَ وَ تَلَبَّسَ، دَعَا بِالْحِمَارِ، فَأُدْخِلَ الْمَسْلَخَ وَ رَكِبَ مِنْ فَوْقِ الْحَصِيرِ وَ خَرَجَ ؑ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ ـ وَ اللّٰهِ ـ آذَيْتُهُ وَ لَا أَعُودُ وَ لَا أَرُومُ مَا رُمْتُ مِنْهُ أَبَداً، وَ صَحَّ عَزْمِي عَلىٰ ذٰلِكَ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الزَّوَالِ مِنْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ، أَقْبَلَ عَلىٰ حِمَارِهِ حَتّىٰ نَزَلَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ فِي الصَّحْنِ، فَدَخَلَ وَ سَلَّمَ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ جَاءَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ ؑ، وَ خَلَعَ نَعْلَيْهِ، وَ قَامَ يُصَلِّي.

١٣١١ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، قَالَ: خَرَجَ عَلَيَّ، فَنَظَرْتُ إِلىٰ رَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ، فَبَيْنَا أَنَا كَذٰلِكَ حَتّىٰ قَعَدَ، وَ قَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللّٰهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ فِي النُّبُوَّةِ، فَقَالَ:

نیست که غیر او با او داخل حمّام شود؟ گفت که: چون بیاید، ما حمّام را از برایش خلوت می‌کنیم.

آن شیخ می‌گوید که: در بین این‌که من همچنین در این گفت‌وگو بودم ناگاه دیدم که آن حضرتﷺ رو آورده می‌آید و غلامی چند از آن حضرت همراه اویند، و در پیش روی آن حضرت غلامی بود که حصیری با خود داشت و آمد تا آن حصیر را داخل جامه کن حمّام کرد و آن را گسترانید، و حضرت تشریف آورد و سلام کرد و بر الاغ خود سوار بود که داخل حجره شد و داخل جامه کن گردید و بر بالای حصیر فرود آمد. من به آن طلحی گفتم که: اینک آن کسی است که تو او را وصف کردی، به آنچه وصف کردی، از صلاح و پارسایی. گفت که: ای مرد، نه به خدا سوگند، که این مرد هرگز این کار را نکرده بود، مگر در امروز. من با خود گفتم که: این، از عمل من ناشی شد و من او را بر این فعل غیر متعارف داشتم، و با خود گفتم که: او را انتظار می‌کشم تا بیرون آید، شاید که چون بیرون آید، آنچه را که اراده کرده‌ام بیابم. پس چون بیرون آمد و رخت‌پوش الاغ را طلبید و الاغ را داخل رخت‌کن کردند و از بالای حصیر بر آن سوار شد و بیرون رفت، من با خود گفتم: به خدا سوگند، که او را آزار کردم و هرگز بر نخواهم گشت که قصد کنم و طلب نمی‌نمایم آنچه را که از او طلب کردم، و عزم من بر این درست شد و چون همان روز وقت زوال شد، آمد و بر الاغ خود سوار بود تا آن‌که فرود آمد در آن موضعی که در آن فرود می‌آمد، در صحن و داخل شد و بر رسول خداﷺ سلام کرد و آمد به موضعی که در آن نماز می‌کرد در خانهٔ فاطمهﷺ و نعلین خود را بیرون کرد و ایستاد و نماز می‌کرد.

۱۳۱۱ / ۳. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: امام محمد تقیﷺ بر من بیرون آمد، پس به سر و پای‌های او نظر کردم تا قامت او را برای اصحاب خویش در مصر وصف کنم[1] (تا آخر آنچه در باب حالات ائمّهﷺ در سنّ

---

۱. و در بین آن‌که من هم‌چنین نگران بودم، نشست و فرمود که: «ای علی، به درستی که خدا در باب امامت، حجت آورده، به مثل آنچه در باب نبوت به آن حجت آورده، و فرموده که: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرۡبَعِينَ سَنَةً﴾ (احقاف، ۱۵). و ترجمهٔ آیه چنین است: «چون حضرت موسی به غایت قوت و کمال خویش که چهل سالگی است رسید (چنانچه از ابن عباس و مجاهد و قتاده نیز مروی است)، و راست شد قد او (یا عقلش به نهایت نشو و نما رسید)، دادیم او را پیغمبری و دانش در دین». آن‌که گاهی جائز است که به پیغمبر، پیغمبری عطا شود و او کودک باشد، و جائز است که به او عطا شود و او در سن چهل سالگی باشد».

﴿وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾ وَقَالَ: ﴿حَتَّىٰ إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحِكْمَةَ صَبِيّاً، وَ يَجُوزُ أَنْ يُعْطَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً».

١٣١٢ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ، قَالَ: احْتَالَ الْمَأْمُونُ عَلَىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ بِكُلِّ حِيلَةٍ، فَلَمْ يُمْكِنْهُ فِيهِ شَيْءٌ، فَلَمَّا اعْتَلَّ وَ أَرَادَ أَنْ يَبْنِيَ عَلَيْهِ ابْنَتَهُ، دَفَعَ إِلَىٰ مِائَتَيْ وَصِيفَةٍ مِنْ أَجْمَلِ مَا يَكُنَّ إِلَىٰ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ جَاماً فِيهِ جَوْهَرٌ يَسْتَقْبِلْنَ أَبَا جَعْفَرٍ ؑ إِذَا قَعَدَ مَوْضِعَ الْأَخْيَارِ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِنَّ.

وَ كَانَ رَجُلٌ ـ يُقَالُ لَهُ: مُخَارِقٌ ـ صَاحِبَ صَوْتٍ وَ عُودٍ وَ ضَرْبٍ، طَوِيلَ اللِّحْيَةِ، فَدَعَاهُ الْمَأْمُونُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ، فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ، فَشَهَقَ مُخَارِقٌ شَهْقَةً اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الدَّارِ، وَ جَعَلَ يَضْرِبُ بِعُودِهِ وَ يُغَنِّي.

فَلَمَّا فَعَلَ سَاعَةً وَ إِذَا أَبُو جَعْفَرٍ ؑ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ لَا يَمِيناً وَ لَا شِمَالاً، ثُمَّ رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ، وَ قَالَ: «اتَّقِ اللّٰهَ يَا ذَا الْعُثْنُونِ». قَالَ: فَسَقَطَ الْمِضْرَابُ مِنْ يَدِهِ وَ الْعُودُ، فَلَمْ يَنْتَفِعْ بِيَدَيْهِ إِلَىٰ أَنْ مَاتَ.

قَالَ: فَسَأَلَهُ الْمَأْمُونُ عَنْ حَالِهِ، قَالَ: لَمَّا صَاحَ بِي أَبُو جَعْفَرٍ ؑ، فَزِعْتُ فَزْعَةً لَا أُفِيقُ مِنْهَا أَبَداً.

١٣١٣ / ٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ وَ مَعِي ثَلَاثُ رِقَاعٍ غَيْرُ مُعَنْوَنَةٍ، وَ اشْتَبَهَتْ عَلَيَّ، فَاغْتَمَمْتُ، فَتَنَاوَلَ إِحْدَاهَا، وَ قَالَ: «هٰذِهِ رُقْعَةُ زِيَادِ بْنِ شَبِيبٍ». ثُمَّ تَنَاوَلَ الثَّانِيَةَ،

مذکور شد با زیادتی بعضی از عبارات در صدر حدیث و بحثی که در نظم آیه به طوری که در روایت مذکور است).

۱۳۱۲ / ۴ . علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از محمد بن ریّان روایت کرده است که گفت: مأمون هر حیله و چاره که داشت، در کار امام محمد تقی علیه السلام کرد، و او را در باب آن حضرت چیزی ممکن و میسّر نشد، و چون بهانه‌ای جست و خواست که دختر خود امّ الفضل را به خانهٔ آن حضرت فرستد، دویست کنیز از نیکوترین آنچه در نزد او بودند از کنیزان به هر یک از ایشان جامی را تسلیم نمود که در آن گوهری بود، پس آن کنیزان رو به حضرت امام محمد تقی علیه السلام آوردند، در وقتی که در جای صاحب لشکرها (یعنی: پادشاه، که عبارت است از تخت) نشسته بود (حاصل مراد، آن‌که آن کنیزان رو به حضرت آوردند در هنگامی که بر تخت دامادی نشسته بود) و حضرت نگاه به سمت ایشان نفرمود.

و مردی بود که او را مُخارق می‌گفتند، و او مردی بود خوش‌آواز و صاحب بربط و ساززن و ریش درازی داشت، مأمون او را طلبید، و بعد از آن‌که ما فی الضّمیر خود را در نزد او بروز داد، گفت: یا امیر المؤمنین، اگر ابو جعفر راغب باشد در چیزی از امر دنیا، امر او را از تو کفایت می‌کنیم و او را از سرت کوتاه می‌گردانم. پس در پیش روی امام محمد تقی علیه السلام نشست و مُخارق فریادی بر آورد مانند فریاد خَر؛ چنان فریادی که تمام اهل آن خانه بر سر او جمع شدند، و شروع کرد که بربط می‌زد و غنا می‌کرد و چون ساعتی این فعل حرام را به عمل آورد، حضرت امام محمد تقی علیه السلام به هیچ‌وجه نگاه به سمت او نمی‌فرمود؛ نه در طرف راست و نه در طرف چپ و سرِ خود را به زیر افکنده بود. بعد از آن، سر را به سوی او بلند کرد و فرمود: «از خدا بترس ای صاحب این ریش دراز».

راوی می‌گوید که: چون مُخارق این را شنید، مضراب و زخمهٔ بربط از دستش افتاد، و به دست‌های خویش منتفع نشد تا مرد. راوی می‌گوید که: مأمون او را از حالش پرسید، گفت که: چون ابوجعفر علیه السلام به من صیحهٔ زد، ترسیدم؛ چنان ترسیدنی که هرگز از آن به هوش نخواهم آمد.

۱۳۱۳ / ۵ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که گفت: بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم و با من سه کاغذ بی‌عنوانی بود (که در عنوان و سر آنها

فَقَالَ: «هٰذِهِ رُقْعَةُ فُـلَانٍ». فَبُهِتُّ أَنَا، فَنَظَرَ إِلَيَّ، فَتَبَسَّمَ.

قَالَ: وَ أَعْطَانِي ثَـلَاثَمِائَةِ دِينَارٍ، وَ أَمَرَنِي أَنْ أَحْمِلَهَا إِلىٰ بَعْضِ بَنِي عَمِّهِ، وَ قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ: دُلَّنِي عَلىٰ حَرِيفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعاً، فَدُلَّهُ عَلَيْهِ».

قَالَ: فَأَتَيْتُهُ بِالدَّنَانِيرِ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا هَاشِمٍ، دُلَّنِي عَلىٰ حَرِيفٍ يَشْتَرِي لِي بِهَا مَتَاعاً، فَقُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: وَ كَلَّمَنِي جَمَّالٌ أَنْ أُكَلِّمَهُ لَهُ يُدْخِلُهُ فِي بَعْضِ أُمُورِهِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ لِأُكَلِّمَهُ لَهُ، فَوَجَدْتُهُ يَأْكُلُ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ وَ لَمْ يُمْكِنِّي كَـلَامُهُ، فَقَالَ: «يَا أَبَـا هَاشِمٍ، كُلْ» وَ وَضَعَ بَيْنَ يَدَيَّ، ثُمَّ قَالَ ـ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ ـ: «يَا غُـلَامُ، انْظُرْ إِلَى الْجَمَّالِ الَّذِي أَتَانَا بِهِ أَبُو هَاشِمٍ، فَضُمَّهُ إِلَيْكَ».

قَالَ: وَ دَخَلْتُ مَعَهُ ذَاتَ يَوْمٍ بُسْتَاناً، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي لَمُولَعٌ بِأَكْـلِ الطِّينِ، فَادْعُ اللّٰهَ لِي، فَسَكَتَ، ثُمَّ قَالَ بَعْدَ أَيَّامٍ ابْتِدَاءً مِنْهُ: «يَا أَبَا هَاشِمٍ، قَدْ أَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْكَ أَكْلَ الطِّينِ». قَالَ أَبُو هَاشِمٍ: فَمَا شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْهُ الْيَوْمَ.

١٣١٤ / ٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ الْهَاشِمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام صَبِيحَةَ عُرْسِهِ حَيْثُ بَنىٰ بِابْنَةِ الْمَأْمُونِ، وَ كُنْتُ تَنَاوَلْتُ مِنَ اللَّيْلِ دَوَاءً، فَأَوَّلُ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي صَبِيحَتِهِ أَنَا، وَ قَدْ أَصَابَنِي الْعَطَشُ، وَ كَرِهْتُ

چیزی نوشته نشده بود) که موجب امتیاز هر یک از آنها از دیگری باشد، و آنها بر من مشتبه شد، و به این سبب، بسیار غمناک شدم. پس حضرت یکی از آن نامه‌ها را برگرفت و فرمود که: «این نامهٔ زیاد بن شبیب است». بعد از آن، نامهٔ دویم را برداشت و فرمود که: «این نامهٔ فلان است» و اسم صاحب آن را برد. پس من مبهوت و حیران شدم، و حضرت به سوی من نگریست و تبسّم فرمود.

راوی می‌گوید که: حضرت سیصد دینار به من داد و مرا امر فرمود که آن را به نزد بعضی از پسران عموی آن حضرت برم و فرمود که: «آگاه باش که زود باشد که به تو بگوید که مرا رهنمایی کن به هم پیشه و هم معامل که به این وجه متاعی را بخرد، پس او را بر آن دلالت کن».

راوی می‌گوید که: آن دینارها را به نزد او آوردم، به من گفت که: ای ابو هاشم، مرا دلالت کن بر هم معامل که برای من به این مبلغ متاعی را بخرد. گفتم: آری بر چشم، تو را دلالت می‌کنم. و نیز راوی می‌گوید که: شترداری با من سخن گفت در باب این‌که از برایش با آن حضرت سخنی چند بگویم که حضرت او را در بعضی از امور خویش داخل گرداند، و از جملهٔ کارکنان و خادمان خود قرار دهد. پس بر آن حضرت داخل شدم تا با آن حضرت در باب آن شتردار سخن گویم، آن حضرت را یافتم که چیزی می‌خورد، و با او جماعتی بودند و مرا میسّر نشد که با او سخن گویم. فرمود که: «ای ابو هاشم، طعام بخور» و آن را در پیش روی من گذاشت. بعد از آن ابتدا به سخن فرمود، بی‌آن‌که من خواهش کنم و فرمود که: «ای غلام، متوجّه شو و نظر کن به شترداری که ابوهاشم او را آورده است و او را با خود ضمّ کن».

و نیز راوی می‌گوید که: روزی با آن حضرت در باغی داخل شدم و عرض کردم که: فدای تو گردم، من بر گل خوردن حریصم، پس دعا کن که خدا این امر را از من برطرف کند. پس آن حضرت ساکت شد، و بعد از چند روز ابتدا به سخن فرمود بی‌آن‌که من چیزی عرض کنم و فرمود که: «ای ابوهاشم، خدا گل خوردن را از تو بُرد». ابوهاشم گفت که: امروز چیزی در نزد من از گِل و گِل خوردن، دشمن‌تر نیست.

۱۳۱۴ / ۶. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن علی، از محمد بن حمزهٔ هاشمی، از علی بن محمد، یا محمد بن علی هاشمی روایت کرده است که گفت: بر امام محمد تقی ﷺ داخل شدم در صبح دامادی آن حضرت، در وقتی که دختر مأمون را به خانه

أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ، فَنَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ؈ فِي وَجْهِي، وَ قَالَ: «أَظُنُّكَ عَطْشَانَ». فَقُلْتُ: أَجَلْ، فَقَالَ: «يَا غُلَامُ ـ أَوْ جَارِيَةُ ـ اسْقِنَا مَاءً» فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: السَّاعَةَ يَأْتُونَهُ بِمَاءٍ يَسُمُّونَهُ بِهِ، فَاغْتَمَمْتُ لِذٰلِكَ، فَأَقْبَلَ الْغُلَامُ وَ مَعَهُ الْمَاءُ، فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِي، ثُمَّ قَالَ: «يَا غُلَامُ، نَاوِلْنِي الْمَاءَ». فَتَنَاوَلَ الْمَاءَ، فَشَرِبَ، ثُمَّ نَاوَلَنِي، فَشَرِبْتُ، ثُمَّ عَطِشْتُ أَيْضاً، وَ كَرِهْتُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ، فَفَعَلَ مَا فَعَلَ فِي الْأُولىٰ، فَلَمَّا جَاءَ الْغُلَامُ وَ مَعَهُ الْقَدَحُ، قُلْتُ فِي نَفْسِي مِثْلَ مَا قُلْتُ فِي الْأُولىٰ، فَتَنَاوَلَ الْقَدَحَ، ثُمَّ شَرِبَ، فَنَاوَلَنِي، وَ تَبَسَّمَ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْزَةَ: فَقَالَ لِي هٰذَا الْهَاشِمِيُّ: وَ أَنَا أَظُنُّهُ كَمَا يَقُولُونَ.

١٣١٥ / ٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: اسْتَأْذَنَ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ؈ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ النَّوَاحِي مِنَ الشِّيعَةِ، فَأَذِنَ لَهُمْ، فَدَخَلُوا، فَسَأَلُوهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ عَنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ، فَأَجَابَ؈ وَ لَهُ عَشْرُ سِنِينَ.

١٣١٦ / ٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ دِعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ، أَنَّهُ دَخَلَ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا؈، وَ أَمَرَ لَهُ بِشَيْءٍ، فَأَخَذَهُ وَ لَمْ يَحْمَدِ اللّٰهَ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ: «لِمَ لَمْ تَحْمَدِ اللّٰهَ؟».

آورده بود، و من در شبْ دوایی معطش[1] خورده بودم، پس اوّل کسی که در صبح بر او داخل شد من بودم، و تشنگی به من رسید و ناخوش داشتم که آب طلب کنم. امام محمد تقی ﷺ در روی من نظر کرد و فرمود: «گمان دارم که تو تشنه باشی». عرض کردم: بلی، فرمود که: «ای غلام»، یا فرمود که: «ای کنیز، ما را آب ده». من با خود گفتم که: در این ساعت به نزد او آبی می‌آورند که زهر در آن کرده‌اند و او را به آن مسموم می‌گردانند و زهر را به او می‌خورانند و به این سبب، غمناک شدم، پس غلام آمد و آب با او بود. حضرت در روی من تبسّم فرمود و فرمود که: «ای غلام، آب را به من ده»، پس آب را گرفت و نوشید و به من داد و نوشیدم. بعد از آن نیز تشنه شدم و ناخوش داشتم که آب طلب کنم، و آن حضرت آنچه در مرتبهٔ اول کرده بود، به جا آورد، و چون غلام آمد و قدح آب با او بود، با خود گفتم: مثل آنچه در مرتبهٔ اول گفته بودم. پس حضرت قَدح را گرفت و نوشید و به من داد و تبسّم فرمود.

محمد بن حمزه می‌گوید که: این مرد هاشمی به من گفت که: من آن حضرت را گمان می‌کنم چنانچه شیعیان می‌گویند (و مراد این است که گمانم آن‌که آنچه ایشان می‌گویند که ابوجعفر عالم است به آنچه در دل‌ها است، حق باشد)، بعد از آن‌که خود این امر را از او مشاهده نمودم.

و در ارشاد شیخ مفید چنین است که: محمد بن حمزه می‌گوید که: محمد بن علی هاشمی به من گفت: به خدا سوگند که گمان دارم که ابوجعفر ﷺ آنچه را که در نفوس است می‌داند، چنانچه رافضه می‌گویند).

۷ / ۱۳۱۵ . علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است که گفت: گروهی از اهل نواحی از شیعیان، رخصت طلبیدند که بر امام محمد تقی ﷺ داخل شوند، پس ایشان را رخصت داد و داخل شدند و او را در یک مجلس از سی هزار مسأله سؤال کردند، و آن حضرت ﷺ همه را جواب داد، و در آن هنگام او را ده سال بود.

۸ / ۱۳۱۶ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن حَکَم، از دِعبِل بن علی روایت کرده است که دِعبل بر حضرت ابوالحسن امام رضا ﷺ داخل شد و حضرت امر فرمود که او را چیزی بدهند. دِعبل آن را گرفت و خدا را حمد نکرد. دِعبل می‌گوید که: حضرت فرمود: «چرا

---

۱. عطش آور.

قَالَ: ثُمَّ دَخَلْتُ بَعْدُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ؈ ، وَ أَمَرَ لِي بِشَيْءٍ، فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ، فَقَالَ لِي: «تَأَدَّبْتَ».

١٣١٧ / ٩ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ ؈ ، فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، حَدَثَ بِآلِ فَرَجٍ حَدَثٌ؟» فَقُلْتُ: مَاتَ عُمَرُ، فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ» حَتّىٰ أَحْصَيْتُ لَهُ أَرْبَعاً وَ عِشْرِينَ مَرَّةً، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ هٰذَا يَسُرُّكَ، لَجِئْتُ حَافِياً أَعْدُو إِلَيْكَ، قَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، أَ وَ لَا تَدْرِي مَا قَالَ ـ لَعَنَهُ اللّٰهُ ـ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي؟» قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: «خَاطَبَهُ فِي شَيْءٍ، فَقَالَ: أَظُنُّكَ سَكْرَانَ، فَقَالَ أَبِي: اللّٰهُمَّ، إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي أَمْسَيْتُ لَكَ صَائِماً، فَأَذِقْهُ طَعْمَ الْحَرَبِ، وَ ذُلَّ الْأَسْرِ، فَوَ اللّٰهِ، إِنْ ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ حَتّىٰ حُرِبَ مَالَهُ وَ مَا كَانَ لَهُ، ثُمَّ أُخِذَ أَسِيراً، وَ هُوَ ذَا قَدْ مَاتَ لَا رَحِمَهُ اللّٰهُ، وَ قَدْ أَدَالَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ مِنْهُ، وَمَا زَالَ يُدِيلُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ أَعْدَائِهِ».

١٣١٨ / ١٠ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ ؈ فِي مَسْجِدِ الْمُسَيَّبِ، وَ صَلّىٰ بِنَا فِي مَوْضِعِ الْقِبْلَةِ سَوَاءً، وَ ذُكِرَ أَنَّ السِّدْرَةَ الَّتِي فِي الْمَسْجِدِ كَانَتْ يَابِسَةً لَيْسَ عَلَيْهَا وَرَقٌ، فَدَعَا بِمَاءٍ، وَ تَهَيَّأَ تَحْتَ السِّدْرَةِ فَعَاشَتِ السِّدْرَةُ وَ أَوْرَقَتْ، وَ حَمَلَتْ مِنْ عَامِهَا.

١٣١٩ / ١١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ وَ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، عَنِ الْمُطَرِّفِيِّ، قَالَ: مَضىٰ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ؈ وَ لِيَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: ذَهَبَ مَالِي، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ ؈ : «إِذَا كَانَ غَداً فَأْتِنِي، وَ لْيَكُنْ مَعَكَ مِيزَانٌ وَ أَوْزَانٌ».

فَدَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ؈ ، فَقَالَ لِي: «مَضىٰ أَبُو الْحَسَنِ ؈ ، وَلَكَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ

خدا را حمد نکردی؟» و نیز می‌گوید که: بعد از آن، بر امام محمد تقی ﷺ داخل شدم و امر فرمود که مرا چیزی دادند، گفتم: الحمد لله. حضرت به من فرمود که: «ادب یاد گرفتی».

۱۳۱۷ / ۹ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از محمد بن سِنان روایت کرده است که گفت: بر امام علی نقی ﷺ داخل شدم، پس فرمود که: «ای محمد، آیا مصیبتی به آل فرج رسید؟» عرض کردم که: عُمر مُرد. فرمود که: «الحمد لله»، تا آن که بیست و چهار مرتبه شمردم که این را فرمود.

من عرض کردم که: ای آقای من، اگر می‌دانستم که این خبر تو را شاد می‌گرداند، هر آینه به خدمت تو می‌آمدم با پای برهنه و همه جا می‌دویدم. فرمود که: «ای محمد، آیا نمی‌دانی که عُمر خدا او را لعنت کند، به پدرم محمد بن علی ﷺ چه گفت؟» محمد می‌گوید که: عرض کردم: نه، حضرت فرمود که: «با پدرم در باب چیزی گفت که تو را چنان گمان می‌کنم که مست باشی. پدرم گفت: بار خدایا اگر می‌دانی که من شام کرده‌ام و از برای رضای تو روزه‌دار بوده‌ام، او را مزهٔ تاراج رفتن مال و خواری اسیری بچشان. پس به خدا سوگند که روزی چند نرفت که مال او و آنچه داشت، به تاراج رفت. بعد از آن او را به اسیری گرفتند و او همین است که مرده. خدا او را رحمت نکند و خدای عزّ و جلّ پدرم را بر او یاری کرد و غالب گردانید و خدا همیشه دوستان خویش را بر دشمنانش یاری می‌دهد».

۱۰/۱۳۱۸ . احمد بن ادریس، از محمد بن حَسّان، از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: با امام محمد تقی ﷺ نماز کردم در مسجد مسیَّب، و با ما نماز کرد در سمت قبله، در موضع همواری. و جعفری ذکر کرد که این درخت سدری که در مسجد است، خشک بود و یک برگ بر آن نبود. پس حضرت آبی طلبید و وضو ساخت در زیر آن درخت سدر، و آن سدر زنده شد و برگ بیرون آورد و در همان سال بار برداشت.

۱۱/۱۳۱۹ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حجّال و عمرو بن عثمان، از مردی از مردم مدینه، از مُطَرِّفی که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا ﷺ از دنیا درگذشت و مرا بر آن حضرت چهار هزار درم بود (که این مبلغ از آن حضرت طلب‌کار بودم) با خود گفتم که: مال من رفت و عائد من نخواهد شد.

پس امام محمد تقی ﷺ به سوی من فرستاد که: «چون فردا شود به نزد من بیا، و باید که ترازو و سنگ‌ها با تو باشد». بعد از آن بر حضرت امام محمد تقی ﷺ داخل شدم، به من

آلَافِ دِرْهَمٍ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ. فَرَفَعَ الْمُصَلَّى الَّذِي كَانَ تَحْتَهُ، فَإِذَا تَحْتَهُ دَنَانِيرُ، فَدَفَعَهَا إِلَيَّ.

١٣٢٠ / ١٢ . سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَ الْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قُبِضَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ ثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ وَ اثْنَيْ عَشَرَ يَوْماً، تُوُفِّيَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ؛ عَاشَ بَعْدَ أَبِيهِ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً إِلَّا خَمْساً وَ عِشْرِينَ يَوْماً.

١٢٣ ـ بَابُ مَوْلِدِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُ

وُلِدَ عليه السلام لِلنِّصْفِ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَ مِائَتَيْنِ؛ وَ رُوِيَ أَنَّهُ وُلِدَ فِي رَجَبٍ سَنَةَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ وَ مِائَتَيْنِ.

وَمَضىٰ عليه السلام لِأَرْبَعٍ بَقِينَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ؛ وَرُوِيَ أَنَّهُ قُبِضَ عليه السلام فِي رَجَبٍ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ. وَ لَهُ إِحْدىٰ وَ أَرْبَعُونَ سَنَةً وَ سِتَّةُ أَشْهُرٍ، وَ أَرْبَعُونَ سَنَةً عَلَى الْمَوْلِدِ الْآخَرِ الَّذِي رُوِيَ.

وَ كَانَ الْمُتَوَكِّلُ أَشْخَصَهُ مَعَ يَحْيَى بْنِ هَرْثَمَةَ بْنِ أَعْيَنَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلىٰ سُرَّ مَنْ رَأىٰ، فَتُوُفِّيَ بِهَا عليه السلام، وَ دُفِنَ فِي دَارِهِ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا: سَمَانَةُ.

١٣٢١ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ خَيْرَانَ الْأَسْبَاطِيِّ، قَالَ: قَدِمْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام الْمَدِينَةَ، فَقَالَ لِي: «مَا خَبَرُ الْوَاثِقِ عِنْدَكَ؟» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، خَلَّفْتُهُ فِي عَافِيَةٍ، أَنَا مِنْ أَقْرَبِ النَّاسِ عَهْداً بِهِ، عَهْدِي

فرمود که: «ابوالحسن ﷺ، وفات فرموده و تو را بر آن حضرت چهار هزار درم است؟» عرض کردم: آری، پس آن حضرت جانمازی را که در زیرش افتاده بود، بالا گرفت، دیدم که دینارهای بسیار در زیر آن بود و آنها را به من تسلیم فرمود.

۱۳۲۰ / ۱۲ . سعد بن عبدالله و حِمیری هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین بن سعید، از محمد بن سِنان که گفت: روح مطهّر حضرت محمد بن علی ﷺ قبض شد و آن حضرت در آن هنگام بیست و پنج ساله بود با زیادتی سه ماه و دوازده روز، و وفات فرمود در روز سه شنبه در وقتی که شش روز از ماه ذی الحجّه گذشته بود در سال دویست و بیستم از هجرت، و بعد از پدرش نوزده سال مگر بیست و پنج روزی زیست فرمود.

۱۲۳. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت علی‌بن محمد النقی ﷺ

آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ متولّد شد در وقتی که نیمهٔ ماه ذی الحجّه گذشته بود در سال دویست و دوازدهم از هجرت، و روایت شده است که آن حضرت متولّد شد در ماه رجب در سال دویست و چهاردهم. و روایت شده است که روح مطهّر آن حضرت ﷺ، قبض شد در ماه رجب در سال دویست و پنجاه و چهارم، و آن حضرت ﷺ را در آن هنگام چهل و یک سال و شش ماه بود یا چهل سال بنا بر مولد دیگر که روایت شده است. و متوکّل ـ یعنی: جعفر پسر معتصم برادر واثق ـ آن حضرت را به همراهی یحیی بن هَرثَمه که به طلب آن حضرت فرستاده بود، از مدینه بیرون برد به سوی سُرّ من رأی، پس آن حضرت ﷺ در آنجا وفات فرمود، و در خانهٔ خود مدفون گردید. و مادرش کنیزی است که او را سَمانه می‌گفتند.

۱۳۲۱ / ۱ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از خَیران اَسباطی روایت کرده است که در مدینه بر امام علی نقی ﷺ وارد شدم، پس به من فرمود که: «از واثق چه خبر داری؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، او را واگذاشتم در صحّت و دوری از بدی‌ها (که هیچ ناخوشی نداشت) و عهد من به او از همهٔ مردمان نزدیک‌تر است؛ زیرا که مدّت ده روز است که من او را دیدم، یا از او جدا گردیدم.

راوی می‌گوید که: حضرت به من فرمود که: «مردم مدینه می‌گویند که: واثق مرده است».

بِهِ مُنْذُ عَشَرَةِ أَيَّامٍ، قَالَ: فَقَالَ لِي: «إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَقُولُونَ: إِنَّهُ مَاتَ». فَلَمَّا أَنْ قَالَ لِيَ: «النَّاسَ» عَلِمْتُ أَنَّهُ هُوَ.

ثُمَّ قَالَ لِي: «مَا فَعَلَ جَعْفَرٌ؟» قُلْتُ: تَرَكْتُهُ أَسْوَأَ النَّاسِ حَالاً فِي السِّجْنِ، قَالَ: فَقَالَ: «أَمَا إِنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ؛ مَا فَعَلَ ابْنُ الزَّيَّاتِ؟» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، النَّاسُ مَعَهُ، وَ الْأَمْرُ أَمْرُهُ، قَالَ: فَقَالَ: «أَمَا إِنَّهُ شُؤْمٌ عَلَيْهِ».

قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ: وَ قَالَ لِي: «لَا بُدَّ أَنْ تَجْرِيَ مَقَادِيرُ اللّٰهِ تَعَالىٰ وَ أَحْكَامُهُ؛ يَا خَيْرَانُ، مَاتَ الْوَاثِقُ، وَ قَدْ قَعَدَ الْمُتَوَكِّلُ جَعْفَرٌ، وَ قَدْ قُتِلَ ابْنُ الزَّيَّاتِ». فَقُلْتُ: مَتىٰ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «بَعْدَ خُرُوجِكَ بِسِتَّةِ أَيَّامٍ».

١٣٢٢ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ ؈، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فِي كُلِّ الْأُمُورِ أَرَادُوا إِطْفَاءَ نُورِكَ، وَ التَّقْصِيرَ بِكَ حَتّىٰ أَنْزَلُوكَ هٰذَا الْخَانَ الْأَشْنَعَ، خَانَ الصَّعَالِيكِ.

فَقَالَ: «هَاهُنَا أَنْتَ يَا ابْنَ سَعِيدٍ؟» ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ، وَ قَالَ: «انْظُرْ» فَنَظَرْتُ، فَإِذَا أَنَا بِرَوْضَاتٍ أَنِقَاتٍ، وَ رَوْضَاتٍ بَاسِرَاتٍ، فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ عَطِرَاتٌ، وَ وِلْدَانٌ كَأَنَّهُنَّ اللُّؤْلُؤُ الْمَكْنُونُ، وَ أَطْيَارٌ وَ ظِبَاءٌ وَ أَنْهَارٌ تَفُورُ، فَحَارَ بَصَرِي، وَ حَسَرَتْ عَيْنِي، فَقَالَ: «حَيْثُ كُنَّا فَهٰذَا لَنَا عَتِيدٌ، لَسْنَا فِي خَانِ الصَّعَالِيكِ».

١٣٢٣ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ الْجَلَّابِ، قَالَ: اشْتَرَيْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ؈ غَنَماً كَثِيرَةً، فَدَعَانِي، فَأَدْخَلَنِي مِنْ إِصْطَبْلِ دَارِهِ إِلىٰ مَوْضِعٍ وَاسِعٍ لَا أَعْرِفُهُ، فَجَعَلْتُ أُفَرِّقُ تِلْكَ الْغَنَمَ فِيمَنْ أَمَرَنِي بِهِ، فَبَعَثْتُ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ وَ إِلىٰ وَالِدَتِهِ وَ غَيْرِهِمَا مِمَّنْ

چون فرمود که: «مردم می‌گویند»، دانستم که گوینده خود آن حضرت است. بعد از آن فرمود که: «جعفر متوکّل چه کرد؟» عرض کردم که او را چنان واگذاشتم که حالش از همه کس بدتر و در زندان بود. فرمود: «بدان و آگاه باش که او صاحب امر خلافت است»، و فرمود که: «محمد بن عبدالملک زیّات چه کرد؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، مردم با اویند و امر، امر اوست و هر چه بفرماید مُمضیٰ و مُجری است.

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «آگاه باش که این امر بر او نامبارک است». و راوی گفت که: حضرت ساکت شد بعد از آن فرمود که: «چاره‌ای نیست از آنکه مقدّرات خدا و احکام او جاری گردد. ای خَیران، واثق مرد و جعفرِ متوکّل به خلافت نشست و ابن زیّات کشته شد». عرض کردم: فدای تو گردم، در چه زمان اینها اتّفاق افتاد؟ فرمود: «شش روز بعد از آنکه تو بیرون آمدی».

۱۳۲۲ / ۲. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از محمد بن یحیی، از صالح بن سعید روایت کرده است که گفت: بر امام علی نقی﷣ داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، در همهٔ امور خواستند که نور تو را فرو نشانند، و در حقّ تو کوتاهی کردند تا آنکه تو را فرود آوردند در این کاروان‌سرایی که از هر جایی بدتر است، و کاروان‌سرایی است که درویشان و گدایان، یا دزدان و بی‌سر و پایان در آن مسکن دارند. فرمود که: «ای پسر سعید، تو در اینجایی، نه من» و به دست خویش اشاره فرمود و فرمود که: «بنگر»، چون نگریستم باغ‌ها دیدم به غایت خوب و خوشایند، و بوستان‌ها دیدم تر و تازه که نهرها در آن جاری است و در آنها حوران خوب خوش‌بو و غلمان بودند، و گویا آن حوران مروارید ناسفته یا پوشیده شده بودند که غبار بر آن ننشسته باشد و در نهایت حسن و صفا و نور و ضیا باشد، و مرغان و آهویان و نهرها دیدم که می‌جوشید، پس عقل من حیران و چشمم خیره شد. و حضرت فرمود که: «ما در هر جا که باشیم این چیزها که دیدی، از برای ما مهیّا و آماده است و ما در کاروان‌سرای گدایان و دزدان نیستیم».

۱۳۲۳ / ۳. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از علی بن محمد، از اسحاق جَلّاب روایت کرده است که گفت: گوسفند بسیاری از برای امام علی نقی﷣ خریدم، پس مرا طلبید و از راه شترخان خانهٔ خویش مرا داخل گردانید و برد به جای

أَمَرَنِي، ثُمَّ اسْتَأْذَنْتُهُ فِي الِانْصِرَافِ إِلىٰ بَغْدَادَ إِلىٰ وَالِدِي، وَ كَانَ ذٰلِكَ يَوْمَ التَّـرْوِيَةِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: «تُقِيمُ غَداً عِنْدَنَا، ثُمَّ تَنْصَرِفُ». قَالَ: فَأَقَمْتُ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ، أَقَمْتُ عِنْدَهُ، وَ بِتُّ لَيْلَةَ الْأَضْحىٰ فِي رِوَاقٍ لَهُ، فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ، أَتَانِي، فَقَالَ: «يَـا إِسْحَاقُ، قُمْ». قَالَ: فَقُمْتُ، فَفَتَحْتُ عَيْنِي، فَإِذَا أَنَا عَلىٰ بَابِي بِبَغْدَادَ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلىٰ وَالِدِي وَ أَنَا فِي أَصْحَابِي، فَقُلْتُ لَهُمْ: عَرَّفْتُ بِالْعَسْكَرِ، وَ خَرَجْتُ بِبَغْدَادَ إِلَى الْعِيدِ.

١٣٢٤ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِيِّ، قَالَ: مَرِضَ الْمُتَوَكِّلُ مِنْ خُرَاجٍ خَرَجَ بِهِ، وَ أَشْرَفَ مِنْهُ عَلَى الْهَـلَاكِ، فَلَمْ يَجْسُرْ أَحَدٌ أَنْ يَمَسَّهُ بِحَدِيدَةٍ، فَنَذَرَتْ أُمُّهُ -إِنْ عُوفِيَ- أَنْ تَحْمِلَ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ مَالاً جَلِيلاً مِنْ مَالِهَا؛ وَ قَالَ لَهُ الْفَتْحُ بْنُ خَاقَانَ: لَوْ بَعَثْتَ إِلىٰ هٰذَا الرَّجُلِ فَسَأَلْتَهُ، فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو أَنْ يَكُونَ عِنْدَهُ صِفَةٌ يُفَرِّجُ بِهَا عَنْكَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ وَ وَصَفَ لَهُ عِلَّتَهُ، فَرَدَّ إِلَيْهِ الرَّسُولُ بِأَنْ يُؤْخَذَ كُسْبُ الشَّاةِ، فَيُدَافَ بِمَاءِ وَرْدٍ، فَيُوضَعَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا رَجَعَ الرَّسُولُ وَ أَخْبَرَهُمْ، أَقْبَلُوا يَهْزَؤُونَ مِنْ قَوْلِهِ، فَقَالَ لَهُ الْفَتْحُ: هُوَ -وَ اللّٰهِ- أَعْلَمُ بِمَا قَالَ، وَ أَحْضَرَ الْكُسْبَ وَ عَمِلَ كَمَا قَالَ، وَ وَضَعَ عَلَيْهِ، فَغَلَبَهُ النَّوْمُ وَ سَكَنَ، ثُمَّ انْفَتَحَ وَ خَرَجَ مِنْهُ مَا كَانَ فِيهِ، وَ بُشِّرَتْ أُمُّهُ بِعَافِيَتِهِ، فَحَمَلَتْ إِلَيْهِ عَشَرَةَ آلَافِ دِينَارٍ تَحْتَ خَاتَمِهَا.

ثُمَّ اسْتَقَلَّ مِنْ عِلَّتِهِ، فَسَعىٰ إِلَيْهِ الْبَطْحَائِيُّ الْعَلَوِيُّ بِـأَنَّ أَمْـوَالًا تُـحْمَلُ إِلَـيْهِ وَ سِلَاحاً، فَقَالَ لِسَعِيدٍ الْحَاجِبِ: اهْجُمْ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ، وَ خُذْ مَا تَجِدُ عِنْدَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ السِّـلَاحِ، وَ احْمِلْهُ إِلَيَّ.

گشاده‌ای که آن را نمی‌شناختم و هرگز ندیده بودم. پس شروع کردم که آن گوسفندان را جدا می‌کردم از برای کسانی که حضرت مرا امر فرموده بود که از برای ایشان جدا کنم و بفرستم، و آنها را فرستادم به نزد ابوجعفر (یعنی: محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی علیه السلام) و به نزد مادر آن حضرت و غیر ایشان از کسانی که مرا امر فرموده بود. پس در باب برگشتن بـه بـغداد بـه سوی پدرم از آن حضرت رخصت طلبیدم، و آن روز، روز ترویه بود (یعنی: روز هشتم ماه ذی الحجّه). پس آن حضرت به من نوشت که: «فردا در نزد ما می‌مانی بعد از آن بر می‌گردی».

اسحاق می‌گوید که: ماندم چون روز عرفه شد، در نزد آن حضرت ماندم و در شب عید قربان در ایوان آن حضرت شب را به روز آوردم، و چون سحر شد، به نزد من آمد و فرمود که: «ای اسحاق، برخیز». اسحاق می‌گوید که: من برخاستم و چشم خود را گشودم، دیدم که بر درِ خانهٔ خویشم در بغداد، پس بر پدرم داخل شدم و یاران خود را دیدم که به دور من در آمدند، به ایشان گفتم که: در روز عرفه در سُرّ من رأی بودم و در بغداد به نماز عید بیرون آمدم.

۱۳۲۴ / ۴. علی بن محمد، از ابراهیم بن محمد طاهری روایت کرده است که گفت: متوکّل بیمار شد، به جهت دملی که در بدنش بیرون آمد، و از شدّت آن نزدیک به هلاکت رسید، و کسی جرأت نکرد که نیشتر به آن برساند. مادر متوکّل نذر کرد که مال بسیاری از مال خود به سوی ابوالحسن حضرت علی بن محمد بفرستد، اگر متوکّل عافیت یابد. و فتح بن خاقان به متوکّل گفت: کاش می‌فرستادی به نزد این مـرد (یـعنی: حـضرت عـلی بـن مـحمد) و از او می‌پرسیدی؛ زیرا که او خالی نیست از آن‌که در نزد او شرحی باشد که به آن تو را از این درد و اندوه برهاند. پس متوکّل به خدمت آن حضرت فرستاد و ناخوشی خـود را بـرای حـضرت شرح کرد. حضرت فرستاده را به سوی او برگردانید با دوای آن و آن ایـن است کـه: پشگـل گوسفند را فرا می‌گیرند و به گلاب می‌خیسانند و بر بالای آن دمل می‌گذارند. و چون فرستاده برگشت و ایشان را خبر داد، شروع کردند که ریشخند می‌کردند از گفتار حـضرت. فـتح بـا متوکّل گفت: به خدا سوگند، که او داناتر است به آنچه گفته، و پشگل را حاضر کردند و آنچه فرموده بود به جا آوردند، و آن را بر بالای دمل گذاشتند، پس خواب بر او غالب شد و درد آن ساکن گردید. بعد از آن سر باز کرد و آنچه در آن بود از آن بیرون آمد، و مادر مـتوکّل را بـه عافیت یافتن او مژده دادند، پس ده هزار اشرفی در کیسه‌ای که به مُـهرش مـمهور بـود، بـه خدمت آن حضرت فرستاد. و چون متوکّل از آن ناخوشی چاق شد، بطحای علوی در نـزد

قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ: فَقَالَ لِي سَعِيدٌ الْحَاجِبُ: صِرْتُ إِلىٰ دَارِهِ بِاللَّيْلِ وَ مَعِي سُلَّمٌ، فَصَعِدْتُ السَّطْحَ، فَلَمَّا نَزَلْتُ عَلىٰ بَعْضِ الدَّرَجِ فِي الظُّلْمَةِ، لَمْ أَدْرِ كَيْفَ أَصِلُ إِلَى الدَّارِ، فَنَادَانِي: «يَا سَعِيدُ، مَكَانَكَ حَتّىٰ يَأْتُوكَ بِشَمْعَةٍ». فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ أَتَوْنِي بِشَمْعَةٍ، فَنَزَلْتُ، فَوَجَدْتُهُ عَلَيْهِ جُبَّةُ صُوفٍ وَ قَلَنْسُوَةٌ مِنْهَا، وَ سَجَّادَةٌ عَلىٰ حَصِيرٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلَمْ أَشُكَّ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي، فَقَالَ لِي: «دُونَكَ الْبُيُوتَ». فَدَخَلْتُهَا وَ فَتَّشْتُهَا، فَلَمْ أَجِدْ فِيهَا شَيْئاً، وَ وَجَدْتُ الْبَدْرَةَ فِي بَيْتِهِ مَخْتُومَةً بِخَاتَمِ أُمِّ الْمُتَوَكِّلِ، وَ كِيساً مَخْتُوماً، وَ قَالَ لِي: «دُونَكَ الْمُصَلّىٰ». فَرَفَعْتُهُ، فَوَجَدْتُ سَيْفاً فِي جَفْنٍ غَيْرِ مُلَبَّسٍ، فَأَخَذْتُ ذٰلِكَ، وَ صِرْتُ إِلَيْهِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلىٰ خَاتَمِ أُمِّهِ عَلَى الْبَدْرَةِ، بَعَثَ إِلَيْهَا، فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ، فَأَخْبَرَنِي بَعْضُ خَدَمِ الْخَاصَّةِ أَنَّهَا قَالَتْ لَهُ: كُنْتُ قَدْ نَذَرْتُ فِي عِلَّتِكَ لَمَّا أَيِسْتُ مِنْكَ: إِنْ عُوفِيتَ حَمَلْتُ إِلَيْهِ مِنْ مَالِي عَشَرَةَ آلَافِ دِينَارٍ، فَحَمَلْتُهَا إِلَيْهِ، وَ هٰذَا خَاتَمِي عَلَى الْكِيسِ، وَ فَتَحَ الْكِيسَ الْآخَرَ، فَإِذَا فِيهِ أَرْبَعُمِائَةِ دِينَارٍ، فَضَمَّ إِلَى الْبَدْرَةِ بَدْرَةً أُخْرىٰ، وَ أَمَرَنِي بِحَمْلِ ذٰلِكَ إِلَيْهِ، فَحَمَلْتُهُ، وَ رَدَدْتُ السَّيْفَ وَ الْكِيسَيْنِ، وَ قُلْتُ لَهُ: يَا

وی غمّازی کرد که مال‌ها و اسباب کارزار به نزد آن حضرت می‌آورند، متوکّل به سعید دربان گفت که: در شب بی‌خبر بر سر علی بن محمد برو و آنچه راکه در نزد او می‌یابی از اموال و حربه، فراگیر و آن را به نزد من بیاور.

ابراهیم بن محمد می‌گوید که: سعد حاجب با من گفت که: در شب به سوی خانهٔ حضرت رفتم و نردبانی همراه داشتم و آن را بر دیوار خانهٔ حضرت گذاشتم و بر بالای بام رفتم، و چون در تاریکی فرود آمدم و پا بر بعضی از پلّه‌ها گذاشتم، ندانستم که چگونه به اصل خانه برسم، پس آن حضرت مرا آواز داد که: «ای سعید، در جای خود باش تا شمع پیش راه تو آورند»، و من درنگی نکردم که شمعی به نزد من آوردند و از بام به زیر آمدم و آن حضرت را دیدم که جُبّه‌ای از پشم پوشیده، و کلاهی از پشم بر سر گذاشته، و دیدم که جانمازی بر بالای حصیر در پیش رویش گسترده، و من شکّ نداشتم که آن حضرت مشغول نماز بوده.

پس فرمود که: «حجره‌ها نزد تو حاضر است، پیش رو و ملاحظه کن». من داخل آن حجره‌ها شدم و همه را تفتیش و تفحّص کردم، و در آنها چیزی نیافتم، و در حجره‌ای که آن حضرت تشریف داشت، بدره‌ای یافتم که مهر شده بود به مهر مادر متوکّل.[1]

حاصل آن‌که سعید می‌گوید که: در آنجا بدره‌ای یافتم (یا کیسهٔ سر به مهری) و حضرت فرمود که: «جانماز در نزد تو است، آن را نیز ملاحظه کن». پس من آن را برداشتم، شمشیری را یافتم که در غلافی بود که آن را نپوشیده بودند و بر روی آن چیزی نگرفته بودند. آنها را فرا گرفتم و نزد متوکّل رفتم، و چون متوکّل به مهر مادر خود نظر کرد که بر آن بدره بود، به نزد مادر فرستاد که حقیقت حال را معلوم کند. پس مادرش به سوی او بیرون آمد، سعید می‌گوید که: بعضی از خدمت‌کاران خاصّه مرا خبر داد که: مادرش به او گفت که: من در هنگام ناخوشی تو چون از تو مأیوس و نومید شدم، نذر کردم که اگر عافیت یابی، ده هزار اشرفی از مال خود به سوی او بفرستم و چون عافیت یافتی، آن را برایش فرستادم، و این مهر من است که بر این کیسه زده شده، و کیسه‌ای دیگر را گشود، دید که چهارصد اشرفی در آن بود، پس بدره‌ای دیگر به‌آن بدره ضمّ نمود و مرا امر کرد که آن را به خدمت حضرت ببرم. پس من آن‌را بردم و

---

۱. و در قاموس گفته که: بدره، پوست بره است، و کیسه‌ای که در آن هزار یا ده هزار درم یا هفت هزار دینار است. و در بعضی از لغات مسطور است که: بدره، به فتح، ده هزار درم و پوست بره و بزغاله باشد، و در کلام هر دو، بحثی هست. (مترجم)

سَيِّدِي، عَزَّ عَلَيَّ، فَقَالَ لِي: «﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾».

١٣٢٥ / ٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ، قَالَ: قَالَ لِي مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ، إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ كَتَبَ إِلَيْهِ: «يَا مُحَمَّدُ، أَجْمِعْ أَمْرَكَ، وَ خُذْ حِذْرَكَ». قَالَ: فَأَنَا فِي جَمْعِ أَمْرِي -وَ لَيْسَ أَدْرِي مَا كَتَبَ بِهِ إِلَيَّ- حَتّىٰ وَرَدَ عَلَيَّ رَسُولٌ حَمَلَنِي مِنْ مِصْرَ مُقَيَّداً، وَ ضَرَبَ عَلىٰ كُلِّ مَا أَمْلِكُ، وَ كُنْتُ فِي السِّجْنِ ثَمَانَ سِنِينَ.

ثُمَّ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْهُ فِي السِّجْنِ كِتَابٌ فِيهِ: «يَا مُحَمَّدُ، لَا تَنْزِلْ فِي نَاحِيَةِ الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ». فَقَرَأْتُ الْكِتَابَ، فَقُلْتُ: يَكْتُبُ إِلَيَّ بِهٰذَا وَ أَنَا فِي السِّجْنِ؛ إِنَّ هٰذَا لَعَجَبٌ! فَمَا مَكَثْتُ أَنْ خُلِّيَ عَنِّي، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ.

قَالَ: وَ كَتَبَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ عَنْ ضِيَاعِهِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «سَوْفَ تُرَدُّ عَلَيْكَ، وَ مَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تُرَدَّ عَلَيْكَ». فَلَمَّا شَخَصَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى الْعَسْكَرِ، كُتِبَ إِلَيْهِ بِرَدِّ ضِيَاعِهِ، وَ مَاتَ قَبْلَ ذٰلِكَ.

قَالَ: وَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ الْخَضِيبِ إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَسْأَلُهُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعَسْكَرِ، فَكَتَبَ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ يُشَاوِرُهُ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «اخْرُجْ؛ فَإِنَّ فِيهِ فَرَجَكَ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالىٰ». فَخَرَجَ، فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا يَسِيراً حَتّىٰ مَاتَ.

١٣٢٦ / ٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو يَعْقُوبَ، قَالَ: رَأَيْتُهُ -يَعْنِي مُحَمَّداً- قَبْلَ مَوْتِهِ بِالْعَسْكَرِ فِي عَشِيَّةٍ وَ قَدِ اسْتَقْبَلَ أَبَا

شمشیر و هر دو کیسه را ردّ نمودم و به آن حضرت عرض کردم که: ای آقای من، آنچه متوکّل مرا به آن امر کرده بود که به جا آورم، و من آن را کردم، سخت بر من دشوار و گران بود.

حضرت فرمود: «﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾[1]، یعنی: و زود باشد که بدانند آن کسانی که ستم کردند که به کدام مکان باز خواهند گشت».

۱۳۲۵ / ۵. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از علی بن محمد نوفلی روایت کرده است که گفت: محمد بن فَرَج به من گفت که: امام علی نقی علیه السلام به او نوشت که: «ای محمد، امور خود را جمع‌آوری کن و حِذر خویش را فراگیر».[2]

محمد می‌گوید که: من در کار جمع امر خویش بودم و سرّ آنچه حضرت به من نوشته بود، نمی‌دانستم، تا آن‌که رسولی از جانب خلیفه بر من وارد شد و مرا در بند نموده از مصر به سوی بغداد برد و هر چه داشتم قلم‌گیر شد، و همه را تصرّف کردند، و من هشت سال در زندان بودم. بعد از آن نامه‌ای از آن حضرت بر من وارد شد در زندان و در آن نوشته بود که: «ای محمد، در ناحیهٔ سمت و جهتی که در طرف غربی شهر است، فرود میا». پس من نامه را خواندم و با خود گفتم که: به من این را می‌نویسد و حال آن‌که من در زندانم. به درستی که این امر بسیار عجیب است. پس درنگی نکردم که مرا رها کردند. و الحمد لله.

علی بن محمد می‌گوید که: محمد بن فرج به آن حضرت نوشت و از او سؤال کرد که اموالش به او ردّ شود. حضرت به او نوشت که: «آنها در این زودی بر تو رد خواهد شد، و تو را زیانی نمی‌رسد که بر تو ردّ نشود». و چون محمد بن فرج به سوی سُرّ من رأی بیرون رفت، خلیفه به او نوشت که اموال او را ردّ نموده، خود متصرّف شود و پیش از آن‌که به حیطهٔ تصرّف او در آید، وفات کرد.

و نیز علی می‌گوید که: احمد بن خَضیب به محمد بن فرج نوشت و از او خواهش کرد که از بغداد بیرون آید به سوی سُرّ من رأی، پس محمد به خدمت امام علی نقی علیه السلام نوشت و با آن حضرت در این باب مشورت کرد. حضرت به او نوشت که: «بیرون آی، زیرا که زوال اندوه تو در این است». ان شاءالله. پس بیرون آمد و درنگ نکرد، مگر اندک زمانی تا وفات کرد.

۱۳۲۶ / ۶. حسین بن محمد، از مردی، از احمد بن محمد روایت کرده است که گفت:

---

۱. شعراء، ۲۲۷.

۲. و حِذر، به کسر حا و سکون ذال، هر چه به آن از آفات احتراز شود. (مترجم)

الْحَسَنِ﵇ ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ، وَ اعْتَلَّ مِنْ غَدٍ، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ عَائِداً بَعْدَ أَيَّامٍ مِنْ عِلَّتِهِ وَ قَدْ ثَقُلَ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ بَعَثَ إِلَيْهِ بِثَوْبٍ، فَأَخَذَهُ وَ أَدْرَجَهُ، وَ وَضَعَهُ تَحْتَ رَأْسِهِ. قَالَ: فَكُفِّنَ فِيهِ.

قَالَ أَحْمَدُ: قَالَ أَبُو يَعْقُوبَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ﵇ مَعَ ابْنِ الْخَصِيبِ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْخَصِيبِ: سِرْ جُعِلْتُ فِدَاكَ. فَقَالَ لَهُ: «أَنْتَ الْمُقَدَّمُ». فَمَا لَبِثَ إِلَّا أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ حَتّىٰ وُضِعَ الدَّهَقُ عَلىٰ سَاقِ ابْنِ الْخَصِيبِ، ثُمَّ نُعِيَ.

قَالَ: وَ رُوِيَ عَنْهُ أَنَّهُ -حِينَ أَلَحَّ عَلَيْهِ ابْنُ الْخَصِيبِ فِي الدَّارِ الَّتِي يَطْلُبُهَا مِنْهُ- بَعَثَ إِلَيْهِ: «لَأَقْعُدَنَّ بِكَ مِنَ اللّٰهِ -عَزَّ وَ جَلَّ- مَقْعَداً لَا يَبْقىٰ لَكَ بَاقِيَةٌ». فَأَخَذَهُ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ.

١٣٢٧ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ: أَخَذْتُ نُسْخَةَ كِتَابِ الْمُتَوَكِّلِ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ﵇ مِنْ يَحْيَى بْنِ هَرْثَمَةَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِائَتَيْنِ، وَ هٰذِهِ نُسْخَتُهُ:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ؛ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَارِفٌ بِقَدْرِكَ، رَاعٍ لِقَرَابَتِكَ، مُوجِبٌ لِحَقِّكَ، يُقَدِّرُ مِنَ الْأُمُورِ فِيكَ وَ فِي أَهْلِ بَيْتِكَ مَا أَصْلَحَ اللّٰهُ بِهِ حَالَكَ وَ حَالَهُمْ، وَ ثَبَّتَ بِهِ عِزَّكَ وَ عِزَّهُمْ، وَ أَدْخَلَ الْيُمْنَ وَ الْأَمْنَ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمْ، يَبْتَغِي بِذٰلِكَ رِضَاءَ رَبِّهِ وَ أَدَاءَ مَا افْتُرِضَ عَلَيْهِ فِيكَ وَ فِيهِمْ، وَ قَدْ رَأىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَرْفَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَمَّا كَانَ يَتَوَلَّاهُ مِنَ الْحَرْبِ وَ الصَّلَاةِ بِمَدِينَةِ رَسُولِ اللّٰهِﷺ ؛ إِذْ

ابو یعقوب مرا خبر داد و گفت: او را دیدم ـ یعنی: محمد بن فرج ـ پیش از آن‌که بمیرد در سُرّ من رأی در آخر روزی، به امام علی نقی برخورد و آن حضرت به سوی او نظر کرد، و محمد در فردای آن بیمار شد. بعد از آن‌که چند روزی از بیماری او گذشت، بر او داخل شدم که او را عیادت کنم، و در آن وقت سنگین شده بود. پس مرا خبر داد که آن حضرت جامه‌ای به سوی او فرستاده، و او آن جامه را گرفته، و پیچیده و در زیر سر خود گذاشته. ابو یعقوب می‌گوید که: محمد بن فرج در آن جامه کفن شد.

احمد می‌گوید که: ابو یعقوب گفت: امام علی نقی را با ابن خضیب دیدم، پس ابن خضیب به آن حضرت عرض کرد که: برو، فدای تو گردم (یعنی: بمیر) حضرت فرمود که: «تو پیش خواهی بود». پس بیش از چهار روز درنگ نکرد تا آن‌که شکنجه و کُنْد بر پای ابن خضیب گذاشتند، بعد از آن خبر مرگش رسید.

احمد می‌گوید: و نیز از ابو یعقوب روایت شده است که: در هنگامی که ابن خضیب بر آن حضرت اصرار زیادی کرد در باب خانه‌ای که از آن حضرت طلب می‌نمود، حضرت به سوی او فرستاد که: «هر آینه تو را می‌نشانم از خدای عزّوجلّ به جایی که تو را هیچ چیز باقی نماند»، پس خدای عزّوجلّ او را در آن چند روز هلاک کرد.

۱۳۲۷ / ۷. محمد بن یحیی، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: نسخهٔ نامهٔ متوکّل را که به سوی امام علی نقی نوشته بود، از یحیی بن هَرثَمه گرفتم در سال دویست و چهل و سیم از هجرت، و نسخهٔ آن این است که:

بسم الله الرحمن الرحیم؛ امّا بعد، به درستی که امیر المؤمنین (یعنی: متوکّل لعین) عارف است به قدر و منزلت تو و خویشی تو را رعایت می‌کند، و حقّ تو را ثابت می‌گرداند، و معیّن خواهد کرد؛ به جهت اموری که به تو و اهل بیتت تعلّق دارد (در باب اخراجات) آنچه را که خدا به آن، حال تو و حال ایشان را به اصلاح آورد و به آن، عزّت تو و عزّت ایشان ثابت باشد، و برکت و ایمنی را بر تو و بر ایشان داخل گرداند، و به این فعل خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبد، به جا آوردن آنچه خدا بر او واجب گردانیده در حقّ تو و در حقّ ایشان.

و امیر المؤمنین چنین صلاح دید که عبدالله بن محمد، والی مدینه را منع و عزل کند از آنچه متوجّه آن می‌گردید از جنگ با تو و نماز در مسجد مدینه رسول خدا. هرگاه بر آن وضع باشد که تو ذکر کرده‌ای؛ از جهالت او به حقّ تو و سبک شمردن او منزلت تو را و در

كَانَ عَلىٰ مَا ذَكَرْتَ مِنْ جَهَالَتِهِ بِحَقِّكَ، وَ اسْتِخْفَافِهِ بِقَدْرِكَ، وَ عِنْدَ مَا قَرَفَكَ بِهِ، وَ نَسَبَكَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي قَدْ عَلِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَرَاءَتَكَ مِنْهُ، وَ صِدْقَ نِيَّتِكَ فِي تَرْكِ مُحَاوَلَتِهِ، وَ أَنَّكَ لَمْ تُؤَهِّلْ نَفْسَكَ لَهُ، وَ قَدْ وَلَّىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ يَلِي مِنْ ذٰلِكَ مُحَمَّدَ بْنَ الْفَضْلِ، وَ أَمَرَهُ بِإِكْرَامِكَ وَ تَبْجِيلِكَ، وَ الِانْتِهَاءِ إِلىٰ أَمْرِكَ وَ رَأْيِكَ، وَ التَّقَرُّبِ إِلَى اللّٰهِ وَ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِذٰلِكَ، وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُشْتَاقٌ إِلَيْكَ، يُحِبُّ إِحْدَاثَ الْعَهْدِ بِكَ، وَ النَّظَرَ إِلَيْكَ، فَإِنْ نَشِطْتَ لِزِيَارَتِهِ وَ الْمُقَامِ قِبَلَهُ مَا رَأَيْتَ، شَخَصْتَ وَ مَنْ أَحْبَبْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ مَوَالِيكَ وَ حَشَمِكَ عَلىٰ مُهْلَةٍ وَ طُمَأْنِينَةٍ، تَرْحَلُ إِذَا شِئْتَ، وَ تَنْزِلُ إِذَا شِئْتَ، وَ تَسِيرُ كَيْفَ شِئْتَ، وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَكُونَ يَحْيَى بْنُ هَرْثَمَةَ مَوْلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الْجُنْدِ مُشَيِّعِينَ لَكَ، يَرْحَلُونَ بِرَحِيلِكَ، وَ يَسِيرُونَ بِسَيْرِكَ، فَالْأَمْرُ فِي ذٰلِكَ إِلَيْكَ حَتّىٰ تُوَافِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَمَا أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِ وَ وُلْدِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ أَلْطَفَ مِنْهُ مَنْزِلَةً، وَ لَا أَحْمَدَ لَهُ أُثْرَةً، وَ لَا هُوَ لَهُمْ أَنْظَرَ، وَ عَلَيْهِمْ أَشْفَقَ، وَ بِهِمْ أَبَرَّ، وَ إِلَيْهِمْ أَسْكَنَ مِنْهُ إِلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالىٰ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ. وَ كَتَبَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَبَّاسِ، وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

نزد آنچه تو را به آن متّهم ساخته، و تو را به آن نسبت داده، از آن امری که امیر المؤمنین برائت ذمّه و بی‌تقصیری و صدق نیّت تو را در ترک معارضهٔ با او دانست، و دانست که تو خود را سزاوار آن نمی‌دانی که با او معارضه کنی؛ چه او قابل معارضه کردن با تو نیست، و امیر المؤمنین، محمد بن فضل را والی گردانید که متوجّه شود آنچه را که عبدالله بن محمد از آن امور متوجّه می‌شد، و او را امر فرمود به این‌که تو را گرامی دارد و تعظیم و توقیر نماید، و به سوی فرمان و رأی تو منتهی شود (که آنچه به فرمایی و صلاح بدانی از آن قرار و عمل کند) و پا از فرموده و صلاح تو بیرون نگذارد، و به سوی خدا و به سوی امیر المؤمنین به این سبب تقرّب جوید، و امیر المؤمنین به تو مشتاق و آروزمند است، و تازه کردن دیدار تو را دوست می‌دارد، و می‌خواهد که تو را ببیند.

پس اگر به زیارت و دیدن او شاد و خرّم می‌شوی، و می‌خواهی که در نزد او بمانی در هر زمانی که صلاح دانستی، بیرون می‌آیی با هر که دوست داری؛ از خویشان و موالیان و خدمت‌کاران خویش، با وسعت در زمان و همواری و اطمینان و آرام، بی آن‌که در وقت کوچ کردن تعجیل و شتابی باشد، و در عرض راه هر وقت که خواهی کوچ می‌کنی، و هر وقت که خواهی فرود می‌آیی، و به هر وضع که خواهی راه می‌روی، و اگر دوست می‌داری که یحیی بن هرثمه، غلام امیر المؤمنین و هر که با او باشد از سپاه تو را همراهی کنند، که در هر وقت کوچ می‌کنی، ایشان کوچ کنند و به هر وضع که راه می‌روی، راه روند، که در هر باب مطیع تو باشند، امر در این باب به تو مفوّض است، تا آن‌که به نزد امیر المؤمنین بیایی.

پس چنان نیست که هیچ یک از برادران و فرزندان و خویشان و خاصّه گانش مرتبه‌اش در نزد او لطیف‌تر و مکرمتش از برای او، ستوده‌تر باشد و نه آن‌که امیر المؤمنین نظر شفقت به ایشان بیشتر و بر ایشان مهربان‌تر و با ایشان نیکوکارتر و به سوی ایشان آرام و سکونش زیادتر باشد از او نسبت به تو. ان شاءالله تعالی (یعنی: ارادهٔ امیر المؤمنین این است که تو را برگزیند و بر تو تفضّل کند، به آنچه بر نگزیند و تفضّل نکند بر غیر تو از برادران و فرزندان و سایر خویشان و غیر ایشان از مقرّبان خویش) و سلام خدا (یا سلام من، یا همهٔ سلام‌ها) و رحمت خدا و برکت‌های او بر تو باد.

و ابراهیم، پسر عبّاس این نامه را نوشت و خدا صلوات فرستد بر محمد و آل او و سلام گوید بر ایشان.

١٣٢٨ / ٨. الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الطَّيِّبِ الْمُثَنّىٰ يَعْقُوبُ بْنُ يَاسِرٍ، قَالَ: كَانَ الْمُتَوَكِّلُ يَقُولُ: وَيْحَكُمْ، قَدْ أَعْيَانِي أَمْرُ ابْنِ الرِّضَا، أَبىٰ أَنْ يَشْرَبَ مَعِي، أَوْ يُنَادِمَنِي، أَوْ أَجِدَ مِنْهُ فُرْصَةً فِي هٰذَا.

فَقَالُوا لَهُ: فَإِنْ لَمْ تَجِدْ مِنْهُ، فَهٰذَا أَخُوهُ مُوسىٰ قَصَّافٌ عَزَّافٌ، يَأْكُلُ وَ يَشْرَبُ وَ يَتَعَشَّقُ، قَالَ: ابْعَثُوا إِلَيْهِ، فَجِيئُوا بِهِ حَتّىٰ نُمَوِّهَ بِهِ عَلَى النَّاسِ، وَ نَقُولَ: ابْنُ الرِّضَا.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ، وَ أُشْخِصَ مُكَرَّماً، وَ تَلَقَّاهُ جَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ وَ الْقُوَّادُ وَ النَّاسُ عَلىٰ أَنَّهُ إِذَا وَافىٰ أَقْطَعَهُ قَطِيعَةً، وَ بَنىٰ لَهُ فِيهَا، وَ حَوَّلَ الْخَمَّارِينَ وَ الْقِيَانَ إِلَيْهِ، وَ وَصَلَهُ وَ بَرَّهُ، وَ جَعَلَ لَهُ مَنْزِلاً سَرِيّاً حَتّىٰ يَزُورَهُ هُوَ فِيهِ.

فَلَمَّا وَافىٰ مُوسىٰ تَلَقَّاهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَنْطَرَةِ وَصِيفٍ -وَ هُوَ مَوْضِعٌ يُتَلَقّىٰ فِيهِ الْقَادِمُونَ- فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، وَ وَفَّاهُ حَقَّهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: «إِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ قَدْ أَحْضَرَكَ لِيَهْتِكَكَ، وَ يَضَعَ مِنْكَ، فَلَا تُقِرَّ لَهُ أَنَّكَ شَرِبْتَ نَبِيذاً قَطُّ».

فَقَالَ لَهُ مُوسىٰ: فَإِذَا كَانَ دَعَانِي لِهٰذَا، فَمَا حِيلَتِي؟ قَالَ: «فَلَا تَضَعْ مِنْ قَدْرِكَ، وَ لَا تَفْعَلْ؛ فَإِنَّمَا أَرَادَ هَتْكَكَ». فَأَبىٰ عَلَيْهِ، فَكَرَّرَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا رَأىٰ أَنَّهُ لَا يُجِيبُ، قَالَ: «أَمَا إِنَّ هٰذَا مَجْلِسٌ لَا تُجْمَعُ أَنْتَ وَ هُوَ عَلَيْهِ أَبَداً». فَأَقَامَ ثَلَاثَ سِنِينَ يُبَكِّرُ كُلَّ يَوْمٍ، فَيُقَالُ لَهُ: قَدْ تَشَاغَلَ الْيَوْمَ، فَرُحْ، فَيَرُوحُ، فَيُقَالُ: قَدْ سَكِرَ، فَبَكِّرْ، فَيُبَكِّرُ، فَيُقَالُ:

۱۳۲۸ / ۸. حسین بن حسن حسنی روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا ابو طیّب مثنّی ـ یعنی: یعقوب بن یاسر ـ و گفت که: متوکّل می‌گفت که: وای بر شما، امر ابن الرّضا (یعنی: امام علی نقی)ؑ مرا خسته و مانده کرد. ابا و امتناع دارد که با من شراب بخورد، یا با من هم‌نشینی کند که ندیم و هم‌صحبت من باشد، یا آن‌که از او در این باب فرصتی بیابم و ببینم که با دیگری چنین کند. با او گفتند: اگر از او این امر را نمی‌توانی یافت، اینک برادرش موسی بسیار لهو و لعب می‌کند و به غایت خبث و بدکار است؛ مانند طنبور و بربط و دف و نی زدن و غنا کردن، می‌خورد و می‌آشامد و عشق می‌ورزد.

متوکّل گفت: به سوی او بفرستید و او را بیاورید تا آن‌که به واسطهٔ او امر را بر مردم مشتبه کنیم و بگوییم که ابن الرّضاؑ چنین و چنین کرد (چه، به سبب اشتراک در اسم و شهرت علی بن محمد، مردم آن حضرت را می‌فهمند).

پس، نامه‌ای به موسی نوشت و او را از مدینه معزّز و مکرّم بیرون آوردند، و در هنگام ورود، همهٔ بنی‌هاشم و سرکردگان و مردمان او را استقبال کردند. و متوکّل در نامه‌ای که به او نوشت، شرط کرده بود که چون بیاید، قطعه‌ای زمینی را به رسم اقطاع به او بدهد، و در آن از برایش عمارت‌ها بسازد و شراب فروشان و زنان خواننده را به سوی او بفرستد، و او را صله و جایزه عطا کند، و با او نیکویی نماید، و منزل بزرگ خوبی را از برایش قرار دهد تا او را دیدن کند، و او در آن منزل باشد. و چون موسی آمد، حضرت امام علی نقیؑ او را پیش‌باز کرد در پل وصیف – و آن موضعی است که در آن کسانی را که از سفر می‌آیند، استقبال می‌نمایند – پس بر او سلام کرد و حقّ او را تمام داد (که آنچه لازمهٔ برادری بود به جا آورد) بعد از آن، به او فرمود که: «این مرد، تو را حاضر کرده و آورده است از برای آن‌که پردهٔ حرمتت را بدرد، و قدر تو را پست کند. پس مبادا که از برای او اقرار کنی که تو هرگز شراب نبیذ را نوشیده‌ای».

موسی به آن حضرت عرض کرد که: هرگاه مرا از برای این امر طلبیده باشد، چه چاره کنم؟ فرمود که: «قدر خویش را پست مکن و آنچه می‌گوید، مکن؛ زیرا که او اراده‌ای ندارد، مگر آن‌که می‌خواهد که پردهٔ حرمت تو را بدرد». پس موسی بر او ابا و امتناع نمود و حضرت این مطلب را بر او تکرار فرمود و چون دید که موسی اجابت نمی‌کند، فرمود که: «بدان و آگاه باش، که اینک مجلسی است که تو با او هرگز بر آن جمع نخواهید شد». پس موسی سه سال ماند که هر روز صبح زود بر درِ خانهٔ متوکّل می‌آمد و به او می‌گفتند که امروز به کاری

شَرِبَ دَوَاءً. فَمَا زَالَ عَلىٰ هٰذَا ثَـلَاثَ سِنِينَ حَتّىٰ قُتِلَ الْمُتَوَكِّلُ. وَ لَمْ يَجْتَمِعْ مَـعَهُ عَلَيْهِ.

١٣٢٩ / ٩. بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: مَرِضْتُ، فَدَخَلَ الطَّبِيبُ عَلَيَّ لَيْلاً، فَوَصَفَ لِـي دَوَاءً بِـلَيْلٍ آخُذُهُ كَذَا وَ كَذَا يَوْماً، فَلَمْ يُمْكِنِّي، فَلَمْ يَخْرُجِ الطَّبِيبُ مِنَ الْبَابِ حَتّىٰ وَرَدَ عَلَيَّ نَصْرٌ بِقَارُورَةٍ فِيهَا ذٰلِكَ الدَّوَاءُ بِعَيْنِهِ، فَقَالَ لِي: أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام يُقْرِئُكَ السَّـلَامَ، وَ يَقُولُ لَكَ: «خُذْ هٰذَا الدَّوَاءَ كَذَا وَ كَذَا يَوْماً». فَأَخَذْتُهُ، فَشَرِبْتُهُ، فَبَرَأْتُ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ: قَالَ لِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ: يَأْبَى الطَّاعِنُ، أَيْنَ الْغُـلَاةُ عَنْ هٰـذَا الْحَدِيثِ؟

١٢٤ ـ بَابُ مَوْلِدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام

وُلِدَ عليه السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ـ وَ فِي نُسْخَةٍ أُخْرىٰ: فِي شَهْرِ رَبِيعٍ الْآخِرِ ـ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ ثَـلَاثِينَ وَ مِائَتَيْنِ؛ وَ قُبِضَ عليه السلام يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِثَمَانِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَبِيعٍ الْأَوَّلِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ هُوَ ابْنُ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً، وَ دُفِنَ فِي دَارِهِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ بِسُرَّ مَنْ رَأىٰ؛ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا: حُدَيْثُ.

١٣٣٠ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ غَيْرُهُمَا، قَالُوا: كَانَ أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ خَاقَانَ عَلَى الضِّيَاعِ وَ الْخَرَاجِ بِقُمَّ، فَجَرىٰ فِي مَجْلِسِهِ يَوْماً ذِكْرُ الْعَلَوِيَّةِ وَ مَذَاهِبِهِمْ، وَ كَانَ شَدِيدَ النَّصْبِ، فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ وَ لَا عَرَفْتُ بِسُرَّ مَنْ رَأىٰ رَجُلاً مِنَ الْعَلَوِيَّةِ مِثْلَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا فِي هَدْيِهِ وَ سُكُونِهِ وَ عَفَافِهِ وَ نُبْلِهِ وَ كَرَمِهِ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ بَنِي هَاشِمٍ وَ تَقْدِيمِهِمْ إِيَّاهُ عَلىٰ ذَوِي السِّنِّ مِنْهُمْ

مشغول است، برو و شام بیا. می‌رفت و شام می‌آمد، به او می‌گفتند که: الحال مست است، صبح زود بیا، و صبح زود که می‌آمد، می‌گفتند که: دوایی نوشیده. پس همیشه در عرض سه سال بر این حال بود تا آن‌که متوکّل کشته شد و با او بر آن امر جمع نشدند.

۱۳۲۹ / ۹ . بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا زید بن علی بن حسین بن زید و گفت که: بیمار شدم و طبیب در شبی بر من داخل شد، و از برای من دوایی که به جهت آزار فالج نافع بود، وصف کرد و بایست که آن را در چند روز فراگیرم و به عمل آورم، و مرا میسّر نبود و هنوز آن طبیب از درِ خانه بیرون نرفته بود که نصر، خادم امام علی نقی علیه السلام بر من وارد شد، با شیشه‌ای که همان دوا به عینه در آن بود و به من گفت که: امام علی نقی علیه السلام تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که: «بگیر این دوایی را که باید در چند روز ساخته شود». پس من آن را فراگرفتم و نوشیدم و بلافاصله به شدم و شفا یافتم.

محمد بن علی می‌گوید که: زید بن علی به من گفت که: آن‌که طعن می‌زند این حدیث را، ابا می‌کند. کجایند غالیان تا این حدیث را بشنوند؟

۱۲۴. باب در بیان مولد ابو محمد حضرت حسن‌بن علی علیه السلام

حضرت حسن بن علی علیه السلام متولد شد در ماه ربیع الآخر در سال دویست و سی و دویم از هجرت، و روح مطهّر آن حضرت علیه السلام قبض شد در روز جمعه در وقتی که هشت شب از ماه ربیع الاوّل گذشته بود در سال دویست و شصتم، و آن حضرت در آن هنگام بیست و هشت ساله بود، و در خانهٔ خود مدفون شد در آن حجره‌ای که پدرش در آن مدفون گردید در سرّ من رأی. و مادرش کنیزی است که او را حُدَیث می‌گفتند.

۱۳۳۰ / ۱ . حسین بن محمد اشعری و محمد بن یحیی و غیر ایشان روایت کرده و گفته‌اند که: احمد بن عبیدالله بن خاقان در قم ضابط و بر تحصیل دیوانی دهکده‌ها و اموال و خراج سلطانی گماشته و متوجّه بود. روزی در مجلس او، ذکر فرقهٔ سادات علوی و مذاهب ایشان جاری شد، و احمد با آن‌که عداوت سختی با اهل بیت داشت، گفت که: ندیدم و نشناختم در سُرّ من رأی مردی را از فرقهٔ علویّه که مانند حسن بن علی بن محمد بن رضا باشد در طریقه و سیرت، و آرام و عفّت و فضل و نجابت و بزرگواری و کرامتی که داشت در نزد اهل بیت

وَ الْخَطَرِ، وَ كَذٰلِكَ الْقُوَّادِ وَ الْوُزَرَاءِ وَ عَامَّةِ النَّاسِ؛ فَإِنِّي كُنْتُ يَوْماً قَائِماً عَلىٰ رَأْسِ أَبِي وَ هُوَ يَوْمُ مَجْلِسِهِ لِلنَّاسِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ حُجَّابُهُ، فَقَالُوا: أَبُو مُحَمَّدِ بْنُ الرِّضَا بِالْبَابِ، فَقَالَ بِصَوْتٍ عَالٍ: ائْذَنُوا لَهُ، فَتَعَجَّبْتُ مِمَّا سَمِعْتُ مِنْهُمْ أَنَّهُمْ جَسَرُوا يُكَنُّونَ رَجُلًا عَلىٰ أَبِي بِحَضْرَتِهِ، وَ لَمْ يُكَنَّ عِنْدَهُ إِلَّا خَلِيفَةٌ، أَوْ وَلِيُّ عَهْدٍ، أَوْ مَنْ أَمَرَ السُّلْطَانُ أَنْ يُكَنىٰ، فَدَخَلَ رَجُلٌ أَسْمَرُ، حَسَنُ الْقَامَةِ، جَمِيلُ الْوَجْهِ، جَيِّدُ الْبَدَنِ، حَدَثُ السِّنِّ، لَهُ جَلَالَةٌ وَ هَيْبَةٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبِي، قَامَ يَمْشِي إِلَيْهِ خُطًى، وَ لَا أَعْلَمُهُ فَعَلَ هٰذَا بِأَحَدٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ الْقُوَّادِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ عَانَقَهُ، وَ قَبَّلَ وَجْهَهُ وَ صَدْرَهُ، وَ أَخَذَ بِيَدِهِ، وَ أَجْلَسَهُ عَلىٰ مُصَلَّاهُ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ، وَ جَلَسَ إِلىٰ جَنْبِهِ مُقْبِلًا عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ، وَ جَعَلَ يُكَلِّمُهُ، وَ يَفْدِيهِ بِنَفْسِهِ، وَ أَنَا مُتَعَجِّبٌ مِمَّا أَرىٰ مِنْهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْحَاجِبُ، فَقَالَ: الْمُوَفَّقُ قَدْ جَاءَ ـ وَ كَانَ الْمُوَفَّقُ إِذَا دَخَلَ عَلىٰ أَبِي تَقَدَّمَ حُجَّابُهُ وَ خَاصَّةُ قُوَّادِهِ ـ فَقَامُوا بَيْنَ مَجْلِسِ أَبِي وَ بَيْنَ بَابِ الدَّارِ سِمَاطَيْنِ إِلىٰ أَنْ يَدْخُلَ وَ يَخْرُجَ، فَلَمْ يَزَلْ أَبِي مُقْبِلًا عَلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ يُحَدِّثُهُ حَتّىٰ نَظَرَ إِلىٰ غِلْمَانِ الْخَاصَّةِ، فَقَالَ حِينَئِذٍ: إِذَا شِئْتَ جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاكَ، ثُمَّ قَالَ لِحُجَّابِهِ: خُذُوا بِهِ خَلْفَ السِّمَاطَيْنِ حَتّىٰ لَا يَرَاهُ هٰذَا ـ يَعْنِي الْمُوَفَّقَ ـ فَقَامَ وَ قَامَ أَبِي، وَ عَانَقَهُ، وَ مَضىٰ.

فَقُلْتُ لِحُجَّابِ أَبِي وَ غِلْمَانِهِ: وَيْلَكُمْ، مَنْ هٰذَا الَّذِي كَنَّيْتُمُوهُ عَلىٰ أَبِي، وَ فَعَلَ بِهِ أَبِي هٰذَا الْفِعْلَ؟ فَقَالُوا: هٰذَا عَلَوِيٌّ يُقَالُ لَهُ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يُعْرَفُ بِابْنِ الرِّضَا،

خویش و سایر بنی‌هاشم و پیش داشتن ایشان او را بر صاحبان سنّ و قدر از ایشان (که او را با کمی سال بر سالداران و صاحبان قدر از خویش ترجیح می‌دادند و بر همه مقدّم می‌داشتند) و همچنین سرداران سپاه و وزیران و عامّه مردمان.

به درستی که من روزی بر بالای سر پدرم ایستاده بودم و آن روز روزی بود که پدرم در مجلس نشسته بود از برای گذرانیدن امور مردم، که ناگاه دربانان پدرم بر او داخل شدند، و گفتند که: ابو محمد بن رضا بر درِ خانه است. پدرم به آواز بلند گفت که: او را رخصت دهید که داخل شود. پس من تعجّب کردم از آنچه از ایشان شنیدم که ایشان جرأت کردند که مردی را به کُنیت نام برند بر پدرم در حضور او، و در نزد او کسی را به کُنیت یاد نمی‌کردند مگر خلیفه یا ولیّ‌عهد، یا کسی که سلطان فرموده بود که او را به کُنیت یاد کنند.

بعد از آن، مرد گندم‌گون خوش قد خوب روی نیکو بدن تازه سنّی داخل شد که او را جلالت و هیبت عظیمی بود. و چون پدرم او را دید برخاست، و چند قدم به سوی او رفت، و پدرم را چنان نمی‌دانم که با هیچ یک از بنی هاشم و سرکردگان سپاه، این کار کرده باشد (که در مجلس به استقبال ایشان برود). و در آن هنگام که به او نزدیک شد، دست در گردنش در آورد، و او را در بغل گرفت، و رو و سینهٔ او را بوسه داد، و دستش را گرفت و او را بر بالای جانمازی که بر روی آن نشسته بود نشانید، و خود در پهلوی او به پهلو نشست، که روی خویش را به او آورد، و شروع کرد که با او سخن می‌گفت و مکرر می‌گفت که: فدای تو گردم، و من تعجب می‌نمودم از آنچه از پدرم می‌دیدم، که ناگاه دربان داخل شد و گفت که: موّفق آمد ـ و عادت موّفق این بود که چون بر پدرم داخل می‌شد، دربانان و سرکردگان خاصّه او پیش می‌آمدند و در میانهٔ مجلس پدرم، تا در خانه دو صف می‌ایستادند و کوچه می‌دادند تا آن‌که داخل می‌شد و بیرون می‌رفت ـ و پدرم متّصل رو به ابو محمد آورده بود و با او سخن می‌گفت تا غلامان خاصّه، موفق را دید، پس به آن حضرت گفت که: در این هنگام هرگاه خواسته باشی، یعنی: بخواهی که تشریف ببری، اختیار داری. خدا مرا فدای تو گرداند، و به دربانان خود گفت که: او را در پشت صف‌ها بگیرید که اینک (یعنی: موّفق) او را نبیند.

پس آن حضرت برخاست و پدرم برخاست و او را در بر گرفت، و ابو محمد درگذشت. من به دربانان و غلامان پدرم گفتم که: وای بر شما، این، که بود که شما او را به کُنیت یاد کردید در حضور پدرم و پدرم با او این نوع رفتار کرد؟ گفتند که: اینک مردی است از اولاد علی بن

فَازْدَدْتُ تَعَجُّباً، وَ لَمْ أَزَلْ يَوْمِي ذٰلِكَ قَلِقاً مُتَفَكِّراً فِي أَمْرِهِ وَ أَمْرِ أَبِي، وَ مَا رَأَيْتُ فِيهِ حَتّىٰ كَانَ اللَّيْلُ، وَ كَانَتْ عَادَتُهُ أَنْ يُصَلِّيَ الْعَتَمَةَ، ثُمَّ يَجْلِسَ، فَيَنْظُرَ فِيمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمُؤَامَرَاتِ وَ مَا يَرْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ.

فَلَمَّا صَلّىٰ وَ جَلَسَ، جِئْتُ، فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ، فَقَالَ لِي: يَا أَحْمَدُ، لَكَ حَاجَةٌ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا أَبَهْ، فَإِنْ أَذِنْتَ لِي سَأَلْتُكَ عَنْهَا، فَقَالَ: قَدْ أَذِنْتُ لَكَ يَا بُنَيَّ، فَقُلْ مَا أَحْبَبْتَ، قُلْتُ: يَا أَبَهْ، مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي رَأَيْتُكَ بِالْغَدَاةِ فَعَلْتَ بِهِ مَا فَعَلْتَ مِنَ الْإِجْلَالِ وَ الْكَرَامَةِ وَ التَّبْجِيلِ، وَ فَدَيْتَهُ بِنَفْسِكَ وَ أَبَوَيْكَ؟

فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، ذَاكَ إِمَامُ الرَّافِضَةِ، ذَاكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الرِّضَا.

فَسَكَتَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: يَا بُنَيَّ، لَوْ زَالَتِ الْإِمَامَةُ عَنْ خُلَفَاءِ بَنِي الْعَبَّاسِ، مَا اسْتَحَقَّهَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ غَيْرُ هٰذَا، وَ إِنَّ هٰذَا لَيَسْتَحِقُّهَا فِي فَضْلِهِ وَ عَفَافِهِ وَ هَدْيِهِ وَ صِيَانَتِهِ وَ زُهْدِهِ وَ عِبَادَتِهِ وَ جَمِيلِ أَخْلَاقِهِ وَ صَلَاحِهِ، وَ لَوْ رَأَيْتَ أَبَاهُ، رَأَيْتَ رَجُلًا جَزْلًا نَبِيلًا فَاضِلًا.

فَازْدَدْتُ قَلَقاً وَ تَفَكُّراً وَ غَيْظاً عَلىٰ أَبِي وَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُ، وَ اسْتَزَدْتُهُ فِي فِعْلِهِ وَ قَوْلِهِ فِيهِ مَا قَالَ، فَلَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ بَعْدَ ذٰلِكَ إِلَّا السُّؤَالُ عَنْ خَبَرِهِ، وَ الْبَحْثُ عَنْ أَمْرِهِ، فَمَا سَأَلْتُ أَحَداً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ الْقُوَّادِ وَ الْكُتَّابِ وَ الْقُضَاةِ وَ الْفُقَهَاءِ وَ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا وَجَدْتُهُ عِنْدَهُ فِي غَايَةِ الْإِجْلَالِ وَ الْإِعْظَامِ وَ الْمَحَلِّ الرَّفِيعِ وَ الْقَوْلِ الْجَمِيلِ وَ التَّقَدُّمِ لَهُ عَلىٰ جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَشَايِخِهِ، فَعَظُمَ قَدْرُهُ عِنْدِي؛ إِذْ لَمْ أَرَ لَهُ وَلِيّاً وَ لَا عَدُوّاً إِلَّا وَ هُوَ يُحْسِنُ الْقَوْلَ فِيهِ وَ الثَّنَاءَ عَلَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ حَضَرَ مَجْلِسَهُ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ: يَا أَبَا بَكْرٍ، فَمَا خَبَرُ أَخِيهِ جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ: وَ مَنْ جَعْفَرٌ فَتَسْأَلَ عَنْ خَبَرِهِ، أَوْ يُقْرَنَ بِالْحَسَنِ؟ جَعْفَرٌ مُعْلِنُ الْفِسْقِ، فَاجِرٌ،

ابی طالب ﷺ که او را حسن بن علی می‌گویند، و معروف است به ابن الرّضا.

پس تعجّب من زیاد شد و در تمام آن روز مضطرب بودم و در کار او و کار پدرم و آنچه در او دیدم، فکر می‌نمودم، تا آن‌که شب شد، و عادت پدرم این بود که نماز عشا را به جا می‌آورد، بعد از آن می‌نشست و نظر می‌کرد در آنچه به آن احتیاج داشت از مشورت‌ها و آنچه بایست که به سلطان برساند. پس چون نماز کرد و نشست، آمدم و در پیش رویش نشستم و هیچ‌کس در نزد او نبود، گفت: ای احمد، تو را حاجتی هست؟ گفتم: آری، ای پدر مهربان، پس اگر مرا رخصت می‌دهی تو را از آن سؤال می‌کنم؟ گفت که: ای فرزند دلبند من، تو را رخصت دادم، هر چه می‌خواهی بگو. گفتم: ای پدر، که بود آن مردی که تو را در بامداد دیدم که با او کردی، آنچه کردی از بزرگ داشتن و نواختن و تعظیم نمودن او و خود و پدر و مادر خود را فدای او کردی؟ گفت: ای فرزند عزیز من، اینک امام و پیشوای رافضیان است، و اینک حسن بن علی است که به ابن الرّضا معروف است. پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن گفت که: ای فرزند دلبند من، اگر امامت و خلافت از خلفای بنی عبّاس برطرف شود، هیچ‌یک از بنی‌هاشم سزاوار آن نیست، مگر این مرد. و به درستی که اینک استحقاق خلافت را دارد، به سبب فضل و عفّت و طریقه و سیرت و صیانت و زهد و عبادت و اخلاق نیک و صلاحی که دارد. و اگر پدرش را می‌دیدی، مرد بزرگ نیکوی صاحب فضل و کمال را می‌دیدی. و به این سبب، اضطراب و تفکّرم زیاد شد و خشمم بر پدرم و آنچه از او شنیدم، افزود و پدرم را مقصّر دانستم در آنچه کرده بود، و در آنچه در شأن او گفته بود، و از او درخواستم که در کردار و گفتار، در تعظیم و مدح او زیاد کند و بعد از این، مرا مقصودی نبود، مگر سؤال کردن از خبر آن حضرت و کاوش از امر او. پس، از هیچ‌یک از بنی‌هاشم و سرکردگان و نویسندگان و قاضیان و فقها و باقی مردمان سؤال نکردم، مگر آن‌که آن حضرت را در نزد او در غایت اجلال و بزرگ داشتن و محلّ بلند و گفتار نیکو یافتم، و یافتم که او را بر همهٔ خویشان و پیران قبیله‌اش مقدّم می‌داشت، پس قدر و منزلت آن حضرت در نزد من عظیم شد؛ زیرا که هیچ دوست و دشمن او را ندیدم، مگر آن‌که در مادّه‌اش سخن نیک می‌گفت و بر او ثنا می‌کرد.

پس بعضی از کسانی که در مجلس احمد حاضر بودند از اشعری‌ها، به احمد گفت که: ای ابوبکر، خبر برادرش جعفر کذّاب چیست؟ احمد گفت که: جعفر کیست که از خبرش سؤال شود آیا کسی جعفر را قرین حسن می‌گرداند؟ و جعفر مردی است ظاهر الفسق که به علانیه

مَاجِنٌ، شِرِّيبٌ لِلْخُمُورِ، أَقَلُّ مَنْ رَأَيْتُهُ مِنَ الرِّجَالِ، وَ أَهْتَكُهُمْ لِنَفْسِهِ، خَفِيفٌ، قَلِيلٌ فِي نَفْسِهِ، وَ لَقَدْ وَرَدَ عَلَى السُّلْطَانِ وَ أَصْحَابِهِ فِي وَقْتِ وَفَاةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مَا تَعَجَّبْتُ مِنْهُ، وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكُونُ، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ لَمَّا اعْتَلَّ، بَعَثَ إِلىٰ أَبِي أَنَّ ابْنَ الرِّضَا قَدِ اعْتَلَّ، فَرَكِبَ مِنْ سَاعَتِهِ، فَبَادَرَ إِلىٰ دَارِ الْخِلَافَةِ، ثُمَّ رَجَعَ مُسْتَعْجِلاً وَ مَعَهُ خَمْسَةٌ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كُلُّهُمْ مِنْ ثِقَاتِهِ وَ خَاصَّتِهِ، فِيهِمْ نِحْرِيرٌ، فَأَمَرَهُمْ بِلُزُومِ دَارِ الْحَسَنِ وَ تَعَرُّفِ خَبَرِهِ وَ حَالِهِ، وَ بَعَثَ إِلىٰ نَفَرٍ مِنَ الْمُتَطَبِّبِينَ، فَأَمَرَهُمْ بِالِاخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَ تَعَاهُدِهِ صَبَاحاً وَ مَسَاءً.

فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذٰلِكَ بِيَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ، أُخْبِرَ أَنَّهُ قَدْ ضَعُفَ، فَأَمَرَ الْمُتَطَبِّبِينَ بِلُزُومِ دَارِهِ، وَ بَعَثَ إِلىٰ قَاضِي الْقُضَاةِ، فَأَحْضَرَهُ مَجْلِسَهُ، وَ أَمَرَهُ أَنْ يَخْتَارَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَشَرَةً مِمَّنْ يُوثَقُ بِهِ فِي دِينِهِ وَ أَمَانَتِهِ وَ وَرَعِهِ، فَأَحْضَرَهُمْ، فَبَعَثَ بِهِمْ إِلىٰ دَارِ الْحَسَنِ، وَ أَمَرَهُمْ بِلُزُومِهِ لَيْلًا وَ نَهَاراً، فَلَمْ يَزَالُوا هُنَاكَ حَتّىٰ تُوُفِّيَ ؛، فَصَارَتْ سُرَّ مَنْ رَأىٰ ضَجَّةً وَاحِدَةً، وَ بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلىٰ دَارِهِ مَنْ فَتَّشَهَا، وَ فَتَّشَ حُجَرَهَا، وَ خَتَمَ عَلىٰ جَمِيعِ مَا فِيهَا، وَ طَلَبُوا أَثَرَ وَلَدِهِ، وَ جَاؤُوا بِنِسَاءٍ يَعْرِفْنَ الْحَمْلَ، فَدَخَلْنَ إِلىٰ جَوَارِيهِ يَنْظُرْنَ إِلَيْهِنَّ، فَذَكَرَ بَعْضُهُنَّ أَنَّ هُنَاكَ جَارِيَةً بِهَا حَمْلٌ، فَجُعِلَتْ فِي حُجْرَةٍ، وَ وُكِّلَ بِهَا نِحْرِيرٌ الْخَادِمُ وَ أَصْحَابُهُ وَ نِسْوَةٌ مَعَهُمْ.

ثُمَّ أَخَذُوا بَعْدَ ذٰلِكَ فِي تَهْيِئَتِهِ، وَ عُطِّلَتِ الْأَسْوَاقُ، وَ رَكِبَتْ بَنُو هَاشِمٍ وَ الْقُوَّادُ وَ

مرتکب انواع معاصی می‌شود، و فاجر و نابکاری است که از هیچ گفتار و کردار پروا ندارد، و بسیار شراب می‌خورد و او از همهٔ مردان که من ایشان را دیده‌ام، کم‌تر و از همهٔ ایشان هتک حرمت خود را بیشتر می‌کند، و سبک است، و فی نفسه چیزی نیست. و هر آینه در وقت وفات حسن بن علی بر سلطان و اصحابش وارد شد، آنچه از آن تعجّب کردم و گمان نداشتم که آن واقع خواهد شد، و آن این است که: چون حضرت رنجور شد، به نزد پدرم فرستادند که ابن الرِّضا رنجور شده، پدرم در همان ساعت سوار شد و به جانب دارالخلافه مبادرت نمود و شتابان برگشت و پنج کس از خادمان امیر المؤمنین با او بودند که همه از معتمدان و مخصوصان او بودند، و نِحریر خادم در میان ایشان بود. پس ایشان را امر کرد که پیوسته ملازم خانهٔ امام حسن باشند و خبر آن حضرت را معلوم کنند، و به سوی چند نفر از طبیبان فرستاد و ایشان را آورد و امر کرد که در هر صبح و شام به سوی او آمد و شد کنند و درست متوجّه او باشند و از او غافل نگردند، و چون دو روز یا سه روز بعد از آن شد، خبر آوردند که آن حضرت را ضعفی عارض شده، طبیبان را امر کرد که پیوسته در خانهٔ آن حضرت باشند و از آن بیرون نیایند، و به سوی قاضی القضاة فرستاد و او را طلبید، پس او را در مجلس خود حاضر گردانید و او را امر کرد که ده کس از اصحاب خویش را اختیار کند از آن کسانی که در دین و امانت و پارسایی بر ایشان اعتمادی باشد، و بعد از اختیار قاضی القضاة، خلیفه ایشان را حاضر گردانید و ایشان را به خانهٔ امام حسن فرستاد و امر کرد ایشان را که در شب و روز پیوسته در خانهٔ آن حضرت باشند و بیرون نیایند، و ایشان متّصل در آنجا بودند تا آن حضرت علیه السلام وفات فرمود.

پس همهٔ سرّ من رأی یک خروش و غوغا شد (که همهٔ مردم شهر هم آواز شده، می‌خروشیدند و فریاد و فغان می‌کردند). و خلیفه کسی را به جانب خانهٔ آن حضرت فرستاد که آن خانه و همهٔ اطاق‌های آن را جستجو نمود و درِ آنها را مهر کرد با همهٔ آنچه در آنها بود، و نشانهٔ فرزند او را طلب کردند، و یا دنبال او شدند و زنان چند را آوردند که حمل را می‌شناختند، و آن زنان، بر کنیزان حضرت داخل شدند، و به سوی ایشان نظر می‌کردند، پس بعضی از ایشان ذکر کرد که در اینجا کنیزی هست که بچه‌ای در شکم دارد، بعد از آن کنیز را در اطاقی کردند و نحریر خادم و اصحابش را بر او گماشتند و زنانی چند نیز با ایشان بودند، بعد از آن شروع در تدارک اسباب و تجهیز آن حضرت کردند، و همهٔ بازارها معطّل شد (که مردم

أَبِي وَ سَائِرُ النَّاسِ إِلىٰ جَنَازَتِهِ، فَكَانَتْ سُرَّ مَنْ رَأىٰ يَوْمَئِذٍ شَبِيهاً بِـالْقِيَامَةِ. فَـلَمَّا فَرَغُوا مِنْ تَهْيِئَتِهِ، بَعَثَ السُّلْطَانُ إِلىٰ أَبِي عِيسىٰ بْنِ الْمُتَوَكِّلِ، فَأَمَرَهُ بِالصَّـلَاةِ عَلَيْهِ، فَلَمَّا وُضِعَتِ الْجَنَازَةُ لِلصَّـلَاةِ عَلَيْهِ، دَنَا أَبُو عِيسَى مِنْهُ، فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ، فَعَرَضَهُ عَلىٰ بَنِي هَاشِمٍ مِنَ الْعَلَوِيَّةِ وَ الْعَبَّاسِيَّةِ وَ الْقُوَّادِ وَ الْكُتَّابِ وَ الْقُضَاةِ وَ الْـمُعَدِّلِينَ، وَ قَالَ: هٰذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضَا مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ عَلىٰ فِرَاشِهِ، حَضَرَهُ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ خَدَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ثِقَاتِهِ فُـلَانٌ وَ فُـلَانٌ، وَ مِنَ الْقُضَاةِ فُـلَانٌ وَ فُـلَانٌ، وَ مِنَ الْمُتَطَبِّبِينَ فُـلَانٌ وَ فُـلَانٌ، ثُمَّ غَطّىٰ وَجْهَهُ، وَ أَمَرَ بِحَمْلِهِ، فَحُمِلَ مِنْ وَسَطِ دَارِهِ، وَ دُفِنَ فِي الْبَيْتِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ أَبُوهُ.

فَلَمَّا دُفِنَ أَخَذَ السُّلْطَانُ وَ النَّاسُ فِي طَلَبِ وَلَدِهِ، وَ كَثُرَ التَّفْتِيشُ فِي الْـمَنَازِلِ وَ الدُّورِ، وَ تَوَقَّفُوا عَنْ قِسْمَةِ مِيرَاثِهِ، وَ لَمْ يَزَلِ الَّذِينَ وُكِّلُوا بِحِفْظِ الْجَارِيَةِ ـ الَّتِي تُوُهِّمَ عَلَيْهَا الْحَمْلُ ـ لَازِمِينَ حَتّىٰ تَبَيَّنَ بُطْـلَانُ الْحَمْلِ، فَلَمَّا بَطَلَ الْحَمْلُ عَنْهُنَّ قُسِمَ مِيرَاثُهُ بَيْنَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ جَعْفَرٍ، وَ ادَّعَتْ أُمُّهُ وَصِيَّتَهُ، وَ ثَبَتَ ذٰلِكَ عِنْدَ الْقَاضِي، وَ السُّلْطَانُ عَلىٰ ذٰلِكَ يَطْلُبُ أَثَرَ وَلَدِهِ.

فَجَاءَ جَعْفَرٌ بَعْدَ ذٰلِكَ إِلىٰ أَبِي، فَقَالَ: اجْعَلْ لِي مَرْتَبَةَ أَخِي وَ أُوصِلَ إِلَيْكَ فِي كُلِّ سَنَةٍ عِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ، فَزَبَرَهُ أَبِي وَ أَسْمَعَهُ، وَ قَالَ لَهُ: يَا أَحْمَقُ، السُّلْطَانُ جَـرَّدَ سَيْفَهُ فِي الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّ أَبَاكَ وَ أَخَاكَ أَئِمَّةٌ؛ لِيَرُدَّهُمْ عَنْ ذٰلِكَ، فَلَمْ يَتَهَيَّأْ لَهُ ذٰلِكَ، فَإِنْ كُنْتَ عِنْدَ شِيعَةِ أَبِيكَ وَ أَخِيكَ إِمَاماً، فَـلَا حَاجَةَ بِكَ إِلَى السُّلْطَانِ يُرَتِّبُكَ مَرَاتِبَهُمَا، وَ لَا غَيْرِ السُّلْطَانِ، وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُمْ بِهٰذِهِ الْمَنْزِلَةِ لَمْ تَنَلْهَا بِنَا.

وَاسْتَقَلَّهُ أَبِي عِنْدَ ذٰلِكَ، وَ اسْتَضْعَفَهُ، وَ أَمَرَ أَنْ يُحْجَبَ عَنْهُ، فَلَمْ يَـأْذَنْ لَـهُ فِـي

دِر دکّان‌ها را بستند) و بنی‌هاشم و سرکردگان و پدرم سوار شدند و با سایر مردمان با جنازهٔ آن حضرت رفتند، و سُرّ من رأی در آن روز مانند روز قیامت شده بود. و چون از تغسیل و تکفین آن حضرت فارغ شدند، سلطان به طلب ابوعیسی، پسر متوکّل، فرستاد و او را امر فرمود که بر آن حضرت نماز کند. و چون جنازه را از برای نماز بر حضرت، بر زمین گذاشتند، ابو عیسی به نزدیک وی آمد و روی او را گشود و کفن را از آن دور نمود و او را به بنی‌هاشم از فرزندان علی‌ؑ و بنی‌عبّاس و سر کردگان و نویسندگان و قاضیان و کسانی که مردم ایشان را تعدیل می‌کردند (و عادل می‌دانستند)، نمود و گفت که: اینک حسن بن علی بن محمد بن رضا است که به مرگ خود بر فراش خود مرده، بی آن‌که کسی او را کشته باشد، یا آسیبی به او رسانیده باشد. و در نزد او حاضر بوده آن‌که در نزد او حاضر بود از خادمان امیر المؤمنین و معتمدان او. فلان و فلان و از قاضیان: فلان و فلان و از طبیبان: فلان و فلان.

پس روی او را پوشانید و امر شد که او را بردارند، پس او را از میان خانهٔ خویش برداشتند و در آن حجره‌ای که پدرش در آن دفن شده بود، دفن کردند. و چون او را دفن کردند، سلطان و مردمان شروع کردند در جستجوی فرزندش، و جستجو بسیار شد در منزل‌ها و خانه‌ها و از قسمت کردن میراثش باز ایستادند، و آنان که موکّل بودند بر محافظت کنیزی که توهّم حمل در او شده بود، همیشه ملازم او بودند و از او دور نمی‌شدند، تا وقتی که بطلان حمل ظاهر شد، و چون بطلان حمل از کنیزان ظاهر شد، میراث او را در میانهٔ مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند و مادرش وصیّت او را ادّعا نمود، و این ادّعا در نزد قاضی ثابت شد و سلطان با این حال نشانهٔ فرزندش را طلب می‌کرد.

بعد از آن، جعفر به نزد پدرم آمد و گفت که: مرتبهٔ برادرم را برای من قرار ده و من در هر سال بیست هزار دینار به تو می‌رسانم. پدرم او را منع بلیغی کرد و به او دشنام داد و گفت: ای احمق، سلطان شمشیر را کشید و آن را گذاشت در آن کسانی که گمان کرده‌اند که پدر و برادرت امامند، از برای آن‌که ایشان را از این اعتقاد برگرداند و آن از برایش میّسر نشد. پس اگر تو در نزد شیعیان پدر و برادرت، امامی، به سلطان و غیر سلطان احتیاج نداری که تو را در مرتبهٔ ایشان ترتیب دهند، و اگر در نزد ایشان به این منزلت نباشی، به واسطهٔ ما به آن، نخواهی رسید.

و پدرم در نزد این خواهش، او را کم شمرد و ضعیف به جا آورد، و بی‌عقلی و سفاهت

الدُّخُولِ عَلَيْهِ حَتّىٰ مَاتَ أَبِي وَ خَرَجْنَا وَ هُوَ عَلىٰ تِلْكَ الْحَالِ، وَ السُّلْطَانُ يَطْلُبُ أَثَرَ وَلَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام.

١٣٣١ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: كَتَبَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلىٰ أَبِي الْقَاسِمِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ الزُّبَيْرِيِّ قَبْلَ مَوْتِ الْمُعْتَزِّ بِنَحْوِ عِشْرِينَ يَوْماً: «الْزَمْ بَيْتَكَ حَتّىٰ يَحْدُثَ الْحَادِثُ». فَلَمَّا قُتِلَ بُرَيْحَةُ كَتَبَ إِلَيْهِ: قَدْ حَدَثَ الْحَادِثُ، فَمَا تَأْمُرُنِي؟ فَكَتَبَ: «لَيْسَ هٰذَا الْحَادِثَ، بَلِ الْحَادِثُ الْآخَرُ»، فَكَانَ مِنْ أَمْرِ الْمُعْتَزِّ مَا كَانَ.

● وَ عَنْهُ، قَالَ: كَتَبَ عليه السلام إِلىٰ رَجُلٍ آخَرَ: «يُقْتَلُ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَبْدُ اللّٰهِ» قَبْلَ قَتْلِهِ بِعَشَرَةِ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ قُتِلَ.

١٣٣٢ / ٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْكُرْدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: ضَاقَ بِنَا الْأَمْرُ، فَقَالَ لِي أَبِي: امْضِ بِنَا حَتّىٰ نَصِيرَ إِلىٰ هٰذَا الرَّجُلِ - يَعْنِي أَبَا مُحَمَّدٍ - فَإِنَّهُ قَدْ وُصِفَ عَنْهُ سَمَاحَةٌ، فَقُلْتُ: تَعْرِفُهُ؟ فَقَالَ: مَا أَعْرِفُهُ، وَلَا رَأَيْتُهُ قَطُّ، قَالَ: فَقَصَدْنَاهُ، فَقَالَ لِي أَبِي - وَ هُوَ فِي طَرِيقِهِ -: مَا أَحْوَجَنَا إِلىٰ أَنْ يَأْمُرَ لَنَا بِخَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ: مِائَتَا دِرْهَمٍ لِلْكِسْوَةِ، وَ مِائَتَا دِرْهَمٍ لِلدَّيْنِ، وَ مِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ! فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَيْتَهُ أَمَرَ لِي بِثَلَاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ: مِائَةٌ أَشْتَرِي بِهَا حِمَاراً، وَ مِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ، وَ مِائَةٌ لِلْكِسْوَةِ، وَ أَخْرُجَ إِلَى الْجَبَلِ.

قَالَ: فَلَمَّا وَافَيْنَا الْبَابَ، خَرَجَ إِلَيْنَا غُلَامُهُ، فَقَالَ: يَدْخُلُ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ، فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ وَ سَلَّمْنَا، قَالَ لِأَبِي: «يَا عَلِيُّ، مَا خَلَّفَكَ عَنَّا إِلىٰ هٰذَا الْوَقْتِ؟» فَقَالَ: يَا سَيِّدِي، اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَلْقَاكَ عَلىٰ هٰذِهِ الْحَالِ، فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ جَاءَنَا غُلَامُهُ، فَنَاوَلَ أَبِي صُرَّةً، فَقَالَ: هٰذِهِ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ: مِائَتَانِ لِلْكِسْوَةِ،

او را دانست و امر کرد که او را مانع شوند، و او را به مجلس راه ندهند، و دیگر او را رخصت ندادند که بر او داخل شود تا آن‌که پدرم مرد و ما از شرّ من رأی بیرون آمدیم و جعفر بر این حال بود و سلطان نشانهٔ فرزند حسن بن علی‌ﷺ طلب می‌نمود.

۱۳۳۱ / ۲ . علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر روایت کرده است که گفت: امام حسن عسکری‌ﷺ قریب به بیست روز پیش از مُردن و کشته شدن مُعتزّ (یعنی: محمد پسر متوکّل)، به ابوالقاسم اسحاق بن جعفر زبیری نوشت که: «پیوسته در خانهٔ خود باش و بیرون میا تا حادثه‌ای رخ نماید». و چون بُریحه ـ که یکی از امرای آن معلون بود ـ کشته شد، اسحاق به حضرت نوشت که: حادثه روی داد، پس مرا به چه امر می‌فرمایی؟ حضرت نوشت که: «این حادثه نیست و حادثهٔ امری دیگر است». بعد از آن، از امر معتزّ شد آنچه شد (و مجمل قصهٔ او این است که: چون بعضی از امرا و برادر خود را کشت، سایر امرا با او مخالفت کردند و او را کشتند).

● و از او روایت است که گفت: آن حضرت به کسی دیگر نوشت: «پیش از آن‌که عبدالله بن محمد بن داود کشته شود، او کشته خواهد شد» و چون روز دهم شد، کشته شد.

۱۳۳۲ / ۳ . علی بن محمد، از محمد بن ابراهیم که معروف است به ابن کُردی، از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر روایت کرده است که گفت: امر معاش بر ما تنگ شد، پدرم به من گفت: با ما بیا تا به نزد این مرد ـ یعنی: امام حسن عسکری‌ﷺ ـ رویم؛ زیرا که مردم جوانمردی و جود از او نقل کردند. من گفتم که: او را می‌شناسی؟ گفت: او را نمی‌شناسم و هرگز او را ندیده‌ام.

محمد بن علی می‌گوید که: ما قصد آن حضرت کردیم، پدرم در عرض راه به من گفت: چه بسیار احتیاج داریم که بفرمایید پانصد درم به ما دهند: دویست درم از برای جامه، و دویست درم از برای قرض، و صد درم از برای إخراجات یومیّه. و من در دل خود گفتم که: کاش آن حضرت می‌فرمود که سیصد درم به من دهند: صد درم که به آن الاغی بخرم، و صد درم از برای اخراجات، و صدر درم از برای جامه. و به سوی جبل (یعنی: جبل شمر) بیرون روم. (و بعضی گفته‌اند که: مراد، بلاد جبل است و آن از آذربایجان و عراق عرب و فارس و دیلم است).

محمد می‌گوید که: چون به در خانهٔ آن حضرت رسیدیم، غلامش به سوی ما بیرون

وَ مِائَتَانِ لِلدَّيْنِ، وَ مِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ؛ وَ أَعْطَانِي صُرَّةً. فَقَالَ: هٰذِهِ ثَلَاثُمِائَةِ دِرْهَمٍ، اجْعَلْ مِائَةً فِي ثَمَنِ حِمَارٍ، وَ مِائَةً لِلْكِسْوَةِ، وَ مِائَةً لِلنَّفَقَةِ، وَ لَا تَخْرُجْ إِلَى الْجَبَلِ، وَ صِرْ إِلىٰ سُورَاءَ. فَصَارَ إِلىٰ سُورَاءَ، وَ تَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ، فَدَخْلُهُ الْيَوْمَ أَلْفُ دِينَارٍ، وَ مَعَ هٰذَا يَقُولُ بِالْوَقْفِ. فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: فَقُلْتُ لَهُ: وَيْحَكَ، أَ تُرِيدُ أَمْراً أَبْيَنَ مِنْ هٰذَا؟ قَالَ: فَقَالَ: هٰذَا أَمْرٌ قَدْ جَرَيْنَا عَلَيْهِ.

١٣٣٣ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ الْقَزْوِينِيُّ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي بِسُرَّ مَنْ رَأىٰ، وَ كَانَ أَبِي يَتَعَاطَى الْبَيْطَرَةَ فِي مَرْبِطِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام. قَالَ: وَ كَانَ عِنْدَ الْمُسْتَعِينِ بَغْلٌ لَمْ يُرَ مِثْلُهُ حُسْناً وَ كِبْراً، وَ كَانَ يَمْنَعُ ظَهْرَهُ وَ اللِّجَامَ وَ السَّرْجَ، وَ قَدْ كَانَ جَمَعَ عَلَيْهِ الرَّاضَةَ، فَلَمْ يُمَكِّنْ لَهُمْ حِيلَةٌ فِي رُكُوبِهِ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ بَعْضُ نُدَمَائِهِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَ لَا تَبْعَثُ إِلَى الْحَسَنِ ابْنِ الرِّضَا حَتّىٰ يَجِيءَ، فَإِمَّا أَنْ يَرْكَبَهُ، وَ إِمَّا أَنْ يَقْتُلَهُ، فَتَسْتَرِيحَ مِنْهُ.

قَالَ: فَبَعَثَ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام، وَ مَضىٰ مَعَهُ أَبِي، فَقَالَ أَبِي: لَمَّا دَخَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الدَّارَ، كُنْتُ مَعَهُ، فَنَظَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ إِلَى الْبَغْلِ وَاقِفاً فِي صَحْنِ الدَّارِ، فَعَدَلَ إِلَيْهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ كَفَلِهِ، قَالَ: فَنَظَرْتُ إِلَى الْبَغْلِ وَ قَدْ عَرِقَ حَتّىٰ سَالَ الْعَرَقُ مِنْهُ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْمُسْتَعِينِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَرَحَّبَ بِهِ وَ قَرَّبَ.

آمد و گفت: علی بن ابراهیم و محمد، پسرش، داخل شوند. و چون بر او داخل شدیم و سلام کردیم، به پدرم فرمود که: «ای علی، چه چیز تو را از ما به عقب انداخت تا این وقت؟ و چرا دیر به نزد ما آمدی؟» پدرم عرض کرد که: ای سیّد مَن، شرم کردم که تو را با این حالت پریشان ملاقات کنم. و چون از نزد او بیرون آمدیم، غلامش به نزد ما آمد و کیسه‌ای بـه پـدرم داد و گفت: این پانصد درم: دویست درم از برای جامه، و دویست درم از برای فلان، یعنی: قرض، و صد درم از برای اخراجات، و کیسه‌ای دیگر به من داد و گفت: این سیصد درم: صد درم را قرار ده در بهای الاغ، و صد درم از برای جامه، و صد درم از برای اِخراجات. و به سوی جبل بیرون مرو و بر و به سوی سوراء.[۱]

محمد بن ابراهیم راوی می‌گوید که: محمد بن علی به سوراء رفت و در آنجا زنی گرفت و در همان روز، هزار دینار به دستش آمد، و با این حال اعتقاد به وقف دارد و واقفی مذهب است. و محمد بن ابراهیم می‌گوید که: به او گفتم: وای بر تو، آیا امری را از این ظاهرتر اراده داری که بر امامت آن حضرت دلالت کند؟ در جواب گفت که: این مذهب وقف امری است که بر آن جاری شده‌ایم و عادت کرده‌ایم.

۱۳۳۳ / ۴. علی بن محمد، از ابوعلی - یعنی: محمد بن علی بن ابراهیم - روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا احمد بن حارث قزوینی و گفت: با پدرم در سرّ من رأی بودم و پدرم در طویلهٔ امام حسن عسکری علیه السلام مشغول بیطاری بـود. راوی مـی‌گوید کـه: در نـزد مستعین (یعنی: احمد بن معتصم بن هارون) استری بود که مانند آن در خوبی و بزرگی دیده نشده بود، امّا نمی‌گذاشت که کسی بر پشتش سوار شود، یا او را لجام کند، یا زین بر او بگذارد، و مستعین همهٔ پشته سواران را بر آن جمع کرد و ایشان را میسّر نشد که در باب سوار شدن بر آن چاره‌ای بکنند.

راوی می‌گوید که: بعضی از هم صحبت‌های مستعین گفت که: یا امیر المؤمنین، چرا بـه طلب حسن بن رضا نمی‌فرستی تا بیاید؟ پس، یا آن است که بر آن سوار می‌شود و یا استر او را می‌کشد و از دست او راحت و خوشی می‌اُفتی. پس کسی به سوی امام حسن علیه السلام فرستاد و آن حضرت را طلبید و آن حضرت تشریف برد و پدر من همراه وی بود. بعد از آن، پدرم گفت

۱. و سوراء دهی است از دهات بغداد که در کنار فرات است. و بعضی گفته‌اند که: آن، حلّه است. (مترجم)

فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَلْجِمْ هٰذَا الْبَغْلَ. فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام لِأَبِي: «أَلْجِمْهُ يَا غُـلَامُ» فَقَالَ الْمُسْتَعِينُ: أَلْجِمْهُ أَنْتَ. فَوَضَعَ طَيْلَسَانَهُ، ثُمَّ قَامَ، فَأَلْجَمَهُ، ثُمَّ رَجَعَ إِلىٰ مَجْلِسِهِ وَ قَعَدَ.

فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَسْرِجْهُ. فَقَالَ لِأَبِي: «يَا غُـلَامُ، أَسْرِجْهُ» فَقَالَ: أَسْرِجْهُ أَنْتَ. فَقَامَ ثَانِيَةً، فَأَسْرَجَهُ وَ رَجَعَ.

فَقَالَ لَهُ: تَرىٰ أَنْ تَرْكَبَهُ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ». فَرَكِبَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَمْتَنِعَ عَلَيْهِ، ثُمَّ رَكَضَهُ فِي الدَّارِ، ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَى الْهَمْلَجَةِ، فَمَشىٰ أَحْسَنَ مَشْيٍ يَكُونُ، ثُمَّ رَجَعَ فَنَزَلَ.

فَقَالَ لَهُ الْمُسْتَعِينُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ حُسْناً وَ فَرَاهَةً، وَ مَا يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ مِثْلُهُ إِلَّا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ».

قَالَ: فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ حَمَلَكَ عَلَيْهِ، فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام لِأَبِي: «يَا غُـلَامُ، خُذْهُ» فَأَخَذَهُ أَبِي، فَقَادَهُ.

١٣٣٤ / ٥. عَلِيٌّ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: شَكَوْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام الْحَاجَةَ، فَحَكَّ بِسَوْطِهِ الْأَرْضَ، قَالَ: وَ أَحْسَبُهُ غَطَّاهُ بِمِنْدِيلٍ، وَ أَخْرَجَ خَمْسَمِائَةِ دِينَارٍ، فَقَالَ: «يَا أَبَا هَاشِمٍ، خُذْ، وَ أَعْذِرْنَا».

١٣٣٥ / ٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ

که: چون امام حسن علیه السلام داخل خانهٔ مستعین شد، من همراه او بودم و آن حضرت به سوی استر نظر کرد که در صحن خانه ایستاده بود، پس به جانب آن میل فرمود و دست خویش را بر کَفَل آن گذاشت، پدرم گفت که: من نظر به آن استر کردم و دیدم که عرق کرد به مرتبه‌ای که عرق از آن روان شد. بعد از آن، به سوی مستعین رفت و بر او سلام کرد. مستعین به آن حضرت گفت: مرحبا خوش آمدی، و او را نزدیک خود نشانید، پس گفت: یا ابا محمد، لجام بر سر این استر کن. ابو محمد به پدرم فرمود که: «ای غلام، این استر را لجام کن».

مستعین گفت که: تو خود آن را لجام کن. حضرت طیلسان خویش را بر زمین گذاشت و برخاست و آن را لجام کرد و به جای خود برگشت و نشست. بعد از آن مستعین به آن حضرت گفت که: یا ابا محمد، زین بر پشت آن گذار. حضرت به پدرم فرمود که: «ای غلام، این استر را زین کن». مستعین گفت که: تو خود آن را زین کن. حضرت دو باره برخاست و آن را زین کرد و بازگشت. مستعین به آن حضرت گفت: صلاح می‌دانی که بر آن سوار شوی؟ فرمود: «آری». پس بر آن استر سوار شد، بی آن‌که بر حضرت ابا و امتناعی کند و نگذارد که بر آن سوار شود. و حضرت در آن خانه آن استر را دوانید، بعد از آن، آن را بر این داشت که هموار برود، پس راه رفت؛ بهترین رفتاری که می‌تواند بود، بعد از آن برگشت و فرود آمد.

مستعین به آن حضرت گفت: یا ابا محمد، این استر را چگونه دیدی؟ فرمود: یا امیر المؤمنین، مانند این استر در خوبی و خوش‌رفتاری ندیدم و درست نمی‌آید که مانند این استر از برای کسی باشد، مگر از برای امیر المؤمنین.

راوی می‌گوید که: مستعین گفت که: امیر المؤمنین تو را بر آن سوار کرد (یعنی: استر را به تو بخشید که بر آن سوار شوی). ابو محمد به پدرم فرمود که: «ای غلام، این استر را بگیر»، پس پدرم افسار آن را گرفت و آن را کشید.

۱۳۳۴ / ۵. علی، از ابو احمد بن راشد، از ابو هاشم جعفری روایت کرده است که گفت: به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فقر و پریشانی خود را شکایت کردم، پس به تازیانهٔ خویش زمین را خوارید. ابو هاشم می‌گوید که: چنان می‌پندارم که آن را به دستمالی پوشانید و پانصد دینار بیرون آورد و فرمود که: «ای ابو هاشم، این را بگیر و ما را معذور دار» (و عذر ما را بپذیر).

۱۳۳۵ / ۶. علی بن محمد، از ابو عبدالله بن صالح، از پدرش، از ابو علی مطهّر روایت کرده

الْمُطَهَّرِ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ سَنَةَ الْقَادِسِيَّةِ يُعْلِمُهُ انْصِرَافَ النَّاسِ، وَ أَنَّهُ يَخَافُ الْعَطَشَ، فَكَتَبَ عليه السلام: «امْضُوا، فَلَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ»، فَمَضَوْا سَالِمِينَ؛ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

١٣٣٦ / ٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفَضْلِ الْيَمَانِيِّ، قَالَ: نَزَلَ بِالْجَعْفَرِيِّ مِنْ آلِ جَعْفَرٍ خَلْقٌ لَا قِبَلَ لَهُ بِهِمْ، فَكَتَبَ إِلَىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام يَشْكُو ذٰلِكَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «تُكْفَوْنَ ذٰلِكَ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ» فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فِي نَفَرٍ يَسِيرٍ وَ الْقَوْمُ يَزِيدُونَ عَلَىٰ عِشْرِينَ أَلْفاً، وَ هُوَ فِي أَقَلَّ مِنْ أَلْفٍ، فَاسْتَبَاحَهُمْ.

١٣٣٧ / ٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْعَلَوِيِّ، قَالَ: حُبِسَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ نَارْمَشَ ـ وَ هُوَ أَنْصَبُ النَّاسِ، وَ أَشَدُّهُمْ عَلَىٰ آلِ أَبِي طَالِبٍ ـ وَ قِيلَ لَهُ: افْعَلْ بِهِ وَ افْعَلْ. فَمَا أَقَامَ عِنْدَهُ إِلَّا يَوْماً حَتّٰى وَضَعَ خَدَّيْهِ لَهُ، وَ كَانَ لَا يَرْفَعُ بَصَرَهُ إِلَيْهِ إِجْلَالاً وَ إِعْظَاماً، فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ هُوَ أَحْسَنُ النَّاسِ بَصِيرَةً، وَ أَحْسَنُهُمْ فِيهِ قَوْلاً.

١٣٣٨ / ٩. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي سُفْيَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ الضُّبَعِيُّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَلِيجَةِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ تَعَالَىٰ: ﴿وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا

است که در قادسیّه (و بنابر بعضی از نسَخ کافی، در سال قادسیّه) به حضرت امام حسن عسکری ﷺ نوشت و او را اعلام کرد که مردم اراده برگشتن دارند؛ چه ایشان به سوی حجّ بیرون رفتند و در قادسیّه شنیدند که در منازل بعد آب یافت نمی‌شود، لهذا اراده برگشتن داشتند، و نوشت که: از تشنگی می‌ترسد. حضرت ﷺ در جواب نوشت: «بروید که بر شما هیچ ترسی نیست. ان شاءالله». پس همگی صحیح و سالم رفتند؛ والحمدلله رب العالمین.

۱۳۳۶ / ۷ . علی بن محمد، از علی بن حسن بن فضل یمانی روایت کرده است که بر جعفری از فرزندان جعفر (که پدر قبیله‌ای است از بنی عامر) خلائق بسیار و لشکر بی‌شمار فرود آمدند که او را تاب مقاومت ایشان نبود، پس به حضرت امام حسن عسکری ﷺ نوشت و از این امر شکایت داشت. حضرت در جواب او نوشت که: «شما از این امر کفایت می‌شوید. ان شاء الله».

پس جعفری با چند نفر کمی به سوی ایشان بیرون آمد، و آن گروه از بیست هزار زیاد بودند، و او در میانهٔ لشکری بود که از هزار کم‌تر بودند و مع ذلک ریشهٔ ایشان را بر آورد، و اموال ایشان را غارت کرد.

۱۳۳۷ / ۸ . علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل علوی روایت کرده است که گفت: امام حسن عسکری ﷺ در نزد علی بن نارمش حبس شد - و علی از همهٔ مردمان عداوتش با اهل بیت زیادتر و شدّتش بر آل ابی‌طالب از ایشان بیشتر بود - و به او گفته شد که: آنچه می‌خواهی با آن حضرت بکنی، بکن. و حضرت یک روز بیشتر در نزد او نماند که رخ‌های خود را به جهت تعظیم آن حضرت بر زمین گذاشت (و بنابر بعضی از نسخ، تیزی و تندی خود را بر زمین گذاشت)، و ملایم گردید، و چنان شد که به جهت اِجلال و تعظیم، چشم خود را به سوی آن حضرت بر نمی‌داشت (یعنی: سر به زیر می‌انداخت و به زمین و غیر آن نگاه می‌کرد).

پس آن حضرت از نزد او بیرون آمد، در حالی که بینایی علی از همهٔ مردم نیکوتر و گفتارش در شأن آن حضرت از هر کسی بهتر بود.

۱۳۳۸ / ۹ . علی بن محمد و محمد بن ابی عبدالله روایت کرده‌اند، از اسحاق بن محمد نخعی که گفت: حدیث کرد مرا سفیان بن محمد ضُبَعی و گفت: به امام حسن عسکری ﷺ نوشتم و او را سؤال کردم از ولیجه، و آن قول خدای تعالی است که فرموده: ﴿وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ

الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً﴾ قُلْتُ فِي نَفْسِي -لَا فِي الْكِتَابِ-: مَنْ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ هَاهُنَا؟ فَرَجَعَ الْجَوَابُ: «الْوَلِيجَةُ الَّذِي يُقَامُ دُونَ وَلِيِّ الْأَمْرِ، وَ حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ؟ فَهُمُ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ عَلَى اللّٰهِ، فَيُجِيزُ أَمَانَهُمْ».

١٣٣٩ / ١٠. إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ، قَالَ: شَكَوْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ ضِيقَ الْحَبْسِ، وَ كَتَلَ الْقَيْدِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: «أَنْتَ تُصَلِّي الْيَوْمَ الظُّهْرَ فِي مَنْزِلِكَ» فَأُخْرِجْتُ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ، فَصَلَّيْتُ فِي مَنْزِلِي كَمَا قَالَ ﷺ.

وَ كُنْتُ مُضَيَّقاً، فَأَرَدْتُ أَنْ أَطْلُبَ مِنْهُ دَنَانِيرَ فِي الْكِتَابِ، فَاسْتَحْيَيْتُ، فَلَمَّا صِرْتُ إِلىٰ مَنْزِلِي وَجَّهَ إِلَيَّ بِمِائَةِ دِينَارٍ، وَ كَتَبَ إِلَيَّ: «إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ، فَلَا تَسْتَحْيِ وَ لَا تَحْتَشِمْ وَ اطْلُبْهَا؛ فَإِنَّكَ تَرىٰ مَا تُحِبُّ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ».

١٣٤٠ / ١١. إِسْحَاقُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَقْرَعِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَمْزَةَ نُصَيْرٌ الْخَادِمُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ ﷺ غَيْرَ مَرَّةٍ يُكَلِّمُ غِلْمَانَهُ بِلُغَاتِهِمْ: تُرْكٍ، وَ رُومٍ، وَ صَقَالِبَةٍ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ ذٰلِكَ، وَ قُلْتُ: هٰذَا وُلِدَ بِالْمَدِينَةِ، وَ لَمْ يَظْهَرْ لِأَحَدٍ حَتّىٰ مَضىٰ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ، وَ لَا رَآهُ أَحَدٌ، فَكَيْفَ هٰذَا؟! أُحَدِّثُ نَفْسِي بِذٰلِكَ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ، فَقَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- بَيَّنَ حُجَّتَهُ مِنْ سَائِرِ خَلْقِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَ يُعْطِيهِ اللُّغَاتِ، وَ مَعْرِفَةَ الْأَنْسَابِ وَ الْآجَالِ وَ الْحَوَادِثِ، وَ لَوْ لَا ذٰلِكَ، لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجَّةِ وَ الْمَحْجُوجِ فَرْقٌ».

دُونِ اللّٰهِ وَ لاٰ رَسُولِهِ وَ لاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً﴾[۱]. و در دل خود گفتم نه آن‌که در نامه نوشتم که: مؤمنان را در اینجا که می‌بینی؟ و مراد از آن، کیانند؟ پس جواب برگشت که: «ولیجه، آن کسی است که مردم او را بر پا می‌کنند از برای امر امامت، غیر از ولیّ امر، و آن‌که در حقیقت و نفس الأمر، این منصب را داشته باشد. و نفس تو در باب مؤمنان با تو سخن گفت که: ایشان در این موضع کیانند؟ ایشان امامانی هستند که پناه و زنهار می‌دهند بر خدا و خدا زنهار و امان ایشان را اجازه می‌کند و قبول می‌فرماید».

۱۳۳۹ / ۱۰. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا ابو هاشم جعفری و گفت که: تنگی زندان و سختی و آزار بند و زنجیر را به امام حسن عسکری ؑ شکایت کردم. پس حضرت به من نوشت که: «تو امروز نماز ظهر را در منزل خود خواهی کرد»، و در وقت ظهر مرا بیرون آوردند و در منزل خود نماز کردم؛ چنانچه آن حضرت فرموده بود.

و در تنگی و پریشانی بودم و خواستم که به آن حضرت نامه‌ای بنویسم و در آن نامه، دیناری چند از او طلب کنم، ولیکن شرم کردم و ننوشتم. و چون به منزل خویش رفتم، صد دینار به سوی من فرستاد و به من نوشته بود که: «هر وقت تو را حاجتی باشد، شرم مکن و حشمت مرا مانع قرار مده و آن حاجت را طلب کن که تو خواهی دید آنچه را که دوست می‌داری و آنچه می‌خواهی می‌دهم. ان شاء الله تعالی».

۱۳۴۰ / ۱۱. اسحاق، از احمد بن محمد بن اَقرع روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا ابو حمزه ـ یعنی: نصر یا نصیر خادم ـ و گفت که: چندین مرتبه شنیدیم که امام حسن عسکری با غلامان خود از ترک و رومی و صقالبه به زبان ایشان سخن می‌گفت.[۲]

ابو حمزه می‌گوید: من از این امر تعجّب کردم و با خود گفتم که: اینک در مدینه متوّلد شد، و از برای کسی ظاهر نشد تا آن‌که امام علی نقی ؑ از دنیا درگذشت و هیچ‌کس او را ندید، پس این چگونه خواهد بود؟ و نفس خویش را به این قصّه حدیث می‌کردم که حضرت رو به من آورد و فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی حجّت خود را از سایر خلائق ممتاز و آشکار ساخته، به هر چیزی، و همهٔ زبان‌ها و شناختن نسب‌ها و اجل‌ها و امور اتّفاقیّه را به او عطا می‌فرماید. و اگر این نبود، در میان حجّت و حجّت آورده شده (یعنی: رعیّت که مغلوب

---

۱. توبه، ۱۶.

۲. و صقالبه، طایفه‌ای هستند که بلاد ایشان با بلاد خزر به هم پیوسته در میان بلغار و قسطنطنیه. (مترجم)

١٣٤١ / ١٢ . إِسْحَاقُ، عَنِ الْأَقْرَعِ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ﵇ أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِمَامِ: هَلْ يَحْتَلِمُ؟ وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي -بَعْدَ مَا فَصَلَ الْكِتَابُ-: الِاحْتِلَامُ شَيْطَنَةٌ، وَ قَدْ أَعَاذَ اللّٰهُ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- أَوْلِيَاءَهُ مِنْ ذٰلِكَ، فَوَرَدَ الْجَوَابُ: «حَالُ الْأَئِمَّةِ فِي الْمَنَامِ حَالُهُمْ فِي الْيَقَظَةِ، لَا يُغَيِّرُ النَّوْمُ مِنْهُمْ شَيْئاً، وَ قَدْ أَعَاذَ اللّٰهُ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ لَمَّةِ الشَّيْطَانِ، كَمَا حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ».

١٣٤٢ / ١٣ . إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ ظَرِيفٍ، قَالَ: اخْتَلَجَ فِي صَدْرِي مَسْأَلَتَانِ أَرَدْتُ الْكِتَابَ فِيهِمَا إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ﵇، فَكَتَبْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الْقَائِمِ﵇ إِذَا قَامَ: بِمَا يَقْضِي؟ وَ أَيْنَ مَجْلِسُهُ الَّذِي يَقْضِي فِيهِ بَيْنَ النَّاسِ؟ وَ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لِحُمَّى الرِّبْعِ، فَأَغْفَلْتُ خَبَرَ الْحُمّىٰ.

فَجَاءَ الْجَوَابُ: «سَأَلْتَ عَنِ الْقَائِمِ، فَإِذَا قَامَ قَضىٰ بَيْنَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ كَقَضَاءِ دَاوُدَ﵇، لَا يَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ؛ وَ كُنْتَ أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ لِحُمَّى الرِّبْعِ، فَأُنْسِيتَ، فَاكْتُبْ فِي وَرَقَةٍ، وَ عَلِّقْهُ عَلَى الْمَحْمُومِ؛ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللّٰهِ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ: ﴿يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلىٰ إِبْراهِيمَ﴾».

فَعَلَّقْنَا عَلَيْهِ مَا ذَكَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ﵇، فَأَفَاقَ.

١٣٤٣ / ١٤ . إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، قَالَ: قَعَدْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ﵇ عَلىٰ ظَهْرِ

حجّت حجّت است)، فرقی نبوده».

۱۲/۱۳۴۱. اسحاق از اقرع روایت کرده است که گفت: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و او را سؤال کردم از امام که آیا محتلم می‌شود؟ و بعد از آنکه نامه از دست من بیرون رفته بود، با خود گفتم که: احتلام فعل شیطان و خیال شیطانی است و خدای تبارک و تعالی دوستان خود را از این عیب پناه داده. پس جواب آن حضرت رسید که: «حال ائمّه در عالم خواب همان حال ایشان است در عالم بیداری، و خواب، چیزی را از ایشان تغییر نمی‌دهد و خدا دوستان خویش را از خطرات شیطان و وسوسهٔ او که در دل می‌افتد، پناه داده؛ چنانچه نفس تو، تو را به آن خبر داد».

۱۳۴۲ / ۱۳. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا حسن بن ظریف و گفت که: دو مسأله در سینه‌ام خلید و خواستم که در باب آنها نامه‌ای به امام حسن عسکری علیه السلام بنویسم، پس نامه‌ای نوشتم و او را سؤال کردم از قائم علیه السلام که چون قیام کند به چه وضع حکم خواهد کرد؟ و مجلس آن حضرت که در آن در میان مردمان حکم می‌کند، کجا خواهد بود؟ و خواستم که او را سؤال کنم از چیزی که از برای تب رِبع نافع باشد.[1]

راوی می‌گوید که: پس مرا غفلتی روی داد و حدیث تب را ننوشتم. بعد از آن جواب آمد که: «سؤال کردی از قائم و چون آن حضرت قیام کند در میان مردمان، به علم خود حکم خواهد کرد، و از کسی شاهد نمی‌طلبد. و می‌خواستی که از دوا و افسون تب رِبع سؤال کنی و فراموش کردی، در پاره‌ای کاغذ یا برگ درختی این را بنویس که: ﴿يَـٰنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَـٰمًا عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ﴾[2]، یعنی: «ای آتش، سرد و سلامت باش بر ابراهیم» (یعنی: سردی که به حدّ اعتدال باشد و به او ضرر نرساند). و این را بر شخص تب‌دار بیاویز که به اذن خدا چاق می‌شود و شفا می‌یابد. ان شاءالله».

پس ما آنچه را که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ذکر فرموده بود، بر شخص تب‌دار آویختیم، به هوش آمد و چاق شد.

۱۳۴۳ / ۱۴. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا اسماعیل بن محمد بن

---

۱. و ربع به کسر را و سکون با، تبی است که یک روز می‌گیرد و سر می‌دهد، و روز چهارم بر می‌گردد؛ که از اوّل تب اوّل تا آخر تب دویم چهار روز است، و هر چهار روز دو تب می‌کند و دو روز در میان تب ندارد. (مترجم)

۲. انبیا، ۶۹.

الطَّرِيقِ، فَلَمَّا مَرَّ بِي شَكَوْتُ إِلَيْهِ الْحَاجَةَ، وَ حَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدِي دِرْهَمٌ فَمَا فَوْقَهُ، وَ لَا غَدَاءٌ، وَ لَا عَشَاءٌ.

قَالَ: فَقَالَ: «تَحْلِفُ بِاللّٰهِ كَاذِباً؛ وَ قَدْ دَفَنْتَ مِائَتَيْ دِينَارٍ، وَ لَيْسَ قَوْلِي هٰذَا دَفْعاً لَكَ عَنِ الْعَطِيَّةِ. أَعْطِهِ يَا غُلَامُ مَا مَعَكَ». فَأَعْطَانِي غُلَامُهُ مِائَةَ دِينَارٍ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ، فَقَالَ لِي: «إِنَّكَ تُحْرَمُهَا أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهَا» -يَعْنِي الدَّنَانِيرَ الَّتِي دَفَنْتُ- وَ صَدَقَ ؛ وَ كَانَ كَمَا قَالَ. دَفَنْتُ مِائَتَيْ دِينَارٍ، وَ قُلْتُ: يَكُونُ ظَهْراً وَ كَهْفاً لَنَا، فَاضْطُرِرْتُ ضَرُورَةً شَدِيدَةً إِلىٰ شَيْءٍ أُنْفِقُهُ، وَ انْغَلَقَتْ عَلَيَّ أَبْوَابُ الرِّزْقِ، فَنَبَّشْتُ عَنْهَا، فَإِذَا ابْنٌ لِي قَدْ عَرَفَ مَوْضِعَهَا، فَأَخَذَهَا، وَ هَرَبَ، فَمَا قَدَرْتُ مِنْهَا عَلىٰ شَيْءٍ.

١٣٤٤ / ١٥. إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: كَانَ لِي فَرَسٌ، وَ كُنْتُ بِهِ مُعْجَباً، أُكْثِرُ ذِكْرَهُ فِي الْمَحَالِّ، فَدَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ يَوْماً، فَقَالَ لِي: «مَا فَعَلَ فَرَسُكَ؟» فَقُلْتُ: هُوَ عِنْدِي، وَ هُوَ ذَا هُوَ عَلىٰ بَابِكَ، وَ عَنْهُ نَزَلْتُ. فَقَالَ لِيَ: «اسْتَبْدِلْ بِهِ قَبْلَ الْمَسَاءِ إِنْ قَدَرْتَ عَلىٰ مُشْتَرٍ، وَ لَا تُؤَخِّرْ ذٰلِكَ» وَ دَخَلَ عَلَيْنَا دَاخِلٌ، وَ انْقَطَعَ الْكَلَامُ. فَقُمْتُ مُتَفَكِّراً، وَ مَضَيْتُ إِلىٰ مَنْزِلِي، فَأَخْبَرْتُ أَخِي الْخَبَرَ، فَقَالَ: مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ فِي هٰذَا، وَ شَحَحْتُ بِهِ، وَ نَفِسْتُ عَلَى النَّاسِ بِبَيْعِهِ وَ أَمْسَيْنَا، فَأَتَانَا السَّائِسُ -وَ قَدْ صَلَّيْنَا الْعَتَمَةَ- فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ، نَفَقَ فَرَسُكَ، فَاغْتَمَمْتُ، وَ عَلِمْتُ أَنَّهُ عَنىٰ هٰذَا بِذٰلِكَ الْقَوْلِ.

علی بن اسماعیل بن علی بن عبدالله بن عبّاس بن عبدالمطّلب و گفت که: برای ملاقات امام حسن عسکریﷺ بر کنار راه نشستم و چون به من گذشت، احتیاج و پریشانی خود را به آن حضرت شکایت کردم و برای او سوگند یاد نمودم که در نزد من یک درم و بالاتر از آن نیست و چاشت و شامی ندارم.

اسماعیل می‌گوید که: حضرت فرمود: «به خدا سوگند می‌خوری به دروغ، و حال آن‌که تو دویست دینار را دفن کرده‌ای. و این‌که من می‌گویم به جهت آن نیست که تو را از بخشش دفع کنم و چیزی به تو ندهم. ای غلام، آنچه همراه تو است به او بده». غلام آن حضرت، صد دینار به من داد، پس حضرت رو به من آورد و فرمود: «تو از آن محروم خواهی شد، در حال شدّت احتیاجت به سوی آن» (یعنی: در زمانی که احتیاج تو در آن بیشتر از احتیاجت در سایر اوقات باشد، از آن ممنوع شوی و چیزی از آن به تو عاید نشود). و مقصود آن حضرت، آن دینارها بود که من دفن کرده بودم. و امر چنان بود که آن حضرت فرمود و من دویست دینار دفن کرده بودم و با خود گفتم که: این پشت و پناه ما باشد. بعد از آن ناچار شدم؛ ناچاری سختی و محتاج گردیدم به چیزی که آن را خرج کنم و درهای روزی بر روی من بسته شد، از آن دینارها که دفن کرده بودم، جستجو نمودم، دیدم که یکی از پسرانم جای آن را دانسته و آن را برداشته و گریخته و بر چیزی از آن دینارها قدرت به هم نرسانیدم، و به دست من نیامد.

۱۳۴۴ / ۱۵ . اسحاق روایت کرده و گفته است که حدیث کرد مرا علی بن زید علی بن حسین بن علی و گفت که: مرا اسبی بود و از آن خوشم می‌آمد و مردم در مجالس ذکر آن را بسیار می‌کردند (یا آن‌که خود ذکر آن را در مجالس بسیار می‌کردم) پس روزی بر امام حسن عسکریﷺ داخل شدم و به من فرمود که: «اسبت چه کرد؟» عرض کردم که: آن در نزد من است، و آن همین است که الحال بر درِ خانهٔ تو است، و از آن فرود آمده‌ام. به من فرمود که: «پیش از شام، آن را سودا کن، اگر بر خریداری قادر شوی، و این امر را به تأخیر مینداز». و کسی بر ما داخل شد و این سخن بریده شد، پس من متفکّرانه برخاستم و به سوی منزل خویش رفتم، و این خبر را به برادرم دادم، برادرم گفت که: نمی‌دانم در این باب چه بگویم؟ و من به آن بخل کردم و بر مردم در باب مالک شدن آن اسب حسد بردم، و ایشان را سزاوار این ندیدم که آن را به ایشان بفروشم، و چون شام کردیم، مهتر به نزد من آمد و ما نماز عشا را به جا آورده بودیم و گفت که: ای آقای من، اسبت مُرد. من بسیار غمناک شدم و دانستم که

قَالَ: ثُمَّ دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ بَعْدَ أَيَّامٍ وَ أَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي: لَيْتَهُ أَخْلَفَ عَلَيَّ دَابَّةً؛ إِذْ كُنْتُ اغْتَمَمْتُ بِقَوْلِهِ. فَلَمَّا جَلَسْتُ، قَالَ: «نَعَمْ. نُخْلِفُ دَابَّةً عَلَيْكَ؛ يَا غُـلَامُ، أَعْطِهِ بِرْذَوْنِيَ الْكُمَيْتَ، هٰذَا خَيْرٌ مِنْ فَرَسِكَ، وَ أَوْطَأُ، وَ أَطْوَلُ عُمُراً».

١٣٤٥ / ١٦ . إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، قَالَ: حَـدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ حِينَ أَخَذَ الْمُهْتَدِي فِي قَتْلِ الْمَوَالِي: يَا سَيِّدِي، الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي شَغَلَهُ عَنَّا، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ يَتَهَدَّدُكَ، وَ يَقُولُ: وَ اللّٰهِ، لَأُجْلِيَنَّهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ؟.

فَوَقَّعَ أَبُو مُحَمَّدٍ ﷺ بِخَطِّهِ: «ذَاكَ أَقْصَرُ لِعُمُرِهِ، عُدَّ مِنْ يَوْمِكَ هٰذَا خَمْسَةَ أَيَّامٍ، وَ يُقْتَلُ فِي الْيَوْمِ السَّادِسِ بَعْدَ هَوَانٍ وَ اسْتِخْفَافٍ يَمُرُّ بِهِ» فَكَانَ كَمَا قَالَ ﷺ.

١٣٤٦ / ١٧ . إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ أَسْأَلُهُ أَنْ يَدْعُوَ اللّٰهَ لِي مِنْ وَجَعِ عَيْنِي -وَ كَانَتْ إِحْدىٰ عَيْنَيَّ ذَاهِبَةً، وَ الْأُخْرىٰ عَلىٰ شَرَفِ ذَهَابٍ- فَكَتَبَ إِلَيَّ: «حَبَسَ اللّٰهُ عَلَيْكَ عَيْنَكَ» فَأَفَاقَتِ الصَّحِيحَةُ.

آن حضرت این را قصد فرموده بود، به آن سخنی که فرمود (و شاید که امر کردن آن حضرت راوی را به سودا کردن آن اسب، به جهت این باشد که می‌دانست که او سودا نخواهد کرد، پس اظهار این به جهت مجرّد اظهار معجزه است، یا به جهت این بود که حضرت می‌دانست که آن اسب در نزد مشتری هلاک نمی‌شد؛ زیرا که مقدّر تلف مال راوی بود، با آنکه حکم هر واقعه‌ای پیش از وقوع با بعد از وقوع آن مخالفت دارد؛ اگر چه وقوع بر سبیل یقین باشد. و بالجمله مجرّد چنین امری، موجب هیچ ناخوشی حتّی خلاف اولیٰ نخواهد بود. تتمّهٔ حدیث آن‌که:).

راوی می‌گوید که: بعد از چند روز بر امام حسن‌ﷺ داخل شدم و من با خود می‌گفتم که: کاش آن حضرت اسبی به من می‌داد که به جای آن اسب باشد؛ زیرا که من به فرمودهٔ او غمناک شدم و چون نشستم، فرمود: «آری، به جای آن اسب حیوانی به تو می‌دهم. ای غلام، یابوی کُمَیت مرا به او بده» و فرمود که: «این یابو، از اسب تو بهتر است و دویدنش بیشتر و عمرش درازتر».

۱۶/۱۳۴۵. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن شمّون و گفت که: حدیث کرد مرا احمد بن محمد و گفت که: به امام حسن عسکری‌ﷺ نوشتم در هنگامی که مهتدی (یعنی: محمد بن واثق عبّاسی) شروع کرد در کشتن غلامان و لشکر خود که: ای آقای من، حمد از برای خدایی که او را از اذیّت ما مشغول گردانید؛ زیرا که خبر به من رسید که او تو را تهدید می‌کرده و شاخ شانه می‌کشیده است و می‌گفته: به خدا سوگند، که ایشان را از روی زمین بیرون می‌کنم و جلای وطن می‌دهم.

حضرت امام حسن‌ﷺ به خطّ مبارک خویش فرمان همایون نوشت که: «همین عمر او را بیشتر کوتاه کرد. پنج روز را به شمار، و به امروز ابتدا کن که امروز و چهار روز دیگر که بگذرد، در روز بعد که روز ششم است، کشته می‌شود؛ بعد از خواری و استخفاف تمام که به او برسد». و چنانچه آن حضرت‌ﷺ فرموده بود، واقع شد.

۱۷/۱۳۴۶. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن شمّون و گفت که: به امام حسن عسکری‌ﷺ نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که خدا را بخواند و برای من دعا کند، به جهت درد چشمی که داشتم و یکی از چشم‌های من از کار رفته و ضایع شده بود، و چشم دیگر در شُرُف رفتن و نزدیک به ضایع شدن بود. حضرت به من نوشت

وَ وَقَّعَ فِي آخِرِ الْكِتَابِ: «آجَرَكَ اللّٰهُ، وَ أَحْسَنَ ثَوَابَكَ» فَاغْتَمَمْتُ لِذٰلِكَ، وَلَمْ أَعْرِفْ فِي أَهْلِي أَحَداً مَاتَ. فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ، جَاءَتْنِي وَفَاةُ ابْنِي طَيِّبٍ، فَعَلِمْتُ أَنَّ التَّعْزِيَةَ لَهُ.

١٣٤٧ / ١٨. إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبِي مُسْلِمٍ، قَالَ: قَدِمَ عَلَيْنَا بِسُرَّ مَنْ رَأىٰ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ ـ يُقَالُ لَهُ: سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ ـ يَتَظَلَّمُ إِلَى الْمُهْتَدِي فِي ضَيْعَةٍ لَهُ قَدْ غَصَبَهَا إِيَّاهُ شَفِيعٌ الْخَادِمُ، وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا، فَأَشَرْنَا عَلَيْهِ أَنْ يَكْتُبَ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ ؏ يَسْأَلُهُ تَسْهِيلَ أَمْرِهَا، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو مُحَمَّدٍ ؏: «لَا بَأْسَ عَلَيْكَ، ضَيْعَتُكَ تُرَدُّ عَلَيْكَ، فَلَا تَتَقَدَّمْ إِلَى السُّلْطَانِ، وَ الْقَ الْوَكِيلَ الَّذِي فِي يَدِهِ الضَّيْعَةُ، وَ خَوِّفْهُ بِالسُّلْطَانِ الْأَعْظَمِ، اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

فَلَقِيَهُ، فَقَالَ لَهُ الْوَكِيلُ ـ الَّذِي فِي يَدِهِ الضَّيْعَةُ ـ: قَدْ كُتِبَ إِلَيَّ عِنْدَ خُرُوجِكَ مِنْ مِصْرَ أَنْ أَطْلُبَكَ، وَ أَرُدَّ الضَّيْعَةَ عَلَيْكَ، فَرَدَّهَا عَلَيْهِ بِحُكْمِ الْقَاضِي ابْنِ أَبِي الشَّوَارِبِ وَ شَهَادَةِ الشُّهُودِ، وَ لَمْ يَحْتَجْ إِلىٰ أَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَى الْمُهْتَدِي، فَصَارَتِ الضَّيْعَةُ لَهُ وَ فِي يَدِهِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهَا خَبَرٌ بَعْدَ ذٰلِكَ.

قَالَ: وَ حَدَّثَنِي سَيْفُ بْنُ اللَّيْثِ هٰذَا، قَالَ: خَلَّفْتُ ابْناً لِي عَلِيلاً بِمِصْرَ عِنْدَ خُرُوجِي عَنْهَا، وَ ابْناً لِي آخَرَ أَسَنَّ مِنْهُ كَانَ وَصِيِّي وَ قَيِّمِي عَلىٰ عِيَالِي وَ فِي ضِيَاعِي، فَكَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ ؏ أَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ لِابْنِيَ الْعَلِيلِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: «قَدْ

که: «خدا چشم تو را بر تو حبس کند و نگذارد که برود». پس آن چشم درست به حال آمد. و در آخر آن نامه نوشته بود که: «خدا تو را مزد دهد و ثواب تو را نیکو گرداند» و من به جهت این عبارت، بسیار غمناک شدم؛ چه این عبارت دلالت بر تعزیه و پُرسه دادن دارد.

راوی می‌گوید که: در کسان خویش کسی را نداشتم که مرده باشد و چون بعد از چند روزی شد، خبر وفات پسرم طیّب به من رسید، پس دانستم که آن تعزیه از برای او بوده است.

۱۳۴۷ / ۱۸. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا عمر بن ابی مسلم و گفت که: در سرّ من رأی مردی از هل مصر بر ما وارد شد که او را سیف بن لیث می‌گفتند و می‌خواست که به مهتدی تظلّم کند.[1] حاصل آن‌که: شکایت داشت در باب مزرعه‌ای که داشت و شفیع خادم، آن مزرعه را از او غصب کرده بود و او را از آن بیرون کرده بود. پس ما بر او اشاره نمودیم که عریضه‌ای به حضرت امام حسن ﷺ بنویسد و از آن حضرت آسانی امر آن مزرعه را در خواهد. بعد از آن‌که نوشت، حضرت به او نوشت که: «بر تو باکی نیست و مزرعه‌ات به تو ردّ خواهد شد. پس به نزد سلطان مرو و وکیل شفیع خادم را که این مزرعه در دست اوست، ملاقات کن و او را بترسان از پادشاهی که از همهٔ پادشاهان بزرگ‌تر است؛ یعنی: خدا که پروردگار عالمیان است».

بعد از آن، او را ملاقات کرد، پس وکیلی که مزرعه در دستش بود، به آن مرد مصری گفت که: شفیع به من نوشت در هنگامی که تو از مصر بیرون رفتی که تو را بطلبم و مزرعه را به تو ردّ کنم. بعد از آن، به حکم قاضی ـ یعنی: پسر ابی الشوارب ـ و شهادت شهودان، مزرعه را بر او ردّ نمود و محتاج نشد که به نزد مهتدی رود و آن مزرعه به او منتقل شد و در دستش آمد و آن را بعد از این، خبری نشد.

راوی می‌گوید که: همین سیف بن لیث مرا خبر داد و گفت که: در هنگامی که از مصر بیرون آمدم، پسری داشتم که بیمار بود، او را وا گذاشتم و پسر دیگرم را نیز وا گذاشتم که سالش از آن پسر بیمار بیشتر بود، و آن پسر بزرگ وصیّ و قیّم من بود در باب عیال من و در خصوص اموال و مزارع من، پس به خدمت امام حسن ﷺ نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که: برای پسر بیمارم دعا کند. حضرت در جواب من نوشت که: «پسر بیمارت عافیت یافت

---

۱. و تظلّم، از بیداد کسی نالیدن و شکایت کردن از آن است. (مترجم)

عُوفِيَ ابْنُكَ الْمُعْتَلُّ، وَ مَاتَ الْكَبِيرُ وَصِيُّكَ وَ قَيِّمُكَ. فَاحْمَدِ اللّٰهَ، وَ لَا تَجْزَعْ؛ فَيَحْبَطَ أَجْرُكَ».

فَوَرَدَ عَلَيَّ الْخَبَرُ أَنَّ ابْنِي قَدْ عُوفِيَ مِنْ عِلَّتِهِ، وَ مَاتَ الْكَبِيرُ يَوْمَ وَرَدَ عَلَيَّ جَوَابُ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ.

١٣٤٨ / ١٩. إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ الْقُشَيْرِيُّ مِنْ قَرْيَةٍ تُسَمّىٰ قِيرَ، قَالَ: كَانَ لِأَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ وَكِيلٌ قَدِ اتَّخَذَ مَعَهُ فِي الدَّارِ حُجْرَةً يَكُونُ فِيهَا مَعَهُ خَادِمٌ أَبْيَضُ، فَأَرَادَ الْوَكِيلُ الْخَادِمَ عَلىٰ نَفْسِهِ، فَأَبىٰ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُ بِنَبِيذٍ، فَاحْتَالَ لَهُ نَبِيذاً، ثُمَّ أَدْخَلَهُ عَلَيْهِ، وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ ثَلَاثَةُ أَبْوَابٍ مُغْلَقَةٍ، قَالَ: فَحَدَّثَنِي الْوَكِيلُ، قَالَ: إِنِّي لَمُنْتَبِهٌ إِذْ أَنَا بِالْأَبْوَابِ تُفْتَحُ حَتّىٰ جَاءَ بِنَفْسِهِ، فَوَقَفَ عَلىٰ بَابِ الْحُجْرَةِ، ثُمَّ قَالَ: «يَا هٰؤُلَاءِ، اتَّقُوا اللّٰهَ، خَافُوا اللّٰهَ» فَلَمَّا أَصْبَحْنَا، أَمَرَ بِبَيْعِ الْخَادِمِ، وَ إِخْرَاجِي مِنَ الدَّارِ.

١٣٤٩ / ٢٠. إِسْحَاقُ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الرَّبِيعِ السَّائِيُّ، قَالَ: نَاظَرْتُ رَجُلاً مِنَ الثَّنَوِيَّةِ بِالْأَهْوَازِ، ثُمَّ قَدِمْتُ سُرَّ مَنْ رَأىٰ وَ قَدْ عَلِقَ بِقَلْبِي شَيْءٌ مِنْ مَقَالَتِهِ؛ فَإِنِّي لَجَالِسٌ عَلىٰ بَابِ أَحْمَدَ بْنِ الْخَضِيبِ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ دَارِ الْعَامَّةِ يَؤُمُّ الْمَوْكِبَ، فَنَظَرَ إِلَيَّ، وَ أَشَارَ بِسَبَّاحَتِهِ: «أَحَداً أَحَداً فَرْداً». فَسَقَطْتُ مَغْشِيّاً عَلَيَّ.

١٣٥٠ / ٢١. إِسْحَاقُ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ

و پسر بزرگ که وصیّ و قیّم تو بود، مرد، پس خدا را حمد کن و جزع مکن که مزدت فرو می‌ریزد».

بعد از آن، خبر به من رسید که پسرم از بیماری که داشت، عافیت یافته و پسر بزرگم مرده در همان روزی که جواب امام حسن علیه السلام بر من وارد شد.

۱۳۴۸ / ۱۹ . اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا یحیی بن قُشیری (یا قنبری) که از اهل ده سماقیر[1] (یا سماقین است بنابر اختلاف نسخ کافی در هر دو لفظ). و گفت که: حضرت امام حسن را وکیلی بود که با آن حضرت در خانه‌اش اطاقی را فرا گرفته بود، و در آن حجره با آن وکیل، غلامی گرجی بود، پس وکیل اراده کرد که غلام را بر خویش داخل کند و غلام ابا و امتناع کرد، مگر آن‌که شراب نبیذی از برایش بیاورد. وکیل از برایش چاره کرد و نبیذ را آورد، بعد از آن او را بر خویش داخل نمود و میان او و امام حسن علیه السلام سه در فاصله بود که هر سه قفل آنها بسته بود.

راوی می‌گوید که: وکیل مرا خبر داد و گفت که: من بیدار بودم، ناگاه دیدم که درها گشوده می‌شود تا آن‌که حضرت به نفس نفیس خویش آمد و بر درِ حجره ایستاد و فرمود که: «ای جماعت، از خدا بپرهیزید و از خدا بترسید» و چون صبح کردیم، امر فرمود که آن غلام را بفروشند و مرا از خانه بیرون کنند.

۱۳۴۹ / ۲۰ . اسحاق روایت کرده و گفته است که: خبر داد مرا محمد بن ربیع سائی (یا نسایی، یا نشایی، یا شیبانی، بنابر اختلاف نسخ کافی، ولیکن اوّل اصحّ است) و گفت که: در اهواز با مردی از جماعت ثَنَویة (که به دو خدا قائل‌اند) مباحثه کردم، بعد از آن به سرّ من رأی آمدم و چیزی از گفتار آن مرد ثَنَویّ به دلم چسبیده بود و من بر درِ خانهٔ احمد بن خُضیب نشسته بودم، ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام رو آورد که از دار عامّه بر می‌گشت،[2] و به سوی من نظر فرمود و به انگشت شهادت خویش اشاره نمود که: «یکی و یگانه و تنهاست». پس من افتادم و بی‌هوش شدم.

۱۳۵۰ / ۲۱ . اسحاق، از ابو هاشم جعفری روایت کرده است که گفت: روزی بر امام حسن

---

۱. در نسخهٔ موجود، این ده، به نام قیر آمده است: تسمّیٰ قیر.

۲. و دار عامّه، خانه‌ای است که همه کس در آن داخل می‌شوند. و ظاهر این است که خانهٔ خلیفه مراد باشد، یعنی: حضرت از خانهٔ خلیفه بر می‌گشت در روز اجتماع مردم؛ چون روز عید. (مترجم)

يَوْماً وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ مَا أَصُوغُ بِهِ خَاتَماً أَتَبَرَّكُ بِهِ، فَجَلَسْتُ، وَ أُنْسِيتُ مَا جِئْتُ لَهُ. فَلَمَّا وَدَّعْتُهُ وَ نَهَضْتُ رَمىٰ إِلَيَّ بِالْخَاتَمِ. فَقَالَ: «أَرَدْتَ فِضَّةً، فَأَعْطَيْنَاكَ خَاتَماً، رَبِحْتَ الْفَصَّ وَ الْكِرَاءَ، هَنَأَكَ اللّٰهُ يَا أَبَا هَاشِمٍ».

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أَشْهَدُ أَنَّكَ وَلِيُّ اللّٰهِ وَ إِمَامِيَ الَّذِي أَدِينُ اللّٰهَ بِطَاعَتِهِ. فَقَالَ: «غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ يَا أَبَا هَاشِمٍ».

١٣٥١ / ٢٢. إِسْحَاقُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ أَبُو الْعَيْنَاءِ الْهَاشِمِيُّ مَوْلىٰ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ عَلِيٍّ عَتَاقَةً، قَالَ: كُنْتُ أَدْخُلُ عَلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ، فَأَعْطَشُ وَ أَنَا عِنْدَهُ، فَأُجِلُّهُ أَنْ أَدْعُوَ بِالْمَاءِ، فَيَقُولُ: «يَا غُلَامُ، اسْقِهِ» وَ رُبَّمَا حَدَّثْتُ نَفْسِي بِالنُّهُوضِ، فَأُفَكِّرُ فِي ذٰلِكَ، فَيَقُولُ: «يَا غُلَامُ، دَابَّتَهُ».

١٣٥٢ / ٢٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْغَفَّارِ، قَالَ: دَخَلَ الْعَبَّاسِيُّونَ عَلىٰ صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ، وَ دَخَلَ صَالِحُ بْنُ عَلِيٍّ وَ غَيْرُهُ ـ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْ هٰذِهِ النَّاحِيَةِ ـ عَلىٰ صَالِحِ بْنِ وَصِيفٍ عِنْدَ مَا حَبَسَ أَبَا مُحَمَّدٍ ﷺ، فَقَالَ لَهُمْ صَالِحٌ: وَ مَا أَصْنَعُ قَدْ وَكَّلْتُ بِهِ رَجُلَيْنِ مِنْ أَشَرِّ مَنْ قَدَرْتُ عَلَيْهِ، فَقَدْ صَارَا مِنَ الْعِبَادَةِ وَ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ إِلىٰ أَمْرٍ عَظِيمٍ، فَقُلْتُ لَهُمَا مَا فِيهِ، فَقَالَا: مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ يَصُومُ النَّهَارَ، وَ يَقُومُ اللَّيْلَ كُلَّهُ، لَا يَتَكَلَّمُ وَ لَا يَتَشَاغَلُ، وَ إِذَا نَظَرْنَا إِلَيْهِ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُنَا، وَ يُدَاخِلُنَا مَا لَا نَمْلِكُهُ مِنْ

عسکری ﷺ داخل شدم و من اراده داشتم که از آن حضرت سؤال کنم، آن قدر از نقره را که به آن انگشتری بسازم و به آن تبرّک جویم. پس نشستم و فراموش کردم آنچه را که برای آن آمده بودم، و چون آن حضرت را وداع نمودم و برخاستم، انگشتر خود را به نزد من انداخت و فرمود: «نقره می‌خواستی و ما انگشتر به تو دادیم. نگین و اجرت ساختن آن را نفع کردی. ای ابو هاشم، خدا بر تو گوارا و مبارک گرداند».

من عرض کردم که: ای آقای، من شهادت می‌دهم که تو ولیّ خدایی و امام من، که خدا را به طاعت تو می‌پرستم، و دینداری می‌کنم. فرمود که: «ابو هاشم، خدا تو را بیامرزد».

۱۳۵۱ / ۲۲ . اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا محمد بن قاسم ـ یعنی: ابو العیناء هاشمی مولای عبدالصمَد بن علی از روی عتاقت و آزادی[1] ـ، و گفت که: مکرّر بر امام حسن عسکری ﷺ داخل می‌شدم و تشنه می‌شدم و من در نزد آن حضرت بودم و او را جلیل و بزرگ می‌شمردم از آن‌که در حضور او آب طلب کنم. پس می‌فرمود که: «ای غلام، او را آب ده» و بسا بود که با خود می‌گفتم که برخیزم و در این باب فکر می‌کردم، که می‌فرمود: «ای غلام، اسب او را حاضر کن».

۱۳۵۲ / ۲۳ . علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد، از علی بن عبدالغفّار روایت کرده است که گفت: جماعتی از بنی‌عبّاس و همچنین صالح بن علی و غیر او، از کسانی که از خانهٔ آباده امامت، میل به باطل کرده بودند، بر صالح بن وصیف داخل شدند در هنگامی که امام حسن عسکری ﷺ را به حکم خلیفه حبس کرده بود، صالح به ایشان گفت: چه کنم دو مرد را بر او گماشتم که از همهٔ کسانی که من بر ایشان قدرت به هم رسانیدم، بدتر بودند و نتوانستم که از این دو نفر بد نفس‌تری را پیدا کنم و اکنون در امر عبادت و نماز و روزه به کار بزرگی رسیده‌اند و بسیار عبادت می‌کنند؟ به ایشان گفتم که: چه چیز در اوست که شما چنین شده‌اید؟ گفتند: چه گوییم در شأن کسی که دو روز، روزه می‌گیرد و در تمام شب، می‌ایستد و عبادت می‌کند و سخن نمی‌گوید و خود را به چیزی مشغول نمی‌کند و چون به سوی او نظر کنیم، رگ‌های گردن ما می‌لرزد و می‌طپد. و در ما حالتی به هم می‌رسد که ضبط خود نمی‌توانیم کرد و آن را چاره‌ای نمی‌توانیم نمود. چون

---

۱. یعنی: ولایت او از جهت آزاد شدن از بردگی بود.

أَنْفُسِنَا؟ فَلَمَّا سَمِعُوا ذٰلِكَ انْصَرَفُوا خَائِبِينَ.

١٣٥٣ / ٢٤ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَكْفُوفُ، قَالَ: حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ بَعْضِ فَصَّادِي الْعَسْكَرِ مِنَ النَّصَارىٰ، أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام بَعَثَ إِلَيْهِ يَوْماً فِي وَقْتِ صَلَاةِ الظُّهْرِ، فَقَالَ لِيَ: «افْصِدْ هٰذَا الْعِرْقَ» قَالَ: وَ نَاوَلَنِي عِرْقاً لَمْ أَفْهَمْهُ مِنَ الْعُرُوقِ الَّتِي تُفْصَدُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَا رَأَيْتُ أَمْراً أَعْجَبَ مِنْ هٰذَا، يَأْمُرُنِي أَنْ أَفْصِدَ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ وَ لَيْسَ بِوَقْتِ فَصْدٍ، وَ الثَّانِيَةُ عِرْقٌ لَا أَفْهَمُهُ، ثُمَّ قَالَ لِيَ: «انْتَظِرْ، وَ كُنْ فِي الدَّارِ».

فَلَمَّا أَمْسىٰ دَعَانِي وَ قَالَ لِي: «سَرِّحِ الدَّمَ» فَسَرَّحْتُ، ثُمَّ قَالَ لِي: «أَمْسِكْ» فَأَمْسَكْتُ، ثُمَّ قَالَ لِي: «كُنْ فِي الدَّارِ».

فَلَمَّا كَانَ نِصْفُ اللَّيْلِ، أَرْسَلَ إِلَيَّ، وَ قَالَ لِي: «سَرِّحِ الدَّمَ».

قَالَ: فَتَعَجَّبْتُ أَكْثَرَ مِنْ عَجَبِيَ الْأَوَّلِ، وَ كَرِهْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ، قَالَ: فَسَرَّحْتُ، فَخَرَجَ دَمٌ أَبْيَضُ كَأَنَّهُ الْمِلْحُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِيَ: «احْبِسْ». قَالَ: فَحَبَسْتُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «كُنْ فِي الدَّارِ».

فَلَمَّا أَصْبَحْتُ، أَمَرَ قَهْرَمَانَهُ أَنْ يُعْطِيَنِي ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ، فَأَخَذْتُهَا، وَ خَرَجْتُ حَتّىٰ أَتَيْتُ ابْنَ بَخْتِيشُوعَ النَّصْرَانِيَّ، فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ، قَالَ: فَقَالَ لِي: وَ اللّٰهِ، مَا أَفْهَمُ

بنی‌عبّاس و صالح بن علی و غیر ایشان که برای تحریص صالحِ طالح بر اذیّت و آزار امام﷼ رفته بودند، این را شنیدند، نومید برگشتند.

۱۳۵۳ / ۲۴. علی بن محمد، از حسن بن حسین روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن حسن مکفوف و گفت که: حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب ما، از بعضی از رگ زنان سرّ من رأی که از جملهٔ ترسایان بود که حضرت امام حسن عسکری﷼ روزی در وقت نماز ظهر به طلب او فرستاد و فرمود که: «این رگ را فصد[۱] کن»، و آن فصّاد گفت که: رگی به من نمود که من آن را از جملهٔ رگ‌هایی که فصد می‌شود، نفهمیده بودم و هرگز ندیده بودم که کسی آن را فصد کرده باشد، پس من در دل خود گفتم که: امری از این عجیب‌تر ندیدم، مرا امر می‌کند که در وقت ظهر فصد کنم و این وقت، وقت فصد نیست؛ چه هوا در نهایت گرمی است و دویم آن‌که این رگ، رگی است که آن را نمی‌فهمم.

بعد از آن به من فرمود که: «منتظر باش که دیگر باره تو را خواهم طلبید و در این خانه باش» و چون شام کردم مرا طلبید و فرمود که: «خون را رها کن»، من رها کردم. بعد از آن گفت: «ببند»، من بستم. و فرمود که: «در خانه باش» و چون نصف شب شد، به سوی من فرستاد و فرمود که: «خون را رها کن».

فصّاد گفت که: من تعجّب کردم بیشتر از تعجّبی که اوّل کرده بودم و خوشم نیامد که از او بپرسم که چرا چنین می‌کند؟ و گفت که: به گشودن رگ، خون را رها ساختم، پس خون سفیدی بیرون آمد که گویا نمک بود. بعد از آن فرمود که: «خون را حبس کن». فصّاد گفت که: خون را حبس کردم و گفت که: بعد از آن فرمود که: «در خانه باش» و چون صبح کردم قهرمان و کارفرمای خویش را امر فرمود که سه اشرفی به من دهند. من آن را گرفتم و بیرون آمدم تا آن‌که آمدم به نزد پسر بَختیشوع طبیب نصرانی و این قصّه را بر او خواندم.

فصّاد گفت که: پسر بَختیشوع گفت: به خدا سوگند، که من نمی‌فهمم که چه می‌گویی و آنچه می‌گویی، نمی‌دانم و آن را در چیزی در طب نشناخته‌ام و در کتابی نخوانده‌ام، و چنان نمی‌دانم که کسی در این روزگار داناتر باشد به کتاب‌های نصرانیّت از فلان کس فارسی.

---

۱. فصد کردن، به معنای رگ زدن است.

مَا تَقُولُ، وَ لَا أَعْرِفُهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الطِّبِّ، وَ لَا قَرَأْتُهُ فِي كِتَابٍ، وَ لَا أَعْلَمُ فِي دَهْرِنَا أَعْلَمَ بِكُتُبِ النَّصْرَانِيَّةِ مِنْ فُـلَانٍ الْفَارِسِيِّ، فَاخْرُجْ إِلَيْهِ.

قَالَ: فَاكْتَرَيْتُ زَوْرَقاً إِلَى الْبَصْرَةِ، وَ أَتَيْتُ الْأَهْوَازَ، ثُمَّ صِـرْتُ إِلىٰ فَـارِسَ إِلىٰ صَاحِبِي، فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ، قَالَ: وَ قَالَ: أَنْظِرْنِي أَيَّاماً. فَأَنْظَرْتُهُ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ مُتَقَاضِياً، قَالَ: فَقَالَ لِي: إِنَّ هٰذَا الَّذِي تَحْكِيهِ عَنْ هٰذَا الرَّجُلِ فَعَلَهُ الْمَسِيحُ فِي دَهْرِهِ مَرَّةً.

١٣٥٤ / ٢٥ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ: كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ حُجْرٍ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ يَشْكُو عَبْدَ الْعَزِيزِ بْنَ دُلَفَ وَ يَزِيدَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «أَمَّا عَبْدُ الْعَزِيزِ فَقَدْ كُفِيتَهُ، وَ أَمَّا يَزِيدُ فَإِنَّ لَكَ وَ لَهُ مَقَاماً بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ». فَمَاتَ عَبْدُ الْعَزِيزِ، وَ قَتَلَ يَزِيدُ مُحَمَّدَ بْنَ حُجْرٍ.

١٣٥٥ / ٢٦ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ: سُلِّمَ أَبُو مُحَمَّدٍ ﷺ إِلىٰ نِحْرِيرٍ، فَكَانَ يُضَيِّقُ عَلَيْهِ وَ يُؤْذِيهِ، قَالَ: فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: وَيْلَكَ، اتَّقِ اللّٰهَ، لَا تَدْرِي مَنْ فِي مَنْزِلِكَ؟ وَ عَرَّفَتْهُ صَـلَاحَهُ، وَ قَالَتْ: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْهُ. فَـقَالَ: لَأَرْمِـيَنَّهُ بَـيْنَ السِّبَاعِ، ثُمَّ فَعَلَ ذٰلِكَ بِهِ، فَرُئِيَ ﷺ قَائِماً يُصَلِّي وَ هِيَ حَوْلَهُ.

١٣٥٦ / ٢٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَـلىٰ أَبِـي مُحَمَّدٍ ﷺ، فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِأَنْظُرَ إِلىٰ خَطِّهِ، فَأَعْرِفَهُ إِذَا وَرَدَ، فَقَالَ: «نَعَمْ». ثُمَّ قَالَ: «يَا أَحْمَدُ، إِنَّ الْخَطَّ سَيَخْتَلِفُ عَلَيْكَ مِنْ بَيْنِ الْقَلَمِ الْغَلِيظِ إِلَى الْقَلَمِ الدَّقِـيقِ، فَـلَا تَشُكَّنَّ».

ثُمَّ دَعَا بِالدَّوَاةِ فَكَتَبَ، وَ جَعَلَ يَسْتَمِدُّ إِلىٰ مَجْرَى الدَّوَاةِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي -وَ هُوَ

پس به سوی او بیرون رو و از او بپرس.

فصّاد گفت که: کشتی کوچکی را کرایه کردم تا بصره و آمدم به اهواز، پس به فارس رفتم، به نزد صاحب خود و این خبر را به او دادم، به من گفت که: چند روزی مرا مهلت ده. من او را مهلت دادم، بعد از آن به نزد وی آمدم که جواب بگیرم، گفت که: این را که از این مرد حکایت می‌کنی، حضرت مسیح ﷺ در عمر خویش یک مرتبه آن را کرده است.

۱۳۵۴ / ۲۵. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: محمد بن حُجر به امام حسن عسکری ﷺ نوشت و از عبدالعزیز بن دُلَف و یزید بن عبدالله شکایت داشت. حضرت به او نوشت: «امّا عبدالعزیز، خدا تو را از او کفایت کرده و از او خلاص شدی، و امّا یزید، تو را با او ایستادنی است در نزد خدای تعالی و خدا در میان شما حکم خواهد کرد». پس عبدالعزیز مرد، و یزید محمد بن حُجر را کشت.

۱۳۵۵ / ۲۶. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: امام حسن ﷺ را به نِحریر خادم سپردند، پس نحریر بر آن حضرت تنگ می‌گرفت و او را آزار می‌کرد. راوی می‌گوید که: زن نِحریر به نحریر گفت: وای بر تو، از خدا بپرهیز، نمی‌دانی که کی در منزل تو است (و آن زن خوبی و صلاح آن حضرت را به نحریر شناسانید) و گفت که: من بر تو از او می‌ترسم که به جهت او، به بلایی گرفتار شوی. نِحریر گفت که: البتّه او را در میان درندگان (یعنی: شیران) خواهم انداخت و با آن حضرت چنین کرد. پس دیدند که آن حضرت ﷺ ایستاده، نماز می‌کرد و آن شیران در حوالی و گرداگرد او بودند.

۱۳۵۶ / ۲۷. محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق روایت کرده است که گفت: بر امام حسن عسکری ﷺ داخل شدم و از او خواستم که بنویسد تا به خطّش نظر کنم و آن را بشناسم. چون نامهٔ آن حضرت بر من وارد شد، فرمود: «می‌نویسم». بعد از آن فرمود که: «ای احمد، به درستی که خطّ بر تو مختلف می‌شود از میان دو قلم از قلم درشت تا قلم ریزه (و مراد، این است که خطّی که من بنویسم، نمی‌توانی که همان را سر مشق خود کنی و نامه‌ای که بر تو وارد شود و به من منسوب باشد، به همین بشناسی)؛ زیرا که خط به اعتبار درشتی و ریزکی قلم، تفاوت می‌کند. پس به سبب تفاوت آن، شک مکن».

بعد از آن دوات را طلبید و نوشت و شروع کرد که مَد بر می‌داشت از قعر دوات تا دهن

يَكْتُبُ ـ: أَسْتَوْهِبُهُ الْقَلَمَ الَّذِي كَتَبَ بِهِ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْكِتَابَةِ، أَقْبَلَ يُحَدِّثُنِي ـ وَ هُوَ يَمْسَحُ الْقَلَمَ بِمِنْدِيلِ الدَّوَاةِ سَاعَةً ـ ثُمَّ قَالَ: «هَاكَ يَا أَحْمَدُ» فَنَاوَلَنِيهِ.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي مُغْتَمٌّ لِشَيْءٍ يُصِيبُنِي فِي نَفْسِي وَ قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَاكَ، فَلَمْ يَقْضِ لِي ذٰلِكَ، فَقَالَ: «وَ مَا هُوَ يَا أَحْمَدُ؟» فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، رُوِيَ لَنَا عَنْ آبَائِكَ أَنَّ نَوْمَ الْأَنْبِيَاءِ عَلىٰ أَقْفِيَتِهِمْ، وَ نَوْمَ الْمُؤْمِنِينَ عَلىٰ أَيْمَانِهِمْ، وَ نَوْمَ الْمُنَافِقِينَ عَلىٰ شَمَائِلِهِمْ، وَ نَوْمَ الشَّيَاطِينِ عَلىٰ وُجُوهِهِمْ؟ فَقَالَ ﷺ: «كَذٰلِكَ هُوَ».

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، فَإِنِّي أَجْهَدُ أَنْ أَنَامَ عَلىٰ يَمِينِي، فَمَا يُمْكِنُنِي، وَ لَا يَأْخُذُنِي النَّوْمُ عَلَيْهَا، فَسَكَتَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَحْمَدُ، ادْنُ مِنِّي». فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَقَالَ: «أَدْخِلْ يَدَكَ تَحْتَ ثِيَابِكَ»، فَأَدْخَلْتُهَا، فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ ثِيَابِهِ، وَ أَدْخَلَهَا تَحْتَ ثِيَابِي، فَمَسَحَ بِيَدِهِ الْيُمْنىٰ عَلىٰ جَانِبِيَ الْأَيْسَرِ، وَ بِيَدِهِ الْيُسْرىٰ عَلىٰ جَانِبِيَ الْأَيْمَنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. قَالَ أَحْمَدُ: فَمَا أَقْدِرُ أَنْ أَنَامَ عَلىٰ يَسَارِي مُنْذُ فَعَلَ ذٰلِكَ بِي ﷺ، وَ مَا يَأْخُذُنِي نَوْمٌ عَلَيْهَا أَصْلًا.

١٢٥ ـ بَابُ مَوْلِدِ الصَّاحِبِ ﷺ

وُلِدَ ﷺ لِلنِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ

١٣٥٧ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: خَرَجَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ حِينَ قُتِلَ الزُّبَيْرِيُّ: «هٰذَا جَزَاءُ مَنِ افْتَرىٰ عَلَى

آن، من با خود گفتم ـ در حالی که آن حضرت در کار نوشتن بود ـ که از او خواهش می‌کنم که این قلم را که به آن نوشته به من ببخشد، و چون از نوشتن فارغ شد، شروع فرمود که با من سخن می‌گفت، و در آن حال قلم را به دستمالی که از برای دوات قرار داده بود می‌مالید، تا پاک شود. بعد از آن، فرمود که: «ای احمد، بگیر» و آن قلم را به من داد. عرض کردم که: فدای تو گردم، من بسیار غمناکم برای چیزی که به من می‌رسد در حقّ خودم، و خواستم که از پدرت بپرسم و آن از برایم مقدّر نشد.

فرمود که: «ای احمد، آن چه چیز است؟» عرض کردم که: ای سیّد من، برای ما روایت شده از پدرانت که خواب پیغمبران بر قفاهای ایشان است، و خواب مؤمنان بر دست‌های راست ایشان، و خواب منافقان بر دست‌های چپ ایشان، و خواب شیاطین بر روی‌های ایشان (که پیغمبران بر پشت می‌خوابند، و مؤمنان بر دست راست، و منافقان بر دست چپ، و شیاطین بر رو).

آن حضرت ﷺ فرمود که: «امر، همچنین است». عرض کردم که: ای آقای من، من منتهای سعی را به عمل می‌آورم که بر دست راست خود بخوابم و مرا ممکن نمی‌شود و بر دست راست که می‌خوابم، مرا خواب نمی‌گیرد. حضرت ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود که: «ای احمد، نزدیک من بیا». من به آن حضرت نزدیک شدم، پس فرمود که: «دستت را در زیر جامه‌های خویش داخل کن». من آن را داخل کردم. پس آن حضرت دستش را از زیر جامه‌های خود بیرون آورد و آن را در زیر جامه‌های من در آورد و سه مرتبه دست راست خود را بر پهلوی چپ من مالید و دست چپ خود را بر طرف راست من مالید.

احمد می‌گوید که: از آن زمان که آن حضرت ﷺ با من چنین کرد تا حال، نمی‌توانم که بر دست چپ بخوابم و بر دست چپ اصلاً مرا خواب نمی‌گیرد.

۱۲۵. باب در بیان مولد حضرت صاحب الزمان ﷺ

آن حضرت ﷺ متولّد شد در وقتی که نیمه‌ای از ماه شعبان گذشته بود در سال دویست و پنجاه و پنجم از هجرت.

۱۳۵۷ / ۱. حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد روایت کرده

اللّٰهِ فِي أَوْلِيَائِهِ، زَعَمَ أَنَّهُ يَقْتُلُنِي وَ لَيْسَ لِي عَقِبٌ، فَكَيْفَ رَأىٰ قُدْرَةَ اللّٰهِ؟»

وَ وُلِدَ لَهُ وَلَدٌ سَمَّاهُ «م‌ح‌م‌د» سَنَةَ سِتٍّ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ.

١٣٥٨ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ وَ الْحَسَنُ ـ ابْنَا عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ـ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْعَبْدِيُّ مِنْ عَبْدِ قَيْسٍ، عَنْ ضَوْءِ بْنِ عَلِيٍّ الْعِجْلِيِّ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ سَمَّاهُ، قَالَ: أَتَيْتُ سُرَّ مَنْ رَأىٰ، وَ لَزِمْتُ بَابَ أَبِي مُحَمَّدٍ، فَدَعَانِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْتَأْذِنَ، فَلَمَّا دَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ، قَالَ لِي: «يَا أَبَا فُلَانٍ، كَيْفَ حَالُكَ؟» ثُمَّ قَالَ لِي: «اقْعُدْ يَا فُلَانُ». ثُمَّ سَأَلَنِي عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ رِجَالٍ وَ نِسَاءٍ مِنْ أَهْلِي، ثُمَّ قَالَ لِي: «مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ؟» قُلْتُ: رَغْبَةٌ فِي خِدْمَتِكَ، قَالَ: فَقَالَ: «فَالْزَمِ الدَّارَ».

قَالَ: فَكُنْتُ فِي الدَّارِ مَعَ الْخَدَمِ، ثُمَّ صِرْتُ أَشْتَرِي لَهُمُ الْحَوَائِجَ مِنَ السُّوقِ وَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ إِذَا كَانَ فِي دَارِ الرِّجَالِ، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ يَوْماً وَ هُوَ فِي دَارِ الرِّجَالِ، فَسَمِعْتُ حَرَكَةً فِي الْبَيْتِ، فَنَادَانِي: «مَكَانَكَ لَا تَبْرَحْ» فَلَمْ أَجْسُرْ أَخْرُجُ وَ لَا أَدْخُلُ، فَخَرَجَتْ عَلَيَّ جَارِيَةٌ مَعَهَا شَيْءٌ مُغَطًّى، ثُمَّ نَادَانِي: «ادْخُلْ» فَدَخَلْتُ، وَ نَادَى الْجَارِيَةَ، فَرَجَعَتْ، فَقَالَ لَهَا: «اكْشِفِي عَمَّا مَعَكِ» فَكَشَفَتْ عَنْ غُلَامٍ أَبْيَضَ، حَسَنِ الْوَجْهِ، وَ كَشَفَتْ عَنْ بَطْنِهِ، فَإِذَا شَعْرٌ نَابِتٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلىٰ سُرَّتِهِ، أَخْضَرُ، لَيْسَ بِأَسْوَدَ، فَقَالَ: «هٰذَا صَاحِبُكُمْ».

ثُمَّ أَمَرَهَا فَحَمَلَتْهُ، فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدَ ذٰلِكَ حَتّىٰ مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ.

فَقَالَ ضَوْءُ بْنُ عَلِيٍّ: فَقُلْتُ لِلْفَارِسِيِّ: كَمْ كُنْتَ تُقَدِّرُ لَهُ مِنَ السِّنِينَ؟ قَالَ: سَنَتَيْنِ.

قَالَ الْعَبْدِيُّ: فَقُلْتُ لِضَوْءٍ: كَمْ تُقَدِّرُ لَهُ أَنْتَ؟ قَالَ: أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً.

قَالَ أَبُو عَلِيٍّ وَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ: وَ نَحْنُ نُقَدِّرُ لَهُ إِحْدىٰ وَ عِشْرِينَ سَنَةً.

است که گفت: ... تا آخر آنچه در باب اشاره به سوی حضرت صاحب الزّمان ﷺ گذشت.[۱]

۲ / ۱۳۵۸ . علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: حدیث کردند مرا محمد و حسن ـ پسران علی بن ابراهیم ـ در سال دویست و هفتاد و نه و گفتند که: حدیث کرد ما را محمد بن علی بن عبدالرّحمان عبدی که از قبیلهٔ عبدالقیس است، از ضوء بن علی عِجْلی، از مردی از اهل فارس که او را نام برد که گفت: به سرّ من رأی آمدم و بر درِ خانهٔ امام حسن عسکری ﷺ ماندم، پس مرا طلبید بی آن‌که رخصت طلب کنم، و چون داخل شدم و سلام کردم، فرمود که: «ای ابو فلان، حالت چون است؟» پس به من فرمود که: «بنشین ای فلان»، بعد از آن مرا سؤال کرد از جماعتی از مردان و زنان از کسان من و فرمود که: «چه باعث شد که تو را به اینجا آورد؟» (تا آخر آنچه در باب مذکور گذشت.[۲] ولیکن در آخر حدیث چون اوّل آن زیادتی و تتّمهٔ هست که در آنجا بود و آن تتّمه این است که:) پس ضوء بن علی گفت که: به آن فارسی گفتم که: از برایش چند سال را مظنّه می‌کردی؟ گفت: دو سال. عبدی گفت که: من به ضوء گفتم که: تو چند سال را از برایش مظنّه می‌کنی؟ گفت: چهارده سال و ابو علی و ابو عبدالله گفتند که: ما از برایش بیست و یک سال را مظنّه می‌کنیم؟ چه ایشان آن حضرت را در اوقات مختلف دیده بودند.

---

۱. فرمانی از امام حسن عسکری ﷺ بیرون آمد در هنگامی که زبیری ـ لعنه الله ـ کشته شد که: «این است جزای هر که بر خدا جرأت کند در حقّ دوستان آن جناب. زبیری گمان می‌کرد که او مرا خواهد کشت، و مرا فرزندی نباشد. پس قدرت خدا را در باب خود چگونه دید؟». و برای آن حضرت فرزندی متولد شد که او را م ح م د نام کرد در سال دویست و پنجاه و شش.

۲. عرض کردم که: رغبت در خدمت و شوق ملازمت تو. فرمود: «پس بر درِ خانه باش».
راوی می‌گوید که: من با خدمت‌کاران در خانه بودم، بعد از آن، چنان شدم که آنچه را می‌خواستند برای ایشان از بازار می‌خریدم، و بر ایشان داخل می‌شدم بی آن‌که رخصت طلب کنم، هر گاه مردان در خانه بودند.
راوی می‌گوید که: بعد از آن، روزی به آن حضرت داخل شدم، و آن حضرت در دیوان خانه تشریف داشت در آن خانه آواز حرکتی را شنیدم. پس مرا آواز داد که به جای خویش باش و به جایی مرو. پس من جرأت نکردم که داخل شوم، یا بیرون روم و در همان جا ایستاده بودم که کنیزی بیرون آمد و رو به من می‌آمد، و با آن کنیز چیزی بود که آن را پوشانیده بودند. پس حضرت مرا آواز داد که داخل شو، چون داخل شدم، کنیز را آواز داد که برگرد، و پس آن کنیز برگشت و به خدمت آن حضرت آمد. حضرت فرمود که: «آنچه با تو است، ظاهر کن و پرده را از روی آن بردار». آن کنیز، پسری را ظاهر ساخت سفید و خوش‌رو و جامه را از شکمش دور کرد. پس دیدم که مویی روییده از ابتدای سینه مبارک آن کودک تا نافش، و آن موی، سبز بود نه سیاه.
بعد از آن، حضرت فرمود که: «این، صاحب شما است». پس آن کنیز را امر فرمود که او را برداشت، و من بعد از آن او را ندیدم تا آن‌که امام حسن ﷺ وفات فرمود.

١٣٥٩ / ٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا الْقُمِّيِّينَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَامِرِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ غَانِمٍ الْهِنْدِيِّ، قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ الْهِنْدِ ـ الْمَعْرُوفَةِ بِقِشْمِيرَ الدَّاخِلَةِ ـ وَ أَصْحَابٌ لِي يَقْعُدُونَ عَلىٰ كَرَاسِيَّ عَنْ يَمِينِ الْمَلِكِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا كُلُّهُمْ يَقْرَأُ الْكُتُبَ الْأَرْبَعَةَ: التَّوْرَاةَ، وَ الْإِنْجِيلَ، وَ الزَّبُورَ، وَ صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ، نَقْضِي بَيْنَ النَّاسِ، وَ نُفَقِّهُهُمْ فِي دِينِهِمْ، وَ نُفْتِيهِمْ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ، يَفْزَعُ النَّاسُ إِلَيْنَا: الْمَلِكُ فَمَنْ دُونَهُ. فَتَجَارَيْنَا ذِكْرَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَقُلْنَا: هٰذَا النَّبِيُّ الْمَذْكُورُ فِي الْكُتُبِ قَدْ خَفِيَ عَلَيْنَا أَمْرُهُ، وَ يَجِبُ عَلَيْنَا الْفَحْصُ عَنْهُ وَ طَلَبُ أَثَرِهِ، وَ اتَّفَقَ رَأْيُنَا وَ تَوَافَقْنَا عَلىٰ أَنْ أَخْرُجَ، فَأَرْتَادَ لَهُمْ. فَخَرَجْتُ وَ مَعِي مَالٌ جَلِيلٌ، فَسِرْتُ اثْنَيْ عَشَرَ شَهْراً حَتّىٰ قَرُبْتُ مِنْ كَابُلَ، فَعَرَضَ لِي قَوْمٌ مِنَ التُّرْكِ، فَقَطَعُوا عَلَيَّ، وَ أَخَذُوا مَالِي، وَ جُرِحْتُ جِرَاحَاتٍ شَدِيدَةً، وَ دُفِعْتُ إِلىٰ مَدِينَةِ كَابُلَ، فَأَنْفَذَنِي مَلِكُهَا ـ لَمَّا وَقَفَ عَلىٰ خَبَرِي ـ إِلىٰ مَدِينَةِ بَلْخَ، وَ عَلَيْهَا إِذْ ذَاكَ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ أَبِي أَسْوَدَ، فَبَلَغَهُ خَبَرِي، وَ أَنِّي خَرَجْتُ مُرْتَاداً مِنَ الْهِنْدِ، وَ تَعَلَّمْتُ الْفَارِسِيَّةَ، وَ نَاظَرْتُ الْفُقَهَاءَ وَ أَصْحَابَ الْكَلَامِ، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ دَاوُدُ بْنُ الْعَبَّاسِ، فَأَحْضَرَنِي مَجْلِسَهُ، وَ جَمَعَ عَلَيَّ الْفُقَهَاءَ، فَنَاظَرُونِي، فَأَعْلَمْتُهُمْ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْ بَلَدِي أَطْلُبُ هٰذَا النَّبِيَّ الَّذِي وَجَدْتُهُ فِي الْكُتُبِ، فَقَالَ لِي: مَنْ هُوَ؟ وَ مَا اسْمُهُ؟ فَقُلْتُ: مُحَمَّدٌ. فَقَالُوا: هُوَ نَبِيُّنَا الَّذِي تَطْلُبُ. فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ شَرَائِعِهِ، فَأَعْلَمُونِي.

فَقُلْتُ لَهُمْ: أَنَا أَعْلَمُ أَنَّ مُحَمَّداً نَبِيٌّ، وَ لَا أَعْلَمُهُ هٰذَا الَّذِي تَصِفُونَ أَمْ لَا؟ فَأَعْلِمُونِي مَوْضِعَهُ لِأَقْصِدَهُ، فَأُسَائِلَهُ عَنْ عَلَامَاتٍ عِنْدِي وَ دَلَالَاتٍ، فَإِنْ كَانَ صَاحِبِيَ الَّذِي

۱۳۵۹ / ۳. علی بن محمد، و از چندین نفر از اصحاب قمّیان ما، از محمد بن محمد عامری، از ابو سعید غانم هندی روایت کرده است که گفت: من در شهری از شهرهای هند بودم ـ که مشهور است به کشمیر داخل ـ (یعنی: کشمیری که داخل است در زمین هند؛ نه آن کشمیری که خارج از زمین هند است) و آشنایانی چند داشتم که همه از طرف دست راست پادشاه بر کرسی‌ها می‌نشستند، و ایشان چهل نفر بودند، و همهٔ ایشان کتاب‌های چهارگانه را که عبارت است از: تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم، می‌خواندند و ما در میان مردمان حکم می‌کردیم و ایشان را در دینی که داشتند، دانشمند می‌گردانیدیم، و در حلال و حرامی که داشتند، ایشان را فتوا می‌دادیم و همهٔ مردمان از پادشاه و غیر او و آنان که در مرتبه از او پست‌تر بودند، به سوی ما پناه می‌آوردند، و در مسائل به ما رجوع می‌نمودند، پس ذکر رسول خداﷺ را جاری کردیم و نامش را مذکور نمودیم و گفتیم که: این پیغمبر که در کتاب‌های آسمانی مذکور است، امرش بر ما پوشیده شده است، و بر ما واجب است که او را تفحّص کنیم و نشانهٔ او را طلب نماییم، و رأی ما متّفق شد (و با یکدیگر اتّفاق نمودیم) بر این‌که من بیرون آیم و پیغمبر و احوال او را از برای ایشان طلب کنم، پس بیرون آمدم و مال بسیاری با من بود و دوازده ماه گشتم تا به کابل نزدیک شدم و گروهی از ترکان به من برخوردند و مرا مانع شدند و بر من غالب آمدند و مال مرا گرفتند و زخم‌های سختی به من رسید و کسی مرا به شهر کابل رسانید و پادشاه کابل چون بر خبر من مطلّع شد، مرا به شهر بلخ فرستاد و در آن وقت، داود بن عبّاس بن ابی اسود، حاکم بلخ بود. پس خبر من به او رسید و به او گفتند که: من به عنوان طلب دین از هند بیرون آمده‌ام و لغت فارسی را آموخته‌ام و با فقها و متکلّمان مباحثه کرده‌ام.

داود بن عبّاس به سوی من فرستاد و مرا در مجلس خود حاضر گردانید، و فقها را بر سر من جمع کرد و با من گفت‌وگو کردند. پس من ایشان را اعلام نمودم که من از شهر خویش بیرون آمده‌ام از برای طلب کردن این پیغمبری که ذکر او را در کتاب‌ها یافته‌ام. داود به من گفت که: آن پیغمبر کیست و نامش چیست؟ گفتم: محمد. داود گفت که: آن پیغمبر ما است که تو او را می‌طلبی. من از فقهای شرایع دین، آن حضرت را سؤال کردم و ایشان مرا اعلام کردند، پس به ایشان گفتم که: من می‌دانم محمد، پیغمبر است و نمی‌دانم که آن همین است که شما او را وصف می‌کنید، یا نه؟ پس موضع او را به من اعلام کنید و بگویید که در کجا

طَلَبْتُ، آمَنْتُ بِهِ، فَقَالُوا: قَدْ مَضىﷺ. فَقُلْتُ: فَمَنْ وَصِيُّهُ وَ خَلِيفَتُهُ؟ فَقَالُوا: أَبُو بَكْرٍ.

قُلْتُ: فَسَمُّوهُ لِي؛ فَإِنَّ هٰذِهِ كُنْيَتُهُ. قَالُوا: عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عُثْمَانَ، وَ نَسَبُوهُ إِلىٰ قُرَيْشٍ.

قُلْتُ: فَانْسُبُوا لِي مُحَمَّداً نَبِيَّكُمْ. فَنَسَبُوهُ لِي. فَقُلْتُ: لَيْسَ هٰذَا صَاحِبِيَ الَّذِي طَلَبْتُ، صَاحِبِيَ الَّذِي أَطْلُبُهُ خَلِيفَتُهُ أَخُوهُ فِي الدِّينِ، وَ ابْنُ عَمِّهِ فِي النَّسَبِ، وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ، وَ أَبُو وُلْدِهِ، لَيْسَ لِهٰذَا النَّبِيِّ ذُرِّيَّةٌ عَلَى الْأَرْضِ غَيْرُ وُلْدِ هٰذَا الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ خَلِيفَتُهُ.

قَالَ: فَوَثَبُوا بِي، وَ قَالُوا: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، إِنَّ هٰذَا قَدْ خَرَجَ مِنَ الشِّرْكِ إِلَى الْكُفْرِ، هٰذَا حَلَالُ الدَّمِ. فَقُلْتُ لَهُمْ: يَا قَوْمُ، أَنَا رَجُلٌ مَعِي دِينٌ، مُتَمَسِّكٌ بِهِ، لَا أُفَارِقُهُ حَتّىٰ أَرىٰ مَا هُوَ أَقْوىٰ مِنْهُ. إِنِّي وَجَدْتُ صِفَةَ هٰذَا الرَّجُلِ فِي الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللّٰهُ عَلىٰ أَنْبِيَائِهِ، وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ مِنْ بِلَادِ الْهِنْدِ وَ مِنَ الْعِزِّ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ طَلَباً لَهُ. فَلَمَّا فَحَصْتُ عَنْ أَمْرِ صَاحِبِكُمُ الَّذِي ذَكَرْتُمْ، لَمْ يَكُنِ النَّبِيَّ الْمَوْصُوفَ فِي الْكُتُبِ. فَكَفُّوا عَنِّي.

وَ بَعَثَ الْعَامِلُ إِلىٰ رَجُلٍ -يُقَالُ لَهُ: الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيبَ- فَدَعَاهُ، فَقَالَ لَهُ: نَاظِرْ هٰذَا الرَّجُلَ الْهِنْدِيَّ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، عِنْدَكَ الْفُقَهَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ وَ هُمْ أَعْلَمُ وَ أَبْصَرُ بِمُنَاظَرَتِهِ. فَقَالَ لَهُ: نَاظِرْهُ كَمَا أَقُولُ لَكَ، وَ اخْلُ بِهِ، وَ الْطُفْ لَهُ. فَقَالَ لِيَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيبَ -بَعْدَ مَا فَاوَضْتُهُ-: إِنَّ صَاحِبَكَ الَّذِي تَطْلُبُهُ هُوَ النَّبِيُّ الَّذِي وَصَفَهُ هٰؤُلَاءِ، وَ لَيْسَ الْأَمْرُ فِي خَلِيفَتِهِ كَمَا قَالُوا، هٰذَا النَّبِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ وَصِيُّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ هُوَ زَوْجُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ

می‌باشد تا من او را قصد کنم و به نزد او روم و از او سؤال کنم، از علامت‌ها و دلالت‌ها که در نزد من است و آنها را می‌دانم. پس اگر صاحب من باشد که او را طلب کرده‌ام، به او ایمان می‌آورم. گفتند که: آن حضرت ﷺ از دنیا رفته است. گفتم که: وصیّ و جانشین او کیست؟ گفتند: ابوبکر. گفتم که: نامش را برای من بیان کنید؛ زیرا که این کُنیت او است. گفتند: عبدالله پسر عثمان و او را به قریش نسبت دادند. گفتم که: نسب پیغمبر خویش محمد را برای من بیان کنید. پس نسب او را برای من بیان کردند. گفتم که: اینک آن پیغمبری که من او را طلب می‌کنم، نیست پیغمبری که من او را طلب می‌کنم، جانشینش برادر اوست در دین و پسر عموی او در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان او و این پیغمبر را بر روی زمین فرزندی نیست غیر از فرزندان این مردی که جانشین اوست.

غانم می‌گوید که: چون این را شنیدند، به سوی من جستند و گفتند: ایّها الامیر، این مرد از شرک بیرون آمده و داخل کفر شده است، و اینک خونش حلال است. من به ایشان گفتم: ای گروه، من مردی‌ام که دین دارم، و به آن چنگ در زده‌ام و آن را محکم گرفته‌ام و از آن مفارقت نمی‌کنم، تا چیزی را ببینم که از آن قوی‌تر باشد. به درستی که من صفت این مرد را یافتم در کتاب‌هایی که خدا آنها را بر پیغمبرانش فرو فرستاده و جز این نیست که از بلاد هند بیرون آمدم و از عزّتی که در آن بودم، دست برداشتم، به جهت آن‌که او را طلب کنم. و چون از امر پیغمبر شما که شما او را ذکر کردید، تفحص کردم، آن پیغمبری که در کتاب‌ها وصف شده بود، نبود، پس دست از من بردارید.

و حاکم به سوی مردی فرستاد که او را حسین بن اشکیب می‌گویند و او را طلبید و چون آمد، به او گفت که: با این مرد هندی مباحثه کن. حسین در جواب حاکم گفت که: خدا تو را به اصلاح آورد، در نزد تو فقها و علما هستند و ایشان به مباحثه کردن با او داناتر و بیناترند. حاکم گفت: با او مباحثه کن؛ چنانچه من به تو می‌گویم و با او خلوت کن و از برای او باریک شو و خوب دل بدار تا درست خاطر نشان او کنی و با او مدارایی و ملاطفت و مهربانی کن و چون به خلوت رفتیم، حسین بن اشکیب به من گفت بعد از آن‌که با یکدیگر گفت‌وگو کرده بودیم و آنچه را بایست که من به او بگویم گفته بودم، و آنچه را که بایست او به من بگوید گفته بود، که آن پیغمبری که تو او را طلب می‌کنی، همین پیغمبری است که این گروه او را وصف کردند

وَ أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سِبْطَيْ مُحَمَّدٍ ﷺ.

قَالَ غَانِمٌ أَبُو سَعِيدٍ: فَقُلْتُ: اللّٰهُ أَكْبَرُ، هٰذَا الَّذِي طَلَبْتُ؛ فَانْصَرَفْتُ إِلَىٰ دَاوُدَ بْنِ الْعَبَّاسِ، فَقُلْتُ لَهُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، وَجَدْتُ مَا طَلَبْتُ، وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ.

قَالَ: فَبَرَّنِي، وَ وَصَلَنِي، وَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ: تَفَقَّدْهُ. قَالَ: فَمَضَيْتُ إِلَيْهِ حَتّٰى آنَسْتُ بِهِ، وَ فَقَّهَنِي فِيمَا احْتَجْتُ إِلَيْهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْفَرَائِضِ.

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّا نَقْرَأُ فِي كُتُبِنَا أَنَّ مُحَمَّداً خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَ أَنَّ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَىٰ وَصِيِّهِ وَ وَارِثِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ إِلَى الْوَصِيِّ بَعْدَ الْوَصِيِّ، لَا يَزَالُ أَمْرُ اللّٰهِ جَارِياً فِي أَعْقَابِهِمْ حَتّٰى تَنْقَضِيَ الدُّنْيَا، فَمَنْ وَصِيُّ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ ـ ابْنَا مُحَمَّدٍ ـ ثُمَّ سَاقَ الْأَمْرَ فِي الْوَصِيَّةِ حَتّٰى انْتَهىٰ إِلىٰ صَاحِبِ الزَّمَانِ ﷺ.

ثُمَّ أَعْلَمَنِي مَا حَدَثَ؛ فَلَمْ يَكُنْ لِي هِمَّةٌ إِلَّا طَلَبُ النَّاحِيَةِ.

فَوَافىٰ قُمَّ، وَ قَعَدَ مَعَ أَصْحَابِنَا فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ سِتِّينَ، وَ خَرَجَ مَعَهُمْ حَتّٰى وَافىٰ بَغْدَادَ، وَ مَعَهُ رَفِيقٌ لَهُ مِنْ أَهْلِ السِّنْدِ كَانَ صَحِبَهُ عَلَى الْمَذْهَبِ.

قَالَ: فَحَدَّثَنِي غَانِمٌ، قَالَ: وَ أَنْكَرْتُ مِنْ رَفِيقِي بَعْضَ أَخْلَاقِهِ، فَهَجَرْتُهُ، وَ

و امر در جانشین او چنانچه ایشان گفتند، نیست. این پیغمبر، محمد بن عبدالله بن عبدالمطّلب است و وصیّ او، علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطّلب است و آن حضرت، شوهر فاطمه دختر محمدﷺ است و پدر حسن و حسین که دو نبیرهٔ محمدند.

ابو سعید غانم می‌گوید که: من گفتم: الله اکبر! اینک همان است که من طلب می‌کردم، پس به سوی داود بن عبّاس برگشتم و به او گفتم که: ایّها الامیر، آنچه را که طلب می‌کردم یافتم، و من شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا و این‌که محمدﷺ رسول خدا است.

غانم می‌گوید: پس داود با من نیکی و احسان نمود، و عطا و جائزه داد و به حسین گفت که: او را تفقّد کن و بازجویی نما و از احوالش غافل مشو. غانم می‌گوید: بعد از آن، به سوی حسین رفتم و با او اُنس گرفتم و مرا دانشمند گردانید در آنچه به آن محتاج بودم؛ از نماز و روزه و سایر واجبات.

غانم می‌گوید که: به او گفتم که: ما در کتاب‌های خود می‌خوانیم که محمدﷺ خاتم پیغمبران است، که پیغمبری بعد از او نیست، و نیز می‌خوانیم که امر امامت بعد از او، با وصیّ و وارث و خلیفهٔ بعد از او است. بعد از آن با وصیّ بعد از وصیّ و پیوسته امر خدا که خلافت است، در فرزندان ایشان جاری است تا دنیا تمام شود. پس وصیّ وصیّ محمد کیست؟ گفت که: امام حسن، بعد از آن امام حسین، پسران محمد. پس امر را راند در باب وصیّت و همه را شمرد تا به حضرت صاحب الزّمانﷺ رسید. پس آنچه حادث شده بود از امر غایب شدن، به من اعلام نمود. بعد از آن مرا همّتی نبود مگر طلب کردن ناحیهٔ مقدّسه و منزل آن حضرت و همهٔ همّت من بر آن مقصود شد.

راوی می‌گوید: پس غانم به قم آمد و با اصحاب ما نشست در سال شصت و چهارم (و ظاهر این است که دویست، از حدیث افتاده باشد، یا آن‌که به جهت ظهور ذکر، نکرده، چنان که متعارف است که کسور را ذکر می‌کنند و عدد تامّ معلوم معهود را می‌اندازند و این، اظهر است). حاصل مراد آن‌که: غانم در سال دویست و بیست و چهارم در شهر قم بود و با اصحاب ما بیرون رفت تا به بغداد رسید و او را رفیقی بود از اهل سِند که با او بود و به جهت هم مذهبی همراه او شده بود.

راوی می‌گوید که: غانم مرا خبر داد و گفت که: بعضی از اخلاق رفیق خود را انکار کردم

خَرَجْتُ حَتّىٰ سِرْتُ إِلَى الْعَبَّاسِيَّةِ أَتَهَيَّأُ لِلصَّلَاةِ وَ أُصَلِّي، وَ إِنِّي لَوَاقِفٌ مُتَفَكِّرٌ فِيمَا قَصَدْتُ لِطَلَبِهِ إِذَا أَنَا بِآتٍ قَدْ أَتَانِي، فَقَالَ: أَنْتَ فُلَانٌ؟ ـ اسْمُهُ بِالْهِنْدِ ـ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: أَجِبْ مَوْلَاكَ. فَمَضَيْتُ مَعَهُ، فَلَمْ يَزَلْ يَتَخَلَّلُ بِيَ الطُّرُقَ حَتّىٰ أَتىٰ دَاراً وَ بُسْتَاناً، فَإِذَا أَنَا بِهِ عليه السلام جَالِسٌ، فَقَالَ: «مَرْحَباً يَا فُلَانُ ـ بِكَلَامِ الْهِنْدِ ـ كَيْفَ حَالُكَ؟ وَ كَيْفَ خَلَّفْتَ فُلَاناً وَ فُلَاناً؟» حَتّىٰ عَدَّ الْأَرْبَعِينَ كُلَّهُمْ، فَسَاءَلَنِي عَنْهُمْ وَاحِداً وَاحِداً، ثُمَّ أَخْبَرَنِي بِمَا تَجَارَيْنَا، كُلُّ ذٰلِكَ بِكَلَامِ الْهِنْدِ.

ثُمَّ قَالَ: «أَرَدْتَ أَنْ تَحُجَّ مَعَ أَهْلِ قُمَّ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، يَا سَيِّدِي، فَقَالَ: «لَا تَحُجَّ مَعَهُمْ، وَ انْصَرِفْ سَنَتَكَ هٰذِهِ، وَ حُجَّ فِي قَابِلٍ». ثُمَّ أَلْقىٰ إِلَيَّ صُرَّةً كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِيَ: «اجْعَلْهَا نَفَقَتَكَ، وَ لَا تَدْخُلْ إِلىٰ بَغْدَادَ إِلىٰ فُلَانٍ ـ سَمَّاهُ ـ وَ لَا تُطْلِعْهُ عَلىٰ شَيْءٍ»، وَ انْصَرِفْ إِلَيْنَا إِلَى الْبَلَدِ.

ثُمَّ وَافَانَا بَعْضُ الْفُيُوجِ، فَأَعْلَمُونَا أَنَّ أَصْحَابَنَا انْصَرَفُوا مِنَ الْعَقَبَةِ، وَ مَضىٰ نَحْوَ خُرَاسَانَ، فَلَمَّا كَانَ فِي قَابِلٍ، حَجَّ وَ أَرْسَلَ إِلَيْنَا بِهَدِيَّةٍ مِنْ طُرَفِ خُرَاسَانَ، فَأَقَامَ بِهَا مُدَّةً، ثُمَّ مَاتَ رَحِمَهُ اللّٰهُ.

١٣٦٠ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ النَّضْرِ وَ أَبَا صِدَامٍ وَ جَمَاعَةً تَكَلَّمُوا بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فِيمَا فِي أَيْدِي الْوُكَلَاءِ، وَ أَرَادُوا الْفَحْصَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ إِلىٰ أَبِي الصِّدَامِ، فَقَالَ: إِنِّي أُرِيدُ الْحَجَّ، فَقَالَ لَهُ أَبُو صِدَامٍ: أَخِّرْهُ هٰذِهِ السَّنَةَ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ: إِنِّي أَفْزَعُ فِي الْمَنَامِ وَ لَا بُدَّ مِنَ

و از آن خوشم نیامد، پس از او جدا شدم و بیرون رفتم تا به عبّاسیّه رسیدم،[۱] و در کار مهیّا شدن برای نماز و نماز کردن بودم، و من ایستاده و متفکّر بودم در آنچه از برای طلب کردن آن قصد کرده بودم، ناگاه دیدم که کسی به نزد من آمد و گفت: تویی که نامت در هند فلان است؟ گفتم: آری. گفت: آقای خود را اجابت کن که تو را می‌طلبد. من با او روانه شدم و پیوسته مرا در راه‌ها و کوچه‌ها داخل می‌نمود تا آن‌که در خانه و بستانی آمد. ناگاه دیدم که آن حضرت﷤ نشسته و به سخن اهل هند فرمود که: «ای فلان، خوش آمدی، حالت چون است؟ و چگونه گذاشتی فلان و فلان و فلان را؟» تا آن‌که همهٔ آن چهل نفر را شمرد و نام برد و مرا از حال ایشان یک به یک سؤال کرد.

بعد از آن مرا خبر داد به آنچه آن را جاری ساخته بودیم و همهٔ اینها را به سخن اهل هند می‌فرمود و فرمود که: «اراده کرده‌ای که با اهل قم به حج روی؟» عرض کردم: آری، ای سیّد من. فرمود که: «با ایشان به حج مرو و در این سال برگرد و در سال آینده به حج رو». پس کیسه زری که در پیش رویش بود، به سوی من انداخت و فرمود که: «این را خرجی خویش گردان و در بغداد، در خانهٔ فلان داخل مشو» و آن شخص را نام برد و فرمود که: «او را بر هیچ چیز مطّلع مگردان».

راوی می‌گوید که: غانم برگشت به سوی ما و به آن شهری که بودیم، و بعد از آن پیک‌ها به نزد ما آمدند و ما را اعلام کردند که اصحاب ما که به حج رفته بودند، از عقبه برگشتند و به حج نرفتند و غانم به جانب خراسان رفت و چون سال آینده شد، به حج رفت و از طرف خراسان هدیه و سوغاتی به سوی ما فرستاد، و مدّتی در خراسان ماند و در آنجا وفات کرد، خدا او را رحمت کند.

۱۳۶۰ / ۴ . علی بن محمد، از سعد بن عبدالله روایت کرده است که گفت: حسن بن نضر و ابو صِدام و گروهی بعد از آن‌که امام حسن عسکری﷤ از دنیا رفت، در باب آنچه در دست وکلای آن حضرت بود، سخن گفتند و اراده کردند که تفحّص کنند و جستجو نمایند. پس حسن بن نضر به نزد ابو صِدام آمد و گفت که: من اراده دارم که به حج روم. ابو صدام گفت که: امسال آن را به تأخیر انداز. حسن گفت که: من در خواب می‌ترسم و خواب پریشان می‌بینم

---

۱. و آن عمارت و مسجد بنی‌عبّاس است در سامرّه، و ترجمهٔ آن به قریهٔ عبّاسیّه صورتی ندارد. (مترجم)

الْخُرُوجِ، وَ أَوْصىٰ إِلىٰ أَحْمَدَ بْنِ يَعْلَى بْنِ حَمَّادٍ، وَ أَوْصىٰ لِلنَّاحِيَةِ بِمَالٍ، وَ أَمَرَهُ أَنْ لَا يُخْرِجَ شَيْئاً إِلَّا مِنْ يَدِهِ إِلىٰ يَدِهِ ﷺ بَعْدَ ظُهُورِهِ.

قَالَ: فَقَالَ الْحَسَنُ: لَمَّا وَافَيْتُ بَغْدَادَ، اكْتَرَيْتُ دَاراً فَنَزَلْتُهَا، فَجَاءَنِي بَعْضُ الْوُكَلَاءِ بِثِيَابٍ وَ دَنَانِيرَ، وَ خَلَّفَهَا عِنْدِي، فَقُلْتُ لَهُ: مَا هٰذَا؟ قَالَ: هُوَ مَا تَرىٰ، ثُمَّ جَاءَنِي آخَرُ بِمِثْلِهَا، وَ آخَرُ حَتّىٰ كَبَسُوا الدَّارَ، ثُمَّ جَاءَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بِجَمِيعِ مَا كَانَ مَعَهُ، فَتَعَجَّبْتُ، وَ بَقِيتُ مُتَفَكِّراً، فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُقْعَةُ الرَّجُلِ ﷺ: «إِذَا مَضىٰ مِنَ النَّهَارِ كَذَا وَ كَذَا، فَاحْمِلْ مَا مَعَكَ». فَرَحَلْتُ، وَ حَمَلْتُ مَا مَعِي، وَ فِي الطَّرِيقِ صُعْلُوكٌ يَقْطَعُ الطَّرِيقَ فِي سِتِّينَ رَجُلًا، فَاجْتَزْتُ عَلَيْهِ، وَ سَلَّمَنِي اللّٰهُ مِنْهُ، فَوَافَيْتُ الْعَسْكَرَ، وَ نَزَلْتُ، فَوَرَدَتْ عَلَيَّ رُقْعَةٌ أَنِ «احْمِلْ مَا مَعَكَ». فَعَبَّيْتُهُ فِي صِنَانِ الْحَمَّالِينَ.

فَلَمَّا بَلَغْتُ الدِّهْلِيزَ إِذَا فِيهِ أَسْوَدُ قَائِمٌ، فَقَالَ: أَنْتَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: ادْخُلْ. فَدَخَلْتُ الدَّارَ، وَ دَخَلْتُ بَيْتاً وَ فَرَّغْتُ صِنَانَ الْحَمَّالِينَ، وَ إِذَا فِي زَاوِيَةِ الْبَيْتِ خُبْزٌ كَثِيرٌ، فَأَعْطىٰ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْحَمَّالِينَ رَغِيفَيْنِ، وَ أُخْرِجُوا، وَ إِذَا بَيْتٌ عَلَيْهِ سِتْرٌ، فَنُودِيتُ مِنْهُ: «يَا حَسَنَ بْنَ النَّضْرِ، احْمَدِ اللّٰهَ عَلىٰ مَا مَنَّ بِهِ عَلَيْكَ، وَ لَا تَشُكَّنَّ؛ فَوَدَّ الشَّيْطَانُ أَنَّكَ شَكَكْتَ» وَ أَخْرَجَ إِلَيَّ ثَوْبَيْنِ، وَ قِيلَ لِي: خُذْهُمَا؛ فَسَتَحْتَاجُ إِلَيْهِمَا. فَأَخَذْتُهُمَا، وَ خَرَجْتُ.

قَالَ سَعْدٌ: فَانْصَرَفَ الْحَسَنُ بْنُ النَّضْرِ، وَ مَاتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، وَ كُفِّنَ فِي الثَّوْبَيْنِ.

١٣٦١ / ٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمُّوَيْهِ السُّوَيْدَاوِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

و چاره ندارم که بیرون روم، و احمد بن یعلی بن حمّاد را وصیّ خود گردانید و از برای ناحیهٔ مقدّسه به مالی وصیّت کرد و احمد را امر کرد که چیزی از آن مال را بیرون نکند، مگر از دست خویش و به دست آن حضرت دهد، بعد از آن‌که ظاهر شود.

راوی می‌گوید که: حسن گفت: چون به بغداد رسیدم، خانه‌ای را اجاره کردم و در آن خانه فرود آمدم، پس بعضی از وکلا جامه‌ها و دینارها را به نزد من آورد و آنها را به نزد من گذاشت. به او گفتم که: این چیست؟ گفت: آن چیزی است که می‌بینی. بعد از آن دیگری مثل آنها را به نزد من آورد و دیگری چنین کرد تا آن‌که آن خانه را پر کردند. پس احمد بن اسحاق همهٔ آنچه راکه با او بود، به نزد من آورد من تعجّب کردم و متفکّر ماندم، پس نامهٔ آن مرد ـ یعنی: صاحب الزّمان ـ بر من وارد شد. مضمون نامه آن‌که: «چون فلان‌قدر از روز بگذرد، آنچه راکه با تو است، بار کن و بیار».

بعد از آن‌که آن وقت رسید، کوچ کردم و آنچه راکه با من بود، بار کردم و در راه دزدی بود که راهزنی می‌نمود با شصت نفر که دور او راگرفته بودند و او را اعانت می‌کردند و من بر آن دزد گذشتم و خدا مرا از اذیّت او سالم گردانید، پس به سامره آمدم و فرود آمدم و بر من نامه‌ای وارد شد که: «آنچه با تو است، بار کن و بر پشت کسی ده که بیاورد» و من آن را در ظرف‌های حمّالان تعبیه کردم و ترتیب دادم و چون در دهلیز خانه رسیدم، دیدم که سیاهی در آن دهلیز ایستاده، گفت: تویی حسن بن نضر؟ گفتم: آری، گفت: داخل شو. من داخل خانه شدم و در حجرهٔ او در آمدم و ظرف‌های حمّالان را خالی کردم و دیدم که در سه کنج حجره، نان بسیاری هست و آن سیاه هر یک از حمّالان را دو گرده نان داد و ایشان را بیرون کرد، و حجره‌ای دیدم که پرده‌ای بر در آن آویخته بود. پس از اندران حجره ندایی به من رسید که: «ای حسن بن نضر، خدا را حمد کن بر آنچه به آن بر تو منّت گذاشت و در وجود و حیات من شک مکن که شیطان دوست داشت که تو شک کنی». و دو جامه را به سوی من بیرون فرستاد و به من گفته شد که: این دو جامه را بگیر که زود باشد که به اینها محتاج شوی، پس آنها راگرفتم و بیرون آمدم.

سعد می‌گوید که: پس حسن بن نضر برگردید و در ماه مبارک رمضان وفات کرد و او را در آن دو جامه کفن کردند.

۵/۱۳۶۱. علی بن محمد، از محمد بن حَمویه سُویداوی، از محمد بن ابراهیم بن مهزیار

إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ، قَالَ: شَكَكْتُ عِنْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ، وَ اجْتَمَعَ عِنْدَ أَبِي مَالٌ جَلِيلٌ، فَحَمَلَهُ، وَ رَكِبَ السَّفِينَةَ، وَ خَرَجْتُ مَعَهُ مُشَيِّعاً، فَوُعِكَ وَعْكاً شَدِيداً، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، رُدَّنِي، فَهُوَ الْمَوْتُ، وَ قَالَ لِيَ: اتَّقِ اللّٰهَ فِي هٰذَا الْمَالِ؛ وَ أَوْصىٰ إِلَيَّ، فَمَاتَ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ يَكُنْ أَبِي لِيُوصِيَ بِشَيْءٍ غَيْرِ صَحِيحٍ، أَحْمِلُ هٰذَا الْمَالَ إِلَى الْعِرَاقِ، وَ أَكْتَرِي دَاراً عَلَى الشَّطِّ، وَ لَا أُخْبِرُ أَحَداً بِشَيْءٍ، وَ إِنْ وَضَحَ لِي شَيْءٌ كَوُضُوحِهِ أَيَّامَ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ، أَنْفَذْتُهُ، وَ إِلَّا قَصَفْتُ بِهِ.

فَقَدِمْتُ الْعِرَاقَ، وَ اكْتَرَيْتُ دَاراً عَلَى الشَّطِّ، وَ بَقِيتُ أَيَّاماً، فَإِذَا أَنَا بِرُقْعَةٍ مَعَ رَسُولٍ، فِيهَا: «يَا مُحَمَّدُ، مَعَكَ كَذَا وَ كَذَا فِي جَوْفِ كَذَا وَ كَذَا» حَتّىٰ قَصَّ عَلَيَّ جَمِيعَ مَا مَعِي مِمَّا لَمْ أُحِطْ بِهِ عِلْماً، فَسَلَّمْتُهُ إِلَى الرَّسُولِ، وَ بَقِيتُ أَيَّاماً لَا يُرْفَعُ لِي رَأْسٌ، وَ اغْتَمَمْتُ، فَخَرَجَ إِلَيَّ: «قَدْ أَقَمْنَاكَ مَكَانَ أَبِيكَ، فَاحْمَدِ اللّٰهَ».

١٣٦٢ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ النَّسَائِيِّ، قَالَ: أَوْصَلْتُ أَشْيَاءَ لِلْمَرْزُبَانِيِّ الْحَارِثِيِّ، فِيهَا سِوَارُ ذَهَبٍ، فَقُبِلَتْ، وَ رُدَّ عَلَيَّ السِّوَارُ، فَأُمِرْتُ بِكَسْرِهِ، فَكَسَرْتُهُ، فَإِذَا فِي وَسَطِهِ مَثَاقِيلُ حَدِيدٍ وَ نُحَاسٍ أَوْ صُفْرٍ، فَأَخْرَجْتُهُ وَ أَنْفَذْتُ الذَّهَبَ، فَقُبِلَ.

١٣٦٣ / ٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْفَضْلِ الْخَزَّازِ الْمَدَائِنِيِّ ـ مَوْلىٰ خَدِيجَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ ـ قَالَ: إِنَّ قَوْماً مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنَ الطَّالِبِيِّينَ كَانُوا يَقُولُونَ بِالْحَقِّ، وَ كَانَتِ الْوَظَائِفُ تَرِدُ عَلَيْهِمْ فِي وَقْتٍ مَعْلُومٍ، فَلَمَّا مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ ﷺ، رَجَعَ

روایت کرده است که گفت: در هنگامی که امام حسن عسکری﷣ از دنیا رفت، من شک کردم و در نزد پدرم مال بسیاری جمع شده بود، پس آن مال را برداشت و بر کشتی سوار شد و من همراه او به عنوان مشایعت بیرون رفتم. پدرم را تب سختی عارض شد و ناخوش گردید، گفت: ای فرزند عزیز من، مرا برگردان که این نشانهٔ مرگ است و به من گفت که: از خدا بپرهیز در باب این مال، و به من وصیّت نمود که آن را به عراق برسانم و وفات کرد.

بعد از آن من با خود گفتم که: پدرم چنان نبود که وصیّت کند به چیزی که درست نباشد. این مال را بر می‌دارم و به سوی عراق می‌روم و خانه‌ای بر کنار شطّ بغداد کرایه می‌کنم، و کسی را به چیزی خبر نمی‌دهم، پس اگر چیزی از برای من ظاهر و روشن شود، چون روشن شدن آن در روزگار امام حسن عسکری﷣، آن را می‌فرستم و اگر چنان نشود، خود آن را می‌خورم و به مصرف خویش می‌رسانم.

پس به عراق آمدم و خانه‌ای را کرایه کردم بر کنار شطّ و چند روزی در آنجا ماندم، ناگاه دیدم که نامه‌ای با فرستاده‌ای آمد و در آن نامه نوشته بود که: «ای محمد، چنین و چنین همراه تو است در اندران چنین و چنین» تا آن‌که همهٔ آنچه راکه با من بود، بر من خواند، از آنچه علم من به آن احاطه ننموده بود، پس، آن را بفرستاده تسلیم کردم و چند روزی ماندم که سری از برای من بلند نمی‌شد (یعنی: کسی به من التفات نمی‌کرد و با من تکلّم نمی‌نمود) و به این سبب بسیار غمناک شدم، بعد از آن توقیعی از آن حضرت به سوی من بیرون آمد که: «ما تو را به جای پدرت باز داشتیم، پس خدا را حمد کن».

۱۳۶۲ / ۶. محمد بن ابی عبدالله، از ابو عبدالله نسائی روایت کرده است که گفت: چیزی چند از مرزبانی حارثی را به ناحیهٔ مقدّسه رسانیدم و دست برنجن طلایی در میان آنها بود، پس همهٔ آنها قبول شد و دست برنجن به من رد شد، و مأمور شدم به این‌که آن را بشکنم. پس آن را شکستم، دیدم که در میان آن چند مثقالی آهن و مس یا روی بود. من آن را بیرون کردم و طلای آن را فرستادم و آن را قبول فرمود.

۱۳۶۳ / ۷. علی بن محمد، از فضل خزّاز مدائنی ـ غلام آزاد شدهٔ خدیجه دختر محمد، یعنی: ابو جعفر﷣ ـ روایت کرده است که گفت: گروهی از اهل مدینه از فرزندان ابوطالب به حقّ قائل بودند، و به امامت ائمّه اعتقاد داشتند، و در زمان معیّنی وظیفه‌ها بر ایشان وارد می‌شد و چون امام حسن عسکری﷣ از دنیا رفت، گروهی از ایشان از اعتقاد به فرزند آن

قَوْمٌ مِنْهُمْ عَنِ الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ، فَوَرَدَتِ الْوَظَائِفُ عَلىٰ مَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى الْقَوْلِ بِالْوَلَدِ، وَ قُطِعَ عَنِ الْبَاقِينَ، فَلَا يُذْكَرُونَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

١٣٦٤ / ٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: أَوْصَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ مَالاً، فَرُدَّ عَلَيْهِ، وَ قِيلَ لَهُ: أَخْرِجْ حَقَّ وُلْدِ عَمِّكَ مِنْهُ ـ وَ هُوَ أَرْبَعُمِائَةِ دِرْهَمٍ ـ وَ كَانَ الرَّجُلُ فِي يَدِهِ ضَيْعَةٌ لِوُلْدِ عَمِّهِ، فِيهَا شِرْكَةٌ قَدْ حَبَسَهَا عَلَيْهِمْ، فَنَظَرَ فَإِذَا الَّذِي لِوُلْدِ عَمِّهِ مِنْ ذٰلِكَ الْمَالِ أَرْبَعُمِائَةِ دِرْهَمٍ؛ فَأَخْرَجَهَا، وَ أَنْفَذَ الْبَاقِيَ، فَقُبِلَ.

١٣٦٥ / ٩. الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ: وُلِدَ لِي عِدَّةُ بَنِينَ، فَكُنْتُ أَكْتُبُ وَ أَسْأَلُ الدُّعَاءَ، فَلَا يُكْتَبُ إِلَيَّ لَهُمْ بِشَيْءٍ، فَمَاتُوا كُلُّهُمْ، فَلَمَّا وُلِدَ لِيَ الْحَسَنُ ابْنِي، كَتَبْتُ أَسْأَلُ الدُّعَاءَ، فَأُجِبْتُ: «يَبْقىٰ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ».

١٣٦٦ / ١٠. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ صَالِحٍ، قَالَ: كُنْتُ خَرَجْتُ سَنَةً مِنَ السِّنِينَ بِبَغْدَادَ، فَاسْتَأْذَنْتُ فِي الْخُرُوجِ، فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي، فَأَقَمْتُ اثْنَيْنِ وَ عِشْرِينَ يَوْماً وَ قَدْ خَرَجَتِ الْقَافِلَةُ إِلَى النَّهْرَوَانِ، فَأُذِنَ فِي الْخُرُوجِ لِي يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ، وَ قِيلَ لِيَ: اخْرُجْ فِيهِ، فَخَرَجْتُ وَ أَنَا آيِسٌ مِنَ الْقَافِلَةِ أَنْ أَلْحَقَهَا، فَوَافَيْتُ النَّهْرَوَانَ وَ الْقَافِلَةُ مُقِيمَةٌ، فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ أَعْلَفْتُ جِمَالِي شَيْئاً حَتّىٰ رَحَلَتِ الْقَافِلَةُ، فَرَحَلْتُ وَ قَدْ دَعَا لِي بِالسَّلَامَةِ، فَلَمْ أَلْقَ سُوءاً، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ.

حضرت برگشتند، پس وظیفه‌ها وارد شد بر کسانی از ایشان که بر اعتقاد به فرزند آن حضرت ثابت مانده بودند، و از باقی ماندگان قطع شد، پس آنها چنان شدند که در میانهٔ یاد کنندگان یاد نمی‌شوند، و کسی نام ایشان را نمی‌برد. و الحمدلله ربّ العالمین.

۱۳۶۴ / ۸ . علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: مردی از اهل دهات عراق مالی را به ناحیهٔ مقدّسه رسانید، پس آن مال بر او رد شد، و به او گفته شد که: حقّ پسران عموی خویش را از آن بیرون کن - و آن چهارصد درم است - و مزرعه‌ای در دست آن مرد بود که پسران عمویش در آن شرکتی داشتند، و آن مزرعه را بر ایشان حبس کرده بود. بعد از آن نظر کرد دید که آنچه مال پسران عموی اوست از آن مال، چهارصد درم است. پس آن را بیرون کرد و باقی‌مانده را فرستاد و قبول شد.

۱۳۶۵ / ۹ . قاسم بن علاء روایت کرده و گفته است که: مرا چندین پسر متولّد شد و عریضه می‌نوشتم و خواهش می‌نمودم که آن حضرت دعا بفرماید، و برای ایشان به من چیزی نمی‌نوشت. پس همهٔ ایشان مردند و چون حسن پسرم از برای من متولّد شد، نوشتم و سؤال کردم که دعا بفرماید. پس جواب به من رسید که: «این فرزند، باقی می‌ماند و الحمد لله».

۱۳۶۶ / ۱۰ . علی بن محمد، از ابو عبدالله بن صالح روایت کرده است که گفت: سالی از سال‌ها در بغداد بودم و در باب بیرون رفتن، از آن حضرت رخصت طلبیدم و مرا مرخّص نفرمود، پس بیست و دو روز ماندم و قافله به سوی نهروان بیرون رفته بودند و در روز چهارشنبه، در باب بیرون رفتن رخصت یافتم و به من گفته شد که: در همین روز بیرون رو، پس بیرون رفتم - و حال آن‌که من از قافله و رسیدن به ایشان نومید بودم - و چون به نهروان آمدم، دیدم که قافله در آنجا مانده‌اند. پس فایده تخلّف من چیزی نبود، مگر آن‌که به جمّال خویش چیزی از بابت علوفه ندادم؛ زیرا که متعارف بود که قافله، در هر منزلی که لنگ کنند، علوفه و خراجات شتران را به جمّال دهند.

و چون راوی به فرمودهٔ حضرت، همراه قافله نرفت، این مبلغ او نفع شد (بعضی، معنی عبارت را چنین فهمیده‌اند و ظاهر در نزد فقیر آن است که معنی عبارت این باشد که: بعد از آن‌که به نهروان رسیدم، درنگی نشد، مگر آن قدر که من شتران خویش را قدری علوفه دادم تا قافله کوچ کردند). و من نیز با ایشان کوچ کردم و از برای من، به سلامت دعا شده بود و هیچ ناخوشی و بدی ندیدم، والحمد لله.

١٣٦٧ / ١١ . عَلِيٌّ ، عَنْ نَصْرِ بْنِ صَبَّاحٍ الْبَجَلِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ الشَّاشِيِّ ، قَالَ : خَرَجَ بِي نَاصُورٌ عَلىٰ مَقْعَدَتِي ، فَأَرَيْتُهُ الْأَطِبَّاءَ ، وَ أَنْفَقْتُ عَلَيْهِ مَالاً ، فَقَالُوا : لَا نَعْرِفُ لَهُ دَوَاءً ، فَكَتَبْتُ رُقْعَةً أَسْأَلُ الدُّعَاءَ ، فَوَقَّعَ عليه السلام إِلَيَّ : «أَلْبَسَكَ اللّٰهُ الْعَافِيَةَ ، وَ جَعَلَكَ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».

قَالَ : فَمَا أَتَتْ عَلَيَّ جُمْعَةٌ حَتّىٰ عُوفِيتُ ، وَ صَارَ مِثْلَ رَاحَتِي ، فَدَعَوْتُ طَبِيباً مِنْ أَصْحَابِنَا ، وَ أَرَيْتُهُ إِيَّاهُ ، فَقَالَ : مَا عَرَفْنَا لِهٰذَا دَوَاءً .

١٣٦٨ / ١٢ . عَلِيٌّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْيَمَانِيِّ ، قَالَ : كُنْتُ بِبَغْدَادَ ، فَتَهَيَّأَتْ قَافِلَةٌ لِلْيَمَانِيِّينَ ، فَأَرَدْتُ الْخُرُوجَ مَعَهَا ، فَكَتَبْتُ أَلْتَمِسُ الْإِذْنَ فِي ذٰلِكَ ، فَخَرَجَ : «لَا تَخْرُجْ مَعَهُمْ ؛ فَلَيْسَ لَكَ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُمْ خِيَرَةٌ ، وَ أَقِمْ بِالْكُوفَةِ» .

قَالَ : وَ أَقَمْتُ ، وَ خَرَجَتِ الْقَافِلَةُ ، فَخَرَجَتْ عَلَيْهِمْ حَنْظَلَةُ ، فَاجْتَاحَتْهُمْ ، وَ كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي رُكُوبِ الْمَاءِ ، فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي ، فَسَأَلْتُ عَنِ الْمَرَاكِبِ الَّتِي خَرَجَتْ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فِي الْبَحْرِ ، فَمَا سَلِمَ مِنْهَا مَرْكَبٌ ، خَرَجَ عَلَيْهَا قَوْمٌ مِنَ الْهِنْدِ ـ يُقَالُ لَهُمْ : الْبَوَارِجُ ـ فَقَطَعُوا عَلَيْهَا .

قَالَ : وَ زُرْتُ الْعَسْكَرَ ، فَأَتَيْتُ الدَّرْبَ مَعَ الْمَغِيبِ ، وَ لَمْ أُكَلِّمْ أَحَداً ، وَ لَمْ أَتَعَرَّفْ إِلىٰ أَحَدٍ ، وَ أَنَا أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ فَرَاغِي مِنَ الزِّيَارَةِ إِذَا بِخَادِمٍ قَدْ جَاءَنِي ، فَقَالَ لِي :

۱۱ / ۱۳۶۷ . علی، از نصر بن صبّاح بَجلی، از محمد بن یوسف شاشی روایت کرده است که گفت: بر نشستگاه من ناصوری پدید آمد.[1] به هر تقدیر، راوی می‌گوید: پس، آن را به طبیبان نمودم و مال بسیاری بر آن خرج کردم، پس ایشان گفتند: دوایی را از برای این جراحت نمی‌دانیم. بعد از آن عریضه‌ای به حضرت صاحب ﷺ نوشتم و از او سؤال کردم که دعا بفرماید، آن حضرت ﷺ فرمان همایونی به من نوشت: «خدا تو را لباس عافیت بپوشاند و در دنیا و آخرت تو را با ما قرار دهد».

راوی می‌گوید که: یک جمعه بر من نگذشت که عافیت یافتم و نشستگاه من در همواری، چون کف دستم گردید. پس طبیبی را از اصحاب خویش طلبیدم و آن را به وی نمودم، گفت که: ما از برای این ناخوشی، دوایی را ندانستیم.

۱۲ / ۱۳۶۸ . علی، از علی بن حسین یمانی روایت کرده است که گفت: در بغداد بودم که اهل یمن را قافله‌ای آماده شد و من خواستم که با آن قافله بیرون روم، پس عریضه‌ای نوشتم و خواهش رخصت در این باب نمودم، توقیع آن حضرت بیرون آمد که: «با ایشان بیرون مرو؛ که از برای تو در بیرون رفتن با ایشان هیچ خوبی نیست و در کوفه بمان».

راوی می‌گوید که: من ماندم و قافله بیرون رفتند، و قبیلهٔ حنظله بر ایشان بیرون آمدند و ایشان را از بن برکندند. و نوشتم که در باب سوار شدن در کشتی رخصت حاصل کنم، مرا مرخّص نفرمود، بعد از آن سؤال کردم از حال کشتی‌ها که در آن سال بیرون رفت در دریا، معلوم شد که از آن کشتی‌ها یک کشتی سالم بیرون نرفته بود، و گروهی از اهل هند که ایشان را بوارج می‌گویند، بر ایشان بیرون آمده بودند و آنها را به یک بار تاخته بودند.[2]

راوی می‌گوید که: به زیارت سامره رفتم (و بنابر بعضی از نسخ کافی، وارد سامره شدم) و آمدم بر درِ دروازهٔ سامره در وقتی که آفتاب غروب کرد به طوری که ورود من و غروب آن مقارن بودند، و با کسی سخن نگفتم و خود را به هیچ کسان نشناسانیدم، و من در مسجد

---

۱. و ناصور و ناسور به صاد و سین، ریش و جراحت کهنه را گویند. و ناسور، به سین، رگی را هم گویند که پیوسته از آن خون رود. و شاید که راوی، آن جراحت را به اعتبار طولی که کشیده بود، ناصور نامیده باشد. و اگر نه، جراحت در اوّل عروض و پدید آمدن، ناصور نیست. (مترجم)

۲. و بوارج جمع بارجه است، و احتمال دارد که جمع بارج باشد. و در قاموس مذکور است که بارج، کشتی‌بانی که به غایت استاد باشد و بارجه، کشتی بزرگی است که از برای جنگ باشد، و مرد شریر و بد نفس. (مترجم)

قُمْ، فَقُلْتُ لَهُ: إِذَنْ إِلىٰ أَيْنَ؟ فَقَالَ لِي: إِلَى الْمَنْزِلِ. قُلْتُ: وَ مَنْ أَنَا؟ لَعَلَّكَ أُرْسِلْتَ إِلىٰ غَيْرِي، فَقَالَ: لَا، مَا أُرْسِلْتُ إِلَّا إِلَيْكَ، أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ رَسُولُ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، فَمَرَّ بِي حَتّىٰ أَنْزَلَنِي فِي بَيْتِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ، ثُمَّ سَارَّهُ، فَلَمْ أَدْرِ مَا قَالَ لَهُ حَتّىٰ آتَانِي جَمِيعَ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ، وَ جَلَسْتُ عِنْدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، وَ اسْتَأْذَنْتُهُ فِي الزِّيَارَةِ مِنْ دَاخِلٍ، فَأَذِنَ لِي، فَزُرْتُ لَيْلاً.

١٣٦٩ / ١٣. الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ زَيْدٍ الْيَمَانِيُّ، قَالَ: كَتَبَ أَبِي بِخَطِّهِ كِتَاباً، فَوَرَدَ جَوَابُهُ، ثُمَّ كَتَبْتُ بِخَطِّي، فَوَرَدَ جَوَابُهُ، ثُمَّ كَتَبَ بِخَطِّهِ رَجُلٌ مِنْ فُقَهَاءِ أَصْحَابِنَا، فَلَمْ يَرِدْ جَوَابُهُ، فَنَظَرْنَا، فَكَانَتِ الْعِلَّةُ أَنَّ الرَّجُلَ تَحَوَّلَ قَرْمَطِيّاً.

قَالَ الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ: فَزُرْتُ الْعِرَاقَ، وَ وَرَدْتُ طُوسَ، وَ عَزَمْتُ أَنْ لَا أَخْرُجَ إِلَّا عَنْ بَيِّنَةٍ مِنْ أَمْرِي، وَ نَجَاحٍ مِنْ حَوَائِجِي وَ لَوِ احْتَجْتُ أَنْ أُقِيمَ بِهَا حَتّىٰ أُتَصَدَّقَ.

قَالَ: وَ فِي خِلَالِ ذٰلِكَ يَضِيقُ صَدْرِي بِالْمُقَامِ، وَ أَخَافُ أَنْ يَفُوتَنِيَ الْحَجُّ. قَالَ: فَجِئْتُ يَوْماً إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ أَتَقَاضَاهُ، فَقَالَ لِي: صِرْ إِلىٰ مَسْجِدِ كَذَا وَ كَذَا، وَ إِنَّهُ يَلْقَاكَ رَجُلٌ.

قَالَ: فَصِرْتُ إِلَيْهِ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَجُلٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ ضَحِكَ، وَ قَالَ: لَا تَغْتَمَّ؛ فَإِنَّكَ سَتَحُجُّ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ، وَ تَنْصَرِفُ إِلىٰ أَهْلِكَ وَ وُلْدِكَ سَالِماً. قَالَ: فَاطْمَأْنَنْتُ، وَ سَكَنَ

نماز می‌کردم بعد از آن‌که از زیارت فارغ شده بودم، ناگاه دیدم که غلامی به نزد من آمد و با من گفت: برخیز. من به آن غلام گفتم در آن هنگام که بر خواستم: به کجا می‌رویم؟ گفت: به منزل. گفتم که: من کیستم و شاید که تو را به سوی من غیر من فرستاده‌اند؟ گفت: نه، و من فرستاده نشدم مگر به سوی تو، و تویی علی بن حسین، فرستاده جعفر بن ابراهیم. پس مرا برد تا آن‌که در خانهٔ حسین بن احمد مرا فرود آورد و با حسین بن احمد سر گوشی گفت، و من ندانستم که با او چه گفت، تا آن‌که مرا خبر داد که همهٔ آنچه من به آن محتاج باشم آماده است (و بنابر بعضی از نسخ، تا آن‌که جمیع مایحتاج را به نزد من آورد) و سه روز در نزد او نشستم. و در باب زیارت کردن از داخل حجره از او رخصت طلبیدم، و ما را رخصت داد پس در شب به زیارت رفتم.

۱۳/۱۳۶۹ . حسن بن فضیل بن زیاد یمانی روایت کرده و گفته است که: پدرم نامه‌ای به خطّ خود نوشت و جواب آن آمد، بعد از آن، من به خطّ خود نوشتم، و جواب آن رسید، و مردی از فقهای اصحاب ما نامه‌ای به خطّ خود نوشت، و جواب آن نرسید. پس ما نظر کردیم، سببش این بود که آن مرد، قرمطی شده بود.[1]

حسن بن فضل می‌گوید که: پس به زیارت ائمّه بغداد آمدم، و حال آن‌که وارد طوس شده بودم و عزم کردم که از بغداد بیرون نروم، مگر بعد از ظهور امر خویش و بر آمدن حاجت‌هایی که دارم و آن، عبارت است از: علم به وجود حضرت صاحب الامر ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ و هر چند که احتیاج به هم رسانم، به این‌که در بغداد بمانم تا آن‌که صدقه بگیرم.

حسن گفت: و در میان این امر، سینه‌ام به سبب ماندن در بغداد تنگ می‌شد، و می‌ترسیدم که حج از من فوت شود. پس روزی به نزد محمد بن احمد آمدم که از او جواب گیرم، به من گفت: برو به فلان مسجد و البته مردی تو را ملاقات خواهد کرد. حسن گفت که: من به سوی آن مسجد رفتم، پس مردی بر من داخل شد و چون به من نظر کرد، خندید و گفت: غمگین مباش؛ زیرا که زود باشد که تو به حج روی در این سال، و به سوی زن و فرزندان خویش

---

۱. و قرمطی، مفرد قرامطه است و ایشان، طائفه‌ای از شیعه‌اند که به امامت محمد، پسر اسماعیل پسر امام جعفر صادق عليه السلام قائل اند. و سبب نامیدن ایشان به این نام، آن است که اوّل رؤسای ایشان به طریق قرمطه نوشت. و قرمطه، بر وزن غرغره، حروف و سطور را نزدیک به هم نوشتن است. (مترجم)

قَلْبِي، وَ أَقُولُ: ذَا مِصْدَاقُ ذٰلِكَ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ.

قَالَ: ثُمَّ وَرَدْتُ الْعَسْكَرَ، فَخَرَجَتْ إِلَيَّ صُرَّةٌ فِيهَا دَنَانِيرُ وَ ثَوْبٌ، فَاغْتَمَمْتُ، وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: جَزَائِي عِنْدَ الْقَوْمِ هٰذَا؟ وَ اسْتَعْمَلْتُ الْجَهْلَ، فَرَدَدْتُهَا، وَ كَتَبْتُ رُقْعَةً، وَ لَمْ يُشِرِ الَّذِي قَبَضَهَا مِنِّي عَلَيَّ بِشَيْءٍ، وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيهَا بِحَرْفٍ، ثُمَّ نَدِمْتُ بَعْدَ ذٰلِكَ نَدَامَةً شَدِيدَةً، وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: كَفَرْتُ بِرَدِّي عَلىٰ مَوْلَايَ.

وَ كَتَبْتُ رُقْعَةً أَعْتَذِرُ مِنْ فِعْلِي، وَ أَبُوءُ بِالْإِثْمِ، وَ أَسْتَغْفِرُ مِنْ ذٰلِكَ، وَ أَنْفَذْتُهَا، وَ قُمْتُ أَتَمَسَّحُ، فَأَنَا فِي ذٰلِكَ أُفَكِّرُ فِي نَفْسِي، وَ أَقُولُ: إِنْ رُدَّتْ عَلَيَّ الدَّنَانِيرُ، لَمْ أَحْلُلْ صِرَارَهَا، وَ لَمْ أُحْدِثْ فِيهَا حَتّىٰ أَحْمِلَهَا إِلىٰ أَبِي؛ فَإِنَّهُ أَعْلَمُ مِنِّي لِيَعْمَلَ فِيهَا بِمَا شَاءَ، فَخَرَجَ إِلَى الرَّسُولِ الَّذِي حَمَلَ إِلَيَّ الصُّرَّةَ: «أَسَأْتَ؛ إِذْ لَمْ تُعْلِمِ الرَّجُلَ أَنَّا رُبَّمَا فَعَلْنَا ذٰلِكَ بِمَوَالِينَا، وَ رُبَّمَا سَأَلُونَا ذٰلِكَ يَتَبَرَّكُونَ بِهِ» وَ خَرَجَ إِلَيَّ: «أَخْطَأْتَ فِي رَدِّكَ بِرَّنَا، فَإِذَا اسْتَغْفَرْتَ اللّٰهَ، فَاللّٰهُ يَغْفِرُ لَكَ، فَأَمَّا إِذَا كَانَتْ عَزِيمَتُكَ وَ عَقْدُ نِيَّتِكَ أَلَّا تُحْدِثَ فِيهَا حَدَثاً، وَ لَا تُنْفِقَهَا فِي طَرِيقِكَ، فَقَدْ صَرَفْنَاهَا عَنْكَ؛ فَأَمَّا الثَّوْبُ فَلَا بُدَّ مِنْهُ لِتُحْرِمَ فِيهِ».

صحیح و سالم برگردی. حسن گفت که: من مطمئن شدم و دلم آرام گرفت و می‌گفتم که: اینک مصداق این است، یعنی: من کسی هستم که وقوع حجّ و رسیدن به زن و فرزند تندرست بر من راست و درست آید، و الحمد لله.

و گفت که: بعد از آن وارد سامره شدم، پس کیسه‌ای به سوی من بیرون آمد که دینارها و جامه‌ای در آن بود. من بسیار غمناک شدم و در دل خود گفتم که: مزد من در نزد این گروه، این است؟ و جهل به کار داشتم و آن کیسه را ردّ کردم، و نامه‌ای در این باب نوشتم و آن‌که آن را از من گرفت، هیچ به من اشاره نکرد و در باب آن به حرفی تکلّم نکرد (یعنی: به من نگفت که: این کیسه از حضرت صاحب الامر ؑ است و ردّ آن غلط است). بعد از آن پشیمان شدم؛ پشیمانی سختی، و با خود گفتم که: به رد کردن بر آقای خود کافر شدم. و نامه‌ای نوشتم به این مضمون که: از کردار خود عذر می‌خواهم و به گناه خود اقرار دارم و از این امر ناپسند، استغفار می‌کنم و از خدا می‌خواهم که مرا بیامرزد، و آن نامه را فرستادم و برخاستم و وضو ساختم (یا راه می‌رفتم) و من در این باب با خود فکر می‌کردم و می‌گفتم که: اگر آن دینارها به من ردّ شود، بند آن کیسه را نمی‌گشایم و سر آن را باز نمی‌کنم و در آن کاری نمی‌کنم، تا آن را به سوی پدرم ببرم؛ زیرا که او از من داناتر است تا آن‌که در باب آن به آنچه خواسته باشد عمل کند.

پس فرمانی بیرون آمد به سوی آن فرستاده که کیسه را به نزد من آورده بود که: «بد کردی که آن مرد را اعلام نکردی، که ما بسا بوده که این را با موالیان و دوستان خویش کرده‌ایم، و بسا بوده که ایشان این را از ما خواسته‌اند که به آن تبرّک جویند».

و توقیعی به سوی من بیرون آمد که: «در ردّ کردن احسان ما خطا کردی، پس در آن هنگام که از خدا طلب آمرزش نمودی، خدا تو را می‌آمرزد. و امّا هرگاه عزیمت و عقیدهٔ تو این باشد که در آن امری را احداث نکنی در راهی که می‌روی، ما آن را از تو گردانیدیم و امّا جامه، از آن چاره‌ای نیست از برای آن‌که در آن احرام ببندی».

حسن گفت که: در باب دو مسأله عریضه‌ای نوشتم و خواستم که در باب مسأله سیم بنویسم و از آن باز ایستادم به جهت ترس آن‌که آن را ناخوش داشته باشد. پس جواب دو مسأله و مسئلهٔ سیم که آن را پیچیده بودم و از آن سؤال نشده بود، وارد شد، با بیانی روشن، و الحمد لله.

قَالَ وَ كَتَبْتُ فِي مَعْنَيَيْنِ، وَ أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ فِي الثَّالِثِ، وَ امْتَنَعْتُ مِنْهُ مَخَافَةَ أَنْ يَكْرَهَ ذٰلِكَ، فَوَرَدَ جَوَابُ الْمَعْنَيَيْنِ وَ الثَّالِثِ الَّذِي طَوَيْتُ مُفَسَّراً؛ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ.

قَالَ: وَ كُنْتُ وَافَقْتُ جَعْفَرَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ النَّيْسَابُورِيَّ بِنَيْسَابُورَ عَلىٰ أَنْ أَرْكَبَ مَعَهُ، وَ أُزَامِلَهُ. فَلَمَّا وَافَيْتُ بَغْدَادَ بَدَا لِي، فَاسْتَقَلْتُهُ وَ ذَهَبْتُ أَطْلُبُ عَدِيلاً، فَلَقِيَنِي ابْنُ الْوَجْنَاءِ ـ بَعْدَ أَنْ كُنْتُ صِرْتُ إِلَيْهِ، وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتَرِيَ لِي، فَوَجَدْتُهُ كَارِهاً ـ فَقَالَ لِي: أَنَا فِي طَلَبِكَ، وَ قَدْ قِيلَ لِي: إِنَّهُ يَصْحَبُكَ، فَأَحْسِنْ مُعَاشَرَتَهُ، وَ اطْلُبْ لَهُ عَدِيلاً، وَ اكْتَرِ لَهُ.

١٣٧٠ / ١٤ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، قَالَ: شَكَكْتُ فِي أَمْرِ حَاجِزٍ، فَجَمَعْتُ شَيْئاً، ثُمَّ صِرْتُ إِلَى الْعَسْكَرِ، فَخَرَجَ إِلَيَّ: «لَيْسَ فِينَا شَكٌّ، وَ لَا فِيمَنْ يَقُومُ مَقَامَنَا بِأَمْرِنَا، رُدَّ مَا مَعَكَ إِلىٰ حَاجِزِ بْنِ يَزِيدَ».

١٣٧١ / ١٥ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ، قَالَ: لَمَّا مَاتَ أَبِي وَ صَارَ الْأَمْرُ لِي، كَانَ لِأَبِي عَلَى النَّاسِ سَفَاتِجُ مِنْ مَالِ الْغَرِيمِ، فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أُعْلِمُهُ، فَكَتَبَ: «طَالِبْهُمْ، وَ اسْتَقْضِ عَلَيْهِمْ». فَقَضَّانِيَ النَّاسُ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ كَانَتْ عَلَيْهِ سَفْتَجَةٌ بِأَرْبَعِمِائَةِ دِينَارٍ، فَجِئْتُ إِلَيْهِ أُطَالِبُهُ، فَمَاطَلَنِي، وَ اسْتَخَفَّ بِيَ ابْنُهُ، وَ سَفِهَ عَلَيَّ، فَشَكَوْتُ إِلىٰ أَبِيهِ، فَقَالَ: وَ كَانَ مَا ذَا؟ فَقَبَضْتُ عَلىٰ لِحْيَتِهِ، وَ أَخَذْتُ بِرِجْلِهِ، وَ سَحَبْتُهُ إِلىٰ وَسَطِ الدَّارِ، وَ رَكَلْتُهُ رَكْلاً كَثِيراً، فَخَرَجَ ابْنُهُ يَسْتَغِيثُ بِأَهْلِ بَغْدَادَ، وَ يَقُولُ: قُمِّيٌّ رَافِضِيٌّ قَدْ قَتَلَ وَالِدِي، فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ مِنْهُمُ الْخَلْقُ، فَرَكِبْتُ دَابَّتِي، وَ قُلْتُ: أَحْسَنْتُمْ يَا أَهْلَ بَغْدَادَ، تَمِيلُونَ مَعَ الظَّالِمِ عَلَى الْغَرِيبِ الْمَظْلُومِ، أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ

و نیز گفت که: با جعفر بن ابراهیم نیشابوری در نیشابور موافقت کردم بر این‌که با او سوار شوم و هم کجاوه باشیم، و چون در بغداد آمدم، پشیمان شدم و رأیم گشت و از او خواهش کردم و قرارداد خویش را بر هم زدیم و رفتم که همتایی را طلب کنم. پس ابن وَجناء مرا ملاقات کرد و گفت که: من در جستجوی توام. بعد از آن‌که به نزد او رفته بودم و از او خواهش کرده بودم که مرا به کرایه بگیرد، او را چنان یافتم که ناخوش داشت. حسن می‌گوید که: ابن وَجنا گفت که: به من گفته شد (یعنی: صاحب الامر به من فرمود که): حسن بن فضل با تو رفیق می‌شود، پس با او نیکو معاشرت کن و همتایی را از برایش بجو و او را به کرایه بگیر.

۱۳۷۰ / ۱۴. علی بن محمد، از حسن بن عبدالحمید روایت کرده است که گفت: در امر حاجز شک کردم (یعنی: در این‌که آیا وکیل آن حضرت است تا اموال را به دست او دهیم یا نه؟) پس چیزی چند جمع کردم و رفتم به سامره، توقیعی به سوی من بیرون آمد که: «در ما شکّی نیست، و نه در حقّ آن‌که قائم مقام ما باشد. به فرمودهٔ ما آنچه را که با تو است، به حاجز بن یزید رد کن».

۱۳۷۱ / ۱۵. علی بن محمد، از محمد بن صالح روایت کرده است که گفت: چون پدرم وفات کرد و امر وکالت به من رسید، پدرم را بر مردمان، دفترها و نوشته‌ای چند بود که از ایشان طلب داشت از مال حضرت صاحب الأمر - صلوات الله علیه - پس، من به آن حضرت نوشتم و او را اعلام کردم. نوشت که: «از ایشان مطالبه کن و ادا کردن دَین را از ایشان بخواه و نهایت تشدّد به عمل آور». پس، همهٔ مردم طلب را به من دادند، مگر یک مردکهٔ سِندی در خصوص دَین او بود که چهارصد دینار در آن نوشته بود، به نزد او آمدم و از او مطالبه نمودم با من دفع الوقت نمود و پسرش استخفاف به من رسانید، و با من سبکی و بی‌عقلی نمود، و شکایت او را به پدرش کردم.

گفت: چه شده که پسر من با تو درشتی نموده؟ من بر ریش او چسبیدم و ریشش راگرفتم و پای او راگرفتم و او را به میان خانه کشیدم و لگد بسیاری به او زدم. پس پسرش بیرون رفت و به اهل بغداد استغاثه و طلب غور رسی می‌نمود و می‌گفت که: مرد قمی رافضی، پدر مرا کشت. پس خلق بسیاری از ایشان بر سر من جمع شدند و من بر اسب خویش سوار شدم و گفتم: ای اهل بغداد، احسان کردید، با ستم‌کار میل می‌کنید و او را بر غریب مظلوم یاری می‌نمایید؟ من مردی از اهل همدان و از اهل سنّتم، و اینک مرا به سوی مردم قم و رفض

هَمَذَانَ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ ،وَ هٰذَا يَنْسُبُنِي إِلىٰ أَهْلِ قُمَّ وَ الرَّفْضِ لِيَذْهَبَ بِحَقِّي وَ مَالِي.

قَالَ: فَمَالُوا عَلَيْهِ ، وَ أَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوا عَلىٰ حَانُوتِهِ حَتّىٰ سَكَّنْتُهُمْ ، وَ طَلَبَ إِلَيَّ صَاحِبُ السَّفْتَجَةِ ، وَ حَلَفَ بِالطَّلَاقِ أَنْ يُوَفِّيَنِي مَالِي حَتّىٰ أَخْرَجْتُهُمْ عَنْهُ.

١٣٧٢ / ١٦ . عَلِيٌّ ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ وَ الْعَلَاءِ بْنِ رِزْقِ اللّٰهِ ، عَنْ بَدْرٍ ـ غُلَامِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ ـ قَالَ: وَرَدْتُ الْجَبَلَ وَ أَنَا لَا أَقُولُ بِالْإِمَامَةِ ، أُحِبُّهُمْ جُمْلَةً إِلىٰ أَنْ مَاتَ يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ ، فَأَوْصىٰ فِي عِلَّتِهِ أَنْ يُدْفَعَ الشِّهْرِيُّ السَّمَنْدُ وَ سَيْفُهُ وَ مِنْطَقَتُهُ إِلىٰ مَوْلَاهُ ، فَخِفْتُ إِنْ أَنَا لَمْ أَدْفَعِ الشِّهْرِيَّ إِلىٰ إِذْكُوتَكِينَ ، نَالَنِي مِنْهُ اسْتِخْفَافٌ ، فَقَوَّمْتُ الدَّابَّةَ وَ السَّيْفَ وَ الْمِنْطَقَةَ بِسَبْعِمِائَةِ دِينَارٍ فِي نَفْسِي ، وَ لَمْ أُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً ، فَإِذَا الْكِتَابُ قَدْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الْعِرَاقِ: «وَجِّهِ السَّبْعَمِائَةِ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا قِبَلَكَ مِنْ ثَمَنِ الشِّهْرِيِّ وَ السَّيْفِ وَ الْمِنْطَقَةِ».

١٣٧٣ / ١٧ . عَلِيٌّ ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ ، قَالَ: وُلِدَ لِي وَلَدٌ ، فَكَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي طُهْرِهِ يَوْمَ السَّابِعِ ، فَوَرَدَ: «لَا تَفْعَلْ» فَمَاتَ يَوْمَ السَّابِعِ أَوِ الثَّامِنِ ، ثُمَّ كَتَبْتُ بِمَوْتِهِ ، فَوَرَدَ: «سَتُخْلَفُ غَيْرَهُ وَ غَيْرَهُ ، تُسَمِّيهِ أَحْمَدَ ، وَ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ جَعْفَراً» فَجَاءَ كَمَا قَالَ.

قَالَ: وَ تَهَيَّأْتُ لِلْحَجِّ ، وَ وَدَّعْتُ النَّاسَ ، وَ كُنْتُ عَلَى الْخُرُوجِ ، فَوَرَدَ: «نَحْنُ لِذٰلِكَ كَارِهُونَ ، وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ».

قَالَ: فَضَاقَ صَدْرِي ، وَ اغْتَمَمْتُ ، وَ كَتَبْتُ: أَنَا مُقِيمٌ عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ غَيْرَ أَنِّي مُغْتَمٌّ بِتَخَلُّفِي عَنِ الْحَجِّ ، فَوَقَّعَ: «لَا يَضِيقَنَّ صَدْرُكَ ؛ فَإِنَّكَ سَتَحُجُّ مِنْ قَابِلٍ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ».

نسبت می‌دهد، تا حقّ مرا ببرد و مال مرا بخورد. پس ایشان بر او میل کردند و معین من شدند و خواستند که در دکانش داخل شوند که متاع او را بردارند و به من دهند تا آن‌که من ایشان را ساکن کردم، و صاحب سِند به نزد من آمد و این را خواهش نمود و به طلاق سوگند یاد نمود که مال مرا تمام و کمال به من بدهد تا آن‌که من ایشان را از خانهٔ او بیرون کردم.

۱۳۷۲ / ۱۶ . علی روایت کرده‌است از چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن حسن و علاء بن رزق الله، از بدر ـ غلام احمد بن حسن ـ که گفت: وارد جَبَل شمَّر شدم و در آن حال من به امامت کسی قائل نبودم و همهٔ ایشان را دوست می‌داشتم تا آن‌که یزید بن عبدالله وفات کرد. در هنگام رنجوری خویش، وصیّت کرد که یابوی سمند و شمشیر و کمربند او به آقایش حضرت صاحب الزّمان تسلیم شود. پس من ترسیدم که اگر یابوی سمند را باذکور تکین ـ که حاکم آن ناحیه بود ـ تسلی نکنم، از او استخفافی به من رسد (و مرا سبک گرداند) پس، آن حیوان و شمشیر و کمربند را در دل خویش هفت‌صد اشرفی قیمت کردم و کسی را بر آن مطلع نگردانیدم، ناگاه نامه‌ای از سمت بغداد بر من وارد شد که: «هفت‌صد اشرفي مال ما که پیش تو است، از بهای یابو و شمشیر و کمربند، بفرست».

۱۳۷۳ / ۱۷ . علی روایت کرده‌است از آن‌که او را حدیث کرده که گفت: فرزندی از برای من متولد شد، پس عریضه‌ای نوشتم که رخصت حاصل کنم در باب ختنه کردن آن فرزند در روز هفتم. جواب وارد شد که: «مکن» و آن فرزند در روز هفتم یا هشتم مرد. بعد از آن، عریضه‌ای در باب مردن آن فرزند نوشتم، جواب رسید که: «زود باشد که از پس این فرزند، دو فرزند غیر از این، به تو روزی شود که یکی از آنها را احمد نام کنی و بعد از احمد، دیگری را جعفر بنامی». پس هر دو آمدند؛ چنانچه فرموده بود.

راوی می‌گوید که: مهیّا شدم که به حج روم و مردم را وداع کردم و بر جناح بیرون رفتن بودم که فرمان همایون وارد شد که: «ما این را ناخوش داریم و امر با تو است». راوی می‌گوید که: سینه‌ام تنگ شد و بسیار غمناک شدم و نوشتم که من می‌مانم و سفر نمی‌کنم و بر شنیدن امر تو و فرمان‌برداری آن اقامه دارم، مگر آن‌که من به سبب باز ایستادن از سفر حج، بسیار غمناکم. توقیع آن حضرت بیرون آمد که: «باید سینه‌ات تنگ نشود، زیرا که تو در سال آینده به حجّ می‌روی. ان شاءالله».

راوی می‌گوید که: چون سال آینده آمد، عریضه‌ای نوشتم و رخصت طلبیدم، جواب

قَالَ: فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ، كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ، فَوَرَدَ الْإِذْنُ، فَكَتَبْتُ: أَنِّي عَادَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْعَبَّاسِ وَ أَنَا وَاثِقٌ بِدِيَانَتِهِ وَ صِيَانَتِهِ، فَوَرَدَ: «الْأَسَدِيُّ نِعْمَ الْعَدِيلُ، فَإِنْ قَدِمَ فَلَا تَخْتَرْ عَلَيْهِ». فَقَدِمَ الْأَسَدِيُّ وَ عَادَلْتُهُ.

١٣٧٤ / ١٨ . الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَلَوِيُّ، قَالَ: أَوْدَعَ الْمَجْرُوحُ مِرْدَاسَ بْنَ عَلِيٍّ مَالًا لِلنَّاحِيَةِ، وَ كَانَ عِنْدَ مِرْدَاسٍ مَالٌ لِتَمِيمِ بْنِ حَنْظَلَةَ، فَوَرَدَ عَلىٰ مِرْدَاسٍ: «أَنْفِذْ مَالَ تَمِيمٍ مَعَ مَا أَوْدَعَكَ الشِّيرَازِيُّ».

١٣٧٥ / ١٩ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى الْعُرَيْضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ، قَالَ: لَمَّا مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ ﷺ، وَرَدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ بِمَالٍ إِلىٰ مَكَّةَ لِلنَّاحِيَةِ، فَاخْتُلِفَ عَلَيْهِ، فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ ﷺ مَضىٰ مِنْ غَيْرِ خَلَفٍ، وَ الْخَلَفُ جَعْفَرٌ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ خَلَفٍ، فَبَعَثَ رَجُلًا يُكَنّىٰ بِأَبِي طَالِبٍ، فَوَرَدَ الْعَسْكَرَ وَ مَعَهُ كِتَابٌ، فَصَارَ إِلىٰ جَعْفَرٍ، وَ سَأَلَهُ عَنْ بُرْهَانٍ، فَقَالَ: لَا يَتَهَيَّأُ فِي هٰذَا الْوَقْتِ، فَصَارَ إِلَى الْبَابِ، وَ أَنْفَذَ الْكِتَابَ إِلىٰ أَصْحَابِنَا، فَخَرَجَ إِلَيْهِ: «آجَرَكَ اللّٰهُ فِي صَاحِبِكَ، فَقَدْ مَاتَ وَ أَوْصىٰ بِالْمَالِ الَّذِي كَانَ مَعَهُ إِلىٰ ثِقَةٍ لِيَعْمَلَ فِيهِ بِمَا يُحِبُّ» وَ أُجِيبَ عَنْ كِتَابِهِ.

١٣٧٦ / ٢٠ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَمَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ آبَةَ شَيْئاً يُوصِلُهُ، وَ نَسِيَ سَيْفاً بِآبَةَ، فَأَنْفَذَ مَا كَانَ مَعَهُ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «مَا خَبَرُ السَّيْفِ الَّذِي نَسِيتَهُ؟».

١٣٧٧ / ٢١ . الْحَسَنُ بْنُ خَفِيفٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: بَعَثَ بِخَدَمٍ إِلىٰ مَدِينَةِ الرَّسُولِ ﷺ وَ

وارد شد که مرا رخصت داده بود. بعد از آن نوشتم که: من همتای محمد بن عبّاس شدم و بنا چنان است که با او هم‌کجاوه باشیم و من به دیانت و نگاهداری او وثوق و اعتمادی دارم. توقیع وارد شد که: «اسدی خوب همتایی است، پس اگر او بیاید، دیگری را بر او اختیار مکن». بعد از آن، اسدی آمد و با او همتا و هم‌کجاوه شدم.

۱۸/۱۳۷۴ . حسین بن علی علوی روایت‌کرده و گفته است که: مجروح شیرازی، مالی را از برای ناحیهٔ مقدّسه به مرداس بن علی سپرد و در نزد مرداس، مالی از تمیم بن حنظله بود که از برای آن حضرت فرستاده بود. پس توقیعی بر مرداس وارد شد که: «مال یتیم را بفرست به آنچه شخص شیرازی به رسم امانت به تو سپرده».

۱۹/۱۳۷۵ . علی بن محمد، از حسن بن عیسی عریضی که مکنّی است به ابو محمد، روایت کرده است که چون امام حسن عسکری ﷺ از دنیا رفت، مردی از اهل مصر با مال بسیاری که از برای ناحیهٔ مقدّسه بود، به مکّه وارد شد، پس مردم بر او اختلاف کردند. بعضی از ایشان گفتند که: ابو محمد ﷺ از دنیا رفت بی آن‌که فرزندی داشته باشد که جانشین او باشد و جعفر برادرش جانشین او است. و بعضی از ایشان گفتند: ابو محمد از دنیا رفت. بعد از آن‌که فرزندی از برایش به هم رسید که جانشین او ست. پس آن مصری مردی را به جانب سامره فرستاد که مکنّی بود به ابوطالب و ابوطالب وارد سامره شد و نامه‌ای با او بود که آن مرد مصری نوشته بود. پس به نزد جعفر کذّاب رفت و او را از دلیلی که روشن باشد، سؤال کرد. جعفر گفت: در این وقت میّسر نمی‌شود. ابوطالب به در خانهٔ صاحب الامر ﷺ رفت و نامه را به اصحاب ما (یعنی: دربانان آن حضرت) رسانید، پس توقیع بیرون آمد که: «خدا تو را در مصیبت صاحبت که تو را فرستاده، مزد دهد که او وفات کرد و وصیّت نمود در باب مالی که همراه او بود به مرد معتمد امینی که در آن عمل کند به آنچه دوست دارد» (یا واجب باشد بنابر اختلاف نسخ کافی) و جواب نامه‌ای که آورده بود به او رسید.

۲۰/۱۳۷۶ . علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: مردی از اهل آبه (که شهری است افریقیه، یا دهی است نزدیک به ساوه) چیزی را بر داشت که به ناحیهٔ مقدّسه برساند و در آبه شمشیری را فراموش کرده بود و آنچه همراه او بود، فرستاد. حضرت به او نوشت که: «چیست خبر شمشیری که آن را فراموش کردی؟»

۲۱/۱۳۷۷ . حسن بن خفیف، از پدرش روایت کرده است که گفت: کسی غلامی چند به

مَعَهُمْ خَادِمَانِ، وَ كَتَبَ إِلىٰ خَفِيفٍ أَنْ يَخْرُجَ مَعَهُمْ، فَخَرَجَ مَعَهُمْ، فَلَمَّا وَصَلُوا إِلَى الْكُوفَةِ، شَرِبَ أَحَدُ الْخَادِمَيْنِ مُسْكِراً، فَمَا خَرَجُوا مِنَ الْكُوفَةِ حَتّىٰ وَرَدَ كِتَابٌ مِنَ الْعَسْكَرِ بِرَدِّ الْخَادِمِ الَّذِي شَرِبَ الْمُسْكِرَ، وَ عُزِلَ عَنِ الْخِدْمَةِ.

١٣٧٨ / ٢٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ غِيَاثٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ: أَوْصىٰ يَزِيدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بِدَابَّةٍ وَ سَيْفٍ وَ مَالٍ، وَ أُنْفِذَ ثَمَنُ الدَّابَّةِ وَ غَيْرُ ذٰلِكَ، وَ لَمْ يُبْعَثِ السَّيْفُ، فَوَرَدَ: «كَانَ مَعَ مَا بَعَثْتُمْ سَيْفٌ، فَلَمْ يَصِلْ»، أَوْ كَمَا قَالَ.

١٣٧٩ / ٢٣ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيِّ، قَالَ: اجْتَمَعَ عِنْدِي خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَماً، فَأَنِفْتُ أَنْ أَبْعَثَ بِخَمْسِمِائَةٍ تَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَماً، فَوَزَنْتُ مِنْ عِنْدِي عِشْرِينَ دِرْهَماً، وَ بَعَثْتُهَا إِلَى الْأَسَدِيِّ، وَ لَمْ أَكْتُبْ مَا لِي فِيهَا، فَوَرَدَ: «وَصَلَتْ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ، لَكَ مِنْهَا عِشْرُونَ دِرْهَماً».

١٣٨٠ / ٢٤ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: كَانَ يَرِدُ كِتَابُ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي الْإِجْرَاءِ عَلَى الْجُنَيْدِ قَاتِلِ فَارِسَ وَ أَبِي الْحَسَنِ وَ آخَرَ، فَلَمَّا مَضىٰ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام، وَرَدَ اسْتِئْنَافٌ مِنَ الصَّاحِبِ لِإِجْرَاءِ أَبِي الْحَسَنِ وَ صَاحِبِهِ، وَ لَمْ يَرِدْ فِي أَمْرِ الْجُنَيْدِ بِشَيْءٍ، قَالَ: فَاغْتَمَمْتُ لِذٰلِكَ، فَوَرَدَ نَعْيُ الْجُنَيْدِ بَعْدَ ذٰلِكَ.

١٣٨١ / ٢٥ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ، قَالَ: كَانَتْ لِي جَارِيَةٌ كُنْتُ مُعْجَباً بِهَا، فَكَتَبْتُ أَسْتَأْمِرُ فِي اسْتِيلَادِهَا، فَوَرَدَ: «اسْتَوْلِدْهَا، وَ يَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ». فَوَطِئْتُهَا فَحَبِلَتْ، ثُمَّ أَسْقَطَتْ فَمَاتَتْ.

١٣٨٢ / ٢٦ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَانَ ابْنُ الْعَجَمِيِّ جَعَلَ ثُلُثَهُ لِلنَّاحِيَةِ، وَ كَتَبَ

مدینهٔ رسولﷺ فرستاد و همراه آن غلامان، دو غلام بودند که رأس و رئیس ایشان بودند و حضرت به خفیف نوشت که همراه ایشان از مدینه بیرون آید و خفیف با ایشان بیرون آمد و چون به کوفه رسیدند، یکی از آن دو غلام شراب خورد و از کوفه بیرون نرفته بودند که نامه‌ای از سمت سامره وارد شد که آن غلامی راکه شراب خورده بود، برگردانند و از خدمت آن حضرت معزول شد.

۱۳۷۸ / ۲۲ . علی بن محمد، از احمد که مکنّی است به ابو علی بن غیاث، از احمد بن حسن روایت کرده است که گفت: یزید بن عبدالله وصیّت کرد که اسب و شمشیر و مالی به ناحیهٔ مقدّسه ببرند و قیمت آن اسب و غیر آن را فرستادند و شمشیر را نفرستادند. پس نامه‌ای وارد شد که: «با آنچه فرستادید، شمشیری بود و نرسید» یا مانند این عبارت سخنی فرمود.

۱۳۷۹ / ۲۳ . علی بن محمد، از محمد بن علی بن شاذان نیشابوری روایت کرده است که گفت: پانصد درم، که بیست درم از آن کم بود، در نزد من جمع شد و سرم فرو نیامد که پانصد درم بفرستم که بیست درم کم باشد، پس بیست درم را از پیش خود شمردم و از مال خود بر آن افزودم و پانصد درم تمام را به سوی اسدی فرستادم و ننوشتم که چه قدر از مال من در آن است، بعد از آن توقیع وارد شد که: «پانصد درم واصل شد و بیست درم از آن مال تو بود».

۱۳۸۰ / ۲۴ . حسین بن محمد اشعری روایت کرده و گفته است که: نامهٔ امام حسن عسکریﷺ وارد می‌شد در باب جیره دادن جُنید، که فارس بن حاتم قزوینی راکه از جملهٔ ملاعین بود، به امر امام حسنﷺ کشت و در باب جیره دادن ابوالحسن و دیگری، و چون امام حسنﷺ از دنیا رفت، نامهٔ از حضرت صاحبﷺ وارد شد که در آن نامه از سر نو حکم به جیره دادن ابوالحسن و رفیق او فرموده بود، و در امر جنید چیزی وارد نشد. پس من به جهت این امر، بسیار غمناک شدم، بعد از آن خبر مرگ جنید آمد.

۱۳۸۱ / ۲۵ . علی بن محمد، از محمد بن صالح روایت کرده است که گفت: مرا کنیزی بود که به آن خوش‌وقت بودم و از آن خوشم می‌آمد. پس عریضه‌ای نوشتم و با آن حضرت مشورت نمودم در باب مباشرت کردن با آن کنیز برای فرزنددار شدن. توقیع وارد شد که: «با آن کنیز برای طلب فرزند، مباشرت کن و خداوند آنچه خواهد می‌کند». پس من به آن کنیز مجامعت کردم و حامله شد و بچه انداخت، بعد از آن وفات کرد.

۱۳۸۲ / ۲۶ . علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: ابن عجمی ثلث مال خویش را از

بِذٰلِكَ ،وَ قَدْ كَانَ قَبْلَ إِخْرَاجِهِ الثُّلُثَ دَفَعَ مَالاً لِابْنِهِ أَبِي الْمِقْدَامِ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «فَأَيْنَ الْمَالُ الَّذِي عَزَلْتَهُ لِأَبِي الْمِقْدَامِ؟».

١٣٨٣ / ٢٧ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَقِيلٍ عِيسَى بْنِ نَصْرٍ ، قَالَ: كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ زِيَادٍ الصَّيْمَرِيُّ يَسْأَلُ كَفَناً، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «إِنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ». فَمَاتَ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ، وَ بَعَثَ إِلَيْهِ بِالْكَفَنِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِأَيَّامٍ.

١٣٨٤ / ٢٨ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ الْهَمَذَانِيِّ، قَالَ: كَانَ لِلنَّاحِيَةِ عَلَيَّ خَمْسُمِائَةِ دِينَارٍ، فَضِقْتُ بِهَا ذَرْعاً، ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لِي حَوَانِيتُ اشْتَرَيْتُهَا بِخَمْسِمِائَةٍ وَ ثَلَاثِينَ دِينَاراً قَدْ جَعَلْتُهَا لِلنَّاحِيَةِ بِخَمْسِمِائَةِ دِينَارٍ وَ لَمْ أَنْطِقْ بِهَا، فَكَتَبَ إِلَىٰ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ: «اقْبِضِ الْحَوَانِيتَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بِالْخَمْسِمِائَةِ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا عَلَيْهِ».

١٣٨٥ / ٢٩ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: بَاعَ جَعْفَرٌ فِيمَنْ بَاعَ صَبِيَّةً جَعْفَرِيَّةً كَانَتْ فِي الدَّارِ يُرَبُّونَهَا، فَبَعَثَ بَعْضَ الْعَلَوِيِّينَ، وَ أَعْلَمَ الْمُشْتَرِيَ خَبَرَهَا، فَقَالَ الْمُشْتَرِي: قَدْ طَابَتْ نَفْسِي بِرَدِّهَا، وَ أَنْ لَا أُرْزَأَ مِنْ ثَمَنِهَا شَيْئاً، فَخُذْهَا، فَذَهَبَ الْعَلَوِيُّ، فَأَعْلَمَ أَهْلَ النَّاحِيَةِ الْخَبَرَ، فَبَعَثُوا إِلَى الْمُشْتَرِي بِأَحَدٍ وَ أَرْبَعِينَ دِينَاراً، وَ أَمَرُوهُ بِدَفْعِهَا إِلىٰ صَاحِبِهَا.

١٣٨٦ / ٣٠ . الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنْ نُدَمَاءِ «روزحسنى» وَ آخَرُ مَعَهُ، فَقَالَ لَهُ: هُوَ ذَا يَجْبِي الْأَمْوَالَ، وَ لَهُ وُكَلَاءُ، وَ سَمَّوْا جَمِيعَ الْوُكَلَاءِ فِي النَّوَاحِي، وَ أُنْهِيَ ذٰلِكَ إِلىٰ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْوَزِيرِ، فَهَمَّ الْوَزِيرُ بِالْقَبْضِ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ السُّلْطَانُ: اطْلُبُوا أَيْنَ هٰذَا الرَّجُلُ؛ فَإِنَّ هٰذَا أَمْرٌ غَلِيظٌ، فَقَالَ عُبَيْدُ اللّٰهِ بْنُ سُلَيْمَانَ: نَقْبِضُ عَلَى الْوُكَلَاءِ، فَقَالَ السُّلْطَانُ: لَا، وَ لٰكِنْ دُسُّوا لَهُمْ قَوْماً لَا يُعْرَفُونَ

برای ناحیهٔ مقدّسه قرار داده بود و در این باب کاغذی نوشت و پیش از آن‌که ثلث را بیرون کند، مالی به پسرش ابو المقدام تسلیم کرد و کسی را بر آن مطلّع نساخت. حضرت به او نوشت که: «کجاست مالی که آن را برای ابی المقدام جدا کردی؟»

۱۳۸۳ / ۲۷ . علی بن محمد، از ابو عقیل -یعنی: عیسی بن نصر- روایت کرده است که گفت: علی بن زیاد صیمری عریضه‌ای نوشت و از آن حضرت کفنی خواهش کرد، پس به سوی او نوشت که: «تو در سال هشتاد (یعنی: دویست و هشتادم هجرت) به آن محتاج می‌شوی» و علی بن زیاد در سال هشتاد وفات کرد و حضرت چند روزی پیش از مردنش کفن به سوی او فرستاد.

۱۳۸۴ / ۲۸ . علی بن محمد، از محمد بن هارون بن عمران همدانی روایت کرده است که گفت: از برای ناحیهٔ مقدّسه بر من پانصد اشرفی بود که حضرت آن مبلغ را از من طلب داشت و من از دادن آن عاجز بودم و دستم به آن نمی‌رسید. بعد از آن، در دل خود گفتم که مرا دکّانی چند است که آنها را به پانصد و سی اشرفی خریده‌ام، آنها را از برای ناحیهٔ مقدّسه قرار دادم به پانصد اشرفی که باید بدهم و به این اراده گویا نشدم و به زبان نیاوردم. پس آن حضرت به محمد بن جعفر نوشت که: «دکّان‌ها را از محمد بن هارون بگیر، در عوض پانصد اشرفی که ما را بر او هست و از او طلب داریم».

۱۳۸۵ / ۲۹ . علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: جعفر کذّاب در میان کسانی که ایشان را فروخت، دختری از اولاد جعفر را فروخت که در خانهٔ حضرت بود و او را تربیت می‌کردند. پس بعضی از سادات علوی فرستاد و خبر آن دختر را به خریدار اعلام کرد. آن خریدار گفت که: به رد کردن آن دختر، و به آن‌که از بهایش چیزی را کم نکنم و نقصان به من نرسد، خوشحالم و نفس من به این طریق راضی می‌شود. پس این دختر را فراگیر آن سیّد علوی رفت و اهل ناحیهٔ مقدّسه را به این خبر اعلام کرد. پس ایشان، چهل و یک اشرفی به نزد مشتری فرستادند و او را امر کردند که دختر را به صاحبش برساند.

۱۳۸۶ / ۳۰ . حسین بن حسن علوی روایت کرده و گفته است که: مردی بود از هم‌صحبت‌های «روزحسنی» و دیگری با او بود و به او گفت که: این همان است که مال‌ها را جمع می‌کند و او را وکیلانی چند هستند و همهٔ وکیل‌ها را که در نواحی و اطراف بودند، نام بردند. و این خبر به عبیدالله بن سلیمان، وزیر خلیفه رسید، وزیر قصد کرد که ایشان را

بِالْأَمْوَالِ، فَمَنْ قَبَضَ مِنْهُمْ شَيْئاً، قُبِضَ عَلَيْهِ.

قَالَ: فَخَرَجَ بِأَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَىٰ جَمِيعِ الْوُكَلَاءِ أَنْ لَا يَأْخُذُوا مِنْ أَحَدٍ شَيْئاً، وَ أَنْ يَمْتَنِعُوا مِنْ ذٰلِكَ، وَ يَتَجَاهَلُوا الْأَمْرَ.

فَانْدَسَّ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ رَجُلٌ لَا يَعْرِفُهُ وَ خَلَا بِهِ، فَقَالَ: مَعِي مَالٌ أُرِيدُ أَنْ أُوصِلَهُ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: غَلِطْتَ، أَنَا لَا أَعْرِفُ مِنْ هٰذَا شَيْئاً فَلَمْ يَزَلْ يَتَلَطَّفُهُ، وَ مُحَمَّدٌ يَتَجَاهَلُ عَلَيْهِ؛ وَ بَثُّوا الْجَوَاسِيسَ، وَ امْتَنَعَ الْوُكَلَاءُ كُلُّهُمْ؛ لِمَا كَانَ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ.

١٣٨٧ / ٣١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: خَرَجَ نَهْيٌ عَنْ زِيَارَةِ مَقَابِرِ قُرَيْشٍ وَ الْحَيْرِ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَشْهُرٍ، دَعَا الْوَزِيرُ الْبَاقَطَائِيَّ، فَقَالَ لَهُ: الْقَ بَنِي الْفُرَاتِ وَ الْبُرْسِيِّينَ، وَ قُلْ لَهُمْ: لَا يَزُورُوا مَقَابِرَ قُرَيْشٍ؛ فَقَدْ أَمَرَ الْخَلِيفَةُ أَنْ يُتَفَقَّدَ كُلُّ مَنْ زَارَ، فَيُقْبَضَ عَلَيْهِ.

١٢٦ ـ بَابُ مَا جَاءَ فِي الِاثْنَيْ عَشَرَ وَ النَّصِّ عَلَيْهِمْ عليهم السلام

١٣٨٨ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام، قَالَ: «أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلىٰ يَدِ سَلْمَانَ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، فَجَلَسَ، إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَ اللِّبَاسِ، فَسَلَّمَ عَلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَجَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِهِنَّ، عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ رَكِبُوا مِنْ أَمْرِكَ مَا قُضِيَ عَلَيْهِمْ، وَ أَنْ لَيْسُوا بِمَأْمُونِينَ فِي دُنْيَاهُمْ

بگیرد و مؤاخذه کند. خلیفه گفت که: جستجو کنید و ببینید که این مرد (یعنی: صاحب الأمر) در کجاست؟ زیرا که این امر، امر عظیمی است. عبیدالله بن سلیمان گفت که: وکلای او را می‌گیریم و ایشان را مؤاخذه می‌کنیم. خلیفه گفت: چنین نمی‌کنیم، ولیکن گروهی را پنهان به نزد وکلا بفرستید با مالی چند که وکلا ایشان را نشناسند. پس هر یک از ایشان که مال را گرفت او را بگیرند. راوی می‌گوید که: پس توقیعی از حضرت بیرون آمد و در آن امر فرموده بود به این‌که همهٔ وکلا را اعلام کنند که از کسی چیزی نگیرند و از آن ابا و امتناع کنند و در این امر جهل را بر خود ببندند و اظهار کنند که نمی‌دانند. بعد از آن در نهان مردی را به نزد محمد بن احمد فرستادند که او را نمی‌شناخت و با او خلوت کرد و گفت که: مالی با من است و می‌خواهم که آن را برسانم. محمد به آن مرد گفت که: غلط کرده‌ای، من از این امر که می‌گویی، چیزی را نمی‌شناسم و خبری ندارم. و آن جاسوس پیوسته با محمد نرمی و باریک‌بینی و مهربانی می‌نمود و محمد بر او تجاهل می‌کرد و جاسوسان بسیار را در اطراف متفرّق ساختند که جستجو نمایند و همهٔ وکلای آن حضرت از گرفتن مال و اظهار وکالت ابا و امتناع کردند؛ به جهت آن‌که حضرت پیش‌تر ایشان را اعلام فرموده بود.

۱۳۸۷ / ۳۱. علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: توقیعی بیرون آمد که در آن نهی شده بود از زیارت مقابر قریش و کربلای معلّی و چون چند ماه گذشت، بعد از آن وزیر خلیفه باقِطائی را طلبید و به او گفت که: بنی فرات و اهل بُرس را ملاقات کن و به ایشان بگو که: به زیارت مقابر قریش مروید که خلیفه امر کرده است که جستجو نمایند و پاپی شوند هر که را که به زیارت می‌رود و او را بگیرند و بنی فرات، خویش وزیر بودند (و در قاموس مذکور است که بُرس، دهی است در میان کوفه و حلّه)».

۱۲۶. باب در بیان آنچه وارد شده است در دوازده امام و نصّ بر ایشان ﷺ

۱۳۸۸ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری، از امام محمد تقی ﷺ که فرمود: «امیر المؤمنین ﷺ رو آورد و حضرت حسن بن علی ﷺ همراه آن حضرت بود و آن حضرت بر دست سلمان تکیه داده بود، پس در مسجد الحرام داخل شد و نشست که ناگاه مرد خوش‌شکل خوش‌لباسی آمد و سلام کرد و نشست. بعد از آن گفت: یا امیر المؤمنین، تو را از سه مسأله سؤال می‌کنم اگر مرا

وَآخِرَتِهِمْ؛ وَ إِنْ تَكُنِ الْأُخْرىٰ، عَلِمْتُ أَنَّكَ وَ هُمْ شَرَعٌ سَوَاءٌ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ.

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ؟ وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَ يَنْسىٰ؟ وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَ الْأَخْوَالَ؟

فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى الْحَسَنِ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَجِبْهُ».

قَالَ: «فَأَجَابَهُ الْحَسَنُ عليه السلام، فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ، وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ، وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِذٰلِكَ، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ -وَ أَشَارَ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام- وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ -وَ أَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام- وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَصِيُّ أَخِيهِ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ مُوسىٰ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَ أَشْهَدُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ لَا يُكَنّىٰ وَ لَا يُسَمّىٰ حَتّىٰ يَظْهَرَ أَمْرُهُ، فَيَمْلَأَهَا عَدْلاً، كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

به آنها خبر دادی، می‌دانم که آن قوم سوار شده‌اند از امر تو آنچه راکه بر ایشان حکم شده بود (و مراد این است که ایشان بر چیزی که حقّ تو است، مسلّط شده‌اند و منصب تـو را غـصب کرده‌اند با آن‌که رعیّت تو بودند و اطاعت تو بر ایشان لازم بود). و نیز می‌دانم که ایشان در دنیا و آخرت خویش ایمن نیستند و اگر طریقه‌ای دیگر باشد که به آن مسائل مرا خبر نـدهی و ندانی، می‌دانم که تو و ایشان برابرید. امیر المؤمنین ﷺ به سائل فرمود که: سؤال کن از هر چه برای تو ظاهر گشته و رأیت به آن تعلّق گرفته است. سائل عرض کرد که: مرا خبر ده از حال مرد که چون به خواب رود، روح او در کجا می‌رود و از حال مرد که چگونه می‌شود که بـه خاطرش می‌آید و فراموش می‌کند و از حال مرد که چگونه فرزندش به عموها و خالوهای خود شباهت به هم می‌رساند؟ پس امیر المؤمنین ﷺ به جانب امام حسن ﷺ التفات فرمود و فرمود که: یا ابا محمد او را جواب بگو». حضرت فرمود که: «امام حسن ﷺ او را جواب داد، پس آن مرد سائل گفت: شهادت می‌دهم که خدایی نیست، مگر خدا و همیشه به وحدانیّت او شهادت داده‌ام و هرگز به او شرک نیاورده‌ام و شهادت می‌دهم که محمد ﷺ رسول خداست و همیشه به آن شهادت داده‌ام و شهادت می‌دهم که تویی وصیّ رسول خدا ﷺ و برپا ایستاده‌ای به حجّت او، و به سوی امیر المؤمنین اشاره کرد و همیشه بـه آن شـهادت داده‌ام و شـهادت می‌دهم که تویی وصیّ امیر المؤمنین و ایستاده‌ای به حجت او و به سوی امام حسن ﷺ اشاره کرد و شهادت می‌دهم، که حسین بن علی وصیّ برادر خویش است و ایستاده است به حجّت او بعد از او و شهادت می‌دهم بر علی بن الحسین که بر پـا است بـه امـر حسـین بـعد از آن حضرت، و شهادت می‌دهم بر محمد بن علی که بر پا است به امر علی بن الحسین، و شهادت می‌دهم بر جعفر بن محمد که بر پا است به امر محمد بن علی، و شهادت می‌دهم بر موسی که بر پا است به امر جعفر بن محمد، و شهادت می‌دهم بر علی بن موسی که بر پا است به امـر موسی بن جعفر، و شهادت می‌دهم بر محمد بن علی که بر پا است به امر علی بن موسی، و شهادت می‌دهم بر علی بن محمد که برپا است به امر محمد بن علی، و شهادت می‌دهم بـر حسن بن علی که برپا است به امر علی بن محمد، و شهادت می‌دهم بر مـردی از فـرزندان حسن که به کُنیت یاد نشود و نام برده نشود تا امرش ظاهر و هویدا گردد، پس زمین را از عدل و داد پر کند؛ چنانچه پر شده باشد از جور و بیداد. و سلام خدا یا سلام من، با همهٔ سلام‌ها و رحمت خدا و بـرکت‌های او بـر تـو بـاد یـا امـیر المـؤمنین. بـعد از آن بـرخـاست و رفت.

ثُمَّ قَامَ فَمَضىٰ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اتْبَعْهُ، فَانْظُرْ أَيْنَ يَقْصِدُ، فَخَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ؈، فَقَالَ: مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجاً مِنَ الْمَسْجِدِ، فَمَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللّٰهِ، فَرَجَعْتُ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؈ فَأَعْلَمْتُهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَ تَعْرِفُهُ؟ قُلْتُ: اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ، قَالَ: هُوَ الْخَضِرُ؈».

١٣٨٩ / ٢. وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ مِثْلَهُ سَوَاءً. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ: فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، وَدِدْتُ أَنَّ هٰذَا الْخَبَرَ جَاءَ مِنْ غَيْرِ جِهَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: فَقَالَ: لَقَدْ حَدَّثَنِي قَبْلَ الْحَيْرَةِ بِعَشْرِ سِنِينَ.

١٣٩٠ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈، قَالَ: «قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْأَنْصَارِيِّ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، فَمَتىٰ يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فَأَسْأَلَكَ عَنْهَا؟ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ: أَيَّ الْأَوْقَاتِ أَحْبَبْتَهُ، فَخَلَا بِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ، فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ، أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ؈ بِنْتِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ مَا أَخْبَرَتْكَ بِهِ أُمِّي أَنَّهُ فِي ذٰلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ.

فَقَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللّٰهِ إِنِّي دَخَلْتُ عَلىٰ أُمِّكَ فَاطِمَةَ؈ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَهَنَّيْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ؈، وَ رَأَيْتُ فِي يَدَيْهَا لَوْحاً أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرُّدٍ، وَ رَأَيْتُ فِيهِ كِتَاباً أَبْيَضَ شِبْهَ لَوْنِ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَهَا: بِأَبِي وَ أُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ، مَا هٰذَا اللَّوْحُ؟ فَقَالَتْ: هٰذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللّٰهُ إِلىٰ رَسُولِهِ ﷺ، فِيهِ اسْمُ أَبِي وَ اسْمُ بَعْلِي وَ اسْمُ ابْنَيَّ وَ اسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي، وَ أَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذٰلِكَ.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا ابا محمد، در پی او برو و بنگر که کجا می‌رود. پس حسن بن علی بیرون رفت و فرمود که: هیچ نشد، مگر آن‌که آن مرد پای خویش را در بیرون مسجد گذاشت، پس ندیدم که کجای از زمین خدا را پیش گرفت، به سوی امیر المؤمنین علیه السلام برگشتم و او را به این امر اعلام کردم. فرمود که: یا ابا محمد، آیا او را می‌شناسی؟ عرض کردم که: خدا و رسول او و امیر المؤمنین بهتر می‌دانند. فرمود که: او خضر علیه السلام بوده».

۱۳۸۹ / ۲. و کلینی رحمه الله فرموده که و حدیث کرد مرا به مثل این حدیث و مساوی این (یعنی: بی‌زیاده و نقصان). محمد بن یحیی، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن ابی عبدالله، از ابو هاشم.

و نیز فرموده که: محمد بن یحیی گفت که: به محمد بن حسن گفتم که: ای ابو جعفر دوست می‌داشتم که این حدیث از غیر جهت و طریقهٔ احمد بن ابی عبدالله وارد شده باشد. محمد بن یحیی گفت که: محمد بن حسن گفت که: احمد ده سال پیش از آن‌که حیرت به هم رساند (یعنی: در وجود حضرت صاحب علیه السلام) چنان که گفته‌اند مرا حدیث کرد و به این خبر، خبر داد.

۱۳۹۰ / ۳. محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله، از عبدالله بن جعفر، از حسن بن ظریف و علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد، از بکر بن صالح، از عبدالرحمان بن سالم، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود که: مرا به تو حاجتی است، پس در چه زمان بر تو آسان است که با تو خلوت کنم و تو را از آن سؤال کنم؟ جابر به پدرم عرض کرد که: در هر وقتی از اوقات که خواسته باشی. پس پدرم در بعضی از روزها با جابر خلوت کرد و به او فرمود که: ای جابر، مرا خبر ده از آن لوحی که در دست مادرم حضرت فاطمه علیها السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، دیدی و آنچه مادرم تو را خبر داد که در آن لوح نوشته شده. جابر عرض کرد که: گواهی می‌دهم به خدا که من داخل شدم بر مادرت فاطمه علیها السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و او را به ولادت حضرت امام حسین علیه السلام تهنیت و مبارک باد گفتم، و در دست‌های آن حضرت لوح سبزی را دیدم و گمان کردم که آن لوح از زمرّد است و در آن نوشتهٔ سفیدی را دیدم مانند رنگ آفتاب. به آن حضرت عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا، این لوح چیست؟ فرمود که: این لوحی است که خدا آن را به رسم هدیه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده و در این لوح است نام پدر من و نام

قَالَ جَابِرٌ: فَأَعْطَتْنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ ، فَقَرَأْتُهُ ، وَ اسْتَنْسَخْتُهُ . فَقَالَ أَبِي : فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَمَشىٰ مَعَهُ أَبِي إِلىٰ مَنْزِلِ جَابِرٍ، فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ ، فَقَالَ: يَا جَابِرُ، انْظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَأَ عَلَيْكَ، فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسْخَتِهِ، فَقَرَأَهُ أَبِي، فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفاً. فَقَالَ جَابِرٌ: فَأَشْهَدُ بِاللّٰهِ إِنِّي هٰكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوباً:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، هٰذَا كِتَابٌ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَظِّمْ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي، وَ اشْكُرْ نَعْمَائِي، وَ لَا تَجْحَدْ آلَائِي، إِنِّي أَنَا اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا، قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ، وَ مُدِيلُ الْمَظْلُومِينَ، وَ دَيَّانُ الدِّينِ، إِنِّي أَنَا اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي، عَذَّبْتُهُ عَذَاباً لَا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ، وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيّاً فَأُكْمِلَتْ أَيَّامُهُ، وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيّاً، وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ، وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ، وَ أَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ وَ سِبْطَيْكَ: حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ، فَجَعَلْتُ حَسَناً مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ، وَ جَعَلْتُ حُسَيْناً خَازِنَ وَحْيِي، وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنِ

شوهر من و نام دو پسر من و نام اوصیای از فرزندان من، و پدرم این را به من عطا فرموده که مرا به این امر مژده دهد و شاد و خوشحال گرداند.

جابر عرض کرد که: پس مادرت فاطمه ﷺ آن لوح را به من عطا فرمود و من آن را خواندم و در نوشتم و از روی آن، نسخه‌ای برداشتم. پدرم فرمود که: آیا تو را میل و رغبتی هست که آن را به من بنمایی؟ جابر عرض کرد: آری، پس پدرم با جابر همراه شد و تا منزل جابر رفت و جابر نامه‌ای از پوست آهو بیرون آورد. پدرم فرمود که: ای جابر، در نامه و نوشتهٔ خویش نظر کن تا من بر تو بخوانم. پس جابر در نسخهٔ خود نظر کرد و پدرم آن را خواند و یک حرف از آنچه پدرم خواند با یک حرف از آنچه در نسخهٔ جابر بود، مخالف نبود. پس جابر عرض کرد که: شهادت می‌دهم به خدا که من این را همچنین در لوح دیدم که نوشته بود:

بسم الله الرّحمن الرّحیم، این نامه و نوشته‌ای است از جانب خدای ارجمند و غالب در جمیع احوال که هیچ‌کس بر او غالب نشود و گرد مذلّت بر دامن کبریایی او ننشیند و صواب‌کار و درست‌کردار است در جمیع افعال، که هر چه کند بر وفق حکمت و مصلحت باشد، به سوی محمد، یا از برای محمد که پیغمبر اوست و از جانب او خبر می‌دهد و نور او که خلائق را هدایت می‌کند و ایلچی او که کار مردم را به اصلاح می‌آورد و پردهٔ او که در میانهٔ او بندگان او واسطه است و دلیل او که خلائق را رهنمایی می‌کند. و جبرئیل این نامه را فرود آورد از نزد پروردگار عالمیان. ای محمد، نام‌های مرا تعظیم کن و نعمت‌های آشکار مرا شکرگزاری کن و نعمت‌های نهانی مرا دانسته انکار مکن، منم خدای جامع جمیع صفات کمال که هیچ خدایی نیست، مگر من که پشت گردن‌کشان و ستمکاران را می‌شکنم و ستم‌رسیدگان را یاری می‌کنم و اهل دین را جزا می‌دهم. به درستی که منم آن خدایی که خدایی نیست، مگر من پس هر که غیر فضل مرا امید داشته باشد، یا از غیر عدل و دادخواهی من ترسد، او را عذاب کنم؛ چنان عذابی که یکی از همهٔ عالمیان را آن نوع عذاب نکنم. پس مرا پرستش کن و بس و بر من توکّل نما و امور خویش را به غیر من وا مگذار. به درستی که من هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ام که روزگارش کامل و تمام شود و مدّت عمرش به سر آید، مگر آن‌که وصی را از برایش قرار داده‌ام. و به درستی که من تو را افزونی دادم بر همهٔ پیغمبران و وصیّ تو را زیادتی دادم بر جمیع اوصیای ایشان و تو را نواختم به دو شیر بچه و دو فرزند زاده‌ات ـ حسن حسین ـ پس حسن را معدن علم خود گردانیدم بعد از آن‌که عمر پدرش

اسْتُشْهِدَ، وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً. جَعَلْتُ كَلِمَتِيَ التَّامَّةَ مَعَهُ، وَ حُجَّتِيَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ؛ بِعِتْرَتِهِ أُثِيبُ وَ أُعَاقِبُ:

أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِيَ الْمَاضِينَ، وَ ابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ عِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي، سَيَهْلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُكْرِمَنَّ مَثْوىٰ جَعْفَرٍ، وَ لَأَسُرَّنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ، أُتِيحَتْ بَعْدَهُ بِمُوسىٰ فِتْنَةٌ عَمْيَاءُ حِنْدِسٌ؛ لِأَنَّ خَيْطَ فَرْضِي لَا يَنْقَطِعُ، وَ حُجَّتِي لَا تَخْفىٰ، وَ أَنَّ أَوْلِيَائِي يُسْقَوْنَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفىٰ، مَنْ جَحَدَ وَاحِداً مِنْهُمْ، فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي؛ وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي، فَقَدِ افْتَرىٰ عَلَيَّ؛ وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ -عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسىٰ عَبْدِي وَ حَبِيبِي وَ خِيَرَتِي- فِي عَلِيٍّ وَلِيِّي وَ نَاصِرِي، وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ، وَ أَمْتَحِنُهُ بِالِاضْطِلَاعِ بِهَا، يَقْتُلُهُ عِفْرِيتٌ مُسْتَكْبِرٌ، يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ -الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ- إِلىٰ جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَسُرَّنَّهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلىٰ خَلْقِي، لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ، وَ شَفَّعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَ نَاصِرِي، وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي، وَ أَمِينِي عَلىٰ وَحْيِي، أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلىٰ سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِيَ الْحَسَنَ، وَ أُكَمِّلُ ذٰلِكَ بِابْنِهِ م‌ح‌م‌د رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسىٰ، وَ بَهَاءُ

به سر آید، و حسین را خزینه‌دار وحی خویش قرار دادم و او را نوازش کردم بـه شـهادت و ختم کردم از برایش به سعادت، پس او بهترین کسانی است که در راه من کشته شده‌اند و درجهٔ او از جمیع شهیدان بلندتر و پلّه و پایه‌اش از ایشان برتر است، سخن تمام خویش را با او و حجّت بالغهٔ خود را که به همه کس می‌رسد، در نزد او قرار دادم، به فرزندان او ثواب می‌دهم، و عقاب می‌کنم.

اوّل ایشان علی است سردار عبادت کنندگان و زینت دوستان من که گذشته‌اند و از این دنیا رفته‌اند و پسرش که شباهت به جدّ ستودهٔ خویش دارد، یعنی: محمد که علم مرا می‌شکافد و اظهار می‌کند و معدن است از برای حکمت من، زود باشد که آنان کـه در بـاب جـعفر شک می‌آورند، هلاک گردند و آن‌که بر او رد کند و از او قبول نکند، چون کسی است که بر من ردّ کند و ثابت شد گفتار از جانب من و سوگند یاد نموده‌ام که آرامگاه جعفر را گرامی گردانم و هر آینه او را شاد گردانم در باب شیعیان و یاوران و دوستانش و مقدّر شده است بعد از او به واسطهٔ موسی فتنهٔ امتحان کوری؟؟؟ ضلالت که به غایت تاریک باشد؛ زیـرا کـه ریـسمان وجوب من پاره نمی‌شود؛ و بعد از هر حجّت حـجّتی قـرار مـی‌دهم، و حـجّت مـن پـنهان نمی‌گردد. و به درستی که دوستان من و آنان کـه بـه حـجّت مـن ایـمان آورده‌انـد، آب داده می‌شوند به جامی تمام‌تر و پرتر از همهٔ جام‌ها و هر که یکی از ایشان را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و هر که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افترا بسته. وای بر آنان که افترا بندند و انکار کنند در نزد سر آمدن مدّت موسی بنده و دوست و برگزیدهٔ مرا در حقّ علی که دوست و یاور من است، و کـسی است که بارهای سنگین پیغمبری را بر دوش او می‌گذارم و او را بر برداشتن آنها که محتاج است به قوّت و شدّت امتحان می‌کنم و می‌آزمایم. می‌کشد او را دیو و شی زشت و سهمناک و سرکشی که تکبّر می‌کند. و علی مدفون می‌شود در شهری که بـندهٔ شایسته (یعنی: ذوالقرنین) آن را بنا گذاشته و ساخته در پـهلوی بـدترین خـلق مـن (یـعنی: هارون) و گفتار از جانب من ثابت شده، و سوگند یاد نموده‌ام که او را شاد گردانم به مـحمد پسرش و آن‌که جانشین اوست بعد از او، و وارث علم اوست که علم او را به میراث می‌برد. پس اوست معدن علم من و محلّ سرّ من و حجّت من بر خلق من. هیچ بنده‌ای بـه او ایـمان نمی‌آورد، مگر آن‌که بهشت را آرامگاه او گردانم و شفاعت او را در حقّ هفتاد نفر از خاندان و خویشانش قبول کنم که همهٔ ایشان مستحقّ آتش جـهنّم شـده بـاشند. و بـه سـعادت تـمام

عِيسىٰ، وَ صَبْرُ أَيُّوبَ، فَيُذَلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ، وَ تُتَهَادىٰ رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادىٰ رُؤُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ، فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ، تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ، وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّنَّةُ فِي نِسَائِهِمْ، أُولٰئِكَ أَوْلِيَائِي حَقّاً، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمْيَاءَ حِنْدِسٍ، وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ، وَ أَدْفَعُ الْآصَارَ وَ الْأَغْلَالَ ﴿أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾».

قَالَ عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنُ سَالِمٍ: قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هٰذَا الْحَدِيثَ لَكَفَاكَ، فَصُنْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

١٣٩١ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارِ يَقُولُ: كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ عُمَرُ ابْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، فَجَرىٰ بَيْنِي وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ، فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «أَنَا أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْلىٰ

می‌کنم از برای پسرش علی که دوست و یاور من و شاهد من در میان خلق من و امین من بر وحی من. بیرون می‌آورم از او حسن راکه مردم را به راه من بخواند و خزینه‌دار علم من باشد و این امر خلافت و امامت راکامل و تمام می‌گردانم به پسرش م ح م د که رحمت و بخشایشی است از برای عالمیان. بر اوست کمال موسی و حسن عیسی و صبر ایّوب؛ چه این صفات در او کمال ظهور دارد و دوستان من در زمان او خوار و بی‌مقدار باشند و دشمنان من سرهای ایشان را به هدیه از برای یکدیگر بفرستند؛ چنانچه سرهای ترک و دیلم را به هدیه از برای یکدیگر می‌فرستند. پس ایشان را بکشند و بسوزانند و ایشان در نهایت ترس و بیم باشند و دشمنان من ایشان را مضطرب ساخته باشند. زمین به خون‌های ایشان رنگ شود و واویلاه و فریاد و فغان در میان زنان ایشان ظاهر گردد. این گروه، دوستان من‌اند از روی راستی و درستی که بخصوص ایشان هر فتنهٔ کوری تاری را دفع می‌کنم. و به ایشان زلزله‌ها و عذاب‌ها را برطرف می‌سازم و سنگینی‌ها و بندها را بر می‌دارم. ﴿أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾[1]؛ یعنی: آن گروه که در مصیبت اذیّت دشمنان و غیبت امام زمان صبر و شکیبایی می‌ورزند بر ایشان است رحمت‌های بسیار از جانب پروردگار ایشان و نعمت عظیمه و آن گروه ایشانند که راه یافتگانند به مذهب حقّ و راه راست».

عبدالرحمان بن سالم می‌گوید که: ابوبصیر گفت: اگر در مدّت عمر خویش چیزی غیر از این حدیث را نمی‌شنیدی تو را بس بود. پس این را از آنکه قابلیّت آن را نداشته باشد، نگاه دار و به او مگو.

۱۳۹۱ / ۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابان بن ابی عیّاش، از سلیم بن قیس و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه و علی بن محمد، از احمد بن هلال، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از ابا ابی عیّاش، از سلیم بن قیس روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از عبدالله بن جعفر طیّار که می‌گفت: من و امام حسن و امام حسین و عبدالله بن عبّاس و عمر بن امّ سلمه و اسامة بن زید در نزد معاویه بودیم که در میان من و معاویه سخنی رفت، پس من به معاویه گفتم که: شنیدم از رسول خداﷺ که می‌فرمود: «من سزاوارترم به مؤمنان از خود ایشان و بعد از من، برادرم

---

۱. بقره، ۱۵۷.

بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ـ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا عَلِيُّ ـ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ـ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا حُسَيْنُ ـ ثُمَّ يُكَمِّلُهُ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ».

قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ: وَ اسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ ابْنَ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعَاوِيَةَ.

قَالَ سُلَيْمٌ: وَ قَدْ سَمِعْتُ ذٰلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ، وَ ذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذٰلِكَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ.

١٣٩٢ / ٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ حَيَّانَ السَّرَّاجِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكِسَائِيِّ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، قَالَ: شَهِدْتُ جِنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ، وَ شَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ بُويِعَ وَ عَلِيٌّ ؑ جَالِسٌ نَاحِيَةً، فَأَقْبَلَ غُلَامٌ يَهُودِيٌّ جَمِيلُ الْوَجْهِ، بَهِيٌّ، عَلَيْهِ ثِيَابٌ حِسَانٌ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ هَارُونَ حَتّىٰ قَامَ عَلىٰ رَأْسِ عُمَرَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنْتَ أَعْلَمُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ بِكِتَابِهِمْ وَ أَمْرِ نَبِيِّهِمْ؟ قَالَ: فَطَأْطَأَ عُمَرُ رَأْسَهُ، فَقَالَ: إِيَّاكَ أَعْنِي، وَ أَعَادَ عَلَيْهِ الْقَوْلَ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: لِمَ ذَاكَ؟ قَالَ: إِنِّي جِئْتُكَ مُرْتَاداً لِنَفْسِي، شَاكّاً فِي دِينِي، فَقَالَ: دُونَكَ هٰذَا الشَّابَّ، قَالَ: وَ مَنْ هٰذَا الشَّابُّ؟ قَالَ: هٰذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللّٰهِ، وَ هٰذَا أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللّٰهِ، وَ هٰذَا زَوْجُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللّٰهِ.

فَأَقْبَلَ الْيَهُودِيُّ عَلىٰ عَلِيٍّ ؑ، فَقَالَ: أَكَذَاكَ أَنْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

علی بن ابی‌طالب سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و چون آن حضرت ؑ شهید شود، حسن بن علی سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان و بعد از حسن پسرم حسین سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و چون آن حضرت ؑ شهید شود پسرش علی بن الحسین سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و زود باشد که تو او را دریابی ای علی، پس پسرش محمد بن علی سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و زود باشد که تو او را دریابی ای حسین، بعد از آن پیغمبر دوازده امام را تمام گردانید که هفت امام دیگر را ذکر فرمود و نه امام از ایشان از فرزندان حسین‌اند». عبدالله بن جعفر می‌گوید که: از امام حسن و امام حسین و عبدالله بن عبّاس و عمر بن امّ سلمه و اسامة بن زید شهادت خواستم و همه در نزد معاویه برای من شهادت دادند و سلیم بن قیس گفت که: این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و ذکر کردند که ایشان این را از رسول خدا شنیده‌اند.

۱۳۹۲ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبدالله بن قاسم، از حنّان بن سدیر سرّاج[1]، از داود بن سلیمان کناسی[2]، از ابوطفیل که گفت: جنازهٔ ابوبکر را دیدم در آن روزی که مُرد و حاضر بودم و عمر را مشاهده کردم در هنگامی که با او بیعت می‌شد و علی ؑ در گوشه‌ای نشسته بود که پسر یهودی نیکوی زیبایی آمد و جامه‌های نیکو پوشیده بود و آن یهودی از فرزندان هارون بود و آمد تا بر بالای سر عمر ایستاد و گفت: یا امیر المؤمنین، تویی داناترین امّت به کتاب ایشان و سنّت پیغمبر ایشان؟ ابوطفیل می‌گوید که: عمر سر خویش را به زیر انداخت. یهودی گفت: تو را قصد می‌کنم و با تو دارم و این سخن را بر او اعاده نمود. عمر گفت: برای چه این سؤال می‌کنی؟ گفت: برای این‌که من به نزد تو آمده‌ام، در حالتی که طالب دینم از برای خویش و در دینی که دارم، شکّ به هم رسانیده‌ام. عمر گفت که: این جوان در نزد تو است، گریبان او را بگیر. یهودی گفت که: این جوان کیست؟ گفت که: اینک علی بن ابی‌طالب است، پسر عموی رسول خدا و اینک پدر حسن و حسین پسران رسول خداست و اینک شوهر فاطمه ؑ دختر رسول خداست. پس یهودی رو به علی بن ابی‌طالب آورد و گفت: آیا تو چنینی که او می‌گوید؟ فرمود: آری، یهودی گفت که: من اراده دارم که تو را سؤال کنم از سه مسأله و سه

---

۱. در نسخهٔ موجود، حیّان سراج است.
۲. در نسخهٔ موجود، کسائی است.

قَالَ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ، قَالَ: فَتَبَسَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ﵇ مِنْ غَيْرِ تَبَسُّمٍ، وَ قَالَ: «يَا هَارُونِيُّ، مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ سَبْعاً؟» قَالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ فَإِنْ أَجَبْتَنِي، سَأَلْتُ عَمَّا بَعْدَهُنَّ، وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْهُنَّ، عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِيكُمْ عَالِمٌ.

قَالَ عَلِيٌّ﵇: «فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْإِلٰهِ الَّذِي تَعْبُدُهُ؛ لَئِنْ أَنَا أَجَبْتُكَ فِي كُلِّ مَا تُرِيدُ لَتَدَعَنَّ دِينَكَ، وَ لَتَدْخُلَنَّ فِي دِينِي؟» قَالَ: مَا جِئْتُ إِلَّا لِذَاكَ، قَالَ: «فَسَلْ».

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ قَطْرَةِ دَمٍ قَطَرَتْ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ: أَيُّ قَطْرَةٍ هِيَ؟ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ فَاضَتْ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ: أَيُّ عَيْنٍ هِيَ؟ وَ أَوَّلِ شَيْءٍ اهْتَزَّ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ: أَيُّ شَيْءٍ هُوَ؟

فَأَجَابَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ﵇، فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الثَّلَاثِ الْأُخَرِ: أَخْبِرْنِي عَنْ مُحَمَّدٍ: كَمْ لَهُ مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ؟ وَ فِي أَيِّ جَنَّةٍ يَكُونُ؟ وَ مَنْ سَاكَنَهُ مَعَهُ فِي جَنَّتِهِ؟

فَقَالَ: «يَا هَارُونِيُّ، إِنَّ لِمُحَمَّدٍ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامَ عَدْلٍ، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ، وَ لَا يَسْتَوْحِشُونَ بِخِلَافِ مَنْ خَالَفَهُمْ، وَ إِنَّهُمْ فِي الدِّينِ أَرْسَبُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي فِي الْأَرْضِ؛ وَ مَسْكَنُ مُحَمَّدٍ فِي جَنَّتِهِ، مَعَهُ أُولٰئِكَ الِاثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ الْعَدْلَ».

فَقَالَ: صَدَقْتَ وَ اللّٰهِ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ؛ إِنِّي لَأَجِدُهَا فِي كُتُبِ أَبِي هَارُونَ، كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ أَمْلَاهُ مُوسىٰ عَمِّي﵇.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْوَاحِدَةِ: أَخْبِرْنِي عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ كَمْ يَعِيشُ مِنْ بَعْدِهِ؟ وَ هَلْ يَمُوتُ أَوْ يُقْتَلُ؟

قَالَ: «يَا هَارُونِيُّ، يَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً لَا يَزِيدُ يَوْماً وَ لَا يَنْقُصُ يَوْماً، ثُمَّ

مسأله و یک مسأله. راوی می‌گوید که: امیر المؤمنین ﷺ تبسم فرمود بی‌آنکه بخندد، فرمود که: «ای فرزند هارون، چه چیز تو را مانع شد از آنکه بگویی از هفت مسأله؟» عرض کرد که: تو را از سه مسأله سؤال می‌کنم. پس اگر مرا جواب دادی، تو را از آنچه بعد از آنهاست سؤال می‌کنم، و اگر آنها را ندانستی، می‌دانم که در میان شما دانایی نیست. علی ﷺ فرمود که: «تو را سؤال می‌کنم به حقّ خدایی که او را می‌پرستی که اگر من تو را جواب دادم در هر چه اراده داری، دین خویش را وا می‌گذاری و در دین من داخل می‌شوی». یهودی عرض کرد که: من نیامده‌ام، مگر از برای همین. فرمود: «چون چنین است، آنچه می‌خواهی بپرس». عرض کرد: مرا خبر ده از اوّل قطره‌ای از خون که بر روی زمین چکید، کدام قطره است؟ و اوّل چشمه‌ای که بر روی زمین روان گردید، کدام چشمه است؟ و اوّل چیزی که بخواری رسید. بر روی زمین، چه چیز است؟ امیر المؤمنین ﷺ او را جواب فرمود. بعد از آن، به حضرت عرض کرد که: مرا از سه مسأله دیگر خبر ده. خبر ده مرا از محمد ﷺ که او را چند امام عادل و وصیّ به حقّ خواهند بود و در کدام بهشت می‌باشد و کی با آن حضرت در بهشتی که او ساکن است، مسکن می‌کند؟ فرمود که: «ای پسر هارون، به درستی که محمد را دوازده امام عادل و وصیّ است که هر که ایشان را واگذارد، به ایشان ضرر نمی‌رساند و به مخالفت آنکه با ایشان مخالفت ورزد، وحشت به هم نمی‌رسانند. و به درستی که ایشان در باب دین از کوه‌های استوار در زمین، ثابت‌ترند، و مسکن محمد در بهشتِ مخصوص اوست و این گروه دوازده امام عادل با او خواهند بود». گفت: راست گفتی؛ سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که خدایی غیر از او نیست که من اینها را می‌یابم در کتاب پدرم هارون که آن را به دست خود نوشته و عمویم موسی ﷺ آن را به قلم او داده که موسی فرموده و هارون نوشته. یهودی عرض کرد که: مرا خبر ده از آن یک مسأله. مرا خبر ده از وصیّ محمد که بعد از او چند سال زندگانی می‌کند. و بفرما که آیا می‌میرد یا کشته می‌شود؟ فرمود که: «ای پسر هارون، وصیّ محمد بعد از او سی سال زیست می‌کند؛ یک روز زیاد نمی‌شود و یک روز کم نمی‌شود (و مخفی نماند که بودن وفات پیغمبر ﷺ در ماه صفر و شهیدن شدن امیر مؤمنان در ماه مبارک رمضان و زیست آن حضرت بعد از پیغمبر، سی سال، بی‌زیاده و نقصان یک روز درست نمی‌آید و اگر چه به طریقهٔ حساب شمسی و قمری باشد. و در بعضی از حواشی دیدم که این عبارت در اکثر اوقات نسخ کافی نیست و آنچه از نسخ به نظر رسید، این عبارت در آن بود و در عیون نظیر،

يُضْرَبُ ضَرْبَةً هاهُنَا ـ يَعْنِي عَلىٰ قَرْنِهِ ـ فَتُخْضَبُ هٰذِهِ مِنْ هٰذَا».

قَالَ: فَصَاحَ الْهَارُونِيُّ، وَ قَطَعَ كُسْتِيجَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّكَ وَصِيُّهُ، يَنْبَغِي أَنْ تَفُوقَ وَ لَا تُفَاقَ، وَ أَنْ تُعَظَّمَ وَ لَا تُسْتَضْعَفَ.

قَالَ: ثُمَّ مَضىٰ بِهِ عَلِيٌّ عليه السلام إِلىٰ مَنْزِلِهِ، فَعَلَّمَهُ مَعَالِمَ الدِّينِ.

١٣٩٣ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعُصْفُورِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ



این حدیث را ذکر کرده و این عبارت در آن نیست و در اکمال، همین حدیث را به همین سند با زیادتی بعضی از راویان در صدر حدیث ذکر نموده و این عبارت، در آن موجود است و چند حدیث دیگر که نظیر و شبیه این حدیث است ایراد کرده که در بعضی این عبارت هست و در بعضی نیست. پس اگر این کلام از امام نباشد، امر آسان می‌شود و اگر از آن حضرت باشد، وجه آن این است که نفی زیاده و نقصان یک روز، بسته به سی سال که در پیش مذکور است، نباشد، بلکه متعلّق به ما بعد آن باشد که عبارت است از اخبار به ضربت خوردن آن حضرت. و مراد این باشد که زمان مقدّر از برای ضربت خوردن، زیاد و کم نگردد و اگرچه ظاهر این بود که بنابراین، معنی به جای لفظ ثمّ که بعد از این مذکور است، لفظ حتی باشد، تا معنی این باشد که یک روز زیاد و کم نشود تا آن حضرت ضربت خورد، ولیکن ذکر ثم به جهت غرابت و استعجاب این امر است) تتمه حدیث: پس ضربتی می‌خورد در اینجا (یعنی: فرق سر مبارکش) بعد از آن، این، از این، رنگ می‌شود» (یعنی: ریش مبارکش از خون سرش) راوی می‌گوید که: آن هارونی فریاد بر آورد و کُستیج خویش را پاره کرد (و در قاموس مذکور است که کُستیج به ضمّ کاف، ریسمانی است ستبر که ذمیّ آن را در بالای جامه‌های خویش می‌بندد غیر از زنّار و آن معرّب کستی است و در فرهنگ مؤیّد الفضلاء مذکور است که کُستی بالضّمّ، زنّار، و تعریب این، کستیج است؛ چنانچه در شرفنامه است و گفته که در ادات است که کستی، زنّار و آن ریسمانی است که گشتی‌گیران خراسان در کمر بندند، آن را در عرف ایشان زنّار گویند. و نیز آن‌که ترسایان می‌دارند که به تازیش کستیج می‌گویند و نیز در بعضی از لغات معتبره مذکور است که کستیج، زنّار است و در تاج است که آنچه مغان بر میان بندند. حاصل آن‌که: آنچه بر کمرش بسته بود که نشانه‌ای ذمّی بودنش بود، پاره نمود) و می‌گفت: شهادت می‌دهم که نیست خدایی، مگر خدا در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست. و شهادت می‌دهم که محمد، بنده و رسول اوست و آن‌که تویی وصیّ او. سزاوار است که از هر کسی درگذری به فضل و مرتبه و کسی به آن، از تو در نگذرد و بلندی نجوید، و آن‌که تو را بزرگ دارند و ضعیف نشمارند.

راوی می‌گوید: پس آن حضرت او را به منزل خویش برد و مسائل و نشانه‌های دین را به او تعلیم فرمود.

۱۳۹۳ / ۶. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از ابو سعید

الْحُسَيْنِ﵇ يَقُولُ: «إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ، فَأَقَامَهُمْ أَشْبَاحاً فِي ضِيَاءِ نُورِهِ، يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يُسَبِّحُونَ اللّٰهَ وَ يُقَدِّسُونَهُ، وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّٰهِﷺ».

١٣٩٤ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَشَّابِ، عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ﵇ يَقُولُ: «الِاثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ﵈ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّٰهِﷺ وَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ﵇، وَ رَسُولُ اللّٰهِ وَ عَلِيٌّ هُمَا الْوَالِدَانِ﵉». فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ رَاشِدٍ ــ وَ كَانَ أَخَا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ لِأُمِّهِ ــ وَ أَنْكَرَ ذٰلِكَ، فَصَرَّرَ أَبُو جَعْفَرٍ﵇، وَ قَالَ: «أَمَا إِنَّ ابْنَ أُمِّكَ كَانَ أَحَدَهُمْ».

١٣٩٥ / ٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ﵇؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدِينِيِّ، عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: كُنْتُ حَاضِراً لَمَّا هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَخْلَفَ عُمَرَ، أَقْبَلَ يَهُودِيٌّ مِنْ عُظَمَاءِ يَهُودِ يَثْرِبَ، وَ تَزْعُمُ يَهُودُ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ أَعْلَمُ أَهْلِ زَمَانِهِ حَتّىٰ رُفِعَ إِلىٰ عُمَرَ، فَقَالَ لَهُ: يَا عُمَرُ، إِنِّي جِئْتُكَ أُرِيدُ الْإِسْلَامَ، فَإِنْ أَخْبَرْتَنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ، فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ جَمِيعِ مَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: إِنِّي لَسْتُ هُنَاكَ، لٰكِنِّي أُرْشِدُكَ إِلىٰ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ أُمَّتِنَا بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ جَمِيعِ مَا قَدْ تَسْأَلُ عَنْهُ، وَ هُوَ ذَاكَ، فَأَوْمَأَ إِلىٰ عَلِيٍّ﵇. فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: يَا عُمَرُ، إِنْ كَانَ هٰذَا كَمَا تَقُولُ، فَمَا لَكَ وَ لِبَيْعَةِ النَّاسِ، وَ إِنَّمَا ذَاكَ أَعْلَمُكُمْ؟! فَزَبَرَهُ عُمَرُ.

عصفوری، از عمرو بن ثابت، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از علی بن الحسین علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدا، محمد و علی و یازده کس از فرزندان او را از نور عظمت خویش آفرید، پس ایشان را به پای داشت در حالتی که روحی چند بودند بی‌بدن، در روشنی نور خویش، و او را عبادت می‌کردند، پیش از آن‌که خلائق را بیافریند و خدا را تسبیح و تنزیه می‌نمودند و او را به پاکی یاد می‌کردند و ایشان امامان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اند».

۱۳۹۴ / ۷. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از خشّاب، از ابن سماعه، از علی بن حسین بن رباط، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «دوازده امام از آل محمد علیهم السلام، همهٔ ایشان محدَّث‌اند که فرشته ایشان را حدیث می‌کند و خبر می‌دهد و همهٔ ایشان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی علیه السلام اند و رسول خدا و علی علیهما السلام هر دو پدران ایشانند». پس علی بن عبدالله بن راشد که برادر مادری حضرت علی بن الحسین بود گفت که: من این را قبول ندارم. امام محمد باقر علیه السلام بر او فریاد زد و فرمود: «بدان و آگاه باش که پسر مادرت، یکی از ایشان بود» (و این مضمون، در باب این‌که ائمه علیهم السلام محدَّث‌اند گذشت، ولیکن با یکدیگر مخالفتی دارند).

۱۳۹۵ / ۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از مسعدة بن زیاد، از ابوعبدالله و محمد بن حسین، از ابراهیم ابن ابی یحیی مدینی، از ابو هارون عبدی، از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند که گفت: حاضر بودم در هنگامی که ابوبکر هلاک گردید و عمر را جانشین خود گردانید، یکی از یهودیان آمد که از بزرگان یهود مدینه بود ـ و یهود مدینه گمان می‌کردند که از همهٔ اهل زمان خویش داناتر است ـ تا آن‌که او را به نزد عمر بردند، پس با عمر گفت که: ای عمر، من به نزد تو آمده‌ام و می‌خواهم مسلمان شوم، پس اگر مرا خبر دادی از آنچه تو را از آن سؤال می‌کنم، تو از همهٔ اصحاب محمد داناتری به کتاب خدا و سنّت پیغمبر و همهٔ آنچه من اراده دارم که تو را از آن سؤال کنم. ابوسعید می‌گوید که: عمر گفت: من در اینجا و به این پر پا نیستم، لیکن تو را رهنمایی می‌کنم به آن‌که از همهٔ امّت ما داناتر است به کتاب و سنّت و همهٔ آنچه می‌خواهی که از آن سؤال کنی، و آن را که وصف کردم آن است و به سوی علی اشاره نمود. یهودی گفت که: ای عمر، اگر این‌که چنانچه تو می‌گویی، باشد تو را با بیعت مردم چه کار است و حال آن‌که آن مرد از همهٔ شما داناتر باشد؟ عمر او را زجر و منع کرد، بعد از آن یهودی برخاست و به خدمت علی علیه السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد که: تو چنانی که عمر

ثُمَّ إِنَّ الْيَهُودِيَّ قَامَ إِلىٰ عَلِيٍّ ، فَقَالَ: أَنْتَ كَمَا ذَكَرَ عُمَرُ؟ فَقَالَ: «وَ مَا قَالَ عُمَرُ؟» فَأَخْبَرَهُ. قَالَ: فَإِنْ كُنْتَ كَمَا قَالَ، سَأَلْتُكَ عَنْ أَشْيَاءَ أُرِيدُ أَنْ أَعْلَمَ هَلْ يَعْلَمُهُ أَحَدٌ مِنْكُمْ، فَأَعْلَمَ أَنَّكُمْ فِي دَعْوَاكُمْ خَيْرُ الْأُمَمِ وَ أَعْلَمُهَا صَادِقُونَ، وَ مَعَ ذٰلِكَ أَدْخُلُ فِي دِينِكُمُ الْإِسْلَامِ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «نَعَمْ، أَنَا كَمَا ذَكَرَ لَكَ عُمَرُ، سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ؛ أُخْبِرْكَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ».

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ : «يَا يَهُودِيُّ، وَ لِمَ لَمْ تَقُلْ: أَخْبِرْنِي عَنْ سَبْعٍ؟» فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: إِنَّكَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي بِالثَّلَاثِ سَأَلْتُكَ عَنِ الْبَقِيَّةِ، وَ إِلَّا كَفَفْتُ، فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي فِي هٰذِهِ السَّبْعِ، فَأَنْتَ أَعْلَمُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَفْضَلُهُمْ، وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ، فَقَالَ لَهُ: «سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ يَا يَهُودِيُّ».

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ، وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ غُرِسَتْ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ، وَ أَوَّلِ عَيْنٍ نَبَعَتْ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ، فَأَخْبَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ .

ثُمَّ قَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَخْبِرْنِي عَنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ: كَمْ لَهَا مِنْ إِمَامِ هُدًى؟ وَ أَخْبِرْنِي عَنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ: أَيْنَ مَنْزِلُهُ فِي الْجَنَّةِ؟ وَ أَخْبِرْنِي مَنْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ؟

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «إِنَّ لِهٰذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً هُدًى مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّهَا وَ هُمْ مِنِّي؛ وَ أَمَّا مَنْزِلُ نَبِيِّنَا فِي الْجَنَّةِ، فَفِي أَفْضَلِهَا وَ أَشْرَفِهَا جَنَّةِ عَدْنٍ؛ وَ أَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ فِيهَا، فَهٰؤُلَاءِ الِاثْنَا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمُّهُمْ وَ جَدَّتُهُمْ وَ أُمُّ أُمِّهِمْ وَ ذَرَارِيُّهُمْ لَا يَشْرَكُهُمْ فِيهَا أَحَدٌ».

١٣٩٦ / ٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ فَاطِمَةَ وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ، فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا، فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.

ذكر كرد؟ فرمود كه: «عمر، چه گفت؟» يهودى، آن حضرت را خبر داد و عرض كرد كه: اگر تو چنانچه گفت ، باشى تو را سؤال مى‌كنم از چيزى چند و مى‌خواهم بدانم كه آيا يكى از شما آن را مى‌داند تا بدانم كه شما در باب ادّعاى خويش كه مى‌گوييد، بهترين امت‌ها و داناترين ايشانيد، راست‌گوييد و با اين امر داخل شوم در دين شما، كه اسلام است. امير المؤمنين عليه السلام فرمود: «آرى، من چنانم كه عمر از براى تو ذكر كرد، از هر چه خواهى سؤال كن تا تو را به آن خبر دهم. ان شاءالله». عرض كرد: مرا خبر ده از سه مسأله و سه مسأله و يک مسأله. آن حضرت عليه السلام فرمود كه: «اى يهودى، چرا نگفتى كه مرا خبر ده از هفت مسأله؟» يهودى عرض كرد كه: اگر تو مرا از سه مسأله جواب دادى، از باقى‌مانده سؤال مى‌كنم، و اگر نه، باز مى‌ايستم و از آن نمى‌پرسم. و اگر تو مرا در اين هفت مسأله جواب دادى، از همهٔ اهل زمين داناترى و از ايشان فاضل‌تر و سزاوارترين مردم به ايشان. حضرت فرمود كه: «اى يهودى، از هر چه مى‌خواهى سؤال كن». عرض كرد: مرا خبر ده از اوّل سنگى كه بر روى زمين گذاشته شد، و از اوّل درختى كه بر روى زمين كِشته شد، و اوّل چشمه‌اى كه بر روى زمين جوشيد. امير المؤمنين عليه السلام او را خبر داد، بعد از آن يهودى به حضرت عرض كرد كه: خبر ده مرا از اين امّت كه ايشان را چند امامند كه ايشان را راه راست مى‌نمايند؟ و خبر ده مرا از پيغمبر شما محمد صلى الله عليه و آله كه منزلش در بهشت در كجاست؟ و خبر ده مرا كه كى با او خواهد بود در آن بهشت؟ امير المؤمنين عليه السلام فرمود كه: «اين امّت را دوازده امامند كه ايشان را راه راست مى‌نمايند و از ذريّهٔ پيغمبر ايشانند و ايشان، يعنى: يازده امام از ايشان، از نسل من‌اند. و امّا منزل پيغمبر ما در بهشت، در بهشتى است كه از همهٔ بهشت‌ها بهتر و بلندتر است و آن جنّت عدن است. و امّا كسانى كه با آن حضرت در منزلش مى‌باشند در آن بهشت، اين دوازده امامند از ذريّهٔ او و با مادر ايشان و جدّهٔ ايشان كه مادر مادر ايشان است (يعنى: فاطمهٔ زهرا و خديجهٔ كبرى عليهما السلام) و فرزندان ايشان و كسى با ايشان در آن بهشت شركت نمى‌كند».

۱۳۹۶ / ۹ . محمد بن يحيى، از محمد بن حسين، از ابن محبوب، از ابوالجارود، از امام محمد باقر عليه السلام، از جابر بن عبدالله انصارى روايت كرده است كه گفت: بر فاطمه عليها السلام داخل شدم و در پيش روى آن حضرت لوحى بود كه نام‌هاى اوصياى از فرزندان آن حضرت در آن بود، پس دوازده نام را شمردم كه آخر ايشان قائم عليه السلام بود. سه نام از ايشان محمد و سه نام از ايشان على بود.

١٣٩٧ / ١٠ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ، قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ أَرْسَلَ مُحَمَّداً ﷺ إِلَى الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، وَ جَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيّاً: مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ، وَ كُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ بِهِ سُنَّةٌ، وَ الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلىٰ سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عِيسىٰ، وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ، وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ عَلىٰ سُنَّةِ الْمَسِيحِ».

١٣٩٨ / ١١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ؑ: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؑ قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ، وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ، وَ لِذٰلِكَ الْأَمْرِ وُلَاةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ. فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ».

١٣٩٩ / ١٢ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: آمِنُوا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، أَنَّهَا تَكُونُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ لِوُلْدِهِ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ بَعْدِي».

١٤٠٠ / ١٣ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؑ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْماً: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ مَاتَ شَهِيداً، وَ اللّٰهِ لَيَأْتِيَنَّكَ، فَأَيْقِنْ إِذَا جَاءَكَ؛ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ غَيْرُ مُتَخَيِّلٍ بِهِ، فَأَخَذَ عَلِيٌّ ؑ بِيَدِ أَبِي بَكْرٍ، فَأَرَاهُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا بَكْرٍ، آمِنْ بِعَلِيٍّ وَ بِأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ، أَنَّهُمْ مِثْلِي إِلَّا النُّبُوَّةَ، وَ تُبْ إِلَى اللّٰهِ مِمَّا فِي يَدِكَ؛ فَإِنَّهُ لَا حَقَّ لَكَ فِيهِ». قَالَ:

۱۳۹۷ / ۱۰ .علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن فُضیل، از ابوحمزه، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که: «خدا محمد ﷺ را فرستاد به سوی جنّ و انس و بعد از او، دوازده وصیّ قرار داد و بعضی از ایشان، کسانی هستند که سبقت گرفتند. و بعضی از ایشان، کسانی هستند که باقی ماندهاند و هر وصیّ طریقهای به او جاری شد و صفتی در او بروز کرد (چون مجاهده و شهادت و عبادت و نشر علوم) و اوصیایی که بعد از محمد [اند] ﷺ بر طریقهٔ اوصیای عیسی ﷺ اند، و ایشان دوازده وصیّ بودهاند و امیر المؤمنین ﷺ بر طریقه و روش مسیح بوده».

۱۳۹۸ / ۱۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد همه روایت کردهاند از حسن بن عبّاس بن حَریش، از امام محمد تقی ﷺ که: امیر المؤمنین ﷺ به ابن عبّاس فرمود که: شب قدر در هر سال هست و به درستی که امر همهٔ سال در این شب فرود میآید و این امر را والیانی چنداند بعد از رسول خدا ﷺ. ابن عبّاس عرض کرد که: ایشان کیانند؟ فرمود که: من و دوازده نفر [1] از صلب من که امامان محدَّثیم».

۱۳۹۹ / ۱۲ . و به همین اسناد روایت است که فرمود: «رسول خدا ﷺ به اصحاب خویش فرمود که: ایمان بیاورید به شب قدر که از برای علی بن ابی طالب و از برای یازده فرزند او بعد از من خواهد بود».

۱۴۰۰ / ۱۳ . و به همین اسناد روایت کرده است که امیر المؤمنین ﷺ روزی به ابوبکر فرمود که: «﴿وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ [2]؛ یعنی: البتّه مپندار آنان را که کشته شدهاند در راه خدا، مردگان؛ بلکه ایشان زندگانند که در نزد پروردگار خویش روزی داده میشوند» و فرمود: «شهادت میدهم که رسول خدا ﷺ شهید از دنیا رفت. و به خدا سوگند که آن حضرت به نزد تو میآید پس چون به نزد تو آید، یقین داشته باش که خود آن حضرت است؛ زیرا که شیطان به صورت آن حضرت متمثّل نمیشود. پس علی ﷺ دست ابوبکر را گرفت و پیغمبر ﷺ را به او نمود و پیغمبر به او فرمود که: «ای ابوبکر، ایمان بیاور به علی و به یازده نفر از فرزندانش که ایشان مثل مناند، مگر در پیغمبری و به سوی خدا توبه

---

۱. در نسخه موجود، یازده نفر آمده است.
۲. آل عمران، ۱۶۹.

«ثُمَّ ذَهَبَ، فَلَمْ يُرَ».

١٤٠١ / ١٤. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «الِاثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَرَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيٌّ عليه السلام هُمَا الْوَالِدَانِ».

١٤٠٢ / ١٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «يَكُونُ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ».

١٤٠٣ / ١٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً، مِنْهُمْ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ، ثُمَّ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليهم السلام».

١٤٠٤ / ١٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعُصْفُرِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: إِنِّي وَ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ زِرُّ الْأَرْضِ - يَعْنِي أَوْتَادَهَا وَ جِبَالَهَا - بِنَا أَوْتَدَ اللّٰهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا ذَهَبَ الِاثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا، وَ لَمْ يُنْظَرُوا».

١٤٠٥ / ١٨. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: مِنْ وُلْدِيَ اثْنَا عَشَرَ نَقِيباً، نُجَبَاءُ، مُحَدَّثُونَ، مُفَهَّمُونَ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يَمْلَؤُهَا عَدْلاً، كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً».

کن از آنچه در دست تو است؛ زیرا که تو را در آن حقّی نیست». حضرت فرمود که: «پس آن حضرت رفت و دیگر کسی او را ندید».

۱۴۰۱ / ۱۴ . ابوعلی اشعری، از حسن بن عبیدالله، از حسن بن موسی خشّاب، از علی بن سماعه، از علی بن حسن بن رباط، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که می‌فرمود: «دوازده امام از فرزندان محمد، همهٔ ایشان محدّث‌اند (که فرشته‌ای ایشان را خبر می‌دهد). و همه از فرزندان محمد رسول خدا ﷺ و فرزندان علی بن ابی‌طالب ﷺ اند. پس رسول خدا ﷺ و علی ﷺ هر دو پدران ایشانند».

۱۴۰۲ / ۱۵ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از سعید بن غزوان، از ابو بصیر، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «نُه کس امام می‌باشند بعد از حضرت حسین بن علی ﷺ و نُهم ایشان قائم ایشان است».

۱۴۰۳ / ۱۶ . حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که می‌فرمود: «ماییم دوازده امامی که حسن و حسین از ایشانند. بعد از آن امامان از فرزندان امام حسین‌اند ﷺ».

۱۴۰۴ / ۱۷ . محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از ابوسعید عصفری، از عمرو بن ثابت، از ابوالجارود، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود که: من و دوازده کس از فرزندان من و تو یا علی، زرّ می‌بینم (و زرّ به فتح راء و تشدید زای، جمع رِزّه است و آن حلقه‌ای است که قفل در آن می‌کنند و حضرت آن را تفسیر فرموده و می‌فرماید:) یعنی: میخ‌های زمین و کوه‌های آنیم و خدا به ما زمین را میخ‌دوز کرده و محکم نموده تا آن‌که با اهل خود در آب فرو نرود (یا خود ایشان را فرود نبرد) پس چون دوازده نفر از فرزندان من بروند، زمین با اهلش فرو روند (یا آن‌که زمین اهل خود را فرو برد) و خدا ایشان را مهلت ندهد».

۱۴۰۵ / ۱۸ . و به همین اسناد، از ابو سعید روایت است و آن را مرفوع ساخته از امام محمد باقر ﷺ که فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود که: از فرزندان من دوازده گواه و رئیس‌اند که همه نجیب و محدَّث و مفهَّم‌اند که فرشته به ایشان خبر می‌دهد و خدا به ایشان می‌فهماند و آخر ایشان کسی است که به حقّ قیام می‌نماید و زمین را پر می‌کند از عدل و داد؛ چنانچه پر شده

١٩/١٤٠٦ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْأَصَمِّ، عَنْ كَرَّامٍ، قَالَ: حَلَفْتُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ نَفْسِي أَلَّا آكُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً حَتّىٰ يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ، فَدَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِكُمْ جَعَلَ لِلّٰهِ عَلَيْهِ أَلَّا يَأْكُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً حَتّىٰ يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ؟

قَالَ: «فَصُمْ إِذاً يَا كَرَّامُ، وَ لَا تَصُمِ الْعِيدَيْنِ، وَ لَا ثَـلَاثَةَ التَّشْرِيقِ، وَ لَا إِذَا كُنْتَ مُسَافِراً، وَ لَا مَرِيضاً؛ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ ؑ لَمَّا قُتِلَ، عَجَّتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهِمَا وَ الْمَـلَائِكَةُ، فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا، ائْذَنْ لَنَا فِي هَـلَاكِ الْخَلْقِ حَتّىٰ نَجُدَّهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ بِمَا اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَكَ، وَ قَتَلُوا صَفْوَتَكَ؛ فَأَوْحَى اللّٰـهُ إِلَـيْهِمْ: يَا مَـلَائِكَتِي وَ يَا سَمَاوَاتِي وَ يَا أَرْضِيَ، اسْكُنُوا، ثُمَّ كَشَفَ حِجَاباً مِنَ الْحُجُبِ، فَإِذَا خَلْفَهُ مُحَمَّدٌ وَ اثْنَا عَشَرَ وَصِيّاً لَهُ ؑ، وَ أَخَذَ بِيَدِ فُـلَانٍ الْقَائِمِ مِنْ بَيْنِهِمْ، فَقَالَ: يَـا مَـلَائِكَتِي وَ يَا سَمَاوَاتِي وَ يَا أَرْضِي، بِهٰذَا أَنْتَصِرُ لِهٰذَا، قَالَهَا ثَـلَاثَ مَرَّاتٍ».

٢٠ / ١٤٠٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ فِي مَنْزِلِهِ بِمَكَّةَ، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ؑ يَقُولُ: «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثاً».

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: سَمِعْتَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ؟ فَحَلَّفَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعَهُ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لٰكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ.

باشد از جور و بیداد».

۱۴۰۶ / ۱۹ . علی بن محمّد و محمّد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمّد بن حسن بن شمّون، از عبدالله بن عبدالرحمان اصم، از کرّام روایت کرده‌اند که گفت: در دل و میان خویش و نفس خویش سوگند یاد نمودم که در هیچ روزی طعام نخورم و همیشه روزه باشم تا قائم آل محمّد قیام کند. بعد از آن بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم، کرّام می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: مردی از شیعیان شما نذر کرده و از برای خدا بر خود قرار داده که هرگز در روزی طعام نخورد و روزه باشد تا قائم آل محمّد ظاهر شود. فرمود که: «پس در این هنگام روزه شو ای کرّام، و عید فطر و عید اضحی و سه روز تشریق را (که یازدهم و دوازده و سیزدهم ماه ذی الحجّه است) روزه مگیر و نه چون مسافر یا بیمار باشی. پس به درستی که چون امام حسین علیه السلام شهید شد، آسمان‌ها و زمین و هر که بر روی آن بود و فرشتگان فریاد بر آوردند و عرض کردند که: ای پروردگار ما، ما را رخصت ده در هلاک کردن این خلق تا ایشان را از روی زمین بر اندازیم و همه را هلاک گردانیم، به سبب آن‌که هتک حرمت تو را حلال شمردند و برگزیدهٔ تو را کشتند. پس خدا به سوی ایشان وحی فرمود که: ای فرشتگان من، و ای آسمان‌ها و زمین من، آرام گیرید، بعد از آن حجابی از حجاب‌ها را برداشت، دیدند که محمّد و دوازده وصیّ آن حضرت در پشت آن حجابند و از میان ایشان دست فلان را که قائم آل محمّد است گرفت (یعنی: او را به عنایات ازلی نواخت و او را به این کرامت ممتاز و به این شرافت سرافراز ساخت). بعد از آن فرمود که: ای فرشتگان من، و ای آسمان‌ها و زمین من، این‌که انتقام خواهد کشید از برای این ـ و سه مرتبه این سخن را فرمود ـ».

۱۴۰۷ / ۲۰ . محمّد بن یحیی و احمد بن محمّد، از محمّد بن حسین، از ابوطالب، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران روایت کرده‌اند که گفت: من و ابوبصیر و محمّد بن عمران مولای امام محمّد باقر علیه السلام در مکّه در منزل محمّد بن عمران بودیم که محمّد گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ماییم دوازده امام که فرشته ما را خبر می‌دهد». پس ابوبصیر به او گفت که: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدی؟ و او را یک مرتبه یا دو مرتبه سوگند داد بر این‌که آن را شنیده است، بعد از آن ابوبصیر گفت: لیکن من این را از امام محمّد باقر علیه السلام شنیده‌ام.

١٢٧ ـ بَابُ فِي أَنَّهُ إِذَا قِيلَ فِي الرَّجُلِ شَيْءٌ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَكَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي قِيلَ فِيهِ

١٤٠٨ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ تَعَالىٰ أَوْحىٰ إِلىٰ عِمْرَانَ: أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذَكَراً سَوِيّاً مُبَارَكاً، يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ يُحْيِي الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ، وَ جَاعِلُهُ رَسُولاً إِلىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَحَدَّثَ عِمْرَانُ امْرَأَتَهُ حَنَّةَ بِذٰلِكَ وَ هِيَ أُمُّ مَرْيَمَ، فَلَمَّا حَمَلَتْ، كَانَ حَمْلُهَا بِهَا عِنْدَ نَفْسِهَا غُلَاماً، فَلَمَّا وَضَعَتْهَا، قَالَتْ: رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثىٰ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثىٰ أَيْ لَا يَكُونُ الْبِنْتُ رَسُولاً، يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ﴾ فَلَمَّا وَهَبَ اللّٰهُ تَعَالىٰ لِمَرْيَمَ عِيسىٰ، كَانَ هُوَ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ عِمْرَانَ، وَ وَعَدَهُ إِيَّاهُ، فَإِذَا قُلْنَا فِي الرَّجُلِ مِنَّا شَيْئاً وَ كَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ، فَلَا تُنْكِرُوا ذٰلِكَ».

١٤٠٩ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: «إِذَا قُلْنَا فِي رَجُلٍ قَوْلاً، فَلَمْ

۱۲۷. باب در بیان این که هرگاه چیزی در شأن مردی گفته شود و آن چیز در او نباشد و در فرزند یا فرزند فرزند او باشد، همان است که آن چیز در شأن او گفته شده است

۱۴۰۸ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش هر دو روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق﷣ که فرمود: «به درستی که خدا به سوی عمران وحی فرمود که: من تو را پسری درست‌اندام بی‌عیب خواهم بخشید که پر منفعت باشد و کور مادرزاد و پیسی را شفا دهد و مردگان را به اذن خدا زنده گرداند و او را رسول می‌گردانم و به سوی بنی‌اسرائیل می‌فرستم. بعد از آن عمران حَنّه زن خود را به این قصّه خبر داد (و حَنّه مادر مریم است). پس چون حَنّه حامله شد، حملش به مریم، در نزد خودش پسر بود ﴿فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ﴾[1]؛ یعنی: پس آن هنگام که حنّه، زن عمران بار خود را بر زمین گذاشت و مریم را زایید، گفت از روی حسرت و ناامیدی که: پروردگارا، به درستی که من آن بار را بر زمین گذاشتم و این فرزند را زادم در حالتی که ماده است و نیست فرزند نر چون فرزند ماده و پسر چون دختر نمی‌باشد» و حضرت فرمود که: «یعنی: دختر پیغمبر نمی‌باشد. خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ﴾؛ یعنی: و خدا داناتر است به آنچه حَنّه زاد» (و در قرآن این جمله در میان اُنثیٰ و لَیس واقع است و ذکر آن به این طریق اشاره به آن است که این جمله معترضه است در میان قول حَنّه و از اینجا فهمیده می‌شود که قرائت وَضَعَت به فتح عین و سکون تا بهتر است از قرائت وَضَعتُ به سکون عین و ضمّ تا که این قول از حنّه باشد و معنی این باشد که: خدا داناتر است به آنچه زادم) و حضرت فرمود: «پس آن هنگام که خدا عیسی را به مریم بخشید، عیسی همان بود که خدا عمران را به آن مژده داده و آن را به وی وعده فرموده بود. پس هرگاه ما در باب مردی از خویش چیزی بگوییم و در فرزند او یا فرزند فرزند او باشد، آن را انکار مکنید».

۱۴۰۹ / ۲ . محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که فرمود: «چون در باب مردی سخن

---

۱. آل عمران، ۳۶.

يَكُنْ فِيهِ وَ كَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ، فَلَا تُنْكِرُوا ذٰلِكَ؛ فَإِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ».

١٤١٠ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «قَدْ يَقُومُ الرَّجُلُ بِعَدْلٍ أَوْ بِجَوْرٍ، وَ يُنْسَبُ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ قَامَ بِهِ، فَيَكُونُ ذٰلِكَ ابْنَهُ أَوِ ابْنَ ابْنِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ هُوَ».

١٢٨ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام كُلَّهُمْ قَائِمُونَ بِأَمْرِ اللّٰهِ تَعَالىٰ هَادُونَ إِلَيْهِ

١٤١١ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ زَيْدٍ أَبِي الْحَسَنِ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي نُعَيْمٍ، قَالَ: أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ بِالْمَدِينَةِ، فَقُلْتُ لَهُ: عَلَيَّ نَذْرٌ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقِيتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتّىٰ أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا؟

فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ، فَأَقَمْتُ ثَلَاثِينَ يَوْماً، ثُمَّ اسْتَقْبَلَنِي فِي طَرِيقٍ، فَقَالَ: «يَا حَكَمُ، وَ إِنَّكَ لَهَاهُنَا بَعْدُ؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، إِنِّي أَخْبَرْتُكَ بِمَا جَعَلْتُ لِلّٰهِ عَلَيَّ، فَلَمْ تَأْمُرْنِي، وَ لَمْ تَنْهَنِي عَنْ شَيْءٍ، وَ لَمْ تُجِبْنِي بِشَيْءٍ، فَقَالَ: «بَكِّرْ عَلَيَّ غُدْوَةً الْمَنْزِلَ» فَغَدَوْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ عليه السلام: «سَلْ عَنْ حَاجَتِكَ» فَقُلْتُ: إِنِّي جَعَلْتُ لِلّٰهِ عَلَيَّ نَذْراً وَ صِيَاماً وَ صَدَقَةً بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ إِنْ أَنَا لَقِيتُكَ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتّىٰ أَعْلَمَ أَنَّكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ أَمْ لَا، فَإِنْ كُنْتَ أَنْتَ، رَابَطْتُكَ؛ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ أَنْتَ، سِرْتُ فِي الْأَرْضِ فَطَلَبْتُ الْمَعَاشَ.

فَقَالَ: «يَا حَكَمُ، كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللّٰهِ». قُلْتُ: فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ؟ قَالَ: «كُلُّنَا نَهْدِي إِلَى اللّٰهِ». قُلْتُ: فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّيْفِ؟ قَالَ: «كُلُّنَا صَاحِبُ السَّيْفِ، وَ وَارِثُ

بگوییم و در او نباشد و در فرزند او یا فرزند فرزند او باشد، آن را انکار مکنید؛ زیرا که خدا آنچه خواهد می‌کند».

۱۴۱۰ / ۳. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق﷣ که می‌فرمود: «گاه است که مردی به عدل، یا به جور قیام می‌کند و گاهی هر یک از آن را نسبت به او می‌دهند و حال آن‌که آن مرد چنان نیست که به آن قیام نموده باشد. پس آن‌که آن را به جا آورده، پسرش یا پسر پسرش خواهد بود، بعد از او و آن پسر یا پسر پسر، همان پدر است که فعل به او منسوب است» (حاصل مراد، آن‌که کاری که به کسی منسوب است، بر دو قسم است: یک قسم آن است که خود مباشر آن است و قسم دیگر آن است که فرزند و نبیرهٔ او مباشر آنند).

۱۲۸. باب در بیان این‌که ائمه﷣ همهٔ ایشان به امر خدا قیام می‌نمایند و مردم را به سوی آن جناب راهنمایی می‌کنند

۱۴۱۱ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حَکَم، از زید ـ یعنی: ابوالحسن ـ از حَکَم بن ابی نعیم که گفت: به خدمت امام محمد باقر﷣ آمدم و آن حضرت در مدینه تشریف داشت، پس به آن حضرت عرض کردم که: بر من نذری است که در میان رکن و مقام کرده‌ام، اگر من تو را ملاقات کنم. و آن نذر این است که از مدینه بیرون نروم تا آن‌که بدانم که تو قائم آل محمدی یا نه؟ پس مرا به چیزی جواب نفرمود و من سی روز در مدینه ماندم، بعد از آن در راهی رو به من آورد و فرمود که: «ای حَکَم، تو هنوز در اینجایی؟» عرض کردم که: من تو را خبر دادم به آنچه از برای خدا بر خود قرار داده‌ام و نذر کرده‌ام و تو مرا امری نفرمودی و از چیزی نهی ننمودی و به چیزی مرا جواب ندادی. فرمود که: «فردا صبح زود به نزد من آی در منزل من». پس من صبح زود بر آن حضرت﷣ داخل شدم، فرمود که: «از حاجتی که داری سؤال کن». عرض کردم که: من از برای خدا نذری بر خود قرار داده‌ام و روزه و صدقه را بر خود لازم نموده‌ام در میانهٔ رکن و مقام، اگر من تو را ملاقات کنم و آن این است که از مدینه بیرون نروم تا بدانم که تویی قائم آل محمد یا نه؟ پس اگر تو قائم باشی، با تو ساخته و آماده باشم برای مقاتله با اعدای دین و اسب و سلاح را مهیّا کنم و اگر تو نباشی، در زمین بگردم و اسباب زندگانی را طلب کنم. فرمود که: «ای حَکَم،

السَّيْفِ». قُلْتُ: فَأَنْتَ الَّذِي تَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللّٰهِ، وَ يَعِزُّ بِكَ أَوْلِيَاءُ اللّٰهِ، وَ يَظْهَرُ بِكَ دِينُ اللّٰهِ؟

فَقَالَ: «يَا حَكَمُ، كَيْفَ أَكُونُ أَنَا وَ قَدْ بَلَغْتُ خَمْساً وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً؟! وَ إِنَّ صَاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ أَقْرَبُ عَهْداً بِاللَّبَنِ مِنِّي، وَ أَخَفُّ عَلىٰ ظَهْرِ الدَّابَّةِ».

١٤١٢ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈، أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ، فَقَالَ: «كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللّٰهِ، وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتّىٰ يَجِيءَ صَاحِبُ السَّيْفِ، فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ، جَاءَ بِأَمْرٍ غَيْرِ الَّذِي كَانَ».

١٤١٣ / ٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾؟ قَالَ: «إِمَامِهِمُ الَّذِي بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، وَ هُوَ قَائِمُ أَهْلِ زَمَانِهِ».

١٢٩ ـ بَابُ صِلَةِ الْإِمَامِ

١٤١٤ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ؈: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ إِلىٰ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ، فَهُوَ كَافِرٌ؛ إِنَّمَا النَّاسُ يَحْتَاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمُ الْإِمَامُ؛ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾».

١٤١٥ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عِيسَى بْنِ سُلَيْمَانَ النَّحَّاسِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنِ الْخَيْبَرِيِّ وَ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، قَالَا:

ما همه به امر خدا قیام می‌کنیم». عرض کردم که: تویی مهدی؟ فرمود که: «ما همه به سوی خدا هدایت می‌کنیم». عرض کردم که: تویی صاحب شمشیر؟ فرمود که: «ما همه صاحب شمشیر و وارث شمشیریم». عرض کردم که: تویی آن کسی که دشمنان خدا را می‌کشی و دوستان خدا به واسطهٔ تو عزیز و غالب می‌شوند و دین خدا به تو ظاهر می‌شود؟ فرمود که: «ای حَکَم، چگونه من آن باشم و حال آن‌که به چهل و پنج سال رسیده‌ام، و به درستی که صاحب این امر عهدش به شیر مادر از عهد من به آن نزدیک‌تر و بر پشت اسب از من سبک‌تر است» (و مراد این است که آن حضرت سالش از من کم‌تر و جثّه‌اش از من کوچک‌تر است).

۱۴۱۲ / ۲. حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابوخدیجه، از امام جعفر صادق؈ روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد از قائم، فرمود که: «ما همه به امر خدا قائمیم؛ هر یک بعد از دیگری تا آن‌که صاحب شمشیر بیاید پس هرگاه صاحب شمشیر بیاید، می‌آید با امری غیر از آنچه پیش از او بوده است».

۱۴۱۳ / ۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبدالله بن عبدالرحمان، از عبدالله بن قاسم بَطَل، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق؈ عرض کردم: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾[1] فرمود که: «مراد، امام ایشان است که در میان ایشان باشد و آن، امام قائم اهل زمان خود است».

۱۲۹. باب در بیان صِلهٔ امام[2]

۱۴۱۴ / ۱. حسین بن محمد بن عامر به اسناد خویش روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق؈ فرمود که: «هر که گمان کند که امام به آنچه در دست مردم است، احتیاج دارد، کافر است. جز این نیست که مردم احتیاج دارند به این‌که امام از ایشان قبول فرماید. خدای عزّوجلّ فرموده است که: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾[3]؛ یعنی: فراگیر از جملهٔ مال‌های ایشان زکات واجبی را که پاک گرداند آن صدقه (یا تو پاک گردانی) ایشان را از گناهان و زیاد گردانی حسنات ایشان را و درجهٔ ایشان را رفیع گردانی به آن صدقه).

۱۴۱۵ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشّاء، از

---

۱. اسراء، ۷۱.
۲. و صلة به کسر صاد مزد و پیوستن است. (مترجم)
۳. توبه، ۱۰۳.

سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللّٰهِ مِنْ إِخْرَاجِ الدَّرَاهِمِ إِلَى الْإِمَامِ، وَ إِنَّ اللّٰهَ لَيَجْعَلُ لَهُ الدِّرْهَمَ فِي الْجَنَّةِ مِثْلَ جَبَلِ أُحُدٍ». ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافاً كَثِيرَةً﴾». قَالَ: «هُوَ وَ اللّٰهِ فِي صِلَةِ الْإِمَامِ خَاصَّةً».

۱۴۱۶ / ۳. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ مُعَاذٍ صَاحِبِ الْأَكْسِيَةِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَسْأَلْ خَلْقَهُ مَا فِي أَيْدِيهِمْ قَرْضاً مِنْ حَاجَةٍ بِهِ إِلىٰ ذٰلِكَ، وَ مَا كَانَ لِلّٰهِ مِنْ حَقٍّ فَإِنَّمَا هُوَ لِوَلِيِّهِ».

۱۴۱۷ / ۴. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾ قَالَ: «نَزَلَتْ فِي صِلَةِ الْإِمَامِ».

۱۴۱۸ / ۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَيَّاحٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «يَا مَيَّاحُ، دِرْهَمٌ يُوصَلُ بِهِ الْإِمَامُ أَعْظَمُ وَزْناً مِنْ أُحُدٍ».

۱۴۱۹ / ۶. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «دِرْهَمٌ يُوصَلُ بِهِ الْإِمَامُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفَيْ أَلْفِ دِرْهَمٍ فِيمَا سِوَاهُ مِنْ وُجُوهِ الْبِرِّ».

عیسی بن سلیمان، از مفضّل بن عمر، از خیبری و یونس بن ظبیان که گفتند: شنیدیم از امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «هیچ چیز به سوی خدا دوست‌تر نیست از بیرون کردن درم‌ها و رسانیدن آنها به امام. و به درستی که خدا درم را از برای آن‌که آن را به امام ﷺ داده، در بهشت مانند کوه احد می‌گرداند». بعد از آن فرمود که: «خدا در کتاب خویش می‌فرماید که: ﴿مَنْ ذا الَّذی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثیرَةً﴾[1]؛ یعنی: کیست آن کسی که قرض دهد خدا را قرض نیکو که در آن قرض دادن منّت نگذارد، پس خدا آن را مضاعف گرداند از برای او اضعاف و زیادتی‌های بسیار» و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که این در باب صلهٔ امام و مخصوص آن است».

۱۴۱۶ / ۳. و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حمّاد بن ابی طلحه، از معاذ ـ صاحب عباها ـ روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «به درستی که خدا از خلق خویش به قرض نخواسته آنچه را که در دست ایشان است از روی حاجتی که به آن داشته باشد و آنچه از برای خداست از هر حقّ که باشد. جز این نیست که همان از برای ولی اوست».

۱۴۱۷ / ۴. از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از ابوالمغراء، از اسحاق بن عمّار، از امام موسی کاظم ﷺ روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿مَنْ ذا الَّذی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثیرَةً﴾؛ یعنی: «کیست آن کسی که قرض دهد خدا را قرض نیکو؟ پس خدا آن را زیاد گرداند از برای او و او راست مزدی نیکو و خوب» حضرت فرمود که: «این آیه، در باب صلهٔ امام فرود آمده است».

۱۴۱۸ / ۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از حسن بن میّاح، از پدرش روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: «ای میّاح، یک درم که امام به آن پیوند شود وزن آن در ترازوی اعمال، از کوه احد سنگین‌تر و بزرگ‌تر است».

۱۴۱۹ / ۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث‌اند، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «یک درم که امام به آن پیوند شود، بهتر است از دو هزار درم که در آنچه غیر آن باشد از راه‌های خیر،

---

۱. بقره، ۲۴۵.

١٤٢٠ / ٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ : «إِنِّي لَآخُذُ مِنْ أَحَدِكُمُ الدِّرْهَمَ - وَ إِنِّي لَمِنْ أَكْثَرِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَالاً - مَا أُرِيدُ بِذٰلِكَ إِلَّا أَنْ تُطَهَّرُوا» .

١٣٠ - بَابُ الْفَيْءِ وَ الْأَنْفَالِ وَ تَفْسِيرِ الْخُمُسِ وَ حُدُودِهِ وَ مَا يَجِبُ فِيهِ

إِنَّ اللّٰهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ - جَعَلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا بِأَسْرِهَا لِخَلِيفَتِهِ ؛ حَيْثُ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ : ﴿إِنِّى جاعِلٌ فِى الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ فَكَانَتِ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا لآدَمَ ، وَ صَارَتْ بَعْدَهُ لِأَبْرَارِ وُلْدِهِ وَ خُلَفَائِهِ ، فَمَا غَلَبَ عَلَيْهِ أَعْدَاؤُهُمْ ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِمْ بِحَرْبٍ أَوْ غَلَبَةٍ ، سُمِّيَ فَيْئاً ، وَ هُوَ أَنْ يَفِيءَ إِلَيْهِمْ بِغَلَبَةٍ وَ حَرْبٍ ، وَ كَانَ حُكْمُهُ فِيهِ مَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالىٰ : ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَىْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِى الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ﴾ فَهُوَ لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِقَرَابَةِ الرَّسُولِ ؛ فَهٰذَا هُوَ الْفَيْءُ الرَّاجِعُ ، وَ إِنَّمَا يَكُونُ الرَّاجِعُ مَا كَانَ فِي يَدِ غَيْرِهِمْ ، فَأُخِذَ مِنْهُمْ بِالسَّيْفِ .

وَ أَمَّا مَا رَجَعَ إِلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُوجَفَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ ، فَهُوَ الْأَنْفَالُ ، هُوَ لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ خَاصَّةً ، لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ الشِّرْكَةُ ، وَ إِنَّمَا جُعِلَ الشِّرْكَةُ فِي شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ ، فَجُعِلَ لِمَنْ قَاتَلَ مِنَ الْغَنَائِمِ أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ ، وَ لِلرَّسُولِ سَهْمٌ ، وَ الَّذِي لِلرَّسُولِ ﷺ يَقْسِمُهُ عَلىٰ سِتَّةِ أَسْهُمٍ : ثَلَاثَةٌ لَهُ ، وَ ثَلَاثَةٌ لِلْيَتَامىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ .

صرف شود».

۷/۱۴۲۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابن بُکیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق﵇ که می‌فرمود: «من یک درم از شما می‌گیرم. و به درستی که مال من از همهٔ اهل مدینه بیشتر است و به این امر چیزی را اراده ندارم، مگر آن‌که می‌خواهم که شما پاک و پاکیزه شوید».

۱۳۰. باب در بیان فیء و انفال و تفسیر خمس و حدود آن و آنچه خمس در آن واجب است

فیء به فتح فاء و سکون یا، مالی است که از کافر به مسلمان رسیده باشد، یعنی: غنیمت. و انفال جمع نفل است و نفل به فتح نون و فا نیز غنیمتی است که از کفّار گیرند. و به سکون فا، بخشش غیر واجب است. و مراد از انفال در اینجا، چیزی است که در دار الحرب به دست آید، بدون جنگ و غیر آن از آنچه مذکور خواهد شد.

و کلینی﵀ خود می‌فرماید: به درستی که خدای تبارک و تعالی همهٔ دنیا را سر تا سر آن از برای خلیفه و جانشین خود قرار داده در آنجا که به فرشتگان می‌فرماید که: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾[1]. پس دنیا به تمام بها از برای آدم بود و بعد از آدم، به نیکان از فرزندان و جانشینان او منتقل شد. پس آنچه دشمنان ایشان بر آن غالب شده‌اند و به تصرّف خود گرفته‌اند، بعد از آن‌که به جنگ یا غلبه به سوی ایشان برگردد، آن را فیء نامیده‌اند و فیء، آن است که به جنگ و غالب شدن به سوی ایشان برگردد و حکم خدا در باب فیء آن چیزی است که خدا فرموده است: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ﴾[2] پس آن از برای خداست و از برای رسول او و از برای خویش رسول. پس اینک همان فیء است که برگشته است و جز این نیست که برگردند. چیزی است که در دست خلفای خدا باشد و به شمشیر از ایشان گرفته شده باشد و امّا آنچه به سوی ایشان بازگشته، بی‌آن‌که بر تحصیل آن اسبی یا شتری تاخته شود، آن انفال است. و انفال، مال خدا و مال رسول است بخصوص که هیچ‌کس را در آن شرکتی نیستی و جز این نیست که شرکت در چیزی قرار داد شد که بر سر آن، جنگ و کارزاری شده بود. پس از برای آنان که جنگ و کارزار کرده بودند از غنیمت‌ها، چهار حصّه قرار داده شد و از برای

---

۱. بقره، ۳۱.   ۲. انفال، ۴۱.

وَ أَمَّا الْأَنْفَالُ، فَلَيْسَ هٰذِهِ سَبِيلَهَا، كَانَتْ لِلرَّسُولِ ﷺ خَاصَّةً، وَ كَانَتْ فَدَكُ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ خَاصَّةً؛ لِأَنَّهُ ﷺ فَتَحَهَا وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، لَمْ يَكُنْ مَعَهُمَا أَحَدٌ، فَزَالَ عَنْهَا اسْمُ الْفَيْءِ، وَ لَزِمَهَا اسْمُ الْأَنْفَالِ؛ وَ كَذٰلِكَ الْآجَامُ وَ الْمَعَادِنُ وَ الْبِحَارُ وَ الْمَفَاوِزُ هِيَ لِلْإِمَامِ خَاصَّةً، فَإِنْ عَمِلَ فِيهَا قَوْمٌ بِإِذْنِ الْإِمَامِ، فَلَهُمْ أَرْبَعَةُ أَخْمَاسٍ، وَ لِلْإِمَامِ خُمُسٌ، وَ الَّذِي لِلْإِمَامِ يَجْرِي مَجْرَى الْخُمُسِ، وَ مَنْ عَمِلَ فِيهَا بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ، فَالْإِمَامُ يَأْخُذُهُ كُلَّهُ، لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ شَيْءٌ، وَ كَذٰلِكَ مَنْ عَمَّرَ شَيْئاً، أَوْ أَجْرىٰ قَنَاةً، أَوْ عَمِلَ فِي أَرْضٍ خَرَابٍ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِ الْأَرْضِ، فَلَيْسَ لَهُ ذٰلِكَ، فَإِنْ شَاءَ أَخَذَهَا مِنْهُ كُلَّهَا، وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَهَا فِي يَدِهِ.

١٤٢١ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ وَ اللّٰهِ الَّذِينَ عَنَى اللّٰهُ بِذِي الْقُرْبىٰ، الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللّٰهُ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيِّهِ ﷺ، فَقَالَ: ﴿مَا أَفَاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتَامىٰ وَ الْمَسَاكِينِ﴾ مِنَّا خَاصَّةً، وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا سَهْماً فِي الصَّدَقَةِ، أَكْرَمَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ، وَ أَكْرَمَنَا أَنْ يُطْعِمَنَا أَوْسَاخَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ».

١٤٢٢ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ

رسول خدا یک حصّه و آن یک حصّه که از برای رسول خدا ﷺ بود، آن را بر شش حصّه قسمت می‌فرمود: سه حصّه از برای خود و سه حصّه از برای یتیمان و بیچارگان و صاحب راه (یعنی: رهگذری) و امّا انفال، این طریقه، طریقهٔ آن نیست و انفال مال رسول بخصوص بود. و فدک ـ که بنابر قولی دهی از دهات خیبر بوده است ـ مال رسول بخصوص بود؛ زیرا که آن حضرت و امیر المؤمنین ﷺ آن را گشودند و فتح آن نمودند و یک کس دیگر با ایشان نبود. پس نام فیء از آن برطرف شد و نام انفال لازم آن گردید و همچنین نیستان‌ها و معدن‌ها و دریاها و بیابان‌ها همه مال امام و مخصوص اوست. پس اگر گروهی در اینها کار کنند به اذن امام، چهار خمس از برای ایشان است و یک خمس مال امام است. و آنچه مال امام است، جاری مجرای خمس است و حکم آن دارد و هر که در اینها کار کند، بی‌آن‌که امام او را رخصت داده باشد، امام همهٔ آن را از او می‌گیرد، و کسی را در آن چیزی و حقّی نیست و همچنین کسی که چیزی را آبادان کند یا قناتی را جاری نماید، یا در زمین ویرانی بی‌رخصت صاحب زمین کار کند، آن چیز از برای او نخواهد بود. پس اگر امام خواهد آنها را از او می‌گیرد و اگر خواهد آنها را در دستش باقی می‌گذارد.

۱۴۲۱ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابان بن ابی عیّاش، از سلیم بن قیس روایت کرده است که گفت: شنیدیم از امیر المؤمنین ﷺ که می‌فرمود: «به خدا سوگند که ماییم آن‌که خدا از ذی القربی قصد فرموده و آنان که خدا ایشان را به خود و پیغمبر خود ﷺ پیوسته و قرین نموده و فرموده که: ﴿مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلیٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰامیٰ وَ الْمَسٰاکِینِ﴾[1]؛ یعنی: آنچه باز گردانید خدا بر پیغمبر خود از اموال و املاک مردم دهات، پس از برای خداست و از برای رسول و از برای خداوند خویشی نسبت به حضرت رسول و از برای یتیمان و بیچارگان که بر قوت سال قادر نباشند». و حضرت فرمود که: «یعنی: یتیمان و بیچارگان از ما بخصوص و خدا از برای ما در صدقه ـ که زکات است ـ حصّه‌ای قرار نداده؛ از برای آن‌که خدا پیغمبر خود را گرامی داشته و ما را اکرام فرموده از آن‌که چرک‌های آنچه را که در دست مردمان است، به ما بخوراند».

۱۴۲۲ / ۲. حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان، از محمد بن مسلم، از

---

۱. حشر، ۷.

شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ﴾ قَالَ: «هُمْ قَرَابَةُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ الْخُمُسُ لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ ﷺ وَ لَنَا».

١٤٢٣ / ٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «الْأَنْفَالُ مَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ، أَوْ قَوْمٌ صَالَحُوا، أَوْ قَوْمٌ أَعْطَوْا بِأَيْدِيهِمْ، وَ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ، وَ بُطُونُ الْأَوْدِيَةِ، فَهُوَ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ هُوَ لِلْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ».

١٤٢٤ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ ﷺ، قَالَ: «الْخُمُسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: مِنَ الْغَنَائِمِ، وَ الْغَوْصِ، وَ مِنَ الْكُنُوزِ، وَ مِنَ الْمَعَادِنِ، وَ الْمَلَّاحَةِ.

يُؤْخَذُ مِنْ كُلِّ هٰذِهِ الصُّنُوفِ الْخُمُسُ، فَيُجْعَلُ لِمَنْ جَعَلَهُ اللّٰهُ تَعَالىٰ لَهُ، وَ يُقْسَمُ الْأَرْبَعَةُ الْأَخْمَاسِ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ وَ وَلِيَ ذٰلِكَ، وَ يُقْسَمُ بَيْنَهُمُ الْخُمُسُ عَلىٰ سِتَّةِ أَسْهُمٍ: سَهْمٌ لِلّٰهِ، وَ سَهْمٌ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ سَهْمٌ لِذِي الْقُرْبىٰ، وَ سَهْمٌ لِلْيَتَامىٰ، وَ سَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ، وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ.

فَسَهْمُ اللّٰهِ وَ سَهْمُ رَسُولِ اللّٰهِ لِأُولِي الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وِرَاثَةً؛ فَلَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ: سَهْمَانِ وِرَاثَةً، وَ سَهْمٌ مَقْسُومٌ لَهُ مِنَ اللّٰهِ، وَ لَهُ نِصْفُ الْخُمُسِ كَمَلاً، وَ نِصْفُ الْخُمُسِ الْبَاقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَسَهْمٌ لِيَتَامَاهُمْ، وَ سَهْمٌ لِمَسَاكِينِهِمْ، وَ سَهْمٌ

امام محمد باقر ﷺ در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ﴾[1] روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «ایشان خویشان رسول خدا ﷺاند و خمس از برای خدا و رسول ﷺ و از برای ما است».

۱۴۲۳ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بَختری، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «انفال، آن چیزی است که اسب و شتری بر آن تاخته نشود، یا گروهی که مصالحه کرده باشند، یا قومی که به دست خویش داده باشند و هر زمین ویران که آباد نباشد و اندران وادی‌ها (و ظاهر این است که مراد از آن، دشت‌ها باشد. و مرجع در آن چنانچه گفته‌اند به سوی عرف است مانند سرهای کوه) حاصل آن‌که آنچه به تفصیل مذکور گردید، مال رسول خدا ﷺ است و همهٔ اینها بعد از پیغمبر، از برای امام است که آن را در هر جا که خواهد می‌گذارد و صرف می‌نماید».

۱۴۲۴ / ۴. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از امام موسی کاظم ﷺ روایت کرده است که فرمود: «خمس، از پنج چیز داده می‌شود: از غنیمت‌ها و غوّاصی کردن که به آب فرو روند و مروارید و غیر آن بیرون آورند و از گنج‌ها و مال‌ها که دفن کرده باشند و از معدن‌ها و نمکزار، که خمس از هر یک از این اقسام، گرفته می‌شود و از برای این‌که خدا خمس را از برایش قرار داده، قرار می‌دهند. و چهار خمس آن خمس، تقسیم می‌شود در میان آن‌که بر تحصیل آن جنگ کرده و صاحب آن و خمس تقسیم می‌شود در میان آنان که خدا آن را از برای ایشان قرار داده بر شش حصّه: یک حصّه از برای خداست، و یک حصّه از برای رسول خدا ﷺ، و یک حصّه از برای خداوندان خویشی نسبت به رسول، و یک حصّه از برای یتیمان، و یک حصّه از برای بیچارگان، و یک حصّه از برای رهگذریان. پس حصّهٔ خدا و حصّهٔ رسول خدا از برای صاحبان امر امامت و خلافت است بعد از رسول خدا ﷺ از روی ارث، و سه حصّه از برای اوست: دو حصّه از روی وراثت و یک حصّه که قسمت شده از برای او از جانب خدا. و همهٔ نصف اصل خمس، از برای اوست و نصف باقی‌ماندهٔ خمس در میان اهل بیت آن حضرت تقسیم می‌شود. پس یک حصّه از برای یتیمان ایشان است، و یک حصّه از برای بیچارگان ایشان، و یک حصّه از برای

---

۱. انفال، ۴۱.

لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ، يُقْسَمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَنَتِهِمْ، فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ، فَهُوَ لِلْوَالِي، وَ إِنْ عَجَزَ أَوْ نَقَصَ عَنِ اسْتِغْنَائِهِمْ، كَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُنْفِقَ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ، وَ إِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ أَنْ يَمُونَهُمْ لِأَنَّ لَهُ مَا فَضَلَ عَنْهُمْ.

وَ إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ هٰذَا الْخُمُسَ خَاصَّةً لَهُمْ دُونَ مَسَاكِينِ النَّاسِ وَ أَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ؛ عِوَضاً لَهُمْ مِنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ؛ تَنْزِيهاً مِنَ اللّٰهِ لَهُمْ لِقَرَابَتِهِمْ بِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ؛ وَ كَرَامَةً مِنَ اللّٰهِ لَهُمْ عَنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ، فَجَعَلَ لَهُمْ خَاصَّةً مِنْ عِنْدِهِ مَا يُغْنِيهِمْ بِهِ عَنْ أَنْ يُصَيِّرَهُمْ فِي مَوْضِعِ الذُّلِّ وَ الْمَسْكَنَةِ، وَ لَا بَأْسَ بِصَدَقَاتِ بَعْضِهِمْ عَلىٰ بَعْضٍ.

وَ هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ جَعَلَ اللّٰهُ لَهُمُ الْخُمُسَ هُمْ قَرَابَةُ النَّبِيِّ، الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ، فَقَالَ: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ وَ هُمْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَنْفُسُهُمْ، الذَّكَرُ مِنْهُمْ وَ الْأُنْثىٰ، لَيْسَ فِيهِمْ مِنْ أَهْلِ بُيُوتَاتِ قُرَيْشٍ، وَ لَا مِنَ الْعَرَبِ أَحَدٌ، وَ لَا فِيهِمْ وَ لَا مِنْهُمْ فِي هٰذَا الْخُمُسِ مِنْ مَوَالِيهِمْ، وَ قَدْ تَحِلُّ صَدَقَاتُ النَّاسِ لِمَوَالِيهِمْ، وَ هُمْ وَ النَّاسُ سَوَاءٌ.

وَ مَنْ كَانَتْ أُمُّهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، وَ أَبُوهُ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ، فَإِنَّ الصَّدَقَاتِ تَحِلُّ لَهُ، وَ لَيْسَ لَهُ مِنَ الْخُمُسِ شَيْءٌ؛ لِأَنَّ اللّٰهَ تَعَالىٰ يَقُولُ: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾.

وَ لِلْإِمَامِ صَفْوُ الْمَالِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ هٰذِهِ الْأَمْوَالِ صَفْوَهَا ـ: الْجَارِيَةَ الْفَارِهَةَ، وَ الدَّابَّةَ الْفَارِهَةَ، وَ الثَّوْبَ، وَ الْمَتَاعَ ـ بِمَا يُحِبُّ أَوْ يَشْتَهِي، فَذٰلِكَ لَهُ قَبْلَ الْقِسْمَةِ

رهگذریان ایشان که در میان ایشان به طریقی که در کتاب خدا و سنّت پیغمبر است، تقسیم می‌شود؛ آنچه در عرض سال، به آن بی‌نیاز باشند و احتیاج نداشته باشند، و اگر از ایشان چیزی زیاد باشد، آن زیادتی مال والی امام است و اگر ناتوان باشد (یا از قدر بی‌نیازی ایشان کم آید، بر والی واجب است که از پیش خود، بر ایشان انفاق کند؛ به قدر آنچه به آن بی‌نیاز شوند. و جز این نیست که بر او واجب گردیده که متحمّل اخراجات ایشان شود و به کارگزاری ایشان قیام نماید؛ زیرا که آنچه از ایشان زیاد می‌آید، مال اوست. و جز این نیست که خدا همین خمس را بخصوص از برای ایشان قرار داده نه از برای بیچارگان از سایر مردمان، و رهگذری ایشان، تا آنکه عوض باشد از برای ایشان از زکات‌های مردمان، به جهت دور کردن از صفت زشت، که خدا ایشان را از آن دور فرموده به جهت خویشی ایشان با رسول خداﷺ و نوازشی از جانب خدا که ایشان را از چرک‌های دست مردم دور گردانیده. پس از برای ایشان بخصوص از نزد خود چیزی قرار داده که ایشان را به سبب آن بی‌نیاز گرداند، از آن که ایشان را در موضع خواری و درویشی قرار دهد. و باکی نیست به صدقات بعضی از ایشان بر بعضی. و این گروه که خدا خمس را از برای ایشان قرار داده، خویشان پیغمبراند که خدا ایشان را ذکر فرموده و فرموده است که: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾[1] (یعنی: و بترسان خویشان نزدیک خویش را) و ایشان خود پسران عبدالمطّلب‌اند خواه پسران ایشان باشد و خواه دختر و کسی از اهل خانه‌های قریش و از عرب در ایشان داخل نیست، و هیچ‌یک از موالیان و آزاد شدگان ایشان، در باب این خمس در ایشان داخل نیست، و از ایشان محسوب نمی‌شود و صدقات و زکات مردم از برای موالیان بنی‌هاشم حلال است، و ایشان و سایر مردمان برابرند. و هر که مادرش از بنی‌هاشم و پدرش از سایر قریش غیر از بنی‌هاشم باشد، صدقات مردم از برایش حلال است و از خمس چیزی از برای او نیست؛ زیرا که خدا می‌فرماید: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾[2] (یعنی: بخوانید و نسبت دهید فرزندان را به سوی پدران ایشان) و مال برگزیده از برای امام است و از برای اوست که برگزیدهٔ این مال‌ها را فرا گیرد، چون کنیز خوشگل و اسب خوش‌رفتار و جامه و مایحتاج خانه، به آنچه دوست دارد، یا خواهش آن به هم رساند، و همهٔ اینها برای اوست، پیش از قسمت و پیش از بیرون کردن

---

۱. شعرا، ۲۱۴.
۲. احزاب، ۵.

وَ قَبْلَ إِخْرَاجِ الْخُمُسِ. وَ لَهُ أَنْ يَسُدَّ بِذٰلِكَ الْمَالِ جَمِيعَ مَا يَنُوبُهُ مِنْ مِثْلِ إِعْطَاءِ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ غَيْرِ ذٰلِكَ مِمَّا يَنُوبُهُ. فَإِنْ بَقِيَ بَعْدَ ذٰلِكَ شَيْءٌ، أَخْرَجَ الْخُمُسَ مِنْهُ، فَقَسَمَهُ فِي أَهْلِهِ، وَ قَسَمَ الْبَاقِيَ عَلىٰ مَنْ وَلِيَ ذٰلِكَ. وَ إِنْ لَمْ يَبْقَ بَعْدَ سَدِّ النَّوَائِبِ شَيْءٌ، فَلَا شَيْءَ لَهُمْ.

وَ لَيْسَ لِمَنْ قَاتَلَ شَيْءٌ مِنَ الْأَرَضِينَ، وَ لَا مَا غَلَبُوا عَلَيْهِ إِلَّا مَا احْتَوىٰ عَلَيْهِ الْعَسْكَرُ.

وَ لَيْسَ لِلْأَعْرَابِ مِنَ الْقِسْمَةِ شَيْءٌ وَ إِنْ قَاتَلُوا مَعَ الْوَالِي؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ صَالَحَ الْأَعْرَابَ أَنْ يَدَعَهُمْ فِي دِيَارِهِمْ وَ لَا يُهَاجِرُوا، عَلىٰ أَنَّهُ إِنْ دَهِمَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ مِنْ عَدُوِّهِ دَهْمٌ أَنْ يَسْتَنْفِرَهُمْ، فَيُقَاتِلَ بِهِمْ، وَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ نَصِيبٌ، وَ سُنَّتُهُ جَارِيَةٌ فِيهِمْ وَ فِي غَيْرِهِمْ.

وَ الْأَرَضُونَ الَّتِي أُخِذَتْ عَنْوَةً بِخَيْلٍ وَ رِجَالٍ، فَهِيَ مَوْقُوفَةٌ مَتْرُوكَةٌ فِي يَدِ مَنْ يَعْمُرُهَا وَ يُحْيِيهَا وَ يَقُومُ عَلَيْهَا عَلىٰ مَا يُصَالِحُهُمُ الْوَالِي عَلىٰ قَدْرِ طَاقَتِهِمْ مِنَ الْحَقِّ: النِّصْفِ، أَوِ الثُّلُثِ، أَوِ الثُّلُثَيْنِ، وَ عَلىٰ قَدْرِ مَا يَكُونُ لَهُمْ صَلَاحاً وَ لَا يَضُرُّهُمْ.

فَإِذَا أُخْرِجَ مِنْهَا مَا أُخْرِجَ بَدَأَ، فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْعُشْرَ مِنَ الْجَمِيعِ مِمَّا سَقَتِ السَّمَاءُ، أَوْ سُقِيَ سَيْحاً، وَ نِصْفَ الْعُشْرِ مِمَّا سُقِيَ بِالدَّوَالِي وَ النَّوَاضِحِ، فَأَخَذَهُ الْوَالِي، فَوَجَّهَهُ فِي الْجِهَةِ الَّتِي وَجَّهَهَا اللّٰهُ عَلىٰ ثَمَانِيَةِ أَسْهُمٍ: لِلْفُقَرَاءِ، وَ الْمَسَاكِينِ، وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا، وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ، وَ فِي الرِّقَابِ، وَ الْغَارِمِينَ، وَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ، وَ ابْنِ السَّبِيلِ؛ ثَمَانِيَةَ أَسْهُمٍ يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ فِي مَوَاضِعِهِمْ بِقَدْرِ مَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَنَتِهِمْ بِلَا ضِيقٍ وَ لَا تَقْتِيرٍ، فَإِنْ فَضَلَ مِنْ ذٰلِكَ شَيْءٌ، رُدَّ إِلَى الْوَالِي، وَ إِنْ نَقَصَ مِنْ ذٰلِكَ شَيْءٌ وَ لَمْ يَكْتَفُوا بِهِ،

خمس. و او را می‌رسد که به این مال همهٔ رخنه‌های آنچه راکه بر او فرود می‌آید، ببندد، مانند عطاکردن فرقه‌ای که دل‌های ایشان را الفت می‌دهد بر دین اسلام و غیر آن، از آنچه بر او وارد می‌شود. پس اگر بعد از آن چیزی باقی بماند، خمس را از آن بیرون می‌کند و در میانهٔ اهل آن قسمت می‌نماید و باقی را بر آنکه متوجّه آن بوده، قسمت می‌فرماید. و اگر بعد از بستن رخنه‌های وارداتی که بر او وارد شده، چیزی باقی نماند، از برای ایشان هیچ نیست. و چیزی از زمین‌ها از برای آن‌که جنگ کرده، نیست. و نه آنچه بر آن غالب شده باشند، مگر آنچه لشکر بر آن دست یافته و گرداگرد آن را فرو گرفته باشند. و بادیه‌نشینان را از قسمت چیزی نیست.

و هر چند که همراه والی جنگ کنند؛ زیرا که رسول خدا ﷺ با بادیه‌نشینان مصالحه کرد که ایشان را در خانه‌های خویش واگذارد و از آن مهاجرت نکنند بر این شرط که اگر لشکری انبوه ناگاه بر سر پیغمبر ﷺ آیند و از ایشان طلب یاری کند، اجابت کنند و بیایند تا به استعانت ایشان با دشمنان جنگ کند و ایشان را در غنیمت بهره‌ای نباشد. و سنّت و طریقهٔ آن حضرت در ایشان و در غیر ایشان، جاری است (و مراد از ایشان، چنانچه بعضی گفته‌اند، بادیه‌نشینانی هستند که اظهار اسلام می‌کردند به محض شهادتین و مقاصد اسلام را نمی‌شناختند و به احکام آن عمل نمی‌کردند).

تتمهٔ حدیث: و زمین‌هایی که از روی قهر و غلبه به اسبان و مردان گرفته شده، همهٔ آنها موقوف است و واگذاشته می‌شود در دست آن‌که آن را آبادان می‌کند و احیا می‌نماید و بر سر آن می‌ایستد و آنچه باید در آن به عمل آورد، می‌آورد، بر آنچه والی با ایشان مصالحه می‌کند، بر اندازهٔ طاقت ایشان از حقّ: از نصف و ثلث و دو ثلث. و بر اندازهٔ آنچه از برای ایشان صلاح باشد و ایشان را زیان نرساند و چون بیرون کند از آن آنچه باید بیرون کند، ابتدا می‌کند پس ده یک از همه را بیرون می‌کند از هر چه آسمان آن را آب داده باشد (که آب باران خورده باشد) یا به آب جاری آب خورده باشد و نصف ده یک (که بیست یک باشد) از آنچه به چرخ آب و شتران آب کش آب خورده باشد، بعد از آن والی آن را می‌گیرد و در جهتی که خدا آن را قرار داده، صرف می‌نماید: بر هشت حصّه از برای فقیران و مسکینان و عاملان بر آن و ﴿مُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِینَ وَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ﴾[1] (که تفسیر آن مذکور شد) هشت حصّه که در میانهٔ ایشان در مواضعی که دارند تقسیم می‌شود به قدر آنچه به آن، در عرض

۱. توبه، ۶۰.

كَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يَمُونَهُمْ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ سَعَتِهِمْ حَتَّىٰ يَسْتَغْنُوا، وَ يُؤْخَذُ بَعْدُ مَا بَقِيَ مِنَ الْعُشْرِ، فَيُقْسَمُ بَيْنَ الْوَالِي وَ بَيْنَ شُرَكَائِهِ الَّذِينَ هُمْ عُمَّالُ الْأَرْضِ وَ أَكَرَتُهَا، فَيُدْفَعُ إِلَيْهِمْ أَنْصِبَاؤُهُمْ عَلَىٰ مَا صَالَحَهُمْ عَلَيْهِ، وَ يُؤْخَذُ الْبَاقِي، فَيَكُونُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَرْزَاقَ أَعْوَانِهِ عَلَىٰ دِينِ اللّٰهِ، وَ فِي مَصْلَحَةِ مَا يَنُوبُهُ مِنْ تَقْوِيَةِ الْإِسْلَامِ وَ تَقْوِيَةِ الدِّينِ فِي وُجُوهِ الْجِهَادِ وَ غَيْرِ ذٰلِكَ مِمَّا فِيهِ مَصْلَحَةُ الْعَامَّةِ، لَيْسَ لِنَفْسِهِ مِنْ ذٰلِكَ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ.

وَ لَهُ بَعْدَ الْخُمُسِ الْأَنْفَالُ، وَ الْأَنْفَالُ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ قَدْ بَادَ أَهْلُهَا، وَ كُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ، وَ لٰكِنْ صَالَحُوا صُلْحاً، وَ أَعْطَوْا بِأَيْدِيهِمْ عَلَىٰ غَيْرِ قِتَالٍ؛ وَ لَهُ رُؤُوسُ الْجِبَالِ، وَ بُطُونُ الْأَوْدِيَةِ، وَ الْآجَامُ، وَ كُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٍ لَا رَبَّ لَهَا؛ وَ لَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَصْبِ؛ لِأَنَّ الْغَصْبَ كُلَّهُ مَرْدُودٌ؛ وَ هُوَ وَارِثُ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ، يَعُولُ مَنْ لَا حِيلَةَ لَهُ».

وَ قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَ قَدْ قَسَمَهُ، فَأَعْطَىٰ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ: الْخَاصَّةَ، وَ الْعَامَّةَ، وَ الْفُقَرَاءَ، وَ الْمَسَاكِينَ، وَ كُلَّ صِنْفٍ مِنْ صُنُوفِ النَّاسِ». فَقَالَ: «لَوْ عُدِلَ فِي النَّاسِ لَاسْتَغْنَوْا».

ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الْعَدْلَ أَحْلىٰ مِنَ الْعَسَلِ، وَ لَا يَعْدِلُ إِلَّا مَنْ يُحْسِنُ الْعَدْلَ».

قَالَ: «وَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَقْسِمُ صَدَقَاتِ الْبَوَادِي فِي الْبَوَادِي، وَ صَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَضَرِ فِي أَهْلِ الْحَضَرِ، وَ لَا يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ عَلَىٰ ثَمَانِيَةٍ حَتَّىٰ يُعْطِيَ أَهْلَ كُلِّ سَهْمٍ ثُمُناً، وَ لٰكِنْ يَقْسِمُهَا عَلَىٰ قَدْرِ مَنْ يَحْضُرُهُ مِنْ أَصْنَافِ الثَّمَانِيَةِ عَلَىٰ قَدْرِ مَا يُقِيمُ كُلَّ صِنْفٍ مِنْهُمْ يُقَدِّرُ لِسَنَتِهِ، لَيْسَ فِي ذٰلِكَ شَيْءٌ مَوْقُوتٌ وَ لَا مُسَمًّى وَ لَا مُؤَلَّفٌ، إِنَّمَا

سال بی‌نیاز باشند؛ بی‌تنگی و تنگ‌گیری. پس اگر چیزی از آن زیاد آید، رد می‌شود به سوی والی، و اگر از آن چیزی کم آید و به آن اکتفا نکنند، بر والی واجب است که متحمّل اخراجات ایشان شود، از پیش خود به اندازهٔ وسعت ایشان تا آن‌که بی‌نیاز شوند و بعد از آن، آنچه از ده یک، باقی مانده و از مؤونت اهل استحقاق، زیاد آمده، گرفته می‌شود و در میان والی و شریک‌های او که کارکنان در زمین و برزیگران آنند، قسمت می‌شود و بهره‌های ایشان بنابر آنچه والی با ایشان بر آن مصالحه نموده، به سوی ایشان دفع می‌شود و باقی‌مانده فرا گرفته می‌شود، و بعد از آن روزی یاوران او بر دین خدا خواهد بود و صرف می‌شود در مصلحت آنچه بر او فرود می‌آید از تقویت اسلام و تقویت دین در وجوه جهاد و غیر آن، از آنچه مصلحت عامهٔ مردمان در آن باشد. و از برای خود والی، کم و بسیار، از آن نیست.

و از برای او، بعد از خمس، انفال است. و انفال، هر زمین ویرانی است که اهل آن هلاک شده‌اند و هر زمینی که هیچ اسب و شتری بر آن تاخته نشده باشد، ولیکن مصالحه کرده باشند به نوعی از انواع صلح، و به دست خود داده باشند به طور غیر جنگ. و از برای اوست سرهای همهٔ کوه‌ها و درون وادی‌ها و نیستان‌ها و هر زمین مرده‌ای که آن را مالکی نباشد. و از برای اوست برگزیده‌های پادشاهان حربی و آنها چیزی چند است که ایشان از برای خویش برگزیده‌اند، امّا آنچه در دست ایشان باشد، نه از روی غصب؛ زیرا که همهٔ آنچه غصب باشد، باید که به صاحبش ردّ شود. و امام، وارث کسی است که او را هیچ وارثی نباشد و هر که او را هیچ چاره‌ای نباشد، امام او را عیال خود می‌گرداند». و فرمود که: «خدا چیزی را از انواع مال‌ها وانگذاشته مگر آن‌که آن را تقسیم نموده، پس هر صاحب حقّی را حقّ خودش عطا فرموده از خاص و عام و فقیران و مسکینان و هر نوعی از انواع مردمان» بعد از آن فرمود که: «اگر در میان مردم به عدالت رفتار می‌شد، هر آینه همه بی‌نیاز بودند».

و فرمود که: «عدالت، از عسل شیرین‌تر است و عدالت نمی‌کند، مگر کسی که عدالت را نیکو بداند». و فرمود که: «رسول خدا ﷺ صدقات بادیه‌نشینان را در بادیه‌نشینان و صدقات اهل شهر را در اهل شهر تقسیم می‌فرمود، و در میان ایشان برابر تقسیم نمی‌فرمود که بر هشت قسم مستحقّان تقسیم نماید، تا آن‌که اهل هر حصّه‌ای را هشت یک عطا کند، ولیکن آن را تقیسم می‌فرمود بر اندازهٔ کسانی که در نزد او حاضر بودند از انواع هشت‌گانه و بر اندازهٔ

يَضَعُ ذٰلِكَ عَلىٰ قَدْرِ مَا يَرىٰ وَ مَا يَحْضُرُهُ حَتّىٰ يَسُدَّ كُلَّ فَاقَةِ كُلِّ قَوْمٍ مِنْهُمْ، وَ إِنْ فَضَلَ مِنْ ذٰلِكَ فَضْلٌ، عَرَضُوا الْمَالَ جُمْلَةً إِلىٰ غَيْرِهِمْ.

وَ الْأَنْفَالُ إِلَى الْوَالِي، وَ كُلُّ أَرْضٍ فُتِحَتْ أَيَّامَ النَّبِيِّ ﷺ إِلىٰ آخِرِ الْأَبَدِ، وَ مَا كَانَ افْتِتَاحاً بِدَعْوَةِ أَهْلِ الْجَوْرِ وَ أَهْلِ الْعَدْلِ؛ لِأَنَّ ذِمَّةَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فِي الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ ذِمَّةٌ وَاحِدَةٌ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ: الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافىٰ دِمَاؤُهُمْ، وَ يَسْعىٰ بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ.

وَ لَيْسَ فِي مَالِ الْخُمُسِ زَكَاةٌ؛ لِأَنَّ فُقَرَاءَ النَّاسِ جُعِلَ أَرْزَاقُهُمْ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ عَلىٰ ثَمَانِيَةِ أَسْهُمٍ، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ، وَ جَعَلَ لِلْفُقَرَاءِ قَرَابَةِ الرَّسُولِ ﷺ نِصْفَ الْخُمُسِ، فَأَغْنَاهُمْ بِهِ عَنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ وَ صَدَقَاتِ النَّبِيِّ ﷺ وَ وَلِيِّ الْأَمْرِ، فَلَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فُقَرَاءِ النَّاسِ، وَ لَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مِنْ فُقَرَاءِ قَرَابَةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ إِلَّا وَ قَدِ اسْتَغْنىٰ، فَلَا فَقِيرَ، وَ لِذٰلِكَ لَمْ يَكُنْ عَلىٰ مَالِ النَّبِيِّ ﷺ وَ الْوَالِي زَكَاةٌ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَبْقَ فَقِيرٌ مُحْتَاجٌ، وَ لٰكِنْ عَلَيْهِمْ أَشْيَاءُ تَنُوبُهُمْ مِنْ وُجُوهٍ، وَ لَهُمْ مِنْ تِلْكَ الْوُجُوهِ كَمَا عَلَيْهِمْ».

١٤٢٥ / ٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ـ أَظُنُّهُ السَّيَّارِيَّ ـ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، قَالَ: لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسىٰ ﷺ عَلَى الْمَهْدِيِّ، رَآهُ يَرُدُّ الْمَظَالِمَ، فَقَالَ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا بَالُ مَظْلِمَتِنَا لَا تُرَدُّ؟» فَقَالَ لَهُ: وَ مَا ذَاكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟

قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ لَمَّا فَتَحَ عَلىٰ نَبِيِّهِ ﷺ فَدَكَ وَ مَا وَالَاهَا، لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَلىٰ نَبِيِّهِ ﷺ: ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾ فَلَمْ يَدْرِ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ مَنْ هُمْ، فَرَاجَعَ فِي ذٰلِكَ جَبْرَئِيلَ ﷺ، وَ رَاجَعَ جَبْرَئِيلُ رَبَّهُ، فَأَوْحَى

آنچه هر نوعی از ایشان اقامه می‌نمودند و از برای قوت سال هر نوع مظنّه می‌فرمود و در این باب، قدر معیّن و چیز نام برده شده‌ای مانند جو و یا گندم و مرکّب از قدر و جنس نبود. جز این نیست که آن را بر اندازهٔ آنچه صلاح می‌دید و آنچه در نزد او حاضر بود، می‌کرد، تا آن‌که رخنهٔ احتیاج هر قومی از ایشان را می‌بست. و اگر چیزی از آن زیاد می‌آمد، همهٔ آن مال را به سوی غیر فقرای بلد نقل می‌کردند».

و انفال ـ که اختیار آن با والی است ـ هر زمینی است که در ایّام حیات پیغمبر ﷺ گشوده شده باشد تا آخر روزگار که دنیا تمام شود، و آنچه به دعوت اهل جور و اهل عدل مفتوح شده باشد؛ زیرا که زنهار رسول خدا ﷺ در آنها که در اوّل بوده‌اند و آنان که در آخر خواهند بود، یک زنهار است؛ زیرا که رسول خدا ﷺ فرموده است که: مؤمنان برادرانند و خون‌های ایشان، برابری می‌کند، و آخر ایشان به زنهار ایشان سعی می‌نماید (و در بعضی از نسخ، به جای آخر ایشان، پست‌ترین ایشان است و اوّل، ظاهرتر است در اینجا) و در مال خمس، زکاتی نیست؛ زیرا که فقر مردم روزی ایشان را در اموال مردمان قرار داده بر هشت حصّه. پس کسی از ایشان فقیر باقی نماند و از برای فقیران خویش، رسول ﷺ نصف خمس قرار داد و به آن نصف ایشان را از صدقات مردم و صدقات پیغمبر ﷺ و ولیّ امر امامت، بی‌نیاز گردانید. پس فقیری از فقیران مردم و فقیری از فقیران خویشان رسول خدا ﷺ باقی نماندند، مگر آن‌که بی‌نیاز گردیدند. پس هیچ فقیری باقی نماند، و از برای همین بر مال پیغمبر ﷺ و والی زکاتی نبود؛ زیرا که فقیر محتاجی نماند، ولیکن بر ایشان چیزی چند از چندین راه به ایشان می‌رسد و از برای ایشان است از آن راه‌ها مانند آنچه بر ایشان است».

۱۴۲۵ / ۵. علی بن محمد بن عبدالله، از بعضی از اصحاب ما که آن را سیّاری گمان می‌کنم، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: چون ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم ﷺ بر مهدی عبّاسی وارد شد، او را دید که ردّ مظالم می‌کند (و مظالم، جمع مظلمه است و آن، حقّی است که باید به صاحبش برسد). حضرت فرمود: «یا امیر المؤمنین، باک و حال مظلمهٔ ما چیست که ردّ نمی‌شود؟» مهدی به حضرت عرض کرد که: یا اباالحسن، مقصود از این سخن چیست؟ فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی، چون فدک و آنچه را که به آن نزدیک بود بر پیغمبر ﷺ خود گشود اسب و شتری بر آن تاخته نشد، بعد از آن خدا بر پیغمبر

اللّٰهُ إِلَيْهِ: أَنِ ادْفَعْ فَدَكَ إِلىٰ فَاطِمَةَ عليها السلام ، فَدَعَاهَا رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ لَهَا : يَا فَاطِمَةُ ، إِنَّ اللّٰهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكِ فَدَكَ . فَقَالَتْ : قَدْ قَبِلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ مِنَ اللّٰهِ وَ مِنْكَ . فَلَمْ يَزَلْ وُكَلَاؤُهَا فِيهَا حَيَاةَ رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله . فَلَمَّا وُلِّيَ أَبُو بَكْرٍ ، أَخْرَجَ عَنْهَا وُكَلَاءَهَا ، فَأَتَتْهُ ، فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا ، فَقَالَ لَهَا : ائْتِينِي بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكِ بِذٰلِكِ ، فَجَاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أُمِّ أَيْمَنَ ، فَشَهِدَا لَهَا ، فَكَتَبَ لَهَا بِتَرْكِ التَّعَرُّضِ ، فَخَرَجَتْ وَ الْكِتَابُ مَعَهَا ، فَلَقِيَهَا عُمَرُ ، فَقَالَ : مَا هٰذَا مَعَكِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ ؟ قَالَتْ : كِتَابٌ كَتَبَهُ لِيَ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ، قَالَ : أَرِينِيهِ ، فَأَبَتْ ، فَانْتَزَعَهُ مِنْ يَدِهَا ، وَ نَظَرَ فِيهِ ، ثُمَّ تَفَلَ فِيهِ ، وَ مَحَاهُ وَ خَرَقَهُ ، فَقَالَ لَهَا : هٰذَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ أَبُوكِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ ، فَضَعِي الْحِبَالَ فِي رِقَابِنَا».



فَقَالَ لَهُ الْمَهْدِيُّ : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، حُدَّهَا لِي ، فَقَالَ : «حَدٌّ مِنْهَا جَبَلُ أُحُدٍ ، وَ حَدٌّ مِنْهَا عَرِيشُ مِصْرَ ، وَ حَدٌّ مِنْهَا سِيفُ الْبَحْرِ ، وَ حَدٌّ مِنْهَا دُومَةُ الْجَنْدَلِ». فَقَالَ لَهُ : كُلُّ هٰذَا؟ قَالَ : «نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، هٰذَا كُلُّهُ ، إِنَّ هٰذَا كُلَّهُ مِمَّا لَمْ يُوجِفْ عَلىٰ أَهْلِهِ رَسُولُ

خویش ﷺ فرو فرستاد که: ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ﴾[۱] و رسول خدا ﷺ ندانست که ایشان کیانند و در این باب با جبرئیل به سؤال برگشتی نمود و جبرئیل با پروردگار خویش بازگشت نمود و از آن جناب پرسید. پس خدای تعالی به سوی آن حضرت وحی فرمود که: فدک را به فاطمه ؑ تسلیم کن. بعد از آن، رسول خدا ﷺ فاطمه را طلبید و به آن حضرت فرمود که: ای فاطمه، به درستی که خدا مرا امر فرموده که فدک را به تو تسلیم کنم. حضرت فاطمه ؑ عرض کرد که: یا رسول الله، آن را از خدا و از تو قبول کردم، و بعد از آن در زمان حیات رسول خدا ﷺ همیشه وکلای حضرت فاطمه در آن بودند. و چون ابوبکر را والی کردند، وکلای آن حضرت را از آن بیرون کرد، پس فاطمه به نزد ابوبکر آمد و از او درخواست که فدک را به او رد کند. ابوبکر به آن حضرت گفت که: یک سیاه، یا سرخ (یعنی: یک نفر از عرب یا عجم) را بیاورد که از برای تو به این امر گواهی دهد، و فاطمه امیر المؤمنین ؑ و امّ ایمن را آورد و از برایش گواهی دادند. پس ابوبکر از برایش نوشت که: متعرّض آن نشوند، و حضرت فاطمه بیرون آمد و آن نوشته با او بود، عُمر آن حضرت را در عرض راه ملاقات نمود و گفت: ای دختر محمد، چیست این نوشته که با تو است؟ فرمود که: نوشته‌ای است که پسر ابوقحافه آن را از برای من نوشته است. عمر گفت: آن را به من بنما و بده تا ببینم. حضرت فاطمه إبا و امتناع فرمود. پس عمر آن نوشته را به زور از دست آن حضرت گرفت و در آن نگاه کرد و آب دهان را در آن انداخت و نوشته را محو نمود و پاره کرد و به حضرت فاطمه گفت که: اینک پدرت بر آن اسب و شتری نتاخته، پس ریسمان‌ها را در گردن‌های ما گذار» (و ظاهر این است که عمر این کلام را از روی انکار و ریشخند گفته باشد؛ اگر چه ممکن است که خدا بر خلاف عادت حق را بر زبانش جاری کرده باشد).

مهدی به آن حضرت عرض کرد که: یا اباالحسن، حدّ و اندازهٔ فدک را از برای من بیان کن چه قدر است؟ حضرت فرمود که: «حدّی از آن کوه احد است و حدّی از آن سایه‌بان[۲] شهر مصر (و مراد از آن، خانه‌های مصر است) و حدّی از آن، کنار دریا و حدّی از آن دومة الجندل (و در مغرب که یکی از لغات معتبره است و غیر آن مذکور است که دومة الجندل به ضمّ دال است و محدّثان گفته‌اند که به فتح آن است و آن حصاری است در پانزده منزلی مدینه و ده

---

۱. اسراء، ۲۶.

۲. ظاهراً عریش نام شهری در مصر است و معنای لغوی آن منظور نیست.

اللّٰهِ ﷺ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ». فَقَالَ: كَثِيرٌ، وَ أَنْظُرُ فِيهِ.

١٤٢٦ / ٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ؑ يَقُولُ: «الْأَنْفَالُ هُوَ النَّفْلُ، وَ فِي سُورَةِ الْأَنْفَالِ جَدْعُ الْأَنْفِ».

١٤٢٧ / ٧. أَحْمَدُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنِ الرِّضَا ؑ، قَالَ: سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ﴾ فَقِيلَ لَهُ: فَمَا كَانَ لِلّٰهِ، فَلِمَنْ هُوَ؟

فَقَالَ: «لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللّٰهِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ».

فَقِيلَ لَهُ: أَ فَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنَ الْأَصْنَافِ أَكْثَرَ، وَ صِنْفٌ أَقَلَّ، مَا يُصْنَعُ بِهِ؟

قَالَ: «ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ، أَ رَأَيْتَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ أَ لَيْسَ إِنَّمَا كَانَ يُعْطِي عَلىٰ مَا يَرىٰ؟ كَذٰلِكَ الْإِمَامُ».

١٤٢٨ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْحَدِيدِ وَ الرَّصَاصِ وَ الصُّفْرِ، فَقَالَ: «عَلَيْهَا الْخُمُسُ».

١٤٢٩ / ٩. عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: الْإِمَامُ يُجْرِي وَ يُنَفِّلُ وَ يُعْطِي مَا شَاءَ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ السِّهَامُ، وَ قَدْ قَاتَلَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ بِقَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِي الْفَيْءِ نَصِيباً، وَ إِنْ شَاءَ قَسَمَ ذٰلِكَ بَيْنَهُمْ.

منزلی کوفه). تتمهٔ حدیث آنکه: مهدی به حضرت عرض کرد که: همهٔ اینها فدک است؟ فرمود: «آری، یاامیر المؤمنین، اینها همه فدک است. به درستی که همهٔ آنچه مذکور شد، از آن چیزی است که اهل آن بر رسول خدا اسب و شتری نتاخته‌اند و جنگ نکرده‌اند». مهدی گفت: این بسیار است و در این باب فکری بکنم.

۱۴۲۶ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از علی بن ابی حمزه، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام محمد باقر﵇ که می‌فرمود: «انفال، زیادتی است که خدا از برای پیغمبر قرار داد فرموده و در سورهٔ انفال بریدن بینی است» (یعنی: مخالفان را ذلیل می‌گرداند و خوار و بی‌مقدار می‌سازد).

۱۴۲۷ / ۷. احمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حضرت امام رضا﵇ روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال شد از قول خدا ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ﴾[1] و به آن حضرت عرض شد که: آنچه از برای خداست، از برای کیست؟ فرمود: «از برای رسولﷺ و آنچه از برای رسول بود، همان از برای امام﵇ است». پس به آن حضرت عرض شد که: مرا خبر ده که اگر نوعی از انواع بیشتر و قسمی از اقسام کم‌تر باشد، با آن چه باید کرد؟ فرمود که: «این امر، مفوّض است به امام» و فرمود: «مرا خبر ده که رسول خداﷺ چه می‌کرد؟ آیا نه چنین بود که به طوری که صلاح می‌دید عطا می‌فرمود» و فرمود که: «امام نیز همچنین است».

۱۴۲۸ / ۸. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از جمیل بن درّاج، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر﵇ روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد از معدن‌های طلا و نقره و آهن و قلع و روی، فرمود: «که بر آنها خمس واجب است».

۱۴۲۹ / ۹. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از زراره روایت کرده است که گفت: امام، جاری می‌گرداند آنچه را که شرط فرموده از قراردادی که با کسی نموده و زیاده می‌دهد و عطا می‌فرماید آنچه را که خواسته باشد، پیش از آنکه حصّه‌ها واقع نشود و تقسیم اتّفاق اُفتد و رسول خداﷺ جنگ کرد با دشمنان، به مدد گروهی از بادیه‌نشینان که از برای ایشان در غنیمت کافران بهره‌ای قرار نداده بود و اگر می‌خواست، آن را در میان ایشان تقسیم می‌فرمود».

---

۱. انفال، ۴۱.

١٤٣٠ / ١٠ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ حُكَيْمٍ مُؤَذِّنِ ابْنِ عِيسىٰ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ‌ؑ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالىٰ: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ﴾ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ‌ؑ بِمِرْفَقَيْهِ عَلىٰ رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: «هِيَ وَ اللّٰهِ الْإِفَادَةُ يَوْماً بِيَوْمٍ، إِلَّا أَنَّ أَبِي‌ؑ جَعَلَ شِيعَتَهُ فِي حِلٍّ لِيَزْكُوا».

١٤٣١ / ١١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ‌ؑ عَنِ الْخُمُسِ، فَقَالَ: «فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ».

١٤٣٢ / ١٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: كَتَبْتُ: جُعِلْتُ لَكَ الْفِدَاءَ، تُعَلِّمُنِي مَا الْفَائِدَةُ؟ وَ مَا حَدُّهَا؟ رَأْيَكَ -أَبْقَاكَ اللّٰهُ تَعَالىٰ- أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِبَيَانِ ذٰلِكَ لِكَيْلَا أَكُونَ مُقِيماً عَلىٰ حَرَامٍ، لَا صَلَاةَ لِي وَ لَا صَوْمَ.

فَكَتَبَ: «الْفَائِدَةُ مِمَّا يُفِيدُ إِلَيْكَ فِي تِجَارَةٍ مِنْ رِبْحِهَا وَ حَرْثٍ بَعْدَ الْغَرَامِ أَوْ جَائِزَةٍ».

١٤٣٣ / ١٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ‌ؑ: الْخُمُسُ أُخْرِجُهُ قَبْلَ الْمَؤُونَةِ أَوْ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ؟ فَكَتَبَ: «بَعْدَ الْمَؤُونَةِ».

١٤٣٤ / ١٤ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ‌ؑ، قَالَ: «كُلُّ شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ عَلىٰ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ، فَإِنَّ لَنَا خُمُسَهُ، وَ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمُسِ شَيْئاً حَتّىٰ يَصِلَ إِلَيْنَا حَقُّنَا».

۱۴۳۰ / ۱۰ . محمد بن یحیی روایت کرده است از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عبدالصّمد بن بشیر، از حکیم ـ مؤذّن ابن عیسی ـ (و در رجال، مؤذّن بنی عیس است) که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق ﷺ از قول خدای تعالی ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ﴾[1] حضرت صادق ﷺ اشاره کرد به آرنج‌های خویش که بر زانوهای مبارکش گذاشته بود و به دست خود اشاره نمود و فرمود: «به خدا سوگند که آن، بهره و مالی است که روز به روز عاید می‌شود، مگر آن‌که پدرم شیعیان خود را در حلّ قرار داد و ایشان را حلال کرد تا پاک و پاکیزه باشند».

۱۴۳۱ / ۱۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از حسین بن عثمان، از سَماعه روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم ﷺ سؤال کردم از خمس که در چه چیز می‌باشد؟ فرمود: «در هر چه به مردم رسد و عاید ایشان شود؛ خواه کم باشد و خواه بسیار».

۱۲/۱۴۳۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی بن یزید که گفت: نوشتم که: فدای تو گردم، مرا تعلیم می‌دهی که فایده‌ای که خمس در آن واجب است، چه چیز است و اندازهٔ آن چیست؟ خدا تو را باقی بدارد، آیا صلاح تو هست که بر من به بیان آن منّت گذاری؟ تا آن‌که بر حرام نمانده باشم در حالی که نماز و روزهٔ من درست نباشد. در جواب نوشت که: «فایده از هر چیزی است که به تو رسد و عاید گردد در باب تجارت و خرید و فروش از سود و انتفاع آن و در کشت کردن و کسب کردن بعد از وضع آنچه ادا کردن آن واجب باشد، یا جایزه» (یعنی: صله و بخشش که به این کس رسد).

۱۴۳۳ / ۱۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر که گفت: به امام محمد تقی ﷺ نوشتم که: خمس را پیش از مؤونت و اخراجات بیرون کنم، یا بعد از مؤونت؟ در جواب نوشت که: «بعد از مؤونت».

۱۴۳۴ / ۱۴ . احمد بن محمد، از علی بن حَکم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «هر چیزی که بر آن جنگ و کارزار واقع شده باشد، با گواهی دادن به این‌که خدایی نیست، مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است و به این‌که محمد رسول و فرستادهٔ خداست، البتّه خمس آن از برای ما است و از برای کسی

---

۱. انفال، ۴۱.

١٤٣٥ / ١٥ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ نَافِعٍ، قَالَ: طَلَبْنَا الْإِذْنَ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْنَا: «ادْخُلُوا اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ» فَدَخَلْتُ أَنَا وَ رَجُلٌ مَعِي، فَقُلْتُ لِلرَّجُلِ: أُحِبُّ أَنْ تَسْتَأْذِنَ بِالْمَسْأَلَةِ، فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ أَبِي كَانَ مِمَّنْ سَبَاهُ بَنُو أُمَيَّةَ، قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَنْ يُحَرِّمُوا وَ لَا يُحَلِّلُوا، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ، وَ إِنَّمَا ذٰلِكَ لَكُمْ، فَإِذَا ذَكَرْتُ رَدَّ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ، دَخَلَنِي مِنْ ذٰلِكَ مَا يَكَادُ يُفْسِدُ عَلَيَّ عَقْلِي مَا أَنَا فِيهِ.

فَقَالَ لَهُ: «أَنْتَ فِي حِلٍّ مِمَّا كَانَ مِنْ ذٰلِكَ، وَ كُلُّ مَنْ كَانَ فِي مِثْلِ حَالِكَ مِنْ وَرَائِي، فَهُوَ فِي حِلٍّ مِنْ ذٰلِكَ».

قَالَ: فَقُمْنَا وَ خَرَجْنَا، فَسَبَقَنَا مُعَتِّبٌ إِلَى النَّفَرِ الْقُعُودِ الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَ إِذْنَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ ظَفِرَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ نَافِعٍ بِشَيْءٍ مَا ظَفِرَ بِمِثْلِهِ أَحَدٌ قَطُّ، قَدْ قِيلَ لَهُ: وَ مَا ذَاكَ؟ فَفَسَّرَهُ لَهُمْ، فَقَامَ اثْنَانِ، فَدَخَلَا عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ أَبِي كَانَ مِنْ سَبَايَا بَنِي أُمَيَّةَ، وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ ذٰلِكَ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ، وَ أَنَا أُحِبُّ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ ذٰلِكَ فِي حِلٍّ.

فَقَالَ: «وَ ذٰلِكَ إِلَيْنَا؟ مَا ذَالِكَ إِلَيْنَا، مَا لَنَا أَنْ نُحِلَّ، وَ لَا أَنْ نُحَرِّمَ» فَخَرَجَ الرَّجُلَانِ، وَ غَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ، فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِلَّا بَدَأَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ، فَقَالَ: «أَ لَا تَعْجَبُونَ مِنْ فُلَانٍ يَجِيئُنِي، فَيَسْتَحِلُّنِي مِمَّا صَنَعَتْ بَنُو

حلال نیست که از خمس‌دار چیزی را بخرد تا حقّ ما به ما برسد».

۱۵/۱۴۳۵ . احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از یونس بن یعقوب، از عبدالعزیز بن نافع روایت کرده است که گفت: دستوری طلب نمودیم که بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شویم و کسی را به خدمت آن حضرت فرستادیم، پس به سوی ما فرستاد که: «دو تا دو تا داخل شوید». بعد از آن من و مردی که همراه من بود، داخل شدیم و به آن مرد گفتم که: دوست می‌دارم که تو سر سخن را باز کنی و ابتدا نمایی به سؤال کردن از آن حضرت. گفت: چنان خواهم کرد و بعد از آن‌که به خدمت آن حضرت رسیدیم، به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، پدرم از کسانی بود که بنی‌امیّه ایشان را اسیر کرده بودند و من این را دانسته‌ام که بنی‌امیّه را جایز نبود که چیزی را حرام کنند و نه آن‌که حلال گردانند و از برای ایشان نبود از آنچه در دست ایشان بود؛ نه کم و نه بسیار. و جز این نیست که آن از برای شما است، پس هرگاه به خاطر آورم آنچه را که در آن بوده‌ام، یعنی: آنچه را که در آنم (و بنابر بعضی از نسخ کافی، هرگاه به خاطر آورم آن خلاف سنّتی را که در آنم) به جهت آن چیزی در دل من داخل می‌شود که نزدیک است، عقل مرا بر من تباه کند و دیوانه شوم.

حضرت به آن مرد فرمود که: «تو در حلّی از آنچه از این امر اتّفاق افتاده و هر کسی که در مثل حال تو باشد بعد از من، از این امر در حلّ است و همه را حلال کردم».

عبدالعزیز می‌گوید: پس ما برخاستیم و بیرون آمدیم و معتّب غلام آن حضرت ما را پیشی گرفته بود به سوی جماعتی که بر درِ خانه نشسته بودند و انتظار رخصت امام جعفر صادق علیه السلام می‌کشیدند و به ایشان گفته بود که: عبدالعزیز بن نافع، فیروزی یافت به چیزی که هرگز هیچ‌کس به مثل آن فیروزی نیافته به او. گفته بودند که: آن چیست؟ معتّب آن را از برای ایشان تفسیر و بیان نموده بود. پس دو کس برخاستند و بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدند: یکی از آن دو نفر عرض کرد که: فدای تو گردم، پدرم از جملهٔ اسیران بنی‌امیّه بود و من می‌دانم که بنی‌امیّه را از این امر اندک و بسیاری نبود و من دوست می‌دارم که مرا از آن در حلّ قرار دهی و حلال کنی. فرمود که: «آیا این امر به ما مفوّض است؟ چنان نیست، اختیار آن، با ما نمی‌باشد و ما را نمی‌رسد که حلال گردانیم و نه آن‌که حرام سازیم». پس آن دو مرد بیرون رفتند و حضرت صادق علیه السلام خشم فرمود و در آن شب کسی بر آن حضرت داخل نشد، مگر این‌که آن حضرت در سخن گفتن با او ابتدا می‌فرمود و می‌فرمود که: «از فلانی تعجّب نمی‌کنید که به

أُمَيَّةَ، كَأَنَّهُ يَرىٰ أَنَّ ذٰلِكَ لَنَا» وَ لَمْ يَنْتَفِعْ أَحَدٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ بِقَلِيلٍ وَ لَا كَثِيرٍ إِلَّا الْأَوَّلَيْنِ؛ فَإِنَّهُمَا عُنِيَا بِحَاجَتِهِمَا.

١٤٣٦ / ١٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «مِنْ أَيْنَ دَخَلَ عَلَى النَّاسِ الزِّنىٰ؟» قُلْتُ: لَا أَدْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: «مِنْ قِبَلِ خُمُسِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَّا شِيعَتَنَا الْأَطْيَبِينَ؛ فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ لَهُمْ؛ لِمِيلَادِهِمْ».

١٤٣٧ / ١٧ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَنَا؛ لَنَا الْأَنْفَالُ، وَ لَنَا صَفْوُ الْمَالِ».

١٤٣٨ / ١٨ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ رِفَاعَةَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ لَا وَارِثَ لَهُ وَ لَا مَوْلىٰ، قَالَ: «هُوَ مِنْ أَهْلِ هٰذِهِ الْآيَةِ: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾».

١٤٣٩ / ١٩ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنِ الْكَنْزِ: كَمْ فِيهِ؟ قَالَ: «الْخُمُسُ»، وَ عَنِ الْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا؟ قَالَ: «الْخُمُسُ، وَ كَذٰلِكَ الرَّصَاصُ وَ الصُّفْرُ وَ الْحَدِيدُ، وَ كُلُّ مَا كَانَ مِنَ الْمَعَادِنِ يُؤْخَذُ مِنْهَا مَا يُؤْخَذُ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ».

١٤٤٠ / ٢٠ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ صَبَّاحٍ الْأَزْرَقِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام ، قَالَ:

«إِنَّ أَشَدَّ مَا فِيهِ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ الْخُمُسِ، فَيَقُولَ: يَا رَبِّ خُمُسِي، وَ قَدْ طَيَّبْنَا ذٰلِكَ لِشِيعَتِنَا؛ لِتَطِيبَ وِلَادَتُهُمْ، وَ لِتَزْكُوَ وِلَادَتُهُمْ».

نزد من می‌آید و از من خواهش می‌کند که او را حلال کنم از آنچه بنی‌امیّه کرده‌اند. گویا او چنین اعتقاد دارد که این امر از برای ما است و در آن شب، کسی به کم و بسیاری منتفع نشد، مگر همان دو مرد اوّل که آنها به حاجتی که داشتند، رسیدند.

۱۶/۱۴۳۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ضُریس کُناسی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق ؑ فرمود که: «از کدام راه زنا بر مردمان داخل شد؟» عرض کرد که: نمی‌دانم فدای تو گردم، فرمود: «از جانب خمس اهل بیت پیغمبر ﷺ، مگر شیعیان ما که از هر کسی پاک و پاکیزه‌ترند؛ چراکه آن از برای ایشان حلال شده به جهت میلاد ایشان».

۱۷ / ۱۴۳۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از شعیب، از ابوالصبّاح روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق به من فرمود که: «ماییم گروهی که خدا طاعت ما را واجب گردانیده. از برای ما است انفال. و از برای ما است برگزیده‌ای از مال».

۱۸/۱۴۳۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از رفاعه، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق ؑ در باب مردی که می‌میرد و او را وارثی نیست و آزاد کننده‌ای ندارد، فرمود که: «آن کس، از اهل این آیه است: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ﴾[1]؛ یعنی: سؤال می‌کنند تو را از انفال» (که مراد از آن معلوم شد).

۱۹ / ۱۴۳۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از امام جعفر صادق ؑ روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از گنج که چه قدر در آن واجب است؟ فرمود که: «خمس» (یعنی: پنج یک) و سؤال کردم از معدن‌ها که چه قدر در آنها واجب است؟ فرمود که: «خمس و همچنین است قلعی و روی و آهن و هر چیز که از معدن‌ها باشد، گرفته می‌شود از آنها آنچه گرفته می‌شود از طلا و نقره».

۲۰ / ۱۴۴۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از صبّاح ازرق، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر، یا امام جعفر صادق ؑ روایت کرده است که فرمود: «به درستی که سخت‌ترین حالاتی که مردمان در آنند در روز قیامت، آن است که صاحب خمس برخیزد و بگوید که ای پروردگار، خمس خود را می‌خواهم. پس ما آن را از برای شیعیان خویش خوش کردیم تا آنکه ولادت ایشان خوش باشد و حرام‌زاده نباشد و تا ولادت

---

۱. انفال، ۱.

١٤٤١ / ٢١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزَّبَرْجَدِ، وَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ: مَا فِيهِ؟ قَالَ: «إِذَا بَلَغَ ثَمَنُهُ دِينَاراً، فَفِيهِ الْخُمُسُ».

١٤٤٢ / ٢٢ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ: يَا سَيِّدِي، رَجُلٌ دُفِعَ إِلَيْهِ مَالٌ يَحُجُّ بِهِ، هَلْ عَلَيْهِ فِي ذٰلِكَ الْمَالِ حِينَ يَصِيرُ إِلَيْهِ الْخُمُسُ، أَوْ عَلىٰ مَا فَضَلَ فِي يَدِهِ بَعْدَ الْحَجِّ؟ فَكَتَبَ: «لَيْسَ عَلَيْهِ الْخُمُسُ».

١٤٤٣ / ٢٣ . سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ، قَالَ: سَرَّحَ الرِّضَا بِصِلَةٍ إِلىٰ أَبِي، فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبِي: هَلْ عَلَيَّ فِيمَا سَرَّحْتَ إِلَيَّ خُمُسٌ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «لَا خُمُسَ عَلَيْكَ فِيمَا سَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْخُمُسِ».

١٤٤٤ / ٢٤ . سَهْلٌ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ: أَقْرَأَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ كِتَابَ أَبِيكَ فِيمَا أَوْجَبَهُ عَلىٰ أَصْحَابِ الضِّيَاعِ: نِصْفَ السُّدُسِ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ، وَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلىٰ مَنْ لَمْ تَقُمْ ضَيْعَتُهُ بِمَؤُونَتِهِ نِصْفُ السُّدُسِ وَ لَا غَيْرُ ذٰلِكَ. فَاخْتَلَفَ مَنْ قِبَلَنَا فِي ذٰلِكَ، فَقَالُوا: يَجِبُ عَلَى الضِّيَاعِ الْخُمُسُ بَعْدَ الْمَؤُونَةِ، مَؤُونَةِ الضَّيْعَةِ وَ خَرَاجِهَا، لَا مَؤُونَةِ الرَّجُلِ وَ عِيَالِهِ.

فَكَتَبَ: «بَعْدَ مَؤُونَتِهِ وَ مَؤُونَةِ عِيَالِهِ، وَ بَعْدَ خَرَاجِ السُّلْطَانِ».

١٤٤٥ / ٢٥ . سَهْلٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْمُثَنّىٰ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ الطَّبَرِيُّ، قَالَ: كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تُجَّارِ فَارِسَ مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا يَسْأَلُهُ الْإِذْنَ فِي الْخُمُسِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ:

ایشان پاک و پاکیزه باشد و فرزند شبهه نباشند».

۱۴۴۱ / ۲۱ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن علی، از امام موسی کاظم روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از آنچه بیرون می‌آورند از دریا؛ از مروارید و یاقوت و زبرجد و از معدن‌های طلا و نقره که در هر یک از آنها چه چیز واجب است؟ فرمود: «هرگاه بهای آن به یک دینار شرعی برسد، در آن خمس است».

۱۴۴۲ / ۲۲ . محمد بن حسن و علی بن محمد روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن مهزیار که گفت: به آن حضرت نوشتم که: ای آقای من، مردی مالی به او تسلیم شده که به آن حجّ به جا آورد، آیا بر این مرد خمس واجب است در این مال در هنگامی که به او منتقل می‌گردد، یا بر آنچه زیاد آید در دست او بعد از جا آوردن حجّ؟ پس آن حضرت در جواب نوشت که: «خمس بر او واجب نیست».

۱۴۴۳ / ۲۳ . سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از علی بن حسین بن عبد ربّه روایت کرده است که گفت: حضرت امام رضا بخششی به نزد پدرم فرستاد، پس پدرم به آن حضرت نوشت که: آیا در آنچه به سوی من فرستاده‌ای، خمسی هست؟ حضرت به پدرم نوشت که: «خمسی بر تو نیست در آنچه صاحب خمس آن را فرستاده است».

۱۴۴۴ / ۲۴ . سهل، از ابراهیم بن محمد همدانی روایت کرده است که گفت: به امام علی نقی نوشتم که: علی بن مهزیار نامهٔ پدرت را بر من خواند در باب آنچه آن را واجب ساخته بود بر صاحبان مزارع: از نصف سُدس (که دوازده یک باشد) بعد از مؤونت و اِخراجات که متحمّل می‌شود و آن‌که بر کسی که مزرعه‌اش با مؤونت او برابر نباشد و کفایت نکند نصف سدس و غیر آن نیست، پس کسانی که در نزد ما هستند، در این باب اختلاف کردند و گفتند: خمس واجب است بر صاحب مزرعه، بعد از مؤونت (یعنی: مؤونت مزرعه و خراج آن نه مؤنت مرد و عیال او) پس آن حضرت نوشت که: «بر او خمس واجب است، بعد از مؤونت خود و عیالش و بعد از خراج سلطان».

۱۴۴۵ / ۲۵ . سهل، از احمد بن مثنّی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن زید طبری و گفت که: مردی از تاجران اهل فارس، از بعضی از موالیان ابوالحسن حضرت امام رضا نوشت و از آن حضرت خواهش داشت که او را رخصت دهد در ندادن خمس،

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، إِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ، ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوَابَ، وَ عَلَى الضِّيقِ الْهَمَّ، لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهٍ أَحَلَّهُ اللّٰهُ، وَ إِنَّ الْخُمُسَ عَوْنُنَا عَلىٰ دِينِنَا، وَ عَلىٰ عِيَالَاتِنَا، وَ عَلىٰ مَوَالِينَا، وَ مَا نَبْذُلُهُ وَ نَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نَخَافُ سَطْوَتَهُ، فَلَا تَزْوُوهُ عَنَّا، وَ لَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ؛ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ، وَ تَمْحِيصُ ذُنُوبِكُمْ، وَ مَا تُمَهِّدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ، وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلّٰهِ بِمَا عَهِدَ إِلَيْهِ، وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ، وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ؛ وَ السَّلَامُ».

١٤٤٦ / ٢٦. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: قَدِمَ قَوْمٌ مِنْ خُرَاسَانَ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ؈، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَجْعَلَهُمْ فِي حِلٍّ مِنَ الْخُمُسِ، فَقَالَ: «مَا أَمْحَلَ هٰذَا!! تَمْحَضُونَّا بِالْمَوَدَّةِ بِأَلْسِنَتِكُمْ، وَ تَزْوُونَ عَنَّا حَقّاً جَعَلَهُ اللّٰهُ لَنَا وَ جَعَلَنَا لَهُ، وَ هُوَ الْخُمُسُ، لَا نَجْعَلُ، لَا نَجْعَلُ، لَا نَجْعَلُ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ فِي حِلٍّ».

١٤٤٧ / ٢٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ؈ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ ـ وَ كَانَ يَتَوَلّىٰ لَهُ الْوَقْفَ بِقُمَّ ـ فَقَالَ: يَا سَيِّدِي، اجْعَلْنِي مِنْ عَشَرَةِ آلَافٍ فِي حِلٍّ؛ فَإِنِّي أَنْفَقْتُهَا، فَقَالَ لَهُ: «أَنْتَ فِي حِلٍّ».

فَلَمَّا خَرَجَ صَالِحٌ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ؈: «أَحَدُهُمْ يَثِبُ عَلىٰ أَمْوَالِ حَقِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَيْتَامِهِمْ وَ مَسَاكِينِهِمْ وَ فُقَرَائِهِمْ وَ أَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ، فَيَأْخُذُهُ، ثُمَّ يَجِيءُ، فَيَقُولُ: اجْعَلْنِي فِي حِلٍّ، أَ تَرَاهُ ظَنَّ أَنِّي أَقُولُ: لَا أَفْعَلُ، وَ اللّٰهِ لَيَسْأَلَنَّهُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ ذٰلِكَ

پس حضرت به او نوشت که: «بسم الله الرّحمن الرّحیم، به درستی که خدا صاحب وسعت و کرم است و ثواب او را بر عمل ضامن شده و اندوه را بر تنگی (یعنی: عقاب را بر ترک طاعت) هیچ مالی حلال نیست، مگر از راهی که خدا آن را حلال گردانیده. و به درستی که خمس، یاری ماست بر قرض ما و بر عیال‌های ما و بر موالیان ما و آنچه آن را بذل و بخشش می‌کنیم و بعضی از ناموس و حسب یا تن و بدن خویش را می‌خریم از آنکه از حمله بردن و قهر کردن او می‌ترسیم. پس آن را از ما دور مگردانید و خود را از دعای ما محروم مکنید، هر وقت که بر آن قادر باشید؛ زیرا که بیرون کردن آن کلید روزی شما و بردن گناهان شما است و چیزی است که نفس‌های خویش را به واسطهٔ آن به صلاح می‌آورید، یا همان صلاح آوردن شما است نفس‌های خویش را و راست کردن و درست نمودن آن از برای روز درویشی و حاجتمندی شما که روز قیامت است. و مسلمان کسی است که وفا کند از برای خدا به آنچه به سوی او عهد فرموده، و مسلمان آن نیست که به زبان اجابت کند و به دل مخالفت ورزد. و السّلام».

۱۴۴۶ / ۲۶. و به همین اسناد از محمد بن زید روایت است که گفت: گروهی از خراسان به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا ﷺ آمدند و از آن حضرت درخواستند که ایشان را از خمس در حلّ قرار دهد و از ایشان نگیرد و حلال کند. فرمود: «چه قدر مکر و حیله است این‌که شما می‌گویید و بسیار بد است، دوستی را با ما خالص می‌گردانید به زبان‌های خویش و دور می‌کنید از ما حقّی را که خدا آن را از برای ما قرار داده و ما از برای آن اهل گردانیده و آن خمس است. ما یکی از شما را در حلّ قرار نمی‌دهیم، قرار نمی‌دهیم، قرار نمی‌دهیم».

۱۴۴۷ / ۲۷. علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است که گفت: در خدمت امام محمد تقی ﷺ بودم در هنگامی که صالح بن محمد بن سهل بر او داخل شد و صالح در قم به جهت آن حضرت متوجّه وقف بود، پس عرض کرد که: ای آقای من، مرا از ده هزار درم یا دینار در حَلّ قرار ده و مرا حلال کن؛ زیرا که من آن را خرج کرده‌ام. حضرت به او فرمود که: «تو در حلّی». پس آن هنگام که صالح بیرون رفت، حضرت جواد ﷺ فرمود که: «یکی از ایشان بر می‌جهد و مسلّط می‌شود بر مالی چند که حقّ آل محمد و یتیمان ایشان و بیچارگان و درویشان و رهگذریان ایشان است و آن را فرا می‌گیرد، بعد از آن می‌آید و می‌گوید که مرا در حل قرار ده و حلال کن. آیا او را چنان می‌بینی که گمان کرده باشد که من می‌گویم حلال

سُؤَالًا حَثِيثاً».

١٤٤٨ / ٢٨ . عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَلَبِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنِ الْعَنْبَرِ وَ غَوْصِ اللُّؤْلُؤِ، فَقَالَ عليه السلام: «عَلَيْهِ الْخُمُسُ».

كَمَلَ الْجُزْءُ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ الْحُجَّةِ مِنْ كِتَابِ الْكَافِي، وَ يَتْلُوهُ كِتَابُ الْإِيمَانِ وَ الْكُفْرِ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ السَّلَامُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.



نمی‌کنم. به خدا سوگند که خدا در روز قیامت ایشان را از این سؤال خواهد کرد؛ سؤالی با شتاب».

۲۸/۱۴۴۸ . علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق ﷺ را سؤال کردم از عنبر و بیرون آوردهٔ مروارید از دریا، آن حضرت ﷺ فرمود: «بر آن خمس هست».

تمام شد جزء دویم از کتاب حجّت از کتاب مستطاب کافی که این کتاب، ترجمهٔ آن است و در عقب این کتاب، در می‌آید کتاب ایمان و کفر ان شاءالله تعالی.

وكان الفراغ من كتابت ترجمة هذه النسخة على يد الأقلّ الخاطئ الجاني ابن محمد علي الأردكاني، زين العابدين في يوم السّبت الثّاني من شهر رجب المرجّب سنة ثمان وثلثين ومأتين بعد الألف من هجرة من اوتي القرآن العظيم و سبعا من المثاني صلّى الله عليه وآله الطّاهرين المبّرئين من الكسل والتواني ولعنة الله على أعدائهم المستغرقين في بحار الآمال والاماني».



فهرست